يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا أَطيعُوا اللَّهَ وَ أَطيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنازَعْتُمْ في‏ شَيْ‏ءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْويلاً

نساء / ۵۹



آیات ولایت در قرآن

همراه با پاسخگویی به شبهات آیه ولایت

مجمع جهانی شیعه شناسی

حجت الاسلام والمسلمین دکتر سید محمد مرتضوی

بسم الله الرحمن الرحیم

آیات ولایت

نویسنده:

محمد مرتضوی

ناشر چاپی:

مجمع جهانی شیعه شناسی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

آیات ولایت

مشخصات کتاب

سرشناسه : مرتضوی، محمد

عنوان و نام پدیدآور : آیات ولایت/ محمد مرتضوی؛ [برای] مجمع جهانی شیعه شناسی.

مشخصات نشر : قم: آشیانه مهر،۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری : ج.

شابک : دوره: ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۶۴-۲۵-۰ ؛ ۱۱۵۰۰۰ ریال: ج.۱ □ چاپ اول ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۶۴-۲۵-۰ : ؛ ۴۱۰۰۰ ریال: ج.۲، چاپ اول : ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۶۴-۰۹-۰ ؛ ۳۸۰۰۰ ریال: ج.۳،سلفون، گالینگور: ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۶۴-۲۵-۰ ؛ ۴۵۰۰۰ ریال: ج.۵ ، سلفون، گالینگور: ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۶۴-۱۲-۰ ؛ ۲۸۰۰۰ ریال(ج.۳، شومیز) ؛ ۳۳۵۰۰ ریال(ج.۵، شومیز)

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : فهرستنویسی بر اساس جلد سوم.

یادداشت : ج.۱و ج.۲(چاپ اول: ۱۳۹۰).

یادداشت : کتابنامه.

مندرجات : ج.۲. همراه با پاسخگویی به شبهات آیه تبلیغ

.- ج.۳.همراه با پاسخگویی به شبهات آیه اکمال.- ج.۵. همراه با پاسخگویی به شبهات آیه اطاعت.-

موضوع : علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق -- اثبات خلافت

موضوع : ولایت -- جنبه های قرآنی

شناسه افزوده : مجمع جهانی شیعه شناسی

رده بندی کنگره : BP۱۰۴ /و۸ م۴۵ ۱۳۹۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۵۹

شماره کتابشناسی ملی : ۲۶۴۵۱۵۱

ص: ۱

جلد ۱

اشاره

نام کتاب: آیات ولایت (جلد اول:آیهٔ ولایت)

مؤلف: دکتر سید محمد مرتضوی

ویراستاری علمی: سید علی سجادی بهسودی

صفحه آرایی: علی اکبر احسانی تیرگر

تنظیم و طرح روی جلد: قاسم نوراحمدی

ناشر: آشیانه مهر

نوبت چاپ: اول/۱۳۹۰

چاپ: گلها

شمارگان: ۳۰۰۰ جلد

قیمت: .... ۱۱۵۰۰ تومان

شابک (دوره): ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۶۴-۲۵-۰

شابک (جلد): ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۶۴-۰۸-۳

ص: ۳

{ إِنَّماوَلِيُّكَمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاهَ وَيُؤْتُونَ الزَّكاهَ وَهُمْ راكِعُونَ}

(مائده/۵۵)

«همانا ولی شما تنها خدا و رسولش و کسانی هستند که ایمان آورده اند، نماز بر پا می دارند و در رکوع زکات میدهند»

همراه با پاسخ گویی به شبهات آیه ولایت

مؤلف: حجت الاسلام و المسلمین دکتر سیدمحمد مرتضوی

عضو هیئت علمی مجمع جهانی شیعه شناسی

مجمع جهانی شیعه شناسی

قم-۴۵ متری عمار یاسر-پلاک ۹۰-ص پ ۶۴۴-۳۷۱۵۸ تلفن: ۷۷۱۳۷۷۳-۷۷۵۶۰۹۲ / دورنگار: ۷۷۱۳۷۷۴

فهرست مطالب

ص: ۷

فصل هفتم

شبهات فقهی

ص: ۱۵

مقدمه استاد انصاری بویراحمدی

بسم الله الرحمن الرحیم

قال رسول الله صلی الله علیه وآله: «أوصی من آمن وصدّقنی بولایه علیّ بن أبی طالب فمن تولّاه فقد تولّانی ومن تولّانی فقد تولّی الله عزّوجلّ»(۱).

«کسی را که به من ایمان آورده و مرا تصدیق نموده است، او را به ولایت علی بن ابی طالب علیه السّلام سفارش و توصیه می کنم، پس کسی که ولایت او را پذیرا باشد به تحقیق ولایت مرا پذیرفته و کسی که ولایت مرا پذیرفته باشد، پس ولایت خدا را پذیرا شده است».

امامت در اسلام، از جایگاه ویژه و فوق العاده ای برخوردار است. آثار و برکات ارزشمندو رفیع امامت و ولایت، انکارناپذیر است و بر احدی پوشیده نیست.

امامت و ولایت حساس ترین و مترقیانه ترین اصول اعتقادی، سیاسی، اجتماعی و ارزشی مکتب انسان ساز اسلام است. امامت و ولایت مهم ترین و بالنده ترین اصلی است که مکتب تشیع، در راه پیاده نمودن آن در جامعه، مرارت ها، شکنجه ها، حماسه و شهادت های فراوانی را به جان خریده است.

ص: ۱۷

۱- علامه گنجی شافعی، کفایه الطالب، ص ۷۴؛ علامه ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، ج ۱۲، ص ۱۶۰؛ شیخ الاسلام جوینی، فرائد السمطین، ج ۱، ص ۲۹۱، چاپ بیروت؛ علامه ابن مغازلی شافعی، مناقب، ص ۲۳۰، چاپ بیروت؛ متقی هندی، کنز العمال، ج ۶، ص ۱۵۴، چاپ قدیم، وج ۱۲، ص ۲۰۹، چاپ بیروت؛ علامه هیثمی، مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۸، چاپ بیروت؛ ابن عساکر، ترجمه الإمام علی علیه السّلام، ج ۲، ص ۹۲، چاپ بیروت؛ علی بن حسام الدین، منتخب کنز العمال، ج ۵، ص ۳۲، و ج ۴، ص ۶۴۳، چاپ بیروت؛ علامه بدخشی، مفتاح النجاه، ص ۶۰؛ علامه ابن حسنویه، درّ بحر المناقب، ص ۵۹؛ شیخ سلیمان حنفی، ینابیع الموده، ص ۲۳۷، چاپ استامبول، و ج ۲، ص ۶۲، چاپ بیروت.

از دیدگاه و مبانی اعتقادی تشیع، که برگرفته از آیات قرآن و سیره و سنت رسول الله صلی الله علیه وآله و ائمهٔ معصوم علیه السّلام است، به ویژه آیات ولایت در قرآن، در می یابیم که امامت از اصول دین اسلام است. اینکه گاهی گفته می شود، امامت از اصول مذهب است از باب مسامحه و مماشات با خصم است.

موضوع امامت و ولایت از چنان عظمتی برخوردار است که خداوند متعال حتی ابلاغ آن را، برابر با اصل رسالت پیامبرصلی الله علیه وآله

قرار داده است؛ آنجا که در قرآن کریم می فرماید:

{يَا أَيّهَا الرّسُولُ بَلّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِن رَبّكَ وَإِن لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلّغْتَ رِسَالَتَهُ}(۱) ای رسول ما! آنچه را از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است به مردم برسان که اگر چنین نکنی، رسالت الاهی را انجام نداده ای.

آثار و برکات وجودی مقام عظمای امامت در رهبری سیاسی امت اسلام خلاصه نشده، بلکه امامت دنبالهٔ نبوت و کامل کننده رسالت است. امام است که حافظ دین و حجّت خداوند بر بندگان است.

به وسیلهٔ امام است که دین کامل، نعمت تمام و اسلام آیین رستگاری جاودان می گردد. به همین سبب خداوند متعال پس از ابلاغ امامت و ولایت در غدیر خم فرمود:

{الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِيناً}(۲) امروز، دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم.

علاوه بر آنچه بیان شد، همهٔ دلایل فلسفهٔ وجودی نبوّت و رسالت، بر ضرورت وجود امام در جامعه حکایت دارد.

بدون وجود امام، بلکه بدون شناخت و تمسّک به امام، در مسائل اسلامی و عقاید دینی گسست و انحراف به وجود می آید؛ چرا که از یک طرف انسان دست خوش لغزش و خطا و عصیان است و از طرف دیگر، ارسال سلسلهٔ نبوت پایان یافته است. در این میان تنها رشته اتصال خالق و مخلوق و تنها راه هدایت از طریق امام امکان پذیر خواهد بود. در غیر این صورت، هدف و فلسفهٔ وجودی آفرینش انبیا محقّق نشده و زمین برای بشر خالی از حجّت خواهد ماند.

۱- مائده/ ۶۷.

۲- مائده/ ۳.

در موضوع امامت و ولایت، عمدهٔ مباحث پیرامون خلقت، علم، عصمت، ولایت، شفاعت، رجعت، سیره، توسل به امام و خصایص و ویژگی های منحصر به فرد آن است.

بنابراین با عنایت به ادلهٔ عقلی فراوان، و دلایل مستند و مستدل برگرفته از سیره و سنت رسول الله صلی الله علیه وآله و آیات ولایت در قرآن به طور قطع ویقین، امامت از اصول دین اسلام است.(۱)

برای شناخت امامت و ولایت، باید به تفسیر آن پرداخت و ویژگی های آن را بررسی کرد.

اصول و مبانی اعتقادی در مکتب تشیّع، به خصوص در مسئله محوری امامت و ولایت، که برگرفته از قرآن کریم، سیره و سخنان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و اهل بیت عصمت و طهارت علیه السّلام است و با تمسک به ادلهٔ عقلی و نقلی فراوان، امامت را از اصول دین شمرده مصادیق آن را منحصر در ائمه اطهارعلیه السّلام از امام علی علیه السّلام تا حضرت صاحب الزمان می داند.

{إِنَّماوَلِيُّكُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذينَ آمَنُوا الَّذينَ يُقيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ}(۲). ولیّ و سرپرست شما، تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند: همان کسانی که نماز برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند.

مراد از {الَّذينَ آمَنُوا} که ولایت بر مردم دارند قطعاً امام امیر المؤمنین علیه السّلام است؛(۳)

۱- به استثنای تعداد نادر و شذوذی (از معاصران) که از باب مسامحه و مماشات، امامت را از اصول مذهب دانسته اند، همهٔ بزرگان مکتب تشیع اعم از قدما و متأخران و معاصران اعم از فقها و محدّثین، امامت را جزء اصول دین می دانند. جهت اطلاعات بیشتر رجوع شود به کتاب های پیام قرآن، ج۹، دلایل الصدق مرحوم مظفر ج۲، احقاق الحق ج۲ و امام شناسی استاد حسین گنجی ج۱ و... .

۲- مائده/ ۵۵.

۳- علاوه بر مآخذ و کتاب های شیعه، مصادر و مراجع مهم و فراوان تفسیری و حدیثی و تاریخی و أدبی اهل تسنن جملگی برآنند که این آیه در شأن امیر المؤمنین علی علیه السّلام نازل شده است. الکشاف عن حقائق التنزیل وعیون الأقاویل، الزمخشری، ج ۱، شرح ص ۶۲۳ – ۶۲۴؛ المعجم الأوسط، الطبرانی، ج ۶، ص ۲۱۸ ؛ المعجم الکبیر، الطبرانی، ج ۱، ص ۳۲۰ – ۳۲۱ ح۹۵۵ ؛ معرفه علوم الحدیث، الحاکم النیشابوری، ص ۱۰۲ ؛ شرح نهج البلاغه، ابن أبی الحدید، ج ۱۳، ص ۲۷۷ ؛ نظم درر السمطین، الزرندی الحنفی، ص ۲۳ – ۲۴ و ص ۸۵ – ۸۸ ؛ تخریج الأحادیث والآثار، الزیلعی، ج ۱، ص ۴۰۹ – ۴۱۰ ح۴۲۰ و ج ۲، ص ۲۳۷ – ۲۳۸ ؛ کنز العمال، المتقی الهندی، ج ۱۳، ص ۱۰۸ ح۳۶۳۵۴ و ج ۱۵، ص ۱۰۲ ح۴۰۲۶۶ ؛ زاد المسیر، ابن الجوزی، ج ۲، ص ۲۹۲ و ص ۲۹۲ ؛ تفسیر الرازی، الرازی، ج ۱۲، ص ۲۶ (القول الثانی: أن المراد من هذه الآیه شخص معین، وعلی هذا ففیه أقوال) ؛ تفسیر القرطبی، القرطبی، ج ۶، ص ۲۲۱ (المسأله الثانیه)؛ تفسیر الجلالین، المحلی، السیوطی، شرح ص ۳۳۷ – ۳۳۸ ؛ الدر المنثور، جلال الدین السیوطی، ج ۲، ص ۲۹۳ – ۲۹۴ ؛ لباب النقول، السیوطی، ص ۹۳

(قوله تعالی * (إنما وليكم الله)) و ص ۸۱ (قوله تعالى: * (إنما وليكم الله)) ؛ فتح القدير، الشوكاني، ج ۲، ص ۵۳ (قال فی قوله (إنما وليكم الله ورسوله)) ؛ تفسير الآلوسی، الآلوسی، ج ۶، ص ۱۶۷ ؛ تاريخ مدينه دمشق، ابن عساكر، ج ۴۲، ص ۳۵۶ — ۳۵۷ و ج ۴۵، ص ۳۰۳ ؛ انساب الأشراف، البلاذری، ص ۱۴۹ — ۱۵۰ ؛ مناقب علی بن أبی طالب عليه السّلام وما نزل من القرآن فی علی عليه السّلام، أبی بكر أحمد بن موسی ابن مردويه الأصفهانی، ص ۱۲۷ — ۱۳۳ ح ۱۶۱ و ص ۲۳۳ — ۲۳۸؛ تفسير البيضاوی، البيضاوی، ج ۲، ص ۳۳۸ — ۳۴۰.

زیرا این آیه در زمانی نازل شـده است که امام علی علیه السّـلام در حال رکوع به فقیری که از مردم اسـتمداد می کرد، انگشتر خود را صدقه داد.

بنابر تصریح بسیاری از علمای اهل تسنن، این آیه در بارهٔ امیرالمؤمنین علیه السّلام نازل شده است.(۱)

قاضی عضد الدین الإیجی، متوفای ۷۵۶ در این باره می گوید:

ص: ۲۰

۱- تفسیر النسفی، النسفی، ج ۱، ص ۲۸۹ ؛ تفسیر البغوی، البغوی، ج ۲، ص ۴۷ ؛ شواهد التنزیل، الحاکم الحسکانی، ج ۱، ص ۲۰۹ – ۲۴۹ ح ۲۱۶ تا ۲۴۳؛ تفسیر السمعانی، السمعانی، ج ۲، ص ۴۷ – ۴۸؛ تفسیر الواحدی، الواحدی، ج ۱، ص ۳۲۵ ، ۵۵؛ أسباب نزول الآیات، الواحدی النیسابوری، ص ۱۳۳ – ۱۳۴ قوله تعالی : {إنما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا}؛ تفسیر الثعلبی، الثعلبی، ج ۴، ص ۸۰ – ۸۱ ؛ تفسیر ابن زمنین، أبی عبد الله محمد بن عبد الله بن أبی زمنین، ج ۲، ص ۳۳، ۳۴ {إنما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا} ؛ تفسیر السمرقندی، أبو اللیث السمرقندی، ج ۱، ص ۴۲۳ – ۴۲۴ سوره المائده الآیات ۵۵ - ۵۶ ؛ أحکام القرآن، الجصاص، ج ۲، ص ۵۵۷ باب العمل الیسیر فی الصـلاه؛ التسهیل لعلوم التنزیل، الغرناطی الکلبی، ج ۱، ص ۱۸۱ {إنما ولیکـم الله}؛ المحرر الـوجیز فی تفسـیر الکتـاب العزیز، ابـن عطیه الأندلسـی، ج ۲، ص ۲۰۸ – ۲۰۹ سوره المائـده ۵۵ ۵۶ ۵۷ الخطاب بقوله * {إنما ولیکم الله}؛ تفسیر ابن کثیر، ابن کثیر، ج ۲، ص ۷۳ – ۷۴.

«تمامی مفسران اجماع دارند که این آیه در بارهٔ امام علی علیه السّلام نازل شده است».(۱)

سعد الدین تفتازانی نیز تصریح می کند:

نزلت باتّفاق المفسّرین فی علی بن أبی طالب، رضی الله عنه، حین أعطی خاتمه وهو راکع فی صلاته.

«[این آیه] به اتفاق نظر همه ی مفسران دربارهٔ علی بن أبی طالب علیه السّلام نازل شده است هنگامی که در حال رکوع انگشترش را به فقیر نیازمند بخشید».(۲)

دانشمندان و نخبگان علمی مکتب تشیع بر خود لازم می دانند، به اقتضای تکلیف الاهی، به صورت جامع، واقع بینانه، عمیق و دقیق، گسترده و فراگیر، اصل اصیل امامت و ولایت را مورد کاوش و پژوهش مستدل و منطقی قرار دهند و تحقیقات عالمانه ی خود را به همراه استدلال های مستند وقوی به مجامع علمی و جویندگان راه حق و حقیقت عرضه نمایند.

در این میان حضرت حجت الاسلام والمسلمین جناب آقای دکتر حاج سید محمد مرتضوی کوشیده است تا این مهم را با عنایت به آیات ولایت در قرآن کریم طی یک دوره آثار ارزشمند و گران سنگ به جامعهٔ اسلامی به خصوص محققان و اندیشمندان تقدیم نماید.

حضرت حجت الاسلام والمسلمین دکتر مرتضوی که خود از عالمان بنام و اساتید سطح عالی علمی هیأت علمی مجمع جهانی شیعه شناسی است، چندین سال مجاهدانه کوشیده است تا تحقیقات خود را با سبک و اسلوبی خاص، ابتکاری، جامع و تخصصی به رشتهٔ تحریر درآورد، که با نام «آیات ولایت در قرآن» تقدیم خوانندگان عزیز می گردد.

کثر الله امثالهم، جزاه الله عن الإسلام اجراً، ادام الله ظله ودامت افاضاته والسّلام علیکم وعلی جمیع اخواننا المؤمنین بولایه علیّ بن أبی طالب علیه السّلامفی اقطار العالم ورحمه الله وبرکاته

مسئول مجمع جهانی شیعه شناسی

انصاری بویراحمدی

۱- وأجمع أئمّه التفسیر أنّ المراد علی علیه السّلام. المواقف فی علم الکلام، ص ۴۰۵.

۲- شرح المقاصد فی علم الکلام، ج ۵، ص ۲۷۰.

پیشگفتار

ضرورت وحدت جهان اسلام

اشاره

در جهـانی که مـا در آن زنـدگی می کنیم به دلیـل گسترش ارتباطات، تضاد منافع دولتها، محـدود بودن منابع و مواد اولیه و... دولت های بزرگ، هر روز، برای گسترش سـلطه خود بر منابع، مواد اولیه، بازارهای مصـرف و... راه های گوناگونی را کشف و تجربه می کننـد که جهانی شـدن یکی از آن راههاست. قدرتمنـدان جهان با هدف وحدت جهانی برآنند تا فرهنگ، تمدن، آداب، عقاید و... کشورهای

جهـان سومی را به رنـگ خود درآورنـد تـا در بستر زمـان به کلی آن را نـابود کرده، هیـچ گونه مقاومتی در برابر تجاوز آنان صورت نگیرد.

از سوی دیگر مسـلمانان، در جهان امروز، از امکانات، اسـتعدادها، منابع و...، بالفعل و بالقوه ای برخوردارنـد که اگر بتوانند از این امکانات خدادادی به درستی

ص: ۲۳

استفاده کنند، دارای برتری فوق العاده ای در جهان خواهند شد، ولی استعمار، که به این تواناییها واقف است و به نتیجه وحدت جهان اسلام توجه دارد، در طول تاریخ به شیوه های گوناگون سعی کرده است تا آتش اختلاف و کینه توزی را میان مسلمانان شعله ور نماید تا آنان همیشه درگیر مسائل داخلی باشند و فرصت اندیشیدن به مسائل جهانی و اطراف خود را نداشته باشند.

بنابراین با کمترین توجه به مسائل جهانی، ضرورت وحدت جهان اسلام نمودار می شود.

وحدت جهان اسلام آرزوی همه مسلمانان و مورد توجه همه اندیشمندان و علمای مستقل و خیرخواه اسلام و مسلمانان بوده است و همیشه تلاش کردهاند با به حداقل رساندن اختلافات از ضربه خوردن دنیای اسلام در برابر جهان کفر جلوگیری کنند، برخلاف عده ای که تصور می کنند وظیفه شرعی آنان تفرقه افکنی میان مسلمانان است و باید تا آنجا که می توانند مسلمانان را به هم بدبین کنند(۱) و همواره در این زمینه کتاب می نویسند.

ما بر این باوریم که وحدت جهان اسلام یک ضرورت است و باید برای آن راهکارهایی عملی یافت.

۱- مانند منشیان و وعاظ السلاطین متعصب وهابی که به اشاره استکبار، فتوا به قتل میلیونها شیعه دوستدار اهل بیت علیه السّلام در سراسر جهان داده اند.

برای تحقیق وحدت امت اسلامی راههای زیر قابل تصور است.

۱– وحدت امت از طریق دولتها

این راه موانعی دارد که در شرایط کنونی برطرف شدنی نیست و وحدت از این راه در کوتاه مدت امکان ندارد.

۲– وحدت امت بدون توجه به دولتها و علما:

این راه نیز دارای اشکالهای متعدد و حداقل بدون علما طی شدنی نیست.

۳– وحدت از طریق علما:

اشاره

به نظر ما آسان ترین راه رسیدن به وحدت، وحدت علماست؛ زیرا در هر جامعه ای علمای شایسته و صالحی وجود دارند که مردم سخن آنان را سخن دین می دانند و اگر این گروه وارد میدان شوند، این اندیشه تحقق خواهد یافت. البته نباید انتظار داشت که اگر امروز عالمی سخن از وحدت دنیای اسلام زد، فردا این وحدت اتفاق بیفتد، بلکه برای تحقق یک اندیشه و تبدیل آن به فرهنگ برای ثمردهی، باید دست کم به اندازه عمر یک نسل کار مداوم انجام داد تا برای نسل دوم به ثمر بنشیند. باید توجه داشت که – گذشته از کار مستمر – تحقق وحدت نیاز به مراقبت مستمر و شدید در برابر تهاجم دشمنان نیز دارد؛ زیرا وحدت منافع آنان را تهدید می کند و مانع رسیدن به این کار خواهند شد.

وحدت از طریق علما نیز در صورتی تحقق خواهد یافت که علما نکات ذیل را رعایت کنند:

الف – احساس مسئولیت در برابر امت اسلامی:

گرچه علمای شایسته و صالح همیشه احساس مسئولیت شرعی داشته و دارند، ولی مقصود ما از این احساس مسئولیت در برابر امت این است که توجه بیشتری به تبلیغات خود داشته باشند و از گفتن سخنان تفرقه افکن، بپرهیزند و گمان نکنند که این سخن را در جمعی خصوصی گفته اند و کسی نمی شنود، بلکه همین سخنان تفرقه افکنانه در نشست های خصوصی آهسته آهسته به فرهنگ بدبینی نسبت به یکدیگر تبدیل می شود و دیگر نمی توان آن را به سادگی از میان برد. بلکه باید برای ایجاد وحدت تلاش کرده و به تحقق آن امیدوار باشند.

ب – شجاعت در بیان حقایق:

علمای دین باید توجه داشته باشند که مسئولیت سنگینی را بر عهده دارند و آن تبلیغ دین خداست. اگر خود به این مسئولیت توجه ندارند، مردم به عملکرد آنان از این زاویه می نگرند و رفتار و گفتار آنان را مبیّن دین خدا می دانند و عمل خود را بر اساس آن تنظیم می کنند و روز قیامت نیز مسئولیت گمراهی خود را به عهده آنان خواهند گذاشت.

بنابر این علما در این زمینه وظیفه سنگینی را بر عهـده دارند و آن این است که دین خدا را بدون کم و کاست تبیین، حقایق و واقعیت های تاریخی را - آن قـدر که خود فهمیدنـد - بیان کننـد نه اینکه به خاطر خوشاینـد دیگران، به تحریف دین خـدا رو آورند؛

{الَّذِینَ یُبَلِّغُونَ رِسالاتِ اللّهِ وَیَخْشَوْنَهُ وَلا یَخْشَوْنَ أَحَداً إِلاّ اللّهَ وَکَفی بِاللّهِ حَسِیبا}(۱)

«آنان که پیامهای خـدا را ابلاغ می کننـد و از او می ترسـند و جز خـدا از کسـی بیم ندارنـد. خـدا برای حسابرسـی (اعمالشان) کافی است(۲)»

چه بسیار دانشمندان و عالمانی که برای گفتن حقایق مشکلاتی را تحمل کرده اند، ولی از دین و دیانت خود دست برنداشته و نان به نرخ روز نخورده اند؛ به عنوان نمونه احمد بن شـعیب نسائی - مؤلف سـنن نسایی یکی از صحاح سته اهل سنت - وقتی وارد شـام شـد و وقتی مردم فهمیدنـد که او دانشـمند است، اطراف او را گرفتنـد تـا شایـد بتواننـد ازطریق او برای معاویه سابقه مبارزاتی و دیانت درست کنند. نسائی در پاسخ به این سؤال که فضائل معاویه چیست، گفت:

۱- احزاب/۳۹.

۲- خصائص امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب، ص ۱۳.

«ما اعرف له فضیله الّا لا اشبع اللّه بطنه.»

«برای معاویه فضیلتی نمی شناسم مگر حدیثی که رسول خدا صلی الله علیه وآله به معاویه گفت: خداوند شکمت را سیر نکند!»

ج – جلوگیری از حرکتهای اختلاف انگیز:

متأسفانه در کشورهای اسلامی از طرف گروهها و فرقه های مختلف کارهای اختلاف انگیزی انجام می گیرد که گاهی به دست «عوام الناس» و با انگیزه دینی و ثواب صورت می پذیرد. گرچه آنان انگیزه دینی دارند، ولی به سود دشمن تمام شود. علما در این مرحله نقش بسیار حساسی دارند باید جلو بروز این گونه کارها را – از ناحیه هر کس و با هر انگیزه ای که باشد – بگیرند؛ زیرا هیچ فایده ای جز کدورت و دشمنی ندارد. این در صورتی است که برپا کنندگان این گونه حرکتها انسانهایی ساده باشند وگرنه بدون تردید دست دشمن پشت این حرکتها پنهان است و برای این گونه حرکتها پولهای زیادی هزینه می شود.

ر – طرد عناصر غیرخودی:

علمای صالح و شایسته اسلامی – در طول تاریخ و در همه جا و از همه فرقه ها – با زهد و قناعت زندگی کرده اند و به صاحبان زر و زور و تزویر وابستگی نداشته اند، ولی همیشه و همه جا عده ای هستند که یا به صاحبان زر و

زور و تزویر، یا به قدرت های خارجی وابسته هستند یا در پی تأمین هواهای نفسانی خود هستند و بهترین راه را نفوذ در

صنف علما دیده اند. البته از این گروه باید به دین به دنیافروشان تعبیر کرد، که خطر این گروه برای دین و جامعه اسلامی و امت مسلمان از خطر دشمن تا دندان مسلح کمتر نیست؛ اینان بیشترین اختلافات بین علما و فرقه ها را ایجاد می کنند تا خود به نوایی برسند.

دانشمندان مسلمان باید متوجه این مارهای خوش خط و خال باشند و آنان را از خود طرد کنند تا مردم آنها را بشناسند و نقش آنان در انحراف امت شناخته شود.

ما بر این باوریم که، اگر علما موفق شوند این عناصر را از خود طرد نمایند، دشمن نمی تواند به این آسانی به جامعه اسلامی ضربه بزند و بسیاری از اختلافات خود به خود حل خواهد شد.

بنابر این با توجه به نقش علما در جامعه اسلامی و حساسیت مردم نسبت به آنان، آسان ترین و کم هزینه ترین راه برای وحدت امت اسلامی وحدت علماست؛ زیرا اگر علما به وحدت برسند توده مردم نیز از آنان پیروی می کنند و آرام و مطمئن به سوی وحدت پیش خواهیم رفت.

ص: ۲۹

راه حل اختلافات

براساس آنچه گفته شد، وحدت علما آثار بسیار مثبتی دارد، ولی سؤال این است که با توجه به این اختلاف برداشت ها، علما چگونه به وحدت برسند؟

قبل از بیان راه حل اختلافات توجه به این نکته ضروری است که هیچ گمراهی را با فحش و ناسزا و تحقیر و توهین نمی توان هدایت کرد و آنان که چنین می کنند نه انگیزه دینی دارند و نه با اخلاق و دستور دینی آشنا هستند. وقتی شما به مقدسات کسی توهین کردی او هم به مقدسات شما توهین می کند.

قرآن به ما دستور می دهد در برخورد با مشرکان و کافران به مقدسات آنها توهین نکنید؛ زیرا آنان نیز از سرنادانی به خدا توهین می کنند:

{وَلا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ فَيَسُبُّوا اللّهَ عَدْوَاً بِغَيْرِ عِلْمٍ}(۱)

«به آنان که غیر خدا را می خوانند دشنام ندهید. مبادا آنان نیز از روی دشمنی و جهالت خدا را دشنام دهند».

ص: ۳۰

۱- انعام/۱۰۸.

مگر اختلاف فرقه های اسلامی با هم بیشتر از اختلاف مسلمان و مشرک است. این دستور قرآن است که ما برای هدایت مشرک به مقدسات او توهین نکنیم. بر فرض که این گروه مشرک باشند مگر نه این است که شما می خواهید او را هدایت کنید. هدایت کردن با فحش و ناسزا ممکن است؟ مگر نه این است که مذهب خود را حق می دانی و مذهب او را باطل و دوست داری که او هم، هم سلک تو شود؛ پس باید او را هدایت کنی؟ و اگر از نظر آگاهی علمی در آن سطح نیستی که بتوانی به گفته خودت یک گمراه را هدایت کنی بهتر است که اصلاً دخالت ننمایی، و وضع را آشفته تر نکنی، بلکه دخالت کردن تو حرام و خلاف شرع است.

به نظر می رسد که راه حل این گونه اختلافات این است که علمای فرقه ها، فضایی آزاد و امن برای مباحث کلامی و... به وجود آورند وبا تشکیل کنفرانس ها و انجمن های علمی از اندیشمندان فرقه های مختلف دعوت کنند، موارد اختلاف را با نیت خالص و با دید علمی به نقد بگذارند و در این تلاش علمی نیز نباید هر کس سخن خود را بگوید، بلکه باید با توجه به باورهای طرف مقابل و منابع متقن و دستِ اول، گروهها برای اثبات سخنان خود استدلال کنند؛

به عنوان نمونه اگر یک گروه در دنیای اسلام، تنها خود را مسلمان بداند و هر کس را که اندیشه او را قبول نداشته باشند کافر بداند، این کار با هیچ معیار عقلی، عرفی و شرعی سازگار نیست. علمای مسلمان باید با تشکیل کنفرانس های متعدد معیارهای ایمان، کفر و شرک را از کتاب و سنت به بحث بگذارند و از همه فرقه های اسلامی، دعوت کنند تا در این نشست ها حضور یابند و در کمال آزادی، آرامش و امنیت عقاید خود را بیان کنند و با توجه به نتیجه نهایی این مباحث، معیارهای ایمان، کفر و شرک را معرفی کنند و سپس فرقه ها را با این معیارها بسنجند و برای هدایت آنان بکوشند.

در دنیای امروز مسائل جهانی و جدید فراوانی وجود دارد که می باید دین موضع خود را در برابر این پدیده ها روشن کند و برای پاسخ به این نوع پدیده ها راهی غیر از این وجود ندارد و گرنه هر گروهی خود را سخنگوی دین می داند و چه بسا بیان عقاید آن گروه در سطح جهان آثار بسیار منفی برای دین دربر داشته باشد.

نوشته حاضر در راستای تلاش برای ایجاد وحدت امت اسلامی فراهم آمده و در آن سعی شده است تا پاسخ شبهات براساس منابع روایی، تفسیری، کلامی، تاریخی اهل سنت داده شود و هرگز در پاسخ به شبهات حتی در بقیه مباحث

مانند نقل روایات نیز از منابع روایی شیعه بهره گرفته نشده و در همه مباحث نقل از منابع اهل سنت بوده است.

دلیل این کار این است که اگر دانشمندان اسلامی با توجه به منابع و متون دینی یکدیگر توجه بیشتری نمایند روشن خواهد شد که نقاط اشتراک میان گروهها بسیار است و اگر بتوانند تعصّبات، به خصوص اندیشه های ساخته دست استعمار، و عوامل تبلیغی آنان را در کشورهای اسلامی کنار بگذارند، رسیدن به وحدت امت اسلامی راهی دشوار و قله ای غیرقابل فتح نیست.

به نظر می رسد بهترین محور وحدت امت اسلامی حدیث ثقلین است که همه گروهها قبول دارند که رسول خدا صلی الله علیه وآله در این روایت، به پیروی از دو چیز دستور داده و اطاعت از آن دو را راه سعادت امت بیان کرده است و آن دو، کتاب خدا و اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه وآله می باشند که سرآمد اهل بیت علیه السّلام مامام علی علیه السّلام است و به طور قطع هر کس امام علی علیه السّلام را الگوی خود قرار دهد و از او پیروی کند، هدایت یافته است.

فخر رازی، در این باره می نویسد:

«و من اقتدی فی دینه بعلیّ بن ابی طالب فقد اهتدی و

ص: ۳۳

الدلیل علیه قوله علیه السّلام اللهم ادر الحق مع علیّ حیث دار.»(۱)

«هر کس در دینش به علی بن ابی طالب علیه السّلام اقتدا کند به تحقیق هدایت یافته است و دلیل بر این ادعا سخن رسول خدا صلی الله علیه وآله است که فرمود: خدایا علی علیه السّلام را محور حق قرار ده که هر کجا علی علیه السّلام باشد، حق نیز آنجا باشد».

امام علی علیه السّلام که در زهد، شجاعت، عدالت، حق مداری، دفاع از اسلام، عبادت، اخلاص و... سرآمد همه انسانها بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله است، چنان که دوست و دشمن به آن اعتراف دارند و گردآوری این اعترافات خود موضوع کتاب جداگانه ای می تواند باشد، شایسته است که امام امت اسلامی در همه عصرها و نسلها باشد؛ چه اینکه پذیرش امامت امام علی علیه السّلامیعنی پیروی از مطمئن ترین راه وصول به حق و حقیقت.

فخررازی در این زمینه می نویسد:

«و من اتخذ علیّا اماما لدینه فقد استمسک بالعروه الدثقی فی دینه و نفسه»(۲)؛

ص: ۳۴

۱- فخر رازی، التفسیر کبیر، ج ۱، ص ۲۰۵.

۲- همان، ج ۱، ص ۲۰۷.

«کسی که علی علیه السّلام را به عنوان امام و پیشوای خود، در دین بپذیرد، بدون تردید به محکم ترین ریسمان در دین و زندگی شخصی خود چنگ زده است».

به امید روزی که امت اسلامی با پیروی از کتاب خدا و اهل بیت رسول خداصلی الله علیه وآله، آنان را اسوه، امام و محور دینداری خود قرار دهند. بمنّه و کرمه.

ص: ۳۵

فصل اول: کلیات آیه ولایت

فصل دوم: تقریر استدلال شیعه به آیه ولایت

فصل سوم: معنای ولایت

فصل چهارم: شبهات اسباب النزول

فصل پنجم: شبهات سیاق

فصل ششم:شبهات ادبی

فصل هفتم: شبهات فقهی

فصل هشتم: شبهات رجالی

فصل نهم: شبهات کلامی

فصل دهم: شبهات اصولی

فصل یازدهم: شبهات تاریخی

فصل دوازدهم: شبهات اقتصادی

ص: ۳۷

فصل اوّل :کلیات آیه ولایت

اشاره

ص: ۳۹

جایگاه قرآن

اشاره

برای پی بردن به اهمیت وجود قرآن در جامعه اسلامی به کاوش و مطالعه منابع بی شمار نیاز نداریم، و تنها بررسی اجمالی جوامع حدیثی، که اندیشمندان مسلمان تدوین کرده اند، ما را از این کار بی نیاز می کند.

در جوامع حدیثی ابواب مختلفی را به قرآن اختصاص داده و سخنان رسولخدا صلی الله علیه وآله را درباره قرآن گردآوری کرده اند که با نگاهی اجمالی به این ابواب می توان به اهمیت کتاب خدا پی برد.

عده ای نیز کتاب خاصی را با عنوان کتاب فضائل القرآن یاد کرده اند.(۱) و در آن، درباره مسائل مختلف کتاب خدا همانند: کیفیت نزول وحی، زبان قرآن، گردآوری قرآن، نویسندگان وحی، نقش جبرئیل در عرضه قرآن، قاریان عصر

۱- صحیح بخاری، ج ۳، ص ۹۶.

رسول خدا صلی الله علیه وآله حافظان قرآن در عصر رسول خدا صلی الله علیه وآله، سوره های قرآن و ثواب خواندن هر یک از سوره ها به بحث نشسته اند که از جایگاه مهم کتاب خدا نزد مسلمانان حکایت می کند.

برای پی بردن به جایگاه قرآن و اهمیت آن، سخن هیچ کس به اندازه سخن رسول خدا صلی الله علیه وآله ارزش ندارد، چرا که او آورنده قرآن و آشناترین فرد به قرآن است.

در این زمینه نیز سخنان فراوانی از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل شده است که ما تنها به بیان یک روایت بسنده می کنیم:

امام علی علیه السّلام از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل می کند:

«الا ـ انّها ستکون فتنه. قیل: ما المخرج منها یا رسول الله؟ قال: کتاب الله، فیه نبأ من قبلکم و خبر ما بعدکم و حکم ما بینکم، هو الفصل لیس بالهزل، من ترکه من جبار قصمه الله و من ابتغی الهدی من غیره اضلّه اللّه و هو جبل اللّه المتین و هو الذکر الحکیم و هو الصراط المستقیم و هو الذی لا ـ تزیغ به الاهواء و لا تلتبس به الالسنه و لا تشبع منه العلماء و لا یخلق عن کثره الرد و لا تنقضی عجائبه، هوالذی لم تنته الجنّ اذ سمعته حتی قالوا. «إِنَّا سَمِعْنَا

ص: ۴۲

قُرْآنـا عَجَبـا يَهْـدِى إِلَى الرُّشْـدِ فَآمَنَّا بِهِ»من قال به صـدق و من عمل به اجرو من حكم به عـدل و من دعا اليه هـدى الى صـراط مستقيم.»(۱) و لا تشبع منه العلماء و لا يخلق عن كثره الرد و لا تنقضى عجائبه، هوالذى تنته الجنّ از سمعته حتى قالوا.

{انّا سمعنا قرآنا، عجبا يهدى الى الرشد فامنا به}:

من قال به صدق و من عمل به اجرو من حكم به عدل و من دعا اليه هدى الى صراط مستقيم.»

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: توجه داشته باشید بدون تردید در آینده با فتنههایی روبرو خواهید بود!

پرسیدند: ای رسول خدا صلی الله علیه وآله راه رهایی از آنها چیست؟

رسول خـدا صـلی الله علیه وآله فرمود: کتـاب خـدا! کتـابی که در آن گزارش هـای قبـل از شـما و اخبـار بعـد از شـما و حکم اختلافات میان شـما در آن هست؛ کتابی که سـخن نهایی است، نه اینکه سـخنی از روی شوخی باشـد. هر سـتمگری که آن را رها کنـد خداوند او را درهم می شـکند و هر کس هدایت را از غیر قرآن بخواهد، خداوند او را گمراه خواهد کرد؛ کتابی که ریسمان استوار خداوند است، کتابی که یادآور خداوند حکیم است، کتابی که راه استوار خداوند است؛

ص: ۴۳

۱- کنزالعمال، ج ۱، ص ۱۹۷، حدیث ۹۹۷.

کتابی که با پیروی از آن خواسته های نفسانی به انحراف کشیده نمی شوند، کتابی که با پیروی از آن گفتارهااشتباه نمی شود، کتابی که دانشـمندان از آن سیر نمی شوند، کتابی که با گذشت زمان کهنه نمی شود؛ کتابی که عجائب آن پایان نمی پذیرد؛ کتابی که وقتی جنیان شـنیدند، نتوانسـتند خود را کنترل کننـد تا اینکه اعتراف کردنـد که قرآن عجیبی را شـنیدیم که به سوی رشد و هدایت راهنمایی می کرد و به آن ایمان آوردیم، کتابی که هر کس سـخن او را بگوید راست گفته است و به هر کس که به گفته هـای آن عمـل کنـد پاداش داده می شود و هر کس که براساس آن حکم صادر کنـد به عـدالت رفتار کرده است، کتابی که هر کس مردم را به سوی آن بخواند به صراط مستقیم خوانده است».

با همه اهمیتی که قرآن دارد توجه به چند نکته زیر آشکار می سازد که قرآن به تنهایی و بدون تفسیر و تبیین آیات آن توسط کسانی که علم الهی در اختیار آنان است، در همه موارد راهگشا نیست.

۱- آیات متشابه:

بـدون تردیـد خداوند آیات قرآن را به دو گونه محکم و متشابه تقسـیم کرده است. گرچه آیات محکم را اساس کتاب نامیده است، ولی در همین آیات

تصریح می کند که آیات متشابه دستاویز عده ای قرار می گیرد که از روحی تربیت نشده و نا استوار برخوردارند. به این آیه توجه کنید:

{هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ عَلَیْکَ الْکِتابَ مِنْهُ آیاتٌ مُحْکَماتٌ هُنَّ أُمُّ الْکِتابِ وَأُخَرُ مُتَشابِهاتٌ فَأَمَّا الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ زَیْغٌ فَیَتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ مِنْهُ ابْتِغاءَ الْفِتْنَهِ وَابْتِغاءَ تَأْوِیلِهِ وَما یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلاّ اللّهُ وَالرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ یَقُولُونَ آمَنّا بِهِ کُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنا وَما یَذَّکَّرُ إِلاّ أُولُوا الْأَلْبابِ}(۱)

«اوست که این کتاب را بر تو نازل کرد که بخشی از آن آیه هایی است محکم [صریح و روشن] که اساس کتابند و بخشی از آن متشابهاتند [که تأویل پذیرند]. آنان که درونشان میل به باطل دارد از متشابه پیروی می کنند و برایش تاویلی تراشند تا فتنه انگیزی کنند و حال آنکه جز خدا کسی تاویل آن را نمی داند و راسخان در علم می گویند که ما به آن ایمان داریم همه آن از جانب پروردگار ماست و جز خردمندان یادآور نمی شوند».

ص: ۴۵

۱- آل عمران/۷.

بر این اساس، قرآن، دست کم، در این بخش از آیات نیاز به مفسر و مبین دارد که با علم الهی بتواند مقصود واقعی خداوند را از این آیات بیان کند.

۲- کلی بودن آیات:

یکی دیگر از مشکلاتی که در برداشت از قرآن وجود دارد، کلی گویی آیات قرآن به ویژه در بخش احکام است؛ بخشی که مرتبط با اعمال روزمره مسلمانان است.

به دلائل متعدد، آیات قرآن در بخش احکام بسیار کلی است و به جزئیات احکام نپرداخته است؛ به طوری که به دست آوردن احکام جزئی از قرآن ممکن نیست، بهترین گواه بر کلیگویی آیات در بخش احکام این است که فقه اسلامی به ۵۲ کتاب تقسیم شده است(۱) که با تحولات جهانی امروز، دست کم، باید چندین کتاب دیگر به آن افزوده شود، در حالی که شمار آیات الاحکام قرآن را - بنابر مشهور - حدود ۵۰۰ آیه می دانند.(۲)

تألیف ۵۲ کتاب از ۵۰۰ آیه بدون کمک روایات کاری ناشدنی است.

۱- اللمعه الدمشقیه.

۲- الاتقان، ج ۲، ص ۳۴۰.

بنـابر این در این زمینه نیز قرآن به مفسـری نیـاز دارد که بـا برخورداری از علم الهی، احکام دینی را با اسـتفاده از اشارات کلی قرآن، استنباط و برای مردم بیان کند

۳- بیان نشدن جزئیات و فروعات احکام غیرمبتلابه:

زندگی بشـر روز به روز در مسـیر تغییر و تحول قرار دارد و هر تحولی که در جامعه بشری اتفاق می افتد به تغییر رفتار انسان با خود و دیگران می انجامد و در نتیجه احکام جدیدی را می طلبد. بسـیاری از پدیده ها در عصـر نزول قرآن وجود نداشته و در نتیجه احکام مربوط به آنها، حتّی به صورت کلی، هم در آیات بیان نشده است؛ به عنوان مثال پیوند اعضا در عصر نزول قرآن مطرح نبوده است و حتی کسی تصور هم نمی کرد که روزی بشر به چنین چیزی نیاز داشته باشد تا احکام آن را از رسول خدا بپرسـند، ولی امروز این مسـئله یکی از ضرورت های زندگی بشری است. با این حال در ظاهر آیات قرآن حتی اشاره ای بسیار اجمالی هم نسبت به آن نمی توان یافت.

براین اساس، برای بیان احکام این گونه مسائل هم به شخصی نیاز داریم که علم الهی را در اختیار داشته باشد.

ص: ۴۷

۴– از بین رفتن قرائن:

اشاره

هر متکلمی در تبیین مراد خود، با توجه به قرائن موجود حالی و مقالی، سخن می گوید و چون این قرائن در فهم مقصود کلام دخالت دارند، کلام خود را بر همین قرائن استوار می کند. به عبارت دیگر شرایط اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و... مخاطب، در صادر شدن کلام، مقصود و محتوای آن دخالت دارد که از این نوع شرایط در آیات قرآن به «شأن نزول» تعبیر می کنند، به خصوص آیاتی که می بایست در تحولات اجتماعی، فرهنگی و... آن روز، موضع پیامبر و مسلمانان را مشخص کند، به ناچار بخشی از آیات، آمیخته به این شرایط است که با گذشت زمان این شرایط از بین رفته است و این امر فهم آن را مشکل می کند؛ به عنوان مثال وقتی منافقی در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله هدست به اقدامی می زد و خداوندمی خواست این اقدام را افشا کند، اسم آن شخص را به دلائل متعدد نمی آورد. آیه به صورت کلی بود، ولی مسلمانان عصر نزول قرآن مقصود آیه را می فهمیدند که این آیه درباره چه کسی است؟ یا اینکه خداوند می خواست از شخصی تجلیل کند باز آیه به صورت کلی گفته می شد که مؤمنان چنین هستند، ولی مسلمانان با توجه به کاری که انجام گرفته بود، می فهمیدند که مقصود چه کسی است؟ ولی با گذشت زمان و از میان رفتن قرائن در فهم بخشی از آیات دچار مشکل شده ایم.

براین اساس می بینیم کسانی که از دین استفاده ابزاری می کننـد، شأن نزول آیات را تغییر داده و برای عـده ای امتیازاتی قائل شده اند و امتیازات عده ای را از بین برده اند. به عنوان نمونه، یکی از شـیوه های کاری مخالفان امام علی علیه السّلام تحریف شأن نزول آیـات قرآن بود، به این صورت که آیـاتی را که دربـاره منافقـان نازل شـده بود به امام علی علیه السّلام نسـبت می دادند و آیاتی را که درباره امام علی علیه السّلام نازل شده بود، به دشمنان او نسبت میدادند.

به این دو آیه توجه کنید:

{ وَمِنَ النّاسِ مَنْ یُعْجِبُکَ قَوْلُهُ فِی الحَیاهِ الدُّنْیا وَیُشْهِدُ اللّهَ عَلی ما فِی قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الخِصامِ * وَ إِذا تَوَلّی سَعی فِی الأَرضِ لِیُفْسِدَ فِیها وَیُهْلِکَ الحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللّهُ لا یُحِبُّ الفَسادَ}»(1)

«گفتار برخی از مردم درباره زندگی دنیا تو را به شـگفت می آورد و خدا را بر آنچه در دل دارند گواه می گیرند، حال آنکه سرسـخت ترین دشـمنان است و چون از پیش تو برود مدام می کوشد تا بر زمین فساد کند و با کشـتار نسل تباه سازد. خداوند فساد را دوست نمی دارد».

ص: ۴۹

۱- بقره/۲۰۴.

قرطبی می نویسد:

«این آیه درباره اخنس بن شریق نازل شده است. او یکی از منافقان بود، خدمت رسول اکرم آمد و اظهار اسلام کرد و قسم خورد که راست می گویم و سپس از مدینه گریخت».

در مسیر خروج از مدینه به شترها و مزارع مسلمانان برخورد کرد؛ مزارع را آتش زد و شتری را پی کرد که این آیه نازل شد.(۱)

{وَمِنَ النّاسِ مَنْ یَشْرِی نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاهِ اللّهِ وَاللّهُ رَؤوفٌ بِالعِبادِ}(۲)

«بعضی از مردم در طلب خشنودی خدا جان خود را می فروشند و خدا نسبت به بندگانش مهربان است».

قرطبی می نویسد:

این آیه در شأن علی علیه السّلام نازل شده است. زمانی که رسول خداصلی الله علیه وآله در شب هجرت او را در بستر خود خوابانید تا امر بر کفار مشتبه شود.(۳)

۱- الجامع لاحکام القرآن، ج ۳، ص ۱۴.

۲- بقره/۲۰۷.

۳- همان، ص ۲۱.

با این وصف، معاویه برای اینکه بتواند علیه امام علی علیه السّلام موج تبلیغی بیافریند به «سمره بن جندب» پیشنهاد کرد، ۱۰۰ هزار درهم بگیر و حدیث جعل کن آیه اوّلی - که درباره منافقان نازل شده بود - درباره علی علیه السّلام نازل شده است و آیه دوّم - که بیانگر ایثار علی علیه السّلام است - درباره ابن ملجم مرادی!

نازل شده است. سمره این پیشنهاد را نپذیرفت. معاویه ۲۰۰ هزار درهم پیشنهاد کرد، سمره نپذیرفت. معاویه ۳۰۰ هزار درهم پیشنهاد کرد، سمره نپذیرفت تا اینکه معاویه ۴۰۰ هزار درهم پیشنهاد کرد، آن گاه سمره پذیرفت و این کار را انجام داد.(۱)

بنابر این برای بیان حقیقت در این موارد هم به علمی فراتر از دانش بشری نیاز داریم تا بتواند واقعیت آن روز تاریخ را برای ما آشکار سازد. از ابعاد دیگری نیز بخشی از آیات قرآن متشابه است که در فهم آنها به علم الهی نیاز داریم که اکنون جای بررسی آنها نیست.

براساس آنچه تاکنون گفته شد، برای برداشت کامل و همه جانبه از همه آیات قرآن نمی توان تنها به قرآن اکتفا کرده و برای به دست آوردن مقصود واقعی خداوند ازآیات قرآن به چیز دیگری نیاز داریم که اکنون به بررسی آن می پردازیم:

۱- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۷۳.

جایگاه سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله

رسول خدا صلی الله علیه وآله، با توجه به اینکه واسطه میان خدا و خلق خداست و با عنایت به اینکه قرآن معجزه جاودان اوست و با توجه به وظایفی که در برابر خدا و دین خدا و خلق خداوند دارد، باید از دانشی فراتر برای تفسیر قرآن برخوردار باشد تا بتواند ابعاد مبهم آن را بیان کند؛ چنان که قرآن که یکی از وظایف رسولخدا صلی الله علیه وآله را همین میداند.

به این آیه توجه کنید:

{وَأَنْزَلْنا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنّاسِ ما نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ }»(۱)

«ما قرآن را بر تو نازل کردیم تا آنچه را برای مردم فرو فرستاده ایم برای آنان بیان کنی؛ شاید بیندیشند»

با توجه به همین نیاز جامعه اسلامی به سخن رسول خدا صلی الله علیه وآله برای بیان مفاهیم دینی و احکام الهی، سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله از حجیت و اعتبار برخوردار گردیده است و مسلمانان نیز موظفند آنچه را که رسول خدا صلی الله علیه وآله بیان می کند، بپذیرند. خداوند نیز برای اینکه اعتماد مسلمانان را نسبت به رسول خدا صلی الله علیه وآله

۱- نحل/۴۴.

جلب کند و حجیت سنت او را امضا کند، رسول خدا صلی الله علیه وآله را از هر خطا و سهو و نسیان در مقام گفتار و رفتار معصوم معرفی کرده است و در آیاتی نیز از عصمت رسول خدا صلی الله علیه وآله در گفتار و رفتار سخن گفته است که به عنوان نمونه برای هر یک از این دو مورد یک آیه را می آوریم:

عصمت رسول خدا صلی الله علیه وآله در گفتار

عقل دلالت می کند که خداوند برای رساندن انسانها به هدف آفرینش و برای اینکه نقض غرض در آفرینش انسان پیدا نشود، باید پیامبرانی را بفرستد تا راه و رسم رسیدن به هدف آفرینش را برای انسان بیان کنند. این انسانها ابتدا باید خود این راه را طی کرده باشند، تا بتوانند دیگران را به درستی راهنمایی کنند. بنابر این نباید برای پیامبر، در بیان سخن خداوند، هیچ نوع اشتباه، سهو، نسیان، خطا و... رخ دهد؛

زیرا در آن صورت اعتماد مردم از او سلب شده و نمی توانند سخنان او را بپذیرند. عصمت در این مرتبه و میزان تنها با امداد غیبی به وجود میآید و استمرار پیدا میکند. بر این اساس خداوند عصمت رسول خدا صلی الله علیه وآله را، در مقام گفتار، چنین تایید می کند:

{وَالنَّجْمِ إِذا هَوی * ما ضَلَّ صاحِبُکَمْ وَما غَوی * وَما یَنْطِقُ عَنِ الهَوی * إِنْ هُوَ إِلاّ وَحْیٌ یُوحی * عَلَّمَهُ شَدِیدُ القُوی}(۱)

«سوگند به آن ستاره چون فرود آید. یارتان گمراه نیست و بیراهه نرفته است و هرگز [براساس] هوای نفس سخن نمی گوید. این نیست جز آنچه به او وحی می شود. نیرودهنده عظیم او را تعلیم داده است».

عصمت رسول خدا صلی الله علیه وآله در رفتار

رسول خدا صلی الله علیه وآله نه تنها واسطه میان خدا و خلق خداست، بلکه الگوی رفتاری مسلمانان است. بنابر این او نه تنها در مقام گفتار، بلکه در رفتار خود نیز باید از هر گونه اشتباه، خطا، سهو، نسیان و... به دور باشد؛ چنان که در آیاتی به آن اشاره شده است. به این آیات توجه کنید:

{وَ إِنْ کادُوا لَیَفْتِنُونَکَ عَنِ الَّذِی أَوْحَیْنا إِلَیْکَ لِتَفْتَرِیَ عَلَیْنا غَیْرَهُ وَ إِذاً لاَتَّخَذُوکَ خَلِیلًا * وَلَوْلا ثَبَّتْناکَ لَقَدْ کِدْتَ تَرْکَنُ

۱- النجم/۵-۱.

إِلَیْهِمْ شَیْئاً قَلِیلاً * إِذاً لَأَذَقْناکَ ضِعْفَ الْحَیاهِ وَضِعْفَ الْمَماتِ ثُمَّ لا تَجِدُ لَکَ عَلَیْنا نَصِیراً}»(۱)«نزدیک بود از آنچه بر تو وحی کرده ایم تو را بگردانند تا جز آن را به ما نسبت دهی و آن گاه تو را دوست خود بگیرند. اگر تو را ثابت قدم نمی کردیم، نزدیک بود اندک گرایش به آنها بیابی. اگر چنین می شد، هم در زندگی و هم (پس از) مرگ عذاب دو برابر بر تو می چشاندیم و در برابر ما یاوری نمی یافتی»

این آیات درباره مذاکراتی است که عده ای از کفار با رسول خدا صلی الله علیه وآله داشتند و در ضمن مذاکرات پیشنهادهایی درباره همراهی خود با رسول خدا صلی الله علیه وآله ارائه کرده بودند. با اینکه رسول خدا صلی الله علیه وآله آن پیشنهادها را نپذیرفته بود و تنها در اندیشه و فکر اندک تمایلی پیدا کرده بود،(۲) خداوندی که از سرّ و نهان آگاه

است، همین مقدار را هم برای رسول خود نپسندیده، و آن حضرت را از آن بازداشت.

۱- اسراء/ ۷۵ - ۷۲.

۲- الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۰، ص ۲۹۹.

بر این اساس، سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز «لازم الاتباع» است و بر مسلمانان است که آن حضرت را اسوه و الگو قرار داده و به او تأسی کنند تا بتوانند سعادت دنیا و آخرت را به دست آوردند و مقام خلیفه اللهی خود را باز یابند.

سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله

واژه «سنت» در لغت و اصطلاح دارای معانی گوناگونی است. در اصطلاح علم حدیث، سنّت را چنین تعریف کرده اند:

«السنه تطلق علی ما اضیف الی النبی من قول او فعل او تقریر»(۱)

«سنت بر چیزی اطلاق می گردد که به رسول خدا صلی الله علیه وآله نسبت داده می شود و گفتار، رفتار و تایید آن حضرت را در برمی گیرد».

گفتار رسول خدا صلی الله علیه وآله

گفتار منسوب به رسول خدا صلی الله علیه وآله با توجه به دو نکته زیر حجت خواهد بود:

۱- اضواء علی السنه المحمدیّه، ص ۴۲.

الف – رسول خدا صلی الله علیه وآله آن سخن را گفته باشد و به عبارت دیگر، این کلام از رسول خدا صلی الله علیه وآله صادر شده باشد؛

ب – دلالت سخن روشن باشد، به این معنی که اگر سخن رسول خدا صلی الله علیه وآله بر مسئله ای دلالت داشت – به طوری که اجمال نداشته باشد – می توان به آن سخن استدلال کرد.

آنچه بیان شد، درباره استدلال به سخن رسول خدا صلی الله علیه وآله است ولی در استدلال به سخن بقیه معصومان، گذشته از این دو نکته، باید به جهتِ صدور نیز توجه داشت؛ اینکه آیا امام درصدد بیان حکم واقعی بوده است یا نه؟ آیا این سخن را از روی تقیه گفته است یا نه؟ از این رو گاه می بینیم به عنوان مثال کلامی از امام صادق علیه السّلام صادر شده است، که دلالت آن نیز روشن است، ولی با بقیه سخنان آن حضرت سازگار نیست که این ناسازگاری در مواردی به خاطر شرایط خاص اجتماعی، سیاسی بوده است. بدین سان سخنی که از روی تقیه بوده، درصدد بیان حکم واقعی نیست و از این جهت ارزش شرعی ندارد. البته این سخن درباره رسول خدا صلی الله علیه وآله گفته نمی شود؛ زیرا آن حضرت بنیانگذار دین است و سخن او حکم پایه ریزی شالوده های دین را دارد و تقیه درباره رسولخداصلی الله علیه وآله روا نیست.

رفتار رسول خدا صلی الله علیه وآله

حجیت رفتار منسوب به رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز با توجه به دو نکته زیر کامل خواهد بود:

الف - این رفتار را رسول خدا صلی الله علیه وآله انجام داده باشد؛ یا به تعبیر دیگر، این رفتار از رسول خدا صلی الله علیه وآله سرزده باشد.

ب - دلالت رفتار بر مقصود روشن باشد.

چنان که در بحث گفتار بیان شد، با توجه به اینکه تقیه بر پیامبر جایز نیست، حجیت رفتار او با همین دو نکته تمام است، ولی درباره امامان، چون تقیه بر آنان جایز است و گاه رفتاری از سر تقیه از آنان صادر شده است، برای حجیت رفتار آنان باید جهت رفتار نیر روشن باشد.

نکته دیگری که توجه به آن لازم است این است که رفتار - چه رفتار پیامبر و چه رفتار امام - اطلاق ندارد و قابل سرایت به موارد مشابه نیست؛ چرا که رفتار با توجه به مجموعه شرایطی - که در آن زمان حاکم بوده - انجام گرفته است. اگر این رفتار از مقوله فعل و انجام دادن باشد، تنها جواز کار را می رساند، ولی دلالت بر وجوب ندارد، مگر اینکه وجوب از چیز دیگری استفاده شود. همچنین رفتار اگر از مقوله پرهیز باشد، تنها کراهت آن کار را می رساند، ولی بر حرمت آن دلالت نمی کند. مگر اینکه حرمت از چیز دیگری استفاده شود.

ص: ۵۸

تایید رسول خدا صلی الله علیه وآله

مراد از تایید یا تقریر این است که کاری در حضور رسول خدا صلی الله علیه وآله انجام گرفته و حضرت از آن کار جلوگیری نکرده و آن را تایید کرده است.

در حجیت تقریر نیز همان دو نکته یاد شده لازم است؛

الف - چنین تاییدی از سوی رسول خدا صلی الله علیه وآله انجام گرفته باشد؛

ب - این تایید بر آن مطلب دلالت داشته باشد.

درباره تقریر امامان معصوم علیه السّلام - گذشته از این نکته - باید جهتِ صدور نیز روشن باشد؛ یعنی تقریر امام در صورتی حجت خواهد بود که امام توانایی جلوگیری از کاری را داشته باشد و در همان حال از انجام آن کار جلوگیری نکرده، بلکه آن را تایید کرده است که در این صورت تقریر امام حجت خواهد بود.

باید توجه داشت که تقریر نیز همانند فعل اطلاق ندارد، تا به موارد مشابه سرایت داده شود.

نکته دیگری که در حجیت سنت معصوم - چه رسول خدا صلی الله علیه وآله و چه امامان معصوم - باید مورد توجه قرار گیرد این است که حجیت سنت در عرض کتاب خدا نیست، بلکه در طول آن است، به این معنی که اگر در موردی سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله تعارض آشکار با کتاب خدا داشته باشد، ارزش و اعتبار نخواهد

داشت.(۱) البته تعارض سنت و کتاب در صورتی امکان دارد که هر دو در بیان روشن و صریح باشند و گرنه تعارض نیست؛ مثل اینکه آیه ای حکمی را به صورت اجمال بیان کند و سنت آن را توضیح دهد.

تعریف حدیث

حدیث، در اصطلاح مشهور میان محدثان، مرادف با سنت است؛ یعنی عبارت است از بیان قول یا فعل یا تقریر نبی اکرم صلی الله علیه وآله (۲) یا [امام] معصوم.

اهمیت حدیث در تبیین قرآن

پیشتر گفته شد که قرآن به دلیل وجود آیات متشابه در آن، بیان کلی احکام و... به توضیح و تفسیر نیاز دارد که بهترین شرح و تفسیر آن است که از رسولخدا صلی الله علیه وآله برسد. بنابر این، با توجه به معلوماتی که خداوند در اختیار رسولخداصلی الله علیه وآله گذاشته است، حدیث آن حضرت برای مسلمانان راه رهایی از گمراهی، بدفهمی و کج فهمی قرآن و بهترین شیوه برای تفسیر آن است.

با توجه به بحثی که درباره عصمت رسول خدا صلی الله علیه وآله مطرح کردیم، گذشته از اهمیت طبیعی که حدیث رسول خدا صلی الله علیه وآله در تبیین دین دارد و مسلمانان باید

۱- الموافقات فی اصول الشریعه، ج ۴، ص ۵.

۲- علوم الحدیث و مصطلحه، ص ۱۱۳؛ قواعد فی علوم الحدیث، ص ۲۴.

دین را از او بیاموزند، تضـمین عصـمت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از سوی خدا اهمیت سخنان او را در بیان حقایق دین دو چندان می کند.

اهمیت حدیث در تبیین الگوی رفتاری

در مسـئله تربیت انسـان، در هر بعـدی، مسـائلی بایـد مـورد تـوجه مربی قرار گیرد که غفلت از آنهـا مـوجب نرسـیدن به تربیت مطلوب می گردد که داشتن الگوی رفتاری مناسب یکی از آنها است.

مربی، پس از بیان آراء و انـدیشه ها و تعیین راه رسـیدن به اهـداف تربیتی، بایـد نمونه ای از تربیت شـدگان را در معرض دید کسـانی که در حـال تربیت هسـتند، قرار دهـد تا با ارائه یک نمونه عملی، از فردی که این مسـیر را طی کرده است، هم امکان سلوک راه را اعلاـم کنـد و هم موجب تشویق سالکان گردد و هم سالکان بتواننـد با توجه به الگو خطاهای رفتاری، گفتاری و فکری خود را اصـلاح کنند. این شیوه تربیت کامل است. از این جهت است که می بینیم خداوند پیامبراکرم صلی الله علیه وآله را به عنوان الگو و اسوه کامل برای پیروی به مسلمانان معرفی می نماید. به این آیه توجه کنید:

{لَقَدْ کانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللّهِ أَسْوَهٌ حَسَنَهٌ لِمَنْ کانَ یَرْجُوا اللّهَ وَالیَوْمَ الآخِرَ وَذَکَرَ اللّهَ کَثِیراً}(۱)

«به یقین زندگی رسول خدا برای شما و آن کس که به خدا و روز قیامت امید دارد و خدا را بسیار یاد می کند، سرمشقی نیکوست».

الگو بودن رسول خدا صلی الله علیه وآله برای اصحاب خود امری طبیعی بود و مسلمانان آن عصر به آسانی می توانستند بفهمند که رسول خدا صلی الله علیه وآله چه رفتاری دارد، چه گفتاری را بیان می کند، چه موضعگیری دارد، چه گفتار و رفتاری را تایید می کند، یا چه گفتار و رفتاری را تأیید نمی کند، اما مسلمانانی که بعد از ارتحال آن حضرت به دنیا آمده اند یا به اسلام پیوسته اند، راهی جز سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله ندارند. سنت است که به ما می گوید؛ رسول خدا صلی الله علیه وآله در روابط فردی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، اعتقادی، اخلاقی و... چه رفتار و اندیشه ای داشته و چه افراد، گروهها و جریانهایی را حمایت یا رد کرده است؟

حدیث است که برای ما زندگی رسول خدا صلی الله علیه وآله را به تصویر می کشد تا بتوانیم از تصویری که در حدیث بیان شده است، الگوبرداری کنیم و اگر بخواهیم، در حد توان از آن حضرت پیروی کنیم.

ص: ۶۲

۱- احزاب/۲۱.

اهمیت حدیث در بیان وظایف

براساس آموزه های دینی، خداوند انسان را برای هدفی آفریده و برای رسیدن او به آن اهداف وظایفی را برای او مشخص کرده است. به عبارت دیگر برای تربیت انسان بایدها و نبایدها، اولویتها و عدم اولویت هایی را مشخص کرده است که اگر انسان، به طور کامل، به این وظایف پایبند باشد و در تمام عمر این راه را طی کند به آن اهداف خواهد رسید، ولی قبل از عمل به این بایدها و نبایدها، شناخت این وظایف از اولویت خاصی برخوردار است.

همان طور که پیشتر گفته شد، منبع اصلی شناخت معارف دینی قرآن است، ولی قرآن به دلیل داشتن آیات متشابه، کلی گویی در بعضی از آیات و به سبب پیش نیامدن بعضی از حوادث زندگی بشری در عصر نزول قرآن و... پاسخگوی نیازهای معرفتی همه انسانها نیست؛ گرچه قرآن همه این نیازها را در بردارد، ولی به دست آوردن همه آنها از آیات قرآن بدون اتکا به دانش وحی امکان ندارد. از اینجاست که ما برای شناخت وظایف روزمره خود، چه بدون واسطه برای مجتهدان و چه با واسطه برای مقلدان، به حدیث نیاز داریم که دانشی است وحیانی که در اختیار رسول خدا صلی الله علیه وآله است. بنابر این ضرورت وجود حدیث برای فهم وظایف دینی نیز روشن می شود.

ص: ۶۳

باید توجه داشت که در میان دلایل احکام آنچه بیشتر از همه در استنباط احکام کارایی دارد، حدیث است؛ زیرا کتاب خدا - همان طور که گفتیم - بسیار کلی است و کمتر به جزئیات پرداخته است و عقل نیز، به طورمستقیم، نمی تواند احکام را به دست آورد، مگر از طریق ملازمات عقلی که بسیار کم و اجماع نیز بسیار اندک است. بنابر این «حدیث» بیشترین نقش را در فهم و به دست آوردن احکام دارد.

اهمیت حدیث در حل اختلافات

اختلاف فکری انسانها درباره مسائل اجتماعی، سیاسی، فکری، عقیدتی و... امری طبیعی به نظر می رسد؛ چرا که انسانها تحت تأثیر عوامل مختلف تربیتی، دارای شخصیت های مختلف فرهنگی، عقیدتی، سیاسی و... هستند و اهداف و انگیزه های متفاوت دارند. اختلاف نظر نه تنها نکوهیده نیست، بلکه امری ضروری و موجب رشد و کمال انسان هاست. آنچه موجب ناکامی و فروپاشی جامعه می شود، تنازع و درگیری است که نیروهای بالفعل و بالقوه جامعه را از بین می برد.

جامعه اسلامی نیز نه تنها از این پدیده طبیعی مستثنا نیست، بلکه به دلیل تلاش دشمنان برای متلاشی کردن آن جامعه - که یکی از راههای آن ایجاد

ص: ۶۴

اختلاف است - در چنین مواردی خداوند حکیم راه حلی را پیش روی مسلمانان قرار داده که در این آیه به آن اشاره شده است:

{«یا أَیُّها الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللّهَ وَأَطیعُوا الرَّسُولَ وَأُولِی الأمْرِ مِنْکُمْ فَإِنْ تَنازَعْتُمْ فِی شَیءٍ فَرُدُّوهُ إِلی اللّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ کُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَالیَوْمِ الآخِرِ ذ لِکَ خَیْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِیلًا}»(۱)

«ای مؤمنان! خدا و پیامبر را اطاعت کنید و از اولی الامر فرمان برید و چون در امری اختلاف کردید، اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید، آن را به خدا و پیامبر ارجاع دهید که این برای شما بهتر و خوش فرجام تر است».

ارجاع مسئله مورد نزاع به خداوند همان رجوع به کتاب خدا برای یافتن حکم آن است، ولی - همان طور که پیشتر گفته شد - در همه موارد نمی توان پاسخ مسئله را از ظاهر قرآن به دست آورد. بر این اساس خداوند در کنار ارجاع مسئله به کتاب خدا، ارجاع آن به رسول خدا صلی الله علیه وآله را نیز مطرح کرده است.

رجوع به کتاب خدا امروز هم برای ما ممکن است، ولی رجوع به رسولخداصلی الله علیه وآله تنها برای مسلمانان صدر اسلام امکان داشت؛ چنان که در تاریخ

۱- نساء/۵۹.

فراوان اتفاق افتاده است که میان مسلمانان در مسائل گوناگون اختلاف نظر و حتی در مواردی درگیری پیش آمده و با رجوع به پیامبر و داوری آن حضرت، آن مسئله حل شده و نزاع پایان یافته است ولی امروز ما برای حل اختلاف راهی جز رجوع به کتاب خدا و حدیث رسول خدا صلی الله علیه وآله نداریم. بنابر این نقش سخنان رسول خدا صلی الله علیه وآله – چه در عصر خود و چه در عصرهای بعد از او – برای حل اختلاف مسلمانان تعیین کننده است.

نقش و اهمیت حدیث در یافتن حکم پدیده های نوظهور

اشاره

جامعه بشری همانند رودخانه ای در جریان است که هرگز متوقف نشده و نخواهد شد. برآیند تلاش و کوشش انسانها تحول و تغییر در جوامع بشری است و در هر تحول و اختراع و اکتشاف جدیدی که در دنیای صنعت و... اتفاق می افتد، مسائل فکری و عقیدتی و رفتار جدیدی در برابر اندیشه دینی رخ می نماید که دین شناسان باید برای این

مسائل پاسخ پیدا کنند؛ مسائلی که در گذشته وجود نداشته و به تازگی پیدا شده است و از آنها به مسائل «مستحدثه» یاد می کنند.

مجتهدان دین شناس برای پاسخگویی به این مسائل نیاز به ابزاری دارند – که مهم ترین آنها حدیث معصوم است – تا از طریق قواعد کلی و ضوابط شرعی که

در این احادیث وارد شده است، بتوانند حکم شرعی مسائل مستحدثه را پیدا کنند.

در این زمینه مکتب اهل بیت علیه السّلام از پویایی خاصی برخوردار است؛ زیرا اجتهاد پویا در عصر غیبت امام زمان رکن آن محسوب می شود.

براساس آنچه بیان شد، اهمیت حدیث و نقش آن در معارف دینی انکار ناپذیر است و اگر بخواهیم حدیث را از دین جدا کنیم، رکن مهم و کلیدی آن را از دین جدا کرده ایم، در آن صورت دین کارآیی لازم را نخواهد داشت.

نکته قابل توجه این است که همه فرقه های اسلامی با همه اختلافاتی که در عقاید و... دارند، به ضرورت حدیث و پایبندی به آن معتقد هستند؛ گرچه در راههای تشخیص حدیث صحیح از حدیث جعلی و... اختلاف نظر دارند. با همه اهمیتی که حدیث در فرهنگ دینی دارد، نکته ای که موجب تأسف است، این است که حدیث رسول خدا صلی الله علیه وآله در مواردی به درستی به ما نرسیده است که جامعه اسلامی از این جهت خسارتهای جبران ناپذیری را متحمل شده است.

علل اختلاف حدیث بسیار است - که جای بحث آنها اینجا نیست - ولی در یک تقسیم کلی می توان به این نتیجه رسید که علل اختلاف به شرح زیر است:

علل طبیعی:

مقصود از علل طبیعی، عللی هستند که بدون دخالت انگیزه های خاص وجود دارند؛ مثل تفاوت حافظه، سن، سطح دانش و... که موارد آن فراوان است.

علل غیرطبیعی:

مقصود از علل غیرطبیعی انگیزه های سیاسی، دینی، اجتماعی و... است که در جعل تحریف و گزارش نکردن حدیث... نقش دارند.

باید توجه داشت که مسئله جعل حدیث به عصر خود رسول خدا صلی الله علیه وآله برمی گردد که با توجه به موقعیت آن حضرت عده ای از این موقعیت استفاده ابزاری کرده و برای رسیدن به اهداف خاص خود سخنانی جعل کرده و به آن حضرت نسبت می دادند، تا جایی که آن حضرت را به عکس العمل واداشت.

امام علی علیه السّلام این عکس العمل را چنین گزارش می کند:

«و لقد کذب علی رسول اللّه صلی الله علیه وآله علی عهده حتی قام خطیبا فقال من کذب علیّ متعمّدا فلیتبوّأ مقعده من النار.»(۱)

۱- نهج البلاغه، خطبه ۲۱۰.

«به تحقیق در عصر رسول خدا صلی الله علیه وآله به او نسبت دروغ می دادند، تا اینکه در ضمن یک سخنرانی فرمود: هر کس به عمد نسبت دروغ به من دهد، باید جایگاه خودش را در آتش قرار دهد».

داستان جعل حدیث تراژدی غم انگیزی است که دامنگیر معارف اسلامی شده است و گذشته از آنکه تشخیص سره از ناسره را دشوار می کند - به دلیل عوامل متعدد در طول تاریخ - بیان همه احادیث برای حدیث شناسان نیز مشکل است.

با توجه به آنچه درباره نقش حدیث در تبیین دین، تفسیر قرآن، مسائل فرهنگی، احکام اسلامی و... گفته شد، سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله باید خلأ آن را پر می کرد، به این نتیجه می رسیم که حدیث رسول خدا صلی الله علیه وآله - با توجه به عوامل یاد شده - آن طور که باید و شاید نتوانسته یا به عبارت دیگر نگذاشته اند که نقش خود را ایفا کند.

جایگاه اهل بیت علیه السّلام

براساس آنچه پیشتر درباره حجیت سنّت رسول خدا صلی الله علیه وآله و نیز علل اختلاف سنت بیان کردیم، نمی توان به آنچه به عنوان سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله در دوره حیات آن حضرت رواج پیدا کرده است اطمینان کرد، تا چه رسد به عصر ما.و این عوامل که از دید رسول خدا صلی الله علیه وآله پنهان نبوده است.

از طرفی حرکت پیامبر یک حرکت مقطعی و کوتاه مدت نبوده است که بعد از گذشت چند سال به پایان برسد؛ چنان که حرکت رسول خداصلی الله علیه وآله تنها یک حرکت سیاسی، فرهنگی، عقیدتی، اجتماعی و... نبوده، بلکه حرکت همه جانبه ای بوده است که تا پایان جهان باید تداوم یابد.

بنابر این رسول خدا صلی الله علیه وآله باید برای خود جانشینانی در نظر بگیرد که آنان همان ویژگیهای آن حضرت بجز نبوت را داشته باشند؛ یعنی هم از علم خدادادی برخوردار باشند که فراتر از دانش بشری و مطمئن ترین راه برای دریافت دین باشد؛ دانشی که همانند وحی شک ناپذیر باشد، ولی نه آنکه با نزول جبرئیل و فرشته به دست آید تا به وسیله این دانش بتوانند مقصود خداوند از آیات متشابه، آیات کلی و... را بیان کنند و نیز وظایفی را که در آیات قرآن نیامده است و در عصرهای بعد از نزول قرآن مردم بدان نیاز خواهند داشت، تبیین کنند.

همچنین جانشین پیامبر باید از عصمت خدادادی برخوردار باشد، به گونه ای که در هیچ شرایطی، از فقر و غنا، شکست و پیروزی، صلح و جنگ، شادی و غم، سلامتی و بیماری و... در بیان احکام الهی تأثیر نپذیرد و تنها آنچه را که خداوند مشخص کرده است بیان کند. از چنین حالت روحی که در هیچ شرایطی جز خدا را نبیند و جز حرف خداوند سخن دیگری را نشنود و جز راهی را که خداوند مشخص کرده است نرود، تعبیر به «عصمت» می کنیم.

ص: ۷۰

به طور قطع چنین آمـادگی و تربیت و تاییـد الهی نمی توانـد همه افراد جـامعه را دربرگیرد، همـان طور که پیامبری شامل همه افراد جامعه نمی شود.

همچنین این افراد بایـد هماننـد پیامبر از طرف خداوند نصب شوند، تنها تفاوت آنها این است که ویژگیهای پیامبر توسط پیامبر قبلی مشخص می شد و آیات و معجزاتی در اختیار او قرار می گرفت که دلیل بر صداقت او در ادعای پیامبری بوده است، ولی امام و جانشـین رسول خدا صـلی الله علیه وآله توسط پیامبر صـلی الله علیه وآله مشـخص و معرفی می شود و در صورت نیاز از قـدرت اعجاز برای اثبات صداقت خود در ادعای امامت برخوردار است. براین اساس، نصب جانشـینان رسولخداصـلی الله علیه وآله نیز باید توسط خداوند انجام گیرد، چرا که ویژگی عصمت و آن آمادگی روحی چیزی نیست که توسط بشر قابل کشف باشـد و تـا آن ویژگی احراز نشـود، فرد صـلاحیت ایـن را نـدارد که آن علم وسـیع را در اختیـار بگیرد امـا اینکه چرا این افراد انتخاب می شوند؟ سؤالی است که درباره پیامبران نیز وجود دارد که خداوند در پاسخ این سؤال می فرماید:

{الله اعلم حیث یجعل رسالته}(۱)

«خداوند بهتر می داند که رسالت خویش را کجا قرار دهد».

ص: ۷۱

۱- انعام/۱۲۴.

بدین سان جامعه اسلامی، بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله ، برای حرکت در مسیری که آن حضرت مشخص کرده است هم به کتاب خدا نیاز دارد؛ چرا که آن اصل و اساس معارف اسلامی و احکام دینی و... است و هم به جانشینانی برای رسولخدا صلی الله علیه وآله که زوایای پنهان کتاب و سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله و ناگفته های کتاب و احکام را برای خلق همانند رسول خدا صلی الله علیه وآله بیان کنند.

به نظر ما خداوند متعال این انتخاب و انتصاب را انجام داده و رسولخداصلی الله علیه وآله نیز آن را به جامعه اسلامی معرفی کرده است. به نظر می رسد جامع ترین حدیثی که این سه ویژگی را - یعنی نصب الهی، علم خدادادی و عصمت - به طور واضح و یکجا بیان می کند، حدیث ثقلین است.

این حدیث به عبارت های گوناگون نقل شده است که ما خلاصه یک نقل آن را می آوریم تا هر سه مسئله مورد اختلاف بین شیعه و اهل سنت را دربرداشته باشد:

«قال رسول اللّه صلی الله علیه وآله : انّی تارک فیکم الثقلین کتاب اللّه و اهل بیتی و انّهما لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض و سئلت ربّی ذلک لهما، فاعطانی، فلا تقدمو

ص: ۷۲

هما فتهلكوا و لا تقصروا عنهما فتهلكوا و لا تعلّموهم فانّهم اعلم منكم.»(۱)

«پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: دو چیز گرانبها را میان شما می گذارم؛ یکی کتاب خدا ودیگری اهل بیتم و بدون تردید این دو از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند و از پروردگارم خواسته ام که این دو از هم جدا نشوند و خداوند این دعای مرا اجابت کرد. پس از آنان پیشی نگیرید که هلاک می شوید و از آنان باز نمائید که هلاک می شوید و به آنان چیزی نیاموزید، بدون تردید آنان از شما داناترند».

حدیث ثقلین

اشاره

حدیث ثقلین را محدثان با عبارات گوناگون نقل کرده اند. یکی از نکات مهمی که در تمام نقل ها به آن اشاره شده، این است که رسول خدا صلی الله علیه وآله از ارتحال زود هنگام خود خبر می دهد و این مسئله بعد از مکلف شدن رسول خدا صلی الله علیه وآله به انجام حج - که به حجه الوداع شهرت یافت - است و از آن هنگام تا ارتحال رسول خدا صلی الله علیه وآله که سه ماه بیشتر طول نکشید، در این مدت،رسول خدا صلی الله علیه وآله تمام تلاش خود را برای معرفی اهل بیت صلی الله علیه وآله به عنوان جانشینان خود به کار گرفت و از آن هنگام تا ارتحال آن حضرت، حداقل چهار بار را ثبت کرده اند که

۱- قندوزی حنفی، ینابیع الموده، ص ۳۷، الباب الرابع.

رسول خدا صلی الله علیه وآله این حدیث را بیان کرده است و شاید هم در موارد بیشتری بیان کرده باشد، ولی چون خصوصیات زمانی و مکانی حدیث را بیشتر راویان ضبط نکرده اند، مشخص نیست که آیا بیش از این موارد هم بیان فرموده است یا نه؟ این موارد به شرح ذیل است:

۱- حجه الوداع، روز عرفات

اولین جایی که رسول خدا صلی الله علیه وآله اهل بیت علیه السّلام را در کنار قرآن به عنوان دو امانت خود معرفی کرده، روز عرفات است. راوی این متن «جابر بن عبدالله انصاری» است.(۱)

۲- غدیرخُم

دومین موردی که رسول خدا صلی الله علیه وآله حدیث ثقلین را بیان فرمود، روز هیجدهم ذی الحجه در غدیرخم است. راوی این متن «زید بن ارقم» است.(۲)

۱- سنن، ترمذی، ج ۵، ص ۴۳۳، حدیث ۳۸۱۱؛ تاریخ، طبری، ج ۲، ص ۴۰۲؛ سیره، ابن هشام، ج ۴، ص ۲۴۸؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۲، ص ۷۰۹.

۲- خصائص، نسائی، ص ۱۱۹، حدیث ۷۹؛ صحیح، مسلم، ج ۴، ص ۱۲۲؛ کفایه الطالب، ص ۵۳؛ مستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۶۱.

۳– مسجد مدینه

سومین موردی که رسول خدا صلی الله علیه وآله حدیث ثقلین را بیان کرده در مسجد مدینه است.(۱)

۴– بستر بیماری

چهارمین موردی که براساس متون موجود، رسول خدا صلی الله علیه وآله حدیث ثقلین را بیان کرده، در آخرین روزهای زندگی خود در بستر بیماری است که راوی این متن ام سلمه همسر رسول خدا صلی الله علیه وآله است.(۲)

همان طور که پیشتر بیان کردیم، حدیث ثقلین از طرف اصحاب با توجه به ویژگیهایی همچون دقت نظر، قوت حافظه، شرایط سنی و... با الفاظ مختلف نقل شده است ولی درباره آخرین موردی که رسول خدا صلی الله علیه وآله این حدیث را بیان کرده اند، ام سلمه چنین نقل می کند:

«عن ام سلمه قالت: قال رسول اللّه فی مرض موته و قد امتلأت الحجره باصحابه: ایها الناس یوشک ان اقبض قبضا سریعا فینطلق بی و قد قدمت الیکم القول معذره الیکم، الا

۱– المحررالوجیز، ج ۱، ص ۳۴.

۲– الصواعق المحرقه، ص ۱۲۶؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۷؛ نورالابصار، ص ۱۶۳؛ تاریخ الخلفاء، ص ۱۷۳.

انّی مخلّف فیکم ثقلین کتاب اللّه عز و جل و عترتی، ثم اخذ بید علیّ فرفعها فقال: هذا علیّ مع القرآن و القرآن مع علی، لا یفترقان حتّی یردا علیّ الحوض، فاسألهما ما خلفت فیهما.»(۱)

ام سلمه می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله در بیماری که با آن از دنیا رفت، در حالی که حجره اش از اصحابش پر بود فرمود:

ای مردم انتظار می رود خیلی زود از این جهان بروم و این سخن را برای اتمام حجت می گویم. توجه داشته باشید من دو امانت میان شما می گذارم؛ یکی کتاب خدا و دیگری عترتم. سپس دست علی علیه السّلام را گرفت و بلند کرد و فرمود: این علی علیه السّلام با قرآن است و قرآن نیز با علی علیه السّلام است. این دو از هم جدا نمی شوند، تا اینکه در کنار حوض بر من وارد شوند و من نسبت به عملکرد شما درباره آنان سؤال کنم».

باید توجه داشت که معرفی اهل بیت علیه السّلام از طرف رسول خدا صلی الله علیه وآله به عنوان جانشینان خود به این روایت اختصاص ندارد. گذشته از آیات قرآن که بحث درباره دلالت بعضی از این آیات موضوع اصلی این رساله است روایات فراوانی نیز بر این مسئله دلالت می کنند.

۱- همان.

در اینجا سؤالی مطرح می شود که اگر رسول خدا صلی الله علیه وآله می خواست امام علی علیه السّلام را به عنوان جانشین خود در جامعه اسلامی معرفی کند، چه واژه هایی را می بایست در کلام خود به کار می برد تا بتواند این مقصود را بیان کند؟

هر کس با زبان عربی کمترین آشنایی را داشته باشد، می تواند پاسخ دهد که آن حضرت باید در سخنان خود واژه های ذیل را درباره امام علی علیه السّلام به کار برده باشد:

۱- علی علیه السّلام خلیفه من است؛

۲- علی علیه السّلام وصی من است؛

۳- علی علیه السّلام وارث من است؛

۴- علی علیه السّلام امام مسلمانان است؛

۵- علی علیه السّلام امام المتقین است؛

۶- علی علیه السّلام سیدالمسلمین است؛

۷- علی علیه السّلام امیرالمؤمنین است؛

۸- علی علیه السّلام هادی امت من است؛

۹- علی علیه السّلام معصوم است و اشتباه نمی کند؛

۱۰- علی علیه السّلام با حق است و از حق جدا نمی شود؛

۱۱- علی علیه السّلام با قرآن است و از قرآن جدا نمی شود؛

۱۲- چند نفر بعد از من خلیفهاند و علی علیه السّلام اولین آنهاست؛

۱۳- علی علیه السّلام بر امت من ولایت دارد؛

۱۴- اطاعت از علی علیه السّلام هم مثل اطاعت از من واجب است؛

۱۵- در یک مراسم رسمی نیز علی علیه السّلام را به عنوان جانشین معرفی کند؛

۱۶- یک سند رسمی از خود به جا گذارد که علی علیه السّلام بعد از او جانشین اوست.

در اینجا آوردن روایاتی که بر هر یک از این عناوین دلالت می کند، بسیار طولانی است؛(۱) از این رو ما به دلیل رعایت اختصار سعی می کنیم تنها منابع و کتب اهل سنت که این روایات را آورده اند، نام ببریم وجویندگان را به منابع یاد شده ارجاع می دهیم:

۱- احادیثی که دلالت می کنند امام علی علیه السّلام خلیفه رسول خدا علیه السّلام است؛.(۲)

۲- احادیثی که دلالت می کنند امام علی علیه السّلام وصی رسول خدا صلی الله علیه وآله است؛(۳)

۱- مشروح این روایات، کیفیت دلالت و لزوم آنها و منابعی را که این روایات در آنها ذکر شده است، در کتابی با عنوان سیمای امام علی علیه السّلام در نگاه نبی صلی الله علیه وآله در ۴۰۰ صفحه در سال ۱۳۷۹ منتشر کرده ایم.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۲، ص ۸۰؛ مستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۷۷؛ الصواعق المحرقه، ص ۱۲۰؛ الریاض النضره، ج ۲، ص ۱۰۱؛ ذخائرالعقبی، ص ۱۱۹؛ کنوز الحقائق، ج ۲، ص ۳۶۷؛ نور الابصار، ص ۱۵۷؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۲؛ کفایه الطالب، ص ۸۵؛ مناقب ابن مغازلی، ص ۲۸؛ تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۱۷۰؛ اسد الغابه، ج ۴، ص ۹۹؛ الاستیعاب، ج ۳، ص ۲۰۱؛ صحیح، مسلم، ج ۴، ص ۱۲۰.

۳- الریاض النضره، ج ۲، ص ۱۱۹؛ ذخائرالعقبی، ص ۱۳۱؛ مناقب، ابن مغازلی، ص ۲۰۱.

۳- احادیثی که دلالت می کنند امام علی علیه السّلام وارث رسول خدا صلی الله علیه وآله است؛(۱)

۴- احادیثی که دلالت می کنند امام علی علیه السّلام امام مسلمانان علیه السّلام است؛(۲))

۵- احادیثی که دلالت می کنند امام علی علیه السّلام امام المتقین است؛(۳)

۶- احادیثی که دلالت می کنند امام علی علیه السّلام سیدالمسلمین است؛(۴)

۷- احادیثی که دلالت می کنند امام علی علیه السّلام امیرالمؤمنین است؛(۵)

۸- احادیثی که دلالت می کنند امام علی علیه السّلام هادی امت است؛(۶)

۹- احادیثی که دلالت می کنند امام علی علیه السّلام معصوم است؛(۷)

۱- کنزالعمال، ج ۱۳، ص ۱۴۳، حدیث ۳۶۴۴۷.

۲- مسند، احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۱۷۵؛ اسد الغابه، ج ۴، ص ۱۰۶؛ الاستیعاب، ج ۳، ص۲۱۲؛ تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۴۲۱.

۳- مناقب، ابن مغازلی، ص ۶۴ و ۱۰۴؛ کفایه الطالب، ص ۱۹۰؛ مستدرک، حاکم، ج ۳، ص۱۳۷؛ حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۶۳.

۴- مناقب، ابن مغازلی، ص ۶۴، ۱۰۴؛ کفایه الطالب، ص ۱۹۰ و ۲۱۲؛ مستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۳۷؛ حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۶۳.

۵- مناقب، ابن مغازلی، ص ۶۶؛ کفایه الطالب، ص ۱۹۰، ۲۱۲ و ۲۱۵؛ تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۳۳۰.

۶- کفایه الطالب، ص ۱۶۲؛ مسند، احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۱۷۵؛ مناقب الاسد الغالب، ص ۳۳؛ تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۳۵۹ و ۴۲۱؛ مستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۳۹ و ۱۴۰؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۱؛ کنزالعمال، ج ۱۱، ص ۶۲۰، حدیث ۳۳۰۱۲.

۷- مستدک، حاکم، ج ۳، ص ۱۳۴؛ نورالابصار، ص ۱۶۳؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۷؛ الصواعق المحرقه، ص ۱۲۴؛ تاریخ الخلفاء، ص ۱۷۴؛ کنزالعمال، ج ۱۱، حدیث ۳۲۹۱۱؛ تاریخ دمشق، ج ۲۰، ص ۳۶۱؛ اسدالغابه، ج ۶، ص ۲۶۵.

۱۰- احادیثی که دلالت می کنند امام علی علیه السّلام با حق است و از حق جدا نمی شود؛(۱)

۱۱- احادیثی که دلالت می کنند امام علی علیه السّلام با قرآن است و از آن جدا نمی شود؛(۲)

۱۲- احادیثی که دلالت می کنند امام علی علیه السّلام اولین خلیفه بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله است؛(۳)

۱۳- احادیثی که دلالت می کنند امام علی علیه السّلام بر امت رسول خدا صلی الله علیه وآله ولایت دارد.(۴)

۱- مستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۳۴؛ نورالابصار، ص ۱۶۳؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۷؛ الصواعق المحرقه، ص ۱۲۴؛ تاریخ الخلفاء، ص ۱۷۴؛ کنزالعمال، ج ۱۱، حدیث ۳۲۹۱۲.

۲- مستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۳۴؛ نورالابصار، ص ۱۶۳؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۷؛ الصواعق المحرقه، ص ۱۲۴ و ۱۲۶؛ تاریخ الخلفاء، ص ۱۷۴؛ کنزالعمال، ج ۱۱، حدیث ۳۲۹۱۲.

۳- ینابیع الموده، ص ۴۴۶، باب ۷۷ و ص ۴۹۶، باب ۹۴.

۴- مسند، احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۶۰۶، حدیث ۱۹۴۲۶؛ خصائص، نسائی، ص ۱۴۴، حدیث ۹۰، ۸۹؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۱۸ و ۱۱۹؛ الصواعق المحرقه، ص ۱۲۲؛ الریاض النضره، ج ۲، ۱۰۹؛ ذخائرالعقبی، ص ۱۲۵؛ کنوزالحقائق، ج ۱، ص ۳۸۶؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۰ - ۱۰۶؛ کفایه الطالب، ص ۵۶، ۶۰ - ۵۸ و ۶۲؛ مناقب، ابن مغازلی، ص ۱۸؛ تاریخ الخلفاء، ص ۱۷۱؛ مناقب الاسدالغالب، ص ۱۲؛ الاستیعاب، ج ۳، ص ۲۰۳؛ مسند، احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۱۳۵، ۱۴۲، ۱۸۹ و ۲۴۶؛ کنزالعمال، ج ۱۱، ص ۶۰۲.

۱۴- احادیثی که دلالت می کنند اطاعت از امام علی علیه السّلام مثل اطاعت از رسول خدا صلی الله علیه وآله واجب است؛(۱)

۱۵- احادیثی که دلالت می کنند رسول خدا صلی الله علیه وآله در آخرین لحظات زندگی می خواست سندی در این زمینه بنویسد، ولی خلیفه دوم نگذاشت؛(۲)

۱۶- احادیثی که دلالت می کنند رسول خدا صلی الله علیه وآله امام علی علیه السّلام را در یک مراسم رسمی در روز هیجدهم ذی الحجه به عنوان جانشین خود معرفی نموده است.(۳)

باید توجه داشت منابعی که در میان شیعه به ذکر این روایات پرداخته اند بسیار فراوان است و ما بنا نداشتیم که در این مسئله تنها حتی یک روایت را از

۱- مستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۳۱؛ الریاض النضره، ج ۲، ص ۱۰۶؛ ذخائرالعقبی، ص ۱۲۳؛ کنوزالحقائق، ج ۲، ص ۱۶۱.

۲- صحیح، البخاری، کتاب المرض، باب قول المریض قوموا عنی؛ صحیح، مسلم، باب ترک الوصیه، ص ۷۶؛ مسند، احمد بن حنبلی، ج ۱، ص ۵۵۲ و ج ۴، ص ۳۰۸؛ تاریخ، طبری، ج ۲، ص ۴۳۶؛ کامل، ابن اثیر، ج ۲، ص ۳۲۰.

۳- صحیح، مسلم، ج ۴، ص ۱۲۲؛ مناقب، ابن مغازلی، ص ۱۷؛ کفایه الطالب، ص ۵۲؛ الصواعق المحرقه، ص ۱۲۶؛ مسند، احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۳۹۴ و ج ۶، ص ۵۸۳؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۶۱؛ ذخائرالعقبی، ص ۴۷؛ الدرّالمنثور، ج ۲، ص ۲۹۸، ذیل آیه ۶۷ مائده؛ تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۲۳۷؛ اسباب النزول، واحدی، ص ۱۱۵؛ البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۲۱۴ و ج ۷، ص ۳۴۹؛ تذکره الخواص، ص ۳۷؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۰۲ و ۲۵۶؛ خصائص، نسائی، ص ۱۱۹؛ کنزالعمال، ج ۱۱، ص ۳۳۲ و حدیث ۴۱۹۰۹؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۷۴.

منابع شیعه ذکر کنیم و از اهل سنت نیز منابع محدود به آنچه نقل شده نیست، در میان دانشمندان اهل سنت نیز کم نیستند افرادی که درباره حادثه غدیرخم کتاب نوشته وروایات آن را نقل کرده اند. ما در اینجا تنها به نقل یک قضاوت می پردازیم:

ذهبی، مورخ مشهور، در جریان شرح حال محمد بن جریر طبری، می نویسد:

«جمع طرق حدیث غدیر خم فی اربعه اجزاء رایت شطره فبهرنی سعه روایاته و جزمت بوقوع ذلک.»(۱)

محمد بن جریر طبری راویان حدیث غدیرخم را در چهار جلد گردآوری کرده است که من بخشی از آن را دیده ام که با دیدن این کتاب و گستردگی روایات غدیرخم مبهوت شدم و یقین پیدا کردم که چنین حادثه ای در تاریخ اسلام از طرف رسول خدا صلی الله علیه وآله اتفاق افتاده است!

باید توجه داشت که آنچه بیان شد؛ تنها درباره جانشینی امام علی علیه السّلام بعد از رسول خداصلی الله علیه وآله بود وگرنه فضائل و امتیازات آن حضرت محدودبه این روایات نمی شود و حتی اگر بخواهیم آراء دانشمندان اهل سنت را درباره فضائل

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۱۴، ص ۲۷۷.

امام علی علیه السّلام بیاوریم بسیار طولانی خواهد شد؛ از این رو برای اختصار تنها به اظهارنظر امام و پیشوای حنابله، احمد بن حنبل، بسنده می کنیم او گفته است:

«لم نرو فی فضائل احد من الصحابه بالاسانید الحسان ما روی فی فضل علی بن ابی طالب.»(۱)

«به اندازه ای که درباره فضائل علی بن ابی طالب روایات خوب به ما رسیده درباره هیچ کس از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله نرسیده است».

با توجه به این همه روایت که از رسول خدا صلی الله علیه وآله درباره امام علی علیه السّلام صادر شده بود می بایست روند انتشار فضائل امام علی علیه السّلام و موقعیت او در جهان اسلام به گونه دیگری باشد، ولی بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله در جامعه اسلامی حوادثی رخ داد که نه تنها جامعه به سوی اهل بیت علیه السّلام گرایش پیدا نکرد، بلکه عده ای تمام تلاش خود را برای حذف و نابودی خاندان رسول خدا صلی الله علیه وآله و طرفداران آنان بکار گرفتند که پرداختن به همه این عوامل بسیار طولانی و

۱- مستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۰۷ و ۱۱۶؛ الصواعق المحرقه، ص ۱۲۰؛ مناقب الاسد الغالب، ص ۱۱؛نورالابصار، ص ۱۶۷؛ الکشف و البیان، ج ۴، ص ۸۱؛ ترجمه الامام علی بن ابی طالب من تاریخ دمشق، ج ۳، ص ۸۳؛ الاصابه، ج ۴، ص ۲۶۹؛ تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۲۱۳؛ سیر اعلام النبلاء، سیره خلفا الراشدین، ص ۲۳۹؛ کفایه الطالب، ص ۲۵۳؛ تاریخ، الخلفاء سیوطی، ص ۱۶۸.

غم انگیز خواهد بود. در این میان بنی امیه نقشی برجسته داشتند. این نقش را یکی از دانشمندان مشهور اهل سنت، ابن ابی الحدید، چنین بیان میکند:

«مدایني در کتاب الاحداث نقل می کند: بعد از شهادت علی علیه السّلام معاویه نامه ای به تمام کارگزاران خود در سراسر دنیای اسلام، به این مضمون، نوشت: از کسانی که درباره علی و خاندان او فضیلتی نقل کنند، برائت می جویم!»

به دنبال این بخشنامه، سخنرانان در هر ناحیه و بر هر منبری علی علیه السّلام را لعن کردند و از او بیزاری جستند و هر چه زشتی بود به او و اهل بیت او نسبت دادند. بیشترین گرفتاری این دوران مربوط به مردم کوفه بود، چون پیروان علی علیه السّلام در آنجا زیاد بودند. بر همین اساس معاویه مسئولیت کوفه و بصره را به زیاد بن سمیه داد؛ زیرا او شیعیان را می شناخت و در دوران علی علیه السّلام از آنان بود.

زیاد بن سمیه نیز آنان را زیر هر سنگ و کلوخی یافت، کشت و آنان را ترساند، دستها و پاهای آنان را قطع کرد، چشمان آنان رانابینا ساخت و بر درخت خرما آنان را به دار کشید و آنان را از عراق آواره کرد، به طوری که در عراق شیعه معروفی باقی نماند.

معاویه در دستورالعمل بعدی به تمام کارگزاران خود نوشت که شهادت هیچ یک از شیعیان علی علیه السّلام و اهل بیت علیه السّلام او را در هیچ دادگاهی نپذیرید؟!

ص: ۸۴

«معاویه در دستورالعمل بعدی به تمام کارگزاران خود نوشت که توجه کنید. پیروان عثمان و دوستان و اهل بیت او و کسانی را که فضائل عثمان را روایت و در بین مردم پخش می کنند احترام کنید، در مجالس حکومتی آنان را نزد خود بنشانید و نام تمامی افرادی که فضائل عثمان را نقل می کنند همراه با نام خانواده و اقوام او و همچنین فضائلی را که برای عثمان گزارش می کنند، برای من گزارش کنید!»

حاکمان نیز چنین کردند، به طوری که فضائل عثمان بسیار زیاد شد؛ به ویژه وقتی که هدایا و جوایز و... از طرف معاویه به عرب و عجم رسید. در هر شهری کار به جایی رسید که برای جعل فضائل به رقابت برخاستند و طوری شد که پست ترین فرد از مردم نزد یکی از حاکمان معاویه می آمد و روایتی جعلی در فضائل عثمان نقل می کرد؛ او نیز او را مقرب داشته، مشخصات کامل او را برای معاویه می نوشت و از امکانات حکومت برخوردار می شد.

مدتی به این شیوه گذشت. پس از آن، معاویه دستورالعملی به تمام کارگزاران خود نوشت که روایت و حدیث درباره عثمان در هر شهر و ناحیه بسیار زیاد شده است. به محض رسیدن این نامه دستور دهید که مردم درباره صحابه و خلفای اول و دوم روایت نقل کنند!

توجه داشته باشید هر روایتی که هر یک از مسلمانان درباره علی علیه السّلام نقل کند، باید شما مثل همان روایت را درباره صحابه نقل

کنید. چنین کاری آرزوی من و مایه چشم روشنی من و از بین برنده استدلال علی علیه السّلام و پیروان آنهاست. تأثیر چنین روایتی از روایاتی که در فضائل عثمان نقل شده است، بیشتر است!

به دنبال این دستورالعمل، روایات زیادی در فضائل صحابه جعل شد که واقعیت نداشت. مردم در این زمینه تلاش زیادی کردند، به طوری که بر منابر نیز این روایات خوانده می شد و به معلمان مکتبخانه ها نیز داده شد، تا همان طور که قرآن را آموزش می دهند، اینها را نیز آموزش دهند و چنین کردند و تا توانستند، به فرزندان، زنان و خدمتگزاران آموزش دادند.

پس از آن، معاویه دستورالعملی دیگر به تمام مناطق نوشت:

«توجه کنید! اگر ثابت شد کسی علی یا اهل بیت او را دوست دارد، نامش را از دفاتر حکومتی حذف کنید، حقوقش و امکاناتی را که از حکومت می گیرد، قطع کنید».

پس از آن، معاویه دستورالعمل دیگری به تمام مناطق نوشت:

«هر کس که در نظر شما متهم به دوستی با علی علیه السّلام و اهلبیت علیه السّلام اوست نسبت به او سختگیری نمایید و خانه اش را خراب کنید»؟!

به دنبال این دستورها عراق، بیش از تمام مناطق دنیای اسلام، دچار تنگنا شد؛ به ویژه در کوفه به طوری سختگیری بر شیعیان افزایش یافت که گاهی فردی مورد اعتماد به خانه یکی از شیعیان وارد می شد. با اینکه صاحب خانه او

را می شناخت و به او اعتماد داشت،ولی از ترس خادم و کنیز خود تا از او سوگندهای غلاظ و شداد نمی گرفت که به کسی نگوید که فلانی به خانه او آمده است، جرئت نمی کرد که با او صحبت کند.

در این دوران، احادیث ساختگی فراوانی منتشر گردید و تهمتها نسبت به علی علیه السّلام و آل علی علیه السّلام پخش شد. البته این تنها توده مردم نبودند که چنین می کردند، بلکه شیوه فقها، قضات و حاکمان نیز به همین گونه بود. در این میان بیشترین گرفتاری از طرف قاریان ریاکار و افراد مستضعف به وجود آمد که برای رسیدن به امکانات و پول، ظاهری عابدانه به خود می گرفتند و روایات را جعل می کردند تا به حاکمان نزدیک شوند و از این طریق زندگی خود را تأمین کنند ولی متأسفانه موضوع در همین جا پایان نمی یافت بلکه این روایات جعلی در اختیار متدینانی قرار گرفت که دروغ و تهمت را حرام می دانستند، ولی به تصور اینکه این روایات حق است آنها را پذیرفتند، به طوری که اگر به آنها هم گفته می شد این روایات جعلی است، این سخن را نمی پذیرفتند.(۱)

۱- (۱)

وضع به همین گونه بود، تا اینکه حسن بن علی علیه السّلام به شهادت رسید. در آن سال، گرفتاری و بدبختی پیروان علی علیه السّلام بیشتر شد. هیچ کس از پیروان علی علیه السّلام نماند جز اینکه از جان خود می ترسید، یا اینکه از خانه خود آواره شده بود.

بعد از شهادت حسین بن علی علیه السّلام کار بسیار دشوار شد؛ زیرا عبدالملک بن مروان به قدرت رسید. او نیز حجاج بن یوسف را بر آنان گماشت. عابدان و افراد ظاهرالصلاح با شعار دشمنی با علی علیه السّلام ، و دوستی دشمنان علی علیه السّلام ودوستی کسانی که ادعا داشتند با علی علیه السّلام دشمن هستند. می کوشیدند تا به حجاج نزدیک شوند؛ از این رو روایات بسیاری در فضائل و سوابق دینداری دشمنان علی علیه السّلام جعل کردند و هر چه خواستند درباره علی علیه السّلام بدگویی نمودند، به طوری که کار به جایی رسید که فردی در برابر حجاج ایستاد. گفته اند؛ وی جد «اصمعی عبدالملک بن قریب» بوده است، و گفت: ای امیر! پدر و مادر من، مرا عاق کرده اند و نام مرا «علی» گذاشته اند و من فردی درمانده و بینوا هستم و به کمک شما نیازمندم!

حجاج خندید و گفت: «به احترام واسطه ای که آورده ای، دشمنی با علی علیه السّلام، مسئولیت فلان منطقه را به تو واگذار کردم!»(۱)

در اینجا ابن ابی الحدید پس از نقل سخنان ابوالحسن مدائنی – مورخ مشهور – می نویسد:

ص: ۸۸

۱– مداینی، الاحداث

«ابن عرفه معروف به نفطویه نیز(۱) - که خود از محدثان بزرگ و شخصیتهای علمی است - پس از نقل جریانی مشابه آنچه درباره حجاج بیان شد می گوید: بسیاری از احادیثی که درباره فضائل صحابه نقل شده در زمان بنی امیه جعل شده است و حقیقت ندارد.»(۲)

باید توجه داشت که این مسئله نه به بنی امیه اختصاص داشت و نه به عصر بنی امیه ، بلکه در دوران بنی عباس نیز به گونه ای دیگر دنبال شد، به طوری که بعضی از کتب فضائلی که از طرف عالمان و دانشمندان آزاداندیش اهل سنت در دورانهای بعدی درباره امام علی علیه السّلام نوشته شده بود، برای مقابله با این جریان فرهنگی خطرناک ضد اهل بیت علیه السّلام بوده است. برای روشن شدن بحث به ارائه دو نمونه می پردازیم:

الف - احمد بن شعیب نسائی، صاحب کتاب سنن - که یکی از صحاح ستّه اهل سنت شمرده می شود - با اینکه در مصر سکونت داشت امّا برای مبارزه با

۱- ابراهیم بن محمد بن عرفه، مشهور به «نفطویه»، در سال ۲۲۴ ق در «واسط» به دنیا آمد و در سال ۳۲۳ ق در بغداد از دنیا رفت. او در علم نحو امام و رهبر ادیبان بود که به نظرات او توجه می شد و سخن او فصل الخطاب بود. در فقه در مذهب داود یکی از رهبران به شمار می آمد. مورد اعتماد همه بود و در اطلاعات تاریخی دقت فراوانی داشت. ابن ندیم کتابهایی از جمله کتاب التاریخ و غریب القرآن و کتاب الوزراء و امثال القرآن را برای او نقل می کند. الاعلام، ج ۱، ص ۶۱.

۲- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۴۶-۴۱.

این جریان فرهنگی ضد دینی به شام مسافرت کرد و کتاب خصائص امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام را تألیف کرد. پس از انتشار این کتاب بدو گفته شد:

«الا تصنّف کتابا فی فضائل الصحابه رضی اللّه عنهم؟ فقال: دخلت دمشق و المنحرف عن علی رضی اللّه عنه کثیر، فاردت ان یهدیهم اللّه تعالی بهذا الکتاب.»(۱)

«آیا درباره فضائل صحابه کتابی تألیف نمی کنی؟

پاسخ داد: وارد دمشق شدم، در حالی که منحرفان از علی رضی اللّه عنه زیاد بودند؛ از این رو خواستم خداوند به وسیله این کتاب آنان را هدایت کند».

البته جریان فرهنگی مخالف امام در این مسئله نیز ساکت ننشست و نسائی را به این دلیل به قتل رساند.

مؤلف تحفه الاحوذی دراین باره می نویسد:

«و للنسائی رساله طویله الذیل فی مناقب علی کرّم اللّه وجهه و علیها نال الشهاده فی دمشق من ایدی نواصب الشام.»(۲)

۱- وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۷۸.

۲- تحفه الاحوذی، مقدمه، ص ۱۱۱.

«نسائی رساله مفصلی درباره فضائل علی کرّم اللّه وجهه نوشت که به خاطر همان کتاب به دست ناصبیان شام به شهادت رسید».

ب - حافظ عبیدالله بن عبدالله معروف به حاکم حسکانی درباره انگیزه خود از تألیف کتاب شواهد التنزیل فی قواعد التفضیل می نویسد:

بعضی از افراد که امروز بر عوام ریاست می کنند و هوادارانی دارند و آنان را گمراه می کنند، جسارت را به جایی رسانده که در مجلسی گفته است:

«لم یقل احد من المفسّرین انّه نزل فی علیّ و اهل بیته سوره هل اتی علی الانسان و لا شی ء سواها من القرآن، فانکرت جرأته و اکبرت بهته و فریته و انتظرت الانکار علیه من العلماء و الاخذ علیه من الکبراء، فلم یظهر من ذلک الاّ ما کان من القاضی الامام عمادالاسلام ابی العلاء صاعد بن محمد «قدس روحه» من معاتبه بعض خواصّه الحاضرین ذلک المجلس باغضائه من النکیر مع ادعائه التشّمر فی الامر بالمعروف و انکار المناکیر، فرایت من الحسبه دفع هذه الشبهه عن الاصحاب و بادرت الی جمع هذاالکتاب.»(۱)

۱- حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۹.

«هیچ یک از مفسران نگفته است که سوره هل اتی در شأن علی علیه السّلام و خاندان او نازل شده است و غیر از آن هم چیزی در قرآن درباره علی علیه السّلام نازل نشده است. این جسارت او را سنگین شمردم و تهمت او را بزرگ دانستم و منتظر بودم که بزرگان و دانشمندان در برابر او عکس العمل نشان دهند، ولی چیزی ندیدم جز آنچه که صاعد بن محمد «قدس روحه»، که قاضی آن منطقه بود، بعضی از نزدیکان خود را، که در آن جلسه حاضر بودند، سرزنش کرده است. با اینکه این قاضی مدعی است که در امر به معروف و نهی از منکر مصمم است، ولی عکس العملی نشان نداد. دیدم از باب واجب کفایی باید به این شبهه پاسخ داد؛ از این رو به گردآوری این کتاب پرداختم.

امام علی علیه السّلام و قرآن

بدون تردید پیامبر به بحران نبود رهبری بعد از خود آگاهی داشته و می دانسته است که هرگاه در این جمع حضور نداشته باشد، این جامعه تازه تأسیس براساس وحی با مشکلات فراوان فکری و... روبرو خواهد شد که برای حل آنها و هدایت خلق به سوی خدا به اندیشه و علمی همانند علم خودش - که برگرفته از وحی باشد - نیازمند است. از این رو در موارد متعدد این واقعیت را برای مردم با عبارتهای مختلف بیان کرده است تا مردم بدانند برای حل

ص: ۹۲

مشکلات فکری و استفاده از علم نبوی به چه کسی پناه ببرند و مرجعیت فکری امت اسلامی، بعد از او، به عهده چه کسی است؟

به چند نمونه از این روایات اشاره می کنیم:

۱- روایاتی که دلالت دارند امام علی علیه السّلام درب علم نبی صلی الله علیه وآله است.

در توضیح این روایات باید گفت: استفاده از هر چیزی نیاز به بستر مخصوص به خود را دارد که اگر انسان از آن بستر حرکت نکند و وارد نشود به آن چیز دست نخواهد یافت.

وحی و آگاهی هایی که از طریق وحی در اختیار پیامبر صلی الله علیه وآله قرار گرفت از این واقعیت مستثنا نیست. از طرفی تا وقتی که رسول خدا صلی الله علیه وآله در میان امت حضور دارد، استفاده از وحی و آگاهیهای وحیانی با رسیدن به خدمت نبی صلی الله علیه وآله ممکن است ولی بعد از نبی صلی الله علیه وآله که دهها مشکل فکری، علمی، سیاسی، اجتماعی و... برای امت به وجود می آید و در این میان هر کس برای اینکه از این بحران بهره گرفته، برای خود موقعیتی کسب کند، مدعی می شود که ارتباط تنگاتنگی با رسول خدا صلی الله علیه وآله داشته است و از آن حضرت استفاده ابزاری خواهد کرد و نسلی که این دوران را درک نکرده و از نزدیک رسول خدا صلی الله علیه وآله و یاران واقعی او را ندیده است، فریب خواهد داد. در این دورانِ بحرانی تنها سخنان رسول خدا صلی الله علیه وآله آمی تواند راهگشا باشد و آشکار سازد که چه کسانی از علم او

به خوبی استفاده کرده و در این مکتب پرورش یافته اند و صلاحیت این را دارند که جانشین نبی صلی الله علیه وآله و بستر و طریق استفاده از معلومات وحیانی باشند.

از روایاتی که بیان میکند تنها علی علیه السّلام شایستگی رهبری مسلمانان را دارد، روایاتی است که در آنها رسول خدا صلی الله علیه وآله امام علی علیه السّلام رادرب علم خود دانسته و به مردم به روشنی گوشزد کرده است که اگر تصمیم دارند از این علم استفاده کنند، باید از این راه وارد شوند؛

قال رسول الله صلی الله علیه وآله : «انا مدینه العلم و علیّ بابها، فمن اراد المدینه فلیأت الباب.» (۱)

«رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: من شهر علم و علی درِ آن است، هر کس می خواهد از این شهر علم استفاده کند باید از این در وارد شود»

۲- روایاتی که دلالت می کند امام علی علیه السّلام درِ حکمت نبی صلی الله علیه وآله است؛

قال رسول الله صلی الله علیه وآله: «انا دار الحکمه و علیّ بابها.»(۲)

«من خانه حکمتم و علی علیه السّلام درب آن است».

۱- مستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۳۷؛ الصواعق المحرقه، ص ۱۲۲؛ ذخائرالعقبی، ص ۱۴۲؛ الریاض النضره، ج ۲، ص ۱۳۷؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۷؛ مناقب، ابن مغازلی، ص ۸۰؛ کفایه الطالب، ص ۲۲۰؛ مناقب، الاسد الغالب، ص ۳۱؛ اسد الغابه، ج ۴، ص ۹۵؛ کنزالعمال، ج ۱۱، ص ۶۰۰، حدیث ۳۲۸۹۰.

۲- صحیح، ترمذی، ج ۵، حدیث ۳۷۴۴؛ کنزالعمال، ج ۱۱، حدیث ۳۲۸۸۹؛ مناقب، ابن مغازلی، ص ۸۶.

۳- روایاتی که دلالت می کند امام علی علیه السّلام بعد از نبی بیانگر راه حل مشکلات فکری، علمی، اجتماعی، سیاسی و... امت اسلامی است؛

«قال رسول الله «یا علیّ انت تبیّن لامّتی ما اختلفوا فیه من بعدی.»(۱)

«ای علی علیه السّلام اختلافات امت را بعد از من تو روشن می کنی».

۴- روایاتی که دلالت می کند امام علی علیه السّلام بعد از نبی صلی الله علیه وآله داناترین فرد از امت اسلامی است؛

رسول خدا صلی الله علیه وآله خطاب به فاطمه علیهاالسّلام فرمود:

«زوّجتک خیر اهلی، اعلمهم علما و افضلهم حلما و اوّلهم سلما»(۲)

«بهترین فرد خاندانم، داناترین فرد، بردبارترین و اولین مسلمان را به عنوان همسر تو برگزیدم».

۵- روایاتی که دلالت می کند امام علی علیه السّلام داناترین فرد امت به سنت رسولخدا صلی الله علیه وآله است؛

قال رسول اللّه صلی الله علیه وآله : «اعلم امّتی بالسنّه و القضاء بعدی علی بن ابی طالب.»(۳)

۱- کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۰۵، حدیث ۳۲۹۲۶.
۲- اسد الغابه، ج ۴، ص ۹۶.
۳- کفایه الطالب، ص ۳۳۲.

«آگاه ترین فرد امت به سنت من و قضاوت اسلامی، علی علیه السّلام است».

۶ – روایاتی که دلالت می کند امام علی علیه السّلام محرم اسرار نبی صلی الله علیه وآله است؛

قال رسول اللّه صلی الله علیه وآله : «صاحب سرّی علی بن ابی طالب.»(۱)

«محرم اسرار من علی بن ابی طالب علیه السّلام است».

در توضیح این روایت باید گفت، سرّ را چنین تعریف کردهاند؛ «هوالحدیث المکتم فی النفس.»(۲) ؛ «سرّ سخن پنهان در درون است».

هر انسان عاقلی در زندگی خود مطالبی دارد که تلاش می کند آنها را از دیگران پنهان کند و از اینکه دیگران از این مطالب آگاه شوند، ناراحت می شود. البته بعضی از اسرار چیزهایی است که باید روزی دیگران نیز از آنها مطلع شوند ولی تا فرارسیدن زمان مناسب باید مخفی باشد. در این مورد باید مطمئن ترین فرد را برای نگهداری آن برگزید، تا آن را حفظ کند و در زمان مناسب، بدون کم و زیاد کردن و بدون ترس و واهمه آن را در اختیار مردم قرار دهد.

از طرفی با توجه به نقش اجتماعی، سیاسی و مذهبی پیامبر صلی الله علیه وآله اسرار او، در سرنوشت امت اسلامی و دین اسلام بسیار مهم و تعیین کننده است. این اسرار می تواند درباره عملکرد و موضعگیری افراد در برابر رسول خدا صلی الله علیه وآله و حرکت

۱- ینابیع الموده، باب ۵۶؛ ص ۱۸۰؛ کنوزالحقائق، ج۱، ص ۳۴۴؛ مناقب، ابن مغازلی، ص ۷۳

۲- مفردات، راغب اصفهانی،.

اسلامی باشد، همچنین می تواند اسراری از رسالت الهی باشد که هنوز وقت گفتن و تبلیغ آنها برای همگان فراهم نشده است و باید زمانی سپری شود و نیز می تواند اسراری از عالم هستی باشد که دیگران تحمل و طاقت دانستن آن اسرار را ندارند، چنان که می تواند اسرار نبی صلی الله علیه وآله از اموری باشد که به عقل ما نمی گنجد.

با توجه به آنچه در تعریف «سرّ» گفته شد و آنچه درباره احتمالات اسرار نبی صلی الله علیه وآله یاد گردید، مشخص می شود که محرم اسرار نبی صلی الله علیه وآله بودن بسیار مهم است و باید شخص نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله به اندازه ای مورد اعتماد باشد که بتواند محرم اسرار او باشد.

باید توجه داشت که این گونه روایات و روایات مشابه، مانند: «علی علیه السّلام اعلم الناس»، «علی علیه السّلام فاروق بین حق و باطل» است(۱) و... در مجموع از شخصیت بسیار برجسته علمی امام علی علیه السّلام حکایت می کنند؛ شخصیتی که، بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله، در میان امت اسلامی نظیر او را نمی توان یافت. بنابر این چنین فردی بایدبا قرآن رابطه ای مستحکم داشته باشد و آشناترین و داناترین فرد

ص: ۹۷

۱- روایات متعددی از رسول اعظم صلی الله علیه وآله نقل شده است که علی صدیق الاکبر و فاروق این امت است. در این باره رجوع کنید به محمد بن ابی القاسم الطبری، بشاره المصطفی شیعه المرتضی، قم، موسسه النشر الاسلامی، ۱۴۲۰ ه- ق صص ۱۴۰ – ۱۳۹.

امت به قرآن باشـد و هم بایـد فردی باشد که در بیشترین آیات قرآن مورد توجه قرار گرفته است. این تنها تحلیل ما از روایات نیست، بلکه واقعیـتی است که هم امـام علی علیه السّـلام آن را به صـراحت اعلاـم کرده است و هم اصـحاب رسول خـدا و هم دانشمندان اسلامی آن را پذیرفته اند.

امام علی علیه السّلام داناترین فرد به قرآن

در روایات فراوانی بر این واقعیت از طرف امام علی علیه السّـلام تأکیـد شـده است که در قرآن هیـچ آیه ای وجود نـدارد مگر اینکه امام می داند که این آیه در کجا و درباره چه کسی نازل شده است و معنی و مفهوم آن چیست؛

«فوالذی نفسی بیده ما نزلت آیه الاّ و انا اعلم بها این نزلت و فیمن نزلت، فی سهل ام فی جبل او فی مسیر او فی مقام.»(۱)

«امام علی علیه السّلام فرمود:

سوگند به آن که جانم در اختیار اوست، آیه ای از قرآن نازل نشده است مگر اینکه می دانم کجا نازل شده و درباره چه کسی نازل شده

ص: ۹۸

۱- شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۰؛ ینابیع الموده، ص ۲۱۱؛ ترجمه الامام علی بن ابی طالب، ج ۳، ص ۲۵ و ۲۶؛ انساب الاشرف، ج ۲، ص ۹۹؛ حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۶۷؛ طبقات، ابن سعد، ج ۲، ص ۲۵۷، فی عنوان من یفتی بالمـدینه علی عهد رسول اللّه صلی الله علیه وآله ؛ فرائدالسـمطین، ج ۱، ص ۲۰۱، باب ۴۰؛ النورالمشتعل، ص ۲۱؛ الاصابه، ج ۴، ص ۲۷؛ تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۲۱۲؛ سیر اعلام النبلاء؛ سیره خلفاء الراشدین، ص ۲۳۸؛ ذخائرالعقبی، ص ۱۳۷.

است؛ در بیابان نازل شد یا در کوه، بین راه نازل شده یا در حال سکون».

با توجه به جایگاهی که برای اهل بیت علیه السّلام بیان کردیم و برداشتی که از حدیث ثقلین داشتیم، آشکار شد که جانشینان رسول خدا صلی الله علیه وآله، گذشته از نصب الهی و عصمت، باید دارای دانشی فراتر از دانش بشری باشند تا بتوانند همه مشکلات جامعه اسلامی و چالش هایی را که در هر عصری در برابر دین بروز می کند، حل کنند. این دانش به آیات قرآن اختصاص ندارد، بلکه شامل همه مسائل عقیدتی، سیاسی، اخلاقی، اجتماعی، اقتصادی و... می شود. در روایات ما یکی از شرایط امامان برخورداری از این دانش است؛ بعد از آنکه امام علی علیه السّلام به خلافت ظاهری رسید، آشوب ها از هر طرف شروع شد؛ آن هم با رهبری کسانی همچون عایشه، همسر رسول خدا صلی الله علیه وآله، طلحه و زبیر، صحابه رسولخداصلی الله علیه وآله، با آن سابقه طولانی در اسلام و نیز در جریان صفین، حکمیت و خوارج، با حضور مردمی به شدت ظاهرالصلاح، اهل تلاوت قرآن و نماز شب، امر به معروف و نهی از منکر و... . با این وصف، به جزامام علی علیه السّلام چه کسی جرأت می کرد که این اقدام شجاعانه را انجام دهد و این مردم را خارج از دین معرفی کند و همانند دشمنان اسلام به روی آنان شمشیر بکشد و آنان را بکشد.

پس از جریان نهروان و سرکوبی خوارج(۱) خطبه ای بیان فرمود که بخشی از آن چنین است:

«اما بعد؛ ایها الناس فانا فقأت عین الفتنه و لم یکن لیجرأ علیها احد غیری بعد ان ماج غیهبها و اشتدّ کلبها، فاسألونی قبل ان تفقدونی، فوالذی نفسی بیده لا تسألونی عن شی ء فیما بینکم و بین الساعه و لا عن فئه تهدی مائه و تضلّ مائه الاّ انبأتکم بناعقها و قائدها و سائقها و مناخ رکابها و محطّ رحالها و من یقتل من اهلها قتلاً و یموت منهم موتا.»(۲)

«اما بعد؛ ای مردم! من چشم فتنه را کور کردم (و آن را فرو نشاندم) و بعد از آنکه موج گمراهی آن برخاست و همه جا را فرا گرفت کسی جز من جرأت این کار را نداشت. پس از من بپرسید، پیش از آنکه مرا از دست بدهید. سوگند به آن که جانم در اختیار اوست از چیزی که میان شما تا روز قیامت است نمی پرسید و از گروهی که صد تن را به راه راست هدایت کند یا از راه راست گمراه کند نمی پرسید، مگر اینکه به شما گزارش می دهم که چه کسی آنان را رهبری می کند، چه کسی آنان رامی راند و حمایت

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۷، ص ۵۷.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۹۳.

می کند، کجا فرود می آیند و کجا بار می گشایند و از آنان چه کسی کشته می شود و چه کسی می میرد».

گستردگی علم امام علی علیه السّلام و حدیث «سلونی قبل ان تفقدونی» به منابع شیعه اختصاص ندارد، بلکه در منابع اهل سنت نیز فراوان یافت می شود.(۱)

ابن ابی الحدید پس از نقل جملاتی از همین خطبه، - که سید رضی آن را نیاورده است ودرباره سلطه بنی امیّه است - و ذکر چندین مورد از اخبار غیبی آن حضرت می نویسد:

«و کم له من الاخبار عن الغیوب الجاریه هذالمجری ممّا لو اردنا استقصاه لکسرنا له کرایس کثیره و کتب السیر تشتمل علیها مشروحه.»(۲)

«از این گونه اخبار غیبی از آن حضرت فراوان رسیده که تحقق یافته است و اگر بخواهیم این موارد را بیان کنیم باید کاغذ زیادی

۱- الریاض النضره، ج ۲، ص ۱۴۳؛ ذخائرالعقبی، ص ۱۵۰؛ اسدالغابه ۷ ج ۴، ص ۹۵؛ مناقب علی ابن ابی طالب ابن مرودیه ص ۸۷، جواهرالطالب فی مناقب الامام علی علیه السّلام ج ۱، ص ۲۰۴؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۷، ص ۵۰؛ ینابیع الموده، ص ۲۱۱؛ ترجمه الامام علی بن ابی طالب، ج ۳، ص ۳۰؛ حیله الاولیاء، ج ۱، ص ۶۸؛ طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۲۵۷؛ الاصابه، ج ۴، ص ۲۷۰؛ تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۲۱۲؛ مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۴۶۶ و ۵۰۶ در تفسیر الذاریات، صحیح جامع بیان العلم و فضله، ص ۱۳۵؛ تاریخ الخلفاء، ص ۱۷۱؛ الفتوحات الاسلامیه، ج ۲، ص ۴۵۳.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۷، ص ۵۰.

مصرف کنیم و کتابهای تاریخی مشروح این موارد را ذکر کرده اند».

حتی برخی از دانشمندان اهل سنت مواردی را ذکر کرده اند که عده ای از سر غرور این ادعا را کرده اند و در همان جلسه رسواشده اند که به عنوان نمونه به چند مورد اشاره می کنیم:

۱- «مقاتل بن سلیمان» روزی در جلسه درس گفت:

«سلونی عما تحت العرش الی اسفل من الثری. فقام الیه رجل من القوم فقال: ما نسألک عما تحت العرش و لا اسفل من الثری و لکن نسألک عما کان فی الارض و ذکره اللّه فی کتابه اخبرنی عن کلب اهل الکهف ما کان لونه؟ فافحمه.»(۱)

«از من بپرسید از عرش تا زیرزمین! مردی از جمعیت برخاست و گفت: از عرش و زیرزمین از تو نمی پرسیم، بلکه از آنچه در زمین است و خداوند آن را در کتابش ذکر کرده است می پرسیم؟ به من بگو رنگ سگ اصحاب کهف چه بود؟ مقاتل درماند و خاموش شد».

۱- العقد الفرید، ج ۲، ص ۸۶.

خطیب بغدادی جریان دیگری را برای مقاتل نقل می کند که مردی از او پرسید:

«حین حجّ آدم من حلق رأسه؟»(۱)

«وقتی آدم علیه السّلام حج به جا آورد چه کسی سرش را تراشید»؟ مقاتل درماند.

۲- قتاده بن دعامه - که شخصیتی برجسته در حدیث و... بود - روزی از روی غرور گفت:

«ما سمعت شيئا قطّ و لا حفظت شيئا قطّ فنسيته. ثم قال يا غلام هات نعلي، فقال: هما في رجليك، ففضحه الله.»(۲)

«هرگز چیزی نشنیدم که آن را فراموش کرده باشم و همچنین هرگز چیزی حفظ نکردم که آن را فراموش کرده باشم، بعد از لحظاتی به غلامش گفت: کفشهایم را بیاور: غلام گفت: کفشهایت به پایت هستند به این وسیله خدا او را رسوا کرد».

۱- تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۱۶۳.

۲- العقد الفرید، ج ۲، ص ۸۶؛ طبقات علماء الحدیث، ج ۱، ص ۱۹۷؛ تهذیب الکمال، ج ۱۵، ص ۲۳۱؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۲۷۶.

۳- ابراهیم بن هشام بن اسماعیل - که والی مکه از طرف هشام بن عبدالملک بود - در سال ۱۰۷ امیرالحاج بود، در روز عید قربان در منی سخنرانی کرد و در ضمن سخنرانی گفت:

«سلونی... لا- تسألوا احدا اعلم منی فقام الیه رجل من اهل العراق فسأله عن الاضحیحه اواجبه هی؟ فمادری ای شی ء یقول له فنزل عن المنبر(۱).

«از من بپرسید، از من آگاه تر کسی را نخواهید یافت!! در این هنگام مردی عراقی برخاست و از قربانی پرسید که آیا واجب است؟ ابراهیم نمی دانست در پاسخش چه بگوید و از منبر پایین آمد.

اعتراف صحابه به اعلم بودن امام علی علیه السّلام

جامعیّت امام علی علیه السّلام در علوم اسلامی، به ویژه قرآن، مسئله ای نیست که از طرف فرد منصفی انکار شده باشد، به خصوص صحابه و معاصران آن حضرت که از نزدیک این واقعیت را درک می کردند و اگر بنا باشد سخنان شخصیت های علمی - چه صحابه، چه تابعین و چه تابعینِ تابعین - را گردآوری کنیم سخن به درازا میکشد. در اینجا به بیان اظهارنظر چند تن بسنده می کنیم:

۱- تاریخ مدینه دمشق، ج ۷، ص ۲۶۱.

۱- ابن عباس، که از او به عنوان «حبر امت»(۱) و «ترجمان القرآن»(۲) یاد می کنند، با همه عظمتی که دارد، درباره امام علی علیه السّلام می گوید:

«لقد اعطی علیّ تسعه اعشار العلم و ایم اللّه لقد شارکهم فی العشر العاشر.»(۳)

۱۰۹ علم تنها در اختیار علی علیه السّلام بود و به خدا سوگند در آن ۱۰۱ علم دیگر هم با بقیه شریک بود».

۲- ابوسعید خدری می گفت: شنیدم هرگاه عمر در مسئله ای مشکل داشت و از امام علی علیه السّلام می پرسید و امام پاسخ او را می داد [و عمر] می گفت:

«اعوذ بالله ان اعیش فی قوم لست فیهم اباالحسن.»(۴).

۱- الاعلام، ج ۴، ص ۹۵.

۲- همان.

۳- اسد الغابه، ج ۴، ص ۹۶؛ جواهرالمطالب، ج ۱، ص ۱۹۴؛ ینابیع الموده، ص ۲۱۰، ترجمه الامام علی بن ابی طالب، ج ۳، ص ۵۸، ذخائرالعقبی، ص ۱۲۸؛ الفتوحات الاسلامیه، ج ۲، ص ۴۵۳.

۴- الریاض النضره، ج ۲، ص ۱۴۱؛ ذخائرالعقبی، ص ۱۵۰؛ طبقات، ابن سعد، ج ۲، ص ۳۳۹؛ مناقب علی ابن ابی طالب، ابن مردویه، ص ۸۸؛ جواهر المطالب، ج ۱، ص ۲۰۰، ینابیع الموده، ص ۲۱۱؛ ترجمه الامام علی بن ابی طالب، ج ۳، ص ۵۰، انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۰۰؛ طبقات، ابن سعد، ج ۲، ص ۲۵۸؛ الاصابه، ج ۴، ص ۲۷۰؛ تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۲۱۲؛ سیر اعلام النبلاء، سیره خلفاء الراشدین، ص ۲۳۹؛ نورالابصار، ص ۱۶۱؛ تاریخ الخلفاء، ص ۱۷۱؛ الفتوحات الاسلامیه، ج ۲، ص ۴۵۳.

«ای اباالحسن! به خدا پناه می برم در میان مردمی زندگی کنم که تو در میان آنان نباشی»؟!

۳- سعید بن مسیب می گوید:

«لم یکن احد من اصحاب رسول اللّه یقول سلونی الاّ علیّا.»(۱)

«هیچ کس از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله به خود اجازه نمی داد بگوید هر چه می خواهید از من بپرسید، جز علی علیه السّلام ».

۴- «عبدالله بن ابی سلمان» می گوید:

«قلت لعطا اکان فی اصحاب محمد اعلم من علیّ قال: لا و اللّه لا اعلمه.»(۲)

«به عطا گفتم: آیا در میان یاران پیامبر صلی الله علیه وآله داناتر از علی علیه السّلام کسی بود؟

گفت: نه، به خدا سوگند! کسی را نمی شناسم که از او داناتر باشد».

۵- ابوحازم می گوید:

۱- الریاض النضره، ج ۲، ص ۱۴۳؛ ذخائرالعقبی، ص ۱۵۰؛ اسدالغابه، ج ۴، ص ۹۵؛ مناقب علی علیه السّلام ابن مردویه، ص ۸۷؛ جواهر المطالب فی مناقب الامام علی علیه السّلام ، ج ۱، ص ۲۰۴؛ ینابیع الموده، ص ۲۱۱؛ ترجمه الامام علی بن ابی طالب، ج ۳، ص ۳۸؛ سیر اعلام النبلاء، سیره خلفاء الراشدین، ص ۲۳۹؛ صحیح جامع بیان العلم و فضله، ص ۱۳۷.

۲- اسدالغابه، ج ۴، ص ۹۵؛ جواهرالمطالب، ج ۱، ص ۱۹۴؛ ترجمه الامام علی بن ابی طالب، ج ۳، ص ۶۸؛ ذخائرالعقبی، ص ۱۲۸؛ الفتوحات الاسلامیه، ج ۲، ص ۴۵۳؛ مصنف، ابن ابی شیبه، ج ۶، ص ۳۷۶.

مردی نزد معاویه آمد و مسئله ای از او پرسید، معاویه گفت: برو از علی علیه السّلام بپرس. او داناترین امت است.

مرد گفت: جواب تو برایم ارزشمندتر است از جواب علی علیه السّلام .

معاویه گفت: بد سخنی می گویی، از پاسخ مردی طفره می روی که پیامبرصلی الله علیه وآله از او با علم فراوان یاد می کرد و درباره اش فرموده است: جایگاه تو نسبت به من همانند جایگاه هارون نسبت به موسی علیه السّلام است، جز اینکه بعد از من پیامبری نیست و عمر هرگاه مشکلی برایش مطرح می شد نزد او می رفت و از او بهره می گرفت.(۱)

امام علی علیه السّلام مصداق آیات

با توجه به شخصیت امام علی علیه السّلام و جایگاه او نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله ، سابقه او در اسلام، تلاش و کوشش در راه گسترش و دفاع از اسلام و رسول خداصلی الله علیه وآله، ایثار به یادماندنی در تاریخ اسلام و... ایجاب می کرد که آیات زیادی در قرآن درباره امام علی علیه السّلام نازل شود.

ابن عباس درباره آیات نازل شده در شأن امام علی علیه السّلام می گوید:

«ما انزل اللّه آیه فی القرآن یا ایها الذین آمنوا الاّ کان علیّ

۱- ذخائر العقبی، ص ۱۴۹؛ الریاض النضره، ج ۲، ص ۱۳۹؛ جواهرالمطالب، ج ۱، ص ۱۹۷.

امیرها و شریفها و لقد عاتب اللّه تعالی اصحاب محمد صلی الله علیه وآله فی غیر آیه، فما ذکر علیّا الاّ بخیر.»(۱)

«خداوند در قرآن هیچ آیه ای را در وصف مؤمنان نازل نکرد مگر اینکه امام علی علیه السّلام در آن ویژگی، رهبر و برجسته ترین آنها بود. بدون تردید خداوند در آیات زیادی یاران پیامبر صلی الله علیه وآله را نکوهش کرده، ولی هر جا از علی علیه السّلام یاد کرده به خیر و نیکی بوده است».

در مناقب خوارزمی همین سخن را از ابن عباس از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل می کند که در قرآن آیه ای در وصف مؤمنان نازل نشد مگر اینکه علی علیه السّلام پیشوای آن ویژگی بوده است.(۲)

«حذیفه بن یمان» درباره آیات نازل شده در شأن امام علی علیه السّلام می گوید:

«ما نزلت فی القرآن یا ایها الذین آمنوا الاّ کان لعلّی لبّها

ص: ۱۰۸

۱- الامالی الخمیسیه، ج ۱، ص ۱۷۴؛ نظم دررالسمطین، ص ۸۹؛ حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۶۴؛ کفایه الطالب، ص ۱۳۹؛ معجم کبیر، طبرانی، ج ۱۱، ص ۲۱۱؛ تذکره الخواص، ص ۲۳؛ ینابیع الموده، ص ۲۱۳؛ مناقب امام علی علیه السّلام ابن مردویه، ص ۲۱۹؛ النورالمشتعل، ص ۲۶؛ ترجمه الامام علی بن ابی طالب من تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۴۲۸؛ نورالابصار، ص ۱۳۸، تاریخ الخلفاء، ص ۱۷۱.

۲- مناقب، خوارزمی، ص ۲۶۶.

ولبابها»(۱)

«هیچ آیه ای در قرآن در ستایش مؤمنان نازل نشد مگر اینکه مغز و روح آن امتیاز را علی علیه السّلام داشت».

نزول بخشی از آیات قرآن درباره امام علی علیه السّلام مسئله ای قطعی است که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله با توجه به موقعیت، شخصیت علمی، حضور در محضر رسول خدا صلی الله علیه وآله و اطلاع از شأن نزول آیات آنها را بیان کرده اند و به دلائل یاد شده، در شمارش آیاتی که در شأن امام علی علیه السّلام نازل شده است، اختلاف نظر وجود دارد. بعضی از آنان شمارش این آیات را چنین بیان کرده اند:

ابن عباس گفته است:

«نزلت فی علیّ ثلاث مائه آیه.»(۲)

«سیصد آیه قرآن در شأن امام علی علیه السّلام نازل شده است».

مجاهد بن جبر گفته است:

«نزلت فی علیّ سبعون آیه.»(۳)

ص: ۱۰۹

۱- شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۶۳؛ النورالمشتعل، ص ۳۱.
۲- ترجمه الامام علی من تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۴۳؛ مناقب امام علی علیه السّلام ، ابن مردویه، ص ۲۷۷؛ النورالمشتعل، ص ۳۷؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۵۰؛ تاریخ بغداد، ج ۶، ص ۲۲۱؛ کفایه الطالب، ص ۲۳۱؛ نورالابصار، ص ۱۲۴؛ تاریخ الخلفاء، ص ۲۷۲؛ الفتوحات الاسلامیه، ج ۲، ص ۴۵۹.
۳- شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۵۲؛ النورالمشتعل، ص ۳۳.

«هفتاد آیه در شأن امام علی علیه السّلام نازل شده است».

عبدالرحمن بن ابی لیلی گفته است:

«لقد نزلت فی علیّ ثمانون آیه صفوا فی کتاب اللّه ما یشرکه فیها احد من هذه الامّه.»(۱)

«به تحقیق هشتاد آیه قرآن تنها در شأن علی علیه السّلام نازل شده است که هیچ یک از این امت با او شریک نیستند».

همچنین از زمانهای کهن، تألیف کتاب، شرح و تفسیر و بیان شأن نزول و روایاتی که در توضیح وارد شده است، مورد توجه دانشمندان اسلامی- چه شیعه و چه اهل سنت - قرار گرفته است که تنها مرحوم آقابزرگ طهرانی «قدس سره» در کتاب مهم خود(۲) از ۴۴ عنوان کتاب نام می برد که درباره این آیات تألیف شده است که کتاب شناسی توصیفی این نوع کتب در بین دانشمندان اسلامی خود می تواند موضوع رساله ای قرار گیرد.

۱- شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۵۵؛ النورالمشتعل، ص ۳۴؛ مناقب امام علی علیه السّلام، ابن مردویه، ص ۲۱۷.

۲- الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۱، ص ۴۹؛ ج ۲، ص ۳۰۴ و ۳۴۱؛ ج ۳، ص ۳۰۶ و ۳۱۴؛ ج ۴، ص ۴۴۶، ۴۵۴ و ۴۵۵؛ ج ۵، ص ۶۶؛ ج ۶، ص ۲۵۸؛ ج ۷، ص ۲۹۲؛ ج ۸، ص ۶۴ و ۶۵ و ۱۶۶؛ ج ۹، ص ۱۷۵؛ ج ۱۰، ص ۳۳ و ۳۶؛ ج ۱۱، ص ۴۶، ۷۵، ۹۵ و ۲۵۵؛ ج ۱۲، ص ۱۸۳؛ ج ۱۵، ص ۲۱۴ و ۳۷۱؛ ج ۱۹، ص ۱۹ و ۳۰ - ۲۸؛ ج ۲۱، ص ۷۸.

در میان شیعه، این نوع آیات به «آیات الولایه» یا «آیات الائمه» شهرت یافته است و تعداد آنها نیز چند برابر آیاتی است که در منابع اهل سنت آمده و عده ای از دانشمندان شیعه با همین عنوان و یا عناوین دیگر کتابهایی تألیف کرده اند.(۱)

دلائل شبهه آفرینی در مورد آیات ولایت

زندگی امام علی علیه السّلام عبرتها و مسائل تامل برانگیز فراوانی دارد که انسان را به شگفتی وامی دارد. یکی از این مسائل قدرت جاذبه و دافعه اوست. امام علی علیه السّلام در طول تاریخ دوستانی داشته است که حاضر شده اند همه هستی، حتی جان خود را، در راه عشق به او فدا کنند ولی کوچک ترین اهانتی به او را تحمل نکنند. همچنین دافعه او آن قدر قوی است که در طول تاریخ دشمنانی داشته است که

ص: ۱۱۱

۱- به عنوان نمونه می توان از این کتابها نام برد: آیات الولایه، تفسیر هزار و یک آیه، تألیف میرزا ابوالقاسم حسینی شریفی معروف به میرزا بابا در دو جلد رحلی، بیش از ۹۰۰ صفحه، چاپ سنگی. آیات الولایه فی اثبات الخلافه علی علیه السّلام ، تألیف محمد رفعت شیرازی، ۱۳۱۶ ق. آیات النازله فی شأن علی علیه السّلام سید عبدالحسین بن عبدالله دزفولی، ۱۳۱۹ ق. آیات الائمه، محمدرضا کوثر علیشا، ۱۲۴۷ ق، چاپ تهران. آیات الائمه، میرزا علی نقی، ۱۲۷۴ ق. آیات الائمه، میرمحمد علی بن مهدی، چاپ سنگی، تهران ۱۳۱۶ ق.

تمام تلاش خود را به کار گرفته اند، که حتی نام علی علیه السّلام برده نشود، این افراد در همه گروه ها، چه رجال سیاسی، چه رجال فرهنگی، علمی و... وجود دارند.

این افراد در هر گروهی تمام توان و ابزارهای موجود در آن گروه را به کار گرفته اند تا اگر امام علی علیه السّلام در یک زمینه فضیلت و امتیازی داشته است آن امتیاز را انکار یا مخفی کنند، تا دیگران از آن اطلاع پیدا نکنند.

امام علی علیه السّلام این واقعیت را این گونه بیان می کند:

«لو ضربت خیشوم المؤمن بسیفی هذا علی ان یبغضی ما ابغضنی و لو صببت الدنیا بجمّاتها علی المنافق ان یحبّنی ما احبّنی وذلک انّه قضی فانقضی علی لسان النّبی الامّی صلی اللّه علیه و آله انّه قال یا علیّ لا یبغضک مؤمن و لا یحبّک منافق.»(1)

«اگر با این شمشیر بر بینی مؤمن بزنم که با من دشمن شود، دشمن نمی شود و اگر همه جهان را به منافق بدهم تا مرا دوست داشته باشد، مرا دوست نخواهد داشت و این بدین سبب است که قضای الهی جاری گشت و به زبان نبی صلی الله علیه وآله گذشت که فرمود: ای علی! مؤمن تو را دشمن نگیرد و منافق دوستی تو نپذیرد».

ص: ۱۱۲

۱- نهج البلاغه، حکمت ۴۵.

این حقیقت، که منافقـان هرگز به امام علی علیه السّلام گرایش نمی یابنـد و مؤمنان نیز هرگزاز او کناره گیری نمی کننـد، در روایات اهل سنت به فراوانی یافت می شود.(۱)

این روایات در عصـر رسول خدا صـلی الله علیه وآله به اندازه ای شـهرت داشته است که صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله از آن یک قاعده کلی برای شناخت منافقان به دست آورده بودند؛ جابر بن عبدالله انصاری می گوید:

«ما کنّا نعرف المنافقین الّاببغضهم علیّا.»(۲)

«ما راهی برای شناخت منافقان نداشتیم جز از طریق کینه توزی آنان نسبت به علی علیه السّلام.

ابوسعید خدری می گوید:

«کنّا نعرف المنافقین ببغضهم علیّا.»(۳)

ص: ۱۱۳

۱- مستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۳۸؛ منـاقب، ابن مغازلی، ص ۱۰۳ و ۳۱۵؛ کنوزالحقائق، ج ۲، ص ۳۶۷؛ کفایه الطالب، ص ۶۶؛ نورالابصـار، ص ۱۶۴؛ الریاض النضـره، ج ۲، ص ۱۶۲؛ ذخـائرالعقبی، ص ۱۲۲ و ۱۶۴؛ تاریـخ الخلفاء، ص ۱۷۰ و ۲۷۶؛ الصواعق المحرقه، ص ۱۲۳؛ مجمع الزوائـد، ج ۹، ص ۱۳۵، ۱۸۰؛ مناقب الاسـد الغالب، ص ۲۱؛ مسـند، احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۱۳۶ و ۱۵۳؛ کنزالعمال، ج ۱۱، ص ۵۹۸؛ ینابیع الموده، ص ۲۱۳؛ انساب الاشراف، ج ۲، ص ۹۷؛ سیر اعلام النبلاء، سیره خلفاء الراشدین، ص ۲۳۶؛ الکتاب المصنف، ابن ابی شیبه، ج ۶۲، ص ۳۶۸، الفتوحات الاسلامیه، ج ۲، ص ۴۵۴.

۲- ذخائرالعقبی، ص ۱۶۵؛ مجمع الزوائد، ج ۹: ص ۱۳۵؛ ینابیع الموده، ص ۲۱۳؛ سیر اعلام النبلاء، سیره خلفاء الراشدین، ص ۲۳۶.

۳- الصواعق المحرقه، ص ۱۲۲، انساب الاشراف، ج ۲، ص ۹۶؛ سیر اعلام النبلاء، سیره خلفاء الراشدین، ص ۲۳۶؛ نورالابصار، ص ۱۲۰؛ تاریخ الخلفاء، ص ۱۷۰.

«ما منافقان را از راه کینه توزی آنان نسبت به علی علیه السّلام می شناختیم».

دشمنان امام علی علیه السّلام - که در همه جا همه توان خود را برای نابودی فضائل او به کار گرفته اند - در حوزه علوم اسلامی نیز بیکار ننشسته اند، به خصوص در تفسیر، که جای شرح و تفسیر آیاتی است که درباره او نازل شده، فضائل او را بیان می کند. آنان کار را به جایی رسانده اند که در برابر شهرتی که درباره نزول آیات در شأن امام علی علیه السّلام وجود دارد، منکر نزول، حتی یک آیه، درباره او شده اند!

پیشتر از قول حاکم حسکانی درباره انگیزه وی در نوشتن کتاب «شواهد التنزیل فی قواعد التفضیل» یاد کردیم، ولی این مسئله منحصر به او نیست. آنان در این میدان آن قدر تلاش کرده اند که به رغم تناقض در گفتار خود بدان توجه نکرده اند؛ به عنوان نمونه ابن کثیر در تفسیرش به پیروی از، استاد خود، «ابن تیمیه» تمام تلاش علمی خود را به کار گرفته است تا ثابت کند که آیه {انّما ولیکم اللّه و رسوله و الذین آمنوا} در شأن امام علی علیه السّلام نازل نشده است و در این راه، تمام روایاتی که این مسئله را نقل کرده اند یاد کرده و سپس همه آنها را

به گونه ای نقد کرده است، ولی از عهده نقد یکی از این روایات برنیامده، می گوید:

«و هذا اسناد لا یقدح به.»(۱)؛

«این سند قابل نقد نیست».

همین انسان به اصطلاح دانشمند، مفسر، مورخ و...، که در تفسیر چنین قضاوت می کند، در کتاب تاریخ خود درباره این آیه و بقیّه آیات چنین قضاوت می کند:

«و هذا لا یصّح بوجه من الوجوه لضعف اسانیده و لم ینزل فی علیّ شی ء من القرآن بخصوصیه و کل ما یریدونه فی قوله تعالی انّما انت منذر و لکلّ قوم هادو قوله و یطعمون الطعام... و غیر ذلک من الآیات و الاحادیث الوارده فی انّها نزلت فی علی لا یصح شی ء منها.»(۲)

«و این به هیچ وجه صحیح نیست؛ زیرا سندهای آن ضعیف است و در قرآن هیچ آیه ای تنها در شأن علی علیه السّلام نازل نشده است و آنچه (شیعه) از آیاتی مثل «انّما انت منذر و لکل قوم هاد و...» اراده

۱- تفسیر، ابن کثیر، ج ۲، ص ۶۷.

۲- البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۴۷۳، حوادث سال ۴۰ ق.

می کنند و احادیثی که می گوید: این آیات در شأن علی علیه السّلام نازل شده است، هیچ یک از آنها صحیح نیست».

به راستی گاهی انسان تعجب می کند که آیا عناد و دشمنی با انسانی که چندین قرن قبل می زیسته است و او را ندیده و آزاری از او به وی نرسیده است، این اندازه نیرومند است که انسان همه حقایق تاریخی، تفسیری، حدیثی و... را نادیده بگیرد؟ این نیست مگر مصداق سخن رسول خدا صلی الله علیه وآله که فرمود: یا علی! مؤمن تو را دشمن نگیرد و منافق دوستی تو را نپذیرد.(۱)

چرا در آیات ولایت شبهه وارد شده است؟

اشاره

شبهات بر آیات ولایت از طرف گروهها و افراد زیر مطرح شده است:

الف - گروهی از نویسندگان کم اطلاع اهل سنت که با متون کهن خود آشنا نیستند و تصور می کنند این گونه روایات تنها در متون شیعی یافت می شود و به خود زحمت مطالعه و تتبع آثار را نمیهند.

ب - گروهی که با متون تفسیری و کلامی اهل بیت و شیعیان آنها آشنا نیستند؛ در نتیجه با شیوه و میزان استدلال شیعه به این آیات آشنایی ندارند، به

۱- نهج البلاغه، حکمت ۴۵.

طوری که تصور کرده اند که اگر در آیه ای استدلال شیعه خدشه دار شود، اصل این مکتب زیر سؤال خواهد رفت.

ج - گروهی که چون انـدیشه خود را در همه زمینه هـا مطـابق با واقع و حق پنداشـته و این آیات را در تعارض با انـدیشه خود دیده اند، سـعی کرده اند اسـتدلال شـیعه را به این آیات ناقص مطرح کنند و بر آن اشکال کنند تا بدین وسیله حقانیت اندیشه خود را اثبات نمایند.

د - گروهی که بر اثر تبلیغات دشمنان اهل بیت علیه السّلام تصور درستی از شیعه و پیروان اهل بیت علیه السّلام ندارند و شیعه را یک گروه منحرف از دین می داننـد و نابودی آنان را وظیفه خود میدانند! از این رو تلاش می کنند تا صدای آنان به گوش کسی نرسد و توان شنیدن حرف حق آنان را هم ندارند.

ه - گروهی که با شخص امام علی علیه السّلام عناد و کینه دارند و حاضر نیستند - به رغم همه فضائلی که آن حضرت دارد - حتی یک کلمه آن را کسـی بشـنود؛ از این رو دچار تناقض گویی شـده اند و بی توجه به این مسـئله همچنان به راه خود ادامه می دهند.

و - گروهی که مزدورنـد و به راستی برای ایجاد اختلاف میان امت اسـلامی حقوق دریافت می کننـد و از هیچ تلاشـی در این راه فروگذار نمی کنند.

شواهد و قرائن و حمایتی که از آنـان می شود و قهرمـان سـازی و شخصـیت پروری از آنان، وابسـتگی آنان به حکومت های وابسته به استعمار و... حکایت از این موارد دارد که متأسفانه تمام آثار چاپ شده این افراد، در این دوران، در این راستا است.

این رخداد، بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و طرح شعار وحدت مسلمانان از طرف امام خمینی «قدس سره» شدت یافته است.

این تلاشها متأسفانه از دو طریق انجام می گیرد:

الف – تلاش به ظاهر فردی:

مقصود از تلاش فردی این است که افرادی به ظاهر مسـتقل و به نام دفاع از اسـلام تلاش میکننـد. به عنوان نمونه، احسان الهی ظهیر یکی از متعصـبان اهل سـنت و از مردم پاکستان است که تمام تلاش خود را برای دروغ پراکنی علیه اهل بیت علیه السّلام و شیعیان آنها به کار گرفته است.

به چند نمونه از آثار او توجه کنید:

۱– الشیعه و السنه

۲– الشیعه و اهل البیت علیه السّلام؛

۳– الشیعه و القرآن؛

۴– الشیعه و التشیع؛

ص: ۱۱۸

ب – تلاش حکومتی:

مقصود از تلاش حکومتی این است که در دنیای اسلام حکومت هایی هستند که بخش عمده ای از تلاش و بودجه فرهنگی خود را برای نابودی اندیشه شیعه به کار گرفته اند؛ به تنها در یک دانشگاه عربستان، از دهها دانشگاه و... در چند سال اخیر، چندین رساله دکتری با عناوین زیر، در ردّ شیعه اختصاص داده شده است.

۱ – اصول مذهب الشیعه الامامیه الاثنی عشریه، ناصر بن عبدالله در ۱۳۸۰ صفحه.

۲ – اثر التشیع علی الروایات التاریخیه فی القرن الاول الهجری در ۴۸۰ صفحه.

مکتب اهل بیت علیه السّلام هرگز از ایجاد شبهه هراسی به خود راه نداده است، و اگرمتولیان تبلیغ و ترویج این مکتب – با توجه به غنای فرهنگی و میراث علمی آن – به وظیفه خود عمل کنند و درصدد آسیب شناسی و آسیب زدایی از این مکتب برآیند و شبهات را بررسی و نقد کنند، این شبهات موجب رشد و بالندگی بیشتر این مکتب خواهد شد؛ از این رو دانشمندان شیعه وظیفه ای حساس و ارزشمند به عهده دارند. این وظیفه را امام حسن عسکری علیه السّلام چنین بیان می فرماید:

«علماء شیعتنا مرابطون بالثغر الذی یلی ابلیس و عفاریته

يمنعونهم عن الخروج على ضعفاء شيعتنا و عن ان يتسلّط عليهم ابليس و شيعته النواصب الا فمن انتصب لذلک من شيعتنا کان افضل ممّن جاهد الروم و الترک و الخزر الف الف مرّه، لانّه يدفع عن اديان محبّينا و ذلک يدفع عن ابدانهم.»(۱)

«عالمان شیعه ما همیشه در کمینگاه ابلیس و پیروان خبیث او هستند و مانع هجوم آنان بر شیعیان ضعیف و مسلط شدن شیطان و پیروان ناصبی او بر شیعیان می شوند. توجه کنید هر یک از شیعیان ما که درصدد انجام این وظیفه برآیند، هزار هزار مرتبه از مجاهدانی که با روم، ترک و خزر می جنگند برتری دارند؛ زیرا چنین عالمی از دین دوستان ما دفاع می کند و آن مجاهد از بدن آنان».

براین اساس شبهه شناسی و شبهه زدایی وظیفه اساسی عالمان دینی است و به زمان خاصی نیز اختصاص ندارد؛ چرا که تلاش شیطان و پیروان ناصبی او زمان نمی شناسد.

بی شک کوتاهی در این زمینه در نظر عده ای به معنای پذیرش شبهه و بی پاسخ بودن آن است که زمینه جدی شدن دشمنان را در پی خواهد داشت.

ص: ۱۲۰

۱- بحارالانوار، ج ۲، ص ۵.

فصل دوم : تقریراستدلال شیعه به آیه ولایت

اشاره

از آیاتی که شیعه برای اثبات امامت بلافصل حضرت امیرالمومنین علیه السّلام به آن استدلال کرده است، آیه ولایت است.

قبل از ورود به شیوه استدلال، لازم است از نظر ادبی آیه را توضیح دهیم.

ادبا در شرح آیه گفته اند:

{انّما وليّكم} مبتداست.

{الله} خبر اوست.

{و رسوله و الذين آمنوا} عطف بر خبر هستند

در اعراب جمله {الذين يقيمون الصلوه و يؤتون الزكوه} پنج وجه گفته اند:

۱- این جمله محلاً مرفوع است؛ چون وصف {الذين آمنوا} است؛

۲- این جمله محلاً مرفوع است؛ چون بدل از {الذين آمنوا} است؛

۳- این جمله محلاً مرفوع است، چون خبر است برای مبتدای محذوف که «هم» باشد و تقدیر جمله چنین می شود: {هم الذین یقیمون الصلوه}؛

۴- این جمله محلاًـ مرفوع است؛ چون عطف بیان است برای {الـذین آمنوا} و هر جا که بـدل جایز است عطف بیان نیز جایز است مگر مواردی که استثنا شده است؛(۱)

۵- این جمله محلاً منصوب است و حال برای «الذین آمنوا» است.

در اعراب جمله {و هم راکعون} دو وجه گفته اند:

۱- این جمله عطف بر جمله ماقبل است. بنابر این اعراب ماقبل را خواهد داشت.

۲- واو {و هم راکعون} عاطفه نیست، بلکه واو حالیه و جمله حال است از فاعل {یقیمون الصلوه و یؤتون الزکوه}؛ یعنی آنان که نمازرابه پامی دارندودرحال رکوع زکات می پردازند.(۲)

۱- نگاه کنید به: شرح قطرالندی، ص ۴۲۲.

۲- الدر المنثور، ج ۴، ص ۳۱۳؛ اللباب فی علوم الکتاب، ج ۷، ص ۳۹۷ و ... .

بیان استدلال شیعه

اشاره

تقریر استدلال شیعه به این آیه بر جانشینی بلافصل امیرالمؤمنین علیه السّلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله به چند شیوه بیان شده است:

۱- نظر علامه حلی

اشاره

علامه حلی رحمه الله استدلال به این آیه را متوقف بر اثبات سه مقدمه زیر می داند:

مقدمه اول

کلمه «انّما» برای حصر است. این مقدمه را به دو شیوه اثبات می کند:

۱- نقل: در این باب ادعای اجماع علمای ادبیات عرب را دارد که این کلمه برای حصر است.

۲- عقل: در این باب می گوید: لفظ «انّ» برای اثبات است و «ما» قبل از ترکیب برای نفی است و این نفی و اثبات نمی شود که به یک چیز تعلق گیرد و نمی شود که نفی را به آنچه «انّما» بر سرش آمده نسبت داد و اثبات را به آنچه در کلام نیامده است، نسبت داد.

بنـابر این تنهـا راه عقلی که می مانـد - با توجه به ادعای اجماع بر دلالت «انّما» برحصـر - این است که اثبات به آنچه در کلام آمده است نسبت داده شود و نفی به آنچه در کلام نیامده است، نسبت داده شود و معنای حصر نیز همین است.(۱)

سکاکی - که خود متخصـص در این علوم است - ضـمن پـذیرش ادعای اجماع بر افاده حصـر کلمه «انّما» توجیه دیگری برای آن نقل می کند. به این کلام توجه کنید: می بینی که پیشگامان نحو می گویند: «انّما» برای اثبات چیزی که بعد از آن می آید و نفی غیر آن بیان می شود و برای این توجیه زیبایی می گویند که مستند به علی بن عیسی ربعی - از بزرگان نحو در بغداد - است و آن این است که «انّ» برای تأکید اثبات «مسند» برای «مسندالیه» و برخلاف آنچه عده ای که آگاهی کافی از علم

نحو ندارند، کلمه «ما» - که به آن چسبیده - برای تأکید است نه نفی.

بنابراین تأکید اثبات مسـند برای مسندالیه دو چندان می شود. پس شایسته است که معنای حصر را در برداشته باشد، زیرا حصر صفت بر موصوف و بالعکس چیزی جز تأکید بر حکم بر تأکید نیست.

۱- کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص ۲۳۰.

در این که واژه «انّما» مفید حصر است شبهه ای نیست؛ گرچه در دلیل آن اختلاف نظر داشته باشند و استفاده حصر از واژه «انّما» معنای جدیدی نیست که ادیبان گفته باشند، بلکه ابن عباس و صحابه نیز از واژه «انّما»، که در کلام رسولخدا صلی الله علیه وآله در احادیث به کار رفته است، حصر را فهمیده اند که تلِمسانی چندین روایت را در فقه اهل سنت - که مبنای استنباط احکام قرار گرفته است -

نقل و احکام مترتب بر آنها را از «انّما» استخراج می کند.(۱)

مقدمه دوم

کلمه «ولیّ» یعنی أولی به تصرف و دلیل بر این، نقل اهل لغت و کاربرد آن است، که گفته اند:

«السلطان ولیّ من لاولیّ له و ولیّ المیّت و ولیّ الدم و کقوله علیه السّلام :

«ایّما امرأه نکحت بغیر اذن ولیّها فنکاحها باطل.»(۲)

ص: ۱۲۷

۱- شرح المعالم فی اصول الفقه، ص ۲۲۴.

۲- کنزالعمال، ج ۱۶، ص ۳۰۹.

مقدمه سوم

با توجه به اوصافی که در آیه آمده است، مراد از {الذین آمنوا} افراد ویژه ای هستند نه همه مؤمنان؛ زیرا در آن صورت لازم می آید که «ولیّ» و «مولیّ علیه» هر دو یکی باشند. بنابر این باید بعضی از افراد مقصود باشند و آن بعض امیرالمؤمنین علیه السّلام است؛ زیرا همه کسانی که گفته اند؛ مقصود از «الذین آمنوا» بعضی از افراد هستند، گفته اند آن بعض امام علی علیه السّلام است؛ زیرا همه مفسران اتفاق نظر دارند که امام علی علیه السّلام در حال رکوع انگشتری را به سائل داد. و در این مسأله خلافی نیست.(۱)

با توجه به این مقدمات - که کلمه به کار رفته در اول آیه کلمه «حصر» است و مقصود از «ولیّ» نیز ولایت تصرف است - حاکمیت بر مسلمانان اختصاص پیدا میکند به خدا و رسولش و افراد خاصی که در این آیه آمده است که منظور امیرالمؤمنین علی علیه السّلام .

البته استواری استدلال نیاز به توضیح درباره بعضی از جملات به کار رفته دارد که برای جلوگیری از تکرار، ارائه این توضیحات را به هنگام بررسی شبهات واگذار می کنیم.

۱- کشف المراد، ص ۲۳۰.

۲– نظر سیدمرتضی

سید مرتضی علم الهدی رحمه الله استدلال به این آیه را به شیوه زیر بیان می کند:

۲-۱- مقصود از «ولیّ» در آیه کسی است که تدبیر امور مؤمنان با اوست و اطاعت از او واجب است. دلیل بر این سخن که واژه ولیّ مفید این معنی است، رجوع به لغت و تأمل در کاربرد آن است؛ زیرا اهل لغت تصریح کرده اند که «هذا ولیّ المراه»، وقتی که تدبیر عقد و ازدواج او در اختیار آن شخص باشد، اولیاء دم را درباره کسانی به کار می برند که مطالبه قصاص یا عفو در اختیارآنان باشد و یا این که از سلطان به «ولیّ امر الرعیّه» تعبیر می کنند و از کسی که به عنوان جانشین سلطان مطرح می شود، به «ولیّ عهد المسلمین» تعبیر می کنند.

بنابر این در این که واژه «ولیّ» معنای تدبیر امور را می رساند، شبهه ای نیست به طوری که «مبرد» در کتابش گفته است که اصل تأویل ولیّ؛ یعنی «اولی» و «احق» و مثل آن است مولی.(۱)

۲-۲- گرچه لفظ «ولیّ» به معنای سرپرستی و حاکمیت می آید؛ ولی برای اثبات این که در آیه یاد شده نیز مقصود همین معنی است، نیاز به دلیل داریم که با مشخص شدن مخاطب در «ولیّکم» روشن خواهد شد که مقصود از «ولی» در

۱- الکامل فی اللغه و الادب، ص ۶۹۹.

این آیه متولی امور است؛ زیرامخاطب در «ولیّکم» از چهار صورت زیر خارج نیست:

الف - مخاطب «ولیّکم» تمام مکلفان باشند؛ چه مؤمن و چه کافر، این فرض درست نیست؛ زیرا ولایت به این معنی از سوی مومنان نسبت به کفار وجود ندارد.

ب - مخاطب «ولیّکم» تنها کافران باشند. این فرض هم به همان دلیل پیشین درست نیست.

ج - مخاطب تمام مؤمنان باشند. این فرض درست نیست؛ زیرا در آن صورت وحدت «ولیّ» و «مولّی علیه» لازم می آید، در صورتی که در آیه این دو تفکیک شده اند، «ولیّ» در جمله {الله و رسوله و الذین آمنوا} بیان شده است و «مولّی علیه» در «ولیّکم» بیان شده است که این دو از هم جدا شده اند.

اگر این معنی روشن شد، مشخص می گردد که خداوند ولیّ را برای ما به گونه ای اثبات کرده است که شامل بعضی از افراد شود نه کل افراد، این مقتضای کاربرد واژه «انّما» است که در لغت عرب تخصیص را می رساند، در حالی که اگر مقصود تمام مؤمنان باشند، کاربرد «انّما» لغو خواهد بود.

ص: ۱۳۰

بدین ترتیب نمی توان «ولایت» در آیه را به معنای ولایت در دین یا محبت معنی کرد؛ زیرا تمام مؤمنان در ولایت به این معنی شریک هستند و اختصاص به بعضی از آنان ندارد؛ چنان که خداوند فرمود:

{وَالمُؤْمِنُونَ وَالمُؤْمِناتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِياءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ المُنْكَرِ}(۱)

«مردان و زنان با ایمان دوستان یکدیگرند، امر به معروف و نهی از منکر می کنند».

اگر بر این معنی قابل حمل نبود، بناچار باید بر معنای تدبیر امور حمل کرد اما این که مقصود از آن بعض، امیرالمؤمنین علیه السّلام است، این است که تمام کسانی که ولایت در آیه را بر همین معنی گرفته اند بر این باورند که تنها مصداق آیه، امیرالمؤمنین علی علیه السّلام است؛ زیرا تنها او در حال رکوع انگشتری را به فقیر داده است.(۲)

۳- نظر شیخ مفید

اشاره

شیخ مفید رحمه الله در تقریر استدلال به آیه می نویسد:

۱- توبه/۷۱.

۲- الذخیره، ص ۴۴۲ - ۴۳۸.

خداونـد در این آیه «ولایت» را برای عـده ای (الذین آمنوا) اثبات کرده و مشـخصه آن عده را دادن زکات در حال رکوع قرار داده است؛ {و یؤتون الزکاه و هم راکعون}. وقتی ثابت شد که «ولایت» در این آیه برای کسـی که در حال رکوع زکات داده واجب شده است، از این که هیچ کس به جز امیر المؤمنین علی علیه السّلام از مسلمانان ادعا نکرده است در حال رکوع زکات داده باشد، روشن می شود که مقصود از {الذین آمنوا} علی علیه السّـلام است و هرگاه «ولایتی» که در آیه برای خدا و رسول خـدا صـلی الله علیه وآله ثابت است، برای علی علیه السّـلام نیز به همان گونه ثابت شـد، امامت آن حضـرت واجب است؛ زیرا ولایت خدا و رسول خدا صـلی الله علیه وآله بر خلق اطاعت کردن است وولایت برای حضـرت امیر علیه السّلام نیز همین گونه خواهد بود.(۱)

آنچه بیان شد، نمونه ای از روشهای استدلال به این آیه بود که به دلیل اختصار از نقل بیشتر آنها خودداری کردیم.

۱- المسائل العکبریه، سلسله مؤلفات الشیخ المفید، ج ۶، ص ۵۰.

شأن نزول آیه

یکی از مقدمات استدلال شیعه به این آیه بر امامت و ولایت امام امیرالمؤمنین علی علیه السّلام نزول آیه درشأن آن حضرت است که اکنون به بررسی این مسأله می پردازیم.

گرچه در شأن نزول آیه روایات مختلفی وارد شده است، ولی آنچه در منابع شیعه پذیرفته شده و مشروح تر از بقیه روایات نقل گردیده، روایت «عبایه ربعی» است:

ابن عباس کنار چاه زمزم نشسته بود و به مردم می گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود...:

در این بین مردی که سر و صورت خود را با عمامه و دستار خویش بسته و پوشانده بود، هرگاه که ابن عباس می گفت: قال رسول اللّه صلی الله علیه وآله ، آن مرد نیز همین سخن را تکرار می کرد.

ابن عباس به او رو کرد و گفت: تو را به خدا سوگند می دهم خود را معرفی کن.

آن مرد دستار از چهره کنار زد و گفت: هر کس مرا می شناسد که می شناسد و آن که مرا نمی شناسد بداند من جندب بن جناده بدری - ابوذر غفاری - هستم.

ص: ۱۳۳

با این دو گوش خود از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم، اگر دروغ بگویم گوشهایم کر گردد و با این دو چشم خویش رسول خدا صلی الله علیه وآله را دیدم. اگر دروغ گویم دیدگانم نابینا شود، آری! شنیدم و دیدم که می فرمود:

«علی قائد البره و قاتل الکفره منصور من نصره مخذول من خذله.»(۱)

«علی علیه السّلام رهبر نیکان و قاتل کافران است. آن که او را یاری کند، از یاری خداوند بهره مند می شود و آن که او را خوار سازد، خود را خوار ساخته است».

روزی نماز ظهر را با رسول خدا صلی الله علیه وآله به جا آوردم، مرد بینوایی در مسجد از مردم تقاضای کمک کرد. کسی چیزی به او نداد، مرد بینوا دستها را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: خدایا! تو گواه باش که من در مسجد رسول خدا صلی الله علیه وآله از مردم درخواست کمک مالی نمودم، ولی کسی چیزی به من نداد.

علی علیه السّلام که در حال رکوع بود، با انگشت خنصر (خُرد یا میانه) دست راست خود به سائل اشاره کرد تا انگشتری را از انگشت او بیرون کشد، سائل

۱- مناقب، ابن مغازلی، ص ۸۰؛ کنزالعمال، ج ۱۱، ص ۶۰۲.

انگشتری را از دست آن حضرت بیرون کشید و رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز شاهد و ناظر این صحنه بود.

پس از پایان نماز، رسول خدا صلی الله علیه وآله سر به سوی آسمان برداشت و عرض کرد: خدایا! برادرم موسی علیه السّلام درخواستی با تو در میان گذاشت و گفت:

{رَبِّ اشْرَحْ لِی صَدْرِی * وَیَسِّرْ لِی أَمْرِی * وَ احْلُلْ عُقْدَهً مِنْ لِسانِی * یَفْقَهُوا قَوْلِی * وَاجْعَلْ لِی وَزِیراً مِنْ أَهْلِی * هرُونَ أَخِی * أُشْدُدْ بِهِ أَزْرِی * وَأَشْرِکْهُ فِی أَمْرِی}(۱)

«پروردگار! سینه ام را گشاده ساز و به من شرح صدر مرحمت فرما و کارم را سهل وهموار گردان و گره از زبانم بگشا و آن را گویا ساز، تا مردم گفتارم را درست دریابند. برایم وزیری از خاندانم فراهم آور، برادرم هارون را وزیرم قرار ده و به وسیله او پشتم را استوار دار، پشیبان من باشد و او را شریک کارم گردان تا در این کار مرا یاری کند».

رسول خدا صلی الله علیه وآله عرض کرد: خدایا! تو در قرآن فرمودی:

{سَنَشُدُّ عَضُدَکَ بِأَخِیکَ وَنَجْعَلُ لَکُما سُلْطاناً فَلا یَصِلُونَ إِلَیْکُما}»(۲)

۱- طه/۲۵-۳۲.

۲- قصص/۳۵.

«به زودی بـازویت را به وسـیله برادرت اسـتوار خـواهیم کرد و برای شـما دو نفر آنچنـان نیرویی مقرر خـواهیم کرد تـا به شـما نرسند».

سپس رسول خدا صلی الله علیه وآله عرض کرد:

«اللّهم فأنا محمّد نبیّک و صفیّک.

اللّهم فاشرح لی صدری و یسّرلی امری و اجعل لی وزیرا من اهلی علیّا أشدد به ازری»

«بار خدایا! من محمد پیامبر و برگزیده تو هسـتم. بار خدایا! پس به من شرح صدر مرحمت فرما. کارم را آسان گردان، و برای من وزیری از خاندانم، یعنی علی را فراهم کن و به وسیله او پشتم را استوار کن».

ابوذر گفت: سوگند به خدا هنوز سخن آن حضرت به پایان نرسیده بود که جبرئیل نازل شد و عرض کرد: ای محمد! بخوان!

فرمود: چه بخوانم؟

عرض کرد: بخوان.

{«إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ

الصَّلاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَهُمْ راكِعُونَ}(۱)

ص: ۱۳۶

۱- مائده/۵۵.

«ولیّ و سرپرست شما تنها خدا و رسول او و مؤمنانی هستند که نماز را به پا می دارند و در حال رکوع زکات خویش را می پردازند».(۱)

این که این آیه در شأن امام علی علیه السّلام نازل شده است، در بین علمای شیعه اجماعی است(۲)و آنان ادعای اجماعی امامان شیعه را نیز دارند که آنچه از آنان نقل شده - چه در تفسیر و چه در مناظرات - مبیّن این مطلب است که این آیه در شأن امام علی علیه السّلام نازل شده است.(۳)

گذشته از اجماع شیعه، امت اسلامی نیز اتفاق نظر دارند که این آیه در شأن امام علی علیه السّلام نازل شده است.

۱- مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۱۰؛ المیزان، ج ۶، ص ۲۱ و منابع دیگر.
۲- المیزان، ج ۶، ص ۲۵.
۳- همان.

اجماع شیعه

۱- امام علی علیه السّلام :

آن حضرت ضمن پاسخگویی به سؤالات عده ای درباره آیات متشابه از جمله آیه {قُلْ إِنَّما أَعِظُكُمْ بِواحِدَةٍ}(۱) می فرماید:

«فقال المنافقون هل بقی لربّک علینا بعدالذی فرضه شی ء آخر یفترضه فتذکره، لتسکن انفسنا الی انّه لم یبق غیره، فانزل اللّه فی ذلک قل انّما اعظکم بواحده؛ یعنی الولایه و انزل: إِنَّماوَلِيُّكُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَهُمْ راكِعُونَ و لیس بین الامه خلاف انّه لم یؤت الزکاه یومئذ احد و هو راکع غیر رجل و لو ذکر اسمه فی الکتاب لاسقط»(۲)

«منافقان به رسول خدا صلی الله علیه وآله عرض کردند: آیا پروردگار تو بعد از این واجبات، واجب دیگری دارد که آن را هم بیان کنی و ما اطمینان پیدا کنیم که بعد از آن واجب دیگری نخواهد آمد که جبرئیل آیه {إِنَّما أَعِظُكُمْ بِواحِدَةٍ} را آورد که یعنی ولایت و

۱- سبأ/۴۶.

۲- امین اسلام طبرسی، احتجاج، ج ۱، ص ۳۷۹.

به دنبال آن، آیه انّما ... نازل شد و در بین امت اسلامی اختلافی در این مورد نیست که در آن روزگار جز یک نفر کسی در حال رکوع زکات پرداخت نکرده بود واگر اسم او را در کتاب می آورد، کتاب را از بین می بردند.

همان طور که ملاحظه می کنید، امام ادعای اجماع امت را دارد؛ یعنی در عصر آن حضرت همه اتفاق نظر داشتند که این آیه در شأن امام علی علیه السّلام نازل شده است، که در مباحث آینده، این مسأله به خوبی روشن خواهد شد.

۲- شیخ مفید(قدس سره):

از علمای قرن چهارم درباره نزول این آیه در شأن امام علی علیه السّلام چنین می نویسد:

«و لم یدع احد من اهل القبله لاحد انّه اتی الزکاه فی حال رکوعه سوی امیرالمؤمنین علیه السّلام»(۱)

«هیچ کس از مسلمانان درباره کسی ادعا نکرده اند که در حال رکوع زکات داده باشد، به جز درباره امیرالمؤمنین علیه السّلام .»

ص: ۱۳۹

۱- المسائل العکبریه، سلسله مؤلفات الشیخ المفید، ج ۶، ص ۴۹.

۳- علامه طبرسی (قدس سره) :

وی از علمای قرن ششم هجری است. در شأن امام علی علیه السّلام می نویسد:

«انّ الامّه قد اجمعت علی توجهها الیه علیه السّلام»(۱)

«بدون تردید امت اسلامی اتفاق نظر دارند که آیه متوجه علی علیه السّلام است.»

۴- ابن شهر آشوب (رحمه الله):

وی از علمای قرن ششم هجری است. ضمن پذیرش ادعای اجماع امت بر نزول آیه در شأن امام علی علیه السّلام، مینویسد:

«اجتمعت الامّه علی انّ هذه الآیه نزلت فی امیرالمؤمنین علیه السّلام»(۲)«امت اسلامی اجماع دارند که این آیه در شأن امام علی علیه السّلام نازل شده است».

۱- اعلام الوری، ج ۱، ص ۳۲۵.

۲- مناقب، ابن شهرآشوب، ج ۲، ص ۳.

۵- محقق اربلی (قدس سره) :

وی از علمای قرن هفتم هجری است. درباره نزول این آیه در شأن امام علی علیه السّلام چنین می نویسد:

«هذه الآیه نزلت باجماع فیه حین تصدّق بخاتمه فی صلاته.»(۱)

«نزول این آیه درشأن امام علی علیه السّلام هنگامی که در نماز انگشتری خود را صدقه داد، اجماعی است».

۶- علامه حلّی رحمه الله:

وی از علمای قرن هشتم هجری است که ادعای اجماع مفسران بر نزول آیه در شأن امام علی علیه السّلام را مطرح میکند و می نویسد:

«لانّ المفسرین اتفقوا علی انّ المراد بهذه الآیه علی علیه السّلام ، لانّه لمّا تصدّق بخاتمه حال رکوعه نزلت هذه الآیه فیه و لا خلاف فی ذلک.»(۲)

«مفسران اتفاق نظر دارند که مقصود از این آیه علی علیه السّلام است، چون [تنها] اوست که در حال رکوع انگشتری را صدقه داد و این آیه نازل شد و در این مسأله خلافی نیست».

۱- کشف الغّمه، ج ۱، ص ۸۱.

۲- کشف المراد، ص ۲۳۰.

۷- محدث بحرانی رحمه الله:

اشاره

وی از علمای قرن دوازدهم است و نزول این آیه درشأن امام علی علیه السّلام را از ۲۴ طریق نقل می کند و در این زمینه ادعای اجماع دارد.(۱)

همان طور که درگذشته بیان شد، علمای شیعه نه تنها خود اجماع دارند که این آیه درشأن امام علی علیه السّلام نازل شده است، بلکه ادعای اجماع امت اسلامی را نیز دارند که به عنوان نمونه دیدگاه چند تن از علما نقل گردید.

باید توجه داشت که ادعای اجماع امت بر نزول این آیه در شأن امامعلی علیه السّلام اختصاص به علمای شیعه ندارد، بلکه بسیاری از علمای اهل سنت نیز چنین باوری دارند که به چند نمونه اشاره می کنیم:

اجماع علما اهل سنت

۱- قوشچی:

در شرح تجریدالاعتقاد، می نویسد(۲):

۱- غایه المرام، ج ۲، ص ۱۵.

۲- علاءالدین علی بن محمد مشهور به قوشچی متوفای ۸۷۹ ق در جوانی در بیشتر علوم تسلط داشت و به همت او زیج الغ بیک کامل شد. او دارای تألیفات بیشماری است. (معجم المؤمنین، ج ۲، ص ۵۲۲؛ هدیه الاحباب، ص ۲۴۱.)

«انّما نزلت باتفاق المفسّرین فی حقّ علی بن ابی طالب حین اعطی السائل خاتمه و هو راکع فی صلاته.»(۱)

«بدون تردید به اتفاق نظر مفسران آیه درشأن علی بن ابی طالب علیه السّلام هنگامی که در حال رکوع در نماز انگشتری را به فقیر داد، نازل شده است».

۲- عضدالدین ایجی:

۲- عضدالدین ایجی(۲):در شرح مواقف، می نویسد:

«و قد اجمع ائمه التفسیر علی انّ المراد بالذین یقیمون الصلاه الی قوله تعالی و هم راکعون علیّ، فانه کان فی الصلاه راکعا، فسأله سائل فاعطاه خاتمه، فنزلت الآیه.»(۳)

«مفسران برجسته و سرآمد رهبران تفسیر اجماع دارند که مقصود از {الذین یقیمون الصلاه} تا {و هم راکعون} علی علیه السّلام است؛

۱- قوشچی، شرح تجریدالاعتقاد، ص ۳۶۸.

۲- عبدالرحمان بن احمد بن عبدالغفار؛ متکلم، اصولی، ادیب، و ... شافعی مذهب که در مذهب خود تعصب داشت. وی در شیراز به دنیا آمد و در سال ۷۵۶ ق در زندان دارفانی را وداع گفت. معجم المؤمنین، ج ۲، ص ۷۶؛ هدیه الاحباب، ص ۲۱۸.

۳- عضد الدین ایجی، شرح المواقف، ج ۳، جزء۸، ص ۳۶۰.

زیرا او در رکوع نماز بود که فقیری تقاضای کمک کرد و او انگشتری خود را به او داد؛ پس این آیه [در شأن او] نازل شد».

۳- تفتازانی

۳- تفتازانی(۱): در شرح المقاصد، می نویسد:

«نزلت باتفاق المفسّرین فی علی بن ابی طالب حین اعطی السائل خاتمه و هو راکع فی صلاته»(۲)

«مفسـران اتفـاق نظر دارنـد که این آیه هنگامی نازل شـد که علی بن ابی طالب علیه السّـلام در رکوع نماز انگشتری خود را به سائل داد».

ص: ۱۴۴

۱- مسعود بن عمر بن عبدالله شافعی در تفتازان به دنیا آمد و در بسیاری از علوم صاحب نظر و دارای تألیفات زیادی است. در علـوم بلاـغت، صـرف، نحـو، کلاـم، تفسـیر، منطـق، اصـول و ... آرای او مـورد تـوجه است. وی در سـال ۷۹۲ ق در سـرخس درگذشت. معجم المؤمنین، ج ۳، ص ۸۴۹؛ هدیه الاحباب، ص ۱۲۷.
۲- تفتازانی، شرح المقاصد، جزء ۵، ص ۲۷۰.

تواتر روایت در مورد نزول آیه در شأن امام علی علیه السّلام

اشاره

گذشته از اجماع علمای شیعه بر نزول آیه در شأن امام علی بن ابی طالب علیه السّلام و ادعای اجماع بسیاری از علمای اهل سنت - که به عنوان نمونه دیدگاه چند تن از آنان را آوردیم - این روایت از طرق فراوانی نقل شده است که روایت را متواتر می کند.

در این جا به نقل چند نظریه از علمای شیعه و اهل سنت در این باره می پردازیم:

الف) علمای شیعه:

۱- ابن طاووس رحمه الله :

درباره طرق این روایت می نویسد:

«انّما ذکرت هذه الآیه الشریفه مع شهرتها انّها نزلت فی مولاناعلی علیه السّلام لانّی وجدت صاحب هذا الکتاب قدرواها بزیادات عمّا کنّا وقفنا علیه و هو انّه رواها من تسعین طریقا باسانید متصله کلّها او جلّها من رجال المخالفین لأهل البیت.»(۱)

«با این که این آیه شهرت دارد که درشأن امام علی علیه السّلام نازل شده است، من آن را آورده ام؛ زیرا دیدم صاحب این کتاب، محمد بن

۱- سعد السعود، ص ۹۵؛ تاویل ما نزل من القرآن الکریم فی النبی و آله، ص ۹۹.

عباس بن علی بن مروان(۱) اطلاعـاتش دربـاره این آیه بیش از ماست، چون او این روایت را از ۹۰ طریق متصل نقل می کند که تمام یا بیشتر این طرق از دانشمندان اهل سنت هستند».

۲- بَحرانی رحمه الله:

نزول این آیه درشأن امام علی علیه السّلام را از طریق اهل سنت، از ۲۴ طریق، و از طریق شیعه، از ۱۹ طریق، نقل می کند.(۲)

۳- ابن بطریق:

وی نزول این آیه درشـأن امام علی علیه السّـلام را از ۲۵ طریق نقل می کند(۳) و در کتاب «العمـده» آن را از ۹ طریق نقل می کند.(۴)

علمای اهل سنت نیز این روایت را که این آیه در شأن امام علی علیه السّلام نازل شده است از طرق متعدد ذکر کرده اند که به عنوان نمونه به چند نظر اشاره می شود:

ص: ۱۴۶

۱- محمـد بن عباس بن علی بن مروان از دانشـمندان مورد اعتماد قرن سوم، صاحب تألیفات زیادی است؛ کتاب: تاویل ما نزل فی النبی و آله صلی الله علیه وآله، الفهرست، ص ۱۴۹؛ رجال نجاشی، ص ۳۷۹.

۲- غایه المرام، ج ۲، ص ۱۵.

۳- خصائص الوحی المبین، ص ۵۲-۳۵.

۴- العمده، ص ۱۷۲-۱۶۷.

ب) علمای اهل سنت:

۱- حسکانی:

صاحب کتاب شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، نزول این آیه را درشأن امامعلی علیه السّلام از ۵ طریق نقل می کند.(۱)

۲- حموینی:

صاحب کتاب فرائد السمطین نزول این آیه را در شأن امام علی علیه السّلام را از ۵ طریق نقل میکند.(۲)

۳- ابن مغازلی

وی نزول این آیه در شأن امام علی علیه السّلام را از ۵ طریق نقل می کند.(۳)

۴- ابونعیم اصفهانی

وی نزول این آیه را در شأن امام علی علیه السّلام از ۱۰ طریق نقل می کند.(۴)

۱- فرائدالسمطین، ج ۱، ص ۱۸۷.

۲- همان.

۳- مناقب، ابن مغازلی، ص ۳۱۴-۳۱۱.

۴- النور المشتعل، ص ۸۶-۶۱.

۵- ابن عساکر:

وی نزول این آیه در شأن امام علی علیه السّلام را از سه طریق نقل می کند.(۱)

۶- زرندی حنفی:

اشاره

وی نزول این آیه در شأن امام علی علیه السّلام را از دو طریق نقل می کند.(۲)

در تقریر استدلال شیعه به این آیه، شأن نزول آن نیز نقش دارد. قبل از بررسی و نقد شأن نزول این آیه، ذکر چند نکته زیر ضروری است:

الف- وجود دشمنان امام علی علیه السّلام

آنان که با تاریخ اسلام و بخصوص دوران حضرت رسول صلی الله علیه وآله و عصر تابعین آشنا هستند، می دانند که حضرت امیر علیه السّلام دشمنان کینه توزی داشته است که به هیچ وجه حاضر نبودند نام علی علیه السّلام را بشنوند، تا چه رسد به این که تحمل وجود او را داشته باشند و یا این که فضائل او را بیان کنند.

به سخن ابن ابی الحدید معتزلی توجه کنید:

«فقد علمت انّه استولی بنو امیه علی سلطان الاسلام فی شرق الارض و غربها و اجتهدوا بکلّ حیله فی اطفاء نوره، و التحریض علیه و وضع المعایب و المثالب له و لعنوه

ص: ۱۴۸

۱- تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۳۵۷.

۲- نظم درر السمطین، ص ۸۶.

علی جمیع المنابر و توعّدوا مادحیه بل حبسوهم و قتلوهم و منعوا من روایه حدیث یتضمّن له فضیله او یرفع له

ذکرا حتی حظروا ان یسمّی واحد باسمه»(۱)

می دانی که بنی امیه بر (سرزمینهای) اسلام در شرق و غرب آن مسلط شدند و تمام روشها را برای خاموش کردن نور امام علی علیه السّلام و تحریک مردم علیه او به کار گرفتند. عیبها و زشتی هایی را به دروغ به او نسبت دادند، بر منبرها او را لعن کردند، ستایشگران او را تهدید بلکه زندانی کردند و کشتند و از نقل روایتی که متضمن بیان فضیلتی برای او باشد، جلوگیری کردند و حتی انتخاب نام علی علیه السّلام را ممنوع کردند.

باید توجه داشت که این دشمنی ها به خاطر مسائل عصر حکومت آن حضرت نیست، بلکه آغاز این دشمنیها به دلیل دفاع سرسختانه آن حضرت از اسلام، قرآن و رسول خدا صلی الله علیه وآله و درحضور او بود. آن حضرت در روایات بسیاری مردم را از دشمنی با امام علی علیه السّلام برحذر می داشت، به طوری که دوستی و دشمنی امام علی علیه السّلام را معیار تشخیص ایمان و نفاق می دانست. پیامبراکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

«یا علی لا یحبّک الاّ مؤمن و لا یبغضک الاّ منافق.»(۲)

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۷.

۲- کنوزالحقایق، ج ۲، ص ۳۶۷؛ مناقب، ابن مغازلی، ص ۱۹۰.

«ای علی جز مؤمن کسی به تو عشق نمی ورزد و جز منافق کسی کینه تو را به دل نمی گیرد».

در روایات متعددی که از رسول خدا صلی الله علیه وآله رسیده است آن حضرت دشمنی با امام علی علیه السّلام را دشمنی با خود دانسته و مردم را از آن برحذر داشته است.(۱)

باید توجه داشت که این دشمنی ها اختصاص به عصر رسول خدا صلی الله علیه وآله نداشت، بلکه در دوران حاکمیت آن حضرت شدت یافت و به دلیل تحلیلی که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده است، همچنان ادامه دارد.

ب - جعل شأن نزول آیات برای امام علی علیه السّلام

دشمنان امام علی علیه السّلام - که در جامعه اسلامی زندگی می کردند از بی خبری معاصران خود از تاریخ صدر اسلام و تاریخ قرآن و شأن نزول آیات سوء استفاده کرده - عده ای مزدور را به کار گرفتند تا برای رسیدن به اهداف خود به هر جنایتی در تاریخ دست بزنند و آیاتی را که درباره دشمنان اسلام و رسول خداصلی الله علیه وآله نازل شده بود به آن حضرت نسبت داده اند؛

۱- مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۳۸؛ مناقب ابن مغازلی، ص ۱۰۳؛ نورالابصار، ص ۱۶۴۵؛ الریاض النضره، ج ۲، ص ۱۶۲؛ ذخائر العقبی، ص ۱۲۲؛ تاریخ الخلفاء، ص ۲۷۶، ص ۲۷۶؛ الصواعق المحرقه، ص ۱۲۳؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۶؛ کفایه الطالب، ص ۶۶؛ مناقب الاسدالغالب، ص ۲۱، و دهها منبع دیگر.

{وَمِنَ النّاسِ مَنْ یُعْجِبُکَ قَوْلُهُ فِی الحَیاهِ الدُّنْیا وَیُشْـهِدُ اللّهَ عَلی مافِی قَلْبِهِوَهُوَ أَلَدُّ الخِصامِ * وَ إِذا تَوَلّی سَـعی فِی الأَرضِ لِیُفْسِـدَ فِیها وَیُهْلِکَ الحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللّهُ لا یُحِبُّ الفَسادَ}(۱)

«گفتار برخی از مردم درباره زنـدگی دنیا تو را به شـگفت می آورد و خـدا را بر آنچه در دل دارنـد گواه می گیرند، حال آن که سرسـخت ترین دشـمنان است و چون از پیش تو برود مـدام می کوشـد تا در زمین فساد کنـد و کشت و نسل را تباه سازد. خداوند فساد را دوست نمی دارد».

قرطبی می نویسد: این آیه درباره «اخنس بن شـریق» نازل شده است. او یکی از منافقان بود. خدمت رسول اکرم صـلی الله علیه وآله آمد و اظهار اسـلام کرد و سوگند خورد که راست می گویم و سپس ازمدینه گریخت و در مسیر خارج شدن از مدینه به شترها و مزارع مسلمانان برخورد کرد، مزارع را آتش زد و شترها را پی کرد که این آیه نازل شد.(۲)

۱- بقره/۲۰۴.

۲- الجامع لاحکام القرآن، ج ۳، ص ۱۴.

ج- تحریف شأن نزول آیات

دشـمنان امیرالمؤمنین علیه السّـلام به این مقدار اکتفا نکردند، بلکه همان گونه که اشاره شد، آیاتی را که در شأن امیرالمؤمنین علیه السّلام نازل شده بود، تحریف کرده به دشمنان آن حضرت نسبت دادند؛

{وَمِنَ النّاسِ مَنْ یَشْرِی نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاهِ اللّهِ وَاللّهُ رَؤوفٌ بِالعِبادِ}(۱)

«بعضی از مردم در طلب خشنودی خدا جان خود را می فروشند و خدا نسبت به بندگانش مهربان است».

قرطبی می نویسد: رسول خدا صلی الله علیه وآله در شب هجرت او را در بستر خود خوابانید تا امر بر کفار مشتبه شود.(۲)

با این وصف، معاویه برای این که بتواند موج تبلیغاتی علیه امام علی علیه السّـلام ایجاد کند، به «سمره بن جندب» پیشنهاد کرد ۱۰۰ هزار درهم بگیر و تبلیغ کن آیه نخست - که درباره منافقان نازل شـده است - درشأن علی علیه السّـلام نازل شده است و آیه دوم - که بیانگر ایثار علی علیه السّلام است - درشأن ابن ملجم مرادی!

۱- بقره/۲۰۲.

۲- الجامع لاحکام القرآن، ج ۳، ص ۲۱.

«سمره» این پیشنهاد را نپذیرفت. معاویه ۲۰۰ هزار درهم پیشنهاد کرد. «سمره»نپذیرفت. معاویه ۳۰۰ هزار درهم پیشنهاد کرد باز هم «سمره» نپذیرفت، تا این که معاویه ۴۰۰ هزار درهم پیشنهاد کرد. آن گاه «سمره» پذیرفت و این کار را انجام داد.(۱)

د- جریان های فکری مخالف

یکی از عوامل جعل و تحریف روایات جریانهای فکری مخالف هستند که برای تثبیت خود و تضعیف مخالفان خود به این گونه رفتارهای زشت رو می آوردند؛ به عنوان مثال در همین آیه مورد بحث عده ای از مخالفان شیعه تصور کرده اند که استواری و حقانیت مکتب شیعه تنها به شأن نزول این آیه استوار است و اگر با جعل و تحریف چنین وانمود کنند که این آیه در شأن امام علی علیه السّلام نازل نشده است مکتب شیعه را باطل و اندیشه خود را اثبات کرده اند! از این جهت به هر تلاشی دست زده اند؛ به عنوان نمونه در تفسیر موجود «هود بن محکم» اباضی (۲) در شأن نزول آیه بعد از آن که نقل می کند درباره عبدالله بن سلام نازل شده است، می نویسد:

ص: ۱۵۳

۱- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ج ۴، ص ۷۳.

۲- اباضیه؛ یکی از گروه های انشعابی از خوارج هستند که در طول تاریخ اسلام موجودیت خود را حفظ کرده اند و اکنون نیز در بعضی از مناطق دنیای اسلام حضور دارند. در عمان بیشترین گرایش مردم اباضی است. برای توضیح بیشتر رجوع کنید به: دائره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۲، ص ۳۰۹.

«و اذّن بلال للصلاه و خرج رسول اللّه و الناس يصلّون بين قائم و راكع و ساجد.»(۱)

«بلال برای نماز اذان گفت و رسول خدا صلی الله علیه وآله از منزل خارج شد و مردم نماز می خواندند؛ عده ای در حال قیام،عده ای در حال رکوع و عده ای در حال سجود بودند».

سپس چنین می نویسد:

«(جاء فی مخطوط ابن ابی زمنین) بعد هذا مایلی: و اذا هو مسکین یسأل، فدعاه رسول الله، فقال له: هل اعطاک احد شیئا؟ فقال ذلک الرجل القائم، فاذا هو علیّ. قال: علی ایّ حال اعطاکه؟ قال اعطانیه و هو راکع... قال: انّ رسول اللّه کبّر عند ذلک و لا شکّ انّ الشیخ هودا قد حذف هذاالخبر، قصدا لما فیه من التکلف الظاهر.»(۲)

«در نسخه خطی ابن ابی زمنین بعد از این جمله آمده است: در این هنگام مسکینی در حال تقاضای کمک از مردم بود. رسول خدا صلی الله علیه وآله او را خواست و پرسید: آیا کسی به تو چیزی داده است؟

۱- تفسیر کتاب اللّه العزیز، ج ۱، ص ۴۸۱.

۲- همان.

آن مرد گفت: آن مرد که ایستاده است به من کمک کرد، آن مرد علی علیه السّلام بود.

پیامبر صلی الله علیه وآله پرسید: در چه حالی به تو داده است؟ مسکین پاسخ داد: درحال رکوع ......رسول خدا صلی الله علیه وآله در این هنگام تکبیر گفت:

بدون شک «شیخ هود بن محکم» عمدا این خبر را حذف کرده است؛ زیرا دشواری روشنی دارد.

در پاسخ این محقق باید گفت: خبر دشواری ندارد، بلکه چنان که شما می گویید او عمدا خبر را حذف کرده، چون اباضی است و این خبر فضیلتی برای امام علی علیه السّلام است.

یا به عنوان نمونه در تفسیر «خازن» این نظر را که آیه یاد شده درباره علی علیه السّلام نازل شده، آورده است،(۱) ولی در مختصر تفسیر «خازن» تنها همین را حذف کرده است.(۲)

همچنین «ابن کثیر» روایات بسیاری را نقل کرده، در بعضی از آنها خدشه می کند و درباره عده ای از طرق می نویسد:

۱- تفسیر الخازن، ج ۲، ص ۵۶.

۲- مختصر تفسیر الخازن، ج ۱، ص ۴۵۸.

«هذا اسناد لا يقدح به»؛(۱) «این سند مشکلی ندارد». یعنی آنها را تأیید می کند و برخی متعصبان وهابیت در عربستان نسبت ناروا و دروغ به ابن کثیر می دهند و می گویند که وی تمام این روایات را رد کرده است؛

«ساق ابن کثیر هذه الآثار کلّها و ضعّفها کلّها.»(۲)

«ابن کثیر تمام این روایات را آورده و همه آنها را تضعیف کرده است».

آنچه بیان شد، بخش ناچیزی از عوامل تأثیرگذار بر حذف شأن نزول آیاتی است که در آنها به گونه ای از امام علی علیه السّلام ستایش شده است، چنان که در آیات بعد، - که مورد نقد و بررسی قرار می گیرند، - نیز می توان نمونه هایی از آن را یافت.

ه- – حذف شأن نزول آیه

اشاره

در حالی که علمای اسلام در طول چهارده قرن شأن نزول آیه را در کتابهای خود نقل کرده اند جدیداً با این که به طور معمول شأن نزول آیات را عده‌ای از مفسران متعصب وهابی بیان می کنند، ولی درباره این آیه (مائده/۵۵) از یک سو با

۱- تفسیر، ابن کثیر، ج ۲، ص ۶۷.

۲- الفتح السماوی، ج ۲، ص ۵۷۱؛ المقتطف من عیون التفاسیر، ج ۲، ص ۵۰؛ فتح الرحمن فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۷۷۳؛ تفسیر کتاب اللّه العزیز، ج ۱، ص ۴۸۱؛ حاشیه الشهاب علی تفسیر البیضاوی، ج ۳، ص ۴۹۸، و دهها منبع دیگر.

حقایق مسلّم روبروبودند و نمی توانستند این فضیلت امام علی علیه السّلام نادیده بگیرند و از سوی دیگر چون بیشتر تحت تأثیر اندیشه های ابن تیمیه و ابن عبدالوهاب بودند، اثبات این دلیل را برای مکتب برنمی تابیدند با این حال دریافتند که اگر در شأن نزول آیه نامی از امام علی علیه السّلام نیاورند، نمی توانند ترکیب آیه را به درستی بیان کنند، مصحلت فرقه خود را در این دیدند که به طور کلی شأن نزول آیه را حذف کنند و هیچ دیدگاهی را نیاورند(۱)!

بعضی از این تفاسیر عبارتند از:

۱- محمدعلی الصابونی؛ در صفوه التفاسیر، ج ۱، ص ۳۵۰.

۲- عبدالکریم الخطیب؛ در التفسیر القرآنی للقرآن، ج ۲، ص ۱۲۳.

۳- مصطفی الحصن المنصوری؛ در المقتطف منعیون التفاسیر، ج۲، ص ۵۰.

۴- جمعی از مفسران در تفسیر البشائر و تنویر البصائر، ج ۱، ص ۴۱۳.

۵- رشید الخطیب الموصلی؛ در تفسیر القرآن العظیم المسمّی باولی ما قیل فی آیات التنزیل، ج۳، ص ۴۲.

۶- محمد محمود الحجازی؛ در معرض الابریر من الکلام الوجیز عن القرآن العزیز، ج ۱، ص ۵۰۲.

۱- این نوع تفسیر قرآن مصداق اتم تفسیر به رأی و دقیقاً مورد خطاب کلام نبوی است که «من فسر القرآن برأیه فلیتبوا مقعده علی النار».

نکته ای که ادعـای مـا را در ابتـدای این بحث ثابت می کنـد، این است که آخرین تفسـیر یاد شـده به نایب بن عبـد العزیز آل سعود هدیه شده و در این میان از نایب بسیار تجلیل شده است.

نکته های یاد شـده حکایت از آن دارد که عده ای حقایق تاریخی را برای عده ای پنهان کرده اند، ولی حقیقت برای همیشه و بر همگان پنهان نخواهد ماند، بلکه راهی برای یافتن آن پیدا خواهد شد.

اکنون به بررسی این راه ها خواهیم پرداخت.

شواهد شأن نزول

اشاره

همه کسانی که با روایات - بخصوص روایات تفسیری - آشـنایی دارنـد، بر این باورند که این روایات آمیخته به اسـرائیلیات، مجعولات و ... هستند و برای تشخیص روایات درست از نادرست بیشتر به بررسی سند آنها پرداخته اند، ولی باید توجه داشت کسانی که جسارت جعل روایت و انتساب آن به رسول خداصـلی الله علیه وآله را داشـتند، از جسارت جعل سـند قابل قبول در جامعه اسلامی و انتساب آن به راویان ثقه ومورد اعتماد نیز بهره مند بودند! گذشته از آن که علمای رجالی همه راویان را نمی شناختند و بر این اساس نام بسیاری از راویان در این علم مطرح نشده است و دلایل دیگر که جای بحث آنها نیست.

ص: ۱۵۸

براین اساس نمی توان برای پی بردن به صدور یک روایت از رسول خداصلی الله علیه وآله تنها به سند آن اکتفا کرد، به گونه ای که اگر در روایتی نتوانستیم سند آن را درست کنیم، آن را کنار بگذاریم، بلکه با بررسی متن روایت و یافتن شواهد قرآنی، حدیثی، تاریخی و ... نیز می توان به صحت آن پی برد. بدین سان گرچه روایاتی که درباره شأن نزول این آیه وارد شده متفاوت است امّا با بررسی شواهد زیر می توان ثابت کرد که کدام دسته از روایات درست و صحیح هستند

۱–تطبیق رسول خداصلی الله علیه وآله

مسلمانان – با همه فرقه های گوناگون و اختلاف سلیقه ای که دارند – بر این باورند که قرآن بر قلب رسول خدا صلی الله علیه وآله نازل شده است و او اولین فردی است که پیام خداوند را توسط فرشته وحی دریافت کرده و با امانت کامل، بدون هیچ گونه دخل و تصرفی، آن را به مردم رسانده است.

او گذشته از وظیفه ابلاغ وحی، وظیفه تفسیر و تبیین وحی را در موارد ابهام نیز برعهده داشته است. بنابر این سخن او مهمترین سند و بهترین دلیل برای فهم قرآن و تطبیق آیات آن است؛ یعنی اگر برای ما ثابت شود که این سخن رسول خدا صلی الله علیه وآله است، آن سخن برای ما حجت و کافی است و تفسیر و یا توجیه دیگران در برابر سخن رسول خدا صلی الله علیه وآله ارزشی ندارد.

ص: ۱۵۹

براساس منابع شیعه، رسول خدا صلی الله علیه وآله شأن نزول این آیه را امیرالمؤمنین علیه السّلام می داند. خطبه رسول خدا صلی الله علیه وآله را در مراسم غدیر، شیعه و سنی، نقل کرده اند، ولی به دلایل متعدد هر مورخ، محدث و مفسری بخشی از آن را نقل کرده و از نقل تمام آن پرهیز کرده اند. در بعضی از منابع شیعه مشروح این خطبه آمده است.

همان طور که معقول و معمول است که هنگام معرفی فردی فضایل او را بیان می کنند، رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز که در آن مراسم می خواست امام علی علیه السّلام را به عنوان جانشین خود معرفی کند، بعضی از آیاتی را که در گذشته درشأن امام علی علیه السّلام نازل شده بود برای امت بیان فرمود.

رسول خدا صلی الله علیه وآله در این خطبه پس از بیان مقدماتی و این که مأمور شده است این وظیفه را ابلاغ کند، می فرماید:

«...لانّه قد اعلمنی انّی ان لم ابلّغ ما انزل الیّ فی حقّ علیّ فما بلّغت رسالته و قد ضمن لی العصمه من الناس و هو اللّه الکافی الکریم و اوحی الیّ بسم اللّه الرحمن الرحیم یا ایّها الرسول بلّغ ما انزل الیک من ربّک و ان لم تفعل فما بلّغت رسالته و اللّه یعصمک من الناس.

معاشر الناس ما قصرت فی تبلیغ ما انزله الیّ و انا مبیّن

لکم سبب نزول هذه الآیه انّ جبرئیل هبط الیّ مرارا ثلاثا یأمرنی من السلام ربّی و هو السلام ان اقوم فی هذا المشهد فاعلم کل ابیض و اسود انّ علی بن ابی طالب اخی و وصیّی و خلیفتی و الامام من بعدی الذی محلّه منّی محلّ هارون من موسی الاّ انّه لا نبیّ بعدی و هو ولیّکم بعد اللّه و رسوله و قد انزل اللّه تبارک و تعالی علیّ بذلک آیه من کتابه: إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاهَ وَیُؤْتُونَ الزَّکاهَ وَهُمْ راکِعُونَ و علی بن ابی طالب اقام الصلاه و آتی الزکوه و هو راکع یرید اللّه عزوجل فی کلّ حال و سألت جبرئیل ان یستعفی لی عن تبلیغ ذلک الیکم...» (۱)

زیرا خداوند مرا آگاه کرد که اگر آنچه را که درباره علی بر من نازل شده است تبلیغ نکنم، رسالت او را انجام نداده ام، در حالی که حفاظت مرا از مردم تضمین کرده است و او خدای کریم و کافی است، به من وحی کرده است؛ به نام خداوند بخشنده مهربان: ای

۱- روضه الواعظین، ص ۹۲؛ الیقین فی امره امیرالمؤمنین، ص ۱۱۷، باب ۱۲۷؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۷۳؛ بحارالانوار، ج ۳۷، ص ۲۰۶؛ التحصین لاسرار مازاد من اخبار کتاب الیقین، ص ۵۸.، باب ۲۹.

پیامبر! آنچه از پروردگارت به تو رسیده است تبلیغ کن. اگر این کار را نکنی رسالت او را تبلیغ نکرده ای و خداوند نگهدار تو است.

ای گروه مردم! من در تبلیغ آنچه بر من نازل شده است کوتاهی نکرده ام. من سبب نزول این آیه را برایتان شرح می دهم: بدون تردید جبرئیل سه بار بر من نازل شده و از طرف پروردگارم، مرا مأمور کرد که در این نقطه توقف کنم و به همه – چه سیاه چه سفید – اعلام کنم که علی بن ابی طالب برادر من، وصی من، جانشین [بلافصل] من و امام و رهبر بعد از من است. جایگاه او نسبت به من همانند جایگاه هارون نسبت به موسی است، جز این که بعد از من پیامبری نخواهد آمد. بعد از خدا و رسول او، علی، ولی و سرپرست شماست و خداوند در کتابش در این زمینه آیه ای را بر من نازل کرده است که تنها سرپرست شما خدا و رسول او و کسانی هستند که نماز را به پا دارند و در حال رکوع زکات را پرداخت می کنند و علی بن ابی طالب کسی است که نماز را به پا داشته و در حال رکوع زکات پرداخت کرده است. علی همیشه برای خدا کار می کند و من از جبرئیل خواستم که مرا از تبلیغ این وظیفه شما معاف دارد که این آیه نازل شد: «یا ایها الرسول بلّغ...».

بدین سان رسول خدا صلی الله علیه وآله به روشنی بیان می فرماید که این آیه در شأن امام علی علیه السّلام نازل شده است.

۲– تطبیق اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه وآله

بـدون تردیـد اهل بیت رسول خدا صـلی الله علیه وآله وارثان علم آن حضـرت هسـتند و براساس حدیث ثقلین – مورد پذیرش اکثریت قریب به اتفـاق مسـلمانان است – اهـل بیت علیه السّـلام رسول خـدا صـلی الله علیه وآله هم سـنگ قرآن و یکی از دو امانت گرانبهای رسول خدا صـلی الله علیه وآله در بین امت هسـتند. براین اساس سخنان آنان برای ما در صورت اثبات، همانند سخن رسول خداست. امامان شـیعه که مصداق بارز و مسـلّم اهل بیت علیه السّلام هستند، در تطبیق آیه مورد بحث بر امام علی علیه السّلام تردیدی به خود راه نمی دهند. امام باقر علیه السّلام می فرماید:

«امرالله عزّ و جـلّ رسـوله بولاـیه علیّ و انزل علیه إِنَّمـا وَلِیُّکُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاـهَ وَیُؤْتُونَ الزَّکـاهَ. و فرض ولایه اولی الامر فلم یدروا ما هی، فامرالله محمدا صـلی اللّه علیه و آله و سـلم ان یفسّـِر لهم الولایه کما فسّر لهم الصلاه و الزکاه و الصوم و الحـجّ، فلمّا اتاه ذلک من اللّه ضاق بـذلک صـدر رسول اللّه صـلّی علیه و آله و سـلم و تخوّف ان یرتـدّوا عن دینهم و ان یکـذّبوه، فضـاق صـدره و راجع ربّه عزّ و جلّ فاوحی اللّه عزّ و جلّ الیه: یا ایّها الرسول بلّغ ما انزل الیک من ربّک و ان لم تفعل فما بلّغت

ص: ۱۶۳

رسالته و اللّه يعصمک من الناس فصدع بامرالله تعالی ذکره فقام بولایه علی علیه السّلام یوم غدیرخم، فنادی الصلاه جامعه و امرالناس ان یبلّغ الشاهد الغائب ... و کانت الفریضه تنزل بعد الفریضه الاخری و کانت الولایه آخر الفرائض فانزل اللّه عزّ و جلّ: الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی.»(۱)

«خداوند رسولش را مأمور کرد که ولایت علی علیه السّلام را اعلام کند و آیه: تنها سرپرست شما خدا و رسول او و کسانی هستند که نماز را به پا می دارند و زکات می دهند، نازل کرد و ولایت اولواالامر را واجب کرد، ولی مردم نمی دانستند ولایت چیست؟ براین اساس خداوند محمد را - که درود او بر او و خاندانش باد - مأمور کرد که ولایت را برای آنان تفسیر کند، همان طور که نماز، زکات، روزه و حج را تفسیرکرده است، با آمدن این دستور، رسول خداصلی الله علیه وآله احساس دلتنگی کرد و از این که مبادا مردم از دین برگردند و او را تکذیب کنند ترسید. به دنبال این احساس دلتنگی از خداوند تقاضا کرد (که او را معارف دارد) که خداوند به او وحی کرد! ای پیامبر! آنچه از پروردگارت به تو رسیده است تبلیغ

۱- ترجمه اصول کافی ج ۲، ص ۴۸؛ وافی، ج ۲، ص ۲۷۶؛ العمده، ص ۱۷۱. همین تطبیق از طرف امام باقر علیه السّلام در منابع اهل سنت به مناسبت دیگری بیان شده است، مثل مناقب ابن مغازلی، ص ۳۱۴؛ ینابیع الموده، ص ۱۰۲.

کن و اگر این کار را نکنی رسالت او را تبلیغ نکرده ای و خداوند تو را از مردم نگهدار است».

در پی آن رسول خدا صلی الله علیه وآله دستور خداوند را علنی اعلام کرد و در روز غدیرخم با اعلام نماز جماعت عمومی ولایت علی علیه السّلام را اعلام کرد و به مردم دستور داد که شاهدان به غائبان این مطلب را برسانند....واجبات الهی یکی پس از دیگری نازل می شد و ولایت آخرین واجبی بود که نازل شد و به دنبال آن خداوند این آیه را فرستاد که امروزدین شما را کامل کردم و نعمت خودم را بر شما تمام کردم».

۳- فهم اصحاب رسول خداصلی الله علیه وآله

بدون شک اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله نزدیک ترین افراد برای تشخیص شأن نزول آیات بودند؛ زیرا آنان در آن جامعه زندگی می کردند و زمینه های اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و ... را که سبب نزول آیات می شدند، از نزدیک می دیدند. فهم اصحاب در صورتی که با تایید رسول خدا صلی الله علیه وآله همراه باشد، مسأله را قطعی می کند؛ از جمله این اصحاب، حسان بن ثابت، شاعر رسول خداصلی الله علیه وآله ، است که حوادث عصر رسول خدا صلی الله علیه وآله را در حضور آن حضرت به صورت شعر در آورده و آن را در تاریخ به ثبت رسانده است.

او اشعارش را در حضور رسول خدا صلی الله علیه وآله خواند که تأیید حضرت و اصحاب او را به دنبال داشت؛ از جمله مواردی که حسان بن ثابت درباره آن شعر سروده است جریان نزول آیه مورد بحث است. اکنون به اشعار حسان بن ثابت توجه کنید:

ابا حسن تفدیک نفسی و مهجتی و کل بطی ء فی الهدی و مسارع ایذهب مدحیک المحبّر ضایعا و ما المدح فی جنب الاله بضایع فانت الذی اعطیت اذ کنت راکعا زکوه فدتک النفس یا خیر راکع فانزل فیک اللّه خیر ولایه و ثبّتها مثنی کتاب الشرایع(۱)

«ای ابوالحسن! (علی بن ابی طالب) جان و دلم و همه کندروها و تندروهای طریق هدایت فدای توباد.

آیا مدح و ستایش من از تو، که به نام تو آراسته است، از میان می رود؟ بدون تردید ستایش من از تو در کنار ستایش خدا از تو از بین رفتنی نیست.

۱- خصائص الوحی المبین، ص ۳۹؛ عقبات الحق، ص ۸؛ فرائد السمطین، ج ۱، ص ۱۹۰؛ نظم درر السمطین، ص ۸۸؛ حاشیه الشهاب علی تفسیر البیضاوی، ج ۳، ص ۴۹۹؛ تذکره الخواص، ص ۲۵؛ النورالمشتعل المقبتس من کتاب ما نزل، ص ۷؛ کفایه الطالب، ص ۲۲۹؛ مناقب، خوارزمی، ص ۱۸۶؛ مجمع البیان لعلوم القرآن، ج ۳، ص ۲۱۱؛ بشاره المصطفی لشیعه المرتضی، ص ۴۱۰؛ منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۳۵۰؛ المیزان، ج ۶، ص ۲۳؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۱۴؛ روح المعانی، ج ۶، ص ۱۶۷.

تو همان کسی هستی که در حال رکوع نماز، زکات را پرداختی، جانم فدای تو ای بهترین رکوع کننده.

به دنبال آن، خداوند بهترین ولایت و سرپرستی را درباره تو نازل کرده است و این حقیقت را در لابلای کتاب دستورات خود ثبت کرده است.

یکی از بهترین گواهان بر این که آیه یادشده در شأن امیرالمؤمنین علیه السّلام نازل شده همین شعر حسان است؛ زیرا حسان بن ثابت از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله است و در زمان نزول آیه حضور داشته و آن را به صورت بسیار روشن به شعر درآورده و در حضور رسول خدا صلی الله علیه وآله خوانده است.

کسانی که این اشعار را به حسان بن ثابت نسبت داده اند در مواردی یک بیت اضافه نیز دارند.(۱)

اشعار «خزیمه بن ثابت»(۲) نزول آیه «انّما ولیّکم...» در شأن امیرالمؤمنین علیه السّلام را چنین بیان می کند:

۱- الغدیر، ج ۲، ص ۱۰۱.

۲- دیوان خزیمه بن ثابت، ص ۴۵. باید توجه داشت که خزیمه بن ثابت از نظر شخصیت مذهبی و تقوا و دیانت به مراتب برتر از حسان بن ثابت است. خزیمه بن ثابت شخصیتی است که رسول خدا صلی الله علیه وآله در دستگاه قضاوت اسلامی شهادت او را به جای دو شهادت پذیرفته است. از این جهت همه کسانی که شرح زندگانی او را نوشته اند، لقب ذوالشهادتین را به او داده اند. سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۴۸۶. او گذشته از جایگاه رفیعی که نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله داشت که او را ملقب به ذوالشهادتین کرده است. وی از یاران با وفای امیرالمؤمنین علیه السّلام بوده که حضرت بعد از شهادت خزیمه در جنگ صفین و ضعف و سستی که در یاران آن حضرت به وجود آمد، در کلامی حسرت انگیز آرزوی دیدار و داشتن خزیمه را داشت و چنین فرمود: «این اخوانی الذین رکبوا الطریق و مضوا علی الحق، این عمار؟ و این ابن التّیهان؟ و این ذوالشهادتین و این نظر اؤهم من اخوانهم الذین تعاقدوا علی المنیّه و ابرد بروؤسهم الی الفجره؟ و این ذوالشهادتین و این نظر اؤهم من اخوانهم الذین تعاقدوا علی المنیّه و ابرد برؤوسهم الی الفجره» (نهج البلاغه، خطبه ۱۸۲) کجایند برادران من که راه حق را سپردند و با حق رخت به خانه آخرت بردند؟ کجاست عمّار؟ کجاست پسر تیهان؟ کجاست ذوالشهادتین؟ و کجایند همانندان ایشان از برادرانشان که با یکدیگر به مرگ پیمان بستند و سرهای آنان را به فاجران هدیه کردند.

فدیت علیّا امام الوری سراج البریّه مأوی التُقی

وصیّالرّسول وزوج البتول امام البریّه شمس الضحی

تصدق خاتمه راکعا فاحسن بفعل امام الوری

ففضّله اللّه ربّ العباد و انزل فی شأنه هل اتی(۱)

«جانم فدای علی علیه السّلام پیشوای خلق که چراغ فروزان مردم است و پناه پرهیزکاران.

جانشین رسول خدا صلی الله علیه وآله است و همسر زهرا بتول علیه السّلام رهبر مردم است و خورشید تابان.

انگشتری خود را در حال رکوع صدقه داده است، نیکو بدان این کار پیشوای مردم را.

۱- دیوان خزیمه بن ثابت، ص ۶۴؛ شواهد التنزیل لمن خص بالتفضیل، ص ۷۰.

خدایی که رب العالمین است او را بر دیگران برتری داده و در شأن او سوره «هل أتی» را نازل کرده است».

همان طور که پیشتر گفتیم، «حسان بن ثابت» یکی از اصحاب رسول خداصلی الله علیه وآله است که در عصر آن حضرت جریان نزول آیه یاد شده را در شأن امام علی علیه السّلام با سرودن شعر به ثبت رسانده است. وی که عمری طولانی داشت و و اسلام و جاهلیت را درک کرده بود. ۶۰ سال از عمرش گذشته بود که رسول خدا صلی الله علیه وآله به مدینه هجرت کرد تا حدود ۶۰ سال بعد از هجرت رسول خدا صلی الله علیه وآله زنده بوده است. او به دلیل این که انسانی ترسو بود، در هیچ یک از جنگ های رسول خدا صلی الله علیه وآله شرکت نداشته ولی در شعر بسیار چیره دست و حاضر جواب بود و با زبان شعر از رسول خدا صلی الله علیه وآله دفاع می کرد. بارها رسول خدا صلی الله علیه وآله از او خواست به اشعار شاعرانی که علیه اسلام و پیامبر و مسلمانان می سرایند، پاسخ گوید او نیز پاسخ های بسیار تند و دندان شکن می داد که مورد تایید رسول خدا صلی الله علیه وآله قرار می گرفت. رسول خدا صلی الله علیه وآله به او فرمود: ای حسان! مادام که تو با زبانت از ما دفاع می کنی مورد تایید جبرئیل علیه السّلام هستی(۱).

حسان این جریان را در ضمن این اشعار بیان می کند:

۱- الاعلام، ج ۲، ص ۱۷۵؛ سیراعلام النبلاء، ج ۲، ص ۵۱۲؛ تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۴۷۱؛ الاصابه، ج ۲، ص.۸

علی امیرالمؤمنین اخو الهدی وافضل ذی نعل و من کان حافیا و اوّل من ادّی الزکاه بکفّه وافضل من صلّی ومن صام طاویا فلمّا اتاه سائل مدّ کفّه الیه و لم یبخل و لم یک جافیا فدّس الیه خاتما و هو راکع و ما زال اواها الی الخیر داعیا فبشّر جبریل النبی محمدا بذاک وجاء الوحی فی ذاک ضاحیا(۱)

«علی علیه السّلام رهبر مؤمنان و برادر رسول خدا صلی الله علیه وآله است. او برترین پوشیدگان و پابرهنگان است.

او اولین کسی است که با دست خودش زکات داده است و نخستین کسی است که نماز خوانده و گرسنه روزه گرفته است.(۲) همین که فقیر نزد او آمد دستش را به سوی فقیر دراز کرد و بخل نورزید و دستش خالی نبود.

در حالی که در رکوع نماز بود، انگشتری خود را در دست فقیر گذاشت.

او همیشه دعوت کننده به خیر و نیکی است.

جبرئیل علیه السّلام محمد رسول خدا صلی الله علیه وآله را در این باره بشارت داد و در این باره آیه روشنی آورده است».

ص: ۱۷۰

۱- ابن شهرآشوب، مناقب، ج ۳، ص ۶.

۲- این بیت اشاره به جریان نذر حضرت امیر علیه السّلام و روزه گرفتن، سه روز متوالی، بدون غذا و نزول سوره «هل آتی» دارد.

این اشعار را «ابن شهرآشوب» به «حسان بن ثابت» نسبت می دهد(۱) و مدعی است که این اشعار در دیوان «سید حمیری» است، ولی در دیوان «سید حمیری» هم تا آن جا که ما جست وجو کردیم، نیافتیم و این مسأله حکایت از تحریف و حذف فضائل اهل بیت علیه السّلام از کتب دارد که ظلمی آشکار است که به دست نااهلان انجام گرفته است.

مسأله تحریف و حذف فضائل اهل بیت علیه السّلام از کتب، داستان غم انگیزی دارد که بحثی بسیار گسترده را می طلبد؛ چنان که درباره شأن نزول آیه مورد بحث اشاره ای به آن کردیم و خدا را شاکریم که اگر نااهلان این فضائل رااز برخی کتب و منابع مخصوص حذف کرده اند، نتوانسته اند آن را از سایر منابع حذف کنند.

باید توجه داشت که «حسان بن ثابت» تنها در این اشعار به این جریان اشاره نکرده، بلکه در شعر دیگری نیز به آن پرداخته است.

ابن جوزی، از محدثان اهل سنت در قرن ششم، در این زمینه این اشعار را به حسان بن ثابت نسبت می دهد:

من ذا بخاتمه تصدّق راکعا و اسرّها فی نفسه اسرارا

۱- ابن شهرآشوب، مناقب، ج ۳، ص ۶.

من کان بات علی فراش محمد و محمد اسری یوم الغارا

من کان فی القرآن سُمّی مؤمنا فی تسع آیات تلین غزارا(۱)

«کیست آن که در حال رکوع انگشتری خود را صدقه داد و این را در درون خود نگه داشت و ابراز نکرد.

کسیت آن که در بستر محمد رسول خدا صلی الله علیه وآله خوابید و محمد شب هنگام به سوی غار حرکت کرد.

کیست آن که در نُه(۲) مورد در قرآن مؤمن نامیده شده است و آیاتش بسیار خوانده می شود».

ص: ۱۷۲

۱- تذکره الخواص، ص ۲۵؛ مناقب، خوارزمی، ص ۱۹۹.

۲- آیاتی که درباره امیرالمؤمنین علیه السّلام در قرآن نازل شده بسیار است، ولی مقصود «حسان بن ثابت» این است که در این آیات کلمه مؤمن به کار رفته و مقصود از آن، علی علیه السّلام است. با توجه به شهادت حسان بن ثابت و بنابر آنچه که در منابع اهل سنت آمده است، نزول آیات زیر در شأن امام علی علیه السّلام روشن و غیر قابل انکار است؛ الف- «افمن کان مؤمنا کمن کان فاسقا لا یستوون» سجده/۱۸ ب- «هوالذی ایّدک بنصره و بالمؤمنین» (انفال/۶۲) ج- «یا ایّها النبی حسبک اللّه و من اتبعک من المؤمنین» (انفال/۶۴) د- «من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا اللّه علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلّوا تبدیلًا»(احزاب/۲۳) ه- «إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاةَ وَیُؤْتُونَ الزَّکاةَ وَهُمْ راکِعُونَ»(مائده/۵۵) و- «اجعلتم سقایه الحاجّ و عماره المسجد الحرام کمن آمن بالله و الیوم الآخر و جاهد فی سبیل اللّه لا یستوون عندالله»(توبه/۱۹) ز- «انّ الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودّا» (مریم/۹۶) ح- «ام حسب الذین اجترحوا السیّئات ان نجعلهم کالذین آمنوا و عملوا الصالحات...»(جاثیه/۲۱) ط- «انّ الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریّه» (بیّنه/۷)

حمیری، در قرن دوم(۱)، بارها در اشعار خود به جریان نزول آیه یاد شده در شأن امام استشهاد کرده است که به بعضی از آن موارد اشاره می کنیم:

من ذا بخاتمه تصدّق راکعافاثابه به ذوالعرش عنه ولاء(۲)

«علی علیه السّلام کسی است که در حال رکوع انگشتری خود را صدقه داده است و خداوند صاحب عرش، در عوض ولایت به او داده است».

نفسی الفداء لراکع متصدّق یوما بخاتمه فکان سعیدا(۳)

«جانم فدای کسی که در حال رکوع انگشتری خود را صدقه داده است که او سعادتمند است».

من کان اوّل من تصدّق راکعا یوما بخاتمه و کان مشیرا

من ذاک قول اللّه انّ ولیّکم بعدالرسول لیعلم الجمهورا(۴)

۱- سید اسماعیل بن محمد بن یزید بن ربیعه حمیری (۱۰۵ - ۱۷۳ ق).

۲- دیوان حمیری، ص ۵۶؛ اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۴۱۸؛ موسوعه الامام علی علیه السّلام ، ج ۹، ص ۱۹.

۳- دیوان حمیری، ص ۱۷۱.

۴- همان، ص ۲۱۲.

کسیت کسی که اولین بار در حال رکوع انگشتری خود را، در حالی که به فقیر اشاره می کرد، صدقه داده است.

شاهد آن، سخن خداوند است که بدون تردید ولی و سرپرست شما بعد از رسول است تا همه بدانند.

و اوّل مؤمن صلّی و زکّی بخاتمه علی رغم الکفور(۱)

«به رغم همه کافران علی علیه السّلام نخستین مسلمانی است که نماز گزارده و انگشتری خود را به عنوان زکات پرداخت کرده است».

و صدّق ما له لمّا اتاه الفقیر بخاتم المتختمینا(۲)

هنگامی که فقیر آمد انگشتری را، که در دست داشت، صدقه داد.

دعبل(۳)، در قرن سوم، در قصیده ای به این جریان اشاره می کند:

اذ جاءه المسکین حال صلاته فامتد طوعا بالذراع و بالید

فتناول المسکین منه خاتما هبه الکریم الا جود بن الاجود

فاختصه الرحمن فی تنزیله من حاز مثل فخاره فلیعدد

انّ الا له ولیّکم و رسوله والمؤمنین فمن یشاء فلیجحد

۱- همان، ص ۲۴۰.

۲- همان، ص ۴۳۲.

۳- ابوعلی دعبل بن علی بن رزین خزاعی، در سال ۱۴۸ ق به دنیا آمد و در سال ۲۴۶ ق مظلومانه به شهادت رسید.

یکن الا له خصیمه فیها غدا واللّه لیس بمخلف فی الموعد(۱)

«هنگامی که مسکین آمد امام در حال نماز بود. امام از روی اختیار دستش را دراز کرد».

مسکین انگشتری را از دست امام گرفت. بخشش بزرگوار بخشنده فرزند بخشنده.خداوند در قرآن آیه ای را به او اختصاص داده است. هر کس مثل چنین افتخاری را کسب کرده برشمرد.

بدون تردید خداوند و رسول او و مؤمنان ولیّ شما هستند. هر کس می خواهد انکار کند.

خداوند در قیامت دشمن منکران ولایت خواهد بود و خداوند به وعده اش وفا خواهد کرد.

دعبل در کلامی دیگر این جریان را چنین بیان می کند:

ذاک الولّی الحاظی بما اعطی زکاه راکعا بصلاه(۲)

«علی علیه السّلام ولی و سرپرست مسلمانان است که بهره مند است به زکاتی که در حال رکوع نماز پرداخته است».

صاحب بن عباد(۳)، در قرن چهارم، در قصیده ای به این جریان اشاره می کند:

۱- دیوان دعبل، موسوعه الامام علی علیه السّلام ، ج ۹، ص ۲۴؛ الغدیر، ج ۲، ص ۵۳۹؛ مناقب ابن شهرآشوب، ج ۳، ص ۷.

۲- دیوان دعبل، ص ۲۴۵.

۳- ابوالقاسم اسماعیل بن ابی الحسین عباد بن عباس طالقانی (۳۲۶ - ۳۸۵ ق).

قالت ففی منآتی فی هل اتیشرف فقلت ابذل اهل الارض للنفل قالت فمن راکع زکّی بخاتمه فقلت اطعنهم مذ کان بالاسل(۱)

«گفت: در سوره هل اتی برای چه کسی شرافت ذکر شده است؟ گفتم: برای آن که بیشتر از همه مردم عطا و بخشش می کند.

گفت: آن که در حال رکوع انگشتری را زکات داده است کیست؟ گفتم: مطیع ترین آنان که همانند نیزه بود».

سریجی(۲)، در قرن ششم، در قصیده ای به این جریان اشاره می کند:

ومن تص-دّق فی حال الرکوع ولم یسجد کما سجدت قوم لاوثان(۳)

«علی علیه السّلام کسی است که در حال رکوع صدقه داده است و در برابر هیچ بتی سجده نکرده است، آن گونه که دیگران مدتی بت پرست بوده اند».

علاءالدین حلّی(۴)، درقرن هشتم، در قصیده ای به این جریان اشاره می کند:

ام هل سواه فتی تصدّق راکعا لما اتاه السائل المسترفد(۵)

ص: ۱۷۶

۱- دیوان صاحب بن عباد، ص ۴۴.

۲- سیدعبدالعزیز بن محمد بن حسن بن ابی نصر حسینی سریجی اوالی (۷۵۰ ق).

۳- الغدیر، ج ۶، ص ۳۴.

۴- ابوالحسن علاءالدین علی بن حسین حلّی شهیقی معروف به ابن شهیقه، از علمای قرن هشتم.

۵- الغدیر، ج ۶، ص ۵۰۸.

«آیا غیر از علی علیه السّلام جوانمردی هست که در حال رکوع صدقه داده باشد هنگامی که مسکین از او کمک خواست».

۴- اعتراف صحابه

اشاره

همان طور که گفته شد، صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله از بهترین کسانی هستند که می توانند شأن نزول آیات را بیان کنند؛ در این جا به چند نمونه از سخنان اصحاب اشاره می کنیم:

۱- حذیفه بن یمان

حذیفه بن یمان از اصحاب برجسته رسول صلی الله علیه وآله خداست که در جنگ تبوک در شبی که منافقان

تصمیم گرفتند به حیات آن حضرت پایان دهند، همراه آن حضرت بود و آن منافقان را شناخت، ولی حضرت به او توصیه کرد نام آنان را افشا نکند. همچنین آن شب حضرت اسامی بعضی دیگر از منافقان را که به دلیل تاریکی شب نشناخته بود و نیز مطالب دیگری نسبت به آینده امت اسلامی به او فرمود. از این رو، وی به صاحب سرّ رسول خدا | شهرت یافته است.(۱)

بعد از فتح مدائن عمر او را به سمت استاندار مدائن منصوب کرد.(۲)

۱- تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۴۵۴؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۳۶۴؛ الاصابه، ج ۱، ص ۳۳۲؛ الاعلام، ج ۲، ص ۱۷۱.

۲- الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۱۹.

شخصیت حذیفه بن یمان در حدی بود که عمر هرگاه می خواست حاکمی را به شهری بفرستد در نامه ای خطاب به آن مردم می نوشت:

«انّی قد بعثت الیکم فلانا و امرته بکذا و کذا فاسمعوا له و اطیعوا، فلمّا بعث حذیفه الی المدائن کتب الیهم انّی قد بعثت الیکم فلانا فاطیعوه.»(۱)

من فلانی را به سوی شما فرستادم و به او دستور داده ام که چنین و چنان کند؛ حرفش را بشنوید و اطاعت کنید، ولی هنگامی که حذیفه را به سوی مدائن فرستاد تنها نوشت: من فلانی را به سوی شما فرستادم؛ از او اطاعت کنید.

حذیفه تا پایان عمر خلیفه دوم در این سمت باقی ماند و پس از این که عثمان به قدرت رسید او را بر این سمت ابقا کرد و تا چهل روز بعداز مرگ عثمان نیز زنده بود.(۲)

امیرالمؤمنین علیه السّلام بعد از آن که قدرت را در اختیار گرفت، نامه ای به حذیفه نوشت و ضمن ابقای او بر این سمت سیاست های خود را تشریح کرد و در پایان از او چنین خواست:

«و قد وجّهت الیک کتابا لتقرأه علی اهل مملکتک، لیعلموا

۱- تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۶۲.
۲- الاصابه، ج ۱، ص ۳۳۲؛ تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۶۳.

رأینا فیهم و فی جمیع المسلمین فاحضرهم و اقرأه علیهم و خذ لنا البیعه علی الصغیر و الکبیر منهم ان شاءالله.» (۱)

«برایت نامه ای فرستادم تا برای مردم بخوانی تا با اندیشه ما درباره خودشان و همه مسلمانان آشنا شوند. براین اساس آنان را گردآور و نامه را برایشان بخوان و از کوچک و بزرگ آنان برایم بیعت بگیر؛ اگر خدا بخواهد».

در پی دریافت نامه امام، حذیفه مردم را جمع کرد و دستور داد نامه امام را برایشان خواندند، سپس خودش منبر رفت و پس از حمد و ستایش خداوند و درود فرستادن بر محمد و آل او چنین گفت:

«الحمدلله الذی احیی الحق و امات الباطل و جاء بالعدل و دحض الجور و کبت الظالمین. ایها الناس! انّما ولیّکم اللّه و رسوله و امیرالمؤمنین حقّا حقّا و خیر من نعلمه بعد نبیّنا رسول اللّه صلی الله علیه وآله و اولی الناس بالناس و احقّهم بالامر و اقربهم الی الصدق و ارشدهم الی العدل و اهداهم سبیلاً و ادناهم الی اللّه وسیله واقربهم برسول اللّه صلی الله علیه وآله رحما انیبوا الی طاعه اوّل الناس

ص: ۱۷۹

۱- ارشاد القلوب، ص ۳۲۱؛ موسوعه الامام علی علیه السّلام ، ج ۱۲، ص ۹۸.

سلما و اکثرهم علما و اصدقهم طریقه و اسبقهم ایمانا و احسنهم یقینا و اکثرهم معروفا و اقدمهم جهادا و اعزهم مقاما اخی رسول اللّه وابن عمّه و ابی الحسن و الحسین و زوج الزهراء البتول سیده نساءالعالمین، فقوموا ایّها الناس! فبایعوا علی کتاب اللّه و سنّه نبیّه، فانّ لله فی ذلک رضی و لکم مقنع و صلاح و السلام.

فقام الناس باجمعم فبایعوا امیرالمؤمنین علیه السّلام با حسن بیعه و اجمعها.»

«ستایش مخصوص خداوندی است که حق را زنده کرد و باطل را میراند، عدالت را آورد وستم را دفن کرد و ستمگران را به خاک مذلت نشاند».

ای مردم! «انّما ولیّکم اللّه و رسوله و امیرالمؤمنین حقا حقا» متولی امور شما تنها خداوند و رسولش و امیرالمؤمنین است. بحق او امیرالمؤمنین است و بهترین کس بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله است و سزاوارترین مردم نسبت به مردم، اولی ترین مردم به رهبری است، نزدیک ترین مردم به صداقت، و راهنماترین آنان به عدالت و هدایت کننده ترین مردم به راه راست، و نزدیک ترین وسیله به خدا، نزدیک ترین خویشاوند رسول خدا صلی الله علیه وآله . به اطاعت کردن از کسی روآورید که اولین مسلمان، عالم ترین آنان، صادق ترین آنان در راه روشن، پیشین ترین آنان از نظر ایمان، بهترین آنان از نظر

یقین، بیشترین آنان در انجام کارهای خیر، با سابقه ترین آنان در مبارزه، عزیزترین آنان از نظر جایگاه، برادر رسول خدا صلی الله علیه وآله و پسر عموی او، پدر حسن و حسین، شوهر زهرای پاکدامن، برترین زنان عالم.

مردم برخیزید و براساس کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله بیعت کنید. بی تردید رضایت خداوند و صلاح شما در آن است.

مردم همه برخاستند و با امیرالمؤمنین علیه السّلام به بهترین وجه بیعت کردند».

«فلمّا استتمت البیعه قام الیه فتی - من ابناء العجم و ولاه الانصار، لمحمد بن عماره بن التیهان اخی ابی الهیثم بن التیهان - یقال له: مسلم، متقلّدا سیفا فناداه من اقصی الناس: ایّها الامیر انّا سمعناک تقول فی اوّل کلامک: انّما ولیّکم اللّه و رسوله و امیرالمؤمنین حقّاحقّا، تعریضا ممّن کان قبله من الخلفاء انّهم لم یکونوا امراءالمؤمنین حقّا، فعرفّنا ایها الامیر رحمک الله! و لا تکتمنا فانّک ممّن شهد و غبنا و نحن مقلّدون ذلک فی اعناقکم و اللّه شاهد علیکم فیما تأتون به من النصیحه لامتکم و صدق الخبر عن نبیّکم صلی الله علیه وآله.

قال حذیفه، ایّها الرجل اما اذا سألت و فحصت هکذا،

ص: ۱۸۱

فاسمع و افهم ما اخبرک به؛ امّا من تقدّم من الخلفاء قبل علی بن ابی طالب علیه السّلام ممّن تسمّی بامیرالمؤمنین، فانّهم تسمّوا بذلک و سمّاهم الناس به و امّا علی بن ابی طالب فانّ جبرئیل علیه السّلام اتاه، بهذا

الاسم عن اللّه تعالی و شهد له الرسول صلی الله علیه وآله عن سلام جبرئیل له بامره المؤمنین و کان اصحاب رسول اللّه یدعونه فی حیاه رسول اللّه بامیرالمؤمنین.(۱)

«پس از اتمام بیعت، جوانی از فرزندان عجم و هم پیمان انصار به نام مسلم برخاست و در حالی که شمشیرش را به گردنش آویخته بود، از انتهای جمعیت فریاد زد: ای امیر! در ابتدای سخنت شنیدیم که گفتی «انّما ولیّکم اللّه و رسوله و امیرالمؤمنین حقّا حقّا». ای امیر! این جمله تعریض به خلفای قبل است مگر آنان به حق امیرالمؤمنین نبودند؟ ای امیر! خدا تو را رحمت کند، بر ما حقایق را پنهان نکن. حقایق را به ما بگو؛

زیرا شما شاهد قضایا بودید و ما حضور نداشتیم و از شما تقلید می کنیم. مسؤولیت آن نیز به گردن شماست و خداوند در آنچه برای مردم خودتان خیرخواهی می کنید و سخن رسول خدا صلی الله علیه وآله را صادقانه به مردم می گویید شاهد و گواه ست!

۱- ارشاد القلوب، ص ۳۲۲.

حذیفه گفت: ای مرد حال که درصدد جست وجو برآمدی و پرسیدی، بشنو و آنچه به تو گزارش می کنم دریاب. خلفای قبل از علی بن ابی طالب علیه السّلام آنان که به نام امیرالمؤمنین شهرت یافته اند، آنان خود این نام را بر خویش نهادند و مردم نیز از آنها پیروی کردند، اما علی بن ابی طالب علیه السّلام را خداوند «امیرالمؤمنین» نامید و جبرئیل این خبر را آورد و رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز بر این گزارش جبرئیل شهادت داد و اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله در زمان آن حضرت، به علی علیه السّلام امیرالمؤمنین خطاب می کردند.

با توجه به این که همه کسانی که شرح حال حذیفه بن یمان را نوشته اند، گفته اند که او صاحب سرّ رسول خدا صلی الله علیه وآله بوده است و با این که حذیفه منافقان را می شناخت، ولی رسول خدا صلی الله علیه وآله از افشای نام آنان او را بازداشته بود، حذیفه در این سخنرانی نه تنها خودش چندین بار به این مسأله اعتراف کرده است، بلکه در پایان ادعا می کند که در زمان حضور رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز اصحاب، نیز امام علی علیه السّلام را با این لقب یاد می کردند.

۲- عمرو بن عاص

اشاره

همه کسانی که با تاریخ اسلام و درگیری های عصر امام علی علیه السّلام آشنا هستند، دشمنی عمروبن عاص و نقش او در حمایت از معاویه، در درگیری با امام علی علیه السّلام ، آگاهی دارند.

با این که عمروبن عاص برای رسیدن به دنیا در جریان

ص: ۱۸۳

حکمیت امام علی علیه السّلام را از خلافت عزل کرد، ولی در عین حال قبل از پیوستن به معاویه در نامه ای به معاویه اعتراف می کند که حق حاکمیت از آنِ علی علیه السّلام است و آیه «انّما» در شأن او نازل شده است.

با توجه به اینکه عمروبن عاص در نامه اش به مطالب نامه معاویه پاسخ داده است، برای روشن شدن نامه وی ابتدا باید از محتوای نامه معاویه آگاهی یافت.

به این نامه توجه کنید:

نامه معاویه

«مِن معاویه بن ابی سفیان خلیفه عثمان بن عفّان امام المسلمین ذی النورین ختن المصطفی علی ابنته و صاحب جیش العسره و بئر دومه المعدوم الناصر الکثیر

الخازل المحصور فی منزله المقتول عطشا و ظلما فی محرابه المعذّب باسیاف الفسقه الی عمرو بن العاص صاحب رسول الله صلی الله علیه وآله و ثقته و امیر عسکره بذات السلاسل المعظم رأیه المفخم تدبیره، امّا بعد، فلن یخفی علیک احتراق قلوب المؤمنین و ما اصیبوا به من الفجیعه بدم عثمان و ما ارتکب به جاره حسدا و بغیا بامتناعه من نصرته و خذلانه ایّاه واشیا به العامّه علیه حتی قتلوه فی محرابه، فیا لها من مصیبه عمّت جمیع المسلمین و فرضت علیهم طلب دمه من قتلته و انا ادعوک الی

الحظّ الاجزل من الثواب و النصيب الا و فر من حسن المآب بقتال من آوی قتله عثمان.»(۱)

«از معاویه پسر ابوسفیان نماینده عثمان پسر عفان، رهبر مسلمانان صاحب دو نور، داماد رسول خدا صلی الله علیه وآله و عضو جیش العسره و چاه دومه که کشته شده است و با این که یاران بسیاری داشت خوار شد و در خانه اش محاصره گشت و تشنه و بناحق در محرابش کشته شد؛ کسی که با شمشیر فاسقان شکنجه شد. به عمرو بن عاص، صحابی مورد اعتماد و فرمانده سپاه رسول خدا صلی الله علیه وآله در جنگ ذات سلاسل؛ کسی که اندیشه اش بزرگ و تدبیرش با ارزش است».

پس از سلام، بر تو پوشیده نیست که دل مسلمانان به خاطر جنایت کشتن عثمان و آنچه همسایگان او از حسادت مرتکب شدند و از روی ستم به او کمک نکردند، داغدار است؛ نه تنها او را یاری نکردند، بلکه تحقیر هم کردند و مردم را علیه او شوراندند، به طوری که او را در محرابش کشتند. چه مصیبت بزرگی که همه مسلمانان را فرا گرفته و خونخواهی او را بر آنان واجب کرده است. من تو را به بهره ای بزرگ از ثواب آخرت در جنگ با آنان - که به قاتلان عثمان پناه داده اند - فرا می خوانم.

ص: ۱۸۵

۱- مناقب، خوارزمی، ص ۱۲۹.

در پاسخ این نامه جنگ افروزانه معاویه، عمروبن عاص چنین پاسخ داد:

«من عمرو بن العاص صاحب رسول اللّه الی معاویه بن ابی سفیان؛ اما بعد، فقد وصل الیّ کتابک فقرأته و فهمته، فاما ما دعوتنی من خلع ربقه الاسلام من عنقی و التهوّر فی الضلاله معک و اعانتی ایّاک علی الباطل و اختراط السیف فی وجه علّی و هو اخو رسول اللّه و وصیّه و وارثه و قاضی دینه و منجز وعده و زوج ابنته سیده نساء اهل الجنّه و ابوالسبطین الحسن و الحسین سیّدی شباب اهل الجنّه فلن یکون.»

«از عمرو بن عاص، صحابی رسول خدا صلی الله علیه وآله ، به معاویه بن ابی سفیان؛ بعد از سلام، نامه ات به دستم رسید. آن را خواندم و مقصودت را فهمیدم اما آنچه از من خواسته ای که ریسمان اسلام را از گردنم بردارم و در گمراهی گام نهم و در راه باطل تو را یاری کنم و به روی علی شمشیر کشم، که برادر رسول خدا صلی الله علیه وآله و وصی او و پرداخت کننده دَین او و تحقق بخشنده وعده او و همسر دخترش، سرور زنان بهشت و پدردو فرزند رسول خدا صلی الله علیه وآله حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشت هستند، این کار شدنی نیست!

«و اما ما قلت انّک خلیفه عثمان فقد صدقت، و لکن تبیّن الیوم عزلک عن خلافته و قد بویع لغیره، فزالت خلافتک.»

ص: ۱۸۶

اما این که گفته ای کارگزار عثمان هستی راست می گویی، ولی امروز تو از جانشینی او برکنار شده ای؛ زیرا مردم با دیگری بیعت کرده اند. براین اساس جانشینی تو از عثمان از بین رفته است.

«و اما ما عظّمتنی به و نسبتنی الیه من صحبه رسول اللّه صلی الله علیه وآله و انّی صاحب جیشه فلا اغترّ بالتزکیه و لا امیل بها عن الله»؛

«اما این که مرا بزرگ شمردی به خاطر این که صحابی رسول خداصلی الله علیه وآله و همراه سپاه او بودم، با این ستایش تو مغرور نمی گردم و از خدا جدا نمی شوم».

«و اما نسبت ابا الحسن اخا رسول اللّه صلی الله علیه وآله و وصیّه الی البغی و الحسد علی عثمان و سمیّت الصحابه فسقه و زعمت انّه اشلاهم علی قتله، فهذا کذب و غوایه»؛

«و اما این که ابا الحسن (امیرالمؤمنین علیه السّلام برادر رسول خدا صلی الله علیه وآله و وصی او را متهم به تجاوز و حسادت نسبت به عثمان کرده و اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله را فاسق نامیده ای و تصور می کنی که امیرالمؤمنین علیه السّلام مردم را برای کشتن عثمان تحریک کرده است، این یک دروغ و گمراهی است».

سپس عمرو بن عاص به احادیث بسیاری که از رسول خدا صلی الله علیه وآله درباره امام علی علیه السّلام رسیده است اشاره می کند و آنگاه آیاتی را که درباره آن حضرت نازل شده است، بیان می کند:

و قوله تعالی: {إِنَّما وَلِیُّکَمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاهَ وَیُؤْتُونَ الزَّکاهَ وَهُمْ راکِعُونَ}؛(۱)

تنها خدا و رسولش و مؤمنانی که نماز را به پا می دارند و در رکوع زکات می دهند ولیّ و سرپرست شما هستند.

«و کتابک یا معاویه الذی هذا جوابه لیس مما ینخدع به من له عقل او دین و السلام»(۲).

«ای معاویه! نامه ات، که جوابش این است، چیزی نیست که بتواند کسی را که دارای عقل یا دین باشد، بفریبد».(۳)

همان طور که ملاحظه می کنید، عمرو بن عاص در این نامه - که نامه ای سیاسی است - اعتراف می کند که آیه {انّما ولیّکم الله...} در شأن علی علیه السّلام نازل شده است.

۱- مائده/۵۵.

۲- مناقب خوارزمی، ص ۱۲۹.

۳- برای رسیدن به حکومت چند روزه مصر به کمک معاویه شتافت و با حیله گری های خود نقش عمده‌ای در شورش معاویه علیه امیر المومنین ایفا کرد.

۵- اعتراف مفسّران

اشاره

یکی از راههای شناخت صحت متن روایات تفسیری، اعتراف مفسران است. مفسران برجسته پس از نقل روایات تفسیری به جمع بندی و اظهارنظر می پردازند.

همه مفسران اهل سنت نزول این آیه را در شأن امام علی علیه السّلام نقل کرده اند یا به انفرادو یا به اشتراک، ولی بعضی از آنان اعترافاتی دارند که نشان می دهد تنها نزول آیه در شأن امام علی علیه السّلام را پذیرفته اند:

۱. نظام الدین نیشابوری:

صاحب تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، با این که تمام تلاش خود را در این بحث به کار گرفته تا استدلال شیعه بر این آیه را رد کند از این رو هر کس در این زمینه سخنی علیه شیعه گفته آن را گردآوری کرده است، ولی در نهایت چنین قضاوت می کند:

«والحقّ انّه ان صحّت الروایه فللآیه دلاله قویّه علی عظم شأن علیّ رضی عنه.»(۱)

ص: ۱۸۹

۱- تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج ۴، ص ۲۸۴.

«حق این است که اگر درست باشـد که این آیه در شـأن علی رضـی اللّه عنه نـازل شـده، دلالـت قوی بر عظمت شأن علی علیه السّلام دارد».

۲. دکتر عبدالله محمود:

وی در پاورقی تفسیر مقاتل بن سلیمان می نویسد:

«اورد السیوطی فی الدرّالمنثور روایات صحیحه عن عبدالرزاق و غیره تؤیّد انّ الآیه نزلت فی علی ابن ابی طالب.»(۱)

«سیوطی در الـدرّالمنثور روایات صـحیحی از عبدالرزاق و غیر او را نقل کرده است که تایید می کنند که این آیه در شأن علی ابن ابی طالب علیه السّلام نازل شده است.

۳. دکتر وهبه زحیلی:

از دانشمندان برجسته معاصر، می نویسد:

«ذکر روایـات یقـوی بعضــها بعضـا انّهـا نزلـت فی علی بـن ابی طـالب الــذی سأله سائـل و هـو راکـع فی تطـوّع فتصـدّق علیه بخاتمه.»(۲)

«روایاتی را که ذکر کرده است، که بعضـی از آنها برخی دیگر را تقویت می کنـد، که این آیه در حق علی بن ابی طالب نازل شده است

ص: ۱۹۰

۱- تفسیر مقاتل بن سلیمان، ج ۱، ص ۴۸۵.

۲- التفسیر المنیر، ج ۶، ص ۲۳۲.

که در حال رکوع در نماز مستحبی مسکینی از او تقاضای کمک کرد و او انگشتری خود را به او داد.

۴- جلال الدین سیوطی:

وی از صاحبنظران در علوم قرآنی است. در اسباب النزول تنها روایاتی را که می گوید این آیه در شأن علی علیه السّلام نازل شده است، از چند طریق نقل می کند و می نویسد:

«فهذه شواهد یقوّی بعضها بعضا»(۱).

«اینها شواهدی است که بعضی از آنها برخی را تقویت می کند و می رساند که آیه در شأن علی علیه السّلام نازل شده است»

۶ - مخالفت و موافقت با کتاب خدا

از شواهدی که می توان صحت یا عدم صحت صدور روایتی را ثابت کرد، موافقت یا مخالفت روایت با «کتاب اللّه» است؛ زیرا قرآن از جهت سند قطعی است و هیچ گونه تحریف و نقص و زیادی در آن راه نیافته است. بنابر این یکی از معیارهای بسیار قوی برای تشخیص روایات صحیح هم سو بودن آن روایات با آیات ولایت است.

۱- لباب النقول فی اسباب النزول، ص ۱۲۱؛ اسباب النزول، ص ۱۴۷.

۷ – مخالفت و موافقت با سنّت قطعی

در بین روایات رسول اکرم صلی الله علیه وآله بعضی از روایات قطعی الصدورند؛ مثل حدیث ثقلین و ... به طوری که تمامی گروه های اسلامی با همه اختلافات فکری که دارند، آن را نقل کرده اند. مخالفت یا موافقت متن حدیثی با مفاد این گونه روایات می تواند شاهدی بر صحت یا عدم صحت روایت مورد بحث باشد.

معیار صحت یا عدم صحت روایت در کلام امام صادق (علیه السّلام)

«قال سألت اباعبدالله علیه السّلام عن اختلاف الحدیث یرویه من نثق به و منهم من لا نثق به؟ قال: اذا ورد علیکم حدیث فوجدتم له شاهدا من کتاب اللّه و من قول رسول صلی الله علیه وآله و الّا فالذی جائکم به اولی به.»(۱)

«ابن ابی یعفور می گوید: از امام صادق علیه السّلام درباره روایات مختلفی پرسیدم که راویان «ثقه» و «غیرثقه» نقل می کنند؟ حضرت فرمود: وقتی حدیثی به شما رسید که شاهدی از کتاب خدا یا از سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله آن را تأیید کرد،بپذیرید و گرنه آن که حدیث را آورده است شایسته تر است به آن.

۱- کافی، ج ۱، باب الاخذ بالسنّه و شواهد الکتاب، ص ۸۸، ح ۲.

رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز، در تعیین صحت روایات مختلفی که از آن حضرت می رسید، چنین می فرماید:

«عن ابی عبدالله علیه السّلام قال خطب النبی صلی الله علیه وآله بمنی فقال: ایّها الناس! ما جاءکم عنّی یوافق کتاب اللّه فانا قلته و ما جاءکم یخالف کتاب اللّه فلم اقله.»(۱)

«امام صادق علیه السّلام می فرماید: رسول خدا صلی الله علیه وآله در منی سخنرانی کرد و ضمن آن فرمود: ای مردم! آنچه از من به شما می رسد که موافق کتاب خداست، من گفته ام و آنچه مخالف کتاب خداست، من نگفته ام».

امام هادی علیه السّلام در پاسخ به سؤالی درباره جبر و تفویض ضمن بیان دو معیار به شأن نزول آیه مورد بحث اشاره کرده است. به این کلام نغز توجه کنید:

«فاوّل خبر یعرف تحقیقه من الکتاب و تصدیقه و التماس شهادته علیه خبر ورد عن رسول الله صلی الله علیه وآله و وجد بموافقه الکتاب و تصدیقه بحیث لاتخالفه اقاویلهم حیث قال انّی مخلّف فیکم الثقلین کتاب اللّه و عترتی اهل

۱- همان، ص ۸۹، ص ۸۹، ح ۵.

بیتی لن تضلّوا ما تمسّکتم بهما و انّهما لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض،(۱) فلمّا وجدنا شواهد

هذا الحدیث فی کتاب اللّه نصّا مثل قوله جلّ و عزّ: «إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاهَ وَیُؤْتُونَ الزَّکاهَ وَهُمْ راکِعُونَ و من یتولّ اللّه و رسوله و الذین آمنوا فانّ حزب اللّه هم الغالبون»و روت العامّه فی ذلک اخبارا لامیرالمؤمنین علیه السّلام انّه تصدق بخاتمه و هو راکع، فشکرالله ذلک له و انزل الآیه فیه فوجدنا رسول الله صلی الله علیه وآله قد اتی بقوله من کنت مولاه فعلی مولاه،(۲) و بقوله انت

منّی

ص: ۱۹۴

۱- مستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۱۸؛ ذخائرالعقبی، ص ۴۷؛ الصواعق المحرقه، ص ۱۲۶؛ کفایه الطالب، ص ۵۳؛ مناقب، ابن مغازلی، ص ۱۷؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۴۳۲، ح ۳۸۱۱؛ تاریخ، طبری، ج ۲، ص ۴۰۲؛ سیره، ابن هشام، ج ۴، ص ۲۴۸؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۲، ص ۷۰۹؛ خصائص، نسائی، ص ۱۱۹، ح ۷۹؛ صحیح، مسلم، ج ۴، ص ۱۲۲.

۲- مستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۱۸؛ الصواعق المحرقه، ص ۱۲۲؛ الریاض النضره، ج ۲، ص ۱۰۹؛ ذخائرالعقبی، ص ۱۲۵؛ کنوزالحقائق، ج ۱، ص ۳۸۶؛ ج ۲، ص ۲۰۸؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۰؛ کفایه الطالب، ص ۵۶، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۲؛ مناقب، ابن مغازلی، ص ۱۸، با ۱۳ سند؛ تاریخ الخلفاء، ص ۱۷۱؛ مناقب الاسد الغالب، ص ۱۲؛ الاستیعاب، ج ۳، ص ۲۰۳؛ مسند، احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۱۳۵، ۱۴۲، ۱۸۹، ۲۴۶؛ کنز العمّال، ج ۱۱، ص ۶۰۲.

بمنزله هارون من موسی الّا انّه لا نبیّ بعدی(۱) و وجدناه یقول علیّ یقضی دینی و ینجز موعدی و هو خلیفتی علیکم من بعدی،(۲) فالخبر الاول الذی استنبط منه هذه الاخبار خبر صحیح

مجمع علیه لااختلاف فیه عندهم و هو ایضا موافق للکتاب، فلمّا شهد الکتاب بتصدیق الخبر و هذه الشواهد الأخر لزم علی الامّه الاقرار بها ضروره، اذ کانت هذه الاخبار شواهدها من القرآن ناطقه و وافقت القرآن و القرآن وافقها.»(۳)

«نخست خبری که درستی آن از قرآن به دست آید و قرآن بدان گواه است؛ خبری است که موافق با قرآن و مورد تصدیق آن است و در آن اختلافی نیست که پیامبر صلی الله علیه وآله فرموده است: من در میان شما دو چیز گرانبها می گذارم؛ کتاب خدا و عترتم، خاندانم، تا شما به این دو تمسک جویید و هرگز گمراه نشوید، بدون تردید این دو از هم جدانشوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند.

چون شواهد این حدیث را در قرآن به صراحت یافتیم، همانند گفته

۱- مستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۷۷؛ الصواعق المحرقه، ص ۱۲۰؛ الریاض النضره، ج ۲، ص ۱۰۱؛ ذخائرالعقبی، ص ۱۱۹؛ کنوزالحقائق، ج ۲، ص ۳۶۷؛ نورالابصار، ص ۱۵۷؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۲؛ کفایه الطالب، ص ۸۵؛ مناقب، ابن مغازلی، ص ۲۸؛ تاریخ الخلفا، ص ۱۷۰؛ اسدالغابه، ج ۴، ص ۹۹؛ الاستیعاب، ج ۳، ص ۲۰۱؛ صحیح، مسلم، ج ۴، ص ۱۲۰.

۲- کنزالعمّال، ج ۱۱، ص ۶۰۴؛ خصائص، نسایی، ص ۲۶، ح ۹؛ مسند، احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۱۷۸؛ الریاض النضره، ج ۲، ص ۱۶۸؛ حلیه الاولیاء، ج ۱۰، ص ۲۱۱؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۳؛ کنوزالحقایق، ص ۹۲.

۳- تحف العقول مترجم، ص ۴۸۲.

خداوند عزّوجلّ: همانا سرپرست شما، خدا و رسولش و مؤمنانی هستند که نماز را به پا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند. و هر کس که از خدا و رسول و مؤمنان پیروی کند به درستی که حزب خدا پیروز است.

اهل سنت، در این جا، اخباری را روایت کرده اند که امیرالمؤمنین علیه السّلام در حال رکوع انگشتری خود را صدقه داد و خدا از او قدردانی نمود و این آیه را درشأن او نازل کرد و ما دیدیم که رسول خدا صلی الله علیه وآله این سخن را گفته است که هر که من مولای اویم، این علی مولای اوست و دیدیم که رسول خدا صلی الله علیه وآله به علی علیه السّلام فرمود: جایگاه تو نسبت به من همانند جایگاه هارون نسبت به موسی علیه السّلام است. جز

این که بعد از من پیامبری نخواهد بود و دیدیم که رسول خدا صلی الله علیه وآله به علی علیه السّلام فرمود: علی است که دیون مرا می پردازد و به وعده ام عمل می کند و اوست جانشینم بعد از من در میان شما.

بنابر این آن خبر نخست - که این اخبار از آن به دست آمده - خبری درست و مورد اتفاق مسلمانان است و اختلافی در مورد صحت آن ندارند و موافق قرآن نیز هست و قرآن به درستی آن گواهی داده است و شواهد دیگری هم دارد. در این صورت بر امت لازم است که به ضرورت آن اعتراف کنند؛ زیرا اینها روایاتی است که شواهد قرآن بدانها گویاست و موافق قرآن هستند و قرآن (نیز) موافق آنهاست.

ص: ۱۹۶

سپس امام درباره جانشینی بلافصل حضرت امیر علیه السّلام به همین سبک به آیات دیگری استدلال می کند و روایات دیگری را که اهل سنت درباره امام علی علیه السّلام نقل کرده اند نقل و با آیات تطبیق می نماید که برای طولانی نشدن از آوردن آنها خودداری می نماییم.

۸- استناد فقها

در اسلام نسبت دادن سخنی به هر کس بدون دلیل و مدرک کذب و افتر است و در مواردی مثل روزه داری نسبت دادن سخنی به خدا و رسول صلی الله علیه وآله موجب بطلان روزه می شود.

خداوند در آیات متعددی از قرآن، کسانی که سخنی را بدون داشتن دلیل قابل قبولی به خداوند نسبت می دهند توبیخ نموده و تهدید به عذاب نموده است.

به این آیه توجه کنید:

{وَلاـ تَقُولُوا لِما تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هـذا حَلالٌ وَهـذا حَرامٌ لِتَفْتَرُوا عَلى اللّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلى اللّهِ الْكَذِبَ لا يُفْلِحُونَ * مَتاعٌ قَلِيلٌ}(۱)

۱- نحل/۱۱۶ - ۱۱۷.

«به صرف دروغی که زبانتان توصیف می کند، نگویید این حلال است و آن حرام، تا بر خدا دروغ نبسته باشید، آنها که به خدا دروغ می بندند رستگار نخواهند شد و در این دنیا بهره کمی نصیبشان می شود و عذاب دردناکی در انتظار آنان است».

بر این اساس، فقیه در فقه اسلامی با توجه به جایگاهی که فقیه در فقه اسلامی دارد و آثاری که بر سخنان او مترتب می شود، به این مسئله توجه بیشتری دارد و تا اطمینان پیدا نکند، نمی تواند سخنی را به خداوند نسبت دهد. با توجه به نکته یاد شده، یکی ازقرائنی که می تواند نزول آیه مورد بحث را درباره امیرالمؤمنین علیه السّلام قطعی کند، استناد فقها به این آیه برای استنباط احکام اسلامی است.

بر اساس اینکه آیه ولایت درباره بخشش انگشتری در حال رکوع از طرف امام علی نازل شده باشد مستند فقها قرار گرفته است؛

الف). ابوبکر الجزایری، از مفسران معاصر با اینکه از مبلغان اندیشه وهابی در عربستان است، در کتاب تفسیرش چنین می نویسد:

«فاستدلّ الفقهاء بهذا انّ العمل الیسیر لا یبطل الصلاه.»(۱)

«مستند فقها در اینکه کار اندک در نماز مبطل نماز نیست، این آیه است.

۱- ایسر التفاسیر، ج ۱، ص ۶۴۴.

ب). ابوبکر جصاص در این باره می نویسد:

«فدلاله الآیه ظاهره فی اباحه الصدقه فی الصلاه.»(۱)

«دلالت آیه بر اینکه صدقه دادن در حال نماز جایز است، روشن و آشکار است.

ج). قرطبی به نقل از گروهی می نویسد که این آیه دلیلی بر جواز عمل قلیل در نماز است؛

«و هذا یدلّ علی انّ العمل القلیل لا یبطل الصلاه، فانّ التصدّق بالخاتم فی الرکوع عمل جاء به فی الصلاه و لم تبطل الصلاه.»(۲)

«این آیه دلالت می کند که کار اندک مبطل نماز نیست؛ زیرا بخشش انگشتری در حال رکوع کاری بوده که در حال نماز انجام گرفته و نماز را باطل نکرده است».

د). ابوالبرکات نسفی در این باره می نویسد:

«و الآیه تدلّ علی جواز الصدقه فی الصلاه و علی انّ العمل القلیل لا یفسد الصلاه.»(۳)

۱- احکام القرآن، جصاص، ج ۴۰، ص ۱۰۲.
۲- الجامع لاحکام القرآن، ج ۶، ص ۲۲۱.
۳- مدارک التنزیل و حقایق التاویل، ج ۱، ص ۴۵۶.

«آیه دلالت می کند که صدقه دادن در نماز جایز است و اینکه کار اندک نماز را باطل نمی کند».

ه-). بیضاوی در این باره می نویسد

«و علی هذا یکون دلیل علی ان الفعل القلیل فی الصلاه لا

یبطلها و انّ صدقه التطوّع تسمّی زکاه.»(۱)

«بنابراین آیه دلیل بر این است که کار اندک در نماز مبطل نماز نیست و اینکه صدقه مستحبی نیز زکات نامیده می شود».

و). خازن در این باره می نویسد:

«فعلی هذا قال العلماء العمل القلیل فی الصلاه لا یفسدها.»(۲)

«براساس اینکه آیه در شأن علی علیه السّلام نازل شده باشد، علما گفته اند که کار اندک در نماز، نماز را بر هم نمی زند».

آنچه نقل شد، نمونه ای از استناد فقها به این آیه برای اثبات حکم شرعی و گواهی برپذیرش این واقعیت است که آیه در شأن امام علی علیه السّلام نازل شده است.

قبل از ورود به بحث شبهات آیه، لازم است بحثی درباره ولایت، انواع آن، معنای ولیّ و مولی و کاربرد و مقصود از ولایت در آیه داشته باشیم.

ص: ۲۰۰

۱- انوار التنزیل و اسرار التاویل، ج ۲، ص ۳۳۸.

۲- لباب التاویل فی معانی التنزیل، ج ۲، ص ۵۶.

فصل سوّم:معنای ولایت

اشاره

ص: ۲۰۱

معنای ولایت

ابوهلال عسکری، لغت شناس معروف عرب، در بحث فرق میان «مولی و ولی»، ولی را چنین معنی می کند:

«واصل الولیّ جعل الثانی بعد الاول من غیر فصل من قولهم هذا یلی ذاک ولیا.»(۱)

«اصل معنای «ولیّ» قرار دادن دوم به جای اول است بدون فاصله و این واژه از قول عرب گرفته شده است که این پشت سر آن می آید.

راغب اصفهانی همین معنی را با شرح بیشتری آورده و می نویسد:

«الوَلاء و التوالی ان یحصل شیئان فصاعدا حصولاً لیس بینهما ما لیس منهما و یستعار ذلک للقرب من حیث

۱- الفروق اللغویه، ص ۲۳۵.

المکان و من حیث النسبه و من حیث الدین و من حیث الصداقه و النصره و الاعتقاد و والولایه النصره و الولایه تولّی الامر و قیل الوِلایه و الوَلایه نحو الدِّلاله و الدَّلاله و حقیقته تولّی الامر و الولی و المولی یستعملان فی ذلک کل واحد منهما.»(۱)

«ولایت این است که حداقل دو چیز طوری به هم نزدیک شوند که بیگانه ای میان آنها نباشد و این معنی در نزدیکی از نظر مکان، نسبت، آیین، دوستی، یاری واعتقاد کاربرد دارد. ولایت به معنای سرپرستی کار است. گفته شده ولایت و وَلایت مثل دِلالت و دَلالت است، ولی حقیقت آن سرپرستی در کار است و «ولی» و «مولی» هر دو در این معنی کاربرد دارند.

علامه طباطبایی رحمه الله در این باره می نویسد:

چون ولایت (به معنای) نزدیکی خاص است، هرگاه این «ولایت» در امور معنوی تصور شود، لازمه اش این است که ولی نسبت به آنچه ولایت دارد، دارای اختیاراتی باشد که دیگران این اختیارات را باید از طریق او کسب کنند. براین اساس هر نوع تصرفی که دیگری می تواند نسبت به آن چیز انجام دهد، تنها ولی قادر به انجام آن است؛ به عنوان مثال میت که می توانست نسبت به ترکه اش تصرف

۱- المفردات، راغب اصفهانی، ص ۵۳۳.

کند چون مالک بود، اکنون ولی او به دلیل وراثت در آن تصرف می کند. همچنین ولی صغیر در اموال او تصرف می کند؛ چون تدبیر امور صغیر بر عهده اوست. خداوند نیز ولی بندگان خود است؛ زیرا تدبیر امور آنان در دنیا و آخرت با اوست. همچنین خداوند ولی مؤمنان است؛ چون تدبیر امر دین آنان و دعوت به دین، توفیق آنان برای گرایش به دین و یاری دین بر عهده اوست. پیامبر نیز ولی مؤمنان است؛ چون او نسبت به قضاوت کردن میان آنان اختیار دارد. حاکم، ولی مردم است؛ چون متناسب با قدرتش در بین مردم حکم می کند.

خلاصه آنکه معنای ولایت در موارد کاربرد آن، نوعی نزدیکی است که سبب می شود ولی حق تصرف و تدبیر داشته باشد.(۱)

ولایت خداوند

اشاره

خداوند در قرآن دو نوع ولایت را برای خود اثبات می کند:

الف): ولایت تکوینی:

چون خداوند خالق هستی است، شایسته است که هر نوع تصرفی و به هر اندازه و هرگونه که بخواهد، در عالم هستی انجام دهد.

ص: ۲۰۵

۱- طباطبایی، علامه سید محمد حسین، المیزان، ج ۶، ص ۱۲.

آیات فراوانی بیانگر این نوع از ولایت است؛

{أَم اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِیاءَ فَاللّهُ هُوَ الوَلِیُ وَهُوَ یُحْیِ المَوْتی وَهُوَ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ}(۱)

{اللّهُ الَّذِی خَلَقَ السَّمواتِ وَالأَرْضَ وَما بَیْنَهُما فِی سِتَّهِ أَیّامٍ ثُمَّ اسْتَوی عَلی العَرْشِ ما لَکُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِیٍّ وَلا شَفِیعٍ أَفَلا تَتَذَکَّرُونَ}(۲).

ب): ولایت تشریعی:

خداوند در اموری که به دین مؤمنان برمی گردد، اعم از اصل دین، هدایت مردم، توفیق دادن و مانند اینها نیز برای خود ولایت قائل است.

آیات ذیل نمونهای از بیان این ولایت است،

{اللّهُ وَلِیُّ الَّذِینَ آمَنُوا یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلی النُّورِ...}(۳)

{وَاللّهُ وَلِیُّ المُؤْمِنِینَ}(۴)

{وَاللّهُ وَلِیُّ المُتَّقِینَ}»(۵)

۱- شوری/۹.

۲- سجده/۴.

۳- بقره/۲۵۷.

۴- آل عمران/۶۸.

۵- جاثیه/۱۹.

خداوند در آیات قرآن، این ولایت تشریعی را برای پیامبر نیز قائل است، چنان که در آیات زیادی به این مهم پرداخته است؛

{إِنّا أَنْزَلْنا إِلَیْکَ الکِتابَ بِالحَقِّ لِتَحْکُمَ بَیْنَ النّاسِ بِما أَراکَ اللّهُ...}(۱)

{النَّبِیُّ أَوْلی بِالمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ...}(۲)

{...وَما کانَ لِمُؤْمِنٍ وَلا مُؤْمِنَهٍ إِذا قَضی اللّهُ وَرَسُولُهُ أَمْراً أَنْ یَکُونَ لَهُمُ الخِیَرَهُ مِنْ أَمْرِهِمْ...}(۳)

مفاد این آیات این است که رسول خدا صلی الله علیه وآله در هدایت امت به سوی خدا و اجرای حدود و قضاوت میان مؤمنان و آنچه به ولایت تشریعی خداوند برمی گردد، ولایت دارد و بر امت است که از او اطاعت کنند؛ زیرا اطاعت از او

اطاعت از خداوند است. در این زمینه آخرین آیه ای که آوردیم، بسیار گویاست.

در آیه «انّما» همین ولایت تشریعی را - که برای خدا و رسول ثابت است - برای «الذین آمنوا»، یعنی امام علی علیه السّلام ، نیز اثبات می کند؛ زیرا ولایت را به خدا و رسول و «الذین آمنوا» یکسان نسبت داده و این دلیلِ بر این است که ولایت در

۱- نساء/۱۰۵.

۲- احزاب/۶.

۳- احزاب/۳۶.

هر سه مورد به یک معنی است و چنان که مفسـران گفته اند؛ تفاوت در این است که این ولایت در خداوند «بالاصاله» است و در دیگر «بالتبع».

باید توجه داشت که اگر ولایت در رسول و امام به گونه ای دیگر بود، خداوند میبایست عبارت را به شـکلی بیاورد که اشـتباه رخ ندهد، همان طور که در موارد مشابه این گونه است؛ به آیه توجه کنید

{قُلْ أُذُنُ خَيْرٍ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ...}(۱)

در این آیه، لفظ ایمان تکرار شده است، چون معنای آن درباره خداوند با معنای آن درباره مؤمنان یکسان نیست.

معنای مولی

همـان طور که پیشتر از ابوهلال و دیگران نقل کردیم، «ولیّ» به معنـای جانشـین و «أولی به تصـرف» است. بـا این حال از راه دیگری نیز می توان معنای آن را مشخص کرد.

به آیه زیر توجه کنید:

{...فَالْيَوْمَ لا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مأْواكُمُ النّارُ هِيَ مَوْلاكُمْ وَبِئْسَ المَصِيرُ}(۲)

۱- توبه/۶۱.

۲- حدید/۱۵.

در این آیه، مفسران و لغت شناسان مولی را به معنای «اولی» گرفته و به شعر «لبید بن ربیعه عامری» استدلال کرده اند که گفته است:

فغدت کلا الفرجین تحسب انّه مولی المخافه خلفها و امامها(۱)

شعر در وصف یک گاو وحشی است که صدایی شنید، ولی نمی دانست که از کدام طرف است و گمان می کند که سزاوارتر این است که هم از پشت سر و هم از پیش رو بترسد.

بیش از پنجاه نفر از مفسران اهل سنت در آیه یاد شده «مولی» را به معنای اولی گرفته اند(۲) که مادر اینجا به چند نمونه از آن اشاره می کنیم:

«زجاج» گفته است: «مولاکم ای اولی بکم.»(۳) و سپس به شعر لبید استشهاد کرده است.

«بخاری» گفته است: «مولاکم ای اولی بکم.»(۴)

«نیشابوری» گفته است: «مولاکم ای أولی بکم.»(۵)

۱- شرح المعلقات السبع، ص ۱۲۶.

۲- النهج السوّی فی معنی المولی و الولی، ص ۴۰.

۳- معانی القرآن و اعرابه، ج ۵، ص ۱۲۵.

۴- معجم غریب القرآن مستخرجا من صحیح البخاری، ص ۲۳۰.

۵- ایجاز البیان عن معانی القرآن، ج ۲، ص ۸۰۴.

«کلبی» گفته است: «هی مولاکم ای أولی بکم و حقیقه المولی الولی.»(۱)

«فراء» گفته است: «مولاکم: هی أولی بکم.»(۲)

با اینکه ابوعبیده نه تنها گرایشی به امیرالمؤمنین علیه السّلام ندارد، بلکه از خوارج است، چنین میگوید: «هی مولاکم، أولی بکم». وی به شعر لبید استشهاد کرده است.(۳)

«ابوالعباس مبرد» گفته است: «هی مولاکم؛ أولی بکم.»(۴)

«اخطل» - شاعر مسیحی و لغت شناس عرب - «مولی» را در شعرش به معنای «أولی» به کار برده است. وی خطاب به عبدالملك بن مروان می گوید:

فاصبحت مولاها من الناس کلّهم واحری قریش ان تهاب و تحمدا(۵)

اخطل در این شعر مولا را درباره خلیفه تام الاختیار و متصرف در همه امور مسلمانان به کار برده است.

کاربرد «مولی» به معنای «أولی» در ادبیات عرب - چه شعر و چه نثر - مسئله ای بسیار روشن است که نیازی به استشهاد بیشتر نیست و با تتبع در آیاتی

۱- التسهیل لعلوم التنزیل، ج ۲، ص ۴۱۲.

۲- معانی القرآن، ج ۳، ص ۱۳۴.

۳- مجازالقرآن، ج ۲، ص ۲۵۴.

۴- کامل، مبرد، ص ۶۹۹.

۵- العمده عیون صحاح الاخبار، ص ۱۵۸.

که در آنها واژه «مولی» به کار رفته است، می توان به آرای مفسران در این زمینه دست یافت که برای پرهیز از طولانی شدن بحث، از بررسی این آیات خودداری می کنیم.

گذشته از اینکه در همین آیه مورد بحث {إِنَّما

وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا...} عبدالله بن مسعود چنین قرائت کرده است: «انّما مولاکم اللّه و رسوله.»(1)

ما در آیه یاد شده هر یک از این دو قرائت را که بپذیریم، این دو واژه از طرف رسول خدا صلی الله علیه وآله درباره امام علی علیه السّلام به کار رفته است.

کاربرد واژه «ولی» درباره امام علی علیه السّلام

رسول خدا صلی الله علیه وآله در روایات متعددی واژه «ولیّ» را درباره امام علی علیه السّلام به کار برده است؛

«عن عبدالله عن ابیه بریده قال بعث رسول اللّه صلی الله علیه وآله بعثین الی الیمن احدهما علی بن ابی طالب و علی الآخر خالد بن ولید، فقال: اذا لقیتم فعلیّ علی الناس

۱- تفسیر، ثعالبی، ج ۲، ص ۳۹۶؛ البحرالمحیط، ج ۳، ص ۵۲۵؛ الدرالمصون، ج ۴، ص ۳۱۳؛ اللباب فی علوم الکتاب، ج ۷، ص ۳۹۷.

و ان افترقتما فكلّ واحد منكما على جنده، قال: فلقينا بنى زيد من اهل اليمن فاقتتلنا فظهر المسلمون على المشركين، فقتلنا المقاتله و سبينا الذريه فاصطفى علىّ امراه من السبى لنفسه. قال بريده فكتب معى خالد بن وليد الى رسول اللّه يخبره بذلك فلما اتيت النبى صلى الله عليه وآله دفعت الكتاب فقرى ء عليه فرايت الغضب فى وجه رسول اللّه فقلت يا رسول اللّه صلى الله عليه وآله هذا مكان العائذ، بعثتنى مع رجل و امرتنى ان اطيعه فعلت ما ارسلت به. فقال رسول الله: لا تقع فى على، فانّه منّى و انا منه و هو وليّكم بعدى.»(۱)

بریده می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه وآله دو نفر را به سوی یمن اعزام کرد، فرمانده یک لشکر علی بن ابی طالب علیه السّلام و فرمانده لشکر دیگر خالد بن ولید بود.

پیامبر فرمود: اگر با هم بودید فرمانده همه نیروها علی بن ابی طالب علیه السّلام است و اگر از هم جدا حرکت کردید، هریک فرمانده سپاه خود باشد. بریده می گوید: حرکت کردیم و با قبیله بنی زید

۱- مسند، احمد بن حنبل، ج ۶، ص ۴۸۹، حدیث ۲۲۵۰۳؛ خصائص، نسایی، ص ۱۴۴، حدیث ۹۰؛ مستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۱۹ و ۱۳۰؛ کنوزالحقائق، ج ۱، ص ۳۸۶؛ کفایه الطالب، ص ۲۷۴؛ ینابیع الموده، ص ۵۳.

برخورد کردیم و جنگ درگرفت و مسلمانان پیروز شدند و رزمندگان آنان را کشتیم و زنان آنان را به اسارت گرفتیم.

علی علیه السّلام یکی از زنان اسیر را برای خودش انتخاب کرد. خالد بن ولید نامه ای به رسول خدا صلی الله علیه وآله نوشت و به من داد تا به رسول خداصلی الله علیه وآله برسانم و گزارش این عملیات و عملکرد علی علیه السّلام را به پیامبر باز گویم. پس از آنکه خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله رسیدم و نامه را خدمت آن حضرت دادم، نامه را برایش خواندند، دیدم آثار غضب در چهره رسول خدا صلی الله علیه وآله ظاهر شد.

عرض کردم: ای رسول خدا صلی الله علیه وآله ! اینجا پناهگاه ماست. شما مرا تحت فرماندهی مردی فرستادی و به من دستور داده ای که از او اطاعت کنم و حالا هم من وظیفه ام را انجام داده ام؟!

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: از علی علیه السّلام بدگویی نکن. بدون تردید علی علیه السّلام از من است و من از علی علیه السّلام هستم. علی علیه السّلام بعد از من ولی شماست.

به راستی در این روایت، شرایط زمانی، مکانی، عملکرد علی علیه السّلام و شکایت از او از یمن به مدینه و گزارش حامل نامه، برخورد سرد رسول خدا صلی الله علیه وآله ، اعتراض حامل نامه و پاسخ نهایی رسول خدا صلی الله علیه وآله در خور تأمل است، به ویژه اینکه با کلمه «بعدی» توام است.

آیا می توان گفت «ولی» در این روایت معنایی جز امام، رهبر و پیشوا دارد؟

کاربرد واژه «مولی» درباره امام علی علیه السّلام

رسول خدا صلی الله علیه وآله در روایات متعددی واژه مولی را درباره امام علی علیه السّلام به کار برده است؛ از جمله در واقعه غدیرخم، که مراسم رسمی معرفی کردن امامعلی علیه السّلام به عنوان جانشین پیامبر است که در بسیاری از منابع اهل سنت آمده است.(۱) ما این حدیث را از منابع شیعه نیاوردیم و تنها به بعضی از منابع اهل سنت بسنده کردیم.

درباره اسناد و محتوای آن نیز به اظهار نظر چند محدث مشهور اهل سنت اکتفا می کنیم.

درباره طرق این روایت، سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی، صاحب کتاب ینابیع الموده، پس از نقل طرقی از آن می نویسد:

«اخرج محمد بن جریرالطبری صاحب التاریخ خبر غدیر خم من خمسه و سبعین طریقا و افرد له کتابا سمّاه کتاب

۱- مستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۱۸، ۱۱۹؛ الصواعق المحرقه، ص ۱۲۲؛ الریاض النضره، ج ۲، ص ۱۰۹ که از دوازده طریق نقل می کند؛ ذخائرالعقبی، ص ۱۲۵؛ کنوزالحقائق، ج ۱، ص ۳۸۶؛ کنوزالحقائق، ج ۲، ص ۲۰۸؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۰ - ۱۰۶؛ کفایه الطالب، ص ۵۶، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۲؛ مناقب، ابن مغازلی، ص ۱۸ که از سیزده طریق نقل می کند؛ تاریخ الخلفاء، ص ۱۷۱؛ مناقب الاسد الغالب، ص ۱۲؛ الاستیعاب، ج ۳، ص ۲۰۳؛ کنزالعمّال، ج ۱۱، ص ۶۰۲؛ مسند، احمد بن حنبل، ج ۱۱، ص ۱۳۵، ۱۴۲، ۱۸۹، ۲۴۶؛ ینابیع الموده، ص ۵۳؛ مناقب، خوارزمی، ص ۳۱۳؛ فرائدالسمطین، ج ۱، ص ۳۱۲؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۷۴.

الولایه.»(۱)

«محمد بن جریر طبری، صاحب کتاب تاریخ طبری، حدیث غدیرخم را از ۷۵ طریق ذکر کرده و آن را در کتاب مستقلی به نام «کتاب ولایت» گردآوری کرده است».

وی در ادامه می نویسد:

«اخرج خبر غـدیرخم ابوالعباس احمـد بن محمـد بن سـعید بن عقـده و افرد له کتابا و سـمّاه الموالات و طرقه من مائه و خمسـه طریق.»(۲)

«ابوالعباس احمد بن محمد بن سعید بن عقده خبر غدیر خم را از ۱۰۵ طریق ذکر کرده و آن را در کتاب مستقلی به نام کتاب موالات گردآوری کرده است».

سپس می نویسد:

«حکی العلامه علی بن موسی بن علی بن محمد ابی المعالی الجوینی الملقّب بامام الحرمین استاذ ابی حامد الغزالی رحمهما اللّه یتعجب و یقول رایت مجلدا فی

بغداد فی ید صحاف فیه روایات خبر غدیرخم مکتوبا علیه

المجلده الثامنه و العشرون من طرق قوله

ص: ۲۱۵

۱- ینابیع الموده، ص ۳۶.

۲- همان.

صلی اللّه علیه و سلم من کنت مولاه فعلیّ مولاه و یتلوه المجلده التاسعه و العشرون.»(1)

«ابوالمعالی جوینی امام الحرمین استاد غزالی نقل می کند و با تعجب می گوید: در بغداد در دست کتابفروشی کتابی دیدم که روایات خبر غدیر خم را گردآوری کرده و بر آن نوشته شده بود: جلد بیست و هشتم از طرق سخن رسول خدا صلی الله علیه وآله : «من کنت مولاه فعلیّ مولاه.» و بعد از این جلد بیست و نهم آن خواهد آمد».

صحت و دلالت این روایت از دانشمندان اهل سنت

اشاره

حاکم نیشابوری درباره صحت و دلالت این روایت پس از نقل روایت می نویسد:

«هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین و لم یخرجاه بطوله.»(2)

«این حدیث براساس شرایط مسلم و بخاری صحیح است؛ گرچه آنها این روایت را با تفصیل نقل نکرده اند».

گنجی شافعی، صاحب کتاب کفایه الطالب، پس از نقل حدیثی درباره فضائل امام علی علیه السّلام می نویسد:

۱- همان.

۲- مستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۲۶.

«هذا الحدیث و ان دلّ علی عدم الاستخلاف، و لکن حدیث غدیرخم دلیل علی التولیه و هی الاستخلاف و هذا الحدیث اعنی حدیث غدیرخم ناسخ، لانّه کان فی آخر عمره.»(۱)

«این حدیث، دلیل بر جانشینی علی علیه السّلام پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله نیست، ولی حدیث غدیر خم دلیل بر ولایت است و ولایت همان جانشینی است و حدیث غدیرخم ناسخ بقیه احادیث است؛ زیرا حدیث غدیر در پایان عمر آن حضرت بوده است».

واسطی شافعی، صاحب کتاب مناقب نیز پس از نقل حدیث غدیر با سیزده سند ، صحت آن را به نقل از بعضی از محدثان اهل سنت یاد می کند و می نویسد:

«و قد روی حدیث غدیرخم عن رسول اللّه نحو من مائه نفس منهم العشره و هو حدیث ثابت لا اعرف له علّه تفرد علی بهذه الفضیله لیس یشرکه فیها احد.»(۲)

«حدیث غدیر را یکصد تن از صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده اند که «عشره مبشره» از راویان آن هستند. این حدیث ثابتی است که من نسبت به آن نقصی نمی شناسم. این امتیاز، تنها از آن علی علیه السّلام است و کسی با او در این امتیاز شریک نیست».

۱- کفایه الطالب، ص ۱۶۷.

۲- مناقب، ابن مغازلی، ص ۲۷.

براین اساس، ما چه قرائت عبدالله بن مسعود را در آیه بپذیریم و چه قرائت مشهور را هر دو واژه را رسول خدا صلی الله علیه وآله درباره امام علی علیه السّلام به کار برده است و هر دو واژه بر تصرف و سرپرستی امور دلالت دارد.

با توجه به نکاتی که در آینده درباره زمان نزول این سوره و بعضی از آیات آن نقل می کنیم، ولایت باید از تکالیفی باشد که در اواخر عمر رسول خدا صلی الله علیه وآله نازل شده و با کمال تعجب این مسئله هم در روایات شیعه مطرح شده است و هم در منابع اهل سنت.

با توجه به منابع شیعه این نکته بسیار روشن است که این مسئله حدود ۸۰ روز قبل از ارتحال رسول خدا صلی الله علیه وآله در «حجه الوداع» در غدیرخم به طور رسمی اعلام شده است. امام باقر علیه السّلام می فرماید:

«امرالله عزّ و جلّ رسوله بولایه علیّ و انزل علیه إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِ-يمُونَ الصَّلاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكاةَ . و فرض ولایه اولی الامر فلم یدروا ما هی، فامرالله محمدا صلی الله علیه وآله ان یفسّر لهم الولایه کما فسّر لهم الصلاه و الزکاه و الصوم و الحجّ، فلمّا اتاه ذلک من اللّه ضاق بذلک صدر رسول اللّه صلّی علیه و آله و سلم و تخوّف ان یرتدّوا عن دینهم و ان یکذّبوه، فضاق صدره و راجع ربّه عزّ و جلّ، فاوحی اللّه عزّ و جلّ الیه: یا أَیُّها الرَّسُولُ بَلِّغْ ما

أَنْزِلَ إِلَيْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَاللّهُ يَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ ، فصدع بامرالله تعالی ذکره فقام بولايه علی عليه السّلام يوم غدير خم، فنادی الصلاه جامعه و امرالناس ان يبلّغ الشاهد الغائب... و کانت الفريضه تنزل بعد الفريضه الاخری و کانت الولايه آخر الفرائض، فانزل اللّه عزّ و جلّ: اليوم اکملت لکم دينکم و اتممت عليکم نعمتی قال ابوجعفرعليه السّلام: يقول اللّه لا انزل عليکم بعد هذه فريضه، قد اکملت لکم الفرائض.»(۱)

«خداوند رسولش را مأمور کرد تا ولايت علی عليه السّلام را اعلام کند و آيه: تنها سرپرست شما خدا و رسول او و کسانی هستند که نماز را به پا می دارند و زکات می دهند، و ولايت اولی الامر را واجب کرد، ولی مردم نمی دانستند ولايت چيست؟ براين اساس خداوند محمد را - که درود خداوند بر او و خاندانش باد - مأمور کرد تاولايت را برای آنان تفسير کند، همان طور که نماز، زکات، روزه و حج را تفسير کرده است. با آمدن اين دستور، رسول خدا صلی الله عليه وآله احساس دلتنگی کرد و ترسيد که مبادا مردم از دين برگردند و او را تکذيب کنند. به دنبال اين احساس دلتنگی از خداوند تقاضا کرد

۱- اصول کافی، مترجم ج ۲، ص ۴۸؛ الوافی، ج ۲، ص ۲۷۶؛ العمده، ص ۱۷۱.

که او را معاف دارد که خداوند به او وحی کرد: ای پیامبر! آنچه از پروردگارت به تو رسیده است، ابلاغ کن و اگر این کار را نکنی رسالت او را تبلیغ نکرده ای و خداوند تو را از مردم نگهدار است».

در پی آن رسول خدا صلی الله علیه وآله دستور خداوند را علنی اعلام کرد و در روز غدیر خم با ، ولایت [امامت] علی علیه السّلام را اعلام کرد و به مردم دستور داد که شاهدان این مطلب را به غائبان برسانند.

سپس امام باقر علیه السّلام ادامه داد: واجبات الهی یکی پس از دیگری نازل می شد و ولایت آخرین واجبی بود که نازل شد. به دنبال آن خداوند این آیه را فرستاد تا امروز دین شما را کامل گردانیدم و نعمت خودم را بر شما تمام کردم.

امام باقر علیه السّلام می فرماید: خداوند می فرماید: بعد از این واجب، واجبی رابر شما نازل نخواهم کرد؛ زیرا واجبات شما را تکمیل کردم».

بر اساس آنچه که در منابع شیعه آمده است، آخرین واجب الهی ولایت امام علی علیه السّلام است که ابلاغ شده است، این نکات روشن می شود که این آیه جدا نازل شده است و ارتباطی با آیات قبل و بعد ندارد و این آیه سیاق ندارد؛ در نتیجه، هم با آخرین سوره ها بودن سازگار است و هم با حصر.

باید توجه داشت که واجب بودن ولایت تنها در منابع شیعه مطرح نشده است بلکه در منابع اهل سنت نیز آمده است؛

«عن ابی هارون العبدی قال: کنت اری رأی الخوارج لا رأی

لی غیره حتی جلست الی ابی سعید الخدری فسمعته یقول امر الناس. بخمس، فعملوا باربع و ترکوا واحده.

فقال له رجل: یا ابا سعید ما هذه الاربع التی عملوا بها، قال: الصلاه و الزکاه و الحجّ و الصوم، صوم شهر رمضان. قال: فما الواحده التی ترکوها؟ قال: ولایه علی بن ابی طالب. قال: و انّها مفترضه معهنّ؟ قال: نعم. قال: فقد کفر الناس. قال: فما دنبی.»(۱)

«هارون عبدی می گوید: پیرو اندیشه خوارج بودم و جز آن را قبول نداشتم، تا اینکه با «ابوسعید خدری» همنشین شدم. از او شنیدم که می گفت: مردم پنج وظیفه داشتند؛ چهار وظیفه را انجام دادند و یکی را واگذاشتند. شخصی از او پرسید: آن چهار وظیفه ای که عمل کرده اند چیست؟ ابوسعید گفت:

نماز، زکات، حج و روزه ماه رمضان. آن شخص پرسید: آن یکی که رها کردند، چیست؟ ابوسعید گفت: ولایت علی ابن ابی طالب. شخص پرسید: مگر این وظیفه هم مثل آن چهار تا واجب بوده است؟ ابوسعید: بله. شخص گفت: پس مردم کافر شدند؟ ابوسعید گفت: گناه من چیست؟

براساس آنچه تاکنون از لغت شناسان نقل کردیم و شواهدی که از کاربرد واژه ولی در روایات رسول خدا صلی الله علیه وآله آوردیم، مقصود از «ولیّ» احق و اولی است

۱- شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۵۷.

و چنان چه کسی اصرار داشته باشد که «ولی» معانی متعددی دارد، این نظریه از دو فرض زیر خارج نیست:

الف): اشتراک معنوی واژه «ولی»

مقصود از اشتراک معنوی این است که لفظ برای یک معنای جامع وضع شده، در تمام مصادیق آن به تناسب همان معنای جامع کاربرد دارد و با قرائن یکی از معانی مشخص می شود.

بنابر این معنای جامع «ولی» عبارت است از کسی که کار دیگری را به عهده می گیرد و نوعی سلطه بر آن دارد؛ یعنی مصادیقی مثل صدیق، محبّ، ناصر، حلیف و جار، این معنای جامع را دارند.

«صدیق» و «مُحب» نوعی سلطه بر صدیق و دوست خود دارد. کارهای او را به عهده می گیرد. ناصر نیز دارای نوعی سلطه بر منصور است و کار کمک به او را عهده دار می شود. هم پیمان نیز نسبت به هم پیمان نوعی سلطه دارد و انجام کارهای او را به عهده می گیرد. همسایه نیز نسبت به همسایه خود دارای نوعی سلطه است و انجام کارهای او را عهده دار می شود. بنابر این بر فرض پذیرش اشتراک معنوی معنای آیه چنین می شود:

تنها کسی که به کارهای شما قیام می کند، خدا ورسول او واميرالمؤمنين عليه السّلام است.

ص: ۲۲۲

علاوه بر آن ولایت خداوند عام است و مقدمات حکمت هم در آیه اقتضا می کند که عام باشد. بنابر این باید ولایت پیامبر صلی الله علیه وآله و وصی او نیز چنین باشد. نتیجه این می شود که امام علی علیه السّلام متولی امور مؤمنان و امام آنان است و بر آنان سلطه دارد، همان طور که رسول خدا این گونه بود.(۱)

ب – اشتراک لفظی «ولیّ»

مقصود از اشتراک لفظی آن است که برای هر یک از معانی، لفظ جداگانه ای وضع شده است. بنابر این فرض در آیه مورد بحث، با توجه به شأن نزول آن – که درباره امام علی علیه السّلام است – و با عنایت به حصر، معانی یاد شده مناسب این است که همان متولی امور مقصود باشد، و گرنه کدام انسان اندیشمندی تصور می کند که خداوند با آن سرعت در پی صدقه دادن علی علیه السّلام آیه نازل کند و این اقدام را با اوصافی یاد کند که جز برای بیان یک مسئله ضروری به کار نمی برند و آن گاه گفته شود مقصود این است که علی علیه السّلام یاور مؤمنان است!

بر فرض که اصرار داشته باشند که مقصود از ولی همان ناصر است، با توجه به شأن نزول، کاربرد ادات حصر، منحصر کردن یاور مؤمنان در اللّه و رسول اللّه و امیرالمؤمنین علیه السّلام با دو فرض قابل تصور است:

۱- دلائل الصدق، ج ۲، ص ۷۴.

۱- اینکه گفته شود نصرت خدا و رسول و وصی شامل سرپرستی امور آنان نیز می شود که در این صورت، دیدگاه مورد نظر ثابت می شود.

۲- اینکه گفته شود یاری و کمک دیگران به مؤمنان، هرگز قابل سنجش با یاری خدا و رسول و وصی نیست. در این صورت نیز مطلوب حاصل است؛ زیرا از لوازم امامت و رهبری مؤمنان این است که از آنان به صورت کامل حمایت کنند، به خصوص که این یاری با یاری خدا و رسول او قرین است.

بدین ترتیب، ولایت در آیه مورد بحث، به هر معنایی که تفسیر شود، بر انحصار ولایت نسبت به خدا و رسول و وصی و اینکه این سه ولایت از یک سنخ هستند،دلالت دارد. بنابر این امام علی علیه السّلام نسبت به بقیه مردم امتیازی دارد که دیگران از آن محرومند و این جز با امامت بر آنان محقق نمی شود.(۱)

۱- دلائل الصدق، ج ۲، ص ۷۵.

فصل چهارم :شبهات اسباب النزول

اشاره

با توجه به آنچه که درباره شأن نزول آیه و شواهد تایید کننده آن نقل کردیم، تردیدی باقی نمی ماند که این آیه در شأن امام علی علیه السّلام نازل شده است، ولی نظر به آن که در تفاسیر اهل سنت نام اشخاص دیگری نیز یاد شده است، اکنون به بررسی این آراء می پردازیم.

نخست تذکر این نکته ضروری است که برای دانشمندان اهل سنت - به خصوص اشاعره که ذهنیت خاصی نسبت به صحابه دارند و همه آنان را عادل می دانند(۱) و از طرفی خلافت خلفا را نیز خلافتی شرعی و صحیح می شمارند - دشوار است که بپذیرند این آیه، با این محتوا که خلافت را برساند، در شأن

۱- الاصابه، ج ۱، ص ۶.

امام علی علیه السّلام نازل شده باشد؛ زیرا با پذیرش این نکته بسیاری از شالوده های فکری آنان درباره صحابه و عملکرد آنان در تاریخ اسلام متزلزل خواهد شد. از این رو تلاش فراوانی کرده اند که یا به کلی منکر نزول این آیه در شأن امام علی علیه السّلام شوند، یا دیگران را نیز در این فضیلت شریک کنند، یا مفردات آیه را به گونه ای تفسیر کنند که به کلی از معنای خلافت و امامت بیگانه باشد. در عین حال این گروه ها که نتوانستند امام علی علیه السّلام را از این

جریان حذف کنند، به سه گروه مهم تقسیم شده اند:

حذف نام علی علیه السّلام از شأن نزول آیه

الف): افراد زیر بر این باورند که آیه تنها در شأن امام علی علیه السّلام نازل شده است؛ گرچه مفردات آیه را به گونه ای تفسیر کرده اند که به معنای خلافت نباشد؛

۱- مقاتل در تفسیر مقاتل بن سلیمان، ج ۱، ص ۴۵۸.

۲- ابوبکر احمد ابن علی رازی جصاص در احکام القرآن، ج ۴، ص ۱۰۲.

۳- ثعالبی در تفسیر ثعالبی، ج ۲، ص ۳۹۶.

۴- سمعانی در تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۴۷.

۵- سمین حلبی در تفسیر الدرالمصون، ج ۴، ص ۳۱۳.

۶- برهان الدین بقاعی در تفسیر نظم الدرر، ج ۶، ص ۱۹۳.

ص: ۲۲۸

۷- سیوطی در لباب النقول فی اسباب النزول، ص ۱۲۱ و در اسباب النزول، ص ۱۴۷.

۸- قنوجی، در تفسیر فتح البیان فی مقاصد القرآن، ج ۳، ص ۴۵۳.

۹- ابوبکر جزائری در ایسرالتفاسیر لکلام العلی الکبیر، ج ۱، ص ۶۴۴.

ب): افراد زیر ابتدای آیه را به گونه ای تفسیر کرده اند که موافق با اندیشه شیعه نشود، ولی چون از نظر ادبی نتوانسته اند بخش دوم آیه یعنی {الذین یقیمون الصلوه و یؤتون الزکوه و هم راکعون} را حال نگیرند، به ناچار بر این باور شده اند که این بخش از آیه در شأن امام علی علیه السّلام نازل شده است:

۱- ابن ابی حاتم در تفسیر القرآن العظیم، ج ۴، ص ۱۱۶۲.

۲- زمخشری در الکشاف، ج ۲، ص ۲۵۸.

۳- نسفی در مدارک التنزیل و حقایق التاویل، ج ۱، ص ۴۵۶.

۴- ابوالسعود در ارشاد العقل السلیم الی مزایا الکتاب الکریم، ج ۲، ص ۵۸.

ج): گروهی مفردات آیه همانند رکوع، زکات، ولایت و... را از معنای حقیقی آن خارج کرده و برای آنها معانی مجازی در نظر گرفته و بر این اساس قائل به تعمیم آیه شده اند. به عبارت دیگر نزول آیه درباره شخص خاصی را منکر شده اند. البته از سبک بحث و استدلال این گونه افراد روشن می شود که شیوه این

افراد تنها یک بحث قرآنی و علمی نیست، بلکه تحت تأثیر انگیزه های اعتقادی قرار دارند؛ زیرا توأم با فحش و ناسزا و توهین به شیعه است.

این عبارات توجه کنید:

«و امّا استدلال الروافض بهذه الآیه علی انّ الامام بعد رسول اللّه هو علی بن ابی طالب و انّ ابابکر و عمر و عثمان کانوا خاطئین لمخالفتهم مدلول هذه الآیه و بانتزاعهم الامامه من علی مع التشنیع علیهم بفاحش القول و مهین الشتائم فذلک محض فسق و افتراء و ایغال شنیع فی الجهاله بل انّه بهتان من القول.»(۱)

به خاطر رعایت اخلاق اسلامی از ترجمه این جملات پرهیز می کنیم، ولی همان طور که ملاحظه می کنید این سخنان قبل از آن که یک بحث علمی باشد، تصفیه حساب عقیدتی است. به هر حال اعضاء این گروه عبارتند از:

۱- ماوردی در النکت و العیون، ج ، ص ۴۸.

۲- سمرقندی در بحرالعلوم، ج ۱، ص ۴۴۴.

۳- واحدی نیشابوری در الوسیط فی تفسیر القرآن المجید، ج ۲، ص ۲۰۱.

۴- البغوی در تفسیر البغوی، ج ۳، ص ۷۲.

۵- جوزی در زادالمسیر فی علم التفسیر، ج ۲، ص ۲۹۲.

۱- التفسیر الشامل، ح ۲، ص ۹۷۷.

۶- السلیمی الدمشقی، در تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۳۹۳

۷- جزی کلبی در کتاب التسهیل لعلوم التنزیل،، ج ۱، ص ۱۸۱.

۸- قمی نیشابوری در تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج ۲، ص ۲۸۴.

۹- علاءالدین بغدادی مشهور به خازن در تفسیر الخازن، ج ۲، ص ۵۶.

۱۰- ابوحیان در البحر المحیط فی التفسیر، ج ۳، ص ۵۲۵.

۱۱- بیضاوی در انوارالتنزیل و اسرار التاویل، ج ۲، ص ۳۳۸.

۱۲- عمر بن علی بن عادل دمشقی در اللباب فی علوم الکتاب، ج ۷، ص ۳۹۷.

۱۳- شهاب الدین خفاجی در حاشیه علی تفسیر البیضاوی، ج ۳، ص ۴۹۸.

۱۴- عجیلی در الفتوحات الالهیه، ج ۲، ص ۲۴۱.

۱۵- احمد بن محمد بن عجیبه، در البحر المدید فی تفسیر القرآن المجید، ج ۲، ص ۵۲.

۱۶- صاوی در حاشیه الصاوی علی تفسیر الجلالین، ج ۲، ص ۱۲۶.

۱۷- فیصل بن عبدالعزیز در تفسیر توفیق الرحمن فی دروس القرآن، ج ۲، ص ۷۸.

ص: ۲۳۱

۱۸- الدّره در تفسیر القرآن الکریم، ج ۳، ص ۳۱۱ (معاصر).

۱۹- سعید حویّ در الاساس فی التفسیر، ج ۳، ص ۱۴۳۰.

۲۰- جوهری در تفسیر الجواهر، ج ۳، ص ۱۹۴.

۲۱- طنطاوی در التفسیر الوسیط للقرآن الکریم، ج ۱، ص ۲۰۰.

۲۲- قره داغی در مواهب الرحمن فی تفسیرالقرآن، ج ۳، ص ۱۶۷.

۲۳- امیر عبدالعزیز در التفسیر الشامل للقرآن الکریم، ج ۲، ص ۹۷۷.

از این تقسیم بندی که بگذریم، اقوالی که درباره شأن نزول این آیه مطرح شده بدین شرح است:

تحریف شأن نزول آیه

۱- ابوبکر

اشاره

در بیش از ۸۰ تفسیر، از کتب تفسیری و علوم قرآنی اهل سنت - که ما در این بحث مورد بررسی قرار داده ایم - تنها «عکرمه» مدعی است که این آیه در شأن ابوبکر نازل شده است.

ص: ۲۳۲

نقد

۱- این قول از طرف مفسران مورد بی توجهی قرار گرفته است، به طوری که از این تعداد کتب تفسیری و علوم قرآنی تنها یکی دو اثر این قول را نقل کرده اند، آن هم به دلیل آن که قائل به وحدت سیاق بوده اند، که در آینده مورد بحث قرار می گیرد.

۲- از عکرمه در آیه تطهیر نیز مشابه این قول نقل شده است که برای طولانی نشدن بحث، آن را در همان جا مطرح خواهیم کرد.

۲- عباده بن صامت

اشاره

یکی از مفسران متعصب سنی و بعدها وهابیان این چنین وانمود می کنند که این آیه تنها درباره عباده بن صامت نازل شده است. این قول از نظر تاریخی تا پیش از ابن کثیر قائل ندارد و پس از این که او تحت تأثیر سخنان استادش ابن تیمیه انبوه روایات درباره شأن نزول آیه در خصوص امیرالمومنین علیه السّلام را جعلی می داند، به ناچار برای جایگزینی قائل شده است که این آیه با توجه به

سیاق آن درباره عباده بن صامت نازل شده است.

بعدها مفسران وهابی و سعودی با خشنودی از قول او استقبال کرده و در تفاسیر خود آن را آورده اند که به برخی از آنها اشاره می شود:

ص: ۲۳۳

۱- ابن کثیر در تفسیر القرآن العظیم، ج ۲، ص ۶۷.

۲- عبدالمنعم در فتح الرحمن فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۷۷۳ (معاصر).

۳- عبدالله آل الشیخ در لباب التفسیر من ابن کثیر، ج ۱، ص ۳۴۲ (معاصر).

۴- شیخ عبدالغنی در مختصر تفسیر الخازن، ج ۱، ص ۴۵۸ (معاصر).

۵- عبدالفتاح قاضی در اسباب النزول من الصحابه و المفسرین، ص ۹۳ (معاصر).

نقد

۱- پیش از ابن کثیر کسی قائل به این قول نشده است.

۲- پس از ابن کثیر نیز تـا این تاریـخ کسـی چنین دیـدگاهی نداشـته است، ولی اکنون به دلیل تلاش گسترده وهابیون نقل این نظریه در تفاسیر و کتب علوم قرآنی متعصبات سنی و وهابی رو به افزایش است.

۳– عبدالله بن سلام

اشاره

عده ای معتقدند که این آیه تنها در شأن عبدالله بن سلام نازل شده است. این عده عبارتند از:

۱- هود بن محکم در تفسیر کتاب اللّه العزیز، ج ۱، ص ۴۸۱.

۲- خالد عبدالرحمان العک در تسهیل الوصول الی معرفه اسباب النزول، ص ۱۲۳ (معاصر).

۳- عبدالله اسماعیل در المصنف الحدیث فی اسباب النزول، ص ۱۴۳ (معاصر).

۴- دکتر غازی عنایه در اسباب النزول القرآنی، ص ۱۹۱.

نقد

۱- درباره «هود بن محکم» در بحث تحریف شأن نزول آیات سخنانی یاد شد که تکرار نمی کنیم.

۲- نسبت به سه نفر بعد نیز - که از معاصران هستند - چنان که در بحث عباده بن صامت گفتیم، رد پای وهابیت و تلاش آنان برای محو مناقب امیرالمومنین علیه السّلام مشهود است.

نقد

با توجه به شواهدی که در بحث تایید متن ارائه گردید، برای هیچ انسان منصفی جای شبهه ای باقی نمی ماند که این آیه در شأن امام علی علیه السّلام نازل شده است و گذشته از نقدی که بر هر یک از اقوال وارد بود، نقد جامعی که بر همه آنها وارد است، روایات رسول اکرم صلی الله علیه وآله است که آن را تقطیع کرده اند؛ در نتیجه

ص: ۲۳۵

بخشـی از روایت را که جریان آمـدن «عبـدالله بن سـلام» خـدمت رسول خداصـلی الله علیه وآله را نقل کرده و همین جا به آن پایان داده و پشت سر آن گفته شده است که فنزل الآیه.

در بعضی از متون دیگر جریان کلی اسلام آوردن «عبدالله بن سلام» را آورده است و سپس می گوید: فنزل الآیه.

در برخی از متون همین جریان تا هنگامی که «بلال حبشی» اذان می گوید آمده است و سپس می گوید: فنزل الآیه.

در بعضی از متون دیگر جریان را نقل کرده و آمدن رسول خدا صلی الله علیه وآله به مسجد و دیدن مسکین و

پرسش و پاسخ آن دو را آورده و سپس می گوید: فنزل الآیه.

در برخی از متون تقاضای رسول خدا صلی الله علیه وآله از خداوند را - که در روایت ابوذر وجود دارد - حذف کرده اند.

نقل این گونه حادثه، حکایت از آن دارد که آنان جریان را به طور کامل نیاورده انـد، بلکه تا آن جا که متناسب ذوق و موافق با عقاید آنان بوده است نقل کرده اند؛

ص: ۲۳۶

۱- بسیاری از متون تفسیری روایت ابوذر - که شیعه به محتوای آن باور دارد - را به طور کامل نقل می کنند و در کنار آن بقیه اقوال را نقل می کنند.(۱)

۲- شماری از متون تفسیری ابتدا جریان عبدالله بن سلام را آورده، سپس محتوای روایت ابوذر را، بدون تقاضای رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل می کنند.(۲)

۳- تعدادی از متون تفسیری ابتدا به جریان عبدالله بن سلام اشاره نموده، سپس محتوای روایت ابوذر را به طور کامل می آورند و سپس این سخن را از عبدالله بن سلام نقل می کنند:

«ان عبدالله بن سلام قال لمّا نزلت هذه الآیه قلت یا رسول انا رایت علیّا تصدّق بخاتمه علی محتاج و هو راکع فنحن نتولّاه.»(۳)

«عبدالله بن سلام گفت: وقتی این آیه نازل شد، به رسول خدا صلی الله علیه وآله عرض کردم: ای رسول خدا صلی الله علیه وآله من دیدم که علی در حال رکوع انگشتری خود را به نیازمندی صدقه داد؛ پس ما او را به عنوان ولی برمی گزینیم».

۱- التفسیر الحدیث، ج ۱۱، ص ۱۳۳ و ... .

۲- تفسیر، سمرقندی، ج ۱، ص ۴۴۴؛ زاد المسیر فی علم التفسیر، ج ۲، ص ۲۹۲.

۳- غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج ۴، ص ۲۸۴.

از این جمله پایانی – که در تفاسیر کهن وجود دارد – چند نکته زیر را می توان به دست آورد:

۱– مفسران همه جریان را نقل نکرده اند، بلکه – همان طور که گفته شد – بخشی از آن را انتخاب و بقیه را حذف کرده اند.

۲– به تصریح خود «عبدالله بن سلام» آیه درباره او نازل نشده است، بلکه آیه در شأن علی علیه السّلام نازل شده است.

۳– میان نزول آیه و آمدن «عبدالله بن سلام» به خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله فاصله زمانی وجود دارد که این خود حکایت از آن دارد که آیه در شأن او نازل نشده است.

همه مؤمنان

اشاره

یکی از شبهاتی که بر استدلال شیعه به این آیه وارد کرده اند، این است که گفته اند: امامان شیعه نیز بر این باور بودند که این آیه تنها در شأن علی علیه السّلام نازل نشده، بلکه در حق همه مؤمنان نازل شده است. در این زمینه روایتی را به شرح زیر نقل می کنند:

«عن عبدالملک عن ابی جعفر قال سألته عن هذه الآیه {إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُوا... } قلنا: مَن الذین آمنوا؟

ص: ۲۳۸

قال: الذین آمنوا. قلنا: بلغنا انّها نزلت فی علی بن ابی طالب. قال: علی من الذین آمنوا.»

«عبدالملک می گوید: از امام باقر علیه السّلام پرسیدم: مقصود از «الذین آمنوا» چه کسانی هستند؟ فرمود: مؤمنان. گفتم: به ما گفته انـد که مقصود از «الذین آمنوا» علی بن ابی طالب علیه السّلام است. فرمود: علی بن ابی طالب علیه السّلام نیز از مؤمنان است».

این شبهه در منابع گوناگون ذکر شده است.(۱)

نقد

این روایت را از طـبری نقـل کرده انـد. طبری این روایت را از دو طریق نقـل می کنـد، که هر دو طریق به عبـدالملک ختم می شود، ولی ثعلبی سند را روشن تر نقل می کند؛

عن محمد بن عبدالله عن احمد بن محمد بن اسحاق

البستی عن حامد بن

۱- جامع البیان، ج ۴، ص ۲۸۸؛ اللبـاب فی علوم الکتاب، ج ۷، ص ۳۹۷؛ تفسیر خازن، ج ۲، ص ۵۶؛ تفسیر، ابن ابی حاتم، ج ۴، ص ۱۱۶؛ تفسـیر توفیق الرحمن فی دروس القرآن، ج ۲، ص ۷۸؛ تفسیر، ابن کثیر، ج ۲، ص ۶۷؛ لباب التفسیر من ابن کثیر، ج ۱، ص ۳۴۲؛ تفسـیر القرآن سـمعانی، ج ۲، ص ۴۷؛ تفسـیر بغـوی، ج ۱۳، ص ۷۲؛ التفســیر الحـدیث، ج ۱۱، ص ۱۳۳؛ البحرالمحیط، ج ۳، ص ۵۲۵؛ مختصر تفسیر الخازن، ج ۱، ص ۴۵۸؛ الوسیط فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۲۰۱؛ مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۱۶۸؛ تیسـیر العلی القدیر لاختصار تفسـیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۶۱؛ روح المعـانی، ج ۶، ص ۱۶۸؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۶، ص ۲۲۱؛ الکشف و البیان، ج ۴، ص ۸۱.

شعیب، عن سریج بن یونس عن هشیم عن عبدالملک قال سألت ابا جعفر عن قوله.(۱)

نقد سندی

۱- با توجه به اینکه راوی عبدالملک، هشیم است، ابن معین درباره او گفته است: مخلط. (۲)

با توجه به این نوع قضاوت درباره او از طرف رهبران تراجم و حدیث اهل سنت، روایت او اعتباری ندارد.

نقد محتوایی

الف): پیشتر مفصل بررسی کردیم که آیه نمی تواند در شأن غیر از امام علی علیه السّلام نازل شده باشد و یکی از این طرق ادعای اجماع امت بود که از شیعه و اهل سنت نقل کردیم.

ص: ۲۴۰

۱- الکشف و البیان، ج ۴، ص ۸۱.

۲- همان.

اجماع پیروان مکتب اهل بیت علیه السّلام درباره آیه

در رأس همه امام علی علیه السّلام خود ادعای اجماع را دارد که آیه تنها درباره او نازل شده است.(۱)

شیخ مفید رحمه الله، از علمای قرن چهارم(۲)، ابن شهرآشوب(۳) و طبرسی(۴) از علمای قرن ششم،محقق اربلی رحمه الله(۵)، از علمـای قرن هفتم، علامه حلی رحمه الله(۶)، از علمای قرن هشـتم، و محدث بحرانی(۷)، از علمـای قرن دوازدهم نیز ادعای اجماع امت را بر نزول آیه در شأن امام علی علیه السّلام دارند.

آنچه از دانشمندان شیعه نقل شده به عنوان نمونه بود و گرنه علمای شیعه در این مسئله اتفاق نظر دارند.

ص: ۲۴۱

۱- احتجاج، طبرسی، ج ۱، ص ۳۷۹.
۲- المسائل العکبریه، سلسله مؤلفات الشیخ المفید، ج ۶، ص ۴۹.
۳- مناقب، ابن شهرآشوب، ج ۲، ص ۳.
۴- اعلام الوری، ج ۱، ص ۳۲۵.
۵- کشف الغمّه، ج ۱، ص ۸۱.
۶- کشف المراد، ص ۲۳۰.
۷- غایه المرام، ج ۲، ص ۱۵.

ادعای اجماع از اهل سنّت

ادعای اجماع اختصاص به دانشمندان شیعه ندارد بلکه در میان اهل سنت نیز چنین دیدگاهی دارند. افرادی همانند مفسران ادعا کردهاند که این آیه در شأن امامعلی علیه السّلام نازل شده است.

پیشتر ما از هشت طریق ثابت کردیم که آیه یاد شده در شأن امام علی علیه السّلام نازل شده است که یکی از آنها اجماع بود و از یادکرد دوباره آنها چشم می پوشیم.

در اندیشه شیعه آیه درشأن امام علی علیه السّلام نازل شده است ولی بقیه امامان را هم دربرمی گیرد؛ به این روایت توجه کنید:

«عن الفضیل عن ابی جعفر علیه السّلام فی قوله {إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُوا} قال: «هم الائمّه»(۱).

«فضیل از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که مقصود از «الذین آمنوا» در آیه «انّما ولیکم الله و رسوله» همه امامان هستند».

«عن الحسین بن ابی علاء قال: ذکرت لابی عبدالله قولنا فی الاوصیاء انّ طاعتهم مفروضه قال فقال: نعم، هم الذین

۱- البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۴۲۹؛ تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۵۸؛ بحارالانوار، ج ۳، ص ۱۱۸، بشاره المصطفی لشیعه المرتضی، ص ۲۹۸، ص ۳۵۸.

قال اللّه تعالی {یا أَیُّها الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللّهَ وَأَطیعُوا الرَّسُولَ وَأُولِی الأمْرِ مِنْکَمْ} و هم الذین قال اللّه عزوجل: {«إِنَّما وَلِیُّکَمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُوا}»(۱)

«حسین بن ابی علاء می گوید: عقیدهام درباره جانشینان رسول خداصلی الله علیه وآله ررا به امام صادق علیه السّلام عرض کردم و پرسیدم آیااطاعت از آنان واجب است؟ امام صادق علیه السّلام فرمود: بلی اوصیاء کسانی هستند که خداوند درباره آنان فرموده است: از خدا و رسول و اولی الامر اطاعت کنید و آنان کسانی هستند که خداوند درباره آنان فرموده است: «تنها ولی و سرپرست شما خدا و رسول و کسانی هستند که ایمان آورده اند».

بر فرض صدور روایت عبدالملک - با توجه به نکته ای که پیشتر بیان شد - آیه همه امامان را دربرمی گیرد. باز هم مقصود امام، بر فرض صدور، شامل همه مؤمنان نیست، بلکه مقصود امام از «الذین آمنوا» همه امامان هستند.

گذشته از آنکه موضوع «تقیه» در دوران امامان شیعه، بحثی جدی است که در بیان مصادیق و جانشینان رسول خدا صلی الله علیه وآله برای همه و در همه جا پرهیز می کردند، به خصوص که حاکمان «بنی امیه» و «بنی عباس» درصدد بودند تا

۱- البرهان، ج ۳، ص ۴۱۹؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۴۳؛ الاختصاص، ۲۷۷.

بهانه ای به دست آورند و آل علی علیه السّلام را سرکوب کنند و به زندگی آنان خاتمه دهند که نمونه های فراوانی از این نوع روایات در این زمینه داریم.

به این روایت توجه کنید:

«عن ابن ابی یعفور قال: قلت لابی عبدالله اعرض علیک دینی الذی ادین اللّه به. قال: هاته. قلت: اشهد ان لا اله الّاالله و اشهد انّ محمدا رسول اللّه و اقر بما جاء به من عندالله قال: ثم وصفت له الائمه حتی انتهیت الی ابی جعفر علیه السّلام . قلت: و اقول فیک ما اقول فیهم، فقال: انهاک ان تذهب باسمی فی الناس. قال ابان: قال ابن ابی یعفور قلت له مع الکلام الاول وأزعم انّهم الذین قال اللّه فی القرآن؛ {اطیعوا اللّه و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم}، فقال ابوعبدالله و الآیه الآخر فاقرأه قال: قلت له جعلت فداک ای آیه؟ قال: {انّما ولیّکم اللّه و رسوله و الذین آمنوا...}(۱)

«ابن ابی یعفور می گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: می خواهم دینم را برایتان شرح دهم. فرمود: بگو. عرض کردم: شهادت می دهم که معبودی جز اللّه وجود ندارد و شهادت می دهم

۱- البرهان، ج ۳، ص ۴۲۷؛ تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۵۶؛ بحارالانوار، ج ۳۵، ص ۱۸۷.

که محمـد صـلی الله علیه وآله رسـول خـداست و به آنچه که او از سوی خداونـد آورده است، اعـتراف می کنم و پس از آن، جانشینان رسول خداصلی الله علیه وآله را بیان کردم تا به امام باقر علیه السّلام رسیدم.

آن گـاه گفتم: دربـاره شـما نیز همان اعتقادی را دارم که درباره بقیه جانشـینان دارم. امام صادق علیه السّـلام فرمود: تو را نهی می کنم که اسم مرا در بین مردم ببری! ابـان می گویـد: ابن ابی یعفور ادامه داد که به دنبـال سـخن گذشـته به امام صادق علیه السّـلام عرض کردم معتقـدم که مقصود خداونـد از «اولی الامر»، جانشـینان رسول خدا صـلی الله علیه وآله هسـتند. امام صادق علیه السّـلام فرمود: آیه دیگر را هم بخوان. عرض کردم: فدایت شوم کدام آیه؟ امام صادق علیه السّلام فرمود: «انّما ولیکم اللّه و رسوله و الذین آمنوا.»

همـان طور که ملاحظه می کنیـد، در این روایت، با اینکه امام صادق علیه السّـلام تصـریح می فرمایـد که آیه {إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُوا} شامل همه امامان می شود، و به دلیل جو حاکم و تقیه دستور می دهد که

مبادا در میان مردم روی این مسئله تبلیغ کنند.

ص: ۲۴۵

فصل پنجم :شبهات سیاق

اشاره

بعضی از شبهاتی که بر استدلال شیعه به این آیه بر خلافت بلافصل حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام وارد کرده اند، بر مسئله سیاق آیات است.

با توجه به اینکه استدلال به سیاق در بسیاری از آیات مطرح می شود، بحث سیاق را مشروح تر بیان می کنم.

تعریف سیاق

در تعریف سیاق گفته اند:

«کل ما یکشف اللفظ الذی نرید فهمه من دوالّ اخری سواء کانت لفظیه کالکلمات التی تشکل مع اللفظ الذی نرید فهمه کلاما واحدا مترابطا او حالیه کالظروف و الملابسات

ص: ۲۴۹

التی تحیط بالکلام و تکون ذات دلاله فی الموضوع».(۱)

«آنچه غیر از لفظ مورد نظر، که بتوانـد معنای لفظ مورد نظر را روشن کند، چه لفظی همانند کلماتی که همراه با آن لفظ یک کلام را تشکیل می دهند و چه غیرلفظی همانند شرایط و احوالی که آمیخته به کلام است که در فهم موضوع دخالت دارد».

عده ای از مفسران برای فهم آیات بیشتر به سیاق آیات توجه می کردند.(۲)

در این زمینه هیـچ شـبهه ای وجود نـدارد که سـیاق کلمـات یا به عبارت دیگر چینش کلمات در آیات قرآن از طرف خـداوند حکیم به گونه ای انجـام گرفته است که ارتبـاط و پیوسـتگی علمی قرآن را بیان می کنـد و حقایق را به گونه ای اعجاب انگیز بهم ارتبـاط می دهـد و متنـاسب بـا این ترکیب و محتوای آیه، صـفات گوناگون خداونـد را به کار می برد که حیرت انسان را برمی انگیزد؛ به این آیه توجه کنید:

{فَاعْلَمْنَّهُ لا إِلهَ إِلاّ اللّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِکَ وَلِلْمُؤْمِنِینَ وَالمُؤْمِناتِ وَاللّهُ یَعْلَمُ مُتَقَلَّبَکُمْ وَمَثْواکُمْ}(۳)

ص: ۲۵۰

۱- دروس فی علم الاصول، ص ۱۳۰.
۲- تفسیر التابعین، ج ۲، ص ۶۱۷.
۳- محمد/۱۹.

«بنابر این بدان که معبودی جز اللّه نیست و برای گناه خود و مردان و زنان با ایمان طلب آمرزش کن که خداوند محل حرکت و قرارگاه شما را می داند».

همان طور که ملاحظه می کنید، خداوند در این آیه چند واقعیت زیر را با هم ذکر کرده است که از ترکیب کلمات، ارتباط واقعی میان آنها روشن می شود:

الف) جهان هستی دارای معبودی است که جز او کسی شایسته عبودیت نیست و او «اللّه» است؛

ب) همه مؤمنان - با توجه به شناختی که از خداوند دارند - در برابر دستورات او نوعی قصور و کوتاهی دارند؛

ج) بنده با توجه به بندگی خود و ربوبیت «اللّه» باید از او آمرزش بخواهد، چرا که اگر این گناهان آمرزیده نشود در جهان ابدی برای او مشکل ایجاد می کند؛

د) برخی از قصور و گناه انسان آشکار و برخی پنهانی انجام می گیرد؛

ه-) علم الهی به همه چیز و بر همه جا احاطه دارد.

حال ارتباط علمی میان این واقعیت ها را چنین بیان می کند که استغفار و یکتاشناسی خداوند رابطه ای واقعی با یکدیگر دارند؛ زیرا معتقد بودن به یگانگی خداوند مستلزم معتقد بودن به عبودیت فرد است و طبیعی است که بنده باید در

برابر رب خاضع و خاشع باشد و از قصورها و تقصیرهای خود عذرخواهی کند و با توجه به مخفی بودن بعضی از گناهان در پایان آیه از صفت علم مطلق خداوند استفاده کرده است.

سیاق آیات

همان طور که بیان کردیم، سیاق کلمات در آیات امری مسلم است، ولی آیا در ترتیب آیات نیز چنین پیوستگی و ارتباطی وجود دارد؟

در اینکه چینش آیات در سوره ها به دستور رسول خدا صلی الله علیه وآله انجام گرفته هیچ شبهه ای نیست و در باور ما چینش آیات توقیفی است و در این زمینه تقریبا عالمان و مفسران اتفاق نظر دارند و جز تعداد اندکی از مفسران کسی مخالف نیست. (۱) ولی آیا واقع شدن آیاتی در یک سوره مستلزم این است که همه این آیات به هم پیوسته و مرتبط باشند؟

از نظر عقلی چنین التزامی وجود ندارد و هیچ یک از انواع دلالت ها هم چنین اقتضایی ندارد که تنها به دلیل در کنار هم قرار گرفتن آیات باید میان آنها ارتباط علمی و پیوستگی ناگسستنی باشد.

این سخن مورد قبول اهل سنت نیز هست؛ صبحی صالح می نویسد:

۱- مباحث فی علوم القرآن، ص ۷۰.

«كما ان ترتيب الآيات التوقيفى لا يقتضى عقلاً ارتباط احداها بالآخرى اذا وقعت كل منها على اسباب مختلفه.»(۱)

«توقیفی بودن ترتیب آیات از نظر عقلی چنین اقتضایی ندارد که هر یک از آیات با دیگری ارتباط داشته باشد؛ زیرا آیات اسباب نزول مختلفی دارد».

باید توجه داشت که این سخن با بحث تناسب آیات و سوره ها منافاتی ندارد؛ زیرا بحث تناسب آیات در جایی مطرح است که چند آیه با هم نازل شده باشد. این تنها سخن ما نیست، بلکه اهل سنت نیز بر این باورند؛

خضری در این باره می نویسد:

«المناسبه علم حسن و لكن يشترط فى حسن ارتباط الكلام ان يقع فى امر متحد مرتبط اوّله بآخره. فان وقع على اسباب مختلفه لم يشترط فيه ارتباط احدهما بالآخرى.»(۲)

بحث تناسب آیات، علم خوبی است، ولی در جایی کلام تناسب نیکو خواهد داشت که مجموعه آیات در موضوعی وارد شود که اول و آخر آن با هم ارتباط داشته باشد، ولی اگر نزول آیات اسباب مختلفی داشته باشد تناسب آیات و ارتباط آنها شرط نیست.

ص: ۲۵۳

۱- همان، ص ۱۵۲.

۲- تفسیر التابعین، ج ۲، ص ۱۱۳۵.

همچنین باید یادآور شویم که این سخن با بحث وحدت موضوعی سوره ها سازگاری دارد؛ زیرا وحدت موضوعی سوره ها به این معنی است که موضوعی کلی را تعقیب کند که در آیات آن سوره جلوه بارزی داشته باشد، نه اینکه همه آیات باید با موضوع سوره در ارتباط باشد. در این خصوص اهل سنت نیز همین سخن را می گویند؛ صبحی صالح در این باره می نویسد:

«و انّما یغلب فی السوره الواحده ان تکون ذات موضوع بارز کلی.»(۱)

«غالب در سوره این است که یک موضوع بارز و روشن کلی داشته باشد».

نزول سوره مائده

با توجه به اینکه سه آیه از آیات ولایت مورد بحث در سوره مائده واقع شده است، پرداختن به این سوره و هدف از نزول آن ضروری است.

در اینکه سوره مائده در سالهای پایانی عمر رسول خدا صلی الله علیه وآله نازل شده است، شبهه ای نیست ولی درباره زمان آغاز نزول آیات این سوره عده ای بر این باورند که آیات این سوره درچهار سال پایانی زندگانی رسول خدا صلی الله علیه وآله و در مدینه نازل شده است.

ص: ۲۵۴

۱- مباحث فی علوم القرآن، ص ۷۰.

آغـاز نزول این سوره در سال هفتم هجری روی داد، ولی ادامه آن تا روزهای پایانی عمر رسول خـدا صـلی الله علیه وآله ادامه داشت؛ زیرا در همین سوره آیه «اکمـال» در «حجه الوداع» در سال دهم هجری - هشـتاد روز قبل از وفات آن حضـرت - نازل گردید.(۱)

هدف از سوره مائده

اشاره

مفسـران اسـلامی با تلاشـی که در فهم محتوای هر سوره انجام داده انـد، به ویژه در عصـر اخیر، به این نتیجه رسـیده اند که هر سوره هـدف یا هدف های خاصـی را دنبال می کند که جامع میان آیات هر سوره است و امروزه به نام «وحدت موضوعی» در هر سوره خوانده می شود.(۲)

دانشـمندان اسـلامی تأکیـد دارنـد که هر سوره دارای جامعیت واحدی است که در انسـجام و به هم پیوسـتگی آیات آن نقش دارد. اولین وظیفه مفسّـِر - پیش از ورود به تفسـیر آیـات - به دست آوردن آن وحـدت جامع حاکم بر سوره است تا به خوبی بتواند به مقاصد سوره دست یابد.(۳)

ص: ۲۵۵

۱- درآمدی بر تحقیق و اهداف و مقاصد سوره های قرآن، ص ۱۰۹.

۲- علوم قرآنی، ص ۴۰۵.

۳- همان، ص ۴۰۸.

با توجه به نکته یاد شده، مفسران اسلامی هدف از نزول سوره مائده را وفای به عهدها و پیمانها و حفظ آنها می دانند.(۱)

بر همین اساس سوره با جمله {یا أَیُّها الَّذِینَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ...}(۲)

«ای مؤمنان به پیمانها وفادار باشید»، آغاز می شود.

در توضیح این هدف باید گفت: با توجه به تصریح آیه {الْیَوْمَ یَئِسَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ دِینِکُمْ} سوره مائده در زمانی نازل شده است که دوران سیادت مشرکان به سر آمده بود و مسلمانان به اقتدار و مقام والایی در شبه جزیره عربستان دست یافته بودند. در چنین دوره ای مسلمانان به تکمیل قوانینی نیاز داشتند که شئون مختلف زندگانی آنان را به گونه ای سامان دهد.

گذشته از آن در این دوره اهل کتاب یعنی یهود و نصارا تحت حمایت و پیمان مسلمانان در شبه جزیره عربستان زندگی می کردند. ازاین جهت مسلمانان نیازمند قوانینی بودند که در دوبخش زیر وظایف آنان را مشخص کند:

الف - قانونگذاری برای تنظیم روابط مسلمانان با یکدیگر، به ویژه با توجه به روند رو به گسترش اسلام و پایان حیات رسول خدا صلی الله علیه وآله و انقطاع وحی؛

۱- المیزان، ج ۵، ص ۱۵۷.

۲- مائده/۱.

ب – قانونگذاری برای تنظیم روابط مسلمانان با ملل دیگر، به خصوص اهل کتاب که تحت حمایت حکومت اسلامی رسول خدا صلی الله علیه وآله زندگی می کردند.

با توجه به این دو انگیزه، سوره مائده احکام کلی فراوانی را دربردارد. عده ای از مفسران احکام کلی را که در سوره مائده آمده شمارش کرده اند که تعداد آنها به ۳۰ حکم کلی رسیده است(۱) که از این جمله شانزده پیام آن اختصاص به مسلمانان دارد.(۲)

با توجه به نکات یاد شده باید گفت: سیاق آیات به دو شرط زیر قرینه ای برای فهم آیات دیگر است:

۱- از نظر تاریخی و شأن نزول ثابت شود که این آیات با هم و یکجا نازل شده است.

۲- در این آیات دلیلی برخلاف سیاق وجود نداشته باشد که در آن صورت با وجود دلیل برخلاف سیاق نمی توان به قرینه بودن سیاق اعتماد کرد.

شبهاتی که به استناد سیاق بیان کرده اند، به شرح ذیل است:

۱- تفسیر المنار، ج ۷، ص ۲۷۶؛ درآمدی به تحقیق و اهداف و مقاصد سوره ها، ص ۱۱۲.

۲- همان، ج ۷، ص ۲۷۸؛ درآمدی به تحقیق و اهداف و مقاصد سوره ها، ص ۱۱۹.

۱- «ولیّ» به معنای ناصر

اشاره

گفته اند؛ در آیات قبل و بعد از این آیه نیز این واژه به کار رفته است و چون در آنها ولیّ به معنای ناصر و محب است، ولایت در این آیه نیز باید چنین باشد.

به این شبهه توجه کنید:

«بل المراد به الناصر و المحبّ، لانّ الولایه المنهیّ عنها فیما قبل هذه الآیه و فیما بعدها هی بهذا المعنی، فکذا الولایه المامور بها.»(۱)

«مقصود از ولیّ، ناصر و محبّ است؛ زیرا ولایتی که در قبل و بعد از این آیه ممنوع شده است به همین معنی است.

بنابر این ولایتی که در این آیه به آن دستور داده شده است نیز باید به همین معنی باشد.

اکنون به بررسی آیات قبل و بعد می پردازیم تا مشخص شود که ولایت در این آیات به معنای ناصر است یا خیر؟

مدعیان سیاق بر این باورند که آیات ۵۱ تا ۶۷ سوره مائده با هم نازل شده است؛

طبری پس از نقل جریان شأن نزول می نویسد:

۱- تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج ۴، ص ۲۸۴؛ التفسیر الحدیث، ج ۱۱، ص ۱۳۳؛ تفسیر کبیر، ج ۱۲، ص ۲۷.

«فانزل اللّه تعالی ذکره: یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا الیهود، الی قوله ویعصمک من الناس.»(۱)

عده ای نیز بر این باورند که آیات ۵۱ تا ۵۶ این سوره با هم نازل شده است:

{یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا الْیَهُودَ وَ النَّصاری أَوْلِیاءَ بَعْضُهُمْ

أَوْلِیاءُ بَعْضٍ وَ مَنْ یَتَوَلَّهُمْ مِنْکُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الظّالِمینَ}.

{فَتَرَی الَّذینَ فی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ یُسارِعُونَ فیهِمْ یَقُولُونَ نَخْشی أَنْ تُصیبَنا دائِرَةٌ فَعَسَی اللّهُ أَنْ یَأْتِیَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَیُصْبِحُوا عَلی ما أَسَرُّوا فی أَنْفُسِهِمْ نادِمینَ}.

{وَ یَقُولُ الَّذینَ آمَنُواهؤُلاءِ الَّذینَ أَقْسَمُوا بِاللّهِ جَهْدَ أَیْمانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَکُمْ حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خاسِرینَ}.

{ یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا مَنْ یَرْتَدَّ مِنْکُمْ عَنْ دینِهِ فَسَوْفَ یَأْتِی اللّهُ بِقَوْمٍ یُحِبُّهُمْ وَ یُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَی الْمُؤْمِنینَ أَعِزَّةٍ عَلَی الْکافِرینَ یُجاهِدُونَ فی سَبیلِ اللّهِ وَ لا یَخافُونَ لَوْمَةَ لائِمٍ ذلِکَ فَضْلُ اللّهِ یُؤْتیهِ مَنْ یَشاءُ وَ اللّهُ واسِعٌ عَلیمٌ}

۱- تفسیر طبری، ج ۴، ص ۶۱۵.

{إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذینَ آمَنُوا الَّذینَ یُقیمُونَ الصَّلاهَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاهَ وَ هُمْ راکِعُونَ}.

{وَ مَنْ یَتَوَلَّ اللّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذینَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللّهِ هُمُ الْغالِبُونَ}.

شأن نزول آیات

مدعیان سیاق بر این باورند که مجموع این آیات یکجا نازل شده است، ولی درباره زمان نزول آن نظریه های زیر مطرح شده است:

۱- بعد از جنگ بدر مسلمانانی که با یهودیان پیمان داشتند به یهودیان هم پیمان خود گفتند قبل از اینکه حادثه ای مثل بدر بر سر شما نازل شود، ایمان بیاورید. مالک بن صیف یهودی گفت: پیروزی بدر شما را مغرور کرده است، در حالی که قریش با جنگ آشنا نبودند. بگذارید بین ما و شما جنگی پیش آید، آن روز خواهید فهمید که جنگ چیست و جنگجو کیست؟

در این حال عباده بن صامت به رسول خدا صلی الله علیه وآله عرض کرد: من از هم پیمانان یهودی خود برائت می جویم و عبدالله بن ابیّ گفت: من این کار را نمی کنم. پس این آیات نازل شد.(۱)

۱- تفسیر طبری، ج ۴، ص ۶۱۵.

۲- بعد از جنگ «بنی قینقاع» با رسول خدا صلی الله علیه وآله عبدالله بن ابیّ به حمایت از آنان برخاست و عباده بن صامت نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله آمد و آن سخنان را گفت.(۱)

۳- بعد از جنگ احد عده ای از مسلمانان وحشت کردند که مبادا دوباره کفار مسلط شوند.

یکی از مسلمانان به رفیقش گفت: من به فلان یهودی پیوسته، یهودی می شوم و از او امان می گیرم. رفیقش گفت: من هم به فلان نصرانی در شام می پیوندم و نصرانی می شوم و امان می گیرم.(۲)

۴- عکرمه مدعی است مقصود «ابولبابه» است که وقتی پیامبر او را به سوی بنی قریظه فرستاد و آنان حاضر شدند که تسلیم دستور رسول خدا صلی الله علیه وآله شوند، «ابولبابه» خیانت کرد و با دستش اشاره کرد که در آن صورت کشته خواهید شد.(۳)

نقد

۱- طبری بعد از نقل این آراء، درباره شأن نزول آیات یاد شده می نویسد:

۱- همان، ص ۶۱۶.

۲- همان.

۳- همان.

«و لم يصحّ بواحد من هذه الاقوال الثلاثه خبر تثبت بمثله حجّه»(۱)

«هیچ یک از این آراء سند درستی ندارد که بتوان با آن مطلبی را ثابت کرد».

براین اساس هیچ یک از این شأن نزول هایی که نسبت داده اند، سندی ندارد تا بتوان گفت که آیه «انّما» نیز در همین ارتباط نازل شده است و یا اینکه این آیات با هم نازل شده اند؛ تا آیات سیاق پیدا کند و برای فهم آیه باید سیاق را مورد توجه قرار داد.

۲- این شأن نزول ها با تاریخ قطعی نیز سازگاری ندارد؛ زیرا همه مفسران بر این باورند که این سوره از آخرین سوره هایی است که بر رسول خدا صلی الله علیه وآله نازل شده است و - همان طور که پیشتر نقل کردیم - دست کم سال هفتم هجری را گفته اند آن هم به این دلیل که در آیات یاد شده است کلمه {فَعَسَى اللّٰهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ} آمده است و مقصود از فتح هم فتح مکه است. پس باید دست کم سال هفتم باشد، در حالی که این قول هیچ تاییدی ندارد که مقصود از فتح در این آیه فتح مکه باشد؟

حتی اگر این نظریه را هم بپذیریم که این سوره در سال هفتم هجری نازل شده است، باز هم شأن نزول های گفته شده با تاریخ قطعی سازگاری ندارد؛ زیرا

۱- همان، ص ۶۱۷.

اگر بگوییم این جریان بعـد از جنگ بـدر بوده است، جنگ بدر در سال دوم هجری اتفاق افتاده است، در حالی که این آیات سال هفتم به بعد نازل شده است و اگر بپذیریم که این جریان بعد از جنگ «بنی قینقاع» با رسول خدا صلی الله علیه وآله اتفاق افتاده است، عده ای وقوع جنگ بنی قینقاع را در سال دوم هجری(۱) و عده ای در سال سوم(۲) می دانند.

بنـابر این بـاز هم بـا زمـان نزول این سوره سازگاری نـدارد و اگر این شأن نزول را بپـذیریم که بعـد از جنگ احـد بوده است، جنگ احد نیز در سال سوم اتفاق افتاده است و با نزول این آیات و سوره سازگاری ندارد؟

اگر این شأن نزول را بپـذیریم که مربوط به ابولبابه و جریان جنگ بنی قریظه است، در آن صورت نیز با نزول سوره سازگاری ندارد؛ زیرا جنگ بنی قریظه بالاتفاق بعد از

جنگ احزاب و در سال پنجم هجری روی داده است.(۳)

۱- تاریخ، طبری، ج ۲، ص ۱۷۲؛ مغازی، واقدی، ج ۱، ص ۱۷۶؛ کامل، ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۳۷؛ سیره، ابن هشام، ج ۳، ص ۵۱.

۲- البدایه و النهایه، ج ۳، ص ۱۲۶؛ السیره النبویه، ذهبی، ج ۱، ص ۳۷۶.

۳- تاریخ، طبری، ج ۲، ص ۲۴۵؛ مغازی، واقدی، ج ۲، ص ۴۹۶؛ کامـل، ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۸۵؛ البدایه و النهایه، ج ۳، ص ۲۸۶؛ السیره النبویه، ذهبی، ج ۱، ص ۵۰۶؛ سیره، ابن هشام، ج ۳، ص ۲۴۴.

۳- پیشتر بیان شد که سیاق در صورتی ثابت می شود که آیات مورد بحث یکجا نازل شده و همچنین قرینه ای برخلاف سیاق وجود نداشته باشد. تنها با کنار هم قرار دادن این آیات، نمی توان حکم کرد که این آیات با هم نازل شده اند.

۴- شأن نزول ها با خطاب آیات نیز سازگار نیست؛ زیرا اگر این شأن نزول ها صحت داشته باشد، نباید یهود و نصارا با هم ذکر شوند؛ چه اینکه اگر مقصود از ولایت، ولایت به معنای نصرت است، بر فرض این که بپذیریم که بین مسلمانان و یهودیان پیمانهایی وجودداشته که براساس آن پیمانها یکدیگر را یاری می کردند، در دوران یاد شده در مدینه مسلمانان با نصارا معاشرتی نداشته اند و معاهده ای نیز میان آنان وجود نداشته است. معاشرت با نصارا بعد از جریان مباهله و در سال نهم هجری آغاز می شود.

۵- وحدتِ سیاق، با هدف آیات قبل و بعد از آیه «انّما» سازگار نیست؛ زیرا هدف در آیات قبل، نهی از انتخاب یهود و نصارا به عنوان «ولیّ» و سرزنش منافقان و بیماردلان از گرایش به یهود و نصارا و حمایت از آنان است، بدون اینکه یهود و نصارا مخاطب باشند، در حالی که در آیات بعد، یهود و نصارا مورد خطاب هستند و آنان را مورد سرزنش قرار داده، محکوم به نفاق و فسق می نماید و با دوگانه بودن هدف در آیات، چگونه می توان قائل به وحدت سیاق شد؟

۶-اگر ولایت در آیات قبل به معنای نصرت باشد به دلایل زیر با خود آیات و ویژگی هایی که در آیات به کار رفته است، سازگار نیست؛

الف – در آیه می فرماید: {بَعْضُهُمْ أَوْلِياءُ بَعْضٍ}؛ این ولایت، ولایت نصرت نیست؛ زیرا آنچه پیروان هر دینی را اعم از یهود و نصارا و ... به هم پیوند می دهد، ولایت محبت و دوستی در سایه دین است نه اینکه آنها با هم پیمان همکاری بسته باشند.

ب – در آیه می فرماید: {وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ}؛ این ولایت نیز نمی تواند ولایت نصرت باشد؛ زیرا تنها قرارداد و پیمان همکاری میان دو گروه موجب نزدیکی روحی آنها نمی شود چه بسا دو گروه که دشمن سرسخت هم هستند، بنا به ضرورتی با هم پیمان همکاری منعقد می کنند. همانند پیمانی که بعد از ورود رسول خدا صلی الله علیه وآله به مدینه میان آن حضرت و یهود بسته شد؛ طایفه ای که مسلمانان هرگز با آنها احساس همبستگی نکردند، تا چه رسد به اینکه {وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ} شود. آنچه موجب می شود که شخصی از یک گروه به حساب آید، ولایت محبت و دوستی است که گرایش روحی و همفکری و ... را در پی دارد.

۷- مدعیان سیاق بر این باورند که آیه ۵۴ درباره ابوبکر و یاران او نازل شده است و بر این اساس باید با آیات قبل و بعد بیگانه باشد. در عین حال می گویند: تمام این آیات درباره «عباده بن صامت» و «عبدالله بن ابیّ» نازل شده است.؟!

ص: ۲۶۵

همان طوری که قبلاً اشاره شد یکی از عجیبترین نظریه ها این است که آیه ولایت حتی آیه قبل از آن هر دو درباره ابیبکر ابی ضحائم نازل شده است!

۲. آیه در مورد ابوبکر نازل شده است

اشاره

یکی دیگر از شبهات سیاق این است که گفته اند با توجه به اینکه آیه قبل درباره ابوبکر نازل شده است، مناسب این است که این آیه نیز درباره ابوبکر نازل شده باشد. به این شبهه توجه کنید.

«ایضا الآیه المتقدّمه نزلت فی ابی بکر کما مرّ من انّه هوالذی حارب المرتدین، فالمناسب ان تکون هذه ایضا فیه.»

این شبهه در برخی منابع آمده است

نقد

اشاره

در این شبهه نیز مقدمه های زیر مسلّم فرض شده و سپس این نتیجه گرفته شده است که باید مقصود از آیه «انّما» هم ابوبکر باشد.

۱- آیه قبل درباره ابوبکر نازل شده است؛

۲- ارتداد در آیه به معنای اصطلاحی آن به کار رفته است؛

۳- مقصود از مرتدین، معترضان به حکومت ابوبکر هستند.

ص: ۲۶۶

الف – شأن نزول آیه ارتداد

درباره آنکه آیه قبل، یعنی آیه ارتداد، درباره چه کسی یا کسانی نازل شده است، نظریه های زیر مطرح شده است:

الف – افرادی مثل واحدی نیشابوری و سیوطی در لباب النقول فی اسباب النزول به شأن نزول آیه نپرداخته اند و از دیدگاه آنان آیه درصدد بیان حکم کلی است.

ب – مفسران اهل سنت – که شأن نزول آیه را مطرح کرده اند – آن را قول منحصر نمی دانند، بلکه یکی از اقوال این است که آیه قبل درباره ابوبکر نازل شده است.

البته محققان این قول را نیز نپذیرفته اند؛ طبری پس از نقل اقوال می نویسد:

«و اولی الاقوال فی ذلک عندنا بالصواب ما روی به الخبر عن رسول اللّه انّهم اهل الیمن قوم ابی موسی الاشعری.»(1)

«ما معتقدیم که از میان نظریه های مطرح شده واقع بینانه ترین آنها این است که مقصود از آیه قبل اهل یمن، از خویشان ابو موسی اشعری هستند؛ چنان که از رسول خدا صلی الله علیه وآله این گونه روایت شده است».

۱- تفسیر، طبری، ج ۴، ص ۶۲۶.

ج – مفسران شیعه - که این شأن نزول را برای آیه ذکر کرده اند - دو گروه هستند:

۱- گروهی بر این باورند که این آیه درشأن امیرالمؤمنین علیه السّلام و یاران او نازل شده است.(۱) مؤید این قول نیز این است که اوصافی که در این آیه به کار رفته، رسول خدا صلی الله علیه وآله آنها را درباره امام علی علیه السّلام در روایات دیگر به کار برده است. شایان ذکر است که این اوصاف در روایات اهل سنت نیز فراوان است؛ رسول خدا صلی الله علیه وآله وصف «یحب اللّه و یحبّه الله» را درباره امام علی علیه السّلام در جنگ خیبر به کار برده است(۲) و اینکه آن حضرت درباره امام علی علیه السّلام فرموده است که اوست که بعد از من با ناکثین، قاسطین و مارقین جهاد می کند.(۳)

۱- مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۰۸.

۲- الصواعق المحرقه، ص ۱۲۱؛ الریاض النضره، ج ۲، ص ۱۲۶، ۱۲۹؛ ذخائر العقبی، ص ۱۳۳؛ نورالابصار، ص ۱۶۴؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۲۶؛ کفایه الطالب، ص ۹۸؛ مناقب، ابن مغازلی با ۱۱ سند، ص ۱۷۶؛ تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۱۶۹ - ۱۷۱؛ مناقب الاسد الغالب، ص ۲۶؛ اسدالغابه، ج ۴، ص ۹۴؛ الاستیعاب، ج ۳، ص ۲۰۳؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۱۶۰؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۲۰ و دهها منبع دیگر.

۳- مستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۳۲؛ الریاض النضره، ج ۲، ص ۱۳۵؛ کفایه الطالب، ص ۱۶۹؛ ذخائر العقبی، ص ۱۳۹؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۶؛ الصواعق المحرقه، ص ۱۲۳؛ مناقب، ابن مغازلی، ص ۲۹۸؛ اسد الغابه، ج ۴، ص ۱۰۸ و منابع دیگر.

۲- گروهی بر این باورند که این آیه درشأن امام زمان علیه السّلام و یاران او نازل شده است. مؤید این قول نیز جمله «فسوف یاتی الله» است که برای استقبال به کار می رود(۱)

بنابر این اصل شأن نزول آیه قبل درباره ابوبکر نه تنها مورد تردید و شک است، بلکه به طور قطع نیز نمی تواند مقصود ابوبکر باشد؛ زیرا خداوند در این آیه جمله «فسوف یاتی اللّه بقوم» را به کار برده است که بنابرقواعد مسلم ادبیات عرب هرگاه سوف بر سر فعل مضارع درآید، فعل مضارع اختصاص به آینده پیدا می کند. این آیه از کسانی سخن می گوید که در عصر نزول آیه هنوز وجود خارجی ندارند، در حالی که ابوبکر و یاران او سالها قبل از نزول آیه وجود داشتند!

۳- در بسیاری از تفاسیر معتبر عامه آمده است که مراد از این آیه سلمان فارسی و قوم او هستند وقتی این آیه نازل شد اصحاب پرسیدند: منظور از این آیه چیست؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله دست بر شانه سلمان فارسی نهادند و فرمودند:

«هذا وذووه ثم قال لوكان الدين معلقاً بالثريا لناله رجال من

۱- تفسیر علی بن ابراهیم، ج ۱، ص ۱۷۰؛تفسیر مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۰۹؛ منهاج البراعه، ج ۲، ص ۳۶۲.

ابناء الفارس»(۱)

ب – معنای ارتداد

در آینده به طور مشروح بیان می کنیم که واژه هایی که در قرآن به کار رفته است، نمی تواند به معنای اصطلاحاتی باشد که این واژه ها در قرون بعدی بین مسلمانان به خود گرفته اند، بلکه باید به همان معنای لغوی آن باشد، یا دست کم متناسب با آن معنی به کار رفته باشد.

در معنای لغوی ارتداد گفته شده است.

«الارتداد و الردّه، الرجوع فی الطریق الذی جاء منه، لکن الردّه تختص بالکفر و الارتداد یستعمل فیه و فی غیره.»(۲)

«ارتداد و رده به معنای بازگشت از راهی که آمده است می باشد، ولی رده اختصاص به بازگشت به کفر دارد، اما ارتداد در این مورد و موارد دیگر به کار می رود».

بنابراین ارتداد به کار رفته در آیه به معنای اصطلاحی نیست تا قرینه ای باشد بر اینکه آیه درباره ابوبکر نازل شده است.

۱- تفسیر ابی السعود الی السعود، ج ۳، ص ۵۱؛ تفسیر الرازی، رازی، ج ۱۲، ص ۱۹- ۲۰ تفسیر النسفی – النسفی، ج ۱، ص ۲۸۸؛ تفسیر الثعلبی، الثعلبی، ج ۴ ص ۷۸- ۷۹.
۲- مفردات، راغب، ص ۱۹۲.

ج – معترضان به حکومت ابوبکر

اینکه گفته شده چون ابوبکر با مرتدان جنگیده است پس آیه درباره او نازل شده است پذیرفته نیست؛ چرا که هواداران ابی بکر سعی کردهاند حتی مخالفان شخص ابوبکر را نیز مرتد بخوانند در حالی که آن زمان عدهای واقعاً مرتد شده و گرد پیامبران دروغین را گرفته بودند ولی عدهای از مسلمانان راستین و اصحاب پیامبر بودند که بر عهد غدیم خم باقی مانده و ولایت و جانشینی را حق امیرالمومنین علیه السّلام میدانستند. قرائن حاکی از آن است که مخالفان ابوبکر تنها وی را قبول نداشتند، نه اینکه مرتد شده باشند؛ به عنوان نمونه طبری، مورخ اهل سنت، پس از نقل حوادث سال یازدهم شعری از شاعران همین گروه را میآورد که نشان می دهد آنان شخص ابوبکر را قبول نداشتند. به دو بیت از این قصیده توجه کنید:

اطعنا رسول اللّه ما کان بیننا فیال عبادالله مالا بی بکر

ایورثنا بکرا اذا مات بعده وتلک لعمرالله قاصمه الظهر(۱)

«تا پیامبر صلی الله علیه وآله در بین ما بود از او اطاعت کردیم، خدایا ابوبکر چه می گوید، آیا بعد از مرگ ابوبکر باید پسرش رهبر ما باشد. به خدا سوگند این مسئله کمرشکن است».

۱- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۷۷.

یکی از قبائلی که به بهانه ارتداد مورد هجوم قرار گرفت قبیله «مالک بن نویره» بود.

«مالک بن نویره»؛ رئیس قبیله ای بود که در زمان جاهلیت او را هم ردیف شاهان می دانستند. بعد از مسلمان شدن، رسول خدا صلی الله علیه وآله مسؤولیت صدقات قبیله اش را به او واگذار کرد. بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه وآله «خالد بن ولید» به بهانه ارتداد از طرف ابوبکر مأمور سرکوبی قبیله «مالک بن نویره» شد. ولی در اولین برخورد با این قبیله چشم خالد به زن مالک، که زنی زیبا بود افتاد، دلباخته او شد. با اینکه اینان مسلمان بودند و نماز می خواندند و مالک نماینده رسول خداصلی الله علیه وآله بود، خالد با مکر و حیله آنان را خلع سلاح کرد و مردان آنان از جمله مالک بن نویره را کشت و برخلاف همه دستورات دینی همان شب زن مالک را به عنوان همسر در اختیار گرفت و با او هم بستر شد. گزارش این جنایت به مدینه رسید. ابوبکر خالد را احضار کرد. هنگام ورود به مسجد تیرهایی را در عمامه اش گذاشته بود، تا چشم عمر به او افتاد، برخاست و تیرها را در آورد و آنها را شکست و گفت:

«قتلت امرءً مسلما، ثم نزوت علی امرأته و اللّه لارجمنّك باجمارك»؟

ص: ۲۷۲

«مسلمانی را کشته ای و با زنش همبستر شده ای. به خدا سوگند تو را سنگسار خواهم کرد؟ ولی ابوبکر او را بخشود»!(۱)

از دیگر قرائن، شهادت عمر در همین جمله است که «مالک بن نویره» مسلمان بوده است.

به راستی جای تعجب نیست که «مالک بن نویره» نماینده رسول خدا صلی الله علیه وآله، مرتد باشد،ولی خالد بن ولید و دیگران با چنان عملکردی مسلمان باشند؟

انسان از تناقض گویی این گروه تعجب می کند؛ از یک سو می گویند: این آیه درباره ابوبکر نازل شده است پس باید آیه بعد هم درباره او نازل شده باشد. این جمله به این معنی است که این سه آیه به طور مستقل و ارتباطی با آیات قبل و بعد ندارد. از سوی دیگر می گویند: مجموع این آیات از ۵۱ تا ۵۷ و به قولی تا ۶۷ یکجا همه در شأن عباده بن صامت» است.

د – مفاد آیات

بر اساس نظر ما این آیه نه درباره ابوبکر نازل شده و نه مستقل است، بلکه این چهار آیه با هم نازل شده است و این آیه به منزله نتیجه سه آیه قبل است؛

ص: ۲۷۳

۱– همان، ج ۲، ص ۵۰۴؛ کامل، ابن اثیر، ج ۲، ص ۳۵۹؛ الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۶، ص ۳۶.

زیرا وقتی عده ای از مسلمان نماها یهود و نصاری را به عنوان «ولیّ» برگزیدند و به آنان گرایش روحی پیدا کردند.

زمینههای این گرایش روحی و ولایت پذیری آنان به شرح زیر است:

۱- گرایش روحی و قلبی به دشمنان خدا و رسول خدا صلی الله علیه وآله است. قلبی که جای محبت دشمنان خدا و رسول شد، دیگر جای محبت خدا و رسول و مؤمنان نمی شود؛ چنان که خداوند فرمود:

{ما جَعَلَ اللّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَیْنِ فی جَوْفِهِ }(۱)

۲- اظهار ذلت این گونه مسلمان نماها در برابر کفار و اظهار عزّت در برابر مسلمانان!؛

۳- سستی در جهاد با یهود و نصارا و تحمل نکردن مشکلات این مبارزه و محرومیت های قطع روابط با آنان؛

۴- هراس از هر سرزنشی در راه خدا؛ از این رو حاضر نیستند در راه خدا قدم بردارند و مبارزه کنند.

با توجه به نکات یاد شده - چنان که گفتیم - این آیه در حکم نتیجه آیات قبل و درصدد بیان این نکته است که اگر عده ای از دین خدا برگردند به خدا زیان نمی رسانند و خداوند قادر است گروهی را بیاورد که از دین خدا دفاع کنند،

۱- احزاب/۴.

به خدا عشق بورزند و خداوند نیز آنان را دوست داشته باشد و بدون هیچ مسامحه ای با دشمنان خدا و رسول مبارزه کنند، در برابر مؤمنان ذلیل باشند و در برابر کفار عزیز و سرزنش هیچ سرزنش گری هم آنان را متزلزل نکند. ویژگی های این قوم و شرایط زمانی پیدایش

این گروه در روایات آخرالزمان به خصوص در تفاسیر روایی ذیل آیه:{فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلاَّ السّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جاءَ أَشْراطُها فَأَنّى لَهُمْ إِذا جاءَتْهُمْ ذِكْراهُمْ}(۱) آمده است که برای طولانی نشدن از ذکر این روایات پرهیز می کنیم.

۳- تناقض آیات

اشاره

از شبهاتی که با توجه به سیاق آیات مطرح شده تناقض آیات است. به این بیان که آیه ارتداد قوی ترین دلیل بر امامت ابوبکر است و اگر آیه بعد - که آیه «انّما» ست - دلیل بر امامت علی علیه السّلام باشد، تناقض پیش می آید و چون تناقض آیات باطل است، دلالت این آیه نیز بر امامت امام باطل است.

به این شبهه توجه کنید:

«انّا قد بیّنا بالبرهان البیّن ان الآیه المتقدّمه و هی قوله یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه الی آخر الآیه من اقوی الدلائل علی صحّه امامه ابی بکر، فلودلّت هذه الآیه

علی صحّه امامه علیّ بعد الرسول، لزم التناقض بین

۱- محمد/۱۸.

الآیتین و ذلک باطل، فوجب القطع بان هذه الآیه لا دلاله فیها علی ان علیّا هو الامام بعدالرسول.» این شبهه در برخی از منابع آمده است.(۱)

نقد

فخر رازی در این استدلال چند مسأله را قطعی فرض نموده و به نتایج زیر دست یافته است:

۱- این آیه درباره ابوبکر و اصحاب او نازل شده است؛

۲- ارتداد در این آیه به معنای ارتداد اصطلاحی است و مقصود از مرتدان، معترضان به حکومت ابوبکر هستند؛

۳- دلالت این آیه بر امامت ابوبکر قطعی است.

در حالی که هیچ یک از این مقدمات نه تنها مسلم نیست، بلکه قابل اثبات هم نیست؛ اما چرا مقدمه اول قابل اثبات نیست؟ پیشتر بیان کردیم که در بین شیعه هیچ کس قائل نیست که آیه درباره ابوبکر نازل شده باشد. همه اهل سنت نیز این نظریه را قبول ندارند. گذشته از آنکه بیان شد، ترکیب این آیه حکایت از آن دارد که قوم مورد بحث در عصر نزول آیه وجود خارجی نداشتند.

ص:۲۷۶

۱- التفسیر الکبیر، ج ۱۲، ص ۲۸.

مقـدمه دوم نیز نـه تنهـا قطعی نیسـت، بلکـه قابـل اثبـات هـم نیسـت؛ زیرا پیشـتر روشن شـد که نه ارتـداد در این آیه به معنـای اصـطلاحی آن است و نه مخالفان ابوبکر مرتد شده بودند، بلکه غیر از هواداران پیامبران دروغین دیگران مسـلمانانی بودند که ابوبکر را به عنوان جانشین رسول خدا صلی الله علیه وآله قبول نداشتند.

مقـدمه سـوم نیز همین گـونه است؛ زیرا تنهـا جمله ای که فخر رازی به آن اسـتدلال می کنـد عبـارت {فسـوف یـاتی اللّه بقوم یحبّهم و یحبّونه} است که گذشـته از آنکه مصداق آن مشـکوک است، معنای آن نیز دلالت روشنی ندارد؛ زیرا استدلال فخر رازی این است که چون این قوم محبوب خدا هستند، پس باید امام مسلمانان باشند!

اشکالها:

۱- این جمله با هیچ توجیه ادبی، عقلی و نقلی بر لزوم امامت دلالت نمی کند.

۲- بر فرض که این جمله دلالت کنـد که مصـداق این آیه بایـد امام باشد مصداق آیه « یک قوم» است نه «افراد» و کسـی نمی تواند ادعا کند که آن قوم همه امامند.

ص: ۲۷۷

۳- بر فرض که افراد مقصود باشند، باید دلالت بر امامت «خالد بن ولید» - که اوصاف خالد را پیشتر بیان کردیم - کند! زیرا همه اتفاق نظر دارند که در این حوادث ابوبکر از مدینه خارج نشده و خالد بن ولید بوده است که آن عملیات را رهبری می کرده است

گذشته از اینها، اشکال های زیر نیز بر اصل استدلال فخر رازی وارد است:

۱- اگر جمله «یحبّهم و یحبّونه» دلالت بر امامت می کند، چرا فخر رازی به کاربرد همین جمله از طرف رسول خدا صلی الله علیه وآله در جنگ خیبر درباره امام علی علیه السّلام استدلال نمی کند. به این جریان توجه کنید.

«حاصرنا خیبر فاخذ ابوبکر فانصرف و لم یفتح له، ثمّ اخذه عمر من الغد فخرج و رجع و لم یفتح له، و اصاب الناس شده فقال رسول الله: انّی دافع اللواء الی رجل یحبّه اللهُ و رسولُه و یحبّ اللهَ و رسولَه لا یرجع حتی یفتح علیه.»(۱)

۱- صحیح، مسلم، ج ۴، ص ۱۲۰؛ مسند، احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۱۶۰؛ الاستیعاب، ج ۳، ص ۲۰۳؛ اسدالغابه، ج ۴، ص ۹۴؛ تاریخ الخلفاء، ص ۱۶۹؛ مناقب الاسد الغالب، ص ۲۶؛ مناقب، ابن مغازلی، ص ۱۷۶ با ۱۱ سند؛ کفایه الطالب، ص ۹۸؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۲۶؛ نورالابصار، ص ۱۶۳؛ ذخائرالعقبی، ص ۱۳۳؛ الریاض النضره، ج ۲، ص ۱۲۹؛ الصواعق المحرقه، ص ۱۲۱،ینابیع الموده، ص ۴۹؛ الفتوحات الاسلامیّه، ج ۲، ص ۴۵۶ و دهها منبع دیگر.

«خیبر را محاصره کردیم، فرماندهی به ابوبکر واگذار شد، ولی کاری از پیش نبرد و بازگشت. روز بعد فرماندهی به عمر واگذار شد. او نیز کاری از پیش نبرد و بازگشت و مردم با مشکلات زیادی روبرو شده بودند. در چنین شرایطی پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: بدون تردید فردا پرچم را به دست مردی خواهم داد که خدا و رسول او را دوست دارند و او نیز خدا و رسول را دوست می دارد. او تا پیروزی را به دست نیاورد، باز نخواهد گشت».

اگر جمله «یحبّهم» و «یحبّونه» دلالت بر امامت می کند؛ چرا در اینجا دلالت نمی کند، با این تفاوت که مصداق «یحبّهم و یحبّونه» در آیه معلوم نیست، ولی اینجا، مصداق آن ، امام علی علیه السّلام است ؛ زیرا نه تنها مسلمانان

بلکه خلیفه دوم، هم آرزو می کرد ای کاش این جمله درباره او بیان شده بود.(۱)

این حدیث که به حدیث الرایه معروف شده در بین اهل سنت از چنان شهرتی برخوردار است که عده ای از محدثان آنان درباره آن کتاب مستقل نوشته اند؛ حافظ ابوعبدالله محمد بن عبدالله ابن البیع حاکم نیشابوری (متوفای ۴۰۵) کتابی به نام طرق حدیث الرایه دارد.(۲)

۱- مستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۳۵؛ ینابیع الموده، ص ۴۹؛ الریاض النضره، ج ۲، ص ۱۳۰؛ صحیح، مسلم، ج ۴، ص ۱۲۰

۲- اهل البیت فی المکتبه العربیه، ص ۲۹۳.

۲- نزول آیه «انّما» درشأن امام علی علیه السّلام قطعی است؛ زیرا همه به اتفاق این شأن نزول را گفته اند، حال یا به صورت اشتراک و یا به صورت انفراد. از طرفی دلالت آیه بر مسئله رهبری نیز بسیار روشن است؛ زیراواژه ولایت در آن به کار رفته و با کلمه «انّما» - که از ادات حصر است - نیز بیان شده است.

بنابراین اگر سخن فخر رازی را بپذیریم برای رفع تعارض باید از دلالت آن آیه بر امامت ابوبکر دست برداشت؛ زیرا نزول آن آیه درباره او مشکوک است و به هیچ وجه بر امامت او دلالت ندارد.

۳- فخر رازی مدعی است که این آیه از قوی ترین دلائل امامت ابوبکر است ولی ابوبکر و طرفدرانش در عصر رسالت که حضور داشتند و شأن نزول آیات را دیده بودند، اگر این آیه درباره او نازل شده بود و چنین دلالتی داشت. قطعا در «سقیفه» برای اثبات مشروعیت خود به آن استدلال می کرد در حالی که در مدارک سقیفه چنین چیزی را نمیبینیم.

۴- ابوبکر هرگز مدعی نشد که این آیه درباره او نازل شده است و هیچ یک از معاصران او هم چنین ادعایی نکرده اند و این قول تنها از عکرمه نقل شده است که پانزده سال بعد از ارتحال رسول خدا صلی الله علیه وآله به دنیا آمده است،(۱) در حالی که

۱- الاعلام، ج ۴، ص ۲۴۴.

امام علی علیه السّلام - همان طور که پیشتر بیان شد - نه تنها مدعی است که این آیه درباره او نازل شده است بلکه ادعای اجماع امت را نیز دارد و به آن استدلال نیز کرده است که مشروح آن در آینده بیان خواهد شد.

۵- در اندیشه اهل سنت اکثر قریب به اتفاق بر این باورند که نصّی بر امامت هیچ کس وجود ندارد. حتی عده ای از آنان در کتب خود بابی را به این مسئله اختصاص

داده اند، به عنوان مثال «ابن کثیر» باب مستقلی را با نام «باب ان رسول لم یستخلف» ذکر می کند(۱) و به پیروی از او، سیوطی نیز بابی را با همین عنوان در کتاب خود آورده است(۲) و آنان که تلاش زیادی کرده اند که مشروعیت حکومت ابوبکر را از راه نصّ درست کنند و در کتب خود بابی را با عنوان «باب استخلاف ابی بکر» آورده اند، هر چه کوشیده اند در طول ۲۳ سال رسالت رسولخدا صلی الله علیه وآله تنها نماز خواندن ابوبکر را به عنوان دلیل آورده اند که تمام این باب را دو روایت تشکیل می دهد(۳) که آن هم در واقع یک روایت است و تفاوت آن دو در تعبیر ابن زمعه است که در روایت دوم، تخطئه عمر شدیدتر است.

۱- البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۲۵۰.

۲- تاریخ الخلفاء، ص ۷.

۳- سنن، ابی داود، ج ۴، ص ۲۲۲.

برای روشن شدن مسئله به این روایت توجه کنید:

«عن عبدالله بن زمعه قال: لمّا استعز برسول اللّه صلی اللّه علیه و سلم و انا عنده فی نفر من المسلمین دعاه بلال الی الصلاه، فقال مروا من یصلّی للناس، فخرج عبدالله بن زمعه، فاذا عمر فی الناس و کان ابوبکر غائبا فقلت یا عمر، قم فصلّ بالناس، فتقدّم فکبّر، فلمّا سمع رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلم صوته - و کان عمر رجلاً مجهرا - قال: فاین ابوبکر؟ یأبی اللّه ذلک و المسلمون یابی اللّه ذلک و المسلمون، فبعث الی ابی بکر، فجاء بعدان صلّی عمرتلک الصلاه، فصلّی بالناس.»(۱)

«عبدالله بن زمعه می گوید: وقتی بیماری رسول خدا صلی الله علیه وآله شدت یافت من و عده ای از مسلمانان نزد او بودیم. بلال از رسولخداصلی الله علیه وآله تقاضا کرد که برای نماز خواندن به مسجد تشریف بیاورند. پیامبر فرمود به یک نفر بگویید با مردم نماز بخواند».

عبدالله بن زمعه می گوید: وقتی به مسجد آمدم به عمر گفتم برخیز و با مردم نماز بخوان. او نیز برخاست و تکبیر گفت و چون رسولخدا صلی الله علیه وآله صدای عمر را شنید، چون صدای عمر بلند بود، فرمود: ابوبکر کجاست؟. خدا و مسلمانان این کار را نمی پسندند.

۱- سنن، ابی داوود، ج ۴، ص ۲۲۲.

سپس به دنبال ابوبکر فرستادند و او نیز آمد و بعد از آنکه عمر آن نماز را

خوانده بود، ابوبکر با مردم نماز خواند».

برای روشن شـدن اینکه محدثان نتوانسـته اند در این زمینه حدیثی بیابند - و گرنه به هر قیمتی که بود آن را ثبت می کردند - به موارد ذیل اشاره می کنیم:

الف – طرفداران حکومت ابوبکر پس از تلاش بسـیار تنها همین روایت نماز خواندن ابوبکر با مردم را آورده اند و سعی کرده اند تا بدین وسیله صلاحیت ابوبکر را برای امامت ثابت کنند که گذشته از مشکل سند و متن، این کار از نظر اهل سنت ارزش ندارد؛ زیرا آنان امامت هر مسلمانی را در نماز جایز می دانند؛ هر چند آن مسلمان فاسق باشد!

ب - به علاوه این روایت تنها درباره ابوبکر است و عمر را نیز تخطئه می کنـد، ولی در مورد عمر و عثمان، هیـچ روایت یا آیه ای که بر امامت آنان دلالت کند، وجود ندارد.

ج - محقق کتاب سنن ابی داوود درباره این روایت که تنها روایت در این مورد است، می نویسد:

«انفرد به ابو داوود عن الکتب الستّه.»(۱)

«در میان کتب سته، تنها ابو داوود این روایت را نقل کرده است».

۱- همان.

۴- «ولیّ» به معنای یاور

اشاره

گفته انـد با توجه به اینکه آیات پیش از آیه ولایت درباره تقویت دلهای مؤمنان و از بین بردن ترس آنان از مرتدان است، باید مقصود از «ولیّ» در این آیه نیز ناصر باشد.

به این شبهه توجه کنید:

«انّـا لاـ نسلّم انّ المراد بـالولیّ المتولیّ للاـمور المتصـرّف فیهـا تصـرّفا عامـا، بـل المراد بهـا الناصـر، لانّ الکلام فی تقویه قلوب المؤمنین و ازاله الخوف عنها عن المرتدّین.»

«مـا نمی پـذیریم که مقصود از «ولیّ» در آیه متولی امور باشـد، به گونه ای که اختیـاراتی فراگیر داشـته باشـد، بلکه مقصود از «ولایت» یاری کردن است؛ زیرا سخن در تقویت دلهای مؤمنان و از میان برد ترس آنان از مرتدان است».

این شبهه نیز در منابع گوناگون آمده است.(۱)

ص: ۲۸۴

۱- نک: مواهب الرحمن فی دروس القرآن، ج ۳، ص ۱۶۷؛ روح المعانی، ج ۶،ص ۱۶۸؛ التفسیر الکبیر، ج ۱۲، ص ۲۸.

نقد

گویندگان این سخن نیز خواسته اند بر شمار شبهات بیفزایند، با این پندار که کثرت شبهات دلیل بر اعتبار علمی گوینده یا ضعف مکتب تشیع است وگرنه این شبهه نیز ناقص طرح شده است؛ زیرا این شبهه در صورتی وارد است که مسائل زیر از نظر تاریخی اثبات شود:

۱- این آیه و آیه، قبل با هم نازل شده باشند؛

۲- ارتداد در آیه به معنای ارتداد اصطلاحی باشد؛

۳- آیه قبل درباره ابوبکر نازل شده باشد؛

۴- مقصود از مرتدان در آیه قبل، مخالفان ابوبکر باشند؛

۵- مخالفان سیاسی ابوبکر - که به مشروعیت خلافت او اعتراض داشتند - به راستی مرتد شده باشند، در حالی که هیچ یک از این مسائل از نظر تاریخی و علوم قرآنی قابل اثبات نیست.

ص: ۲۸۵

فصل ششم :شبهات ادبی

اشاره

بعضی از شبهاتی که به استناد ادبیات عرب بیان کرده اند عبارتند از:

۱ – لغو بودن ذکر رکوع بعد از صلات؛

گفته انـد، اگر مقصود از رکوع، رکوع اصـطلاحی باشـد، بـا توجه به اینکه قبـل از این جمله، عبارت {یقیمون الصـلوه} آمـده است و صلات شامل رکوع هم می شود، ذکر {و هم راکعون} لغو خواهد بود.

به این شبهه توجه کنید:

«و الرکوع هنا ظاهره الخضوع لا الهیئه التی فی الصلاه، لأنّه یلزم فی هذا القول تکریر الرکوع لقوله یقیمون الصلاه.»

این شبهه در منابع گوناگون آمده است.(۱)

ص: ۲۸۹

۱- البحر المدید فی تفسـیر القرآن المجید، ج ۲، ص ۵۲؛ البحر المحیط، ج ۳، ص ۵۲۵؛ مواهب الرحمن فی تفسـیر القرآن، ج ۳، ص ۱۶۷؛ تفسیر القرآن العظیم المسمّی باولی ما قیل فی آیات التنزیل، ج ۳، ص ۴۲.

نقد

در پاسخ به این شبهه ابتدا باید جایگاه جمله «و هم راکعون» را از نظر ادبی مشخص کرد.

درباره این جمله دو احتمال زیر داده شده است:

۱ - اینکه «واو» عاطفه و جمله عطف بر جملات قبل باشد که عده ای بر این باورند.

در این جمله دو وجه جایز است که روشن ترین آن این است که جمله عطف بر جمله های گذشته است پس معنای آیه چنین می شود: «ولی و سرپرست شما تنها کسانی هستند که نماز می خوانند و زکات می دهند و رکوع می کنند».(۱)

براساس این نظریه این اشکال مطرح می شود که ذکر «راکعون» تکرار و لغو است؛ زیرا قبل از آن جمله {یقیمون الصلوه} آمده است.

پاسخهای مفسران اهل سنت

الف - چون رکوع بارزترین رکن نماز است و به دلیل اهمیت – آن – بر خلاف جملات قبل – این جمله را اسمیه آورده و نگفته است؛ «یرکعون» (۲)

ص: ۲۹۰

۱- اللباب فی علوم الکتاب، ج ۷، ص ۳۹۹؛ البحر المحیط، ج ۳، ص ۵۲۵ و ... .

۲- اللباب فی علوم الکتاب، ج ۷، ص ۳۹۹.

این پاسخ – همان طور که ملاحظه می کنید – ادعایی بیش نیست و دلیلی بر اظهر بودن رکوع نسبت به بقیه ارکان نداریم و ایشان هم نتوانسته برای اثبات آن دلیلی ارائه کند، بلکه اگر بحث مقایسه بین ارکان نماز مطرح شود، آشکارترین ارکان نماز تکبیره الاحرام است؛ زیرا با گفتن آن نماز آغاز و کارهای منافی نماز با گفتن این تکبیر حرام می شود.

ب – ممکن است تکرار برای تأکید باشد، چون نماز در میان تکالیف الهی از شرافت و عظمت زیادی برخوردار است.(۱)

چنان که ملاحظه می کنید، این پاسخ نیز ربطی به موضوع ندارد؛ زیرا اشکال این بود که تکرار ذکر رکوع پیش می آید، نه تکرار نماز و پاسخ یاد شده مبتنی بر تکرار نماز

است، در حالی که در آیه نماز تکرار نشده است.

ج – ذکر رکوع بعد از نماز بدین خاطر است که شریف ترین اعمال نماز رکوع است.(۲)

این پاسخ نیز که شریف ترین اعمال نماز رکوع است؛ ادعایی بیش نیست، زیرا در روایات آمده است که نزدیک ترین حالت انسان به خدا در حال سجده است؛ به این روایت توجه کنید:

۱- البحر المحیط، ج ۳، ص ۵۲۵.
۲- کتاب التسهیل لعلوم التنزیل، ج ۱، ص ۱۸۱.

«قال النبی صلی الله علیه وآله : اقرب ما یکون العبد من ربّه و هو ساجد.»(۱)

نزدیک ترین حال قرب بنده به پروردگارش هنگام سجده است.

بدین سان اشکال تکرار رکوع و لغو بودن آن در صورتی وارد می شود که «واو» را عاطفه بدانیم. در این صورت، هیچ یک از پاسخ هایی که ارائه کرده اند قانع کننده نیست.

اشکال اساسی که بر عاطفه گرفتن «واو» وارد می شود؛ این است که با توجه به اینکه «انّما» برای حصر است و خداوند در مقام تعیین ولی و سرپرست مسلمانان بعد از رسول خداست، اگر واو را عاطفه بدانیم، این هدف تأمین نمی شود؛ زیرا معنای آیه این می شود که ولی و سرپرست شما خدا و رسول خدا و کسانی هستند که نماز می خوانند و زکات می دهند و رکوع می کنند.

این اوصاف در همه مسلمانان وجود دارد و از طرفی همه نمی توانند «ولیّ» باشند پس حصری اثبات نمی شود.

۲- بیشتر مفسران عامه و تمام مفسران خاصه این نظریه را پذیرفته اند که «واو» حالیه و صاحب حال نیز فاعل {یقیمون و یؤتون} است.

توجیه های زیر از سوی مفسران اهل سنت ارائه شده است:

الف - رکوع به معنای اصطلاحی نیست، بلکه به معنای خضوع است؛

۱- سنن، ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۸۰.

چون عـدهای از صـحابه در هنگام نزول این آیات در حال نماز و عـده ای در حال پرداخت زکات بوده اند و این دو کار را با حالت خضوع انجام می دادند، این آیه نازل شد.(۱)

گرچه رکوع در لغت به معنـای خضوع آمـده است ولی در بکـارگیری لغتی که چنـد معنی دارد در یـک معنـای معین، نیاز به قرائتی است که مؤیـد معنای یاد شـده باشـد، در حالی که در اینجا رکوع را به معنای خضوع گرفتن نه تنها قرینه مؤیـد نـدارد، بلکه بر خلاف تاریخ و کتاب و عقل است.

۱- در این پاسـخ ادعـا شـده است که صـحابه هنگام نزول آیه در حال نماز و پرداخت زکات بوده انـد، در حالی که نزول آیه چنـد دقیقه هم طول نمی کشد. اگر پرداخت زکات از طرف امیرالمؤمنین علیه السّلام را نادیده بگیریم و انکار کنیم - که این گروه درصـدد چنین کاری هسـتند - از نظر تاریخی چه دلیلی هست که در آن لحظه اصـحاب در حال پرداخت زکات بودند؟ انسان با اندک تأمل در می یابد که این سخن بی مدرک است.

۱- البحر المحیط فی التفسیر، ج ۳، ص ۵۲۵ و بیشتر تفاسیر اهل سنت در اینجا مورد بررسی قرار گرفته اند.

از طرفی اگر پرداخت زکات از سوی صحابه در آن لحظه اثبات نشود، براساس این نظریه، جمله {یؤتون الزکاه} را نمی توان معنی کرد و جمله ای خلاف واقع خواهد بود؛

۲- اگر رکوع به معنای خضوع باشد، اشکال تکرار به گونه ای دیگر وارد می شود؛ زیرا نماز و زکات هر دو کار عبادی هستند وعبادت باید با اخلاص و خضوع انجام شود. در این صورت جمله {و هم راکعون} به معنای و «هم خاشعون» است که با قرآن تناسب ندارد؛

۳- اگر رکوع به معنای خضوع باشد، گذشته از دو اشکال پیشین، اشکال دیگری نیز خواهد داشت، بدین معنی که هدف آیه که تعیین ولی بعد از نبی صلی الله علیه وآله است تأمین نمی شود؛ زیرا خضوع در نماز و زکات در این صورت، میان همه مسلمانان مشترک است، نه آنکه به عده ای ویژه اختصاص داشته باشد تا با حصر «انّما» متناسب باشد.

ب - «واو» عاطفه نیست، ولی رکوع هم به معنای اصطلاحی نیست.

اگر «واو استینافی» باشد جایز است که مقصود از رکوع، مبالغه در مواظبت بر نافله ها باشد.(۱)

۱- تفسیر القرآن العظیم المسمی اولی ما قیل فی آیات التنزیل، ج ۳، ص ۴۲.

نقد

۱- هیچ کس در هیچ لغتی رکوع را به معنای مواظبت بر نافله معنی نکرده است؛

۲- در شرع نیز لفظ رکوع بر مواظبت بر نافله اطلاق نشده است؛

۳- در میان دانشمندان نیز رکوع اصطلاحی به معنای مواظبت بر نافله نیست.

۴- براساس این نظریه، آیه شأن نزول نخواهد داشت؛ زیرا معنای آیه این می شود: ولیّ شما خدا و رسول و کسانی هستند که نمازمی گزارند، زکات می دهند و بر نافله ها مواظبت می کنند؛

این ویژگی همه مسلمانان را در برمی گیرد؛ چنان که طرفداران نظریه «تعمیم» می گویند.

۵- هدف آیه نیز - همان طور که در اشکال پیشین بیان شد - تأمین نخواهد شد.

ج – دانشمندان شیعه بر این باورند که «واو» حالیه است، و رکوع نیز به معنای اصطلاحی آن به کار رفته است در این صورت هم حصر «انّما» درست است و هم هدف آیه تأمین می شود؛ زیرا در این صورت مصداق منحصر در امام علی علیه السّلام است و اشکال تکرار نیز وارد نیست؛ چه اینکه اشکال تکرار براساس عاطفه بودن «واو» مطرح می شد و براساس حالیه بودن «واو» تکرار پیش نمی آید

ص: ۲۹۵

و این اشکال را بر شیعه وارد کرده اند؛ زیرا براساس عاطفه بودن، «واو» معنای آیه چنین می شد: ولیّ شماتنها خدا و رسول او و کسانی هستند که نماز می گزارند و زکات می دهند و رکوع می کنند، ولی براساس حالیه بودن «واو» معنای آن این گونه می شود: ولیّ شما تنها خدا و رسول و کسانی هستند که نماز می گزارند و در حال رکوع زکات می دهند که بیان حالت پرداخت زکات است، نه بیان کاری که در نماز انجام می شود، تا در جمله قبل تکرار شده باشد.

۲ - عدم اطلاق زکات بر صدقه مستحبی

گفته اند؛ زکات هر کجا به کار رود به زکات واجب اختصاص دارد و بر صدقه مستحبی اطلاق نمی شود. به این شبهه توجه کنید:

«انّ الزکاه لا تاتی الاّ بلفظها الخاص بها و هو الزکاه المفروضه، فهی اسم للواجب لا للمندوب.»

بنابر این مقصود از رکوع، رکوع نماز نیست، تا بگوییم آیه در شأن علی علیه السّلام نازل شده است.

این شبهه در بعضی از منابع ذکر شده است.(۱)

۱- تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج ۴، ص ۲۸۴؛ التفسیر الشامل، ج ۲، ص ۹۷۷؛ تفسیر کبیر، ج ۱۲، ص ۳۰؛ تفسیر، قرطبی، ج ۶، ص ۲۲۲.

نقد

زکات از منظر لغت

بـدون تردید، زکات واژه ای عربی است و قبل از اینکه پیامبر اسـلام به رسالت برانگیخته شود و قرآن نازل گردد، عرب زبانان واژه زکات را در گفتگوهای خود به کار می برده اند.

بنابر این باید دید در لغت عرب زکات به چه معنی است؟

ابن منظور از لغت شناسان عرب زبان در این باره می نویسد:

«قال ابوعلی: الزکاه صفوه الشی ء و زکّاه اذا اخذ زکاته وتزکّی ای تصدّق.»(۱)

«زکات، برگزیده چیز است و زکّاه؛ یعنی برگزیده اش را گرفت و تزکّی؛ یعنی انفاق کرد».

«قال الفراء: زکاه صلاحا.»(۲)

«قال ابو زید النحوی: واصل الزکاه فی اللغه الطهاره و النماء و البرکه و المدح و کلّه قد استعمل فی القرآن و الحدیث.»(۳)

ص: ۲۹۷

۱- لسان العرب، ج ۱۴، ص ۳۵۸.

۲- همان.

۳- همان.

اصل زکات در لغت به معنای طهارت، رشد، برکت و ستایش است و همه این موارد در قرآن و حدیث به کار رفته است.

میر شریف می نویسد:

«الزکاه فی اللغه الزیاده.»(۱)؛ «زکات در لغت به معنای زیادی است».

راغب می نویسد:

«اصل الزکاه النموّ الحاصل عن برکه اللّه تعالی و یعتبر ذلک بالامور الـدنیویه و الاخرویه و منه الزکاه مما یخرج الانسان من حق اللّه تعالی الی الفقراء و تسمیته بذلک لما یکون فیها من رجاء البرکه او لتزکیه النفس، ای تنمتیها بالخیرات و البرکات.»(۲)

«اصل زکات، رشـدی است که از برکت خداوند حاصل می شود و این مسـئله هم در امور دنیوی و هم در امور اخروی کاربرد دارد. از همین مقوله است زکاتی که انسان به عنوان حق خداونـد به فقرا می دهـد و اینکه به چنین مالی زکات می گویند یا به امید برکت در مال است، یا بدین سبب است که باعث تکامل نفس می شود».

۱- التعریفات، ص ۵۰.

۲- مفردات، ص ۲۱۳.

زکات در قرآن

اشاره

قرآن کتاب عربیِ مبین است(۱) و برای انذار اعراب و دیگران نازل شده است.(۲)

بنابر این باید واژه هایی که در آن به کار می رود یا به همان معنایی باشد که در لغت عرب کاربرد دارد، یا دست کم مناسبتی با معنای لغوی داشته باشد.

واژه زکات در قرآن ۳۲ بار به کار رفته است که برخی از مصادیق آن بدین شرح است:

الف – درباره مشرکان

{قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحى إِلَيَّ أَنَّما إِلهُكُمْ إِلهٌ واحِدٌ فَاسْتَقيمُوا إِلَيْهِ وَ اسْتَغْفِرُوهُ وَ وَيْلٌ لِلْمُشْرِكينَ * الَّذينَ لا يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كافِرُونَ}(۳)

«بگو من فقط یک انسان مانند شما هستم به من وحی شده است که تنها معبود شما خدای یگانه است، به او رو آورید و از او طلب

۱- شعراء/۱۹۵.

۲- شوری/۷.

۳- فصلت/۷.

آمرزش کنید. وای بر مشرکان؛ آنان که زکات نمی دهند و به آخرت ایمان ندارند.

با توجه به نکات زیر، مقصود از این زکات زکات واجب نیست:

۱- این سوره مکی است و حال آن که زکات در مدینه واجب شده است؛(۱)

۲- شأن نزول آیه را چنین گفته اند که مشرکان قریش، که حجاج را سقایت و اطعام می کردند، اعلام نمودند این امکانات را در اختیار کسانی که به پیامبر ایمان آورده اند قرار نمی دهند. این آیه درباره آنان نازل شده است؛(۲)

۳- مشرکان مکه اعتقادی به پیامبر و قرآن نداشتند، تا چه رسد به زکات، تا آنان بر عدم انجام این کار سرزنش شوند.

بنابراین مقصود از زکات، در این آیه، مطلق انفاق ها و خدماتی است که مشرکان در عصر جاهلیت به زائران «بیت اللّه» ارائه می کردند، نه زکات تشریع شده در اسلام.

ب – بعضی از موارد زکات درباره پیامبران پیشین

درباره انبیاء بنی اسرائیل چنین می فرماید:

۱- الجامع لاحکام القرآن، ج ۶، ص ۳۰.

۲- همان، ج ۱۵، ص ۳۴۱؛ الکشاف، ج ۳، ص ۴۴۳.

{وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّهً یَهْدُونَ بِأَمْرِنا وَ أَوْحَیْنا إِلَیْهِمْ فِعْلَ الْخَیْراتِ وَ إِقامَ الصَّلاهِ وَ إِیتاءَ الزَّکاهِ وَ کانُوا لَنا عابِدینَ}(۱)

«و آنـان را رهبرانی قرار دادیم که به فرمان ما هـدایت می کردنـد و انجام کارهای نیک و بر پاداشـتن نماز و ادای زکات را به آنان وحی کردیم و آنان فقط مرا عبادت می کردند».

درباره حضرت عیسی علیه السّلام نیز می فرماید:

{قالَ إِنّی عَبْدُ اللّهِ آتانِیَ الْکِتابَ وَ جَعَلَنی نَبِیًّا * وَ جَعَلَنی مُبارَکًا أَیْنَ ما کُنْتُ وَ أَوْصانی بِالصَّلاهِ وَ الزَّکاهِ ما دُمْتُ حَیًّا}(۲)

«گفت: من بنده خدایم که به من کتاب داده و مرا پیامبر قرار داده است و هر کجا باشم مرا وجودی فرخنده ساخته و تا زنده ام مرا به نماز و زکات سفارش کرده است».

درباره حضرت اسماعیل علیه السّلام می فرماید:

{وَ اذْکُرْ فِی الْکِتـابِ إِسْـماعیلَ إِنَّهُ کـانَ صـادِقَ الْوَعْـدِ وَ کـانَ رَسُولاً نَبِیًّا * وَ کـانَ یَـأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلاهِ وَ الزَّکاهِ وَ کانَ عِنْـدَ رَبِّهِ مَرْضِیًّا}(۳)

۱- انبیاء/ ۷۳.

۲- مریم/۳۱ - ۳۰.

۳- مریم/۵۵.

«و در این کتاب اسماعیل را یاد کن که در وعده هایش صادق بود و پیامبری بزرگ بود. او همواره خاندان خود را به نماز و زکات دعوت می کرد و همواره پروردگارش از او راضی بود.

درباره یحیی علیه السّلام می فرماید:

{یا یَحْیی خُذِ الْکِتابَ بِقُوَّهٍ وَ آتَیْناهُ الْحُکْمَ صَبِیًّا * وَ حَنانًا مِنْ لَدُنّا وَ زَکاهً وَ کانَ تَقِیًّا}(۱)

«ای یحیی! این کتاب را به جدّ بگیر و در طفولیت او را فرزانگی دادیم و شفقت و پاکیزگی به او عطا کردیم. او پرهیزگار بود».

ج - درباره امت های گذشته

درباره بنی اسرائیل چنین می فرماید:

{وَ إِذْ أَخَذْنا میثاقَ بَنی إِسْرائیلَ لا تَعْبُدُونَ إِلاَّ اللّهَ وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْسانًا وَ ذِی الْقُرْبی وَ الْیَتامی وَ الْمَساکینِ وَ

۱- مریم/۱۴-۱۳.

قُولُوا لِلنّاسِ حُسْنًا وَ أَقیمُوا الصَّلاهَ وَ آتُوا الزَّکاهَ ثُمَّ تَوَلَّیْتُمْ إِلاّ قَلیلاً مِنْکَمْ وَ أَنْتُمْ مُعْرِضُونَ}(۱)

«هنگامی که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که جز خدا را نپرستید و به پدر و مادر، نزدیکان، یتیمان و بینوایان نیکی کنید و با مردم نیک سخن بگویید، نماز را بر پادارید و زکات بدهید، ولی جز عده اندکی از شما همگی سرپیچی کردید و روی گرداندید».

بنابر این زکات، در این آیات، زکات واجب اسلامی نیست.

مفهوم اصطلاحی زکات

براساس آنچه بیان شد، نه در لغت، نه در لغت، لفظ زکات برای زکات واجب وضع شده و نه در قرآن.

هرجا این واژه به کار رفته است، مقصود زکات واجب است، بلکه در قرآن و حدیث، به همان معانی چهارگانه لغوی آن به کار رفته است؛ چنان که پیشتر از «ابو زید نحوی» نقل کردیم.

بعد از آنکه آیات قرآن، زکات را به همان معنای انفاق مال در راه خدا بیان داشت، رسول خدا صلی الله علیه وآله موارد و مقدار آن را در سخنان خود تبیین فرمود. و در

۱- بقره/۸۲.

نسلهای بعدی که «عرف متشرعه» شکل گرفت، این واژه بر زکات واجب در شرع اسلام نیز اطلاق شد، نه اینکه منحصر در آن باشد، به طوری که هرجا لفظ زکات در آیات به کار رود، منظور از آن زکات واجب است.

این مسئله به لفظ زکات اختصاص ندارد، بلکه لفظ «صلات» و «صوم» و به طور کلی مطلق عبادات چنین است.

قرینه های این برداشت:

۱- در آیـاتی که پیشتر دربـاره انبیـاء و امم گذشـته نقل کردیم، لفظ «زکات» و «صـلات» به کار رفته بود، در حالی که به طور قطع امت های گذشته زکات و نمازی با شرایط و ... که در شریعت اسلامی وجود دارد، نداشته اند.

۲- خداوند درباره روزه چنین دستور می دهد:

{یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا کُتِبَ عَلَیْکُمُ الصِّیامُ کَما کُتِبَ عَلَی

الَّذینَ مِنْ قَبْلِکُمْ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ }(۱)

«ای مؤمنان، روزه بر شما واجب شد، همان گونه که بر پیشینیانتان واجب شده بود؛ باشد که پرهیزگار شوید».

این در حالی است که به طور قطع روزه ای که در امت های گذشـته وجود داشـته، با روزه ای که در امت اسلامی وجود دارد، متفاوت بوده است.

ص: ۳۰۴

۱- بقره/۱۸۳.

۳- اسامی عبادات، چه زکات، چه صلات و چه صوم، هم برای واجب و هم برای مستحب وضع شده است و شاهد آن این است که در کتب فقهی، اصولی، اخلاقی و ... عبادات مستحب را نیز با همین الفاظ بیان می کنند و چنین نیست که نماز واجب را با لفظ صلات بیان کنند و برای نماز مستحب لفظ مخصوصی باشد ویا صوم واجب را با لفظ صوم بیان کنند و برای صوم مستحب لفظ دیگری به کار برند.

اعتراف مفسران اهل سنت

مفسران درباره کاربرد لفظ زکات در این آیه، با توجه به شأن نزول آن، بر این عقیده اند که صدقه مستحبی نیز زکات نامیده می شود؛

الف - ابوبکر جصّاص می نویسد:

«و قوله تعالی {...يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَهُمْ راكِعُونَ...} «یدلّ علی انّ صدقه التطوّع تسمّی زکاه، لانّ علیّا تصدّق بخاتمه تطوّعا».(۱)

این جمله بیانگر آن است که صدقه مستحبی نیز زکات نامیده می شود؛ زیراعلی علیه السّلام انگشتری خود را به عنوان صدقه مستحبی داده است.

ب - ابوالسعود می گوید:

ص: ۳۰۵

۱- الجامع لاحکام القرآن، ج ۴، ص ۱۰۲.

«و فيه دلاله على انّ صدقه التطوّع تسمّى زكاه.»(۱)

«این جمله دلالت می کند که به صدقه مستحبی هم زکات گفته می شود».

ج - بیضاوی می نویسد:

«و على هذا يكون دليل على انّ الفعل القليل فى الصلاه لا يبطلها و انّ صدقه التطوّع تسمّى زكاه.»(۲)

«این آیه دلیل بر این است که کار اندک مبطل نماز نیست و صدقه مستحبی زکات نامیده می شود».

د - نسفی می نویسد:

«و الآيه تدلّ على جواز الصدقه فى الصلاه.»(۳)

«آیه دلالت می کند که در نماز می توان صدقه داد».

ه - عجیلی می نویسد:

«و فيه دلاله على انّ صدقه التطوّع تسمّى زكاه.»(۴)

«این جمله دلالت می کند که به صدقه مستحبی زکات گفته می شود».

۱- تفسیر ابی السعود، ج ۲، ص ۵۸.

۲- تفسیر البیضاوی، ج ۲، ص ۳۳۸.

۳- مدارک التنزیل و حقایق التاویل، ج ۱، ص ۴۵۶.

۴- الفتوحات الالهیه، ج ۲، ص ۲۴۱.

محقق تفسیر بیضاوی در آیه یاد شده با پذیرش اینکه آیه در شأن حضرت علی علیه السّلام نازل شده است، احتمال کاربرد واژه زکات را در این آیه در زکات واجب مطرح کرده است.

به کلام او توجه کنید:

«یحتمل ان یکون طرح الخاتم لاداء صدقه الفرض، بان یکون خاتم فضه یؤدیّ به زکاه الفضیّه.»(۱)

«احتمال دارد که بخشش انگشتری برای پرداخت زکات واجب باشد، به این گونه که آن انگشتری نقره بوده است که به عنوان زکات نقره پرداخت شده است».

باید توجه داشت که این احتمال، هیچ دلیل روشنی از آیات، روایات و ... ندارد.

عدم دلالت «انّما» بر حصر

گفته اند؛ کلمه «انّما» دلالت بر حصر نمی کند تا بگوییم مصداق این آیه در عصر رسول خدا صلی الله علیه وآله امام علی علیه السّلام بوده است. به این شبهه توجه کنید:

«و لا نسلّم ان کلمه انّما للحصر.»

ص: ۳۰۷

۱- تفسیر البیضاوی، ج ۲، ص ۳۳۸.

فخر رازی نیز به این شبهه اشاره کرده است.(۱)

نقد

۱- به نظر می رسد که این شبهه تنها از شخصیت فکری فخر رازی سرچشمه گرفته است که با توجه به شاکله فلسفی او چنان که خود وی گفته است، بنا دارد در برابر هر چیزی علامت سؤال بگذارد،(۲) نه اینکه اعتقادی به شبهه یاد شده داشته باشد.

۲- درباره این قضاوت و شبهه فخر رازی به کلام ابوحیان، ادیب و مفسر معروف، بسنده می کنیم. وی گفت: گرچه فخررازی در بعضی از علوم ید طولانی دارد، ولی در ادبیات عرب تخصصی ندارد.(۳)

۳- شاهد بر اینکه فخر رازی در ادبیات عرب تخصص نداشته این است که هیچ کس چنین سخنی را نگفته است.

۴- در ابتدای بحث دیدگاه لغت شناسان را نقل کردیم که «انّما» برای «حصر» است و حتی در توجیه و علت حصر آن که دو نظریه مطرح بود، آنها را نقل کردیم که در اینجا تکرار نمی کنیم.

۱- فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۱۲، ص ۳۰.

۲- همان، ج ۱، ص ۹.

۳- البحرالمحیط، ج ۱، ص ۲۶۱.

۵- فخر رازی نیز به این سخن اعتقادی ندارد؛ زیرا در آیه: {قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكَمْ يُوحى إِلَيَّ أَنَّما إِلهُكَمْ إِلهٌ واحِدٌ}(۱) وی «انما» را به معنای حصر آورده و می نویسد:

«فانی بشر مثلکم و لا امتیاز بینی و بینکم، الاّ بمجرد انّ اللّه عز و جل اوحی الیّ.»(۲)

«من بشری هستم مانند شما و هیچ امتیازی میان من و شما وجود ندارد جز اینکه خداوند تبارک و تعالی به من وحی کرده است».

۶- تعجب از فخر رازی است که در این جا میگوید: «انما» بر حصر دلالت نمیکند در حالی که در اصول اصرار دارد «انّما» بر حصر دلالت دارد!

خلاف بودن اطلاق جمع بر مفرد

گفته اند؛ عبارت «الذین آمنوا» و اوصاف پس از آن جمع است و اگر مقصود از این جمع علی علیه السّلام باشد، لازم می آید که لفظ جمع بر مفرد اطلاق شود و این خلاف قواعد ادبیات عرب است.

به این شبهه توجه کنید:

«و یرد علی الشیعه انّ حمل الجمع علی الواحد خلاف الظاهر.»

ص: ۳۰۹

۱- کهف /۱۱۰.

۲- التفسیر الکبیر، ج ۲۷، ص ۹۸.

«بر شیعه اشکال می شود که حمل جمع بر مفرد خلاف ظاهر است».

این شبهه در برخی از منابع ذکر شده است.(۱)

نقد

پاسخ این شبهه را از چند جهت زیر می توان بررسی کرد:

اطلاق جمع بر مفرد در قرآن

سؤالی که در این بحث به ذهن می رسد این است که آیا در قرآن تنها در همین مورد کلمه جمع به کار رفته است و مصداق خارجی آن یکی است، یا اینکه موارد دیگری هم وجود دارد؟ و اگر وجود دارد در بقیه موارد، علمای اهل سنت چه پاسخی می دهند؟

در پاسخ این سؤال باید گفت: به طور قطع این تنها موردی نیست که در قرآن با لفظ جمع آمده باشد، و مصداق خارجی آن یکی باشد.

برای اثبات این مسئله چند مورد را از منابع اهل سنت نقل می کنیم:

۱- تفسیر البیضاوی، ج ۲، ص ۳۳۸؛ تفسیر غرائب القرآن و رغـائب الفرقان، ج ۴، ص ۲۸۴۰؛ تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۳۱۱؛ البحر المحیط، ج ۳، ص ۵۲۵؛ مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۱۶۷؛ الکشاف، ج ۳، ص ۲۵۸؛ حاشیه الشهاب علی تفسیر البیضاوی، ج ۳، ص ۴۹۸؛ تفسیر الکبیر، ج ۱۲، ص ۲۸؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۶، ص ۲۲۱.

۱- {الَّذينَ قالُوا إِنَّ اللّهَ فَقيرٌ وَ نَحْنُ أَغْنِياءُ}(۱)

این کلمه جمع است، با اینکه گوینده سخن حیّ بن اخطب است و او یک نفر است.(۲)

۲- {وَ مِنْهُمُ الَّذينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَ يَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ}(۳)

این کلمه جمع است، با اینکه گوینده آن یکی از منافقان است و مفسران اختلاف نظر دارند که آن شخص «جلاس بن سویه» یا «نبتل بن الحارث» و یا «عتّاب بن قشیر» است.(۴)

۳- {وَ الَّذينَ يَبْتَغُونَ الْكِتابَ مِمّا مَلَكَتْ أَيْمانُكُمْ فَكاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فيهِمْ خَيْراً}(۵)

این کلمه جمع است، با اینکه گوینده آن «صبیح، مولی حویطب بن عبدالعزی»، است.(۶)

ص: ۳۱۱

۱- آل عمران/۱۸۱.

۲- الجامع لاحکام القرآن، ج ۴، ص ۲۹۴؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۴۳۴؛ تفسیر الخازن، ج ۱، ص ۳۲۲.

۳- توبه/۶۱.

۴- همان، ج ۸ ص ۱۹۲؛ تفسیر الخازن، ج ۲، ص ۲۵۳؛ الاصابه، ج ۶، ص ۲۳۰.

۵- نور/۳۳.

۶- همان، ج ۱۲، ص ۲۴۴؛ اسدالغابه، ج ۳، ص ۱۱؛ الاصابه، ج ۳، ص ۲۳۵.

۴- {إِنَّ الَّذینَ یَأْکُلُونَ أَمْوالَ الْیَتامی ظُلْمًا إِنَّما یَأْکُلُونَ فی بُطُونِهِمْ نارًا}(۱)

این کلمه جمع است، با اینکه این آیه درباره مرثد بن زید الغطفانی نازل شده است.(۲)

۵- {لا یَنْهاکُمُ اللّهُ عَنِ الَّذینَ لَمْ یُقاتِلُوکُمْ فِی الدِّینِ وَ لَمْ یُخْرِجُوکُمْ مِنْ دِیارِکُمْ}(۳)

این کلمه جمع است، با اینکه درباره اسماء دختر ابوبکر نازل شده است.(۴)

۶- {یا أَیُّهَا الرَّسُولُ لا یَحْزُنْکَ الَّذینَ یُسارِعُونَ فِی الْکُفْرِ مِنَ الَّذینَ قالُوا آمَنّا بِأَفْواهِهِمْ}(۵)

این کلمه جمع است، با اینکه می گویند این آیه درباره عبدالله بن صوریا نازل شده است.(۶)

۱- نساء/۱۰.

۲- همان، ج ۵، ص ۵۳؛ الاصابه، ج ۶، ص ۷۷.

۳- ممتحنه/۸.

۴- همان، ج ۱۸، ص ۵۹؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۳۴۹؛ تفسیر الخازن، ج ۴، ص ۲۷۲؛ صحیح البخاری، ج ۲، ص ۹۲۴، حدیث ۲۴۷۷؛ صحیح، مسلم، ج ۲، ص ۳۹۱، حدیث ۵۰، کتاب الزکاه؛ مسند، احمد بن حنبل، ج ۷، ص ۴۸۳، حدیث ۲۶۳۷۵؛ جامع البیان، ج ۲۸، ص ۶۶.

۵- مائده/۴۱.

۶- همان، ج ۶، ص ۱۷۷؛ الاصابه، ج ۴، ص ۸۶.

۷- {وَ قالَ الَّذینَ لا یَعْلَمُونَ لَوْ لا یُکَلِّمُنَا اللّهُ أَوْ تَأْتینا آیَهٌ}(۱)

این کلمه جمع است، با اینکه گوینده این سخن رافع بن حریمله است.(۲)

۸- {وَ الَّذینَ هاجَرُوا فِی اللّهِ مِنْ بَعْدِ ما ظُلِمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِی الدُّنْیا حَسَنَهً}(۳)

این کلمه جمع است، با اینکه درباره ابو جندل بن سهیل العامری نازل شده است.(۴)

۹-{«إِنَّ الَّذینَ یَتْلُونَ کِتابَ اللّهِ وَ أَقامُوا الصَّلاهَ وَ أَنْفَقُوا مِمّا رَزَقْناهُمْ }(۵)

این کلمه جمع است، با اینکه درباره حصین بن الحارث بن المطلب بن عبدمناف نازل شده است.(۶)

۱- بقره/۱۱۸.

۲- تفسیر، ابن کثیر، ج ۱، ص ۱۶۱.

۳- نحل/۴۱.

۴- تاریخ مدینه دمشق، ج ۸، ص ۶۶۸؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۰، ص ۱۰۷.

۵- فاطر/۲۹.

۶- الاصابه، ج ۲، ص ۳۲.

۱۰- {ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكَمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمَنَةً نُعاسًا يَغْشى طائِفَةً مِنْكَمْ وَ طائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجاهِلِيَّهِ يَقُولُونَ هَلْ لَنا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلّهِ يُخْفُونَ فِى أَنْفُسِهِمْ ما لا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كانَ لَنا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ ما قُتِلْنا ههنا}(۱)

این کلمه جمع است، ولی مفسران می گویند یا درباره «عبدالله بن ابی بن سلول»، رهبر منافقان، و یا «معتب بن قشیر»، یکی از منافقان، نازل شده است.(۲)

۱۱- {يَسْئَلُونَكَ ما ذا يُنْفِقُونَ قُلْ ما أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ}(۳)

این کلمه جمع است، با اینکه درباره «عمرو بن الجموح» نازل شده است وی پیرمردی پولدار بود و به رسول خدا صلی الله علیه وآله عرض کرد: چه چیزی صدقه بدهیم و به چه کسی بدهیم؟ که این آیه نازل شد.(۴)

۱۲- {وَ آخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا}(۵)

۱- آل عمران/۱۵۴.

۲- الجامع لاحکام القرآن، ج ۴، ص ۲۴۲؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۴۱۸؛ تفسیر الخازن، ج ۱، ص ۳۰۶.

۳- بقره/۲۱۵.

۴- الجامع لاحکام القرآن، ج ۳، ص ۳۶؛ تفسیر خازن، ج ۱، ص ۱۴۸.

۵- توبه/۱۰۲.

این کلمه جمع است، با اینکه درباره ابولبابه انصاری نازل شده است.(۱)

۱۳- {یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا عَدُوّی وَ عَدُوَّکُمْ أَوْلِیاءَ تُلْقُونَ إِلَیْهِمْ بِالْمَوَدَّهِ} (ممتحنه/۱)

این کلمه جمع است، ولی درباره «حاطب بن ابی بلتعه» نازل شده است.(۲)

۱۴- {یَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنا إِلَی الْمَدینَهِ لَیُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ}(۳)

این کلمه جمع است، ولی درباره «عبدالله بن ابی بن سلول» نازل شده است.(۴)

۱۵- {الَّذینَ یُظاهِرُونَ مِنْکُمْ مِنْ نِسائِهِمْ ما هُنَّ أُمَّهاتِهِمْ }(۵)

با اینکه این کلمه جمع است، ولی درباره «اوس بن صامت» نازل شده است.(۶)

ص: ۳۱۵

۱- الجامع لاحکام القرآن، ج ۸، ص ۲۴۲؛ الروض الانف، ج ۲، ص ۱۹۶.

۲- همان، ج ۱۸، ص ۵۰.

۳- منافقون/۸.

۴- همان، ج ۱۸، ص ۱۲۱.

۵- مجادله/۲.

۶- همان، ج ۱۷، ص ۲۶۹.

آنچه نقل کردیم بخش انـدکی از آیات قرآن بود که لفظ به کار رفته در آنها جمع، ولی مصـداق خارجی آنها اعم از گوینده یا کسی که آیه درباره او نازل شده است، یک نفر بود.

بنـابر این هر چه برادران اهل سنّت ما درباره این آیات می گوینـد، ما درباره آیه «انّما» می گوییم؛ اگر می گوینـد این خلاف قواعـد است، در همـان حـال در قرآن کـاربرد آن رایـج است، درباره این آیه نیز ما همین را می گوییم و اگر می گوینـد طبق قاعده است، این مورد هم چنین است.

آنچه بیان شد جواب نقضی از اشکال بود و اکنون به پاسخ حلّی آن می پردازیم.

تبیین کاربرد لفظ جمع و تطبیق آن بر فرد

کاربرد جمع و تطبیق آن بر مفرد دو گونه است:

الف - گاهی لفظ جمع را به کار می بریم، ولی اراده واحد می کنیم و استعمال در واحد می شود.

این کاربرد مورد خدشه است.

ب - گاهی لفظ جمع را درباره چیزی به کار می بریم که می توانـد از طرف عده زیادی انجام گیرد ولی در خارج جز بر یک نفر تطبیق نشده است.

در چنین موردی نه تنها کاربرد جمع نادرست نیست، بلکه در همه لغت ها و گفت وگوها معمول است؛ به عنوان مثال عمل «ظهار» در آیه {الَّذینَ یُظاهِرُونَ مِنْکُمْ مِنْ نِسائِهِمْ}(۱) می تواند از افراد فراوانی سر بزند، ولی هنگام نزول آیه تنها بر یک نفر تطبیق شده است و یا در آیه {یَقُولُونَ

لَئِنْ رَجَعْنا إِلَی الْمَدینَه}(۲) این گفتار می تواند از افراد زیادی سر بزند، ولی در حال نزول آیه یک نفر آن را گفته بود.

در آیه مورد بحث نیز چنین است. {الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاهَ وَیُؤْتُونَ الزَّکاهَ وَهُمْ راکِعُونَ} می تواند افراد بسیاری را دربرگیرد، ولی هنگام نزول آیه تنها از یک تن سرزده است.

در اوامر حکومتی نیز همین گونه است که مثلاً دولتمردان در اطلاعیه ها می گویند: ما چنین کردیم و چنان می کنیم که می تواند این کار از افراد زیادی سر بزند ولی در خارج هنگام سخن گفتن تنها از این حاکم سرزده است.

در گفتگوهای روزمره نیز چنین است که شما به طرف مقابل می گویید شما چنین کردید و شما چنین می کنید، شما چنین گفتید که این کار می تواند از افراد زیادی سر بزند ولی هنگام سخن گفتن تنها از یک نفر سرزده است.

۱- مجادله/۲.

۲- منافقون/۸.

بنـابر این قسم دوم از کـاربرد لفـظ جمع و تطبیق آن بر فرد، کاربردی معمول و شایع است، نه اینکه خلاف قواعـد باشـد و آیه مورد بحث از این گونه است نه از گونه اول.

راز کاربرد قسم دوم

اشاره

گرچه این نوع کاربرد در لغت عرب رایج است، ولی راز این کاربرد در نکات زیر نهفته است:

۱- تشویق به انجام آن کار:

گاه گوینده می خواهد دیگران نیز همانند این کار را انجام دهند. در این مورد کار انجام شده توسط یک نفر را با صـیغه جمع بیان می کند که می رساند دیگران نیز باید چنین باشند.

۲- تهدید به انجام ندادن کار:

گاه گوینـده نمی خواهـد دیگران این کار را انجام دهنـد. در این مورد ضـمن توبیـخ و سـرزنش فاعل کار انجام شده آن را با صیغه جمع بیان می کند تا دیگران چنین کاری را انجام ندهند.

ص: ۳۱۸

۳– تعیین جایگاه فرد:

گاه گوینـده می خواهد نقش مهم و تعیین کننده شـخص را بیان کند؛ به عنوان مثال خداوند وقتی می خواهد جایگاه حضـرت ابراهیم علیه السّلام و نقش تعیین کننده او را در نشر توحید بیان کند، می فرماید:

{إِنَّ إِبْراهِيمَ كانَ أُمَّةً قانِتًا لِلّهِ حَنيفًا وَ لَمْ يَكُنْ مِنَ الْمُشْرِكينَ}(۱)

«به راستی ابراهیم امتی بود فرمانبردار و حنیف و از مشرکان نبود».

خداوند در این آیه نقش تعیین کننده حضرت ابراهیم علیه السّلام را در نشر توحید بیان کرده است.

حضـرت رسول صـلی الله علیه وآله نیز در سـخنان خود نقش تعیین کننده امام علی علیه السّـلام را در نشـر اسـلام و پیروزی بر مشرک چنین بیان فرموده است:

«لمبارزه علیّ بن ابی طالب لعمرو بن عبدود یوم الخندق افضل من عمل امّتی الی یوم القیامه.»(۲)

۱– نحل/۱۲۰.

۲– تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۱۹؛ شـرح نهـج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۹، ص ۶۱؛ المسـتدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۳۴؛ شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۱۴؛ مناقب، خوارزمی، ص ۱۰۷؛ میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۱۷.

«مبارزه علی بن ابی طالب علیه السّلام با عمرو بن عبدود در روز خندق برتر از عمل تمام امت من تا روز قیامت است».

حاکم نیشابوری پس از نقل روایات نبرد خندق می نویسد:

آنچه از روایات در این باب به من رسیده بود بیان کردم تا نزد عالمان منصف مسلّم شود که عمرو بن عبدود را کسی جز امیرالمؤمنین علیه السّلام نکشته است و انگیزه ام از این کار این بود که نظر عده ای از خوارج که محمد بن مسلمه را نیز شریک دانسته اند، نفی کنم.

سپس می گوید:

«والله ما بلغنا هذا من احد من الصحابه و التابعین.»(۱)

«به خدا سوگند! از هیچ یک از صحابه و تابعین چیزی به ما نرسیده است که در کشتن عمروبن عبدود، شریک باشند».

ابن ابی الحدید درباره مبارزه امام علی علیه السّلام در روز خندق می نویسد:

«فانّها اجلّ من ان یقال جلیله و اعظم من ان یقال عظیمه و ما هی الاکما قال شیخنا ابوالهذیل و قد سأله سائل: ایّما اعظم منزله عندالله علیّ ام ابوبکر؟ فقال: یا ابن اخی

و اللّه لمبارزه علیّ عمرو یوم الخندق تعدل اعمال

ص: ۳۲۰

۱- مستدرک، ج ۳، ص ۳۶.

المهاجرین و الانصار و طاعاتهم و تربی علیها فضلاً عن ابی بکر وحده.»(۱)

«مبارزه علی علیه السّلام در روز خندق برتر از آن است که بگوییم کار برتری است و بزرگتر از آن است که بگوییم کار بزرگی است»، مبارزه علی علیه السّلام را پیشوای ما «ابوهذیل» به درستی وصف کرده است هنگامی که از او پرسیدند که نزد خداوند ارزش علی علیه السّلام بیشتر است یا ابوبکر؟ پاسخ داد: پسر برادرم به خدا سوگند! تنها مبارزه علی علیه السّلام با عمرو در روز خندق با همه کارهای مهاجران و انصار و عبادات آنها برابری می کند، بلکه فزون تر نیز هست، تا چه رسد به ابوبکر تنها!»

ابن ابی الحدید می نویسد:

از حذیفه بن یمان، - صاحب سرّ رسول خدا صلی الله علیه وآله ، - نیز روایتی رسیده است که مناسب این سخن است؛ ربیعه بن مالک می گوید: نزد حذیفه رفتم و به او گفتم: مردم فضائلی برای علی بن ابی طالب علیه السّلام نقل می کنند، ولی مردم بصره می گویند درباره علی علیه السّلام افراط می کنید! آیا تو حدیثی داری که برایم بگویی تا برای مردم نقل کنم؟

۱- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۹، ص ۶۰.

حذیفه گفت: ای ربیعه! درباره علی علیه السّلام از من چه می پرسی؟ و درباره او به تو چه بگویم؟ سوگند به آن که جان حذیفه در اختیار اوست:

«لو وضع جمیع اعمال امّه محمد صلی اللّه علیه و آله فی کفّه المیزان منذ بعث اللّه تعالی محمّدا الی یوم الناس هذا و وضع عمل واحد من اعمال علیّ فی الکفّه الاخری لرجح علی اعمالهم کلّها»

«اگر تمام کارهای امت محمد صلی الله علیه وآله از روزی که مبعوث شده است تا امروز را در کفه ای بگذارند و یک کار علی علیه السّلام را در کفه دیگر بگذارند، یک کار علی علیه السّلام بر همه آنها برتری دارد».

ربیعه گفت: این ستایش نه قابل اندازه گیری است و نه قابل تحمل. تصور می کنم زیاده روی است ای حذیفه؟!

حذیفه گفت: ای بدبخت! چگونه قابل تحمل نیست؟ مسلمانان کجا بودند در روز خندق هنگامی که عمروبن عبدود با همراهانش از خندق عبور کردند و مبارز می طلبیدند و هیچ کس جرئت نمی کرد به او پاسخ بگوید تا اینکه علی علیه السّلام به میدان رفت و او را کشت؛

«والذی نفس حذیفه بیده لعمله ذلک الیوم اعظم اجرا من اعمال امّه محمّد صلی اللّه علیه و آله الی هذا الیوم و الی ان تقوم القیامه.»

ص: ۳۲۲

«سوگنـد به آن که جان حـذیفه در اختیار اوست کار علی علیه السّـلام در آن روز برتر است از کارهای امت محمـد صـلی الله علیه وآله تا امروز و تا روزی که قیامت بر پا شود».

سپس ابن ابی الحدید از ابوبکر بن عیاش نقل می کند که گفته است:

«لقد ضرب علیّ بن ابی طالب علیه السّلام ضربه ما کان فی الاسلام ایمن منها ضربته عمروا یوم الخندق.»

«علی بن ابی طالب در روز خندق ضـربه ای به عمرو بن عبدود زد که در اسـلام هیچ ضربه ای مبارک و میمون تر از آن نبوده است».

ابن ابی الحدید می نویسد:

«انّ رسول اللّه صلی الله علیه وآله قال ذلک الیوم حین برزالیه، برز الایمان کلّه الی الشرک کلّه.»(۱)

«بـدون تردیـد رسول خـدا صـلی الله علیه وآله در روز خنـدق، هنگامی که علی علیه السّـلام در برابر عمرو قرار گرفت، فرمود: تمام ایمان در برابر تمام شرک قرار گرفته است».

دانشمندان اسلامی تعبیر به جمع در آیه مورد بحث را چنین بیان کرده اند:

۱- زمخشری می نویسد:

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۹، ص ۶۱.

«فان قلت کیف صحّ ان یکون لعلّی رضـی اللّه عنه و اللفظ لفظ جماعه؟ قلت! جی ء به علی لفظ الجمع – و ان کان السـبب فیه رجلاًـ واحـدا – لیرغب النـاس فی مثـل فعله فینـالوا مثل ثوابه و لیتبّه علی انّ سـجّیه المؤمنین تجب ان یکون علی هـذه الغایه من الحرص علی البرّ والاحسان و تفقّد الفقراء حتی ان لزمهم امر لا یقبل التاخیر و هم فی الصلاه لم یؤخّروه الی الفراغ منها.»(۱)

«اگر بپرسـند بـا اینکه لفـظ به کار رفته در این آیه جمع است پس چرا میگوینـد که این آیه در شأن امام علی علیه السّـلام نازل شده است؟

دلیل پاسخ با اینکه شأن نزول یک نفر است، اما به دو دلیل زیر لفظ جمع به کار رفته است:

الف – برای تشویق مردم، تا اینکه همانند این کار را انجام دهند و از ثوابی مثل آن برخوردار شوند.

ب – برای توجه بیشتر مؤمنان به اینکه بر انجام کار خیر و رسـیدگی به فقرا آن قدر حریص باشـند که اگر کاری پیش آمد که نمی شدآن را به تأخیر انداخت اگر در نماز هم بودند، آن را تا پایان نماز به تأخیر نیندازند.

۱– الکشاف، ج ۲، ص ۲۵۸؛ تفسیر البیضاوی، ج ۲، ص ۳۳۸؛ تفسیر غرائب القرآن، ج ۴، ص ۲۸۴.

زمخشـری که در نکته سنجی ادبی آیات بسیار ماهر و دقیق است، برای اولین بار این توجیه ادبی را بیان کرده است و بعد از او بقیه نیز از او پیروی کرده و آن را نقل نموده اند.

۲- قاضی شهاب الدین در این باره می نویسد:

«و ذکروا فی التعبیر عن الواحـد بالجمع انّه یکون لفائـدتین: تعظیم الفاعل و انّ من اتی بذلک الفعل عظیم الشأن بمنزله جماعه، کقوله تعالی: {إِنَّ إِبْراهِیمَ کانَ أُمَّهً}(۱)

«لیرغب الناس بمثل فعله، و تعظیم الفعل ایضا حتی انّ فعله سجیّه لکلّ مؤمن»(۲)

«برای تعبیر از واحد به جمع دو ویژگی گفته اند: یکی تجلیل از فاعل و اینکه آن کس که این کار را انجام داده است، جایگاه رفیعی دارد و گویا به منزله جماعتی است، همان طور که خداوند درباره ابراهیم علیه السّلام فرموده است: بدون تردید ابراهیم امتی بود. تجلیـل از فاعـل برای این است که دیگران نیز تشویق شونـد و مثـل آن کـار انجام دهنـد و دیگر تجلیل از کار است. گویا این کار به اندازه ای ارزشمند است که شایسته است هر مؤمنی به آن عادت نماید».

دانشمندان شیعه نیز ضمن نقل این نکات ادبی توجیه های زیر را بیان کرده اند:

۱- مرحوم مظفر در این باره چنین می نویسد:

ص: ۳۲۵

۱- نحل/۱۲۰.

۲- حاشیه الشهاب علی تفسیر البیضاوی، ج ۳، ص ۵۰۰.

«والاشاره الی انّه بمنزله جمیع المؤمنین المصلّین المزکّین، لانّه عمیدهم و من اقوی الاسباب فی ایمانهم و مبراتهم، کما اشار الی ذلک رسولاللّه صلی الله علیه وآله بقوله یوم الخندق برز الایمان کله الی الشرک کلّه.»(۱)

«این تعبیر اشاره به این است که امام علی علیه السّلام به منزله همه مؤمنان نمازگزار و زکات دهنده است، چون او رهبر آنان و از قوی ترین اسباب ایمان و کارهای خیر آنان است، همان طور که رسول خدا صلی الله علیه وآله در جریان خندق به این مسئله اشاره کرده است آنجا که فرمود: تمام ایمان در برابر تمام کفر قرار گرفته است».

۲- مرحوم شرف الدین در این باره می نویسد:

«نکته دقیق تر و ظریف تر از سخن زمخشری این است که اگر بنا بود با لفظ مفرد این مسئله را بیان کند، مخالفان علی علیه السّلام و بنی هاشم تحمل شنیدن مفرد را نداشتند،چون در آن صورت زمینه گمراه کردن مردم از دستشان گرفته می شد و علیه اسلام شورش می کردند و اسلام را در معرض خطر قرار می دادند. خداوند برای رفع خطر آنان در این آیات مسئله ولایت را به صورت جمع بیان کرد و در عبارت های بعدی رفته رفته و آرام آرام این مسئله را ترویج کرد تا دین کامل گردید و نعمت تمام شد، همان طور که حکمت در هر مسئله تبلیغی اقتضا می کند که تدریجی باشد».(۲)

۱- دلائل الصدق، ج ۲، ص ۸۲.

۲- المراجعات، ص ۱۶۴.

۴- بیهوده بودن ذکر اللّه و رسوله

اشاره

گفته انـد؛ اگر مقصـود از «ولیّ» حـاکم و متصـرف در امور باشـد، ذکر «الله و رسوله» در آیه بیهوده است؛ زیرا مسـلمانان یقین داشـتند که خـدا و رسول صـلی الله علیه وآله حق تصـرف در امور آنـان را دارنـد؛ پس نیازی به ذکر آنان نیست. به این شـبهه توجه کنید:

«و ایضا انّهم کانوا قاطعین بانّ المتصرف فیهم هو اللّه و رسوله، فلا حاجه بهم الی ذکر ذلک.»

این شبهه دست کم در منبعی ذکر شده است.(۱)

نقد

اشاره

الف - این قضاوت درباره مسـلمانان صدر اسـلام یا به تعبیر دیگر، صـحابه رسول خدا صـلی الله علیه وآله -که آنان به تصرف خدا و رسول او در امور آنان یقین داشـتند و در برابر خدا و رسول تسـلیم بودند - قضاوتی بسیار خوش بینانه و برخلاف قرآن، سنت و تاریـخ و عقـل بوده که بحث مشـروح جایگـاه صـحابه در کتاب و سـنت و تاریـخ و عملکرد آنان خارج از این نوشـتار است، ولی برای روشن شدن مبنای این اشکال،تنها در دو محور زیر مسئله را بررسی می کنیم:

۱- صحابه در قرآن

۱- تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج ۴، ص ۲۸۴.

۲- مقاومت صحابه در برابر رسول خدا صلی الله علیه وآله

۱- سیمای صحابه در آینه قرآن

اشاره

خداونـد در قرآن در مواردی از بعضـی از صـحابه تجلیل نموده، اخلاص و تلاش آنان را مورد تایید قرار داده است؛ از این رو تلاش آنان در حمایت از رسول خدا صـلی الله علیه وآله و گسترش اسـلام قابل انکار نیست، ولی این بدین معنی نیست که هر کس عنوان صـحابه بر او صـدق می کنـد، عملکرد او مورد تاییـد خـدا و رسول باشـد. خداوند در قرآن گروه های متعددی از صحـابه را تخطئه کرده انـدیشه و عمـل آنـان را مورد نقـد قرار داده است که برای پرهیز از طولاـنی شـدن تنها به ذکر عنوان و آوردن آیه ای بدون شرح آن اکتفا می کنیم:

۱- منافقان شناخته شده

بدون شک در میان اصـحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله عده ای بودند که هیچ اعتقادی به خدا و رسول خدا صلی الله علیه وآله نداشـتند، ولی به ظاهر مسلمان بودند و مسلمانان نیز به عنوان صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله به آنان می نگریستند. عملکرد این گروه به حـدی خطرنـاک بود که خداونـد در نقـد انـدیشه و عمـل آنان یک سوره نازل کرده است که با این آیه شروع می شود:

ص: ۳۲۸

{إِذا جاءَکَ الْمُنافِقُونَ قالُوا نَشْهَدُ إِنَّکَ لَرَسُولُ اللّهِ وَ اللّهُ یَعْلَمُ إِنَّکَ لَرَسُولُهُ وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّ الْمُنافِقِینَ لَکاذِبُون}(۱)

۲- منافقان ناشناس

گروه دیگر از اصحاب، کسانی بودند که در زمره منافقان بودند، ولی هیچ کس حتی رسول خدا صلی الله علیه وآله هم آنان را به نفاق نمی شناخت؛ چنان که قرآن تصریح می کند شما آنان را نمی شناسید، ولی ما می شناسیم:

{وَ مِمَّنْ حَوْلَکُمْ مِنَ اْلأَعْرابِ مُنافِقُونَ وَ مِنْ أَهْلِ الْمَدینَهِ مَرَدُوا عَلَی النِّفاقِ لا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَیْنِ ثُمَّ یُرَدُّونَ إِلی عَذابٍ عَظیمٍ}(۲)

۳- بیماردلان

گروه دیگری از اصحاب کسانی بودند که انحراف روحی داشتند و از اعتقادات درستی نسبت به خدا و رسول برخوردار نبودند، تاآنجا که بر این باور بودند که خدا و رسول به آنان وعده خلاف داده اند.

به این آیه توجه کنید:

ص: ۳۲۹

۱- منافقون/۱.

۲- توبه/۱۰۱.

{وَ إِذْ یَقُولُ الْمُنافِقُونَ وَ الَّذینَ فی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ ما وَعَدَنَا اللّهُ وَ رَسُولُهُ إِلاّ غُرُورًا }(۱)

۴- همکاران و جاسوسان دشمن

گروه دیگری از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله کسانی بودند که نه تنها از اعتقاد درستی برخوردار نبودند و برای گسترش اسلام تلاش نمی کردند، بلکه برای ضربه زدن به رسول خدا | و اسلام با دشمنان رسول خدا صلی الله علیه وآله همکاری می کردند و در برابر آنان بیشتر تسلیم بودند تا در برابر رسول خدا صلی الله علیه وآله.

به این آیه توجه کنید:

{لَوْ خَرَجُوا فیکُمْ ما زادُوکُمْ إِلاّ خَبالاً وَ لَأَوْضَعُوا خِلالَکُمْ یَبْغُونَکُمُ الْفِتْنَهَ وَ فیکُمْ سَمّاعُونَ لَهُمْ وَ اللّهُ عَلیمٌ بِالظّالِمینَ}(۲)

«اگر این مردم منافق با شما مؤمنان برای جهاد بیرون می آمدند جز خیانت و مکر در سپاه شما چیزی نمی افزودند و در کار شما اخلال می کردند در جستجوی فتنه بر می آمدند و هم در میان لشکر شما جاسوس هایی وجود دارد و خدا به احوال ظالمان داناست».

ص: ۳۳۰

۱- احزاب/۱۲.

۲- توبه/۴۷.

۵- معترفان به فساد

گروه دیگری از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله کسانی بودند که خود نیز قبول داشتند که عملکرد آنان مورد رضایت خدا و رسول خدا صلی الله علیه وآله نیست.

به این آیه توجه کنید:

{وَ آخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلاً صالِحًا وَ آخَرَ سَیِّئًا}(۱)؛

«و بعضی دیگر آنان به گناه نفاق خود اعتراف کردند که عمل صالح و فعل قبیح هر دو را به جای آوردند امید که خدا توبه آنان را بپذیرد».

۶- بدبینان در حال ارتداد

گروه دیگری از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله کسانی بودند که در رویارویی با مشکلات به قدری از خود ضعف نشان می دادند که نسبت به خدا ووعده های او بدبین می شدند و در آستانه ارتداد از اسلام قرار می گرفتند؛ گرچه این مسائل را هرگز اظهار نمی کردند. به این آیه توجه کنید:

{وَ طائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ یَظُنُّونَ بِاللّهِ غَیْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجاهِلِیَّهِ یَقُولُونَ هَلْ لَنا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَیْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ

۱- توبه/۱۰۲.

كُلَّهُ لِلّهِ يُخْفُونَ فى أَنْفُسِهِمْ ما لا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كانَ لَنا مِنَ الْأَمْرِ شَىْءٌ ما قُتِلْنا ههنا}(۱)

«و گروهی که وعده نصرت خدا را - از روی جهل و نادانی - راست نمی پنداشت هنوز در غم جان خود بودند و از روی انکار می گفتند: آیا ممکن است ما را قدرت وفرمانی به دست آید بگو (ای پیامبر!) هر چه هست همه به فرمان خداست خیالات باطل خود را به تو اظهار نمی دارند با خود می گویند اگر کار ما به وحی و آیین حق بود در این جا کشته نمی شدیم».

۷- فاسقان

گروه دیگری از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله کسانی بودند که انحراف و فسق آشکار داشتند.

به این آیه توجه کنید:

{يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا إِنْ جاءَكُمْ فاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصيبُوا قَوْمًا بِجَهالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلى ما فَعَلْتُمْ نادِمينَ}(۲)

ص: ۳۳۲

۱- آل عمران/۱۵۴.

۲- حجرات/۶.

«ای مؤمنان! هر گاه فاسقی خبری برای شما آورد تحقیق کنید مبادا به سخن چینی فاسقی از نادانی به قومی رنجی رسانید و سخت پشیمان گردید».

۸ – تسلیم شدگان، نه مؤمنان

گروه دیگری از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله کسانی بودند که چون قدرت مقابله با اسلام را نداشتند و تسلیم شده بودند، نه آنکه اعتقاد و ایمان در روح آنان تأثیر گذاشته باشد. به این آیه توجه کنید:

{قالَتِ ٱلأَعْرابُ آمَنّا قُلْ لَمْ تُؤمِنُوا وَ لكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنا وَ لَمّا يَدْخُلِ ٱلإيمانُ فى قُلُوبِكُمْ}(۱)

«اعراب گفتند ما ایمان آوردیم به آنها بگو هنوز ایمان به قلبهایتان وارد نشده است ولی بگویید ما اسلام آوردیم».

۹– فراریان از جبهه جنگ

گروه دیگری از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله کسانی بودند که هرگاه در برابر دشمن قرار می گرفتند، با اینکه فرار از جنگ حرام و حمایت از رسول خدا صلی الله علیه وآله

۱- الحجرات/۱۴.

واجب بود، با این حال از صحنه نبرد می گریختند و به تقاضای کمک رسول خداصلی الله علیه وآله نیز توجهی نمی کردند.

به این آیه - که فرار اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله از جنگ «احد» و تقاضای کمک رسول خدا صلی الله علیه وآله از آنان را به تصویر می کشد - توجه کنید:

{إِذْ تُصْعِدُونَ وَ لا تَلْوُونَ عَلى أَحَدٍ وَ الرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فى أُخْراكُمْ فَأَثابَكُمْ غَمًّا بِغَمٍّ لِكَيْلا تَحْزَنُوا عَلى ما فاتَكُمْ وَ لا ما أَصابَكُمْ وَ اللّهُ خَبيرٌ بِما تَعْمَلُونَ}(۱)

«بیاد آرید هنگامی که رو به فرار گذاشته و می گریختید و توجه به احدی نداشتید تا آنجا که به پیامبر - که شما را به یاری دیگران می خواند - توجه نکردید تا غمی بر غم شما افزود تا از این پس برای از دست رفتن یا به دست آوردن چیزی اندوهناک نشوید و خدا به هر چه انجام دهید، آگاه است».

۲- مقاومت صحابه در برابر رسول خدا صلی الله علیه وآله

عملکرد اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله در تاریخ بسیار تیره تر و تأسف بار بوده که گوشه هایی از آن در قرآن ذکر شده است. بعضی از آنان به گونه ای عمل

۱- آل عمران/۱۵۳.

می کردنـد که نه تنهـا اعتقـادی به حـاکمیت رسـول خـدا صـلی الله علیه وآله در امور خویش نداشـتند، بلکه در مواردی نیز به رسول خدا صلی الله علیه وآله اعتراض می کردند و تسلیم نمی شدند.

این نوع مقاومت ها در تاریخ اسلام فراوان است که تنها به ذکر چند نمونه از آن بسنده می کنیم:

۱- بعـد از آن که پیمان صـلح حـدیبیه با همه مشـکلات و مسائل آن میان رسول خدا صـلی الله علیه وآله و سـهیل بن عمرو به عنوان نماینده قریش بسته شد، رسولخداصلی الله علیه وآله فرمود:

«قوموا فـانحروا و احلقوا، فلم یجبه منهم رجـل الی ذلک فقالها رسول اللّه صـلی علیه و سـلّم ثلاث مرّات کل ذلک، یأمرهم فلم یفعل واحد منهم ذلک، فانصرف رسول اللّه صلی الله علیه و سلّم، حتی دخل علی امّ سلمه زوجته مغضبا شدید الغضب و کانت معه فی سـفره ذلـک، فاضـطجع فقـالت: مالـک یـا رسول الله؟ مرارا لا تجیبی ثم قال: عجبا یا ام سـلمه! انّی قلت للناس انحروا و احلقوا و حلّوا مرارا، فلم

یجبنی احد من الناس الی ذلک و هم یسمعون کلامی و ینظرون فی وجهی!»(۱)

«برخیزید! قربانیها را بکشید و سرهایتان را بتراشید، ولی با اینکه رسول خدا صلی الله علیه وآله این دستور را سه بار تکرار کرد، حتی یک نفر هم اطاعت نکرد. پیامبر صلی الله علیه وآله با عصبانیت زیاد نزد ام سلمه - که در سفر همراهش بود - برگشت و در خیمه دراز کشید. ام سلمه گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه وآله چه شده است؟ چندین بار «ام سلمه» این جمله را تکرار کرد، ولی رسول خدا صلی الله علیه وآله به او پاسخی نداد، تا اینکه فرمود:

ام سلمه! شگفت آور است من چندین بار به مردم گفتم: قربانی کنید و سرهایتان را بتراشید. با اینکه سخن مرا می شنیدند و به من نگاه می کردند، هیچ کس به سخنم گوش نداد»!

۲- در جریان فتح مکه مسلمانان روزه دار بودند. پیامبر دستور داد که آنان افطار کنند، ولی عده ای نپذیرفتند! به این جریان توجه کنید:

«عن جابر بن عبدالله قال: کنّا بالکدیر بین الظهر و العصر، اخذ رسول اللّه صلی الله علیه و سلّم اناء من ماء فی یده حتی رآه المسلمون ثم افطر تلک الساعه و بلغ رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلم

۱- مغازی، واقدی، ج ۲، ص ۶۱۳.

انّ قوما صاموا، فقال اولئک العصاه.»(۱)

«جابر بن عبدالله می گوید: در جریان فتح مکه میان نماز ظهر و عصر در منطقه کدیر بودیم. رسول خدا صلی الله علیه وآله ظرف آبی را در دست گرفت، به طوری که همه مسلمانان او را دیدند و آن گاه روزه اش را افطار کردند. بعد از آن به رسول خدا صلی الله علیه وآله گزارش رسید که عده ای از اصحاب روزه دارند. حضرت فرمود: آنان معصیت کارند»!

۳- میان زبیر و مرد انصاری - که در مزرعه، همسایه بودند - بر سر استفاده از آب اختلاف بروز کرد، برای حل مشکل نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله رفتند. رسولخداصلی الله علیه وآله به زبیر فرمود:

«اسق ثم ارسل الی جارک، فغضب الانصاری و قال یا رسول اللّه آن کان ابن عمتک فتلون وجه رسول اللّه صلی

اللّه علیه و سلم فنزل(۲): «فلا و ربک لا یؤمنون حتی یحکّموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا ممّا قضیت و یسلّموا تسلیما»(۳)

«از آب استفاده کن و سپس برای همسایه ات رها کن که مرد

ص: ۳۳۷

۱- همان، ج ۲، ص ۸۰۲.
۲- الجامع لاحکام القرآن، ج ۲۶۶؛ مجمع البیان، ج ۳، ص ۶۹.
۳- نساء/۶۵.

انصاری ناراحت شد و عرض کرد: ای رسول خدا صلی الله علیه وآله چون زبیر پسر عمه ات بود به نفع او و بر ضرر من حکم کردی؟! با شنیدن این سخن رنگ چهره رسول خدا صلی الله علیه وآله تغییر کرد و در پی این جریان آیه زیر نازل شد:

«چنین نیست، به پروردگارت سوگند که آنها ایمان نمی آورند مگر آنکه در اختلافات خود تو را به داوری بخوانند

و از قضاوت تو دلگیر نشوند و کاملاً تسلیم باشند.»

الف - آیا با وجود چنین نمونه هایی در تاریخ می توان پذیرفت که همه مسلمانان بر این باور بودند که رسول خدا صلی الله علیه وآله سرپرست و متصرف در امور آنان است، تا ذکر آن در آیه لغو باشد؟ پس ساده اندیشی است که ادعا شود همه مسلمانان یقین داشتند که خدا و رسول خدا صلی الله علیه وآله متصرف در امور آنان هستند.

ب - آیه درصدد بیان حاکمیت و ولایت «الذین آمنوا» است که با توجه به شأن نزول و زمان نزول، مسئله رهبری بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله را مشخص می کند.

ج - همان طور که پیشتر بیان کردیم، آیه درصدد بیان این نکته نیز هست که {و رسوله و الذین آمنوا} در طول هم هستند نه در عرض هم؛ یعنی ولایت «اصاله» و «بالذات» ازآنِ خداوند و سپس به رسول خدا صلی الله علیه وآله و پس از او به {الذین آمنوا} می رسد. بنابر این نه تنها ذکر {اللّه و رسوله} لغو نیست، بلکه ضرورت ذکر آن نیز بیش از پیش روشن است.

فصل هفتم :شبهات فقهی

اشاره

ص: ۳۳۹

تعریف شبهه فقهی

مقصود از شبهات فقهی؛ شبهاتی است که براساس مبانی فقهی نمی توان پذیرفت که این آیه در شأن امام علی علیه السّلام نازل شده باشد. البته قبل از آن باید به این مطلب اشاره نمود که برخی مطالبی که به عنوان شبهه آیات ولایت مطرح شده حکایت از عناد برخی نویسندگان عام نسبت به اهل بیت پاک پیامبر صلی الله علیه وآله و صحابه بزرگوار او نظیر حضرت علی علیه السّلام دارد و از نظر علمی بسیار سخیف و بی ارزش است و ما تنها به آنها اشاره می کنیم:

شبهات

۱ معصیت کردن:

اشاره

گفته اند؛ اگر آیه در شأن امام علی علیه السّلام نازل شده باشد، لازمه اش این است که امام پرداخت زکات را از اول وقت وجوب آن به تأخیر انداخته باشد و این گناه است و مناسب شأن امام علی علیه السّلام نیست.

ص: ۳۴۱

به این شبهه توجه کنید:

«فلو انّه ادّی الزکاه الواجبه فی حال کونه فی الرکوع لکان قد اخّر اداء الزکاه الواجب من اول اوقات الوجوب و ذلک عند اکثر العلماء معصیه و انّه لا یجوز اسناده الی علی علیه السّلام .»(۱)

«اگر امام علی علیه السّلام زکات واجب را در حال رکوع پرداخت کرده باشد، پرداخت زکات واجب را از اول هنگام واجب شدن آن به تأخیر انداخته است و چنین کاری نزد بیشتر علما گناه شمرده می شود که نسبت آن به امام علی علیه السّلام جایز نیست».

قبل از بررسی و نقد این شبهه - که تا چه حد منطقی و با مبانی فقهی سازگار است - تذکر این نکته ضروری است که با بررسی هایی که ما انجام داده ایم، بیشتر شبهاتی که بر آیات ولایت به معنای عام آن وارد شده است از سوی دو تن از شخصیت های علمی اهل سنت است که دیگر مفسران نیز به نقل آنها پرداخته اند؛ یکی از این دو شخصیت، ابو عبدالله محمد بن عمر بن حسین مشهور به فخررازی است که شهرت او بیشتر در کلام وفلسفه است ، ولی در پایان عمر به تفسیر رو آورده است.

ص: ۳۴۲

۱- التفسیر الکبیر، ج ۱۲، ص ۳۰.

خود او درباره این تحول فکری چنین می نویسد:

«لقد اختبرت الطرق الکلامیه و المناهج الفلسفیه فلم أجدها تروی غلیلاً و لا تشفی علیلاً و رأیت أصحّ الطرق طریقه القرآن.»(۱)

«من تمام راه های کلامی و روش های فلسفی را آزموده ام، ولی در بین آنها چیزی نیافتم که تشنه ای را سیراب یا بیماری را درمان کند و بهترین راهها را راه قرآن یافتم».

گرچه فخر رازی با این انگیزه وارد تفسیر قرآن شده، ولی تفسیر او مورد نقدهای اساسی قرار گرفته است.

ابو الولید بن الشحنه الحنفی درباره او می نویسد:

«انّ الرازی کانت له الید الطولی فی العلوم خلا العربیّه.»(۲)؛

رازی در علوم تسلط داشت بجز در ادبیات عرب.

ابوحیان درباره تفسیر او می نویسد:

«ان تفسیره خارج عن مناحی کلام العرب و مقاصدها و هو فی اکثره شبیهه بکلام الذین یسمون انفسهم حکماء».(۳)

«تفسیر فخر خارج از کلام عرب و مقاصد آن است و در بیشتر موارد شبیه به کلام کسانی است که خود را فیلسوف می شمارند».

۱- همان، ج ۱، ص ۱۵.

۲- روض المناظر، ج ۲، ص ۱۹۹.

۳- البحر المحیط، ج ۴، ص ۱۴۹.

شوکانی درباره اشکالهای تفسیری فخر رازی می نویسد:

«و للرازی فی هذا الموضع اشکالات بارده جدا لا تستحق ان تذکر فی تفسیر کلام الله.»(۱)

«رازی در اینجا شبهاتی دارد که به راستی خنک و بی مورد است به حدی که شایسته نیست در تفسیر کلام خداوند ذکر شود. تا آنجا که درباره تفسیر او گفته شده است: « فیه کل شی إلاّ التفسیر»؛(۲) در این کتاب همه چیز وجود دارد جز تفسیر قرآن».

با توجه به نکته ای که درباره شخصیت علمی فخر رازی بیان شد، به دلیل ضعف هایی که در ادبیات، حدیث و تاریخ داشته است و نتوانسته از حدیث و تاریخ برای بیان شأن نزول ها استفاده کند، به تناقض گویی گرفتار شده است که خود فخر رازی به این ضعف توجه داشته و در وصیت نامه خود درباره این اشتباهات خود چنین می نویسد:

«اما الکتب العلمیه التی صنّفتها او استکثرت من ایراد السؤالات علی المتقدّمین فیها فمن نظر فی شی ء منها

۱- فتح القدیر، ج ۴، ص ۱۶۸.

۲- التفسیر و المفسرون، ج۱، ص ۲۹۶؛ البحر المحیط، ج ۱، ص ۲۶۱، الامام فخرالدین الرازی، حیاته و آثاره، ص ۱۱۵.

فان طابت له تلك السؤالات فليذکرنی فی صالح دعائه علی سبیل التفضل و الانعام و الاّ فلیحذف القول السیّئ، فانّی ما اردت الاّ تکثیر البحث و تشحیذ الخاطر.»(۱)

«اما کتابهای علمی که تصنیف کرده ام، یا شبهاتی که برگذشتگان وارد کردم، پس مطالعه کننده ای که آن مطالب وی را خوشایند آمده، بود از سرفضل مرا از دعای خیر فراموش نکند؛ در غیر این صورت از بدگویی من بپرهیزد؛ زیرا من قصدی جز گسترش مباحث و قدرت نقد نداشتم».

براین اساس فخر رازی به شبهاتی که وارد کرده اعتقادی نداشته است، بلکه تنها منشأ آن ساختار شخصیت فلسفی اوست که در برابر هر چیزی علامت سؤال بگذارد.

نقد

شرایط صحت این شُبهه:

الف - واژه زکات تنها در مورد زکات واجب به کار رود و کاربرد آن در صدقات مستحبی نادرست است، در حالی که این مقدمه ناتمام است و کاربرد این واژه در صدقه متداول است و چون مشروح این بحث در شبهات قبلی مطرح شده است از طرح دوباره آن پرهیز می کنیم.

۱- التفسیر الکبیر، ج ۱، ص ۱۸.

ب – با داخل شدن در وقت نماز، زکات نیز بر حضرت امیر علیه السّلام واجب شده باشد، که این مطلب نه قابل اثبات است و نه فخر رازی دلیلی بر اثبات آن ارائه کرده است.

ج – اولاً: آنچه حضرت پرداخت کرده عین «زکوی» بوده است که زکات به اصل مال تعلق گرفته باشد و آن حضرت بخشی از آن را بخشیده است، که اثبات این نیز محال است؛ زیرا آنچه آن حضرت بخشش کرده انگشتری خود او بوده است.

ثانیاً: اثبات اینکه آن انگشتری را به عنوان زکاتِ واجب پرداخت کرده نیز محال است، چون کسی جز خداوند از انگیزه و نیّت حضرت امیر علیه السّلام اطلاعی ندارد.

د – اثبات اینکه تأخیر واجب موسّع از اول وقتِ وجوب آن گناه باشد، این مقدمه نیز خود از دو مقدمه تشکیل شده است:

۱- اول وقت وجوب زکات، با وجوب نماز همراه بوده است که گفتیم این سخن قابل اثبات نیست.

۲- اینکه تأخیر واجب موسّع از اول وقت آن گناه باشد که فخر رازی ادعا می کند بیشتر علما چنین نظریه ای دارند. این ادعای فخر رازی نیز خلاف واقع

ص: ۳۴۶

است؛ زیرا وجوب زکات، واجب موسع بوده و در واجب موسّع اتفاقی است که تأخیر آن از اول وقت جایز است؛

شاطبی در این باره چنین می نویسد:

«ما حدّله الشارع وقتا محدودا من الواجبات او المندوبات فایقاعه فی وقته لا تقصیر فیه شرعا و لا عتب و لا ذمّ و انّما العتب و الذم فی اخراجه عن وقته سواء علینا اکان وقته مضیّقا او موسّعا لامرین.»(۱)

«بجاآوردن آنچه شارع بر آن وقت معین کرده است، در وقت خودش، چه واجب و چه مستحب، از نظر شرع نه کوتاهی است و نه قابل سرزنش و مذمت. سرزنش و مذمت هنگامی است که آن وظیفه خارج از وقت آن آورده شود و فرقی نمی کند که آن وقت تنگ باشد یا وسیع».

سپس شاطبی وارد ادلّه این سخن می شود. گذشته از آنکه اگر تأخیر واجب موسّع از اول زمان وجوب گناه باشد، چگونه می توان تصوّر کرد که این واجب موسع است؛ زیرا واجب موسع واجبی است که زمان انجام آن بیش از زمان مورد نیاز برای انجام تکلیف است.

۱- الموافقات فی اصول الشریعه، ج ۱، ص ۱۰۸.

چنین به نظر می رسد که فخر رازی بین انجام تکلیف زمان دار در زمان خودش و سبقت در کار خیر خلط کرده است. گذشته از آنکه سبقت در کار خیر نیز مستحب است، نه آنکه عدم آن گناه باشد.

بر فرض اینکه نمازی که آن حضرت مشغول انجام آن بوده نماز واجب بوده است - با اینکه براساس روایات نماز حضرت نماز مستحبی بوده است - و آنچه آن حضرت پرداخت کرده است، زکات واجب باشد که چنین نبوده است و زکات نیز همزمان با دخول وقت نماز بر آن حضرت واجب شده باشد، باز هم آن حضرت ترک واجب نکرده است؛ زیرا در تزاحم دو واجب مثل نماز و زکات باید نماز مقدم شود، چه اینکه وقت آن نسبت به زکات محدودتر است.

روایات بسیاری در فضیلت نماز اول وقت داریم؛

«سئل النبی ایّ الاعمال افضل؟ قال: الصلاه لاوّل وقتها.»(۱)

«از رسول خدا صلی الله علیه وآله پرسیدند: برترین کارها چیست؟ فرمود: نماز در اول وقت».

بنابر این، براساس همه مقدماتی که فخر رازی فرض نموده - که قابل اثبات هم نیست - نه تنها معصیتی انجام نگرفته، بلکه سبقت در بهترین کار خیر، که نماز باشد، نیز انجام گرفته است.

ص: ۳۴۸

۱- سنن، ترمذی، ج ۱، ص ۲۱۶، حدیث ۱۷۰.

۲- عدم جواز پرداخت زکات در حال نماز

اشاره

در تقریر استدلال گفته شد، که آن حضرت در حال رکوع این بخشش را انجام داده است، شبهه ای که بر این کلام وارد کرده اند این است که اگر مقصود از رکوع، رکوع نماز باشد، پرداخت زکات در این حال جایز نیست، چون فعل کثیر است.

به این شبهه توجه کنید:

«و قیل المراد بالرکوع علی المعنی الثانی رکوع الصلاه و یدفعه عدم جواز اخراج الزکاه فی تلک الحال.»

این شبهه در برخی از تفاسیر آمده است.(۱)

نقد

برای پاسخگویی به این شبهه باید فعل کثیر را در فقه اسلامی مشخص کرد:

فعل کثیر در مذاهب چهارگانه اهل سنت

الف - مالکیه: در فقه مالکی فعل کثیر چنین تعریف شده است:

۱- فتح البیان فی مقاصد القرآن، ج ۳، ص ۴۵۳؛ تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج ۴، ص ۲۸۴؛ تفسیر خازن، ج ۲، ص ۵۶؛ تفسیر نسفی، ج ۱، ص ۴۵۶؛ تفسیر ابی السعود، ج ۲، ص ۵۸؛ تفسیر الکشاف، ج۲، ص ۲۵۸؛ حاشیه الشهاب علی تفسیر البیضاوی، ج ۳، ص ۴۹۸؛ تفسیر ثعالبی، ج ۲، ص ۳۹۶؛ التفسیر الکبیر، ج ۱۲، ص ۳۱.

«و هو ما يخيل الناظر اليه انّ فاعله ليس فی الصلاه و هذا حدالعمل الكثير المبطل.»(۱)

«فعل كثير؛ كاری است كه بيننده تصور كند فاعل آن كار نماز نمی خواند و اين تعريف فعل كثيری است كه مبطل نماز شمرده ميشود».

ب – حنابله: در فقه حنبلی نيز از فعل كثير همين تعريف ارائه شده است:

«و هو ما يخيل الناظر اليه انّ فاعله ليس فی الصلاه و هذا حد الفعل الكثير المبطل.»(۲)

ج – شافعيه: در فقه شافعی فعل كثير چنين تعريف شده است:

«حدّوا العمل الكثير بنحو ثلاث خطوات متواليات يقينا و ما فی معنی هذا و معنی تواليها ان لا ـ نعدّ احداها منقطعه عن الاخری.»(۳)

«عمل كثير را چنين تعريف كرده اند كه به طور يقينی سه قدم پشت سر هم بردارد و معنای پشت سر هم بودن آنها نيز اين است كه بين قدمها فاصله نشود، يا در حد اين كار.

د – حنفيّه: در فقه حنفی فعل كثير چنين تعريف شده است:

ص: ۳۵۰

۱– الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۱، ص ۴۳۰، مبطلات نماز.

۲– همان.

۳– همان.

«العمل الكثیر ما لا یشکّ الناظر الیه انّ فاعله لیس فی الصلاه، فان اشتبه الناظر فهو قلیل علی الاصّح.»(۱)

«فعل کثیر کاری است که بیننـده شک نمی کنـد که فاعل آن کار نماز نمی خوانـد و اگر بیننده شک کند که آیا این شـخص در حال نماز است یا نه، این کار عمل قلیل است بنابر تعریف درست تر».

آنچه بیـان شـد، تعریف فعـل کثیر در مـذاهب چهارگانه اهل سـنت بود و اکنون به بررسـی تعریف فعل کثیر در فقه شـیعه می پردازیم.

فعل کثیر در شیعه

در فقه شیعه به طور عموم دو تعریف زیر از آن ارائه شده است:

۱- «البناء علی العاده فما یسمّی فی العاده کثیرا، فهو کثیر و الاّ فلا.»(۲)

«معیار تشـخیص فعل کثیر عرف است بنابر این آنچه در عادت به آن فعل کثیرمی گوینـد؛ فعل کثیر است و اگر عرف و عادت به آن فعل کثیر نگفتند، فعل کثیر نیست».

۲- «والکثیر ما یخرج به فاعله عن کونه مصلّیا.»(۳)

۱- همان.

۲- تـذکره الفقهاء، ج ۳، ص ۲۸۹؛ المبسـوط، ج ۱،ص ۱۱۸؛ کشف اللثـام، ج ۴، ص ۱۷۲؛ جامع المقاصـد، ج ۲، ص ۳۵۰؛ مسالک الافهام، ج ۱، ص ۲۲۸؛ مفتاح الکرامه، ج ۸، ص ۸۱.

۳- ذکری الشیعه، ج ۴، ص ۶؛ مجمع الفائده و البرهان، ج ۳، ص ۶۹؛ روض الجنان، ج ۲، ص ۸۸۸.

«فعل کثیر کاری است که کننده کار را از حالت نمازگزار بودن خارج کند».

در فقه شیعه بیشتر به همین دو تعریف یـا مشابه آن اکتفا کرده انـد. از طرفی براساس روایاتی که از منابع اهل سـنت در مسئله شأن نزول نقل کردیم، آنچه حضرت امیر علیه السّلام انجام داده، تنها یک اشاره به سائل است، حتی انگشتری را نیز از انگشت خود بیرون نیاورده، بلکه سائل آن را بیرون آورده است و این مقـدار کار در هیـچ یک از مذاهب اسـلامی فعل کثیر نیست، تا مبطل نماز باشد.

پیشتر بیان کردیم که مفسـران و فقیهان اهل سـنت برای جواز عمل قلیل در نماز به همین سیره امام اسـتدلال کرده اند و آن را عمل قلیل دانسته اند.

۳- سخن گفتن در نماز جایز نیست

اشاره

گفته انـد؛ اگر مقصود از رکوع، رکوعِ نماز باشد و اینکه امام علیه السّلام انگشتری را به فقیر داده باشد، مسـتلزم این است که حضرت با فقیر سخن گفته باشد، در حالی که سخن گفتن در نماز جایز نیست.(۱)

۱- حاشیه الشهاب علی تفسیر البیضاوی، ج ۳، ص ۴۹۸.

نقد

۱- این شبهه و شبهه «فعل کثیر» - که پیشتر به طور مشروح بیان شد - متفرع بر احراز چگونگی اعطاء بوده و در هر دو شبهه مسئله ای مفروغ عنه فرض شده و براساس آن اشکال شده است، در حالی که هیچ یک از دو شبهه یاد شده درست نبوده، و با هیچ کدام از منابع روایی و حدیثی اهل سنت نیز سازگاری ندارد.

۲- در این شبهه، سخن گفتن امام با سائل «مفروغ عنه» فرض شده است، در حالی که چنین نیست و در هیچ یک از منابع فریقین چنین نکته ای نیامده است.

اکنون به بررسی منابع تفسیری اهل سنت می پردازیم:

منابع تفسیری و روایی اهل سنت، که نزول آیه را در شأن امام علی علیه السّلام آورده اند، آن را به چند گونه نقل کرده اند که اکنون به بررسی آنها می پردازیم:

الف - گروهی که کیفیت بخشش را مبهم بیان کرده و تنها به این جمله اکتفا کرده اند که «فانّ علیّا تصدّق بخاتمه فی الرکوع»؛ بدون تردید علی علیه السّلام در حال رکوع انگشتری خود را بخشید. این نوع گزارش در بخشی از منابع آمده است.(۱)

۱- فتح البیان فی مقاصد القرآن، ج ۳، ص ۴۵۳؛ تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۳۹۳؛ اللباب فی علوم الکتاب، ج ۷، ص ۳۹۷؛ تاج التراجم فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۵۹۸؛ فتح القدیر، ج ۲، ص ۶۷؛ زاد المسیر فی علم التفسیر، ج ۲، ص ۲۹۲؛ الفتوحات الالهیه، ج ۲، ص ۲۴۲؛ النکت و العیون، ج ۲، ص ۴۸؛ تهذیب التفسیر و تجرید التأویل، ج ۴، ص ۲۰۰؛ التفسیر المنیر، ج ۶، ص ۲۳۲؛ الاساس فی التفسیر، ج ۳، ص ۱۴۳۰؛ البحر المحیط فی التفسیر، ج ۳، ص ۵۲۵؛ الدرالمصون، ج ۴، ص ۳۱۳؛ تفسیر الخازن، ج ۲، ص ۵۶؛ تفسیر ابن ابی حاتم، ج ۴، ص ۱۱۶۲؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۶۷؛ تفسیر البغوی، ج ۳، ص ۷۱.

ب - گروهی که کیفیت بخشش را روشن تر بیان کرده اند:

«نزلت الآیه فی حقّ علی بن ابی طالب رضی اللّه عنه حین سأله سائل و هوراکع فی صلاته، فطرح له خاتمه، کانّه کان واسعا.»(۱)

«آیه در حق علی بن ابی طالب علیه السّلام نازل شده است؛ هنگامی که حضرت در رکوع نماز بود و فقیری از او تقاضا کرد. علی علیه السّلام انگشتری خود را به سوی او انداخت؛ گویا آن انگشتری در انگشتش گشاد بود».

ج - گروهی که کیفیت بخشش را چنین بیان کرده اند:

«و کان علیّ فی الصلاه فی الرکوع و فی یمینه خاتم، فاشار الی السائل حتی اخذه.»(۲)

ص: ۳۵۴

۱- ایسر التفاسیر، ج ۱، ص ۶۴۴؛ الفتح السماوی، ج ۲، ص ۵۷۱؛ کتاب التسهیل لعلوم التنزیل، ج ۱، ص ۱۸۱؛ الکشاف، ج ۲، ص ۲۵۸؛ حاشیه الصاوی علی تفسیر الجلالین، ج ۲، ص ۱۲۶؛ مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۱۶۷؛ التفسیر الشامل، ج ۱، ص ۴۸۱؛ تفسیر النسفی، ج ۱، ص ۴۵۶؛ نظم الدرر، ج ۶، ص ۱۹۳؛ تفسیر البیضاوی، ج ۲، ص ۳۳۸؛ تفسیر ابی السعود، ج ۲، ص ۵۸، تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۴۷؛ تفسیر القرآن الکریم، ج ۳، ص ۳۱۱.
۲- الجامع لاحکام القرآن، ج ۶، ص ۲۲۱؛ تفسیر السمرقندی، ج ۱، ص ۴۴۴؛ حاشیه الشهاب علی تفسیر البیضاوی، ج ۳، ص ۴۹۸؛ التفسیر الحدیث، ج ۱۱، ص ۱۳۳؛ تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج ۴، ص ۲۸۷.

«علی علیه السّلام در رکوع نماز بود و در دست راستش انگشتری بود به فقیر اشاره کرد و فقیر آن را گرفت».

همان طور که ملاحظه می کنید، در هیچ یک از روایات تفسیری، حتی در منابع اهل سنت، نیز نیامده است که امام علیه السّلام با سائل سخن گفته باشد. گذشته از آن، محقق روایات تفسیر «کشاف» در کتاب «تخریج الاحادیث و الآثار الواقعه فی تفسیر الکشاف» در نقد کلام زمخشری که گفته است آن حضرت انگشتری را در آورد، به بررسی روایات می پردازد و پس از نقل همه آنها می نویسد:

«و لیس فی لفظ احد منهم انّه خلعه و هو فی الصلاه کما فی لفظ المصنف.»(۱)

«در کلام هیچ یک از راویان این جمله نیامده است که آن حضرت در نماز انگشتری را در آورد، به گونه ای که زمخشری ادعا می کند».

۳- بر فرض اگر آن حضرت هنگام دادن انگشتری سخن گفته باشد، عده ای از مفسران اهل سنت بر این باورند که:

«انّه کان قبل تحریم الکلام فی الصلاه، فانّه کان جایزا ثم نسخ»؛(۲) «سخن گفتن آن حضرت قبل از تحریم سخن در نماز بوده است؛ زیرا سخن گفتن در نماز جایز بوده و سپس نسخ شده است».

۱- تخریج الاحادیث و الآثار، ج ۱، ص ۴۰۹.

۲- حاشیه الشهاب علی تفسیر البیضاوی، ج ۳، ص ۵۰۰.

به روایات زیر توجه کنید:

«عن زید بن ارقم قال: کنّا نتکلّم خلف رسول اللّه صلی الله علیه وآله فی الصلاه یکلّم الرجل منّا صاحبه الی جنبه، حتی نزلت {و قوموا لله قانتین}(۱)

«فامرنا بالسکوت و نهینا عن الکلام.»(۲)

«زید بن ارقم می گوید: هنگامی که پشت سر رسول خدا صلی الله علیه وآله نماز می خواندیم بعضی از ما با کسی که در کنار او بود صحبت می کرد، تا اینکه این آیه نازل شد: «خاشعانه برای خدا بپاخیزید» که مأمور به سکوت گشتیم و از سخن گفتن نهی شدیم».

۴- عدم برتری پرداخت زکات در نماز

اشاره

گفته اند، اگر مقصود از رکوع، رکوع نماز باشد باید پرداخت زکات در حال نماز برتر باشد.

به این شبهه توجه کنید:

«لو کان هذا کذلک لکان دفع الزکاه فی حال الرکوع افضل من غیره، لانّه ممدوح و لیس الامر کذلک عند احد من العلماء ممّن نعلمه من ائمه الفتوی.»

ص: ۳۵۶

۱- بقره/۲۳۸.

۲- سنن، ترمذی، ج ۱، ص ۴۱۴، حدیث ۴۰۵.

«اگر مقصود از رکوع، رکوع نماز باشد باید پرداخت زکات در حال رکوع افضل از غیر آن باشد؛ چرا که از پرداخت زکات در حال رکوع ستایش شده است در حالی که چنین نیست و ما از رهبران فتوا کسی را نمی شناسیم که به این مسئله فتوا داده باشد».

این شبهه نیز در بخشی از منابع آمده است.(۱)

نقد

قرطبی، از مفسران اهل سنت، درباره این شبهه دو پاسخ ارائه می کند:

الف - «و یؤتون الزکاه و هم راکعون» تضمّنت جواز العمل الیسیر فی الصلاه و ذلک انّ هذا خرج مخرج المدح و اقلّ ما فی باب المدح ان یکون مباحا و قد روی انّ علی بن ابی طالب رضی اللّه عنه اعطی السائل شیئا و هو فی الصلاه.»(۲)

«این بخش از آیه در بردارنده جواز کار اندک در نماز است؛ زیرا این جمله به عنوان ستایش صادر شده است و کمترین حد ستایش این است که جایز باشد و به تحقیق روایت شده است که علی بن ابی طالب «رضی اللّه عنه» در حال نماز چیزی به سائل داده است».

ص: ۳۵۷

۱- تفسیر، ابن کثیر، ج ۲، ص ۶۷؛ لباب التفسیر، ج ۱، ص ۳۴۲؛ الاساس فی التفسیر، ج ۳، ص ۱۴۳۰؛ التفسیر الشامل، ج ۲، ص ۹۷۷؛ تیسیر العلی القدیر لاختصار تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۶۱.

۲- الجامع لاحکام القرآن، ج ۶، ص ۲۲۲.

ب - «و یحتمل ان یکون المدح متوجّها علی اجتماع حالتین.»(۱)

«احتمال دارد که ستایش به خاطر تقارن دو حالت صادر شده باشد».

یعنی ستایش از پرداخت زکات در حال نماز صورت گرفته است و این ویژگی منحصر به فرد است و جز از امام علی علیه السّلام از کسی دیگر سرنزده است.

۵- چنین نمازی در شأن امام علی علیه السّلام نبود

گفته اند؛ بر فرض که امام در نماز انگشتری به سائل داده و آیه در شأن اونازل شده باشد، شایسته امام علی علیه السّلام این بود که در نماز با عنایت محض به خداوند سبحان نسبت به سخن سائل و دادن انگشتری به او بی توجه باشد.

به این شبهه توجه کنید:

«و لو سلّم فاللائق بحاله ان یکون فی الصلاه مستغرب القلب بالله، فلا یتفرغ لاستماع کلام السائل و لا الی دفع الخاتم الیه.»

این شبهه در برخی از منابع آمده است.(۲)

قبل از بررسی و نقد شبهه یاد شده تذکر این نکته ضروری است که براساس آیات قرآن ما بر این باوریم که رسول خدا صلی الله علیه وآله امام و اسوه تمام انسانهاست و

۱- همان مدرک.

۲- تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج ۴، ص ۲۸۴؛ روح المعانی، ج ۶، ص ۱۸۶؛ التفسیر الکبیر، ج ۱۲، ص ۳۰.

اهل بیت علیه السّلام به خصوص امام علی علیه السّلام ، افتخارشان این است که درافکار، رفتار و گفتار به پیامبر اقتدا کنند و بر این باوریم که هیچ انسانی در عبادت و کمال روحی به مقامی که رسول خدا صلی الله علیه وآله دست یافته، نرسیده است و نمی تواند برسد.

اکنون این سؤال مطرح است که آیا شنیدن صدای دیگران با توجه داشتن به خدا منافات دارد یا نه؟ و آیا این عمل از رسول خدا صلی الله علیه وآله سر زده است یا نه؟

۶– شنیدن سلام دیگران

در بسیاری از منابع اهل سنت آمده است؛

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وآله در نماز بود و مسلمانان به او سلام می کردند، با اینکه تمام توجه آن حضرت در نماز به خدا بود، سلام دیگران را می شنید و به گونه ای پاسخ می داد؛

«عن عبدالله بن عمر قال اتی رسول اللّه صلی الله علیه وآله مسجد قباء یصلّی فیه، فجاءت رجال من الانصار یسلّمون علیه، فسألت صهیبا و کان معه، کیف کان رسول اللّه صلی الله علیه وآله یرد علیهم؟

قال کان یشیر بیده.»(۱)

«عبدالله بن عمر می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله به مسجد قبا آمد و نماز خواند. عده ای از مردان انصار وارد شدند و بر آن حضرت سلام کردند. من از «صهیب» که همراه رسول خدا صلی الله علیه وآله بود، پرسیدم رسول خدا صلی الله علیه وآله چگونه سلام آنان را پاسخ می داد؟ صهیب گفت: با دستش اشاره می کرد».

همان طور که ملاحظه می کنید، با اینکه رسول خدا صلی الله علیه وآله در نماز بوده، ولی سلام دیگران را شنیده و در برابر این سلام عکس العمل نشان داده است.

نمونه دیگر:

امام علی علیه السّلام درباره جایگاه خود نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله و اینکه هر روز رسول خدا صلی الله علیه وآله ساعتی را برای آموزش او اختصاص داده بود، می فرماید:

«کان لی من رسول اللّه صلی الله علیه وآله ساعه آتیه فیها فاذا اتیته استاذنت، ان وجدته یصلّی فتنحنح دخلت و ان وجدته فارغا اذن لی.»(۲)

۱- سنن، ابی ماجه، ج ۱، ص ۵۳۶، حدیث ۱۰۱۷؛ سنن، ابی داود، ج ۱، ص ۳۵، حدیث ۹۲۵؛ سنن، نسایی، ج ۳، ص ۶، حدیث ۱۱۸۲.

۲- سنن نسایی، ج ۳، ص ۱۳، حدیث ۱۲۰۷.

«ساعتی را رسول خدا صلی الله علیه وآله به من اختصاص داده بود که خدمت او می رسیدم. هنگامی که خدمتش می رسیدم و اجازه می گرفتم، اگر در حال نماز بود «تنحنح» می کرد و من وارد می شدم واگر مشغول کاری نبود، به من اجازه ورود می داد.

بنابر آنچه در این روایت آمده است: رسول خدا صلی الله علیه وآله با اینکه در نماز بود، صدای امام علی علیه السّلام را می شنید و عکس العمل نشان می داد.

نمونه دیگر:

عایشه می گوید: من بیرون خانه بودم و رسول خدا صلی الله علیه وآله در داخل خانه و در بسته بود؛

«واستفتحت الباب و رسول اللّه صلی الله علیه وآله یصلّی تطوّعا و الباب علی القبله، فمشی عن یمینه او عن یساره ففتح الباب ثم رجع الی مصلاه.»(۱)

«در زدم و رسول خدا صلی الله علیه وآله در حال نماز مستحبی بود و در رو به قبله بود.

رسول خدا صلی الله علیه وآله پیش آمد و در را باز کرد و سپس به جایگاه نماز خود بازگشت».

۱- همان، حدیث ۱۲۰۲.

در این روایت نیز همان طور که ملاحظه می کنید، رسول خدا صلی الله علیه وآله با اینکه در نماز بود، صدای در را شنید و عکس العمل نشان داد.

۷- دیدن اشیاء در نماز

در بسیاری از منابع اهل سنت آمده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله در نماز - با اینکه توجه اش به خدا بود - اشیاء و حیوانات را می دید و عکس العمل نشان می داد؛

«عن سهل بن الحنظلیه قال ثوّب بالصلاه؛ یعنی صلاه الصبح، فجعل رسول الله صلی الله علیه وآله یصلّی و هو یلتفت الی الشعب. قال ابو داود: و کان ارسل فارسا الی الشعب من اللیل یحرس.»(۱)

«سهل می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله بعد از نماز صبح مشغول نماز نافله شد در حالی که به دره نگاه می کرد».

ابو داود می گوید: علت نگاه رسول خدا صلی الله علیه وآله به دره این بود که شب هنگام اسب سواری را برای نگهبانی به آن دره فرستاده بود.

۱- سنن، ابی داود، ج ۱، ص ۳۴۷، حدیث ۹۱۶.

۸- انجام کار در حال نماز

اشاره

در بسیاری از منابع اهل سنت آمده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله هنگام ورود به مسجد، امامه - دختر ابوالعاص نوه آن حضرت - روی شانه رسول خدا صلی الله علیه وآله سوار بود و با آن حال، حضرت شروع به نماز کرد. هنگامی که به سجده می رفت، امامه را بر می داشت و به زمین می گذاشت و چون برمی خاست، او را روی شانه خود سوار می کرد؛

«عن ابی قتاده انّ رسول اللّه صلی الله علیه وآله کان یصلّی و هو حامل امامه بنت زینب بنت رسول الله صلی الله علیه وآله لابی العاص بن الربیع، فاذا قام حملها و اذا سجد وضعها.»(۱)

نقد

۱- آنچه نقل شد، نمونه ای از کارهایی بود که به نظر اینان صدور آنها در نماز، با توجه به خدا منافات ندارد، گرچه منحصر به این تعداد نیست. در باب «فعل کثیر» - در نماز، نیز - نمونه های دیگری در منابع حدیثی و فقهی اهل

۱- صحیح مسلم، ج ۲، ص ۷۳، باب جواز حمل الصبیان فی الصلاه؛ صحیح البخاری، ج ۱، ص ۱۳۱، باب اذا حمل جاریه صغیره علی عنقه فی الصلاه؛ سنن ابی داود، ج ۱، ص ۳۴۸، حدیث ۹۱۸، ۹۱۷؛ سنن نسایی، ج ۳، ص ۱۱، حدیث ۱۲۰۰؛ المؤطا، ص ۱۱۸، حدیث ۴۱۰.

سنت وجود دارد. حال آنچه آنان درباره این افعال می گویند، ما نیز راجع به دادن انگشتری به سائل در نماز از طرف امام علی علیه السّلام می گوییم.

۲- میان «سماع» و «استماع» فرق است. سماع کاری، اختیاری نیست و نمی تواند مورد تکلیف قرار گیرد؛ گرچه بعد از شنیدن متناسب با آن سخن ممکن است تکلیفی متوجه شنونده شود، همانند مورد آیه که اصل شنیدن که کاری غیراختیاری است. امام علی علیه السّلام نیز همانند بقیه مسلمانان تقاضای سائل را شنیده است، ولی بعد از شنیدن او به خاطر خدا احساس تکلیف می کند، ولی دیگران چنین تکلیفی را احساس نمی کنند، در حالی که استماع، کاری اختیاری است و نفس استماع مورد تکلیف است؛ مثل استماع غنا، استماع غیبت و... .

۳- نمازگزار باید توجه به خدا داشته باشد و به امور غیرخدایی بی اعتنا باشد.

این مسئله با نیت نمازگزار مشخص می شود نه با ظاهر کار. به عنوان نمونه، گریه کردن در نماز یک کار بیشتر نیست؛ حال اگر این گریه به خاطر دنیا و دیگران باشد، مبطل نماز است ولی اگر همین گریه کردن با انگیزه ترس از عذاب الهی باشد، نه تنها مبطل نماز نیست بلکه مطلوب نیز هست. شیعه و اهل سنت در مورد این مسأله اتفاق نظر دارند.(۱)

۱- در منابع اهل سنت بنگرید به: الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۱، ص ۳۰۰؛ الفقه الاسلامی و ادلته، ج ۲، ص ۱۱؛ مغنی المحتاج، ج ۱، ص ۱۹۵؛ حاشیه البجیری، ج ۱، ص ۳۲۰؛ المغنی ابن قدامه، ج ۱، ص ۷۰۶؛ بدائع الصنایع، ج ۱، ص ۳۴۸، ج ۲، ص ۱۲۹؛ در منابع شیعه بنگرید: نهایه الاحکام، ج ۱، ص ۵۱۶؛ الوسیله فی التروک، ص ۹۷؛ المعتبر، کتاب الصلاه، ج ۲، ص ۲۵۵، شرایع الاسلام، ج ۱، ص ۹۱؛ المختصر النافع، ص ۳۴، تحریر الاحکام، فی التروک، ج ۱، ص ۴۳؛ ارشاد الاذهان، ج ۱، ص ۲۶۸؛ منتهی المطلب، ج ۱، ص ۳۱۰؛ ذکری الشیعه، ج ۴، ص ۱۱؛ البیان، فی منافیات الصلاه، ص ۹۹؛ الالفیه، فی منافیات الصلاه، ص ۶۶، المقاصد العلیّه فی المنافیات الصلاه، ص ۳۱۲، کشف اللثام، ج ۴، ص ۱۷۷؛ کفایه الاحکام، ص ۲۴؛ مفاتیح الشرایع، ج ۱، ص ۱۷۳؛ مدارک الاحکام، ج ۳، ص ۴۶۶؛ ذخیره العباد، ص ۳۵۷؛ المبسوط، ج ۱، ص ۱۱۸؛ الدروس الشرعیه، ج ۱، ص ۱۸۵؛ الرسائل العشر، ص ۸۵؛ رسائل المحقق الکرکی، ج ۱، ص ۱۱۵ و منابع دیگر.

در اینجا نیز توجه به فقرا و رسیدگی به آنان دستور خداوند است که اگر در نماز پیش آمد، انجام دادن آن برای خدا، منافاتی با توجه به خدا ندارد.

۴- بعد از پذیرش اینکه آیه در شأن امام علی علیه السّلام نازل شده است و از طرفی ما راهی برای اثبات انگیزه کار نداریم، تجلیل خداوند از این کار که با صیغه جمع به کار برده است - چنان که پیشتر از زمخشری نقل کردیم - حکایت از آن دارد که خداوند می خواهد این کار برای همه اسوه باشد، همچنین این تجلیل می رساند که این کار برای خدا انجام گرفته است و گرنه خداوند هرگز از آن تجلیل نمی کرد.

ص: ۳۶۵

فصل هشتم :شبهات رجالی

اشاره

ص: ۳۶۷

۱- راویان نزول آیه در شأن امام علی علیه السّلام

اشاره

گفته انـد؛ روایاتی که دلالت می کننـد این آیه در شأن امام علی علیه السّـلام نازل شده است، راویان آنها تنها شیعه هستند و آنان نیز بر اساس هوی و هوس این روایات را ساخته انـد؛ چرا که از آیات قبل و بعـد این آیه روشن است که درشأن امام علی علیه السّلام نازل نشده است. به این شبهه توجه کنید:

«و روایاتهم هی من مروياتهم العجيبه التی يبرز عليها الهوى والتعسف برغم ما هو ظاهر من بعدها عن فحوى الآيات و سياقها.»

این شبهه در برخی از منابع آمده است.(۱)

ص: ۳۶۹

۱- التفسیر الحدیث، ج ۱۱، ص ۱۳۳، التفسیر الوسیط، ج ۴، ص ۲۰۰.

نقد

در این کلام سه شبهه زیر مطرح است

۱- شبهه سیاق، که پیشتر به طور مشروح پاسخ گفتیم.

۲- شبهه جعل، که بعد از این خواهد آمد.

۳- شبهه شیعه بودن راویان که اکنون درصدد نقد آن هستیم.

گرچه در این نوشتار سعی کرده ایم که نقدها براساس مبانی یا مدارک اهل سنت باشد و اگر در موردی براساس اندیشه شیعه شبهه ای را پاسخ گفته ایم، ابتدا شواهد آن نقد را از نظر تاریخی یا روایی از منابع اهل سنت

آورده ایم و سپس به نقد آن براساس اندیشه خود پرداخته ایم، ولی در این شبهه به دلیل اینکه اساس آن تنها مذهب راوی است، بنا داریم پاسخ آن را تنها براساس اندیشه اهل سنت ارائه کنیم؛ گرچه مورد قبول ما نباشد.

نقد شبهه:

۱- ابتدا باید مشخص کرد که ملاک پذیرش روایت چیست؟ در پاسخ این سؤال باید گفت گرچه این بحث نظری است و ممکن است هر دانشمندی متناسب با اندیشه و عقاید خود شرطی را اضافه یا کم کند، ولی در میان اهل سنت شرایط مورد اتفاقی وجود دارد که باید براساس آن این شبهه را بررسی کرد.

تهانوی، از دانشمندان رشته حدیث در کتاب خود قواعد فی علوم الحدیث می نویسد:

«اجمع الجماهیر من ائمه الحدیث و الفقه علی انّه یشترط فی الراوی ان یکون عدلاً ضابطا لما یروی بان یکون مسلما بالغا عاقلاً سلیما من اسباب الفسق و خوارم المروءه متیقّظا غیر مغفل حافظا ان حدّث عن حفظه ضابطا لکتابه من التبدیل و التغییر ان حدّث عنه عالما بما یحیل المعنی ان روی به.»(۱)

«پیشوایان حدیث و فقه اتفاق نظر دارند که راوی نسبت به آنچه روایت می کند باید عادل و ضابط باشد به اینکه مسلمان، بالغ و عاقل و به دور از اسباب فسق و از بین برنده مروت باشد، متوجه گفتارش باشد و از آن غافل نباشد، اگر از حفظ نقل می کند حافظه قوی داشته باشد و اگر از روی نوشته نقل می کند نوشته اش را از هر نوع تغییر و تبدیل نگه دارد و اگر نقل به معنی می کند به آنچه موجب تغییر معنی می شود آشنا باشد.

او درباره اسباب فسق نیز می نویسد:

«ان لا یکون مرتکبا لکبیره مصرّا علی الصغیره.»(۲)

ص: ۳۷۱

۱- قواعد فی علوم الحدیث، ص ۱۹۷.

۲- همان، ص ۱۹۸.

«مقصود از اسباب فسق این است که گناه کبیره انجام ندهد و اصرار بر انجام گناه صغیره نداشته باشد».

صبحی صالح درباره شرایط راوی می نویسد:

«العقل و الضبط و العداله و الاسلام شروط لابد منها لقبول الروایه، فلو فقدها الراوی او فقد بعضها ردّت روایته و ترک حدیثه و الی هذه الشروط الاربعه تؤول اقوال نقاد الحدیث من قدامی و متأخرین.»(۱)

«عقل و ضبط و عدالت و اسلام شرایطی است که برای پذیرش روایت لازم است و اگر راوی این شرایط یا یکی از آنها را نداشته باشد، روایت او را کنار گذاشته و قبول نمی کنند و آنچه نقادان حدیث - چه پیشگامان و چه متأخران - در پذیرش روایت شرط کرده اند، به همین شرایط برمی گردد».

گرچه عده ای چیزی به نام بدعت را مانع پذیرش روایت شمرده اند و آن را نیز به دو قسم صغرا و کبرا تقسیم کرده و تشیع را از قسم بدعت صغرا شمرده اند، اکنون باید دید آیا عدم چنین چیزی شرط است و آیا وجود چنین چیزی مانع پذیرش میشود یا نه؟

۱- علوم الحدیث و مصطلحه، ص ۱۲۶.

در انـدیشه دینی، با اختلاف فرقه ها و مکاتب و حتی در بین هر مکتبی با اختلاف آراء فقهی و کلامی، اگر بنا باشـد که انسان هر کسـی را که مخـالف انـدیشه اوست مبـدع و انـدیشه او را بـدعت بشـمارد، لازمه اش تکفیر جمیع امت و نبودن حتی یک مسلمان است!

در این زمینه به سخن ابن حجر عسقلانی - که از دانشمندان بزرگ اهل سنت است - توجه کنید:

«و التحقیق انّه لا یردّ کلّ مکفَّر ببـدعه، لان کلّ طائفه تـدّعی ان مخالفیها مبتـدعه و قد تبالغ فتکفر مخالفیها، فلو اخذ ذلک علی الاطلاق لاستلزم تکفیر جمیع الطوائف، فالمعتمد ان الذی تردّ روایته من انکر امرا متواترا من الشرع معلوما من الدین بالضروره و کذا من اعتقد عکسه، فاما من لم یکن بهذه الصفه و انضم الی ذلک ضبطه لما یروی مع ورعه و تقواه فلا مانع من قبوله.»(۱)

«کسانی که به بهانه بـدعت تکفیر شـده انـد، روایتشان رد نمی شود؛ زیرا هر گروهی ادعا می کند که مخالفان او بدعت گذار هسـتند، چه اینکه در اندیشه خود زیاده روی می کنند و در نتیجه مخالفان خود را کافر می پندارند و اگر بنا باشد که هر کس را که متهم به بدعت شده کافر بدانیم، لازم می آید که تمام گروههای اسلامی کافر

۱- شرح، شرح نخبه الفکر، ص ۵۲۲.

باشند. بنابر این معیار در ردّ روایت این است که کسی که راوی است امری را انکار کند که به تواتر ثابت شده باشد که آن ضروری دین است یا عکس آن را معتقد باشد و اگر راوی این ویژگی را نداشته باشد و از طرفی ضابط و عادل باشد، مانعی از پذیرش روایت او نداریم».

بر این اساس بسیاری از کسانی که متهم به بدعت شده اند، افرادی مورد اعتماد بوده اند و روایت آنان پذیرفته شده است. در این زمینه به سخن تهانوی توجه کنید:

«و العبره فی الروایه بصدق الراوی و امانته و الثقه بدینه و خلقه و التّتبع لاحوال الرواه یری کثیرا من اهل البدع موضعا للثقه و الاطمینان و ان رووا ما یوافق رأیهم و یری کثیرا منهم لا یوثق بایّ شی ء یرویه و لذلک قال الحافظ الذهبی فی المیزان(۱) فی ترجمه ابان بن تغلب، شیعی جلد، لکنّه صدوق فلنا صدقه و علیه بدعته.»(۲)

«ملاک در پذیرش روایت، صداقت و امانتداری و اطمینان به دیانت و اخلاق راوی است و اگر کسی زندگی راویان را بررسی کند، می بیند که بسیاری از کسانی که متهم به بدعت شده اند، انسانهایی مورد

۱- میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۱۱۸.

۲- قواعد فی علوم الحدیث، ص ۲۲۸.

اعتماد و اطمینان بوده اند؛ گرچه بعضی از روایات آنها مطابق با اندیشه آنهاست و بسیاری از راویان را نیز نمی توان در آنچه روایت می کنند به آنان اعتماد کرد. بر همین اساس ذهبی، که در این زمینه کارشناس است، در شرح حال ابان بن تغلب گفته است او شیعه ای قوی و متعصب است، ولی انسانی صادق است، ما به صداقت او اعتماد می کنیم و بدعتش از آنِ خودش!»

بر این اساس، محدثان برجسته، در پذیرش روایت، هرگز به مذهب راوی توجه نداشته اند.

در این زمینه به سخن قاسمی، - که خود کارشناس حدیث است - توجه کنید:

«قال السخاوی و سبقه ابن دقیق العید الذی تقرر عندنا انّه لا نعتبر المذاهب فی الروایه، اذ لا نکفر احدا من اهل القلبه الاّ بانکار قطعی من الشریعه، فاذا اعتبرنا ذلک و انضم الیه الورع و التقوی، فقد حصل معتمد الروایه.»(۱)

«سخاوی و پیش از او ابن دقیق گفته اند آنچه نزد ما ثابت شده است؛ این است که مذهب راوی در پذیرش روایت او اعتبارندارد؛ زیرا ما هیچ یک از مسلمانان را کافر نمی دانیم، مگر آنکه منکر امری

۱- قواعد التحدیث، ص ۱۹۴.

شود که به طور قطع ثابت شده باشد که آن جزء دین است. بنابر این وقتی ملاک پذیرش روایت این باشد و اضافه بر آن راوی ورع و تقوا هم داشته باشد، برای پذیرش روایت کافی است».

اگر بنا باشد در پذیرش روایت مذهب راوی را معتبر بدانیم، باید بیشتر محدثان اسلامی را کنار گذاشت و روایات آنها را نپذیرفت.

در این زمینه به سخن تهانوی – که کارشناس حدیث است – که از کارشناس دیگری نقل می کند توجه کنید:

«و قال ابن جریر لو کان کلّ من ادعی علیه مذهب من المذاهب الردئیه ثبت علیه ما ادعی به و سقطعت عدالته و بطلت شهادته بذلک للزم ترک اکثر محدّثی الامصار، لأنّه

ما منهم و الاّ و قد نسبه قوم الی ما یرغب عنه.»(۱)

«طبری گفته است اگر بنا باشد به صرف نسبت دادن مذهبی از مذاهب فاسد به یک راوی، او را اهل آن مذهب بدانیم و بدین وسیله عدالتش را ساقط و شهادتش را باطل کنیم، نتیجه اش این است که بیشتر محدثان بلاد اسلامی را کنار بگذاریم؛ زیرا هیچ محدثی را نمی توان یافت مگر اینکه عده ای او را متهم به اندیشه ای کرده اند که موجب تنفر از وی می شود».

۱- قواعد فی علوم الحدیث، ص ۱۷۷.

براین اساس کارشناسان حدیث دقت بیشتری از خود نشان داده اند و به نقد نقادانی که راویان حدیث را تنها به خاطر اختلاف در اندیشه مورد نقد قرار داده اند، توجه نکرده و آن را بی اعتبار دانسته و اعلام کرده اندکه نقد نقاد اگر ریشه اش اختلاف مذهبی باشد، پذیرفته نیست.

ابن حجر عسقلانی در این زمینه می نویسد:

«و ممّن ینبغی ان یتوقف فی قبول قوله فی الحرج من کان بینه و بین من جرحه عداوه سببها الاختلاف فی الاعتقاد، فان الحاذق اذا تأمّل ثلب (عاب) ابی اسحاق الجوزجانی لاهل الکوفه رای العجب وذلک لشده انحرافه فی النصب و شهره اهلها بالتشیع فتراه لا یتوقف فی جرح من ذکره منهم بلسان ذلقه و عباره طلقه.»(۱)

«شایسته است از پذیرش نقد کسانی که میان آنها و نقد شونده اختلاف عقیدتی وجود دارد، خودداری شود؛ زیرا انسان حدیث شناس هرگاه در نقدهای جوزجانی(۲) درباره اهل کوفه دقت می کند، از نوع نقد شگفت زده می شود و علت این کار نیز انحراف شدید جوزجانی

۱- لسان المیزان، ج ۱، ص ۱۶.

۲- ابواسحاق ابراهیم بن یعقوب اسعدی جوزجانی ساکن دمشق بود و در سال ۲۵۹ ه- در همان جا درگذشته است. او در جرح و تعدیل کتابی دارد و همچنین درباره ضعفاء. او نسبت به مذهب اهل دمشق - که ناصبی بودن و دشمنی با امام علی علیه السّلام است - گرایش شدید دارد و قضاوت منفی او درباره رجال شیعه از این زاویه است. میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۲۰۵.

از امام علی علیه السّلام و شهرت اهل کوفه در تشیع است. براین اساس می بینی که تمام اهل کوفه را با عبارتی تند و زننده نقد می کند».

نقدهای جوزجانی درباره اهل کوفه و به تبع آن، درباره شیعه ریشه کارشناسی نداشته بلکه انگیزه عقیدتی داشته است.

لکنوی هندی درباره اش گفته است:

«و قد استقر قول اهل النقد فیه علی انّه لا یقبل له قول فی اهل الکوفه.»(۱)

«نقادان حدیث به این نتیجه رسیده اند که نقد جوزجانی نسبت به اهل کوفه را نپذیرند».

جایگاه راویان شیعی

در پاسخ اول به این شبهه این نکته روشن شد که حتی از دیدگاه حدیث شناسان اهل سنت، پیروی راوی از یک مذهب خاص در پذیرش روایت وی تأثیرگذار نیست و اگر بخواهیم پیروی از هر یک از مذاهب فقهی و یا کلامی رایج میان مسلمانان را، در پذیرش روایت، معتبر بدانیم، اکثر روایات را باید کنار گذاشت.

۱- الرفع و التکمیل فی الجرح و التعدیل، ص ۳۰۸.

همان طور که پیشتر گفتیم، ما در پاسخگویی به این شبهه به هیچ وجه از اندیشه اختصاصی شیعه بهره نمی گیریم، بلکه تنها آراء دانشمندان اهل سنت را مطرح می کنیم.

بنابر این از دیدگاه دانشمندان حدیث اهل سنت، شیعه به کسی گفته می شود که امام علی علیه السّلام را افضل از صحابه بداند(۱).

«امّا نحن فنذهب الی ما یذهب الیه شیوخنا البغدادیون من تفضیله علیه السّلام و قد ذکرنا فی کتبنا الکلامیه ما معنی الافضل و هل المراد به الاکثر ثوابا اوالاجمع لمزایا الفضل و الخلال الحمیده و بیّنا انّه علیه السّلام افضل علی التفسیرین معا.»(۲)

«نظر ما، نظر بزرگان و اندیشمندان بغدادی معتزله است که امام علی علیه السّلام از خلفا برتر است و در کتاب های کلامی خود «افضل» را شرح داده ایم که به دو معنی است؛ یا اینکه شخص بیشترین ثواب را دارد و یا اینکه دارای بیشترین امتیازات و صفات پسندیده است و توضیح داده ایم که هر یک از دو معنی را در نظر بگیریم باز هم امام علی علیه السّلام برتر از دیگران است.»

ص: ۳۷۹

۱- قواعد فی علوم الحدیث، ص ۲۳۲.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۹.

مقصود از غالی در تشیّع - در اصطلاح حدیث اهل سنت - کسی است که دیگران را به تشیع دعوت کند، یا امام علی علیه السّلام را برتر از خلفای پیشین بداند.(۱)

چه شیعه و چه غالیان در تشیّع، اصطلاح و پدیده جدیدی نیستند که آنها را بدعت بدانیم. بسیاری از اندیشمندان بر این باورند که تشیع و غلُوّ در تشیع در تابعین وتابعین تابعین امری رایج بوده است و بسیاری از آنان این اندیشه را داشته اند؛ به عنوان نمونه تهانوی- حدیث شناس معروف - از حدیث شناس دیگری به نام احمد شاکر چنین نقل می کند:

«فبدعه الصغری کغلو التشیع اوالتشیع بلاغلو فهذا کثیر فی التابعین و تابعیهم.(۲)

«بدعت کوچک همانند شیعه غالی و یا شیعه بدون غلو، این مسئله در میان تابعین و تابعین تابعین بسیار بوده است».

گسترش تشیع و اندیشه شیعه اختصاص به عصر تابعین و بعد از آن نداشته است، بلکه قرنها بعد نیز این اندیشه در کشورهای مهم اسلامی رواج داشته است؛ ابن حجر در مقدمه کتاب «الصواعق المحرقه»، در تبیین علت تدوین و نشر آن می نویسد:

۱- قواعد فی علوم الحدیث، ص ۲۳۲ - ۲۲۹.

۲- همان، ص ۲۲۸.

«ثم سئلت قديما فی اقرائه فی رمضان خمسین و تسعمائه بالمسجد الحرام لکثره الشیعه و الرافضه و نحوها الآن بمکّهَ المشرّفه اشرف بلاد الاسلام.»(۱)

«در گذشته از من خواسته شد، در رمضان سال ۹۵۰ این کتاب را در مسجدالحرام برای دیگران بخوانم؛ زیرا در این دوران در مکه – که شریف ترین سرزمینهای اسلامی است – شمار شیعه و رافضی و مانند آنان بسیار زیاد است».

راویان شیعی اساتید محدثان اهل سنت بوده اند و اگر این راویان را از حدیث اهل سنت حذف کنند، بخش عمده ای از روایات آنان از بین خواهد رفت.

به اظهارنظر چند تن از کارشناسان حدیث اهل سنت توجه کنید:

خطیب بغدادی – با اینکه نسبت به شیعه عناد خاصی دارد – در بحث پذیرش یا عدم پذیرش روایت گروههای منحرف (از دیدگاه آنان) درباره بعضی از راویان چنین می نویسد:

«و عبیدالله بن موسی و خالدبن مخلد و عبدالرزاق ابن همام و کانوا یذهبون الی التشیّع فی خلق کثیر یتسع

ذکرهم دوّن اهل العلم قدیما و حدیثا روایاتهم و احتجّوا

۱- الصواعق المحرقه، ص ۹.

باخبارهم، فصار ذلک کالاجماع منهم و هو اکبر الحجج فی هذا الباب وبه یقوی الظن فی مقاربه الصواب.»(۱)

«عبیدالله بن موسی و خالدبن مخلد و عبدالرزاق، که شیعه بودند و جمعیت زیادی که آوردن نام آنان به درازا می کشد، دانشمندان گذشته و حال روایات این شیعیان را در کتب خود تدوین کرده و به روایات آنان استدلال کرده اند. نحوه برخورد دانشمندان اهل سنت با راویان شیعه همانند اجماعی از طرف دانشمندان اهل سنت در پذیرش روایات آنان است و اجماع در این زمینه بزرگترین دلیل است و با این اجماع، گمان به اینکه این نظر نزدیک به واقع است، تقویت می شود».

نمونه دیگر:

«محمد بن نعیم الضبی قال سمعت ابا عبدالله محمد بن یعقوب و سئل عن الفضل بن محمد الشعرانی فقال:

صدوق فی الروایه، الاّ انه کان من الغالین فی التشیع. قیل له: فقد حدّثت عنه فی الصحیح؟ فقال: لانّ کتاب استاذی ملآن من حدیث الشیعه؛ یعنی مسلم بن الحجاج.»(۲)

«محمد بن نعیم می گوید: در حضور محمد بن یعقوب بودم که از او درباره فضل بن محمد شعرانی پرسیدند، او پاسخ داد: در نقل حدیث

۱- الکفایه فی علم الروایه، ص ۱۲۵.

۲- همان، ص ۱۳۱.

راستگوست، ولی از غالیان شیعه است. کسی پرسید: ولی شما در کتابت از او حدیث نقل کرده ای؟! او پاسخ داد: چون کتاب استادم مسلم بن حجاج از حدیث شیعه پر است.

اگر نویسندگان معاصر اهل سنت از راویان حدیث خود بی اطلاع و با مبانی حدیث شناسی مکتب خود نا آشنا هستند و تنها به دلیل اینکه راوی این حدیث شیعه است آن را درکتب خود نمی آورند و جعلی می پندارند، این مشکل آنان است وگرنه دانشمندان بزرگ حدیث شناس اهل سنت روایاتی را که راویان آن شیعیان راستگو بودند می پذیرفتند و در کتب حدیثی خود نقل می کردند.

به عنوان نمونه به چند اظهار نظر را یاد می کنیم:

«قال الحسین بن ادریس و سألته یعنی محمد بن عبدالله بن حماد الموصلی عن علی بن غراب فقال: کان صاحب حدیث بصیرا به. قلت: الیس هو ضعیف؟ قال: انّه کان یتشیع و لست انا بتارک الروایه عن رجل صاحب حدیث یبصر الحدیث بعد ان لا یکون کذوبا للتشیع.»(۱)

«حسین بن ادریس می گوید: از ابن حماد درباره علی بن غراب پرسیدم، گفت: اوصاحب حدیث و حدیث شناس است. گفتم: مگر ضعیف نیست؟ گفت: او شیعه بود و من روایت کردن از عالم

۱- الکفایه فی علم الروایه، ص ۱۳۰.

حدیث شناس را - که صادق و راستگوست - تنها به جرم اینکه شیعه است، کنار نمی گذارم».

نمونه دیگر:

از یحیی بن معین - که از محدثان بزرگ اهل سنت است - درباره پذیرش حدیث «عبیدالله موسی» پرسیدند، گفت:

«کان و اللّه الذی لا اله الاّ هو عبدالرزاق اغلی فی ذلک منه مائه ضعف و لقد سمعت من عبدالرزاق اضعاف اضعاف ما سمعت من عبیدالله.»(۱)

«سوگند به خدایی که جز او معبودی نیست، عبدالرزاق در تشیع صد برابر غالیتر از عبیدالله بن موسی بود، در

حالی که من از او چندین برابر بیشتر از آن چه از عبیدالله حدیث شنیدم، از او حدیث شنیده ام.

باید توجه داشت که اگر روایات را تنها به این دلیل که راویان آنها شیعه هستند کنار بگذاریم، گذشته از آنکه در این صورت بخش عمده ای از منابع حدیثی اهل سنت از بین خواهد رفت. در واقع، بخش عمده ای از حدیث نبوی را کنار گذاشته ایم و این خطر بزرگی است.

در این زمینه به اظهارنظر دو حدیث شناس اهل سنت توجه کنید:

۱- الکفایه فی علم الروایه، ص ۱۳۰.

تهانوی، در کتاب خود قواعد فی علوم الحدیث، از احمد شاکر چنین نقل می کند:

«فبدعه الصغری کغلو التشیع او التشیع بلاغلو فهذا کثیر فی التابعین و تابعیهم مع الدین و الورع و الصدق فلوردّ حدیث هؤلاءلذهبت جمله من الآثار النبویه و هذه مفسده بیّنه.»(۱)

«بدعت کوچک همانند شیعه غالی و یا شیعه بدون غلو است؛ این مسئله یعنی تشیع در میان تابعین و تابعین آنان بسیار رواج داشته است با اینکه اینان اهل دین و تقوا و صداقت بودند و اگر ما احادیث این گروه را کنار بگذاریم، بخش عمده ای از آثار نبوی از میان خواهد رفت و این مفسده ای روشن است».

نمونه دیگر:

خطیب بغدادی نیز از قول علی بن المدینی نقل می کند:

«لو ترکت اهل الکوفه لذلک الرأی یعنی للتشیع خربت الکتب قوله خربت الکتب یعنی لذهب الحدیث.»(۲)

«اگر حدیث اهل کوفه را تنها به خاطر اندیشه تشیع کنار بگذارم کتابها را از بین برده ام. مقصودش از این جمله، از میان رفتن حدیث است».

ص: ۳۸۵

۱- قواعد فی علوم الحدیث، ص ۲۲۹.

۲- الکفایه فی علم الروایه، ص ۱۲۹.

بنابر این با توجه به آنچه تاکنون مطرح شد، از دیدگاه حدیث شناسان آگاه و منصف، در پذیرش حدیث راوی، مذهب او دخالت ندارد تا بگوییم چون راویان این حدیث شیعه هستند، آن را باید کنار بگذاریم و نه اهل سنت می توانند حدیث راویان شیعه را کنار بگذارند و آنان که چنین اظهار نظری کرده اند آشنا به احوال رجال نیستند و راویان حدیث را نمی شناسند وگرنه چنین سخنی را بیان نمی کردند. اکنون باید دید راویان حدیث نزول آیه {إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا} درشأن امام علی علیه السّلام چه کسانی هستند.

راویان حدیث نزول آیه «انّما» در شأن امام علی علیه السّلام

اشاره

در یک تقسیم کلی، راویان حدیث نزول آیه {إِنَّما

وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا...} درشأن امام علی علیه السّلام به دو گروه تقسیم می شوند:

الف – صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله

اشاره

قبل از نقل روایت، از طریق اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله ، لازم است درباره اعتماد به سخن صحابه بحث کوتاهی را از دیدگاه اهل سنت مطرح کنیم:

۱- ابن حجر درباره صحابه چنین می نویسد:

«اتفق اهل السنّه علی انّ الجمیع عدول و لم یخالف فی ذلک الّا شذوذ من المبتدعه.»(۱)

«اهل سنت اتفاق نظر دارند که همه صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله عادلند و جز عده کمی از بدعت گذاران کسی با این نظر مخالف نیست».

۲- آمدی در این باره مینویسد:

«اتفق الجمهور من الائمّه علی عداله الصحابه.»(۲)؛

«اکثریت رهبران امت اسلامی بر عدالت صحابه اتفاق نظر دارند».

۳- خطیب بغدادی، پس از آوردن آیاتی از قرآن که به نظر او بر عدالت صحابه دلالت می کند، می نویسد: با وجود این آیات نیازی به روایات نیست، ولی در همان حال چند روایت را نقل کرده، سپس چنین اظهارنظر می کند:

«والاخبار فی هذا المعنی تتسع و کلّها مطابقه لماورد فی نص القرآن و جمیع ذلک یقتضی طهاره الصحابه و القطع علی تعدیلهم و نزاهتهم فلا تحتاج احد منهم مع تعدیل اللّه تعالی لهم المطلع علی بواطنهم الی تعدیل احد من الخلق له و .... و هذا مذهب کافّه العلماء و من یعتّد بقوله من الفقهاء.»(۳)

۱- الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۱، ص ۶.

۲- الاحکام فی اصول الاحکام، ج ۲، ص ۱۰۲.

۳- الکفایه فی علم الروایه، ص ۴۹-۴۸.

« روایـات در این زمینه بسـیار است و همه آنهـا بـا نصّ قرآن مطابق است و آیات و روایات دلالت بر پاکی صـحابه می کنـد و یقین به عدالت و وارسـتگی می آورد و پس عادل دانست خداوندی که از باطن انسانها آگاه است، صحابه نیازی به تایید هیچ کس از خلق ندارند.... و این نظر تمام علما و

فقهایی است که به نظر آنان توجه می شود».

با توجه به این دیدگاه، درباره صـحابه، اگر یک نفر از آنان نزول این آیه را درباره امام علی علیه السّلام نقل کند، کافی است تا چه رسد به اینکه چندین نفر نقل کنند.

اکنون این روایت را از قول اصحابی که ما به آن دست یافته ایم، نقل می کنیم:

۱ – امام علی علیه السّلام

از نظر تقدم در اسـلام و فضـیلت در علم، تقوا، جهاد و... در میان صحابه، امام علی علیه السّلام برجسته است و اگر ما بخواهیم اعتقاد خود را درباره ارزش و اعتماد به کلام مولی امام علی علیه السّلام بیان کنیم، بسیار طولانی خواهد شد(۱)

از این جهت از

۱– سـیمای امام علی علیه السّـلام در نگاه نبی صـلی الله علیه وآله ، از همین نگارنـده در ۴۰۰ صـفحه و به مناسبت بزرگداشت سال امام علی علیه السّلام انتشار یافت.

طرح دیدگاه خود درباره کلام امام علی علیه السّلام می گذریم و تنها به نقل قول یکی از علمای مشهور اهل سنت، یعنی ابن ابی الحدید، اکتفا می کنیم.

او در این زمینه می نویسد:

«فاما علی علیه السّلام فانّه عندنا بمنزله الرسول صلی اللّه علیه و آله فی تصویب قوله و الاحتجاج بفعله و وجوب طاعته و متی صحّ عنه انّه قد بری ء من احد من الناس برئنا منه کائنا من کان.»(۱)

«نظر ما درباره امام علی علیه السّلام این است: همان طور که سخن رسول خدا صلی الله علیه وآله را حق می دانیم سخن امام علی علیه السّلام را نیز حق می دانیم و همان گونه که به رفتار رسول خدا صلی الله علیه وآله استدلال می کنیم، به رفتارامام علی علیه السّلام نیز استدلال می کنیم و همچنان که اطاعت از رسول خدا صلی الله علیه وآله را واجب می دانیم اطاعت از امام علی علیه السّلام را نیز واجب می دانیم و هرگاه نزد ما ثابت شود که امام علی علیه السّلام از کسی بیزاری جسته است ما نیز از او بیزاری می جوییم؛ آن شخص هر که می خواهد باشد».

چنان که پیشتر بیان کردیم، ما در این مسئله تنها به طرح دیدگاه های علمای اهل سنت می پردازیم نه دیدگاه علمای شیعه. بنابر این نقل، روایت نزول آیه در

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۳۵.

شأن امام علی علیه السّلام را نیز تنها از طریق اهل سنت بیان می کنیم نه از طریق راویان شیعه. علمای اهل سنت که نزول این آیه درشأن امام علی علیه السّلام را از قول امام علی علیه السّلام نقل کرده اند، دو گروه هستند:

الف - گروهی که بدون ذکر سند روایت، آن را از امام علی علیه السّلام نقل کرده اند.(۱)

ب - گروهی که با ذکر سلسله سند تا امام، روایت را از قول امام نقل کرده اند.(۲)

۱- البحر المدید فی تفسیر القرآن المجید، ج ۲، ص ۵۲؛ تاج التراجم فی تفسیر القرآن للاعاجم، ج ۲، ص ۵۹۸؛ ایسر التفاسیر لکلام العلی الکبیر، ج ۱، ص ۶۴۴؛ کتاب التسهیل لعلوم التنزیل، جزء ۱، ص ۱۸۱؛ حاشیه الصاوی علی تفسیر الجلالین، ج ۲، ص ۱۲۶؛ مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۱۶۷؛ التفسیر المنیر، ج ۶، ص ۲۳۲؛ الاساس فی التفسیر، ج ۳، ص ۱۴۳۰؛ التفسیر الحدیث، ج ۱۱، ص ۱۳۳؛ تفسیر مقاتل بن سلیمان، ج ۱، ص ۴۸۵؛ تفسیر الخازن، ج ۲، ص ۵۶؛ تفسیر النسفی: ج ۱، ص ۴۵۶؛ نظم الدر فی تناسب الآیات و السور، ج ۶، ص ۱۹۳؛ تفسیر البیضاوی، ج ۲، ص ۳۳۸؛ تفسیر ابی السعود، ج ۲، ص ۵۸؛ تفسیر القرآن الکریم، ج ۳، ص ۳۱۱؛ حاشیه محیی الدین علی تفسیر الیضاوی، ج ۳، ص ۵۴۳؛ تیسیر العلی القدیرلاختصار تفسیر ابن اکثیر، ج ۲، ص ۶۱؛ لباب التفسیر من ابن کثیر، ج ۱، ص ۳۴۲؛ تفسیر ابن عاشور، ج ۵، ص ۱۳۹؛ حاشیه القونوی علی تفسیر البیضاوی، ج ۷، ص ۴۹۶.

۲- فتح البیان فی مقاصد القرآن، ج ۳، ص ۴۵۳؛ تفسیر القرآن لسلطان العلماء، ج ۱، ص ۳۹۳؛ تخریج الاحادیث و الآثار الواقعه فی تفسیر الکشاف، ج ۱، ص ۴۰۹؛ فتح القدیر الجامع بین فنی الروایه و الدرایه من علم التفسیر، ج ۲، ص ۶۷؛ الفتوحات الالهیه بتوضیح تفسیر الجلالین، ج ۲، ص ۲۴۱؛ الفتح السماوی بتخریج احادیث القاضی البیضاوی، ج ۲، ص ۵۷۱؛ الکشاف، المحقق ج ۲، ص ۲۵۸؛ الدرالمصون فی علوم الکتاب المکنون، ج ۴، ص ۳۱۳؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۶۷؛ معرفه علوم الحدیث، ص ۱۰۲؛ الامالی الخمیسیه، ج ۱، ص ۱۸۰؛ مناقب خوارزمی، ص ۲۶۶، حدیث ۲۴۸؛ اسباب النزول سیوطی، ص ۱۴۸؛ لباب النزول فی اسباب النزول، ص ۱۲۱؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۲۶؛ الدرالمنثور، ج ۳، ص ۹۹؛ مناقب ابن مغازلی، ص ۳۱۲.

۲- عبدالله بن عباس

یکی از راویان حدیث نزول آیه در شأن امام علی علیه السّلام عبدالله بن عباس است. گرچه شأن ابن عباس برتر از آن است که درباره او سخن بگوییم، ولی از باب نمونه درباره وی گفته اند:

«کان یسمی البحر لسعه علمه ویسمّی حبر الامّه.»(۱)

«به سبب وسعت معلوماتش به او دریا می گفتند و به او حبر امت هم گفته می شد».

ابوالحسن مدائنی از ابی بکر نقل می کند:

«قدم علینا ابن عباس البصره و ما فی العرب مثله حشما و علما و ثیابا و جمالاً و کمالاً.»(۲)

«ابن عباس در بصره بر ما وارد شد، در حالی که از نظر هیبت، دانش، پوشش ظاهری، زیبایی و کمالات نفسانی همانندی در عرب نداشت».

۱- اسدالغابه، ج ۳، ص ۲۹۱.

۲- الاصابه، ج ۴، ص ۹۰.

این مسئله مورد اتفاق است که رسول خدا صلی الله علیه وآله درباره او دعا کرده است و به برکت دعای آن حضرت او به چنان مقام علمی رسیده است که از وی به «حبر امت» و «ترجمان القرآن» یاد می کنند.(۱)

عبدالله بن عمر به او می گفت:

«انّی رأیت رسول اللّه صلی الله علیه وآله دعاک فمسح رأسک و تفل فی فیک و قال اللهم فقّهه فی الدین و علّمه التأویل.»(۲)

«من خود دیدم که رسول خدا صلی الله علیه وآله دست مبارکش را به سر تو کشید و از آب دهان مبارکش در دهان تو گذاشت و عرض کرد: خدایا! او را دین شناس نما و دانش تاویل قرآن را به او عطا فرما».

شخصیت ابن عباس بی نیاز از بحث است و این چند نظر را نیز برای نمونه ارائه کردیم.

بنابر این چه دیدگاه مشهور اهل سنت درباره صحابه را بپذیریم و چه صحابه را مثل بقیه افراد قابل جرح و تعدیل بدانیم، و ثاقت ابن عباس مورد اتفاق همه است.

۱- الاعلام، ج ۴، ص ۹۵.

۲- الاصابه، ج ۴، ص ۹۰.

نزول آیه {إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا...} در شأن امام علی علیه السّلام به نقل از ابن عباس در شماری از منابع و مصادر مهم آمده است.(۱)

۳- ابوذر غفاری

یکی از صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله ابوذر غفاری (رضوان اللّه علیه) است. دانشمندان اهل سنت او را ستوده اند؛ ابن اثیر درباره او می نویسد:

«اسلم و النبی بمکه اول الاسلام فکان رابع اربعه و قیل خامس خمسه... و کان یعبدالله تعالی قبل مبعث النبی صلی الله علیه وآله بثلاث سنین و

ص: ۳۹۳

۱- بنگرید به: فتح البیان فی مقاصد القرآن، ج ۳، ص ۴۵۳؛ تفسیر القرآن لسلطان العلماء، ج ۱، ص ۳۹۳؛ اللباب فی علوم الکتاب، ج ۷، ص ۳۹۷؛ تخریج الاحادیث و الآثار الواقعه فی تفسیر الکشاف، ج ۱، ص ۴۰۹؛ فتح القدیر الجامع بین فنی الروایه و الدرایه فی علم التفسیر، ج ۲، ص ۶۷؛ زادالمسیر فی علم التفسیر، ج ۲، ص ۲۹۲؛ تفسیر السمرقندی، ج ۱، ص ۴۴۴؛ الکشاف المحقق، ج ۲، ص ۲۵۸؛ حاشیه الشهاب علی تفسیر البیضاوی، ج ۳، ص ۴۹۸؛ البحر المحیط فی التفسیر، ج ۳، ص ۵۲۵؛ التفسیر الشامل للقرآن الکریم، ج ۲، ص ۹۷۷، تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۶۷؛ تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج ۴، ص ۲۸۴؛ الامالی الخمیسیه، ج ۱، ص ۱۸۰؛ نظم دررالسمطین، ص ۸۷؛ کفایه الطالب، ص ۲۵۰؛ مناقب خوارزمی، ص ۲۶۴، حدیث ۲۴۶؛ اسباب النزول واحدی، ص ۱۶۸؛ اسباب النزول سیوطی، ص ۱۴۸؛ لباب النقول فی اسباب النزول، ص ۱۲۱؛ شواهدالتنزیل، ج ۱،ص ۲۳۲؛ الدّر المنثور، ج ۳، ص ۹۸؛ التفسیر الکبیر، ج ۴، ص ۳۸۳؛ جامع الاحکام، قرطبی، ج ۶، ص ۲۲۱؛ روح المعانی، ج ۶، ص ۱۶۷؛ مناقب، ابن مغازلی، ص ۳۱۱؛ تیسیر العلی القدیر لاختصار تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۶۱؛ لباب التفسیر من ابن کثیر، ج ۱، ص ۳۴۲؛ فرائد السمطین، ج ۱، ص ۱۸۹.

بایع النبی صلی الله علیه وآله علی ان لا تاخذه فی اللّه لومه لائم و علی ان یقول الحقّ و ان کان مرّا.»(۱)

در اوائل اسلام - زمانی که رسول خدا صلی الله علیه وآله در مکه بود - ابوذر اسلام آورد. او چهارمین نفری است که اسلام آورده است و گفته اند پنجمین نفر بود.... او سه سال قبل از بعثت رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز موحّد بود و با رسول خدا صلی الله علیه وآله بر این اساس بیعت کرد که سرزنش هیچ سرزنش گری در راه خدا مانع او نشود و همیشه حق را بگوید، گرچه تلخ باشد.

ابن حجر او را چنین توصیف می کند:

«الزاهد المشهور الصادق اللهجه.»(۲)

«ابوذر زاهدی مشهور و راست گفتار است».

صداقت ابوذر، ورع و تقوا، شهامت در حق گویی، مقاومت در برابر انحرافات حاکمان و... زبانزد خاص و عام است. بهترین شخصی که ابوذر را وصف کرده، رسول خدا صلی الله علیه وآله است.

آن حضرت در روایات بسیاری از ابوذر تجلیل کرده است که ما تنها به ذکر روایتی، متناسب با این بحث، اکتفا می کنیم:

۱- اسد الغابه، ج ۱، ص ۵۶۳.
۲- الاصابه، ج ۷، ص ۶۰.

عن عبدالله بن عمر سمعت رسول اللّه صلی الله علیه وآله یقول:

«ما اقلّت الغبراء ولا اظلّت الخضراء اصدق لهجه من ابی ذرّ»(۱)

«عبدالله بن عمر می گوید: از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود: زمین نرویده و آسمان سایه نیفکنده بر راستگوتر از ابوذر».

با توجه به ویژگی هایی که از ابوذر - در روایات و کتب - یاد شده است، اگر نزول آیه یاد شده را در شأن امام علی علیه السّلام جز ابوذر راوی دیگری نقل نمی کرد، لازم بود که آن را بپذیریم، تا چه رسد به اینکه چندین صحابی همانند او نقل کرده اند. نزول آیه به نقل از ابوذر در بسیاری از منابع آمده است.(۲)

۴- عمار بن یاسر

یکی از اصحاب جلیل القدر رسول خدا صلی الله علیه وآله عمار بن یاسر است.

ابن اثیر او را چنین توصیف می کند:

۱- همان، ج ۷، ۶۲.

۲- بنگرید به: تفسیر القرآن لسلطان العلماء، ج ۱، ص ۳۹۳؛ تخریج الاحادیث و الآثار الواقعه فی تفسیر الکشاف، ج ۱، ص ۴۰۹؛ الفتح السماوی بتخریج احادیث تفسیر القاضی البیضاوی، ج ۲، ص ۵۷۱؛ الکشاف المحقق، ج ۲، ص ۲۵۸؛ تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج ۴، ص ۲۸۴؛ نظم دررالسمطین، ص ۸۷؛ نورالابصار، ص ۱۱۸؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۲۹؛ التفسیر الکبیر، ج ۴، ص ۳۸۳؛ تذکره الخواص، ص ۲۴؛ الکشف و البیان، ج ۴، ص ۸۱.

«هو من السابقین الی الاسلام و امّه سمیّه اوّل من استشهد فی سبیل اللّه عزّ و جلّ»(۱)

«عمار از پیشگامان اسلام و مادرش سمیّه اولین شهید در راه خداست».

ابن حجر در وصف وی می نویسد:

«کان من السابقین الاوّلین هو و ابوه و کانوا ممّن یعذّب فی اللّه فکان النبی صلی الله علیه وآله یمّر علیهم فیقول: صبرا آل یاسر موعدکم الجنّه.»(۲)

«عمار از پیشکسوتان در اسلام است. عمار و پدرش از کسانی هستند که در راه خدا شکنجه شده اند. در حالی که آنان شکنجه می شدند، رسول خدا صلی الله علیه وآله که آنان را می دید، می فرمود: آل یاسر صبر کنید؛ وعده گاه شما بهشت است».

از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایات بسیاری درباره شخصیت عمار رسیده است که ما تنها به نقل یک روایت - که متناسب با این بحث است - اکتفا می کنیم:

رسول خدا صلی الله علیه وآله در این روایت عمار را محور تشخیص حق و باطل قرار داه است و همه این روایت را نقل کرده اند:

ص: ۳۹۶

۱- اسدالغابه، ج ۴، ص ۱۲۲.

۲- الاصابه،۷ ج ۴، ص ۲۷۳.

«و تواترت الاحادیث عن النبیّ صلی الله علیه وآله وسلم انّ عمارا تقتله الفئه الباغیه و اجمعوا علی انّه قتل مع علیّ بصفین.»(۱)

«روایات متواتری از رسول خدا صلی الله علیه وآله رسیده است که آن حضرت درباره عمار فرمود: بدون تردید عمار به دست یک گروه سرکش کشته خواهد شد و همه اتفاق نظر دارند که عمار همراه امام علی علیه السّلام در صفین به شهادت رسیده است».

یکی از راویان حدیث نزول آیه «انّما»، در شأن امام علی علیه السّلام، عمار بن یاسر است که در منابع بسیاری این حدیث به نقل از وی آمده است.(۲)

۵- مقداد بن اسود

یکی از اصحاب بزرگوار رسول خدا صلی الله علیه وآله مقداد است.

ابن اثیر او را چنین وصف می کند:

۱- همان، ج ۴، ص ۲۷۴.

۲- بنگرید به: تفسیر القرآن، لسلطان العلماء، ج ۱، ص ۳۹۳؛ تخریج الاحادیث و الآثار الواقعه فی تفسیر الکشاف، ج ۱،ص ۴۰۹؛ فتح القدیر الجامع بین فنی الروایه و الدرایه من علم التفسیر، ج ۲، ص ۶۷؛ الفتح السماوی بتخریج احادیث تفسیر القاضی البیضاوی، ج ۲، ص ۵۷۱؛ الکشاف المحقق، ج ۲، ۲۵۸؛ تفسیر، ابن کثیر، ج ۲، ص ۶۷؛ نظم دررالسمطین، ص ۸۶؛ اسباب النزول سیوطی، ص ۱۴۸؛ لباب النقول فی اسباب النزول، ص ۱۲۱؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۲۳؛ الدّرالمنثور، ج ۳، ص ۹۸؛ تیسیر العلی القدیر لاختصار تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۶۱؛ لباب التفسیر من ابن کثیر، ج ۱، ص ۳۴۲؛ معارج الوصول الی معرفه فضل آل الرسول، ص ۲۵.

«المقـداد بن عمرو المعروف بالمقداد بن الاسود و هو قديم الاسـلام من السابقين و هاجر الى ارض الحبشه ثم عاد الى مكّه... و شهد احدا و المشاهد كلّها مع رسول الله و مناقبه كثيره.»(۱)

«مقـداد، پسـر عمرو معروف بـه مقـداد پسـر اسـود، از پيشـگامان در اسـلام اسـت. وى به حبشه مهـاجرت كرد و سـپس به مكه بـازگشت... و در جنـگ احـد و ديگر جنـگ هـاى رسول خـدا صـلى الله عليه وآله شـركت داشت. او صاحب فضائل بسـيارى است».

ابن حجر در وصف او مى نويسد:

«... و هاجر الهجرتين و شهد بدرا و المشاهد بعدها و كان فارسا يوم بدر حتى انّه لم يثبت انه كان فيها على فرس غيره.»(۲)

«مقـداد دو بار هجرت كرد، در جنگ بدر و بقيه جنگ ها حضور داشت. تنها كسـى كه در جنگ بدر بر اسب سوار بود و مى جنگيد، او بود».

از رسول خـدا صـلى الله عليه وآله روايات فراوانى درباره شخصـيت مقداد رسـيده است؛ از آن جمله رسول خدا صـلى الله عليه وآله درباره مقداد فرموده است:

«انّ اللّه عزّ و جلّ امرنى بحبّ اربعه و اخبرنى بانّه يحبّهم: علىّ و المقداد و ابوذرّ و سلمان.»(۳)

۱- اسد الغابه، ج ۵، ص ۲۴۲.

۲- الاصابه، ج ۶، ص ۱۳۳.

۳- همان، ج ۶، ص ۱۳۴.

«خداوند عزیز و جلیل به من دستور داده است که چهار تن را دوست داشته باشم و به من خبر داده است که او نیز آنان را دوست دارد. آن چهار تن عبارتند از: علی، مقداد، ابوذر و سلمان».

یکی از راویان حدیث نزول آیه {إِنَّماوَلِيُّكُمُ اللّهُ...»} در شأن امام علی علیه السّلام ، مقداد است که به نقل از وی در دو منبع آمده است.(۱)

۶-غالب بن عبدالله

یکی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله غالب بن عبدالله است.

ابن اثیر در وصف وی می نویسد:

«بعثه رسول اللّه عام الفتح لیسهّل لهم الطریق و سیّره رسول اللّه فی سریّه ستین راکبا.»(۲)

«هنگام فتح مکه رسول خدا صلی الله علیه وآله او را با شصت سوار برای آماده کردن راه سپاه فرستاد».

یکی از راویان حدیث نزول این آیه در شأن امام علی علیه السّلامغالب بن عبدالله است. مؤلف «تذکره الخواص» به نقل از وی نزول آیه یاد شده در شأن امام علی علیه السّلام را آورده است.(۳)

۱- بنگرید به: تفسیر القرآن لسلطان العلماء، ج ۱، ۳۹۳؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۲۸.

۲- اسدالغابه، ج ۴، ص ۳۲۱.

۳- تذکره الخواص، ص ۲۴.

۷ – جابر بن عبدالله الانصاری

یکی از اصحاب جلیل القدر رسول خدا صلی الله علیه وآله جابر بن عبدالله انصاری است.

ابن اثیر او را چنین وصف می کند:

«شهد العقبه الثانیه مع ابیه و هو صبیّ و شهد مع النبیّ ثمان عشره غزوه و شهد صفّین مع علیّ بن ابی طالب و عمی فی آخر عمره... و کان من المکثرین فی الحدیث الحافظین للسنن.»(۱)

«هنگام کودکی همراه پدرش در پیمان عقبه دوم، بیعت مردم مدینه با رسول خدا صلی الله علیه وآله حضور داشت و در هجده جنگ همراه رسول خداصلی الله علیه وآله بود و در جنگ صفین همراه امام علی علیه السّلام بود و در پایان عمر نابینا شد. او از کسانی است که روایت بسیاری دارند و برای حفظ سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله کوشا بود».

ابن حجر از هشام بن عروه نقل می کند:

«کان لجابر بن عبدالله حلقه فی المسجد، یعنی النبوی، یؤخذ عنه العلم.»(۲)

«جابر بن عبدالله در مسجد رسول خدا صلی الله علیه وآله کلاس درس داشت و مردم از او علم می آموختند».

۱- اسدالغابه، ج ۱، ص ۴۹۳.

۲- الاصابه، ج ۱، ص ۲۲۳.

یکی از راویـان حـدیث نزول این آیه در شأن امام علی علیه السّلام، جابر بن عبـدالله است، چنان که برخی از منابع روایت یاد شده را به نقل از وی آورده اند.(۱)

۸- عبدالله بن سلام

یکی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله عبدالله بن سلام است. ابن اثیر در وصف وی می نویسد:

«کان اسـمه فی الجاهلیه الحصـین، فسـمّاه رسول اللّه صـلی الله علیه وآله حین اسـلم عبدالله و کان اسلامه لما قدم النبی صلی الله علیه وآله المدینه مهاجرا.»(۲)

نام عبـدالله قبل از اسـلام حصـین بود و هنگامی که مسـلمان شـد رسول خـدا صـلی الله علیه وآله نام او را به عبـدالله تغییر داد و عبدالله هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وآله به مدینه مهاجرت کرد، اسلام آورد.

یکی از راویان حدیث نزول آیه در شأن امام علی علیه السّلام عبدالله بن سلام است، که در شماری

از منابع روایت یاد شده به نقل از وی آمده است.(۳)

ص: ۴۰۱

۱- بنگرید به: تفسیر القرآن، لسلطان العلماء، ج۱، ص ۳۹۳؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۲۴.

۲- اسدالغابه، ج ۳، ص ۲۶۵.

۳- بنگرید به: ذخائر العقبی، ص ۱۴۷؛ التفسیر الکبیر، ج ۴، ص ۳۸۳؛ تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج ۴، ص ۲۸۴.

۹- اسلم ابو رافع

یکی از اصحاب رسول اللّه صلی الله علیه وآله ابو رافع است. ابن اثیر او را چنین وصف می کند:

«اسلم ابو رافع مولی رسول اللّه صلی الله علیه وآله و هو قبطی کان للعباس، فوهبه للنبی صلی الله علیه وآله فاعتقه، فکان ابو رافع یقول انا مولی رسولاللّه صلی الله علیه وآله و زوّجه رسول اللّه صلی الله علیه وآله مولاته سلمی... و شهد ابو رافع احدا و الخندق و ما بعدها من المشاهد و لم یشهد بدرا، لانّه کان بمکّه.»(۱)

«نام ابو رافع، اسلم است که «قبطی» است و غلام عباس عموی رسول خدا صلی الله علیه وآله بود. عباس

او را به رسول خدا صلی الله علیه وآله بخشید و رسول خدا صلی الله علیه وآله او را آزاد کرد. ابو رافع افتخار می کرد و می گفت: من آزاد شده رسول خدا صلی الله علیه وآله هستم. رسول خدا صلی الله علیه وآله سلمی را که آزاد شده خود او بود، به همسری ابو رافع درآورد.

ابو رافع در جنگهای احد، خندق و دیگر جنگ ها شرکت داشت، ولی در جنگ بدر شرکت نداشت، چون در زمان جنگ بدر در مکه بود.

۱- اسدالغابه، ج ۱، ص ۲۱۵.

یکی از راویان حدیث نزول این آیه در شأن امام علی علیه السّلام ابو رافع است. در شماری از منابع، روایت یاد شده به نقل از ابو رافع آمده است.(1)

۱۰- انس بن مالک

یکی دیگر از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله انس بن مالك است. ابن اثیر در وصف وی می نویسد:

«خادم رسول اللّه صلی الله علیه وآله و کان یتسمّی به و یفتخر بذلک.... خدم النبیّ عشر سنین... و هو من المکثّرین فی الروایه عن رسول الله.»(2)

«خادم رسول خدا صلی الله علیه وآله است و به این نام نامیده می شد و بدان افتخار می کرد... ده سال خدمتگزار رسول خدا صلی الله علیه وآله بود. وی از کسانی است که از رسول خدا صلی الله علیه وآله بسیار روایت کرده است».

ابن حجر او را چنین وصف کرده است:

«و مناقب انس و فضائله کثیره جدا.»(3)

«ویژگیها و امتیازات انس به راستی فراوان است».

ص: ۴۰۳

۱- بنگرید به: الامالی الخمیسیه، ج ۱، ص ۱۸۰؛ الدّر المنثور، ج ۳،ص ۹۹؛ تفسیر، ابن کثیر، ج ۲، ص ۶۷؛ تیسیرالعلی القدیر لاختصار تفسیر ابن اکثیر، ج ۲، ص ۶۱؛ لباب التفسیر من ابن کثیر، ج ۱، ص ۳۴۲.

۲- اسدالغابه، ج ۱، ص ۲۹۴.

۳- الاصابه، ج ۱، ص ۷۳.

یکی از راویـان حـدیث نزول آیه «انّما» در شأن امام علی علیه السّلام انس بن مالک است، چنان که در دو منبع به نقل از وی، روایت یاد شده آمده است.(۱)

۱۱- حسان بن ثابت

یکی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله «حسان بن ثابت» است. همه کسانی که با تاریخ اسلام آشنا هستند، می دانند که حسان بن ثابت گذشته از آنکه از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله است، شاعر نیز هست. او اشعارش را در حضور رسولخداصلی الله علیه وآله می خواند و تایید حضرت و اصحاب ایشان را به دنبال داشت.

یکی از راویان حدیث نزول آیه «انّما» درشأن امام علی علیه السّلام حسان است که به زبان شعر این مسئله را بیان کرده است:

ابا حسن تفدیک نفسی و مهجتی و کل بطی ء فی الهدی و مسارع

ایـذهب مـدحیک المحیّر ضایعا و ماالمـدح فی جنب الإله بضائع فانت الـذی اعطیت اذ کنت راکعا زکوه فـدتک النفس یا خیر راکع فانزل فیک اللّه خیر ولایه و ثبّتها مثنی کتاب الشرائع(۲)

ص: ۴۰۴

۱- بنگرید به: کفایه الطالب، ص ۲۲۹؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۱۳.
۲- حاشیه الشهاب علی تفسیر البیضاوی، ج ۳، ص ۴۹۹؛ تفسیر روح المعانی، ج ۶، ص ۱۶۷؛ فرائد السمطین، ج ۱، ص ۱۹۰؛ نظم درالسمطین، ص ۸۸؛ تذکره الخواص، ص ۲۸؛ کفایه الطالب، ص ۲۲۹؛ مناقب، خوارزمی، ص ۱۸۶؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۱۴؛ الامالی الخمیسیه، ج ۱، ص ۱۸۲.

«ای أباالحسن! (علی بن ابی طالب)! جان و دلم و همه کندروها و تندروهای راه هدایت، فدای تو باد.

آیا مدح و ستایش من از تو - که به نام تو آراسته است - از میان می رود؟ بدون تردید ستایش من از تو در کنار ستایش خدا از تو، از میان رفتنی نیست.

تو همان کسی هستی که در حال رکوع نماز، زکات را پرداختی. جانم فدای تو ای بهترین رکوع کننده.

در پی آن، خداوند بهترین ولایت و سرپرستی را درباره تو نازل کرده و این حقیقت را در لابلای کتاب دستورات خود ثبت کرده است».

درباره اینکه حسان بن ثابت نسبت به این جریان شعر سروده است، تردیدی وجود ندارد؛ گرچه نسبت به کمیت آنها در قبل نقدی داشتیم که تکرار نمی کنیم.

۱۲- خزیمه بن ثابت

یکی از اصحاب بزرگوار رسول خدا صلی الله علیه وآله «خزیمه بن ثابت» است. او شخصیتی است که رسول خدا صلی الله علیه وآله در دستگاه قضاوت اسلامی شهادت او را به

جای دو شهادت پذیرفته است. از این رو همه

کسانی که شرح زندگانی او را نوشته اند، لقب «ذوالشهادتین» را به وی داده اند.(۱)

یکی از راویان حـدیث نزول آیه «انّما» در شأن امام علی علیه السّلام خزیمه بن ثابت است که آن را با زبان شـعر در تاریـخ به ثبت رسانده است.

او در چندین شعر این مسئله را بیان کرده است؛

فدیت علیّا امام الوری سراج البریّه مأوی التقی

وصیّ الرسول و زوج البتول امام البریّه شمس الضحـی

تصدّق خاتمه راکعا فاحسن بفعل امام الوری(۲)

«جانم فدای علی علیه السّلام پیشوای خلق باد که چراغ فروزان مردم است و پناه پرهیزکاران.

جانشین رسول خدا صلی الله علیه وآله است و همسر زهرای بتول (س)، رهبر مردم است و خورشید تابان.

انگشتری خود را در حال رکوع صدقه داده است. نیکو بدان این کار پیشوای مردم را».

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۴۸۶.

۲- شواهد التنزیل لمن خصّ بالتفضیل، ج۱، ص ۷۰؛ دیوان خزیمه بن ثابت، ص ۶۴.

۱۳ – عمرو بن عاص

یکی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله عمرو بن عاص است. همه کسانی که با تاریخ اسلام و درگیری های عصر امام علی علیه السّلام آشنا هستند، دشمنی «عمرو بن عاص» و نقش او را در حمایت از معاویه و در درگیری با امام علی علیه السّلام می دانند. با اینکه عمرو بن عاص برای رسیدن به دنیا در جریان حکمیت امام علی علیه السّلام را از خلافت عزل کرد، ولی قبل از پیوستن به

معاویه در نامه ای به وی اعتراف می کند که جانشینی رسول خدا صلی الله علیه وآله و حق حاکمیت از آنِ علی علیه السّلام است و آیه «انّما» در شأن امام علی علیه السّلام نازل شده است.

بر این اساس یکی از راویان حدیث نزول آیه «انّما» در شأن امام علی علیه السّلام عمرو بن عاص است.(۱)

آنچه بیان شد، بعضی از راویان حدیث از صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله در منابع اهل سنت است، ولی شمار راویان حدیث از صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله در منابع شیعه چندین برابر است که پیشتر در بحث تعدد طرق روایت نقل کردیم که تکرار نمی کنیم.

۱- مناقب، خوارزمی، ص ۱۲۹.

ب – تابعین

اشاره

گروه دیگر - که از راویان حدیث نزول آیه «انّما» در شأن امام علی علیه السّلام به شمار می روند - تابعین هستند. درباره این گروه نیز تنها از دیدگاه اهل سنت و ابتدا وثاقت آنان را مطرح می کنیم و سپس محدثانی که از قول این گروه این روایت را نقل کرده اند، نام می بریم؛

۱– سلمه بن کُهیل

اشاره

ذهبی درباره تاریخ تولد و وفات سلمه بن کهیل از قول فرزندش - که یکی از محدثان است - چنین مینویسد:

«قال یحیی بن سلمه وَلد ابی فی سنه سبع و اربعین و مات یوم عاشوراء سنه احدی و عشرین و مائه و کذلک قال جماعه فی تاریخ وفاته.»(۱)

«پدرم در سال ۴۷ هجری به دنیا آمد و در روز عاشورای سال ۱۲۱ هجری از دنیا رفت».

سپس ذهبی اضافه می کند که عده ای تاریخ وفات او را چنین گفته اند.

با توجه به اینکه «سلمه بن کهیل» در سال ۴۷ به دنیا آمده بسیاری از صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله را درک کرده است و از آنان روایت می کند.(۲)

۱– سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۲۹۹.

۲– همان، ج ۵، ص ۲۹۸.

تشیع سلمه بن کهیل

عجلی درباره شیعه بودن سلمه بن کهیل گفته است:

«تابعی ثقه ثبت فی الحدیث و فیه تشیع قلیل.»(1)

«سلمه بن کهیل تابعی راستگو و استوار در حدیث است. کمی تشیع در اوست».

جریر بن عبدالحمید می نویسد:

«لما قدم شعبه البصره قالوا حدّثنا عن ثقات اصحابک، فقال: ان حدّثتکم عن ثقات اصحابی، فانّما احدّثکم عن نفر یسیر من هذه الشیعه، الحکم، سلمه بن کهیل و حبیب ابن ابی ثابت و منصور.»(2)

«هنگامی که شعبه به بصره آمد، مردم از او خواستند که از اصحاب ثقه اش برای آنان روایت کند. شعبه پاسخ داد: اگر بخواهم از اصحاب ثقه ام برایتان روایت کنم، تنها از عده ای از شیعیان همانند حکم، سلمه بن کهیل، حبیب بن ابی ثابت و منصور حدیث نقل می کنم».

۱- همان، ج ۵، ص ۲۹۹.

۲- همان.

وثاقت سلمه بن کهیل

ذهبی گفته است:

«الامام الثبت الحافظ.»(۱)«سلمه بن کهیل پیشوای ثابت و حافظ است.

احمد بن حنبل گفته است:

«کان متقنا للحدیث.»(۲)؛ «حدیث را به درستی نقل می کرد».

عجلی و نسائی گفته اند:

«ثقه ثبت»(۳)؛ «راستگوی استواری است».

یحیی بن معین و عسقلانی با تعبیر «ثقه»(۴)، وی را مورد اعتماد خوانده اند».

ابو زرعه گفته است:

«کوفی، ثقه، مامون، ذکی»(۵)

«سلمه بن کهیل کوفی، (و شخصی) راستگو، مورد اعتماد و زیرک است».

سفیان بن ثوری نیز گفته است:

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۲۹۸، شماره ۱۴۲.

۲- همان، ج ۵، ص ۲۹۹.

۳- همان؛ تهذیب الکمال، ج ۱۱، ص ۳۱۶.

۴- الجرح و التعدیل، ج ۴، ص ۱۶۳، شماره ۷۴۲؛ تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۳۰۸، شماره ۲۷۶۳.

۵- همان.

«کان رکنا من الارکان»(۱) «رکنی از ارکان بود».

ابن سعد گفته است:

«کان سلمه کثیر الحدیث.»(۲) «سلمه صاحب احادیث بسیاری بود».

آیا با این تجلیل و عظمتی که محدثان از این شخص یاد می کنند، جایی برای شبهه کذب او باقی می ماند؟ و آیا با این وصف، شیعه بودن او مانع پذیرش حدیث او خواهد شد؟ یکی از راویان حدیث نزول آیه «انّما»، در شأن امام علی علیه السّلام ، «سلمه بن کهیل» است. برخی از منابع، این حدیث را از او نقل کرده اند.(۳)

۲- مجاهد بن جبیر

درباره تاریخ تولد و وفات او گفته اند:

«کان مولده سنه احدی و عشرین فی خلافه عمر و قال

ص: ۴۱۱

۱- همان؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۲۹۹.

۲- الطبقات، ج ۶، ص ۳۱۴، شماره ۲۴۱۵.

۳- تخریج الاحادیث و الآثار الواقعه فی تفسیر الکشاف، ج ۱، ص ۴۰۹؛ الفتح السماوی بتخریج احادیث تفسیر القاضی البیضاوی، ج ۲، ص ۵۷۱؛ الکشاف المحقق، ج ۲، ص ۲۵۸؛تفسیر القرآن العظیم، ابن ابی حاتم، ج ۴، ص ۱۱۶۲؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۶۷؛ اسباب النزول سیوطی، ص ۱۴۸؛ لباب النقول فی اسباب النزول، ص ۱۲۲؛ الدّر المنثور، ج ۳، ص ۹۹؛ تیسیر العلی القدیر لاختصار تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۶۱؛ لباب التفسیر من ابن کثیر، ج ۱، ص ۳۴۲.

یحیی القطان مات سنه اربع و مائه.»(۱)

«وی در سال ۲۱ هجری در دوران حکومت عمر به دنیا آمد. و سال وفات او را سال ۱۰۴ گفته اند.

بر این اساس، وی از صحابه حدیث نقل می کند.(۲)

درباره توثیق وی ابن سعد گفته است:

«کان فقیها عالما ثقهً کثیرالحدیث.»(۳)

«مجاهد فقیهی عالم، راستگو و صاحب احادیث بسیار بود».

ذهبی گفته است:

«الامام، شیخ القرّاء و المفسّرین.»(۴)؛ «پیشوای قاریان و مفسران بوده است».

ابن حبان گفته است:

«کان فقیها ورعا عابدا متقنا.»(۵)؛ «فقیهی وارسته و عابد و درست کار بود».

عجلی گفته است:

۱- تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۳۷۴.

۲- همان.

۳- طبقات ابن سعد، ج ۶، ص ۲۰.

۴- سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۴۴۹.

۵- تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۳۷۴.

«مکی تابعی ثقه.»(۱)؛ «اهل مکه و از تابعان و راستگوست».

طبری گفته است:

«کان قارئا عالما»(۲) ؛«مجاهد، قاری دانشوری بود».

یحیی بن معین نیز با تعبیر «ثقه»(۳) وی را ستوده است.

فضل بن میمون می نویسد:

«سمعت مجاهدا یقول عرضت القرآن علی ابن عباس ثلاثین مرّه.»(۴)

«از مجاهد شنیدم که می گفت: سی بار قرآن را بر ابن عباس عرضه کردم».

ذهبی درباره او گفته است:

«اجمعت الامّه علی امامه مجاهد و الاحتجاج به»(۵)

«امت اسلامی بر پیشوایی مجاهد (در تفسیر) و استدلال به نظر او وحدت نظر دارند».

حال با این تجلیل و توصیف، دیگر جایی برای شبهه کذب او باقی خواهد ماند؟

یکی از راویان حدیث نزول آیه «انّما»، در شأن امام علی علیه السّلام ، مجاهد است.

۱- همان.

۲- همان.

۳- سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۴۵۱.

۴- همان، ج ۵، ص ۴۵۰.

۵- تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۳۷۵؛ الکاشف، ج ۲، ص ۲۴۱.

در منابع فراوانی این حدیث به نقل از او آمده است.(۱)

۳- سدی (اسماعیل بن عبدالرحمن)

درباره تاریخ درگذشت او گفته اند؛ وی در سال ۱۲۷ هجری از دنیا رفته است.(۲) با توجه به این سن، وی از صحابه حدیث نقل کرده است.(۳)

ابن حجر درباره شیعه بودن او گفته است:

«رمی بالتّشیع.»(۴)؛ «سدی متهم به تشیع است».

ذهبی نیز گفته است:

«و رمی السدی بالتشیع.»(۵)؛ «سدی متهم به تشیع است».

درباره وثاقت او نیز تعابیر گوناگونی یاد شده است؛ ذهبی گفته است:

۱- بنگرید به: تفسیر القرآن، لسلطان العلماء، ج ۱، ص ۳۹۳؛ زادالمسیر فی علم التفسیر، ج ۲، ص ۲۹۲؛ النکت و العیون، تفسیر الماوردی، ج ۲، ص ۴۸؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۶۷؛ تفسیر القرآن سمعانی، ج ۲، ص ۴۷؛ احکام القرآن جصاص، ج ۴، ص ۱۰۲؛ اسباب النزول، سیوطی، ص ۱۴۸؛ لباب النقول فی اسباب النزول، ص ۱۲۲؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۰۹؛ جامع البیان، عن تاویل ای القرآن، ج ۴، ص ۲۸۹؛ الدّرالمنثور، ج ۳، ص ۹۹؛ جامع الاحکام، قرطبی، ج ۶، ص ۲۲۱؛ اللباب فی علوم الکتاب، ج ۷، ص ۳۹۷؛ تیسیر العلی القدیر لاختصار تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۶۱؛ لباب التفسیر من ابن کثیر، ج ۱، ص ۳۴۲.

۲- سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۲۶۴.

۳- همان.

۴- تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۸۳، شماره ۵۳۱.

۵- میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۳۹۶، شماره ۹۰۸.

«اسماعیل بن عبدالرحمن الامام المفسر.»(۱)؛ «سدی پیشوای تفسیر است».

احمد بن حنبل گفته است:

«سدی ثقه»(۲) «سدی ثقه است».

ذهبی گفته است:

«حسن الحدیث»(۳)؛ «حدیث او نیکوست».

نسایی گفته است:

«صالح الحدیث.»(۴)؛ «سدی صلاحیت [نقل] حدیث را دارد».

ابن عدی گفته است:

«هو عندی صدوق»(۵)؛ «سدی نزد من راستگوست».

یکی از راویان حدیث نزول آیه «انّما» در شأن امام علی علیه السّلام اسماعیل بن عبدالرحمن معروف به «سدی» است و در منابع بسیاری روایت یاد شده را از او نقل کرده اند.(۶)

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۲۶۴.
۲- تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، ج ۳، ص ۱۳۴.
۳- الکاشف، ج ۱، ص ۲۴۷، شماره ۳۹۱.
۴- سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۲۶۵.
۵- همان.
۶- بنگرید به: تفسیر القرآن، لسلطان العلماء، ج ۱، ص ۳۹۳؛ اللباب فی علوم الکتاب، ج ۷، ص ۳۹۷؛ تفسیر الخازن، ج ۲، ص ۵۶؛ تفسیر القرآن، سمعانی، ج ۲، ص ۴۷؛ احکام القرآن جصاص، ج ۴، ص ۱۰۳؛ جامع البیان عن تاویل آی القرآن، ج ۴، ص ۲۸۸؛ الدّرالمنثور، ج ۳، ص ۹۹؛ جامع الاحکام قرطبی، ج ۶، ص ۲۲۱؛ معالم التنزیل فی التفسیر و التاویل، ج ۲، ص ۲۷۲؛ الجواهر الحسان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۴۳۸؛ تیسیر العلی القدیر لاختصارتفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۶۱؛ لباب التفسیر من ابن کثیر، ج ۱، ص ۳۴۲؛ تذکره الخواص، ص ۲۴؛ الکشف و البیان، ج ۴، ص ۸۰.

۴- عتبه بن ابی حکیم

درباره تاریخ وفات او گفته اند: در سال ۱۴۷ هجری از دنیا رفته است.(۱)

درباره وثاقت او تعبیرات چندی گفته اند؛ از جمله: ابن حجر وی را «صَدوق»؛ راستگو خوانده است.(۲)

ابوحاتم نیز با عبارت «صالح الحدیث» وی را ستوده است.(۳)

طاطری، ابو زُرعه و ابن حبان نیز وی را «ثقه» و «راستگو» شمرده اند.(۴)

یکی از راویان حدیث نزول آیه «انّما»، در شأن امام علی علیه السّلام، «عتبه بن ابی حکیم» است که برخی از منابع این روایت را از او نقل کرده اند.(۵)

ص: ۴۱۶

۱- تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۶۳.

۲- همان، ج ۲، ص ۶، شماره ۴۹۸۵.

۳- الکاشف، ج ۱، ص ۶۹۴، شماره ۳۶۶۱.

۴- تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۶۳.

۵- بنگرید به: تفسیر القرآن العظیم، مسندا عن رسول اللّه صلی الله علیه وآله والصحابه والتابعین، ج ۴، ص ۱۱۶۲؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۶۷؛ احکام القرآن جصاص، ج ۴، ص ۱۰۲؛ جامع البیان عن تاویل آی القرآن، ج ۴، ص ۲۸۸؛ تیسیر العلی القدیر لاختصار تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۶۱؛ لباب التفسیر من ابن کثیر، ج ۱، ص ۳۴۲؛ تذکره الخواص، ص ۲۴؛ الکشف و البیان، ج ۴، ص ۸۰.

۵- عطاء بن سائب

درباره تاریخ وفات او گفته اند؛ در سال ۱۳۶ هجری از دنیا رفته است.(۱)

درباره وثاقت او نظریههایی گوناگونی نقل شده است:

ذهبی گفته است: «ثقهٌ»(۲)؛ «عطاء بن سائب راستگوست».

ذهبی گفته است:

«الامام الحافظ محدّث الکوفه و کان من کبار العلماء، لکنّه ساء حفظه قلیلاً فی اواخر عمره.»(۳)

«پیشوای حافظ، محدّث کوفه و از دانشمندان بزرگ است، ولی در اواخر عمر کمی حافظه اش را از دست داده بود».

احمد بن حنبل گفته است:

«ثقه ثقه رجل صالح.»(۴)

«راستگوی راستگو و مردی درستکار است».

یحیی بن سعید گفته است:

«ما سمعت احدا من الناس یقول فی حدیثه القدیم شیئا.»(۵)

۱- الطبقات الکبری، ج ۶، ص ۳۲۸، شماره ۲۵۱۰.

۲- همان.

۳- سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۱۱۰، شماره ۳۰.

۴- موسوعه اقوال الامام احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۴۵۰.

۵- تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۱۳۱.

«از کسی نشنیدم که درباره احادیث گذشته او سخنی گفته باشد».

عجلی گفته است:

«کان شیخا ثقه قدیما»(۱)؛ «در گذشته استادی مورد اعتماد بود».

یکی از راویان حدیث نزول آیه «انّما»، در شأن امام علی علیه السّلام ، «عطاء بن سائب» است.

مؤلف شواهد التنزیل این حدیث را از او نقل کرده است.(۲)

۶- عبدالملک بن جُریج المکی

درباره وفات او گفته اند؛ در سال ۱۵۰ هجری از دنیا رفته است.(۳)

درباره وثاقت او تعبیرهای گوناگونی گفته اند؛

ذهبی گفته است:

«الامام، العلاّمه، شیخ الحرم، صاحب التصانیف و اوّل من دوّن العلم بمکه.»(۴)

«پیشوای بسیار دانا، استاد حرم (مکه)، صاحب کتابهای زیاد و اولین کسی که در مکه به تدوین علوم پرداخته است».

یحیی بن معین گفته است:

۱- همان.

۲- شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۱۸.

۳- سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۳۳۴.

۴- همان، ج ۶، ص ۳۲۶.

«ثقه فی کلّ ماروی عنه من الکتاب.»(۱)

«در آنچه از روی نوشته از او نقل شده است، راستگوست».

یحیی بن سعید گفته است:

«کان ابن جریج صدوقا.»(۲)؛ «ابن جریج بسیار راستگوست».

مخلد بن حسین گفته است:

«ما رایت خلقا من خلق اللّه اصدق لهجه من ابن جریج.»(۳)

«کسی را راستگوتر از ابن جریج نیافتم».

از این گونه تجلیل ها از او بسیار شده است.

یکی از راویان حدیث نزول آیه «انّما»، در شأن امام علی علیه السّلام است.

برخی از منابع، این حدیث را از وی راویت کرده اند.(۴)

آنچه بیان شد، بخشی از راویان حدیث نزول آیه «انّما»، در شأن امام علی علیه السّلام، بود که تنها در منابع اهل سنت وجود داشت. تا آنجا که ما یافتیم - چه آنان که متهم به تشیع شده اند و چه آنان که متهم به تشیع نبودند و اگر بنا بود راویان این حدیث در منابع شیعه هم بدان افزوده شود - شمار آنان دو چندان می شد.

۱- همان، ج ۶، ص ۳۲۹.
۲- همان، ج ۶، ص ۳۳.
۳- همان.
۴- شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۱۹؛ تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج ۴، ص ۲۸۴.

همان طور که ملاحظه می کنید، در میان راویان این حدیث عده ای از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله هستند که باید قول آنان را پذیرفت؛ چه براساس نظریه مشهور اهل سنت که همه صحابه عادلند و چه براساس نظریه شیعه که آنان نیز همانند بقیه افراد قابل نقد هستند؛ زیرا در میان آنان افرادی وجود دارند مثل ابوذر، مقداد، عمّار یاسر، خذیمه بن ثابت «ذوالشهادتین» و... که وثاقت و راستگویی آنان نزد همه فرقه های اسلامی مورد اتفاق است؛ به گونه ای که نقل روایتی از هر یک از آنان برای پذیرش کفایت می کند، تا چه رسد به مجموع آنان که مسئله را متواتر می کند و اگر این گروه شیعه باشند - که هستند - و به جرم تشیع، حدیث آنان کنار گذاشته شود، دیگران باید در حقانیت خود شک کنند.

از صحابه که بگذریم در میان تابعین نیز افرادی آن را روایت کرده اند که نزد تمام محدثان اهل سنت و اصحاب جرح و تعدیل مورد اعتماد هستند؛ چه آنان که متهم به تشیع شده اند و چه آنان که متهم به تشیع نشده اند.

بنابر این نه تنها به این دلیل که راویان این حدیث شیعه اند و نه به جرم شیعه بودن راوی آن می توان حدیثی را کنار گذاشت.

ص: ۴۲۰

۲- ساختگی بودن روایات

اشاره

یکی از شبهاتی که بر استدلال شیعه به آیه ولایت وارد کرده اند، این است که گفته اند روایاتی که دلالت دارد این آیه در شأن علی علیه السّلام نازل شده است، ساختگی است.

«{إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا...}. هو علی و یذکرون الحدیث الموضوع باجماع اهل العلم و هو تصدّقه بخاتمه فی الصلاه.»(۱)

«می گویند: آیه انّما ولیّکم اللّه ... درباره علی علیه السّلام نازل شده است و در این باره حدیثی نقل می کنند که او در نماز انگشتری خودرا صدقه داده است، در حالی که این حدیث به اجماع اهل علم جعلی است!».

اولین کسی که بر خلاف نظر صحابه پاک پیامبر و تابعین و علمای قبل از خود این فضیلت را درباره صحابی بزرگ پیامبر صلی الله علیه وآله حضرت علی علیه السّلام نفی کرده و این سخن ناصواب را گفته، ابن تیمیه است و پس از او این سخن نادرست به منابع دیگر راه یافته. و مورد سوء استفاده وهابیان قرار گرفته است(۲)

ص: ۴۲۱

۱- مقدمه فی اصول التفسیر، ص ۸۸.

۲- تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۳۹۴؛ تفسیر البیضاوی، محقق، ج ۲، ص ۳۳۸ که محقق این سخن را آورده است؛ تفسیر، ابن کثیر، ج ۲، ص ۶۷؛ لباب التفسیر، ج ۱، ص ۳۴۲؛ تهذیب التفسیر و تجریدالتاویل، ج ۴، ص ۲۰۰؛ الفتح السماوی، ج۲، ص ۵۷۱؛ التفسیر الوسیط، ج ۴، ص ۲۰۰؛ حاشیه الشهاب علی تفسیر البیضاوی، ج ۳، ص ۴۹۸؛ پاورقی النکت و العیون، ج ۲، ص ۴۹؛ زاد المسیر فی علم التفسیر، ج ۲، ص ۲۹۲؛ اتجاهات التفسیر فی القرن الرابع عشر، ج ۱، ص ۱۰۹؛ تیسیر العلی القدیر لاختصار تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۶۱.

ابن تیمیه کیست؟

در نقد و بررسی شبهات، روی سخن با شبهه و استدلال اوست و با گوینده کاری نداریم؛ گرچه بر این باوریم که شاکله و شخصیت فرهنگی و علمی افراد در کلمات آنان بروز می کند. انسانها هر چه شخصیت خود را از دید دیگران پنهان کنند، ولی چه بسا ناخودآگاه به ابراز اندیشه های درونی خود می پردازند.

امام علی علیه السّلام در این زمینه می فرماید:

«ما اضمر احد شیئا الاّ ظهر فی فلتات لسانه و صفحات وجهه.»(۱)

«هیچ کس چیزی را در دل پنهان نکرد مگر اینکه در سخنانی اندیشه اش آشکار گشت و در صفحه رخسارش پدیدار شد».

سخن ابن تیمیه برخلاف باور همه فرقه های اسلامی است و دستاویز عده ای از خدا بی خبر -که تلاش برای تفرقه بین امت اسلامی را وجهه همت خود قرار

۱- نهج البلاغه، حکمت ۲۶.

داده اند شده است. شایسته است نگاهی به عقاید ابن تیمیه و شخصیت او از دیدگاه اهل سنت داشته باشیم.

وی، احمد بن عبدالحلیم بن عبدالسلام بن عبدالله ابوالعباس مشهور به ابن تیمیّه (۶۶۱ – ۷۲۸ ق) در سال ۶۶۱ در حران و در خانواده ای از سنّیان شامی به دنیا آمد. لازم به توضیح است که اکثر شامیان از دیر زمان تحت تأثیر تبلیغات امویان از اسلام ناب اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وآله اطلاعات اندکی داشته اند. پدرش در حران خطیب و شیخ و ... بود تا اینکه در سال ۶۶۷ ق به دلیل مشکلات سیاسی امنیتی، که برای منطقه حران به وجود آمد، به طرف دمشق حرکت کرد. در دمشق علما از پدرش استقبال کردند. و در این شهر سمت خطیب داشت تا اینکه در سال ۶۸۲ ق پدرش از دنیا رفت.

مردم و علما به خاطر دلجویی از این پسر و تقدیر از زحمات پدر کرسی خطابه پدرش را در مسجد جامع دمشق در اختیار او گذاشتند. با اینکه جوانی بیست و سه ساله بود، این پست مهم دینی را در اختیار او گذاشتند. از این زمان شهرت او آغاز شد و به دلیل اینکه تا پایان عمر ازدواج نکرده بود و به دلیل مشکلات سیاسی، فرهنگی، اجتماعی حاکم بر منطقه حران و دمشق و ... شخصیت فرهنگی خاصی یافته بود که با بسیاری از عقاید و رفتار مسلمانان مخالفت می کرد و فتواهایی برخلاف مذاهب چهارگانه اهل سنت می داد و موجب درگیری بین پیروان مذاهب چهارگانه اهل سنت می شد؛ به ویژه

درباره بقیّه فرقه های مسلمانان که هم عقیده او نبودند عقایدی بسیار افراطی داشت و آنان را کافر، مهدُورالدّم و مال آنان را مباح می دانست.

عده ای از محققان فتواهایی را که وی برخلاف همه مذاهب اسلامی صادر کرده است، گردآوری و بیش از ۶۰ مورد نوشتهاند. به دلیل این فتواها، - که خارج از مذاهب اسلامی بود و موجب فتنه و آشوب می شد و عقایدی که برخلاف اکثر فرقه های اسلامی از او صادر می شد و دیگران را متهم به کفر می کرد - علمای اسلامی در برابر او ایستادند و به خاطر همین فتواها و عقاید چندین بار زندانی شد البته در مواردی هم حاکمان دمشق و مصر به کمک او می آمدند که این حمایت ها موجب جسارت بیشتر او شده بود.(۱)

تا اینکه رهبران مذاهب چهارگانه اهل سنت معاصر وی، او را از فتوا دادن بازداشتند(۲)

و چون این اقدام سودی نبخشید او را زندانی کردند(۳) و سرانجام در پی حکم به کفر ابن تیمیه از طرف رهبران مذاهب چهارگانه معاصر وی، حکومت وقت بخشنامه ای صادر و به صورت اعلامیه ای برای همه خواندند:

۱- عبدالحمید، صائب، ابن تیمیه، حیاته، عقائده، ص ۱۷؛ دائره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۳، ص ۱۷۱.

۲- المقالات السنّیه، ص ۱۶.

۳- رفع الشبهه عن الرسول و الرساله، ص ۹۸ - ۹۷؛ السیف الصیقل، ص ۱۸۷.

«من کان علی عقیده ابن تیمیه حلّ ماله و دمه.»(۱)

«هر کس اندیشه و عقیده ابن تیمیه را داشته باشد، خونش مباح و مالش حلال است».

وی در زندان درگذشت.

گذشته از این مسائل، دانشمندان اهل سنت بعد از عصر او نیز اظهارنظرهای او را بی اساس و او را منافق و ناصبی شمرده اند.

ابن حجر عسقلانی صاحب کتاب الاصابه و فتح الباری و ... درباره ابن تیمیه می نویسد:

«و منهم من ینسبه الی النفاق لقوله فی علی ... فانه شنع فی ذلک فالزموه بالنفاق لقوله صلی الله علیه وآله و لا یبغضک الاّ منافق.»(۲)

«به دلیل آنچه ابن تیمیه درباره علی علیه السّلام گفته است، (او سپس چندین اظهارنظر ابن تیمیه را درباره امام می آورد که از آوردن آنها شرم داریم) ابن تیمیه به علی علیه السّلام فحش و ناسزا گفته است؛ از این جهت او را محکوم به نفاق کرده اند؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه وآله به علی علیه السّلام فرمود: جز منافق کسی نسبت به تو کینه و دشمنی ندارد».

ص: ۴۲۵

۱- رفع الشبهه عن الرسول و الرساله، ص ۹۸.

۲- الدرر الکامله، ج ۱، ص ۱۵۵.

تعجب این جاست که وهابیان - که ناسزا به صحابه را برابر با کفر و شرک میدانند -ابن تیمیه را نه تنها کافر و مشرک ندانسته اند بلکه افکار او را پایه مکتب خود نهادهاند.

ابن حجر هیثمی، صاحب کتاب الصواعق المحرقه و ... درباره ابن تیمیه می گوید:

«ابن تیمیه عبد خذله اللّه و اصمّه و اعماه و اذلّه و بذلک صرح الائمه الذین بیّنوا فساد احواله و کذب اقواله و من اراد ذلک فعلیه بمطالعه کلام الامام المجتهد المتفق علی امامته و جلالته و بلوغه مرتبه الاجتهاد ابی الحسن السبکی و ولده التاج و الشیخ الامام العزّ بن جماعه و اهل عصرهم و غیرهم من الشافعیّه و المالکیه و الحنفیّه و الحاصل انّه لا یقام لکلامه وزن بل یرمی فی کلّ و عرو حزن و یعتقد فیه انّه مبتدع ضالّ و مضلّ جاهل غال عامله اللّه بعدله.»(۱)

«ابن تیمیه کسی است که خداوند او را خوار، گمراه، کور، کر و ذلیل کرده است. رهبران دینی که فساد حال و دروغ بودن گفتار او را بیان داشته اند، براین مسئله تصریح کرده اند؛ هر کس می خواهد ابن تیمیه را بشناسد باید سخن رهبر و مجتهد والا مقامی که همه به اجتهاد او وحدت نظر دارند؛ یعنی ابوالحسن سبکی را مطالعه کند.

ص: ۴۲۶

۱- الفتاوی الحدیثیّه، ص ۱۵۶.

همچنین فرزندش و عزّ بن جماعه و معاصران او و غیر آنها از رهبران شافعی، مالکی و حنفی و خلاصه آنکه سخن او هیچ ارزشی ندارد، بلکه باید در دشت و صحرا انداخته شود.

درباره او عقیده بر این است که او یک بدعت گذار گمراه و گمراه کننده و نادان وغلوکننده بود. خداوند با عدلش با او رفتار کند».

محمد زاهد الکوثری درباره ابن تیمیه می نویسد

«و تبدو علی کلامه آثار بغضه لعلیّ علیه السّلام فی کلّ خطوه من خطوات تحدث عنه.»(۱)

«در سخن ابن تیمیه در هر قدمی که از علی علیه السّلام سخن می گوید، آثار بغض و کینه او نسبت به علی علیه السّلام آشکار می شود».

اتهام به نفاق و ناصبی بودن ابن تیمیه از طرف دانشمندان اهل سنت اختصاص به این چند نفر ندارد، بلکه فراوانند کسانی که درباره او این گونه قضاوت کرده اند؛ «حبشی» در کتاب «المقالات السّنّیه»، به دشمنی ابن تیمیه با علی علیه السّلام اشاره می کند و سرانجام می نویسد:

«و ابن تیمیه ینطبق علیه قوله ... و من ابغض علیّا فقد ابغضنی و کفاه بهذا خزیّا.»(۲)

ص: ۴۲۷

۱- الحاوی فی سیره الامام ابی جعفر الطحاوی، ص ۲۷.

۲- المقالات السّنّیه، ص ۳۶۷ ؛ مقاله سیزدهم، ص ۳۰۷ تا ۳۷۱.

«ابن تیمیه کسی است که سخن رسول خدا صلی الله علیه وآله درباره او تطبیق می کند که فرمود: هر کس با علی دشمنی ورزد با من دشمنی ورزیده است و همین خواری ابن تیمیه را کافی است».

بر این اساس، ابن تیمیه درباره شأن نزول آیه ولایت اظهارنظر علمی نکرد، بلکه به صورت علمی از حضرت امیر علیه السّلام انتقام گرفته است. البته این تنها موردی نیست که او چنین رفتار کرده است، بلکه هر جا در احادیث به فضیلتی از فضائل امام علی علیه السّلام برخورده، بغض و کینه خود را ابراز داشته است که به چند نمونه اشاره می کنیم:

«انت ولیّ کلّ مؤمن بعدی: هذا موضوع باتفاق اهل المعرفه بالحدیث.»(۱)

«رسول خدا صلی الله علیه وآله خطاب به امام علی علیه السّلام : تو بعد از من ولی هر مؤمنی هستی».

ابن تیمیه: این حدیث به اتفاق آشنایان به حدیث، جعلی است.

«هو ولیّ کلّ مؤمن بعدی، کذب علی رسول الله.»(۲)

رسول خدا صلی الله علیه وآله درباره امام علی علیه السّلام فرمود: او بعد از من ولی هر مؤمنی است.

۱- منهاج السنه، ج ۳، ص ۹.

۲- همان، ج ۴، ص ۱۰۴.

ابن تیمیه: این دروغی است که به رسول خدا صلی الله علیه وآله نسبت داده شده است.

«و حدیث ردّ الشمس له قد ذکره طائفه کالطحاوی و القاضی عیاض و غیرهما و عدّوا ذلک من معجزات

النبیّ و لکنّ المحقّقون من اهل العلم و المعرفه بالحدیث یعلمون انّ هذا الحدیث کذب موضوع.»(۱)

«و حدیث ردّ الشمس برای امام علی علیه السّلام که عده ای از دانشمندان همانند طحاوی، قاضی عیاض و ... این جریان را از معجزات رسولخدا علیه السّلام شمرده اند، ولی محققان از اهل علم و آشنایان به حدیث می دانند که این حدیث جعلی است».

«کذلک قوله و سدّوا الابواب کلّها الاّ باب علّی، فانّ هذا وضعته الشیعه علی طریق المقابله.»(۲)

«همچنین سخن رسول خدا صلی الله علیه وآله که همه درها را ببندید جز درِ [خانه] علی علیه السّلام . این

حدیث واقعیت ندارد، بلکه شیعه برای مقابله با حدیثی که درباره ابوبکر آمده است، این حدیث را جعل کرده اند».

ص: ۴۲۹

۱- همان، ج ۴، ص ۱۸۶.

۲- همان، ج ۳، ص ۹؛ مجموع الفتاوی، ج ۴، ص ۴۱۵.

«و حديث انا مدينه العلم و عليّ بابها اضعف و او هی و لهذا يعدّ فی الموضوعات.»(۱)

«و حديث من شهر علمم و علی درِ آن، ضعيف تر و سست تر است و بر اين اساس از جعليات شمرده می شود».

«و اما حديث المؤاخاه فباطل موضوع، فانّ النبی لم يواخ احدا و لم يواخ بين المهاجرين و الانصار.»(۲)

«و اما حديث برادری، باطل و جعلی است؛ زيرا پيامبر هيچ کس را به عنوان برادر انتخاب نکرده و بين مهاجر و انصار هم پيوند برادری ايجاد نکرده است».

«و اما قوله اقضاکم عليّ و القضاء يستلزم العلم و الدين، فهذا الحديث لم يثبت و ليس له اسناد تقوم به الحجّه.»(۳)

«اما سخن رسول خدا صلی الله عليه وآله که علی عليه السّلام شايسته ترين شما به قضاوت است، در حالی که قضاوت نيازمند علم و تقوا است. اين حديث هم ثابت نشده و سندی که حجت باشد، ندارد».

۱- همان، ج ۴، ص ۱۳۸؛ مجموع الفتاوی، ج ۴، ص ۴۱۰.

۲- همان، ج ۲، ص ۱۱۹.

۳- همان، ج ۴، ص ۱۳۸.

شایـد زشت ترین قضـاوت را ابن تیمیه دربـاره این حـدیث دارد؛ زیرا بـا این جمله هم منکرعلم امـام است و هم منکر دیانت و تقوای امام علی علیه السّلام !!

همان طور که ملاحظه می کنیـد، ابن تیمیه در هیچ یک از این موارد دلیلی ارائه نمی کند و تنها به کلی گویی و ادعای اجماع و اتفاق نظر می پردازد، بدون اینکه برای این ادعاها مدرکی ارائه کند.

مسئله ناصبی بودن ابن تیمیه به قـدری فراگیر است که یکی از طرفـداران او در عربسـتان به دفاع از او برخاسـته و کتابی تحت عنوان «شیخ الاسلام لم یکن ناصبیا» نوشته است.(۱)

گرچه پاسـخ گفتن به هر یـک از ادعاهای ابن تیمیه نیازمنـد فرصت دیگری است، ولی ادعای او را درباره جعلی بودن روایات نزول آیه {إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللّهُ...} درشأن امام علی علیه السّلام باید پاسخ گفت.

۱- این کتـاب را در ۱۸۴ صـفحه، سـلیمان بن صالـح الخراشـی تألیف کرده و در دارالوطن ریاض به سال ۱۹۹۸ م منتشر شده است.

نقد

۱- همـان طور که در بحث شـأن نزول بیـان کردیم، تمام مفسـرانی که شأن نزول آیه را آورده انـد، نزول آن درشأن امام علی علیه السّلام را نقل کرده اند؛ چه به صورت اختصاصی، یا همراه با دیگران.

۲- با اعتراف صـحابه - که معاصـر نزول آیات بودند - چه مخالفان امام علی علیه السّلام همانند عمروبن عاص، و چه موافقان آن حضـرت، ماننـد حـذیفه بن یمان، صاحب سـر رسول اللّه صـلی الله علیه وآله و خـذیمه بن ثابت، ذوالشـهاذتین، جایی برای ادعای «ابن تیمیه» باقی نمی ماند.

۳- چنـان که در بحث اسـتناد فقهـا به آیه ولایت اشاره کردیم، دانشـمندان اهل سـنت بااسـتناد به شأن نزول، این آیه را مسـتند فقهی برای استنباط احکام قرار داده اند(۱) و این گواه بر آن است که صدور حدیث نزد آنان قطعی است.

۴- متکلمان و مفسرانی که بر استدلال شیعه به این آیه شبهه ای وارد کرده اند، از نظر دلالت آن اشکال وارد کرده اند که این نیز حکایت از صحت شأن نزول دارد.

۱- جصّاص، احکام القرآن، ج۴، ص۱۰۲؛ مدارک التنزیل و حقایق التاویل، نسفی، ج ۱، ص۴۵۶.

۵- گذشته از اعترافات صحابه، تابعین و مفسران - که پیشتر نقل کردیم - هیچ یک از دانشمندان اسلامی شیعه یا سنی تا قرن هفتم، که ابن تیمیه، این ادعا را کرده است، نزول آیه درشأن امام علی علیه السّلام را انکار نکرده اند و در هیچ یک از منابع تفسیری و روایی اهل سنت نیز اثری از آن نیافتیم.

۶- شاگردان ابن تیمیه، مانند ابن کثیر و ... که سخنان او را بدون نقد نقل کرده اند و طرفداران اندیشه ابن تیمیه - که بعد از او این سخنان را آورده اند - نتوانسته اند حتی یک سند برای ادعای اتفاق نظر اهل علم بر ساختگی بودن این روایات ارائه کنند.

ص: ۴۳۳

فصل نهم :شبهات کلامی

اشاره

ص: ۴۳۵

شبهات کلامی آیه ولایت

۱- اضافه شدن شرایط امامت

اشاره

گفته انـد؛ اگر منظور از «الـذین آمنوا» امـام علی علیه السّـلام باشـد، لازم است که یکی از شـرایط امامت دادن زکات در حال رکوع باشد، در حالی که چنین نیست.

به این شبهه توجه کنید:

«و فیه، انّه یلزم ان یکون من شرایط الولیّ ایتاء الزکاه حال الرکوع ان ارید الذین آمنوا علی رضی اللّه عنه.»

این شبهه حداقل در یک منبع آمده است.(۱)

ص: ۴۳۷

۱- حاشیه تفسیر بیضاوی، صدیقی ج ۲، ص ۳۳۸.

نقد

۱- ما هم بر این باوریم که از شرایط امامت، دادن زکات در حال رکوع نیست، و در هیچ یک از کتب کلامی شیعه نیز این مسئله از شرایط امامت ذکر نشده است.

۲- همان طور که پیشتر بیان کردیم، در نزول آیه در شأن امام علی علیه السّلام شبهه ای نیست، چنان که آیه درصدد تعیین شرایط امامت و امام نیز نیست، وگرنه با توجه به کاربرد واژه «حصر»، مفهوم آیه این می شود که امام، تنها کسی است که مؤمن باشد، نماز بخواند و در حال رکوع زکات بدهد؟

در حالی که معصوم بودن و افضل بودن افراد از شرایط اساسی امام است.

به این شرایط توجه کنید:

«المسأله الثانیه: فی انّ الامام یجب ان یکون معصوما و امتناع التسلسل یوجب عصمته و لانّه حافظ للشرع و لوجوب الانکار علیه لو اقدم علی المعصیه فیضاد امر الطاعه و یفوت الغرض من نصبه و لانحطاط درجته عن اقل العوام»(۱)

المسأله الثالثه: فی انّ الامام یجب ان یکون افضل من

۱- کشف المراد، ص ۲۲۷.

غیره و قبح تقدیم المفضول معلوم و لا ترجیح فی المساوی.»(۱)

با توجه به شرط اساسی عصمت، شیعه بر این باور است که نصب امام بر خداوند لازم است؛

زیرا جز خداوند کسی از عصمت آگاهی ندارد. به این مسئله توجه کنید:

«المسأله الرابعه فی وجوب النص علی الامام و العصمه تقتضی النصّ و هما (یعنی العصمه و النص) مختصّان بعلی علیه السّلام».(۲)

و اگر بگوئیم آیه درصدد تعیین شرایط امامت است، با توجه به وجود «انّما» اعتبار این شرایط از بین می رود و باید به همان شرایط مذکور، در آیه، در جانشین رسول خدا صلی الله علیه وآله اکتفا کرد، در حالی که اهل سنت هم به وجود چنین شرایطی در جانشین رسول خدا صلی الله علیه وآله معتقد نیستند.

۳- گرچه شیعه بر این باور نیست که دادن زکات در حال رکوع از شرایط امامت باشد،ولی در متون روایی شیعه، روایاتی وجود دارد که حکایت از آن دارد که خداوند همه ائمه علیه السّلام را به این شیوه آزموده است و آنان نیز در این آزمون و اثبات ایثار و اخلاص، به امام علی علیه السّلام اقتدا کرده اند؛

۱- همان، ص ۲۲۸.

۲- همان، ص ۲۲۹.

امام صادق علیه السّلام پس از شرح کیفیت نزول آیه درشأن امام علی علیه السّلام و اینکه خداوند بقیه فرزندان امام علی علیه السّلام را - که به مقام امامت رسیده اند - از این نعمت برخوردار کرده است، می فرماید:

«فکل من بلغ من اولاده مبلغ الامامه یکون بهذه النعمه فیتصدّقون و هم راکعون و السائل الذی سأل امیرالمؤمنین من الملائکه و الذین یسألون الائمّه من اولاده یکونون من

الملائکه.»(۱)

«هر یک از فرزندان آن حضرت - که به مقام امامت می رسند - از این نعمت برخوردارند که در حال رکوع صدقه می دهند و فقیری که از امیرالمؤمنین علیه السّلام تقاضای کمک کرد، فرشته ای از فرشتگان بود و فقیرانی که از امامان تقاضای کمک می کنند نیز از فرشتگان هستند».

ص: ۴۴۰

۱- الکافی، ج ۱، ص ۲۲۸؛ الوافی، ج ۲، ص ۲۷۸؛ البرهان، ج ۳، ص ۴۲۰؛ تفسیر نورالثقلین، ج ۲، ص ۲۵۵.

۲– نفی امامت امامان

اشاره

گفته اند؛ اگر مقصود از این آیه، امامت امام علی علیه السّلام باشد، لازم می آید که بقیه امامانی که شیعه آنان را امام می دانند، امام نباشند. به این شبهه توجه کنید:

«انّه لو کان المراد ما ذکروه لکانت نصّا فی نفی الامامه عن السبطین و مَن بعدهما من الائمه الذین اعتبروهم ائمّه المسلمین.»

این شبهه در برخی از منابع ذکر شده است.(۱)

نقد

۱– امام حسن و امام حسین علیه السّلام در زمان امامت حضرت علی علیه السّلام امام نبودند، تا با امامت آنان منافات داشته باشد؛

۲– امامت سبطین علیه السّلام در عصر خود آنها با این آیه ثابت نمی شود تا با حصر آیه درباره امام علی علیه السّلام منافات داشته باشد و لازمه اش نفی امامت بقیّه باشد؛

۳– با توجه به اینکه شیعه عصمت را در امام لازم می داند و راهی جز علم الهی برای کشف عصمت وجود ندارد، نصب تک تک امامان از طرف خداوند و ابلاغ رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز در باور شیعه ضروری است. از این رو برای اثبات

۱– مواهب الرحمن فی دروس القرآن، ج ۳، ص ۱۶۷؛ روح المعانی، ج ۶، ص ۱۶۷.

امامت امامان به روایاتی استدلال می کند؛ از جمله به روایات اثناعشر خلیفه که در آنها رسول خدا صلی الله علیه وآله تصریح می نماید که بعد از او دوازده خلیفه و جانشین از طرف خداوند نصب شده اند و آن گاه مشخصات تک تک آنان را بیان می نمایـد. به علاوه، هر امامی موظف بود تا براساس این مشخصات، امام بعد از خود را به مردم معرفی نماید؛ به این روایت توجه کنید:

«عن جابر بن عبدالله الانصاری قال، قال لی رسول اللّه صلی الله علیه وآله : یا جابر، انّ اوصیائی و ائمه المسلمین من بعدی اوّلهم علی ثم الحسن ثم الحسین ثم علی بن الحسین ثم محمد بن علی المعروف بالباقر، ستدرکه یا جابر، فاذا لقیته فاقرءه منّی السلام، ثـم جعفر بن محمـد ثم موسـی بن جعفر ثم علی بن موسـی ثم محمـد بن علی ثم علی بن محمـد ثم الحسن بن علی ثم القـائم، اسـمه اسـمی و کنیته کنیتی ابن الحسن بن علی، ذاک الذی یفتح اللّه تبارک و تعالی علی یدیه مشارق الارض و مغاربها، ذاک الـذی یغیب عن اولیـائه غیبه لا ـ یثبت علی القول بامامته الاّ من امتحن اللّه قلبه للایمان. قال جابر: فقلت: یا رسول اللّه فهل للناس الانتقاع به فی غیبته؟

فقال: ای والذی بعثنی بالنبوّه انّهم یستضیئون بنور ولایته

فی غیبته کانتفاع الناس بالشمس و ان سترها سحاب. هذا من مکنون سرّ اللّه و مخزون علم الله، فاکتمه الاّ عن اهله.»(۱)

«جابر می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله هبه من فرمود: ای جابر اوصیا و رهبران مسلمانان بعد از من اولین فرد آنان علی علیه السّلام است و بعد از او حسن علیه السّلام م و بعد از او حسین علیه السّلام و بعد از او علی فرزند حسین علیه السّلام و بعد از او محمد علیه السّلام فرزند علی علیه السّلام است، که معروف به باقر است. ای جابر! تو آن قدر زنده می مانی که او را خواهی دید. وقتی او را دیدی، سلام مرا به او برسان. بعد از او جعفر فرزند محمد علیه السّلام و بعد از او موسی فرزند جعفر علیه السّلام و بعد از او علی فرزند موسی علیه السّلام و بعد از او محمد علیه السّلام فرزند علی علیه السّلام است و بعد از او علی علیه السّلام فرزند محمد علیه السّلام و بعد از او حسن علیه السّلام فرزند علی علیه السّلام و بعد از او قائم است که اسم او اسم من و کنیه او کنیه من است.

او فرزند حسن بن علی علیه السّلام و همان فردی است که خداوند به وسیله او شرق و غرب [عالم] را فتح خواهد کرد؛ او همان فردی است که از طرفدارانش پنهان است و غیبت او به اندازه ای طولانی است که تنها کسانی که خداوند قلب شان را امتحان کرده باشد بر امامت او باقی خواهند ماند».

ص: ۴۴۳

۱- ینابیع الموده، باب ۹۴، ص ۴۹۴.

جابر پرسید: ای رسول خدا صلی الله علیه وآله در زمان غیبت، آیا مردم از او استفاده می کنند؟

پیامبر فرمود: آری! ای جابر! سوگند به خدایی که مرا به پیامبری برگزید، همان گونه که مردم از خورشید در

زمانی که ابر او را پوشانده استفاده می کنند، در زمان غیبت او مردم از نور ولایت او استفاده می کنند.

ای جابر! این از اسرار پنهان خداوند و علم مخفی اوست. این سخن را به هر کس نگو مگر کسانی که اهل این سخن هستند».

۴- پیشتر نقل کردیم که براساس روایات شیعه این آیه شامل بقیه امامان نیز می شود.

۳- بلافصل نبودن جانشینی

اشاره

گفته انـد؛ بر فرض این که بپـذیریم آیه بر امامت امام علی علیه السّـلام دلالت می کند، بیانگر این نیست که این جانشـینی باید بلافصل باشد. به این شبهه توجه کنید:

«مِن این قلتم انّها تدلّ علی امامته بعد رسول اللّه من غیر فصل.»

این شبهه در برخی از منابع آمده است.(۱)

ص: ۴۴۴

۱- تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج ۴، ص ۲۸۴؛ التفسیر الکبیر، ج ۱۲، ص ۲۹.

نقد

اشاره

بعد از پذیرش دلالت آیه بر امامت امام علی علیه السّلام بلافصل بودن آن را از چند طریق می توان اثبات کرد:

الف – شأن نزول آیه

پیشتر از هشت طریق ثابت کردیم که آیه در شأن امام علی علیه السّلام نازل شده است یکی از آنها اجماع امت و مفسران بر نزول آیه در شأن امام علی علیه السّلام بود.

اگر آیه بر امامت دلالت کرد و تعیین مصداق آن از طریق شأن نزول، منحصر در امام علی علیه السّلام شد، بیانگر جانشینی بلافصل آن حضرت است.

ب – دلالت واژه «انّما»

پیشتر در تقریر استدلال شیعه به این آیه بر امامت بلافصل حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام یادآور شدیم که یکی از مقدمات استدلال، وحدت نظر لغت شناسان بر دلالت «انّما» بر حصر است. بنابر این با کاربرد این واژه در آیه یاد شده، خداوند سرپرستی و تصرف امور مسلمانان را در خود و رسول خویش و امام علی علیه السّلام منحصر می کند که دلیل دیگری بر جانشینی بلافصل می کند.

ص: ۴۴۵

ج – دلالت «ولی» بر جانشینی بلافصل

پیشتر از لغت شناس معروف عرب – ابوهلال عسکری – در معنای ولی نقل کردیم که او در این باره می نویسد:

«اصل الولیّ جعل الثانی بعد الاول من غیر فصل، من قولهم هذا یلی ذاک ولیا و ولاه اللّه کانّه یلی امره و لم

یکله الی غیره و ولاه امره و کله الیه، کانّه جعله بیده و ولی امر نفسه قام به من غیر وسیطه.»(۱)

«اصل، ولی قراردادن دومی بعد از اول و بدون فاصله است و این از سخن عرب گرفته شده است که این پشت سر آن می آید و اینکه گفته می شود خداوند او را ولیّ قرار داد. گویا کارش را به او واگذار کرده و به دیگری واگذار نکرده است و اینکه گفته می شود او را ولیّ امرش قرار داد، گویا کار را به دست او واگذاشته است و اینکه گفته می شود خودش ولیّ خودش شد؛ یعنی بدون واسطه کار خودش را به عهده گرفته است».

ص: ۴۴۶

۱- الفروق اللغویه، ص ۲۳۵.

۴-پذیرش امامت امام علی علیه السّلام

اشاره

گفته اند؛ اگر مقصود از ولایت، امامت باشد، امامت باید بعد از عصر رسول خدا صلی الله علیه وآله باشد.

از طرفی امامت بعد از عصر رسول خدا صلی الله علیه وآله مشروط به بلافصل بودن نیست و امامت به این معنی را همه مسلمانان برای امام علی علیه السّلام قائل هستند. به این شبهه توجه کنید:

«انّ الولایه بمعنی الامامه انّما تکون بعد عصر النبوّه و الرساله و الولایه المتأخّره عن عهد الرساله غیر مشروطه بالاتصال بعهد الرسول و اذا لم یتصل بعهده فلا یوجد مسلم یمنع ان تکون الولایه بهذا النمط ثابته للامام.»

این شبهه در شماری از منابع ذکر شده است.(۱)

نقد

الف - در شبهه قبلی گفته شد که اگر پذیرفتیم آیه بر ولایت دلالت می کند، از خود آیه و از راههای مختلفی می توان انحصار و بلافصل بودن آن را استفاده

۱- مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۱۶۷؛ روح المعانی، ج ۶، ص ۱۶۹؛ التفسیر الکبیر، ج ۱۲، ص ۲۹.

کرد. گذشته از آنکه استفاده خلافت بلافصل برای امام علی علیه السّلام منحصر در این آیه نیست.

ب - با پذیرش انحصار بلافصل بودن جانشینی و خلافت در آیه، خلافت خلفای قبل از امام علی علیه السّلام - براساس آنچه در تاریخ اسلام اتفاق افتاده است - بدون دلیل شرعی خواهد بود. همچنین خلافت حاکمان بعد از امام علی علیه السّلام همانند معاویه نیز دلیل شرعی ندارد.

ج - با پذیرش انحصار و بلافصل بودن جانشینی در آیه برای تعیین خلفای بعد از امام علی علیه السّلام باید به سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله رجوع کرد که پیشتر براساس روایت «اثناعشر خلیفه»، جانشینان رسول خدا صلی الله علیه وآله تا عصر حاضر مشخص شده اند.

۵- رعایت سلسله مراتب

اشاره

گفته اند؛ بر فرض که این آیه بر امامت امام علی علیه السّلام دلالت کند، با توجه به اینکه آن حضرت در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله چنین اختیاراتی نداشته است، به ناچار باید گفت: بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله از چنین اختیاراتی برخوردار بوده است و ما هم این مسئله را قبول داریم، ولی بعد از خلفای سه گانه.

ص: ۴۴۸

به این شبهه توجه کنید:

«هب انّها دالّه علی امامته، لکنّه ما کان نافذ التصرف فی حیاه رسول اللّه صلی الله علیه وآله ، فلم یبق الاّ انّه سیصیر اماماو نحن نقول بموجبه و لکن بعد الشیوخ الثلاثه.»

این شبهه در برخی از منابع ذکر شده است.(۱)

نقد

الف - باید میان داشتن و نداشتن اختیارات و استفاده نکردن از آن فرق گذاشت.

ب - پیشتر بیان کردیم که امام علی علیه السّلام در عصر رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز چنین اختیاراتی داشته و در مواردی هم از آن استفاده کرده و رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز این تصرفات را تایید کرده و به دیگران هم دستور داده تا از امام تبعیت کنند.

ج - پیشتر بیان کردیم که هرگاه دلالت آیه بر امامت را پذیرفتیم، از راههای گوناگون می توان بلافصل بودن آن را اثبات کرد؛ از جمله از شأن نزول و کاربرد واژه های «انّما» و «ولیّ» در آیه.

۱- تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج ۴، ص ۲۸۴؛ تفسیر کبیر، ج ۱۲، ص ۲۸.

د – بعد از پذیرش اینکه آیه بر امامت امام دلالت می کند، ادعای اینکه دلالت یاد شده بعد از خلافت شیوخ ثلاثه خواهد بود، سخنی است بدون دلیل و اگر دلیلی داشت، منتقدان آن را نقل می کردند.

۶– ولایت در دین، برترین ولایت

اشاره

گفته اند؛ مقصود از ولایت، ولایت در دین است و این برترین ولایت است و معنای حدیث پیامبر که فرموده است: «من کنت مولاه فعلیّ مولاه» نیز همین است؛ یعنی هر کس را که من در دین یاور او بودم، علی علیه السّلام نیز یاور اوست.

به این شبهه توجه کنید:

«و قوله انّما ولیکم اللّه اراد به الولایه فی الدین، لا ولایه الاماره و السلطنه و هی فوق کل ولایه. قال ابو عبیده و کذلک معنی قوله صلی اللّه علیه من کنت مولاه، فعلیّ مولاه؛ یعنی من کنت ولیّا له اعینه و انصره فعلی یعینه و ینصره فی الدین.»

این شبهه دستِ کم در یک منبع آمده است.(۱)

قبل از بررسی و نقد این شبهه تذکر این نکته ضروری است که دشمنان امام علی علیه السّلام در طول تاریخ، تلاش گسترده ای را انجام داده اند تا بتوانند هر نوع

۱– سمعانی، تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۴۷.

فضیلتی را که در دین برای امام ثابت شده است، حذف و در صورت عدم امکان، آن را توجیه کنند و در این راستا از هر ابزاری استفاده کرده اند؛ گرچه وارونه نشان دادن حقایق علمی باشد.

همان طور که ملاحظه می کنید، سمعانی این شبهه را براساس اظهارنظر «ابوعبیده معمر بن المثنی» آورده است. در واقع ابتدا معمر بن المثنی این نظر را درباره ولایت و واژه ولی بیان داشته و سپس حدیث غدیر را نیز بر همین اساس توجیه کرده است. اکنون باید دید «معمر بن المثنی» کیست؟

ابو عبیده کیست؟

ابو عبیده معمر بن المثنی از نظر فکری، علمی، اجتماعی، رفتاری و... دارای ویژگیهای خاصی است که دانشمندان اسلامی درباره او چنین قضاوت کرده اند؛

ابن قتیبه درباره او گفته است:

«کان یری رأی الخوارج.»(۱)

«اندیشه ابوعبیده، اندیشه خارجی و اباضی، از گروههای خوارج، است».

ابو حاتم بجستانی درباره او گفته است:

«کان یکرمنی بناءً علی انّی من خوارج بجستان.»(۲)

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۹، ص ۴۴۶؛ الاعلام، ج ۷، ص ۲۷۲؛ تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۵۰۳.
۲- سیر اعلام النبلاء، ج ۹، ص ۴۴۷؛ تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۵۰۳.

«ابو عبیده به من احترام می گذاشت، چون تصور می کرد من از خوارج بجستان هستم».

ذهبی درباره او گفته است:

«قد کان هذا المرء من بحور العلم و مع ذلک فلم یکن بالماهر بکتاب اللّه و لا العارف بسنّه رسول الله.»(۱)

«با اینکه این مرد دریایی از علم بود، ولی نسبت به کتاب خدا تخصصی نداشت و با سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز آشنا نبود».

از نظر رفتار اجتماعی ابن قتیبه درباره او گفته است:

«و لما مات لم یحضر جنازته احد لشده نقده معاصریه.»

«چون ابوعبیده معاصرانش را بسیار مورد طعن و نقد قرار می داد، هنگام مرگش هیچ کس در تشییع جنازه اش شرکت نکرد».

با توجه به آنچه ذکر شد، از فردی که اندیشه خوارج را دارد نباید انتظار داشت که درباره امام علی علیه السّلام و فضائل او منصفانه قضاوت کند و تعجب از سمعانی است که این اظهارنظر خلاف واقع را نقل کرده است.

ص: ۴۵۲

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۹، ص ۴۴۷.

نقد

الف – همان طور که بیان شد، ابوعبیده با تأثیرپذیری از اندیشه خارجی گری چنین قضاوتی را درباره حدیث غدیر کرده است و گرنه ابوعبیده طبق آنچه دیگران از او نقل

کرده انـد، ذیل آیه {فَالْيَوْمَ لا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَ لا مِنَ الَّذينَ كَفَرُوا مَأْواكُمُ النّارُ هِيَ مَوْلاكُمْ وَ بِئْسَ الْمَصيرُ}(۱) گفته است که مولی به معنای اولی بکم آمده است.(۲)

حال همین شـخص درباره حدیث غدیر – که رسول خدا صلی الله علیه وآله واژه «مولی» را درباره امام علی علیه السّلام به کار برده است – می گویـد: «مولی» به معنـای یاری در دین است؟! این چیزی جز تأثیر انـدیشه خارجی گری در این قضاوت علمی نیست.

ب – برخلاف نظر ابوعبیده پیشتر از لغت شـناس مشـهور عرب، ابوهلال عسـکری نقل کردیم که واژه «ولیّ» به معنای جانشـین بلافصل است.

۱- حدید/۱۵.

۲- التفسیر الکبیر، ج ۲۹، ص ۲۷؛ مؤلفات مفید، ج ۸، ص ۳۷؛ الشافی فی الامامه، ج ۲، ص ۲۶۹.

ج - بعد از پذیرش اینکه آیه دلالت بر ولایت می کند، انحصار ولایت در یاری کردن در دین، نیاز به دلیل دارد که نه ابوعبیده و نه سمعانی، آن را اقامه نکرده اند.

د - بر فرض که بپذیریم مقصود از ولایت، ولایت در دین است، حال سؤال این است که آیا اجرای حدود و احکام الهی در میان مردم، گردآوری صدقات و غنائم از محل آنها و مصرف آنها در موارد مقرّر، قضاوت برای حل اختلافات مردم و... امور دینی است یا نه؟ و اگر چنین است که هست، مگر حاکمیت و سرپرستی و ولایت چیزی غیر از اینهاست؟

ه - براساس نظر ابوعبیده این نوع تصرفات در جامعه براساس حدیث غدیر در اختیار امام علی علیه السّلام بوده است. بنابر این دخالت و تصرف دیگران در این مسائل خلاف شرع است و نیاز به دلیل دارد که البته چنین حدیثی درباره

آنان نیامده است، تا مشروعیت حکومت آنان را توجیه کند.

و - در حاکمیت دینی و خلافت شرعی اساس حاکمیت و حکومت بر دین استوار است. بنابر این حتی اگر ولایت در آیه را به معنای ولایت در دین بدانیم، باز هم مفاد آن اثبات حاکمیت دینی برای امام علی علیه السّلام است.

ص: ۴۵۴

۷- مالک و حاکم تنها خداست

اشاره

گفته انـد؛ اگر مقصود از ولایت، حاکمیت و مالکیت باشد، آیه تنها بر خداوند تطبیق می کند، نه بر بقیه افراد حتی رسول خدا صلی الله علیه وآله.

به این شبهه توجه کنید:

«لو كان المراد بالولی المتصرف للامور و المالك لها لم ینطبق الآیه الاّ علی سبحانه و تعالی.»

این شبهه در تعدادی از منابع آمده است.(۱)

نقد

الف - پیشتر نقـل کردیم که معنای اصـلی واژه «ولیّ» در لغت عرب، جانشـینی است و در بقیه معانی به نوعی مجاز به کار می رود.

ب - هیـچ کس نگفته است که رسول خـدا صـلی الله علیه وآله و امامـان مالـك اشـیاء می باشـند تـا گفته شود که این تنها در اختیار خداوند است.

ج - در انـدیشه دینی حاکمیت نیز بالـذات از آنِ خداوند است که آیات فراوانی این واقعیت را بیان می کنند. به این آیه توجه کنید.

{إِنِ الْحُكْمُ إِلاّ لِلّهِ يَقُصُّ الْحَقَّ وَ هُوَ خَيْرُ الْفاصِلِينَ }(۲)؛

۱- مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۱۶۷؛ روح المعانی، ج ۶، ص ۱۶۹.

۲- انعام/۵۷.

«فرمان جز خدا را نخواهد بود و به حق دستور دهد و او بهترین حکم فرمایان است».

براساس آیات قرآن، خداوند این حاکمیت را در دنیا به پیامبران و جانشینان آنان تفویض کرده و در آخرت به خود اختصاص داده است؛

{إِنّا أَنْزَلْنا إِلَيْکَ الکِتابَ بِالحَقِّ لِتَحْکُمَ بَيْنَ النّاسِ بِما أَراکَ اللّهُ...}(۱)

«ما به سوی تو کتاب را به حق فرستادیم تا به آنچه خدا به وحی خود بر تو پدید آرد، میان مردم حکم کنی».

{الملک یومئذ للّه یحکم بینهم}(۲)

«در آن روز سلطنت و حکم فرمایی تنها مخصوص خداست».

در تاریخ اسلام نیز تنها خوارج چنین شعاری را می دادند و معتقد بودند که شخص نباید حاکم باشد.

امام علی علیه السّلام در تحلیل این شعار می فرمود: چنین چیزی امکان ندارد:

«لمّا سمع قولهم لا حکم الاّ للّه، قال علیه السّلام : کلمه حقّ یراد بها باطل. نعم انّه

۱- نساء/۱۰۵.

۲- الحج/۵۶.

لا ـ حکم الاّ ـ للّه و لکن هولاء یقولون لا ـ امره الاّ للّه و انّه لا بـد للناس من امیر برّ او فاجر، یعمل فی امرته المؤمن و یستمتع فیها الکافر و یبلّغ اللّه فیهاالاجل و یجمع به الفی ء و یقاتل به العدوّ و تأمن به السبل و یؤخذ به للضعیف من القوی حتی یستریح بر و یستراح من فاجر.»(۱)

«چون سخن خوارج را شنید که می گفتند: «لا حکم الاّ للّه» فرمود: سخنی است حق که بدان باطلی را خواهند. آری! حکم جز از آنِ خدا نیست، لیکن اینان گویند فرمانروایی را جز خدا روا نیست، حال آن که مردم را حاکمی باید، نیکو کردار یا تبهکار، تا در حکومت او مرد با ایمان کار خویش کند و کافر بهره خود برد، تا آن گاه که وعده حق سر رسد و مدت هر دو در رسد.

در سایه حکومت او مال دیوانی را فراهم آورند و با دشمنان پیکارکنند، و راهها را ایمن سازند؛ و به نیروی او حقِ ناتوان را از توانا بستانند، تا نیکو کردار روز به آسودگی به شب رساند، و از گزند تبهکار در امان ماند».

۱- نهج البلاغه، خطبه ۴۰.

پیشتر نیز از زمخشری نقل کردیم که علت کاربرد واژه «ولی» به جای «اولیاء» اشاره به این نکته است که ولایت در خداوند «بالاصاله» و در رسول «والذین آمنوا» بالتبع است.

۸- مبلّغ اصلی تنها رسول خداست

اشاره

گفته اند؛ اگر مقصود از «ولیّ» مبلّغ احکام باشد، این ولایت بالذات تنها بر رسول خدا صلی الله علیه وآله صادق است و شامل بقیّه نمی شود. به این شبهه توجه کنید:

«و لو کان المراد به المبلّغ للاحکام لم یجر الاّ علی الرسول بالذات.»

این شبهه دست کم در یک منبع آمده است.(۱)

نقد

الف - پیشتر بیان شد که معنای اصلی «ولیّ» جانشینی بلافصل است.

ب - هیچ کس نگفته است که تبلیغ کردن از معانی «ولی» به شمار میرود؛ چه معنی حقیقی و چه مجازی.

ج - معنای «ولیّ» هر چه باشد، باید شامل «اللّه و رسوله و الذین آمنوا» شود؛ زیرا هر سه را به یک سبک بیان کرده است و اگر غیر از این بود، می باید به گونه ای بیان کند که این ابهام برطرف شود.

۱- مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۱۶۷.

د – امامت و ولایت در اندیشه شیعه به معنی نیابت از رسول خدا صلی الله علیه وآله و به عنوان جانشین اوست. بنابر این بر فرض که بپذیریم ولایت به معنای تبلیغ کردن احکام است، باز هم شامل «الذین آمنوا» می شود، با این تفاوت که نسبت به رسول بالذات است و نسبت به «الذین آمنوا» بالتبع.

۹– عدم انحصار ولایت در امام

اشاره

گفته اند؛ بر فرض که شأن نزول آیه درباره امام علی علیه السّلام باشد، با توجه به اینکه لفظ عام است و مورد نزول نمی تواند مخصص عام باشد، ولایت منحصر در امام علی علیه السّلام نیست. به این شبهه توجه کنید:

«ولو سلّم انّه ما ذکر فاللفظ عام و سبب النزول لا یخصص».

این شبهه دست کم در چند منبع آمده است.(۱)

نقد

همان طور که بیان شد، اگر لفظ عام و شأن نزول خاص باشد، شأن نزول مخصّص نیست، ولی ما انحصار ولایت در امام علی علیه السّلام را تنها از شأن نزول به دست نیاورده ایم بلکه از موارد زیر نیز بهره گرفته ایم:

ص: ۴۵۹

۱– حاشیه الشهاب علی تفسیر البیضاوی، ج ۳، ص ۵۰۰؛ روح المعانی، ج ۶، ص ۱۶۹.

الف - گرچه لفظ «الـذین آمنوا» عـام است، ولی در این آیه خداونـد این لفظ عام را طوری توصـیف کرده است که مصـداق {الذین یقیمون الصـلوه و یؤتون الزکوه و هم راکعون} باشد. بدین ترتیب گرچه لفظ عام است، ولی با وصف یادشده این عام طوری خاص شده است که در خارج تنها یک مصداق بیشتر نیافته است.

ب - بر فرض که لفظ عام باشد، ولی کاربرد واژه «انّما»، که برای حصـر است، این لفظ عام را خاص می کند و همان طور که بیان شد، منحصر به فرد می شود.

د - اگر «ولیّ» به معنـای ولاـیت و حـاکمیت باشـد، به ناچـار بایـد این عـام از عمومیت بیفتـد؛ زیرا امکان نـدارد که هر مؤمنی حاکمیت داشـته باشد و مخصص هم چیزی نیست، جز توصیف این عام به طوری که در خارج مصداق آن منحصر به فرد شده است؛ توصیفی که در خود آیه ذکر شده است.

۱۰- اثبات خلافت خلفا

اشاره

گفته انـد؛ بر فرض که این آیه در شـأن امـام علی علیه السّـلام نـازل شـده باشـد، بـا تـوجه به اینکه لفـظ عـام است و مـورد نیز مخصص نیست، باید ولایت برای امام و بقیه خلفا ثابت باشد.

ص: ۴۶۰

به این شبهه توجه کنید:

«و لو سلّم جمیع ما ادعوه، لکن لا نسلّم انّ مورد النزول یخصّص العام فلتکن الولایه ثابته للامام و لغیره من سائر الخلفاء.»

این شبهه در شماری از منابع آمده است.(۱)

نقد

الف - پیشتر بیان شد، با وصفی که خداوند از این لفظ عام در آیه کرده است. لفظ بر عمومیت خود باقی نمانده است، بلکه به طوری خاص شده است که تنها یک مصداق دارد.

ب - پیشتر یاد شد، که انحصار و تخصیص را تنها از شأن نزول استفاده نمی کنیم، بلکه از واژه های «انّما» و «ولیّ» نیز بهره می گیریم.

ج - اگر ما شأن نزول و کاربرد واژه های «انّما» و «ولیّ» را هم نادیده بگیریم، با توجه به معنای ولایت، که حاکمیت و تصرف در همه امور است، از نظر عقلی ناچاریم که این عام را تخصیص بزنیم؛ زیرا نمی تواند هر مؤمنی حاکم جامعه باشد. بنابراین شمول این عام نسبت به مورد نزول قطعی است؛ زیرا عام هر چه تخصیص بخورد باز هم مورد را شامل می شود و نمی توان مورد را از شمول آن

ص: ۴۶۱

۱- مواهب الرحمن فی دروس القرآن، ج ۳، ص ۱۶۷؛ روح المعانی، ج ۶، ص ۱۶۸؛ التفسیر الکبیر، ج ۱۲، ص ۲۹.

خارج کرد، ولی شمول آن نسبت به بقیه خلفا دلیل لازم دارد که به چه دلیل این عام شامل سه خلیفه شود، ولی بقیه مسلمانان را در برنگیرد؟

د - شمول عام نسبت به غیر شأن نزول یا باید از باب اشتراک در تکلیف باشد یا از باب اشتراک در ملاک و در اینجا نمی توان گفت که این سه نفر نسبت به بقیه صحابه امتیازی دارند که موجب تخصیص این عام نسبت به آنها شده است، ولی بقیه مسلمانان را شامل نمی شود.

در هر صورت شمول عام نسبت به امام علی علیه السّلام قطعی است، چون مورد نزول آیه است، ولی درباره بقیه خلفا نیازمند به دلیل است و صرف عام بودن لفظ دلیل این نمی شود که این سه نفر را شامل شود ولی بقیه را شامل نشود.

ه - پیشتر بیان شد که اطلاق لفظ جمع و اراده مفرد، با توجه به تحلیلی که ارائه کردیم، امری رایج در زبان عربی است که از آیات قرآن نیز نمونه های فراوانی ارائه کردیم. بنابر این آیه تنها شامل امام علی علیه السّلام می شود.

و - پیشتر یاد شد که در روایات شیعه آیه شامل همه جانشینان رسول خداصلی الله علیه وآله می شود و

منحصر به امام علی علیه السّلام نیست، ولی شامل خلفای سه گانه نمی شود، چون دلیلی برای شمول آیه نسبت به آنان وجود ندارد.

ص: ۴۶۲

۱۱- استدلال نکردن امام علی علیه السّلام به آیه

اشاره

گفته اند؛ اگر این آیه در شأن امام علی علیه السّلام نازل شده و مقصود امامت آن حضرت باشد، بر آن حضرت واجب بود که این موضوع را آشکارا اعلام کنـد؛ زیرا امامت، امانت خدا و رسول است و باید ذمّه امام از آن تکلیف بری ء شود و این با ۲۵ سال سکوت آن شیر غیرتمند و دیگر مسلمانان صدر اسلام تناسب ندارد.

به این شبهه توجه کنید:

«انّه لو سلّم ذلک، کـان الواجب علی الامـام ان یجهر بـدعوی الولایه بـذلک المعنی، حتی یبرأ من واجب امانه اللّه و رسوله و استمرار الحذر نحو قریب من خمسه و عشرین سنه لا یناسب شهامه ذلک الاسد الغیور و لا غیره من المسلمین الکرام.»

این شبهه در شماری از منابع آمده است.(۱)

قبل از پاسخ به این شبهه، ضمن پذیرش بخشی از سخنان این افراد که اگر چنین بود، می بایست صحابه احتجاج می کردند، ما این مسئله را به چند دلیل می پذیریم که می بایست در برابر حکومت ابوبکر مقاومت می شد؛ زیرا:

۱- از جملـه بنگریـد: غرائب القرآن و رغـائب الفرقـان، ج ۴، ص ۲۸۴؛ التفسیر الشامل، ج ۲، ص ۹۷۷؛ مـواهب الرحمن فی دروس القرآن، ج ۳، ص ۱۶۷؛ التفسیر الکبیر، ج ۱۲، ص ۲۸.

۱- نبی اکرم صلی الله علیه وآله با اندیشه دینی، مسلمانان را به گونهای تربیت کرده بود که در برابر هر خلافی مقاومت کنند و به اعتراض برخیزند. این روحیه می طلبید که در برابر حکومت ابوبکر مقاومت کنند.

۲- فضائل بعضی از صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله براساس آنچه در منابع اهل سنت آمده، نسبت به ابوبکر به مراتب بیشتر است، به گونه ای که با دیگران قابل مقایسه نیستند؛

الف – امام علی علیه السّلام

احمد بن حنبل در این باره گفته است:

«ما جاء لاحد من اصحاب رسول اللّه من الفضائل ما جاء لعلیّ بن ابی طالب.»(۱)

«فضائلی که درباره علی بن ابی طالب علیه السّلام رسیده است، درباره هیچ یک از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله نیامده است».

ذهبی نیز نوشته است:

۱- مستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۱۶؛ الصواعق المحرقه، ص ۱۲۰؛ مناقب الاسد الغالب، ص۱۱؛ نورالابصار، ص ۱۶۷؛ الکشف و البیان، ج ۴، ص ۸۱، ترجمه الامام علی بن ابی طالب عن تاریخ دمشق، ج ۳، ص ۸۳؛ الاصابه، ج ۴، ص ۲۶۹؛ تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۲۱۳؛ سیراعلام النبلاء سیره خلفاء الراشدین، ص ۲۳۹.

«لَمْ یَرِدْ لِاَحَدٍ مِنَ الصَّحابهِ فی الفَضائل أکثر مِمّا رُوِیَ لعلی رضی اللّه عنه.»(۱)

«فضائلی که برای علی علیه السّلام وارد شده برای هیچ یک از صحابه به آن اندازه وارد نشده است».

شبلنجی هم تصریح کرده است:

«و بـالجمله فتعـداد فضـائله و منـاقبه و مکانته فی العلم و الفهم و الاسـتقامه و الشـجاعه و الشـهامه و الفراسه الصادقه و الکرامات الخارقه و شدته فی نصرالاسـلام و رسوخ قدمه فی الایمان و سـخائه و صدقته مع ضـیق المال و شـفقته علی المسلمین و زهده و تواضـعه و تحمّله و تفاصـیل ذلک باب واسع یتحمّل مجلدات و لذلک قال الامام احمد بن حنبل و القاضی اسماعیل بن اسحاق وابوعلی النیشابوری والنسایی لم نرو فی فضائل احد من الصحابه بالاسانید الحسان ما روی فی فضل علی بن ابی طالب.»(۲)

«خلاصه، تعداد فضائل و مناقب علی بن ابی طالب علیه السّـلام و جایگاه او در علم، فهم، استواری، شجاعت، شهامت، کرامات خارق العاده، تلاش گسترده او برای یاری اسـلام و ثابت قدمی او در ایمان، بخشـندگی او، محبت او نسبت به مسلمانان، زهد ، تواضع و بردباری

ص: ۴۶۵

۱- الصواعق المحرقه، ص ۱۲۱.

۲- نورالابصار، ص ۱۶۵.

او که شرح این فضائل بسیار گسترده است، به طوری که ذکر آن چندین جلد کتاب خواهد شد. بدین سبب امام احمد بن حنبل، قاضی اسماعیل و ابو علی نیشابوری گفته اند آنچه با سند خوب برای ما درباره فضائل علی روایت شده درباره هیچ یک از صحابه روایت نشده است».

اگر بنا باشد فضائل امام علی علیه السّلام - که تنها در منابع اهل سنت آمده است - گردآوری کنیم، بی شک مثنوی هفتاد من کاغذ خواهد شد و پیشتر قضاوت ابوهذیل علاف، از رهبران معتزله، و «ابن ابی الحدید» و «حذیفه بن یمان» را درباره مقایسه یک عمل علی علیه السّلام یعنی کشتن عمرو بن عبدود و عملکرد ابوبکر و تمام صحابه نقل کردیم که تکرار نمی کنیم.

ب – سلمان فارسی

رسول خدا صلی الله علیه وآله درباره سلمان فرموده است:

«سلمان منّا اهل البیت.»؛(۱)

«سلمان از ما اهل بیت علیه السّلام است».

۱- کنزالعمال، ج ۱۱، ص ۶۹۰.

ج – عمار یاسر

رسول خدا صلی الله علیه وآله درباره عمار فرموده است:

«تقتلک الفئه الباغیه.»(۱)

بر این اساس، رسول خدا صلی الله علیه وآله عمار را معیار تشخیص حق و باطل قرار داده است.

د – خزیمه بن ثابت

اشاره

رسول خدا صلی الله علیه وآله شهادت خزیمه را در دستگاه قضاوت اسلامی به جای دو شهادت پذیرفته است.(۲)

و دهها تن از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله که در فضائل و کمالات، براساس اسناد موجود در منابع اهل سنت نسبت به ابوبکر برتری داشتند.

بنابر این با توجه به آنچه گفته شد، می بایست در برابر حکومت ابوبکر مقاومت هایی می شد. البته مقاومت هم شده است و از صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله کسانی که حاضر نشدند حکومت ابوبکر را به رسمیت بشناسند، مانند سعد بن عباده و امثال او بسیارند و نوشته اند؛ بنی هاشم – که نزدیک ترین افراد به

۱- همان، ص ۷۲۵.

۲- سیراعلام النبلاء، ج ۲، ص ۴۸۶.

رسولخدا صلی الله علیه وآله بودند - با علی علیه السّلام بیعت نکردند آنان حاضر به بیعت نشدند و درباره امام نوشته اند با شش ماه تأخیر بیعت کرد(۱).

آنان که خارج از مدینه بودند و در برابر حکومت ابوبکر مقاومت کردند، با پوشش ارتداد سرکوب شدند که پیشتر بخشی از آن گذشت.

اکنون سؤال این است که با توجه به این مسائل، چرا این گونه اعتراضات و احتجاجات کمتر در منابع ثبت شده است؟

در پاسخ این سؤال باید گفت: این اعتراضها در منابع شیعه فراوان یافت می شود، ولی در منابع اهل سنت سخنی از آنها نیست، یا بسیار کم رنگ است و این نیز به این دلیل است که حذف و تحریف حقایق شامل آن ها شده است و متأسفانه محدثان و مورخان و مفسران اهل سنت در کتب خود آنچه خواسته اند آورده اند، نه آنچه واقعیت داشته است؛ به عنوان نمونه طبری - که در این زمینه کتاب دارد و پیشتر از علمای اهل سنت نقل کردیم که حدیث غدیر را از ۷۵ طریق روایت کرده و کتاب مستقلی به نام «الولایه»، در این زمینه، نگاشته است - در کتاب تاریخ خود، که یکی از منابع مهم تاریخی به شمار می آید، حتی یک کلمه درباره حادثه مهم غدیرخم ننوشته است؟!

۱- الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۲۵.

بنابر این ذکر نکردن حادثه ای از حوادث تاریخ اسلام در منابع اهل سنت نمی تواند به این معنی باشد که این حادثه اتفاق نیفتاده است. گذشته از این مسائل، پاسخ این شبهه را باید در منابع هر دو گروه مورد بررسی قرار داد:

الف – استدلال امام علی علیه السّلام به آیه در منابع اهل سنت

اشاره

گرچه با توجه به مسائل یاد شده از این نوع اعتراضها در منابع اهل سنت کمتر یاد شده است، ولی حقایق همیشه و برای همه کس پنهان نمی ماند و خداوند برای اتمام حجت عده ای را وا می دارد تا حقایق را بیان کنند.

اکنون به چند نمونه از استدلال امام علی علیه السّلام به این آیه، در منابع اهل سنت، اشاره می کنیم:

۱ – تفاخر قریش و انصار

حافظ سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی، نقل می کند: در دوران خلافت عثمان روزی جمعی از مهاجران و انصار در مسجد نشسته بودند و امیرالمؤمنین علیه السّلام در میان آنان بود. هر کس درباره فضائل خود سخن می گفت و آن حضرت ساکت بود. وقتی بیان فضائل آنان به پایان رسید، رو به امام کردند و گفتند:

«یا ابا الحسن! تکلّم. فقال: یا معشر قریش و الانصار اسئلکم ممّن

ص: ۴۶۹

اعطاکم اللّه هذا الفضل، ابانفسکم او بغیر کم؟ قالوا: اعطانا اللّه و منّ علینا بمحمد صلی اللّه علیه و سلم...»

«ای ابوالحسن سخن بگو!

آن حضرت فرمود: ای گروه قریش و انصار! از شما می پرسم این فضائل راخداوند به سبب خودتان به شما داده است یا به واسطه دیگری؟

گفتند: خداوند به واسطه محمد صلی الله علیه وآله بر ما منت نهاد و این فضائل را به ما عطا کرد.

سپس حضرت بخشی از آیاتی را که درباره خودش نازل شده بود، بیان می کند و از آنان اقرار می گیرد که این آیات درباره او نازل شده است. آن گاه فرمود:

«انشدکم بالله اتعلمون حیث نزلت إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاهَ وَیُؤْتُونَ الزَّکاهَ وَهُمْ راکِعُونَ و... امرالله عز و جل نبیّه ان یعلمهم ولاه امرهم و ان یفسّر لهم من الولایه کما فسّر لهم من صلوتهم و زکوتهم و حجّهم فنصبی للناس بغدیر خم.»(۱)

ص: ۴۷۰

۱- ینابیع الموده، الباب الثامن و الثلاثون، ص ۱۱۴.

«شما را به خدا سوگند می دهم آیا می دانید هنگامی که آیه «انّما ولیکم الله...» و آیات دیگر نازل شد خداوند پیامبرش را مأمور کرد که متولیان امور امت را به آنان معرفی کند و ولایت را برای امت توضیح دهد، همان طور که نماز، زکات و حج آنان را برای آنان شرح داده است. به دنبال این مسائل رسول خدا صلی الله علیه وآله در غدیرخم مرا به امامت مردم نصب کرده است».

۲- محدث حافظ ابراهیم بن محمد جوینی در کتابش همین جریان را با تفصیل بیشتری نقل کرده است. او می نویسد:

در دوران خلافت عثمان روزی در مسجد میان انصار و مهاجرین درباره فضائل هر یک بحث شد. در این مناظره، که حدود ۲۰۰ تن از سران دو گروه حضور داشتند و از صبح تا ظهر به طول انجامید، قریش تمام فضائلی را که از رسول خدا صلی الله علیه وآله درباره آنان بیان شده بود، بیان کردند. از سران مهاجرین در جلسه افرادی مثل عبدالرحمن بن عوف، طلحه، زبیر، مقداد، ابوذر، هاشم بن عتبه، عبدالله بن عباس، عبدالله بن جعفر و... حضور داشتند و پس از آن انصار نیز خدمات خود به اسلام و پیامبر و نقش خود در گسترش اسلام و حمایت از مسلمانان را بیان کردند که از جمله سران این گروه نیز افرادی مانند: ابی بن کعب، زید بن ثابت، ابو ایوب انصاری، ابوهیثم بن تیهان، قیس بن سعد بن عباده، جابر بن عبدالله، انس بن مالک، زید بن ارقم و... حضور داشتند که پس از پایان

گفت وگوی آنان از امام تقاضا کردند تا سخن بگوید.

امام نیز پس از ذکر آیاتی از قرآن از جمله آیه {انّما ولیکم اللّه و رسوله...} می فرماید:

«قال الناس یا رسول اللّه خاصه فی بعض المؤمنین ام عامه لجمیعهم. فامر اللّه عز و جل نبیّه صلی اللّه علیه و سلم ان یعلّمهم ولاه امرهم و ان یفسّر لهم من الولایه ما فسّر لهم من صلاتهم و زکاتهم و حجّهم فنصبنی للناس بغدیر خم.»(۱)

«مردم پرسیدند: ای رسول خدا صلی الله علیه وآله آیا این آیات درباره بعضی از مؤمنان نازل شده است، یا اینکه شامل همه می شود که خداوند رسولش را مأمور کرد تا متولیان امور امت را به آنان بشناساند و ولایت را برای آنان شرح دهد، همان طور که نماز و زکات و حج آنان را شرح داده است؛ پس رسول خدا صلی الله علیه وآله مرا در غدیرخم به عنوان امام مردم منصوب کرد».

۲ – حدیث مناشده یوم الشوری

هنگامی که عمر در آستانه مرگ قرار گرفت، شش تن را برای تعیین رهبر برگزید و به آنان سه روز مهلت داد تا تکلیف رهبری امت را مشخص کنند.(۲)

۱- فرائد السمطین، ج ۱، باب ۵۸، ص ۳۱۲.

۲- تاریخ، طبری، ج ۳، ص ۲۹؛ کامل، ابن اثیر، ج ۳، ص ۶۷.

از جمله این افراد امام علی علیه السّلام بود. به طور طبیعی هر یک از این افراد مدعی رهبری امت بودند و درصدد اثبات صلاحیت خود برای این کار برآمدند. از این رو امیرالمؤمنین علیه السّلام - که شایسته ترین فرد برای این کار بود -

به بیان امتیازات خود در آن جمع پرداخت که به حدیث مناشده یوم الشوری مشهور است. این حدیث را هم اهل سنت روایت کرده اند و هم شیعه. این حدیث در منابع شیعه بیش از ده صفحه است که امام در آن به آیه «انّما» چنین استدلال می کند:

«نشدتکم بالله هل فیکم احد ادّی الزکاه و هو راکع غیری؟ قالوا: لا.»(۱)

«شما را به خدا سوگند می دهم آیا در میان شما جز من کسی هست که در حال رکوع، زکات پرداخت کرده باشد؟ گفتند: نه».

این حدیث در منابع اهل سنت بسیار متفاوت نقل شده است که به بعضی از آنها اشاره می کنیم:

۱- احتجاج، طبرسی، ج ۱، ص ۱۹۶.

۱- ابن حماد عقیلی: وی از این حدیث حدود دو صفحه را نقل و بقیه را حذف کرده است و سپس از قول «ابن مغیره» نقل می کند: «و هذا حدیث لا اصل له عن علی علیه السّلام .»(۱)؛ «این حدیث از علی علیه السّلام پایه ای ندارد».

محقق این کتاب نیز در پاورقی می نویسد:

«حاشا امیرالمؤمنین من قول هذا.»(۲)«هرگز امیرالمؤمنین علیه السّلام چنین سخنی را نمی گوید»!

همان طور که ملاحظه می کنید، ابن مغیره ادعای ساختگی بودن حدیث را دارد، بدون اینکه سندی ارائه کند و دکتر عبدالمعطی امین نیز صدور این سخن را از امام بعید می داند.

اکنون سؤال این است که چرا با این حدیث چنین برخورد کرده اند و بدون ارائه هیچ سندی آن را کنار گذاشته یا حذف کرده اند و یا درصدد تضعیف راوی آن برآمده اند؟

به نظر ما علت این کار در مقدمه کلام امیرالمؤمنین علیه السّلام و ذهنیت اهل سنت نسبت به صحابه به خصوص خلفا است؛ زیرا امیرالمؤمنین علیه السّلام در مقدمه این منا شده چنین می فرماید:

ص: ۴۷۴

۱- الضعفاء الکبیر، ج ۱، ص ۲۱۱.

۲- همان، ص ۲۱۲.

«بایع الناس ابابکر و انا و اللّه اولی بالامر و احق به منه، فسمعت و اطعت مخافه ان یرجع الناس کفارا یضرب بعضهم رقاب بعض بالسیف، ثم بایع ابوبکر لعمر و انا واحق بالامر منه، فسمعت و اطعت مخافه ان یرجع الناس کفارا، ثم انتم تریدون ان تبایعوا لعثمان...»(۱)

«مردم با ابوبکر بیعت کردند، در حالی که به خدا سوگند من به خلافت از او سزاوارتر بودم، ولی از ترس اینکه مبادا مردم به دوران کفر بازگردند و با شمشیر گردن یکدیگر را بزنند، شنیدم و اطاعت کردم. بعد از آن ابوبکر برای عمر از مردم بیعت گرفت، در حالی که به خدا سوگند من از او سزاوارتر به خلافت بودم، ولی از ترس اینکه مبادا مردم کافر شوند، شنیدم و اطاعت کردم و اکنون نیز تصمیم دارید با عثمان بیعت کنید...».

بدین سان حضرت عملکرد صحابه را در تعیین ابوبکر و عملکرد ابوبکر را در تعیین عمر و عملکرد اصحاب شورا را در تعیین عثمان مورد نقد قرار داده و آن را تخطئه کرده است که این مسئله با ذهنیت اهل سنت نسبت به خلفا و

۱- لسان المیزان، ج ۲، ص ۱۵۷؛ میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۱۷۸.

صحابه سازگاری ندارد. از این رو در صدد تضعیف راوی یا تقطیع و یا حذف کلی آن برآمده اند.

۲- ابن حجر عسقلانی یک صفحه از این حدیث را از قول ابن حماد عقیلی نقل می کند و سپس می گوید:

«فذکر الحدیث فهذا غیر صحیح و حاشا امیرالمؤمنین من قول هذا انتهی.»(۱)

«این حدیث را ابن حماد نقل کرده و این حدیث صحیح نیست و هرگز امیرالمؤمنین چنین سخنی نمی گوید».

۳- ذهبی نیز همین مقدار مختصر را از «ابن حمّاد عقیلی» نقل می کند و همچنان درباره حدیث قضاوت می کند که این صحیح نیست(۲) بدون اینکه برای سخن خود دلیلی ارائه کند.

۴- ابن مغازلی مقدمه سخن امام را نیاورده، ولی بقیه حدیث را حدود چهار صفحه نقل کرده است.(۳)

۵- خطیب خوارزمی نیز حدود سه صفحه از این «مناشده» را از طرق مختلف نقل می کند.(۴)

۱- لسان المیزان، ج ۲، ص ۱۵۷.

۲- میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۱۷۸.

۳- مناقب، ابن مغازلی، ص ۱۱۲.

۴- مناقب، خوارزمی، ص ۳۱۳.

۶- گنجی شافعی نیز حدود یک صفحه از این «مناشده» را آورده است. البته او تنها به بخشی از حدیث که درباره جریان «ردالشمس» است، استدلال کرده است.(۱)

۷- حموینی، صاحب فرائدالسمطین نیز حدود سه صفحه از این مناشده را آورده است.(۲)

۸- ابن عساکر - صاحب کتاب تاریخ مدینه دمشق - نیز حدود سه صفحه از این «مناشده» را آورده است.(۳)

چنان که ملاحظه می کنید، در میان اهل سنت نیز افرادی هستند که احتجاج امام علی علیه السّلام را به نزول این آیه درباره خودش نقل کرده باشند. گذشته از آنکه چندین نفر مناشده یوم الشوری را نقل کرده اند که با آنچه در منابع شیعه آمده، یکسان است، ولی وقتی مناشده در مقام اثبات برتری امام بر خلفا پیش می آید آن را نقل نکرده اند و عده ای هم با این اتهام که این روایت جعلی است، بدون ارائه دلیلی از نقل منا شده خودداری کرده اند. برخی نیز با این توهم که بعید است امام علی علیه السّلام نسبت به خلیفه اول و دوم چنین سخنی بگوید تمام مناشده را نقل

۱- کفایه الطالب، ص ۳۸۶.

۲- فرائد المسطین، ج ۱، ص ۳۱۹.

۳- ترجمه الامام علی بن ابی طالب من تاریخ مدینه دمشق، ج ۳، ص ۱۱۳.

نکرده انـد و گروهی نیز با اتهام ضـعف راوی از نقل آن پرهیز کرده اند؛ در حالی که این گونه نیست. به هر حال به اندازه ای که این حقیقت اثبات شود که امام علی علیه السّلام به نزول آیه احتجاج کرده است در منابع اهل سنت هم یافت می شود.

استدلال امام به آیه «انّما» در منابع شیعه بسیار زیاد آمده است که به بعضی از آنها اشاره می کنیم:

ب – استدلال امام علی علیه السّلام به آیه «انما» در منابع شیعه

۱– مناشده یوم الشوری

همان طور که پیشتر بیان کردیم، در جلسه شورا که هر یک ادعای صـلاحیت رهبری دارنـد، طبیعی است که درصدد معرفی و بیان شایستگی های خود برآیند. این مسئله طبیعی وقتی با وظیفه دینی همراه شود، انگیزه آن دو چندان می شود. از این رو امام علی علیه السّـلام که بیـان شایسـتگی هـای فردی خود را برای بازگردانـدن حکومت اسـلامی به مسـیر خود وظیفه ای الهی می دانست، درصـدد بیان شایسـتگی ها و امتیازات خانوادگی، فردی، سیاسـی، مبارزاتی، علمی و... خود برآمد که در منابع هر دو گروه یعنی شیعه و اهل سنت یافت می شود.

در این حدیث حضرت در دو جا به نزول آیه «انّما» درباره خود استدلال کرده است:

ص: ۴۷۸

الف – حضرت خطاب به اهل شورا می فرماید:

«فهل فیکم احد سمّاه اللّه عزوجل فی عشر آیات من القرآن مؤمنا غیری؟ قالوا: اللهم لا»(۱)

«آیا در میان شما بجز من کسی هست که خداوند در ده آیه از آیات قرآن او را مؤمن نامیده باشد؟ گفتند: به خدا سوگند! نه».

پیشتر ده آیه ای را که درباره آن حضرت نازل شده به صورت کلی بیان کردیم که یکی از آنها آیه «انّما ولیکم اللّه و رسوله و الذین آمنوا...» است.

ب – در بخشی از این مناشده حضرت خطاب به اهل شورا می فرماید:

«فهل فیکم احد اتی الزکاه و هو راکع و نزلت فیه {انّما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوه و یؤتون الزکوه و هم راکعون} غیری؟ قالوا: اللهم لا»(۲)

«آیا در میان شما بجز من کسی است که در حال رکوع زکات داده باشد و خداوند آیه «انّما ولیّکم الله» را درشأن او نازل کرده باشد؟ گفتند: به خدا سوگند! نه».

۱– امالی طوسی، ج ۲، ص ۱۵۹؛ ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۸۶؛ بحارالانوار، ج ۳۱، ص ۳۳۳؛احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۱۹۷.

۲– امالی، طوسی، ج ۲، ص ۱۶۲؛ احتجاج، طبرسی، ج ۱، ص ۱۹۷؛ الدررالنظیم، ص ۳۳۲؛ غایه المرام، ج ۲، ص ۲۰؛ ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۸۹؛ بحارالانوار، ج ۳۱، ص ۳۳۲؛ منهاج البراغه، ج ۳، ص ۸۹، و ج ۲، ص ۳۶۳؛

۲- مناشده با ابوبکر

با توجه به نکاتی که پیشتر درباره تربیت امت توسط رسول خدا صلی الله علیه وآله بیان شد، طبیعی بود که در برابر به قدرت رسیدن ابوبکر مقاومت و اعتراض هایی انجام گیرد؛ از جمله این اعتراضها توسط خود حضرت امیر علیه السّلام انجام گرفته است.

بعد از به قدرت رسیدن ابوبکر، وی تلاش می کرد تا با امام علی علیه السّلام با چهره ای بشاش و خندان رو به رو شود، ولی حضرت امیر علیه السّلام بر عکس همیشه با چهره ای گرفته و عبوس با او برخورد می کرد که این وضع برای ابوبکر قابل تحمل نبود، تا اینکه روزی به خانه حضرت آمد و از مسائل پیش آمده عذرخواهی کرد و در صدد توجیه رفتار خود برآمد.

حضرت با نقد رفتار ابوبکر از وی اعتراف گرفت که شایستگی این کار را ندارد، بلکه خود شایسته این کار است. بدینسان حضرت با بیان شایستگی های خود به نزول آیه «انّما» درباره خود استدلال می کند و می فرماید:

«انشدک بالله الی الولایه من اللّه مع ولایه رسول اللّه صلی الله علیه وآله فی آیه زکاه الخاتم ام لک؟ قال: بل لک.»(۱)

ص: ۴۸۰

۱- صدوق، خصال، باب الاربعین و ما فوق، ج ۲، ص ۳۲۷؛ بحارالانوار، ج ۲۹، ص ۷؛ احتجاج، طبرسی، ج ۱، ص ۱۶۱.

«تو را به خدا سوگند می دهم آیا در آیه پرداخت انگشتری به عنوان زکات، ولایت من همراه با ولایت رسول خدا صلی الله علیه وآله از طرف خداوند مطرح شده است یا ولایت تو؟ ابوبکر گفت: بلکه ولایت تو».

۳- تفاخر قریش و انصار

از جمله مواردی که حضرت امیر علیه السّلام به نزول آیه «انّما» درشأن خود احتجاج کرده، جریان مفاخره مهاجرین و انصار است. پیشتر این جریان و احتجاج آن حضرت به این آیه را از منابع اهل سنت نقل کردیم. این جریان در

منابع شیعه نیز ذکر شده است که آن حضرت فرمود:

«فانشدکم بالله اتعلمون حیث نزلت إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاهَ وَیُؤْتُونَ الزَّکاهَ وَهُمْ راکِعُونَ. قال الناس: یا رسول اللّه خاصه فی بعض المؤمنین ام عامه لجمیعهم، فامرالله عز و جل نبیّه ان یعلمهم ولاه امرهم و ان یفسّر لهم من الولایه ما فسّر لهم ما صلاتهم و زکاتهم و صومهم و حجهم فنصبنی للناس علما بغدیر خم.»(۱)

ص: ۴۸۱

۱- طبرسی، احتجاج، ج ۱، ص ۲۱۳؛ بحارالانوار، ج ۳۱، ص ۴۱۰.

«شما را به خدا سوگند آیا می دانید هنگامی که آیه «انّما ولیکم اللّه ورسوله...» نازل شد، مردم از رسول خدا صلی الله علیه وآله پرسیدند: آیا این آیه به عده ای از مؤمنان اختصاص دارد، یا شامل همه مؤمنان می شود؟

پس خداوند پیامبر را مأمور کرد که متولیان امور مؤمنان را به آنان بشناساند و همان طور که نماز، زکات و حج آنان را برای آنان بیان کرده است، ولایت را نیز شرح دهد. در پی این مسائل پیامبر مرا در غدیرخم به عنوان راهنما برای مردم منصوب کرد».

۴- مذاکره با مهاجرین و انصار

در جریان تشکیل شورا از یک سو حدود پانزده سال از ارتحال رسول خداصلی الله علیه وآله گذشته بود و نسل جدید مسلمانان عصر نزول قرآن را درک نکرده بودند.

از سوی دیگر، تبلیغات یک سویه حکومت در طول این دوران و جلوگیری از تدوین و نشرحدیث رسول خدا صلی الله علیه وآله و عوامل دیگر سبب شده بود که نسل جدید از حوادث صدر اسلام و مدافعان واقعی اسلام و رسول خدا صلی الله علیه وآله بی اطلاع باشند، در چنین شرایطی حضرت درصدد معرفی خود و دفاع از حق خویش برآمد و در جمع مهاجرین و انصار - که بیشتر آنان را نسل جدید تشکیل می دادند - حاضر شد و در یک سخنرانی فرمود:

ص: ۴۸۲

«لقـد علم المسـتحفظون من اصـحاب النبی محمـد صـلی الله علیه وآله صـلی اللّه علیه و آله انّه لیس فیهم رجل له منقبه الاّ و قد شرکته فیها و فضـلته ولی سـبعون منقبه لم یشـرکنی فیها احد... امّا الخامسه و السـتون فانی کنت اصـلّی فی المسـجد فجاء سائل سـأل و انـا راکع فناولته خاتمی من اصـبعی فانزل اللّه تبارک و تعالی فیّ {إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِ-یمُونَ الصَّلاهَ وَیُؤْتُونَ الزَّکاهَ وَهُمْ راکِعُونَ} .»(۱)

«از اصـحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله آنان که حافظه شان یاری می کند، می دانند که در میان اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله کسی نیست که امتیازی داشته باشد مگر اینکه من آن امتیاز را بیشتر از او دارم، ولی من هفتاد امتیاز دارم که هیچ یـک از اصـحاب رسول خـدا صـلی الله علیه وآله هیـچ کـدام از آن امتیازات را ندارنـد. سـپس حضـرت این امتیازات را بر می شمارد تا اینکه می فرماید: اما شـصت و پنجمین امتیاز اینکه من در مسـجد نماز می خواندم، فقیری آمد و تقاضای کمک کرد و من در حال رکوع بودم و انگشتری خود را به او دادم که خداوند آیه «انّما ولیکم اللّه و رسوله و...» را درشأن من نازل کرد».

۱- خصال، صدوق، ابواب السبعین و ما فوقه، ص ۷۰۱؛ بحارالانوار، ج ۳۱، ص ۴۴۵.

۵- مناظره با ملحدان

از مواردی که حضرت امیر علیه السّلام به نزول آیه «انّما» درشأن خود احتجاج کرده، موردی است که بعضی از ملحدان خدمت آن حضرت رسیدند و گفتند: آیاتی در قرآن وجود دارد که با هم تناقض دارند و اگر این تناقض ها نبود ما ایمان می آوردیم؟

حضرت فرمود: این آیات چیست؟

آنان آیات را برشمردند و حضرت به تک تک آنها پاسخ می داد، تا اینکه سؤال کننده پرسید:

واجده یقول {قُلْ إِنَّما أَعِظُكُمْ بِواحِدَةٍ } (۱)فما هذه الواحده؟

حضرت فرمود: «و اما قوله إِنَّما أَعِظُكُمْ بِواحِدَةٍ، فانّ اللّه جلّ ذکره نزل عزائم الشرایع و آیات الفرائض فی اوقات مختلفه کما خلق السماوات و الارض فی ستّه ایّام و لو شاء لخلقها فی اقلّ من لمح البصر و لکنّه جعل الاناه و المواراه امثالاً لا منائه و ایجابا للحجّه علی خلقه، فکان اول ما قیّدهم به الاقرار بالوحدانیه و الربوبیه و الشهاده بان لا اله الاّ اللّه فلما اقرّوا بذلک، تلاه بالاقرار لنبیّه صلی اللّه علیه و آله

ص: ۴۸۴

۱- سباء / ۴۶.

بالنبوه و الشـهاده له بالرساله، فلما انقادوا لـذلک فرض علیهم الصـلاه ثم الصوم ثم الحـج ثم الجهاد ثم الزکاه ثم الصدقات و ما یجری مجراها من مال الفیئی. فقال المنافقون: هل بقی لربّک علینا بعد الذی فرضه شی ء آخر یفترضه فتذکره لتسکن انفسنا الی انّه لم یبق غیره، فـانزل اللّه فی ذلـک قـل انّمـا اعظکم بواحـده؛ یعنی الولا ـیه و انزل إِنَّمـا وَلِیُّکُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاـهَ وَیُؤْتُونَ الزَّکـاهَ وَهُمْ راکِعُونَ و لیس بین الا ـمه خلا ـف انّه لم یؤت الزکاه یومئـذ احـد و هو راکع غیر رجل و لو ذکر اسـمه فی الکتـاب لا ـ سـقط مع مـا اسـقط من ذکره و هـذا و مـا اشـبه من الرموز التی ذکرت لک ثبوتها فی الکتاب لیجهل معناها المحرفون فیبلغ الیک و الی امثالک و عند ذلک قال اللّه الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دینَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتی وَ رَضـیتُ لَکُمُ ٱلْإِسْلامَ دینًا.»(۱)

«امـا سـخن خداونـد که تنها به یک چیز شـما را موعظه می کنم به درستی که خداونـد متعال قوانین مهم و واجبات را در زمان های

ص: ۴۸۵

۱- احتجاج، طبرسی، ج ۱، ص ۳۷۹.

متفاوتی نازل کرده است، چنان که آسـمانها و زمین را در شـش دوره آفریـده است و اگر می خواست می توانست در کمتر از یـک چشم بر هم زدن آنهـا را خلق کنـد، ولی او آهسـتگی و مـدارا را نمونه ای برای امینان خود و حجتی برای خلق قرار داده است.

براین اساس اولین چیزی که بندگان را به آن مقید کرد، اعتراف به یگانگی و ربوبیت خداوند و شهادت به این بود

که معبودی غیر از «اللّه» نیست و چون این مرحله سپری شد و مردم وحدانیت خداوند را پذیرفتند، اعتراف به نبوت پیامبر – که درود خداونـد بر او و خانـدان او بـاد – و شـهادت به رسـالت او قرار داد و چون این مرحله را پذیرفتنـد بر آنـان نماز را واجب کرد، سپس روزه، سپس حج، سپس جهاد، سپس زکات و سپس صدقات و آنچه از این نمونه بود، مثل انفال.

به دنبال این مسائل، منافقان به رسول خـدا صـلی الله علیه وآله گفتنـد: آیا چیز دیگری مانده است که پروردگارت بخواهد آن را واجب کند که به ما بگویی تا ما اطمینان پیدا کنیم که واجب دیگری نیست؟

خداونـد در ایـن موقـع نـازل کرد کـه بگـو: تنهـا به یـک چیز توصـیه می کنم؛ یعنی به ولایـت و این آیه را نـازل کرد که تنها سرپرست و ولی شـما خداونـد و رسول او و کسـانی هسـتند که نماز می گزارنـد و در حال رکوع زکات می پردازنـد. در میان امت هیـچ اختلافی وجود نـدارد که در آن دوران جز یـک تن در حـال رکوع زکـات پرداخت نکرده است و اگر نام او را در قرآن می آورد، آن را از میان

می بردند. این مسئله و امثال این نکته ها که برایت گفتم درقرآن وجود دارد که تحریفگران معنای آنها را نمی دانند تا به تو و امثال تو برسد و وقتی ولایت نازل شد، خداوند این آیه را نازل کرد که امروز دین شما را کامل گردانیدم، نعمتم را بر شما تمام کردم و اسلام را به عنوان دین برای شما برگزیدم».

۶- پاسخ پرسشگران

از مواردی که حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام برای اثبات حقانیت ادعای خود در جانشینی رسول خدا صلی الله علیه وآله به آیه «انّما ولیکم...» استدلال کرده، مواردی است که عده ای از آن حضرت می پرسیدند و آن حضرت به ناچار پاسخ می گفت.

شمار این موارد نیز بسیار است که تنها به یک مورد اشاره می کنیم:

«سأل رجل علی بن ابی طالب علیه السّلام فقال: اخبرنی با فضل منقبه لک، قال: ما انزل فی کتابه...»

«مردی از امام علی علیه السّلام پرسید: از برترین امتیازت بگو. حضرت فرمود: آنچه خداوند درکتابش درباره من نازل کرده است و سپس حضرت بعضی از آیاتی را که درباره خودش نازل شده بود بیان کرد»؛ مثل قوله

ص: ۴۸۷

{إِنَّما وَلِيُّكَمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاهَ وَيُؤْتُونَ الزَّكاهَ وَهُمْ راكِعُونَ }(۱)

«تنها سرپرست و ولی شما خدا و رسول او و مؤمنانی هستند که نماز را به پا می دارند و در حال رکوع زکات پرداخت می کنند».

ص: ۴۸۸

۱- طبرسی، احتجاج، ج ۱، ص ۲۳۲.

فصل دهم :شبهات اصولی

اشاره

ص: ۴۸۹

ولایت نداشتن امام علی علیه السّلام در عصر رسول خدا صلی الله علیه وآله

۱ – استعمال مشتق در حال

اشاره

گفته اند؛ ظاهر آیه بیانگر آن است که مقصود از ولی کسی است که در حال حاضر نافذ التصرف باشد، در حالی که امام علی علیه السّلام در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله نافذالتصرف نبوده است.

به این شبهه توجه کنید:

«انّ علیا لم یکن نافذالتصرف حال نزول الآیه و انّها تقضی ظاهرا ان تکون الولایه حاصله فی الحال.»

این شبهه در برخی از منابع ذکر شده است.(۱)

ص: ۴۹۱

۱- تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج ۴، ص ۲۸۴؛ تفسیر روح المعانی، ج ۶، ص ۱۶۸؛ تفسیر کبیر، ج ۱۲، ص ۲۹.

نقد

۱- این شبهه در صورتی وارد است که «ولی» را به معنای متصرف در امور بدانیم در آن صورت ممکن است این شبهه وارد شود که امام علی علیه السّلام در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله متصرف در امور نبود، در حالی که همان طور که پیشتر بیان کردیم، لغت شناسان بر این باورند که «ولی» به معنای «أولی به تصرف» است. بر این اساس شبهه یاد شده بی اساس خواهد بود.

۲- بر فرض که «ولی» به معنای «متصرف» باشد؛ این شبهه در صورتی وارد می شود که ما مشتق را حقیقت در متلبّس در حال بدانیم نه اعم از آن، در حالی که این یکی از مبانی است نه مورد اتفاق همه در این مسئله، و براساس اینکه مشتق حقیقت اعم از متلبّس در حال باشد، کاربرد ولی درباره کسی که در حال حاضر «نافذ التصرف» نیست و در آینده «نافذ التصرف» می شود، کاربردی حقیقی خواهد بود و اشکالی ندارد.

۳- بر فرض که استعمال مشتق در حال حقیقت و در استقبال مجاز باشد، طبق قاعده اگر به خاطر وجود مانع کاربرد حقیقی لفظ ممکن نباشد، باید به کاربرد مجازی آن رضایت داد و مانعی هم ندارد.

۴- بر فرض که استعمال مشتق را حقیقت در حال بدانیم، باز هم کاربرد آن درباره امام اشکال ندارد؛ زیرا در آیه، ولایت برای خدا و رسول و وصی در نظر

گرفته شـده است و حـال آنکه ولایت هر یک متناسب با اوست؛ یعنی ولایت خداونـد هیـچ قیـد و شـرطی نـدارد، ولی ولایت رسول بعد از ولایت خداست و ولایت وصی بعد از ولایت رسول خواهد بود.

بنـابراین همـان طور که آیه دلالت می کنـد بر ولایت امام علی علیه السّـلام، دلالت می کنـد بر اینکه این ولایت بعـد از رسول خداست.

البته مراد بعـد بودن به لحاظ رتبه است نه به لحاظ زمان؛ یعنی در زمان رسولخدا صـلی الله علیه وآله نیز اگر رسول خدا صـلی الله علیه وآله در مسـئله ای تصـرف نکرد، ولی امـام علی علیه السّـلام در آن مسـئله دخـالت و تصـرف کرد، تصـرف او نافـذ و اطاعت او واجب است که در آینده نمونه هایی از آن را می آوریم.

دلائل ولایت داشتن امام علی علیه السّلام در عصر رسول اکرم صلی الله علیه وآله

استعمال مشـتق را در حـال حقیقت می دانیم و به دلایل زیر امام علی علیه السّـلام در زمان رسول خـدا صـلی الله علیه وآله نیز ولایت داشته است:

۱- خود آیه مورد بحث بر این مسـئله دلالت می کنـد؛ زیرا ضـمن اثبات اصل ولایت، بعـد بودن آن را از نظر رتبه می رسانـد، همان طور که درباره ولایت رسول خدا صـلی الله علیه وآله چنین است؛ زیرا رسول خدا صـلی الله علیه وآله با تصـرف خداوند ولایتی نـدارد، ولی اگر در مسـئله ای خداونـد دخالت نکرد و رسول خـدا صـلی الله علیه وآله دخالت کرد، تصـرف او نافـذ و اطاعت او واجب است و اینکه ولایت رسول خدا صلی الله علیه وآله بعد

از ولایت خداست به معنای بعد بودن زمانی نیست؛ زیرا چنین چیزی درباره خداوند معنی ندارد.

بنابراین باید مراد از بعد بودن، رتبه باشد. رابطه ولایت وصی و نبی نیز دقیقا به همین گونه است.

۲- از دلائلی که بر ولایت امام علی علیه السّلام در عصر رسول خدا صلی الله علیه وآله دلالت می کند، حدیث منزلت است که در موارد متعدد رسول خدا صلی الله علیه وآله آن رابیان کرده است؛ در جریان سفر تبوک وبعد از آنکه منافقان شایعه ای را علیه امام پخش کردند امام خود را از بیرون مدینه به رسول خدا صلی الله علیه وآله هرساند و عرض کرد:

«خلفتنی مع الصبیان والنساء، قال: الا ترضی ان تکون منّی بمنزله هارون من موسی الاّ انّه لا نبی بعدی.»(۱)

ما از این حدیث که حدیثی متواتر است، و با توجه به نکات زیر ولایت فعلی حضرت امیر علیه السّلام را اثبات می کنیم:

۱- مستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۷۷؛ الصواعق المحرقه، ص ۱۲۰؛ الریاض النضره، ج ۲، ص ۱۰۱؛ ذخائرالعقبی، ص ۱۱۹؛ کنوزالحقایق، ج ۲، ص ۳۶۷؛ نورالابصار، ص ۱۵۷؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۲۲؛ کفایه الطالب، ص ۸۵؛ مناقب، ابن مغازلی، ص ۲۸؛ تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۱۷۰؛ اسدالغابه، ج ۴، ص ۹۹؛ الاستیعاب، ج ۳، ص ۲۰۱؛ صحیح، مسلم، ج ۴، ص ۱۲۰.

الف – حضرت هارون علیه السّلام در عصر حضرت موسی علیه السّلام ولایت داشته است؛ زیرا براساس آیات قرآن، هارون علیه السّلام شریک موسی علیه السّلام بوده است و معنی ندارد که شریک ولایت نداشته باشد.

به این آیات توجه کنید:

{اذْهَبْ إِلی فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغی * قالَ رَبِّ اشْرَحْ لی صَدْری * وَ یَسِّرْ لی أَمْری * وَ احْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسانی * یَفْقَهُوا قَوْلی * وَ اجْعَلْ لی وَزیرًا مِنْ أَهْلی * هارُونَ أَخی * اشْدُدْ بِهِ أَزْری * وَ أَشْرِکْهُ فی أَمْری * کَیْ نُسَبِّحَکَ کَثیرًا * وَ نَذْکُرَکَ کَثیرًا * إِنَّکَ کُنْتَ بِنا بَصیرًا * قالَ قَدْ أُوتیتَ سُؤْلَکَ یا مُوسی * وَ لَقَدْ مَنَنّا عَلَیْکَ مَرَّةً أُخْری}(1)

«به سوی فرعون روی آور که طغیان کرده است. (موسی) گفت: پروردگارا، سینه ام را بگشا، کارم را آسان بفرما و گره از زبانم باز کن، تا سخنانم را بفهمند و برادرم هارون را – که از اعضای خاندان من است – یاور من قرار ده و به وسیله او به من پشتگرمی بده و در مهمی که پیش رو دارم، او را شریک من کن، تا بسیار ستایشت کنیم و فراوان به یادت

۱– طه / ۳۷-۲۴.

باشیم؛ زیرا همیشه از کار ما آگاه بوده ای. فرمود: ای موسی! هر چه خواسته ای به تو داده شد و ما یک بار دیگر به تو نعمت بخشیدیم».

ب - رسول خدا صلی الله علیه وآله در حدیث منزلت تمام ویژگیهایی را که هارون نسبت به موسی داشته است، برای حضرت امیر علیه السّلام اثبات می کند و تنها چیزی که استثنا می نماید نبوت است و اگر چیز دیگری را نیز نداشت می بایست استثنا می کرد، همان گونه که نبوت را استثنا کرده است.

ج - بعد از اینکه حضرت رسول صلی الله علیه وآله حضرت امیر علیه السّلام را به خلافت و جانشینی خود - در جریان جنگ تبوک - منصوب کرد و نیز پس از اثبات ولایت فعلی برای آن حضرت و نافذالتصرف بودن حضرت امیر علیه السّلام و وجوب اطاعت از او بر مسلمانان، رسول خدا صلی الله علیه وآله تا پایان عمر او را از خلافت و جانشینی عزل نکرده است. بنابر این همان طور که حضرت هارون علیه السّلام در عصر حضرتموسی علیه السّلام نافذالتصرف بود، حضرت امیر علیه السّلام نیز نافذالتصرف بود؛ گر چه در بیشتر موارد ساکت بود.

۳- دلائل ولایت فعلی و نافذالتصرف بودن حضرت امیر علیه السّلام حدیث غدیر است؛ زیرا در آن حدیث، رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

«من کنت مولاه فهذا علیّ مولاه اللهم وال من والاه

ص: ۴۹۶

و عاد من عاداه.»(۱)

در این روایت، رسول خدا صلی الله علیه وآله ولایت امام علی علیه السّلام را مقید به زمان بعد از خود نکرده است و حاضران در جلسه غدیر نیز از این حدیث، ولایت فعلی را فهمیدند؛ زیرا وقتی به حضرت تبریک گفتند، تعبیر فعلی را به کار بردند؛ بعد از این واقعه، عمر به امام علی علیه السّلام گفت:

«یا ابن ابی طالب اصبحت و امسیت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنه»(۲)

۴- از دلائلی که ولایت فعلی امام علی علیه السّلام در عصر رسول خدا صلی الله علیه وآله را اثبات می کند، روایاتی است که در آنها واژه «ولی» به کار رفته است که بعضی از این روایات مربوط به جریان تصرف حضرت علی علیه السّلام در اسرای جنگ یمن و

۱- مستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۱۸، ۱۱۹؛ الصواعق المحرقه، ص ۱۲۲؛ الریاض النضره، ج ۲، ص ۱۰۹؛ ذخائرالعقبی، ص ۱۲۵؛ کنوزالحقایق، ج ۱، ص ۳۸۶، ج ۲، ص ۲۰۸؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۰ - ۱۰۶؛ کفایه الطالب، ص ۶۰ - ۵۶ و ۶۲؛ مناقب، ابن مغازلی، ص ۱۸؛ تاریخ الخلفاء، ص ۱۷۱؛ مناقب الاسد الغالب، ص ۱۲؛ الاستیعاب، ج ۳، ص ۲۰۳؛ مسند، احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۱۳۵، ۱۴۲، ۱۸۹، ۲۴۶؛ کنزالعمال، ج ۱۱، ص ۶۰۲.

۲- مسند، احمد بن حنبل، ج ۶، ص ۴۸۹؛ خصائص، نسایی، ص ۱۴۴؛ سنن، ترمذی، ج ۵، ص ۳۹۸؛ مستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۱۹؛ کنوزالحقایق، ج ۱، ص ۳۸۶؛ کفایه الطالب، ص ۲۷۴؛ الصواعق المحرقه، ص ۱۲۲.

شکایت عده ای از سپاهیان از عملکرد امام به رسول خدا صلی الله علیه وآله و عصبانیت رسول خدا صلی الله علیه وآله از شکایت این گروه بود که حضرت فرمود:

«دعوا علیّا، فانّه منّی و انا منه و هو ولیّکم بعدی.»(۱)

«علی علیه السّلام را رها کنید که من از او هستم و او از من است و او بعد از من، ولی شماست».

با توجه به زمینه صدور این روایت، نمی تواند مقصود از «بعدی»، بعد بودن زمانی باشد؛ زیرا مقصود آنان شکایت از عملکرد فعلی امام علی علیه السّلام است و آن گاه رسول خدا صلی الله علیه وآله می فرماید: بعد از مرگ من، علی علیه السّلام ولی شماست؟! بلکه مقصود بعد بودن «رُتبی» است که در آیه نیز بیان شد و در اینجا روشن تر است که با عدم تصرف رسول خدا صلی الله علیه وآله امام تصرف نموده است.

گذشته از این دلائل در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله حضرت امیر علیه السّلام در مسائلی تصرف نموده و رسول خدا صلی الله علیه وآله آنها را تایید کرده است که به چند نمونه اشاره می کنیم:

۱- در جریان سفر حضرت امیر علیه السّلام به یمن برای حل اختلافات قضاوت هایی نموده است که مایه تعجب دانشمندان است؛ درباره زنی که سه نفر

۱- مسند، احمدبن حنبل، ج ۶، ص ۴۸۹؛ خصائص، نسایی، ص ۱۴۴؛ سنن، ترمذی، ج ۵، ص ۳۹۸؛ مستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۱۹؛ کنوزالحقایق، ج ۱، ص ۳۸۶؛ کفایه الطالب، ص ۲۷۴؛ الصواعق المحرقه، ص ۱۲۲.

با او رابطه نامشروع داشتند وفرزندی به دنیا آمد و هیچ یک مسؤولیت آن را نمی پذیرفتند قضاوتی نمود:

«فرفع ذلک النبی صلی الله علیه وآله فضحک حتی بدت نواجذه»(۱)

گزارش این قضاوت را به رسول خدا صلی الله علیه وآله دادند حضرت به گونه ای خندید که دندانهای کرسی ایشان نمایان شد؛(۲)

طبری در روایت خود می افزاید :

«و ذکروا ذلک للنبی فقال ما اجد فیها الاّ ما قال علی علیه السّلام»

«رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: من هم غیر از آنچه علی گفته است نمی یابم».(۳)

در این واقعه نه تنها رسول خدا صلی الله علیه وآله دخالت امام را تنفیذ می نماید، بلکه از این دخالت شادمان هم می شود.

۱- مسند، احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۵۰۲؛ ینابیع الموده، ص ۲۱۱، ذخائرالعقبی، ص ۱۴۰؛ سنن، ابی داود، ج ۲، ص ۲۶۰، حدیث ۲۲۶۹؛ سنن، نسایی، ج ۶، ص ۱۸۳، حدیث ۳۴۸۵.

۲- داستان این قضاوت چنین نقل شده است: امام علی علیه السّلام به دو نفر از آنها فرمود: فرزند را به این یکی واگذارید، اما آنها قبول نکردند. به دو نفر دیگر فرمود، آنها هم قبول نکردند سپس حضرت فرمود: شما شرکای متشاکسون هستید بنابراین بین شما قرعه میاندازم و قرعه به نام هر کس درآمد فرزند مال اوست به شرط این که به دو نفر دیگر هر کدام ثلث دیه را بدهد. سنن، ابی داوود، ابی الاشعث سبحستانی ج ۱، ص ۵۰۶.

۳- ذخائر العقبی، ص ۱۴۰.

نسایی در شرح این حدیث می نویسد:

«وضحک ای فرحا و سرورا بتوفیق تعالی علیه للصواب و لذلک قره علی ذلک»(۱)

«از خوشحالی خندید چون خداوند این توفیق را به او داده بود که مطابق واقع حکم کند از همین جهت رسول خدا صلی الله علیه وآله آن قضاوت را تأیید کرد».

۲- در سفر یمن حادثه دیگری نیز اتفاق افتاد. به این ماجرا توجه کنید:

«عن عبدالله عن ابیه بریده قال بعث رسول اللّه صلی الله علیه وآله بعثین الی الیمن علی احد هما علی بن ابی طالب و علی الآخر خالد بن ولید، فقال اذا التقیتم فعلیّ علی الناس و ان افترتتما فکل واحد منکما علی جنده، قال فلقینا بنی زید من اهل الیمن فاقتتلنا فظهر المسلمون علی المشرکین فقتلنا المقاتله و سبینا الذریّه فاصطفی علی امرأه من السبی لنفسه. قال بریده فکتب معی خالد بن ولید الی رسول اللّه یخبره بذلک، فلمّا اتیت النبی صلی الله علیه وآله دفعت الکتاب فقری ء علیه، فرایت الغضب فی وجه رسول فقلت: یا رسول اللّه هذا مکان العائذ بعثتنی مع

۱- سنن، نسایی، ج ۶، ص ۱۸۳، حدیث ۳۴۸۵.

رجل و امرتنی ان اطیعه ففعلت ما ارسلت به. فقال رسول الله: لا تقع فی علی، فانّه منّی و انا منه و هو ولیّکم بعدی.»(۱)

«بریده می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله دو گروه به یمن اعزام کرد؛ فرمانده یک گروه «علی بن ابی طالب علیه السّلام » بود و فرمانده گروه دیگر خالد بن ولید بود. پیامبر فرمود: اگر با هم بودید فرمانده همه نیروها علی بن ابی طالب علیه السّلام است و اگر از هم جدا حرکت کردید هر یک فرمانده سپاه خود باشد.

بریده می گوید: حرکت کردیم و با قبیله «بنی زید» برخورد کردیم و جنگ در گرفت و مسلمانان پیروز شدند و رزمندگان آنان را کشتیم و زنان آنان را به اسارت گرفتیم.

علی علیه السّلام یکی از زنان اسیر را برای خود انتخاب کرد. خالد بن ولید نامه ای به رسول خدا صلی الله علیه وآله نوشت و به من داد که به رسول خد صلی الله علیه وآله برسانم و گزارش این عملیات و عملکرد علی علیه السّلام را به پیامبر باز گویم. پس از آنکه خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله رسیدم و نامه را خدمت آن حضرت دادم، نامه را برایش خواندم، دیدم آثار غضب در چهره رسول خدا صلی الله علیه وآله ظاهر شد. عرض کردم: ای رسول خدا صلی الله علیه وآله اینجا

۱- مسند، احمد بن حنبل، ج ۶، ص ۴۸۹؛ خصائص، نسایی، ص ۱۴۴؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۱ و ۱۷۱؛ زادالمعاد، ج ۵، ص ۴۲۹.

پناهگاه ماست. شما مرا تحت فرماندهی مردی فرستادی و به من دستور داده ای که از او اطاعت کنم و اکنون هم من وظیفه ام را انجام داده ام؟! رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: از علی بدگویی نکن. بدون تردید علی از من است و من از علی هستم. علی بعد از من ولی و سرپرست شماست».

پیشتر بیان کردیم که با توجه به حادثه و گزارش و سخن رسول خداصلی الله علیه وآله مقصود از «بعد»، بعد بودن رتبه ای است نه زمانی. در همین حادثه در روایتی که بخاری نقل می کند رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

«یا بریده اتبغض علیا؟ قلت: نعم. قال: لا تبغضه فانّ له فی الخمس اکثر من ذلک»(۱)

«ای بریده! آیا کینه علی را به دل داری؟ گفتم: آری! حضرت فرمود: به علی کینه نورز. بدون تردید سهم او از خمس بیش از اینهاست».

سؤال این است که اگر «علی بن ابی طالب» نسبت به بقیه مسلمانان امتیازی ندارد، چراباید سهم او از خمس بیشتر باشد و این مسئله حکایت از آن دارد که او چون حق تصرف دارد، خمس در اختیار اوست. ولی در اینجا همین مقدار

۱- صحیح، بخاری، ج ۳، ص ۱۱۰، باب بعث علی بن ابی طالب و خالد بن ولید O الی الیمن.

تصـرف کرده است و رسول خـدا صـلی الله علیه وآله نه تنها این تصـرف را تاییـد کرد، بلکه اعلام می کند که حق تصـرف او بیش از اینهاست.

۳- بعد از جریان فتح مکه رسول خدا صلی الله علیه وآله عده ای از مسلمانان را برای تبلیغ اسلام به اطراف مکه فرستاد و خالد بن ولیـد را به سوی قبیله بنی جـذیمه اعزام کرد و به آنان دسـتور جنگ نـداده بود ولی چون خالد قبل از مسـلمان شدن با این قبیله درگیری داشت، درصـدد انتقام شخصـی برآمـد و عده ای از آنان را ناجوانمردانه، با اینکه سـلاح را کنار گذاشـته بودند، کشت. وقتی خبر این جنایت به مدینه رسید، رسول خدا صلی الله علیه وآله دست به دعا برداشت و عرض کرد:

«اللهم انّی ابرأ الیک ممّا صنع خالد بن ولید.»

«خدایا از آنچه خالد بن ولید انجام داده است برائت می جویم».

آن گاه امام علی علیه السّلام را خواست و مقداری پول در اختیار او گذاشت و فرمود:

«یا علی اخرج الی هؤلاء القوم فانظر فی امرهم و اجعل امر الجاهلیه تحت قدمیک.»

«علی به سوی این مردم برو و مسئله را بررسی کن و اندیشه جاهلی را نادیده بگیر».

امـام علی علیه السّـلام در منطقه حضور یـافت و خونبهای مقتولان و خسارت اموالی را که در این جریان آسـیب دیـده بودنـد، پرداخت حتی خسارت ظرف چوبی را که

سگان از آن آب می خوردند و شکسته شده بود، پرداخت. سپس مردم را گردآورد و فرمود:

«هل بقی لکم بقیه من دم او مال لم یود لکم؟ قالوا: لا. قال: فانّی اعطیکم هذه البقیه من هذا المال احتیاطا لرسول اللّه صلی اللّه علیه و سلم ممّا لا یعلم و لا تعلمون، ففعل، ثم رجع الی رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلم فاخبره الخبر فقال اصبت و احسنت.»(۱)

«به آنان فرمود: آیا از خونبها و اموال خسارت دیده و... چیز دیگری مانده است که به شما پرداخت نشده باشد؟ گفتند: نه. فرمود: من بقیه این مال را نیز از باب احتیاط برای رسول خدا صلی الله علیه وآله به شما می دهم شاید چیزی از بین رفته باشد که آگاهی ندارید. سپس نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله آمد و گزارش کاررا داد. رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: کاری بجا و نیکو انجام داده ای».

در این روایت، استدلال به تصرف اضافی امام علی علیه السّلام است که خود اقدام کرده است، با اینکه چنین ماموریتی نداشت، ولی وقتی گزارش آن را داد رسول خدا صلی الله علیه وآله با جمله «اصبت و احسنت» تصرف او را تایید کرد.

ص: ۵۰۴

۱- سیره، ابن هشام، ج ۴، ص ۷۰؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۲۵۶؛ مغازی، واقدی، ج ۳، ص ۸۷۶.

از این تصرفات در عصر رسول خدا صلی الله علیه وآله، امام علی علیه السّلام فراوان دارد که همیشه رسول خدا صلی الله علیه وآله ضمن تایید عملکرد امام با جمله ای تشویقی مردم را متوجه موقعیت امام علیه السّلام نموده است.

۲- عدم استعمال لفظ در بیش از یک معنی

اشاره

گفته انـد؛ «ولیّ» به معنای یاری کردن است و اگر بخواهد به معنای متولی امور باشد، لازم می آید لفظ در بیشتر از یک معنی با هم به کار رود و این خلاف است؛ بنابر این

نمی تواند به معنای متولی امور باشد. به این شبهه توجه کنید:

«اذا کـان الـولیّ مستـعملاً بمعنی النصـره مرّه امتنع ان یراد به معنی التصـرف، لانّه لا یجوز اسـتعمال اللفـظ المشـترک فی کلا مفهومیه معا.»

این شبهه در منابع مختلف آمده است.(۱)

نقد

چنین به نظر می رسد که عده ای بدون توجه به صدر و ذیل جمله تلاش کردهاند تا شـبهه ای ایجاد کنند؛ زیرا اگر گویندگان این عبارت یک بار دیگر آن را مطالعه می کردند، از طرح آن پرهیز می کردند.

۱- تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج ۴، ص ۲۸۴؛ تفسیر کبیر، ج ۱۲، ص ۲۷ و ۲۹.

شبهه یاد شده بر چند مسئله استوار است:

۱- «ولیّ» مشترک لفظی بین چند معنی باشد، که این مسئله قابل اثبات نیست.

۲- استعمال لفظ «ولیّ» در یک آن انجام گرفته و همزمان دو معنی اراده شده باشد که این نیز نه تنها قابل اثبات نیست، بلکه خلاف آن است؛ زیرا در آیه مورد بحث واژه «ولیّ» یکبار بیشتر به کار نرفته و یک معنی هم بیشتر از آن اراده نشده است.

به نظر می رسد گوینده این شبهه شنیده است که درباره واژه «ولیّ» شبهه ای است ولی از چند و چون آن آگاه نبوده و تنها خواسته ایرادی را بیان کند، در حالی که شبهه اصلی شبهه سیاق است که در گذشته مشروح آن گذشت.

ص: ۵۰۶

فصل یازدهم :شبهات تاریخی

اشاره

ص: ۵۰۷

ص: ٥٠٨

۱- مؤمنان ولایت یهود و نصارا را نپذیرفته بودند

اشاره

از شبهاتی که بر استدلال شیعه به این آیه وارد کرده اند، این است که گفته اند نمی تواند مقصود از «ولیّ» متصرف در امور باشد؛ زیرا مسلمانان یهود و نصارا را به عنوان ولی و سرپرست انتخاب نکرده و نمی کنند.

به این شبهه توجه کنید:

«اذ الظاهر ان المراد بالولایه لیس المستحق للتصرف و المتولی للامور، اذ المؤمنون لا یتخذون الجماعه المذکور حکّاما.»

این شبهه دست کم در یک منبع آمده است.(۱)

ص: ۵۰۹

۱- حاشیه تفسیر البیضاوی، صدیقی، ج ۲، ص ۳۳۸.

نقد

مبنای این شبهه، شبهه سیاق آیات است که چون ولی در آیات قبل به معنای سرپرست نیست؛ در این آیه نیز نمی تواند بدان معنی باشد. که پیشتر بحث سیاق، میزان اعتبار آن در آیات، وجود و عدم آن در این مورد به خصوص به طور مشروح بحث شده که تکرار نمی کنیم.

۲- عدم تردید در رهبری

اشاره

گفته اند که ظاهر بیانگر آن است که درباره امامت و رهبری اختلافی میان امت وجود داشته باشد، در حالی که هنگام نزول آیه چنین چیزی مطرح نبوده است.

به این شبهه توجه کنید:

«و کلمه انّما المفیده للحصر تقتضی ذلک المعنی ایضا لانّ الحصر یکون فیما یحتمل اعتقاد الشرکه و التردّد و النزاع و لم یکن بالاجماع وقت نزول هذه الآیه تردّد و نزاع فی الامّه فی ولایه التصرف، بل کان فی النصره و المحبه.»(۱)

«مفاد کلمه «انّما» که حصر است، در جایی کاربرد دارد که احتمال مشارکت و نزاع وجود داشته باشد، در حالی که اجماع این است که

۱- روح المعانی، ج ۶، ص ۱۶۸.

هنگـام نزول آیه نزاعی در رهبری امت و ولاـیت تصـرف وجود نداشـته، بلکه اختلاف در ولایت به معنای محبت و یاری بوده است».

نقد

اسـتدلال شـیعه به این آیه و به ویژه با توجه به کلمه «انّما» برای اثبات ولایت مطلقه امت بعـد از رسول خدا صـلی الله علیه وآله برای امـام علی علیه السّـلام است و مسـئله رهـبری امت بعـد از رسـول خـدا صـلی الله علیه وآله از آغـاز بعثت مـورد تـوجه آن حضرت و مخالفان او و دغدغه مسلمانان بوده است و این مسئله از ابعاد مختلف قابل بررسی است:

اهتمام به ولایت از نظر تاریخی

۱– تعیین ولایت از آغاز بعثت

امروزه انسانهـای متفکر، پس از تحولاـت گسـترده اجتمـاعی، فرهنگی، سیاســی و... پیشـرفت در زمینـه هـای ارتبـاطی، تعـامل فرهنگی، تجربه تلخ جنگها، خونریزیها، اسارتها و...، به این نتیجه رسـیده اند که برای رفع همه فاجعه ها باید به وحدت جهانی اندیشـید و جامعه بشـری – به هر شـکلی - را از این تفرقه و جدایی نجات داد؛ از این رو برای رسـیدن به این هدف شعاری را مطرح کرده اند که جهانی بیندیشیم و منطقه ای عمل کنیم؟!

ص: ۵۱۱

رسـول اکرم صـلی الله علیه وآله یـک هزار و چهـار صـد سـال قبـل، - که بشـر در مقـایسه بـا امروز دوران ابتـدایی خود را می گذراند، - جهانی می اندیشید، ولی منطقه ای عمل می کرد.

از روزی که رسول خـدا صـلی الله علیه وآله به رسالت برانگیخته شـد، رسالتش را جهانی می دانست و انـدیشه اش را متعلق به همه انسانهای تاریخ می دانست، ولی برای رسیدن به این هدف، با توجه به شرایط محیط مکه عمل می کرد.

او کار را از صفر شروع کرد و بدون اینکه عجلهای داشته باشد، با توجه به محیط و شناختی که از افراد داشت، تا سه سال برای تبلیغ رسـالت تنها به ارتباط شخصـی و دعوت خصوصـی افرادی که آنان را از نزدیک می شـناخت و زمینه مساعـدی داشـتند، اکتفا می کرد تا اینکه توانست در این دوران حدود چهل تن را به راه راست هدایت کند.

دعـوت رسول اکرم صـلی الله علیه وآله تحولی بنیـادین در محیـط مکه بود و او می دانست که این دعوت همه چیز آن جـامعه اعم از فرهنـگ، عقایـد، سـیاست، اقتصـاد، خـانواده، اخلاق و... را تحت تأثیر قرار می دهـد و به روشـنی دریافته بود که چنین انـدیشه ای نمی توانـد بدون دشـمن باشد، بلکه دشـمنانی لجوج و عنود خواهد داشت که در برابر آنها چاره ای جز آمادگی و دفاع از خود و یاران و اندیشه اش ندارد.

اگر پیامبر بخواهد دعوت آشکار را آغاز کند، بی گمان درگیری نیز آغاز خواهد شد و آن گاه باید خود را آماده دفاع کند و این چهل تن نمی توانند در برابر تهاجم قبیله ای مقاومت کنند، به خصوص که آنها نیز از افراد متوسط و سطح پایین همین قبائل هستند و در صورت بروز درگیری - براساس قوانین موجود - باید از رئیس قبیله پیروی کنند و یا دست کم خود را کنار بکشند؛ در نتیجه نمی توانند از رسول خدا صلی الله علیه وآله دفاع کنند.

براساس آنچه گفته شد پیامبر باید طرحی می ریخت که از نظام قبیله ای موجود استفاده کند و از قبیله بنی هاشم - که خود وابسته به آن بود، - کمک بگیرد ولی چگونه و با چه امیدی، تا جایی که این اندیشه او را بیمارکرد،(۱) تا اینکه جبرئیل نازل شد و پیام خدا را برای پیامبر آورد:

{وَ أَنْذِرْ عَشیرَتَکَ الْأَقْرَبینَ }(۲) و این تنها راهی بود که میتوانست به وسیله آن برای خود و یاران و اندیشه خود کمربند حفاظتی درست کند ولی با توجه به شناختی که رسول خدا صلی الله علیه وآله از اقوام خود و فرهنگ حاکم بر آنان و شرایط سیاسی نظام قبیله ای داشت، این کار را بسیار دشوار می دانست که جبرئیل نازل شد:

۱- کامل، ابن اثیر، ج ۲، ص ۶۱.

۲- شعراء/۲۱۴.

«یا محمد الا تفعل ما تؤمر به یعذّبک ربّک.»(۱)

ای محمد! اگر ماموریت خداوند را انجام ندهی خداوند تو را عذاب می کند.

به دنبال این جریان، پیامبر صلی الله علیه وآله علی علیه السّلام را فرا خواند و ضمن مطلع ساختن وی از او خواست که غذایی فراهم سازد و شیری نیز آماده کند. سپس ۴۵ تن از سران بنی هاشم را دعوت کرد و تصمیم گرفت در آن مهمانی مسئله پیامبری را برای آنان بیان کند تا شاید آنان را هدایت نماید و از حمایت آنان برخوردار شود؛ حمایتی که می توانست جلوی بسیاری از تهاجمها علیه او و یاران و اندیشه اش را بگیرد. پس از اینکه مهمانان آمدند و غذا خوردند،- پیش از آن که حضرت سخنی بگوید - ابولهب با سخنان خود کنترل مجلس را در اختیار گرفت و با سخنان سبک و بی اساس خود مجلس را برهم زد. پیامبر - با توجه به این که جهانی می اندیشد، ولی منطقه ای عمل می کرد - مصلحت ندید که رسالت خود را بیان کند. جمعیت نیز پراکنده شدندو در پایان، علت عدم طرح مسئله را با علی علیه السّلام در میان گذاشت و از او تقاضا کرد که دعوت را دوباره تکرار کند.

ص: ۵۱۴

۱- کامل، ابن اثیر، ج ۲، ص ۶۲.

روز بعـد که دعوت تکرار شـد، پس از صـرف غذا و قبل از اینکه مجلس از کنترل خارج شود، رسول خدا صـلی الله علیه وآله شروع به سخن گفتن نمود و پس از ستایش خدا و اعتراف به وحدانیت او فرمود:

«به راستی هیچ گاه راهنمای جمعیتی به همراهان و کسان خود دروغ نمی گوید. سوگند به خدایی که جز او خداوندی نیست، من فرستاده خداوند به سوی شما و همه جهانیان هستم.

ای خویشاوندان من آگاه باشید همانند خفتگان می میرید و همانند بیداران دو مرتبه زنده می شوید و طبق رفتار خود

مجازات می شوید و بهشت و جهنم خداوند جاودان است.(۱)

سپس افزود: هیـچ کس از مردم برای کسـان خود چیزی بهتر از آنچه که من برای شـما آورده ام، نیـاورده است. من خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده ام. خدایم به من دستور داده است که شما را به سوی او فراخوانم.

وقتی سخن رسول خدا صلی الله علیه وآله به اینجا رسید، فرمود:

«فأیّکم یوازرنی علی هذا الامر علی ان یکون اخی و وصیّی و خلیفتی فیکم.»(۲)

۱- سیره، حلبیّه، ج ۱، ص ۳۲۱.

۲- کامـل، ابن اثیر، ج ۲، ص ۶۳؛ شـرح نهـج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۲۴۴؛ تاریـخ، طبری، ج ۲، ص ۶۳؛ السیره النبویه، ابن کثیر، ج ۱، ص ۴۶۰-۴۵۹؛ خصائص، نسایی، ص ۹۹؛ مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۳۰۳، ۳۰۵؛ ینابیع الموده، ص ۱۰۵؛ البدایه و النهایه، ج ۲، ص ۳۸۱؛ الصـحیح من سیره البنی، ج ۳، ص ۶۰؛ مختصـر تاریخ ابی الفداء، ج ۲، ص ۱۴؛ ترجمه الامام علی علیه السّلام ، ج ۱، ص ۸۸ - ۸۷؛ کفایه الطالب، ص ۲۰۵؛ اثبات الوصیه، ص ۱۱۶ و ۱۱۵.

«کدام یک از شما پشتیبان من خواهد بود تا برادر و وصی و جانشین من در میان شما باشد»؟

در پی این سخنان نبی اکرم صلی الله علیه وآله سکوت مطلق بر مجلس حاکم شد و هیچ کس جواب نداد. علی علیه السّلام گفت: من یا رسول اللّه.

با این که رسول خدا صلی الله علیه وآله سه بار سخن خود را تکرار کرد، هر بار تنها علی علیه السّلام پاسخ داد. حضرت رو به جمعیت فرمود:

«انّ هذا اخی و وصیّی و خلیفتی فیکم، فاسمعوا له و اطیعواه فقام القوم یضحکون فیقولون لابی طالب قد امرک ان تسمع لابنک و تطیع.»(۱)

«مردم! این جوان برادر، وصی و جانشین من در میان شماست. به سخنان او گوش فرادهید و از او پیروی کنید».

پس از پایان مجلس حاضران با خنده و تمسخر رو به ابوطالب نمودند و گفتند: محمد دستور داد که از پسرت پیروی کنی و از او فرمان ببری و او را بزرگ تو قرار داد».

۱- همان مدارک.

همان طور که ملاحظه می کنید، رسول خدا صلی الله علیه وآله در اولین روز دعوت عمومی خود مسئله جانشینی خود را مطرح کرده و به صراحت رهبر آینده این حرکت را مشخص نموده است. اینکه رسول اکرم صلی الله علیه وآله در همان روز اول رهبری آینده حرکت را ترسیم می کند، بدین جهت است که یکی از علل شکست حرکت های اجتماعی و انقلاب های فکری و فرهنگی ابهام طرحها و مشخص نبودن آینده حرکت است که مردم را به کجا می خواهد ببرد و چه کسی می خواهد این کار را انجام

دهد؟ به خصوص در حرکت های فرهنگی که به بار نشستن آنها زمانی طولانی را می طلبد و چه بسا عمر بنیانگذار آن به پایان می رسد؛ از این رو ضرورت دارد کسانی که به این اندیشه گرایش پیدا می کنند، بدانند که اگر برای رهبری این حرکت حادثه ای اتفاق افتاد، ادامه حرکت چه خواهد شد؟ آیا عقب گرد است؟ درجا زدن است؟ انحراف است؟ و... و تکلیف سرمایه های مالی، جانی، فکری و... که در این زمینه هزینه شده است چه خواهد شد؟

بر این اساس، پیامبر باید از همان روز نخست آینده حرکت را ترسیم کند تا دیگران با اطمینان و دلگرمی به ادامه راه به این حرکت بپیوندند.

شاید بتوان گفت گویاترین کلمه ای که بر جانشینی دلالت دارد؛ کلمه خلیفه و وصی است که رسول خدا صلی الله علیه وآله در این حدیث به کار گرفته است.

به راستی هرکس کمترین آگاهی از زبان عربی داشته باشد و پیشداوری نکند، از این حدیث مسئله تعیین رهبری را می فهمد.

مخاطبان کلام رسول خدا صلی الله علیه وآله - که سران بنی هاشم و همگان عرب زبان و فصیح بودند - همین مسئله رهبری را فهمیدند و دلیل آن، سخنی است که به ابوطالب گفتند.

۲ – امید مخالفان، نبوت بدون ولایت

جانشینی رسول خدا صلی الله علیه وآله مسئله ای نبود که تنها برای آن حضرت و مسلمانان اهمیت داشته باشد، بلکه مخالفان رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز وقتی گسترش روزافزون اسلام و مقاومت مسلمانان در برابر شکنجه ها، تهدیدها، و ... را می دیدند از اینکه بتوانند این حرکت را با شکست روبرو سازند، مأیوس شده بودند و برای پایان یافتن این حرکت آزادی بخش به انتظار پایان عمر رسول خداصلی الله علیه وآله نشسته بودند؛ چنان که پس از مرگ فرزندش خوشحال شدند که دیگر پس از رحلت پیامبر راه او ادامه نخواهد یافت و براین اساس لقب «ابتر» را به او دادند. در اینکه این لقب را ابوجهل یا عاص بن واثل یا عقبه بن ابی معیط به آن حضرت داده اند اختلاف است،(۱) ولی هر یک از اینان از مخالفان سرسخت

ص: ۵۱۸

۱- الجامع لاحکام القرآن، ج ۲۰، ص ۲۲۲.

رسول خدا صلی الله علیه وآله بوده اند. مفسران در تحلیل این که چرا به پیامبر چنین لقبی را داده اند، گفته اند:

«فلما مات لرسول اللّه صلی اللّه علیه و سلم ابنه القاسم بمکه و ابراهیم بالمدینه قالوا بتر محمد، فلیس له من یقوم بامره من بعده، فنزلت هذه الآیه.»(۱)

«پس از آنکه قاسم پسر رسول خدا صلی الله علیه وآله در مکه و ابراهیم در مدینه جان سپردند، مخالفان گفتند: محمد صلی الله علیه وآله ابتر شد و کسی نیست که بعد از او راهش را ادامه دهد، که به دنبال این جریان، آیه {إِنَّ شانِئَکَ هُوَ الْأَبْتَرُ} نازل شد.

۳ – تلاش سیاستمداران برای تصاحب ولایت

مسئله رهبری امت بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله نه تنها مورد توجه آن حضرت – از ابتدای بعثت – بود و نه تنها مخالفان رسول خدا صلی الله علیه وآله به امید رحلت پیامبراکرم صلی الله علیه وآله نشسته بودند تا رهبری این حرکت پایان یابد، بلکه سیاستمداران نیز پس از صلح حدیبیه به این نتیجه رسیدند که شکست این حرکت از راه نظامی ممکن نیست. از این جهت از راه معامله سیاسی وارد شدند. اسلام آوردن خالدبن ولید، عمرو بنعاص، ابوسفیان و ... گواه این مسئله است.

۱– همان، ص ۲۲۳.

گذشته از تلاش گسترده ای که سیاستمداران منافق - که در داخل مدینه بودند - در جریان جنگ تبوک برای نابودی رسول خدا صلی الله علیه وآله و به دست گرفتن رهبری امت انجام دادند، سیاستمداران خارج مدینه نیز - که هنوز مسلمانان نشده بودند - درصدد تصاحب رهبری این جریان برآمدند که به یک نمونه از آن اشاره می کنیم:

تا زمانی که رسول خدا صلی الله علیه وآله در مکه بود، کسی نمی توانست پیش بینی کند که روزی این حرکت نوپا تبدیل به درخت تنومندی شود که همه قبائل را به تسلیم وا دارد، ولی بعد از جریان صلح حدیبیه تیزبینان سیاسی و آنان که قدرت تحلیل مسائل را داشتند به روشنی دریافتند که دیر یا زود این حکومت سراسرمنطقه را فرا خواهد گرفت و تا وقتی رسول خدا صلی الله علیه وآله در میان مسلمانان حضور دارد، جامعه اسلامی پذیرای رهبری احدی نخواهد بود.

از این رو درصدد برآمدند تا به گونه ای رهبری جهان اسلام بعد از رسولخدا صلی الله علیه وآله را تصاحب کنند و آنان به درستی درک کرده بودند که این کار در صورتی تحقق خواهد یافت که رسول خدا صلی الله علیه وآله به طور رسمی سهیم بودن آنان را اعلام کند. از این رو از شیوه های گوناگونی استفاده کردند که شاید رسول خدا صلی الله علیه وآله تضمینی به آنان بدهد، ولی آن حضرت به شدت در برابر این

گونه پیشنهادها مقاومت کرده، به تهدید آنان توجه نمی کرد و به طور رسمی اعلام می کرد که این کار از قدرت او خارج است و تنها در اختیار خداوند است؛

به عنوان نمونه به یک مورد اشاره می کنیم:

بعد از جریان صلح حدیبیه، که پیامبر فرصتی یافت تا بخش دوم رسالت خود یعنی جهانی بودن آن را اعلام کند، برای عده ای از سران کشورها نامه نوشت و آنان را به اسلام دعوت کرد؛ از جمله این نامه ها، نامه ای است به حاکم یمامه که او در پاسخنامه رسول خدا هیاتی را به مدینه فرستاد تا مواضع او را شرح دهند و آنان رسما اعلام کردند:

«ان جعل الامر له من بعده اسلم و سار الیه و نصره و الا قصد حربه، فقال رسول اللّه صلی الله علیه وآله لا و لاکرامه، اللهم اکفینه.»(۱)

«اگر پیامبر حاکم یمامه را به عنوان جانشین خود انتخاب کند، او مسلمان خواهدشد و به حمایت از او برمی خیزد و در غیر این صورت به مدینه حمله خواهد کرد»

ص: ۵۲۱

۱- کامل، ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۱۵.

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: چنین شرطی ممکن نیست، و چنین ایمانی نیز ارزش ندارد و خداوند مرااز شر او حفظ خواهد کرد.

باید توجه داشت که همه این حوادث قبل از نزول سوره مائده رخ داده است. بنابر این مسئله رهبری بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله به طور جدی در جامعه آن روز مطرح بوده است.

اهتمام به ولایت از منظر روایات

اشاره

از نظر روایات نیز دغدغه مسلمانان نسبت به رهبری امت بعد از رسول خداصلی الله علیه وآله مسئله ای روشن و مسلّم است؛ چنان که در روایات شیعه و اهل سنت این مسأله منعکس شده است.

الف – روایات اهل سنت

در روایات اهل سنت مسئله دغدغه مسلمانان نسبت به رهبری امت بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله به روشنی مطرح شده است که در اینجا به یک روایت اشاره می کنیم:

«قیل یا رسول الله من یؤمّر بعدک؟ قال: إن تؤمّروا ابابکر رضی اللّه عنه تجدوه امینا زاهدا فی الدنیا راغبا فی الآخره، و إن تؤمّروا عمر رضی اللّه عنه تجدوه قویّا امینا لا

ص: ۵۲۲

يخاف فى اللّه لومه لائم، و إن تؤمّروا عليا رضى اللّه عنه و لا اراكم فاعلين تجدوه هاديا مهديا ياخذكم الطريق المستقيم.»(۱)

«به پیامبر صلی الله علیه وآله عرض شد: بعد از شما چه کسی امیر است»؟

فرمود: اگر ابوبکر را انتخاب کنید انسانی امین و زاهد است و اگر عمر را انتخاب کنید انسانی امین است و از کسی واهمه ندارد، ولی اگر علی را به عنوان امیر برگزینید، که تصور نمی کنم این کار را انجام دهید، او را شخصی هدایت کننده و هدایت شده خواهید یافت که شما را به راه راست رهنمون خواهد شد».

روایات دیگری نیز با همین مضمون در منابع یاد شده ذکر شده است.

ب – روایات شیعه

در روایات شیعه نیز این مسأله مطرح شده است که به عنوان نمونه می توان از این روایت یاد کرد:

«عن ابی جعفر علیه السّلام فی قول اللّه تعالی {إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُوا...} الآیه قال: انّ رهطا من

۱- مسند، احمد بن حنبل، ج ۱۱، ص ۱۷۵؛ اسدالغابه، ج ۴، ص ۱۰۶؛ الاستیعاب، ج ۳، ص ۲۱۲؛ تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۴۲۱؛ تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۴۷؛ البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۴۷۷؛ کفایه الطالب، ص ۱۶۲؛ مناقب الاسدالغالب، ص ۳۳؛ کنزالعمّال، ج ۶، ص ۱۶۰؛ ج ۱۱، ص ۶۳۰؛ مستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۵۳؛حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۶۴.

اليهود اسلموا منهم: عبدالله بن سلام و اسد و ثعلبه و ابن امين و ابن صوريا، فاتوا النبی صلی الله علیه وآله فقالوا: یا نبیّ اللّه انّ موسی علیه السلام اوصی الی یوشع بن نون، فمن وصیّک یا رسول اللّه و من ولیّنا بعدک؟

فنزلت هذه الآیه: {إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَهُمْ راكِعُونَ}

قال رسول اللّه صلی الله علیه وآله قوموا، فقاموا، فاتوا المسجد، فاذا سائل خارج. فقال: یا سائل! اما اعطاک احد شیئا؟

قال: نعم، هذا الخاتم.

قال: من اعطاکه؟

قال: اعطانیه ذلک الرجل الذی یصلّی.

قال: علی ایّ حال اعطاک؟

قال: کان راکعا.

فکبر النبی صلی الله علیه وآله و کبر اهل المسجد. فقال النبی صلی الله علیه وآله علیّ بن ابی طالب ولیّکم بعدی.

قالوا: رضینا بالله ربّا و بالاسلام دینا و بمحمّدٍ نبیّا و بعلیّ بن ابی طالب ولیّا،فانزل اللّه تعالی

ص: ۵۲۴

{وَ مَنْ يَتَوَلَّ اللّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللّهِ هُمُ الْغالِبُونَ}(۱)

«امام باقر علیه السّلام درباره آیه «انّما ولیکم...» فرمود: جمعی از یهود مسلمان شدند. که عبدالله بن سلام، اسد، ثعلبه، ابن امین و ابن صوریا هم جزء آنان بودند. این جمع خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله رسیدند و به حضرت عرض کردند: ای پیامبر خدا! حضرت موسی علیه السّلام یوشع بن نون را به عنوان وصی خود انتخاب کرده بود. وصی شما و ولیّ ما بعد از شما کیست؟

به دنبال این جریان آیه «انّما ولیّکم...» نازل شد.

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: برخیزید، آنان برخاستند و به مسجد آمدند که فقیری در حال خروج از مسجد بود. رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: کسی به تو چیزی نداد؟

فقیر گرفت: چرا این انگشتری را به من دادند.

رسول خدا صلی الله علیه وآله پرسید: چه کسی انگشتری را به تو داد؟ فقیر گفت: آن مردی که در حال نماز خواندن است.

پیامبر پرسید: در چه حالی انگشتری را به تو داد؟ فقیر گفت: در حال رکوع آن را به من داد.

ص: ۵۲۵

۱- الوافی، ج ۲، ص ۲۷۸.

رسول خدا - که درود خدا بر او و خاندانش باد - تکبیر گفت و اهل مسجد تکبیر گفتند. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: علی بن ابی طالب بعد از من ولیّ شماست.

جمع تازه مسلمان شده گفتند: ما به ربوبیت اللّه و دین اسلام و پیامبری محمد و ولایت علی بن ابی طالب راضی هستیم.

به دنبال این جریان، خداوند این آیه را نازل کرد که «و هر کس خدا و پیامبر او و کسانی را که ایمان آورده اند ولیّ خود بداند [پیروز است، چرا که] حزب خدا همان پیروزمندانند.

اهتمام به ولایت از دیدگاه عقل

گذشته از آن که از نظر تاریخی و روایات، گفت و گو درباره رهبری امت، بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله مسئله ای مسلم است، از نظر عقلی هم نمی توان پذیرفت که مسلمانان به چنین موضوع با اهمیتی توجه نداشته باشند؛ زیرا وقتی شخصی به پیامبری برانگیخته می شود و بنا دارد جامعه را دستخوش تغییر و تحول کند و به دنبال آن عده ای از سر عشق و علاقه به او ایمان می آورند و برای پیشبرد اهداف او- که همان گسترش دین خداست - از همه چیز حتی جان خود می گذرند، انواع تحقیر، توهین، شکنجه، از دست دادن شغل، درآمد، موقعیت اجتماعی، آوارگی، جنگ و درگیری و... را می پذیرند و در مقابل، به دلیل

ص: ۵۲۶

تحولاتی که در عقاید، آداب، رسوم، روابط اجتماعی، روابط سیاسی و ... که به دست این پیامبردر جامعه اتفاق افتاده، دشمنان سرسخت و لجوجی پیدا کرده است که تا او را از بین نبرند آرام نمی نشینند و دهها جنگ و عملیات نظامی را علیه او طراحی کردند و چندین بار طرح ترور او را ریختند، آیا در چنین جامعه ای پذیرفتنی است که برای آنان که هستی خود را در این راه گذاشته اند، آینده این حرکت مطرح نباشد؟

اگر روزی این پیامبر از دنیا رفت، مسأله رهبری امت چه خواهد شد؟

آیا پذیرفتنی است این پیامبر که این همه در این راه زحمت کشیده و رنج برده تا آنجا که خودش فرمود:

«ما أوذی احد مثل ما اوذیت فی الله»(۱)

هیچ کس به اندازه من در راه خدا اذیت نشده است».

به آینده این حرکت و دین الهی نیندیشد و اینکه بعد از او چه خواهد شد؟

آیا پذیرفتنی است که دشمنان پیامبر و فرزندان آنان که در این مبارزه خسارتهای زیادی دیده اند، پدرانشان، فرزندانشان، اموالشان، قدرت سیاسی... خود را از دست داده اند، چشم به مرگ این پیامبر ندوخته باشند و به امید آن روز ننشسته باشند و مسئله رهبری این حرکت بعد از پیامبر برای آنان مطرح نباشد؟

۱- کنزالعمال، ج ۳، ص ۱۳۰، ح ۵۸۱۸.

بنابر این از نظر عقلی، تاریخی و روایی، مسئله گفت و گو بر سر رهبری امت مسئله ای قطعی است و خداوند با نزول آیه مورد بحث و کاربرد واژه «انّما» مشارکت دیگران را در این مسئله نفی کرده و رهبری را به طور قطع در اختیار امام علی علیه السّلام قرار داده است.

۳- عدم تردید در رهبری قبل از نزول آیه

اشاره

گفته اند؛ با توجه به کلمه «انّما» که برای حصر به کار می رود و حصر در جایی است که احتمال مشارکت وجود داشته باشد، باید اثبات کرد که احتمال مشارکت قبل از نزول آیه وجود داشته و سبب نزول آیه شده است، در حالی که اثبات چنین کاری ممکن نیست.

به این شبهه توجه کنید:

«لو سلّمنا التردّد و لکن کیف العلم بانّه بعد الآیه او قبلها، منفصلاً او متصلاً، سببا للنزول او اتفاقیا و لابدّ من اثبات القبليّه و الاتصال و السبّبيه و این ذلک.»(۱)

بر فرض که بپذیریم تردیدی در رهبری وجود داشته است، از کجا بدانیم که این تردید قبل از نزول آیه بوده است یا بعد از آن و یا مقارن؟ یا اینکه آیه اتفاقی نازل شده است، در حالی که استدلال

ص: ۵۲۸

۱- روح المعانی، ج ۶، ص ۱۶۸.

برای امامت در صورتی درست است که این تردید قبل از نزول، و سبب نزول آیه بوده باشد.

نقد

براساس اسناد تاریخی مسئله رهبری بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله از زمان های بسیار دور مطرح بوده است ولی هرچه زمان پیش می رفت و اسلام گسترش می یافت، این مسئله جدی تر شد، به طوری که بعد از صلح حدیبیه برای سیاستمداران مکه روشن شد که مبارزه نظامی با این حکومت ممکن نیست و باید درصدد تصاحب آن بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله بود و بعد از فتح مکه برای حکّام منطقه نیز این طمع پیدا شد که درصدد تصاحب آن برآیند و بعد از «حجه الوداع» و اعلام این خبر از طرف رسول خدا صلی الله علیه وآله - که دیگر او را در اینجا نخواهنددید - و اعلام حدیث ثقلین از طرف رسول خدا صلی الله علیه وآله که از نزدیکی ارتحال آن حضرت خبر می داد، منافقان داخلی هم به طمع رهبری افتادند، به طوری که در بازگشت از حج در مکه چند نفر از آنان در خانه خدا پیمانی نوشتند و هم قسم شدند که بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله نگذارند رهبری به دست امام علی علیه السّلام بیفتد.(۱)

۱- الکافی، ج ۴، ص ۵۴۶ و ج ۸، ص ۱۵۳؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۸۵.

با اعلام رسـمی این ولایت در غدیر خم طبیعی بود که مخالفان بنی هاشم به طور مطلق و مخالفان حضرت امیر علیه السّلام که کینه کشته های بدر، احد، احزاب، خیبر و ... را از او به دل داشتند، درصدد برآیند که نگذارند این رهبری به امام منتقل شود.

از طرفی مفسران بر این باورند که سوره مائده بعد از «حجه الوداع» نازل شده است(۱) که بر این اساس، قبل از نزول آیه مسئله تردید در رهبری مطرح بوده است.

امـا مسـئله تقـارن این نزول بـا طرح موضوع رهبری، براسـاس روایـاتی که پیشتر مطرح کردیم، به دنبـال پرسـش یهودیـان تازه مسـلمان شده از رسول خدا صلی الله علیه وآله درباره رهبری بعد از خود و اینکه حضرت موسی علیه السّلام «یوشع بن نون» را برای رهبری پس از خود تعیین کرده بود آیه نـازل شـد و مشـارکت دیگران در رهبری را نفی کرده، ولایت حضـرت امیر علیه السّلام را قطعی ساخت.

ص: ۵۳۰

۱- الدرالمنثور، ج ۳، ص ۴، الکشاف، ج ۱، ص ۵۹۱؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۶، ص ۳۱؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۳۴۰؛ مسند، احمد بن حنبل، ج ۷، ص ۶۱۲.

فصل دوازدهم :شبهه اقتصادی

اشاره

ص: ۵۳۱

فقر امام علی علیه السّلام مانع نزول آیه

گفته اند؛ براساس دیدگاه مشهور، امام علی علیه السّلام چیزی نداشته است که زکات بر او واجب بوده و آن را پرداخت کرده باشد تا مصداق آیه باشد.

به این شبهه توجه کنید:

«و من المشهور انّ علیا رضی اللّه عنه ما کان یجب علیه الزکاه.»

این شبهه در شماری از منابع آمده است.(۱)

نقد

۱- این شبهه بر پایه کاربرد واژه زکات بر زکات واجب استوار است بدین گونه که لفظ زکات در آیه به معنای زکات مصطلح آمده و چنین زکاتی به صاحبان اموال تعلق می گیرد و امام علی علیه السّلام صاحب مالی نبوده تا زکات بر او واجب باشد و گفته شود که آیه در شأن او نازل شده است. در حالی که پیشتر

ص: ۵۳۳

۱- تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج ۴، ص ۲۸۴؛ التفسیر الکبیر، ج ۱۲، ص ۳۱.

اثبات کردیم زکات یک لفظ عربی است که قبل از پیدایش اسلام نیز در این زبان کاربرد داشته و هیچ ارتباطی به زکات واجب ندارد. همچنین ثابت کردیم که در قرآن این واژه را درباره پیامبران و امت های پیشین نیز به کار گرفته است و نمی تواند به معنای زکات واجب باشد که آنها را تکرار نمی کنیم.

بنابر این از دیدگاه لغت و قرآن، کاربرد واژه زکات در مطلق انفاقها مسئله ای رایج است.

۲- بر فرض که کاربرد واژه زکات انحصار در زکات واجب داشته باشد، چه کسی گفته است که امام علی علیه السّلام مالی نداشته و زکات بر او واجب نبوده است؟

بحث درباره منابع مالی آن حضرت و کیفیت درآمد و خرج آن حضرت نیاز به تحقیق بیشتری دارد که خارج از این نوشتار است و ما تنها به چند نمونه اشاره می کنیم:

الف - احمد بن حنبل درباره صدقات آن حضرت در عین زهد، از امام علی علیه السّلام چنین نقل می کند:

«عن محمد بن کعب القرظی ان علیّا رضی اللّه عنه قال: لقد رأیتنی مع رسول صلی الله علیه وآله و انّی لا ربط الحجر علی بطنی من الجوع و انّ صدقه مالی لتبلغ اربعین الف دینار.»(۱)

ص: ۵۳۴

۱- مسند، احمد بن حنبل،ج ۱، ص ۲۵۶، حدیث ۱۳۷۱؛ البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۴۴۴؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۳، ص ۶۳۶؛ الریاض النضره، ج ۳، ص ۲۰۷؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۴ و ۱۲۶.

«محمد بن کعب قرظی می گوید: امام علی علیه السّلام فرمود: تو مرا با رسول خدا صلی الله علیه وآله دیده بودی

که به سبب گرسنگی سنگ بر شکم می بستم، در حالی که صدقه مالم امروز به چهل هزار دینار می رسد».

ب - درباره انفاق امام علی علیه السّلام در راه خدا در عین زهد آن حضرت، روایت شده است:

«اعتق علی علیه السّلام فی حیاه رسول اللّه صلی الله علیه وآله الف مملوک ممّا مجلت یداه و عرق جبینه و لقد ولی الخلافه و اتته الاموال فما کان حلواه الاّ التمر و لاثیابه الاّ الکرابیس.»(۱)

«در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله از مالی که برای به دست آوردن آن عرق ریخته و دستهایش زخمی شده بود، هزار بنده آزاد کرده بود، در حالی که وقتی قدرت را به دست گرفت و بیت المال از سراسر دنیای اسلام به دستش می رسید،

حلوایش تنها خرما و لباسش تنها کرباس بود».

آیا قابل تصور است که بگوییم انسانی که در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله از دسترنج خود تنها هزار بنده را آزاد کرده، مالی نداشته است؟

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۲۰۲.

ج - براساس روایات؛ این آیه در سالهای پایانی عمر رسول خدا صلی الله علیه وآله نازل شده است و در این دوران وضع مالی مسلمانان، به دلیل غنائم جنگی که به دست می آوردند، خوب بوده است و امام علی علیه السّلام نیز یکی از مسلمانان و رزمندگان بوده که از این غنائم سهمی داشته است.

د- امام علی علیه السّلام که در همه زمینه ها امام و اسوه دیگران به شمار می رفت، در میدان تلاش اقتصادی و انفاق در راه خدا نیز امام و اسوه بود. او زمین های بسیاری را آباد وچشمه های فراوانی را احداث و آنها را در راه خدا وقف می کرد.

درباره تلاش او گفته اند:

«کان یعمل بیده و یحرث الارض و یستقی الماء و یغرس النخل، کلّ ذلک یباشره بنفسه الشریفه و لم یستبق منه لوقته و لا لعقبه قلیلاً و لا کثیرا و انّما کان صدقه.»(۱)

«با دست خود کار می کرد و در زمین کشت می کرد (و با حفر آن) آب به وجود می آورد، درخت خرما می کاشت. همه این کار را با وجود نازنین خود انجام می داد. از این همه تلاش و کار نه چیزی را برای دوران خود و نه برای فرزندان خود ذخیره نکرد، بلکه همه اش صدقه در راه خدا بود».

ص: ۵۳۶

۱- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۱۴۷.

۳- بر فرض که برخلاف همه دلیل ها بپذیریم واژه زکات تنها در زکات واجب کاربرد داردو اینکه برخلاف همه واقعیتها بپذیریم که امام مالی نداشت که زکات به آن تعلق بگیرد، اما تلاش آن امام بزرگوار در دفاع از اسلام و رسول خدا صلی الله علیه وآله و سرکوب کردن دشمنان آن قابل انکار نیست و در قوانین فقه این مسئله مسلّم است که اموال شخص کافری که کشته می شد از آنِ رزمنده مجاهدی بود که او را کشته است.(۱) در روایات ما این مسئله مطرح است که انگشتری که در اختیار امام علی علیه السّلام بوده و آن را در حال نماز انفاق

کرده، از این طریق در اختیار امام علی علیه السّلام قرار گرفته است. به این روایت توجه کنید:

«... و کان الخاتم لمروان بن طوق قتله امیرالمؤمنین علیه السّلام و اخذ الخاتم من اصبعه و اتی به الی النبی صلی الله علیه وآله من جمله الغنائم و امره النبی صلی الله علیه وآله ان یاخذ الخاتم، فاخذ الخاتم و اقبل و هو فی اصبعه و تصدّق به علی السائل فی اثناء رکوعه».(۲)

۱- جواهرالکلام، ج ۲۱، ص ۱۹۰؛ تذکره الفقهاء، ج ۹، ص ۲۲۲؛ المبسوط، ج ۲، ص ۶۷؛ المغنی و الشرح الکبیر، ج ۱۰، ص ۴۲۸، الحاوی الکبیر، ج ۸، ص ۳۹۹ و ج ۱۴، ص ۱۵۷؛ حلیه العلماء فی معرفه مذاهب الفقهاء، ج ۷، ص ۶۶۱؛ العزیز شرح الوجیز، ج ۷، ص ۳۶۰؛ الام، ج ۴، ص ۱۴۲؛ تحریر الاحکام، ج ۲، ص ۱۸۵؛ مختلف الشیعه، ج ۴، ص ۴۱۷؛ جامع المقاصد، ج ۳، ص ۴۲۳.

۲- البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۴۸۷.

«انگشتری از آنِ مروان بن طوق بود که امام علی علیه السّلام او را در میدان نبرد کشته بود و آن انگشتری را همراه با بقیه غنائم جنگی خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله آورد. رسول خدا صلی الله علیه وآله به امام علی علیه السّلام دستور داد که انگشتری را بردارد.

امام آن را برداشت و در انگشتش بود و در رکوع نماز به سائل صدقه داد».

ص: ۵۳۸

فهرست منابع

الف) منابع تفسیری / تفسیر و روش های تفسیر

۱) الاساس فی التفسیر، حوی، سعید، دارالسلام، الطبعه الثانیه، (۱۴۰۹) ۱۹۸۹م.

۲) اضواء البیان فی ایضاح القرآن بالقرآن، الامین، محمد بن محمد، بیروت، عالم الکتب.

۳) البحر المحیط فی التفسیر، ابوحیان، الاندلسی، محمد بن یوسف، تحقیق، الشیخ عادل احمد، عبدالموجود، بیروت، دارالکتب العلمیه، (۱۴۱۳ ه‍ــ.) ۱۹۹۳ م.

۴) تفسیر القرآن، سلطان العلماء، عزالدین عبدالعزیز بن عبدالسلام، تحقیق الدکتور عبدالله بن ابراهیم، دار ابن حزم، الطبعه الاولی، (۱۴۱۶ ه‍ــ.) ۱۹۹۶ م.

۵) تفسیر المراغی، المراغی، احمد مصطفی، بیروت، درالکتب العلمیه، الطبعه الاولی، (۱۴۱۸ ه‍ـ.) ۱۹۹۸ م.

۶) تفسیر ابی السعود او ارشاد العقل السلیم الی مزایا الکتاب الکریم، العمادی، ابوالسعود بن محمد، دارالفکر، للطباعه و النشر.

۷) تفسیر القرآن العظیم، ابن کثیر، اسماعیل، قاهره، دارالحدیث، الطبعه الاولی.

ص: ۵۳۹

۸) تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، النیشابوری القمی، نظام الدین حسن بن محمد بن الحسین، تحقیق، الدکتور حمزه النشرتی، القاهره، المکتبه القیمه.

۹) تفسیر البغوی، البغوی، ابو محمد الحسین بن سعود، تحقیق، محمد عبدالعزیز، النمر و غیره، المملکه العربیه السعودیه، دارالطیبه، الطبعه الرابعه، (۱۴۱۷ ه- .) ۱۹۹۷ م.

۱۰) التفسیر الحدیث، دروزه، محمد عزه، مطبعه عیسی البابی، الطبعه الاولی، ۱۶۴ م.

۱۱) تفسیر کتاب الله العزیز، الهواری، هود بن محکم، تحقیق، بالحاج بن سعید، شریفی، دارالغرب الاسلامی. الطبعه الاولی، ۱۹۹۰ م.

۱۲) التفسیر، مقاتل بن سلیمان، تحقیق، الدکتور عبدالله محمود شحاته.

۱۳) التفسیر الواضح، حجازی، الدکتور محمد محمود، القاهره، دارالتفسیر، الطبعه العاشره، (۱۴۰۶ ه- .) ۱۹۸۶ م.

۱۴) تفسیر الثعالبی المسمی بالجواهر الحسان فی تفسیر القرآن، الثعالبی، عبدالرحمن بن محمد بن مخلوف، حققه، الشیخ علی محمد، معوض، بیروت، داراحیاءالتراث العربی، الطبعه الاولی، ۱۴۱۸ ه- .

۱۵) تفسیر التابعین عرض و دراسه، الخضری، محمد بن عبدالله بن علی، الریاض، دارالوطن، ۱۴۲۰ ه- .

۱۶) التحریر و التنویر المعروف بتفسیر ابن عاشور، ابن عاشور، محمد، الطاهر، بیروت، مؤسسه التاریخ، الطبعه الاولی، ۱۴۲۰ ه- .

۱۷) التفسیر و المفسرون، الذهبی، الدکتور محمد حسین، دارالکتب الحدیثه، الطبعه الثانیه، ۱۳۹۶ ه- .

۱۸) تفسیر مبهمات القرآن، البلنسی، محمد بن علی، دراسه وتحقیق، عبدالله، عبدالکریم محمد، بیروت، دارالغرب الاسلامی.

۱۹) التفسیر و المفسرون، معرفه، محمدهادی، مشهد، الجامعه الرضویه، الطبعه الاولی، ۱۴۱۹ ه- .

۲۰) تفسیر النسایی، النسایی، احمد بن شعیب، تحقیق، سید الحلمی، صبری الشاطی، القاهره، مکتبه السنه، الطبعه الاولی،۱۴۱۰ ه- .) ۱۹۹۰ م.

۲۱) تفسیر القاسمی المسمی محاسن التاویل، القاسمی، محمد جمال الدین، تحقیق، محمد نژاد، عبدالباقی.

۲۲) الجامع لاحکام القرآن، القرطبی، ابوعبدالله، محمد بن احمد، بیروت، داراحیاء التراث العربی.

۲۳) جامع البیان فی تاویل آی القرآن، الطبری، محمد بن جریر، بیروت، دارالکتب العلمیه، الطبعه الاولی، ۱۴۱۲ ه- .

۲۴) زادالمسیر فی علم التفسیر، الجوزی، ابوالفرج، جمال الدین، عبدالرحمن بن علی بن محمد، تحقیق، محمد بن عبدالرحمن عبدالله، بیروت، دارالفکر، الطبعه الاولی، (۱۴۰۸ ه- .) ۱۹۸۷ م.

۲۵) الدرالمنثور فی التفسیر بالمأثور، السیوطی، جلال الدین، بیروت، دارالمعرفه.

۲۶) روح المعانی، فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، الآلوسی، شهاب الدین السید محمود، الطبعه الرابعه، ۱۹۸۵ م.

۲۷) فتح البیان فی مقاصد القرآن،القنوجی، صدیق بن حسن بن علی الحسین، تحقیق، عبدالله بن ابراهیم الانصاری المکتبه العصریه، الطبعه الثانیه، (۱۴۱۵ ه- .) ۱۹۹۵م.

۲۸) فتح الرحمان فی تفسیر القرآن، تعیلب، عبدالمنعم، احمد، القاهره، دارالسلام، الطبعه الاولی، (۱۴۱۶ه- .) ۱۹۹۵م.

ص: ۵۴۱

۲۹) فتح القدیر الجامع بین فنی الروایه و الدرایه من علم التفسیر، الشوکانی، محمد بن علی بن محمد، تحقیق، یوسف القرش، بیروت، دارالمعرفه، الطبعه الثانیه، (۱۴۱۶ ه- .) ۱۹۹۶ م.

۳۰) فی ظلال القرآن، سید قطب، بیروت، دارالشروق، (۱۴۰۰ ه- .) ۱۹۸۰م.

۳۱) اللباب فی علوم الکتاب، ابن عادل، عمر بن علی، تحقیق: الشیخ عادل احمد، دارالکتب العلمیه الطبعه الاولی، ۱۴۱۹ ه- . - ۱۹۹۸م.

۳۲) الکشاف عن حقایق غوامض التنزیل و عیون الاقاویل، الزمخشری، ابوالقاسم محمود بن عمر، تحقیق، الشیخ عادل، احمد عبدالوجود.

۳۳) مختصر تفسیر الخازن، عبدالغنی، الشیخ، الیمامه، الطبعه الاولی، ۱۴۱۵ ه.

۳۴) مجمع البیان لعلوم القرآن، الطبرسی، الشیخ ابوعلی، فضل بن الحسن، تهران، کتابفروشی اسلامیه.

۳۳) المیزان فی تفسیر القرآن، الطباطبایی، العلامه، السید محمد حسین، بیروت، منشورات، مؤسسه الاعلی، للمطبوعات.

۳۵) المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، ابن عطیه، ابومحمد، عبدالحق، بن غالب، تحقیق، المجلس الاعلی بفاس.

۳۶) النکت و العیون، الماوردی، علی بن محمد بن حبیب، تحقیق، السید بن عبدالمقصود، بیروت، دارالکتب العلمیه.

ب) علوم قرآنی

۱) اسباب النزول، الواحدی، ابوالحسن علی بن احمد، بیروت، دار ابن کثیر، الطبعه الثالثه، ۱۴۱۷ ه- .

۲) احکام القرآن، الجصاص، ابوبکر احمد بن علی، تحقیق، محمد، الصادق قمحاوی، بیروت، داراحیاء، التراث العربی.

۳) احکام القرآن، ابن العربی، ابوبکر محمد بن عبدالله، بیروت، دارالکتب العلمیه، الطبعه الاولی، ۱۴۰۸ ه- .

۴) الاتقان فی علوم القرآن، السیوطی، جلال الدین، سعید المندره، بیروت، موسسه الکتب الثقافیه، الطبعه الاولی ۱۴۱۶ ه- . - ۱۹۹۷ م.

۵) التسهیل لعلوم التنزیل، الکلبی، محمد بن احمد، بن جزی، بیروت، دارالکتاب العربی، الطبعه الثانیه، (۱۳۹۳ ه- .) ۱۹۷۳ م.

۶) جامع النقول فی اسباب النزول، علیوی، ابن خلیفه، الریاض، مطابع الاشعاع، الطبعه الاولی، ۱۴۰۴ ه- .

۷) معانی القرآن و اعرابه، الزجاج، ابواسحاق ابراهیم بن السری، تحقیق، الدکتور عبدالجلیل، عبده، بیروت، عالم الکتب،۱۴۰۸ ه- .

۸) مباحث فی علوم القرآن، صبحی الصالح، بیروت، دارالعلم للملایین، الطبعه العاشره، ۱۹۹۷ م.

۹) المفردات فی غریب القرآن، راغب، ابوالقاسم، حسین بن محمد، تحقیق، سید محمد، گیلانی، تهران، المکتبه المرتضویه.

ج) حدیث

۱) ارشاد القلوب، الدیلمی، حسن بن ابی الحسن، تحقیق، السید هاشم، المیلانی، تهران، دارالاسوه، للطباعه و النشر، الطبعه الاولی، ۱۴۱۷ ه- .

۲) الاحتجاج، الطبرسی، احمد بن علی بن ابی طالب، قم، کتابفروشی، مصطفوی.

۳) امالی، الطوسی، محمد بن الحسن، بغداد، شارع المتنبّی، ۱۳۸۴ ه- .

۴) الامالی الخمیسیه، الجرجانی، یحیی بن الحسین، تحقیق، محمدحسن، محمدحسن اسماعیل، بیروت، دار الکتب العلمیه، الطبعه الاولی، ۱۴۲۲ ه- .

۵) الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، المفید، محمد بن محمد النعمان، موسسه آل البیت (ع)، لاحیاء التراث، قم.

۶) الامثال فی الحدیث النبوی، الاصفهانی، عبدالله بن محمد، تحقیق، عبدالعلی، عبدالحمید، الطبعه الاولی، ۱۹۸۲ م.

۷) بحار الانوار الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار، المجلسی، فخرالامه، الشیخ محمد باقر، بیروت، موسسه الوفاء، الطبعه الثالثه، ۱۴۰۳ ه- .

۸) تذکره الخواص، الجوزی، العلامه، شمس الدین، ابوالمظفر، یوسف بن فرنلی، قم، منشورات الرضی.

۹) التمهید لما فی الموطأمن المعانی و الاسانید، ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، مغرب، وزاره الاوقاف والشئون الاسلامیه.

۱۰) الجامع الصحیح، اقشیری، النیشابوری، مسلم بن الحجاج، بیروت، دارالفکر.

۱۱) جواهر العقدین فی فضل الشرفین، السمهودی، نورالدین علی بن عبدالله، تحقیق، مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیه، الطبعه الاولی، (۱۴۱۵ ه- .) ۱۹۹۵ م.

۱۲) جلاء الافهام فی الصلاه علی خیر الانام، ابن القیم، ابوعبدالله محمد بن ابیبکر، بیروت، دارالکتب العلمیه.

۱۳) خصائص امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب، النسایی، الامام الحافظ، احمد بن شعیب، تحقیق، السید جعفر، الحسینی، قم، دارالثقلین، الطبعه الاولی،۱۴۱۹ ه- .

۱۴) خصـائص الوحی المبین، ابن البطریق، یحیی بن الحسن، حققه، المحمودی، تهران، وزاره الارشاد الاسـلامی، الطبعه الاولی، ۱۴۰۶ ه- .

۱۵()) خصال، صدوق، ابوجعفر محمد بن علی، مترجم، کمره ای، تهران، کتابفروشی اسلامیه، چاپ هفتم.

۱۶) الدر النظیم فی مناقب الائمه اللهامیم، الشامی، الشیخ جمال الدین، یوسف بن حاتم، تحقیق، قم، موسسه النشر الاسلامی، الطبعه الاولی، ۱۴۲۰ ه- .

۱۷) ذخائر العقبی فی مناقب ذوالقربی، الطبری، الامام، الحافظ، احمد بن عبدالله، حققه، اکرم البوشی، جده، الطبعه الاولی، مکتبه الصحابه.

۱۸) الریاض النضره فی مناقب العشره، الطبری، الامام الحافظ احمد بن عبدالله، اخرجه، عبدالمجید، طعمه، حلبی، بیروت، دارالمعرفه.

۱۹) رشفه الصادی من بحر فضائل بنی النبی الهادی، الحضرمی، ابوبکر شهاب الدین، تحقیق، السید علی عاشور، دارالکتب العلمیه، الطبعه الاولی، ۱۴۱۸ ه- .- ۱۹۹۸م.

۲۰) سنن الترمذی، ابن سوره، ابو عیسی، محمد بن عیسی، حققه، احمد شاکر و غیره، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴ ه- . ۱۹۹۴ م.

۲۱) السنن الکبری، البیهقی، احمد بن الحسین، بیروت، دارالمعرفه.

۲۲) السنن، لقزوینی، ابن ماجه، تحقیق، الشیخ خلیل، مأمون، بیروت، دارالمعرفه.

۲۳) شواهد التنزیل لقواعد التفضیل فی الایات النازله فی اهل البیت (ع)، الحسکانی، الامام الحافظ عبیدالله بن عبدالله، تحقیق، الشیخ المحمودی، بیروت، موسسه الاعلمی.

۲۴) شرح صحیح مسلم، النووی، محیی الدین یحیی بن شرف، تحقیق، خلیل المیس، بیروت، دارالعلم، الطبعه الاولی، ۱۴۰۷ ه- .

۲۵) شرح نهج البلاغه، البحرانی، میثم بن علی بن میثم، قم، دفتر تبلیغات، ۱۳۶۲ ش.

ص: ۵۴۵

۲۶) الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، الیحصبی، عیاض بن موسی، تحقیق، علی محمد، البجاوی.

۲۷) الصواعق المحرقه فی الرد علی اهل البدع و الزندقه، الهیثمی، المحدث، احمد بن حجر، تحقیق، عبدالوهاب عبداللطیف، القاهره، مکتبه القاهره.

۲۸) صحیح جامع بیان العلم و فضله، ابن عبدالبر، هذبه ابوالاشیال، القاهره، مکتبه ابن تیمیه، الطبعه الاولی، (۱۴۱۶ ه- .) ۱۹۹۶ م.

۲۹) صحیح، البخاری، محمد بن اسماعیل، بیروت، دارالفکر للطباعه و النشر.

۳۰) طرز الوفا فی فضائل آل المصطفی، زین العابدین، احمد المصری الشافعی، تحقیق، سامی الغریری، قم، موسسه دارالکتاب الاسلامی، الطبعه الاولی، ۱۴۲۳ ه- .

۳۱) عمده عیون صحاح الاخبار، ابن البطریق، شمس الدین، یحیی بن الحسن، تحقیق، الشیخ مالک المحمودی و الشیخ ابراهیم البهادری،قم، الطبعه الثالثه، ۱۴۱۲ ه- .

۳۲) عمده القاری، العینی، بدرالدین ابومحمد، محمود، ناشر، مصطفی البابی و الحلبی و شرکاء، الطبعه الاولی.

۱۷۰) علل الشرایع، الصدوق، ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین، قم، مکتبه الداوری.

۳۳) غایه المرام فی حجه الخصام عن طریق الخاص و العام، البحرانی، المحدث، السید هاشم، تحقیق، العلامه، السید علی، عاشور، بیروت، موسسه التاریخ العربی، الطبعه الاولی، ۱۴۲۲ ه- .

۳۴) فضائل الصحابه، ابن حنبل، احمد بن محمد، تحقیق، ولی الله بن محمد، الطبعه الاولی، ۱۹۸۳م.

۳۵) فضائل آل البیت فی میزان الشریعه الاسلامیه، عمر الحاجی، الدکتور محمد، دمشق، دارالمکتبی، الطبعه الاولی، ۱۴۲۰ ه- .

۳۶) فتح الباری فی شرح صحیح البخاری، العسقلانی، ابن حجر، تحقیق، الشیخ عبدالعزیز بن باز، بیروت، دارالمعرفه.

۳۷) فرائد السمطین فی فضائل المرتضی و البتول و السبطین، الجوینی، ابراهیم بن محمد، تحقیق، المحمودی، بیروت، موسسه المحمودی.

۳۸) القول البدیع فی الصلاه علی الحبیب، السخاوی، شمس الدین محمد بن عبدالرحمن، بیروت، دارالکتاب العربی، الطبعه الاولی.

۳۹) کنزالعمال فی سنین الاقول و الافعال، لهندی، علاء الدین، المتقی بن حسام الدین، بیروت، موسسه الرساله.

۴۰) کنوز الحقایق من حدیث خیرالخلایق، المناوی، الامام، الحافظ عبدالرو بن علی بن زین العابدین، حققه، ابوعبدالرحمن، صلاح به، بیروت، دارالکتب العلمیه.

۴۱) کفایه الطالب فی مناقب علی بن ابیطالب، الگنجی، الامام الحافظ، محمد بن یوسف بن محمد القرشی، تحقیق، محمد هادی، الامینی، نجف، المطبعه الحیدریه، الطبعه الثانیه.

۴۲) الکتاب المصنف فی الاحادیث و الاثار، ابن ابی شیبه، ابوبکر عبدالله بن محمد، تحقیق، محمد، عبدالسلام شاهین، بیروت، دارالکتب العلمیه، الطبعه الاولی، (۱۴۱۶ ه- .) ۱۹۹۵ م.

۴۳) لوامع الانوار البهیه و سواطع الاسرار الاثریه، السفارینی، محمد بن احمد، بیروت، المکتب الاسلامی.

۴۴) مرویات الامام احمد بن حنبل فی التفسیر، ابن حنبل، احمد، محمد بن رزقه بن طرهوتی و غیره، الطبعه الاولی، (۱۴۱۴ ه- .) ۱۹۹۳ م.

۴۵) مجمع الزوائد و منبع الفوائد، الهیثمی، الامام، الحافظ، نورالدین علی بن ابی بکر، بتحریر الحافظین، العراقی و ابن حجر، بیروت،منشورات موسسه المعارف.

ص: ۵۴۷

۴۶) مناقب علی بن ابی طالب، الخطیب، الواسطی، علی بن محمـد، الشـهیر بابن المغازلی، حققه، محمـد باقر، البهبودی، تهران، مکتبه الاسلامیه.

۴۷) المستدرک علی الصحیحین، الحاکم النیشابوری، الامام الحافظ، بیروت، دارالکتب العلمیه.

۴۸) مناقب الاسد الغالب، الجوزی، العلامه، شمس الدین محمد، تحقیق، طارق الطنطاوی، قاهره، مکتبه القرآن.

۴۹) مسند الامام احمد بن حنبل، ابن حنبل، ابوعبدالله احمد، بیروت، داراحیاء التراث العربی، الطبعه الثالثه، (۱۴۱۵ ه- .) . ۱۹۹۴ م.

۵۰) المراتب فی فضائـل امیرالمومنین (ع)، البستی، ابوالقـاسم، اسـماعیل بن احمـد، تحقیق، محمـدرضا، الانصاری، قم، الـدلیل، الطبعه الاولی،۱۴۲۱ ه.

۵۱) المناقب، اخطب خوارزم، الحافظ ابوالمؤد، الموفق بن احمد، تحقیق، الشیخ مالک المحمودی، قم، موسسه النشر الاسلامی، الطبعه الثانیه، ۱۴۱۴ ه.

۵۲) نهج البلاغه، صبحی الصالح، بیروت، دارالفکر، الطبعه الاولی، ۱۳۸۷ه.

۵۳) منـاقب علی بـن ابی طـالب و مـا نزل مـن القرآن فی علی، ابـن مردویـه، ابـوبکر، احمــد بـن موســی، تحقیـق، عبـدالرزاق، محمدحسین، حرزالدین، قم، دارالحدیث، الطبعه الاولی، ۱۴۲۲ ه- .

۵۴) المطالب العالیه بزوائد المسانید الثمانیه، العسقلانی، احمد بن علی بن حجر، بیروت، دارالمعرفه، (۱۴۱۴ ه- .) ۱۹۹۳ م.

۵۵) من لا یحضره الفقیه، الصدوق، ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۱۰ه- .

۵۶) مسـند، الثمالی، ابوحمزه، ثابت بن دینار، تحقیق، عبـدالرزاق، محمد حسـین حرز الدین، قم، انتشارات دلیل، الطبعه الاولی، ۱۴۲۰ ه- .

ص: ۵۴۸

۵۷) المنتقی شرح موطأ مالک، الباجی، سلیمان بن خلف، بیروت، دارالکتاب العربی، الطبعه الاولی، ۱۴۰۴ ه- .

۵۸) معانی الاخبار، الصدوق، ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین، تصحیح، علی اکبر، الغفاری، موسسه النشرالاسلامی، الطبعه الرابعه، ۱۴۱۸ ه- .

۵۹) مختصر مسند البزاز علی الکتب السته، العسقلانی، شهاب الدین ابی الفضل، تحقیق، صبری عبدالخالق، موسسه الرساله، الطبعه الاولی،۱۹۹۲ م.

۶۰) مشکل الاثار، الطحاوی، ابوجعفر، احمد بن محمد، بیروت، دارصادر.

۶۱) المعجم الکبیر، الطبرانی، الحافظ سلیمان بن احمد، تحقیق، صمدی، عبدالمجید، داراحیاء التراث العربی، ۱۹۹۴م.

۶۲) المصنف، الصنعانی، ابوبکر عبدالرزاق، بیروت، دارالتاج، الطبعه الاولی، ۱۴۱۴ ه- .

۶۳) النور المشتعل من کتاب ما نزل من القرآن فی علی علیه السّلام، الاصفهانی، ابونعیم، احمد بن عبدالله، حققه، الشیخ محمد باقر المحمودی، تهران، وزاره الارشاد، الطبعه الاولی، ۱۴۰۶ ه- .

۶۴) نورالابصار فی مناقب آل البیت النبی المختار، الشبلنجی، الشیخ مؤمن بن حسن مؤمن، قم، منشورات الرضی.

۶۵) نظم درر السمطین فی فضائل المصطفی و البتول و السبطین، الزرندی، جمال الدین، محمد بن یوسف، حققه، محمد هادی، الامینی، طهران، مکتبه النینوی، الحدیثه.

۶۶) نیل الاوطار شرح منتقی الاخبار، الشوکانی، بیروت، دارالکتب العلمیه.

۶۷) النهایه فی غریب الحدیث و الاثر، ابن اثیر، مبارک بن محمد، تحقیق، ابوعبدالرحمن صلاح به، بیروت، دارالکتب العلمیه، الطبعه الاولی،۱۹۸۵ م.

د) درایه الحدیث

۱) علوم الحدیث و مصطلحه، صبحی الصالح، قم، منشورات الشریف الرضی، الطبعه الخامسه، ۱۳۶۴ ش.

۲) قواعد فی علوم الحدیث، التهانوی، ظفر احمد، تحقیق، عبدالفتاح، ابوغده، حلب، مکتبه المطبوعات الاسلامیه، (۱۴۰۴ ه- .) ۱۹۸۴ م.

۳) الکفایه فی علم الروایه، البغدادی، احمد بن علی، المعروف بالخطیب، بیروت، دارالکتب العلمیه، (۱۴۰۹ ه- .) ۱۹۸۸ م.

ه-) رجالی

۱) اختیار معرفه الرجال المعروف برجال الکشی، الطوسی، شیخ الطائفه، محمدبن الحسن، تحقیق، حسن المصطفوی، مشهد، دانشگاه فردوسی، ۱۳۴۸ش.

۲) تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، المزی، جمال الدین، ابی الحجاج، یوسف، تحقیق، الدکتور بشار عواد، بیروت، موسسه الرساله، الطبعه الثانیه، (۱۴۰۵ ه- .) ۱۹۸۵م.

۳) تحفه الاحووی، المبارک غوری، محمد، عبدالرحمن، تحقیق، علی محمد، معوض، بیروت، داراحیاء التراث العربی، الطبعه الاولی، (۱۴۱۹ ه- .) ۱۹۹۸ م.

۴) التحریر الطاووسی، الشیخ حسن بن زین الدین، تحقیق، فاضل الجواهری، قم، مکتبه المرعشی، الطبعه الاولی، ۱۴۱۱ ه- .

۵) جامع الرواث، الاردبیلی، محمد بن علی، قم، مکتبه المصطفوی.

۶) رجال النجاشی، النجاشی، ابوالعباس، احمد بن علی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.

۷) رجال العلامه الحلی، الحلی، حسن بن یوسف، النجف، الطبعه الثانیه، مطبعه الحیدریه.

ص: ۵۵۰

۸) طبقات علماء الحدیث، الصالحی، محمد بن احمد، تحقیق، اکرم البوشی، و غیره، بیروت، موسسه الرساله، الطبعه الثانیه، (۱۴۱۷ه- .) ۱۹۹۶ م.

۹) الضعفاء الکبیر، العقیلی، ابوجعفر، محمد بن عمرو بن موسی، تحقیق، عبدالمعطی، امین، بیروت، دارالکتب العلمیه، الطبعه الاولی، ۱۴۰۴ ه- .

۱۰) الکامل فی ضعفاء الرجال، ابن عدی، ابو احمد عبدالله، تحقیق، عادل، احمد، عبدالموجود، بیروت، دارالمعرفه، الطبعه الاولی،۱۴۱۸ ه- . — ۱۹۹۷م.

۱۱) منتهی المقال فی اصول الرجال، المازندرانی، الشیخ محمد بن اسماعیل، قم، موسسه آل البیت لاحیاء التراث، الطبعه الاولی، ۱۴۱۶ ه- .

۱۲) مجمع الرجال، القهپایی، عنایه الله علی، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.

۱۳) نقد الرجال، التفرشی، السید مصطفی، قم، مؤسسه آل البیت لاحیاء التراث، الطبعه الاولی، ۱۴۱۸ ه- .

و) تراجم

۱) الاصابه فی تمییز الصحابه، العسقلانی، احمد بن حجر، بیروت، دارالکتب العلمیه.

۲) الاعلام، الزرکلی، خیرالدین، بیروت، دارالعلم للملایین.

۳) اسد الغابه فی معرفه الصحابه، ابن الاثیر، عزالدین، تحقیق، الشیخ علی محمد، معوض، بیروت، دارالکتب العلمیه.

۴) الاستیعاب فی معرفه الاصحاب، القرطبی، محمد بن عبدالبر، تحقیق، الشیخ علی محمد، معوض، بیروت، دارالکتب العلمیه.

۵) انساب الاشراف، البلاذری، احمد بن یحیی، تحقیق، الشیخ محمدباقر، المحمودی، بیروت، مؤسسه الاعلمی، الطبعه الاولی، (۱۳۹۴ ه- .) ۱۹۷۴ م.

ص: ۵۵۱

۶) اهل البیت، ابوعلم، توفیق، القاهره، دارالکتب الجامعی، الطبعه الثانیه، ۱۴۱۳ه- .) ۱۹۹۲ م.

۷) تاریخ الخلفاء، السیوطی، جلال الدین، تقدیم، الاستاذ، عبدالله، مسعود، حلب، منشورات دارالعلم العربی

۸) تهذیب التهذیب، العسقلانی، احمد بن حجر، بیروت، داراحیاء، التراث العربی.

۹) ترجمه الامام علی بن ابی طالب عن تاریخ مدینه دمشق، المحمودی، محمدباقر، بیروت، مؤسسه المحمودی، الطبعه الثالثه، ۱۴۰۰ ه- .

۱۰) حلیه الاولیاء و طبقات الاصفیاء، الاصفهانی، ابو نعیم، احمد بن عبدالله، بیروت، دارالکتب العلمیه.

۱۱) الذریعه الی تصانیف الشیعه، تهرانی، الشیخ آقابزرگ، بیروت، دارالاضواء، الطبعه الثالثه، ۱۴۰۳ ه- .

۱۲) سیره اعلام النبلاء، الذهبی، شمس الدین، محمد بن احمد، بیروت، مؤسسه الرساله.

۱۳) سیره آل بیت النبی الاطهار، مجدی فتحی السید، المکتبه التوفیقه.

۱۴) الطبقات الکبری، ابن سعد، محمد، تحقیق، محمد عبدالقادر، عطا، بیروت، دارالکتب العلمیه، الطبعه الاولی، (۱۴۱۰ ه- .) ۱۹۹۰ م.

۱۵) الفصول المهمه فی معرفه الائمه، ابن صباغ، الشیخ الامام، علی بن محمد، بیروت، مؤسسه الاعلمی، للمطبوعات، الطبعه الاولی، ۱۴۰۸ ه- .

۱۶) فضل آل البیت، معرفه ما یجب لال البیت النبوی، المقریزی، القاهره، ۱۹۷۳م.

۱۷) لسان المیزان، العسقلانی، شهاب الدین ابی الفضل،احمد بن علی حجر، بیروت، مؤسسه الاعلمی، الطبعه الثالثه، ۱۴۰۶.

۱۸) میزان الاعتدال فی نقد الرجال، الذهبی، شمس الدین، محمد بن احمد، تحقیق، الشیخ، علی محمد، معوض، بیروت، دارالکتب العلمیه، الطبعه الاولی، ۱۴۱۶ه- .

ص: ۵۵۲

۱۹) معرفه الصحابه، الاصفهانی، ابو نعیم، احمد بن عبدالله، تحقیق، عادل بن یوسف، الریاض، دارالوطن، الطبعه الاولی، (۱۴۱۹ ه-.) ۱۹۹۸ م.

۲۰) وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان، ابن خلکان، شمس الدین احمد بن محمد، تحقیق، الدکتور، احسان عباس، بیروت، دار صادر.

ز) فقهی و اصولی

۱) الاحکام فی اصول الاحکام، الآمُدی، علی بن محمد، تحقیق، سیدالجمیلی، دار الکتاب العربی، بیروت، الطبعه الثانیه، (۱۴۰۶ ه-.) ۱۹۸۶ م.

۲) ایضاح الفوائد فی شرح القواعد، فخرالمحققین، محمد بن الحسن بن یوسف، حققه الاشتهاردی و الکرمانی، قم، الطبعه الاولی، ۱۳۸۷ ه- .

۳) ارشاد الفحول الی تحقیق الحق من علم الاصول، الشوکانی، محمد بن علی بن محمد، بیروت، دارالفکر.

۴) الاختیارات الفقهیه، ابن تیمیه، شیخ الاسلام، علاءالدین ابوالحسن علی بن محمد البعلی، بیروت، دارالمعرفه.

۵) الانصاف فی معرفه الراجح من الخلاف علی مذهب الامام احمد، المرادی، علی بن سلیمان، تحقیق، محمد حامد النقی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، الطبعه الثانیه.

۶) تذکره الفقهاء، الحلی، حسن بن یوسف، قم، مؤسسه آل البیت، ۱۴۱۴ه- .

۷) جامع المقاصد فی شرح القواعد، المحقق الثانی، علی بن الحسین، قم، مؤسسه آل البیت، ۱۴۱۱ ه- .

۸) شرح المعالم فی اصول الفقه، ابن تلمسانی، عبدالله بن محمد بن علی، تحقیق، الشیخ عادل، بیروت، عالم المکتب، الطبعه الاولی،۱۴۱۹ ه-.) ۱۹۹۹ م.

۹) قواطع الادله فی الاصول، السمعانی، ابوالمظفر، تحقیق، الدکتور محمدحسن، بیروت، مؤسسه الرساله، الطبعه الاولی، (۱۴۱۷ ه- .) ۱۹۹۶ م.

۱۰) القواعد و الفوائد الاصولیه و ما یتعلق بها من الاحکام الفرعیه، ابن اللحام، محمد بن عباس، تحقیق عبدالکریم الفضیلی، بیروت، المکتبه العصریه، الطبعه الاولی،۱۴۱۸ ه- .) ۱۹۹۸ م.

۱۱) اللمعه الدمشقیه، الشهید الاول، محمد بن جمال الدین، قم، دارالفکر، الطبعه الثانیه، ۱۴۱۲ه- .

۱۲) موسوعه الفقه الاسلامی طبق لمذهب اهل البیت، قم، مؤسسه دائره معارف الفقه الاسلامی، الطبعه الاولی، (۱۴۲۳ ه- .) ۲۰۰۲ م.

۱۳) مجموع فتاوی، ابن تیمیه، الریاض، دار عالم الکتب.

۱۴) المحصول فی علم اصول الفقه، الرازی، فخرالدین محمد بن عمر، دراسه و تحقیق، الدکتور طه، جابر، بیروت، مؤسسه الرساله، (۱۴۱۸ ه- .) ۱۹۹۷م.

ح) کلامی

۱) اثبات الوصیه للامام علی بن ابی طالب، المسعودی، علی بن الحسین، النجف، المکتبه المرتضویه.

۲) اصول مذهب الشیعه، القفاری، ناصر، ریاض، ۱۹۹۳ م.

۳) آل الرسول و اولیاءه موقف اهل السنه و الشیعه، محمد بن عبدالرحمن بن قاسم، الطبعه الثانیه، ۱۴۲۱ ه- .

۴) الامامه و السیاسه، الدینوری، عبدالله بن مسلم بن قتیبه، تحقیق، الدکتور طه محمد، الزینی، مؤسسه الحلبی و شرکاء.

ص: ۵۵۴

۵) تنزیه القرآن عن المطاعن، عمادالدین، ابوالحسن عبدالجبار بن احمد المعتزلی، بیروت، دارالنهضه الحدیثه.

۶) الشیعه و السنه، الهی ظهیر، احسان، لاهور، اداره ترجمان السنه، ۱۹۷۳م.

۷) الشیعه و اهل البیت، الهی ظهیر، احسان، لاهور، اداره ترجمان السنه، ۱۹۸۱م.

۸) الشیعه و القرآن، الهی ظهیر، احسان، لاهور، اداره ترجمان السنه، ۱۹۸۳ م.

۹) الشیعه و التشیع، الهی ظهیر، احسان، لاهور، اداره ترجمان السنه، ۱۹۸۴م.

۱۰) الفوائد البهیه فی شرح عقائد الامامیه، جمیل حمود، الشیخ محمد، بیروت، مؤسسه الاعلمی، الطبعه الثانیه، ۱۴۲۱ ه- . ، ۲۰۰۱ م.

۱۱) منهاج السنه النبویه، ابن تیمیه، تحقیق، الدکتور محمد رشاء سالم، ریاض، دار أحد.

۱۲) منهج الحق و کشف الصدق، الحلی، حسن بن یوسف، تعلیق، الحجه الشیخ عین الله الحسنی الارموی، قم، مؤسسه دارالهجره، الطبعه الثالثه، ۱۴۱۱ ه- .

۱۳) منهاج الکرامه فی معرفه الامامه، الحلی، حسن بن یوسف، بن المطهر، تحقیق، الاستاذ عبدالرحیم، مبارک، مؤسسه پژوهش و مطالعات عاشورا، الطبعه الاولی، ۱۴۲۱ ه- .

ط) تاریخی

۱) تاریخ الاسلام، الذهبی، شمس الدین، محمد بن احمد، تحقیق، الدکتور، عمر، عبدالسلام، بیروت، دارالکتاب العربی.

۲) تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، الامام، الحافظ، ابوالقاسم، علی بن الحسن، تحقیق، علی، شیری، بیروت، دارالفکر، الطبعه الاولی، ۱۴۱۷ ه- .

۳) تاریخ یعقوبی، یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، بیروت، دار صادر.

۴) تاریخ الخلفاء، السیوطی، جلال الدین، تحقیق، محمد، محیی الدین عبد الحمید.

۵) تاریخ الطبری المعروف بتاریخ الامم و الملوک، الطبری، الامام، ابوجعفر، محمد بن جریر، بیروت، مؤسسه الاعلمی.

۶) التدوین فی اخبار قزوین، رافعی قزوینی، تحقیق، عزیزا... عطاردی، تهران، نشر عطارد.

۷) الخوارج اصول و عقاید، طاهر الشمری، حبیب، مشهد، البحوث الاسلامیه، الطبعه الاولی، ۱۴۱۵ ه- .

۸) السیره النبویه، ابن هشام، حققه، مصطفی السقا و غیره، بیروت، داراحیاء التراث العربی.

۹) الفتوحات الاسلامیه بعد معنی الفتوحات النبویه، زینی دحلان، السید احمد، القاهره، مؤسسه الحلبی و شرکاء، (۱۳۸۷ ه-) ۱۹۶۸ م.

۱۰) الکامل فی التاریخ، ابن الاثیر، عزالدین، علی بن ابی الکرم، بیروت، دار صادر.

۱۱) کتاب المعرفه و التاریخ، الفسوی، یعقوب بن سفیان، تحقیق، اکرم ضیاء الصمدی، مؤسسه الرساله، الطبعه الثانیه، ۱۹۸۱ م.

ی) لغوی و ادبی

۱) اقرب الموارد فی فصیح العربیه و الشوارد، سعید الخوری، الشرتونی، تهران، دارالاسوه، ۱۴۱۶ ه- .

۲) تهذیب اللغه، الازهری، ابومنصور محمد بن احمد، بیروت، دار احیاء التراث، (۱۴۲۱ ه- .) ۲۰۰۰م.

۳) تاج العروس من جواهر، الزبیدی، السید مرتضی، الحسینی الواسطی، تحقیق، علی شبری، بیروت، دارالکفر، (۱۴۱۴ه- .) ۱۹۹۴م.

ص: ۵۵۶

۴) شرح المختصر علی تلخیص المفتاح، التفتازانی، سعدالدین، قم، کتابفروشی مصطفوی.

۵) القاموس المحیط، الفیروزآبادی، محمدالدین محمد بن یعقوب، بیروت، دارالجیل.

۶) لسان العرب، ابن منظور، العلامه، ابوالفضل جمال الدین محمد بن مکرم، قم، نشر ادب الحوزه.

۷) مفتاح العلوم، السکاکی، ابویعقوب، یوسف بن ابی بکر، بیروت، دارالکتب العلمیه.

۸) معجم مقاییس اللغه، ابن فارس، ابوالحسین احمد، تحقیق، عبدالسلام، هارون، قم، مرکز الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ ه- .

۹) المعجم الوسیط، عده من العلماء، استانبول، دارالوادعوه، ۱۳۷۹ ه- .

۱۰) المطول فی شرح تلخیص المفتاح، التفتازانی، سعدالدین، تهران، کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۷۴ ه- .

۱۱) مغنی اللبیب عن کتب الاعاریب، المصری، جمال الدین ابومحمد عبدالله بن یوسف، تهران، کتابفروسی اسلامیه، ۱۳۹۱ ه- .

۱۲) مجمع الامثال، میدانی، احمد بن محمد، تحقیق، قصی الحسین، طرابلس لبنان، دارالشمال.

ک) کلیات

۱) سلسله مؤلفات، المفید، محمد بن محمد بن النعمان، الطبعه الثانیه، بیروت، دارالمفید، (۱۴۱۴ ه- .) ۱۹۹۳ م.

۲) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، عزالدین ابوحامد بن هبه الله، تحقیق، محمد، ابوالفضل، ابراهیم، بیروت، دارالکتب العلمیه.

۳) العقد الفرید، ابن عبد ربه، احمد بن محمد، تحقیق، الدکتور، مفید، بیروت، دارالکتب العلمیه، (۱۴۱۷ ه- .) ۱۹۹۷ م.

۴) الفتوحات المکیه، ابن العربی، محیی الدین.

۵) منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه، الهاشمی الخویی، العلامه میرزا حبیب الله، تهران، کتابفروشی، اسلامیه.

۶) شرح فتح القدیر، کمال الدین محمد بن عبد الواحد، ابن همام، بیروت، دارالفکر، الطبعه الثانیه، ۱۲۹۷ م.

۷) سلسله الاحادیث الصحیحه، محمد ناصر الدین الالبانی، مکتبه المعارف، الریاض طبعه جدید ه- . ۱۹۹۵

۸) البدایه و النهایه، ابو الفدا، ابن کثیر، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۹ ه- .

۹) ینابیع الموده، سلیمان بن ابراهیم، القندوزی، قم، کتابفروشی بصیرتی

۱۰) المجموع الرائق من أزهار الحدائق، سید هبه الله، الموسوی، تهران، موسسه دائره المعارف اسلامیه ۱۴۱۷ ه- .

۱۱) الجمل اوالنصره فی حرب بصره، شیخ المفید ، قم ، مکتبه الداوری

۱۲) الاغانی، ابو الفرح، علی بن الحسین، تحقیق عبد الا میر علی مهنا، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۷ ه- .

۱۳) شرح کتاب الفقه الاکبر، للفاری ملا علی، بیروت، دارالکتب العلمیّه

۱۴) فیض القدیر شرح الجامع الصغیر، عبد الرئوف المناوی، بیروت، دارالمعرفه

۱۵) فضائل آل البیت، المقریزی، القاهره، ۱۹۷۳ م.

۱۶) فضائل آل البیت فی المیزان الشریعه الاسلامیه، الدکتور محمد عمر الحاجی، دمشق، دارالمکتبی، ۱۴۲۰ ه- .

ص: ۵۵۸

۱۷) فضائل الطالبیین، حاکم ابی سعد، محسن بن کرامه، تحقیق، محمد رضا انصاری، تهران ۱۳۷۸ شمسی .

۱۸) غریب الحدیث، ابن قتیبه، بغداد ، ۱۹۷۷ م .

۱۹) غریب الحدیث، ابو عبید ابن قاسم بن سلار. حیدرآباد ۱۹۶۴ م .

۲۰) غریب الحدیث، خطابی، مکه المکرمه

۲۱) نهایه الارب، فی مصرفه انساب العرب، القلقشندی، احمد بن علیس، القاهره ، ۱۹۵۹ م .

۲۲) اضوا ء علی السنه المحمدیه، محمود ابو ریه، القاهره، ۱۹۶۰ م.

۲۳) سنن، ابی داوود، سلیمان بن الا شعث، بیروت، دارالفکر ۱۴۱۴ ه- .

۲۴) جامع التفسیر من کتب الاحادیث ، اشراف علی اخراجه خالد بن عبدالقادر آل عقده، الریاض، دار طیبه، الطبعه الاولی، ۱۴۲۱ ه- .

۲۵) التفسیر الحدیث ترتیب السور حسب النزول، محمد عزه، دروزه، بیروت، دارالعرب الاسلامی، الطبقه الثانیه، ۱۴۰۴ ه- .

۲۶) غریت الحدیث ، شیخ الاسلام ، ابی الفرج ، عبد الرحمن بن علی بن الجوزی المتوفی ۵۹۷ ه-، علق علیه، الدکتور عبد المصطفی امین، بیروت، دارالکتب الصلحیه، الطبعه الاولی ۱۹۸۵م .

۲۷) النهایه فی غریب الحدیث و الاثر، الامام مجد الدین المبارک بن محمد، ابن اثیر، علق علیه، ابو عبد الرحمن صلاح به، دارالکتب العلمیه، الطبعه الاولی ۱۹۹۷م.

۲۸) المحکم و المحیط الاعظم، ابی الحسن علی بن محمد اسماعیل بن سید المعروف با بن سید، المتوفی ۴۵۸ ه- .، تحقیق، الدکتور عبد الحمید، بیروت، دارالکتب العلمیه، الطبعه الاولی، ۱۴۲۱ ه- .

ص: ۵۵۹

۲۹) جمهره اللغه، ابوبکر محمد بن درید متوفی ۳۲۱، حققه، الدکتور رمزی منیر، بعلبک بیروت دارالعلم، ملایین.

۳۰) الروضه البهیه فی شرح اللمعه الدمشقیه، للشهید الثانی زین الدین بن علی بن احمد، تحقیق، السید محمد کلانتر، قم، منشورات المطبعه العلمیه.

۳۱) شرح الاصول الخمسه، لا بی الحسین القاضی عبد الجبار بن احمد، تحقیق، عبد الکریم عثمان، الطبعه الاولی، القاهره، مکتبه وهبه ۱۳۸۴ ه- .

۳۲) شرح العقاعد النسفی، لسعد الدین مسعود بن عمر التفتازانی، الطبعه الحجریه، دارالخلافه العثمانیه، المطبعه العثمانیه ۱۳۱۵ ه- .

۳۳) شرح المطالع، لقطب الدین الرازی، قم ، منشورات کتب النجفی.

۳۴) شرح مطالع الانور، لقطب الدین الرازی، دارالخلافه، طبعه العثمانی.

۳۵) شرح المواقف، للسید الشریف علی بن محمد الجرجانی، اعداد السید محمد بدر الدین النسعانی، قم، منشورات الرضی ۱۴۱۲ ه- .

۳۶) شرح المقاصد، اسعد الدین مسعود بن عمر، قم، منشورات الرضی.

۳۷) الفصول المهمه فی معرفه احوال الائمه، لعلی بن محمد المعروف با بن الصباغ بیروت موسسه الاعلمی، للمطبوعات، الطبعه الا ولی ۱۴۰۸ ه- .

۳۸) کتاب الاربعین فی اصول الدین، احمد بن عمر الخطیب فخر الدین الرازی، الطبعه الاولی، حیدر آباد، مطبعه دارالمعارف العثمانیه

۳۹) منتهی الارب فی لغه العرب، لعبد الرحیم بن عبد الکریم الصنفی، طهران، منشورات مکتبه النسایی.

ص: ۵۶۰

جلد ۲

اشاره

ص:۱

فهرست مطالب

محتوای خطبه های حجه الوداع. ۵۲

ص: ۷

ص: ۱۰

ص: ۱۲

مقدمه استاد انصاری بویراحمدی

بسم الله الرحمن الرحیم

قال رسول الله صلی الله علیه وآله: «إنّ وصیّی وخلیفتی وخیر من اترک بعدی ینجز موعدی ویقضی دَینی علیّ بن أبی طالب علیه السّلام».(۱)

«به درستی که وصی و جانشین من و بهترین کسی که بعد از من است و قرض مرا ادا کرده، علی بن ابی طالب علیه السّلام است».

۱- علامه خوارزمی، مناقب، ص ۶۷؛ طبری، فضائل امام علی علیه السّلام، ص ۶۷؛ علامه عینی، مناقب سیدنا علی علیه السّلام، ص ۲۰؛ علامه گنجی شافعی، کفایه الطالب، ص ۱۵۹؛ شیخ سلیمان حنفی، ینابیع الموده، ص ۲۳۱، چاپ اسلامبول، و ج ۲، ص ۷۸، بیروت؛ متقی هندی، کنزالعمال، ج ۶، ص ۱۵۴، چاپ قدیم، و ج ۱۱، ص ۶۱۰، چاپ بیروت؛ محب الدین طبری، ذخائر العقبی، ص ۷۱؛ محب الدین طبری، ریاض النضره، ج ۲، ص ۱۷۸، چاپ بیروت؛ شیخ جمال الدین اسنوی، الکوکب الدّری، ص ۱۱۰، چاپ پاکستان؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۷۷، چاپ بیروت؛ علی بن حسام الدین، منتخب کنزالعمال، ج ۵، ص ۳۲، و ج ۴، ص ۶۴۲، بیروت؛ امام احمد حنبل، مناقب، ج ۱، ص ۱۷۲، چاپ بیروت؛ علامه سبط ابن جوزی، تذکره الخواص، ص ۴۳، وص ۴۸، چاپ قم.

پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله برای رحمت بر جهانیان و رستگاری جاودان آنان مبعوث شده است. ایشان از تندبادهای اختلافات و فتنه ها و اشتباهاتی که پس از او، بیم آن می رفت اسلام را بلرزانند، آگاهی داشت. آن حضرت هنگامی که در حالت بیماری به دیدار اهل بقیع رفت با آنان چنین سخن گفت:

«گوارا باد بر شما حالتی که در آن هستید؛ زیرا فتنه ها همچون پاره های شب تاریک روی آورده است و پیاپی فرا می رسد،یکی از پس دیگری و هر یک از فتنه پیش دشوارتر».(۱)

خلافت و جانشینی رسول خداصلی الله علیه وآله عظیم ترین و گسترده ترین مسئله و موضوع اختلافی در جهان اسلام است. قریب به اتفاق همهٔ اختلافات در مبانی و مفاهیم سرچشمه در اثبات این موضوع دارد. عنصر اساسی در اختلاف نظرهای فقهی و عقیدتی نیز همین موضوع خلافت و امامت بعد از رسول خداست.

آیا پیامبرصلی الله علیه وآله همان کسی نبود که هرگاه برای جنگ از مدینه خارج می شد از جانب خود جانشین می گمارد؟

جانشینی امام علی علیه السّلام در مدینه به هنگام جنگ تبوک در تاریخ اسلام واضح و هویداست.(۲)

۱- طبقات الکبری از ابن سعد ۴/۲۰۴. (درباره رفتن رسول خداصلی الله علیه وآله به بقیع و استغفار آن حضرت برای مردگان و شهیدان آنجا) ر.ک: واقدی، محمد بن سعد: طبقات، ترجمه: دکتر محمود مهدوی دامغانی، نشر نو، ۱۳۶۹، ج ۲، ص ۲۴۸، م.

۲- ر.ک: صحیح مسلم، باب فضل علی بن ابی طالب علیه السّلام، ۵/۲۳، ح ۳۱؛ مُسند احمد، ۱/۲۸۲ ح ۱۹۴۳؛ خصائص النسائی، ج۵، ص ۴۴، ح ۸۱۳۸؛ طبقات ابن سعد ج ۳، ص ۲۳ - ۲۴ و سایر منابع.

قال رسول الله صلی الله علیه وآله: «ستکون من بعدی فتنه فإذا کان ذلک فالزموا علیّ بن ابی طالب فانّه اوّل من یرانی و أوّل من یصافحنی یوم القیامه و هو الصّدّیق الأکبر و هو فاروق هذه الأمّه یفرق بین الحقّ و الباطل و هو یعسوب المؤمنین و المال یعسوب المنافقین».(۱)

ص: ۱۵

۱- متقی هندی، کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۱۲، چاپ بیروت و ج ۱۲، ص ۲۱۰؛ ترجمه الامام علی، ج ۳ ، ص ۱۵۷، ح ۱۱۷۴؛ شیخ سلیمان حنفی، ینابیع الموده، ص ۲۵۱، چاپ اسلامبول و ج ۱، ص ۱۲۹، چاپ بیروت؛ علامه امر تسری، ارجح المطالب، ص ۲۳، چاپ لاهور؛ شافعی همدانی، موده القربی، ص ۶۰، چاپ لاهور؛ علامه خوارزمی، مناقب، ص ۵۷ و ص ۱۰۵، چاپ قم؛ علامه ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۱۸۸؛ علامه ابن اثیر، اسد الغابه، ج ۵، ص ۲۸۷؛ شافعی همدانی، السبعین، ص ۵۰۷، چاپ پاکستان؛ علامه ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان، ج ۱، ص ۳۵۷، چاپ بیروت و ج ۱، ص ۵۴۴، جدید؛ حافظ ابن عبدالبرّ اندلسی، الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۷؛ علامه ابن حجر عسقلانی، الاصابه، ج ۴، ص ۱۷۱؛ حلبی، انسان العیون، ج ۱، ص ۳۸۰؛ علامه ابن حسنویّه، درّ بحرالمناقب، ص ۱۳۲؛ علامه گنجی شافعی، کفایه الطالب، صص ۷۹ و۱۸۸؛ علامه بکری، الصلوات الهامعه، ص ۱۳۸؛ علامه کشفی ترمذی، مناقب المرتضویه، ص ۹۳؛ علامه سیوطی، اللئالی المصنوعه، ج ۱، ص ۳۲۴، چاپ بیروت؛ علامه عینی، مناقب، ص ۵۹؛ ابی جعفر طبری، بشاره المصطفی، ص ۱۵۲ و ص ۱۸۶، چاپ نجف؛ علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۱۱۷، بیروت؛ ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۳، ص ۹۱؛ مرعشی نجفی، ملحقات احقاق الحق، ج ۴، ص ۳۳۵ و ج ۱۵، ص ۳۰۷، چاپ قم. فیروزآبادی، فضائل الخمسه، ج ۲، ص ۸۸؛ علامه اربلی، کشف الغمه، ج ۱، ص ۵۰۴؛ نجم الدین عسکری، علیّ والوصیه، ص ۱۴۶، چاپ بیروت؛ سید هاشم حسینی، بوستان معرفت، ص ۴۲۳؛ سید فخرالدین موسوی، علی قائد الغرّ المحجلین، ص ۱۲۳؛ علامه حلی، کشف الیقین، ص ۲۶۸.

به زودی بعد از من فتنه ای شما را در بر خواهد گرفت، پس هرگاه چنین شد ملازم رکاب علیّ بن ابی طالب علیه السّلام باشید، زیرا او نخستین شخصی است که مرا خواهد دید و نخستین کسی است که با من مصافحه خواهد نمود در روز قیامت و او صدیق اکبر و فاروق این امّت است که مرز بین حق و باطل را جدا می کند. اورهبر و پیشوای افراد با ایمان است و مال، پیشوای منافقان است.

سرآغاز، دوام و تکرار مناقشات، مباحثات، مشاجرات، مجادلات و حتی مبارزات خلاصه می شود در نداشتن درک و شناخت حقیقی از واقعیت جانشینی رسول خداصلی الله علیه وآله و پایبند نبودن به سخنان گهربار رسول مکرم اسلام صلی الله علیه وآله دربارۀ علی علیه السّلام و کتمان ولایت و امامت امیرالمؤمنین علیه السّلام.

باید از منکران وصایت و ولایت پرسید: آیا پذیرفتنی است که خدا و رسولش برای پس از مرگ رسول اعظم صلی الله علیه وآله، جانشینی برای سرپرستی امت اسلامی تعیین نکرده باشند؟!

اگر گفته شود که رسول خداصلی الله علیه وآله نسبت به رهبری آینده اسلام و مسلمانان بی توجه بوده که خلاف ادب و توهین آشکار به پیامبر عظیم الشأن اسلام صلی الله علیه وآله است.

در صورتی که گفته شود، چون رسول خداصلی الله علیه وآله به فردفرد صحابۀ خود اعتماد کامل داشت و آنان را دارای صلاحیت رهبری امت می دانست، به همین دلیل از معرفی جانشین خودداری نمود، چند نکته را باید تذکر داد:

نخست: تمامی فرقه های اسلامی اجماع دارند که منافقان و خطاکاران فراوانی بین اصحاب بوده اند و همه صلاحیت رهبری جامعهٔ اسلامی را نداشتند.

دوم: مگر صحابهٔ پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله چقدر عمرشان طولانی است که بتوانند تا قیام قیامت رهبری امت اسلام را بر عهده بگیرند.

آخرین صحابی که از دنیا رفته، عامر بن واثله است که در سال ۱۱۰ قمری از دنیا رفته است.

سوم: اگر گفته شود پیامبرصلی الله علیه وآله موضوع را به شورا واگذاشت، پیامبرصلی الله علیه وآله هرگز امر رهبری ملت را بر اساس شورا پایه ننهاد و مطالب آن را ذکر ننمود و در سنت پیامبرصلی الله علیه وآله ذکر نشده است.

اگر خلافت بر پایهٔ شورا نهاده می شد، باید پیامبرصلی الله علیه وآله بر این امر تأکید می نمود، تا در ذهن مسلمانان می ماند. همچنین باید ایشان جزئیات وکلیات آن را بیان می فرمود، زیرا شورا اساس حکومت اسلامی می گشت؛ حکومتی که باید پایدار بماند. امّا هیچ اشاره و نشانه ای از شورا در مورد خلافت و رهبری جامعه در سنت پاک پیامبرصلی الله علیه وآله نمی یابیم.

چهارم: برای چه برخی از صحابه که در سقیفه گِرد هم جمع شده بودند بر اساس شورا عمل ننمودند و به چه دلیل در سقیفه سخنی دربارهٔ شورا در بیانات بزرگان ذکر نشد؟

ص: ۱۷

آیا شورا از بزرگان و سرداران عالی مقام تشکیل گردید؟ اگر شورا ملاک مشروعیت انتخاب خلیفه بود، برای چه جز با منطق زور کسی را به بیعت و اطاعت از خویش فرا نمی خواندند؟!

پنجم: اگر ملاک شورا بود، پس چرا خلیفهٔ اوّل به شورا عمل نکرد و خلیفهٔ دوم را خود منصوب نمود؟

با عنایت به آیات قرآن و سنت رسول الله صلی الله علیه وآله، آنگاه که دین، تکلیف ما را در موردی معیّن و مشخص کرده است، در آن صورت، شورا معنایی ندارد.

نقل است که یک بار رسول خداصلی الله علیه وآله نزد قبیلهٔ بنی عامر بن صعصعه رفت و آنان را به پذیرش خدای عزّوجلّ خواند و رسالت خویش را بر آنان عرضه داشت. مردی از آنان به نام «بیحره بن فراس» گفت: «به خدا سوگند! اگر من این جوان را از قریش می ستاندم، به وسیله ی او بر عرب ریاست می کردم» آن گاه به حضرت عرض کرد: «آیا می پذیرید که ما از رسالت تو پیروی کنیم و خدا شما را بر مخالفانت پیروز گرداند، به شرط آن که پس از تو ما جانشین باشیم؟»

حضرت صلی الله علیه وآله فرمود: «امر خلافت بر عهدهٔ خداوند است و به هر کس که بخواهد می دهد.»

«الامامُ لطفٌ فیجب نصبه علی الله تحصیلاً للغرض».(۱)

۱- کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص ۲۲۵.

امام لطف است و بر خداوند واجب است که برای رساندن انسان ها به هدف آفرینش، برای بعد از رسول خداصلی الله علیه وآله شخصی را به عنوان امام و جانشین آن حضرت انتخاب کند.

{وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلاَ مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْراً أَن يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ}.(۱) و هیچ مرد و زن مؤمنی نیست مگر این که چون خدا و فرستاده اش به کاری آنان را فرمان دهند آنان در کارشان اختیار دارند.

ادلۀ عقلی و نقلی مستند، مستدل و فراوانی داریم که خدا و رسولش درباره خلافت و امامت کار را به انجام رسانده و حکم کرده اند.

اثبات و بیان این که خدا و رسول صلی الله علیه وآله تکلیف جانشینی و امامت و ولایت امت اسلام، پس از نبی مکرم اسلام صلی الله علیه وآله را روشن نموده و بیان داشته اند، البته همراه با دلایل روشن و براهین مستدل و مستند به ویژه از آیات قرآن کریم وظیفه ای عظیم و سترگ بر عهدۀ دانشمندان و علمای دین است. در راستای این مهم حضرت حجت الاسلام والمسلمین جناب آقای دکتر حاج سید محمد مرتضوی(ادام الله ظلّه) تحقیقات گسترده و دامنه داری پیرامون آیات ولایت در قرآن نموده اند، که برای اندیشمندان و محققان حائز اهمیت فراوان است. کتاب گران سنگ «آیات ولایت در قرآن» نیز در پنج جلد با تراوش خامۀ قلم ایشان به رشتۀ تحریر در آمده است.

۱- احزاب/۳۶.

تراوش خامهٔ قلم بزرگ مرد و محقق برجسته ای که سرپنجه فیض تعلیم عالمانه و شیوه ستوده و نیکویش در ترویج صحیح مذهب و اعتقادات،همچون سلف صالح از حوزه های علمیه، رنگ و زنگ ظلمت را منهزم ساخته و مبدل اوهام به عقول هدایت گردیده است.

کثر الله امثالهم، جزاه الله عن الإسلام اجراً، ادام الله ظله ودامت افاضاته

والسّلام علیکم وعلی جمیع اخواننا المؤمنین بولایه علیّ بن أبی طالب علیه السّلام

فی اقطار العالم ورحمه الله وبرکاته

مسئول مجمع جهانی شیعه شناسی

انصاری بویراحمدی

ص: ۲۰

(آیه تبلیغ)

اشاره

{یـا أَیُّهـا الرَّسُولُ بَلِّغْ مـا أُنْزِلَ إِلَیْـکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَـلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَاللّهُ یَعْصِـمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْـدِی الْقَوْمَ الکافِرِینَ }

(مائده/۶۷)

ص: ۲۱

پیشگفتار

زمینه های فکری،اجتماعی، سیاسی،جانشینی رسول خداصلی الله علیه وآله

ص: ۲۳

پیش گفتار

زمینه های جانشینی رسول خدا صلی الله علیه وآله

بـا توجه به این که دو آیه از آیـات مورد بحث یعنی آیه تبلیغ و اکمـال در جریـان حجه الوداع نازل شـده است، برای فهم بهتر آیه چاره ای جز نگاه جامعتر به حادثه حجه الوداع نـداریم؛ زیرا در آن سـفر رسول خـدا صـلی الله علیه وآله چندین سـخنرانی ایراد کرده انـد که توجه به محتوای هر یک از آنها می توانـد در فهم آیات مؤثر باشد. بنابراین قبل از بررسـی این دو آیه چند بحث مقدماتی زیر را مطرح می کنیم:

۱- هدف پیامبران و نقش آنان در تحقق اهداف خود چه بوده است؟

۲- آیا در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه وآله مسأله جانشینی آن حضرت مطرح بوده است یا نه؟

ص: ۲۵

۳- سفر حجه الوداع چگونه آغاز شد و محتوای خطبه های آن حضرت چیست؟

۴- این دو آیه در چه شرایطی و در کجا نازل شد؟

هدف پیامبران و نقش آنان در تحقق هدف

اولین و اصلی ترین هدف پیامبران رساندن پیام خداوند به مردم است تا حجت بر آنان تمام شود.. خداوند در قرآن این هدف را چنین بیان می کند:

{إِنّا أَوْحَيْنا إِلَيْکَ کَما أَوْحَيْنا إِلى نُوحٍ والنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنا إِلى إِبْراهِيمَ وَ إِسْمعِيلَ وَ إِسْحقَ وَيَعْقُوبَ وَالأَسْباطِ

وَعِيسى وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهرُونَ وَسُلَيْمانَ وَآتَيْنا داوُدَ زَبُوراً * وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْناهُمْ عَلَيْکَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْکَ وَكَلَّمَ اللّهُ مُوسى تَكْلِيماً * رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ لِئَلّا يَكُونَ لِلنّاسِ عَلى اللّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكانَ اللّهُ عَزِيزاً حَكِيماً}(۱)

«ما به تو وحی کردیم هم چنان که به نوح و پیامبران بعد از او نیز وحی کردیم؛ به ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، یعقوب، اسباط، عیسی، ایوب، یونس، هارون و سلیمان وحی نمودیم و به داوود

۱- نساء/۱۶۳-۱۶۵.

هم زبور را عطا کردیم. همچنین بر پیامبرانی که شرح حال آنان را برای تو گفتیم و آنان که شرح حالشان را نگفتیم وحی فرستادیم و خدا با موسی به طور آشکار و روشن سخن گفت.

رسولان را فرستاد تا بشارت دهنده و انذارکننده باشند تا آن که پس از فرستادن رسولان مردم را بر خدا حجتی نباشد و خدا همیشه مقتدر و همه کارهای او مطابق حکمت است».

بدین سان هدف اصلی پیامبران اتمام حجت خداوند بر خلق و وظیفه پیامبر تنها ابلاغ است. خداوند این وظیفه را چنین بیان می فرماید:

{ما عَلی الرَّسُولِ إِلاّ البَلاغُ وَاللّهُ یَعْلَمُ ما تُبْدُونَ وَما تَکْتُمُونَ}(۱)

«بر پیامبر جز تبلیغ احکام الهی وظیفه ای نیست و خد از آشکار و پنهان شما آگاه است».

بنابراین پیامبر بعد از ابلاغ پیام خداوند وظیفه ای ندارد که مردم را به اجباربه راه راست ببرد. گذشته از آن که توانایی چنین کاری را هم ندارد.

حداوند این واقعیت را چنین بیان می نماید.

{فَذَکِّرْ إِنَّما أَنْتَ مُذَکِّرٌ * لَسْتَ عَلَیْهِمْ بِمُسَیْطِرٍ}(۲)

۱- مائده/۹۹.

۲- غاشیه/۲۳.

«تو خلق را متذکر ساز که وظیفه پیامبری تو غیر از این نیست. تو مسلط و توانا بر آنان نیستی».

گذشته از این وظیفه اصلی، پیامبران وظیفه دیگری نیز دارند و آن این است که پیامبر باید با توجه به دین خدا طرحی نو در جامعه بشری دراندازد و امتی را به وجود آورد که سرنوشت بشر را تغییر دهد.

امام علی علیه السّلام این وظیفه را چنین بیان می کند:

«فبعث الله محمدا بالحقّ لیخرج عباده من عباده الاوثان الی عبادته و من طاعه الشیطان الی طاعته... بقرآن قد بیّنه و احکمه.»(۱)

«خداوند پیامبر صلی الله علیه وآله را با قرآن که متقن بیان کرده بود برانگیخت تا بندگانش را از عبادت بتها خارج سازد و به عبادت خدا برساند و از اطاعت شیطان خارج کند و به اطاعت خدا درآورد.»

امت واحده اسلامی زمانی تحقق پیدا خواهد کرد که در همه زمینه ها و زوایای زندگی انسان احکام خدا حاکم باشد. یکی از ضروری ترین مسائل برای امت رهبری است که تا رسول خدا صلی الله علیه وآله زنده است، منصب به عهده اوست ومسلمانان موظفند در تمام مسائل داوری و حاکمیت او را بپذیرند.

ص: ۲۸

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۴۷

به آیه توجه کنید:

{فَلا وَرَبِّکَ لا یُؤْمِنُونَ حَتّی یُحَکِّمُوکَ فِیما شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لا یَجِدُوا فِی أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمّا قَضَیْتَ وَیُسَلِّمُوا تَسْلِیماً}(۱)

«نه چنین است قسم به خدای تو که اینان به حقیقت ایمان نمی آورند مگر آن که در خصومت و نزاعشان تنها تو را حاکم کنند و آن گاه به هر حکمی که کنی هیچ گونه اعتراضی در دل نداشته، کاملاً از دل و جان تسلیم فرمان تو باشند.»

بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله رهبری امت باید به دست کسانی سپرده شود که از نظر علم خدادادی و

عصمت همانند رسول خدا صلی الله علیه وآله باشند تا کشتی امت اسلامی به ساحل نجات برسد.

طرح جانشینی در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه وآله

اشاره

از نظر عقلی قابل پذیرش نیست که بگوییم پیامبری که این همه حساسیت نسبت به اسلام و مسلمانان داشت، به آینده مسلمانان و اسلام بی توجه باشد.

خداوند حساسیت رسولش را نسبت به مسلمانان در آیات متعددی بیان کرده است. به این آیه توجه کنید:

۱- نساء/۶۵.

{لَقَدْ جاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكَمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ ما عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكَمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ} (۱)

«همانا رسولی از جنس خودتان برای هدایت خلق آمد که از فرط محبت ونوع پروری فقر و پریشانی و جهل و فلاکت شما بر او سخت می آید و بر (آسایش و نجات) شما بسیار حریص و به مؤمنان رئوف و مهربان است.»

همچنین درباره حساسیت رسولش نسبت به اسلام می فرماید:

{فَلَعَلَّكَ باخِعٌ نَفْسَكَ عَلى آثارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهذا الحَدِيثِ أَسَفاً}(۲)

«ای رسول به خاطر ایمان نیاوردن امت به قرآن و از شدت حزن و تأسف بر آنان نزدیک است که جان عزیزت را از دست بدهی».

بنابراین نمی توان باور کرد که رسول خدا صلی الله علیه وآله نسبت به آینده اسلام و مسلمانان بی توجه باشد. از نظر اجتماعی نیز نمی توان پذیرفت مردمی که نسبت به گذشته و آینده جهان ومسائل روزمره از آن حضرت سؤالهای فراوانی می کردند امّا نسبت به این مسأله حساس چیزی نپرسیده باشند؟

۱- توبه/۱۲۸.

۲- کهف/۶.

از نظر سیاسی نیز قابل قبول نیست که حکومتی که این همه مخالف - از منافقان داخلی تا سیاستمداران خارجی - دارد، نسبت به آینده آن هیچ بحثی را مطرح نکرده باشند.

برعکس براساس اسناد و مدارک تاریخی این بحث هم از طرف آن حضرت مطرح شده است و هم از طرف مسلمانان و هم از طرف مخالفان آن حضرت.

رسول خدا صلی الله علیه وآله مسأله جانشینی را در سه مقطع حساس تاریخی زیر مطرح کرده است.

الف – در آغاز بعثت به هنگام دعوت علنی

امروزه انسانهای متفکر پس از تحولات گسترده اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و... و پیشرفت در زمینه های ارتباطی و تعامل فرهنگی و تجربه تلخ جنگها، خونریزیها، اسارتها و... به این نتیجه رسیده اند که برای رفع این همه فجایع باید به وحدت جهانی اندیشید و جامعه بشری را از این تفرقه و جدایی تحت هر عنوانی نجات داد؛ از این رو، برای رسیدن به این هدف شعاری را مطرح کرده اند که جهانی بیندیشیم و منطقه ای عمل کنیم؟!

رسول اکرم صلی الله علیه وآله یک هزار و چهار صد سال قبل - که بشر در مقایسه با امروز دوران ابتدایی خود را می گذراند - جهانی می اندیشید ولی منطقه ای عمل می کرد.

از روزی که رسول خدا صلی الله علیه وآله به رسالت برانگیخته شد، رسالتش را جهانی می دانست و اندیشه اش را برای همه انسانهای تاریخ می دانست، ولی برای رسیدن به این هدف، با توجه به شرایط محیط مکه عمل می کرد. او کار را از صفر شروع کرد و بدون اینکه عجله ای داشته باشد - با توجه به محیط و شناختی که از افراد داشت - تا سه سال برای تبلیغ رسالت تنها به ارتباط شخصی و دعوت خصوصی افرادی که آنان را از نزدیک می شناخت و زمینه مساعدی داشتند، اکتفا می کرد، تا اینکه توانست در این دوران حدود چهل تن را به راه راست هدایت کند.

دعوت رسول اکرم صلی الله علیه وآله تحولی بنیادین در محیط بود. او خود می دانست که این دعوت همه چیز آن جامعه اعم از فرهنگ، عقاید، سیاست، اقتصاد، خانواده، اخلاق و... را تحت تأثیر قرار می دهد و به روشنی دریافته بود که چنین اندیشه ای نمی تواند بدون دشمن باشد، بلکه دشمنانی لجوج و عنود خواهد داشت که در برابر آنها چاره ای جز آمادگی و دفاع از خود و یاران و اندیشه اش ندارد. اگر پیامبر بخواهد دعوت آشکار را آغاز کند، بی گمان درگیری نیز آغاز خواهد شد و آن گاه بایدخود را آماده دفاع کند و این چهل تن نمی توانند در برابر تهاجم قبیله ای مقاومت کنند، به خصوص که آنها نیز از افراد متوسط و سطح پایین همین قبائل هستند و در صورت بروز درگیری براساس قوانین موجود، باید از رئیس قبیله پیروی کنند و یا دست کم خود را کنار بکشند در نتیجه نمی توانند از رسول خدا صلی الله علیه وآله دفاع کنند.

براساس آنچه گفته شد پیامبر منطقه ای عمل می کرد، باید طرحی می ریخت که از نظام قبیله ای موجود استفاده کند و قبیله بنی هاشم را که خود وابسته به آن بود به کمک بگیرد، ولی چگونه و با چه امیدی، تا جایی که این اندیشه او را بیمارکرد،(۱) تا اینکه جبرئیل نازل شد؛ {أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الأَقْرَبِينَ} (۲) و این راهی بود که بتواند ازآن برای خود و یاران و اندیشه خود یک کمربند حفاظتی درست کند ولی با توجه به شناختی که رسول خداصلی الله علیه وآله از اقوام خود و فرهنگ حاکم بر آنان و شرایط سیاسی نظام قبیله ای داشت این کار را بسیار دشوار می دانست که جبرئیل نازل شد:

«یا محمد الا تفعل ما تؤمر به یعذّبک ربّک.»(۳)

«ای محمد! اگر ماموریت خداوند را انجام ندهی، خداوند تو را عذاب می کند».

به دنبال این جریان، پیامبرصلی الله علیه وآله علی علیه السّلام را فرا خواند و ضمن مطلع ساختن وی از او خواست که غذایی فراهم سازد و شیری نیز آماده کند. سپس ۴۵ نفر از سران بنی هاشم را دعوت کرد و تصمیم گرفت در آن مهمانی مسأله پیامبری را برای آنان بیان کند تا شاید

آنان را هدایت نماید و از حمایت آنان برخوردار

۱- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۶۱.

۲- شعراء/۲۱۴.

۳- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۶۲.

گردد؛ حمایتی که می توانست جلو بسیاری از تهاجمات علیه او و یاران و اندیشه اش را بگیرد. پس از این که مهمانان آمدند و غذا خوردند، پیش از آن که حضرت سخنی بگوید، با شرایطی که ابوجهل پیش آورد و با توجه به نکته ای که گفته شد - پیامبر جهانی می اندیشید، ولی منطقه ای عمل می کرد - آن حضرت مصلحت ندید که مسأله نبوت را مطرح کند. جمعیت نیز پراکنده شدند و در پایان، علت عدم طرح مسئله را با علی علیه السّلام در میان گذاشت و از او تقاضا کرد که دعوت را دوباره تکرار کند.

روز بعد که دعوت تکرار شد، پس از صرف غذا و قبل از این که مجلس از کنترل خارج شود، رسول خدا صلی الله علیه وآله شروع به سخن گفتن نمود و پس از ستایش خدا و اعتراف به وحدانیت او فرمود:

«به راستی هیچ گاه راهنمای جمعیتی به همراهان و کسان خود دروغ نمی گوید. سوگند به خدایی که جز او خداوندی نیست، من فرستاده خداوند به سوی شما و همه جهانیان هستم. ای خویشاوندان من آگاه باشید همانند خفتگان می میرید و همانند بیداران دو مرتبه زنده می شوید و طبق رفتار خود مجازات می شوید و بهشت و جهنم خداوند جاودان است».(۱)

سپس افزود: هیچ کس از مردم برای کسان خود چیزی بهتر از آنچه من برای شما آورده ام نیاورده است. من خیر دنیا و آخرت

۱- سیره حلبی، ج ۱، ص ۳۲۱.

را برای شما آورده ام. خدایم به من دستور داده است که شما را به سوی او فراخوانم.

سخن رسول خدا صلی الله علیه وآله به این جا که رسید، فرمود:

{فأیّکم یوازرنی علی هذا الامر علی ان یکون اخی و وصیّی و خلیفتی فیکم}(۱)

«کدام یک از شما پشتیبان من خواهد بود تا برادر و وصی و جانشین من در میان شما باشد؟»

در پی این سخنان نبی اکرم صلی الله علیه وآله سکوت مطلق بر مجلس حاکم شد و هیچ کس جواب نداد.

علی علیه السّلام گفت: من یا رسول اللّه!

با این که رسول خدا صلی الله علیه وآله سه بار سخن خود را تکرار کرد، هر بار تنها علی علیه السّلام پاسخ داد. حضرت رو به جمعیت کرد و فرمود:

«انّ هذا اخی ووصیّی و خلیفتی فیکم، فاسمعوا له و اطیعوه»

ص: ۳۵

۱- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۶۳؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۲۴۴؛ تاریخ، طبری، ج ۲، ص ۶۳؛ السیره النبویه، ابن کثیر، ج ۱، ص ۴۶۰-۴۵۹؛ خصائص نسایی، ص ۹۹؛ مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۳۰۳، ۳۰۵؛ ینابیع المودّه، ص ۱۰۵؛ البدایه و النهایه، ج ۲، ص ۳۸۱؛ الصحیح من سیره النبی، ج ۳، ص ۶۰؛ مختصر تاریخ ابی الفداء، ج ۲، ص ۱۴؛ ترجمه الامام علی علیه السّلام، ج ۱، ص ۸۸ - ۸۷؛ کفایه الطالب، ص ۲۰۵؛ اثبات الوصیه، ص ۱۱۶ - ۱۱۵.

«فقام القوم یضحکون فیقولون لابی طالب قد امرک ان تسمع لابنک و تطیع»(۱)

«مردم! این جوان برادر، وصـی و جانشـین من در میان شـماست. به سـخنان او گوش فرادهید و از او پیروی کنید.در این هنگام مجلس پایان یافت و حاضـران با خنده و تمسـخر رو به ابوطالب نمودند و گفتند: محمد دسـتور داد که از پسرت پیروی کنی و از او فرمان ببری و او را بزرگ تو قرار داد.»

همـان طـور که ملاـحظه می کنیـد، رسول خـدا صـلی الله علیه وآله در اولین روز دعوت عمومی خود مسألهٔ جانشـینی خود را مطرح کرده و به صـراحت رهبر آینده این حرکت را مشـخص نموده است. اینکه رسول اکرم صلی الله علیه وآله در همان روز اول رهبری آینـده حرکت را ترسـیم می کنـد، بـدین دلیـل است که یکی از علـل شـکست حرکتهـای اجتماعی و انقلاب های فکری و فرهنگی ابهام طرح ها و مشخص نبودن آینده حرکت است که به کجا می خواهد مردم را ببرد و چه کسی می خواهد این کـار را انجـام دهـد؟ به خصوص در حرکت های فرهنگی که به بار نشسـتن آنها زمانی طولانی را می طلبـد و چه بسا عمر بنیانگـذار آن به پایـان می رسـد؛ از این رو ضـرورت دارد کسـانی که به این انـدیشه گرایش پیـدا می کننـد، بداننـد اگر برای رهبری این حرکت حادثه ای اتفاق افتاد، ادامه حرکت چه خواهد شد؟ آیا عقب

ص: ۳۶

۱- منابع پیشین.

گرد است؟ درجا زدن است؟ انحراف است؟

و... و تکلیف سرمایه های مالی، جانی، فکری و... که در این زمینه هزینه شده است، چه خواهد شد؟ بر این اساس، پیامبر باید از همان روز نخست آینده حرکت را ترسیم کند تا دیگران با اطمینان و دلگرمی به ادامه راه به این حرکت بپیوندند.

شاید بتوان گفت گویاترین کلمه ای که بر جانشینی دلالت دارد، کلمه خلیفه و وصی است که رسول خدا صلی الله علیه وآله در این حدیث به کار گرفته است.

به راستی هرکس کمترین آگاهی از زبان عربی داشته و نسبت به مسأله پیشداوری نداشته باشد، از این حدیث، تعیین رهبری را می فهمد. مخاطبان کلام رسول خدا صلی الله علیه وآله که سران بنی هاشم و همگان عرب زبان و فصیح بودند، همین مسأله رهبری را فهمیدند و دلیل آن، سخنی است که به ابوطالب گفتند.

در این جا این سؤال مطرح است که آیا نصب علی علیه السّلام به عنوان جانشین، از طرف خداوند بوده است یا از طرف رسول خدا صلی الله علیه وآله؟ برای یافتن پاسخ این سؤال باید سؤال دیگری مطرح کرد و آن این است که پیامبر در طرح تشکیل امت اسلامی چه مقدار متکی به وحی و چه مقدار متکی بر اندیشه خود بوده است؟

در این که پیامبر صلی الله علیه وآله عاقلترین و باهوش ترین مردم بوده است تردیدی نیست، ولی آیا احکام و قوانینی که وضع و اجرا می کرد از طرف خدا بود یا این که خود شخصا تصمیم می گرفت و به خدا نسبت می داد؟

ص: ۳۷

بـدون تردیـد و با توجه به عصـمتی که ما برای پیامبر قائلیم، پـذیرفتنی نیست که او کاری را بـدون اجازه خـدا انجام دهـد و به خداوند نسبت دهد.

به این آیه توجه کنید:

{وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَیْنا بَعْضَ الأَقاوِیلِ * لَأَخَذنا مِنْهُ بِالَیمِینِ * ثُمَّ لَقَطَعْنا مِنْهُ الوَتِینَ * فَما مِنْکُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حاجِزِینَ}(۱)

«اگر محمد به دروغ سخنانی را به ما نسبت میداد، او را به دست راست می گرفتیم. سپس رگ قلبش را پاره می کردیم و هیچ یک از شما مانع از [عذاب] او نمی شد».

خود پیامبر در مسأله جانشینی بارها تصریح کرده است که هیچ نقشی نداشته و ندارد و تنها دستور خداوند را اجرا کرده است.

قرطبی می نویسـد: در جریـان حجه الوداع پس از این که رسول خـدا صـلی الله علیه وآله امیرالمؤمنین علیه السّـلام را به عنوان جانشین خود معرفی کرد، وقتی به حارث بن نعمان خبر رسید که پیامبر صلی الله علیه وآله در حق علی علیه السّلام گفته است:

«من کنت مولاه فعلیّ مولاه»؛ سوار شتر خود شد و خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله رسید و گفت:

۱- حاقه/۴۷-۴۴.

ای محمد! به ما دستور دادی که به وحدانیت خدا و رسالت تو شهادت بدهیم. ما هم قبول کردیم.

ای محمد! به ما دستور دادی در طول شبانه روز پنج بار نماز بخوانیم؛ از تو پذیرفتیم.

ای محمد! به ما دستور دادی که زکات اموالمان را بدهیم؛ از تو قبول کردیم.

ای محمد! به ما دستور دادی که در هر ماه رمضان روزه بگیریم؛ پذیرفتیم.

ای محمد! به ما دستور دادی که به زیارت خانه خدا برویم؛ از تو قبول کردیم.

ای محمد! به این همه راضی نشدی، تا این که پسر عمویت را بر ما برتری دادی. این دستور از ناحیه توست یا از طرف خداست؟

پیامبر فرمود:

«واللّه الذی لا اله الا هو ما هو الا من اللّه.»

قسم به خدایی که جز او خدایی نیست، این دستور از طرف خداست.

حارث بعد از شنیدن سخن رسول خدا صلی الله علیه وآله در حالی که به طرف شترش برمی گشت، می گفت:

«اللّهم ان کان ما یقول محمد حقا فامطر علینا حجاره من السماء او ائتنا بعذاب الیم. فواللّه ما وصل الی ناقته حتی

رماه اللّه بحجر فوقع علی دماغه فخرج من دبره فقتله، فنزلت سأل سائل بعذاب واقع.»(۱)

حارث گفت: خدایا! اگر آنچه محمد می گوید حق است، از آسمان عذابی دردناک بفرست یا سنگی بر ما ببار!

به خدا قسم هنوز حارث به شترش نرسیده بود که خداوند با سنگی از آسمان او را نشانه رفت و بر فرق سرش فرود آمد و از نشیمنگاهش خارج شد و او را کشت و آن گاه این آیه نازل شد: {سأل سائل بعذاب واقع}

ب – در آغاز هجرت به مدینه

بعد از مرگ ابوطالب و مشکلاتی که برای رسول خدا صلی الله علیه وآله در مکه به وجود آمد، آن حضرت درصدد برآمد تا از خارج از مکه برای ایجاد یک خط دفاعی کمک بگیرد و در این راستا به طائف سفر کرد، ولی در طائف توفیق چندانی نیافت.

به دنبال آن در ایام حج که از قبائل مختلف عربستان به شهر مکه می آمدند و رسول خدا صلی الله علیه وآله آزادی بیشتری داشت، مسأله پیامبری خود را مطرح می کرد تا این که به یثربیان برخورد و آنان به دلیل مشکلات داخلی یثرب و... از پیامبری

۱- تفسیر قرطبی، ج ۱۸، ص ۲۷۸.

آن حضـرت اسـتقبال کردند. این امر به انعقاد پیمان بین حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله و آنان انجامید و چون محتوای پیمان اول با محتوای پیمانی که رسول خدا صلی الله علیه وآله در فتح مکه با زنان بست یکی است به بیعه النساء شهرت یافت.، ولی پیمـان دوم که مقـدمه هجرت رسـول خـدا صـلی الله علیه وآله به یـثرب است و در ضـمن این پیمـان، پیـامبر برای خـود و خانواده اش خط دفاعی ایجاد کرد به «بیعه الحرب» شهرت یافته است.

در این پیمـان مردم یثرب شـرایطی داشـتند که آنهـا را مطرح کردنـد و پس از آن که پیـامبر شـرایط آنـان را پـذیرفت، آنان از رسول خدا صـلی الله علیه وآله خواسـتند که شرایطش را برای هجرت به یثرب اعلام کند که رسول خدا صلی الله علیه وآله در این پیمان، سه شرط عمده را به این شرح بیان کرده است:

۱- همان طور که از خودشان دفاع می کنند، از رسول خدا صلی الله علیه وآله دفاع کنند؛

۲- همان طور که از فرزندان و همسران خود دفاع می کنند، از اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه وآله دفاع کنند؛

۳- «ان لا ینازعوا الامر اهله»(۱)؛

با رهبران پس از پیامبر به مخالفت برنخیزند.

بـدین سان پیامبر صـلی الله علیه وآله در مکه، که به حسب ظاهر آینـده او معلوم نیست، از همان ابتدا رسـما به مسـلمانان اعلام کرد که در انتخاب رهبران بعد از خود نقش

۱- مسند، احمد بن حنبل، ج ۶، ص ۴۳۱؛ سنن، نسایی، ج ۷، ص ۱۴۵؛ صحیح، مسلم، جزء ۶، ص ۱۶؛ الصحیح، البخاری، ج ۸، ص ۱۲۲؛ سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۴۴۲؛ البدایه و النهایه، ج ۲، ص ۵۴۲.

ندارند و نباید چنین انتظاری داشته باشند و این مسأله از حوزه اختیار او و مسلمانان خارج است و تنها در اختیار خداست.

گرچه حاکمان بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله برای سرکوب شورشها و اعتراضها از این نوع روایات سوء استفاده کرده، آنهـا را بر خودشـان تطبیق کردنـد و حتی طرفـداران آنان در کتب حـدیثی خود بابی با عنوان «باب البیعه علی ان لا ننازع الامر اهله» باز کرده اند، ولی باید توجه داشت که شأن نزول این روایات قبل از آمدن رسول خدا صلی الله علیه وآله به یثرب و قبل از شکل گرفتن انصار و مهاجرین است تا چه رسد به اختلاف آنان بر سر خلافت و خارج کردن انصار از میدان.

ج – در پایان عمر

طرح مسأله رهبری و جانشینی جامعه اسلامی از همان ابتدای بعثت برای رسول خدا صلی الله علیه وآله اهمیت داشت که نمونه های آن را بیان کردیم، ولی هرچه زمان پیش می رفت و آن حضرت به پایان عمر شریفش نزدیک می شد، طرح مسأله امامت امام علی علیه السّلام نیز شدت می یافت که اوج این مسأله در جریان حجه الوداع است که در آینده مورد بحث قرار می گیرد.

ص: ۴۲

طرح جانشینی رسول خدا صلی الله علیه وآله از طرف سیاستمداران

اشاره

همان طور که جانشینی رسول خدا صلی الله علیه وآله برای آن حضرت اهمیت داشت، برای سیاستمدارانی که حکومت می کردند یا درصدد دستیابی به قدرت بودند نیز حائز اهمیت بود.

تلاش سیاستمداران نیز در سه مقطع زمانی زیر مطرح شده است:

الف - اوائل بعثت

اشاره

چنان که پیتشر بیان شد، در مراسم حج به دلیل آزادی نسبی که رسول خداصلی الله علیه وآله داشت، نزد قبائل می رفت و آنان را به اسلام دعوت می کرد.

به عنوان نمونه می توان از قبایل زیر نام برد:

الف - بنی عامر بن صعصعه

رسول خدا صلی الله علیه وآله نزد قبیله بنی عامر بن صعصعه آمد و آنان را به اسلام دعوت کرد. پس از دعوت آن حضرت یکی از افراد قبیله که بیحره بن فراس نام داشت، به اعضای قبیله گفت:

«والله لوانّی اخذت هذا الفتی من قریش لاکلت به العرب.»

«به خدا قسم اگر من می توانستم این جوان را از قریش بگیرم تمام اعراب را تحت فرمان درمی آوردم».

ص: ۴۳

سپس رو به رسول خدا صلی الله علیه وآله کرد و گفت:

«ارایت ان نحن بایعناك علی امرك ثم اظهرك الله علی من خالفك ایكون لنا الامر من بعدك؟ قال: لامر الی الله، یضعه حیث یشاء. فقال له: افنهدف نحورنا للعرب دونك فاذا اظهرك الله كان الامر لغیرنا! لاحاجه لنا بامرك فابوا علیه.»(۱)

« اگر ما با تو بیعت کردیم و خداوند تو را بر مخالفانت پیروز کرد آیا بعد از تو رهبری برای ما خواهد بود؟»

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: رهبری و جانشینی در اختیار خداست و هر کس را که او بخواهد جانشین خواهد کرد.

بیحره بن فراس: آیا ما به خاطر تو در مقابل اعراب سینه سپر کنیم، ولی وقتی که خداوند تو را پیروز کرد، رهبری در اختیار غیر ما باشد؟! ما به پیامبری تو نیاز نداریم».

بدین ترتیب قبیله «بنی عامر بن صعصعه» حاضر به پذیرش اسلام نشدند.

۱- الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۹۳؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۸۴؛ سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۴۲۴؛ البدایه و النهایه، ج ۲، ص ۵۱۳.

ب – قبیله کنده

رسول خدا صلی الله علیه وآله نزد قبیله کنده رفت و پس از سؤالاتی از آنان فرمود:

«فهل لکم الی خیر؟

قالوا: و ما هو؟

قال: تشهدون ان لا اله الاّ الله و تقیمون الصلاه و تؤمنون بما جاء من عندالله.

قالت کنده: ان ظفرت تجعل لنا الملک من بعدک؟

فقال رسول الله: ان الملک للّه یجعله حیث یشاء.

فقالوا: لا حاجه لنا فیما جئتنا به.»(۱)

رسول خدا: می خواهید شما را به خیر راهنمایی کنم؟

کنده: آن چیست؟

رسول خدا: شهادت می دهید که خدایی جز الله نیست و نماز را به پا می دارید و به آنچه از نزد خدا آمده است ایمان می آورید!

کنده: اگر پیروز شدی بعد از خودت قدرت را در اختیار ما می گذاری؟

رسول خدا: قدرت و تعیین جانشین در اختیار خداست، هر کس را که بخواهد انتخاب خواهد کرد.

کنده: ما نیازی به آنچه آورده ای، نداریم.

۱- البدایه و النهایه، ج ۲، ص ۵۱۴.

ب – در آستانه پیروزی بر قریش

بعد از جریان صلح حدیبیه که پیامبر فرصتی یافت تا بخش دوم رسالت خود یعنی جهانی بودن آن را اعلام کند، برای عده ای از سران کشورها نامه نوشت و آنان را به اسلام دعوت کرد. نامه ای برای حاکم یمامه فرستاد. او در پاسخ نامه رسول خدا هیاتی را به مدینه فرستاد که مواضع او را شرح دهند و آنان رسما اعلام کردند:

«ان جعل الامر له من بعده اسلم و سار الیه و نصره و الا قصد حربه، فقال رسول اللّه صلی الله علیه وآله لا و لاکرامه، اللهم اکفینه.»(۱)

«اگر پیامبر حاکم یمامه را به عنوان جانشین خودش انتخاب کند او مسلمان خواهد شد و به حمایت از او برمی خیزدو در غیر این صورت به مدینه حمله خواهد کرد.

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: چنین شرطی ممکن نیست، و چنین ایمانی نیز ارزش ندارد و خداوند مرا از شر او حفظ خواهد کرد.

باید توجه داشت که همه این حوادث قبل از نزول سوره مائده رخ داده است. بنابر این مسأله رهبری بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله به طور جدی در جامعه آن روز مطرح بوده است.

۱- الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۲۱۵.

ج – بعد از تسلط بر حجاز

بعد از فتح مکه و تسلط حضرت بر آن و پیروزی در جنگ حنین همه قبائل به این نتیجه رسیدند که مقاومت مسلحانه در برابر اسلام بی فایده است و درصدد این برآمدند که با حکومت مرکزی رسول خدا صلی الله علیه وآله از در سازش درآیند و بر این اساس هیأتها پشت سر هم به مدینه می آمد؛ به گونه ای که سال نهم را

«عام الوفود»(۱) نامیدند. از هیأتهایی که به مدینه آمدند هیأت بنی عامر بودند.

عامر بن طفیل به عنوان رئیس هیأت به رسول خدا صلی الله علیه وآله عرض کرد:

«یا محمد ما تجعل لی ان اسلمت؟

قال رسول الله: مالك ما للمسلمین و علیك ما علیهم.

قال عامر: اتجعل لی الامر ان اسلمت من بعدك؟

قال رسول الله: لیس ذلك لك و لا لقومک.»(۲)

عامر: ای محمد! اگر مسلمان شوم چه چیزی به من می دهی؟

رسول خدا صلی الله علیه وآله: آنچه که به مسلمانان دیگر می رسد به تو هم می رسد و آنچه به ضرر آنان هست، به ضرر تو هم خواهد بود.

عامر: اگر مسلمان شوم جانشینی بعد از خودت را به من می دهی؟

رسول خدا صلی الله علیه وآله: چنین چیزی نه به تو می رسد و نه به قبیله تو!

۱- سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۲۰۵.

۲- البدایه و النهایه، ج ۳، ص ۶۶۹.

طرح جانشینی رسول خدا صلی الله علیه وآله از منظر اجتماعی

اشاره

آنچه تاکنون مطرح شد، طرح مسأله جانشینی رسول خدا صلی الله علیه وآله از طرف آن حضرت و سیاستمداران بود. اکنون به بررسی این مسأله از نگاه مسلمانان می پردازیم که آیا قابل قبول است مسلمانانی که برای گسترش اسلام زحمات فراوانی کشیده اند، و این همه جنگها، آوارگیها، مهاجرتها و شکنجه ها و... را تحمل کرده اند تا این که توانسته اند دین خدا را حاکم کنند، اکنون که می بینند رسول خدا صلی الله علیه وآله در آستانه ارتحال به جهان ابدی است و منافقان تلاش خود را دو چندان کرده اند -

که تلاش آنان در جنگ تبوک برای ترور رسول خداصلی الله علیه وآله و... شاهد آن است - آیا می توانند نسبت به جانشینی رسول خدا صلی الله علیه وآله بی تفاوت باشند و در این باره از آن حضرت هیچ سؤالی نپرسند؟

براساس اسناد تاریخی هم این مسأله برای مسلمانان اهمیت داشته و هم از آن حضرت پرسیده اند و این مهم در روایات اسلامی مطرح شده است.

الف - روایات اهل سنت

در روایات اهل سنت موارد زیادی وجود دارد که از دغدغه مسلمانان نسبت به این مسأله و پرسش آنان از رسول خدا صلی الله علیه وآله حکایت دارد.

به این روایت توجه کنید:

«قیل یا رسول الله: مَن یؤمّر بعدک؟

قال: إن تؤمّروا ابابکر رضی الله عنه تجدوه امینا زاهدا فی الدنیا راغبا فی الآخره، و إن تؤمّروا عمر رضی الله عنه تجدوه قویّا امینا لا یخاف فی الله لومه لائم، و إن تؤمّروا علیا رضی الله عنه و لا اراکم فاعلین تجدوه هادیا مهدیا یاخذکم الطریق المستقیم.»(۱)

«به پیامبر صلی الله علیه وآله عرض شد: بعد از شما چه کسی امیر است؟ فرمود: اگر ابوبکر را انتخاب کنید، انسانی امین و زاهداست و اگر عمر را انتخاب کنید، انسانی امین است و از کسی واهمه ندارد، ولی اگر علی را به عنوان امیر برگزیدید - که تصور نمی کنم این کار را انجام دهید - او را شخصی هدایت کننده و هدایت شده خواهید یافت که شما را به راه راست رهنمون خواهد شد».

ب - روایات شیعه

در روایات شیعه نیز این مسأله مطرح شده است. به این روایت توجه کنید:

ص: ۴۹

۱- مسند، احمد بن حنبل، ج ۱۱، ص ۱۷۵؛ اسدالغابه، ج ۴، ص ۱۰۶؛ الاستیعاب، ج ۳، ص ۲۱۲؛ تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۴۲۱؛ تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۴۷؛ البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۴۷۷؛ کفایه الطالب، ص ۱۶۲؛ مناقب الاسدالغالب، ص ۳۳؛ کنزالعمّال، ج ۶، ص ۱۶۰؛ ج ۱۱، ص ۶۳۰؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۳؛ حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۶۴.

«عن ابی جعفر علیه السّلام فی قول الله تعالی {إِنَّما وَلِیُّکَمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ ...} قال انّ رهطا من الیهود اسلموا، منهم عبدالله بن سلام و اسد و ثعلبه و ابن امین و ابن صوریا،فاتوا النّبی فقالوا یا نبیّ الله انّ موسی علیه السّلام اوصی الی یوشع بن نون فمن وصیّک یا رسول الله و من ولیّنا بعدک؟

فنزلت هذه الآیه:

{إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاهَ وَیُؤْتُونَ الزَّکاهَ وَهُمْ راکِعُونَ}

« قال رسول الله صلی الله علیه وآله قوموا، فقاموا، فاتواالمسجد، فاذا سائل خارج، فقال: یا سائل! اما اعطاک احد شیئا؟

قال: نعم، هذا الحاتم.

قال: من اعطاک؟

قال: اعطانیه ذلک الرجل الذی یصّلی.

قال: علی ای حال اعطاک؟

قال: کان راکعا.

فکبّر النّبی صلی الله علیه وآله و کبّر اهل المسجد، فقال النّبی صلی الله علیه وآله:

علیّ ابن ابی طالب ولیّکم بعدی.

ص: ۵۰

قالوا: رضینا باللّه ربّا و بالاسلام دینا و بمحمد نبیّا و بعلّی بن ابی طالب ولیّا، فانزل الله تعالی {وَمَنْ یَتَوَلَّ اللّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِینَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللّهِ هُمُ الغالِبُونَ} (مائده/۵۶).»(۱)

«امام باقر علیه السّلام درباره آیه «انّما ولیکم...» فرمود: جمعی از یهودیان مسلمان شدند که عبدالله بن سلام، اسد، ثعلبه، ابن امین و ابن صوریا هم جزء آنان بودند. این گروه خدمت رسول خداصلی الله علیه وآله رسیدند و به حضرت عرض کردند: ای پیامبر خدا! حضرت موسی علیه السّلام یوشع بن نون را به عنوان وصی خود انتخاب کرده بود. وصی شما و ولیّ ما بعد از شما کیست؟

به دنبال این جریان آیه «انّما ولیکم...» نازل شد.

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: برخیزید، آنان برخاستند و به مسجد آمدند که فقیری در حال خروج از مسجد بود. رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: ای فقیر، کسی به تو چیزی نداد؟

فقیر گفت: این انگشتری را به من دادند.

رسول خدا صلی الله علیه وآله پرسید: چه کسی انگشتری را به تو داد؟

فقیر گفت: آن مردی که در حال نماز خواندن است.

۱- الوافی، ج ۲، ص ۲۷۸.

پیامبر صلی الله علیه وآله پرسید: در چه حالی انگشتری را به تو داد؟

فقیر گفت: در حال رکوع بود که آن را به من داد.

رسول خدا - که درود خدا بر او و خاندانش باد - تکبیر گفت و اهل مسجد نیز تکبیر گفتند.

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: علی بن ابی طالب بعد از من ولیّ شماست.

جمع تازه مسلمان شده گفتند: ما به ربوبیت خدا و دین اسلام و پیامبری محمد و ولایت علی بن ابی طالب راضی هستیم.

به دنبال این جریان، خداوند این آیه را نازل کرد؛ {و من یتول الله....}

چنان که ملاحظه می کنید، در این روایت هم دغدغه مسلمانان نسبت به رهبری بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله مطرح شده است و هم دخالت خداوند در

تعیین جانشین و تنها نقشی که رسول خدا صلی الله علیه وآله دارد، ابلاغ پیام خداوند است.

محتوای خطبه های حجه الوداع

رسول خدا صلی الله علیه وآله در حجه الوداع - که به وی اعلام شده بود که امسال سال پایان عمر اوست و آن حضرت بارها در این مراسم بر این مسأله تأکید کرده بود(۱)- و با توجه به اهدافی که داشت، اقدام به تبلیغات وسیعی کرد تا هر چه

۱- سیره، ابن هشام، ج ۴، ص ۲۵۰؛ تاریخ، طبری، ج ۲، ص ۴۰۲؛ کامل، ابن اثیر، ج ۲، ص ۳۰۲.

بیشتر مردم را آماده کند تا در مراسم حج حضور یابند. وسعت تلاش رسول خداصلی الله علیه وآله برای شرکت گسترده مردم در این مراسم سیاسی - عبادی را می توان از جمله ای که در این باره از عایشه نقل شده است فهمید؛ زیرا عایشه در این سفر همراه رسول خدا صلی الله علیه وآله بوده است. او می گوید:

«لا یذکر و لا یذکر الناس الاّ الحج.»(۱)

همواره به فکر حج بود و تنها حج را به یاد مردم می آورد.

تلاش رسول خدا صلی الله علیه وآله در بسیج مردم برای شرکت در این مراسم موجب شد تا در آن سال عده زیادی از مسلمانان شرکت کنند که آمارهای متفاوتی از آن ارائه شده است که درباره کمترین آن ابن کثیر می نویسد:

«و قد کان هناک من اصحابه نحو من اربعین الفا، کما ثبت فی صحیح مسلم.»(۲)

«همان طور که در صحیح مسلم ثبت شده است در غدیرخم ۴۰ هزار نفر از اصحابش حضور داشتند».

رسول خدا صلی الله علیه وآله در این سفر خطبه های متعددی ایراد کرده است.

ص: ۵۳

۱- پیشین، ج ۴، ص ۲۴۸؛ تاریخ، طبری، ج ۲، ص ۴۰۲؛ کامل، ابن اثیر، ج ۲، ص ۳۰۲.
۲- تفسیر، ابن کثیر، ج ۱، ص ۵۳۴.

حلبی در این باره چنین می نویسد:

«خطب النبی صلی الله علیه وآله فی الحج خمس خطب، الاولی یوم السابع من ذی الحجه بمکه و الثانیه یوم عرفه، و الثالثه یوم النحر بمنی و الرابعه یوم النفر بمنی و الخامسه یوم النفر الاول بمنی ایضا.»(۱)

«رسول خداصلی الله علیه وآله در حج پنج خطبه ایراد کرد؛ اولین خطبه در روز هفتم ذی الحجه در مکه، دومین خطبه در روز عرفه، سومین خطبه در روز عید قربان در منی، چهارمین خطبه در روز یازدهم در منی و پنجمین خطبه در روزدوازدهم در منی».

یکی از این خطبه ها که در مراسم حج ایراد شده بود، خطبه مشروح و مفصل آن حضرت در بازگشت به سمت مدینه در منطقه غدیر خم است. ابن کثیر در تاریخ خود یک فصل را به این خطبه اختصاص داده و می نویسد:

«فصل فی خطبته صلی الله علیه وآله بمکان بین مکه و المدینه یقال له غدیرخم»(۲).

در بین خطبه های حجه الوداع، خطبه غدیرخم مهمترین و مشهورترین آنهاست.

۱- السیره الحلبیّه، ج ۳، ص ۳۳۳.

۲- البدایه و النهایه، ج ۴، ص ۱۶۷؛ العقد الفرید، ج ۴، ص ۱۴۸.

نظر علمای اهل سنت درباره خطبه غدیر خم

اشاره

الف - سبط ابن جوزی پس از بحث درباره معنای کلمه «مولی»، و نقل ده معنی برای این کلمه، تصریح می کند که نُه معنای «مولی»بر این کلام رسول خدا صلی الله علیه وآله تطبیق نمی کند و تنها وجه دهم بر آن تطبیق می کند. و می نویسد:

«والمراد من الحدیث الطاعه المحضه المخصوصه فتعین الوجه العاشر و هو الاولی و معناه من کنت اولی به من نفسه فعلیّ اولی به و قد صرّح بهذا المعنی الحافظ ابوالفرج یحیی بن السعید الثقفی الاصبهانی فی کتابه المسمّی بمرج البحرین، فانّه روی هذا الحدیث باسناده الی مشایخه و قال فیه فاخذ رسول اللّه صلی الله علیه وآله بید علیّ علیه السّلام فقال: من کنت ولیّه و اولی به من نفسه فعلیّ ولیّه. فعلم انّ جمیع المعانی راجعه الی الوجه العاشر و دلّ علیه ایضا قوله علیه السّلام الست اولی بالمؤمنین من انفسهم و هذا نصّ صریح فی اثبات امامته و قبول طاعته و کذا قوله صلی الله علیه وآله و ادر الحق معه حیث ما دار و کیف مادار فیه دلیل علی انّه ما جری خلاف بین علی علیه السّلام و بین احد من الصحابه الا و الحق مع علی صلی الله علیه وآله هذا

باجماع الامّه. الا تری انّ العلماء انّما استنبطوا احکام البغاه من وقعه الجمل و صفین.»(۱)

«مقصود از حدیث غدیر اطاعت محض از علی علیه السّلام است که معلوم شد تنها وجه دهم از معانی کلمه «مولی» که به معنای «اولی» است- در این مورد کاربرد

دارد.پس معنای حدیث چنین می شود که هر که من نسبت به او سزاوارترم، علی هم نسبت به او سزاوارتر است.تنها ما این معنی را برای حدیث قائل نیستیم، بلکه حافظ ابوالفرج یحیی بن سعید اصفهانی در کتابش به نام مرج البحرین تصریح کرده است که معنای حدیث همین است؛ زیرا او این حدیث را از اساتیدش نقل می کند و می گوید: رسول خداصلی الله علیه وآله دست علی صلی الله علیه وآله را گرفت و گفت: هر کس که من مولای او و از خودش سزاوارتر به تصرف هستم، علی مولای اوست؛ پس معلوم شد که از بین همه معانی وجه دهم پذیرفتنی است. حدیث غدیر به طور صریح بر اثبات امامت امام علی علیه السّلام دلالت می کند. همچنین حدیث دیگر رسول خداصلی الله علیه وآله که فرموده است: خدایا حق را بر محور او بگردان، هر جا او می گردد، دلالت صریح بر امامت علی علیه السّلام دارد.

این سخن رسول خدا صلی الله علیه وآله دلیل بر این است که در هر

۱- تذکره الخواص، ص ۳۸.

اختلافی که بین علی علیه السّلام و اصحاب پیامبر پیش میآید، حق با علی علیه السّلام است و امت بر این اجماع دارند.

مگر نمی بینی که علما احکام متجاوزان را از حادثه جمل و صفین و عملکرد علی علیه السّلام به دست آورده اند».

ب - گنجی شافعی از دانشمندان اهل سنت - بعد از نقل یکی از احادیثی که از امتیازات علی علیه السّلام محسوب می شود - می نویسد:

«هذا الحدیث و ان دلّ علی عدم الاستخلاف و لکن حدیث غدیر خم دلیل علی التولیه و هی الاستخلاف و هذا الحدیث اعنی حدیث غدیرخم ناسخ، لانّه کان فی آخر عمره.»(۱)

«این حدیث دلیل بر جانشینی علی پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله نیست، ولی حدیث غدیرخم دلیل بر ولایت است و ولایت همان جانشینی است و حدیث غدیر ناسخ بقیه احادیث است؛ زیرا حدیث غدیر در پایان عمر آن حضرت بوده است».

درباره تعدد طرق و اسناد این حدیث نیز تنها به بیان اظهارنظر دو نفر از دانشمندان اهل سنت اکتفا می کنیم:

۱ - ابن مغازلی – بعد از نقل حدیث غدیر با سیزده سند، - از قول بعضی از محدثان صحت حدیث را نقل می نماید و می نویسد:

ص: ۵۷

۱- کفایه الطالب، ص ۱۶۷.

«و قد روی حدیث غدیرخم عن رسول اللّه نحو من مائه نفر منهم العشره و هو حدیث ثابت لا اعرف له علّه، تفرد علیّ بهذه الفضیله لیس یشرکه فیها احد.»(۱)

حدیث غدیر را یکصد نفر از صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله از جمله عشره مبشره نقل کرده اند؛. این حدیث ثابتی است که من نسبت به آن نقصی نمی شناسم؛ این امتیازی است که تنها علی علیه السّلام دارای آن است و کسی با او در این امتیاز شریک نیست.

۲ - ذهبی مورخ مشهور اهل سنت در شرح حال محمد بن جریر طبری مورخ مشهور و صاحب کتاب تاریخ طبری و... می نویسد:

«جمع طرق حدیث غدیرخم فی اربعه اجزاء رایت شطره فبهرنی سعه روایاته و جزمت بوقوع ذلک.»(۲)

«محمد بن جریر طبری راویان حدیث غدیرخم را در چهار جلد گردآوری کرده است که من بخشی از آن را دیده ام که

با دیدن این کتاب و گستردگی روایات غدیرخم مبهوت شدم و یقین پیدا کردم که چنین حادثه ای در تاریخ اسلام از طرف رسول خداصلی الله علیه وآله اتفاق افتاده است».

ص: ۵۸

۱- مناقب، ابن مغازلی، ص ۲۷.

۲- سیر اعلام النبلاء، ج ۱۴، ص ۲۷۷.

گرچه در بین خطبه های حجه الوداع، خطبه غدیر از همه مفصل تر است، ولی بقیه خطبه ها نیز به سهم خود دارای اهمیت فراوانی است و اگر بخواهیم تک تک خطبه ها و محتوای آنها را مورد بررسی قرار دهیم، سخن بسیار طولانی خواهد شد. بنابراین ما خلاصه خطبه ها را ارائه می کنیم و علاقه مندان می توانند به منابعی که ارائه می شود، مراجعه کنند.

محتوای خطبه ها در یک تقسیم بندی به پنج گروه زیر تقسیم می شود:

۱- مساوات انسانی

رسول خدا صلی الله علیه وآله در این خطبه ها بر اصول زیر تأکید کرده است:

۱-۱- تمام انسانها برابرند و جز به تقوا برتری دیگری نسبت به هم ندارند؛

۱-۲- با زنان رفتار خوبی داشته باشند و به آنها ستم نکنند.

۲- وحدت امت اسلامی

در این زمینه نیز رسول خدا صلی الله علیه وآله بر اصول زیر تأکید نموده است:

۲-۱- لغو هر نوع احکام و مقررات جاهلی که با احکام اسلام مغایرت دارد.

۲-۲- همه مسلمانان با هم برادرند.

۲-۳- مالکیت شخصی محترم است و تصرف بدون اجازه در اموال دیگران، حرام است.

۲-۴- شکستن حرمت مسلمان و به ناحق ریختن خون او حرام است؛

ص: ۵۹

۵-۲- آبروی مسلمان محترم است و نمی توان به حیثیت مسلمان تعرض کرد؛

۶-۲- هر کس شهادت به توحید بدهد، مال و خونش محترم است؛

۷-۲- من خاتم پیامبران هستم و امتم آخرین است.

۸-۲- امت با پیامبر در آخرت در کنار حوض با او ملاقات می کنند و پیامبر علیه آنان شهادت خواهد داد؛

۹-۲- از گناهان کوچك پرهیز کنند که این گناهان کوچك به گناهان بزرگ می انجامد؛

۱۰-۲- از دروغ بستن به رسول خدا صلی الله علیه وآله پرهیز کنند و تا اطمینان پیدا نکرده اند، سخنی را به او نسبت ندهند.

۳- تأکید بر فراگیری قوانین و احکام الهی

در این زمینه رسول خدا صلی الله علیه وآله بر اصول زیر تأکید کرده است:

۱-۳- امانت را باید به صاحبش برگردانند؛

۲-۳- قوانین ارث را رعایت کنند؛

۳-۳- قوانین دیات و قصاص را رعایت کنند؛

۴-۳- احکام و مناسك حج را یاد بگیرند.

ص: ۶۰

۴- آینده امت اسلامی و جانشینی رسول خدا صلی الله علیه وآله

در این زمینه رسول خدا صلی الله علیه وآله بر اصول زیر تأکید نموده است:

۱-۴- بشارت به دوازده امام از عترت خودش؛

۲-۴- تأکید بر تمسک به ثقلین (قرآن و عترت)؛

۳-۴- تأکید بر این که علی علیه السّلام بعد از او امام و ولی و اولین نفر از دوازده امام است؛

۴-۴- تأکید بر انجام واجبات و اطاعت از اولی الامر؛

۵-۴- هشدار به قریش که بعد از او طغیان و سرکشی نکنند؛

۶-۴- هشدار به صحابه که بعد از او بر سر قدرت درگیر و مرتد نشوند؛

۵- هشدار به مخالفان خط نبوت

اشاره

در این زمینه رسول خدا صلی الله علیه وآله بر اصول زیر تأکید کرده است:

۱-۵- لعن بر کسی که پدری غیر از پدرش انتخاب کند؛

۲-۵- لعن بر کسی که مولایی غیر از مولایش انتخاب کند.(۱)

۱- صحیح، مسلم، ج ۴، ص ۱۲۲؛ الصحیح، البخاری، ج ۱، ص ۲۴، سنن، ابن ماجه، ج ۳، ص ۴۹۹؛ سنن، ابی داود، ج ۲، ص ۱۳۳؛ سنن، ترمذی، ج ۵، ص ۴۳۲؛ مسند، احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۳۵۵؛ خصائص، نسایی، ص ۱۱۹؛ کفایه الطالب، ص ۵۳؛ مستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۶۱؛ تاریخ، طبری، ج ۲، ص ۴۰۲؛ سیره، ابن هشام، ج ۴، ص ۲۴۸؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۲، ص ۷۰۹؛ تاریخ، یعقوبی، ج ۲، ص ۱۱۱؛ البدایه و النهایه، ج ۴، ص ۱۶۷؛ مغازی، واقدی، ج ۳، ص ۱۱۰۱ و ۱۱۰۳ و ۱۱۱۰؛ تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۲۹۰؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۰۲ و... . در منابع فراوانی از شیعه نیز حدیث غدیر آمده است.

بـا نگـاهی اجمالی به مطالب یاد شـده، انسان درمی یابـد که همه اینها بارها وبارها قبل از حجه الوداع در زنـدگی رسول خـدا صلی الله علیه وآله بـا عبـارات گونـاگون و در زمانهـا و مکانهـای مختلف بیان شـده است و در این مراسم پیامبر صـلی الله علیه وآله بـا توجه به جمعیت فراوان مسـلمانان همین مطـالب را تکرار کرده، از آنـان اقرار می گرفت: «هل بلغت؟» آیا پیام خـدا را رساندم؟ و جمعیت فریاد می زد: نعم؛ آری و رسول خدا صـلی الله علیه وآله با انگشت به آسمان اشاره می کرد: «اللهم اشهد»؛ خدایا شاهد باش.

این رفتار رسول خدا صـلی الله علیه وآله در تکمیل وظیفه اصلی انبیاء - که اتمام حجت خداوند باشد - انجام می گرفت تا در قیامت رسول خدا صلی الله علیه وآله بتواند شهادت دهد و خداوند را هم به عنوان گواه انتخاب کرده است.

استدلال و آوردن شواهـد حـدیثی بر این که رسول خـدا صـلی الله علیه وآله این مطـالب را پیشـتر نیز بیـان کرده است، بسـیار طولانی است و ما تنها به چند اصل از این خطبه ها - که با بحث ما ارتباط مستقیم دارد - اشاره می کنیم:

ص: ۶۲

چند اصل از خطبه غدیر

۱-تاکیدبرثقلین

ثقلین واژه ای اسلامی است که اولین بار توسط رسول خدا صلی الله علیه وآله به کار رفته است و به دنبال آن مسلمانان آن را در متون دینی خود به کار برده اند.

رسول خدا صلی الله علیه وآله این واژه را این چنین به کار برده است:

«یا ایها الناس انّی تارک فیکم الثقلین لن تضلوا ان اتبعتموهما و هما کتاب الله و اهل بیتی عترتی و انّهما لن

یفترقا حتی یردا علیّ الحوض.»(۱)

ص: ۶۳

۱- مختصر مسند، بزاز، ج ۲، حلیه الاولیاء، ج ۹، ص ۶۵؛ مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ۹، ص ۱۶۳؛ ینابیع الموده، ص ۳۴؛ الذریه الطاهره، ص ۱۶۶؛ الضعفاء الکبیر، ج ۲، ص ۲۵۰؛ مشکاه المصابیح، حدیث شماره ۶۱۵۲؛ سلسله الاحادیث الصحیحه، ج ۴، ص ۳۵۵؛ المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۶۶؛ جامع الاصول فی احادیث الرسول، ج ۱، ص ۲۷۷؛ سنن، الترمذی، ج ۵، ص ۴۳۳؛ المعرفه و التاریخ، ج ۱، ص ۵۳۷؛ المصنف ابن ابی شیبه، حدیث ۳۱۶۷۰؛ فیض القدیر فی شرح الجامع الصغیر، ج ۳، ص ۱۴؛ فرائد السمطین، ج ۲، ص ۱۴۴؛ فردوس الاخبار، ج ۱، ص ۹۸؛ فضائل الصحابه، احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۵۸۵؛ مناقب، ابن مغازلی، ص ۲۳۵؛ التفسیر الکبیر، ج ۲، ص ۱۷۹؛ صحیح، مسلم، ج ۷، ص ۱۲۳؛ صحیح، ابن خزیمه، ج ۴ ص ۶۲؛ مسند، احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۴۹۲؛ مشکل الآثار، ج ۴، ص ۳۶۷؛ مستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۱۸؛ سنن، دارمی، ج ۲، ص ۳۳۲؛ السنن الکبری، ج ۱۰، ص ۱۱۴؛ تفسیر الخازن، ج ۱، ص ۲۷۷؛ خصائص، نسایی، ص ۱۱۸؛ الانوارالباهره بفضائل اهل بیت النبوی، ص ۱۴؛ الاتحاف بحب الاشراف، ص ۲۲؛ الفصول المهمه، ص ۳۹؛ تهذیب تاریخ، ابن عساکر، ج ۵، ص ۴۳۹؛ مسند، ابن ابی الجعد، ص ۳۹۷؛ مسند ابی لیلی، ج ۲، ص ۲۹۷؛ طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۱۹۴؛ الصواعق المحرقه، ص ۱۲۶؛ الموطأ، مالک، ص ۶۴۸؛ تاریخ، طبری، ج ۲، ص ۴۰۳؛ العقد الفرید، ج ۴، ص ۱۴۹؛ الغربیین فی القرآن و الحدیث، ج ۱، ص ۲۸۸؛ تنبیه الغافلین عن فضائل الطالبیین، ص ۱۱۷؛ مجمع بحارالانوار فی غرائب التنزیل و لطائف الاخبار، ج ۱، ص ۲۹۳؛ الفائق فی غریب الحدیث، ج ۱، ص ۱۵۰؛ غریب الحدیث، ج ۱، ص ۱۲۶؛ اسدالغابه فی معرفه الصحابه، ج ۳، ص ۲۲۰؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۳۷۵؛ المجرد للغه الحدیث، ج ۱، ص ۲۵۳؛ النهایه فی غریب الحدیث و الاثر، ج ۱، ص ۲۱۱؛ تفسیر غریب القرآن، ص ۳۸۶؛ کفایه الطالب، ص ۵۳؛ ذخائر العقبی، ص ۴۷؛ تفسیر غرائب القرآن، ج ۳، ص ۲۶۵؛ القاموس المحیط، ج ۲، ص ۱۲۸۷؛ الدرّالمنثور ذیل آیه اعتصام؛ کنزالعمال، ج ۱، حدیث ۹۴۰؛ تاج العروس، ج ۱۴، ص ۸۵؛ تفسیر روح المعانی، ج ۴، ص ۱۸؛ جامع التفسیر من کتب الاحادیث، ج ۱، ص ۳۹۱؛ تفسیر، القاسمی، ج ۸، ص ۲۵۰؛ تیسیرالعلی القدیر لاختصار تفسیر، ابن کثیر، ج ۱، ص ۲۹۸؛ الاساس فی التفسیر، ج ۲، ص ۸۵۳.

«ای مردم! دو چیز گرانبها را بین شما می گذارم که اگر از هر دو تبعیت کنید هرگز گمراه نخواهید شد و آن دو کتاب خدا و اهل بیتم هستند. این دو از هم جدا نمی شوند تا این که در قیامت کنار حوض بر من وارد شوند».

رسول خدا صلی الله علیه وآله حدیث ثقلین را در چهار مورد به کار برده است؛ اولین بار در مراسم حج در روز عرفه، دومین بار در روز غدیرخم، سومین بار در مسجد مدینه و چهارمین بار در حجره خود در آخرین روز زندگی خویش.

منابع حدیث پیشتر نقل شد و اگر به تفکیک دو مرتبه نقل شود، سخن طولانی خواهد شد.

ص: ۶۴

۲- بشارت به جانشینی دوازده امام

از مطالبی که رسول خدا صلی الله علیه وآله در خطبه های حجه الوداع مورد تأکید قرار داده، بشارت به این است که جانشینان آن حضرت، دوازده نفر هستند که در روایات دیگر به وضوح بیان کرده بود.

این روایات در منابع اهل سنت به سه گروه زیر تقسیم می شوند:

الف - روایاتی که می گویند جانشینان رسول خدا صلی الله علیه وآله دوازده نفرند و همه آنان از قریش هستند؛

«عن جابر بن سمره قال دخلت مع ابی علی النبی صلی الله علیه وآله فسمعته یقول: انّ هذا الامر لا ینقضی حتی یمضی فیهم اثنا عشر خلیفه. قال ثم تکلّم بکلام خفی علیّ قال فقلت لابی ما قال؟ قال! کلّهم من قریش.»(۱)

«جابر می گوید: با پدرم بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وارد شدیم. از ایشان شنیدم که می فرمود: این امر (اسلام) به پایان نمی رسد تا این که دوازده خلیفه در آن به قدرت برسند. سپس سخنی گفت که من نفهمیدم، به پدرم گفتم: رسول خدا صلی الله علیه وآله چه فرمود: پدرم گفت: می گوید همه آنها از قریش هستند».

ص: ۶۵

۱- صحیح، مسلم، کتاب الاماره، باب الناس تبع لقریش.ج ۶، ص ۳.

ب - روایاتی که می گویند جانشینان رسول خدا صلی الله علیه وآله دوازده نفرند و همه آنها از بنی هاشم هستند؛

«عن جابر بن سمره قال کنت مع ابی عندالنبی صلی الله علیه وآله فسمعته یقول: بعدی اثنا عشر خلیفه، ثم اخفی صوته، فقلت لابی ما الذی اخفی صوته، قال قال: کلّهم من بنی هاشم.»(۱)

«جابر می گوید: با پدرم نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله بودم، از ایشان شنیدم که می فرمود: جانشینان بعد از من دوازده نفر خواهند بود و سپس صدایش را کوتاه کرد (به طوری که من نشنیدم) به پدرم گفتم چه فرمود؟ پدرم گفت: می گوید همه آنها از بنی هاشم هستند».

ج - روایاتی که می گویند؛ جانشینان رسول خدا صلی الله علیه وآله دوازده نفرند و اولین آنها علی علیه السّلام و آخرین آنها مهدی است،

«عن عبایه بن ربعی عن جابر قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله انا سیّدالنبیّین و علیّ سیدالوصیّین و انّ اوصیایی بعدی اثناعشر اوّلهم علیّ و آخرهم القائم المهدی.»(۲)

۱- ینابیع الموده، باب ۷۷، ص ۴۴۵.

۲- همان.

«رسول خدا – که درود خدا بر او باد – فرمود: من سید و سرور پیامبران هستم و علی سید و سرور اوصیاست و بدون تردید اوصیای بعد از من دوازده نفر خواهند بود که اولین نفر آنان علی علیه السّلام و آخرین نفر آنان قیام کننده و مهدی است».

چنانچه روایات یادشده را – جدای از تحریفاتی که در آنها انجام گرفته است و طرح بحث آن به درازا خواهد کشید – به همین کیفیت که در منابع اهل سنت آمده است بپذیریم، به دلایل زیر جز بر اهل بیت علیه السّلام تطبیق نمی کند:

۱- نسبت بین این روایات، نسبت مطلق و مقید است و همه هم مثبت است. در علم اصول این قاعده مسلم است که در جمع مطلق و مقید، مطلق حمل بر مقید می شود. در این جا نیز یک گروه از روایات می گوید، جانشینان از قریش هستند.

گروه دیگر می گوید: اینها از بنی هاشم هستند و چون بنی هاشم از قریش و مقید است؛ پس باید به اینها اخذ کرد.

همچنین روایاتی که می گوید: اینها از بنی هاشم هستند، مطلق است و روایاتی که می گوید؛ نخستین آنها علی علیه السّلام و آخرشان مهدی علیه السّلام است.

۲- عدد دوازده بین تمام روایات مشترک است، صاحب «ینابیع الموده» که خود دانشمندی حنفی است، می نویسد:

«کثرت این روایات به اندازه ای است که قابل انکار نیست؛ زیرا یحیی بن الحسن در کتاب «العمده» این

روایت را از بیست طریق، بخاری از سه طریق، مسلم از نُه طریق، ابی داود در سنن از سه طریق، ترمذی از یک طریق و حمیدی آن را از سه طریق نقل می کند.

از طرفی مشخصات این دوازده نفر در روایات به گونه ای بیان شده است که همانند شناخت زمان و مکان است و راهی جز این نیست که مقصود از این دوازده نفر جانشین از خاندانش باشد؛ زیرا نمی توان این حدیث را بر خلفای بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله- که از اصحاب آن حضرت بودند - تطبیق کرد؛ چون آنان از دوازده نفر کمتر بودند. همچنین این روایات بر پادشاهان بنی امیه قابل تطبیق نیست؛ زیرا اوّلاً عدد آنان بیش از دوازده نفر است. گذشته از آن که آنان ظالم و فاسق بودند و تنها عمر بن عبدالعزیز از بین آنان استثناست و افزون بر این، آنان از بنی هاشم نبودند؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه وآله در روایت عبدالملک از جابر فرمود: اینها همه از بنی هاشم هستند و این که در این روایت آمده است که حضرت صدایش را کوتاه کرد، مؤید صحت همین روایت است؛ زیرا آنان از خلافت بنی هاشم دل خوشی نداشتند.

همچنین نمی توان این روایت را بر پادشاهان بنی عباس حمل کرد؛ زیرا شمار آنان نیز بیش از دوازده نفر است. گذشته از آن که آنان آیه قربی و حدیث کساء را درباره اهل بیت علیه السّلام رعایت نکرده اند. بدین سان باید

این روایات را بر دوازده امام از خاندان پیامبر حمل نمود، چون آنان داناترین افراد، بزرگوارترین و با

تقواترین بوده و برترین خانواده را داشته اند و نزد خداوند برترین انسانها هستند علوم آنان نسل بعد از نسل به جدشان رسول خدا صلی الله علیه وآله می رسد که اهل فضل و تحقیق و کشف و توفیق این خاندان را چنین می شناسند.

همچنین موید این که مقصود از روایات یاد شده دوازده نفر از خاندان رسول خدا صلی الله علیه وآله هستند، هماهنگی این تطبیق با روایات ثقلین است که در آن روایات تصریح شده است که امانت رسول خدا صلی الله علیه وآله اهل بیت او هستند». (۱)

گذشته از تحلیل این دانشمند حنفی باید یادآور شد که در حدیث رسول خداصلی الله علیه وآله کلمه ای است که این دانشمند به آن توجه نکرده است و آن این که تا این دوازده نفر به قدرت نرسند، کار دنیا به پایان نمی رسد و از طرفی صدها سال است که این حکومتها به پایان رسیده است. با این که در این روایات آمده است که آخرین آنها مهدی علیه السّلام است، در حالی که او هنوز نیامده است.

با توجه به وضوح روایات «اثناعشر خلیفه» و ناهماهنگی آنها با ذهنیت اهل سنت، دانشمندان اهل سنت تلاش فراوانی کرده اند که بتوانند توضیحی برای آن ارائه کرده، بر تاریخ تطبیق کنند، ولی راه به جایی نبرده اند.

ص: ۶۹

۱- ینابیع الموده، باب ۷۷، ص ۴۴۶.

۳- تأکید بر ولایت علی علیه السّلام

از مطالبی که رسول خدا صلی الله علیه وآله در خطبه غدیریّه بر آن تأکید کرده، ولایت علی علیه السّلام است که برای جلوگیری از اشتباه یا عمد، عده ای، او را بلند کرد و عملاً به مردم شناساند.

به این بخش از خطبه توجه کنید:

«فانظروا کیف تخلفونی فی الثقلین، فنادی مناد، و ما الثقلان یا رسول الله؟ قال: کتاب الله طرف بیدالله (عزوجل) و طرف بایدیکم فاستمسکوا به لا تضلّوا، و الآخر عترتی و انّ اللطیف الخبیر نبّأنی انّهما لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض و سألت ذلک لهما ربّی، فلا تقدّمو هما فتهلکوا و لا تقصروا عنهما فتهلکوا و لا تعلّموهم فانّهم اعلم منکم، ثم اخذ بید علیّ رضی الله عنه، فقال: من کنت مولاه فهذا علی مولاه...»(۱)

«توجه کنید که چگونه حرمت دو امانتم مرا نگه می دارید؟

شخصی فریاد زد: ای رسول خدا صلی الله علیه وآله آن دو امانت چیست؟

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: یکی کتاب خداست که یک طرف آن

۱- معجم کبیر، طبرانی، ج ۵، ص ۱۶۶، و ج ۳، حدیث ۲۶۸۱ با کمی تلخیص.

در اختیار خداونـد است و طرفی در اختیار شـماست. به آن چنگ بزنیـد تا گمراه نشویـد و دیگری عترت من است. از خداوند خواسـته ام که ین دو از هم جدا نشوند و خداوند آگاه و ریزبین به من خبر داد که قرآن و عترتم از همدیگر جدا نمی شوند تا این که در کنار حوض بر من وارد شونـد. بر کتاب و عترت پیشـی نگیرید که گمراه می شوید. از کتاب و عترت باز نمانید که گمراه می شوید و به اهل بیتم چیزی نیاموزید که آنان داناترین شـما هسـتند. سـپس دست علی علیه السّلام را گرفت و فرمود: هر که من مولای اویم، این علی مولای اوست».

همان طور که پیشتر از سبط ابن جوزی – از دانشـمندان اهل سـنت- نقل کردیم، معنای ولایت در این جا جز اطاعت محض و بدون چون و چرا که همان امامت باشد، نیست.

چنان که ملاحظه می کنیـد، در این روایت رسول خدا صلی الله علیه وآله یک ویژگی برای اهل بیت علیه السّلام و جانشینان خود به کار برده است و آن این است که اینان داناترین امت هستند و نیازی به آموزش دیگران ندارند و این مسأله مورد اتفاق امت اسلامی با همه فرقه ها و گرایشهای مختلف است که امام علی علیه السّلام اعلم امت اسلامی و تنها کسی است که توانسته است بگوید: «سلونی قبل ان تفقدونی»(۱)

ص: ۷۱

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۷؛ الریاض النضره، ج ۲، ص ۱۴۳، ۱۳۹؛ ذخائر العقبی، ص ۱۵۰؛ اسدالغابه، ج ۴، ص ۹۵؛ طبقات، ابن سعد، ج ۲، ص ۳۳۹؛ مستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۳۸؛ الصواعق المحرقه، ص ۱۲۲؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۷؛ مناقب، ابن مغازلی، ص ۸۰؛ کفایه الطالب، ص ۲۲۰؛ مناقب، الاسد الغالب، ص ۳۱.

ولایت علی علیه السّلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز مسأله ای نیست که آن حضرت تنها در خطبه غدیریّه اعلام کرده باشد، بلکه از سالها قبل آن را در مراحل و موارد متفاوت بیان کرده است که در منابع اهل سنت فراوان یافت می شود.(۱)

۴- وعده عذاب به مخالفان نبوت و امامت

رسول خدا صلی الله علیه وآله در خطبه های حجه الوداع به خصوص در خطبه غدیریّه و در آخرین جمله خطبه غدیریه فرمود:

«ایها الناس من ادعی الی غیر ابیه و من تولی غیر موالیه فعلیه لعنه الله و الملائکه و الناس اجمعین ولا یقبل الله منه صرفا و لا عدلاً و السلام علیکم و رحمه الله.»(۲)

«ای مردم! هرکس خودش را به غیر پدرش نسبت دهد و هر کس غیر مولای خود، دیگری را به عنوان مولا انتخاب کند؛ پس لعنت خدا و ملائکه و همه مردم بر او باد و خداوند از چنین انسانی نه توبه ای را قبول می کند و نه فدیه ای».

۱- مستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۹؛ کنوزالحقایق، ج ۱، ص ۳۸۶؛ کفایه الطالب، ص ۲۷۴؛ الصواعق المحرقه، ص ۱۲۲.

۲- العقد الفرید، ج ۴، ص ۱۴۹.

این بخش از خطبه دارای سه بخش زیر است:

۱- ادعای دنیوی شخص در انتساب به غیر پدر و انتخاب غیر مولا به جای مولای خود؛

۲- عدم پذیرش توبه این شخص و عدم جایگزینی هیچ کار خیری به جای آن؛

۳- عذاب اخروی شدید که ابدی و جاودان است.

بخش اول ابهامی دارد که محتمل است مقصود پدر نسبی باشد و احتمال دارد مقصود پدر معنوی باشد.

البته در منابع اهل سنت به شرح این جمله نپرداخته اند و با همین ابهام آن را آورده اند بدون این که توجه داشته باشند که این روایت با همین معنای ظاهری که مقصود پدر نسبی باشد، مخالف فتوای همه فقهای اسلام است؛ زیرا اگر کسی خود را به غیر پدر نسبی خود نسبت دهد و بعد توبه و استغفار کند، توبه اش پذیرفته است، در حالی که رسول خداصلی الله علیه وآله در این عبارت تصریح می کند:

اولاً: توبه این شخص در درگاه خدا پذیرفته نیست؛

ثانیا: هیچ کار خیری نمی تواند این گناه را جبران کند؛

ثالثا: لعنت خدا و ملائکه و تمام مردم بر اوست و از رحمت خدا دور است.

در روایات دیگر این مسأله به حدی شدید بیان شده است که اگر شخصی چنین ادعایی کند، از حوزه اسلام خارج خواهد شد؛

«من تولی غیر موالیه فقد خلع رقبه الاسلام من عنقه.»(۱)

«هر کس غیر از مولای خودش مولای دیگری انتخاب کند ریسمان اسلام را از گردن خود باز نموده است.»

یا در روایات دیگری این کار مساوی با کفر معرفی شده است؛

به عنوان نمونه:

«من تولّی غیر موالیه فقد کفر.»(۲)

«هر کس غیر از مولای خود، مولای دیگری انتخاب کند کافر شده است».

در روایات دیگری این کار مساوی با کفر به آنچه بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وحی شده معرفی شده است؛

«و من تولّی غیر موالیه فهو کافر بما انزل الله علی رسوله.»(۳)

در روایات دیگری این کار مساوی با خلود در جهنم معرفی شده است؛

«من تولی غیر موالیه فلیتبوّا بیتا من النار»(۴)

۱- کنزالعمال، ج ۱۰، ص ۳۲۴.
۲- همان، ج ۱۰، ص ۳۲۷.
۳- همان، ج ۱۶، ص ۲۵۵.
۴- همان، ج ۱۰، ص ۳۲۶.

بایـد توجه داشت این عقوبت شدیـد نمی توانـد بـا آن ادعـای سـاده شـخص تنـاسب داشـته باشـد. بنابراین جمله یاد شـده باید برخلاف معنای ظاهری معنای دیگری نیز داشته باشد.

همان طور که بیان شـد، دانشـمندان اهل سـنت از کنار این فقره از حـدیث گذشـته اند، ولی در روایات شـیعه این مسأله که به طور شفاف بیان شده، مشخص می کند که مقصود از آن جمله پدر معنوی است و نتیجه اش انکار نبوت و امامت است.

امیرالمؤمنین علیه السّـلام می فرماید: رسول خدا صلی الله علیه وآله به من فرمود به مسجد برو و این سه مطلب را به مردم اعلام کن:

«ایها الناس من انتقص اجیرا اجره فلیتبوّأ مقعـده من النار و من ادعی الی غیر موالیه فلیتبوأ مقعـده من النار و من انتفی من والدیه فلیتبوأ مقعده من النار! قال فقام رجل و قال یا اباالحسن ما لهنّ من تاویل؟ فقال: الله و رسوله اعلم. فاتی رسول الله صـلی الله علیه وآله فـاخبره فقال رسول الله: ویل لقریش من تاویلهنّ، ثلاث مرآت! ثم قال: یا علی انطلق فاخبرهـم انی انا الاجیر الـذی اثبت الله مودّته من السماء، ثم انا و انت مولی المؤمنین و انا و انت ابواالمؤمنین».(۱)

ص: ۷۵

۱- تفسیر فرات، ص ۳۹۲.

«ای مردم! هر کس از مزد اجیری بکاهد، جایگاهش در جهنم است و هر کس خود را به غیر مولایش نسبت دهد، نشمینگاهش در جهنم است و هر کس از والدین خود ببرد، نشمینگاهش در جهنم است.

حضرت فرمود: پس از اعلام این مطلب از طرف رسول خداصلی الله علیه وآله در مسجد، مردی برخاست و گفت: ای ابوالحسن! تاویل این سه جمله چیست؟ من گفتم: خدا و رسولش بهتر می دانند و خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله رسیدم و گزارش جلسه و پرسش مردم

را به عرضش رساندم. رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: وای بر قریش از تاویل این سه جمله و این جمله را سه بار تکرار کرد، سپس فرمود: ای علی! برو و به آنها گزارش بده! بدون تردید من آن اجیری هستم که خداوند مودتش را از آسمان واجب کرده است، بعد من و تو مولای مؤمنان هستیم و من و تو پدران مؤمنان هستیم»!

این تفسیر از پدر - که همان پدر معنوی است - شامل رسول خدا صلی الله علیه وآله و امیرالمؤمنین علیه السّلام میشود و انکار چنین پدری با خروج از اسلام، کفر و خلود در جهنم سازگار است و آن گاه این عذاب متناسب با مسؤولیت پیامبری و مسؤولیت خلافت نبوی است.

بـدین سـان، بـا توجه به چهار نکته ای که از مطالب کلی طرح شـده، در خطبه های حجه الوداع بیان شـد، دلالت این حادثه بر نصب امـام علی علیه السّـلام روشن و آشـکار می گردد و اگر فرصتی بود که همه این اصول طرح شـده در کلاـم رسول خـدا صلی الله علیه وآله شرح داده شود، حساسیت خطبه های یاد شده بیش از پیش نمایان می شد.

اکنون با توضـیحی که درباره هدف از فرسـتادن پیامبران، مطرح بودن مسأله جانشـینی رسول خدا صـلی الله علیه وآله در عصر رسول خدا صلی الله علیه وآله و محتوای خطبه ها ارائه شد، به بررسی آیات غدیر می پردازیم.

از آیاتی که شیعه بر امامت امام علی علیه السّلام استدلال می کند، این آیه است:

{یـا أَیُّهـا الرَّسُولُ بَلِّغْ مـا أُنْزِلَ إِلَیْـکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَـلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَاللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْـدِی القَوْمَ الکافِرِینَ }(۱)

« ای پیامبر! آنچه از خدا بر تونازل شد، به خلق برسان که اگر نرسانی تبلیغ رسالت و ادای وظیفه نکرده ای و خدا تو را از شر و آزار مردمان محفوظ خواهد داشت که خدا گروه کافران را هدایت نخواهد کرد».

ص: ۷۷

۱- مائده/۶۷.

فصل اول :تقریراستدلال شیعه به آیه تبلیغ

اشاره

علامه حلی قدس سره درباره استدلال شیعه به این آیه می نویسد:

«نقـل الجمهور انّهـا نزلت فی بیان فضل علی یوم الغـدیر فاخـذ رسول الله بیـد علی و قال: ایهاالناس الست اولی منکم بانفکسم؟ قالوا: بلی یا رسول الله. قال: من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله و ادر الحق معه کیف ما دار. المولی یراد به الاولی بالتصرف لتقدمِ الست و لعدم صلاحیه غیره هاهنا.»(۱)

«جمهـور نقـل کرده انـد؛ این آیه در روز غـدیر در بیـان فضـیلت علی علیه السّـلام نـازل شـده است و پس از نزول آیه، رسول خداصلی الله علیه وآله دست علی علیه السّلام را گرفت و فرمود: ای مردم! آیا من نسبت به

ص: ۸۱

۱- نهج الحق و کشف الصدق، ص ۱۷۲؛ منهاج الکرامه فی معرفه الامامه، ص ۱۱۷؛ المقنع فی الامامه، ص ۷۵.

شما از خودتان سزاوارتر نیستم؟ همه گفتند: چرا ای رسول خداصلی الله علیه وآله. رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: هر که من مولای اویم این علی مولای اوست؛ خدایا با دوستان او دوست باش و با دشمنانش دشمن باش، یاورانش را یار باش، تحقیرکنندگان او را تحقیر کن. آن طور که او عمل می کند حق را با او بدار.»

با توجه به این که رسول خدا صلی الله علیه وآله نخست کلمه «مولا» را درباره خود و سپس درباره علی علیه السّلام به کار برده است، مقصود از مولی باید شایسته تر به تصرف باشد؛ زیرا کاربرد بقیه معانی مولی در این جا درست نیست.

در کلام علامه استدلال به این آیه بر سه مقدمه زیر استوار است:

۱- نزول آیه در غدیرخم؛

۲- کاربرد کلمه مولا از طرف رسول خدا صلی الله علیه وآله در خطبه غدیریه؛

۳- عدم صلاحیت اراده بقیه معانی مولا در این جا، بجز معنای «شایسته تر به تصرف».

مقدمه اول

نزول آیه در غدیر خم

درباره نزول این آیه در میان مفسران و محدثان اختلاف نظر وجود دارد که گاه به ده قول می رسد. دلیل این همه اختلاف نظر این است که با توجه به

ذهنیت اهل سنت نسبت به صحابه و عملکرد آنان تلاش بسیاری انجام می گیرد تا عملکرد صحابه بعد از رسول خداصلی الله علیه وآله مورد نقد و ابطال قرار نگیرد و اگر مشخص شود که این آیه در غدیر نازل شده است، انحراف عملکرد بعضی از صحابه از دستور رسول خدا صلی الله علیه وآله ثابت می شود. براین اساس آراء سست و بدون دلیل ارائه کرده اند تا ثابت نشود که این آیه در غدیر نازل شده است.

قبل از بررسی آراء یاد شده، یادآوری نکته های زیر ضروری است:

نزول سوره مائده

آیه مورد بحث در سوره مائده قرار دارد و در این که سوره مائده آخرین سوره ای است که بر رسول خدا صلی الله علیه وآله نازل شده است، تردیدی نیست ولی درباره زمان آغاز نزول آیات این سوره عده ای بر این باورند که نزول آیات این سوره در چهار سال پایانی زندگانی رسول خدا

صلی الله علیه وآله نیز ادامه داشت؛ زیرا در همین سوره آیه اکمال قرار دارد که در حجه الوداع، به سال دهم هجری، هشتاد روز قبل از وفات آن حضرت نازل گردید.(۱)

ص: ۸۳

۱- درآمدی بر تحقیق و اهداف و مقاصد سوره های قرآن، ص ۱۰۹.

سیاق آیه

سیاق آیه در اندیشه مفسران اهل سنت اهمیت فراوانی دارد و در آیات ولایت به استناد سیاق شبهاتی وارد کرده اند. این آیه از نظر سیاق میان آیاتی وارد شده که درباره اهل کتاب است.

مقصود از ناس

از مسائلی که به مشخص کردن شأن نزول آیه کمک می کند، تبیین مراد از واژه ناس در آیه است که باید به کمک بقیه قرائن آن را روشن ساخت.

مقصود از عصمت

در آیه مورد بحث خداوند به پیامبر صلی الله علیه وآله چنین وعده می دهد: {والله یعصمک من الناس...}. حال باید مشخص کرد که مقصود از عصمت چیست و برای این کار راهی جز استفاده از قرائن نیست.

مقصود از عبارت «ما انزل الیک»

در فهم آیه مورد نظر مشخص کردن «ما انزل الیک» نقش مهمی دارد؛ زیرا تبلیغ نکردن آن برابر با تبلیغ نکردن رسالت دانسته شده است. بنابراین باید مراد از «ما انزل الیک» چیزی باشد که با رسالت و هدف آن برابری کند.

شخصیت روحی رسول خدا صلی الله علیه وآله

اشاره

در اینجا چند نکته را درباره شخصیت رسول خدا صلی الله علیه وآله که می تواند به فهم شأن نزول آیه کمک کند، بیان می کنیم:

الف - استقامت رسول خدا صلی الله علیه وآله:

استقامت انسانها در کارها به اعتقاد آنان به اهدافشان بستگی دارد؛ هر چه اعتقاد به هدف و درستی آن بیشتر باشد استقامت در راه رسیدن به آن بیشتر است. رسول خدا صلی الله علیه وآله در نبوت و ضرورت تبلیغ رسالت خود نه تنها هیچ شک و تردیدی به خود راه نمی داد، بلکه از نظر روحی و استقامت در راه آن به اندازه ای قوی بود که اگر همه جهان را هم به او می دادند که از تبلیغ دین دست بدارد نمی پذیرفت، چنان که آن حضرت بعد از دستور خدا به تبلیغ عمومی و مقاومت قریش و ارائه پیشنهادهای آن چنانی به ابوطالب فرمود:

«یا عمّاه و الله لو وضعوا الشمس فی یمینی و القمر فی یساری علی ان اترک هذاالامر حتی یظهره الله او اهلک فیه ما ترکته.»(۱)

«ای عمو! به خدا قسم اگر (قریش) خورشید را در دست راست و ماه را در دست چپم قرار دهند و در برابر آن از من بخواهند دست از

۱- سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۶۶؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۷؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۶۴؛ البدایه و النهایه، ج ۲، ص ۳۸۴.

این کار بردارم، دعوت به توحید را رها نخواهم کرد تا این که خدا این دین را گسترش دهد و یا این که من در این راه کشته شوم».

ب – شجاعت رسول خدا صلی الله علیه وآله:

گرچه انبیاء هر یک از فضائل اخلاقی را به طور کامل دارا هستند و شجاعت نیز یکی از فضائل اخلاقی است، ولی در وصف شجاعت رسول خدا صلی الله علیه وآله همین بس که امیرالمؤمنین علیه السّلام – که خود الگوی شجاعت است و در تاریخ بخوبی در این میدان درخشیده است – از شجاعت رسول خدا صلی الله علیه وآله چنین یاد می کند:

«کنّا اذا احمّر البأس اتّقّینا برسول الله صلی الله علیه وآله فلم یکن احد منّا اقرب الی العدوّ منه»(۱)

«هنگامی که شعله آتش جنگ بر افروخته می شد، ما به رسول خداصلی الله علیه وآله پناه می بردیم و خود را به وسیله او حفظ می کردیم و در جنگ هیچ یک از ما به اندازه او به دشمن نزدیک نبود».

ج – عصمت رسول خدا صلی الله علیه وآله:

مسلمانان با همه اختلافات فرقه ای و فکری در مسأله عصمت رسول خداصلی الله علیه وآله وحدت نظر دارند و همه او را معصوم می دانند. معنای معصوم

۱- نهج البلاغه، حکمت شماره ۹.

بودن این است که هیچ نوع کاری که مورد رضایت خداوند نباشد، از او سر نمی زند.

با توجه به نکات یاد شده به بررسی آرای دانشمندان اهل سنت در شأن نزول آیه و زمان آن می پردازیم.

محل نزول آیه

۱– نزول آیه در مکه:

اشاره

این آیه در اوائل بعثت نازل شد و سبب نزول آن این است که رسول خداصلی الله علیه وآله از قریش می ترسید و در تبلیغ وحی کُندی و تعلل می کرد که این آیه نازل شد.(۱)

نقد

الف – این نظر با رأی مشهور و مسلّم که سوره مائده در آخرین سالهای زندگی رسول خدا صلی الله علیه وآله نازل شده است، سازگار نیست.

ب – نظر یاد شده با آنچه درباره استقامت رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کردیم نیز سازگار نیست؛ زیرا اگر او از قریش می ترسید اصلاً اقدام به دعوت نمی کرد، در

۱– تفسیر فخر رازی، ج ۱۱، ص ۴۹؛ الدرّالمنثور، ج ۲، ص ۲۹۸؛ تفسیر طبری، ج ۶، ص ۱۹۸؛ اسباب النزول، واحدی، ج ۱، ص ۱۳۹.

حالی که پیشتر جواب دندان شکن آن حضرت به پیشنهاد قریش مبنی بر توقف دعوت را نقل کردیم.

ج – نظر یاد شده با شجاعت آن حضرت هم سازگار نیست که پیشتر از امام علی علیه السّلامدرباره شجاعت آن حضرت نقل کردیم.

د - دیدگاه مذکور با انتخاب خداوند هم سازگار نیست؛ زیرا کسی را به پیامبری برگزیده است که از تبلیغ رسالتش می ترسد!

ه - گذشته از همه این ایرادها، اگر این دیدگاه را بپذیریم، آیه معنای درستی نخواهد داشت؛ زیرا گویی خداوند در ابتدای بعثت به پیامبرش فرموده است اگر آنچه به تو وحی کردیم تبلیغ نکنی مثل این است که رسالتت را تبلیغ نکرده ای؟ در حالی که او در آغاز راه است و هنوز کار چندانی انجام نداده است تا عدم تبلیغ آن با عدم تبلیغ رسالت برابری کند.

۲– نزول آیه در مکه، بدون ذکر تاریخ

اشاره

پس از آن که رسول خدا صلی الله علیه وآله به ابوطالب - یا عباس – گفت: نیازی به حفاظت ندارد و محافظان را رد کرد، این آیه نازل شد.(۱)

نقد

الف - کلیه اشکالهای یادشده در دیدگاه اول نیز در اینجا وارد است.

۱- الدرّالمنثور، ج ۲، ص ۲۹۸.

ب - روایات اهل سنت که در دیدگاه سوم مطرح است و به استناد آنها نظر سوم رامطرح کرده اند که لغو حراست و حفاظت از رسول خدا صلی الله علیه وآله در مدینه انجام گرفته است نه در مکه.

ج – هدف از طرح این روایات به ویژه این دو روایت این است که در یکی تلاش بر این است که نقش ابوطالب در مکه در حمایت از رسول خدا صلی الله علیه وآله را کم رنگ جلوه دهند، در حالی که ابن ابی الحدید از رسول خدا صلی الله علیه وآله درباره ابوطالب چنین نقل می کند:

«لمّا مات ابوطالب جاء علی علیه السّلام الی رسول الله صلی الله علیه وآله فآذنه بموته، فتوجّع عظیما و حزن شدیدا، ثم قال: له: امض فتول غسله فاذا رفعته علی سریره فاعلمنی ففعل فاعترضه رسول الله صلی الله علیه وآله و هو محمول علی رؤوس الرجال، فقال: وصلت رحم یا عمّ و جُزیت خیرا، فلقد ربّیت و کفلت صغیرا و نصرت و آزرت کبیرا، ثم تبعه الی حفرته، فوقف علیه، فقال: اما و الله لا ستغفرنّ لک و لا شفعنّ فیک شفاعه یعجب لها الثقلان.»(۱)

«هنگامی که ابوطالب درگذشت، علی علیه السّلام نزد رسول خداصلی الله علیه وآله آمد و او را از مرگ ابو طالب آگاه کرد. رسول خداصلی الله علیه وآله بسیار

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۷۶.

رنجور و غمگین شـد و به علی علیه السّـلام فرمود: برو غسـلش بده، وقتی جنازه اش را برداشتید مرا خبر کن. علی علیه السّـلام چنین کرد. وقتی جنازه روی دوش مردان در حال حرکت بود، رسول خداصـلی الله علیه وآله رسید و با دیدن جنازه فرمود: ای عمو! صله رحم را به جا آوردی و پاداش خیری دریافتی. در حالی که کوچک بودم مرا تربیت و سرپرستی کردی و در بزرگی ام مرا پناه دادی و یاری کردی! سپس در پی جنازه رفت تا این که بالای قبر ایستاد و فرمود: به خدا قسم! برای تو طلب آمرزش می کنم و درباره ات شفاعت می کنم؛ شفاعتی که جن و انس را به تعجب وا دارد».

در روایت دیگر نیز تلاـش برای جعـل فضـیلت برای عباس در مکه است، با این که همه می داننـد تا ابوطالب زنـده بود، عباس هیچ نقشی در حمایت از رسول خدا صلی الله علیه وآله نداشت. این روایت در عصر بنی عباس جعل شده است.

۳- نزول آیه در مدینه:

اشاره

بدون این که تاریخی برای آن ذکر کنند، تنها آیه را به لغو حراست ارتباط داده اند.(۱)

ص: ۹۰

۱- الدرّالمنثور، ج ۲، ص ۲۹۸.

نقد

الف – این که آیه را به لغو حراست – چه در مکه و چه در مـدینه – نسبت دهیم، با بخش اول آیه که می فرمایـد: آنچه به تو وحی کرده ایم تبلیغ کن والاّ رسالت خدا را تبلیغ نکرده ای سازگار نیست.

ب – ارتباط آیه با لغو حراست، – چه در مکه و چه در مدینه، – با مسائل قطعی تاریخ نیز سازگار نیست؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه وآله با قبائل پیمان می بست همان طور که از زن و فرزنـد خود دفاع می کننـد، از او هم دفاع کنند و مشـهورترین آنها پیمان عقبه دوم است که رسول خدا صلی الله علیه وآله با خزرجیان بست که به «بیعه الحرب» مشهور شد که پیشتر بیان کردیم.

ج – از مسلمات تاریخ اسلام این است که حراست و حفاظت از رسولخداصلی الله علیه وآله – چه در مکه و چه در مدینه، – تا پایان عمر رسول خداصلی الله علیه وآله

ادامه داشـته است و روایات فراوانی از این مسأله حکایت می کنند. در بعضی از روایات این مسأله مورد تأکید قرار گرفته است که حتی هنگام نماز از آن حضرت حراست می کردند.(۱)

برخی از روایات از تقاضای پیامبر از اصحاب برای حراست و حفاظت حکایت می کند.(۲)

ص: ۹۱

۱- کنزالعمال، ج ۱۲، ص ۴۳۰.

۲- مسند، احمد ابن حنبل، ج ۲، ص ۳۱.

بعضی از روایات حکایت از ادامه حراست تا پایان عمر آن حضرت دارد؛ «انّ النبی صلی الله علیه وآله کان یحرسه اصحابه»(۱)؛ زیرا وقتی کان بر سر فعل مضارع درآید، افاده استمرار دارد و برخی از روایات حکایت از محافظت از او در فتح مکه دارد(۲) و بعضی از روایات حکایت از آن دارد که حضرت تا از وجود محافظان اطمینان پیدا نمی کرد، نمی خوابید؛

«عن عائشه قالت: ارق رسول الله صلی الله علیه وآله ذات لیله، فقال: لیت رجلاً صالحا من اصحابی یحرسنی اللیله. قالت و سمعنا صوت السلاح، فقال رسول الله صلی الله علیه وآله: من هذا قال سعد بن ابی وقاص: یا رسول الله جئت احرسک. قالت عائشه فنام رسول الله صلی الله علیه وآله حتی سمعت غطیطه.»(۳)

«عایشه می گوید: یک شب رسول خدا صلی الله علیه وآلهبه خواب نمی رفت، پس فرمود: ای کاش یکی از اصحاب شایسته ام امشب از من حفاظت می کرد!

عایشه گفت: در این حال صدای سلاحی را شنیدیم، رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: کیست؟

ص: ۹۲

۱- همان، ج ۵، ص ۵۵۱.
۲- الصحیح، البخاری، ج ۳، جزء ۵، ص ۹۱.
۳- صحیح، مسلم، ج ۴، جزء ۷، ص ۱۲۴.

سعد ابن ابی وقاص گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه وآله، من برای حفاظت شما آمده ام.

عایشه گفت: به دنبال آمدن محافظ، رسول خدا صلی الله علیه وآله خوابید به گونه ای که من خروپف او را شنیدم».

د - به راستی جای تعجب دارد که عده ای برای این که نزول آیه در غدیر را انکار کنند، اسامی محافظان رسول خدا صلی الله علیه وآله را در جنگها، سفرها، مدینه و... نقل می کنند و در عین حال می گویند در مکه یا در مدینه بعد از این که آیه نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه وآله حراست را لغو کرد.

ه - حتی در روز نیز از آن حضرت حفاظت می شد و شاهد آن «اسطوانه الحرس» است که اکنون نیز یکی از ستونهای مقدس مسجدالنبی است. وجه نامگذاری آن این است که امیرالمؤمنین علیه السّلام در کنار آن می نشست و از رسول خداصلی الله علیه وآله محافظت می کرد.(۱)

ص: ۹۳

۱- وفاءالوفاء، ج ۲، ص ۴۴۸.

۴- نزول آیه در مدینه و در جنگ ذات الرقاع:

اشاره

شخصی اقدام به ترور رسول خدا صلی الله علیه وآله کرده بود، پس از آن این آیه نازل شد.(۱)

نقد

الف - جنگ ذات الرقاع در سال چهارم هجری اتفاق افتاده است،(۲) در حالی که پیشتر نقل کردیم که سوره مائده - به عنوان آخرین سوره - در سالهای پایانی عمر رسول خدا صلی الله علیه وآله نازل شده است.

ب - منابع اصلی تاریخی که جنگ ذات الرقاع را طرح کرده اند، هیچ یک نزول این آیه را در این جنگ ذکر نکرده اند، بلکه تنها وجوب صلاه خوف را مطرح کرده اند.

ج - در صورت پذیرش این نظر آیه از نظر محتوا هیچ تناسبی با همین جنگ ندارد؛ چه ارتباطی وجود دارد بین تبلیغ آنچه بر رسول خدا صلی الله علیه وآله نازل شده

۱- تفسیر طبری، ج ۴، ص ۶۴۷؛ الکشف و البیان، ج ۴، ص ۹۰؛ تفسیر ماوردی، ج ۲، ص۵۳؛ تفسیر ابن ابی حاتم، ج ۴، ص ۱۱۷۳؛ تفسیر نبوی، ج ۲، ص ۵۱؛ المحرر الوجیز، ج ۵، ص۱۵۵.
۲- سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۲۱۳؛ مغازی واقدی، ج ۱، ص ۳۹۵؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۱۷۴.

و تهدیـد او به این که اگر این کـار را نکنـد رسـالت الهی را تبلیغ نکرده است و بین حفاظت خداونـد از او و طرح ترور رسول خدا صلی الله علیه وآله.

د - عجیب تر این که راوی نزول این آیه در ذات الرقاع ابوهریره است، در حـالی که ابوهریره در سال هفتم به مـدینه آمـده و مسلمان شده(۱) و جنگ ذات الرقاع در سال چهارم رخ داده و سوره مائده نیز در سالهای پایانی عمر رسول خدا صلی الله علیه وآله نازل شده است.

گرچه فخررازی اقوال یـاد شـده در نزول این آیه را تـا ده قول نقـل می کند(۲)، ولی بعضـی از آنها به انـدازه ای سـست و بی اساس است که ارزش نقل کردن را ندارد تا چه رسد به نقد کردن.

آنچه یاد شد، مهمترین اقوال مخالف نزول آیه در غدیر بود که بی اساس بودن آنها براساس مدارک تاریخی روشن است.

۵ - نزول آیه در غدیرخم

شیعه در نزول این آیه در غـدیرخم وحـدت نظر دارنـد و در بین اهل سـنت نیز بسیاری به این باورنـد که این آیه در غـدیرخم نازل شده است؛

«عن ابی سعید الخدری ان هذه الآیه نزلت فی فضل علی بن ابی طالب یوم غدیر خم، فاخذ رسول الله بیده

۱- تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۴۸۱؛ الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۷، ص ۲۰۳.

۲- تفسیر فخر رازی، ج ۱۱، ص ۴۹.

و قال: من كنت مولاه فهذا على مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه.»(۱)

«ابوسعید خدری می گوید: این آیه در فضیلت علی بن ابی طالب نازل گردید. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه وآله دست علی علیه السّلام را گرفت و فرمود: هر که من مولای اویم این علی مولای اوست. خدایا با دوستدار او دوست و با دشمنانش دشمن باش».

با توجه به شواهدی که بر نزول آیه در غدیرخم ارائه خواهیم کرد، مقدمه اول استدلال شیعه که نزول آیه در غدیرخم باشد، اثبات می شود.

ص: ۹۶

۱- غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج ۶، ص ۱۲۹؛ تفسیر المنار، ج ۶، ص ۴۶۳؛ تفسیر، ابن ابی حاتم، ج ۴، ص ۱۱۷۲؛ تفسیر فخررازی، ج ۱۱، ص ۴۹؛ ینابیع الموده، ص ۱۲۰؛ تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۲۳۷؛ اسباب النزول واحدی، ص ۱۱۵؛ الدرّالمنثور، ج ۳، ص ۱۱۷؛ المعیار و الموازنه، ص ۲۱۰؛ شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، ج ۱، ص ۸۶؛ فرائدالسمطین، ج ۱، ص ۱۵۸؛ عمده القاری، ج ۱۸، ص ۲۰۶؛ الفصول المهمه، ص ۴۲؛ فتح القدیر، ج ۲، ص ۶۰؛ تنبیه الغافلین عن فضائل الطالبین، ص ۶۰؛ تسهیل الوصول الی معرفه اسباب النزول، ص ۱۳۴؛ فتح البیان فی مقاصد القرآن، ج ۴؛ ص ۱۹؛ تفسیر روح المعانی، ج ۶؛ ص ۱۹۳؛ مطالب السؤول فی مناقب آل الرسول، ص ۸۰.

مقدمه دوم:

صدور جمله «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» از رسول خدا صلی الله علیه وآله

مقدمه دوم استدلال شیعه این است که رسول خدا صلی الله علیه وآله در خطبه غدیریه جمله «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» را گفته اند.

خطبه غدیریّه رسول خدا صلی الله علیه وآله از همان زمان صدور مورد توجه مسلمانان و در عصر تدوین نیز مورد توجه مورخان، محدثان و مفسران بوده است و همه کسانی که این خطبه را نقل کرده اند، صدور این جمله را از رسول خدا صلی الله علیه وآله نوشته اند. از این رو درباره این حدیث - که حدیثی متواتر است - نیازی به ارائه طرق واثبات سند آن نیست و تنها به اظهارنظر چند نفر از دانشمندان اهل سنت درباره طرق آن اکتفا می کنیم:

۱- ابن مغازلی بعد از آن که حدیث غدیر را با سیزده سند نقل کرده است، از قول بعضی از محدثان صحت حدیث را یادآور شده می نویسد:

«و قد روی حدیث غدیر خم عن رسول الله صلی الله علیه وآله نحو من مائه نفس منهم العشره و هو حدیث ثابت لا اعرف له علّه، تفرد علیّ بهذه الفضیله لیس یشرکه فیها احد.»(۱)

«حدیث غدیر را یکصد نفر از صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله از جمله

۱- مناقب، ابن مغازلی، ص ۲۷.

عشره مبشره نقل کرده اند؛. این حدیث ثابتی است که من نسبت به آن نقصی نمی شناسم. این

امتیازی است که تنها علی دارای آن است و کسی با او در این امتیاز شریک نیست».

۲- ابوجعفر اسکافی معتزلی درباره این حدیث می نویسد:

«حدیث الغدیر المتواتر بین المسلمین.»(۱)

«حدیث غدیر بین مسلمانان متواتر است.»

۳- جزری شافعی درباره این حدیث می نویسد:

«تواتر عن امیرالمؤمنین علی و هو متواتر ایضا عن النبی صلی الله علیه وآله و رواه الجم الغفیر عن الجم الغفیر و لا عبره بمن حاول تضعیفه ممّن لااطلاع له فی هذا العلم.»(۲)

«این حدیث از امیرالمؤمنین علی علیه السّلام متواتر است، همان طور که از رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز به تواتر نقل شده است. گروه زیادی از گروههای دیگر نقل کرده اند و نباید به تلاش عده ای برای تضعیف آن که در علم حدیث تخصصی ندارند، اعتنا کرد».

۱- المعیار و الموازنه، ص ۲۱۰.

۲- اسنی المطالب فی مناقب علی بن ابی طالب، ص ۴۸.

باید توجه داشت که دانشمندان اهل سنت نه تنها آن را متواتر می دانستند، بلکه کتابهای بسیاری هم درباره تواتر آن نوشته اند که به ذکر چند نمونه اکتفا می کنیم:

۱- شیخ سلیمان حنفی قندوزی صاحب «ینابیع الموده» می نویسد:

«حکی ابوالمعالی الجوینی الملقّب بامام الحرمین استاذ ابی حامد الغزالی رحمهما الله یتعجب و یقول رایت مجلدا فی بغداد فی ید صحّاف فیه روایات خبر غدیرخم مکتوبا علیه المجلده الثامنه و العشرون من طرق قوله صلی الله علیه وآله من کنت مولاه فعلی مولاه و یتلوه المجلده التاسعه و العشرون.»(۱)

«ابوالمعالی جوینی ملقب به امام الحرمین که استاد ابوحامد غزالی است - که رحمت خدا بر آن دو باد - با تعجب حکایت می کند و می گوید در بغداد در دست کتابفروشی کتابی دیدم که درباره روایات حدیث غدیر بود و

روی جلد آن نوشته شده بود جلد بیست و هشتم از طرق حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه و جلد بیست و نهم بعد از آن خواهد آمد».

۱- ینابیع الموده، الباب الرابع، ص ۳۶.

۲- ذهبی مورخ مشهور اهل سنت در شرح حال محمد بن جریر طبری می نویسد:

«جمع طرق حدیث غدیر خم فی اربعه اجزاء رایت شطره فبهرنی سعه روایاته و جزمت بوقوع ذلک.»(۱)

«محمد بن جریر طبری راویان حدیث غدیرخم را در چهار جلد گردآوری کرده است که من بخشی از آن را دیده ام، با دیدن این کتاب و گستردگی روایات غدیرخم مبهوت شدم و یقین پیدا کردم که چنین حادثه ای در تاریخ اسلام از طرف رسول خداصلی الله علیه وآله اتفاق افتاده است»!

۳- حاکم حسکانی صاحب کتاب شواهدالتنزیل لقواعد التفصیل می نویسد:

«و طرق هذا الحدیث مستقصات فی کتاب دعاء الهداه الی اداء حق الموالات من تصنیفی فی عشره اجزاء.»(۲)

«بررسی کامل طرق این حدیث در کتابم به نام دعوت هدایتگران به ادا کردنِ حق ولایت در ده جلد انجام گرفته است».

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۱۴، ص ۲۷۷.

۲- شواهد التنزیل لقواعد التفصیل، ج ۱، ص ۲۵۲.

آنچه بیان شد، بخشی از کتابهایی است که دانشمندان اهل سنت در چندین جلد درباره این حدیث نوشته اند و اگر بنا باشد تک تک کتبی که اهل سنت درباره حدیث غدیر نوشته اند بیان کنیم، سخن بسیار به درازا خواهد کشید و در منابع شیعه نیز چندین برابر است که تنها علامه امینی قدس سره در قرن حاضر کتابی جامع درباره این حدیث در یازده جلد تألیف کرده است که با مطالعه آن هر محقق منصفی به این باور می رسد که این حدیث را رسول خدا صلی الله علیه وآله بیان کرده است.

ص: ۱۰۱

مقدمه سوم:

دلالت این جمله بر امامت

مقدمه سوم که برای استدلال شیعه لازم است، دلالت این حدیث بر خلافت است. در این مقدمه نیز تنها به بیان اظهارنظر دو نفر از دانشمندان اهل سنت اکتفا می کنیم:

۱ - گنجی شافعی مؤلف کتاب کفایه الطالب پس از نقل یکی از احادیثی که از امتیازات حضرت علی علیه السّلام محسوب می شود، می نویسد:

«هذ الحدیث و ان دلّ علی عدم الاستخلاف و لکن حدیث غدیرخم دلیل علی التولیه و هی الاستخلاف و هذا الحدیث اعنی حدیث غدیرخم ناسخ، لانّه کان فی آخر عمره.»(۱)

« این حدیث دلیل بر جانشینی علی بعد رسول خداصلی الله علیه وآله نیست، ولی حدیث غدیرخم دلیل بر ولایت است و ولایت همان جانشینی است و حدیث غدیر ناسخ بقیه احادیث است؛ زیرا حدیث غدیر در پایان عمر آن حضرت بوده است.»

۱- کفایه الطالب، ص ۱۶۷.

۲- سبط ابن جوزی درباره دلالت حدیث غدیر بر خلافت و ولایت چنین می نویسد:

«اما حدیث رسول خدا صلی الله علیه وآله«من کنت مولاه...»؛ کارشناسان بزرگ ادبیات عرب گفته اند که کلمه «مولی» به چند معنی زیر آمده است:

۱- به معنای مالک بنده که از همین مقوله است؛

{و ضرب اللّه مثلاً رجلین احدهما ابکم لا یقدر علی شی ء و هو کلّ علی مولیه}(۱)

«خداوند دو نفر را مثال زده است که یکی از آن دو لال و قادر بر کاری نیست و سربار دوست خود است.»

کلمه «مولی» در حدیث غدیر نمی تواند به این معنی باشد؛ زیرا علی علیه السّلام برده نبوده، بلکه آزاد بوده است و پیامبر هم مالک علی علیه السّلام نبوده است.

باید به سخن ابن جوزی اضافه کرد که اگر مولی در حدیث غدیر به این معنی باشد، نمی توان برای حدیث معنای معقولی در نظر گرفت که هرکس که من مالک او هستم، علی علیه السّلام مالک اوست؛ زیرا مالکیت در شریعت دارای اسبابی است که هیچ یک از آنها در این جا وجود ندارد؛ نامعقول بودن این معنی وقتی بخوبی روشن می شود که جملات بعدی حدیث هم اضافه شود:

«اللّهم وال من والاه و عاد من عاداه...».

۱- نحل/۷۵.

۲- «کلمه «مولی» به معنای کسی که بنده ای را آزاد می کند»؛ (معتِق).

کلمه مولی در حدیث غدیر نمی تواند به این معنی باشد؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه وآله علی علیه السّلام را آزاد نکرده بود. گذشته از آن در این صورت هیچ معنای معقولی برای حدیث نمی توان به دست داد که هر بنده ای که من او را آزاد کرده ام، علی علیه السّلام هم او را آزاد کرده است؟!

۳- «کلمه «مولی» به معنای بنده آزاد شده است»؛ (معتَق).

کلمه «مولی» در حدیث غدیر به این معنی نیست؛ زیرا علی بن ابی طالب علیه السّلام عبد نبوده تا رسول خدا صلی الله علیه وآله او را آزاد کرده باشد، بلکه انسانی آزاد بوده است.

همچنین به سخن سبط ابن جوزی باید اضافه کرد که اشکال بر معنای دوم بر این معنی نیز وارد است و نمی توان برای حدیث معنای معقولی در نظر گرفت.

۴- کلمه «مولی» به معنای ناصر باشد؛

{ افلم یسیروا فی الارض فینظروا کیف کان عاقبه الذین من قبلهم دمّراللّه علیهم و للکافرین امثالها. ذلک بانّ اللّه مولی الذین آمنوا و ان الکافرین لا مولی لهم}(۱)

«آیا در آفاق سیر نکردند تا بنگرند عاقبت کسانی که قبل از آنها می زیستند، چگونه بود؟ خداوند آنها را هلاک کرد و کافران نظیر آن را خواهند داشت. بدین خاطر خداوند یاور کسانی

۱- محمد/۱۱-۱۰.

است که ایمان دارند و کافران یاوری ندارند».

«کلمه «مولی» در حدیث غدیر به این معنی نیز نمی تواند باشد؛ زیرا معنای حدیث این می شود که هر کس من یاورش هستم، علی علیه السّلام هم یاور اوست، در حالی که جریان تاریخ چنین نبوده، بلکه هر کسی که یاور رسول خدا صلی الله علیه وآله بود، علی علیه السّلام یاور آن شخص بود و هر کسی که درصدد خوار کردن رسول خداصلی الله علیه وآله بود، علی علیه السّلام او را خوار می کرد.

۵ – در شعر زیر:

مهلاً بنی عمّنا مهلا موالینا لا تنبشوا بیننا ما کان مدفونا

«آرام پسر عموها، آرام مولای ما! چیزی را که در بین ما دفن شده و به فراموشی سپرده شده بود، زنده نکنید».

کلمه مولی در حدیث غدیر به این معنی هم نمی تواند باشد؛ زیرا این دو پسر عمو بودند و معنی ندارد که با آن تشریفات رسول خدا صلی الله علیه وآله امت را گرد هم آورد و بخواهد اعلام کند: ای مردم هرکس را که من پسر عموی او هستم، علی علیه السّلام هم پسر عموی اوست؟!

۶- «کلمه مولی به معنای هم پیمان باشد که در بعضی از اشعار عربی وجود دارد».

حمل کلمه «مولی» در حدیث غدیر بر این معنی، مفهومی ندارد؛ زیرا هم پیمانی بین بدهکاران است که برای تعاون و کمک کردن به یکدیگر انجام

می گیرد و در این جا چنین چیزی مفهوم نـدارد؛ زیرا یاری کردن بین رسولاکرم صـلی الله علیه وآلهو علی علیه السّـلام وجود داشته و دارد.

۷- کلمه «مولی» به معنای متولی ضمان جریره یا تصرف میراث باشد.(۱)

قبل از اسـلام چنین فرهنگی وجود داشـته است که با آمدن آیات ارث این حکم نسخ شده است و پس از نسخ این حکم معنی نـدارد که رسول اکرم صـلی الله علیه وآله وسـلم بفرماید: هر کس که من متولی ضـمان جریره او هسـتم، علی علیه السّـلام هم متولی ضمان جریره اوست؟!

۸- کلمه «مولی» به معنای همسایه است.

کاربرد این کلمه در مورد همسایه به خاطر حق و حقوقی است که درباره وی وارد شـده است، ولی این کلمه در حـدیث غدیر نمی توانـد به معنـای همسـایه باشـد و شـأن رسـول اکرم صـلی الله علیه وآله برتر از این است که در آن جمـع و بـا آن شـرایط بخواهد مردم را گردآورد تا بگوید: هر کس من همسایه او هستم، علی علیه السّلام هم همسایه اوست؟!

۹- کلمه «مولی» به معنـای رهبر مطـاع باشـد که هر جا بـدون قرینه اطلاق گردد، مقصود همین معناست. ولی کاربرد این کلمه در حدیث غدیر نمی تواند به

۱- ضـمان جریره نوعی قرارداد بود که بین دو نفر بسـته می شد تا در زندگی از او دفاع کند و... و به هنگام مرگ این شخص وارث او باشد و از اموال او ارث ببرد که این مسأله با آیات ارث نسخ گردید.

معنای رهبر مطاع باشد؛زیرا علی علیه السّلام مطیع پیامبر صلی الله علیه وآله بود و با ایثار جان خود از او حفاظت می کرد.(۱)

۱۰- کلمه «مولی» به معنای اولی باشد که از این مقوله است؛

{فالیوم لا یؤخذ منکم فدیه و لا من الذین کفروا مأویکم النار هی مولیکم و بئس المصیر}(۲)

«پس امروز نه از شما غرامت پذیرفته می شود و نه از کافران و جایگاه شما در آتش است که شایسته شماست و چه بد جایگاهی است».

سبط ابن جوزی پس از نقل این معانی برای کلمه «مولی» و عدم پذیرش تطبیق نُه وجه از این وجوه بر کلمه مولی در حدیث غدیر چنین قضاوت می کند:

«و المراد من الحدیث الطاعه المحضه المخصوصه فتعین الوجه العاشر و هو الاولی و معناه من کنت اولی به من

۱- در نقد سخن سبط ابن جوزی باید گفت: در حدیث غدیر کلمه مولی بدون قرینه آمده است. بنابراین باید بر همین معنای مطلق که السیدالمطاع باشد، تطبیق گردد. گذشته از آن که این معنی با تلاش علی علیه السّلام برای حفاظت از نبی صلی الله علیه وآله و اطاعت از او منافات ندارد و. تعجب است که وی بین این دو تنافی می بیند. گذشته از آن که حدیث ناظر به زمان بعد از رسول اکرم صلی الله علیه وآله است و آن حضرت حضور ندارد تا علی علیه السّلام از ایشان حفاظت کند، تا از نظر سبط ابن جوزی تنافی داشته باشد. علاوه بر این خود ایشان هم در وجه بعدی اعتراف می کند که این کلمه در این جا به معنای اطاعت محض است و این چیزی جز سید مطاع نیست؟!

۲- حدید/۱۵.

نفسه فعليّ اولی به و قد صرّح بهذا المعنی الحافظ ابوالفرج يحيی بن السعيد الثقفی الاصبهانی فی كتابه المسمی بمرج البحرين، فانّه روی هذا الحديث باسناده

الی مشايخه و قال فيه فاخذ رسول الله صلی الله عليه وآله بيد علی عليه السّلام فقال: من كنت وليّه و اولی به من نفسه فعليّ وليه. فعلم انّ جميع المعانی راجعه الی الوجه العاشر و دلّ عليه ايضا قوله عليه السّلام: الست اولی بالمؤمنين من انفسهم و هذا نصّ صريح فی اثبات امامته و قبول طاعته و كذا قوله صلی الله عليه وآله: و ادر الحق معه حيث ما دار، و كيف دار فيه دليل علی انّه ما جری خلاف بين علی عليه السّلام و بين احد من الصحابه الاّ و الحق مع علی عليه السّلام، هذا باجماع الامّه. الاتری انّ العلماء انّما استنبطوا احكام البغاه من وقعه الجمل و صفين.»(۱)

«مقصود از حديث غدير اطاعت محض از علی عليه السّلام است. بدين سان معلوم شد تنها وجه دهم از معانی كلمه مولی در اين مورد كاربرد دارد كه آن به معنای اولی باشد و معنای حديث چنين می شود كه هر كه من نسبت به او سزاوارترم علی

۱- تذكره الخواص، ص ۳۸.

هم نسبت به او سزاوارتر است. (تنها این ما نیستیم که این معنی را برای حدیث قائلیم)، بلکه حافظ ابوالفرج یحیی بن سعید ثقفی اصفهانی در کتابش به نام مرج البحرین تصریح کرده است که معنای حدیث همین است؛ زیرا او این حدیث را از اساتیدش نقل می کند و می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله دست علی علیه السّلام را گرفت و گفت: هر کس که من مولای او و از خودش سزاوارتر به تصرف هستم، علی علیه السّلام مولای اوست. پس معلوم شد که از بین همه معانی وجه دهم معین می شود که به این معنی (معنای دهم) سخن رسول خدا صلی الله علیه وآله است که فرمود: آیا من نسبت به مؤمنان شایسته تر نیستم. حدیث غدیر صریحا بر اثبات امامت علی علیه السّلام و پذیرش اطاعت از او دلالت می کند. همچنین حدیث دیگر رسول خدا صلی الله علیه وآله که فرموده است: خدایا! حق را بر محور او بگردان، هر جا او می گردد، دلالت صریح بر امامت علی علیه السّلام دارد. این سخن رسول خداصلی الله علیه وآله دلیل بر این است که در هر اختلافی که بین علی علیه السّلام و اصحاب پیامبر پیش آمده است، حق با علی علیه السّلام است و امت بر این اجماع دارند، مگر نمی بینی که علما احکام متجاوزان را از حادثه جمل و صفین و عملکرد علی علیه السّلام به دست آورده اند».

ص: ۱۰۹

بر این اساس دلالت حدیث غدیر بر امامت قطعی است و دانشـمندان بسیاری از اهل سنت چنین برداشتی از حدیث غدیر دارند که به عنوان نمونه مواردی یاد شد.

ص: ۱۱۰

فصل دوم:شواهدنزول آیه تبلیغ درغدیرخم

اشاره

پیشتر درباره نزول آیه تبلیغ چندین نظر از اهل سنت را نقل و نقد کردیم. گرچه آراء آنها به بیش از ده نظر می رسد - که بسیار متفاوت و متناقض است - به گونه ای که نزول آیه در نظر آنان از ابتدای بعثت تا ارتحال حضرت را شامل می شود؛ یعنی در طول ۲۳ سال بعثت نظریه های یاد شده با صدر و ذیل آیه و تهدید حضرت حق و روحیه های شخصیتی حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله سازگار نیست و عامل این مسأله نیز وضوح آیه در فضیلت مورد نزول است، ولی با توجه به ذهنیتی که اهل سنت از خلفا و صحابه دارند

همه تلاش خود را به کار گرفته اند تا بگویند این آیه در غدیر نازل نشده است؛ گرچه در بین آنان نیز نزول آیه در غدیر طرفداران زیادی دارد. از دیدگاه شیعه این آیه یک شأن نزول دارد و در یک زمان و آن هم در غدیر نازل شده است. گذشته از وضوح مسأله شواهدی وجود دارد که نزول آیه در غدیر و صدور حدیث «من کنت مولاه» را از رسول خداصلی الله علیه وآله قطعی می کند که اکنون به بررسی این شواهد در منابع اهل سنت می پردازیم:

۱- عمامه گذاری علی علیه السّلام

از قرائنی که بیانگر امامت علی علیه السّلام از حدیث غدیر است، کیفیت مراسم بعد از پایان سخنرانی است که به بعضی از آنها اشاره می کنیم.

ص: ۱۱۳

یکی از آنها مراسم عمامه گذاری امام علی علیه السّلام توسط رسول خدا است و توجیه این رفتار این است که در دنیای سیاست و نظامهای پادشاهی در مراسم به قدرت رسیدن پادشاه جدید مراسم تاجگذاری برگزار میکردند که این تاجها از طلا و نقره و... ساخته شده بود. در این مراسم، برای این که حاضران را متوجه اهمیت موضوع کنند، تاج مخصوصی ساخته، در مراسمی رسمی تاجگذاری می کردند و چون در دنیای عرب تاجگذاری مرسوم نبود، به جای آن «عمامه» می گذاشتند. این عمامه گذاری مخصوص شخصیتها بود، در این مراسم رسول خدا صلی الله علیه وآله برای این که توجه دیگران را به اهمیت موضوع جلب کند با دست خود عمامه بر سر علی علیه السّلام گذاشت. به این روایت توجه کنید:

«عن علی قال: عمّمنی رسول اللّه صلی الله علیه وآله یوم غدیر خم بعمامه فسدلها خلفی، ثم قال: انّ اللّه امدّنی یوم بدر و حنین بملائکه یعتمون هذه العمه.»(۱)

«علی علیه السّلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه وآله در روز غدیر عمامه ای بر سرم گذاشت و یک طرف آن را از پشتم آویزان کرد و فرمود: خداوند در جنگ بدر و حنین با

ملائکه ای به من کمک کرد که این گونه عمامه داشتند».

ص: ۱۱۴

۱- کنزالعمال، ج ۱۵، حدیث ۴۱۹۰۹.

۲– تبریک گفتن به علی علیه السّلام به عنوان رهبر مسلمانان

از قرائنی که دلالت می کند حدیث غدیر، امامت علی علیه السّلام را اثبات می کند، این است که پس از پایان مراسم، رسول خدا صلی الله علیه وآله دستور داد علی علیه السّلام در خیمه ای بنشیند و مردم به او تبریک بگویند.

تاریخ، تبریک مسلمانان را به علی علیه السّلام ثبت کرده است؛ عمر و ابوبکر در همان روز این مسأله را با این عبارت به علی علیه السّلام تبریک گفتند:

«بخ بخ یا علیّ اصحبت مولای و مولا کل مؤمن و مؤمنه.»(۱)

«به به ای علی علیه السّلام! مولای من و هر زن و مرد مؤمن شدی!»

این تبریکها که از طرف عموم مسلمانان مطرح شده است، نشان می دهد که دیگران نیز از این مراسم همین امامت و رهبری را فهمیده اند.

۳– سروده شاعران

از دیگر قرائن اثبات امامت حضرت علی علیه السّلام در حدیث غدیر این است که شاعران نیز همین جریان را به شعر درآورده و از جریان غدیر امامت مخصوص

۱- تذکره الخواص، ص ۳۶؛ تفسیر غرائب القرآن، ج ۶، ص ۱۲۹؛ تفسیر فخررازی، ج ۱۱، ص ۴۹؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۳۵۵؛ البدایه و النهایه، ج ۴، ص ۱۶۹؛ تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۲۹۰؛ مناقب ابن مغازلی، ص ۱۹؛ فرائدالسمطین، ج ۱، ص ۷۱ و ۷۷؛ تنبیه الغافلین عن فضائل الطالبیین، ص ۵۹؛ المعیار و الموازنه، ص ۲۱۲.

را فهمیده اند. جریان سرودن شعر درباره حادثه غدیر اختصاص به دیروز و امروز ندارد؛ چنان که مختصّ یک نفر و دو نفر نیست. اخیرا یکی از اندیشمندان اقدام به گردآوری اشعار غدیر کرده و توانسته است، اشعار شعرایی را که در این باره شعر سروده اند، در یازده جلد گردآوری کند که کتابهایش در آستانه چاپ است.(۱)

پرداختن به اشعار یاد شده مجال دیگری می طلبد و ما در اینجا تنها شعری را که در همان لحظات سروده شده است، می آوریم.

همان طور که می دانید، حسان بن ثابت شاعر معاصر رسول خداست، که با زبان شعر از رسول خدا صلی الله علیه وآله و اقدامات ایشان حمایت می کرد و هر جا حادثه ای اتفاق می افتاد، با زبان شعر به ثبت آن در تاریخ کمک می کرد.

در این جریان نیز بعد از آن که رسول خدا صلی الله علیه وآله این مراسم را برگزار کرد، حسان بن ثابت خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله رسید و اجازه خواست در این زمینه شعری بسراید که با اجازه حضرت این اشعار راسرود:

يناديهم يوم الغدير نبيّهم بخم فاسمع بالرسول مناديا

و قال فمن مولاكم و وليّكم فقالوا ولم يبدوا هناك التعاديا

فقال له قم يا على فانّنى رضيتك من بعدى اماما و هاديا فمن كنت مولاه فهذا وليّه فكونوا له انصار صدق

۱- مرحوم حجت الاسلام والمسلمین دکتر محمد هادی امینی فرزند علامه امینی(ره)».

موالیا هناک دعا اللّهم وال ولیّه و کن للـذی عادا علیّا معادیا«و یروون انّ النبی صـلی الله علیه وآله لما سـمعه ینشد هذه الابیات، قال له: یا حسان لا تزال مؤیدا بروح القدس ما نصرتنا او نافحت عنّا بلسانک.»(۱)

«پیامبر مسـلمانان را در غدیرخم صدازد. من آن صدای رسول خدا صـلی الله علیه وآله را می شـنوم که فرمود: مولا و ولی شما کیست؟ مسـلمانان بی درنگ گفتنـد: مولای ما خـدای توست و تو ولی ما هستی. و آنها مخالفت نکردنـد. سـپس رسول خـدا صلی الله علیه وآله به علی فرمود: برخیز. بدون تردید من تو را به عنوان امام و هادی بعد از خود انتخاب کردم.

سپس فرمود: هر که من مولای اویم، این علی مولای اوست. برایش یاوران و دوستانی صادق باشید.

در آن جا رسول خدا صـلی الله علیه وآله دعا کرد؛ خدایا! دوسـتان علی علیه السّـلام را دوست بدار و دشمنان علی علیه السّلام را دشمن بدار.»

ص: ۱۱۷

۱- تـذکره الخواص، ص ۳۹؛ منـاقب ابن مردویه، ص ۲۳۳، ۲۴۰؛ منـاقب با عونی، ج ۱، ص۱۱۹؛ النورالمشتعل، ص ۵۷؛ فرائد السمطین، ج ۱، ص ۷۳؛ تنبیه الغافلین عن فضائل الطالبیین، ص ۶۰.

و روایت می شود که وقتی رسول خدا صلی الله علیه وآله این اشعار را شنید به حسان بن ثابت فرمود: ای حسان! تا ما را با زبانت یاری و از ما دفاع می کنی، روح القدس تو را تایید می کند.

استدلال به سروده های شاعران در اثبات دلالت غدیر بر امامت را در آینده به صورت مشروح بیان خواهیم نمود.

۴- اعتراف صحابه

یکی دیگر از قرائن دلالت این حدیث بر امامت علی علیه السّلام، اعتراف صحابه است:

«عن ابی الطفیل قال: سمعت علیا و هو ینشد الناس فی الرحبه انشد اللّه امرا سمع رسول اللّه یقول فی یوم غدیرخم ما قال الاّ قام، فقام ناس من الناس فشهدوا انّا راینا رسول اللّه اخذ بید علیّ و هو یقول: اللّهم وال من والاه و عاد من عاداه. قال ابوالطفیل: فخرجت و فی نفسی شی ء مما سمعت، فلقیت زید بن ارقم فذکرت ذلک له، فقال ما تنکر قد سمعناه.»(۱)

«ابوالطفیل می گوید: از علی علیه السّلام شنیدم که در رحبه کوفه مردم را قسم می داد که هر کس آنچه از رسول خدا صلی الله علیه وآله درباره من

۱- تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۲۰۵.

در حادثه غدیر شنیده است، برخیزد و شهادت دهد. عده ای برخاستند و شهادت دادند که ما دیدیم که رسول خدا صلی الله علیه وآله دست علی علیه السّلام را گرفت و می گفت: خدایا! با دوستان علی دوست باش و با دشمنان او دشمن باش.

ابوالطفیل می گوید: از مسجد خارج شدم، ولی در دلم چیزی بود، تا این که با زید بن ارقم برخوردم و جریان را برای او گفتم. زید بن ارقم گفت: چه چیزی را منکر هستی ما خودمان از پیامبر شنیدیم».

شایان ذکر است که در مجلس یاد شده حضرت به جریان حدیث غدیر استدلال کرده است به واسطه آن حکومت خود را مشروعیت بخشید. با این حال، هیچ یک از یاران علی علیه السّلام که عده ای از آنان عصر رسول خدا صلی الله علیه وآله را درک کرده بودند و از اصحاب حضرت محسوب می شدند و همچنین بقیه عربها که حادثه غدیر را درک نکرده بودند ولی عبارات رسول خدا صلی الله علیه وآله را می شنیدند، هیچ کس نگفت که این جملات بیانگر امامت علی علیه السّلام نیست.

اعتراف صحابه به زید بن ارقم اختصاص ندارد، بلکه بسیاری از صحابه به آن اعتراف کرده اند و همه افرادی که بدون غرض می خواهند حادثه غدیر را تجزیه و تحلیل کنند، می توانند این اعترافات را در تاریخ ببینند؛ تاریخ کلماتی را که عمر خلیفه دوم با آنها به علی علیه السّلام تبریک گفت، ثبت کرده است.

ص: ۱۱۹

مگر معنای کلمه «اصبحت مولای و مولا کل مومن» غیر از امامت چیز دیگری هم هست؟

۵- فهم صحابه

از قرائنی که دلالت حدیث غدیر را بر امامت علی علیه السّلام تقویت می کند، فهم صحابه رسول خداست. آنان نیز از حدیث غدیر امامت علی علیه السّلام را می فهمیدند که نمونه های فراوانی را تاکنون نقل کردیم؛ چه آنان که به این نصب اعتراض داشتند، مثل حارث بن نعمان که از حدیث غدیر نصب علی علیه السّلام را به امامت فهمیده بود، و خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله آمد و به این نصب اعتراض کرد و سبب نزول آیاتی شد، و چه کسانی که به این نصب اعتراض نداشتند؛ همانند آنان که در غدیر به علی علیه السّلام تبریک گفتند که حداقل از شیخین نقل کردیم، و چه آنان که در غدیر نبودند و پس از آن شنیدند که رسول خدا صلی الله علیه وآله چنین فرموده است؛ مثل جریان ابوالطفیل و زید بن ارقم که گفتیم

ابوالطفیل با تعجب از زید بن ارقم می پرسد که آیا تو خود دیدی؟ زید پاسخ داد: همه کسانی که در آن جا بودند با چشم خود دیدند و با گوشهای خود شنیدند! و بقیه صحابه و کسانی که از این حدیث اطلاع پیدا کردند، همان امامت مخصوص را فهمیدند.

ص: ۱۲۰

۶-اطلاق لقب مولی برعلی علیه السّلام

از قرائنی که دلالت می کند جریان غدیر، امامت علی علیه السّلام را اثبات می کند، این است که بعد از این جریان، از میان اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله آنان که عنادی نداشتند، هنگام سلام کردن بر علی علیه السّلام از او با لقب مولی یاد می کردند. این حادثه حکایت از استنباط امامت آن حضرت توسط آنان دارد. به این جریان توجه کنید:

«عن رباح بن الحارث قال جاء رهط الی علیّ بالرحبه، فقالوا: السلام علیک یا مولانا. قال: کیف اکون مولاکم و انتم قوم عرب؟ قالوا سمعنا رسول اللّه صلی الله علیه وآله یوم غدیرخم یقول: من کنت مولاه، فان هذا مولاه. قال رباح: فلما مضوا تبعتهم فسألت من هؤلاء، قالوا: نفر من الانصار فیهم ابو ایوب الانصاری.»(۱)

«رباح بن حارث می گوید: جمعیتی در رحبه وارد شدند و به آن حضرت چنین سلام کردند: السلام علیک یا مولانا؛ سلام بر تو ای مولای ما. علی علیه السّلام فرمود: با این که شما جمعیت بیابان نشین هستید چگونه من مولای شما هستم. آنان گفتند: ما در غدیرخم از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدیم که فرمود: هر که من مولای اویم این علی مولای اوست».

«رباح می گوید: وقتی این جمعیت ازنزد علی علیه السّلام خارج شدند

۱- مسند، احمد بن حنبل، ج ۶، ص ۵۸۳، حدیث ۲۳۰۵۱.

آنـان را تعقیب کردم، تـا این که پرسـیدم این گروه چه کسانی هسـتند، گفتنـد: گروهی از انصار هسـتند که ابو ایوب انصاری صحابی بزرگوار رسول خداصلی الله علیه وآله هم در بین آنان است.»

۷- مناشده به حدیث غدیر

اشاره

از قرائنی که دلالت حدیث غدیر را بر امامت علی علیه السّـلام قطعی می کند، گذشـته از اعتراف اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله و فهم آنان از این حـدیث، مناشـده آنان به این حدیث است. اهل بیت و اصـحاب رسول خدا صـلی الله علیه وآله در تمـام مناظراتی که می خواسـتند شایسـتگی علی علیه السّـلام را برای جانشـینی رسول خـدا صـلی الله علیه وآله اثبات کننـد، به حـدیث غـدیر اسـتدلال می کردنـد؛ آن هم نه صـرف اسـتدلال، بلکه اسـتدلال همراه بـا اعـتراف و قسم به خداونـد که به آن، «مناشده» گویند.

شخص را قسم می دادند که آیا چنین چیزی را قبول دارد یا نه؟ و سپس شخص اعتراف می کرد که چنین چیزی وجود دارد.

مناشـده به حدیث غدیر از همان روزی که عده ای حق علی علیه السّـلام را غصب کردند آغاز شد و در طول تاریخ اسـلام هر جا که طرفداران علی علیه السّـلام در برابر مخالفان آن حضرت قرار گرفته اند، به این حدیث استدلال کرده اند. تنها کسی که در موارد گوناگون بیشترین اسـتدلال را به این حـدیث کرده خود علی علیه السّـلام است ولی چون ما از ابتدا بنا داشتیم تنها از منابع اهل سنت حدیث نقل کنیم، تنها چند مورد از استدلالهای امام علی علیه السّلام به این روایت را می آوریم:

ص: ۱۲۲

مناشده یوم الشوری:

وقتی عمر در آستانه مرگ قرار گرفت و شورای شش نفری را تشکیل داد تا برای جامعه رهبر تعیین کنند، علی علیه السّلام نیز یکی از آنان بود. علی علیه السّلام برای اثبات این که شایسته ترین فرد امت برای رهبری جامعه است به استدلال پرداخت. ابوالطفیل می گوید: من در روز شورا پشت درِ این محل بودم که جر و بحث بین آنان بالا گرفت و علی علیه السّلام فرمود:

«لاـ حتجّنّ علیکم بما لا یستطیع عربیّکم و لا عجمیّکم تغییر ذلک، ثم قال: فانشدکم باللّه هل فیکم احد قال له رسول اللّه من کنت مولاه فعلیّ مولاه، اللّهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره. فلیبلّغ الشاهد الغائب غیری؟ قالوا اللّهم لا.»(۱)

«استدلالی برایتان می آورم که هیچ کس نتواند آن را تغییر دهد، سپس فرمود:

شما را به خدا قسم آیا در بین شما غیر از من کسی هست که رسول خدا صلی الله علیه وآله درباره اش گفته باشد: «هر که من مولای اویم این علی مولای اوست. خدایا دوست دار او را دوست بدار و با دشمنان او دشمن باش ویاورانش را یاوری فرما. حاضران به غائبان برسانند»؟ همه گفتند: به خدا سوگند نه»!

۱- مناقب خوارزمی، ص ۳۱۳، حدیث ۳۱۴.

مناشده ایام عثمان:

در ایام خلافت عثمان روزی حدود دویست نفر از مهاجران و انصار در مسجد گردآمده بودند و از صبح تا ظهر درباره فضائل قریش سخن می گفتند و علی علیه السّلام ساکت بود. در پایان جلسه عده ای از آن حضرت خواستند درباره مسائل مطرح شده اظهارنظر کند. حضرت وارد بحث شد و به سخنان آنان پاسخ داد و سپس به بیان امتیازات خود برای رهبری جامعه اسلامی پرداخت؛ و سخنانش را این گونه به پایان بُرد:

«انشدکم باللّه اتعلمون انّ رسول اللّه قال: ایها الناس انّ اللّه ارسلنی برساله ضاق بها صدری و ظننت انّ الناس مکذّبی فاوعدنی لا بلّغها او لیعذّبنی، ثم امر فنودی بالصلاه جامعه ثم خطب فقال: یا علیّ فقمت، فقال: من کنت مولاه فعلی مولاه اللّهم وال من والاه و عاد من عاداه».

«فقام سلمان فقال: یا رسول اللّه ولائه کما ذا؟ فقال ولائه، ولای، من کنت اولی به من نفسه فعلی اولی به من نفسه».

«فانزل اللّه تعالی ذکره: {الیوم اکملت لکم دینکم} (۱) فکبّر رسول اللّه صلی الله علیه وآله و قال: اللّه اکبر، تمام نبوّتی و تمام دین اللّه ولایه علیّ بعدی فقام

ابوبکر و عمر،

۱- مائده/۳.

فقالا: یا رسول اللّه هولاء الآیات خاصّه فی علیّ؟ قال: بلی فیه و فی اوصیائی الی یوم القیامه. قالا: یا رسول اللّه بیّنهم لنا. قال: علیّ اخی و وزیری و وارثی و وصیّی و خلیفتی فی امّتی و ولیّ کلّ مؤمن بعدی ثم ابنی الحسن ثم الحسین ثم تسعه من ولد ابنی الحسین واحد بعد واحد، القرآن معهم و هم مع القرآن لا یفارقونه و لا

یفارقهم حتی یردوا علیّ الحوض. فقالوا کلهم: اللّهم نعم، قد سمعنا ذلک و شهدنا کما قلت.»(۱)

«شما را به خدا قسم آیا می دانید که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: خداوند مأموریتی به من واگذار کرد که سینه ام تنگی کرد و پنداشتم که مردم مرا تکذیب می کنند. خداوند مرا تهدید کرد که یا باید این پیام را ابلاغ کنم، یا این که مرا عذاب خواهد کرد. سپس پیامبر دستور داد تا مردم گرد هم آیند. آن گاه سخنرانی کرد و فرمود: ای مردم! آیا نمی دانید خداوند مولای من است و من ولی مؤمنان هستم و من از آنان سزاوارتر هستم؟ مردم گفتند: درست است.رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: ای علی برخیز، برخاستم و رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

هر که من

۱- فرائد السمطین، ج ۱، ص ۳۱۲، حدیث ۲۵۰.

مولای اویم این علی مولای اوست. خداوندا دوستدار او را دوست بدار و با دشمنانش، دشمن باش.سلمان برخاست و عرض کرد: ای رسول خدا صلی الله علیه وآله ولایت علی علیه السّلام چگونه است؟ پیامبر فرمود: ولایتش همانند ولایت من است؛ هر که من از خودش سزاوارتر هستم علی هم سزاوارتر است.در پی این جریان، خداوند آیه اکمال را نازل کرد که رسول خداصلی الله علیه وآله تکبیر گفت و فرمود: اللّه اکبر! ولایت علی بعد از من، تکمیل دین خدا و پیامبری من است.

ابوبکر و عمر برخاستند و عرض کردند: ای رسول خداصلی الله علیه وآله این آیات اختصاص به علی علیه السّلام دارد؟

پیامبر فرمود: آری! درباره او و درباره اوصیای من [از فرزندان او] تا قیامت نازل شده است.

آنان عرض کردند: ای رسول خدا،اوصیای خودت را برای ما معرفی کن؟

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: علی علیه السّلام برادر، وزیر، وارث، وصی و جانشین من در بین امتم و ولی هر مؤمنی بعد از من است؛ بعد از او پسرم حسن و بعد از او پسرم حسین و بعد از او نُه نفر از فرزندان پسرم حسین یکی پس از دیگری هستند. قرآن با آنان است و آنان با قرآن هستند، از قرآن جدا نمی شوند و قرآن

هم از آنان جدا نمی شود، تا این که در کنار حوض بر من وارد شوند.

همه گفتند: به خدا سوگند آری! ای علی همان طور که تو می گویی، ما شاهد بودیم و شنیدیم».

مناشده یوم الرحبه:

در دوران خلافت امام علی علیه السّلام، معاویه و طرفداران او بسیار تلاش کردند تا مشروعیت حکومت امام را زیر سؤال ببرند و چنین القاکنند که حکومت علی علیه السّلام هم همانند حکومت معاویه است؛ یکی از این تلاشها آن بود که آن حضرت را متهم کردند که به رسول خدا صلی الله علیه وآله تهمت می زند که می گوید: رسول خداصلی الله علیه وآله او را بر دیگران مقدم داشته است؟!

به دنبال این جریان، امام علی علیه السّلام در جمع مردم رحبه کوفه حضور یافت و ضمن یک سخنرانی فرمود:

«انشدکم اللّه ایّکم سمع رسول اللّه صلی الله علیه وآله یقول: من کنت مولاه فعلی مولاه. فقام اثنا عشر رجلاً فشهدوا بها و انس بن مالک فی القوم لم یقم. فقال یا انس ما یمنعک ان تقوم فتشهد و لقد حضرتها؟ فقال: یا امیرالمؤمنین کبرت و نسیت. فقال: اللّهم ان کان کاذبا فارمه بها بیضاء لا تواریها العمامه.

ص: ۱۲۷

«قال طلحه بن عمیر: فواللّه لقد رایت الوضح به بعد ذلک ابیض بین عینیه و روی عثمان بن مطرّف انّ رجلاً سأل انس بن مالک فی آخر عمره عن علی بن ابی طالب فقال: انی آلیت الا اکتم حدیثا سئلت عنه فی علی بعد یوم الرحبه، ذاک رأس المتقین یوم القیامه سمعته و اللّه من نبیّکم.»(۱)

«شما را به خدا چه کسی از شما از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیده است که آن حضرت درباره من فرمود: هر که من مولای اویم این علی مولای اوست؟ دوازده نفر برخاستند و بر این حادثه شهادت دادند. حضرت نگاهی به جمعیت کرد و دید انس بن مالک در بین جمعیت است. رو به انس کرد و فرمود: ای انس! با این که تو در حادثه غدیر حضور داشتی چرا شهادت نمی دهی؟ انس گفت: ای امیرالمؤمنین من پیر شده ام و فراموش کرده ام؟!

علی علیه السّلام فرمود: خدایا! اگر دروغ می گوید او را به بیماری برصی دچار کن که نتواند با عمامه آن را بپوشاند.

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۷۴؛ اسنی المطالب فی مناقب علی ابن ابی طالب، ص۴۸؛ تنبیه الغافلین عن فضائل الطالبیین، ص ۶۲.

طلحه بن عمیر می گوید: به خدا قسم بعد از این جریان، انس به بیماری برصی دچار شد که تا بین دو چشم او را فراگرفته بود.

عثمان بن مطرف می گوید: در روزهای پایان عمر انس کسی از او درباره علی چیزی پرسید، انس گفت: بعد از جریان رحبه قسم یاد کردم که اگر از احادیث درباره علی از من بپرسند، چیزی را پنهان نکنم. به خدا قسم از پیامبرتان شنیدم که می فرمود: علی علیه السّلام در قیامت سرور و سالار پرهیزکاران است.»

مناشده یوم الجمل:

اشاره

در جریان جنگ جمل - که اولین جنگ داخلی مسلمانان بود و رهبری جریان مخالف امام را همسر رسول خدا صلی الله علیه وآله و طلحه و زبیر دو نفر از اصحاب با سابقه رسول خدا صلی الله علیه وآله به عهده داشتند، - حضرت امام علی علیه السّلام برای این که حقانیت خود را اثبات کند تا شاید از این طریق جلو خونریزی را بگیرد، به حدیث غدیر استدلال کرد. به این جریان توجه کنید:

«عن رفاعه بن ایاس عن جدّه قال: کنت مع علی فی الجمل فبعث الی طلحه ان القنی فلقیه، فقال: انشدك اللّه اسمعت رسول اللّه صلی الله علیه وآله یقول: من کنت

ص: ۱۲۹

مولاه فعلی مولاه. اللّهم وال من والاه و عاد من عاداه. قال: نعم. قال فلم تقاتلنی؟ قال: لم اذکر. قال: فانصرف طلحه.»(۱)

«رفاعه از جدش نقل می کند که در جنگ جمل همراه علی علیه السّلام بودم. حضرت فرمود: به طلحه بگویید به ملاقات من بیاید. طلحه آمد. حضرت فرمود: تو را به خدا قسم آیا از رسول خداصلی الله علیه وآله شنیده ای که درباره من فرمود: هر که من مولای اویم این علی مولای اوست، خدایا با دوستان او دوست باش و با دشمنان او دشمن باش»؟

طلحه گفت: آری شنیدم!

حضرت فرمود: پس چرا با من می جنگی؟

طلحه گفت: یادم نبود و از میدان جنگ کناره گرفت.

و دهها مورد دیگر که حضرت و یاران او به صورت مناشده یا احتجاج به حدیث غدیر، امامت علی علیه السّلام را اثبات کرده اند.

احتجاج به حدیث غدیر اختصاص به امام علی علیه السّلام ندارد، بلکه در عصر خود حضرت بسیاری از صحابه در مناظرات خود در جایی که حقی از علی علیه السّلام از بین رفته بود، به آن اشاره می کردند.

ص: ۱۳۰

۱- کنزالعمّال، ج ۱۱، ص ۳۳۲، حدیث ۳۱۶۶۲.

احتجاج صحابه به حدیث غدیر

۱- امام حسن مجتبی علیه السّلام: حضرت، ضمن سخنرانی و تحلیل شرایطی که او را وادار به صلح کرد، به عملکرد رسول خداصلی الله علیه وآله در غدیر و نصب امام علی علیه السّلام به عنوان رهبر برای امت احتجاج کرده است.(۱)

۲- برد همدانی در حضور معاویه که عمرو بن عاص از امام علی علیه السّلام بدگویی می کرد. برای دفاع از امام علی علیه السّلام به حدیث غدیر احتجاج کرد که آیا این حدیث حق است یا باطل؟

«فقال عمرو بن العاص: حق و انا ازیدک انّه لیس احد من صحابه رسول الله له مناقب مثل مناقب علی.»(۲)

«عمروبن عاص گفت: حدیث غدیر حق است و من هم چیزی از علی علیه السّلام برایت می گویم و آن این که هیچ یک از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله به اندازه علی علیه السّلام شایستگی ندارد».

۳- عمرو بن عاص: قبل از شروع جنگ صفین معاویه احساس کرد به تدبیر افرادی همانند عمرو بن العاص نیازمند است. نامه ای به او نوشت و از او تقاضا کرد برای خونخواهی عثمان به معاویه بپیوندد و در ضمن نامه از علی علیه السّلام بدگویی کرد. عمرو بن عاص در پاسخ به این نامه بخشی از آیات و روایاتی را

۱- ینابیع الموده، باب ۹۰، ص ۴۸۲.

۲- الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۹۷.

که در شأن امام علی علیه السّلام وارد شده است، به معاویه تذکر می دهد، و حدیث غدیر را یادآور می شود.(۱)

۴- عمار یاسر: در جنگ صفین روزی عمار یاسر در مناظره با عمرو بن عاص خطاب کرد:

«ایّها الابتر الست تعلم ان رسول صلی الله علیه وآله قال لعلیّ من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه.»(۲)

«ای مقطوع النسل مگر نمی دانی که رسول خدا صلی الله علیه وآله به علی علیه السّلام فرمود: هر که من مولای اویم این علی مولای اوست، خدایا با دوستان او دوست باش و بادشمنانش دشمن باش».

۵- اصبغ بن نباته: در جنگ صفین روزی امام علی علیه السّلام نامه ای به معاویه نوشت و به اصبغ بن نباته داد که به او برساند. اصبغ وارد خیمه معاویه شد و نامه را داد. معاویه پس از مطالعه نامه به جمعیت رو کرد و گفت: علی علیه السّلام قاتلان عثمان را تحویل نمی دهد.

اصبغ به معاویه گفت: چرا بهانه جویی می کنی، تو درصدد کسب قدرت هستی نه انتقام خون عثمان؟

۱- مناقب، خوارزمی، ص ۱۹۹، حدیث ۲۴۰.

۲- وقعه صفین، ص ۳۳۸؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۸، ص ۲۱

معاویه از این سخن عصبانی می شود. اصبغ به جمعیت نگاه می کند، می بیند در جمع آنان ابوهریره نیز حضور دارد، خطاب به ابوهریره می گوید:

«یا صاحب رسول الله إنیّ احلفک بالذی لا اله الاّ هو، عالم الغیب و الشهاده و بحقّ حبیبه المصطفی صلی الله علیه وآله الاّ اخبرتنی اشهدت یوم غدیر خم؟ قال: بلی شهدته. قلت: فما سمعته یقول فی علیّ؟ قال: سمعته یقول: من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله.»(۱)

«ای صحابی رسول خدا صلی الله علیه وآله، تو را به آن خدایی که جز او خدایی نیست و عالم به غیب و شهود است و به حق پیامبرش قسم می دهم آیا در غدیرخم حضور داشتی؟

ابوهریره گفت: آری! حضور داشتم.

به او گفتم: رسول خدا صلی الله علیه وآله درباره علی علیه السّلام چه گفت؟

ابوهریره گفت: خود از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که فرمود: هر که من مولای اویم این علی مولای اوست. خدایا با دوستانش دوست باش و با دشمنانش دشمن باش. هر که او را یاری کند، یارش باش و هر که او را خوار کند، خوارش کن».

۱- مناقب خوارزمی، ص ۲۰۵، حدیث ۲۴۰؛ تذکره الخواص، ص ۸۵.

آنچه بیان شد، احتجاج اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله با یکدیگر در مناظرات بود، ولی احتجاج به حدیث غدیر به اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله اختصاص نداشت، بلکه در طول تاریخ اسلام ادامه داشته است که به چند نمونه از منا شده یا احتجاج تابعان نیز اشاره می کنیم:

احتجاج به حدیث غدیر در طول تاریخ

۱- مرد کوفی و ابوهریره:

معاویه در ایام حکومت خویش، در سفری به کوفه ابوهریره را نیز به همراه خود آورده بود. در برخی منابع می نویسند:

«دخل ابوهریره المسجد فاجتمع الیه الناس فقام الیه شاب فقال: انشدك بالله سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله یقول من كنت مولاه فعليّ مولاه و عاد من عاداه؟ قال فقال: انّی اشهد انّی سمعت رسول الله یقول: من كنت مولاه فعليّ مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه.»(۱)

«ابوهریره وارد مسجد شد. مردم اطراف او گرد آمدند. جوانی برخاست و گفت: ای ابوهریره، تو را به خدا قسم می دهم که آیا از رسول خدا شنیده ای که فرمود: هرکه من مولای اویم، این علی مولای اوست و با هر که دشمن اوست، دشمن باش».

ابوهریره گفت: بدون تردید شهادت می دهم که من از رسول خداصلی الله علیه وآله شنیدم که فرمود: هر که من مولای اویم این

۱- مسند، ابی یعلی، ج ۱۱، ص ۳۰۷، ج ۶۴۲۳؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص۶۸.

علی مولای اوست. خدایا با دوستان او دوست و با دشمنانش دشمن باش.

۲- مرد مدنی و زید بن ارقم:

ابو عبدالله شیبانی نقل می کند:

«بینما انا جالس عند زید بن ارقم اذ جاء رجل فقال: ایّکم زید بن ارقم؟ فقال القوم: هذا زید فقال: نشدک بالذی لا اله الاّ هو سمعت رسول خدا صلی الله علیه وآله یقول من کنت مولاه فعلیّ مولاه، اللهم و ال من والاه و عاد من عاداه؟ قال: نعم.»(۱)

«من نزد زید بن ارقم بودم که مردی آمد و پرسید: کدام یک از شما زید بن ارقم هستید؟مردم به او گفتند: این زید است.»

آن مرد به زید گفت: تو را به آن خدایی که غیر از او خدایی نیست قسم می دهم آیا از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیده ای که فرمود: هر که من

۱- ینابیع الموده، ص ۲۴۹؛ مسند، احمد، ج ۵، ص ۵۰۲، حدیث ۱۸۸۴۱.

مولای اویم این علی مولای اوست، خدایا با دوستان او دوست و با دشمنان او دشمن باش.

زید گفت: آری».

۳- مرد عراقی و جابر بن عبدالله انصاری:

محمد بن عقیل می گوید: نزد جابربن عبدالله انصاری بودیم و جمعی حضور داشتند:

«فدخل رجل من اهل العراق فقال: انشدک الله الاحد الاّ ما حدثتنی ما رایت و ما سمعت من رسول الله صلی الله علیه وآله، فقال: کنّابالجحفه بغدیر خم و ثم ناس کثیر من جهینه و مزینه و غفار، فخرج علینا رسول الله صلی الله علیه وآله من فسطاط فاشار بیده ثلاثا فاخذ بید علیّ ابن ابی طالب و قال: من کنت مولاه فعلیّ مولاه.»(۱)

«مردی عراقی وارد شد و به جابر گفت: تو را به خدای یگانه قسم می دهم آنچه از رسول خدا صلی الله علیه وآله دیده ای و شنیده ای برایم بگو. جابر گفت: در جحفه در غدیر خم بودیم. مردم بسیاری از قبیله های جهینه، مزینه، غفار و... آنجا حضور داشتند که رسول خداصلی الله علیه وآله از خیمه بیرون آمده سه بار با دستش

۱- کفایه الطالب، ص ۶۱؛ فرائدالسمطین، ج ۱، ص ۶۲، ح ۲۹.

اشاره کرد، سپس دست علی علیه السّلام را گرفت و فرمود: هر که من مولای اویم این علی علیه السّلام مولای اوست».

۴- دارمیه حجونیه و معاویه:

دارمیه از زنان فعال عصر معاویه بود که به دفاع از امام علی علیه السّلام شهرت داشت. معاویه در ایام حج در مکه او را احضار کرد و به او گفت:

«هل تعلمین لم دعوتک؟ قالت: یا سبحان الله و انّی لم اعلم الغیب. قال: لا سألک لم اجبت علیّا و ابغضتنی و والیته و عادیتنی؟ قالت: او تعفنی؟ قال: لا.

قالت: امّا اذا ابیت، فانّی اجبت علیا علی عدله فی الرعیّه و قسمه بالسویّه و ابغضتک علی قتال من هو اولی بالامر منک و طلبک ما لیس لک و والیت علیّا علی ما عقد له رسول الله صلی الله علیه وآله من الولایه یوم خم بمشهد منک و حبّه للمساکین و اعظامه لاهل الدین، و عادتیک علی سفکک الدماء و شقّک العصا و جورک فی القضاء و حکمک بالهوی.»(۱)

«آیا می دانی برای چه تو را احضار کرده ام؟ دارمیه گفت:

ص: ۱۳۷

۱- العقد الفرید، ج ۱۰، ص ۳۵۲؛ ربیع الابرار، ج ۲، ص ۵۹۹؛ صبح الاعشی، ج ۱، ص ۳۰۶؛ بلاغات النساء، ص ۱۰۵.

خداوند منزه است، من غیب نمی دانم.

معاویه گفت: می خواهم بپرسم به چه دلیل عاشق علی علیه السّلام هستی و از من نفرت داری؟ چرا از علی تبعیت می کنی و با من دشمنی می ورزی؟

دارمیه گفت: می شود مرا [از پاسخ دادن] معذور بداری؟

معاویه گفت: نه.

دارمیه گفت: حال که مجبورم جواب دهم، من علی علیه السّلام را دوست دارم؛ چون عدالت را در بین مردم رعایت می کند، در تقسیم بیت المال مساوات دارد و از تو نفرت دارم؛ چون به جنگ با کسی برخاستی که از تو به حکومت شایسته تر است و درصدد به دست آوردن چیزی هستی که حق تو نیست. از علی علیه السّلام پیروی می کنم؛ چون رسول خدا صلی الله علیه وآله پیروی از او را در غدیرخم واجب کرده است و تو خود در آنجا حضور داشتی، و علی علیه السّلام فقرا را دوست دارد و دینداران را بزرگ می شمرد و با تو مبارزه می کنم؛ چون خونریزی می کنی، بین امت اختلاف می اندازی، در قضاوت ستم می کنی و به هوای نفس حکم می رانی.»

۵– عمر بن عبدالعزیز و یزید بن عمر:

یزید بن عمر بن مورق می گوید: دردوران عمر بن عبدالعزیز

ص: ۱۳۸

در شام بودم. عمر بن عبدالعزیز به مردم بخشـش می کرد، جلو رفتم تا به من هم بدهد. عمر بن عبدالعزیز پرسید؟ از کدام قبیله ای؟

گفتم: از قریش

گفت: از کدام قبیله قریش؟

گفتم: بنی هاشم.

گفت: از کدام تیره بنی هاشم؟

گفتم: دوستدار علی علیه السّلام هستم.

گفت: کدام علی علیه السّلام

ساکت شدم.

«فوضع یـده علی صـدره فقـال: و انـا و الله مولی علی بن ابی طالب کرّم الله وجهه، ثم قال: حـدثّنی عـدّه انّهم سـمعوا النبی علیه السّلام یقول: من کنت مولاه فعلی مولاه، ثم قال: یا مزاحم کم تعطی امثاله؟

قـال: مـائه او مـأتی درهم، قـال: اعطه ستّین دینـارا لولا-یته علی بن ابی طـالب، ثم قـال: الحـق ببلـدك فسـیاتیک مثـل مـا یـاتی نظراک.»(۱)

ص: ۱۳۹

۱- الاغانی، ج ۹، ص ۳۰۱؛ فرائدالسمطین، ج ۱، ص ۶۶، ج ۳۲؛ نظم دررالسمطین، ص ۱۱۲؛ جواهر العقدین، ص ۳۰۳.

«سپس دستش را روی سینه اش گذاشت و گفت: به خدا قسم من هم دوستدار علی بن ابی طالب علیه السّلام هستم. عده زیادی به من گزارش داده اند که از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیده اند که آن حضرت در حق علی علیه السّلام فرمود: هر که من مولای اویم این علی علیه السّلام مولای اوست. سپس به مزاحم گفت: به امثال ایشان چقدر می دهی؟

گفت: یکصد یا دویست درهم».

عمر بن عبدالعزیز گفت: به خاطر عشق علی علیه السّلام شصت دینار به او بده، آن گاه به من گفت: به شهرت برو، آنچه برای دیگران در نظر گرفته شده است برای تو هم در نظر گرفته می شود.

بنابر این، احتجاج به حدیث غدیر نه تنها توسط خود آن حضرت و اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه وآله و دوستان آن حضرت انجام گرفته، بلکه مخالفان سیاسی آن حضرت همانند عمروبن عاص نیز به حدیث یاد شده احتجاج کرده اند و این نکته حکایت از آن دارد که این مسأله در آن دروان به قدری روشن بوده که قابل انکار نبوده است.

باید توجه داشت که این مناشده ها از راه دیگری نیز برای استدلال کافی است و آن فهم صحابه است؛ یعنی وقتی حضرت به حدیث غدیر استدلال

می کند صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله اعتراض نمی کنند که این حدیث چه ربطی به امامت شمادارد، بلکه همه بدون استثنا این دلالت را قبول داشتند.

۸- نزول آیه عذاب

از شواهدی که بر نزول آیه و صدور کلام رسول خدا صلی الله علیه وآله در نصب امام علی علیه السّلام به عنوان خلیفه و جانشین دلالت دارد، مقاومت هایی است که در برابر اقدام رسول خدا صلی الله علیه وآله انجام گرفته است

وقتی به حارث بن نعمان خبر رسید که پیامبر صلی الله علیه وآله در حق علی علیه السّلام گفته است: «من کنت مولاه فعلیّ مولاه»؛ سوار، بر شترش شد و خدمت رسول خداصلی الله علیه وآله رسید و گفت:

«یا محمد امرتنا عن الله ان نشهد ان لا اله الاّ الله و انّک رسول الله فقبلناه منک، و ان نصلّی خمسا فقبلناه منک، و ان نزکّی اموالنا فقبلناه منک، و ان نصوم شهر رمضان

فی کل عام فقبلناه منک و ان نحج فقبلناه منک، ثم لم ترض بهذا حتی فضّلت ابن عمّک علینا! افهذا شیء منک ام من الله! فقال النّبی صلی الله علیه وآله: و الله الذی لا اله الاّ هو ما هو الاّ من الله، فولّی الحارث و هو یقول: اللهم ان کان ما یقول محمد حقا فامطر علینا حجاره من السماء

او ائتنا بعذاب الیم، فوالله ما وصل الی ناقته حتی رماه الله

بحجر فوقع عن دماغه فخرج من دبره، فقتله فنزلت: سأل سائل بعذاب واقع.»(۱)

«ای محمد! به ما دستور دادی که به وحدانیت خدا و رسالت خودت شهادت بدهیم، ما هم قبول کردیم.

ای محمد! به ما دستور دادی که پنج بار نماز بخوانیم، از تو پذیرفتیم.

ای محمد! به ما دستور دادی که زکات اموالمان را بدهیم، از تو قبول کردیم. ای محمد! به ما دستور دادی که به زیارت خانه خدا برویم، از تو پذیرفتیم.

ای محمد! به این هم راضی نشدی تا این که پسر عمویت را برما برتری دادی. این دستور از ناحیه توست یا از طرف خداست؟

پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: قسم به خدایی که جز او خدایی نیست این دستور از طرف خداست.

حارث بعد از سخن رسول خداصلی الله علیه وآله به طرف شترش برگشت، در حالی که می گفت:

خدایا اگر آنچه محمد می گوید حق است از آسمان عذابی دردناک بفرست، یا سنگی بر ما ببار!

۱- تفسیر قرطبی، ج ۱۸، ص ۲۷۸.

به خدا قسم هنوز حارث به شترش نرسیده بود که خداوند با سنگی از آسمان او را نشانه رفت و بر فرق سرش فرود آمد و از نشمینگاهش خارج شد و او را کشت و آن گاه این آیه نازل شد: {سأل سائل بعذاب واقع}.(۱)

۹- اختلاف قرائت

گذشته از شواهدی که هر یک به تنهایی کافی است که نزول آیه در غدیر و صدور حدیث از آن حضرت را اثبات کند، مسأله دیگری که به عنوان یک شاهد بسیار قوی بر نزول آیه در غدیر وجود دارد، مسأله اختلاف قرائت آن است و آنان که با تاریخ گردآوری قرآن و وادار کردن مردم به انجام قرائت واحد آشنایند، می دانند که این قرائتها تا چه اندازه اعتبار دارد. اکنون به اختلاف قرائت آیه توجه کنید:

«عن ابن مسعود قال کنّا نقرأ علی عهد رسول الله صلی الله علیه وآله:

{یا أَیُّها الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ}(۲)

«ابن مسعود می گوید: ما در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله این آیه را

۱- معارج/۱.

۲- الدرّالمنثور، ج ۲، ص ۲۹۸؛ شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، ج ۱، ص ۲۵۷؛ فتح القدیر، ج ۲، ص ۶۰؛ مناقب، ابن مردویه، ص ۲۳۹.

چنین می خواندیم: ای پیامبر! آنچه از سوی خداوند درباره علی بر تو نازل شده است تبلیغ کن که علیّ ولیّ مؤمنان است واگر این کار را انجام ندهی، رسالت را تبلیغ نکرده ای».

ص: ۱۴۴

فصل سوم :شبهات کلامی

اشاره

استدلال شیعه به آیه تبلیغ با توجه به آنچه یاد شد، روشن است. با این حال شبهاتی را متوجه این استدلال کرده اند که اکنون به بررسی آنها می پردازیم.

در یک تقسیم بندی کلی این شبهات را می توان در چند محور یاد کرد:

بعضی از شبهاتی که متوجه این استدلال کرده اند؛ شبهات کلامی زیر است:

۱- نگفتن رسول خدا صلی الله علیه وآله

اشاره

یکی از شبهاتی که متوجه این استدلال کرده اند؛ این است که رسول خداصلی الله علیه وآله در روز غدیرخم سخنی درباره جانشینی خود نگفته است. به این شبهه توجه کنید:

«لو اراد النبی صلی الله علیه وآله النص علی خلیفته من بعده و تبلیغ ذلک للناس لقاله فی خطبته فی حجه الوداع و هی التی استشهد الناس فیها علی تبلیغه، فشهدوا و اشهد الله علی ذلک.»(۱)

اگر پیامبر صلی الله علیه وآله می خواست بر جانشینی خود تصریح و آن را

۱- تفسیر المنار، ج ۶، ص ۴۶۶.

برای مردم بیان کند، چنین کاری را در خطبه حجه الوداع می کرد، در حالی که در آن خطبه رسول خدا صلی الله علیه وآله از مردم خواست بر تبلیغی که انجام می دهد، شهادت دهند رسول خداصلی الله علیه وآله نیز خداوند را شاهد بر این کار داشت.

قبل از نقد شبهات این آیه، تذکر چند نکته زیر لازم است:

الف - استدلال شیعه به آیات متوقف بر مقدماتی است که با توجه به آنها این استدلال شکل می گیرد. یکی از مقدمات در آیه مورد بحث این بود که رسول خداصلی الله علیه وآله در خطبه غدیریه جمله «من کنت مولاه فعلی مولاه» را گفته است.

ب - یکی از مشکلات دنیای اسلام بخصوص اهل سنت این است که کسانی به هجوم فرهنگی علیه مکتب اهل البیت علیه السّلام رو آورده اند که از متون حدیثی و تاریخی و تفسیری خود نیز اطلاع چندانی ندارند. طرفداران اندیشه وهابیت که همه تلاش خود را برای نابودی مکتب اهل البیت علیه السّلام به کار گرفته اند یا نسبت به میراث علمی خود بی اطلاع هستند، یا این که خود را بی اطلاع وانمود می کنند. به عنوان نمونه رشید رضا در آن حدی نیست که تفسیر قرآن بنویسد و آنچه از او به عنوان تفسیر المنار منتشر شده است برداشتهای او از درس تفسیر استادش محمد عبده است. عبده از عاشقان اهل البیت علیه السّلام بود، ولی رشید رضا بجز دو جلد اول تفسیرش که در حیات عبده منتشر شده، تلاش کرده است اندیشه های وهابی را تبلیغ کند. از این جهت این شبهات را تنها در این تفسیر و

کتبی از این نوع – که بعد از روی کار آمدن وهابیان در عربستان تدوین و یا تحقیق شده است – می توان یافت.

نقد

الف – همان طور که پیشتر براساس اسناد و مدارک تاریخی اهل سنت بیان کردیم، رسول خدا صلی الله علیه وآله در حجه الوداع شش سخنرانی ایراد کرده است که یکی از آنها خطبه غدیریه در غدیرخم است. همه کسانی که با سیره رسول خداصلی الله علیه وآله آشنا هستند توقف او در غدیر را یکی از مسلمات تاریخ اسلام می دانند، حتی کسانی که گرایش شدید ضد تشیع داشته اند وقوع این کار را پذیرفته اند. ابن کثیر – که شاگرد ابن تیمیه است و در تمام کتب خود گرایش ضد شیعی دارد – یک فصل کتابش را با این عنوان مطرح کرده است:

«فصل فی خطبته. بمکان بین مکه و مدینه یقال له غدیرخم»

در عین حال گرایش ضد شیعی خود را چنین بیان می کند:

«نحن نورد عیون ما روی فی ذلک مع اعلامنا انه لاحظ للشیعه فیه و لا مستمسک لهم»(۱)

«ما روایاتی را که در این باره وارد شده است، بیان می کنیم و اعلام می کنیم که شیعه از حدیث غدیر بهره ای ندارد و دلیلی برای آنان نیست».

۱– البدایه و النهایه، ج ۴، ص ۱۶۷.

بـدین سان بعیـد است که رشـید رضا از وقوع چنین حادثه ای بی اطلاع باشد و در واقع خود را به تجاهل زده است و بنا ندارد حقیقت را دریابد.

ب - طرح مسأله جانشـینی از طرف رسول خـدا صـلی الله علیه وآله در حجه الوداع به خطبه غـدیریه اختصاص نـدارد، بلکه در خطبه عرفه هم رسول خدا صلی الله علیه وآله آن را مطرح کرده است که چون بحث مشروح آن در آیه اکمال خواهد آمد، از طرح آن در این جا پرهیز می کنیم. رسول خـدا صـلی الله علیه وآله در آن خطبه نیز حدیث ثقلین را بیان کرده است و یکی از موارد چهارگانه حـدیث ثقلین روز عرفه است که راوی آن نیز جابر بن عبدالله انصاری است.(۱) با تبیین درست حدیث ثقلین، مرجعیت اهل البیت علیه السّلام برای امت بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله روشن و غیر قابل انکار است..

ج - در خطبه غـدیریه رسول خدا صـلی الله علیه وآله مسأله جانشـینی خود را چند بار و به چند شـکل و در قالب حدیث ثقلین مطرح کرده است.

اصـطلاح ثقلین در فرهنگ اسـلامی درباره کتاب خدا و اهل بیت رسول خداصلی الله علیه وآله برگرفته از کاربرد آن از طرف رسول خدا صلی الله علیه وآله در مراسم حجه الوداع است که در ضمن دو خطبه از خطبه های حجه الوداع آمده است.

۱- سنن، ترمذی، ج ۵، ص ۴۳۲، حدیث ۳۸۱۱؛ تاریخ، طبری، ج ۲، ص ۴۰۲؛ سیره، ابن هشام، ج ۴، ص ۲۴۸؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۲، ص ۷۰۹؛ تاریخ، یعقوبی، ج ۲، ص ۱۱۱ و منابع دیگر.

اصطلاح ثقلین از اصطلاحات جا افتاده در متون حدیثی فریقین است که در خطبه غدیریه آمده است(۱) که طرح مشروح آن خارج از حوزه این بحث است. ما در کتابی با عنوان تلاش نبی صلی الله علیه وآله برای تثبیت رهبری علی علیه السّلام، از دهها طریق آنها را آورده ایم.

یکی از جملاتی که رسول خدا صلی الله علیه وآله درباره جانشینی خود در آن خطبه به کار برده جمله «من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» است. درباره دلالت این جمله بر جانشینی رسول خدا صلی الله علیه وآله پیشتر از قول دو نفر از دانشمندان اهل سنت یعنی صاحب کفایه الطالب(۲) و سبط ابن جوزی(۳) نقل کردیم که تکرار نمی کنیم و درباره صدور این کلام از رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز گفتیم همه کسانی که خطبه غدیریه را نقل کرده اند، این جمله رسول خدا صلی الله علیه وآله را آورده اند و از طرفی نیز گفتیم همه کسانی که سیره رسول خدا صلی الله علیه وآله را نوشته اند اعتراف کرده اند که فرازی از زندگی رسول خدا صلی الله علیه وآله توقف در غدیرخم وسخنرانی در آن مکان است. تواتر حدیث غدیر نزد اهل تحقیق مسلم است و به گفته جزری شافعی از دانشمندان اهل سنت «لا عبره بمن حاول تضعیفه ممّن لا

۱- صحیح، مسلم، ج ۴، ص ۱۲۲؛ خصائص، نسایی، ص ۱۱۹؛ کفایه الطالب، ص ۵۳؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۶۱.
۲- کفایه الطالب، ص ۱۶۷.
۳- تذکره الخواص، ص ۳۸.

اطلاع له فی هذا العلم»؛(۱) نباید به تلاش عده ای در تضعیف این روایت که تخصصی در علم حدیث ندارند، اعتنا کرد.

گذشته از تواتر روایت بین شیعه و اهل سنت، دانشمندان اهل سنت در طول تاریخ اسلام کتابهای بسیاری درباره این حدیث نوشته اند که به بعضی از آنها به ترتیب تاریخی اشاره می کنیم:

سخنان اهل سنت در مورد حدیث غدیر

۱ - کتاب الولایه، درباره طرق حدیث غدیر از محمد بن جریر طبری، صاحب تاریخ و تفسیر و دهها کتاب دیگر (۲۲۴ - ۳۱۰ ق).

این کتاب امروز در اختیار ما نیست، ولی بسیاری از دانشمندان اهل سنت این کتاب را دیده و از آن یاد کرده اند؛ یاقوت درباره این کتاب می نویسد:

«و کتاب فضائل علی بن ابی طالب رضی الله عنه تکلّم فی اوّله بصحه الاخبار الوارده فی غدیرخم ثم تلاه بالفضائل و لم یتم»(۲)

«از کتابهای طبری، کتاب فضائل علی بن ابی طالب علیه السّلام است که در آغاز کتاب درباره صحت اخبار غدیر سخن گفته و سپس فضائل آن حضرت را آورده است که نتوانسته تمام کند.»

ص: ۱۵۲

۱- اسنی المطالب فی مناقب علی بن ابی طالب، ص ۴۸.

۲- معجم الادباء، ج ۶، ص ۴۵۲.

ذهبی مورخ مشهور اهل سنت درباره این کتاب می نویسد:

«جمع طرق حدیث غدیرخم فی اربعه اجزاء رایت شطره فبهرنی سعه روایاته و جزمت بوقوع ذلک.»(۱)

«محمد بن جریر طبری راویان حدیث غدیرخم را در چهار جلد گردآوری کرده است. من بخشی از آن را دیده ام و با دیدن این کتاب و گستردگی روایات غدیرخم مبهوت شدم و یقین پیدا کردم که چنین حادثه ای در تاریخ اسلام از طرف رسول خداصلی الله علیه وآله رخ داده است»!

ابن کثیر درباره این کتاب می نویسد:

«و قد رایت له کتابا جمع فیه احادیث غدیرخم فی مجلدین ضخمین.»(۲)

«کتابی از محمد بن جریر طبری درباره احادیث غدیر در دو جلد بزرگ دیده ام که روایات آن را جمع کرده است».

البته نباید از اشخاصی مانند رشید رضا، انتظاری بیش از این داشت که صدور حدیث را انکار کند؛ چرا که همفکران او در طول تاریخ تمام تلاش خود را برای حذف مکتب اهل البیت علیه السّلام و پیروان آن انجام داده اند؛ در این میان،

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۱۴، ص ۲۷۷.

۲- البدایه و النهایه، ج ۷، حوادث سال ۳۱۰، ص ۵۳۷.

نابودی متونی که درباره اهل بیت علیه السّلام از طرف اندیشمندان اهل سنت نوشته شده است، قصه ای غم انگیز در تاریخ دارد. در همین کتاب یاد شده از طبری که هیچ اثری از آن در دست نیست؛ کتابی که روی امثال ذهبی تأثیر فراوانی داشته است. تنها بخشهای به جا مانده از آن در متون بعدی - که به استناد کتاب طبری نقل حدیث کرده اند- توسط یکی از معاصران گردآوری شده است، از یکصد صفحه تجاوز نمی کند.(1)

۲- کتاب من روی حدیث غدیرخم، از ابوبکر الجعابی محمد بن عمر بن سالم (۲۸۴ - ۳۵۵ ق)(2).

براساس شرح زندگی مؤلف که در کتاب سیر اعلام النبلاء ذهبی (ج ۱۶، ص ۸۸) آمده، وی بیش از چهارصد هزار حدیث حفظ بوده است. خطیب بغدادی نیز در تاریخ بغداد (ج ۳، ص ۳۱-۲۶) شرح مفصل زندگی او را آورده است و اقوالی از دانشمندان درباره حافظه و شخصیت علمی او نقل می کند که اعجاب انسان را برمی انگیزد.

۳- کتاب طرق حدیث الغدیر، از ابوالحسن علی بن عمر بغدادی معروف به حافظ دارقطنی (۳۰۶ - ۳۸۵ ق).

۱- کتاب فضائل علی بن ابی طالب علیه السّلام و کتاب الولایه، رسول جعفریان.

۲- اهل البیت فی المکتبه العربیه، ص ۶۲۲.

شرح حال او را مورخان، محدثان و... آورده اند؛ از جمله خطیب بغدادی در تاریخ بغداد (ج ۱۲، ص ۳۴) او را سرآمد محدثان عصر خود می داند و در سیر اعلام النبلاء (ج ۱۶، ص ۴۶۱ - ۴۴۹) چندین بار از کثرت تألیفات او یاد می کند، به گونه ای که ذکر آنها را خارج از کتاب می داند

گنجی شافعی نیز این کتاب را دیده و از آن حدیث نقل کرده است.(۱)

۴- کتاب طرق حدیث «من کنت مولاه فعلی مولاه»: از محمد بن عبدالله بن محمد معروف به حاکم نیشابوری ابن البیّع (۳۲۱ - ۴۰۴ ق).

ذهبی او را شیخ المحدثین می نامد؛ (سیر اعلام النبلاء، ج ۱۷، ص۱۶۳). او از بیش ازدو هزار نفر شیخ حدیث شنیده و خود در یکی از آثارش(۲) از این کتاب یاد کرده است.

۵- کتاب دعاء الهداه الی اداء حق الموالات، از ابوالقاسم عبیدالله بن عبدالله ابن احمد معروف به حاکم حسکانی (متوفای بعداز ۴۷۰ ق).

ذهبی از او به عنوان الامام المحدث البارع یاد می کند. (سیره اعلام النبلاء، ج ۱۸، ص ۲۶۸). او کتابهای بسیاری دارد؛ کتابی را درباره آیاتی که درباره اهل البیت علیه السّلام نازل شده است تدوین کرده و در آن ۲۱۰ آیه از آیات نازل شده را

۱- کفایه الطالب، ص ۶۰.

۲- معرفه علوم الحدیث، ص ۳۱۲.

آورده است. او وقتی آیه مورد بحث یعنی {یـا ایها الرسول بلّغ ما انزل الیک...} را از چنـدین طریق نقل می کنـد که در غـدیر نازل شده است، می نویسد:

«و طرق هذا الحدیث مستقصات فی کتاب دعاء الهداه الی اداء حق الموالات من تصنیفی فی عشره اجزاء.»(۱)

«طرق حدیث غدیر را در کتابی به نام دعاء الهداه الی اداء حق الموالات که در ده جلد تألیف کرده ام به طور کامل آورده ام.»

۶- کتاب الـداریه فی حدیث الولایه، حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه، از ابوسـعید مسـعود بن ناصـر الجسـتانی (المتوفی ۴۷۷ ق). مورخان شـرح حال مفصـلی برای او نوشـته اند. سمعانی از دانشمندان اهل سنت از کتاب وی - که دارای ۱۷ جزء است - یاد می کند.(۲) از دانشمندان شیعه نیز ابن شهرآشوب از این

کتاب یاد کرده، می نویسد: مؤلف، این حدیث را از ۱۲۰ صحابی نقل کرده است.(۳)

۷- کتاب حدیث «من کنت مولاه فعلی مولاه»، از شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان مشهور به ذهبی (۶۷۳ - ۷۴۸ ق).

ذهبی مشـهورتر از آن است که نیاز به معرفی داشته باشـد. پیشتر از قول او درباره کتاب طبری درباره حدیث غدیر نقل کردیم که می گفت: وقتی کتاب

۱- شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، ج ۱، ص ۱۹۰.

۲- الانساب، ج ۷، ص ۸۶.

۳- مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۵۲۹.

طبری را دیـدم مبهوت شدم و یقین پیدا کردم که چنین حادثه ای در تاریخ اسـلام اتفاق افتاده است. او خود کتابی در این باره دارد و در شـرح حـال حـاکم نیشـابوری پس از آن که قضـیه ای از او دربـاره حـدیث طیر - که یکی از فضائـل امـام علی علیه السّلام است - یاد می کند می نویسد:

«و قـد جمعت طرق حدیث الطیر فی جزء و طرق حدیث من کنت مولاه و هو اصح و اصّح منهما ما اخرجه مسـلم عن علی قال: انّه لعهد النبی الامی صلی الله علیه وآله الیّ انّه لا یحبّک الاّ مؤمن و لا یبغضک الاّ منافق.»(۱)

«من طرق حـدیث طیر را در یک جزء گردآوری کرده ام. همچنین طرق حـدیث من کنت مولاه را نیز در یک جزء گردآوری کرده ام که این حـدیث از حـدیث طیر درست تر است و درست تر از هر دو حـدیث، حـدیثی است که مسـلم آورده است که علی علیه السّلام فرمود: بدون تردید نبی امّی صلی الله علیه وآله به من فرموده است که جز مؤمن کسی مرا دوست ندارد و جز منافق کسی با من دشمن نیست».

۸- طراز الکم فی ما روی فی غدیرخم، از محمد بن علی بن محمد معروف به ابن طولون (۸۸۰ - ۹۵۳ ق).

ص: ۱۵۷

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۱۷، ص ۱۶۹.

مترجمان در شرح حال او نوشته اند که در بسیاری از علوم معاصر خود تخصص داشته است و تألیفات او را به بیش از ۷۰۰ عنوان کتاب رسانده اند.(۱)

کتاب الفلک المشحون فی احوالات ابن طولون، درباره شرح حال و فهرست کتابهای خود اوست و... که او در این کتاب از این کتابش درباره حدیث غدیر یاد می کند.(۲)

آنچه بیان شد، بخشی از کتابهایی است که دانشمندان مشهور اهل سنت در چندین جلد درباره حدیث غدیر تدوین کرده اند. حال با توجه به آنچه درباره تواتر حدیث و نیز دلالت حدیث از دانشمندان اهل سنت نقل کردیم،آیا منطقی است که بگوییم رسول خدا صلی الله علیه وآله در حجه الوداع چیزی درباره جانشینی پس از خود نفرموده است؟!

گذشته از بحث سندی حدیث غدیر، همان طور که رشید رضا می گوید؛ رسول خدا صلی الله علیه وآله در این خطبه ها به شیوه ای خاص سخنرانی کرده است، به گونه ای که بعد از بیان هر مطلبی از مردم اعتراف می گرفت که آیا چنین چیزی را تبلیغ کرده ام؟ پس از آن که مردم اعتراف می کردند که چنین چیزی را تبلیغ کرده است، خداوند را به عنوان شاهد بر جریان مورد خطاب قرار می دهد که این شیوه

۱- اهل البیت فی المکتبه العربیه، ص ۲۷۵.

۲- الفلک المشحون فی احوال ابن طالون، ص ۴۸.

منحصر به فرد دلیل بر اهمیت این خطبه و مطالب یاد شده در آن است که یکی از آنها مسأله جانشینی اوست.

۲- عدم نص بر امامت

اشاره

از شبهاتی که بر این استدلال شیعه وارد کرده اند؛ این است که هیچ نص صریحی - چه از قرآن و چه از روایات - در بحث امامت نداریم. به این شبهه توجه کنیم:

«انّا نجزم بانّ مسأله الامامه لو کان فیها نصّ من القرآن و الحدیث لتواتر و استفاض و لم یقع فیها ما وقعت من الخلاف.»(۱)

«ما یقین داریم که اگر در مسأله امامت نصی از قرآن و حدیث بود، به تواتر نقل می شد و این مقدار اختلاف در آن وجود نمی داشت».

نقد

۱- درباره قرآن می توان این سخن را پذیرفت که بدون اثبات شأن نزول آیات، نمی توان نص صریح پیدا کرد، ولی این نکته به مسأله امامت اختصاص ندارد و در بسیاری از مسائلی که قرآن از آنها سخن گفته این ابهام راه یافته است.

۱- تفسیر المنار، ج ۶، ص ۴۶۶.

۲- به دلایل زیر این سخن را درباره این حدیث نمی توان پذیرفت:

اوّلاً: حدیث مشکل قرآن را ندارد که کلی گویی باشد. از این جهت حداقل در شبهه قبل درباره حدیث غدیر تواتر و نیز دلالت صریح آن را بر مسأله امامت از قول دانشمندان اهل سنت نقل کردیم و هم کتابهایی را که دانشمندان اهل سنت درباره آن تدوین کرده اند، برشمردیم.

ثانیا: احادیثی که رسول خدا صلی الله علیه وآله درباره امامت و جانشینی پس از خود بیان کرده است محدود به چند عدد نیست، بلکه روایات بسیاری است که می توان آنها را چنین تقسیم بندی کرد:

احادیث یوم الانذار؛ احادیث وصایت؛ احادیث وراثت؛ احادیث خلافت؛ احادیث منزلت؛ احادیث الاماره؛ احادیث الامامه؛ احادیث الولایه؛ احادیث الهدایه؛ احادیث العصمه؛ احادیث العلم؛ احادیث اثناعشر خلیفه؛ احادیث السفینه؛ احادیث الثقلین.

درباره این احادیث یادآوری دو نکته زیر لازم است:

الف – تمام این روایات در منابع اهل سنت وجود دارد که تنها درباره حدیث غدیر در شبهه قبل مواردی یاد شد.

ب – درباره همه این روایات از طرف دانشمندان اهل سنت کتبی نوشته شده است که جای ذکر آنها نیست.

کیفیت دلالت این روایات بر جانشینی و منابع آن را به طور مشروح در کتابی به نام سیمای امام علی علیه السّلام در نگاه نبی صلی الله علیه وآله آورده ایم که در سال ۱۳۷۹ به مناسبت سال امام علی علیه السّلام از طرف همایش سیره اجتماعی، سیاسی امام علی علیه السّلام منتشر شده است.

۳- بسیاری از این احادیث مانند حدیث ثقلین، حدیث منزلت، حدیث یوم الانذار و... بر اساس قواعد حدیث شناسی شیعه و اهل سنت متواترند؛

۴- اما این سخن که اگر نص صریحی در مسأله بود، اختلافی بین امت به وجود نمی آمد، پذیرفته نیست ؛ زیرا پیدایش اختلاف عوامل گوناگونی دارد. نه تنها در مواردی که حدیث متواتر داریم بین امت اختلاف وجود دارد، بلکه در مواردی که رسول خدا صلی الله علیه وآله در طول عمر خود عملاً ـ انجام داده است نیز اختلاف راه یافته است؛ به عنوان مثال رسول خدا صلی الله علیه وآله درطول عمر شریف خود در سفر و حضر و درحضور همه مسلمانها بارها و بارها وضو گرفته و نماز خوانده است. با این حال درباره چگونگی وضو بین امت اختلاف وجود دارد. بقیه احکام نیز همین گونه است. این در مسائلی است که افراد و گروهها تضاد منافعی با یکدیگر ندارند وگرنه در مسائلی همانند امامت که مسأله ای سیاسی و تضاد منافع گروهها در آن مشهود است و در جامعه اسلامی اعم از مسلمان، منافق و ... برای به دست آوردن آن تلاش می کنند، بروز اختلاف امری طبیعی می نماید.

ص: ۱۶۱

۳– رهبری هم زمان

اشاره

از شبهاتی که بر استدلال شیعه به این آیه وارد کرده اند؛ این است که اگر این آیه بر امامت دلالت کند باید امام علی علیه السّلام هم زمان با رسول خدا صلی الله علیه وآله امام باشد و این مسأله ای است که شیعه به آن اعتقادی ندارد. به این شبهه توجه کنید:

«ولو دلّ علی الامامه عند الخطاب لکان اماما مع وجود النبی صلی الله علیه وآله و الشیعه لا تقول بذلک.»(۱)

نقد

۱- این مسأله مورد اتفاق مخالفان و موافقان است که مقصود از جانشینی، رهبری امت بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآلهاست. این مسأله هم در روایات شیعه و هم در روایات اهل سنت آمده است. در روایات اهل سنت آمده است:

«عن عمران بن حصین قال بعث رسول الله صلی الله علیه وآله سریّه و امرّ علیهم علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنه فاحدث شیئا فی سفره فتعاهد اربعه من اصحاب محمدصلی الله علیه وآله ان یذاکروا امره لرسول الله قال عمران و کنّا اذا قدمنا من سفر بدأنا برسول الله صلی الله علیه وآله فسلّمنا علیه، قال فدخلوا علیه فقام رجل منهم فقال: یا رسول اللّه انّ علیّا

۱- تفسیر المنار، ج ۶، ص ۴۶۶.

فعل کـذا و کذا فاعرض عنه، ثم قام الثانی، فقال: یا رسول الله انّ علیّا فعل کذا و کذا فاعرض عنه، ثم قام الثالث فقال: یا رسول الله انّ علیّا فعل کـذا و کـذا فاعرض عنه، ثم قام الرابع، فقال: یا رسول الله انّ علیّا فعل کـذا و کـذا قال فاقبل رسول الله صـلی الله علیه وآله علی الرابع و قد تغیر وجهه فقال: دعوا علیّا، دعوا علیّا، انّ علیّا منّی و انا منه و هو ولیّ کلّ مؤمن بعدی.»(۱)

«عمران بن حصـین می گوید: پیامبر صـلی الله علیه وآله یک نیروی نظامی به فرماندهی علی علیه السّـلام برای عملیاتی فرستاد. علی علیه السّـلام در سـفر کاری انجام داد (که عده ای خوشـشان نیامد). چهار نفر از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله با هم عهـد کردنـد که گزارش این رفتار علی علیه السّـلام را به پیامبرصـلی الله علیه وآله بدهند. عمران می گوید: ما چنین بودیم که در بازگشت از سـفر ابتدا خدمت رسول خداصلی الله علیه وآله می رسیدیم و بر او سلام می کردیم. پس از سلام بر رسول خداصلی الله علیه وآله، یکی از آن چهار نفر برخاست و گفت: ای رسول خداصلی الله علیه وآله علی علیه السّلام درسفر چنین و چنان کرده است. پیامبر صلی الله علیه وآله صورتش را برگرداند؛ نفر دوم برخاست و

۱- مسـند، احمـد بن حنبل، ج ۵، ص ۶۰۶، حدیث ۱۹۴۲۶ و ج ۶، ص ۴۹۸، حدیث ۲۲۵۰۳؛ خصـائص، نسایی، ص ۱۴۴ و ۱۴۳، حدیث ۸۹و ۹۰.

گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه وآله علی علیه السّلام در سفر چنین و چنان کرد. پیامبرصلی الله علیه وآله صورتش را برگرداند؛ نفر سوم برخاست و گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه وآله علی علیه السّلام در سفر چنین و چنان کرد. پیامبرصلی الله علیه وآله به نفر چهارم رو کرد و در حالی که رنگ رخسارش تغییر کرده بوده، فرمود: علی را رها کنید! علی را رها کنید! بدون تردید علی از من است و من از علی هستم و او بعد از من ولیّ هر مؤمنی است».

همان طور که ملاحظه می کنید، رسول خدا صلی الله علیه وآله در این روایت تصریح می فرماید که بعد از من علی علیه السّلام ولیّ هر مؤمنی است.

در روایات شیعه مسأله جانشینی، برای بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله بسیار روشنتر بیان شده است. ابوبصیر از امام باقر علیه السّلام روایت زیر را درنزول این آیه در شأن امام علی علیه السّلام نقل می کند؛

«فاخذ رسول الله صلی الله علیه وآله بید علیّ علیه السّلام فقال: یا ایهاالناس انّه لم یکن نبیّ من الانبیاء ممّن کان قبلی الاّ و قد عمّره الله ثم دعاه فاجابه فاوشک ان ادعی فاجیب و انا مسؤول و انتم مسؤولون فماذا انتم قائلون؟ فقالوا نشهد انّک قد بلّغت و نصحت و ادیت ما علیک فجزاک الله افضل جزاء المرسلین، فقال: اللهم اشهد

ص: ۱۶۴

ثلاث مرّات - ثم قال: یا معشرالمسلمین هذا ولیّکم من بعدی، فلیبلّغ الشاهد منکم الغائب.»(۱)

«پس رسول خدا صلی الله علیه وآله دست علی علیه السّلام را گرفت و فرمود:

ای مردم! خدا همه پیامبران پیش از مرا عمری معین داد و سپس به جانب خود خواند و آنها هم اجابتش کردند (از دارفانی به عالم باقی رهسپار شدند) و نزدیک است که مرا هم بخواند و اجابت کنم. من مسؤولیت دارم و شما هم مسؤولیت دارید، اکنون شما چه می گویید.

آنها گفتند: گواهی می دهیم که تو ابلاغ کردی و خیرخواهی نمودی و آنچه بر تو بود رساندی، خدا بهترین پاداش پیامبران را به تو دهد.

پیامبر صلی الله علیه وآله سه مرتبه فرمود: خدایا شاهد باش، سپس فرمود: ای گروه مسلمانان! این (شخصی که روی دست من و نامش علی بن ابی طالب است) بعد از من ولیّ شماست؛ شما که حاضرید به غائبان برسانید».

بدین سان رسول خدا صلی الله علیه وآله تصریح می کند که علی علیه السّلام بعد از من ولیّ شماست.

۱- الکافی، کتاب الحجه، ج ۲، ص ۵۰.

۲- مخالفان حضرت علی علیه السّلام نیز از نصب امام در غدیر جانشینی بعد از رسول خداصلی الله علیه وآله را فهمیدند.این مسأله هم در روایات اهل سنت مطرح شده است و هم در روایات شیعه؛ در روایات اهل سنت که پیشتر نقل کردیم، بعد از نصب امام و انتشار خبر آن «حارث بن نعمان فهری» خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله رسید و به شدت به این نصب اعتراض کرد و وقتی آن حضرت این امر را از طرف خداوند دانست، بیشتر ناراحت شد و از خداوند خواست که اگر پیامبرصلی الله علیه وآله راست می گوید عذابی نازل کند که چنین شد و سپس آیه اول سوره معارج نازل شد.(۱)

در روایات شیعه نیز این مسأله منعکس شده است که مخالفان حضرت امیر علیه السّلام از این نصب، نصب برای بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله را فهمیده اند.

رسول خدا صلی الله علیه وآله در مسجد خیف سخنرانی کرد و در ضمن آن تمسک به ثقلین را مطرح کرد:

«فاجتمع قوم من اصحابه و قالوا یرید محمد ان یجعل الامامه فی اهل بیته، فخرج اربعه نفر منهم الی مکه و دخلوا الکعبه و تعاهدوا و تعاقدوا و کتبوا فیما بینهم کتابا ان مات محمد او قتل ان لایردوا هذاالامر فی اهل بیته ابدا.»(۲)

۱- تفسیر، القرطبی، ج ۱۸، ص ۲۷۸.

۲- تفسیر، القمی، ج ۱، ص ۱۷۳.

«به دنبال سخنرانی رسول خدا صلی الله علیه وآله عده ای از اصحاب آن حضرت گردآمدند و گفتند: محمد صلی الله علیه وآله تصمیم دارد که امامت و رهبری را در اهل بیت خودش قرار دهد و چهار نفر از آنان به مکه آمدند و وارد کعبه شده و در آنجا با هم پیمان بستند و عهد کردند و قراردادی بین خودشان نوشتند که چه محمد صلی الله علیه وآله بمیرد یا کشته شود، هرگز نگذارند رهبری در اهل بیت او قرار گیرد».

۳- باید توجه داشت که مسأله رهبری امام علی علیه السّلام از سالهای آغازین بعثت مطرح بوده و از همان آغاز، بحث جانشینی و خلیفه و وصی مطرح بوده است؛ یعنی در روایات عناوینی که رسول خدا صلی الله علیه وآله برای این مسؤولیت، به کار برده است؛ عنوان خلیفه، وصی و ... است و همه می دانند که این عناوین برای دوران عدم حضور شخص به کار می رود.

ص: ۱۶۷

فصل چهارم :شبهات تاریخی

اشاره

بعضی از شبهاتی که بر استدلال شیعه به این آیه وارد کرده اند، شبهات تاریخی زیر است.

۱- عدم احتجاج به حدیث غدیر

اشاره

یکی از شبهات این است که حضرت امیر علیه السّلام به این حادثه احتجاج نکرده است. به این شبهه توجه کنید:

«لا احتج بالآیه هو و لا احد من آل بیته و انصاره الذین ینفضّلونه علی غیره لا یوم السقیفه و لا یوم الشوری

بعد عمر و لا قبل ذلک و لا بعده فی زمنه و هو الذی کان لا تاخذه فی الله لومه لائم و لم یعرف التقیه فی قول و لا عمل.»(۱)

ص: ۱۷۱

۱- تفسیر المنار، رشید رضا، ج ۶، ص ۴۶۶.

«نه خود حضرت علی علیه السّلام و نه هیچ یک از اهل بیت او و نه هیچ یک از یاران او که او را از بقیه برتر می دانند، نه در روز سقیفه و نه روز شورا بعد از عمر و نه قبل از آن و نه بعد از آن به آن استدلال نکرده اند، در حالی که حضرت علی علیه السّلام کسی است که در راه خدا سرزنش هیچ سرزنش گری مانع او نبود و او در گفتار و در رفتار تقیه نمی کرد».

نقد

الف – استدلال حضرت امیر علیه السّلام

این استدلال را پیشتر از منابع اهل سنت در بحث شواهد نزول نقل کردیم که تکرار نمی کنیم. استدلال و مناشده آن حضرت و اعتراف صحابه رسول خداصلی الله علیه وآله بیانگر صحت این خبر و اگر بنا باشد مناشده آن حضرت را از منابع شیعه بیاوریم، سخن بسیار طولانی خواهد شد.

ب – استدلال و احتجاج اهل بیت علیه السّلام

استدلال آن حضرت را نیز در بحث آیه «اکمال» می آوریم که به خاطر جلوگیری از تکرار از آوردن آنها خودداری می کنیم.

ج – استدلال یاران امام علی علیه السّلام:

۱- حذیفه بن یمان: وی به عنوان صاحب سرّ رسول اللّه صلی الله علیه وآله شناخته شده است و همه کسانی که

شرح حال او را نوشته اند او را با این وصف ستوده اند(۱)

وی در زمان عمر به عنوان حاکم مدائن منصوب شد. شایان ذکر است که هرگاه عمر می خواست حاکمی را به جایی بفرستد در نامه ای به مردم آن منطقه می نوشت: فلانی را به سوی شما فرستادم و به او چنین و چنان دستور داده ام، ولی وقتی که حذیفه را فرستاد تنها نوشت: «انّی بعثت الیکم فلانا فاطیعوه»(۲)؛ من فلانی را به سوی شما فرستادم، از او اطاعت کنید.

حذیفه تا پایان خلافت عمر حاکم بود و عثمان او را در این سمت ابقا کرد و بعد از عثمان حضرت امیر علیه السّلام در نامه ای او را ابقا کرد و از او خواست برایش از مردم بیعت

بگیرد. او در سخنرانی گفت: ای مردم برخیزید باامیرالمؤمنین حقیقی بیعت کنید.

این جمله اعتراض عده ای را برانگیخت که این جمله اعتراض به حاکمیت خلفای قبلی است. حذیفه در پاسخ گفت:

۱- تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۴۵۴؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۳۶۴؛ الاصابه، ج ۱، ص ۳۳۲؛ الاعلام، ج ۲، ص ۱۷۱؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۱۹.

۲- تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۶۲.

«امّا من تقدم من الخلفاء قبل علی بن ابی طالب علیه السّلام ممّن تسمّی بامیرالمؤمنین، فانّهم تسمّوا بذلک و سمّاهم الناس به و اما علی بن ابی طالب فان جبرئیل علیه السّلام سمّاه بهذا الاسم عن الله تعالی و شهد له الرسول صلی الله علیه وآله عن سلام جبرئیل له بامره المؤمنین و کان اصحاب رسول الله یدعونه فی حیاه رسول الله بامیرالمؤمنین.»(۱)

«خلفای قبل از علی بن ابی طالب علیه السّلام آنان که به نام امیرالمؤمنین شهرت یافته اند، خود این نام را بر خویش نهادند و مردم نیز پیروی کردند، اما علی بن ابیطالب علیه السّلام را خداوند به این نام نامید و جبرئیل این خبر را آورد و رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز بر این گزارش جبرئیل شهادت داد و اصحاب رسول خداصلی الله علیه وآله در زمان آن حضرت به علی علیه السّلام امیرالمؤمنین خطاب می کردند».

۲- سلمان فارسی: وی کسی است که رسول خدا صلی الله علیه وآله درباره اش فرموده است: «سلمان منّا اهل البیت».(۲) سلمان سه روز بعد از ارتحال رسول خدا صلی الله علیه وآله در مسجد حضور یافت و پس از شرح مفصل درباره جایگاه امام علی علیه السّلام نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله خطاب به مردم گفت:

۱- ارشاد القلوب، ص ۳۲۲.

۲- کنزالعمال، ج ۱۱، ص ۶۹۰.

«علیکم بـامیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام فوالله لقـد سلّمنا علیه بالولایه و امره المؤمنین مرارا جمّه مع نبیّا کل ذلک یامرنا به ویوکّده علینا فما بال القوم عرفوا فضله فحسدوه»(۱)

«بر شما باد، به امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام. به خدا قسم در عصر رسول خدا صلی الله علیه وآله همراه او بارها و بارها به علی علیه السّلام به عنوان ولی امر مسلمانان سلام کرده ایم و این به دستور رسول خدا صلی الله علیه وآله و تأکید او بوده است. مردم را چه شده است که امتیاز علی علیه السّلام را شناخته اند، ولی نسبت به او حسادت می کنند».

۳- أبیّ بن کعب: وی کسی است که در اسلام از او بـا نام «سیدالقراء» یاد می کننـد.(۲) وی بعـد از بیعت مردم بـا ابوبکر در مسجد حضور یافت و مردم را بر این بیعت سرزنش کرد و گفت:

«الستم تعلمون انّ رسول الله صلی الله علیه وآله قام فینا مقاما اقام فیه علیّا فقال: من کنت مولاه فهذا مولاه؛ یعنی علیّا و من کنت نبیّه فهذا امیره.»(۳)

ص: ۱۷۵

۱- بحارالانوار، ج ۲۹، ص ۸۱؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۵۲.

۲- تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۱۲۱.

۳- بحارالانوار، ج ۲۹، ص ۸۲؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۵۵.

«ای مردم آیا نمی دانید که رسول خدا صلی الله علیه وآله در بین ما ایستاد و علی علیه السّلام را بر پا داشت و فرمود: هر که من مولای اویم این علی مولای اوست و هر که من پیامبر امیر او هستم این علی امیر اوست».

احتجاج به حادثه غدیر بر حقانیت امیرالمؤمنین علیه السّلام اختصاص به دوستان آن حضرت ندارد، بلکه دشمنان آن حضرت نیز این نصب را قبول داشتند. آنان که با تاریخ اسلام آشنا هستند از دشمنی عمروبن عاص با حضرت علی علیه السّلام آگاهی دارند. در عین حال بعد از مرگ عثمان و انتخاب امام علی علیه السّلام به عنوان خلیفه مسلمانان، معاویه نامه ای به عمرو بن عاص نوشت و از او خواست که در مبارزه با علی علیه السّلام با او همکاری کند و این کار را نیز تلاش در راه خدا دانست. عمرو بن عاص در پاسخ نامه او ضمن تحلیل تاریخ زندگی عثمان و متذکر شدن این که قضاوت معاویه درباره علی علیه السّلام درست نیست به بعضی از فضائل آن حضرت از زبان رسول خدا صلی الله علیه وآله اشاره می کند:

«و قال فیه یوم غدیرخم الا من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عادمن عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله.»(۱)

«رسول خدا صلی الله علیه وآله در روز غدیر خم درباره علی علیه السّلام فرموده

۱- مناقب، خوارزمی، ص ۱۲۹.

است: هر که من مولای اویم، این علی مولای اوست. خدایا با دوستان او دوست و با دشمنانش دشمن باش؛ هر که او را یاری کند یاورش باش و هر که او را خوار کند، خوارش گردان».

۲- عدم تلاش برای به دست گرفتن قدرت

اشاره

یکی از شبهاتی که بر این استدلال وارد کرده اند، این است که اگر رسول خداصلی الله علیه وآله حضرت علی علیه السّلام را برای امامت نصب کرده بود می بایست بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه وآله به مردم گوشزد کند. به این شبهه توجه کنید:

«و لتصدی علی للقیام بامر المسلمین یوم وفاه النبی صلی الله علیه وآله فخطبهم و ذکرهم بالنّص و بیّن لهم ما یحسن بیانه فی ذلک الوقت و کان هوالواجب علیه لو کان یعتقد انّه الامام بعد رسول الله صلی الله علیه وآله بامر من الله و رسوله و لکنّه لم یقل ذلک.»(۱)

«اگر علی علیه السّلام معتقد بود که از طرف خداوند و رسول خداصلی الله علیه وآله امام بود می بایست در روز وفات رسول خداصلی الله علیه وآله برای این کار اقدام می کرد و برای مسلمانان سخنرانی می کرد و به آنان یادآور می شد که رسول خدا صلی الله علیه وآله او را نصب کرده است و این

۱- تفسیر المنار، رشید رضا، ج ۶، ص ۴۶۶.

بر او واجب بود در حالی که علی علیه السّلام چنین نکرده است».

قبل از نقـد این شـبهه تذکر دو نکته لازم است که رسول خدا صـلی الله علیه وآله در خطبه های حجه الوداع بخشـی از سـخنان خود را به آینـده امت اختصاص داده بود و به بعضـی از حوادثی که در آینده به دست آنان اتفاق می افتد، اشاره کرده است تا هم هشداری باشد برای آنان که شاید مسیر انحرافی خود را اصلاح کنند و از طرفی حجت را بر آنان تمام کند تا در قیامت در حضور حضرت حق نگویند چرا به ما هشدار نداده بودی؟

از مسائلی که رسول خدا صلی الله علیه وآله نسبت به آینده امت بیان کرده است، این جمله است:

«لا ترجعوا بعدی کفارا یضرب بعضکم رقاب بعض»

این بخش از خطبه رسول خـدا صـلی الله علیه وآله را تمام منابعی که خطبه آن حضـرت را نقل کرده انـد،آورده اند و در منابع مهم حدیثی اهل سنت بابی را با همین عنوان تشکیل داده اند.(۱)

ص: ۱۷۸

۱- سـنن، ابن ماجه، ج ۴، ص ۳۲۳، حدیث ۳۹۴۲؛ سنن، نسایی، ج ۷، ص ۱۳۳، حدیث ۴۱۳۱؛ صحیح، مسلم، ج ۱، ص ۵۸، کتاب الایمان، باب لا ترجعوا؛ الصـحیح، البخاری، ج ۱، ص۳۸، کتاب العلم باب الانصاف للعلماء، ج ۴، ص ۹۰، کتاب الفتن، باب لاترجعوا.

بی شک مخاطبان رسول خدا صلی الله علیه وآله در جمله یاد شده که «بعد از من کافر نشوید و گردن هم دیگر را نزنید» همه اصحاب آن حضرت بودند و در آن مراسم، در سال دهم بعد از نزول سوره برائت خبری از یهود و نصارا نبوده است.

رسول خدا صلی الله علیه وآله با علم نبوت می دید که بعضی از همین اصحاب در آینده ای نه چندان دور دوباره به کفر کشیده می شوند و بر سر قدرت درگیریهای خونینی خواهند داشت! که اساس این درگیریها هوای نفس است نه گسترش دین خدا!!

نکته دیگری که باید به آن توجه داشت این است که رسول خدا صلی الله علیه وآله در روایات متعددی خطاب به حضرت امیر علیه السّلام فرمود:

«انّ الامّه ستغدر بک من بعدی.»(۱)

«بدون تردید امت من بعد از من به تو خیانت و بی وفایی خواهند کرد.»

نقد

در پاسخ این شبهه و با توجه به نکات یاد شده دو مسأله زیر باید مورد بررسی قرار گیرد:

الف - بعد از ارتحال رسول خدا صلی الله علیه وآله وظیفه امام علی علیه السّلام چه بوده است؟

ب - آیا امام علی علیه السّلام برای احقاق حق خود اقدامی انجام داده است یا نه؟

۱- تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۲۱۶، حدیث ۵۹۲۸؛ کنزالعمال، ج ۱۱، ص ۶۱۷.

پاسخ سؤال اول

در شرایطی که رسول خدا صلی الله علیه وآله دار دنیا را وداع گفته بود، وظیفه هر مسلمانی از جمله امام علی علیه السّلام این بود که با احترام خاصی مراسم تغسیل، تکفین، تشییع و تدفین آن حضرت را انجام دهند و برای آخرین بار با آن حضرت وداع کنند و هر نوع تعلل و کوتاهی در انجام این وظیفه گذشته از آنکه خلاف شرع است، توهین به حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله تلقی می شود، در حالی که مخالفان حضرت امیر علیه السّلام در زمانی که هنوز جنازه رسول خدا صلی الله علیه وآله روی زمین بود و شیون و زاری از خانه رسول خدا صلی الله علیه وآله به گوش می رسید، به سقیفه رفتند و خلیفه انتخاب کردند. به این متن توجه کنید:

«و کان عمر یقول لم یمت و کان یتوعد الناس بالقتل فی ذلک، فاجتمع الانصار فی سقیفه بنی ساعده لیبایعوا

سعد بن عباده، فبلغ ذلک ابابکر فاتاهم و معه عمر و ابوعبیده بن الجراح، فقال ما هذا، فقالوا منّا امیر و منکم امیر.»(۱)

«و هنوز عمر می گفت: رسول الله صلی الله علیه وآله نمرده است و مردم را تهدید می کرد که هرکس بگوید او مرده است او را خواهم کشت.

ص: ۱۸۰

۱- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۴۳؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۲۵؛ سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۳۰۶.

در این شرایط انصار در سقیفه بنی ساعده گردآمده بودند تا با سعد بن عباده بیعت کنند. چون خبر به ابوبکر رسید او با عمر و ابوعبیده در سقیفه حضور یافتند. ابوبکر گفت: چه خبر است؟

آنان گفتند: از ما امیری و از شما هم امیری!»

بدین سان در حالی که امام علی علیه السّلام به عنوان سرپرست اهل البیت علیه السّلام و مسؤول مراسم تجهیز رسول خدا صلی الله علیه وآله در حال فراهم کردن مقدمات آن بود، مخالفان ایشان مسأله خلافت و جانشینی رسول خدا صلی الله علیه وآله را یکسره کردند؛ کاری که برای هیچ مسلمانی نه قابل تصور بود و نه قابل قبول. از این رو حضرت امیر علیه السّلام در نامه ای به مردم مصر که چندین سال بعد از رسول خداصلی الله علیه وآله مسلمان شده اند، چنین توضیح می دهد:

«فلما مضی علیه السّلام تنازع المسلمون الامر من بعده، فوالله ما کان یلقی فی روعی و لا یخطر ببالی انّ العرب تزعج هذا الامر من بعده صلی الله علیه وآله عن اهل بیته و لا انّهم منحّوه عنّی من بعده.»(۱)

«همین که پیامبر صلی الله علیه وآله از جهان رخت بربست، مسلمانان درباره امر خلافت به نزاع برخاستند. به خدا سوگند! هرگز فکر نمی کردم و به خاطرم نمی گذشت که عرب بعد از پیامبر صلی الله علیه وآله

۱- نهج البلاغه، نامه ۶۲.

امر امامت و رهبری را از اهل بیت او برگرداند (و در جای دیگر قرار دهد و باور نمی کردم) آنها آن را از من دور سازند.»

نمونه دیگر: پس از استقرار نسبی حکومت ابوبکر و وقتی حضرت به همراه فاطمه علیهاالسّلام برای جلب حمایت انصار نزد آنان رفت و سخنان رسول خدا صلی الله علیه وآله را در تعیین او به عنوان رهبر و امام به خاطر آنان آورد، آنها به آن حضرت گفتند: اگر زودتر این سخنان را یادآوری می کردی با تو بیعت می کردیم!! حضرت به آنان فرمود:

«افکنت ادع رسول الله صلی الله علیه وآله فی بیته و لم ادفنه و اخرج انازع الناس سلطانه؟ فقالت فاطمه علیهاالسّلام: ما صنع ابوالحسن علیه السّلام الاّ ما کان ینبعی له.»(۱)

«آیا درست بود که من بدن رسول خدا صلی الله علیه وآله را در گوشه خانه رها کنم و به فکر خلافت و گرفتن بیعت باشم»؟

فاطمه علیهاالسّلام نیز در تایید سخن امام می فرمود: ابوالحسن علیه السّلام همان کاری را انجام داد که سزاوارش بود (او به وظیفه خود در برابر پیکر مطهر پیامبرصلی الله علیه وآله عمل کرد.)

۱- الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۲۹.

پاسخ سؤال دوم

اشاره

آن حضرت برای احقاق حق خود با توجه به شرایط همه تلاش خود را به کار گرفت که آنها را می توان در چند محور زیر خلاصه کرد:

۱ – روشنگری

وظیفه اصلی و اساسی پیامبر و امام، هدایت و آشنا کردن مردم با وظیفه آنان و اتمام حجت خدا بر ایشان است. امام علی علیه السّلام بعد از رسول خداصلی الله علیه وآله این وظیفه را به خوبی انجام داده و در موارد زیر تأکید کرده که خلافت حق اوست:

الف – امام مشغول مراسم خاک سپاری رسول خدا صلی الله علیه وآله بود که اخبار سقیفه را برایش آوردند. امام سؤال کرد قریش در برابر ادعای انصار چه گفتند:

«قالوا: احتجت بانّها شجره الرسول صلی الله علیه وآله.

فقال علیه السّلام: احتّجوا بالشجره و اضاعوا الثمره.»(۱)

«استدلال کردند که آنان درخت رسول خدا صلی الله علیه وآله هستند.

حضرت فرمود: قریش استدلال کردند که آنان درخت رسولند (و خلافت را تصاحب کردند)، ولی خاندان رسول را که میوه درخت هستند تباه کردند».

۱- نهج البلاغه، خطبه ۶۷.

ب – چند روز پس از مراسم تدفین، حکومت دریافت که بیعت نکردن علی علیه السّلام و بنی هاشم برای آنان خطرناک است؛ از این رو با حمله به خانه حضرت زهرا علیهاالسّلام با آن وضع رقتبار حضرت علی علیه السّلام را به مسجد آوردند و در حضور ابوبکر از او خواستند که بیعت کند. آن حضرت فرمود:

«انا احقّ بهذا الامر منکم، لا ابایعکم و انتم اولی بالبیعه لی. اخذتم هذا الامر من الانصار و احتججتم علیهم بالقرابه من رسول الله صلی الله علیه وآله، فاعطوکم المقاده و سلّموا الیکم الاماره و انا احتج علیکم بمثل ما احتججتم به علی الانصار فانصفونا ان کنتم تخافون الله من انفسکم و اعرفوا لنا من الامر مثل ما عرفت الانصار لکم و الّا فبدؤا بالظلم و انتم تعلمون.»(۱)

«من از شما به خلافت سزاوارترم. با شما بیعت نمی کنم. شما سزاوارید که با من بیعت کنید. شما با استدلال به نزدیکی به رسول خدا صلی الله علیه وآله رهبری را از انصار گرفته اید و آنان نیز به همین دلیل رهبری را به شما واگذار کرده اند. همان استدلالی که شما علیه انصار به کار گرفته اید من هم علیه شما به کار می گیرم. اگر از خدا می ترسید منصفانه با ما برخورد کنیدو

۱– الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۲۹؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص۵۸۷.

همان طور که انصار به نزدیکی شما به رسول خدا صلی الله علیه وآله (و در نتیجه واگذاری خلافت) اعتراف کرده اند شما نیز به واگذاری خلافت به ما اعتراف کنید، در غیر این صورت اعتراف کنید که آگاهانه به ما ظلم کرده اید».

ج - در یوم الشوری: عمر شش نفر از جمله حضرت علی علیه السّلام را برای تعیین رهبری برگزیده بود. وقتی حضرت فضائل خود و آیاتی و روایاتی را که در شأن او بود، بیان کرد یکی از اعضای شورا (سعد بن ابی وقاص) به آن حضرت گفت:

«انّک علی هذا الامر یا ابن ابی طالب لحریص. فقلت: بل انتم و الله لأحرص و ابعد و انا اخص و اقرب و انّما طلبت حقا لی و انتم تحولون بینی و بینه و تضربون وجهی دونه.»(۱)

«پسر ابوطالب! تو بر این کار (تصاحب خلافت) بسیار آزمندی! گفتم: نه! به خدا سوگند شما آزمندترید و (به رسول خداصلی الله علیه وآله) دورتر و من بدان مخصوص ترم و (به رسول خدا صلی الله علیه وآله) نزدیکتر. من حقی را که از آنِ من بود، می خواستم و شما نمی گذارید و مرا از آن باز می دارید.»(۲)

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۷۲.

۲- شایستگی آن حضرت برای خلافت و روشنگری امت در خطبه های، ۶ - ۷۴، ۲۱۷، ۱۱۸، ۴۵، ۱۲۵، ۱۷۳، ۱۹۷، ۱۶۲،... و نامه های ۲۸، ۶۲ و... بیان شده است.

۲– اقدام به تحصن:

یکی از روشهایی که حضرت علی علیه السّلام برای احقاق حق خود و توجه مردم به از بین رفتن حق خود به کار گرفت، این بود که با جمعی از یاران خود در خانه حضرت زهرا علیهاالسّلام تحصن کردند. عمر در ضمن سخنرانی دوران خلافت خود به مسأله یاد شده اعتراف کرد و همه کسانی که مسأله سقیفه را نوشته اند به آن اشاره کرده اند.(۱)

برخورد خلاف شرع، خلاف عقل و منطق، خلاف عرف انسانی و اسلامی و زشت عوامل حکومت با تحصن کنندگان بیت فاطمه علیهاالسّلام به خصوص رفتار آنان با حضرت زهرا علیهاالسّلام از مقاومت شدید علی علیه السّلام و یارانشان در برابر بیعت گرفتن از آنان حکایت دارد. گرچه عده ای تلاش کرده و می کنند که این صحنه زشت را از تاریخ اسلام حذف کنند(۲) و آن را ساخته شیعه بپندارند، ولی این برخورد یک واقعیت تلخ تاریخی است و دشمنان اهل البیت علیه السّلام نیز به وقوع آن از طرف حکومت اعتراف کرده اند. شخص ابوبکر به هنگام مرگ با اعتراف به این برخورد زشت آرزو می کند ای کاش چنین کاری را انجام نداده بود:

ص: ۱۸۶

۱– الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۲۷؛ سیره، ابن هشام، ج ۴، ص ۳۰۷؛ تاریخ، طبری، ج ۲، ص ۴۴۴؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۲۳.

۲– شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۶۰.

«فامّا الثلاث التی فعلتها و وددت انّی لم اکن فعلتها، فوددت انّی لم اکن کشفت عن بیت فاطمه و ترکته ولوا غلق علی حرب.»(۱)

«اما سه کاری که انجام دادم و دوست داشتم که هرگز انجام ندهم، یکی این که ای کاش هرگز درِ خانه فاطمه علیهاالسّلام را نمی گشودم و آن خانه را با اهلش رها می کردم؛ گرچه آن خانه برای نبرد بسته شده بود».

معاویه - که یکی از دشمنان سرسخت آل محمد صلی الله علیه وآله است - در یکی از نامه های سیاسی خودبه امام علی علیه السّلام به این برخورد خشن با اهل البیت علیه السّلام اعتراف می کند و آن را به عنوان یک نقطه ضعف در زندگی امام علی علیه السّلام می شمارد. به این کلام توجه کنید:

«و تلکات فی بیعته حتی حملت الیه قهرا تساق. بخزائم الاقتسار کما یساق الفحل المخشوش.»(۲)

«در بیعت با ابوبکر کندی و توقف کردی، تا این که به اجبار تو را برای بیعت گرفتن مانند شتری که چوب در بینی اش کنند و کشند، کشیدند تا بیعت کنی».

ص: ۱۸۷

۱- شرح نهج البلاغه، ابی ابی الحدید، ج ۲، ص ۴۶.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۱۸۶.

گذشته از اعتراف معاویه به این که حکومت چنین برخوردی با امام علی علیه السّلام داشته است، آن حضرت نیز در پاسخ این نامه نه تنها این مسأله را نفی نکرده، بلکه ضمن تایید این جریان آن را از افتخارات خود می شمارد. به این پاسخ توجه کنید:

«و قلت انی کنت اقاد کما یقاد الجمل المخشوش حتی ابایع و لعمرالله لقد اردت ان تذمّ فمدحت و ان تفضح فانتضحت و ما علی المسلم من غضاضهٍ فی ان یکون مظلوما ما لم یکن شاکا فی دینه.»(۱)

«گفتی: مرا مانند شتری که چوب در بینی اش کرده می کشند، برای بیعت کردن با ابوبکر کشیدند تا بیعت کنم. به خدا قسم خواستی مرا نکوهش و مذمت کنی، [ولی] ستایش نمودی. خواستی رسوایم سازی، [ولی] خود رسوا شدی (زیرا با این اعترافات خود مظلومیت مرا آشکار ساختی) و بر مسلمان، تا در دینش شک و در یقینش تردید نباشد، نقص و عیبی نیست که مظلوم واقع شود».

۱- نهج البلاغه، نامه ۲۸؛ صبح الاعشی، ج ۱، ص ۲۲۹؛ نهایه الادب، ج ۷، ص ۲۳۳.

۳- جلب حمایت دیگران:

یکی از شیوه هایی که امیرالمؤمنین علیه السّلام برای رسیدن به حق خود از آن بهره گرفته است، استفاده از شخصیت محترم دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله فاطمه علیهاالسّلام است که ابن قتیبه به رغم تمایل نداشتن به اهل البیت این جریان را چنین گزارش می کند:

«و خرج علی کرّم الله وجهه یحمل فاطمه علیهاالسّلام بنت رسول الله صلی الله علیه وآله علی دابه لیلاً فی مجالس الانصار تسألهم النصره فکانوا یقولون یا بنت رسول الله قد مضت بیعتنا لهذا الرجل و لو انّ زوجک و ابن

عمّک سبق الینا قبل ابی بکر ما عدلنا به.»(۱)

«علی علیه السّلام شبانه از خانه خود خارج می شد، در حالی که فاطمه علیهاالسّلام را سوار بر چهارپا می نمود به مجالس و منازل انصار می رفت و از آنها برای احقاق حق خود تقاضای کمک می کرد و آنها در جواب دختر رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله می گفتند: با این مرد (ابوبکر) بیعت کردیم و اگر همسر و پسر عموی تو علی علیه السّلام زودتر مراجعه می کرد ما با او بیعت می کردیم»!

۱- الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۲۹.

این واقعیت نیز گذشته از نقل ابن قتیبه و دیگران در نامه معاویه به امام علی علیه السّلام نیز منعکس شده است. به این بخش از نامه توجه کنید:

«واعدک امس تحمل قعیده بیتک لیلاً علی حمار یداک فی یدی ابنیک الحسن و الحسین یوم بویع ابوبکر الصدیق فلم تدع احدا من اهل البدر و السوابق الاّ دعوتهم الی نفسک و مشیت الیهم بامرأتک و اولیت الیهم بابنیک و استنصرتهم علی صاحب رسول الله فلم یجبک منهم الاّ اربعه او خمسه... و مهما نسیت فلا انسی قولک لابی سفیان لمّا حرّکک و هیّجک: لو وجدت اربعین ذوی عزم منهم لنا هضت القوم.»(۱)

«تو را به یاد آورم که دیروز وقتی که با ابوبکر بیعت شد، تو فاطمه علیهاالسّلام را بر چهارپایی سوار می کردی، و دست حسنین علیه السّلام را می گرفتی و هیچ یک از اصحاب بدر و پیشی گرفتگان در اسلام را فرو نمی گذاشتی، مگر این که به سراغشان می رفتی، آنان را به خود فرامی خواندی و از آنان بر علیه خلیفه طلب یاری می کردی، امّا از میان همه آنها جز چهار یا پنج تن هیچ کس به تو جواب مثبت نداد... و اگر همه چیز را

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۴۷.

فراموش کنم، این مسأله را فراموش نمی کنم که وقتی ابوسفیان تو را برای بیعت کردن به عنوان خلیفه تحریک کرد در پاسخ او گفتی اگر چهل مرد ثابت قدم داشتم اقدام به مبارزه می کردم».

۴- بیعت نکردن:

یکی از شیوه هایی که امام علی علیه السّلام برای احقاق حق خود از آن استفاده کرد، بیعت نکردن با ابوبکر است. ابن اثیر در این باره می نویسد:

«و الصحیح انّ امیرالمؤمنین ما بایع الاّ بعد سته اشهر»(۱)

«نقل صحیح این است که امام علی علیه السّلام بعد از شش ماه با ابوبکر بیعت کرده است».

طبری این بیعت را چنین تحلیل می کند:

«و کان لعلّی وجه من الناس حیاه فاطمه علیهاالسّلام. فلما توفیت فاطمه علیهاالسّلام انصرفت وجوه الناس عن علیّ. فمکثت فاطمه ستّه اشهر بعد رسول الله صلی الله علیه وآله ثم توفیت. قال معمر فقال رجل للزهری افلم

۱- الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۲۵؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۴۸؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۲۲.

یبایعه علیّ ستّه اشهر قال لا و لا احد من بنی هاشم حتی بایعه علیّ. فلمّا رأی علی انصراف وجوه الناس عنه صرع الی مصالحه ابی بکر.»(۱)

«تا وقتی فاطمه علیهاالسّلام زنده بود، علی علیه السّلام بین مردم اعتباری داشت. همین که فاطمه علیهاالسّلام از دنیا رفت، مردم از علی علیه السّلام کناره گرفتند. فاطمه علیهاالسّلام شش ماه بعد از رسول خداصلی الله علیه وآله زنده بود و سپس از دنیا رفت.

مردی به زهری گفت: آیا در این شش ماه علی علیه السّلام با ابوبکر بیعت نکرده بود؟

زهری گفت: نه، نه او بیعت کرده بود و نه هیچ یک از بنی هاشم، تا این که علی علیه السّلام بیعت کرد. وقتی علی علیه السّلام اعراض مردم را دید برای مصالحه با ابوبکر رام شد».

همان طور که از این متن و دیگر متون تاریخی برمی آید، آن حضرت تا هنگامی که امیدی به یاری داشت بیعت نکرد، از نامه معاویه که پیشتر بیان شد، به روشنی این نکته استفاده می شود که حضرت را به زور برای بیعت برده بودند، ولی او بیعت نکرده بود.

۱- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۴۸.

۵- استفاده از فرصتها:

اشاره

یکی از شیوه هایی که حضرت برای اثبات حقانیت خود در ادعای خلافت به کار گرفت، این است که هر کجا زمینه ای برای بحث علمی با دیگران فراهم می شد، ادعای خود را در حقانیت در خلافت مطرح می کرد که در این جا فهرست گونه نقل می کنیم:

الف - در دوران عثمان:

روزی در مسجد رسول خدا صلی الله علیه وآله مهاجر و انصار به بیان فضائل خود پرداختند و از آن حضرت نیز خواستند تا سخن بگوید. حضرت نیز ضمن توجه آنان به این که این امتیازات به خاطر رسول خدا صلی الله علیه وآله به شما رسیده است به بیان فضائل خود پرداخته، به مسأله نصب خود در غدیر به امامت امت توسط رسول خدا صلی الله علیه وآله اشاره می کند.(۱)

۱- ینابیع الموده، ص ۱۱۴؛ فرائد السمطین، ج ۱، ص ۳۱۲.

ب – یوم الشوری:

در روز شورا که هر یک از اعضای آن در صدد اثبات برتری خود برای خلافت بودند، امام به بیان فضائل خود پرداخت و با استدلال به آیات قرآن و روایات رسول خدا صلی الله علیه وآله حقانیت خود را برای تصاحب خلافت اعلام کرد.(۱)

در منابع شیعه از این گونه مناظره ها و مناشده ها بسیار بیشتر یاد شده است که از نقل آنها خودداری می کنیم.

بنابر این نه تنها امام علی علیه السّلام خلافت و جانشینی بلافصل رسول خداصلی الله علیه وآله را حق خود می دانست و برای تصاحب آن تلاش می کرد، بلکه تا وقتی که به حکومت ظاهری رسید از این تلاش دست نکشید.

در این جا تنها یک پرسش باقی می ماند و آن این که به چه دلیل امام علی علیه السّلام که انسانی شجاع و قهرمان بود و شمشیر او در میدانهای کارزار گره از کار مسلمانان می گشود، در این دوران از آن استفاده نکرده است؟

قبل از پرداختن به پاسخ این سؤال باید به این نکته توجه داشت که قبل از فتح مکه، حوزه نفوذ اسلام در مدینه و بخش ناچیزی از مکه بود، چنان که اعزام عده ای از مسلمانان به حبشه نیز به همین سبب انجام گرفت. در این زمان همه

۱- لسان المیزان، ج ۲، ص ۱۵۷؛ میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۱۷۸؛ مناقب، ابن مغازلی، ص ۱۱۲؛ مناقب خوارزمی، ص ۳۱۳؛ کفایه الطالب، ص ۳۸۶؛ فرائدالسمطین، ج ۱، ص ۳۱۹؛ ترجمه الامام علی علیه السّلام من تاریخ مدینه دمشق، ج ۳، ص ۱۱۳.

قبائل عربستان امیدوار بودند که با مبارزه نظامی قریش اسلام سرکوب شود، ولی با فتح مکه این امید به یاس مبدل گشت و قبائل عرب به ناچار در برابر حکومت رسول خدا صلی الله علیه وآله تسلیم شدند. بی شک آنان در این دوران اسلام را به عنوان یک اندیشه و مکتب نپذیرفته بودند بلکه در برابر قدرت مسلمانان مجبور به تسلیم شده بودند. از این تاریخ به بعد همزمان با ورود هیأتهای قبائل به مدینه برای انعقاد قرارداد با حکومت رسول خدا صلی الله علیه وآله هجوم خارجی به عربستان هم آغاز می شود که جنگهای موته و تبوک نمونه های آن هستند.در داخل عربستان نیز با این که هنوز پیامبر صلی الله علیه وآله زنده بود، عده ای ادعای پیامبری کردند تا شاید از این راه به قدرت برسند. بنابراین گرچه همزمان با ارتحال رسول خدا صلی الله علیه وآله همه مناطق عربستان تسلیم حکومت مرکزی رسول خدا صلی الله علیه وآله بودند، ولی این تسلیم بودن به این معنی نبود که همه آنان مسلمانان معتقد و پایبند به دین هستند. شاهد آن این است که بلافاصله پس از اعلام ارتحال رسول خدا صلی الله علیه وآله در مکه، نظم شهر به هم ریخت و حاکم آن حضرت، عتاب بن اُسید بن ابی العاص از ترس مردم مخفی شد.(۱)

بدین سان نباید از این مردم انتظار داشت که به همه دستورات دینی پایبند باشند و یا این که جانشینی رسول خدا صلی الله علیه وآله را منصبی الهی بدانند که باید از طرف خداوند تعیین شود.بلکه بر عکس آن را قدرت فراهم شده ای می دانستند

۱- الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۲۴.

که همه درصدد تصاحب آن بودند، چنان که شورشهای بعد از ارتحال رسول خداصلی الله علیه وآله در گوشه و کنار عربستان حکایت از این مسأله داشت.

علل عدم استفاده از خشونت

اشاره

با توجه به نکات یاد شده اکنون به بررسی سؤال یاد شده می پردازیم.

از آن جا که این مسأله مربوط به امیرالمؤمنین علیه السّلام است، تنها از طریق سخنان ایشان می توان انگیزه های آن حضرت را در این زمینه به دست آورد.:

۱ - حفظ اسلام نوپا:

قرآن کریم از اختلاف و دو دستگی اصحاب پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله بعد از رحلت آن بزرگوار خبر می دهد و می فرماید:

{وَما مُحَمَّدٌ إِلاّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِن ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلى أَعْقابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلى عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللّهَ شَيْئاً}(۱)

«محمد صلی الله علیه وآله فقط پیامبری است از سوی خداوند که پیش از او نیز پیامبرانی آمده اند. پس هر گاه پیامبر بمیرد یا کشته شود، آیا شما به زمان جاهلیت و گذشته برمی گردید؟ هرکس عقب گرد کند، هرگز ضرری به خدا وارد نمی کند».

۱- آل عمران/۱۴۴.

گرچه این آیه مربوط به جنگ اُحد است، ولی در یک دید کلی و با توجه به عبارت {أَفَإِن ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلى أَعْقابِكَمْ} می رسانـد که این امکان وجود دارد که بعد از رحلت پیامبر اسـلام صـلی الله علیه وآله اصـحاب به زمان جاهلیت قبل ازاسـلام برگردند و مجددا به آیین گذشته و به قومیت گرایی روی آورند.

گذشـته از برداشت از این آیه، رسول خـدا صـلی الله علیه وآله در خطبه های حجه الوداع تأکید فرمود: «لا ترجعوا بعدی کفارا یضـرب بعضـکم رقاب بعض» و چنان که پیشتر بیان کردیم، در صـحاح اهل سنت بابی با همین عنوان گشوده شده است و این روایات را در آنجا گردآوری کرده اند و این سـخن رسول خدا صـلی الله علیه وآله نیز حکایت از این خطر در جامعه اسـلامی دارد.

جـدای از اینها، واقعیت های تاریخی قابل انکار نیسـتند؛ پیدایش انبیاء دروغین از میان مسـلمانانی که خود زمانی مسـلمان بوده انـد! و ایمان آوردن عـده ای از مسـلمانان به این مـدعیان پیامبری! که خود از ارتـداد عـده ای قابل توجه از مسـلمانان حکایت دارد.

همچنین شورشـهایی که علیه حکومت مرکزی بعـد از رسول خـدا صـلی الله علیه وآله به راه افتـاد قابـل انکار نیست؛ گرچه در انگیزه آنـان تردیـد کنیم، به گونه ای که ابوبکر تـا پایان حکومت خود درگیر مقابله با این شورشـها بود و گاه خطر، آن چنان جدی بود که ابوبکر در بعضی از ایام چنین دستور داد:

ص: ۱۹۷

«والزم اهل المدينه بحضور المسجد خوف الغاره من العدوّ لقربهم.»(۱)

«تمام مردم مدینه را ملزم کرد که در مسجد حضور داشته باشند، زیرا به دلیل نزدیکی دشمن، احتمال غارت مدینه توسط آنان وجود داشت».

در چنین شرایطی اگر امام علی علیه السّلام در داخل مدینه شمشیر برمی داشت و برای احقاق حق خود جنگ به راه می انداخت، آیا نامی از اسلام می ماند؟ امام علی علیه السّلام خود یکی از علل استفاده نکردن از شمشیر برای احقاق حق خودرا حفظ اسلام می داند. حضرت در نامه ای به مردم مصر، در حالی که بیش از بیست سال از این حوادث گذشته و آن مردم در آن روزگار مسلمان نبودند، برای اثبات این که خلافت حق او بوده است پس از شرح جریان بیعت مردم با ابوبکر و تسلیم شدن خود می فرماید:

«فما راعنی الاّ انثیال الناس علی فلان یبایعونه، فامسکت یدی، حتی رأیت راجعه الناس قد رجعت عن الاسلام یدعون الی محق دین محمد صلی الله علیه وآله فخشیت ان لم انصر الاسلام و اهله ان اری فیه ثلما او هدما تکون

۱- الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۴۴.

المصیبه به علیّ اعظم من فوت و لا یتکم التی انّما هی متاع ایام قلائل.»(۱)

«و چیزی مرا نگران نکرد و بـه شـگفتم نیـاورده جز شـتافتن مردم بر فلاـن از هر سـو و بیعـت کردن بـا او. پس دست خـود بـاز کشـیدم، تا آن که دیـدم گروهی در دین خود نماندنـد و از اسـلام روی برگرداندند و مردم را به نابودی دین محمد صـلی الله علیه وآله خواندند؛ پس ترسیدم که اگر اسلام و مسلمانان را یاری نکنم، رخنه ای در آن بینم و یا ویرانی ای که مصیبت آن بر من سخت تر از (محروم ماندن از خلافت است و) از دست دادن حکومت شما که روزهایی چند است».

امام این نکته را در موارد متعـددی از جمله در مسـجد مدینه در روزهای آغازین خلافت(۲)، هنگام رفتن به جنگ جمل(۳) و در روز شورا(۴) بیان کرده است.

بدین سان امام علی علیه السّلام بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه وآله با مشکل زیر رو به رو بود:

ص: ۱۹۹

۱- نهج البلاغه، نامه ۶۲.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۳۰۷.

۳- همان، ص ۳۰۸.

۴- نهج البلاغه، خطبه ۷۴.

الف - حفظ اسلام و دستاوردهای آن؛

ب - به دست آوردن خلافت

برای امام که آن همه در راه اسلام و گسترش آن زحمت کشیده بود، حفظ کیان اسلام از همه چیز مهمتر بود و از این رو آن را انتخاب کرد.

۲- نداشتن یاور:

بی شک قبل از دفن رسول خدا صلی الله علیه وآله و متوجه شدن امام علی علیه السّلام از جریان سقیفه، عده ای با ابوبکر به عنوان خلیفه مسلمانان بیعت کرده بودند که شکستن این بیعت به آسانی ممکن نبود. در واقع حکومتی مستقر شده بود که اگر امام علی علیه السّلام می خواست حکومت را تصاحب کند، می باید با همه طرفداران حکومت درگیر شود. گذشته از آن که بعضی از کسانی که روز اول با ابوبکر بیعت کرده بودند هیچ دل

خوشی از امام نداشتند، چنان که رسول خدا صلی الله علیه وآله این نکته را به امام علی علیه السّلام گوشزد کرده بود آنجا که به آن حضرت فرمود:

«ضغائن فی صدور قوم لا یبدونها لک حتی یفقدونی.»(۱)

«کینه ها و دشمنی هایی در دل قوم (قریش) نسبت به تو وجود دارد که تا من زنده ام آنها را برایت ابراز نمی کنند».

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۰۷.

براین اساس درگیر شدن با یک حکومت هر چند ضعیف نیاز به نیروی نظامی داشت که امام چنین نیرویی را در اختیار نداشت.

به سخنان امام در این زمینه توجه کنید:

«فنظرت فاذا لیس لی معین الاّ اهل بیتی فضننت بهم عن الموت و اغضیت علی القذی و شربت علی الشجا و صبرت علی اخذ الکظم و علی امرّ من طعم العلقم.»(۱)

«و دیدم مرا یاری نیست و جز کسانم مددکاری نیست. دریغ آمدم که آنان دست به یاری ام گشایند، مبادا که به کام مرگ درآیند. ناچار خار غم در دیده شکسته، نفس در سینه و گلو بسته، از حق خود چشم پوشیدم و شربت تلخ شکیبایی نوشیدم».

پیشتر در نامه معاویه به امام علی علیه السّلام در بحث جلب حمایت دیگران نقل کردیم که معاویه تصریح می کند چهار یا پنج نفر بیشتر حاضر به همکاری با تو نبودند. مشابه سخنانی که اکنون یاد کردیم، در خطبه ها و نامه های دیگر هم بیان شده است. در خطبه ۲۱۷ حضرت همین بیان را با تفاوتی اندک بیان می نماید.

۱- نهج البلاغه، خطبه ۲۶.

۳- سفارش رسول خدا صلی الله علیه وآله:

بـدون تردید رسول خدا صـلی الله علیه وآله با اتصال به مبدأ وحی از حوادث بعد از ارتحال خود خبر داشت، چنان که بخشـی از این اخبار را در اختیار حفصه و عایشه گذاشت که در آیه ۳ سوره تحریم عکس العمل آنان بیان شده است و در تفاسیر این سرّ به حوادث بعد از ارتحال رسول خدا صلی الله علیه وآله و تصاحب خلافت تفسیر شده است.(۱) گرچه رسول خدا صلی الله علیه وآله از انتشـار این اخبـار در بین مردم در زمان حیات خود اکراه داشت،(۲) ولی نمی توانست آن را از محرم اسـرار خود، علی بن ابیطالب(۳) پنهان کنـد و سـزاوار بود که او را در جریان حوادث می گـذاشت. این مسأله هم در منابع اهل سـنت و هم در منابع شیعه منعکس شده است که به ذکر یک روایت اکتفا می کنیم:

الف - «انس بن مالـک قـال کنّا مع رسول الله صـلی الله علیه وآله و علی بن ابی طالب معنا، فمررنا بحـدیقه، فقال علی یا رسول الله، الاتری ما احسن هذه الحدیقه! فقال: «انّ حدیقتک فی الجنّه احسن منها»، حتی مررنا بسـبع حدائق یقول علی ما قال و یجیبه رسول الله صلی الله علیه وآله بما اجابه،

ص: ۲۰۲

۱- تفسیر، قرطبی، ج ۱۸، ص ۱۸۶.

۲- همان.

۳- ینابیع الموده، باب ۵۶، ص ۱۸۰؛ کنوزالحقایق، ج ۱، ص ۳۴۴؛ مناقب، ابن مغازلی، ص ۷۳.

ثم انّ رسول الله صلی الله علیه وآله وقف فوقفنا فوضع رأسه علی رأس علی و بکی، فقال علی: ما یبکیک یا رسول الله؟ قال: ضغائن فی صدور قوم لا یبدونها لک حتی یفقدونی، فقال یا رسول الله افلا اضع سیفی علی عاتقی فابید خضراءهم! قال: بل تصبر، قال: فان صبرت، قال: تلاقی جهدا، قال: افی سلامه عن دینی؟ قال: نعم، قال: فاذا لاابالی.»(۱)

«انس بن مالک می گوید: همراه رسول خدا صلی الله علیه وآله بودیم و علی علیه السّلام هم با ما بود. به بستانی رسیدیم، علی علیه السّلام عرض کرد: ای رسول خدا صلی الله علیه وآله آیا می بینی چقدر این بستان زیباست؟ رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: بدون تردید بستان تو در بهشت از این زیباتر است. تا این که به هفت بستان رسیدیم و علی علیه السّلام همان سؤال را تکرار می کرد و رسول خداصلی الله علیه وآله نیز همان پاسخ را تکرار می فرمود. بعد از آن رسول خداصلی الله علیه وآله ایستاد و ما هم ایستادیم، رسول خداصلی الله علیه وآله سرش را روی سر علی علیه السّلام گذاشت و شروع کرد به گریه کردن. علی علیه السّلام پرسید: ای رسول خداصلی الله علیه وآله چه چیز شما را به گریه واداشت؟

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۰۸.

«رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: کینه ها و دشمنیهایی که این قوم (قریش) نسبت به تو در دل دارند، ولی تا من زنده ام آنها را اظهار نمی کنند!

علی علیه السّلام پرسید: ای رسول خدا صلی الله علیه وآله آیا شمشیرم را بر دوشم نگذارم و جمعیت آنان را پراکنده کنم؟

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: بلکه صبر می کنی.

علی علیه السّلام پرسید: و اگر صبر کنم؟

رسول خدا صلی الله علیه وآله پاسخ داد: مشقت خواهی کشید.

علی علیه السّلام پرسید: در آن صورت دینم حفظ خواهد شد؟

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: آری!

علی علیه السّلام گفت: بنابر این باکی نیست».

بدین سان رسول خدا صلی الله علیه وآله در برابر حوادث آینده حضرت را از به کارگیری شمشیر منع می کند و به او دستور صبر می دهد که این نکته در روایات شیعه به طور مشروح بیان شده است.

آنچه بیان شد، بخشی از عللی است که مانع استفاده حضرت از شمشیر و توان بازو برای احقاق حق خود بود که هر یک از این علتها به تنهایی نیز می تواند مانع استفاده آن حضرت از شمشیر شود.

در پایـان ایـن بحـث تـذکر این نکته ضـروری است که مـا درصـدد گردآوری علـل نبـودیم وگرنه در خطبه سـوم و پنجم نهج البلاغه حضرت علل دیگری را نیز برای استفاده نکردن از خشونت مطرح می نماید.

فصل پنجم :شبهات ادبی

اشاره

ص: ۲۰۷

۱– شبهه سیاق

اشاره

یکی از شبهاتی که بر استدلال به این آیه وارد کرده اند؛ شبهه سیاق آیات است. به این شبهه توجه کنید:

«والوصیه بالخلافه لا مناسبه لها فی سیاق محاجّه اهل الکتاب فهی ممّا لا ترضاه بلاغه القرآن.»(۱)

«وصیت به جانشینی مناسبتی با بحث با اهل کتاب ندارد و این مسأله از چیزهایی است که بلاغت قرآن آن را نمی پسندد.»

نقد

رشید رضا چنین تصور کرده است که ترتیب موجود آیات همان ترتیب نزول است و چون در ترتیب موجود آیات قبل و بعد درباره اهل کتاب است، باید این آیه هم درباره اهل کتاب باشد. در پاسخ به این شبهه باید گفت:

الف – گرچه مسلمانان ترتیب آیات را توفیقی می دانند، به این معنی که پس از آن که آیات متفرق نازل می شد، رسول خدا صلی الله علیه وآله دستور داده است که این آیه

۱- تفسیر المنار، رشید رضا، ج ۶، ص ۴۶۶.

در کجا و آن آیه در کجا قرار گیرد، این مسأله نسبت به ترتیبی که رسول خداصلی الله علیه وآله مشخص کرده درست و پذیرفته است، ولی آیا ترتیب قرآن موجود همان ترتیب رسول خدا صلی الله علیه وآله است؟

منابع اهل سنت در این بحث خلاف این مسأله را بیان می کنند:

«قال ابن شهاب و اخبرنی خارجه بن زید بن ثابت سمع

زید بن ثابت قال فقدت آیه من الاحزاب حین نسخنا المصحف قد کنت اسمع رسول الله صلی الله علیه وآله یقرأ بها فالتسمناها فوجدناها مع خزیمه بن ثابت الانصاری من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فالحقناها فی سورتها فی المصحف.»(۱)

«ابن شهاب می گوید: خارجه بن زید به من خبر داد که از پدرش زید بن ثابت شنیده است که هنگام تنظیم مصحف آیه ای از سوره احزاب را نیافتیم، با این که من شنیده بودم و رسول خداصلی الله علیه وآله آن را قرائت

۱- الصحیح، البخاری، ج ۳، باب جمع القرآن، ص ۹۹، کتاب التفسیر، باب فمنهم من قضی، ص ۲۲؛ تفسیر، النسایی، ج ۲، ص ۱۶۶؛ جامع التفسیر من کتاب الاحادیث، ج ۳، ص ۱۶۱۳؛ الاتقان ج ۱، ص ۵۹.

می کرد، تحقیق کردیم آن را نزد خزیمه بن ثابت انصاری یافتیم و آیه این بود:

{مِنَ الْمُؤْمِنِینَ رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللّهَ عَلَیْهِ}

«پس از یافتن آن را در قرآن در سوره اش نهادیم».

همان طور که ملاحظه می کنید، زید بن ثابت که نقش اوّل را در جمع قرآن در منابع اهل سنت داشته است، اعتراف می کند که این آیه را در سوره اش قرار دادیم، ولی آیا در جایی که رسول خدا صلی الله علیه وآله در عصر خودش مشخص کرده بود؟ یا هر جایی که آنان مناسب دیده اند؟

ب - مسلمانان - چه شیعه و چه اهل سنت - وحدت نظر دارند که ترتیب موجود براساس نزول نیست؛ سیوطی که نزول آیات را به انواع مختلف تقسیم کرده است، می نویسد:

«النوع الثالث عشر ما نزل مفرقا و هو غالب القرآن.»(۱)

«نوع سیزدهم از آیات، آیاتی است که جداگانه نازل شده اند و بیشتر آیات چنین است.»

گذشته از آن که ترتیب موجود براساس نزول نیست، گاه در یک آیه هم نمی توان گفت کل آیه مربوط به یک مطلب است؛

۱- الاتقان، ج ۱، ص ۳۷.

«لا خلاف بین الامّه انّ الآیه من القرآن قد یاتی اوّلها فی شی ء و آخرها فی غیره و وسطها فی معنی و اوّلها فی سواه.»(۱)

«در بین امت اختلافی نیست که گاهی آیه ای از قرآن اولش درباره چیزی است و آخرش درباره چیزی و وسطش درباره چیزی غیر از اول آن است»

پیشتر از قول دانشمندان اهل سنت درباره آیه تطهیر - که همین شبهه مطرح بود - نقل کردیم که استطراد شیوه قرآن است و گاهی جمله ای معترضه را وسط آیه می آورد که نمونه هایی را نیز از قرآن بیان کردیم.

ج - پیشتر بیان کردیم که بهترین راه شناخت اینکه آیه ای با آیات دیگر نازل شده است یا نه، این است که اگر آیه مورد بحث را از مجموعه آیات یاد شده برداریم، ارتباط معنوی آیات به هم نخورد و این جا نیز همین شیوه قابل اعمال است. بدین سان اگر این آیه را برداریم نه تنها خللی به ارتباط معنوی آیات قبل و بعد آن وارد نمی شود، بلکه کاملاً هماهنگ خواهند بود. با مراجعه به قرآن و قرائت آیات قبل و بعدبدون در نظر گرفتن این آیه می توان این روش را تجربه کرد.

۱- سلسله مؤلفات الشیخ المفید، ج ۲، ص ۵۳.

د – در آیات قبل و بعد مخاطبان را با عنوان اهل کتاب، یهود و نصارا ... یاد می کند. حال تغییر از این عناوین به عنوان {یعصمک من الناس} حکایت از آن دارد که مخاطب در این آیه با آیات قبل و بعد متفاوت است و این خود حاکی از این مسأله است که این آیه با آن آیات نازل نشده است.

۲– شبهه تفکیک کلام

اشاره

از شبهاتی که بر استدلال شیعه به این آیه وارد کرده اند؛ این است که اگر آیه مورد بحث درباره امامت امام علی علیه السّلام باشد، لازم می آید بین آیات قبل و آیات بعد فاصله ایجاد شود. به این شبهه توجه کنید:

«و ذلک لانّ ما قبل هذه الآیه بکثیر و ما بعدها بکثیر لما کان کلاما مع الیهود والنصاری امتنع القاء هذه الآیه الواحده فی البین علی وجه تکون اجنبیّه عما قبلها و ما بعدها.»(۱)

«چون در آیات بسیاری، بعد از این آیه سخن با یهود و نصارا است، ممتنع است که این یک آیه در بین این آیات آورده شده باشد؛ به گونه ای که با آیات قبل و بعد بیگانه باشد».

۱– تفسیر، فخر رازی، ج ۱۱، ص ۵۰.

نقد

الف – فخر رازی نیز بر این عقیـده است که همه این آیات با هم نازل شده اند؛ از این رو این آیه با آیات قبل و بعد نمی تواند ارتباط نداشته باشد. به عبارت دیگر، کلام فخر همان شـبهه سـیاق است که پیشتر مورد نقد و بررسی قرار گرفت و تکرار نمی کنیم.

ب – یکی از نکاتی که می تواند نزول آیه را مشـخص کند که چه زمانی و درباره چه کسانی نازل شده است، مشخص کردن «ما انزل الیک» است و تعجب از فخر رازی است که در تعیین «ما انزل الیک» ده قول نقل می کند(۱) که دو قول آن مربوط به یهود و بقیه درباره نزول آیه در غدیر و مسائل دیگر است. با این حال چگونه اظهار میدارد که این آیه با آیات قبل و بعد خود ارتباط دارد و نمیتواند اجنبی باشد، با این که بر اساس هشت قول دیگر آیه غیر مرتبط است.

۱- همان، ص ۴۹.

فصل ششم :شبهات محتوایی

اشاره

ص: ۲۱۵

شبهه محتوایی

یکی از شبهاتی که بر استدلال شیعه به این آیه وارده کرده اند؛ این است که آیه از نظر محتوایی با مسأله امامت تناسب ندارد. به این شبهه توجه کنید:

«دع سیاق الآیه و ما قبلها و ما بعدها، فانّها فی نفسها لا تقبل ان یکون المراد بالتبلیغ فیها تبلیغ الناس اماره علی، فانّ جمله «و ان لم تفعل»الشرطیه التی بعد جمله «بلّغ» الامریّه و جمله الامر بالعصمه و جمله التذییل التعلیلی بنفی هدایه الکافرین لا یناسب شی ء منها تبلیغ الناس

ص: ۲۱۷

مسأله الاماره، فتامّل الآیه فی ذاتها بعین البصیره لا بعین التقلید.»(۱)

«از سیاق آیه و ما قبل و از ما بعد آن که بگذریم، آیه به تنهایی نیز نمی پذیرد که مقصود از تبلیغ در آن، تبلیغ از رهبری علی علیه السّلام باشد؛ زیرا جمله «ان لم تفعل» شرطیه است که بعد از جمله امری «بلّغ» واقع شده است و در پایان جمله نگهداری و جمله پایانی آیه که تعلیل می کند خداوند کافران را هدایت نمی کند، هیچ یک از این امورتناسبی با تبلیغ کردن رهبری علی علیه السّلام برای مردم ندارد. آیه را با چشم بصیرت مطالعه کن نه با چشم تقلید!»

نقد

اشکال رشید رضا بر این شبهه

اشاره

رشید رضا در این کلام سه اشکال را به شرح زیر مطرح کرده است:

۱- جمله شرطیه «اگر این کار را انجام ندهی رسالت او را انجام نداده ای» چگونه با تبلیغ خلافت علی علیه السّلام سازگاری دارد؟

۱- تفسیر المنار، ج ۶، ص ۴۶۷.

۲- جمله «خداوند تو را از مردم نگه می دارد» چگونه با خلافت علی علیه السّلام سازگاری دارد؟

۳- عبارت «خداوند کافران را هدایت نمی کند» چگونه با امامت علی علیه السّلام سازگاری دارد؟

پاسخ شبهه اول :

رشید رضا تصور درستی از جانشینی رسول خدا صلی الله علیه وآله ندارد و تصور می کند جانشینی واقعی رسول خدا صلی الله علیه وآله همـان بوده که بعـد از ارتحـال آن حضـرت اتفـاق افتـاده است و یـا در حـد رئیس یک قبیله یا رئیس جمهوری یک کشور است تا با عدم تبلیغ رسالت الهی برابری نکند، در حالی که امامت و خلافت و جانشـینی رسول خدا صـلی الله علیه وآله ادامه نبوت است و همان وظایف رسول خـدا صـلی الله علیه وآله بر عهده جانشـین او است که مهمترین آنها هدایت همه جانبه بشـر به سوی خداست که چنین کاری جز با برخورداری از عصـمت و علم الهی امکان پذیر نیست؛ علمی که تمام ابعاد احکام الهی اعم از دنیوی، اخروی، اجتماعی، سیاسی، قضایی، فردی، اجتماعی و... را دربرگیرد که به اعتراف دوست و دشمن بعد از رسول خدا صـلی الله علیه وآله چنین دانشـی در اختیار امام علی علیه السّـلام بوده است، چنان که در آیه «انّما» مشروح آن بیان شد و در این جا تکرار نمی کنیم.

در کنـار این علم گسترده و عصـمت امام علی علیه السّـلام بایـد به اعترافات خلفای سه گانه در عـدم آگاهی از احکام الهی و اسلامی اشاره کرد تا حدی که خلیفه

اوّل از اجرای حد الهی نسبت به خالد بن ولید در جریان کشتن مالک بن نویره و همبستر شدن با همسر او سرباز زد. همچنین او می گفت: بیعت تان را پس بگیرید که شیطانی همراه من است و نیز عدم آگاهی او از احکام ابتدایی که بسیار روشن است؛ مثل ندانستن میراث جده. برای پی بردن به میزان آگاهی خلیفه اول می توان به کتب تفسیر، حدیث و... از اهل سنت مراجعه کرد و دریافت که در این میدان حتی بسیاری از صحابه بر او برتری دارند.

این عدم آگاهی نسبت به خلیفه دوم بسیار بیشتر است؛ از قبیل تحریم ازدواج موقت بااین که در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله وجود داشت، تجسس او در خانه های مردم، دستور به سنگسار زن حامله، و زن دیوانه و موارد فراوان دیگر، به طوری که او بارها و بارها می گفت: «لولا علی لهلک عمر» و...

از طرفی باید در نظر داشت که خلیفه رسول خدا صلی الله علیه وآله باید هدایت همه جانبه جامعه بشری را عهده دار شود و در این صورت روشن است که خداوند می فرماید: «جانشین بعد از خودت را مشخص کن که اگر این کار را انجام ندهی رسالت الهی را انجام نداده ای».

پاسخ شبهه دوم

اشاره

اگر مقصود از واژه «ناس» در آیه مشخص شود، هم جایگاه و ارتباط آن با ولایت علی علیه السّلام و حفاظت او از رسول خدا صلی الله علیه وآله در برابر آنان مشخص می شود و هم جمله پایانی آیه. در این زمینه چند احتمال زیر مطرح شده است:

الف – مقصود از «ناس» مسلمانان باشند. این احتمال نمی تواند درست باشد، چون مسلمانانی که به رسول خدا صلی الله علیه وآله از روی اخلاص و عشق به خداوند ایمان آورده اند و همه چیز خود را در راه گسترش اسلام در طبق اخلاص گذاشته و سالها برای گسترش اسلام زحمت کشیده اند، خطری برای رسول خداصلی الله علیه وآله ندارند.

ب – مقصود از «ناس» اهل کتاب باشند. به دلیل زیر این احتمال نیز نمی تواند درست باشد:

اوّلاً: وقتی قرآن اهل کتاب را مخاطب قرار می دهد با عنوان یهود، نصارا، اهل الکتاب، الذین اوتوا الکتاب و الذین کفروا خطاب می کند، نه با کلمه «ناس».

ثانیا: در زمان نزول آیه در مدینه و مکه و بخصوص در مراسم حجه الوداع، اهل کتابی وجود نداشته، تا خطری برای رسول خدا صلی الله علیه وآله باشند.

ج – مقصود از «ناس» روم و ایران باشند. این احتمال نیز نمی تواند درست باشد؛

اوّلاً: هنوز اسلام در خارج از عربستان گسترش نیافته بود تا عده ای مخالف پیامبر صلی الله علیه وآله باشند.

ثانیا: اینان در مراسم حضور نداشتند تا خطری برای رسول خدا صلی الله علیه وآله باشند.

بنابراین مقصود از «ناس» باید جمعیتی باشند صاحب نفوذ و قدرت، از مخالفان رسول خداصلی الله علیه وآله و اسلام و مسلمانان حاضر در مراسم و غیرقابل شناخت ظاهری و این جمعیت غیر از جریان نفاق و منافقان کسی نمی تواند باشد که

عمده آنان را سران قریش تشکیل می دهند. برای مشخص کردن اینان و خطری که برای رسول خدا صلی الله علیه وآله داشتند و خطری که از ولایت و امامت علی علیه السّلام متوجه آنان می شد و ترسی که رسول خدا صلی الله علیه وآله از عملکرد آنان داشت، باید عملکرد قریش را در برابر دعوت رسول خدا صلی الله علیه وآله مورد بررسی

قرار داد تا بتوان خطر آنان را به تصویر کشید، ولی باید توجه داشت که چنین کاری مستلزم بازخوانی یک دوره تاریخ اسلام است که این کار در این جا ممکن نیست و تنها به سرفصلهای آن اشاره می کنیم:

۱- موضع گیری قریش در برابر رسول خدا صلی الله علیه وآله

اشاره

بعد از آن که خداوند به رسول خود دستور داد دعوت به اسلام را علنی کند و او نیز دعوت آشکار را آغاز کرد، سرسخت ترین دشمنان او قریش بودند که در برابر دعوت او دست به اقداماتی به شرح زیر زدند.

مذاکره برای جلوگیری از تبلیغ دین خدا:

سران قریش آن قدر تکبر داشتند که شأن خود را برتر از آن می دانستند که با رسول خدا صلی الله علیه وآله مذاکره کنند. از این رو در این دوران با ابوطالب چندین دور مذاکره کردندکه او جلو تبلیغ پیامبر را بگیرد. به این متن توجه کنید:

«فلما بادی رسول الله صلی الله علیه وآله قومه بالاسلام مشی رجال من اشراف قریش الی ابی طالب عتبه و شیبه

ابنا ربیعه بن عبد شمس و ابوسفیان بن حرب و ابوالبختری و الاسود بن المطلب و ابوجهل، والولیدبن المغیره و نُبیه و منبه ابنا الحجاج بن عامر و العاص بن وائل فقالوا یا اباطالب، انّ ابن اخیک قد سب آلهتنا و عاب دیننا و سفّه احلامنا و ضلّل آباءنا فاما ان تکفّه عنّا وامّا ان تخلّی بیننا و بینه.»(۱)

«همین که رسول خدا صلی الله علیه وآله قومش را به اسلام دعوت کرد، جمعی از سران قریش مانند عتبه و شیبه پسران ربیعه بن شمس و ابوسفیان پسر حرب و ابوبختری و اسود و ابوجهل و ولید بن مغیره و نبیه و منبه پسران حجاج بن عامر و عاص بن وائل خدمت ابوطالب رسیدند و به او گفتند: پسر برادر تو به خدایان ما ناسزا می گوید، دین ما را سرزنش می کند، افکار ما را سفیهانه می پندارد و پدران ما را گمراه می داند، یا جلو او را بگیر و یا دست از حمایت او بردارد تا خود بدانیم که با او چه کنیم!»

۱- سیره، ابن هشام، ج ۱، ص ۲۶۵.

در این مـذاکره ابوطالب با سـخنانی دلگرم کننـده آنان را قانع کرد و آنان برگشـتند،ولی چون رسول خـدا صـلی الله علیه وآله حاضر نبود دست از دعوت به حق خود بردارد، دوباره خدمت ابوطالب رسیدند و به او گفتند:

«انّ لک سـنّا و شرفا و منزله فینا و انّا قد استنهیناک من ابن اخیک فلم تنهه عنّا و انّا والله لا نصبر علی هذا من شتم آبائنا و تسفیه احلامنا و عیب آلهتنا حتی تکفّه عنّا او ننازله و ایّاک فی ذلک حتی یهلک احد الفریقین.»(۱)

«ای ابوطـالب علیه السّـلام سـنی از تو گذشـته و در بین ما جایگاه و منزلتی داری و از تو خواستیم جلو پسـر برادرت را بگیری، ولی جلو او را نگرفتی. به خـدا قسم ما نمی توانیم این وضع را تحمل کنیم که پـدران ما دشـنام داده شونـد و افکار و اندیشه ما سفیهانه دانسته شود و خدایان ما تحقیر شوند. بنابر این جلو او را بگیر و یا این که ما با تو و او درگیر می شویم، به گونه ای که یکی از ما از میان برود!»

مذاکره با تهدید برای جلوگیری از تبلیغ دین

این دور از مـذاکره چون همراه با تهدیـد جـدی بود، ابوطالب رسول خدا صـلی الله علیه وآله را خواست و سـخنان قریش را به اطلاع آن حضرت رساند.

۱- همان.

رسول خدا صلی الله علیه وآله در پاسخ قریش به ابوطالب فرمود:

«یا عمّ والله لو وضعوا الشمس فی یمینی و القمر فی یساری علی ان اترک هذا الامر حتی یظهره الله او اهلک فیه ما ترکته ثم استعبر رسول الله صلی الله علیه وآله فبکی، ثم قام فلمّا ولی، ناداه ابوطالب فقال: اقبل

یابن اخی، فاقبل علیه رسول الله صلی الله علیه وآله فقال: اذهب یابن اخی فقل ما احببت، فوالله لا اسلمک لشی ء ابدا.»(۱)

«عمو! به خدا قسم اگر خورشید را در دست راست و ماه را در دست چپ من بگذارند و از من بخواهند که دست از این کار بردارم، این کار را نخواهم کرد مگر این که یا خداوند این دین را گسترش دهد و یا این که من در این راه کشته شوم. پس از این کلمات اشک های رسول خدا صلی الله علیه وآله جاری شد و گریه کرد و از جابرخاست و همین که دور شد، ابوطالب او را خواند و گفت: پسر برادرم بیا! وقتی رسول خدا صلی الله علیه وآله آمد، ابوطالب به او گفت: پسر برادرم برو و هر چه دلت می خواهد تبلیغ کن. به خدا قسم در برابر هیچ چیزی تو راتسلیم نخواهم کرد!»

۱- همان، ج ۱، ص ۲۶۶.

وقتی قریش از مذاکره با ابوطالب برای وادار کردن رسول خدا صلی الله علیه وآله به توقف تبلیغ دین خدا راه به جایی نبردند، درصدد برآمدند تا جلو تبلیغ دین را بگیرند. برای رسیدن به این هدف، از روشهای زیر استفاده کردند:

برخورد مستقیم برای جلوگیری از تبلیغ دین

الف – مذاکره برای کشتن رسول خدا صلی الله علیه وآله:

قریش می دانست که راه رهایی از این مشکل، از بین بردن رسول خدا صلی الله علیه وآله است ولی از طرفی حمایت جدی ابوطالب و به تبع آن حمایت بنی هاشم – که خود از قبایل زیر مجموعه قریش و مورد احترام مردم مکه بودند – از رسول خداصلی الله علیه وآله مانع کشتن او می شد. از این رو خدمت ابوطالب آمدند و به او پیشنهاد کردند که ما جوانی از جوانان قریش را به تومی دهیم و تو نیز محمدصلی الله علیه وآله را به ما بده تا او را بکشیم! به این پیشنهاد توجه کنید:

«ثم انّ قریشا حین عرفوا ان اباطالب قد ابی خذلان رسول الله صلی الله علیه وآله مشوا الیه بعماره بن الولید بن المغیره فقالوا له یا اباطالب هذا عماره بن الولید انهد فتی فی قریش و اجمله فخذه فلک عقله و نصره و اتخذه ولدا فهولک و اسلم الینا ابن اخیک هذا، الذی قد خالف دینک و دین آبائک و فرّق جماعه قومک و سفّه احلامهم،

ص: ۲۲۶

فنقتله، فانّما هو رجل برجل، فقال، هذا والله ما لا یکون ابدا.»(۱)

«وقتی قریش فهمیدند که ابوطالب حاضر نیست دست از حمایت رسول خداصلی الله علیه وآله دست بردارد، نزد ابوطالب رفتند و به او گفتند: عماره بن ولید قوی ترین و زیباترین جوان قریش است، او را به عنوان فرزند به تو می دهیم که از فکر و توان جسمی او استفاده کنی و در برابر آن پسر برادرت را - که مخالف دین ماست و بین ما تفرقه ایجاد کرده است و اندیشه ما را سفیهانه می پندارد - تسلیم ما کن تا او را بکشیم و این یک معامله است؛ مردی در برابر مردی!

ابوطالب گفت: به خدا قسم این کار هرگز شدنی نیست».

ب - جلوگیری از ایمان آوردن افراد:

مشکل اساسی قریش، اسلام بود و اگر با رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز درگیر شدند، به خاطر این بود که او اسلام را تبلیغ می کرد. پس ازشکست طرحهای یاد شده به این طرح روآوردند که از ایمان آوردن افراد جلوگیری کنند و در این راه بسیار

۱- همان.

تلاش کردند تا از اسلام آوردن طفیل بن عمرو(۱)، اعشی بن قیس شاعر معروف(۲)، عدّاس(۳)، و از ایمان آوردن قبائل در مناسک حج(۴)، جلوگیری نمایند.

ج – شکنجه یاران:

قریش همزمان با تلاش برای جلوگیری از ایمان آوردن افراد، به شکنجه یاران رسول خداصلی الله علیه وآله رو آورد. این کار با دو انگیزه انجام می گرفت که ایمان آورندگان باز گردند و دیگران نیز تمایل به ایمان آوردن نداشته باشند.

شکنجه مؤمنان توسط قریش به قدری روشن است که جای هیچ شبهه ای برای کسی باقی نمی گذارد. به این متن توجه کنید:

«ثم انّ قریشا تذامروا بینهم علی من فی القبائل منهم من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله الذین اسلموا معه فوثب کل قبیله علی من فیهم من المسلمین یعذّبونهم.»(۵)

«قریش با هم توافق کردند تا کسانی را که به رسول خدا صلی الله علیه وآله ایمان آورده اند، شکنجه کنند. براین اساس هر قبیله ای مسلمانان آن قبیله را شکنجه می کردند».

ص: ۲۲۸

۱- سیره، ابن هشام، ج ۱، ص ۳۸۲.

۲- همان، ص ۳۸۶.

۳- همان، ج ۲، ص ۴۲۱.

۴- همان، ص ۴۲۳.

۵- همان، ج ۱، ص ۲۶۸.

کتک خوردن عبدالله بن مسعود و مجروح شدن او تنها به خاطر خواندن قرآن،(۱) شکنجه بلال با آن وضع فجیع تنها به جرم گفتن «لا اله الاّالله»،(۲) شکنجه یاسر و سمیّه و عمار با آن وضع رقت بار برای رسول خدا صلی الله علیه وآله بسیار دردناک بود. از این رو وقتی که از کنار آنان می گذشت و این شکنجه ها را می دید، می فرمود:

«صبرا آل یاسر موعدکم الجنّه.»؛(۳)

«آل یاسر صبر کنید وعدگاه شما بهشت است».

آنچه یاد شد، درباره یاران رسول خدا صلی الله علیه وآله است، ولی اذیت و آزار قریش نسبت رسول خدا صلی الله علیه وآله از این بحث خارج است.

د - تعقیب مؤمنان:

قریش نه تنها مسلمانان را مورد اذیت، آزار و شکنجه قرار می داد تا از دین خود برگردند، بلکه پس از دستور رسول خدا صلی الله علیه وآله به مسلمانان برای مهاجرت به حبشه نیز آرام ننشستند و هیاتی را به حبشه فرستادند تا آنان را به مکه بازگردانند؛

۱- همان، ص ۳۱۵.

۲- همان، ص ۳۱۸.

۳- همان، ص ۳۲۰.

«فلما رأت قریش انّ اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله قد امنوا و اطمأنّوا بارض الحبشه و انّهم قد اصابوا بها دارا و قرارا ائتمروا بینهم ان یبعثوا فیهم منهم رجلین من قریش جلدین الی النجاشی فیردهم علیهم لیفتونهم فی دینهم و یخرجوهم من دارهم التی اطمانوا بها و امنوا فیها.»(۱)

«همین که قریش دیدند یاران رسول خدا صلی الله علیه وآله در حبشه استقرار یافته و امنیت یافته اند، با یکدیگر مشورت کردند وتصمیم گرفتند تا دو نفر قریشی توانا را به حبشه بفرستند و از نجاشی بخواهند تا مسلمانان را برگرداند تا آنان را به خاطر دینشان شکنجه کنند و از محل آرامش و استقرارشان بیرون کنند».

ه- – تلاش برای نرسیدن صدای قرآن به گوش دیگران:

قریش که از به ثمر رسیدن راههای یاد شده مأیوس شده بود و از طرفی نمی توانست گسترش دین خدا را ببینند، تلاش کردند تا مردم با رسول خداصلی الله علیه وآله روبرو نشوند و هنگامی که آن حضرت مشغول خواندن قرآن بود با سروصدا کردن مانع می شدند که مردم صدای آن حضرت را بشنوند که این تلاش نیز در قرآن منعکس شده است.(۲)

۱- همان، ص ۳۳۳.

۲- همان، ص ۳۱۳.

۳- طرح سازش:

اشاره

خداونـد اراده کرده بود تـا نور اسـلام در بین مردم گسترش یابـد و در مقابـل، قریش تلاـش می کردنـد تـا این نور را خاموش کنند. پس از آنکه راههای قبل به نتیجه نرسـید، طرح سازش با رسول خدا صلی الله علیه وآله را در قالب پیشنهادهای زیر ارائه کردند؛

الف - پیشنهاد اعطای امتیازات:

قریش در طرح سـازش بـا رسول خـدا صـلی الله علیه وآله چنـدین مرحله را اجرا کرده است که یکی از آنهـا دادن امتیازات به رسول خدا صلی الله علیه وآله در برابر سکوت آن حضرت است. به این پیشنهادها توجه کنید:

«اجتمع عتبه بن ربیعه و شیبه بن ربیعه، ابوسفیان و نضر بن حارث، ابوالبختری، اسود بن المطلب، زمعه بن

الاـسود، ولیـد بن المغیره، ابوجهـل، عبـدالله بن ابی امیّه، عاص بن وائل، نبیه و منبه ابناالحجاج، امیّه بن خلف و... و قالوا له: فان کنت انّما جئت بهذا الحدیث تطلب مالاً جمعنا لک من اموالنا حتی تکون اکثرنا مالاً، و ان کنت انّما تطلب به الشرف فینا فنحن نسوّدک علینا، و ان کنت ترید به ملکا ملّکناک علینا، و ان کان هذا الذی یاتیک رئیّا تراه قد غلب

ص: ۲۳۱

علیک، فربّما کان ذلک، بذلنا لک اموالنا فی طلب الطلبّ لک حتی نبرئک منه او نعذر فیک.»(۱)

عتبه، شیبه، ابوسفیان، نضر، ابوالبختری، اسود، زمعه، ولید، ابوجهل، عبدالله بن ابی امیّه، عاص بن وائل، نبیه، منبه، امیّه بن خلف و... گرد آمدند و با پیامبر مذاکره کردند و به او گفتند: اگر مقصودت از آوردن این سخن (قرآن) گردآوری ثروت است، از اموال خود آن قدر برایت جمع می کنیم که ثروتمندترین ما باشی و اگر مقصودت به دست آوردن موقعیت اجتماعی است، ما تو را به سروری می پذیریم و اگر مقصودت به دست آوردن قدرت و حکومت است، ما حاضریم حاکمیت تو را بپذیریم و اگر جن بر تو غلبه کرده است و دیوانه شده ای - که شاید چنین باشد - حاضریم در راه درمان تو اموال خود را هزینه کنیم تا بهبود یابی، یا ما مأیوس شویم.

ب - مشارکت در دین:

قریش پس از مأیوس شدن از دادن امتیازات مادی، حاضر شدند دین مشترک را در مکه اعلام کنند؛ بدین گونه که زمانی پیامبر و مسلمانان و قریش

۱- همان، ج ۱، ص ۲۹۵.

آیین عبادی اسلام را به جا آورند و در مقابل، زمانی هم رسول خداصلی الله علیه وآله و مسلمانان در برابر بتهای قریش سجده کنند! به این پیشنهاد توجه کنید:

«فقالوا یا محمد هلّم فلنعبد ما تعبد و تعبد ما نعبد فنشترک نحن و انت فی الامر، فان کان الذی تعبد خیرا ممّا نعبد کنّا قد اخذنا بحظّنا منه و ان کان ما نعبد خیرا ممّا تعبد کنت قد اخذت بحظّک منه.»(۱)

گفتند: ای محمد! بیا با هم آنچه توعبادت می کنی عبادت کنیم و تو هم آنچه را ما عبادت می کنیم، عبادت کن و ما و شما دین مشترک داشته باشیم و اگر آنچه تو عبادت می کنی بهتر بود ما بهره خود را برده ایم و اگر آنچه ما عبادت می کنیم، بهتر بود تو بهره ات را برده ای.

در مقابل این پیشنهاد، خداوند سوره کافرون را نازل کرد و به این بازی خاتمه داد. قریش یک بار دیگر در آستانه ارتحال ابوطالب پیشنهاد سازش را در حضور ابوطالب مطرح کرد که با پیشنهاد توحید به شکست انجامید.(۲)

ص: ۲۳۳

۱- همان، ج ۱، ص ۳۶۲.

۲- همان، ج ۲، ص ۴۱۷.

۴- تحریم اقتصادی و اجتماعی:

قریش که نتوانسته بود رسول خدا صلی الله علیه وآله را از تبلیغ دین منصرف کند و روزبروز بر گسترش اسلام و جمعیت مسلمانان افزوده می شد، تصمیم گرفتند هرگونه روابط اجتماعی با مسلمانان را تحریم کنند.

به این طرح توجه کنید:

«فلما رأت قریش انّ اصحاب رسول الله... اجتمعوا و ائتمروا ان یکتبوا کتابا یتعاقدون فیه علی بنی هاشم و بنی المطلب علی ان لا ینکحوا الیهم و لا ینکحوهم و لا یبیعوهم شیئا و لایبتاعوا منهم، فلما اجتمعوا لذلک کتبوه فی صحیفه، ثم تعاهدوا و تواثقوا علی ذلک، ثم علقوا الصحیفه فی جوف الکعبه توکیدا علی انفسهم و کان کاتب الحصیفه منصور بن عکرمه.»(۱)

«وقتی قریش دید که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله روبروز گسترش می یابند، در جلسه ای تصمیم گرفتند تا قراردادی علیه بنی هاشم و بنی مطلب بنویسند که نه به آنان زن بدهند، نه از

۱- همان، ج ۱، ص ۳۵۰.

آنـان زن بگیرنـد، نه به آنان چیزی بفروشـند و نه از آنان چیزی بخرنـد. این توافق را مکتوب کرده با هم پیمان بسـتند تا آن را رعایت کنند و برای اطمینان کار قرارداد را در داخل خانه کعبه آویزان کردند. نویسنده قرارداد منصور بن عکرمه بود.»

۵- هجوم نظامی:

پس از مقاومت سرسـختانه رسول خدا صلی الله علیه وآله و یارانش در برابر شکنجه و آزار قریشیان و کمک خداوند و تابیدن نور ایمان در دل یثربیان و هجرت رسول خداصـلی الله علیه وآله و مسـلمانان به مـدینه و تشـکیل حکومت دینی در این شـهر و بسـتن پیمـان بـا قبائـل اطراف مـدینه، نه تنها قریش رسول خـدا | و مسـلمانان را رها نکرد، بلکه در همین دوران دهها عملیات نظـامی بزرگ و کوچک را علیه رسول خداصـلی الله علیه وآله سازمانـدهی کرد که داسـتان این بخش از تلاش قریش در حد چندین جلد کتاب است.

۶- پیمان صلح یا شکست سیاسی:

قریش که از غارت اموال مسلمانان در مکه(۱) راه به جایی نبرد و نتوانست از هجرت

آن حضرت جلوگیری کند(۲) و با هجوم های نظامی پی در پی نیز

ص: ۲۳۵

۱- همان، ج ۲، ص ۴۹۹.

۲- همان، ص ۴۸۴.

نتوانست حکومت دینی رسول خدا صلی الله علیه وآله را سرنگون کند - بخصوص بعد از هجوم نظامی احزاب که همه امکانات و هم پیمانان خود و مخالفان رسول خدا صلی الله علیه وآله و اسلام را بسیج کرد و همکاری یهود و ستون پنجم و تلاش منافقان مدینه هم سودی نبخشید - سرانجام ناچار شد تا قدرت سیاسی رسول خدا صلی الله علیه وآله را به رسمیت بشناسد و در پایان سال ششم(۱) در منطقه حدیبیّه با آن حضرت پیمان صلح منعقد کند با این تفاوت که در این دوران اقتدار ابوسفیان به پایان رسیده بود یا به تعبیری تاریخ مصرف او تمام شده بود و می باید شخص سهیل بن عمرو جایگزین ابوسفیان شود.(۲)

وی تا پایان عمر رسول خدا صلی الله علیه وآله رهبری جبهه مخالف آن حضرت را در قریش رهبری کرد. در این جا توجه به این نکته لازم است که مخالفت قریش بخصوص سهیل بن عمرو در همین دوران به حدی است که از نوشتن «بسم الله الرحمن الرحیم» در اول قرارداد صلح جلوگیری کرد(۳) و وقتی رسول خداصلی الله علیه وآله پیشنهاد کرد بنویسند این پیمان صلحی است بین محمد رسول خدا صلی الله علیه وآله و سهیل بن عمرو، سهیل گفت:

ص: ۲۳۶

۱- همان، ج ۳، ص ۳۲۱.

۲- همان، ج ۳، ص ۳۳۱.

۳- همان، ص ۳۳۲.

«لو شهدت انک رسول الله لم اقا تلك، و لکن اکتب اسمک و اسم ابیک.»(۱)

«سهیل گفت: اگر قبول داشتم که تو رسول خدایی با تو نمی جنگیدیم، بلکه اسم خودت و پدرت را بنویس».

۷- ترور رسول خدا صلی الله علیه وآله:

درگیری اصلی قریش با توحید بود و اگر با رسول خدا صلی الله علیه وآله درگیر شد، بدین سبب بود که او ندای توحید سر می داد؛ از این رو به موازات تلاش برای جلوگیری از گسترش دین، نابودی و حذف رسول خدا صلی الله علیه وآله را نیز در دستور کار خود قرار داده، چندین بار طرح ترور او را اجرا کردند که به چند نمونه اشاره می کنیم:

۱- این طرح در مکّه و توسط ابوجهل اجرا شد که به شکست انجامید.(۲)

۲- در آستانه هجرت، طرح ترور به رهبری ابوجهل توسط جمعی از قریش اجرا شد که قبل از اجرا جبرئیل به آن حضرت خبر داد و او نیز علی علیه السّلام را در بستر خود خواباند و خود نجات یافت.(۳)

۱- همان.

۲- همان، ج ۱، ص ۲۹۸.

۳- همان، ج ۲، ص ۴۸۲.

۳- طرح ترور رسول خدا صلی الله علیه وآله در مدینه یک بار توسط صفوان بن امیه طراحی شد که شکست خورد.(۱)

۴- بعد از فتح مکه در جنگ حنین نیز توسط شیبه بن عثمان طرح ترور اجرا شد که با شکست مواجه شد.(۲)

۵- در سال نهم هجری و در مدینه عامر بن طفیل نیز قصد ترور آن حضرت را داشت که شکست خورد.(۳)

۶- در جنگ تبوک سال نهم هجری جمعی از منافقان اقدام به ترور او کردند که با خبر جبرئیل و تدبیر رسول خدا صلی الله علیه وآله با شکست مواجه شد.(۴)

۸- گرایش به نفاق:

اشاره

قریش که از همه تواناییهای خود برای نابودی اسلام و مسلمانان استفاده کرده و راه به جایی نبرده بود، با فتح مکه، آخرین سنگر خود در برابر مسلمانان را از دست داد و به ناچار در برابر اقتدار مسلمانان تسلیم شد.

ص: ۲۳۸

۱- همان، ج ۲، ص ۶۱.

۲- همان، ج ۴، ص ۸۷؛ البدایه و النهایه، ج ۳، ص ۵۳۸.

۳- همان، ص ۲۱۳.

۴- المغازی، ج ۳، ص ۱۰۴۲.

از طرفی هم، اعتقادی به توحید و رسالت رسول خدا صلی الله علیه وآله نداشت؛ از این جهت به نفاق روآوردند و منافقانه مسلمان شدند و پس از آن هر کجا که شرایط فراهم شد با اظهار کفر، مستقیم و غیرمستقیم علیه اسلام و مسلمانان اقدام کردند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام - که خود از حاضران در عصر حضور رسول خداصلی الله علیه وآله و از کسانی است که با تمام توان با قریش درگیر بوده است - درباره اسلام آن روز قریش چنین می فرماید:

«فوالذی فلق الحبّه و برأ النسمه ما اسلموا و لکن استسلموا و اسرّوا الکفر فلمّا وجدوا اعوانا علیه اظهروه.»(۱)

«قسم به آن که دانه را شکافت و انسان را آفرید آنان هرگز مسلمان نشده بودند، بلکه تسلیم شده بودند و کفر خود را پنهان کردند و همین که یارانی یافتند کفرشان را اظهار نمودند».

حضرت در نامه ای دیگر به معاویه می فرماید:

«و ما اسلم مسلمکم الاّ کرها.»(۲)

«هیچ مسلمانی از شما مسلمان نشد،مگر از روی ناچاری».

۱- نهج البلاغه، نامه ۱۶.

۲- همان، نامه ۶۴.

برای اثبات نفاق سران قریش بنا نداریم به سخنان بنی هاشم و منابع شیعه استناد کنیم، در زیر، قرائن این نفاق را از سخنان سران قریش و عملکرد آنان پس از فتح مکه ارائه می کنیم:

الف – اظهار کفر بعد از اسلام:

گرچه سران قریش در فتح مکه به ظاهر مسلمان شدند و همراه رسول خداصلی الله علیه وآله در جنگ حنین شرکت کردند، ولی در اولین فرصتی که احساس کردند سپاه اسلام شکست خورده است، کفر درونی خود را آشکار کردند. ابوسفیان در حالی که ازلام در تیردان او بود با خوشحالی گفت:

«لا تنتهی هزیمتهم دون البحر.»(۱)

«فرار آنان تا کنار دریا ادامه می یابد»

کلده بن حنبل گفت: «الا بطل السحر الیوم»(۲)

«توجه! سحر امروز باطل شد (مقصودش نبوت رسول خداصلی الله علیه وآله است).

۱- سیره، ابن هشام، ج ۴، ص ۸۶؛ البدایه و النهایه، ج ۳، ص ۵۳۰.

۲- همان.

صفوان بن امیه می گوید:

«ما زال رسول الله صلی الله علیه وآله یعطینی من غنائم حنین و هو ابغض الخلق الیّ.»(۱)

«با این که رسول خدا صلی الله علیه وآله همچنان از غنائم حنین به من می دهد (رسول خدا صلی الله علیه وآله یکصد شتر به او داده بود)، در همان حال منفورترین انسان نزد من بود!»

ب – طرح ترور رسول خدا صلی الله علیه وآله:

همین که مسلمانان در حنین پا به فرار گذاشتند و سران قریش فرصت یافتند، شیبه بن عثمان بن ابی طلحه برای ترور رسول خدا صلی الله علیه وآله نزدیک آمد، ولی امداد غیبی مانع این کار او شد.(۲)

ج – غارت ردای رسول الله صلی الله علیه وآله:

قریش مسلمان! در بازگشت از حنین که احساس کردند شاید رسول خداصلی الله علیه وآله غنائم جنگی را به مدینه ببرد در بین راه مرتب به او می گفتند: غنائم را تقسیم کن و چون رسول خدا صلی الله علیه وآله اعتنایی نکرد به او حمله کردند و ردای آن حضرت را ربودند. به این جریان توجه کنید:

۱– البدایه و النهایه، ج ۳، ص ۵۷۲.

۲– همان، ص ۵۳۹.

«ثم رکب رسول الله صلی الله علیه وآله و اتبعه الناس یقولون یا رسول الله اقسم علینا فیئنا، حتی اضطروه الی شجره فانتزعت رداءه، فقال: ایّها الناس ردّوا علّی ردائی، فوالذی نفسی فی یده لو کان لکم عندی عدد شجر تهامه نعما لقسمته علیکم ثم ما الفیتمونی بخیلاً و لا جبّانا و لا کذّابا.»(۱)

«رسول خدا صلی الله علیه وآله سوار شد و مردم در پی او به راه افتادند و مرتب می گفتند؛ غنائم را بین ما تقسیم کن، به حدی که او را به زیر درختی کشاندند و ردای او را بردند. رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: ای مردم! ردای مرا برگردانید. قسم به آن که جان محمدصلی الله علیه وآله در اختیار اوست، اگر به تعداد درختان منطقه تهامه شتر در اختیارداشته باشم، بین شما تقسیم می کنم. آن گاه خواهید دید که من نه بخیلم و نه ترسو و نه دروغگو».

د – تصمیم به ارتداد از اسلام:

با انتشار خبر ارتحال رسول خدا صلی الله علیه وآله در مکه قریشیان تصمیم گرفتند از اسلام برگردند. به این جریان توجه کنید:

۱- همان، ص ۵۶۴.

«انّ اکثر اهل مکه لمّا توفّی رسول الله صلی الله علیه وآله همّوا بالرجوع عن الاسلام و ارادوا ذلک حتی خافهم عتّاب بن اسید فتواری فقام سهیل بن عمرو فحمدالله و اثنی علیه ثم ذاکر وفاه رسول الله صلی الله علیه وآله و قال ان ذلک لم یزد الاسلام الاّ قوّه فمن رابنا ضربنا عنقه فتراجع

الناس و کنّوا عمّا همّوا به و ظهر عتاب بن اسید.»(۱)

«هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وآله وفات کرد، بیشتر مردم مکه تصمیم گرفتند تا از اسلام برگردند، به گونه ای که عتاب بن اسید (والی مکه از طرف رسول خداصلی الله علیه وآله) از آنان ترسید و مخفی شد، تا این که سهیل بن عمرو به صحنه آمد و سخنرانی کرد و گزارش وفات رسول خدا صلی الله علیه وآله را داد و گفت: مرگ رسول خداصلی الله علیه وآله موجب قدرت اسلام خواهد شد، هرکس از ما جدا شود گردن او را خواهیم زد. به دنبال آن مردم از تصمیم خود برگشتند و عتاب بن اسید از مخفیگاه خود بیرون آمد».

سهیل بن عمرو همان کسی است که حاضر نشد اسم خدا و رسول خداصلی الله علیه وآله در ابتدای قطعنامه صلح حدیبیه آورده شود و در این دوران رهبری قریش در اختیار اوست، او سالها در انتظار مرگ رسول خدا صلی الله علیه وآله بود که قدرت متمرکز او

۱- سیره، ابن هشام، ج ۴، ص ۳۱۶.

را به اسم این که محمّد از قریش است، تصاحب کند و در سقیفه نیز با همین اندیشه که رسول خدا صلی الله علیه وآله از قریش است، قدرت را تصاحب کردند.

باید توجه داشت که تلاش سهیل بن عمرو وقتی انجام گرفت که برای او گزارش آوردند که بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله قدرت در اختیار قریش قرار گرفته است نه در اختیار بنی هاشم. چیزی که تعجب انسان را برمی انگیزد این است که محتوای سخنرانی سهیل بن عمرو در مکه عین محتوای سخنرانی ابوبکر بعد از ارتحال رسول خدا صلی الله علیه وآله جلو خانه آن حضرت است، با این که آن روز وسائل ارتباط جمعی به این شکل وجود نداشت!

۹- استقلال سیاسی:

با این که مکه به دست رسول خدا صلی الله علیه وآله فتح شد و آن حضرت برای مکه حاکم تعیین کرد و قریش مسلمان شده باید تسلیم رسول خدا صلی الله علیه وآله و نماینده او باشند، ولی قریش اعتقادی به اسلام نداشت و تنها تسلیم شده بودند؛ از این رو تلاش می کردند تا خود را هم پیمان رسول خداصلی الله علیه وآله نشان دهند و استقلال سیاسی خود را حفظ کنند، به گونه ای که رسول خدا صلی الله علیه وآله آنان را به سرکوبی نظامی تهدید کرد. به این جریان توجه کنید:

«لما افتتح رسول الله صلی الله علیه وآله مکّه اتاه اناس من قریش فقال: یا محمد! انّا حلفاؤک و قومک و انّه لحق

بـک ارقائنـا و لیس لهم رغبه فی الاسـلام و انّهم فرّوا من العمل، فارددهم علینا. فشاور ابابکر فی امرهم، فقال: صـدقوا یا رسول الله! و قال لعمر ماتری؟ فقال مثل قول ابی بکر، فقال رسول الله صـلی الله علیه وآله: یا معشر قریش! لیبعثن الله علیکم رجلاً منکم امتحن الله قلبه للایمـان ان یضـرب رقـابکم علی الـدین. فقـال ابوبکر: انا هو یا رسول الله؟ قال: لا، قال عمر: انا هو یا رسول الله؟ قال: لا و لکن خاصف النعل فی المسجد - و قد کان القی نعله ای علی یخصفها.»(۱)

«بعد از آن که رسول خدا صـلی الله علیه وآله مکه را فتح کرد، جمعی از قریش نزدش آمدند و گفتند: ای محمد! ما هم پیمان و قوم تو هستیم و جمعی از بردگان ما به تو ملحق شـده انـد که انگیزه ای در اسـلام ندارنـد، بلکه از کار کردن فرار کرده اند، آنـان را به مـا برگردان. رسول خداصـلی الله علیه وآله بـا ابوبکر مشورت کرد، گفت: راست می گوینـد و به عمر گفت تو چه می گویی؟ او نیز نظر ابوبکر را تایید کرد. رسول خداصـلی الله علیه وآله فرمود: ای جمعیت قریش! خداوند مردی که قلبش را با ایمان آزموده است و قریشی را بر شما

۱- کنزالعمال، ج ۱۳، ص ۱۷۴.

برخواهد انگیخت که گردن شما را به خاطر دین بزند.

ابوبکر گفت: آن شخص منم ای رسول خدا صلی الله علیه وآله؟

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: نه.

عمر گفت: آن شخص منم ای رسول خدا صلی الله علیه وآله؟

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: نه، بلکه آن شخص کسی است که در مسجد مشغول دوختن نعلین است، که رسول خداصلی الله علیه وآله نعلینش را به علی علیه السّلام داده بود تا بدوزد».

در این روایت از کلماتی که قریش به کار برده اند همانند: محمد، قومک، حلیف و... می توان نتیجه گرفت که آنان به اسلام اعتقادی نداشتند و به نفاق اظهار اسلام می کردند و چیزی که مایه تعجب است، همفکری خلیفه اول و دوم با هیأت قریش است.

۱۰- تقسیم قدرت:

با توجه به عملکرد قریش - بخصوص بعد از فتح مکه و بویژه با توجه به طرح استقلال سیاسی سهیل بن عمرو به نمایندگی از قریش در برابر حکومت رسول خدا صلی الله علیه وآله و جواب منفی آن حضرت - طبیعی به نظر می رسد که قریش خواهان مشارکت در قدرت و سهیم شدن در رهبری آن باشد. این سهم خواهی قریش در منابع شیعه بیان شده است. به این روایت توجه کنید:

ص: ۲۴۶

«انّ النبی لمّا نصّ علی امیرالمؤمنین علیه الصلاه و

السلام بالامامه فی ابتداء الامر جاءه قوم من قریش فقالوا: یا رسول الله صلی الله علیه وآله انّ الناس قریبوا عهد بالاسلام و لا یرضون ان تکون النبوه فیک و الامامه فی ابن عمّک، فلوعدلت به الی غیره لکان اولی. فقال لهم النبی صلی الله علیه وآله : ما فعلت ذلک برأیی فاتخیّر فیه، لکن الله تعالی امرنی به و فرضه علیّ. فقالوا له: فاذا لم تفعل ذلک مخافه الخلاف علی ربّک تعالی فاشرک فی الخلافه معه رجلاً من قریش تسکن الناس الیه لیتمّ لک امرک و لا یخالف الناس علیک، فنزلت:

{وَلَقَدْ أُوحِیَ إِلَیْکَ وَ إِلی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِکَ لَئِنْ أَشْرَکْتَ لَیَحْبَطَنَّ عَمَلُکَ وَلَتَکُونَنَّ مِنَ الخاسِرِینَ} (زمر/۶۵).»(۱)

بعد از آن که رسول خدا صلی الله علیه وآله در ابتدا به امامت امیرالمؤمنین تصریح کرد، جمعی از قریش نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله آمدند و به او گفتند مردم تازه مسلمان شده اند و راضی نمی شوند که نبوت در اختیار تو و امامت در اختیار پسر عموی تو باشد و اگر شخص دیگری را برای این کار در نظر بگیری بهتر است.

۱- تنزیه الانبیاء، ص ۱۲۰.

رسول خـدا صـلی الله علیه وآله به آنـان فرمود: من این کـار را با انتخاب خودم انجام نـداده ام تا تغییر آن در اختیار من باشـد، بلکه خداوند آن را بر من واجب کرده و به من دستور داده است.

به او گفتنـد: اگر این کـار را به خـاطر ترس از خـدا انجـام نمی دهی لااقل یک نفر از قریش را در خلافت با او شـریک کن تا مردم به خاطر او آرام بگیرند و کسـی با تو مخالفت نکند، که این آیه نازل شد: به تو و پیشـینیان قبل از تو نیز وحی کردیم که اگر شرک ورزی عملت باطل می شود و خود از زیانکاران خواهی بود.

با توجه به نکات یاد شـده اگر یک بار دیگر عملکرد قریش در برابر رسول خـدا صـلی الله علیه وآله بخصوص بعد از فتح مکه را مورد بررسی قرار دهیم، روشن می شود که مقصود از «ناس» در آیه که رسول خدا صلی الله علیه وآله از عکس العمل آنان واهمه داشت، همین سـران قریش هسـتندو شایـد به همین دلیـل بـود که رسـول خداصـلی الله علیه وآله تشـکیل مراسم رسـمی معارفه را با دور شدن از منطقه مکه به تأخیر انداخت تا سران قریش از بقیه مسلمانان جدا شوند.

پاسخ سؤال سوم

با توجه به نکات یاد شده در پاسخ سؤال دوم بازگشت عده ای از مسـلمانان از اسـلام به کفر قطعی به نظر می رسید، چنان که سخن رسول خداصلی الله علیه وآله در

خطبه های حجه الوداع که در تمام این موارد با تأکید فراوان هشدار می دادند؛ «لا ترجعوا بعدی کفارا یضرب بعضکم رقاب بعض» و کلمات دیگر و همچنین حوادث بعد از ارتحال رسول خداصلی الله علیه وآله و ارتداد قبائل و پیدایش جنگهای رده نیز حکایت از این داشت که بسیاری از مسلمانان در آن فاصله زمانی که اسلام را از روی اندیشه نپذیرفته، در واقع تصویر درستی از مسأله جانشینی رسول خداصلی الله علیه وآله نداشتند. بدین سان ترس رسول خداصلی الله علیه وآله از ارتداد مردم به کفر طبیعی به نظر می رسید، چنان که خود آن حضرت نیز این مسأله را در خطبه های غدیریّه و غیر آن در حجه الوداع اعلام کرده بود. با این وصف،تعلیل پایان آیه اشاره به این دارد که عده ای نمی خواهند هدایت شوند و بپذیرند و به خاطر این عده نمی توان مسأله جانشینی رسول خدا صلی الله علیه وآله را که باید تا پایان عمر جهان ادامه یابد، اعلام نکرد. بنابر این خداوند به آن حضرت اعلام می کند که وظیفه تو ابلاغ است، گرچه عده ای کافر شوند و از پذیرش هدایت سرباز زنند، همان طور که نسبت به نعمان بن حارث در همان زمان و نسبت به عده ای بعد از آن زمان اتفاق افتاد.

بنابراین با توجه به مطالبی که در پاسخ این سه سؤال بیان شد، روشن می شود که هیچ نوع تعارض محتوایی و یا استبعاد محتوایی در آیه وجود ندارد.

فهرست منابع

الف) منابع تفسیری / تفسیر و روش های تفسیر

۱) الاساس فی التفسیر، حوی، سعید، دارالسلام، الطبعه الثانیه، (۱۴۰۹) ۱۹۸۹م.

۲) اضواء البیان فی ایضاح القرآن بالقرآن، الامین، محمد بن محمد، بیروت، عالم الکتب.

۳) البحر المحیط فی التفسیر، ابوحیان، الاندلسی، محمد بن یوسف، تحقیق، الشیخ عادل احمد، عبدالموجود، بیروت، دارالکتب العلمیه، (۱۴۱۳ ه‍ـ.) ۱۹۹۳ م.

۴) تفسیر القرآن، سلطان العلماء، عزالدین عبدالعزیز بن عبدالسلام، تحقیق الدکتور عبدالله بن ابراهیم، دار ابن حزم، الطبعه الاولی، (۱۴۱۶ ه‍ـ.) ۱۹۹۶ م.

۵) تفسیر المراغی، المراغی، احمد مصطفی، بیروت، درالکتب العلمیه، الطبعه الاولی، (۱۴۱۸ ه‍ـ.) ۱۹۹۸ م.

۶) تفسیر ابی السعود او ارشاد العقل السلیم الی مزایا الکتاب الکریم، العمادی، ابوالسعود بن محمد، دارالفکر، للطباعه و النشر.

۷) تفسیر القرآن العظیم، ابن کثیر، اسماعیل، قاهره، دارالحدیث، الطبعه الاولی.

۸) تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، النیشابوری القمی، نظام الدین حسن بن محمد بن الحسین، تحقیق، الدکتور حمزه النشرتی، القاهره، المکتبه القیمه.

ص: ۲۵۱

۹) تفسیر البغوی، البغوی، ابو محمد الحسین بن سعود، تحقیق، محمد عبدالعزیز، النمر و غیره، المملکه العربیه السعودیه، دارالطیبه، الطبعه الرابعه، (۱۴۱۷ ه- .) ۱۹۹۷ م.

۱۰) التفسیر الحدیث، دروزه، محمد عزه، مطبعه عیسی البابی، الطبعه الاولی، ۱۶۴ م.

۱۱) تفسیر کتاب الله العزیز، الهواری، هود بن محکم، تحقیق، بالحاج بن سعید، شریفی، دارالغرب الاسلامی. الطبعه الاولی، ۱۹۹۰ م.

۱۲) التفسیر، مقاتل بن سلیمان، تحقیق، الدکتور عبدالله محمود شحاته.

۱۳) التفسیر الواضح، حجازی، الدکتور محمد محمود، القاهره، دارالتفسیر، الطبعه العاشره، (۱۴۰۶ ه- .) ۱۹۸۶ م.

۱۴) تفسیر الثعالبی المسمی بالجواهر الحسان فی تفسیر القرآن، الثعالبی، عبدالرحمن بن محمد بن مخلوف، حققه، الشیخ علی محمد، معوض، بیروت، داراحیاءالتراث العربی، الطبعه الاولی، ۱۴۱۸ ه- .

۱۵) تفسیر التابعین عرض و دراسه، الخضری، محمد بن عبدالله بن علی، الریاض، دارالوطن، ۱۴۲۰ ه- .

۱۶) التحریر و التنویر المعروف بتفسیر ابن عاشور، ابن عاشور، محمد، الطاهر، بیروت، مؤسسه التاریخ، الطبعه الاولی، ۱۴۲۰ ه- .

۱۷) التفسیر و المفسرون، الذهبی، الدکتور محمد حسین، دارالکتب الحدیثه، الطبعه الثانیه، ۱۳۹۶ ه- .

۱۸) تفسیر مبهمات القرآن، البلنسی، محمد بن علی، دراسه وتحقیق، عبدالله، عبدالکریم محمد، بیروت، دارالغرب الاسلامی.

۱۹) التفسیر و المفسرون، معرفه، محمدهادی، مشهد، الجامعه الرضویه، الطبعه الاولی، ۱۴۱۹ ه- .

۲۰) تفسیر النسایی، النسایی، احمد بن شعیب، تحقیق، سید الحلمی، صبری الشاطی، القاهره، مکتبه السنه، الطبعه الاولی،۱۴۱۰ ه- .) ۱۹۹۰ م.

۲۱) تفسیر القاسمی المسمی محاسن التاویل، القاسمی، محمد جمال الدین، تحقیق، محمد نژاد، عبدالباقی.

۲۲) الجامع لاحکام القرآن، القرطبی، ابوعبدالله، محمد بن احمد، بیروت، داراحیاء التراث العربی.

۲۳) جامع البیان فی تاویل آی القرآن، الطبری، محمد بن جریر، بیروت، دارالکتب العلمیه، الطبعه الاولی، ۱۴۱۲ ه- .

۲۴) زادالمسیر فی علم التفسیر، الجوزی، ابوالفرج، جمال الدین، عبدالرحمن بن علی بن محمد، تحقیق، محمد بن عبدالرحمن عبدالله، بیروت، دارالفکر، الطبعه الاولی، (۱۴۰۸ ه- .) ۱۹۸۷ م.

۲۵) الدرالمنثور فی التفسیر بالمأثور، السیوطی، جلال الدین، بیروت، دارالمعرفه.

۲۶) روح المعانی، فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، الآلوسی، شهاب الدین السید محمود، الطبعه الرابعه، ۱۹۸۵ م.

۲۷) فتح البیان فی مقاصد القرآن،القنوجی، صدیق بن حسن بن علی الحسین، تحقیق، عبدالله بن ابراهیم الانصاری المکتبه العصریه، الطبعه الثانیه، (۱۴۱۵ ه- .) ۱۹۹۵م.

۲۸) فتح الرحمان فی تفسیر القرآن، تعیلب، عبدالمنعم، احمد، القاهره، دارالسلام، الطبعه الاولی، (۱۴۱۶ه- .) ۱۹۹۵م.

۲۹) فتح القدیر الجامع بین فنی الروایه و الدرایه من علم التفسیر، الشوکانی، محمد بن علی بن محمد، تحقیق، یوسف القرش، بیروت، دارالمعرفه، الطبعه الثانیه، (۱۴۱۶ ه- .) ۱۹۹۶ م.

۳۰) فی ظلال القرآن، سید قطب، بیروت، دارالشروق، (۱۴۰۰ ه- .) ۱۹۸۰م.

۳۱) اللباب فی علوم الکتاب، ابن عادل، عمر بن علی، تحقیق: الشیخ عادل احمد، دارالکتب العلمیه الطبعه الاولی، ۱۴۱۹ ه- . - ۱۹۹۸م.

۳۲) الکشاف عن حقایق غوامض التنزیل و عیون الاقاویل، الزمخشری، ابوالقاسم محمود بن عمر، تحقیق، الشیخ عادل، احمد عبدالوجود.

۳۳) مختصر تفسیر الخازن، عبدالغنی، الشیخ، الیمامه، الطبعه الاولی، ۱۴۱۵ ه.

۳۴) مجمع البیان لعلوم القرآن، الطبرسی، الشیخ ابوعلی، فضل بن الحسن، تهران، کتابفروشی اسلامیه.

۳۳) المیزان فی تفسیر القرآن، الطباطبایی، العلامه، السید محمد حسین، بیروت، منشورات، مؤسسه الاعلی، للمطبوعات.

۳۵) المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، ابن عطیه، ابومحمد، عبدالحق، بن غالب، تحقیق، المجلس الاعلی بفاس.

۳۶) النکت و العیون، الماوردی، علی بن محمد بن حبیب، تحقیق، السید بن عبدالمقصود، بیروت، دارالکتب العلمیه.

ب) علوم قرآنی

۱) اسباب النزول، الواحدی، ابوالحسن علی بن احمد، بیروت، دار ابن کثیر، الطبعه الثالثه، ۱۴۱۷ ه- .

۲) احکام القرآن، الجصاص، ابوبکر احمد بن علی، تحقیق، محمد، الصادق قمحاوی، بیروت، داراحیاء، التراث العربی.

۳) احکام القرآن، ابن العربی، ابوبکر محمد بن عبدالله، بیروت، دارالکتب العلمیه، الطبعه الاولی، ۱۴۰۸ ه- .

ص: ۲۵۴

۴) الاتقان فی علوم القرآن، السیوطی، جلال الدین، سعید المندره، بیروت، موسسه الکتب الثقافیه، الطبعه الاولی ۱۴۱۶ ه- . - ۱۹۹۷ م.

۵) التسهیل لعلوم التنزیل، الکلبی، محمد بن احمد، بن جزی، بیروت، دارالکتاب العربی، الطبعه الثانیه، (۱۳۹۳ ه- .) ۱۹۷۳ م.

۶) جامع النقول فی اسباب النزول، علیوی، ابن خلیفه، الریاض، مطابع الاشعاع، الطبعه الاولی، ۱۴۰۴ ه- .

۷) معانی القرآن و اعرابه، الزجاج، ابواسحاق ابراهیم بن السری، تحقیق، الدکتور عبدالجلیل، عبده، بیروت، عالم الکتب،۱۴۰۸ ه- .

۸) مباحث فی علوم القرآن، صبحی الصالح، بیروت، دارالعلم للملایین، الطبعه العاشره، ۱۹۹۷ م.

۹) المفردات فی غریب القرآن، راغب، ابوالقاسم، حسین بن محمد، تحقیق، سید محمد، گیلانی، تهران، المکتبه المرتضویه.

ج) حدیث

۱) ارشاد القلوب، الدیلمی، حسن بن ابی الحسن، تحقیق، السید هاشم، المیلانی، تهران، دارالاسوه، للطباعه و النشر، الطبعه الاولی، ۱۴۱۷ ه- .

۲) الاحتجاج، الطبرسی، احمد بن علی بن ابی طالب، قم، کتابفروشی، مصطفوی.

۳) امالی، الطوسی، محمد بن الحسن، بغداد، شارع المتنبّی، ۱۳۸۴ ه- .

۴) الامالی الخمیسیه، الجرجانی، یحیی بن الحسین، تحقیق، محمدحسن، محمدحسن اسماعیل، بیروت، دار الکتب العلمیه، الطبعه الاولی، ۱۴۲۲ ه- .

ص: ۲۵۵

۵) الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، المفید، محمد بن محمد النعمان، موسسه آل البیت (ع)، لاحیاء التراث، قم.

۶) الامثال فی الحدیث النبوی، الاصفهانی، عبدالله بن محمد، تحقیق، عبدالعلی، عبدالحمید، الطبعه الاولی، ۱۹۸۲ م.

۷) بحار الانوار الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار، المجلسی، فخرالامه، الشیخ محمد باقر، بیروت، موسسه الوفاء، الطبعه الثالثه، ۱۴۰۳ ه- .

۸) تذکره الخواص، الجوزی، العلامه، شمس الدین، ابوالمظفر، یوسف بن فرنلی، قم، منشورات الرضی.

۹) التمهید لما فی الموطأمن المعانی و الاسانید، ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، مغرب، وزاره الاوقاف والشئون الاسلامیه.

۱۰) الجامع الصحیح، اقشیری، النیشابوری، مسلم بن الحجاج، بیروت، دارالفکر.

۱۱) جواهر العقدین فی فضل الشرفین، السمهودی، نورالدین علی بن عبدالله، تحقیق، مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیه، الطبعه الاولی، (۱۴۱۵ ه- .) ۱۹۹۵ م.

۱۲) جلاء الافهام فی الصلاه علی خیر الانام، ابن القیم، ابوعبدالله محمد بن ابیبکر، بیروت، دارالکتب العلمیه.

۱۳) خصائص امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب، النسایی، الامام الحافظ، احمد بن شعیب، تحقیق، السید جعفر، الحسینی، قم، دارالثقلین، الطبعه الاولی،۱۴۱۹ ه- .

۱۴) خصائص الوحی المبین، ابن البطریق، یحیی بن الحسن، حققه، المحمودی، تهران، وزاره الارشاد الاسلامی، الطبعه الاولی، ۱۴۰۶ ه- .

۱۵()) خصال، صدوق، ابوجعفر محمد بن علی، مترجم، کمره ای، تهران، کتابفروشی اسلامیه، چاپ هفتم.

ص: ۲۵۶

۱۶) الدر النظیم فی مناقب الائمه اللهامیم، الشامی، الشیخ جمال الدین، یوسف بن حاتم، تحقیق، قم، موسسه النشر الاسلامی، الطبعه الاولی،۱۴۲۰ ه- .

۱۷) ذخائر العقبی فی مناقب ذوالقربی، الطبری، الامام، الحافظ، احمد بن عبدالله، حققه، اکرم البوشی، جده، الطبعه الاولی، مکتبه الصحابه.

۱۸) الریاض النضره فی مناقب العشره، الطبری، الامام الحافظ احمد بن عبدالله، اخرجه، عبدالمجید، طعمه، حلبی، بیروت، دارالمعرفه.

۱۹) رشفه الصادی من بحر فضائل بنی النبی الهادی، الحضرمی، ابوبکر شهاب الدین، تحقیق، السید علی عاشور، دارالکتب العلمیه، الطبعه الاولی، ۱۴۱۸ ه- .- ۱۹۹۸م.

۲۰) سنن الترمذی، ابن سوره، ابو عیسی، محمد بن عیسی، حققه، احمد شاکر و غیره، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴ ه- . ۱۹۹۴ م.

۲۱) السنن الکبری، البیهقی، احمد بن الحسین، بیروت، دارالمعرفه.

۲۲) السنن، لقزوینی، ابن ماجه، تحقیق، الشیخ خلیل، مأمون، بیروت، دارالمعرفه.

۲۳) شواهد التنزیل لقواعد التفضیل فی الایات النازله فی اهل البیت (ع)، الحسکانی، الامام الحافظ عبیدالله بن عبدالله، تحقیق، الشیخ المحمودی، بیروت، موسسه الاعلمی.

۲۴) شرح صحیح مسلم، النووی، محیی الدین یحیی بن شرف، تحقیق، خلیل المیس، بیروت، دارالعلم، الطبعه الاولی، ۱۴۰۷ ه- .

۲۵) شرح نهج البلاغه، البحرانی، میثم بن علی بن میثم، قم، دفتر تبلیغات، ۱۳۶۲ ش.

۲۶) الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، الیحصبی، عیاض بن موسی، تحقیق، علی محمد، البجاوی.

۲۷) الصواعق المحرقه فی الرد علی اهل البدع و الزندقه، الهیثمی، المحدث، احمد بن حجر، تحقیق، عبدالوهاب عبداللطیف، القاهره، مکتبه القاهره.

ص: ۲۵۷

۲۸) صحیح جامع بیان العلم و فضله، ابن عبدالبر، هذبه ابوالاشیال، القاهره، مکتبه ابن تیمیه، الطبعه الاولی، (۱۴۱۶ ه- .) ۱۹۹۶ م.

۲۹) صحیح، البخاری، محمد بن اسماعیل، بیروت، دارالفکر للطباعه و النشر.

۳۰) طرز الوفا فی فضائل آل المصطفی، زین العابدین، احمد المصری الشافعی، تحقیق، سامی الغریری، قم، موسسه دارالکتاب الاسلامی، الطبعه الاولی، ۱۴۲۳ ه- .

۳۱) عمده عیون صحاح الاخبار، ابن البطریق، شمس الدین، یحیی بن الحسن، تحقیق، الشیخ مالک المحمودی و الشیخ ابراهیم البهادری،قم، الطبعه الثالثه، ۱۴۱۲ ه- .

۳۲) عمده القاری، العینی، بدرالدین ابومحمد، محمود، ناشر، مصطفی البابی و الحلبی و شرکاء، الطبعه الاولی.

۱۷۰) علل الشرایع، الصدوق، ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین، قم، مکتبه الداوری.

۳۳) غایه المرام فی حجه الخصام عن طریق الخاص و العام، البحرانی، المحدث، السید هاشم، تحقیق، العلامه، السید علی، عاشور، بیروت، موسسه التاریخ العربی، الطبعه الاولی، ۱۴۲۲ ه- .

۳۴) فضائل الصحابه، ابن حنبل، احمد بن محمد، تحقیق، ولی الله بن محمد، الطبعه الاولی، ۱۹۸۳م.

۳۵) فضائل آل البیت فی میزان الشریعه الاسلامیه، عمر الحاجی، الدکتور محمد، دمشق، دارالمکتبی، الطبعه الاولی، ۱۴۲۰ ه- .

۳۶) فتح الباری فی شرح صحیح البخاری، العسقلانی، ابن حجر، تحقیق، الشیخ عبدالعزیز بن باز، بیروت، دارالمعرفه.

۳۷) فرائد السمطین فی فضائل المرتضی و البتول و السبطین، الجوینی، ابراهیم بن محمد، تحقیق، المحمودی، بیروت، موسسه المحمودی.

ص: ۲۵۸

۳۸) القول البـديع فى الصـلاه على الحبيب، السـخاوى، شـمس الـدين محمـد بن عبدالرحمن، بيروت، دارالكتاب العربى، الطبعه الاولى.

۳۹) کنزالعمال فی سنین الاقول و الافعال، لهندی، علاء الدین، المتقی بن حسام الدین، بیروت، موسسه الرساله.

۴۰) کنوز الحقـایق من حـدیث خیرالخلایق، المناوی، الامام، الحافظ عبـدالرو بن علی بن زین العابـدین، حققه، ابوعبـدالرحمن، صلاح به، بیروت، دارالکتب العلمیه.

۴۱) کفـایه الطـالب فی منـاقب علی بن ابیطـالب، الگنجی، الامام الحافظ، محمـد بن یوسف بن محمـد القرشـی، تحقیق، محمد هادی، الامینی، نجف، المطبعه الحیدریه، الطبعه الثانیه.

۴۲) الکتاب المصـنف فی الاحادیث و الاثار، ابن ابی شیبه، ابوبکر عبدالله بن محمد، تحقیق، محمد، عبدالسلام شاهین، بیروت، دارالکتب العلمیه، الطبعه الاولی، (۱۴۱۶ ه- .) ۱۹۹۵ م.

۴۳) لوامع الانوار البهیه و سواطع الاسرار الاثریه، السفارینی، محمد بن احمد، بیروت، المکتب الاسلامی.

۴۴) مرویات الامام احمـد بن حنبل فی التفسـیر، ابن حنبل، احمـد، محمد بن رزقه بن طرهوتی و غیره، الطبعه الاولی، (۱۴۱۴ ه- .) ۱۹۹۳ م.

۴۵) مجمع الزوائـد و منبع الفوائـد، الهیثمی، الامـام، الحافـظ، نورالـدین علی بن ابی بکر، بتحریر الحافظین، العراقی و ابن حجر، بیروت،منشورات موسسه المعارف.

۴۶) مناقب علی بن ابی طالب، الخطیب، الواسـطی، علی بن محمـد، الشـهیر بابن المغازلی، حققه، محمـد باقر، البهبودی، تهران، مکتبه الاسلامیه.

۴۷) المستدرک علی الصحیحین، الحاکم النیشابوری، الامام الحافظ، بیروت، دارالکتب العلمیه.

ص: ۲۵۹

۴۸) مناقب الاسد الغالب، الجوزی، العلامه، شمس الدین محمد، تحقیق، طارق الطنطاوی، قاهره، مکتبه القرآن.

۴۹) مسند الامام احمد بن حنبل، ابن حنبل، ابوعبدالله احمد، بیروت، داراحیاء التراث العربی، الطبعه الثالثه، (۱۴۱۵ ه- .) . ۱۹۹۴ م.

۵۰) المراتب فی فضائل امیرالمومنین (ع)، البستی، ابوالقاسم، اسماعیل بن احمد، تحقیق، محمدرضا، الانصاری، قم، الدلیل، الطبعه الاولی،۱۴۲۱ ه.

۵۱) المناقب، اخطب خوارزم، الحافظ ابوالمؤد، الموفق بن احمد، تحقیق، الشیخ مالک المحمودی، قم، موسسه النشر الاسلامی، الطبعه الثانیه، ۱۴۱۴ ه.

۵۲) نهج البلاغه، صبحی الصالح، بیروت، دارالفکر، الطبعه الاولی، ۱۳۸۷ه.

۵۳) مناقب علی بن ابی طالب و ما نزل من القرآن فی علی، ابن مردویه، ابوبکر، احمد بن موسی، تحقیق، عبدالرزاق، محمدحسین، حرزالدین، قم، دارالحدیث، الطبعه الاولی، ۱۴۲۲ ه- .

۵۴) المطالب العالیه بزوائد المسانید الثمانیه، العسقلانی، احمد بن علی بن حجر، بیروت، دارالمعرفه، (۱۴۱۴ ه- .) ۱۹۹۳ م.

۵۵) من لا یحضره الفقیه، الصدوق، ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۱۰ه- .

۵۶) مسند، الثمالی، ابوحمزه، ثابت بن دینار، تحقیق، عبدالرزاق، محمد حسین حرز الدین، قم، انتشارات دلیل، الطبعه الاولی، ۱۴۲۰ ه- .

۵۷) المنتقی شرح موطأ مالک، الباجی، سلیمان بن خلف، بیروت، دارالکتاب العربی، الطبعه الاولی، ۱۴۰۴ ه- .

۵۸) معانی الاخبار، الصدوق، ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین، تصحیح، علی اکبر، الغفاری، موسسه النشرالاسلامی، الطبعه الرابعه، ۱۴۱۸ ه- .

۵۹) مختصر مسند البزاز علی الکتب السته، العسقلانی، شهاب الدین ابی الفضل، تحقیق، صبری عبدالخالق، موسسه الرساله، الطبعه الاولی،۱۹۹۲ م.

۶۰) مشکل الاثار، الطحاوی، ابوجعفر، احمد بن محمد، بیروت، دارصادر.

۶۱) المعجم الکبیر، الطبرانی، الحافظ سلیمان بن احمد، تحقیق، صمدی، عبدالمجید، داراحیاء التراث العربی، ۱۹۹۴م.

۶۲) المصنف، الصنعانی، ابوبکر عبدالرزاق، بیروت، دارالتاج، الطبعه الاولی، ۱۴۱۴ ه- .

۶۳) النور المشتعل من کتاب ما نزل من القرآن فی علی علیه السّلام، الاصفهانی، ابونعیم، احمد بن عبدالله، حققه، الشیخ محمد باقر المحمودی، تهران، وزاره الارشاد، الطبعه الاولی، ۱۴۰۶ ه- .

۶۴) نورالابصار فی مناقب آل البیت النبی المختار، الشبلنجی، الشیخ مؤمن بن حسن مؤمن، قم، منشورات الرضی.

۶۵) نظم درر السمطین فی فضائل المصطفی و البتول و السبطین، الزرندی، جمال الدین، محمد بن یوسف، حققه، محمد هادی، الامینی، طهران، مکتبه النینوی، الحدیثه.

۶۶) نیل الاوطار شرح منتقی الاخبار، الشوکانی، بیروت، دارالکتب العلمیه.

۶۷) النهایه فی غریب الحدیث و الاثر، ابن اثیر، مبارک بن محمد، تحقیق، ابوعبدالرحمن صلاح به، بیروت، دارالکتب العلمیه، الطبعه الاولی،۱۹۸۵ م.

د) داریه الحدیث

۱) علوم الحدیث و مصطلحه، صبحی الصالح، قم، منشورات الشریف الرضی، الطبعه الخامسه، ۱۳۶۴ ش.

۲) قواعد فی علوم الحدیث، التهانوی، ظفر احمد، تحقیق، عبدالفتاح، ابوغده، حلب، مکتبه المطبوعات الاسلامیه، (۱۴۰۴ ه- .) ۱۹۸۴ م.

۳) الکفایه فی علم الروایه، البغدادی، احمد بن علی، المعروف بالخطیب، بیروت، دارالکتب العلمیه، (۱۴۰۹ ه- .) ۱۹۸۸ م.

ه-) رجالی

۱) اختیار معرفه الرجال المعروف برجال الکشی، الطوسی، شیخ الطائفه، محمدبن الحسن، تحقیق، حسن المصطفوی، مشهد، دانشگاه فردوسی، ۱۳۴۸ش.

۲) تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، المزی، جمال الدین، ابی الحجاج، یوسف، تحقیق، الدکتور بشار عواد، بیروت، موسسه الرساله، الطبعه الثانیه، (۱۴۰۵ ه- .) ۱۹۸۵م.

۳) تحفه الاحووی، المبارک غوری، محمد، عبدالرحمن، تحقیق، علی محمد، معوض، بیروت، داراحیاء التراث العربی، الطبعه الاولی، (۱۴۱۹ ه- .) ۱۹۹۸ م.

۴) التحریر الطاووسی، الشیخ حسن بن زین الدین، تحقیق، فاضل الجواهری، قم، مکتبه المرعشی، الطبعه الاولی، ۱۴۱۱ ه- .

۵) جامع الرواه، الاردبیلی، محمد بن علی، قم، مکتبه المصطفوی.

۶) رجال النجاشی، النجاشی، ابوالعباس، احمد بن علی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.

۷) رجال العلامه الحلی، الحلی، حسن بن یوسف، النجف، الطبعه الثانیه، مطبعه الحیدریه.

۸) طبقات علماء الحدیث، الصالحی، محمد بن احمد، تحقیق، اکرم البوشی، و غیره، بیروت، موسسه الرساله، الطبعه الثانیه، (۱۴۱۷ه- .) ۱۹۹۶ م.

ص: ۲۶۲

۹) الضعفاء الکبیر، العقیلی، ابوجعفر، محمد بن عمرو بن موسی، تحقیق، عبدالمعطی، امین، بیروت، دارالکتب العلمیه، الطبعه الاولی، ۱۴۰۴ ه- .

۱۰) الکامل فی ضعفاء الرجال، ابن عدی، ابو احمد عبدالله، تحقیق، عادل، احمد، عبدالموجود، بیروت، دارالمعرفه، الطبعه الاولی،۱۴۱۸ ه- . — ۱۹۹۷م.

۱۱) منتهی المقال فی اصول الرجال، المازندرانی، الشیخ محمد بن اسماعیل، قم، موسسه آل البیت لاحیاء التراث، الطبعه الاولی، ۱۴۱۶ ه- .

۱۲) مجمع الرجال، القهپایی، عنایه الله علی، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.

۱۳) نقد الرجال، التفرشی، السید مصطفی، قم، مؤسسه آل البیت لاحیاء التراث، الطبعه الاولی، ۱۴۱۸ ه- .

و) تراجم

۱) الاصابه فی تمییز الصحابه، العسقلانی، احمد بن حجر، بیروت، دارالکتب العلمیه.

۲) الاعلام، الزرکلی، خیرالدین، بیروت، دارالعلم للملایین.

۳) اسد الغابه فی معرفه الصحابه، ابن الاثیر، عزالدین، تحقیق، الشیخ علی محمد، معوض، بیروت، دارالکتب العلمیه.

۴) الاستیعاب فی معرفه الاصحاب، القرطبی، محمد بن عبدالبر، تحقیق، الشیخ علی محمد، معوض، بیروت، دارالکتب العلمیه.

۵) انساب الاشراف، البلاذری، احمد بن یحیی، تحقیق، الشیخ محمدباقر، المحمودی، بیروت، مؤسسه الاعلمی، الطبعه الاولی، (۱۳۹۴ ه- .) ۱۹۷۴ م.

۶) اهل البیت، ابوعلم، توفیق، القاهره، دارالکتب الجامعی، الطبعه الثانیه، ۱۴۱۳ه- .) ۱۹۹۲ م.

ص: ۲۶۳

۷) تاریخ الخلفاء، السیوطی، جلال الدین، تقدیم، الاستاذ، عبدالله، مسعود، حلب، منشورات دارالعلم العربی

۸) تهذیب التهذیب، العسقلانی، احمد بن حجر، بیروت، داراحیاء، التراث العربی.

۹) ترجمه الامام علی بن ابی طالب عن تاریخ مدینه دمشق، المحمودی، محمدباقر، بیروت، مؤسسه المحمودی، الطبعه الثالثه، ۱۴۰۰ ه-.

۱۰) حلیه الاولیاء و طبقات الاصفیاء، الاصفهانی، ابو نعیم، احمد بن عبدالله، بیروت، دارالکتب العلمیه.

۱۱) الذریعه الی تصانیف الشیعه، تهرانی، الشیخ آقابزرگ، بیروت، دارالاضواء، الطبعه الثالثه، ۱۴۰۳ ه-.

۱۲) سیره اعلام النبلاء، الذهبی، شمس الدین، محمد بن احمد، بیروت، مؤسسه الرساله.

۱۳) سیره آل بیت النبی الاطهار، مجدی فتحی السید، المکتبه التوفیقه.

۱۴) الطبقات الکبری، ابن سعد، محمد، تحقیق، محمد عبدالقادر، عطا، بیروت، دارالکتب العلمیه، الطبعه الاولی، (۱۴۱۰ ه-.) ۱۹۹۰ م.

۱۵) الفصول المهمه فی معرفه الائمه، ابن صباغ، الشیخ الامام، علی بن محمد، بیروت، مؤسسه الاعلمی، للمطبوعات، الطبعه الاولی، ۱۴۰۸ ه-.

۱۶) فضل آل البیت، معرفه ما یجب لال البیت النبوی، المقریزی، القاهره، ۱۹۷۳م.

۱۷) لسان المیزان، العسقلانی، شهاب الدین ابی الفضل،احمد بن علی حجر، بیروت، مؤسسه الاعلمی، الطبعه الثالثه، ۱۴۰۶.

۱۸) میزان الاعتدال فی نقد الرجال، الذهبی، شمس الدین، محمد بن احمد، تحقیق، الشیخ، علی محمد، معوض، بیروت، دارالکتب العلمیه، الطبعه الاولی، ۱۴۱۶ه-.

۱۹) معرفه الصحابه، الاصفهانی، ابو نعیم، احمد بن عبدالله، تحقیق، عادل بن یوسف، الریاض، دارالوطن، الطبعه الاولی، (۱۴۱۹ ه-.) ۱۹۹۸ م.

۲۰) وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان، ابن خلکان، شمس الدین احمد بن محمد، تحقیق، الدکتور، احسان عباس، بیروت، دار صادر.

ز) فقهی و اصولی

۱) الاحکام فی اصول الاحکام، الآمُدی، علی بن محمد، تحقیق، سیدالجمیلی، دار الکتاب العربی، بیروت، الطبعه الثانیه، (۱۴۰۶ ه- .) ۱۹۸۶ م.

۲) ایضاح الفوائد فی شرح القواعد، فخرالمحققین، محمد بن الحسن بن یوسف، حققه الاشتهاردی و الکرمانی، قم، الطبعه الاولی، ۱۳۸۷ ه- .

۳) ارشاد الفحول الی تحقیق الحق من علم الاصول، الشوکانی، محمد بن علی بن محمد، بیروت، دارالفکر.

۴) الاختیارات الفقهیه، ابن تیمیه، شیخ الاسلام، علاءالدین ابوالحسن علی بن محمد البعلی، بیروت، دارالمعرفه.

۵) الانصاف فی معرفه الراجح من الخلاف علی مذهب الامام احمد، المرادی، علی بن سلیمان، تحقیق، محمد حامد النقی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، الطبعه الثانیه.

۶) تذکره الفقهاء، الحلی، حسن بن یوسف، قم، مؤسسه آل البیت، ۱۴۱۴ه- .

۷) جامع المقاصد فی شرح القواعد، المحقق الثانی، علی بن الحسین، قم، مؤسسه آل البیت، ۱۴۱۱ ه- .

۸) شرح المعالم فی اصول الفقه، ابن تلمسانی، عبدالله بن محمد بن علی، تحقیق، الشیخ عادل، بیروت، عالم المکتب، الطبعه الاولی،۱۴۱۹ ه- .) ۱۹۹۹ م.

۹) قواطع الادله فی الاصول، السمعانی، ابوالمظفر، تحقیق، الدکتور محمدحسن، بیروت، مؤسسه الرساله، الطبعه الاولی، (۱۴۱۷ ه- .) ۱۹۹۶ م.

۱۰) القواعد و الفوائد الاصوليه و ما يتعلق بها من الاحكام الفرعيه، ابن اللحام، محمد بن عباس، تحقيق عبدالكريم الفضيلی، بيروت، المكتبه العصريه، الطبعه الاولی،۱۴۱۸ ه- .) ۱۹۹۸ م.

۱۱) اللمعه الدمشقيه، الشهيد الاول، محمد بن جمال الدين، قم، دارالفكر، الطبعه الثانيه، ۱۴۱۲ه- .

۱۲) موسوعه الفقه الاسلامی طبق لمذهب اهل البيت، قم، مؤسسه دائره معارف الفقه الاسلامی، الطبعه الاولی، (۱۴۲۳ ه- .) ۲۰۰۲ م.

۱۳) مجموع فتاوی، ابن تيميه، الرياض، دار عالم الكتب.

۱۴) المحصول فی علم اصول الفقه، الرازی، فخرالدين محمد بن عمر، دراسه و تحقيق، الدكتور طه، جابر، بيروت، مؤسسه الرساله، (۱۴۱۸ ه- .) ۱۹۹۷م.

ح) كلامی

۱) اثبات الوصيه للامام علی بن ابی طالب، المسعودی، علی بن الحسين، النجف، المكتبه المرتضويه.

۲) اصول مذهب الشيعه، القفاری، ناصر، رياض، ۱۹۹۳ م.

۳) آل الرسول و اولياءه موقف اهل السنه و الشيعه، محمد بن عبدالرحمن بن قاسم، الطبعه الثانيه، ۱۴۲۱ ه- .

۴) الامامه و السياسه، الدينوری، عبدالله بن مسلم بن قتيبه، تحقيق، الدكتور طه محمد، الزينی، مؤسسه الحلبی و شركاء.

۵) تنزيه القرآن عن المطاعن، عمادالدين، ابوالحسن عبدالجبار بن احمد المعتزلی، بيروت، دارالنهضه الحديثه.

ص: ۲۶۶

۶) الشیعه و السنه، الهی ظهیر، احسان، لاهور، اداره ترجمان السنه، ۱۹۷۳م.

۷) الشیعه و اهل البیت، الهی ظهیر، احسان، لاهور، اداره ترجمان السنه، ۱۹۸۱م.

۸) الشیعه و القرآن، الهی ظهیر، احسان، لاهور، اداره ترجمان السنه، ۱۹۸۳ م.

۹) الشیعه و التشیع، الهی ظهیر، احسان، لاهور، اداره ترجمان السنه، ۱۹۸۴م.

۱۰) الفوائد البهیه فی شرح عقائد الامامیه، جمیل حمود، الشیخ محمد، بیروت، مؤسسه الاعلمی، الطبعه الثانیه، ۱۴۲۱ ه- . ، ۲۰۰۱ م.

۱۱) منهاج السنه النبویه، ابن تیمیه، تحقیق، الدکتور محمد رشاء سالم، ریاض، دار أحد.

۱۲) منهج الحق و کشف الصدق، الحلی، حسن بن یوسف، تعلیق، الحجه الشیخ عین الله الحسنی الارموی، قم، مؤسسه دارالهجره، الطبعه الثالثه، ۱۴۱۱ ه- .

۱۳) منهاج الکرامه فی معرفه الامامه، الحلی، حسن بن یوسف، بن المطهر، تحقیق، الاستاذ عبدالرحیم، مبارک، مؤسسه پژوهش و مطالعات عاشورا، الطبعه الاولی، ۱۴۲۱ ه- .

ط) تاریخی

۱) تاریخ الاسلام، الذهبی، شمس الدین، محمد بن احمد، تحقیق، الدکتور، عمر، عبدالسلام، بیروت، دارالکتاب العربی.

۲) تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، الامام، الحافظ، ابوالقاسم، علی بن الحسن، تحقیق، علی، شیری، بیروت، دارالفکر، الطبعه الاولی، ۱۴۱۷ ه- .

۳) تاریخ یعقوبی، یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، بیروت، دار صادر.

۴) تاریخ الخلفاء، السیوطی، جلال الدین، تحقیق، محمد، محیی الدین عبد الحمید.

۵) تاریخ الطبری المعروف بتاریخ الامم و الملوک، الطبری، الامام، ابوجعفر، محمد بن جریر، بیروت، مؤسسه الاعلمی.

۶) التدوین فی اخبار قزوین، رافعی قزوینی، تحقیق، عزیزا... عطاردی، تهران، نشر عطارد.

۷) الخوارج اصول و عقاید، طاهر الشمری، حبیب، مشهد، البحوث الاسلامیه، الطبعه الاولی، ۱۴۱۵ ه- .

۸) السیره النبویه، ابن هشام، حققه، مصطفی السقا و غیره، بیروت، داراحیاء التراث العربی.

۹) الفتوحات الاسلامیه بعد معنی الفتوحات النبویه، زینی دحلان، السید احمد، القاهره، مؤسسه الحلبی و شرکاء، (۱۳۸۷ ه-) ۱۹۶۸ م.

۱۰) الکامل فی التاریخ، ابن الاثیر، عزالدین، علی بن ابی الکرم، بیروت، دار صادر.

۱۱) کتاب المعرفه و التاریخ، الفسوی، یعقوب بن سفیان، تحقیق، اکرم ضیاء الصمدی، مؤسسه الرساله، الطبعه الثانیه، ۱۹۸۱ م.

ی) لغوی و ادبی

۱) اقرب الموارد فی فصیح العربیه و الشوارد، سعید الخوری، الشرتونی، تهران، دارالاسوه، ۱۴۱۶ ه- .

۲) تهذیب اللغه، الازهری، ابومنصور محمد بن احمد، بیروت، دار احیاء التراث، (۱۴۲۱ ه- .) ۲۰۰۰م.

۳) تاج العروس من جواهر، الزبیدی، السید مرتضی، الحسینی الواسطی، تحقیق، علی شبری، بیروت، دارالکفر، (۱۴۱۴ه- .) ۱۹۹۴م.

۴) شرح المختصر علی تلخیص المفتاح، التفتازانی، سعدالدین، قم، کتابفروشی مصطفوی.

۵) القاموس المحیط، الفیروزآبادی، محمدالدین محمد بن یعقوب، بیروت، دارالجیل.

۶) لسان العرب، ابن منظور، العلامه، ابوالفضل جمال الدین محمد بن مکرم، قم، نشر ادب الحوزه.

۷) مفتاح العلوم، السکاکی، ابویعقوب، یوسف بن ابی بکر، بیروت، دارالکتب العلمیه.

۸) معجم مقاییس اللغه، ابن فارس، ابوالحسین احمد، تحقیق، عبدالسلام، هارون، قم، مرکز الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ ه- .

۹) المعجم الوسیط، عده من العلماء، استانبول، دارالوادعوه، ۱۳۷۹ ه- .

۱۰) المطول فی شرح تلخیص المفتاح، التفتازانی، سعدالدین، تهران، کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۷۴ ه- .

۱۱) مغنی اللبیب عن کتب الاعاریب، المصری، جمال الدین ابومحمد عبدالله بن یوسف، تهران، کتابفروسی اسلامیه، ۱۳۹۱ ه- .

۱۲) مجمع الامثال، میدانی، احمد بن محمد، تحقیق، قصی الحسین، طرابلس لبنان، دارالشمال.

ک) کلیات

۱) سلسله مؤلفات، المفید، محمد بن محمد بن النعمان، الطبعه الثانیه، بیروت، دارالمفید، (۱۴۱۴ ه- .) ۱۹۹۳ م.

۲) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، عزالدین ابوحامد بن هبه الله، تحقیق، محمد، ابوالفضل، ابراهیم، بیروت، دارالکتب العلمیه.

۳) العقد الفرید، ابن عبد ربه، احمد بن محمد، تحقیق، الدکتور، مفید، بیروت، دارالکتب العلمیه، (۱۴۱۷ ه- .) ۱۹۹۷ م.

۴) الفتوحات المکیه، ابن العربی، محیی الدین.

۵) منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه، الهاشمی الخویی، العلامه میرزا حبیب الله، تهران، کتابفروشی، اسلامیه.

۶) شرح فتح القدیر، کمال الدین محمد بن عبد الواحد، ابن همام، بیروت، دارالفکر، الطبعه الثانیه، ۱۲۹۷ م.

۷) سلسله الاحادیث الصحیحه، محمد ناصر الدین الالبانی، مکتبه المعارف، الریاض طبعه جدید ه- . ۱۹۹۵

۸) البدایه و النهایه، ابو الفدا، ابن کثیر، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۹ ه- .

۹) ینابیع الموده، سلیمان بن ابراهیم، القندوزی، قم، کتابفروشی بصیرتی

۱۰) المجموع الرائق من أزهار الحدائق، سید هبه الله، الموسوی، تهران، موسسه دائره المعارف اسلامیه ۱۴۱۷ ه- .

۱۱) الجمل اوالنصره فی حرب بصره، شیخ المفید ، قم ، مکتبه الداوری

۱۲) الاغانی، ابو الفرج، علی بن الحسین، تحقیق عبد الا میر علی مهنا، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۷ ه- .

۱۳) شرح کتاب الفقه الاکبر، للفاری ملا علی، بیروت، دارالکتب العلمیّه

۱۴) فیض القدیر شرح الجامع الصغیر، عبد الرئوف المناوی، بیروت، دارالمعرفه

۱۵) فضائل آل البیت، المقریزی، القاهره، ۱۹۷۳ م.

۱۶) فضائل آل البیت فی المیزان الشریعه الاسلامیه، الدکتور محمد عمر الحاجی، دمشق، دارالمکتبی، ۱۴۲۰ ه- .

۱۷) فضائل الطالبیین، حاکم ابی سعد، محسن بن کرامه، تحقیق، محمد رضا انصاری، تهران ۱۳۷۸ شمسی .

۱۸) غریب الحدیث، ابن قتیبه، بغداد ، ۱۹۷۷ م .

ص: ۲۷۰

۱۹) غریب الحدیث، ابو عبید ابن قاسم بن سلار. حیدرآباد ۱۹۶۴ م .

۲۰) غریب الحدیث، خطابی، مکه المکرمه

۲۱) نهایه الارب، فی مصرفه انساب العرب، القلقشندی، احمد بن علیس، القاهره ، ۱۹۵۹ م .

۲۲) اضوا ء علی السنه المحمدیه، محمود ابو ریه، القاهره، ۱۹۶۰ م.

۲۳) سنن، ابی داوود، سلیمان بن الا شعث، بیروت، دارالفکر ۱۴۱۴ ه- .

۲۴) جامع التفسیر من کتب الاحادیث ، اشراف علی اخراجه خالد بن عبدالقادر آل عقده، الریاض، دار طیبه، الطبعه الاولی، ۱۴۲۱ ه- .

۲۵) التفسیر الحدیث ترتیب السور حسب النزول، محمد عزه، دروزه، بیروت، دارالعرب الاسلامی، الطبقه الثانیه، ۱۴۰۴ ه- .

۲۶) غریت الحدیث ، شیخ الاسلام ، ابی الفرج ، عبد الرحمن بن علی بن الجوزی المتوفی ۵۹۷ ه-، علق علیه، الدکتور عبد المصطفی امین، بیروت، دارالکتب الصلحیه، الطبعه الاولی ۱۹۸۵م .

۲۷) النهایه فی غریب الحدیث و الاثر، الامام مجد الدین المبارک بن محمد، ابن اثیر، علق علیه، ابو عبد الرحمن صلاح به، دارالکتب العلمیه، الطبعه الاولی ۱۹۹۷م.

۲۸) المحکم و المحیط الاعظم، ابی الحسن علی بن محمد اسماعیل بن سید المعروف با بن سید، المتوفی ۴۵۸ ه- .، تحقیق، الدکتور عبد الحمید، بیروت، دارالکتب العلمیه، الطبعه الاولی، ۱۴۲۱ ه- .

۲۹) جمهره اللغه، ابوبکر محمد بن درید متوفی ۳۲۱، حققه، الدکتور رمزی منیر، بعلبک بیروت دارالعلم، ملایین.

۳۰) الروضه البهیه فی شرح اللمعه الدمشقیه، للشهید الثانی زین الدین بن علی بن احمد، تحقیق، السید محمد کلانتر، قم، منشورات المطبعه العلمیه.

۳۱) شـرح الاـصول الخمسه، لا بی الحسـین القاضـی عبـد الجبار بن احمـد، تحقیق، عبـد الکریم عثمان، الطبعه الاولی، القاهره، مکتبه وهبه ۱۳۸۴ ه- .

۳۲) شـرح العقاعد النسـفی، لسعد الدین مسعود بن عمر التفتازانی، الطبعه الحجریه، دارالخلافه العثمانیه، المطبعه العثمانیه ۱۳۱۵ ه- .

۳۳) شرح المطالع، لقطب الدین الرازی، قم ، منشورات کتب النجفی.

۳۴) شرح مطالع الانور، لقطب الدین الرازی، دارالخلافه، طبعه العثمانی.

۳۵) شـرح المواقف، للسـید الشـریف علی بن محمد الجرجانی، اعداد السـید محمد بدر الدین النسـعانی، قم، منشورات الرضـی ۱۴۱۲ ه- .

۳۶) شرح المقاصد، اسعد الدین مسعود بن عمر، قم، منشورات الرضی.

۳۷) الفصول المهمه فی معرفه احوال الائمه، لعلی بن محمد المعروف با بن الصـباغ بیروت موسسه الاعلمی، للمطبوعات، الطبعه الا ولی ۱۴۰۸ ه- .

۳۸) کتاب الاربعین فی اصول الـدین، احمـد بن عمر الخطیب فخر الـدین الرازی، الطبعه الاولی، حیدر آباد، مطبعه دارالمعارف العثمانیه

۳۹) منتهی الارب فی لغه العرب، لعبد الرحیم بن عبد الکریم الصنفی، طهران، منشورات مکتبه النسایی.

ص: ۲۷۲

جلد ۳

اشاره

ص: ۱

فهرست مطالب

فصل چهارم

شبهات حدیثی

ص: ۹

ص: ۱۰

مقدمه استاد انصاری بویراحمدی

بسم الله الرحمن الرحیم

قال رسول الله صلی الله علیه وآله: «إنّ الله جعل علیّاً وزوجته وابناءه حجج الله علی خلقه وهم أبواب العلم فی أمّتی، من اهتدی بهم هدی إلی صراط المستقیم».(۱)

«به درستی که خداوند علی و همسرش و فرزندانش را حجت و راهنمایان خودش برای خلقش قرار داد و آنان در میان امت من درهای دانش هستند، هر کس به واسطهٔ آنان هدایت گردد، هدایت گردیده به سوی صراط مستقیم».

مسلمانان در امام شناسی به سه طریق ره پیموده اند

نخست: با درك این مهم که معرفت حقیقی به ساحت مقدس امام علیه السّلام از ضروریات و مبانی اعتقادی اسلام است، به حقانیت و عظمت امام علیه السّلام از طریق صحیح واقف گشته، مقامات باطنی امام علیه السّلام را درك می کنند و به رهبری و

۱- علامه حافظ حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۵۸، چاپ بیروت.

هدایت امام علیه السّلام در تمامی اعصار اعتقاد دارند. این گروه امام را برترین افراد بشر می دانند و او را واسطه فیض بین خالق و مخلوق و مصداق کامل «خلیفه الله فی الأرض» می دانند. جزاهم الله عن الاسلام اجراً!

دوم: گروهی در اوصاف امام زیاده روی کرده، راه افراط پیموده، شأن بشری ائمه را فراموش کرده اند و گرفتار غلو شده اند. در نتیجه مقام امام را در حدّ الوهیت بالا برده اند. مکتب تشیع، این دسته را خارج از اسلام می داند و از آنان بیزاری و برائت می جوید. لعنهم الله!

سوم: برخی دیگر در شناخت حقیقی و کامل امام کوتاهی کرده، مقام آنان را تنزّل داده اند و در برابر نصّ آیات قرآن و احادیث پیامبرصلی الله علیه وآله اجتهاد می نمایند؛ به مقام والا و الاهی امام اعتنایی نکرده، با مقدم داشتن مفضول بر افضل از ولایت خدا و رسول صلی الله علیه وآله و جانشینان واقعی آن دور مانده اند؛ شهر پیامبر را به غیر از درب و مسیر واقعی وارد شده اند و پس از فتنه بزرگ (انجمن شوم سقیفه) از اسلام راستین فاصله گرفتند. هَدیهُم الله إن شاء الله!

در این میان دیدگاه و مبانی اعتقادی تشیع در باب امام شناسی برگرفته از آیات هدایتگر قرآن کریم و احادیث نورانی ائمه معصومین علیه السّلام است. وجود ادله عقلی و نقلی فراوان، ضرورت تمسک به امامت را به عنوان اصلی مسلّم از اصول اعتقادی اسلام قرار داده است. هر انسان منصف و آزاده ای، با اندکی تأمل و تدبّر در معارف صحیح اسلام، به واقعیت این مهم پی خواهد برد.

ص: ۱۲

امـام شناسـی شـیعیان برخوردار از اطلاعـات وسـیع، خِردورزی، رعایت اعتـدال، مبانی قوی، مسـتدل، مسـتند و ملاک شـرعی، برگرفته از آیات ولایت در قرآن و سنت صحیح و بی انحراف پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله است.

همه ادیان الاهی، آموزنده توحید، نبوت، عدل و معاد بوده اند، اما ویژگی مهم و منحصـربه فرد مکتب اسلام، استمرارِ حرکت انبیا به وسیله ی امامت و از طریق اهل بیت پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله بوده که مشروعیت خاتمیت رسول به قبولی امامت و ولایت منصوب از طرف خداوند متعال است.

در مقابل دیدگاه تشیع، مسلمان نمایانی بودند که فریفته کرشمه لذت فانی دنیا گردیده، وجود امام را مانع تحصیل مال و منال وحشـمت و جلال جـاهلی خود می دیدنـد. این دسـته بـا عمـل به منهیـات، ارتکاب محرمات، ظاهرسازی و عوام فریبی، افکار مسـلمانان را منحرف و حقوق مسلّم اهل بیت علیه السّلام را غصب کردند. با این غصب، اصول اعتقادی و اصالت اسلام ناب محمـدی صـلی الله علیه وآله گرفتار انحراف ، اکمال دین و اتمام نعمت جریحه دار، اسـتمرار رسالت نبوی در امامت و ولایت حقیقی دچار وقفه و صدمات بزرگ و جبران ناپذیری به اسلام وارد شد.

در همان صدر اسـلام به دلیل نداشتن امام شناسی قوی، چنان ظلم فاحشی بر امام مسلمانان و خلیفه بلافصل رسول الله صلی الله علیه وآله - حضرت علی علیه السّلام - روا داشتند

که آن حضرت از شدت غم و اندوه فرمودند: «صبرتُ و فی العین قَذی و فی الحلقِ شَجی؛ صبر کردم در حالی که خار در چشم و استخوان در گلو داشتم.»(۱)

مصائب غفلت از آیات امامت و ولایت در قرآن

برخی از اسفناک ترین نتایج غفلت و نداشتن امام شناسی مسلمانان در صدر اسلام عبارتند از:

- بی اعتنایی و عمل نکردن به آیات امامت و ولایت در قرآن کریم؛

- نافرمانی و سرپیچی از التزام به احادیث، سیره و کلام پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله به ویژه در امر خلافت ایشان؛

- هتک حرمت به اهل بیت پیامبر اسلام علیه السّلام؛

- ظلم و ستم به مقام مقدس حضرت فاطمه زهراعلیهاالسّلام؛

- محروم نمودن جامعه از اصل اصیل و رکن الاهی امامت؛

- محروم نمودن مسلمانان از عدالت و هدایت علوی؛

- ایجاد اختلاف و تفرقه بین مسلمانان؛ و... .

ذکر حدیث ارزشمندی از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در مورد انکار امامت امام علی علیه السّلام بعد از رسول مکرم اسلام صلی الله علیه وآله، گویای خوبی در مورد عظمت جانشنی امام علی علیه السّلام خواهد بود.

۱- نهج البلاغه، خطبه شقشقیه؛ رسائل مرتضی، ج ۲، ص ۱۰۸؛ علل الشرایع، شیخ طوسی، ج ۱، ص ۱۵۱.

قال رسول الله صلی الله علیه وآله: «یاعلیّ من أنکر إمامتک فقد أنکر نبوّتی».(۱)

یا علی! کسی که امامت تو را انکار کند به تحقیق پیامبری مرا انکار نموده است.

بنابراین، پژوهش و مطالعه علمی و مستند، بازشناسی، بازگویی و بیان ابعاد متعدد امام و بررسی جامع الاطراف آیات ولایت در قرآن ضرورتی انکارناپذیر است. کشف حقایق و درک عظمت و آثار وجودی امام نیازمند تحقیقات عمیق و دقیق، گسترده و فراگیر،همراه با همت بلند و تلاش مستمر و اطلاع کامل از تاریخ و معارف صحیح اسلام است.

با وجود هزاران کتاب کوچک و بزرگ و قدیم و جدید، هنوز جامعه مسلمانان امام شناسی لازم از دیدگاه قرآن را ندارند و برخی غبارها زدوده نشده است.

شیعه مفتخر است از دانشمندان و محققان تمامی فرقه های اسلامی دعوت نماید تا به اقتضای عقل و منطق، حق گرایی و روشن اندیشی، از تعصب جاهلانه و تشکیک بی پایه دست برداشته، با تحقیقات گسترده و استوار به همراه براهین قاطع و دلایل واضح و محکم ترین مستندات نسبت به عظمت امام و آیات ولایت در قرآن فروتنی نشان دهند. در نتیجه، ضروری است هر مسلمان مؤمنی در پاسخ به شبهات و ابهامات مربوط به امام شناسی و آیات ولایت در قرآن آگاهی تمام داشته، تا بتوانیم نسبت به درّ غلطان وجود مقدس و جهان شمول امام علیه السّلام به

۱- شیخ سلیمان حنفی، ینابیع الموده، ص ۵۳، چاپ اسلامبول؛ ابن عقده، فضائل امیرالمؤمنین، ص ۱۵۰؛ علامه بحرانی، غایه المرام، ص ۴۵۶، چاپ بیروت؛ شیخ صدوق، امالی، مجلس ۹۴، ح ۵؛ عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۹۷، ح ۵۳.

صورت جامع الاطراف و واقع بینانه شناخت صحیح و کاملی پیدا کنیم و تصویر واقعی و زیبایی از امامت و ولایت الاهی به جهانیان عرضه نماییم.

اثبات و تبیین زوایای گوناگون این مهم، با دلایل روشن و براهین مستند و مستدل، وظیفه ای سترگ و عظیم بر عهده اندیشمندان مسلمان به ویژه علمای دین است.

در این راستا حضرت حجت الاسلام والمسلمین دکتر حاج سید محمد مرتضوی از اساتید سطح عالی و عضو محترم هیأت علمی مجمع جهانی شیعه شناسی، آستین همّت بالا زده، با عمل به وظیفهٔ شرعی و اخلاقی خود به نحو احسن، اثر ارزشمند دورهٔ کامل «آیات ولایت در قرآن» را به رشتهٔ تحریر در آورده که به وسیله ی مجمع جهانی شیعه شناسی به زیور طبع آراسته شده و به زودی به جامعهٔ علمی امّت اسلام عرضه خواهد گردید. إن شاء الله

کثر الله امثالهم، جزاه الله عن الإسلام اجراً، ادام الله ظله ودامت افاضاته

والسّلام علیکم وعلی جمیع اخواننا المؤمنین بولایه علیّ بن أبی طالب علیه السّلام

فی اقطار العالم ورحمه الله وبرکاته

مسئول مجمع جهانی شیعه شناسی

انصاری بویراحمدی

ص: ۱۶

(آیه إکمال)

اشاره

{الیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَرَضِیتُ لَکُمُ الاِسْلامَ دِیناً}

(مائده/ ۳)

فصل اول :تقریر استدلال به آیه اکمال

فصل دوم : شبهات ادبی

فصل سوم :شبهات اسباب نزول

فصل چهارم : شبهات حدیثی

فصل پنجم :شبهات سیاسی

فصل ششم : شبهات تاریخی

ص: ۱۷

فصل اول :تقریراستدلال شیعه به آیه اکمال

اشاره

از آیاتی که شیعه برای اثبات امامت علی علیه السّلام به آن استدلال کرده اند؛ آیه اکمال است:

{الیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَرَضِیتُ لَکُمُ الإِسْلامَ دِیناً}(۱)

«امروز کافران از این که به دین شما آسیب برسانند، مأیوس شدند؛ پس از آنان نترسید و از من بترسید، امروز دین شما را به حد کمال رساندم و بر شما نعمت را تمام کردم و اسلام را به عنوان آئین برایتان برگزیدم».

تقریر استدلال شیعه

در تقریر استدلال به این آیه گفته اند:

«فقد روی العامه انّ النبیّ لما اخذ بضبعی علی یوم الغدیر لم یتفرّق الناس حتی نزلت هذه الآیه فقال: الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمه و رضاء الرب برسالتی و بالولایه

۱- مائده/۳.

لعلی من بعدی ثم قال: من کنت مولاه فعلیّ مولاه، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله.»(۱)

«اهل سنت روایت کرده اند در روز غدیر هنگامی که بازوی علی علیه السّلام در دست نبی صلی الله علیه وآله بود هنوز مردم پراکنده نشده بودندکه این آیه نازل شد. به دنبال نزول آیه رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: الله اکبر بر کامل شدن دین و اتمام نعمت و رضایت خداوند به رسالت من و به ولایت علی علیه السّلام بعد از من، سپس فرمود: هر که من مولای اویم این علی مولای اوست، خدایا با دوستان او دوست و با دشمنان او دشمن باش، هر که او را یاری کند، یار باش و هر که او را تحقیر کند، تحقیر کن».

محتوای آیه

۱- این آیه پایان بیان احکام اسلامی را اعلام می کند؛

۲- در حجه الوداع نازل شده است؛

۳- در غدیر، رسول خدا صلی الله علیه وآله مراسم معارفه را برگزار کرده است؛

۴- در غدیر، رسول خدا صلی الله علیه وآله ولایت علی علیه السّلام را اعلام کرده است.

۱- عقاید الامامیه الاثنی عشریه، ص ۸۳؛ نهج الحق و کشف الصدق، ص ۱۹۲؛ منهاج الکرامه فی معرفه الامامه، ص ۱۱۹.

مقدمه اول: پایان بیان احکام اسلامی

الف – در منابع اهل سنت

اشاره

با توجه به واژه های به کار رفته در آیه از قبیل اکمال و اتمام، این آیه باید پایان نزول دستورات اسلامی باشد. گرچه عده ای گفته اند که اکمال و اتمام مترادف هستند.(۱) ولی با توجه به کاربرد آن در این آیه باید متفاوت باشند.

درباره تفاوت آن دو نیز وجوهی گفته شده است که بهترین آنها سخن ابوهلال عسکری لغت شناس معروف است. او در این باره می نویسد:

«الفرق بین الکمال و التمام: ان قولنا کمال اسم لاجتماع ابعاض الموصوف به و التمام اسم للجزء و البعض الذی یتمّ به الموصوف بانّه تام.»(۲)

«فرق بین کمال و تمام در این است که کاربرد کمال برای جمع شدن اجزاء شی ء است که وقتی اجزاء شی ء جمع شد، گفته می شود کامل است و کاربرد تمام در موردی است که با آمدن آن، شی ء تمام می شود».

۱- شرح القاموس، ج ۸، ص ۱۰۳.

۲- الفروق اللغویه، ص ۲۱۸.

به تعبیر دیگر، کمال درباره خود شی ء کاربرد دارد، ولی تمام ممکن است درباره خود شی ء باشد و یا درباره هدف و غرض از آن شی ء.

در این جا خداوند درباره دین واژه کمال را به کار برده است که آخرین جزء دین - که امامت باشد - نازل شده است و درباره نعمت - که هدایت خلق باشد - واژه اتمام را به کار برده است. بدین سان با اعلام امامت هدف مورد نظر از آن نیز تأمین شده است؛ در نتیجه پس از نزول آخرین واجب که امامت باشد و تأمین هدف، نعمت هدایت دین اسلام به عنوان دین مورد پسند خداوند تمام می شود؛ البته مشروط بر این که مردم از سخن حق اطاعت کنند.

راغب اصفهانی نیز با توجه به همین نکته معتقد است که با نزول آیه مورد بحث، دین به گونه ای استقرار یافته که تا قیامت قابل نسخ نیست. او می نویسد:

«و تمت کلمه ربّک اشاره علی قوله الیوم اکملت لکم دینکم الآیه و نبّه بذلک انّه لا تنسخ الشریعه بعد هذا.»(۱)

«و تمام شد سخن پروردگارت اشاره است به سخن خداوند که فرمود: امروز دین شما را کامل کردم... و با این آیه به این مسأله توجه داشته است که شریعت بعد از این نسخ نخواهد شد».

۱- المفردات، ص ۴۴۰.

با توجه به نکات یاد شده، باید این آیه آخرین آیه از آیات قرآن باشد، چنان که سید قطب از دانشمندان اهل سنت در این باره می نویسد:

«فقد کانت آخر ما نزل من القرآن علی ارجح الاقوال»(۱)

«براساس نظریه برتر، این آیه باید آخرین آیه نازل شده از قرآن باشد».

اسباب نزول

آیات قرآن به تناسب رخدادهای اجتماعی، سیاسی و فکری مسلمانان، یا در حوادث اجتماعی که موضعگیری مسلمانان لازم بود، نازل می شد و گاهی نیز برای تبیین حقایق جهان هستی نازل می شد. شأن نزول آیه می تواند نقش بسیار ارزنده ای در تبیین آیه یا سوره داشته باشد. از طرفی دست جعل و تحریف در این میدان بسیار فعال بوده است و عده ای به سلیقه خود برای منافع سیاسی عقیدتی و... اسباب نزول جعل نموده و برخی از اسباب نزولها را تحریف کرده اند.(۲)

۱- فی ظلال القرآن، ج ۲، ص ۶۳۵.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۷۳.

گاه دیـده می شود درباره یک آیه چندین سـبب نزول یاد می شود که از نظر زمانی و مکانی و حوادث تاریخی با هم سازگار نبوده و تعارض دارند، به گونه ای که با توجه به مسلّمات تاریخی نیز این همه اسباب نزول نمی تواند واقعی باشد.

عـده ای هم تنها به این دلیل که در عصـر رسول خـدا صـلی الله علیه وآله زنـدگی کرده اند در مقابل دریافت پولهای کلان از سیاسـتمداران شـأن نزول آیـات را تغییر داده اند(۱) تا بتواننـد به اهـداف سیاسـی خود برسـند، عـده ای نیز بـدون این که پولی دریافت کنند، تنها به دلیل حسن ظنی که به بعضـی از اصحاب داشته و دارند، سخنان آنان را در شأن نزول آیات و سوره ها و بدون توجه به تعارضها و تناقضهای آن پذیرفته اند.

به عنوان نمونه، آیه مورد بحث آیه ای روشن است که اگر کسـی بـدون پیشـداوری دربـاره آن نظر دهـد، اذعـان می کنـد که آخرین آیه از قرآن است که بر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله. نازل شد.

اولین و آخرین آیه قرآن

درباره اولین سوره ای که بر رسول خـدا صـلی الله علیه وآله نازل شـده است، اختلاف نظر وجود دارد، به گونه ای که حـداقل چهار قول را یاد کرده اند.(۲)

۱- همان.

۲- الاتقان فی علوم القرآن، ص ۲۳.

درباره اختلاف در اولین سوره ای که بر رسول خدا صلی الله علیه وآله نازل شده است شاید بتوان چنین توجیه کرد که در آن زمان مسلمانان اندک بودند و کمتر می توانستند بنویسند و شاید هم چندان به نوشتن و ثبت و ضبط قرآن توجه نمی کردند، ولی آیا پذیرفتنی است که بگوییم درباره آخرین آیه ای که بر رسول خدا صلی الله علیه وآله نازل شده است، دوازده قول وجود دارد.(۱)

با این که در این دوران در مدینه دهها حافظ قرآن و صدها کاتب وجود داشته است و با توجه به این که از مدتها قبل نیز رسول خدا صلی الله علیه وآله اعلام کرده بود که در آستانه ارتحال از این جهان قرار دارد ، این مسأله حساسیّت بیشتری برای ثبت آخرین آیه ای که بر رسول خداصلی الله علیه وآله نازل شده است، ایجاد می کرد. گرچه دانشمندان اهل سنت در توجیه اختلاف اقوال در این مسأله مطالبی گفته اند،(۲) ولی با توجه به نکات یاد شده در دوران پایانی عمر رسول خدا صلی الله علیه وآله آراء یاد شده برای توجیه علل اختلاف کافی نیست، بلکه باید دلیلی قویتر داشته باشد.

اکنون به بررسی این علت می پردازیم:

صحابه و اهل سنت

اکثریت اهل سنت درباره صحابه دیدگاهی افراطی دارند. در تبیین این دیدگاه، آرای برخی از آنها را می آوریم.

ص: ۲۷

۱- همان، ص ۲۷.

۲- همان.

ابن حجر درباره صحابه می نویسد:

«اتفق اهل السنّه علی انّ الجمیع عدول و لم یخالف فی ذلک الاّ شذوذ من المبتدعه.»(۱)

«اهل سنت بر عدالت همه صحابه اتفاق نظر دارند و جز اندکی از بدعت گذاران کسی با این مسأله مخالف نیست».

خطیب بغدادی پس از ذکر آیاتی از قرآن - که به نظر او بر عدالت صحابه دلالت می کند - می نویسد: با وجود این آیات نیازی به روایات نیست؛ با این حال چند روایت را نقل کرده و سپس چنین اظهارنظر می نماید:

«و الاخبار فی هذا المعنی تتسع و کلّها مطابقه لما ورد فی نصّ القرآن و جمیع ذلک یقتضی طهاره الصحابه و القطع علی تعدیلهم و نزاهتهم فلا یحتاج احد منهم مع تعدیل الله تعالی لهم المطّلع علی بواطنهم الی تعدیل احد من الخلق له و... و هذا مذهب کافّه العلماء و من یعتدّ بقوله من الفقهاء»(۲)

«روایات در این زمینه بسیار است و همه آنها مطابق نصّ قرآن است؛ این آیات و روایات بر پاکی صحابه دلالت می کند و

۱- الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۱، ص ۶.
۲- الکفایه فی علم الروایه، ص ۴۹ ۴۸.

موجب یقین به عدالت و وارستگی آنان میشود و پس از عادل دانستن خداوندی که بر باطن انسانها آگاه است، صحابه نیازی به تاییـد هیچ کس از خلق ندارند. [همچنان در این زمینه ادامه می دهد تا این که می گوید]: و این دیدگاه همه علما و فقهایی است که به نظر آنان توجه می شود».

افزون بر اینها، درباره تعریف صحابی نیز دیدگاهی افراطی دارند که صحیحترین تعریف آن را ابن حجر چنین بیان می کند:

«و اصحّ ما وقفت علیه من ذلک انّ الصحابی من لقی النبیّ صلی الله علیه وآله مؤمنا به و مات علی الاسلام.»(۱)

«صـحیحترین تعریفی که من از آن اطلاع یافتم، این است که صحابی کسی است که پیامبر را در حال اسلام ملاقات کرده و بر حال اسلام هم از دنیا رفته باشد».

با توضـیحی که ابن حجر درباره این قیود می دهـد، واژه اصـحاب منافقان مشـهور و غیرمشـهور را هم دربرمیگیرد. این دیدگاه افراطی درباره صـحابه آنان را به جایی کشانده است که هرگونه نقد درباره اصحاب را نقد رسول خداصلی الله علیه وآله تلقی کنند. مالک ابن انس یکی از رهبران مذاهب چهارگانه در این زمینه می گوید:

ص: ۲۹

۱- الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۱، ص ۴.

«انّما هؤلاء اقوام ارادوا القدح فی النبیّ صلی الله علیه وآله فلم یمکنهم ذلک فقد حوافی اصحابه حتی یقال رجل سوء و لو کان رجلاً صالحا لکان اصحابه صالحین.»(۱)

«افرادی که عملکرد صحابه را نقد می کنند، کسانی هستند که می خواهند پیامبر صلی الله علیه وآله را زیر سؤال ببرند، ولی چون نمی توانند این کار را انجام دهند، اصحاب آن حضرت را زیر سؤال می برند تا گفته شود پیامبر صلی الله علیه وآله (العیاذ بالله) مرد بدی بوده است و اگر مرد شایسته ای بود، اصحابش انسانهایی شایسته بودند.»

باید توجه داشت که این دیدگاه افراطی برخلاف عقل، قرآن، حدیث و تاریخ است. گرچه آیات و روایاتی در شأن عده ای از اصحاب نازل شده و از آنان تجلیل کرده است، ولی تعمیم این آیات و روایات درباره هر مسلمانی که پیامبرصلی الله علیه وآله را دیده است، منطقی نیست و نادیده گرفتن آیاتی است که در مذمت اصحاب وارد شده است؛ همانند کسانی که بعضی از آنان منافقان قابل شناخت (منافقین/۱) و برخی از آنان منافقان غیرقابل شناخت هستند. (توبه/۱۰۱)؛ شماری از آنان بیمار دل و مریض هستند (احزاب/۱۱)؛ بعضی از آنان از دستور خدا و رسول خدا صلی الله علیه وآله تخلف می کردند (توبه/۴۷-۴۵)؛ برخی از آنان برای دشمن

۱- الصارم المسلول علی شاتم الرسول، ص ۵۸۰.

جاسوسی می کردنـد (توبه/۴۷)؛ بعضـی از آنـان ناخالصـی داشـتند (توبه/۱۰۲)؛ شــماری از آنـان مرتـدان مخفی بودنـد (آل عمران/۱۵۴)؛ بعضـی از آنان به تصـریح خداوند فاسق بودند (حجرات/۶)؛ برخی از آنـان از جبهه جنـگ فرار کرده و پیامبر را تنها گذاشـته و به سخن رسول خدا صلی الله علیه وآله اعتنایی نکرده اند (آل عمران/۱۵۳) و (توبه/۲۵)؛ بعضی از آنان مسلمان و غیرمؤمن بودنـد (حجرات/۱۴) و دهها آیه دیگر که از مـذمت اصحاب حکـایت می کنـد. برای تبیین دیـدگاه قرآن درباره اصـحاب تنهـا کافی است انسان سوره توبه را که بیشتر عملکرد اصـحاب رسول خـدا صـلی الله علیه وآله در جنگ تبوک را به نقد کشیده است، مطالعه کند.

احادیث نبوی نیز ضمن آن که از بعضی از صحابه تجلیل شده نسبت به عملکرد برخی دیگر - چه در عصر خود آن حضرت و چه در عصر بعد از ارتحال او - احادیثی در مذمت آنان وارد شده است:

۱- رسول خدا صلی الله علیه وآله عملکرد عده ای از اصحاب را عملکردی جاهلانه می دانست و از آن برائت می جست؛(۱)

۲- عـده ای در عصـر رسول خدا صـلی الله علیه وآله آشـکارا به او دروغ می بسـتند، به گونه ای که حضـرت در حضور جمع، آنان را تهدید می کرد؛(۲)

۱- سیره، ابن هشام، ج ۴، ص ۷۳؛ کامل، ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۵۶؛ مغازی، واقدی، ج ۳، ص ۸۸۰.

۲- الاحکام فی اصول الاحکام، ج ۱، ص ۲۱۸.

۳- رسول خدا صلی الله علیه وآله عده ای از اصحاب خود را دنیاطلبان و سفّاک می دانست که بعد از او به خاطر دنیا به کشتار یکدیگر می پردازند؛(۱)

۴- رسول خدا صلی الله علیه وآله عده ای از اصحاب خود را مرتد خواند که بعد از او راه ارتداد را در پیش می گیرند؛(۲)

۵- رسول خدا صلی الله علیه وآله عده ای از اصحاب خود را بدعت گذاران خوانده است که بعد از او به بدعت گذاری رو می آورند؛(۳)

۶- رسول خدا صلی الله علیه وآله عده ای از اصحاب خود را منافق خوانده است؛ چنان که قرآن نیز تصریح دارد که عده ای از اطرافیان رسول خدا صلی الله علیه وآله منافق هستند و در سوره ای به همین نام به بیان ویژگیهای آنان پرداخته است؛

۷- رسول خدا صلی الله علیه وآله عده ای از اصحاب را «حسود» خوانده است که به خاطر حسادت به کشتار می پردازند؛(۴)

۸- رسول خدا صلی الله علیه وآله عده ای از آنان را «وحدت شکنان امت» خوانده است؛(۵)

۹- رسول خدا صلی الله علیه وآله عده ای از آنان را «فتنه جو» نامیده است؛(۶)

ص: ۳۲

۱- صحیح، مسلم، ج ۴، ص ۱۷۹۶.
۲- مسند، احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۶۶۴؛ صحیح البخاری، ج ۴، ص ۹۱.
۳- مسند، احمدبن حنبل، ج ۱، ص ۳۸۹، و ج ۳، ص ۳۹۵ و ۴۳۰.
۴- کنزالعمال، ج ۱۰، ص ۲۰۰.
۵- صحیح، مسلم، جزء ۶، ص ۲۲.
۶- صحیح، البخاری، ج ۴، ص ۹۳.

در تاریخ نیز نقد عملکرد صحابه از یکدیگر فراوان است، به گونه ای که به هم نسبت کفر، نفاق و فسق می دادند و یکدیگر رالعن می کردند و حتی درگیریهایی در حضور رسول خدا صلی الله علیه وآله بین آنان صورت می گرفت و آن حضرت به اصلاح میان آنان می پرداخت که نقل این گونه مسائل بسیار طولانی خواهد شد.

به هر حال دیدگاه افراطی اهل سنت نسبت به صحابه مشکلات فراوانی را برای آنان به وجود آورده است که در فهم دین تأثیر منفی داشته و مانع روشن شدن واقعیت های تاریخ اسلام شده است.

درباره آخرین آیه ای که بر رسول خدا صلی الله علیه وآله نازل شده، بیش از دوازده قول از چندین نفر از صحابه نقل شده است و حتی گاه از یک نفر چند قول نقل شده است که نمی توان این مسأله را با این ادعا که از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیده است توجیه کرد؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه وآله یک قول را بیشتر نگفته است و واقعیت امر هم یکی بیش نیست و این تعداد آراء چیزی جزء دخالت اغراض غیردینی نیست و نخواسته اند عملکرد

صحابه را نقد کنند، بلکه تنها با نقل آنچه در صدر اسلام اتفاق افتاده است چشم خود را بر تعارض ها و تناقض های آن بسته اند!

ص: ۳۳

آخرین سوره قرآن

پیشتر نقل کردیم که در بین اهل سنت اختلاف است که آخرین سوره نازل شده از قرآن کدام است؟ در این زمینه چهار قول نقل شده است؛(۱) هر چند در روایات آنان نیز فراوان یافت می شود که سوره مائده آخرین سوره قرآن است که بر رسول خدا صلی الله علیه وآله نازل شده است؛

«عن جبیر بن نفیر قال حججت فدخلت علی عایشه فقالت لی: یا جبیر تقرأ المائده. فقلت: نعم. فقالت: اما انّها آخر سوره نزلت فما وجدتم فیها من حلال فاستحلوه و ما وجدتم فیها من حرام فحرمّوه.»(۲)

«جبیربن نفیر می گوید: بعد از حج بر عایشه وارد شدم، از من پرسید: آیا سوره مائده را می خوانی؟ گفتم: آری. عایشه گفت: بدان، آن آخرین سوره ای است که نازل شده است؛ آنچه را در آن حلال شمرده شده است، حلال بدانید و آنچه را در آن حرام شمرده شده است، حرام بدانید».

۱- الاتقان فی علوم القرآن، ص ۲۳.

۲- الاساس فی التفسیر، ج ۳، ص ۱۲۹۸؛ تفسیر روح المعانی، ج ۶، ص ۴۷؛ فی ظلال القرآن، ج ۲، ص ۶۳۴؛ البیان فی مقاصد القرآن، ج ۳، ص ۳۱۹؛ الدرّالمنثور، ج ۲، ص ۲۵۲؛ مسند، احمدبن حنبل، ج ۶، ص ۱۸۸؛ سنن، بیهقی، ج ۷، ص ۱۷۲؛ مستدرک، حاکم، ج ۲، ص ۳۱۲؛ المحلی، ج ۹، ص ۴۰۷؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۲۵۶.

اکنون سؤال این است که به چه دلیل سوره های دیگری به عنوان آخرین سوره مطرح شده است؟

واقعیت قضیه این است که این مشکل برگرفته از دیدگاه خاص اهل سنت درباره صحابه است؛زیرا روزی شخصی از خلیفه دوم درباره ربا و احکام آن مسأله ای پرسید و او نمی دانست، ولی به جای آن که بگوید نمی دانم، گفت:

«انّ آخر ما نزل من القرآن آیه الربا و ان رسول الله صلی الله علیه وآله قبض و لم یفسّرها، فدعوا الربا و الریبه.»(۱)

«آخرین آیه ای که نازل شده آیه ربا است و رسول خدا صلی الله علیه وآله قبل از آن که آن را برای ما شرح دهد، از دنیا رفت! بنابراین ربا و ریبه را رها کنید»!

بدین سان براساس نظر خلیفه دوم آیه ربا، آخرین آیه ای است که بر پیامبرصلی الله علیه وآله نازل شده است و چون در سوره مائده آیه ای درباره ربا وجود ندارد، بلکه آیات ربا در چهار سوره دیگر آمده است (آیات ۲۷۵ و ۲۷۶ سوره بقره، آیه ۱۶۱ سوره نساء و آیه ۳۹ سوره روم و آیه ۱۳۰ سوره آل عمران) سوره دیگری غیر از مائده باید آخرین سوره باشد. علاوه بر آن اتهامی نیز به رسول خداصلی الله علیه وآله

۱- مسند، احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۳۶؛ کنزالعمّال، ج ۴، ص ۱۸۶؛ المبسوط، سرخسی، ج ۲، ص ۵۲ و ج ۱۲، ص ۱۱۴؛ الاتقان فی علوم القرآن، ص ۲۷.

وارد شـده است که گویی آن حضـرت دین را تفسـیر نکرده است! در حالی که این سـخن با اکمال دین - که خداونـد در آیه مورد بحث می فرماید - سازگار نیست؛ چه آن را آخرین آیه بدانیم و چه ندانیم!

افزون بر اینهـا، چگونه ادعـا می شود که رسول خـدا صـلی الله علیه وآله احکام ربا را بیان نکرده است با این که فقها به اسـتناد روایات آن حضرت احکام ربا را بیان می کنند.

ابوبکر جصاص پس از ذکر روایات متعارض و متناقض از خلیفه دوم درباره معنای «کلاله» می نویسد:

«فهذه الاخبار التی ذکرنا تدلّ علی انّه لم یقطع فیها بشـی ء و انّ معناها و المراد بها کان ملتبسا علیه. قال سـعید بن المسـیب کان عمر کتب کتابا فی الکلاله فلما حضرته الوفاه محاه و قال ترون فیه رایکم.»(۱)

«این اخبـاری که ذکر کردیم دلالـت می کنـد که خلیفه دوم در مسـأله کلالـه اطمینـان به معنی و مراد از آن پیـدا نکرده بود و حکم آن برایش روشن نبود. سـعید بن مسـیب گفته است که عمر دسـتوری درباره کلاله نوشـته بود، ولی هنگام مرگ دستور داد آن را از بین ببرند و گفت در این مسأله به نظر خود عمل کنید»!

۱- ابوبکر جصاص، احکام القرآن ، ج ۳، ص ۱۸.

واقعیت قضیه این است که خلیفه دوم تا پایان عمر مسأله کلاله را نفهمید، چنان که خودش در این باره می گوید:

«انّی لا ادع بعدی شیئا اهمّ عندی من الکلاله ما راجعت رسول الله صلی الله علیه وآله فی شی ء ما راجعته فی الکلاله و ما اغلظ لی فی شی ء ما اغلظ لی فیه حتی طعن باصبعه فی صدری فقال یا عمر الا تکفیک آیه الصیف التی فی آخر سوره النساء.»(۱)

«چیزی برایم مهمتر از کلاله نیست. آن قدر که در معنای کلاله از رسول خدا صلی الله علیه وآله پرسیدم درباره هیچ چیزی نپرسیدم و آن قدر که رسول خدا صلی الله علیه وآله در این مسأله بر من درشتی کرد، در هیچ مسأله ای درشتی نکرد، تا جایی که انگشتش را در سینه ام فشرد و فرمود: ای عمر! آیا آیه تابستانی که در پایان سوره نساء است، برایت کافی نیست!

بدینسان خلیفه دوم خود اعتراف می کند مسأله کلاله را تا پایان عمر نفهمیده است، ولی در این جا نیز اتهام کاستی و قصور را به رسول خدا صلی الله علیه وآله نسبت دادند:

۱- صحیح، مسلم، ج ۲، ص ۸۱ و ج ۵، ص ۶۱.

«عن ابن عمر قال: خطب عمر علی منبر رسول الله صلی الله علیه وآله... و ثلاثه اشیاء وددت ایها الناس انّ رسول الله صلی الله علیه وآله کان عهدالینا فیها: الجدّ و الکلاله و ابواب من ابواب الربا.»(۱)

«عبدالله بن عمر می گوید: عمر روی منبر رسول الله صلی الله علیه وآله سخنرانی کرد و گفت: ای مردم! سه چیز است که دوست داشتم رسول خدا صلی الله علیه وآله درباره آنها به ما توصیه می کرد؛ یکی میراث جد، یکی میراث کلاله و یکی هم بخشهایی از ربا».

بدین ترتیب آیه کلاله آخرین آیهای است که بر رسول خدا صلی الله علیه وآله نازل شد.(۲) بقیه اقوال هم این چنین بوده است و یکی از اصحاب به هر دلیل جمله ای گفته است و آن گاه سند سخن دیگران شده است، بدون این که به تعارض و تناقض آن توجه کنند.

به عنوان نمونه دو قول یاد شده از عمر درخور توجه است. با این که سخنان عمر رااز معتبرترین کتب اهل سنت نقل کردیم، ولی هیچ یک به این نکته توجه نکرده اند که آخرین آیه بودن بهانه نیست و عجیب این است که در هر دو

۱- صحیح، مسلم، ج ۸، ص ۲۴۵؛ صحیح، البخاری، ج ۶، ص ۲۴۳.

۲- الاتقان فی علوم القرآن، ج ۲۷.

صحیح (مسلم و بخاری) که به نظر آنان صحیح ترین کتب بعد از قرآن است،(۱) رسول خداصلی الله علیه وآله متهم شده که وظیفه اش را درست انجام نداده است و عجیب تر این که توجه نکرده اند که این گونه روایات با نصّ قرآن تعارض دارد؛ زیرا خداوند در آیه مورد بحث تصریح می کند که دین را کامل و نعمت را تمام کردم.

بنابراین با توجه به تناقض این روایات با هم و تعارض آنها با صریح قرآن و متهم شدن رسول خدا صلی الله علیه وآله نمی توان به این روایات اعتماد کرد و نیازی به بحث و بررسی سند آنها نیست.

ب – پایان بیان احکام اسلامی در منابع شیعه

شیعه به دلیل تبعیت از عترت که رسول خدا صلی الله علیه وآله در حدیث ثقلین – که مورد توافق امت اسلامی است – آنان را عدل قرآن قرار داده و به مسلمانان دستور داده است تا از آنان پیروی کنند، در پایان بیان احکام اسلامی وحدت نظر دارند و آیه مورد بحث را اعلام آخرین واجب الهی می دانند؛

«قال ابوجعفر علیه السّلام: «امرالله عزّوجلّ رسوله بولایه علیّ و انزل علیه انّما ولیّکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوه و یؤتون الزکوه. و فرض ولایه اولی الأمر فلم یدروا ما هی، فامرالله محمدا صلی الله علیه وآله ان

۱– الصواعق المحرقه، ص ۱۸.

یفسّر لهم الولایه کما فسّر لهم الصلاه و الزکاه و الصوم و الحجّ، فلمّا اتاه ذلک من الله ضاق بذلک صدر رسول الله صلی الله علیه وآله و تخوّف ان یرتدّوا عن دینهم و ان یکذّبوه، فضاق صدره و راجع ربّه عزّ و جلّ فاوحی الله عزّوجلّ الیه: یا ایّها الرسول بلّغ ما انزل الیک من ربّک و ان لم تفعل فما بلّغت رسالته و الله یعصمک من الناس فصدع بامراللّه تعالی ذکره فقام بولایه علی یوم غدیر خم، فنادی الصلاه جامعه و امرالناس ان یبلّغ الشاهد الغائب... و کانت الفریضه تنزل بعد الفریضه الاخری و کانت الولایه آخر الفرائض فانزل الله عزّوجلّ: الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی. قال ابوجعفرعلیه السّلام یقول الله عزّوجلّ لا انزل علیکم بعد هذه فریضه قد اکملت لکم الفرائض.»(۱)

«امام باقر علیه السّلام می فرماید: خداوند رسولش را مأموریت داد تا ولایت علی علیه السّلام را اعلام کند و این آیه را بر او نازل کرد: تنها سرپرست شما خدا و رسول او و کسانی هستند که نماز را به پا می دارند و زکات می دهند، و ولایت ولی الامر را واجب کرد، ولی

۱- الکافی، ج ۲، ص ۴۸؛ کتاب الوافی، ص ۲۷۶؛ العمده، ص ۱۷۱ و منابع دیگر.

مردم نمی دانستند ولایت چیست؟ براین اساس خداوند محمد را - که درود خدا بر او و خاندانش باد — مأموریت داد تا ولایت را برای آنان تفسیر کند،همان طور که نماز، زکات، روزه و حج را تفسیر کرده است. با آمدن این دستور، رسول خداصلی الله علیه وآله احساس دلتنگی کرد و از این که مبادا مردم از دین برگردند و او را تکذیب کنند، ترسید. به دنبال این احساس دلتنگی از خداوند تقاضا کرد (که او را معاف دارد) که خداوند به او وحی کرد: ای پیامبر! آنچه از پروردگارت به تو رسیده است، تبلیغ کن و اگر این کار را نکنی رسالت او را تبلیغ نکرده ای و خداوند تو را از مردم نگهدار است. پس از آن رسول خدا صلی الله علیه وآله دستور خداوند را علنی اعلام کرد و در روز غدیرخم با اعلام نماز جماعت عمومی ولایت علی علیه السّلام را اعلام کرد و به مردم دستور داد که این مطلب را شاهدان به غائبان برسانند.

سپس امام باقر علیه السّلام ادامه داد که واجبات الهی یکی پس از دیگری نازل می شد و ولایت آخرین واجبی بود که نازل شد و به دنبال آن خداوند این آیه را فرستاد: امروز دین شما را کامل و نعمت خودم را بر شما تمام کردم.

ص: ۴۱

امام بـاقر علیه السّلام فرمود: خداونـد عز و جل می فرمایـد: بعـد از این واجب، واجب دیگری بر شـما نازل نمی کنم و بـدون تردید واجبات شما را کامل کردم».

براین اسـاس تردیـدی نیست که این آیه آخرین آیه ای است که متضـمن احکـام اسـلامی است و بـا این بیـان نه پیامبر متهم به قصور در انجام وظایف خود می شود و نه تعارض با قرآن صدق می کند و نه روایات متعارض داریم.

بدین سان مقدمه اول بحث – که پایان بیان احکام اسـلامی در آیه مورد بحث و مشخص شدن آخرین واجب اسلامی از طرف خداوند (تعیین رهبری امت اسلامی) بود – روشن شد.

ص: ۴۲

مقدمه دوم: نزول آیه در حجه الوداع

اشاره

در این که آیه «اکمـال» در حجه الوداع نازل شـده است، شبهه ای نیست و مورد اتفاق امت اسـلامی است، ولی این که در چه روزی نازل شده است مورد اختلاف است که به نظر می رسد ذهنیت اهل سـنت درباره صـحابه در این مسأله نیز دخالت داشته و آنان نیز با انگیزه دیگری این آراء را گفته انـد؛ از این جهت به تناقض گویی کشـیده شـده اند که اکنون به بررسـی آنها می پردازیم:

۱- نزول در روز جمعه در عرفات

در بعضی از روایات اهل سنت آمده است که این آیه روز جمعه در عرفات نازل شده است؛

«عن طـارق بن شـهاب عن عمر بن الخطـاب رضـی الله عنه انّ رجلاً ـ من الیهود قال له: یاامیرالمؤمنین آیه فی کتابکم تقرؤنها لو علینا معشر الیهود نزلت، لاتّخـذنا ذلک الیوم عیدا قال ایّ آیه؟ قال: الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضـیت لکم الاسلام دینا. قال عمر قد عرفنا ذلک

ص: ۴۳

اليوم و المکان الذی نزلت فیه علی النبی صلی الله علیه وآله و هو قائم بعرفه یوم جمعه.»(۱)

«طارق بن شهاب از عمر بن خطاب نقل می کند که مردی یهودی به او گفت: ای خلیفه در کتاب شما آیه ای است می خوانید که اگر این آیه بر یهودیان نازل می شد ما آن روز را عید می دانستیم.عمر پرسید: کدام آیه؟یهودی گفت: آیه «امروز دین شما را کامل و نعمتم را بر شما تمام کردم و دین اسلام را برای شما پسندیدم. عمر گفت: ما آن روز و آن مکانی را که این آیه در آن بر پیامبر صلی الله علیه وآله نازل شده است می شناسیم. این آیه در روز جمعه در عرفات، در حالی که رسول خدا صلی الله علیه وآله ایستاده بود، نازل شده است».

۲- نزول در شب جمعه

اشاره

در بعضی از روایات اهل سنت آمده است که این آیه در شب جمعه در عرفات نازل شده است؛

«عن طارق بن شهاب قال: قال یهودی لعمر لو علینا نزلت هذه الآیه لا تخذناه عیدا؛ الیوم اکملت لکم دینکم و قال عمر قد علمت الیوم الذی انزلت فیه و اللیله التی انزلت

ص: ۴۴

۱- صحیح، البخاری، ج ۱، ص ۱۶، ج ۵، ص ۱۲۷، ج ۸، ص ۱۳۸.

ليله الجمعه و نحن مع رسول الله صلى الله عليه وآله بعرفات.»(۱)

«طارق بن شـهاب می گویـد: مردی یهودی به عمر گفت: اگر آیه {الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ} بر ما نازل می شد ما آن را عید می گرفتیم. عمر گفت: بـدون تردیـد من روز و شبی که این آیه در آن نازل شده است، می شـناسم. این آیه در شب جمعه بر رسول خدا صلی الله علیه وآله در عرفات نازل شد و ما با او بودیم».

عجیب این است که نسـایی در کتاب خود از همین راوی از عمر(۲) نقل می کنـد که این آیه در روز جمعه نازل شده است و اکنون نقل می کند که روز عرفه پنجشنبه بوده و آیه در شب جمعه نازل شده است.

نقد

۱- بسیاری از صحابه همانند ابوهریره و ابوسعید خدری نقل کرده اند که این آیه در روز غدیر نازل شده است.(۳)

ص: ۴۵

۱- سنن، نسایی، ج ۵، ص ۲۵۷.

۲- همان، ج ۸، ص ۱۱۸.

۳- تاریـخ بغداد، ج ۸، ص ۲۹۰؛ منـاقب، ابن مغازلی، ص ۱۹؛ منـاقب، باعونی، ج ۱، ص ۱۱۸ و ۱۳۷؛ النورالمشتعل، ص ۵۶؛ منـاقب، ابن مردویه، ص ۲۵۱؛ ترجمه الامام علی من تاریـخ مدینه دمشق، ج ۲، ص ۷۵؛ شواهد التنزیل لقواعد التفصـیل، ج ۱، ص ۲۰۰.

بنـابر این بین گفته عمر و بقیه صـحابه تعارض ایجاد می شود و با توجه به تعارضـهایی که قول عمر دارد – که آنها را بیان می کنیم – قول او از درجه اعتبار ساقط می شود و باید گفته دیگران را که روز غدیر باشد، پذیرفت.

۲- روایاتی که می گویـد در عرفات نازل شـده است راوی آنها عمر و معاویه است. حال با توجه به این که در مراسم حج، در عرفات بیشترین ازدحام و تجمع وجود دارد، چگونه می شود که بین چندین هزار صحابی تنها این دو نفر نقل می کنند که این آیه در آنجا نازل شده است و دیگران چیزی نشنیده اند؟

۳- اگر قول عمر را مبنی بر این که آیه «اکمال» در شب جمعه و در عرفات نازل شده است، بپذیریم برخلاف فقه امت اسلامی – چه شیعه و چه سنی – است؛ زیرا و هیچ مسلمانی نباید شب را در عرفه بماند! بلکه باید بعد از غروب آفتاب به طرف مشعر حرکت کنند و رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز چنین کرده است؛

«فلم یزل واقفا حتی غربت الشمس و ذهبت الصفره قلیلاً حین غاب القرص واردف اسامه خلفه فدفع رسول الله.»(۱)

«پیامبر در عرفه حضور داشت تا این که خورشـید غروب کرد و مقـدار کمی از زردی خورشـید از بین رفته بود که سوار شد و اسامه را نیز پشت سر خودسوار کرد و به راه افتاد».

۱- سنن، ابی داود، ج ۲، ص ۱۳۳.

همچنین رسول خدا صلی الله علیه وآله آن شب نماز مغرب و عشاء را در مزدلفه خوانده است.(۱) پس چگونه قابل قبول است که بگوییم رسول خدا صلی الله علیه وآله آن شب را در عرفات مانده! و این آیه بر او نازل شده و عمر نیز همراه او بوده است!

۴- اگر گفته عمر را مبنی بر این که روز عرفه مصادف با روز جمعه بوده است، بپذیریم این مسأله با تاریخ حرکت پیامبر از مدینه و ورود او به مکه و بقیه ایام آن سال سازگار نیست که شرح این مسأله طولانی است و برای آگاهی از شرح این جریان می توان به منابع رجوع کرد.(۲)

۵- گذشته از تعارضی که بین آراء خلیفه دوم در این مسأله وجود دارد - که بقیه دانشمندان هم با توجه به ذهنیت خود درباره صحابه گرفتار آن شده اند و راهی برای آن نمی یابند - اشکال دیگری به شرح زیر بر این نظر وارد می شود؛ چه روز عرفه را پنجشنبه بدانیم و چه جمعه و چه نزول آیه را روز و یا شب جمعه بدانیم، این قول با تاریخ ارتحال رسول خدا صلی الله علیه وآله سازگار نیست؛ زیرا از یک طرف اکثریت اهل سنت ارتحال رسول خدا صلی الله علیه وآله را در ۲۸ صفر می دانند(۳) و از طرفی مدعی هستند که فاصله نزول این آیه تا ارتحال رسول خداصلی الله علیه وآله هشتاد و

۱- همان.

۲- آیات الغدیر، ص ۳۶۳ به بعد.

۳- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۴۲؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۲۳؛ سیره النّبویّه، ذهبی، ج ۲، ص ۴۷۲.

یا هشتاد یک روز بوده است،(۱) در حالی که اگر روز عرفه که مصادف با نهم ذیحجه است نازل شده باشد و روز ارتحال را دوازدهم ربیع الاول بدانیم، بیش از نود روز می شود!

گذشته از اشکالهایی که بر نظریه نزول آیه در عرفات یاد شد، شبهات دیگری نیز وارد است؛ مانند این که آیه در حالی بر رسول خدا صلی الله علیه وآله نازل شد که:

«واقف بعرفه علی ناقته العضباء فکاد عضد الناقه ینقدّ من ثقلها فبرکت».(۲)

«حضرت بر شترش به نام عضبا سوار بود، به گونه ای که بازوی شترش از سنگینی آن فرو خوابید.»

بنابراین می باید رسول خدا صلی الله علیه وآله این آیه را در خطبه عرفه خوانده باشد، در حالی که هیچ کس این جمله را جزء خطبه عرفه آن حضرت نقل نکرده است.

گرچه عده ای تلاش گسترده ای را به کار گرفته اند تا اثبات کنند که این آیه در روز غدیر نازل نشده است تا ولایت امام علی علیه السّلام رااز طرف رسول خداصلی الله علیه وآله اعلام نشده بدانند، ولی باید توجه داشته باشند که حتی اگر بپذیریم که آیه مورد بحث، روز عرفه در حالی که آن حضرت بر شتر غضبایش سوار بود، نازل شده است باز هم با ولایت امام علی علیه السّلام در ارتباط است؛ زیرا یکی از احادیث مورد

ص: ۴۸

۱- تفسیر، قرطبی، ج ۲۰، ص ۲۳۳؛ تفسیر رازی، ج ۱۱، ص ۱۳۹.

۲- تفسیر، قرطبی، ج ۶، ص ۶۱.

توافق شیعه و اهل سنت حدیث ثقلین است که رسول خدا صلی الله علیه وآله در آن حدیث، اهل بیت علیهاالسّلام خود را عِدل قرآن و امانت ماندگار بین امت تا قیامت اعلام کرده است و از طرفی بر اساس منابع اهل سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله حدیث را در سال پایانی عمر شریفش چهار بار و نخستین بار در حجه الوداع و در روز عرفه اعلام کرده است. به این جریان توجه کنید:

«عن جابر بن عبدالله قال رایت رسول الله صلی الله علیه وآله فی حجّه یوم عرفه و هو علی ناقته القصواء یخطب فسمعته یقول: یا ایهاالناس انّی ترکت فیکم من (ما) ان اخذتم به لن تضلوا، کتاب الله و عترتی اهل بیتی.»(۱)

«جابر بن عبدالله می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله را روز عرفه در حال سخنرانی دیدم که بر شترش (قصوا) سوار بود و می فرمود: ای مردم چیزی را در بین شما گذاشتم که اگر از آن پیروی کنید گمراه نمی شوید، آنها کتاب خدا و عترتم واهل بیتم هستند».

ص: ۴۹

۱- سنن، ترمذی، ج ۵، ص ۴۳۳؛ السنن الکبری، ج ۱۰، ص ۱۱۴؛ السنه، ج ۲، ص ۶۴۳؛ الفقه و المتفقه، ج ۱، ص ۹۴؛ جواهر العقدین، ص ۲۳۴؛ کنزالعمّال، ج ۱، ص ۱۷۲؛ الضعفاء الکبیر، ج ۲، ص ۲۵۰؛ نوادر الاصول، ص ۶۸؛ الاصل الخمسون، المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۶۳ حدیث ۲۶۷۹؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۱۹۵ و ج ۹، ص ۱۶۳ و ج ۱۰، ص ۳۶۳؛ المصابیح، ج ۲، ص ۲۰۶؛ جامع الاصول، ج ۱، ص ۲۷۷ رقم ۶۵؛ تهذیب الکمال، ج ۱، ص ۵۱؛ تحفه الاشراف، ج ۲، ص ۲۷۸ رقم ۲۶۱۵؛ مقتل الحسین علیه السّلام، خوارزمی، ج ۱، ص ۱۱۴؛ مشکاه المصابیح، ج ۳، ص ۲۵۸؛ نظم دررالسمطین، ص ۲۳۲؛ معرفه ما یجب لآل البیت النبوی، ص ۳۸.

براین اساس - همان طور که در عنوان بحث مطرح کردیم - در نزول آیه در حجه الوداع تردیدی نیست و با توجه به محتوای آیه می باید مشخص شدن جانشین رسول خدا صلی الله علیه وآله از طرف خداوند باشد تا اکمال دین و اتمام نعمت صادق باشد. از طرفی چنان که در شرح آیه تبلیغ بیان کردیم، این آیه در غدیر خم نازل شده است و محتوای آیه تبلیغ حکایت دارد که چیزی به عهده رسول خداصلی الله علیه وآله گذاشته شده است که تبلیغ نکردن آن مساوی با عدم ابلاغ رسالت آن حضرت است. البته با توجه به اختلاف قرائت آیه که «ما انزل الیک فی علی» باشد که پیشتر منابع آن را مشخص کردیم و نیز جمله پایانی آیه تبلیغ که از خوف رسول خدا صلی الله علیه وآله حکایت دارد و همچنین قرائنی که در مشخص کردن مقصود از ناس در آیه و در بحث آیه تبلیغ مطرح کردیم - که مقصود سران قریش هستند که مدعی مشارکت در قدرت و تصاحب رهبری امت بعد از پیامبر بودند - آیه مورد بحث باید قبل از غدیر نازل شده باشد، ولی با توجه به آیه تبلیغ، رسول خدا صلی الله علیه وآله اعلام این آیه را به تأخیر انداخته است که با نزول آیه تبلیغ و تهدید رسول خدا صلی الله علیه وآله از طرف خداوند آن را در غدیر اعلام می کند و این مسأله با نقل منابع شیعه و سنی که آیه در غدیر نازل شده است، منافاتی ندارد؛ زیرا تا رسول خدا صلی الله علیه وآله آیه ای را برای مردم نخواند مردم نمی دانند آیه ای نازل شده است و پیامبر نیز قرائت آیه را تا روز غدیر به تأخیر انداخت که آیه تبلیغ نازل شد و به دنبال آن رسول خدا صلی الله علیه وآله مراسم غدیر را برگزار کرد. تکمیل

ص: ۵۰

دین با اعلام امامت و نزول آیه قبل از غـدیر و ترس رسول خدا صـلی الله علیه وآله از اعلام آن و نزول آیه تبلیغ و به دنبال آن برگزاری مراسـم در روز غـدیر و اعلاـم رسـول خداصـلی الله علیه وآله به نزول آیه اکمـال دین در روایـتی بسـیار زیبـا از امـام باقرعلیه السّلام چنین آمده است:

«عن ابی الجـارود عن ابی جعفر علیه السّـلام قـال: سـمعت اباجعفرعلیه السّـلام یقول: فرض الله عزّوجلّ علی العباد خمسا اخـذوا اربعا و ترکوا واحـدا. قلت: اتسـمیهنّ لی جعلت فـداک؟ فقال: الصـلاه و کان الناس لا یدرون کیف یصـلّون، فنزل جبرئیل علیه السّـلام فقال: یا محمد اخبرهم بمواقیت صـلاتهم، ثم نزلت الزکاه، فقال: یا محمد اخبرهم من زکاتهم ما اخبرتهم من صـلاتهم، ثم نزل الصوم، فکـان رسول الله صـلی الله علیه وآله اذا کـان یوم عـاشوراء بعث الی ما حوله من القری، فصاموذلک الیوم، فنزل (صـوم) شـهر رمضـان بین شـعبان و شوال، ثم نزل الحـجّ، فنزل جبرئیـل علیه السّـلام فقـال: اخـبرهم من حجّهم مـا اخـبرتهم من صلاتهم و زکاتهم و صومهم، ثم نزلت الولایه و انّما اتاه ذلک فی یوم الجمعه بعرفه، انزل الله عزّوجلّ: الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی، و کان کمال الدین بولایه علیّ بن ابی طالب علیه السّلام، فقال عند

ذلک رسول الله صلی الله علیه وآله: امتی حدیثوا عهد بالجاهلیه و متی اخبرتهم بهذا فی ابن عمّی یقول قائل و یقول قائل - فقلت فی نفسی من غیر ان ینطق به لسانی - فاتتنی عزیمه من الله عزّوجلّ بقله اوعدنی ان لم ابلّغ ان یعذّبنی، فنزلت: یا ایها الرسول بلّغ ما انزل الیک من ربّک و ان لم تفعل فما بلّغت رسالته و الله یعصمک من الناس، انّه لم یکن نبیّ من الانبیاء ممّن کان قبلی الاّ و قد عمّره الله، ثم دعاه، فاجابه، فاوشک ان ادعی فاجیب و انا مسؤول و انتم مسؤولون، فماذا انتم قائلون؟ فقالوا: نشهد انّک قد بلّغت و نصحت و ادّیت ما علیک فجزاک الله افضل جزاء المرسلین، فقال: اللهم اشهد - ثلاث مرّات - ثم قال: یا معشر المسلمین هذا ولیّکم من بعدی فلیبلّغ الشاهد منکم الغائب...»(۱)

«ابو جارود می گوید: از امام باقر علیه السّلام شنیدم که می فرمود: خدای عزوجل پنج چیز را بر بندگان واجب ساخت و آنان به چهار مورد آن عمل کردند. و یکی را رها کردند. عرض کردم: قربانت گردم، آنها را برای من نام می بری؟»

ص: ۵۲

۱- الکافی، ج ۲، ص ۴۹؛ کتاب الوافی، ج ۲، ص ۲۷۳.

فرمود: ۱- نماز، مردم نمی دانستند چگونه نماز گزارند تا جبرئیل علیه السّلام فرود آمد و گفت: ای محمد وقتهای نماز را به مردم خبر ده؛

۲- زکات پس از نماز نازل شد. جبرئیل علیه السّلام گفت: ای محمد درباره زکات آنان را خبر ده، چنان که درباره نماز خبردادی؛

۳- روزه بعد از زکات نازل شد. چون روز عاشورا می رسید پیامبر صلی الله علیه وآله به روستاهای اطراف خود افرادی را می فرستاد تا آن روز را روزه بدارند. سپس روزه ماه رمضان - میان شعبان و شوال - نازل شد؛

۴- سپس امر به حج رسید و جبرئیل علیه السّلام فرود آمد و گفت چنان که درباره نماز و زکات و روزه به مردم خبر دادی درباره حج هم خبر ده؛

۵- سپس امر به ولایت رسید و آن روز جمعه در عرفات رسید و خدای عز و جل آیه «امروز دینتان را برای شما کامل و نعمتم را بر شما تمام نمودم» را نازل کرد و کمال دین با ولایت علی بن ابی طالب بود. پیامبر صلی الله علیه وآله در آن جا فرمود: امت من هنوز به دوران جاهلیت نزدیکند (تازه از جاهلیت به اسلام گراییده اند). اگر من نسبت به پسر عمویم به آنان خبر دهم، کسی سخنی

می گوید - من این مطلب را بدون این که به زبان

آورم در دلم می گفتم - تا آن فرمان قطعی خـدای عز و جل به من رسـید و مرا تهدیـد کرد که اگر ابلاغ نکنم، عذابم خواهد کرد و این آیه نازل شد:

«ای پیامبر آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شـده برسان و اگر این کار را انجام نـدهی رسالت خـدا را نرسانـده ای. وظیفه ات را انجام ندادهای خدا تو را از شر مردم نگه می دارد و خدا مردم کافر را هدایت نمی کند.»

آن گاه رسول خدا صلی الله علیه وآله دست علی علیه السّلام را گرفت و فرمود:

ای مردم! خدا همه پیامبران پیش از مرا عمری معین داد و سپس به جانب خود خواند و آنان هم اجابتش کردند (از دار فانی به عالم باقی رهسپارشدند) و نزدیک است که مرا هم بخواند و اجابت کنم. من مسؤولیت دارم و شما هم مسؤولیت دارید. اکنون شمـا چه می گوییـد؟ آنهـا گفتنـد: گواهی میـدهیم که تو ابلاـغ کردی و خیرخواهی نمودی و آنچه بر تو بود، رسانـدی. خـدا بهترین پاداش پیامبران را به تو دهد.

پیامبر سه مرتبه فرمود: خدایا شاهد باش. سپس فرمود: ای گروه مسلمانان این (شخصی که روی دست من و نامش علی بن ابی طالب علیه السّلام است) ولیّ شما پس از من است. شما که حاضرید به غایبان برسانید».

ص: ۵۴

مقدمه سوم: برگزاری مراسم معارفه در غدیرخم

اشاره

در همه جای دنیا مرسوم است که اگر بخواهند مسؤولیّتی را به شخصی واگذار کنند، در حوزه کاری او که باید در آن جا مسؤولیتش را انجام دهد، عده ای از نیروهایی که باید با او کار کنند و عده ای دیگر از بخشهای دیگر و مسؤول بالاتر در مراسم شرکت می کنند. مسؤول بالا-تر اهمیت کار و حساسیت آن را بیان و شخص مورد نظر را به آنان معرفی می نماید و ضمن تایید شایستگی شخص معرفی شده از دیگران می خواهد که با او در پیشبرد اهداف سازمان همکاری کنند. اکنون به بررسی این قطعه از تاریخ میپردازیم تا ببینیم آیا رسول خدا صلی الله علیه وآله این وظیفه را انجام داده است یا نه؟

مراسم عبادی حج با حضور رسول خدا صلی الله علیه وآله به پایان می رسد. مسلمانان از این که توانسته اند در حضور رسول خدا صلی الله علیه وآله اعمال حج را انجام دهند، بسیار خوشحال هستند و اکنون دیگر با کعبه وداع می کنند و به سوی خانه و دیار خود روانه می شوند؛ بخصوص با خبری که رسول خدا صلی الله علیه وآله در عرفات به آنان داده بود که دیگر او را نخواهند دید، جدایی از رسول خدا صلی الله علیه وآله برای همیشه بود؛ از این رو یک لحظه همراهی با آن حضرت برای مردم غنیمت و گذشت این زمان بسیار سنگین بود، تا این که کاروان بسیار عظیم مسلمانان که دهها هزار نفر در آن

حضور دارنـد، به منطقه «رابغ»(۱) در سه مـایلی «جحفه»(۲) رسـید. در آن هنگام جبرئیل نازل شـد و این آیه را بر رسول خـدا صلی الله علیه وآله خواند(۳):

{یـا أَیُّهـا الرَّسُولُ بَلِّغْ مـا أُنْزِلَ إِلَیْـکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَـلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَاللّهُ یَعْصِـمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْـدِی القَوْمَ الکافِرِینَ}(۴)

«ای پیـامبر چیزی که از طرف پروردگارت بر تو نازل شـد، ابلاغ کن که اگر این کار را نکنی رسالت خـدا را انجام نـداده ای. خداوند در برابر مردم تو را نگه می دارد و کافران را هدایت نمی کند».

شواهد وقوع مراسم غدیر

اشاره

از آن جـا که رسول خـدا صـلی الله علیه وآله مراسم معرفی امـام علی علیه السّـلام را در منطقه غـدیر انجام داده،خطبه غـدیریه رسول خدا صـلی الله علیه وآله مورد توجه امت اسـلامی بوده است و دانشـمندان اسـلامی در هر دو گروه، شیعه و سنی درباره خطبه و سخنان آن حضرت، دلالت کلمات بر ولایت، اسناد حدیث غدیر و... سخن گفته اند، به گونه ای که اصل حادثه غدیر قابل انکار نیست، ولی با توجه به بعضی از شبهاتی

ص: ۵۶

۱- رابغ، هم اکنون بر سر راه مکه به مدینه است.

۲- یکی از میقاتهـای احرام اسـت که راه اهـل مـدینه و مصـر و عراق از آن جـا جـدا می شـود. در واقع اولین جـایی است که حاجیان از هم جدا می شوند.

۳- منابع آن پیشتر بیان شد.

۴- مائده/۶۷.

که در آینده درباره این حادثه مطرح می شود، شواهد وقوع این حادثه را به طور مختصر مطرح می کنیم. قبل از طرح این شواهد تذکر این نکته ضروری است که ما این شواهد را تنها از منابع اهل سنت نقل می کنیم و اگر بنا باشد از منابع شیعه نقلی بیاوریم، سخن بسیار طولانی خواهد شد.

۱- محدثان اهل سنت:

محدثانی که سخنان رسول خدا صلی الله علیه وآله و در حقیقت، وقوع حادثه غدیر را ثبت کرده اند، به دو گروه زیر تقسیم می شوند:

یک - محدثانی که حدیث ثقلین را - که رسول خدا صلی الله علیه وآله در غدیر بیان کرده است - نقل کرده اند؛ زیرا یکی از موارد حدیث ثقلین غدیر خم است؛.

۱- احمد بن شعیب نسایی، در خصائص امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السّلام، ص ۷۹، حدیث ۱۱۹.

۲- بخاری در کتاب التاریخ الکبیر، ج ۳، ص ۹۶؛

۳- مسلم، در کتاب الجامع الصحیح، ج ۴، ص ۱۲۲؛

۴- احمد بن حنبل در مسند، ج ۳، ص ۳۹۴، حدیث ۱۰۷۴۷ و در ج ۵، ص۴۹۲، حدیث ۱۸۷۸۰؛

۵- ابن حمید در مسند، حدیث شماره ۲۶۵؛

۶- ابن حجر در المطالب العالیه، ج ۴، ص ۶۵، حدیث ۱۸۷۳؛

۷- دارمی در سنن، ج ۲، ص ۳۱۰، حدیث ۲۳۱۹؛

۸- سبط ابن جوزی در تذکره الخواص، ص ۳۲۲؛

۹- ابن ابی عاصم در کتاب السنه، ص ۶۲۹، حدیث ۱۵۵۱ و ص ۶۳۰، حدیث ۱۵۵۵؛

۱۰- بلاذری در انساب الاشراف، ص ۱۱۰، حدیث ۴۸؛

۱۱- ابونعیم اصفهانی، در حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۳۵۵ و ج ۹، ص ۶۴؛

۱۲- الفسودی در المعرفه و التاریخ، ج ۱، ص ۵۳۶؛

۱۳- متقی هندی در کنزالعمّال، ج ۵، ص ۲۸۹، حدیث ۱۲۹۱۱، و ج ۱۳، ص ۱۴۰، حدیث ۳۶۴۴۱، و ص ۱۰۴ حدیث ۳۶۳۴۰ و ۳۶۳۴۱؛

۱۴- سیوطی در جمع الجوامع، ج ۲، ص ۳۵۷ و ۳۹۵؛

۱۵- یشار عواد در جامع الاحادیث، ج ۷ حدیث ۱۴۵۲۳ و حدیث ۱۵۱۱۲ و ۱۵۱۲۲ و ۱۵۱۱۳ و ج ۴، دیث ۷۷۷۳ و ۸۰۷۲؛

۱۶- طحاوی در مشکل الآثار، ج ۲، ص ۳۰۷ و ج ۴، ص ۳۶۸؛

۱۷- طبرانی در المعجم الکبیر، ج ۳، حدیث ۲۶۷۹ و ۲۶۸۱ و ۲۶۸۳ و ۳۰۵۲ و ج ۵، حدیث ۴۹۶۹ و ۴۹۷۰ و ۴۹۷۱ و ۴۹۸۶ و ۵۰۲۶ و ۵۰۲۸؛

۱۸- حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۰۹، ۱۱۰ و ۱۶۱؛

۱۹- بیهقی در السنن الکبری، ج ۲، ص ۱۴۸ و ج ۷، ص ۳۰ و ج ۱۰، ص ۱۱۴؛

۲۰- خطیب بغدادی در تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۴۴۲؛

۲۱- ابن مغازلی در مناقب علی بن ابی طالب، ص ۱۶، حدیث ۲۳ و ص ۲۳۳، حدیث ۲۸۱ و ۲۸۲ و ۲۸۳ و۲۸۴؛

۲۲- خطیب خوارزمی در مناقب، ص ۹۳؛

۲۳- گنجی در کفایه الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب، ص ۵۳؛

۲۴- ابن عساکر در تاریخ دمشق در ترجمه امام علی علیه السّلام، ص ۴۵، حدیث ۵۴۷؛

۲۵- البغوی در مصابیح السنه، ج ۲، ص ۲۰۵؛

۲۶- ابن اثیر در اسد الغابه، ج ۳، ص ۹۳ (در چاپی ص ۱۳۹)، در شرح حال عامر بن لیلی، شماره ۲۷۲۷؛

۲۷- المزی در تحفه الاشراف، ج ۳، ص ۲۰۳، حدیث ۳۶۸۸؛

۲۸- ابن تیمیه در منهاج السنه، ج ۴، ص ۸۵؛

۲۹- هیثمی در مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۳ و ۱۶۴؛

گذشته از آن که عده ای از علمای اهل سنت درباه حدیث ثقلین کتاب مستقل نوشته اند؛ کتاب طرق حدیث «انّی تارک فیکم الثقلین» که حافظ ابوالفضل محمد بن طاهر بن علی بن احمد المقدسی (۴۴۸ – ۵۰۷ ق) نوشته است و ذهبی شرح حال او را در سیر اعلام النبلاء (ج ۱۹، ص ۳۷۱ – ۳۶۱) آورده است. همچنین اسماعیل پاشا در هدیه العارفین (ج ۲، ص ۸۲) شرح حال او را آورده و این کتاب را از آثار او برشمرده است.

دو – محدثانی که حدیث «من کنت مولاه فعلی مولاه» را نقل کرده اند؛

۱- همه محدثانی که حدیث ثقلین در موقف غدیر را نقل کرده اند این حدیث را نیز آورده اند؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه وآله بعد از بیان ثقلین دست علی علیه السّلام را گرفت و به عنوان مصداق عترت به آنان معرفی کرد و سپس فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه»؛

۲- محدثانی که درباره حادثه غدیر کتاب نوشته اند؛

۱-۲- شمس الدین ابن طولون حنفی (۸۸۰ - ۹۵۳ ق) که در علوم متداوله عصر خود تخصص داشت و کتابی دارد به نام «طراز الکم فی ماروی فی غدیر خم» او دارای تألیفات

بسیاری است و کتابی درباره آثار خود دارد به نام «الفلک المشحون فی احوالات ابن طولون» که در صفحه ۴۸ نام این کتاب خود را آورده است؛

۲-۲- محمد بن جریر طبری صاحب تفسیر، تاریخ و... کتابی درباره حدیث غدیر دارد؛

۳-۲- حافظ دار قطنی کتابی دارد به نام طرق حدیث الغدیر که گنجی شافعی در کفایه الطالب (ص ۶۰) از آن یاد کرده است؛

۳- محدثانی که درباره حدیث «من کنت مولاه فعلی مولاه» کتاب نوشته اند؛

۱-۳- حاکم حسکانی کتابی به نام دعاء الهداه الی اداء حق الموالات درباره طرق حدیث من کنت مولاه دارد، خود درباره آن می نویسد:

ص: ۶۰

«و طرق هذا الحدیث مستقصات فی کتاب دعاء الهداه الی

اداء حق الموالات من تصنیفی فی عشره اجزاء.»(۱)

« بررسی کامل طرق این حدیث در کتابم به نام دعوت هدایتگران به ادا کردن حق ولایت در ده جلد انجام گرفته است».

۲-۳- قندوزی صاحب ینابیع الموده درباره طرق حدیث من کنت مولاه مینویسد:

«حکی ابوالمعالی الجوینی المقلّب بامام الحرمین استاذ ابی حامد الغزالی رحمهما الله یتعجب و یقول رایت مجلدا فی بغداد فی ید صحاف فیه روایات خبر غدیرخم مکتوبا علیه المجلده الثامنه و العشرون من طرق قوله صلی الله علیه وآله: من کنت مولاه فعلی مولاه و یتلوه المجلده التاسعه و العشرون.»(۲)

«ابوالمعالی جوینی ملقب به امام الحرمین که استاد ابوحامد غزالی است - که رحمت خدا بر آن دو باد - با تعجب حکایت می کند و می گوید در بغداد در دست کتابفروشی کتابی دیدم که

ص: ۶۱

۱- شواهد التنزیل لقواعد التفصیل، ج ۱، ص ۲۵۲.

۲- ینابیع الموده، الباب الرابع، ص ۳۶.

درباره روایات حدیث غدیر بود و روی جلد آن نوشته شده بود؛ جلد بیست و هشتم از طرق حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه و جلد بیست و نهم بعد از آن خواهد آمد».

۳-۳- حاکم نیشابوری ابن البیع کتابی دارد به نام «طرق حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه» که خود در کتاب دیگرش به نام «معرفه علوم الحدیث» در جلد پنجاهم، صفحه ۳۱۲ از آن یاد کرده است؛

۳-۴- شمس الدین ذهبی مورخ مشهور کتابی دارد به نام حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه که خود درباره این کتاب می نویسد:

«و قد جمعت طرق حدیث الطیر فی جزء و طرق حدیث من کنت مولاه و هو اصحّ.»(۱)

«طرق حدیث طیر را در یک جلد جمع کردم. همچنین طرق حدیث من کنت مولاه را نیز در یک جلد جمع کردم که این حدیث صحیح تر است».

۳-۵- ابوسعید ناصر سجستانی کتابی به نام «الداریه فی حدیث الولایه» دارد که ۱۷ جزء است و سمعانی از دانشمندان اهل سنت آن را دیده است.(۲)

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۱۷، ص ۱۶۹.

۲- الانساب، ج ۷، ص ۸۶.

از دانشـمندان شـیعه نیز ابن شـهر آشوب از این کتاب یاد کرده می نویسد: «مولف این کتاب، این حدیث را از یکصد و بیست صحابی نقل کرده است».(۱)

۴- محدثانی که درباره حدیث غدیر قضاوت کرده اند:

۱-۴- ابن مغـازلی شـافعی پس از آن که حـدیث غـدیر را با سـیزده سـند نقل کرده است از قول ابوالقاسم فضل بن محمـد می نویسد:

«هـذا حدیث صـحیح عن رسول الله علیه السّـلام و قد روی حدیث غدیر خم عن رسول الله علیه السّـلام نحو من مائه نفس منهم العشره المبشّره و هو حدیث ثابت لا اعرف له علّه تفرد علی بهذه الفضیله لیس یشرکه فیها احد.»(۲)

«این حدیث صـحیحی است از رسول خدا صلی الله علیه وآله و سپس خودش می گوید: حدیث غدیر را ازرسول خدا صلی الله علیه وآله حدود یکصد نفر از اصـحاب آن حضـرت نقل کرده اند که عشـره مبشـره نیز از آن جمله اند. این حدیث ثابتی است که من نسـبت به آن نقصـی نمی شـناسم؛ این امتیـازی است که تنهـا علی دارای آن است و کسـی بـا او در این امتیـاز شـریک نیست».

۱- مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۵۲۹.

۲- مناقب، ابن مغازلی، ص ۲۷.

۲- مورخان اهل سنت:

مورخان اسلامی که سیره رسول خدا صلی الله علیه وآله را نوشته اند به حادثه غدیر اشاره کرده اند؛ چه مشروح و چه به عنوان خطبه رسول خدا صلی الله علیه وآله در حجه الوداع. حتی کسانی که عناد خاصی با شیعه دارند نیز نتوانسته اند وقوع حادثه را نادیده بگیرند؛

«فصل فی خطبته صلی الله علیه وآله بمکان بین مکه و مدینه فی ایراد الحدیث الدال علی انّه علیه السّلام خطب بمکان بین مکه والمدینه مرجعه عن حجه الوداع قریب من الجحفه یقال له غدیرخم»(۱)

«فصلی درباره سخنرانی رسول خدا صلی الله علیه وآله در محلی بین مکه و مدینه و آوردن احادیثی که دلالت می کند رسول خدا صلی الله علیه وآله هنگام بازگشت از حجه الوداع نزدیک جُحفه که به آن غدیر خم می گویند، سخنرانی کرده است».

ابن کثیر عناد خاص خود را به شیعه چنین ابراز می دارد:

«و نحن نورد عیون ما روی فی ذلک مع اعلامنا انّه لا حظ للشیعه فیه و لا متمسک لهم و لا دلیل لما نبیّنه و نبّه علیه.»(۲)

۱- البدایه و النهایه، ج ۴، ۱۶۷.

۲- همان.

«ما عین آنچه را درباره حادثه غدیر وارد شده است، می آوریم با این که پیشتر اعلام می کنیم که حادثه غدیر بهره ای برای شیعه ندارد و وسیله ای برای آنان نیست و دلیلی نیز برای حقانیت آنان نیست که در آینده آن را بیان می کنیم و به این مسأله توجه خواهیم کرد».

عجیب است که ابن کثیر پس از نقل حدیثی در این زمینه می نویسد:

«قال شیخنا ابوعبدالله الذهبی و هذا حدیث صحیح.»(۱)

«استاد ما ذهبی گفته است حدیث غدیر صحیح است.»

کسی نیست به ابن کثیر بگوید که اگر این حدیث صحیح است، چگونه به نفع شیعه نیست و عجیب تر آن که با دیدگاه افراطی اهل سنت درباره صحابه به خصوص سلفیون که ابن کثیر از آنان است در ادامه برای این که به گفته خود او شیعه را از این حدیث بی بهره کند، حاضر شده است به ابوهریره - که از صحابه است - نسبت دروغگویی بدهد، چرا که وی نزول آیه {الیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ} را در روز غدیر نقل کرده است(۲) و عجیب تر آن است که ابن کثیر در تفسیرش به حادثه غدیر اشاره می کند و می نویسد:

ص: ۶۵

۱- همان، ص ۱۶۸.

۲- همان، ص ۱۷۴.

«و قد ثبت فی الصحیح»؛(۱) در نقل صحیح، این حادثه ثابت شده است.

۳- مفسران اهل سنت:

مفسران اسلامی نیز به نوبه خود به وقوع حادثه غدیر و صدور حدیث ثقلین اشاره کرده اند؛ آنان در ذیل آیاتی به تناسب آیه،مسأله غدیر را مطرح کرده اند که می توان آنها را چنین تقسیم بندی کرد:

۱-۳- گروهی که نزول آیه {یا أَیُّها الرَّسُولُ بَلِّغْ} را در روز غدیر می دانند؛(۲)

۲-۳- گروهی که نزول آیه {الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ} را در روز غدیر می دانند؛(۳)

۳-۳- مفسرانی که نزول آیه {سَأَلَ سائِلٌ بِعَذابٍ واقِعٍ} را بعد از حادثه غدیر می دانند؛(۴)

۱- تفسیر، ابن کثیر، ج ۶، ص ۱۹۹.
۲- تفسیر غرائب القرآن، ج ۶، ص ۱۲۹؛ تفسیر المنار، ج ۶، ص ۴۶۳؛ تفسیر، ابن ابی حاتم، ج ۴، ص ۱۱۷۲؛ تفسیر فخر رازی، ج ۱۱، ص ۴۹؛ فتح البیان فی مقاصد القرآن، ج ۴، ص ۱۹؛ تفسیر روح المعانی، ج ۶، ص ۱۹۳؛ الدرّالمنثور، ج ۲، ص ۲۹۸.
۳- گروهی از محدثان نیز نزول این آیه را در روز غدیر در کتب خود آورده اند؛ تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۲۹۰؛ مناقب، ابن مغازلی، ص ۱۹؛ مناقب، باعونی، ج ۱، ص ۱۱۸ و ۱۳۷؛ النور المشتعل، ص ۵۶؛ مناقب، ابن مردویه، ص ۲۵۱؛ ترجمه الامام علی علیه السّلام من تاریخ مدینه دمشق، ج ۲، ص ۷۵؛ شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، ج ۱، ص ۲۰۰.
۴- تفسیر قرطبی، ج ۱۸، ص ۲۷۸.

۴-۳- مفسرانی که حادثه غدیر را ذیل آیات: مودت، اعتصام، قربی، تطهیر و... نقل کرده اند که مطرح کردن آنها به درازا می کشد.

۴- شعرای اهل سنت

شاعرانی که درباره حادثه غدیر از اهل سنت شعر گفته اند، فراوان هستند که ما در مقدمه چهارم تنها به نمونه ای از سروده شاعرانی که از بین صحابه و تابعان درباره این حادثه شعر سروده اند اشاره می کنیم.

۵- احتجاج به حادثه غدیر:

اشاره

از مسائلی که بر وقوع حادثه غدیر در تاریخ اسلام دلالت می کند، احتجاج به کلام رسول خدا صلی الله علیه وآله در این خطبه است. این احتجاجات در مناظرات انجام شده از طرف اهل البیت علیه السّلام، اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله، تابعان و شیفتگان حضرت علی علیه السّلام آمده است که در منابع شیعه و اهل سنت فراوان یافت می شود که آوردن آنها موجب طولانی شدن بحث خواهد شد.

ما تنها به احتجاج حضرت علی علیه السّلام به این حادثه و آن هم براساس منابع اهل سنت اکتفا می کنیم:

۱-۵- احتجاج به حدیث غدیر در «یوم الشوری»:

عمر در آستانه مرگ، شورایی شش نفره را تشکیل داد که برای جامعه رهبر تعیین کنند و علی علیه السّلام نیز یکی از آنان بود. آن حضرت برای اثبات این که

شایسته ترین فرد امت برای رهبری جامعه است به استدلال پرداخت، و به حدیث غدیر و جمله رسول خدا صلی الله علیه وآله که درباره اش فرموده بود: «من کنت مولاه فعلی مولاه» احتجاج کرد.(۱)

۲-۵- ایام حکومت عثمان:

در ایام خلافت عثمان روزی حدود دویست نفر از مهاجران و انصار در مسجد رسول خدا صلی الله علیه وآله نشسته بودند و درباره فضائل هر دو گروه سخن می گفتند. حضرت علی علیه السّلام ساکت بود تا این که در پایان از او خواستند که در این باره اظهارنظر کند. حضرت وارد بحث شد و به سخنان آنان پاسخ داد و سپس به بیان امتیازات خود برای رهبری جامعه اسلامی پرداخت و به حدیث غدیر و جمله «من کنت مولاه فعلی مولاه» استدلال کرد.(۲)

۳-۵- احتجاج در یوم الرحبه:

در دوران خلافت امام علی علیه السّلام، معاویه و طرفداران او تلاش میکردند تا مشروعیت حکومت امام را خدشه دار نموده و چنین القا کنند که حکومت آن حضرت نیز همانند حکومت معاویه است؛ از جمله این تلاشها آن بود که امام علی علیه السّلام را متهم کردند که به رسول خدا صلی الله علیه وآله تهمت می زند که می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله او را بر دیگران مقدم داشته است.

۱- مناقب، خوارزمی، ص ۳۱۳، حدیث ۳۱۴.

۲- فرائد السمطین، ج ۱، ص ۳۱۲، حدیث ۲۵۰.

به دنبال این جریان امام علی علیه السّلام در جمع مردم رحبه کوفه حضور یافت و ضمن یک سخنرانی از آنان خواست که هرکس در غدیر حضور داشته و جریان مراسم معارفه او را توسط رسول خدا صلی الله علیه وآله دیده است برخیزد و شهادت دهد که دوازده نفر برخاستند و شهادت دادند.(۱)

۴-۵- احتجاج در یوم الجمل:

در جریان جنگ جمل - که اولین جنگ داخلی مسلمانان بود و رهبری جریان مخالف امام را همسر رسول خدا صلی الله علیه وآله و طلحه و زبیر دو نفر از اصحاب با سابقه رسول خدا صلی الله علیه وآله به عهده داشتند - حضرت برای این که حقانیت خود را اثبات کند، زبیر را خواست و با او مذاکره کرد تا شاید بتواند جلو خونریزی را بگیرد. وقتی حضرت در مذاکره با زبیر به حدیث غدیر استدلال کرد زبیر ضمن اعتراف به این حادثه از عملکرد خود پشیمان شد و از جنگ کناره گرفت.(۲)

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۷۴؛ اسنی المطالب فی مناقب ابن ابی طالب، ص۴۸؛ تنبیه الغافلین عن فضائل الطالبیِن، ص ۶۲.

۲- کنزالعمّال، ج ۱۱، ص ۳۳۲، حدیث ۳۱۶۶۲.

مقدمه چهارم: اعلام ولایت و جانشینی بلافصل امام علی علیه السّلام در غدیر

اشاره

پس از اثبات وجود حادثه غدیر در تاریخ اسلام این مقدمه باید اثبات شود که آیا این حادثه بر جانشینی بلافصل امام علی علیه السّلام پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله دلالت دارد یا نه؟ پاسخ این سؤال را از راههای گوناگون می توان ارائه کرد:

۱- فهم صحابه حاضر در جلسه

بدون تردید صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله - که در جلسه حضور داشتند و عرب زبان هم بودند - از کلمات به کار رفته در سخنرانی رسول خدا صلی الله علیه وآله مسأله امامت و رهبری امت را فهمیدند. این مسأله را از راههای گوناگون می توان اثبات کرد؛ از قبیل احتجاجات آنان به حدیث غدیر، اعترافات آنان و... که ما در این جا تنها به تبریک خلیفه دوم اشاره می کنیم.

بعد از آن که معرفی حضرت علی علیه السّلام توسط رسول خدا صلی الله علیه وآله پایان یافت:

«فلقیه عمر فقال: هنیئا لک یا ابن ابی طالب، اصبحت مولای و مولا کل مؤمن و مؤمنه.»(۱)

ص: ۷۰

۱- تفسیر غرائب القرآن، ج ۶، ص ۱۲۹؛ تفسیر، فخر رازی، ج ۱۱، ص ۴۹؛ مسند، احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۳۵۵؛ البدایه و النهایه، ج ۴، ص ۱۶۹؛ تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۲۹۰؛ مناقب، ابن مغازلی، ص ۱۹؛ فرائد السمطین، ج ۱، ص ۷۱ و ۷۷؛ فضائل الطالبین، ص ۵۹؛ تفسیر روح المعانی، ج ۶، ص ۱۹۴؛ المعیار و الموازنه، ص ۲۱۲.

«عمر، علی علیه السّلام را ملاقات کرد و به او گفت: گوارا باد بر تو ای پسر ابو طالب که مولای من و مولای هر زن و مرد مؤمنی شده ای!»

اگر این حدیث بر ولایت و رهبری امام علی علیه السّلام دلالت نمی کرد، تبریک گفتن خلیفه دوم معنی نداشت.

۲- عمامه گذاری علی علیه السّلام

علاوه بر فهم صحابه حاضر در جلسه، عمل و اقدام ویژه رسول اعظم صلی الله علیه وآله مبنی بر مراسم عمامه گذاری برای علی علیه السّلام در همان جلسه با توضیحاتی که قبلاً گذشت دلیل بسیار محکم و مستقل دیگری است و همچنین افزون بر این دلائل اطلاق لقب مولا بر علی علیه السّلام از طرف آن حضرت و صحابه مؤید ادعای ماست.(۱)

۳- مناشده به حدیث غدیر

از شواهدی که دلالت حدیث غدیر را بر امامت علی علیه السّلام قطعی می کند - گذشته از اعتراف اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله و فهم آنان از این حدیث - مناشده

۱- .توضیح کامل این مطلب در همین جلد در مبحث شواهد نزول آیه تبلیغ بیان شده است.

آنان به این حدیث است. اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه وآله و اصحاب آن حضرت در تمام مناظراتی که می خواستند شایستگی علی علیه السّلام را برای جانشینی رسول خداصلی الله علیه وآله اثبات کنند به حدیث غدیر استدلال می کردند؛ آن هم استدلال همراه با اعتراف و قسم به خداوند که به آن، «مناشده» گویند؛ بدین گونه که شخص را قسم می دادند که آیا چنین چیزی را قبول دارد یا نه؟ و سپس شخص اعتراف می کرد که چنین چیزی وجود دارد.

مناشده به حدیث غدیر از همان روزی که عده ای حق علی علیه السّلام را غصب کردند، آغاز شد و در طول تاریخ اسلام هر جا که طرفداران علی علیه السّلام در برابر مخالفان آن حضرت قرار گرفته اند به این حدیث استدلال کرده اند. بیشترین کسی که به این حدیث استدلال کرده خود امام علی علیه السّلام است که پیشتر مواردی از آنها را نقل کردیم.

۴- نزول عذاب آسمانی

از شواهدی که دلالت حادثه غدیر بر امامت آن حضرت را تأیید می کند، مقاومتهایی است که از طرف بعضی از اصحاب آن حضرت انجام گرفته و در نتیجه به مناظره با رسول خدا صلی الله علیه وآله و تقاضای نزول عذاب آسمانی در صورت صحت سخنان آن حضرت انجامید که عذاب نیز نازل شد و او نابود شد که شرح آن در آیه تبلیغ گذشت و تکرار نمی کنیم.

ص: ۷۲

۵- سروده های شاعران

اشاره

اگر چه در بیان آیه قبل به صورت اختصار به سروده شاعران استدلال کردیم امّا از شواهدی که دلالت حدیث غدیر بر امامت و وصایت آن حضرت را اثبات می کند، سروده های شاعرانی است که در آنها لقب وصی برای حضرت امیر علیه السّلام انتخاب شده است. شاعرانی که در طول تاریخ درباره حادثه غدیر شعر سروده اند بسیارند که مرحوم حجه الاسلام دکتر محمدهادی امینی فرزند علامه امینی قدس سره اشعار و شرح حال آنان را در چندین جلد منتشر کرده است، ولی آنچه ما بنا داریم که در اینجا بیاوریم، خود صحابی یا تابعی است که یا در مراسم حضور داشته و یا آن که نزدیک به عصر حضور رسول خداصلی الله علیه وآله بود که سخن آنان سند است. البته بی شک نقل کامل این اشعار نیاز به تدوین کتاب جداگانه ای دارد؛ از این رو ما تنها به بیتی از آن قصیده هایی اکتفا می کنیم که به وصایت حضرت اشاره کرده است:

الف: شاعران صحابی

۱- خزیمه بن ثابت ذوالشهادتین (۳۷ ق):

وی از اصحاب بزرگوار رسول خدا صلی الله علیه وآله است که آن حضرت شهادت او را در دستگاه قضاوت اسلامی به منزله دو شهادت پذیرفته و شرح حال او در منابع بسیاری آمده است.(۱)

ص: ۷۳

۱- اسد الغابه، ج ۲، ص ۱۳۳، رقم ۱۴۴۶؛ الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۱، ص ۴۲۵، رقم ۲۲۵۱؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۴۸ رقم ۱۰۰؛ الوافی بالوفیات، ج ۱۳، ص ۳۱۰؛ الاعلام، ج ۲، ص ۳۰۵.

او از حادثه غدیر و... جانشینی بلافصل امام علی علیه السّلام پس از رسول خداصلی الله علیه وآله را باور داشت و در چندین قصیده آن را بیان کرده است که به بعضی از آنها اشاره می کنیم:

۱-۱- با نزول آیه {انّما ولیّکم الله...} خزیمه این جریان را به شعر سروده است

وصی الرسول و زوج البتول امام البریّه شمس الضحی(۱)

جانشین رسول خدا صلی الله علیه وآله وهمسر زهرای بتول علیهاالسّلام ، رهبر مردم و خورشید تابان است

۱-۲- در جریان جنگ جمل که عایشه همسر رسول خدا صلی الله علیه وآله در آن نقش می آفرید و خزیمه در این جنگ حضور داشت، ضمن قصیده ای خطاب به عایشه، جانشینی امام علی علیه السّلام را به او یادآور می شود که از آن قصیده است:

وصیّ رسول الله من دون اهله و انت علی ما کان من ذاک شاهده(۲)

«جانشین رسول خدا صلی الله علیه وآله از بین خاندان او بود و خود بر این جانشینی گواه هستی».

۱-۳- بعد از قتل عثمان و بیعت مردم با امام علی علیه السّلام در حالی که حضرت روی منبر رسول خدا صلی الله علیه وآله نشسته بود و مردم با او بیعت می کردند، خزیمه بن ثابت ایستاده و شاهد جریان بود، آن گاه قصیده ای به این مناسبت سرود. بیتی از آن بدین قرار است:

۱- دیوان خزیمه بن ثابت، ص ۶۴؛ شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، ص ۷۰.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۴۶.

وصیّ رسول الله من دون اهله وفارسه قد کان فی سالف الزمن(۱)

«جانشین رسول خدا صلی الله علیه وآله از بین خاندان او و تک سوار او در زمان گذشته است».

۲- زیاد بن لبید بن ثعلبه (۴۱ ق):

از اصحاب بزرگوار رسول خدا صلی الله علیه وآله است که در پیمان عقبه حضور داشت. او در تمام جنگهای رسول خدا صلی الله علیه وآله حاضر بود و نمایندگی آن حضرت در حَضَرِموت را به عهده داشت. ابوبکر نیز او را برای جنگ با مرتدان یمن فرستاد. شرح حال او در برخی از منابع آمده است.(۲)

او در جنگ جمل شرکت داشت و در دفاع از امام علی علیه السّلام قصیده ای گفته است که ضمن آن به جانشینی آن حضرت پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز اشاره می کند:

ولانبالی فی الوصیّ من غضب و انّما الانص-ار جدّ لا لعب(۳)

«ما از خشم علیه جانشین واهمه نداریم بدون تردید انصار استوارند نه بازیچه».

۱- الفتوح، ج ۲، ص ۲۷۵؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۴، حدیث ۴۵۹۵؛ الفصول المختاره، ص ۲۶۷؛ الوافی بالوفیات، ج ۳، ص ۳۱۰؛ المجموع الرائق، ج ۲، ص ۵۳.

۲- الاستیعاب، القسم الثانی، ص ۵۲۳، رقم ۸۳۴؛ اسدالغابه، ج ۲، ص ۲۷۳، رقم ۱۸۰۹؛ الاصابه، ج ۱، ص ۵۵۸، رقم ۲۸۶۴؛ الطبقات الکبری، ج ۶، ص ۲۲.

۳- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۴۵.

۳– عبدالله بن المغیره بن الحارث بن عبدالمطلب:

وی یکی از صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله بود. برخی از منابع شرح حال او را نگاشته اند.(۱) او که شاعری چیره دست بود، در جواب قصیده ای که ولید بن عقبه علیه امام علی علیه السّلام گفته بود به دفاع از آن حضرت برخاست و چندین بار به جانشینی او پس از رسول خدا صلی الله علیه وآلهاشاره کرده است؛

وصیّ النبیّ المصطفی وابن عمّه فمن ذا یدانیه و من ذایقا ربه

و انّ ولی الامر بعد محمّد علیّ و فی کل المواطن صاحبه

وصیّ رسول الله حقّا و صنوه و اوّل من صلّی ومن لان جانبه(۲)

«جانشین پیامبر برگزیده و پسر عمویش پس چه کسی بر او چیره می گردد و چه کسی با او برابری می کند بدون تردید ولی امر بعد از پیامبر علی علیه السّلام است که در همه جا همراه پیامبر است؛ جانشین بحق رسول خدا صلی الله علیه وآله و برادر اوست؛ اولین نمازگزار و کسی است که در بستر او خوابیده است»..

۴– قیس بن سعد بن عباده (ت ۶۰ ق)

او صحابی بزرگوار رسول خدا صلی الله علیه وآله است که در همه جنگهای آن حضرت حضور داشت و نماینده آن حضرت در جمع آوری صدقات بود. در عصر امام علی علیه السّلام از طرف آن حضرت حاکم مصر و آذربایجان شد و در جنگ صفین

۱– الاستیعاب، القسم الثالث، ص ۹۲۱، رقم ۱۵۷۸؛ المعارف ابن قتیبه، ص ۱۲۶؛ اسد الغابه، ج ۳، ص ۲۶۳، رقم ۲۹۸۰؛ الاصابه، ج ۲، ص ۳۲۰، رقم ۴۷۲۴.

۲– الفتوح، ج ۲، ص ۲۷۷؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۶۵؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۴۳ و ج ۱۳، ص ۲۳۱؛ کفایه الطالب، باب ۲۵، ص ۱۲۷؛ المجموع الرائق، ج ۲، ص ۵۰.

پرچمدار آن حضرت بود. او صاحب ویژگی هایی همانند شجاعت، سخاوت، قاطعیت و دوراندیشی بود. وی

خطیبی برجسته به شمار می رفت. آنچه در منابع درباره او گفته اند، بیش از اینهاست. (۱) در آغاز جنگ جمل حضرت او و عمار یاسر و فرزندش امام حسن علیه السّلام را به کوفه فرستاد تا مردم را به شرکت در جنگ و حمایت از آن حضرت تشویق کنند.

قیس در یک سخنرانی مشروح ضمن تجلیل از امام علی علیه السّلام به جانشینی او چنین اشاره می کند:

اتاکم سلیل المصطفی و وصیّه و انتم بحمدالله عار من الهدّ(۲)

فرزند پیامبر و جانشین او نزد شما آمد و شما نیز بحمدالله از سستی بیگانه اید

قیس بن سعد که در جنگ صفین حضور داشت، در دفاع از امام علی علیه السّلام در برابر معاویه ضمن قصیده زیر به حادثه غدیر اشاره می کند که بر امامت آن حضرت دلالت دارد؛

و علی امامنا و امام لسوانا اتی به التنزیل حین قال النبیّ من کنت مولاه مولاه خطب جلیل(۳)

«و علی علیه السّلام پیشوای ماست که قرآن در شأن او نازل شده است، هنگامی که پیامبر

ص: ۷۷

۱- اسدالغابه، ج ۴، ص ۴۲۴، رقم ۴۳۴۸؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۱۰۲، رقم ۲۱؛ الاعلام، ج ۵، ص ۲۰۶.

۲- النصره فی حرب البصره، ص ۱۳۳.

۳- الفتوح، ج ۳، ص ۶۱؛ المجموع الرائق، ج ۲، ص ۵۶.

گفت هر که من مولای اویم این علی مولای اوست، و این سخن بلند مرتبهای است».

۵- ابوالهیثم مالک بن التّیهان (ت - ۳۷ ق)

صحابی جلیل القدر رسول خدا صلی الله علیه وآله است که بیشتر به کنیه اش مشهور شده است. اولین کسی است که در عقبه با رسول خدا صلی الله علیه وآله بیعت کرده است و جزء دوازده نفر از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله است که به حکومت ابوبکر اعتراض کردند. او در تمام جنگهای رسول خدا صلی الله علیه وآله حضور داشت و در جنگهای جمل و صفین نیز حاضر بود. او از چند نفری است که حضرت در خطبه ۱۸۲ نهج البلاغه بخاطر از دست دادن آنان حسرت می خورد که در جنگ صفین شهید شده اند. شارحان شرح حال او را نوشته اند.(۱)

او که روزی همرزم طلحه و زبیر در دفاع از اسلام بود، وقتی در جنگ جمل دید که طلحه و زبیر در برابر علی علیه السّلام صف آرایی کردند، قصیده ای در نقد رفتار آن دو سرود که در بیتی از آن می گوید:

انّ الوصیّ امامنا و ولیّنا برح الخفاءو باحت الاسرار(۲)

«بدون تردید جانشین رسول خدا صلی الله علیه وآله رهبر و سرپرست ماست امور مخفی آشکار و اسرار هویدا شد»

ص: ۷۸

۱- الاستیعاب، القسم الرابع، ص ۱۷۷۳ رقم ۳۲۱۳؛ اسدالغابه، ج ۵، ص ۱۴ رقم ۴۵۶۶ و ۶۳۲۴؛ الاصابه، ج ۴، ص ۲۱۲، رقم ۱۱۱۹؛ الاعلام، ج ۵، ص ۲۵۸؛ الفتوح، ج ۲، ص ۳۰۷.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۴۳.

۶- المغیره بن الحارث بن عبدالمطلب:

صحابی، و نیز پسر عمو و برادر رضاعی رسول خدا صلی الله علیه وآله است؛ زیرا از حلیمه سعدیه شیر خورده است. شارحان شرح حال او را آورده اند.(۱)او نیز درباره درگیری صفین قصیده ای دارد که خطاب به سپاه امام می گوید:

فیکم وصیّ رسول اللّه قائدکم و صهره و کتاب اللّه قد نشرا(۲)

«جانشین رسول خدا صلی الله علیه وآله میان شماست. او داماد رسول خدا صلی الله علیه وآله است و هر آینه کتاب خدا را به صحنه آورده اند»

۷- النعمان بن عجلان بن النعمان بن عامر:

وی صحابی رسول خدا صلی الله علیه وآله است. در زمان امام علی علیه السّلام حاکم بحرین بود. او شاعری فصیح و ملقّب به زبان گویای انصار بود. در مناظرات از او استفاده می کردند. عمرو بن عاص روز سقیفه سخن نابجایی گفته بود که انصار برای مناظره با عمرو بن عاص، نعمان بن عجلان را همراه با جمعی فرستادند که شرح حال او را گزارش کرده اند.(۳)

۱- الطبقات الکبری، ج ۴، ص ۴۹؛ الاستیعاب، القسم الرابع، ص ۱۷۳، رقم ۳۰۰۲؛ اسدالغابه، ج ۶، ص ۱۴۴، رقم ۵۹۵۹؛ صفه الصفوه، ج ۱، ص ۵۱۹، رقم ۵۷؛ الاعلام، ج ۲۷۶.

۲- وقعه صفین، ص ۳۵۸؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۴۹.

۳- الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۳، ص ۵۶۲، رقم ۸۷۴۶؛ اسدالغابه، ج ۵، ص ۳۳۴، رقم ۵۲۴۷؛ الاستیعاب، القسم الرابع، ص ۱۵۰۱، رقم ۲۶۱۹.

او در مناظره با عمرو بن عاص از قدرت شعری خود نیز بهره جست و به بیان فضائل امام علی علیه السّلام پرداخت؛

وصیّ النبیّ المصطفی و ابن عمّه و قاتل فرسان الضلاله و الکفر(۱)

«جانشین پیامبر و پسر عموی او و قاتل همه قهرمانان کفر و گمراهی است»

نعمان در جریان صفین حضور داشته و در ایامی که سپاه مسلمانان تصمیم به جدا شدن از امام و عقب نشینی داشتند با سرودن اشعاری درصدد انصراف آنان از این تصمیم برآمد. وی در ضمن آن قصیده می گوید:

کیف التفرّق و الوصیّ امامنا لا کیف الاّ حیره و تخاذلاً(۲)

«چگونه جدا شدیم در حالی که جانشین رسول خدا صلی الله علیه وآله رهبر ماست زندگی بعد از جدا شدن از وصی جز سرگردانی و خواری چیزی نیست».

۸- عبدالله بن بدیل بن ورقاء (ت - ۳۷ ق):

صحابی رسول خدا صلی الله علیه وآله است که گذشته از شرکت در جنگهای آن حضرت در فتوحات اسلامی نیز شرکت داشت.

او در جنگ صفین نیز حضور داشت و فرمانده لشکر پیاده حضرت بود و چنان شجاعانه با دو شمشیر می جنگید که سپاه معاویه وادار به عقب نشینی شد،

۱- الاخبار الموفقیات للزبیر بن بکار، ص ۵۹۲ ۵۹۴؛ الاستیعاب، القسم الرابع، ص ۱۵۰۲ ۱۵۰۱، رقم ۲۶۱۹.

۲- وقعه صفین، ص ۳۶۵؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۴۹.

ولی سرانجام با سنگ باران کردن او و هجوم همه جانبه وی را شهید کردند. در برخی منابع شرح حال او را نوشته اند.(۱)

او در جنگ جمل نیز حضور داشت و در ضمن قصیده ای خطاب به سپاه عایشه می گوید:

یا قوم للحظه العظمی التی حدثت حرب الوصیّ و ما للحرب من آسی(۲)

«ای مردم! برای این حادثه بزرگی که اتفاق افتاده جنگ با جانشین رسول خدا است که آثار ناگوار دارد».

۹- عبدالرحمان بن الحنبل بن مالک:

وی صحابی رسول خدا صلی الله علیه وآله و شاعری نقاد بود. حتی در عصر عثمان، در پی تجلیلی که عثمان از مروان بن الحکم کرد، (با این که تبعید شده رسول خداصلی الله علیه وآله بود) قصیده ای در نکوهش مروان و عملکرد عثمان سرود.عثمان نیز او را در خیبر زندانی کرد. او در جنگ جمل حضور داشت و در جنگ صفین شهید شد(۳) او در جریان سقیفه با مشاهده انحراف مسأله جانشینی

۱- المحبّر، ص ۱۸۴؛ الاستیعاب، القسم الثالث، ص ۱۷۲، رقم ۱۴۸۱؛ اسدالغابه، ج ۳، ص ۱۸۴، رقم ۲۸۳۲؛ الاعلام، ج ۴، ص ۷۳.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۴۶.

۳- الاستیعاب، القسم الثانی، ص ۸۲۸، رقم ۱۴۰۱؛ اسدالغابه، ج ۳، ص ۴۳۶، رقم ۳۲۸۶؛ الاصابه، ج ۲، ص ۳۹۵، رقم ۵۱۰۷؛ تهذیب الکمال، ج ۲۴، ص ۲۰۶، رقم ۴۹۸۹؛ الفتوح، ج ۲، ص ۲۴۷.

رسول خداصلی الله علیه وآله از مسیر اصلی آن در قصیده ای به نقد رفتار مسلمانان پرداخته در ضمن آن می گوید:

ابا حسن فارضوا به و تمسّ-کوا فلیس ل-من فیه یری العیب منطقا

علیّا وص-یّ المصطفی و ابن عمّه و اوّل من صلّی لذی العرش واتقی(۱)

«به ابوالحسن رضایت دهید و از او پیروی کنیدکه عیب جویان نیز در او عیبی نمی بینند؛ علی علیه السّلام جانشین پیامبر و پسر عموی اوست و اولین کسی است که برای صاحب عرش نماز گزارده و تقوا پیشه کرده است».

۱۰- جریر بن عبدالله بن جابر (ت – ۵۱ ق):

وی صحابی بزرگوار رسول خدا صلی الله علیه وآله است. پیامبر صلی الله علیه وآله در سخنانی از عقل و تدبیر و اخلاق او تجلیل کرده است. عمر او را یوسف این امت می دانست. رسول خدا صلی الله علیه وآله او را مأمور منهدم کردن بتخانه یمن کرد. جریر در جنگ قادسیه نیز نقش اساسی داشت. وی در چندین مورد به جانشینی امام علی علیه السّلام اشاره کرده است.(۲)

او در دوران عثمان حاکم همدان بود و چون حضرت به خلافت رسید نامه ای به ایشان نوشت که مردم را در جریان حوادث مدینه قرار دهد و از آنان

۱- کفایه الطالب، باب ۲۵، ص ۱۲۷.

۲- الاستیعاب، القسم الاول، ص ۲۳۶، رقم ۳۲۲؛ اسدالغابه، ج ۱، ص ۳۳۳، رقم ۷۳۰؛ الاصابه، ج ۱، ص ۲۳۲، رقم ۱۱۳۶؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۵۳۰، رقم ۱۰۸.

بیعت بگیرد. او ضمن قصیده ای در حقانیت امام در جانشینی رسول خداصلی الله علیه وآله چنین می گوید:

رسول الملیک و من بعده خلیفتنا القائم المدّعم

علیا عنیت وصیّ النبیّ نجالدعنه غواه الامم(۱)

«رسول خدا صلی الله علیه وآله و بعد از اوخلیفه استوار و پناهگاه ما مقصودم علی علیه السّلام جانشین رسول خدا صلی الله علیه وآله است ما گمراه کنندگان امتها را از او دور خواهیم کرد».

امام علی علیه السّلام در دوران خلافت خود او را نزد معاویه فرستاد تا از او بیعت بگیرد، ولی معاویه به پشتوانه نیروهای نظامی شرحبیل بن سمط - که رئیس یمامه بود - مقاومت می کرد. در پی آن جریر قصیده ای سرود و شرجبیل را نصیحت کرد که از حمایت معاویه دست بکشد. به او چنین می گوید:

وصیّ رسول اللّه من دون اهله و فارسه الحامی به یضرب المثل(۲)

«از خاندان رسول خدا صلی الله علیه وآله او جانشین اوست او تک سوار و مدافع رسول خداصلی الله علیه وآله است که [شجاعت او] ضرب المثل است».

۱- وقعه صفین، ص ۱۸؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۴۷؛ المجموع الرائق، ج ۲،ص۵۸.
۲- وقعه صفین، ص ۴۸ ۴۹؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۴۹.

۱۱- عمرو بن العاص بن واثل:

از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله یکی از زیرکان عرب به شمار می آید. آنان که با تاریخ اسلام آشنایند، از نقش او را در به قدرت رسیدن معاویه و تضعیف امام آگاهی دارند. او همکاری خود با معاویه در جنگ با علی علیه السّلام را مشروط به واگذاری حکومت مصر کرده بود و بعد از آن که به حکومت مصر رسید، از ارسال مالیات مصر به شام امتناع کرد. در پی آن معاویه نامه ای به او نوشت و از او گله کرد. عمرو بن العاص هم در پاسخ ضمن یک قصیده ۶۶ بیتی حوادث آن دوران و نقش خود در به قدرت رساندن معاویه را شرح داد.(۱) او در این قصیده به معاویه گوشزد می کند که رقیب او جانشین رسول خدا صلی الله علیه وآله بوده است. اوهم به وقوع حادثه غدیر و حضورش در آنجا اعتراف می کند و هم از قضیه غدیر، امامت و رهبری را استنباط می کند. به این چند بیت توجه کنید:

و کم سمعنا من المصطفی وصایا مخصّصه فی علیّ

و فی یوم خم رقی منبرا یبلّغ و الرکّب لم یرحل و فی کفهکفّه معلنا ینادی بامر العزیز العلیّ الست بکم منکم فی النفوس باولی، فقالوا بلی فافعل فانحله امره

۱- انساب الاشراف، ج ۱۰، ص ۲۷۷؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۶، ص ۱۰۸؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۵۴، رقم ۱۵؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۴، ص ۸۹؛ الاعلام، ج ۵، ص ۷۵.

المومنین من الله مستخلف المنحل وقال فمن

کنت مولی له فهذا له الیوم نعم الولیّ(۱)

«چقدر از پیامبر شنیدیم وصیت های ویژه درباره علی از جمله در روز غدیر منبر رفت کاروان متوقف بود و او تبلیغ می کرد. در حضور جمع دست علی علیه السّلام در دستش بودو به دستور خداوند فریاد می زد؛ آیا من از خودتان به شما سزاوارتر نیستم همه گفتند: آری! هر چه می خواهی انجام ده. به دستور خداوندی که همیشه عطا کننده است پس او رهبری مسلمانان را به علی داد و گفت هر که من مولای اویم امروز این علی علیه السّلام بهترین مولا برای اوست».

۱۲- الاشعث بن قیس بن معدی کرب (ت - ۴۰ ق)

از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله است که در سال دهم همراه جمعی از قبیله اش مسلمان شد. او - چه در جاهلیت و چه در اسلام - رهبری قبیله خود را در اختیار داشت. وی در زمان ابوبکر از مرتدان محسوب می شد، ولی ابوبکر با او مصالحه کرد و در فتوحات قادسیه، مدائن،

نهاوند و... حضور فعال داشت و در جنگ صفین در سپاه امام بود.(۲)

۱- ریاض الجنّه، الروضه الثانیه؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۰، ص ۵۶.
۲- الطبقات الکبری، ج ۶، ص ۲۲؛ الاستیعاب، القسم الاول، ص ۱۳۳، رقم ۱۳۵؛ اسدالغابه، ج ۱، ص ۱۱۸، رقم ۱۸۵؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۱۴۸، رقم ۸؛ الاعلام، ج ۱، ص ۳۳۲.

هنگـامی که نماینـدگان امـام در جریان جنگ جمل برای گردآوری نیرو به کوفه آمدنـد، اشـعث از این گروه تجلیل کرد و به جانشینی امام علیه السّلام اشاره می کند:

اتانا الرسول رسول الوصیّ علی المهذّب من هاشم(۱)

«آمد نزد ما نماینده جانشین پیامبر که علی پاک شده از نسل هاشم است».

۱۳- حسان بن ثابت بن المنذر (ت – ۵۴ ق):

وی صحابی و شاعر مشهور رسول خدا صلی الله علیه وآله است که بیش از ۱۲۰ سال عمر کرد. او شخصی بسیار

ترسو بود، به گونه ای که حتی در یک جنگ هم حاضر نشد.(۲)

وی نیز در موارد متعدد به وصایت و خلافت حضرت امیر علیه السّلام اشاره کرده است؛

۱-۱۳- در جریـان سـقیفه که خزرجیـان انصـار به نفع ابوبکر تلاـش نکرده بودنـد عمرو بن عاص آنان را مورد انتقاد قرار داد. انصـار از حسـان بن ثابت خواسـتند از امام علی علیه السّـلام بخواهـد که با عمرو بن عاص مـذاکره کنـد. او این خواسـته و نقد عمرو بن عاص و جایگاه انصار را در قصیده ای بیان کرده است؛ وی می گوید:

الست اخاه فی الهدی و وصیّه و اعلم منهم بالکتاب و بالسنن(۳)

ص: ۸۶

۱- وقعه صفین، ص ۲۴، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۴۸.

۲- الاعلام، ج ۲، ص ۱۷۵.

۳- الاخبار الموفقیات، ص ۵۹۸؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۳۵.

«مگر نه این است که تو برادر پیامبر در هدایت و جانشین او و آشناترین امت به کتاب خدا و سنت رسول هستی».

۲-۱۳- حسان در جریان غدیرخم حضور داشت و بعد از آن که رسول خداصلی الله علیه وآله امام علی علیه السّلام را به جانشینی پس از خود نصب کرد، خدمت رسول خداصلی الله علیه وآله رسید و از حضرت تقاضا کرد که اجازه دهد این جریان را به شعر درآورد. پس از اجازه رسول خدا صلی الله علیه وآله او جریان را به شعر بیان کرد که بخشی از آن چنین است:

ینادیهم یوم الغدیر نبیّهم بخم فاسمع بالرسول منادیا

و قال فمن مولاکم ولیّکم فقالوا ولم یبدوا هناک التعادیا

فقال له قم یا علیّ فانّنی رضیتک من بعدی اماما وهادیا

فمن کنت مولاه فهذا ولیّه فکونوا له انصار صدق موالیا

هناک دعا اللهم وال ولیّه و کن للذی عادا علیا معادیا

«و یروون انّ النبی صلی الله علیه وآله لما سمعه ینشد هذه الابیات قال له: یا حسان لاتزال مؤیّدا بروح القدس ما نصرتنا او نافحت عنّا بلسانک.»(۱)

۱- تذکره الخواص، ص ۳۹؛ مناقب، ابن مردویه، ص ۲۳۳؛ مناقب، باعونی، ج ۱، ص ۱۱۹؛ النور المشتعل، ص ۵۷؛ فرائد السمطین، ج ۱، ص ۷۳؛ تنبیه الغافلین عن فضائل الطالبیین، ص ۶۰.

پیامبر در غدیر خم آنان را صدا زد. من آن صدای رسول خداصلی الله علیه وآله را می شنوم که فرمود: رهبر و سرپرست شما کیست؟ به علی علیه السّلام گفت: ای علی برخیز که من تو را بعد از خود جانشین و امام کردم؛ بس هرکه من مولای اویم این علی ولیّ اوست برایش یاران راستین باشید. آنگا فرمود: خدایا با دوستانش دوست و با دشمنانش دشمن باش.

روایت شده است که وقتی رسول خدا صلی الله علیه وآله این اشعار را شنید به حسان بن ثابت فرمود: ای احسان! تا تو ما را با زبانت یاری و از ما دفاع می کنی، روح القدس تو را تایید می کند.

۱۴- حجر بن عدی بن بجیله (ت - ۵۱ ق):

وی صحابی جلیل القدری است که بسیار شجاع و در حق گویی کم نظیر بود. او در فتوحات بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقش داشت. چمنزار عذراء را او فتح کرد و اولین کسی است که در آن منطقه تکبیر گفت و در همان منطقه نیز به دستور معاویه به شهادت رسید. حجر در جنگهای جمل، صفین، نهروان در سپاه علی علیه السّلام شرکت داشت.(۱) حجر بن عدی در جمل در حملات نظامی خود رجزی در وصف امام علی علیه السّلام خواند و در ضمن آن گفت:

ص: ۸۸

۱- الطبقات الکبری، ج ۶، ص ۲۱۷؛ الاستیعاب، القسم الاول، ص ۳۲۹، رقم ۴۸۷؛ اسدالغابه، ج ۱، ص ۴۶۱، رقم ۱۰۹۳؛ الاصابه، ج ۱، ص ۳۱۴، رقم ۱۶۲۹؛ الاعلام، ج ۲، ص ۱۶۹.

فيه فقد كان له وليّا ثم ارتضناه بعده وصيّا (۱)

«خدایا علی علیه السّلام را حفظ کن که او یار پیامبر صلی الله علیه وآله بود. پیامبر بعد از خودش او را به عنوان جانشین انتخاب کرد».

آنچه آوردیم، بخش بسیار ناچیزی است که در شعر اصحاب رسول خداصلی الله علیه وآله به وصایت امام علی علیه السّلام تصریح شده است.

ب – شعراء تابعین

اشاره

تابعین گرچه عصر رسول خدا صلی الله علیه وآله را درک نکردند، ولی با توجه به نزدیکی عصر آنان به عصر رسول خدا صلی الله علیه وآله به گونه ای که بسیاری از حاضران در غدیرخم و... را دیده اند، سخن آنان در حوادث صدر اسلام از اعتبار خاصی برخوردار است. در ادامه به ذکر اشعار برخی از آنان می پردازیم:

۱ – فضل بن عباس بن ربیعه (ت ۶۳ ق).

او از قهرمانان قریش و رهبران شورش مدینه علیه بنی امیه است که در همان حادثه نیز کشته شد. او را از تابعین شمرده اند.(۲) او در صفین حضور داشته و در قصیده ای خطاب به معاویه از امام علی علیه السّلام دفاع کرده چنین می گوید:

وصیّ رسول اللّه من دون اهله و فارسه ان قیل هل من منازل(۳)

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۴۵.

۲- الاعلام، ج ۵، ص ۱۴۹.

۳- وقعه صفین، ص ۴۱۶؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۵۰.

«او از خاندان رسول خداصلی الله علیه وآله، تکسوار و جانشین اوست، آیا هم آوردی دارم؟»

۲ – سعید بن قیس بن زید (ت – ۵۰ ق).:

او قهرمانی جسور، شاعری برجسته و رئیس قبیله همدان است. او در جنگ جمل و صفین جایگاهی رفیع دارد و با فرماندهی او قبیله همدان مقاومتی جانانه داشت؛ به گونه ای که تجلیل امام علی علیه السّـلام را برانگیخت. وی بعد از شهادت امام علی علیه السّلام از فرماندهان سپاه امام حسن علیه السّلام بود. وی از بزرگان تابعین است.(۱) او در جنگ جمل در ضمن اشعاری چنین می گوید:

قل للوصیّ اقبلت قحطانها فادع بها تکفیکها همدانها(۲)

«به جانشین پیامبر بگو قبایل قحطان آمده است بخوان آنان را، که قبیله همدان تنها برای این جنگ کافی است».

۳ – ابوالاسود ظالم بن عمرو بن سفیان الدّؤلی (ت – ۶۹ ق).:

او از شخصیتهای برجسته علمی تابعین است. وی را از فقهاء، امراء، شعراء و قهرمانان شمرده اند.(۳)

۱– الاعلام، ج ۳، ص ۱۰۰.

۲– شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۴۴.

۳– الاغانی، ج ۱۲، ص ۳۴۶؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۵، ص ۱۷۶، رقم ۲۹۹۶؛ معجم الادباء، ج ۱۲، ص ۳۴؛ اسدالغابه، ج ۳، ص ۱۰۳، رقم ۲۶۵۰؛ وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۵۳۵، رقم ۳۱۳؛ الاعلام، ج ۳، ص ۲۳۶.

او اولین کسی است که به دستور امام علی علیه السّلام علم نحو را تدوین کرد و بیشتر بر این عقیده اند که او اولین کسی است که قرآن را نقطه گذاری کرده است.

ابوالاسود در دوران خلافت امام علی علیه السّلام از طرف آن حضرت حاکم بصره بوده و در جنگ صفین نیز حضور داشته است. او همسایه ای از بنی قشیر داشت که به دلیل عشق و علاقه ابوالاسود به اهل بیت علیهم السلام او را مورد اذیت قرار می داده است. ابوالاسود ضمن قصیده ای اشاره می کند که عشق به علی علیه السّلام از واجبات اسلامی است و چگونه من آن را ترک کنم:

یقول الارذلون بنو قشیر طوال الدهر لا تنسی علیّا

فقلت لهم وکیف ترون ترکی من الاعمال مفروضا علیّا

احبّ محمّدا حبّا شدیدا و عبّاسا و حمزه و الوصیّا(۱)

«دونمایگان بنی قشیر می گویند در طول عمر علی علیه السّلام را فراموش نمی کنی

به آنان گفتم چگونه ترک کنم کاری را که از واجبات من است

من محمد صلی الله علیه وآله را بسیار دوست دارم همچنین عباس و حمزه و جانشین پیامبر را ».

کاربرد وصی درباره آن حضرت بقدری شهرت داشته است که لقب آن حضرت شده است؛ به گونه ای که زبیدی در این باره می گوید:

۱- الکامل فی اللغه و الادب، ج ۲، ص ۱۷۱؛ الاغانی، ج ۱۲، ص ۳۷۲؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۵، ص ۲۰۰.

«و الوصی کفنی لقب علی»(۱)

مسأله دلالت حادثه غدیر بر جانشینی رسول خدا صلی الله علیه وآله چیزی نیست که صحابه یا تابعان تنها آن را قبول داشته باشند، بلکه بسیاری از دانشمندان اهل سنت نیز آن را قبول دارند.

دلالت حادثه غدیر بر جانشینی از دیدگاه اهل سنت

۱- گنجی شافعی مؤلف کتاب کفایه الطالب پس از نقل یکی از احادیثی که از امتیازات حضرت علی علیه السّلام محسوب می شود، می نویسد:

«هذا الحدیث و ان دلّ علی عدم الاستخلاف، و لکن حدیث غدیر خم دلیل علی التولیه و هی الاستخلاف و هذا الحدیث اعنی حدیث غدیرخم ناسخ، لانّه کان فی آخر عمره.»(۲)

«این حدیث دلیل بر جانشینی علی علیه السّلام

بعد از رسول خداصلی الله علیه وآله نیست، ولی حدیث غدیر خم دلیل بر ولایت است و ولایت همان جانشینی است و حدیث غدیر ناسخ بقیه احادیث است؛ زیرا حدیث غدیر در پایان عمر آن حضرت بوده است».

۱- تاج العروس، ج ۲۰، ص ۲۹۷.

۲- کفایه الطالب، ص ۱۶۷.

۲- سبط ابن جوزی صاحب تذکره الخواص، پس از طرح حدیث غدیر و نقل ده معنی برای کلمه «ولی» در لغت عرب و اثبات عدم تناسب معانی نُه گانه با حدیث می گوید:

«و المراد من الحدیث الطاعه المحصنه المخصوصه فتعین الوجه العاشر و هو الاولی و معناه من کنت اولی به من نفسه فعلیّ اولی به و قد صرّح بهذا المعنی الحافظ ابوالفرج یحیی بن السعید الثقفی و الاصبهانی فی کتابه المسمّی بمرج البحرین، فانّه روی هذاالحدیث باسناده الی مشایخه و قال فیه فاخذ رسول الله صلی الله علیه وآله بید علیّ علیه السّلام فقال: من کنت ولیّه و اولی به من نفسه فعلیّ ولیّه، فعلم انّ جمیع المعانی راجعه الی الوجه العاشر و دلّ علیه ایضا قوله علیه السّلام: الست اولی بالمؤمنین من انفسهم، و هذا نصّ صریح فی اثبات امامته و قبول طاعته و کذا قوله علیه السّلام: و ادر الحق معه حیث مادار و کیف دار، فیه دلیل علی انّه ما جری خلاف بین علی علیه السّلام و بین احد من الصحابه الاّ و الحق مع علی علیه السّلام، هذا باجماع الامّه،

الاترى انّ العلماء انّما استنبطوااحکام البغاه من وقعه الجمل و صفین.»(۱)

«مقصود از حدیث غدیر اطاعت محض از علی علیه السّلام است. بدین سان معلوم شد تنها وجه دهم از معانی کلمه مولی در این مورد کاربرد دارد که آن به معنای اولی باشد. پس معنای حدیث چنین می شود که هر که من به او سزاوارترم علی هم نسبت به او سزاوارتر است. (تنها ما این معنی را برای حدیث قائل نیستم، بلکه حافظ ابوالفرج یحیی بن سعید ثقفی اصفهانی در کتابش به نام مرج البحرین تصریح کرده است که معنای حدیث همین است؛ زیرا او این حدیث را از اساتیدش نقل می کند و می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله دست علی علیه السّلام را گرفت و گفت: هرکس که من مولای او و از خودش سزاوارتر به تصرف هستم علی علیه السّلام مولای اوست. پس معلوم شد که از بین همه معانی وجه دهم معین می شود و به این معنی (معنای دهم) سخن رسول خدا صلی الله علیه وآله است که فرمود: آیا من نسبت به مؤمنان شایسته تر نیستم؟ حدیث غدیر به صراحت بر اثبات امامت علی علیه السّلام و پذیرش اطاعت از او دلالت می کند. همچنین حدیث دیگر رسول خدا صلی الله علیه وآله که فرمود: «خدایا حق

۱- تذکره الخواص، ص ۳۸.

را بر محور او بگردان هر جا او می گردد» دلالت صریح بر امامت علی علیه السّلام دارد. این سخن رسول خدا صلی الله علیه وآله دلیل بر این است که در هر اختلافی که بین علی علیه السّلام و اصحاب پیامبر پیش آمده است، حق با علی علیه السّلام است و امت بر این اجماع دارند. مگر نمی بینی که علما احکام متجاوزان را از حادثه جمل و صفین و عملکرد علی علیه السّلام به دست آورده اند».

۳- عده ای از دانشمندان اسلامی درباره دلالت حادثه غدیر بر جانشینی آن حضرت کتاب نوشته اند. شوکانی کتابی به نام «العقد الثمین فی اثبات وصایه امیرالمؤمنین علیه السّلام» دارد که اخیرا با تحقیق عدنان السید علی توسط مرکز الغدیر للدراسات الاسلامیه چاپ شده است.

با توجه به نکات یاد شده، جانشینی پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله یکی از وظایف و واجباتی است که می باید از طرف خداوند متعال مشخص شود و با توجه به محتوای آیه اکمال دین این وظیفه می باید با نزول این آیه ابلاغ گردد و بر اساس مدارک موجود چنانچه ما نزول آیه را روز عرفه بدانیم - که اکثریت اهل سنت بر این باورند - باز هم با محتوای آیه سازگار است؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه وآله در روز عرفه برای اولین بار براساس مدارک اهل سنت حدیث ثقلین را بیان کرده است. همچنین اگر نزول آیه را در روز غدیر بدانیم باز هم با محتوای آیه سازگاری دارد؛ زیرا وقوع حادثه غدیر و انجام مراسم معارفه امام علی علیه السّلام در آن جمع قابل انکار نیست و براساس شواهد موجود، همه کسانی که در آنجا حضور

داشتند از این حادثه، جانشینی امام علی علیه السّلام پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله را فهمیده اند و براساس اسناد و مدارک موجود دلالت حادثه بر جانشینی بلافصل غیر قابل انکار است.

ص: ۹۶

فصل دوّم :شبهات ادبی

اشاره

ص: ۹۷

شبهات ادبی

اشاره

شبهاتی بر استدلال شیعه به آیه اکمال دین وارد شده است که در یک تقسیم بندی کلی می توان آنها را به چند دسته زیر تقسیم کرد:

۱ – مولا به معنای اولی نیست

اشاره

۱-۱- در لغت عرب مولی به معنای اولی نیامده است. آلوسی پس از بیان استدلال شیعه به خبر غدیر می نویسد:

«و لا ـ یخفی انّ اول الغلط فی هذا الاستدلال جعلهم المولی بمعنی الاولی و قد انکر ذلک اهل العربیّه قاطبه، بل قالوا لم یجی مفعل بمعنی افعل اصلاً و لم یجوز ذلک

ص: ۹۹

الّا ابو زید اللغوی متمسّکا بقول ابی عبیده فی تفسیر قوله تعالی {هِیَ مَوْلاکُمْ} ای اولی بکم.»(۱)

پوشیده نیست که اولین اشتباه در این استدلال این است که «مولی» را به معنای اولی گرفته اند، در حالی که تمام ادیبان عرب منکر این معنی شده و گفته اند در لغت عرب هرگز مفعل به معنای افعل نیامده است و هیچ یک از ادیبان جز ابوزید لغوی آن را تجویز نکرده است. او هم به قول ابوعبیده در تفسیر آیه شریفه {هِیَ مَوْلاکُمْ} یعنی اولی بکم استشهاد کرده است.

آلوسی معتقد است:

الف - در لغت عرب مولی به معنای اولی نیامده است؛

ب - در تفسیر غیر از ابوعبیده کسی مولی را به معنای اولی نگرفته است.

نقد

در نقد بخش اول سخنان آلوسی باید گفت: مستند کاربرد «مولی» به معنای «اولی» سخن ابوعبیده نیست، بلکه عرب جاهلی در شعر و نثر و لغت شناسان عرب آن را به کار برده اند که به چند نمونه اشاره می کنیم:

۱- تفسیر روح المعانی، ج ۶، ص ۱۹۵.

۱- لبید بن ربیعه عامری(۱) در شعری چنین گفته است:

فغدت کلا الفرجین تحسب انّه مولی المخافه خلفها و امامها(۲)

«شعر در وصف یک گاو وحشی است که صدایی شنیده، ولی نمی داند که از کدام طرف است و گمان می کند که سزاوارتر آن است که هم از پشت سر و هم از پیش رو بترسد».

۲- اخطل(۳) که شاعری مسیحی است، خطاب به عبدالملک بن مروان می گوید:

فاصبحت مولاها من الناس کلّهم واحری قریش ان تهاب و تحمد(۴)

اخطل در این شعر مولا را درباره کسی به کار برده است که خلیفه تام الاختیار و متصرف در همه امور مسلمانان است.

ابوهلال عسکری لغت شناس معروف عرب نیز در کتابش الفروق اللغویّه درباره معانی مولی می نویسد: «والاولی بالشی ء»(۵)

۱- لبیـد، از شـعرای جـاهلی است که اسـلام را درک کرده است. یکی از «معلّقات سـبع» که بهترین سـروده های عرب جاهلی است از اوست. لبیـد بعد از اسـلام آوردن سـرودن شـعررا رها کرد و تنها یک بیت سـرود. اشـعار او در دیوانی گردآوری و به زبان آلمانی نیز ترجمه شده است. اعلام، ج ۵، ص ۲۴۰.

۲- شرح المعلقات السبع، ص ۱۲۶.

۳- غیاث بن غوث مشـهور به أخطل ۱۹-۹۰ ق از نظر عقیده مسـیحی است و همه اتفاق نظر دارند که از شاعران برجسـته عصر خود بوده است. (الاعلام، ج ۵، ص ۱۲۲).

۴- عمده عیون صحاح الاخبار، ص ۱۵۸.

۵- الفروق اللغویه، ص ۲۳۵.

ابن منظور درباره «ولی» و «مولی» از قول فراء نقل می کند:

«الولیّ و المولی واحد فی کلام العرب.»(۱)

«ولی و مولی در کلام عرب به جای هم به کار می روند».

سپس چنین می نویسد:

«و کل من ولی امرا اوقام به فهو مولاه و ولیّه.»(۲)

هر کس کاری را سرپرستی یا به انجام آن اقدام کند، او مولی و ولی آن کار محسوب می شود.

ابن منظور سپس به شعر لبید استدلال می کند و می نویسد:

«فیرید انّه اولی موضع.»(۳)

مقصود لبید این است که سزاوارترین موضع آن است.

بنابر این کاربرد «مولی» به معنای اولی در ادبیات عرب، - چه شعر و چه نثر، - مسأله ای بسیار روشن است که نیازی به استشهاد بیشتر نیست.

اما بخش دوم کلام آلوسی که ادعا می کند تنها ابوعبیده در آیه {... ماؤکم النارهی مولیکم}(۴) معتقد است که مولی به معنای اولی به کار رفته، خلاف واقع

۱- لسان العرب، ج ۱۵، ص ۴۰۸.

۲- همان، ص ۴۰۹.

۳- همان، ص ۴۱۰.

۴- حدید/۱۵.

است؛ زیرا بیش از پنجاه تن از مفسران اهل سنت در آیه یاد شده مولی را به معنای اولی گرفته اند.(۱)

به چند نمونه زیر توجه کنید:

زجاج گفته است: «مولاکم ای اولی بکم»(۲) و سپس به شعر لبید استشهاد کرده است.

نیشابوری گفته است: «مولاکم ای اولی بکم.»(۳)

کلبی گفته است: «هی مولاکم: اولی بکم و حقیقه المولی؛ الولی.»(۴)

فراء گفته است: «مولاکم. هی اولی بکم.»(۵)

بخاری گفته است: «مولاکم ای اولی بکم.»(۶)

ابوالعباس مبرد گفته است: «هی مولاکم، اولی بکم.»(۷)

فخررازی گفته است: «مولاکم هی اولی بکم.»(۸)

۱- النهج السویّ فی معنی المولی و الولی، ص ۴۰.

۲- معانی القرآن و اعرابه، ج ۵، ص ۱۲۵.

۳- ایجاز البیان عن معانی القرآن، ج ۲، ص ۸۰۴.

۴- التسهیل لعلوم التنزیل، ج ۲، ص ۴۱۲.

۵- معانی القرآن، ج ۳، ص ۱۳۴.

۶- معجم غریب القرآن مستخرجا من صحیح البخاری، ص ۲۳۰.

۷- کامل مبرد، ص ۶۹۹.

۸- التفسیر الکبیر، ج ۲۹، ص ۲۲۷.

ابوعبیده معمر بن المثنی گفته است: «هی مولاکم، اولی بکم» و به شعر لبید استشهاد کرده است.(۱)

با این که ابوعبیده نه تنها گرایشی به شیعه و امیرالمؤمنین علیه السّلام ندارد، بلکه از خوارج است.(۲)

ابوعبیده خود به شعر لبید - که شعر جاهلی است - استشهاد کرده است و دیگران نیز به این شعر جاهلی که لغت اصیل عرب است استدلال کرده اند، گذشته از آن که اختصاص به لبید هم ندارد، بلکه از اخطل و دیگران هم نقل کردیم، تعجب از آلوسی است که چگونه می نویسد: تنها ابو زید نحوی معتقد است که در این آیه مولی به معنای «اولی» است و مستند او قول ابوعبیده است.

۲ - مولی به معنای متصرف نیست

اشاره

۲-۱- از شبهاتی که بر حدیث غدیر وارد شده، از این قرار است:

«لو سلّمنا انّ المولی بمعنی الاولی لا یلزم ان یکون صلته بالتصرف، بل یحتمل ان یکون المراد اولی بالمحبّه واولی بالتعظیم و نحو ذلک.»(۳)

«بر فرض که بپذیریم مولی در این کلام به معنای اولی است،

۱- اعجاز القرآن، ج ۲، ص ۲۵۴.

۲- تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۵۰۳؛ الاعلام، ج ۷، ص ۲۷۲.

۳- تفسیر روح المعانی، ج ۶، ص ۱۹۵.

لازم نیست اولویت در تصرف باشد، بلکه احتمال دارد مقصود اولویت در محبت و احترام و مانند آن باشد».

نقد

۱- گرچه مولی در لغت عرب به ده معنـا آمـده است، ولی آن گونه نیست که معنـای این کلمه در هر جا به دلخواه اراده شود، بلکه باید به جایگاه کلمه در کلام گوینده کلام و... توجه کرد.

۲- در این که کلمه «مولی» در این کلاـم به چه معنی است و بـا توجه به قرائن چه معنـایی را می توان معین کرد، قضاوت را به عهده پژوهشگران می گذاریم.

۳ – لزوم تغییر جمله

اشاره

از شبهاتی که به حدیث غدیر وارد کردهاند، مورد زیر است:

«لو کـان المراد من المولی المتصـرف للامور او الاولی بالتصـرف لقال علیه السّـِلام: اللهم وال من کان فی تصـرفه و عاد من لم یکن کذلک.»(۱)

اگر مقصود از مولی در حدیث غدیر کسی بود که در امور تصرف می کرد و یا این که سزاوارتر به تصرف بود، می بایست

۱- همان.

رسول خدا صلی الله علیه وآله می فرمود: خدایا هر که را در تصرف اوست، دوست بدار و با هر که در تصرف او نیست، دشمن باش.

نقد

۱- اولاً: اثبات وصایت امام علی علیه السّلام مستند به تنها حدیث نیست تا اگر بر دلالت این حدیث از حیث محتوا خدشه ای وارد شد آن سخن بدون دلیل باشد.

ثانیا: استناد به این حدیث در کلام شیعه صرفا به این جمله جدا شده از بقیه کلمات رسول خدا صلی الله علیه وآله در آن خطبه نیست، بلکه قرائن زیادی ضمیمه می شود که با توجه به آنها معنای واژه مولی مشخص می شود.

۲- به نظر می رسد آلوسی به محتوای اشکال توجهی نداشته، بلکه تمام تلاش او این بوده است که بر شمار شبهات بیفزاید و تصور می کرده است که شبهه بیشتر دلیل بر بی اعتباری سخن است.

۳- اگر مقصود از «مولی» متصرف یا «اولی» به تصرف باشد که هست، باز هم می باید همان جمله گفته شود، نه جمله ای که آلوسی پیشنهاد می کند؛ زیرا مقصود از مولی در این صورت خلیفه و جانشین رسول خدا صلی الله علیه وآله یا به عبارت دیگر حاکم اسلامی است و در کشور اسلامی همه گونه انسان زندگی می کنند؛ اعم از یهودی، مسیحی، کافر، مشرک، منافق و... و همه آنان تحت تصرف حاکم اسلامی هستند و از قوانین حکومت تبعیت می کنند و حکم او درباره همه جاری است. حال آیا درست است که بگوییم رسول خدا صلی الله علیه وآله امام علی علیه السّلام را به

عنوان جانشین خود نصب کرد و چنین دعا کرد: خدایا! با هر کس که در حکومت علی علیه السّلام زندگی می کند، دوست باش و با هر که در حکومت او زندگی نمی کند دشمن باش، در حالی که از کسانی که در حکومت علی علیه السّلام زندگی می کنند قاتل خود اوست که رسول خدا صلی الله علیه وآله از چنین شخصی به اشقی الآخرین تعبیر کرده است.

به این روایت توجه کنید:

«قال رسول الله صلی الله علیه وآله لعلیّ: مَن اشقی الاولین یا علی؟ قال: الذی عقر ناقه صالح. قال: صدقت. فمن اشقی الآخرین؟ قال: الله و رسوله اعلم. قال رسول الله: اشقی الآخرین الذی یضربک علی هذه و اشار الی یافوفه، فکان علیّ یقول لاهله: و اللّه لو ددت ان لو انبعث اشقاها.»(۱)

«رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: ای علی علیه السّلام بدبخت ترین گذشتگان چه کسی است؟ علی علیه السّلام عرض کرد: آن که شتر صالح را کشت.رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: راست گفتی.

پس بدبخت ترین آیندگان چه کسی است؟ علی علیه السّلام عرض کرد: خدا و رسولش

۱- تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۳۵؛ مسند، احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۳۲۶؛ خصائص، نسایی، ص ۲۰۹؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۶؛ الریاض النضره، ج ۲، ص ۲۰۵؛ مناقب، ابن مغازلی، ص ۲۰۴؛ کفایه الطالب، ص ۴۶۳؛ اسدالغابه، ج ۴، ص ۱۱۰؛ الاستیعاب، ج ۳، ص ۲۱۹.

آگاهترند. رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: بدبخت ترین آیندگان کسی است که فرق تو را می شکافد. همیشه علی علیه السّلام به خانواده اش می فرمود: چقدر دوست دارم که شقی ترین آنها برانگیخته شود».

ص: ۱۰۸

فصل سوم :شبهات اسباب نزول

اشاره

ص: ۱۰۹

شبهات اسباب النزول

۱ – عدم نزول آیه در غدیر:

اشاره

از شبهاتی که بر استدلال شیعه به حدیث غدیر وارد کرده اند، این است که گفته اند:

«ولا والله نزلت تلک الآیه الّا یوم عرفه قبل غدیر خم بایّام»(۱)

هر گز چنین نیست، به خدا قسم این آیه در روز عرفه چند روز قبل از غدیر خم نازل شده است.

۱- تفسیر روح المعانی، ج ۶، ص ۱۹۵.

نقد

۱- پیشتر گفتیم که این مسأله اختلافی است و راوی این قول که آیه اکمال در روز عرفه نازل شده تنها خلیفه دوم است، در حالی که در طرف مقابل چندین صحابی راوی نزول آیه در غدیرخم هستند.

۲- پیشتر بیان کردیم که در روایات نزول آیه در عرفه تناقضهایی وجود دارد که قابل جواب دادن نیست و تکرار نمی کنیم.

۳- استدلال به حدیث غدیر متوقف بر نزول آیه در آن روز نیست، بلکه خطبه غدیر خطبه ای مستقل است که رسول خدا صلی الله علیه وآله مطالب زیادی را در آن بیان کرده است؛ از جمله امامت امام علی علیه السّلام که اثبات هیچ یک از آنها به اثبات نزول آیه در غدیر نیاز ندارد.

۴- پیشتر یاد کردیم که یکی از موارد بیان حدیث ثقلین از طرف رسول خداصلی الله علیه وآله که درآن عبارت «عترتی اهل بیتی» آمده روز عرفه است و بر فرض که بپذیریم آیه در روز عرفه نازل شده است، باز هم با امامت امام علی علیه السّلام ارتباط دارد؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه وآله پیشتر حدیث ثقلین و تعیین دو جانشین و یادگار ارزشمند در بین امت را - که همان کتاب خدا و عترت باشد - بیان کرده است.

۲- ساختگی بودن روایات:

اشاره

از شبهاتی که بر استدلال شیعه به آیه اکمال وارد کرده اند، این است:

«واخرج الشیعه عن ابی سعید الخدری ان هذه الآیه نزلت بعد ان قال النبیّ فی غدیرخم: من کنت مولاه.... و لا یخفی انّ هذا من مفتریاتهم.»(۱)

شیعه روایتی را نقل کرده است که این آیه بعد از آن که رسول خدا صلی الله علیه وآله در غدیر خم گفت: «هر که من مولای اویم این علی علیه السّلام مولای اوست.» نازل شده است و پوشیده نیست که این روایت از ساخته های آنان است.

نقد

۱- آنچه در شبهه قبل پاسخ داده شد، بر این شبهه نیز وارد است؛

۲- شیعه این روایت را جعل نکرده است و نیازی هم به جعل روایت ندارد؛ زیرا ادلّه کافی برای اثبات مسأله امامت امام علی علیه السّلام از آیات و روایات موجود در منابع اهل سنت در اختیار دارد؛

۳- ما روایات مربوط به نزول این آیه در غدیر را از منابع شیعه نقل نکرده ایم، بلکه همه آنها را از منابع اهل سنت و از ائمه حدیثی و تفسیری آنان نقل می کنیم(۲)؛

۱- همان، ص ۱۹۱.

۲- غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج ۶، ص ۱۲۹؛ تفسیر المنار، ج ۶، ص ۴۶۳؛ تفسیر ابن ابی حاتم، ج ۴، ص ۱۱۷۴؛ تفسیر فخررازی، ج ۱۱، ص ۴۹؛ ینابیع الموده، ص ۱۲۰؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۲۳۷؛ اسباب النزول واحدی، ص ۱۱۵؛ الدرّالمنثور، ج ۳، ص ۱۱۷؛ المعیار و الموازنه، ص ۲۱۰؛ شواهد التنزیل لقواعد التفصیل، ج ۱، ص ۸۶؛ فرائد السمطین، ج ۱، ص ۱۵۸؛ عمده القاری، ج ۱۸، ص ۲۰۶؛ الفصول المهمه، ص ۴۲؛ فتح القدیر، ج ۲، ص ۶۰؛ تنبیه الغافلین عن فضائل الطالبیین، ص ۶۰؛ تسهیل الوصول الی معرفه اسباب النزول، ص ۱۳۴؛ فتح البیان فی مقاصد القرآن، ج ۴، ص ۱۹؛ تفسیر روح المعانی، ج ۶، ص ۱۹۳؛ مطالب السؤول فی مناقب آل الرسول، ص ۸۰.

۴- امامت امام علی علیه السّلام را از حدیث غدیر به همراه قراین زیر به دست آورده ایم

۱-۴- عمامه گذاری امام علی علیه السّلام توسط رسول خدا صلی الله علیه وآله؛

۲-۴- تبریک گفتن به امام علی علیه السّلام به عنوان رهبر مسلمانان از طرف صحابه؛

۳-۴- سروده شاعران حاضر در جلسه از جمله حسان بن ثابت درباره محتوای خطبه غدیر و نصب امام علی علیه السّلام به عنوان جانشین رسول خدا صلی الله علیه وآله؛

۴-۴- اعتراف صحابه به این که در این حادثه حاضر و شاهد نصب امام از طرف رسول خدا صلی الله علیه وآله بودند؛

۵-۴- فهم صحابه از جریان غدیر مبنی بر نصب امام علی علیه السّلام به عنوان خلیفه رسول خدا صلی الله علیه وآله؛

۶-۴- اطلاق لقب «مولی» به امام علی علیه السّلام به استناد استنباط صحابه از حادثه غدیر؛

ص: ۱۱۴

۷-۴- مناشده به حدیث غدیر در درگیریهای سیاسی - اجتماعی مربوط به جانشینی پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله از طرف اهل البیت، صحابه، و بویژه از طرف امام علی علیه السّلام؛

۸-۴- نزول آیه عذاب به تقاضای مخالفان نصب امام علی علیه السّلام به رهبری توسط رسول خدا صلی الله علیه وآله؛مدارک و منابع این قرائن پیشتر از منابع اهل سنت نقل شده است که تکرار نمی کنیم.

ص: ۱۱۵

فصل چهارم :شبهات حدیثی

اشاره

ص: ۱۱۷

شبهات حدیثی

نصب نشدن امام علی علیه السّلام در غدیر

اشاره

از شبهاتی که بر استدلال شیعه به حدیث غدیر وارد کرده اند، این است که گفته اند:

«وانت تعلم انّ اخبار الغدیر التی فیها الامر بالاستخلاف غیر صحیحه عند اهل السنّه و لا مسلّمه لدیهم اصلاً.»(۱)

و تو می دانی که گزارشهای حادثه غدیر که در آن اثری از جانشینی [علی علیه السّلام]پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله باشد، نزد اهل سنت گزارش واقعی و درستی نیست و اصل حادثه غدیر نزد آنان به طور کلی قطعی نیست.

ص: ۱۱۹

۱- تفسیر روح المعانی، ج ۶، ص ۱۹۳.

نقد

همه کسانی که با تاریخ اسلام آشنایی دارند، می دانند که سفر حجه الوداع از بخشهای غیر قابل انکار زندگی رسول خدا صلی الله علیه وآله است. بخشی از این سفر، توقف رسول خدا صلی الله علیه وآله در غدیرخم و سخنرانی مهم اوست. پیشتر نقل کردیم که ابن کثیر با عناد خاصی که با شیعه دارد، یک فصل از کتابش را به حادثه غدیر خم اختصاص می دهد و در ابتدای فصل نیز دشمنی خود را آشکار کرده، می نویسد:

من گزارشهای مربوط به حادثه غدیر را می آورم، ولی اعلام می کنم که شیعه از این حادثه بهره ای ندارد.

بنابر این انکار اصل حادثه غدیر در حد انکار اصل حجه الوداع است که مستند چنین انکاری تنها می تواند عناد و لجبازی باشد. ولی در پاسخ به این بخش از سخن آلوسی که در حادثه غدیر مسأله جانشینی مطرح نشده است، باید گفت: قراین زیر در منابع اهل سنت وجود دارد که دلالت می کند این جانشینی و نصب امام علی علیه السّلام در آن روز اتفاق افتاده است:

۱- بیان حدیث ثقلین:

مراسم غدیر، یکی از موارد چهارگانه ای است که رسول خدا صلی الله علیه وآله حدیث ثقلین را بیان کرد. در حدیث ثقلین رسول خدا صلی الله علیه وآله قرآن و عترت خود را به عنوان دو امانت و در بعضی از روایات دو خلیفه در بین امت گذاشته است که

ص: ۱۲۰

مصداق آن سید و سرور اهل بیت علیه السّلام امام علی علیه السّلام است که پیشتر منابع آن را از کتب اهل سنت نقل کردیم.

۲- تواتر حدیث غدیر:

یکی از قراینی که بر وقوع حادثه غدیر و طرح جانشینی پس از رسول خداصلی الله علیه وآله دلالت دارد، تواتر حدیث غدیر و حدیث «من کنت مولاه» است که پیشتر آن را از منابع اهل سنت نقل کردیم.

۳- کتاب شناسی حدیث «من کنت مولاه»:

از قراینی که بر طرح جانشینی امام علی علیه السّلام از طرف رسول خدا صلی الله علیه وآله در غدیر دلالت می کند، کتبی است که درباره طرق حدیث «من کنت مولاه فعلی مولاه» و دلالت آن بر امامت از طرف دانشمندان اهل سنت نوشته شده است که پیشتر به بعضی از آنها اشاره کردیم.

۴- اطلاق لقب وصی بر امام علی علیه السّلام:

از قراینی که بر طرح جانشینی امام علی علیه السّلام از سوی رسول خدا صلی الله علیه وآله در غدیر خم دلالت دارد، این است که صحابه به استناد آن حادثه، لقب

وصی را بر آن حضرت اطلاق کرده اند که پیشتر از منابع اهل سنت شواهدی به نقل از چهارده نفر از شعرای صحابی و چندین نفر از شعرای تابعی که این لقب را در اشعار خود برای آن امام به کار برده اند، یاد کردیم.

۵– اطلاق لقب «مولی» بر امام علی علیه السّلام:

از قراینی که جانشینی امام علی علیه السّلام از طرف رسول خدا صلی الله علیه وآله در غدیرخم را می رساند، این است که صحابه حاضر در آن حادثه به استناد جمله «من کنت مولاه فعلی مولاه» امام علی علیه السّلام را «مولی» خطاب می کردند که پیشتر از منابع اهل سنت نقل کردیم.

۶– تبریک گفتن به امام علی علیه السّلام:

از قراینی که بر طرح جانشینی امام علی علیه السّلام از طرف رسول خدا صلی الله علیه وآله در حادثه غدیر دلالت می کند، این است که صحابه از جمله خلیفه اول و دوم در همان مجلس به امام این نصب را با جمله

«بخّ بخّ لک یا ابن ابی طالب، اصبحت مولای و مولا کلّ مؤمن و مؤمنه»

تبریک گفتند که اگر این نصب انجام نگرفته بود، چه چیزی را به او تبریک گفته اند؟ پیشتر مدارک این تبریک را از کتب اهل سنت نقل کردیم.

۷– عمامه گذاری امام علی علیه السّلام توسط رسول خدا صلی الله علیه وآله:

از دیگر قراین جانشینی امام علی علیه السّلام از طرف رسول خدا صلی الله علیه وآله در حادثه غدیر، مراسم بعد از سخنرانی است که رسول خدا صلی الله علیه وآله دستور اجرای آن را داده بود، بدین گونه که خیمه ای برای این کار در نظر گرفت تا امام علی علیه السّلام در آن

خیمه بنشیند و مردم با او بیعت کنند و به او تبریک بگویند. همچنین رسول خداصلی الله علیه وآله برای ابهت بخشیدن به مراسم برای امام علی علیه السّلام به سبک خاصی عمامه بست که اسناد آن را پیشتر ارائه کردیم.

۸ – نزول آیات ولایت:

از قراینی که بر طرح جانشینی امام علی علیه السّلام از طرف رسول خدا صلی الله علیه وآله در حادثه غدیر دلالت می کند، مسأله نزول آیات اکمال و تبلیغ در این ایام است که رسول خدا صلی الله علیه وآله را به عدم انجام رسالت در صورت انجام نگرفتن این کار تهدید می کند و پس از انجام کار، خداوند پایان نزول احکام و اکمال دین و اتمام نعمت را اعلام کرده است که پیشتر از منابع اهل سنت، نزول این آیات را نقل کردیم.

۹– اختلاف قرائت در آیه تبلیغ:

از قراینی که دلالت می کند رسول خدا صلی الله علیه وآله مسأله جانشینی امام علی علیه السّلام را مطرح کرده است، مسأله اختلاف قرائت صحابه در آیه تبلیغ است، چنان که در قرائت عبدالله بن مسعود {بلّغ ما انزل الیک من ربّک انّ علیّا مولی المؤمنین و ان لم تفعل فما بلّغت رسالته} آمده است و پیشتر اسناد آن را از منابع اهل سنت ارائه کردیم.

۱۰– نزول آیه عذاب:

از قراینی که بر مطرح شدن جانشینی امام علی علیه السّلام از طرف رسول خداصلی الله علیه وآله در غدیر خم دلالت می کند، نزول آیه عـذاب است که از طرف مخالفـان امامت امام علی علیه السّـلام پس از پایان مراسم و مناظره با رسول خـدا صـلی الله علیه وآله از خداوند درخواست شده بود که اسناد آن از منابع اهل سنت ارائه شد

۱۱– احتجاج به نصب در غدیر:

از قراینی که بر مطرح شدن جانشـینی امام علی علیه السّلام از طرف رسول خداصلی الله علیه وآله در غدیرخم دلالت می کند، احتجاج به این نصب در طول سی سال

بعـد از ارتحال رسول خدا صـلی الله علیه وآله است؛ به گونه ای که در اختلافات سیاسـی اعم از انتخاب ابوبکر، انتصاب عمر، رأی شورا، جنگ جمل، جنگ صـفین، جنگ نهروان و... که یک طرف منازعه امام علی علیه السّلام بود، برای اثبات حقانیت آن حضرت به نصب در غدیر از طرف رسول خدا صلی الله علیه وآله مناشده انجام می گرفت؛ چه از طرف خود امام علی علیه السّلام و چه از طرف اهل البیت و چه از طرف صحابه که پیشتر اسناد آن را از منابع اهل سنت ارائه کردیم.

۱۲– اعتراف صحابه:

اشاره

از قراینی که مطرح شدن جانشـینی امام علی علیه السّـلام از طرف رسول خدا صـلی الله علیه وآله درغدیرخم را می رساند، این است که در دوران حکومت ظاهری امام علی علیه السّلام

ص: ۱۲۴

بعد از جنگ صفین، معاویه و اطرافیانش برای تضعیف حکومت امام و نامشروع جلوه دادن آن شایعه ای را پخش کردند که علی علیه السّلام به رسول خدا صلی الله علیه وآله تهمت می زند که میگوید: رسول

خدا صلی الله علیه وآله او را به عنوان جانشین و خلیفه خود تعیین کرده است. با پخش این شایعه امام علی علیه السّلام در یک سخنرانی از صحابه رسول خداصلی الله علیه وآله که در جلسه حاضر بودند و در غدیر نیز حضور داشتند و شاهد مراسم نصب بوده اند، خواست تا برخیزند و شهادت دهند که در آن مراسم بعد از گذشت حدود سی سال، دوازده نفر برخاستند و شهادت دادند که ما در غدیرخم شاهد این جریان بودیم. اسناد آن از منابع اهل سنت پیشتر ارائه شد.

براساس قراین یاد شده - که اسناد آن در منابع اهل سنت فراوان یافت می شود - نه اصل حادثه در تاریخ اسلام قابل انکار است و نه دلالت حادثه بر امامت آن حضرت قابل تردید است.

عدم نقل مسلم و بخاری

از شبهاتی که بر خبر غدیر وارد کرده اند، این است که گفته اند:

«والشیخان لم یرو یا خبر الغدیر فی صیحیحهما لعدم وجدانهما له علی شرطهما.»(۱)

مسلم و بخاری گزارش غدیر را در کتابشان نیاورده اند؛ زیرا این گزارش شرایط صحت نزد آنان را نداشته است.

۱- تفسیر روح المعانی، ج ۶، ص ۱۹۳.

نقد

۱- همه کسانی که با حدیث و کتب حدیثی سروکار دارند، می دانند که تمام روایات صحیح در این دو کتاب نیامده است، تا نیاوردن حدیث غدیر دلیل بر عدم صحت آن باشد؛

۲- اگر آن دو همه روایات صحیح را آورده اند، با این که مؤلفان این کتب نیز در ابتدای کتاب خود به صحت روایات کتابشان حکم نموده اند، به چه دلیل دیگر صاحبان

صحاح سته اقدام به تدوین کتب خود نموده اند؟؛

۳- تدوین هریک از این صحاح با این که از نظر عدد روایات، بیشتر از روایات آن دو کتاب است، دلیل بر این است که آن دو همه روایات صحیح را نیاورده اند؛

۴- اختلاف مسلم و بخاری در شرایط صحت روایات - به گونه ای که بخاری دو شرط و مسلم سه شرط برای صحت روایت معتبر می داند - خود دلیل بر این است که آنان همه روایات صحیح را نیاورده اند، بلکه آنچه را که تصور کرده اند در نظر خودشان صحیح است، آورده اند؛

۵- نوشتن مستدرک بر صحیحین از طرف دانشمندان اهل سنت بر این دو کتاب خود دلیل بر این است که این دو همه روایات صحیح را نیاورده اند، به گونه ای که تاکنون بیش از ده مستدرک بر آنها نوشته شده است که مشهورترین آنها، مستدرک حاکم نیشابوری است؛

ص: ۱۲۶

۶- حاکم نیشابوری در مستدرک خود گزارش خبر غدیر را چنین آورده است:

«عن زید بن ارقم... ان الله عزوجل مولای و انا مولی کلّ مؤمن، ثم اخذ بید علیّ رضـی الله عنه فقال: «من کنت مولاه فهذا ولیّه، الله وال من والاه و عاد من عاداه.»(۱)

بدون تردید خداوند مولای من است و من مولای هر مؤمنی هسـتم. سپس دست علی علیه السّلام را گرفت و فرمود: هر که من مولای اویم، این علی علیه السّلام سرپرست اوست؛ خدایا با دوستان او دوست و با دشمنانش دشمن باش.

حاکم نیشابوری درباره حدیث غدیر چنین قضاوت می کند:

«هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین و لم یخرجاه بطوله.»(۲)

«این حدیث براساس شرایط مسلم و بخاری واجد شرایط است؛ گرچه آن دو به تفصیل آن را نیاورده اند.

ص: ۱۲۷

۱- مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۱۹-۱۱۸.

۲- المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۶.

۷- ما درصدد نقد کتاب بخاری و راویان و روایات او نیستیم و اگر فرصتی بود که آن را به نقد بکشیم، دلیل ذکر نکردن این روایت آشکار می شد.

برای آشنایی دیگران با این بحث آنان را به مطالعه کتاب «القول الصراح فی البخاری و صحیحه الجامع» ارجاع می دهیم.

۸- پیشتر از دو کتاب یاد شده بخشهایی از خطبه غدیریه را نقل کردیم؛ جمله «لاترجعوا بعدی کفارا یضرب بعضکم رقاب بعض» را بخاری در کتاب العلم، باب الانصاف للعلماء و کتاب الفتن، باب لا ـ ترجعوا... و مسلم در کتاب الایمان، باب لا ترجعوا آورده اند. همچنین بخشهای مربوط به حدیث ثقلین و نیز «من ادعی الی غیر ابیه و من تولی غیر موالیه» و... را آورده اند.

اکنون سؤال این است که اگر حدیث غدیر نزد آنان صحت نداشته است، بخشهای یاد شده از حدیث را از کجا آورده اند؟

در پایان به بیان خود بخاری درباره کتابش بسنده می کنیم:

«لم اخرج فی هذا الکتاب الاّ صحیحا و ما ترکت من الصحیح اکثر»(۱)

من در این کتاب تنها روایات صحیح را آورده ام ولی روایات صحیحی که من نیاورده ام، بیشتر است از آنچه که من آورده ام.

ص: ۱۲۸

۱- هدی الساری، ج ۱، ص ۷.

مقید نبودن به کلمه بعدی

از شبهاتی که بر استدلال به حدیث غدیر وارد کرده اند، این است که گفته اند:

گاهی استدلال می شود بر این که مقصود از ولایت در حدیث محبت است؛ زیرا در آن کلمه من بعدی نیامده است.

نقد

۱- ابوهلال عسکری لغت شناس معروف عرب در بحث فرق بیان مولی و ولی، «ولی» را چنین معنی می کند:

«واصل الولیّ جعل الثانی من بعد الاول من غیر فصل من قولهم هذا یلی ذاک ولیّا.»(۱)

اصل معنای «ولیّ» قراردادن دوم به جای اول است، بدون فاصله و این واژه از قول عرب گرفته شده است که این پشت سر آن آید.

راغب اصفهانی همین معنی را با شرح بیشتری آورده است که پیشتر نقل کردیم.

بنابر این تنها کاربرد واژه «ولیّ» برای فهماندن ولایت شخص بعدی کفایت می کند و نیازی به قید «من بعدی» نیست.

۱- الفروق اللغویه، ص ۲۳۵.

۲- در خطبه غدیریه رسول خدا صلی الله علیه وآله حدیث ثقلین را نیز بیان فرموده است که به وضوح در آن مفهوم «بعدی بودن» گنجانده شده است.

۳- در همین خطبه رسول خدا صلی الله علیه وآله جمله «لا ترجعوا بعدی کفارا یضرب بعضکم بعض» را فرموده است که پیشتر منابع آن را نقل کردیم که بیانگر درگیریهای سیاسی بعد از آن حضرت است. همچنین در بخشی دیگر از خطبه غدیر فرموده است: من علی علیه السّلام را به عنوان ولیّ شما انتخاب کرده ام، که به وضوح دلالت می کند مقصود دوران بعد از خود آن حضرت است.

۴- در روایت زیر رسول خدا صلی الله علیه وآله واژه «ولیّ» را درباره امام علی علیه السّلام به کار برده است:

«عن عبدالله عن ابیه بریده قال: بعث رسول الله صلی الله علیه وآله بعثین الی الیمن علی احدهما علی بن ابی طالب و علی الآخر خالد بن ولید، فقال: اذا لقیتم فعلی علی الناس و ان افتر قتما فکل واحد منکم علی جنده، قال فلقینا بنی زید من اهل الیمن فاقتتلنا فظهر المسلمون علی المشرکین فقتلنا المقاتله و سبینا الذریّه فاصطفی علیّ امراه من السبی لنفسه، قال بریده فکتب معی خالد بن ولید الی رسول الله یخبره بذلک فلما اتیت النبی صلی الله علیه وآله دفعت الکتاب فقری علیه،

فرأیت الغضب فی وجه رسول الله فقلت یـا رسول الله صـلی الله علیه وآله: هـذا مکان العائـذ، بعثتنی مع رجل و امرتنی ان اطیعه، ففعلت، ما ارسلت به فقال رسول الله: لا تقع فی علیّ، فانّه منّی و انا منه و هو ولیّکم بعدی.»(۱)

«بریـده میگویـد: رسول خدا صـلی الله علیه وآله دو گروه نظامی را به سوی یمن گسـیل داشت: فرمانده یک گروه علی بن ابی طالب علیه السّلام و فرمانده گروه دیگر خالد بن ولید بود. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: اگر با هم بودید فرمانده همه نیروها علی بن ابی طالب علیه السّـلام است و اگر از هم جدا حرکت کردید هر یک فرمانده سپاه خود باشد :بریده می گوید: حرکت کردیم و با قبیله بنی زید برخورد کردیم و جنگ در گرفت و مسلمانان پیروز شدند و رزمندگان آنان را کشتیم و زنان آنان را به اسارت گرفتیم. علی علیه السّـلام یکی از زنان اسـیر را برای خود انتخاب کرد. خالد بن ولید نامه ای به رسول خدا صـلی الله علیه وآله نوشت و به من داد که به آن حضـرت برسانم و گزارش این عملیات و عملکرد علی علیه السّلام را به پیامبر بازگویم. پس از آن که خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله رسیدم و نامه را خدمت

۱- مسند، احمد بن حنبل، ج ۶، ص ۴۸۹، حدیث ۲۲۵۰۳؛ خصائص، نسایی، ص ۱۴۴، حدیث ۹۰؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۱۹ و ۱۳۰؛ کنوز الحقایق، ج ۱، ص ۳۸۶؛ کفایه الطالب، ص ۲۷۴؛ ینابیع الموده، ص ۵۳.

آن حضرت دادم، نامه را برایش خواندند، دیدم آثار غضب در چهره رسول خدا صلی الله علیه وآله ظاهر شد.

عرض کردم: ای رسول خدا صلی الله علیه وآله اینجا پناهگاه ماست. شما مرا تحت فرماندهی مردی فرستادی و به من دستور دادی که از او اطاعت کنم و اکنون من وظیفه ام را انجام داده ام؟!

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: از علی علیه السّلام بدگویی نکن. بدون تردید علی علیه السّلام از من است و من از علی علیه السّلام هستم. علی علیه السّلام بعد از من ولیّ سرپرست شماست».

بنابر این گذشته از خود واژه «ولیّ» که بعدی بودن را می رساند و در جملاتی از خطبه غدیر که در این زمینه نقش اساسی دارند واژه «بعدی» آمده است، در روایات دیگری نیز این واژه آمده است.

ص: ۱۳۲

فصل پنجم :شبهات سیاسی

اشاره

ص: ۱۳۳

۱ – پذیرش صحابه

اشاره

از شبهاتی که بر استدلال به حدیث غدیر وارد کرده اند، این است که گفته اند:

«و لو وصی بخلافه لعبد حبشی و لیس لعلیّ بن ابی طالب الهاشمی القریشی الصحابی الجلیل المجاهد العظیم و العالم الواسع العلم لتقبل اصحابه و بخاصّه کبارهم و بالاخص ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم ذلک بکلّ خضوع و تسلیم و لنفذوا وصیّته بدون ایّ تردد، لانّ المسأله فی ذلک الوقت لیست مسأله حکم و سیاسه و انّما هی مسأله ایمان و دین.(۱)

اگر رسول خدا صلی الله علیه وآله نسبت به یک برده حبشی هم وصیت می کرد که جانشین او باشد، اصحابش بخصوص بزرگان صحابه، و بالاخص برجستگان آنان همانند ابوبکر، عمر و

۱- التفسیر الحدیث، ج ۹، ص ۱۸۵.

عثمان با تمام فروتنی و بـدون تردیـد، آن وصـیت را اجرا می کردنـد، تا چه رسـد به این که وصـیت درباره علی بن ابی طالب قریشـی از نسل هاشم، صـحابی بزرگوار مجاهد بزرگ و دانشـمند بی نظیر باشد؛ زیرا در آن دوران مسأله حکومت و سیاسـت مطرح نبوده است، بلکه آنچه در بین صحابه مطرح بود، مسأله عقیده و ایمان بود.

نقد

اشاره

۱- جنگ برسـر قـدرت و حکومت ریشه در عمر بشـر دارد و مسأله امروز نیست، تا بگوییم در عصـر رسول خدا صـلی الله علیه وآله بین صحابه چنین چیزی مطرح نبوده است.

۲- تصور محمد عزّه از صـحابه تصوری بسـیار ساده لوحانه است و بهترین توجیه این نوع اندیشه نسبت به صحابه این است که وی از عملکرد صـحابه در تاریـخ بی اطلاـع است و ما برای آگاهی وی از عملکرد همین دو صـحابی بزرگ! شایسـته است به رخدادهای دو هفته پایانی عمر رسول خدا صلی الله علیه وآله اشاره کنیم:

الف – اعزام نکردن سپاه اسامه:

با توجه به اهمیت این برهه از زندگی رسول خدا صلی الله علیه وآله این دوران را لحظه به لحظه بررسی می کنیم:

ص: ۱۳۶

روز دوشنبه چند روز مانده به پایان ماه صفر سال یازدهم، رسول خداصلی الله علیه وآله دستور دادکه مردم برای نبرد با روم به سرعت آماده شونـد. مردم از دور رسول خداصـلی الله علیه وآله پراکنده شدند، در حالی که همه تلاش آنان برای شـرکت در نبرد بود.

صبح روز سه شنبه رسول خدا صلی الله علیه وآله اسامه بن زید را خواست و به او فرمود:

با نام خدا حرکت کن و تا جای شـهادت پدرت پیشـروی کن. من تو را به عنوان فرمانده این سپاه انتخاب کردم. سریع حرکت کن، قبـل از آن که خبر حرکت تو پخش شود. اگر پیروز شـدی زیـاد در آن جا نمان، همراه خودت راهنما ببر، جاسوسانت را زودتر اعزام کن.

چون روز چهارشنبه شد، رسول خدا صلی الله علیه وآله بیمار شد و تب کرد.

روز پنج شنبه پرچم جنگ را با دست خود بست و به اسامه داد و فرمود: برای خدا در راه خدابجنگ؛ با آنان که کفر ورزیدند نبرد کن؛ بجنگید، خیانت نکنید، کودکان و زنان را نکشـید و آرزوی برخورد با دشـمن را نداشته باشید؛ چون نمی دانید شاید شما گرفتار شوید ولی بگویید خدایا ما را حفظ کن، خدایا شر دشمن را از سر ما بردار؛ اگر با دشمن برخورد کردید که کوچ کرده انـد آرامش خود را حفظ کنیـد، اختلاف نکنیـد، سـستی نکنیـد که آبرویتان خواهـد رفت و بگویید: خدایا ما بندگان تو هستیم، آنان نیز بندگان تو

ص: ۱۳۷

هستند، زندگی ما و آنان در اختیار توست و این تویی که بر آنان پیروز می شوی و بدانید که بهشت زیر برق شمشیر است».(۱)

ب – اقدامات مخالفان رهبری علی علیه السّلام

اشاره

ساده اندیشی است که تصور کنیم، سیاستمداران از اصحاب رسول خداصلی الله علیه وآله معنای اقدام رسول خدا صلی الله علیه وآله را درک نمی کردند. آیا قابل قبول است که بگوییم آنان که تنها در عرفه هشدار پیامبر را نسبت به رهبری آینده شنیدند، به قدری تحریک شدند که در بازگشت به مکه ۳۵ نفر از آنان در خانه خدا هم پیمان شدند که نگذارند رهبری به دست خاندان رسول خدا صلی الله علیه وآله بیفتد، حال بعد از جریان غدیر و هشدار نسبت به رهبری و... آرام بنشینند؟!

به دنبال تصمیم رسول خدا صلی الله علیه وآله مبنی بر اعزام سپاه، آنان که معنای سیاسی این تصمیم را می فهمیدند، برای این که رهبری به دست علی علیه السّلام نیفتد، دست به اقداماتی زدند که به بعضی از آنها اشاره می کنیم:

۱– تضعیف فرماندهی:

اولین اقدامی که مخالفان رهبری علی علیه السّلام به آن دست زدند، تضعیف فرماندهی اسامه بود. اسامه فرزند شهید زید بن حارثه بود که درنوار مرزی شام در منطقه موته شهید شده بود و اکنون رسول خدا صلی الله علیه وآله اسامه فرزند او را به

۱– مغازی، واقدی، ج ۳، ص ۱۱۱۷.

همان منطقه اعزام می کرد. در این دوران اسامه هیجده سال بیش نداشت و در بین مهاجران و انصار - که بعضی از آنها رؤسای قبایل بودند - و بعضی شخصیتهای اجتماعی، سیاسی همانند ابوسفیان، سعید بن عباده، طلحه، زبیر، سعد بن ابی وقاص، ابوبکر، عمر، عبدالرحمان بن عوف و... در مدینه حضور داشتند و با حضور آنان در اطراف رسول خدا صلی الله علیه وآله، آن حضرت اسامه را به عنوان فرمانده سپاه منصوب کرد و به دیگران دستور داد که از او اطاعت کنند.

به احتمال قوی یکی از انگیزه های رسول خدا صلی الله علیه وآله در این اقدام آن بود که به مسلمانان تذکر دهد کهولت سن از شرایط رهبری نیست و جوان بودن هم نقطه ضعف برای رهبر نیست. او می خواست با این اقدام، فرماندهی اسامه هیجده ساله را بپذیرند، تا فردا در برابر رهبری علی علیه السّلام ۳۳ ساله اعتراض نکنند و از انتقادی که آنان به رسول خدا صلی الله علیه وآله داشتند نیز می توان به هدف و انگیزه پیامبر پی برد.

از طرف دیگر آنان که در فرماندهی اسامه تردید کردند، در واقع تصمیم پیامبر صلی الله علیه وآله را زیر سؤال می بردند و انگیزه قوی آنان شکستن قداست رهبری رسول خدا صلی الله علیه وآله بود تا این حرکت زمینه شکستن بقیه تصمیمهای آن حضرت باشد. آنان می خواستند با این اقدام، تصمیمهای رسول خدا صلی الله علیه وآله را در حد تصمیم بقیه انسانها قابل نقد و رد جلوه دهند تا در آینده به راحتی بتوانند تصمیم آن حضرت نسبت به رهبری علی علیه السّلام را نیز نقد و رد کنند و چنین کردند.

نکته دیگری که باید به آن توجه کرد، این است که این اقدامات از طرف مهاجرین اعمال می شد و انصار در آن نقشی نداشتند. به این جریان توجه کنید:

«فقال رجال من المهاجرین و کان اشدهم قولاً عیاش بن ابی ربیعه سیعمل هذا الغلام علی المهاجرین الاولین؟»(۱)

عده ای از شخصیت های مهاجرین و از بین آنان بیشترین تلاش را عیاش بن ابی ربیعه می کرد، می گفتند: این نوجوان را فرمانده مهاجران اولی قرار داده است؟

در پی تبلیغات گسترده این گروه برای تضعیف فرماندهی اسامه - که در واقع تضعیف رهبری رسول خدا صلی الله علیه وآله بود - وقتی آن حضرت از این تبلیغات مطلع شد، واکنش نشان داد:

«فغضب رسول اللّه صلی الله علیه وآله غضبا شدیدا فخرج و قد عصب رأسه عصابه و علیه قطیفه ثم صعد المنبر فحمد اللّه و اثنی علیه ثم قال: اما بعد ایها الناس فما مقاله بلغتنی عن بعضکم فی تامیری اسامه بن زید؟ و اللّه لئن طعنتم فی امارتی اسامه لقد طعنتم فی امارتی اباه

۱- همان، ج ۳، ص ۱۱۱۸.

من قبله و ایم اللّه انّه کان للاماره لخلیقا و ان ابنه من بعده لخلیق للاماره.»(۱)

پیامبر صلی الله علیه وآله از این تبلیغات بسیار عصبانی شد و در حالی که (بیمار بود) سرش بسته و پارچه ای بر روی خود انداخته بود به مسجد آمد و بر منبر رفت، پس از حمد و ثنای خداوند فرمود: ای مردم! این چه سخنی است که درباره تصمیم من درباره فرماندهی اسامه می گویید؟ به خدا قسم اگر امروز به این تصمیم من اعتراض دارید در گذشته نیز که پدرش را به عنوان فرمانده نصب کردم شما اعتراض داشتید. به خدا قسم هم پدر و هم پسر شایسته فرماندهی جنگ بوده و هستند.

۲ – تأخیر در حرکت سپاه:

با حمایت رسول خدا صلی الله علیه وآله از اسامه، آنان بیش از این نمی توانستند علیه اسامه سخن بگویند؛ از این رو اقدامات خود را متوجه حرکت نکردن سپاه کردند؛ همان انگیزه ای که رسول خدا صلی الله علیه وآله با تمام توان می خواست این سپاه را به هر شکل ممکن از مدینه خارج کند.

از یک طرف با کمال تأسف باید گفت مخالفان رهبری علی علیه السّلام که به گونه ای مخالف صریح رسول خدا صلی الله علیه وآله بودند، در خانه پیامبر عناصری را داشتند

۱– همان، ج ۲، ص ۱۱۱۹.

که گزارش حال رسول خدا صلی الله علیه وآله را لحظه به لحظه به بیرون منعکس می کردند و آنان براساس این گزارشها تصمیم می گرفتند. همین که گزارش می رسید حال رسول خدا صلی الله علیه وآله رو به بهبود است به طرف لشکرگاه می رفتند و همین که گزارش می رسید حال پیامبر رو به وخامت است، به طرف مدینه سرازیر می شدند. از طرفی تمام تلاش رسول خدا صلی الله علیه وآله بر این مسأله متمرکز شده است که این سپاه از شهر خارج شود. به این تلاش دو سویه یعنی تلاش رسول خداصلی الله علیه وآله برای حرکت سپاه و تلاش مخالفان علی علیه السّلام در این لحظات تاریخی توجه کنید:

«و جعل رسول اللّه صلی الله علیه وآله فی مرضه یثقل و یخفّ و یؤکد القول فی تنفیذ ذلک البعث حتی قال له اسامه: بابی انت و امّی اتاذن لی ان امکث ایاما حتی یشفیک اللّه تعالی. فقال: اخرج و سر علی برکه اللّه. فقال: یا رسول اللّه ان انا خرجت و انت علی هذه الحال خرجت و فی قلبی قرحه منک. فقال: سر علی النصر و العافیه. فقال: یا رسول اللّه! انّی اکره ان اسأل عنک الرکبان، فقال: انفذ لما امرتک به؟»(۱)

بیماری و درد رسول خدا صلی الله علیه وآله گاه شدت می گرفت و گاه

ص: ۱۴۲

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۵۲.

کاهش می یافت و مرتب رسول خدا صلی الله علیه وآله تأکید می کرد که سپاه حرکت کند، تا این که خود اسامه به پیامبر عرض کرد: پدر و مادرم فدای تو باد! اجازه می دهی چند روزی بمانم تا این که خداوند به شما شفا دهد؟

پیامبر فرمود: برو بیرون و با استمداد از خداوند حرکت کن.

اسامه: ای رسول خدا صلی الله علیه وآله اگر با این وضع شما من از مدینه خارج شوم قلبم جریحه دار خواهد بود!

پیامبر: با اعتماد بر پیروزی و عافیت برو.

اسامه: ای رسول خدا صلی الله علیه وآله دوست ندارم حال شما را از دیگران بپرسم؟!

پیامبر: آنچه به تو دستور می دهم انجام بده؟!

اگر به همین قطعه تاریخ توجه شود، این بگو و مگوی اسامه با رسول خداصلی الله علیه وآله تأمل برانگیز است. در کجای تاریخ سراغ دارید که یک نیروی تحت امر با فرمانده اش این گونه بگو و مگو کند؟! این تنها اسامه نیست که تلاش در تأخیر سپاه دارد، بلکه دیگران نیز دخالت می کردند تا این سپاه حرکت نکند و به بهانه های مختلف به خانه رسول خدا صلی الله علیه وآله می آمدند و از نزدیک وضع آن حضرت رامی دیدند و هر چه رسول خدا صلی الله علیه وآله می فرمود سپاه اسامه حرکت کند، ولی از این حرکت خبری نبود!

ص: ۱۴۳

به این جریان توجه کنید:

«و جاء المسلمون الذین یخرجون مع اسامه یودّعون رسول اللّه صلی الله علیه وآله فیهم عمر بن الخطاب. و رسول اللّه صلی الله علیه وآله یقول: انفذوا بعث اسامه و دخلت ام ایمن فقالت: ای رسول اللّه لو ترکت اسامه تقیم فی معسکره حتی تتماثل فان اسامه ان خرج علی حالته هذه لم ینتفع بنفسه، فقال رسول اللّه: انفذوا بعث اسامه.»(۱)

مسلمانانی که می خواستند همراه اسامه بروند، برای وداع نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله می آمدند و در بین آنان عمر بن خطاب هم بود. پیامبر می فرمود: سپاه اسامه را اعزام کنید. ام ایمن (که مادر اسامه است) بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وارد شد و عرض کرد: ای رسول خدا صلی الله علیه وآله! اگر اجاز دهی اسامه چند روزی بماند تا شما بهبود یابید. چون اگر اسامه با این وضع بیرون برود نمی تواند کاری از پیش ببرد! پیامبر فرمود: سپاه اسامه را اعزام کنید؟!

گویا اینان از رسول خدا صلی الله علیه وآله بهتر می دانند که چه کسی چه کاری باید انجام دهد و برای رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز تکلیف مشخص می کردند؟!

۱- مغازی واقدی، ج ۳، ص ۱۱۱۹.

لحظات را تصور کنید که رسول خدا صلی الله علیه وآله یعنی کسی که این مردم را از بدبختی، گمراهی، نداری و... نجات داد و عزیز کرد و هر چه دارند از او دارند و امروز در آستانه ارتحال قرار گرفته و تنها یک خواسته کوچک

دارد که این سپاه حرکت کند، ولی با او همکاری نمی کنند؟!

به دنبال این بگومگو با اسامه و ام ایمن و...

«ثم اغمی رسول اللّه صلی الله علیه وآله و قام اسامه فتجهّز للخروج فلما افاق رسول اللّه صلی الله علیه وآله سأل عن اسامه و البعث فاخبر انهم یتجهّزون فجعل یقول انفذوا بعث اسامه لعن اللّه من تخلّف عنه و کرّر ذلک.»(۱)

پیامبر بیهوش شد و اسامه نیز برای حرکت سپاه از خانه بیرون رفت. پس از مدتی رسول خدا صلی الله علیه وآله به هوش آمدو پرسید: اسامه و سپاه چه شد؟

گفتند: برای حرکت آماده می شوند.

مرتب می گفت: سپاه اسامه را اعزام کنید. خدا لعنت کند آنان را که همراه این سپاه بیرون نروند! و چندین بار این جمله را تکرار می کرد.

۱- شرح نهج البلاغه ابی ابی الحدید، ج ۶، ص ۵۲.

این جمله رسول خدا صلی الله علیه وآله در آستانه ارتحال که با صیغه جمع می فرماید سپاه را اعزام کنید، نشان می دهد که این گروه افراد متعددی بودند و تنها اسامه نبود.

«فمضی الناس الی المعسکر فباتوا لیله الاحد نزل اسامه یوم الاحد و رسول اللّه صلی الله علیه وآله ثقیل مغمور.»(۱)

«به دنبال این جریانها و لعنت رسول خدا صلی الله علیه وآله بر متخلفان، مردم به طرف اردوگاه رفتند و شب یکشنبه را در اردوگاه به سر بردند. روز یکشنبه اسامه نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله آمد؟!

یکی از علل تأخیر در اعزام سپاه، آمد و شد بی مورد اسامه به مدینه بود با این که رسول خداصلی الله علیه وآله آن چنان تند با او در روز شنبه برخورد کرده است که باید سپاه را حرکت دهد، آمدن روز یکشنبه به خانه رسول خدا صلی الله علیه وآله تأمل برانگیز است؟!

۳ – نرفتن سپاه:

عده ای که از اول بنا نداشتند همراه این سپاه از مدینه خارج شوند و برای اجرای نقشه های خود تصمیم به ماندن در مدینه داشتند. بعد از آن که رسول خداصلی الله علیه وآله آنان را که همراه سپاه نروند لعنت کرد، اگر لعن و نفرین

۱– مغازی، واقدی، ج ۳، ص ۱۱۱۹.

رسول خـدا صـلی الله علیه وآله شامـل حـال آنـان شود در جـامعه اسـلامی نمی تواننـد مسؤولیتی را به عهـده گیرنـد، درصـدد برآمدند که این اقدام را توجیه کنند. به این جریان توجه کنید:

«فلمـا اصـبح یوم الاـثنین غـدا من معسـکره و اصـبح رسول اللّه صـلی الله علیه وآله مفیقـا فجائه اسامه فقال: اغـد علی برکه اللّه، فودّعه اسامه رسول اللّه صلی الله علیه وآله مفیق مریح، فدحل ابوبکر رضی اللّه عنه فقال یا رسول اللّه اصبحت مفیقا بحمداللّه و الیوم یوم ابنه خارجه فائذن لی، فاذن له فذهب الی السنح.»(۱)

صبـح دوشـنبه اسامه از لشـکرگاهش به طرف مدینه حرکت کرد و رسول خدا صـلی الله علیه وآله حالش خوب بود. اسامه نزد رسول خداصـلی الله علیه وآله آمـد. حضـرت به او فرمود: فردا حرکت کن. اسـامه بـا رسولخداصـلی الله علیه وآله خـداحافظی کرد. ابوبکر بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وارد شد و به آن حضرت عرض کرد: بحمداللّه حالتان خوب است و امروز نوبت دختر خارجه است (همسر ابوبکر) اجازه بده نزد او باشم. رسول خدا صلی الله علیه وآله اجازه داد! وابوبکر به سنح رفت».(۲)

۱- همان، ج ۳، ص ۱۱۲۰.

۲- یکی از علل تأخیر حرکت سپاه، رفت و آمدهای تامل برانگیز اسامه به مدینه است. با این که هر بار که می آمد رسول خدا صلی الله علیه وآله به او می فرمود کاری را که به تو گفتم انجام بـده، باز هم او در حرکت سپاه تعلل می کرد و معلوم نیسـت چه کسانی پشت این جریان بودند؟!

گویا دستور حرکت سپاه اسامه برای زمان بیماری رسول خدا صلی الله علیه وآله بود که چون اکنون حال رسول خدا صلی الله علیه وآله رو به بهبود است، لازم نیست سپاه حرکت کند؛ با این که رسول خدا صلی الله علیه وآله بر متخلفان از سپاه اسامه لعنت فرستاد!

گویا نزد همسر بودن مهمتر از پیروی کردن از دستور رسول خداست؟!

آنچه در خانه رسول خدا صلی الله علیه وآله و اطراف آن می گذشت، نشان می داد که آرزوی اعزام سپاه اسامه باید بر دل رسول خدا صلی الله علیه وآله بماند و این آرزو دست نیافتنی بود، با این که به صلاح خود آنان بود؛ زیرا از دوشنبه ای که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمان بسیج را صادر کرد و اسامه را به عنوان فرمانده سپاه نصب نمود، تا روز ارتحال رسول خدا یک هفته به طول انجامید و اسامه و دست اندرکاران اعزام سپاه مرتب در اعزام سپاه تعلّل کرده، هر روز به بهانه ای نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله می آمدند و هر بار که می آمدند آن حضرت دستور می داد سپاه را روانه کنید، حرکت کنید، خدا لعنت کند کسی را که همراه این سپاه نرود و... ولی این سخنان سودی نمی بخشید؛ زیرا رقبای سیاسی امام علی علیه السّلام فهمیده بودند که پیامبر آخرین روزهای عمر خود را می گذراند و موقع انتقال قدرت و رهبری است که باید در این تقسیم ارث شریک باشند!

۴- جلوگیری از تدوین سند رسمی

گرچه تاکنون اقدامات رسول خدا صلی الله علیه وآله را برای تثبیت رهبری علی علیه السّلام نقل کردیم، ولی با وضعی که درباره لشکر اسامه پیش آمده بود وپیامبر دریافت که

این سپاه حرکت نخواهد کرد و در نتیجه مزاحمان علی علیه السّلام نخواهند گذاشت که رهبری به آرامی به علی علیه السّلام انتقال یابد، آخرین اقدام را در روز پنج شنبه انجام داد و تصمیم گرفت طی یک سند رسمی در حضور جمع، مانع از انحراف رهبری شود، ولی عده ای نگذاشتند. اکنون ببینیم پنج شنبه چه روزی بوده است؟

«عن عبیداللّه بن عبداللّه بن ابن عباس رضی اللّه عنهما قال: لمّا حضر رسول اللّه صلی الله علیه وآله و فی البیت رجال فیهم عمر بن خطاب قال النبی صلی الله علیه وآله: هلّم اکتب لکم کتابا لا تضلّوا بعده. فقال عمر: انّ النبی صلی الله علیه وآله قد غلب علیه الوجع و عندکم القرآن حسبنا کتاب اللّه. فاختلف اهل البیت فاختصموا منهم من

یقول تقرّبوا یکتب لکم النبی صلی الله علیه وآله کتابا لن تضلّوا بعده و منهم من یقول ما قال عمر، فلمّا اکثروا اللغو و الاختلاف عند النبی صلی الله علیه وآله قال رسول اللّه صلی الله علیه وآله: قوموا! قال عبیداللّه و کان ابن عباس یقول ان الرزیّه کل الرزیّه ما حال بین رسول اللّه صلی الله علیه وآله

ص: ۱۴۹

و بین ان یکتب لهم ذلک الکتاب من اختلافهم و لغطهم.»(۱)

ابن عباس می گوید: در آستانه ارتحال رسول خدا صلی الله علیه وآله در خانه رسول خدا صلی الله علیه وآله عده ای از جمله عمر بن خطاب جمع بودند، پیامبر فرمود: بیاورید تا نوشته ای برایتان بنویسم که بعد از من گمراه نشوید.

عمر گفت: درد بر او غلبه کرده است. کتاب خدا پیش ماست و همان کافی است؟! افرادی که در خانه بودند درگیر شده، عده ای می گفتند کاغذ و قلم بیاورید تا رسول خدا صلی الله علیه وآله بنویسد و عده ای هم سخن عمر را تکرار می کردند. چون حرفهای بیهوده و درگیری زیاد شد، رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: برخیزید. ابن عباس می گفت: همه مصیبت و بدبختی از هنگامی شروع شد که مانع از نوشتن آن نامه شدند.

آنچه درباره آخرین اقدام رسول خدا صلی الله علیه وآله برای تثبیت رهبری علی علیه السّلام نقل شد، از متقن ترین کتب حدیثی اهل سنت یعنی صحیح بخاری و مسلم آوردیم.

۱- صحیح، البخاری، کتاب المرض باب قول المریض قوموا عنی؛ صحیح، مسلم، باب ترک الوصیه، ص ۷۶؛ مسند، احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۳۰۸، ج ۱، ص ۵۵۲؛ تاریخ، طبری، ج ۲، ص ۴۳۶؛ کامل، ابن اثیر، ج ۲، ص ۳۲۰.

گرچه این حادثه درمنابع دیگر مفصلتر یاد شده است، ولی ما به همین مقدار اکتفا می کنیم.

آنچه بیان شد، بخشی از اقدامات همان اصحاب بزرگ بود که مانع اجرای وصیت رسول خدا صلی الله علیه وآله در آخرین هفته زندگی او شده اند و اگر بنا باشد این گونه اقدامات صحابه گردآوری شود، بیش از یک جلد کتاب خواهد شد.

۲- مبارزه اصحاب با مخالفان وصیت:

اشاره

از شبهاتی که بر استدلال به حدیث غدیر وارد کرده اند، بدین قرار است:

«و علی فرض المحال لو حدثت نفوس بعض اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله بعدم تنفیذ وصیه النبیّ لو کانت صحیحه لحا ربهم جمهور اصحاب رسول الله و لما کان یصحّ تراجع علی عنها، لأنّه یکون فی ذلک خالف وصیّه رسول الله و لحا رب دونها و لوجد من المسلمین جمهورا عظیما یحاربون معه و هو یعدّ اقوی عصبه من ابی بکر و عمر.»(۱)

بر فرض محال، اگر بعضی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله تمایلی به انجام وصیت آن حضرت نداشتند، اکثریت اصحاب رسول

۱- التفسیر الحدیث، ج ۹، ص ۱۸۵.

خدا صلی الله علیه وآله با آنان به مبارزه برمی خاستند، گذشته از آن که برای علی علیه السّلام درست نبود که از این وصیت دست بردارد؛ زیرا در آن صورت با رسول خدا صلی الله علیه وآله مخالفت کرده است و اگر به مبارزه با مخالفان وصیت آن حضرت برمی خاست جمعیت فراوانی از مسلمانان به حمایت از او برمی خاستند، در حالی که او از نظر قبیله ای نیز از ابوبکرو عمر قوی تر بود.

نقد

۱- براساس آنچه در شبهه قبل بیان شد، مخالفت بعضی از اصحاب با رسول خدا صلی الله علیه وآله در برخی موارد نه تنها محال نیست، بلکه از مسلّمات تاریخ صدر اسلام است که برای فهم آن تنها مقداری مطالعه تاریخ و قدری انصاف لازم است.

۲- در پاسخ به این که اگر عده ای با انجام وصیت رسول خدا صلی الله علیه وآله مخالف بودند، جمهور اصحاب به مبارزه با آنان برمی خاستند، باید به محمد عزه گفت همان عکس العملی که اصحاب در برابر مخالفان اعزام سپاه اسامه و تدوین نامه رسول خدا صلی الله علیه وآله نشان دادند - با این که هنوز رسول خدا صلی الله علیه وآله در بین آنان بود و در حضور او مخالفت کردند و حیا نکردند - با مسأله بیعت با امام علی علیه السّلام نیز همان گونه برخورد میکردند و بسیاری از مسائلی که به نظر چنین افرادی محال است، در تاریخ اتفاق افتاده و از مسلمات تاریخ است.

۳- اما این که اگر چنین وصیتی در کار بود علی علیه السّلام برای تحقق آن مبارزه می کرد، همان طور که پیشتر گفتیم، نه تنها امام علی علیه السّلام چنین وصیتی را قبول داشت، بلکه آن را حقّ مسلم خود می دانست و تا وقتی که مردم بعد از عثمان با او بیعت کردند، متناسب با شرایط آن را اعلام می کرد:

۳-۱- روشنگری نسبت به این که خلافت حقّ اوست؛

۳-۲- اقدام به تحصّن در خانه حضرت زهرا علیهاالسّلام؛

۳-۳- بیعت نکردن با ابوبکر تا زمانی که حضرت زهرا علیهاالسّلام زنده بود؛

۳-۴- اقدام به جلب حمایت اصحاب؛

۳-۵- استفاده از فرصتها؛

۴- اما این که اگر امام علی علیه السّلام قیام می کرد، عده زیادی از مسلمانان با او همراهی می کردند. چنان که پیشتر بیان کردیم، براساس منابع اهل سنت آن حضرت حرکت را آغاز کرد، ولی از مسلمانان حتی به عدد انگشتان دو دست هم حاضر نشدند با او همراهی می کنند.

فصل ششم :شبهات تاریخی

اشاره

ص: ۱۵۵

۱ – عدم تقاضای اصحاب از رسول خدا صلی الله علیه وآله:

اشاره

سید اسماعیل حمیری در قصیده ای درباره امامت امام علی علیه السّلام میگوید:

«جمعی از صحابه نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله آمدند و از آن حضرت تقاضا کردند که جانشینی برای خودش معین کند.آن حضرت امام علی علیه السّلام را معین کرد».

آلوسی پس از نقل این قصیده می نویسد: این دروغ است و نه شیعه چنین چیزی را نقل کرده است و نه سنّی.

به این شبهه توجه کنید:

«ثم انّ ما اشار الیه الحمیری فی قصیدته التی اسرف فیها من انّ الصحابه رضی الله عنهم بهذه الهئیه الاجتماعیه جاؤوا الی النبی صلی الله علیه وآله و طلبوا منه تعیین الامام بعد ممّا لم یذکره

الموزّخون و اهل السیر من الفریقین فیما اعلم، بل هو محض زور و بهتان.»(۱)

آنچه سید حمیری در قصیده اش به آن اشاره کرده است که صحابه با هم خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله رسیدند و از او تقاضا کردند که برای بعد از خود جانشین تعیین کند زیاده روی است، و چنین چیزی را تا آنجا که من می دانم نه مورخان شیعه و نه مورخان سنی نوشته اند و نه سیره نویسان دو گروه، بلکه این سخن، یک کذب و تهمت است!

نقد

۱- پیشتر بیان کردیم که مسأله جانشینی رسول خدا صلی الله علیه وآله از همان ابتدای بعثت مورد توجه و موجب دغدغه مسلمانان و رسول خدا صلی الله علیه وآله بوده است و در اواسط بعثت، یعنی هنگام هجرت به مدینه نیز در مسأله «بیعه الحرب» مطرح بوده و در مدینه نیز پس از تشکیل حکومت دینی هم از طرف مسلمانان و هم از طرف سیاستمداران، منافقان و... قابل توجه بوده است.

۲- برخلاف آنچه آلوسی می نویسد، هم در منابع شیعه و هم در منابع اهل سنت به این مهم اشاره شده است.

ص: ۱۵۸

۱- تفسیر روح المعانی، ج ۶، ص ۱۹۷.

براساس اسناد تاریخی هم این مسأله برای مسلمانان اهمیت داشته و هم از آن حضرت پرسیده اند و این مهم در روایات اسلامی مطرح شده است:

الف – روایات اهل سنت

در روایات اهل سنت موارد زیادی وجود دارد که از دغدغه مسلمانان نسبت به این مسأله و پرسش آنان از رسول خدا صلی الله علیه وآله حکایت دارد؛

به این جریان توجه کنید:

«قیل یا رسول الله: من یؤمّر بعدک؟»

قال: إن تؤمّروا ابابکر رضی الله عنه تجدوه امینا زاهدا فی الدنیا راغبا فی الآخره، و إن تؤمّروا عمر رضی الله عنه تجدوه قویّا امینا لا یخاف فی الله لومه لائم، و إن تؤمّروا علیا رضی الله عنه، و لا اراکم فاعلین، تجدوه هادیامهدیا یاخذکم الطریق المستقیم.»(۱)

به پیامبر صلی الله علیه وآله عرض شد: بعد از شما چه کسی امیر است؟ فرمود: اگر ابوبکر را انتخاب کنید، انسانی امین و زاهد است و

۱- مسند، احمد بن حنبل، ج ۱۱، ص ۱۷۵، اسدالغابه، ج ۴، ص ۱۰۶؛ الاستیعاب، ج ۳، ص ۲۱۲؛ تاریخ دمشق، ج ۴۲۱؛ تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۴۷؛ البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۴۷۷؛ کفایه الطالب، ص ۱۶۲؛ مناقب الاسد الغالب، ص ۳۳؛ کنزالعمّال، ج ۶، ص ۱۶۰؛ ج ۱۱، ص ۶۳۰؛ مستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۵۳؛ حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۶۴.

اگر عمر را انتخاب کنید، انسانی امین است و از کسی واهمه ندارد، ولی اگر علی را به عنوان امیر برگزینید - که تصور نمی کنم این کار را انجام دهید - او را شخصی هدایت کننده و هدایت شده خواهید یافت که شما را به راه راست رهنمون خواهد کرد.

ب – روایات شیعه

در روایات شیعه نیز این مسأله مطرح شده است که به عنوان نمونه می توان از این روایت یاد کرد:

«عن ابی جعفر علیه السّلام فی قول الله تعالی: {إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُوا}

«قال انّ رهطا من الیهود اسلموا، منهم عبدالله بن سلام و اسد و ثعلبه و ابن امین و ابن صوریا، فاتوا النّبی فقالوا یا نبیّ الله انّ موسی علیه السّلام اوصی الی یوشع بن نون، فمن وصیّک یا رسول الله و من ولیّنا بعدک؟»

فنزلت هذه الآیه:

{إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاةَ وَیُؤْتُونَ الزَّکاةَ وَهُمْ راکِعُونَ}

« قال رسول الله صلی الله علیه وآله قوموا، فقاموا، فاتوا المسجد، فاذا سائل خارج، فقال: یا سائل ! اما اعطاک احد شیئاً؟

قال نعم: هذا الخاتم.قال: من اعطاکه؟قال: اعطانیه ذلک الرجل الذی یصلّی.قال: علی ایّ حال اعطاک؟

قال: کان راکعا.فکبّر النّبی صلی الله علیه وآله و کبّر اهل المسجد، فقال النّبی صلی الله علیه وآله علیّ ابن ابی طالب ولیّکم بعدی.

قالوا: رضینا باللّه ربّا و بالاسلام دینا و بمحمّد نبیّاو بعلیّ بن ابی طالب ولیّا، فانزل الله تعالی»

{وَمَنْ یَتَوَلَّ اللّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِینَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللّهِ هُمُ الغالِبُونَ» (مائده/۵۶)}(۱)

امام باقر علیه السّلام درباره آیه «انّما ولیّکم...» فرمود: جمعی از یهودیان مسلمان شدند، عبدالله بن سلام، اسد، ثعلبه، ابن امین و ابن صوریا هم جزء آنان بودند. این جمع خدمت رسول خداصلی الله علیه وآله رسیدند و به حضرت عرض کردند: ای پیامبر خدا! حضرت موسی علیه السّلام یوشع بن نون را به عنوان وصی خود انتخاب کرده بود. وصی شما و ولیّ ما بعد از شما کیست»؟

«به دنبال این جریان آیه «انّما ولیکم...» نازل

۱- الوافی، ج ۲، ص ۲۷۸.

شد.رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: برخیزید، آنان برخاستند و به مسجد آمدند که فقیری در حال خروج از مسجد بود. رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: ای فقیر! کسی به تو چیزی نداد؟فقیر گفت: چرا این انگشتری را به من دادند.رسول خدا صلی الله علیه وآله پرسید: چه کسی انگشتری را به تو داد؟ فقیر گفت: آن مردی که در حال نماز خواندن است.پیامبرصلی الله علیه وآله پرسید: در چه حالی انگشتری را به تو داد. فقیر گفت: در حال رکوع بود که آن را به من داد؟رسول خدا - که درود خدا بر او و خاندانش باد - تکبیر گفت و اهل مسجد تکبیر گفتند.پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: علی بن ابی طالب بعد از من ولیّ شماست.جمع تازه مسلمان شده گفتند: ما به ربوبیت اللّه و دین اسلام و پیامبری محمد و ولایت علی بن ابی طالب راضی هستیم.

به دنبال این جریان، خداوند این آیه را نازل کرد: «و هر کس خدا، پیامبر او وکسانی را که ایمان آورده اند ولیّ خود بداند پیروز است، چرا که حزب خدا همان پیروزمندانند.»

چنان که ملاحظه می کنید، در این روایت هم دغدغه مسلمانان نسبت به رهبری بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله مطرح شده است و هم دخالت خداوند در تعیین جانشین و تنها نقشی که رسول خدا صلی الله علیه وآله دارد، ابلاغ پیام خداوند است.

۲ – بلافصل نبودن جانشینی

اشاره

از شبهاتی که بر استدلال به حدیث غدیر مطرح کرده اند، این است که گفته اند:

«و کون ذلک بعد الوفاه من غیر فصل ممّا لا دلیل علیه.»(۱)

این که باید خلافت و جانشینی رسول خدا صلی الله علیه وآله بدون فاصله از ارتحال آن حضرت باشد، دلیلی ندارد.

نقد

اشاره

بعد از پذیرش دلالت حدیث غدیر بر امامت علی علیه السّلام، بلافصل بودن آن را از چند راه زیر می توان اثبات کرد:

۱– نزول آیات:

بـا توجه به نزول آیـاتی در حجه الوداع و ارتبـاط آنهـا از نظر محتوا بـا امامت امام علی علیه السّـلام به خصوص آیه تبلیغ – که پیشتر بحث مشـروح آن گذشت – عدم تبلیغ امامت را با عدم تبلیغ رسالت برابر کرده است؛ بیانگر این است که اولاً: این مسأله باید بلافاصله باشد و ثانیا: دخالت و تصرف دیگران در آن حرام است.

۱– تفسیر روح المعانی، ج ۶، ص ۱۹۷.

۲– ورود روایات:

پیشتر در بحث از شبهه ای که می گفت؛ اگر مقصود از ولایت «تصرف» بود، می باید به کلمه «بعدی» مقید شود، روایات آن را از منابع اهل سنت آوردیم که در آن روایات عبارت «علیّ ولیّکم من بعدی» را دارد که از تکرار مجدد آنها خودداری می کنیم.

۳– لغت:

پیشتر از لغت شناس معروف عرب، ابوهلال عسکری در معنای ولی نقل کردیم که او در این باره می نویسد:

«اصل الولیّ جعل الثانی بعدالاول من غیر فصل، من قولهم هذا یلی ذاک ولیا و ولّاه الله، کانّه یلی امره و لم یکله الی غیره و ولاه امره و کله الیه، کانّه جعله بیده و ولی امر نفسه قام به من غیر وسیطه.»(۱)

اصل «ولی» قراردادن دومی بعد از اول و بدون فاصله است و این از سخن عرب گرفته شده است که این پشت سر آن می آید و این که گفته می شود خداوند او را «ولی» قرار داد گویا کارش را به او واگذار کرده و به دیگری واگذار نکرده است و

۱– اسنی المطالب، ص ۴۹.

اینکه گفته می شود او را ولیّ امرش قرار داده گویـا کـار را به دست او سـپرده است و اینکه گفته می شود خودش «ولیّ» خود شد؛ یعنی بدون واسطه کار خودش را به عهده گرفته است.

ص: ۱۶۵

کلام پایانی

به نظر می رسد مخالفان شیعه از روی عناد و نه انصاف علمی، هر چه را از هر جا شنیده اند بدون تحقیق به شیعه نسبت می دهند، در حالی که اگر مسأله اختلاف شیعه و اهل سنت منصفانه مورد بررسی قرار گیرد، مسأله به راحتی قابل حل است و این مقدار کینه و دشمنی ایجاد نمی شود. در دنیای کنونی که اسلام مورد هجوم همه جانبه دنیای کفر قرار گرفته است و مسلمانان نیاز به وحدت دارند باید تلاش همه مسلمانان در کاستن از اختلاف ها و حرکت به سمت وحدت باشد، نه این که بر اختلافات دامن زده، هر روز با ایجاد شبهات واهی و بی اساس مسلمانان را به هم بدبین کرده و آتش تفرقه را بین آنان شعله ور نمایند؛ چرا که دود این آتش به چشم مسلمانان خواهد رفت و سود آن نصیب دشمنان اسلام خواهد شد. درباره چگونگی رسیدن به وحدت – که آرزوی همه اندیشمندان دلسوز اسلامی است – در آغاز نکاتی را گوشزد کردیم.

به امید روزی که مسلمانان بخصوص دانشمندان آنان این خطر را به خوبی احساس کنند و همه به فکر نجات کشورهای اسلامی افتاده و درد مشترک پیدا کنند و برای دفاع از اسلام گام بردارند که قرآن می فرماید:

ص: ۱۶۶

{یا أَیُّها الَّذِینَ آمَنُوا إِنْ تَنْصُرُوا اللّهَ یَنْصُرْکُمْ وَیُثَبِّتْ أَقْدامَکَمْ}(۱)

به امید آن روز و سپاس از تلاشگرانی که برای رسیدن به آن هدف بزرگ تلاش می کنند و آرزوی بیداری برای کسانی که در غفلتند.

والسلام علی عبادالله الصالحین

۱- محمد/۷.

فهرست منابع

الف) منابع تفسیری / تفسیر و روش های تفسیر

۱) الاساس فی التفسیر، حوی، سعید، دارالسلام، الطبعه الثانیه، (۱۴۰۹) ۱۹۸۹م.

۲) اضواء البیان فی ایضاح القرآن بالقرآن، الامین، محمد بن محمد، بیروت، عالم الکتب.

۳) البحر المحیط فی التفسیر، ابوحیان، الاندلسی، محمد بن یوسف، تحقیق، الشیخ عادل احمد، عبدالموجود، بیروت، دارالکتب العلمیه، (۱۴۱۳ ه-- .) ۱۹۹۳ م.

۴) تفسیر القرآن، سلطان العلماء، عزالدین عبدالعزیز بن عبدالسلام، تحقیق الدکتور عبدالله بن ابراهیم، دار ابن حزم، الطبعه الاولی، (۱۴۱۶ ه-- .) ۱۹۹۶ م.

۵) تفسیر المراغی، المراغی، احمد مصطفی، بیروت، درالکتب العلمیه، الطبعه الاولی، (۱۴۱۸ ه- .) ۱۹۹۸ م.

۶) تفسیر ابی السعود او ارشاد العقل السلیم الی مزایا الکتاب الکریم، العمادی، ابوالسعود بن محمد، دارالفکر، للطباعه و النشر.

ص: ۱۶۹

۷) تفسیر القرآن العظیم، ابن کثیر، اسماعیل، قاهره، دارالحدیث، الطبعه الاولی.

۸) تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، النیشابوری القمی، نظام الدین حسن بن محمد بن الحسین، تحقیق، الدکتور حمزه النشرتی، القاهره، المکتبه القیمه.

۹) تفسیر البغوی، البغوی، ابو محمد الحسین بن سعود، تحقیق، محمد عبدالعزیز، النمر و غیره، المملکه العربیه السعودیه، دارالطیبه، الطبعه الرابعه، (۱۴۱۷ ه- .) ۱۹۹۷ م.

۱۰) التفسیر الحدیث، دروزه، محمد عزه، مطبعه عیسی البابی، الطبعه الاولی، ۱۶۴ م.

۱۱) تفسیر کتاب الله العزیز، الهواری، هود بن محکم، تحقیق، بالحاج بن سعید، شریفی، دارالغرب الاسلامی. الطبعه الاولی، ۱۹۹۰ م.

۱۲) التفسیر، مقاتل بن سلیمان، تحقیق، الدکتور عبدالله محمود شحاته.

۱۳) التفسیر الواضح، حجازی، الدکتور محمد محمود، القاهره، دارالتفسیر، الطبعه العاشره، (۱۴۰۶ ه- .) ۱۹۸۶ م.

۱۴) تفسیر الثعالبی المسمی بالجواهر الحسان فی تفسیر القرآن، الثعالبی، عبدالرحمن بن محمد بن مخلوف، حققه، الشیخ علی محمد، معوض، بیروت، داراحیاءالتراث العربی، الطبعه الاولی، ۱۴۱۸ ه- .

۱۵) تفسیر التابعین عرض و دراسه، الخضری، محمد بن عبدالله بن علی، الریاض، دارالوطن، ۱۴۲۰ ه- .

۱۶) التحریر و التنویر المعروف بتفسیر ابن عاشور، ابن عاشور، محمد، الطاهر، بیروت، مؤسسه التاریخ، الطبعه الاولی، ۱۴۲۰ ه- .

۱۷) التفسیر و المفسرون، الذهبی، الدکتور محمد حسین، دارالکتب الحدیثه، الطبعه الثانیه، ۱۳۹۶ ه- .

ص: ۱۷۰

۱۸) تفسیر مبهمات القرآن، البلنسی، محمد بن علی، دراسه وتحقیق، عبدالله، عبدالکریم محمد، بیروت، دارالغرب الاسلامی.

۱۹) التفسیر و المفسرون، معرفه، محمدهادی، مشهد، الجامعه الرضویه، الطبعه الاولی، ۱۴۱۹ ه- .

۲۰) تفسیر النسایی، النسایی، احمد بن شعیب، تحقیق، سید الحلمی، صبری الشاطی، القاهره، مکتبه السنه، الطبعه الاولی،۱۴۱۰ ه- .) ۱۹۹۰ م.

۲۱) تفسیر القاسمی المسمی محاسن التاویل، القاسمی، محمد جمال الدین، تحقیق، محمد نژاد، عبدالباقی.

۲۲) الجامع لاحکام القرآن، القرطبی، ابوعبدالله، محمد بن احمد، بیروت، داراحیاء التراث العربی.

۲۳) جامع البیان فی تاویل آی القرآن، الطبری، محمد بن جریر، بیروت، دارالکتب العلمیه، الطبعه الاولی، ۱۴۱۲ ه- .

۲۴) زادالمسیر فی علم التفسیر، الجوزی، ابوالفرج، جمال الدین، عبدالرحمن بن علی بن محمد، تحقیق، محمد بن عبدالرحمن عبدالله، بیروت، دارالفکر، الطبعه الاولی، (۱۴۰۸ ه- .) ۱۹۸۷ م.

۲۵) الدرالمنثور فی التفسیر بالمأثور، السیوطی، جلال الدین، بیروت، دارالمعرفه.

۲۶) روح المعانی، فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، الآلوسی، شهاب الدین السید محمود، الطبعه الرابعه، ۱۹۸۵ م.

۲۷) فتح البیان فی مقاصد القرآن،القنوجی، صدیق بن حسن بن علی الحسین، تحقیق، عبدالله بن ابراهیم الانصاری المکتبه العصریه، الطبعه الثانیه، (۱۴۱۵ ه- .) ۱۹۹۵م.

ص: ۱۷۱

۲۸) فتح الرحمان فی تفسیر القرآن، تعیلب، عبدالمنعم، احمد، القاهره، دارالسلام، الطبعه الاولی، (۱۴۱۶ه- .) ۱۹۹۵م.

۲۹) فتح القدیر الجامع بین فنی الروایه و الدرایه من علم التفسیر، الشوکانی، محمد بن علی بن محمد، تحقیق، یوسف القرش، بیروت، دارالمعرفه، الطبعه الثانیه، (۱۴۱۶ ه- .) ۱۹۹۶ م.

۳۰) فی ظلال القرآن، سید قطب، بیروت، دارالشروق، (۱۴۰۰ ه- .) ۱۹۸۰م.

۳۱) اللباب فی علوم الکتاب، ابن عادل، عمر بن علی، تحقیق: الشیخ عادل احمد، دارالکتب العلمیه الطبعه الاولی، ۱۴۱۹ ه- . - ۱۹۹۸م.

۳۲) الکشاف عن حقایق غوامض التنزیل و عیون الاقاویل، الزمخشری، ابوالقاسم محمود بن عمر، تحقیق، الشیخ عادل، احمد عبدالوجود.

۳۳) مختصر تفسیر الخازن، عبدالغنی، الشیخ، الیمامه، الطبعه الاولی، ۱۴۱۵ ه.

۳۴) مجمع البیان لعلوم القرآن، الطبرسی، الشیخ ابوعلی، فضل بن الحسن، تهران، کتابفروشی اسلامیه.

۳۳) المیزان فی تفسیر القرآن، الطباطبایی، العلامه، السید محمد حسین، بیروت، منشورات، مؤسسه الاعلی، للمطبوعات.

۳۵) المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، ابن عطیه، ابومحمد، عبدالحق، بن غالب، تحقیق، المجلس الاعلی بفاس.

۳۶) النکت و العیون، الماوردی، علی بن محمد بن حبیب، تحقیق، السید بن عبدالمقصود، بیروت، دارالکتب العلمیه.

ص: ۱۷۲

ب) علوم قرآنی

۱) اسباب النزول، الواحدی، ابوالحسن علی بن احمد، بیروت، دار ابن کثیر، الطبعه الثالثه، ۱۴۱۷ ه- .

۲) احکام القرآن، الجصاص، ابوبکر احمد بن علی، تحقیق، محمد، الصادق قمحاوی، بیروت، داراحیاء، التراث العربی.

۳) احکام القرآن، ابن العربی، ابوبکر محمد بن عبدالله، بیروت، دارالکتب العلمیه، الطبعه الاولی، ۱۴۰۸ ه- .

۴) الاتقان فی علوم القرآن، السیوطی، جلال الدین، سعید المندره، بیروت، موسسه الکتب الثقافیه، الطبعه الاولی ۱۴۱۶ ه- . - ۱۹۹۷ م.

۵) التسهیل لعلوم التنزیل، الکلبی، محمد بن احمد، بن جزی، بیروت، دارالکتاب العربی، الطبعه الثانیه، (۱۳۹۳ ه- .) ۱۹۷۳ م.

۶) جامع النقول فی اسباب النزول، علیوی، ابن خلیفه، الریاض، مطابع الاشعاع، الطبعه الاولی، ۱۴۰۴ ه- .

۷) معانی القرآن و اعرابه، الزجاج، ابواسحاق ابراهیم بن السری، تحقیق، الدکتور عبدالجلیل، عبده، بیروت، عالم الکتب،۱۴۰۸ ه- .

۸) مباحث فی علوم القرآن، صبحی الصالح، بیروت، دارالعلم للملایین، الطبعه العاشره، ۱۹۹۷ م.

۹) المفردات فی غریب القرآن، راغب، ابوالقاسم، حسین بن محمد، تحقیق، سید محمد، گیلانی، تهران، المکتبه المرتضویه.

ص: ۱۷۳

ج) حدیث

۱) ارشـاد القلوب، الـدیلمی، حسن بن ابی الحسن، تحقیق، السـید هـاشم، المیلاـنی، تهران، دارالاـسوه، للطبـاعه و النشـر، الطبعه الاولی، ۱۴۱۷ ه- .

۲) الاحتجاج، الطبرسی، احمد بن علی بن ابی طالب، قم، کتابفروشی، مصطفوی.

۳) امالی، الطوسی، محمد بن الحسن، بغداد، شارع المتنبّی، ۱۳۸۴ ه- .

۴) الامـالی الخمیسـیه، الجرجـانی، یحیی بن الحسـین، تحقیـق، محمـدحسن، محمـدحسن اسـماعیل، بیروت، دار الکتب العلمیه، الطبعه الاولی، ۱۴۲۲ ه- .

۵) الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، المفید، محمد بن محمد النعمان، موسسه آل البیت (ع)، لاحیاء التراث، قم.

۶) الامثال فی الحدیث النبوی، الاصفهانی، عبدالله بن محمد، تحقیق، عبدالعلی، عبدالحمید، الطبعه الاولی، ۱۹۸۲ م.

۷) بحار الانوار الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار، المجلسـی، فخرالامه، الشـیخ محمد باقر، بیروت، موسسه الوفاء، الطبعه الثالثه، ۱۴۰۳ ه- .

۸) تذکره الخواص، الجوزی، العلامه، شمس الدین، ابوالمظفر، یوسف بن فرنلی، قم، منشورات الرضی.

۹) التمهید لما فی الموطأمن المعانی و الاسانید، ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، مغرب، وزاره الاوقاف والشئون الاسلامیه.

۱۰) الجامع الصحیح، اقشیری، النیشابوری، مسلم بن الحجاج، بیروت، دارالفکر.

۱۱) جواهر العقدین فی فضل الشرفین، السمهودی، نورالدین علی بن عبدالله، تحقیق، مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیه، الطبعه الاولی، (۱۴۱۵ ه- .) ۱۹۹۵ م.

۱۲) جلاء الافهام فی الصلاه علی خیر الانام، ابن القیم، ابوعبدالله محمد بن ابیبکر، بیروت، دارالکتب العلمیه.

۱۳) خصائص امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب، النسایی، الامام الحافظ، احمد بن شعیب، تحقیق، السید جعفر، الحسینی، قم، دارالثقلین، الطبعه الاولی،۱۴۱۹ ه- .

۱۴) خصائص الوحی المبین، ابن البطریق، یحیی بن الحسن، حققه، المحمودی، تهران، وزاره الارشاد الاسلامی، الطبعه الاولی، ۱۴۰۶ ه- .

۱۵()) خصال، صدوق، ابوجعفر محمد بن علی، مترجم، کمره ای، تهران، کتابفروشی اسلامیه، چاپ هفتم.

۱۶) الدر النظیم فی مناقب الائمه اللهامیم، الشامی، الشیخ جمال الدین، یوسف بن حاتم، تحقیق، قم، موسسه النشر الاسلامی، الطبعه الاولی،۱۴۲۰ ه- .

۱۷) ذخائر العقبی فی مناقب ذوالقربی، الطبری، الامام، الحافظ، احمد بن عبدالله، حققه، اکرم البوشی، جده، الطبعه الاولی، مکتبه الصحابه.

۱۸) الریاض النضره فی مناقب العشره، الطبری، الامام الحافظ احمد بن عبدالله، اخرجه، عبدالمجید، طعمه، حلبی، بیروت، دارالمعرفه.

۱۹) رشفه الصادی من بحر فضائل بنی النبی الهادی، الحضرمی، ابوبکر شهاب الدین، تحقیق، السید علی عاشور، دارالکتب العلمیه، الطبعه الاولی، ۱۴۱۸ ه- .- ۱۹۹۸م.

ص: ۱۷۵

۲۰) سنن الترمذی، ابن سوره، ابو عیسی، محمد بن عیسی، حققه، احمد شاکر و غیره، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴ ه- . ۱۹۹۴ م.

۲۱) السنن الکبری، البیهقی، احمد بن الحسین، بیروت، دارالمعرفه.

۲۲) السنن، لقزوینی، ابن ماجه، تحقیق، الشیخ خلیل، مأمون، بیروت، دارالمعرفه.

۲۳) شواهد التنزیل لقواعد التفضیل فی الایات النازله فی اهل البیت (ع)، الحسکانی، الامام الحافظ عبیدالله بن عبدالله، تحقیق، الشیخ المحمودی، بیروت، موسسه الاعلمی.

۲۴) شرح صحیح مسلم، النووی، محیی الدین یحیی بن شرف، تحقیق، خلیل المیس، بیروت، دارالعلم، الطبعه الاولی، ۱۴۰۷ ه- .

۲۵) شرح نهج البلاغه، البحرانی، میثم بن علی بن میثم، قم، دفتر تبلیغات، ۱۳۶۲ ش.

۲۶) الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، الیحصبی، عیاض بن موسی، تحقیق، علی محمد، البجاوی.

۲۷) الصواعق المحرقه فی الرد علی اهل البدع و الزندقه، الهیثمی، المحدث، احمد بن حجر، تحقیق، عبدالوهاب عبداللطیف، القاهره، مکتبه القاهره.

۲۸) صحیح جامع بیان العلم و فضله، ابن عبدالبر، هذبه ابوالاشیال، القاهره، مکتبه ابن تیمیه، الطبعه الاولی، (۱۴۱۶ ه- .) ۱۹۹۶ م.

۲۹) صحیح، البخاری، محمد بن اسماعیل، بیروت، دارالفکر للطباعه و النشر.

۳۰) طرز الوفا فی فضائل آل المصطفی، زین العابدین، احمد المصری الشافعی، تحقیق، سامی الغریری، قم، موسسه دارالکتاب الاسلامی، الطبعه الاولی، ۱۴۲۳ ه- .

۳۱) عمده عیون صحاح الاخبار، ابن البطریق، شمس الدین، یحیی بن الحسن، تحقیق، الشیخ مالک المحمودی و الشیخ ابراهیم البهادری،قم، الطبعه الثالثه، ۱۴۱۲ ه- .

ص: ۱۷۶

۳۲) عمده القاری، العینی، بدرالدین ابومحمد، محمود، ناشر، مصطفی البابی و الحلبی و شرکاء، الطبعه الاولی.

۱۷۰) علل الشرایع، الصدوق، ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین، قم، مکتبه الداوری.

۳۳) غـایه المرام فی حجه الخصـام عن طریق الخـاص و العـام، البحرانی، المحـدث، السـید هـاشم، تحقیق، العلامه، السـید علی، عاشور، بیروت، موسسه التاریخ العربی، الطبعه الاولی، ۱۴۲۲ ه- .

۳۴) فضائل الصحابه، ابن حنبل، احمد بن محمد، تحقیق، ولی الله بن محمد، الطبعه الاولی، ۱۹۸۳م.

۳۵) فضائل آل البیت فی میزان الشریعه الاسلامیه، عمر الحاجی، الدکتور محمد، دمشق، دارالمکتبی، الطبعه الاولی، ۱۴۲۰ ه- .

۳۶) فتح الباری فی شرح صحیح البخاری، العسقلانی، ابن حجر، تحقیق، الشیخ عبدالعزیز بن باز، بیروت، دارالمعرفه.

۳۷) فرائد السـمطین فی فضائل المرتضـی و البتول و السـبطین، الجوینی، ابراهیم بن محمد، تحقیق، المحمودی، بیروت، موسسـه المحمودی.

۳۸) القول البـدیع فی الصـلاه علی الحبیب، السـخاوی، شـمس الـدین محمـد بن عبدالرحمن، بیروت، دارالکتاب العربی، الطبعه الاولی.

۳۹) کنزالعمال فی سنین الاقول و الافعال، لهندی، علاء الدین، المتقی بن حسام الدین، بیروت، موسسه الرساله.

۴۰) کنوز الحقـایق من حـدیث خیرالخلایق، المناوی، الامام، الحافظ عبـدالرو بن علی بن زین العابـدین، حققه، ابوعبـدالرحمن، صلاح به، بیروت، دارالکتب العلمیه.

۴۱) کفایه الطالب فی مناقب علی بن ابیطالب، الگنجی، الامام الحافظ، محمد بن یوسف بن محمد القرشی، تحقیق، محمد هادی، الامینی، نجف، المطبعه الحیدریه، الطبعه الثانیه.

۴۲) الکتاب المصنف فی الاحادیث و الاثار، ابن ابی شیبه، ابوبکر عبدالله بن محمد، تحقیق، محمد، عبدالسلام شاهین، بیروت، دارالکتب العلمیه، الطبعه الاولی، (۱۴۱۶ ه- .) ۱۹۹۵ م.

۴۳) لوامع الانوار البهیه و سواطع الاسرار الاثریه، السفارینی، محمد بن احمد، بیروت، المکتب الاسلامی.

۴۴) مرویات الامام احمد بن حنبل فی التفسیر، ابن حنبل، احمد، محمد بن رزقه بن طرهوتی و غیره، الطبعه الاولی، (۱۴۱۴ ه- .) ۱۹۹۳ م.

۴۵) مجمع الزوائد و منبع الفوائد، الهیثمی، الامام، الحافظ، نورالدین علی بن ابی بکر، بتحریر الحافظین، العراقی و ابن حجر، بیروت،منشورات موسسه المعارف.

۴۶) مناقب علی بن ابی طالب، الخطیب، الواسطی، علی بن محمد، الشهیر بابن المغازلی، حققه، محمد باقر، البهبودی، تهران، مکتبه الاسلامیه.

۴۷) المستدرک علی الصحیحین، الحاکم النیشابوری، الامام الحافظ، بیروت، دارالکتب العلمیه.

۴۸) مناقب الاسد الغالب، الجوزی، العلامه، شمس الدین محمد، تحقیق، طارق الطنطاوی، قاهره، مکتبه القرآن.

۴۹) مسند الامام احمد بن حنبل، ابن حنبل، ابوعبدالله احمد، بیروت، داراحیاء التراث العربی، الطبعه الثالثه، (۱۴۱۵ ه- .) . ۱۹۹۴ م.

ص: ۱۷۸

۵۰) المراتب فی فضائل امیرالمومنین (ع)، البستی، ابوالقاسم، اسماعیل بن احمد، تحقیق، محمدرضا، الانصاری، قم، الدلیل، الطبعه الاولی،۱۴۲۱ ه.

۵۱) المناقب، اخطب خوارزم، الحافظ ابوالمؤد، الموفق بن احمد، تحقیق، الشیخ مالک المحمودی، قم، موسسه النشر الاسلامی، الطبعه الثانیه، ۱۴۱۴ ه.

۵۲) نهج البلاغه، صبحی الصالح، بیروت، دارالفکر، الطبعه الاولی، ۱۳۸۷ه.

۵۳) مناقب علی بن ابی طالب و ما نزل من القرآن فی علی، ابن مردویه، ابوبکر، احمد بن موسی، تحقیق، عبدالرزاق، محمدحسین، حرزالدین، قم، دارالحدیث، الطبعه الاولی، ۱۴۲۲ ه- .

۵۴) المطالب العالیه بزوائد المسانید الثمانیه، العسقلانی، احمد بن علی بن حجر، بیروت، دارالمعرفه، (۱۴۱۴ ه- .) ۱۹۹۳ م.

۵۵) من لا یحضره الفقیه، الصدوق، ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۱۰ه- .

۵۶) مسند، الثمالی، ابوحمزه، ثابت بن دینار، تحقیق، عبدالرزاق، محمد حسین حرز الدین، قم، انتشارات دلیل، الطبعه الاولی، ۱۴۲۰ ه- .

۵۷) المنتقی شرح موطأ مالک، الباجی، سلیمان بن خلف، بیروت، دارالکتاب العربی، الطبعه الاولی، ۱۴۰۴ ه- .

۵۸) معانی الاخبار، الصدوق، ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین، تصحیح، علی اکبر، الغفاری، موسسه النشرالاسلامی، الطبعه الرابعه، ۱۴۱۸ ه- .

۵۹) مختصر مسند البزاز علی الکتب السته، العسقلانی، شهاب الدین ابی الفضل، تحقیق، صبری عبدالخالق، موسسه الرساله، الطبعه الاولی،۱۹۹۲ م.

۶۰) مشکل الاثار، الطحاوی، ابوجعفر، احمد بن محمد، بیروت، دارصادر.

۶۱) المعجم الکبیر، الطبرانی، الحافظ سلیمان بن احمد، تحقیق، صمدی، عبدالمجید، داراحیاء التراث العربی، ۱۹۹۴م.

۶۲) المصنف، الصنعانی، ابوبکر عبدالرزاق، بیروت، دارالتاج، الطبعه الاولی، ۱۴۱۴ ه- .

۶۳) النور المشتعل من کتاب ما نزل من القرآن فی علی علیه السّلام، الاصفهانی، ابونعیم، احمد بن عبدالله، حققه، الشیخ محمد باقر المحمودی، تهران، وزاره الارشاد، الطبعه الاولی، ۱۴۰۶ ه- .

۶۴) نورالابصار فی مناقب آل البیت النبی المختار، الشبلنجی، الشیخ مؤمن بن حسن مؤمن، قم، منشورات الرضی.

۶۵) نظم درر السمطین فی فضائل المصطفی و البتول و السبطین، الزرندی، جمال الدین، محمد بن یوسف، حققه، محمد هادی، الامینی، طهران، مکتبه النینوی، الحدیثه.

۶۶) نیل الاوطار شرح منتقی الاخبار، الشوکانی، بیروت، دارالکتب العلمیه.

۶۷) النهایه فی غریب الحدیث و الاثر، ابن اثیر، مبارک بن محمد، تحقیق، ابوعبدالرحمن صلاح به، بیروت، دارالکتب العلمیه، الطبعه الاولی،۱۹۸۵ م.

د) داریه الحدیث

۱) علوم الحدیث و مصطلحه، صبحی الصالح، قم، منشورات الشریف الرضی، الطبعه الخامسه، ۱۳۶۴ ش.

ص: ۱۸۰

۲) قواعد فی علوم الحدیث، التهانوی، ظفر احمد، تحقیق، عبدالفتاح، ابوغده، حلب، مکتبه المطبوعات الاسلامیه، (۱۴۰۴ ه- .) ۱۹۸۴ م.

۳) الکفایه فی علم الروایه، البغدادی، احمد بن علی، المعروف بالخطیب، بیروت، دارالکتب العلمیه، (۱۴۰۹ ه- .) ۱۹۸۸ م.

ه-) رجالی

۱) اختیار معرفه الرجال المعروف برجال الکشی، الطوسی، شیخ الطائفه، محمدبن الحسن، تحقیق، حسن المصطفوی، مشهد، دانشگاه فردوسی، ۱۳۴۸ش.

۲) تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، المزی، جمال الدین، ابی الحجاج، یوسف، تحقیق، الدکتور بشار عواد، بیروت، موسسه الرساله، الطبعه الثانیه، (۱۴۰۵ ه- .) ۱۹۸۵م.

۳) تحفه الاحوذی، المبارک غوری، محمد، عبدالرحمن، تحقیق، علی محمد، معوض، بیروت، داراحیاء التراث العربی، الطبعه الاولی، (۱۴۱۹ ه- .) ۱۹۹۸ م.

۴) التحریر الطاووسی، الشیخ حسن بن زین الدین، تحقیق، فاضل الجواهری، قم، مکتبه المرعشی، الطبعه الاولی، ۱۴۱۱ ه- .

۵) جامع الرواة، الاردبیلی، محمد بن علی، قم، مکتبه المصطفوی.

۶) رجال النجاشی، النجاشی، ابوالعباس، احمد بن علی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.

۷) رجال العلامه الحلی، الحلی، حسن بن یوسف، النجف، الطبعه الثانیه، مطبعه الحیدریه.

ص: ۱۸۱

۸) طبقات علماء الحدیث، الصالحی، محمد بن احمد، تحقیق، اکرم البوشی، و غیره، بیروت، موسسه الرساله، الطبعه الثانیه، (۱۴۱۷ه-.) ۱۹۹۶ م.

۹) الضعفاء الکبیر، العقیلی، ابوجعفر، محمد بن عمرو بن موسی، تحقیق، عبدالمعطی، امین، بیروت، دارالکتب العلمیه، الطبعه الاولی، ۱۴۰۴ ه- .

۱۰) الکامل فی ضعفاء الرجال، ابن عدی، ابو احمد عبدالله، تحقیق، عادل، احمد، عبدالموجود، بیروت، دارالمعرفه، الطبعه الاولی،۱۴۱۸ ه- . —۱۹۹۷م.

۱۱) منتهی المقال فی اصول الرجال، المازندرانی، الشیخ محمد بن اسماعیل، قم، موسسه آل البیت لاحیاء التراث، الطبعه الاولی، ۱۴۱۶ ه- .

۱۲) مجمع الرجال، القهپایی، عنایه الله علی، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.

۱۳) نقد الرجال، التفرشی، السید مصطفی، قم، مؤسسه آل البیت لاحیاء التراث، الطبعه الاولی، ۱۴۱۸ ه- .

و) تراجم

۱) الاصابه فی تمییز الصحابه، العسقلانی، احمد بن حجر، بیروت، دارالکتب العلمیه.

۲) الاعلام، الزرکلی، خیرالدین، بیروت، دارالعلم للملایین.

۳) اسد الغابه فی معرفه الصحابه، ابن الاثیر، عزالدین، تحقیق، الشیخ علی محمد، معوض، بیروت، دارالکتب العلمیه.

۴) الاستیعاب فی معرفه الاصحاب، القرطبی، محمد بن عبدالبر، تحقیق، الشیخ علی محمد، معوض، بیروت، دارالکتب العلمیه.

۵) انساب الاشراف، البلاذری، احمد بن یحیی، تحقیق، الشیخ محمدباقر، المحمودی، بیروت، مؤسسه الاعلمی، الطبعه الاولی، (۱۳۹۴ ه- .) ۱۹۷۴ م.

۶) اهل البیت، ابوعلم، توفیق، القاهره، دارالکتب الجامعی، الطبعه الثانیه، ۱۴۱۳ه- .) ۱۹۹۲ م.

۷) تاریخ الخلفاء، السیوطی، جلال الدین، تقدیم، الاستاذ، عبدالله، مسعود، حلب، منشورات دارالعلم العربی

۸) تهذیب التهذیب، العسقلانی، احمد بن حجر، بیروت، داراحیاء، التراث العربی.

۹) ترجمه الامام علی بن ابی طالب عن تاریخ مدینه دمشق، المحمودی، محمدباقر، بیروت، مؤسسه المحمودی، الطبعه الثالثه، ۱۴۰۰ ه- .

۱۰) حلیه الاولیاء و طبقات الاصفیاء، الاصفهانی، ابو نعیم، احمد بن عبدالله، بیروت، دارالکتب العلمیه.

۱۱) الذریعه الی تصانیف الشیعه، تهرانی، الشیخ آقابزرگ، بیروت، دارالاضواء، الطبعه الثالثه، ۱۴۰۳ ه- .

۱۲) سیره اعلام النبلاء، الذهبی، شمس الدین، محمد بن احمد، بیروت، مؤسسه الرساله.

۱۳) سیره آل بیت النبی الاطهار، مجدی فتحی السید، المکتبه التوفیقه.

۱۴) الطبقات الکبری، ابن سعد، محمد، تحقیق، محمد عبدالقادر، عطا، بیروت، دارالکتب العلمیه، الطبعه الاولی، (۱۴۱۰ ه- .) ۱۹۹۰ م.

۱۵) الفصول المهمه فی معرفه الائمه، ابن صباغ، الشیخ الامام، علی بن محمد، بیروت، مؤسسه الاعلمی، للمطبوعات، الطبعه الاولی، ۱۴۰۸ ه- .

۱۶) فضل آل البیت، معرفه ما یجب لال البیت النبوی، المقریزی، القاهره، ۱۹۷۳م.

۱۷) لسان المیزان، العسقلانی، شهاب الدین ابی الفضل،احمد بن علی حجر، بیروت، مؤسسه الاعلمی، الطبعه الثالثه، ۱۴۰۶.

۱۸) میزان الاعتدال فی نقد الرجال، الذهبی، شمس الدین، محمد بن احمد، تحقیق، الشیخ، علی محمد، معوض، بیروت، دارالکتب العلمیه، الطبعه الاولی، ۱۴۱۶ه- .

۱۹) معرفه الصحابه، الاصفهانی، ابو نعیم، احمد بن عبدالله، تحقیق، عادل بن یوسف، الریاض، دارالوطن، الطبعه الاولی، (۱۴۱۹ ه- .) ۱۹۹۸ م.

۲۰) وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان، ابن خلکان، شمس الدین احمد بن محمد، تحقیق، الدکتور، احسان عباس، بیروت، دار صادر.

ز) فقهی و اصولی

۱) الاحکام فی اصول الاحکام، الآمُدی، علی بن محمد، تحقیق، سیدالجمیلی، دار الکتاب العربی، بیروت، الطبعه الثانیه، (۱۴۰۶ ه- .) ۱۹۸۶ م.

۲) ایضاح الفوائد فی شرح القواعد، فخرالمحققین، محمد بن الحسن بن یوسف، حققه الاشتهاردی و الکرمانی، قم، الطبعه الاولی، ۱۳۸۷ ه- .

۳) ارشاد الفحول الی تحقیق الحق من علم الاصول، الشوکانی، محمد بن علی بن محمد، بیروت، دارالفکر.

۴) الاختیارات الفقهیه، ابن تیمیه، شیخ الاسلام، علاءالدین ابوالحسن علی بن محمد البعلی، بیروت، دارالمعرفه.

۵) الانصاف فی معرفه الراجح من الخلاف علی مذهب الامام احمد، المرادی، علی بن سلیمان، تحقیق، محمد حامد النقی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، الطبعه الثانیه.

۶) تذکره الفقهاء، الحلی، حسن بن یوسف، قم، مؤسسه آل البیت، ۱۴۱۴ه- .

۷) جامع المقاصد فی شرح القواعد، المحقق الثانی، علی بن الحسین، قم، مؤسسه آل البیت، ۱۴۱۱ ه- .

۸) شرح المعالم فی اصول الفقه، ابن تلمسانی، عبدالله بن محمد بن علی، تحقیق، الشیخ عادل، بیروت، عالم المکتب، الطبعه الاولی،۱۴۱۹ ه- .) ۱۹۹۹ م.

۹) قواطع الادله فی الاصول، السمعانی، ابوالمظفر، تحقیق، الدکتور محمدحسن، بیروت، مؤسسه الرساله، الطبعه الاولی، (۱۴۱۷ ه- .) ۱۹۹۶ م.

۱۰) القواعد و الفوائد الاصولیه و ما یتعلق بها من الاحکام الفرعیه، ابن اللحام، محمد بن عباس، تحقیق عبدالکریم الفضیلی، بیروت، المکتبه العصریه، الطبعه الاولی،۱۴۱۸ ه- .) ۱۹۹۸ م.

۱۱) اللمعه الدمشقیه، الشهید الاول، محمد بن جمال الدین، قم، دارالفکر، الطبعه الثانیه، ۱۴۱۲ه- .

۱۲) موسوعه الفقه الاسلامی طبق لمذهب اهل البیت، قم، مؤسسه دائره معارف الفقه الاسلامی، الطبعه الاولی، (۱۴۲۳ ه- .) ۲۰۰۲ م.

۱۳) مجموع فتاوی، ابن تیمیه، الریاض، دار عالم الکتب.

۱۴) المحصول فی علم اصول الفقه، الرازی، فخرالدین محمد بن عمر، دراسه و تحقیق، الدکتور طه، جابر، بیروت، مؤسسه الرساله، (۱۴۱۸ ه- .) ۱۹۹۷م.

ح) کلامی

۱) اثبات الوصیه للامام علی بن ابی طالب، المسعودی، علی بن الحسین، النجف، المکتبه المرتضویه.

۲) اصول مذهب الشیعه، القفاری، ناصر، ریاض، ۱۹۹۳ م.

۳) آل الرسول و اولیاءه موقف اهل السنه و الشیعه، محمد بن عبدالرحمن بن قاسم، الطبعه الثانیه، ۱۴۲۱ ه- .

۴) الامامه و السیاسه، الدینوری، عبدالله بن مسلم بن قتیبه، تحقیق، الدکتور طه محمد، الزینی، مؤسسه الحلبی و شرکاء.

۵) تنزیه القرآن عن المطاعن، عمادالدین، ابوالحسن عبدالجبار بن احمد المعتزلی، بیروت، دارالنهضه الحدیثه.

۶) الشیعه و السنه، الهی ظهیر، احسان، لاهور، اداره ترجمان السنه، ۱۹۷۳م.

۷) الشیعه و اهل البیت، الهی ظهیر، احسان، لاهور، اداره ترجمان السنه، ۱۹۸۱م.

۸) الشیعه و القرآن، الهی ظهیر، احسان، لاهور، اداره ترجمان السنه، ۱۹۸۳ م.

۹) الشیعه و التشیع، الهی ظهیر، احسان، لاهور، اداره ترجمان السنه، ۱۹۸۴م.

۱۰) الفوائد البهیه فی شرح عقائد الامامیه، جمیل حمود، الشیخ محمد، بیروت، مؤسسه الاعلمی، الطبعه الثانیه، ۱۴۲۱ ه- . ، ۲۰۰۱ م.

۱۱) منهاج السنه النبویه، ابن تیمیه، تحقیق، الدکتور محمد رشاء سالم، ریاض، دار أحد.

۱۲) منهج الحق و کشف الصدق، الحلی، حسن بن یوسف، تعلیق، الحجه الشیخ عین الله الحسنی الارموی، قم، مؤسسه دارالهجره، الطبعه الثالثه، ۱۴۱۱ ه- .

ص: ۱۸۶

۱۳) منهاج الکرامه فی معرفه الامامه، الحلی، حسن بن یوسف، بن المطهر، تحقیق، الاستاذ عبدالرحیم، مبارك، مؤسسه پژوهش و مطالعات عاشورا، الطبعه الاولی، ۱۴۲۱ ه- .

ط) تاریخی

۱) تاریخ الاسلام، الذهبی، شمس الدین، محمد بن احمد، تحقیق، الدکتور، عمر، عبدالسلام، بیروت، دارالکتاب العربی.

۲) تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، الامام، الحافظ، ابوالقاسم، علی بن الحسن، تحقیق، علی، شیری، بیروت، دارالفکر، الطبعه الاولی، ۱۴۱۷ ه- .

۳) تاریخ یعقوبی، یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، بیروت، دار صادر.

۴) تاریخ الخلفاء، السیوطی، جلال الدین، تحقیق، محمد، محیی الدین عبد الحمید.

۵) تاریخ الطبری المعروف بتاریخ الامم و الملوك، الطبری، الامام، ابوجعفر، محمد بن جریر، بیروت، مؤسسه الاعلمی.

۶) التدوین فی اخبار قزوین، رافعی قزوینی، تحقیق، عزیزا... عطاردی، تهران، نشر عطارد.

۷) الخوارج اصول و عقاید، طاهر الشمری، حبیب، مشهد، البحوث الاسلامیه، الطبعه الاولی، ۱۴۱۵ ه- .

۸) السیره النبویه، ابن هشام، حققه، مصطفی السقا و غیره، بیروت، داراحیاء التراث العربی.

۹) الفتوحات الاسلامیه بعد معنی الفتوحات النبویه، زینی دحلان، السید احمد، القاهره، مؤسسه الحلبی و شرکاء، (۱۳۸۷ ه-) ۱۹۶۸ م.

۱۰) الکامل فی التاریخ، ابن الاثیر، عزالدین، علی بن ابی الکرم، بیروت، دار صادر.

۱۱) کتاب المعرفه و التاریخ، الفسوی، یعقوب بن سفیان، تحقیق، اکرم ضیاء الصمدی، مؤسسه الرساله، الطبعه الثانیه، ۱۹۸۱ م.

ی) لغوی و ادبی

۱) اقرب الموارد فی فصیح العربیه و الشوارد، سعید الخوری، الشرتونی، تهران، دارالاسوه، ۱۴۱۶ ه- .

۲) تهذیب اللغه، الازهری، ابومنصور محمد بن احمد، بیروت، دار احیاء التراث، (۱۴۲۱ ه- .) ۲۰۰۰م.

۳) تاج العروس من جواهر، الزبیدی، السید مرتضی، الحسینی الواسطی، تحقیق، علی شبری، بیروت، دارالکفر، (۱۴۱۴ه- .) ۱۹۹۴م.

۴) شرح المختصر علی تلخیص المفتاح، التفتازانی، سعدالدین، قم، کتابفروشی مصطفوی.

۵) القاموس المحیط، الفیروزآبادی، محمدالدین محمد بن یعقوب، بیروت، دارالجیل.

۶) لسان العرب، ابن منظور، العلامه، ابوالفضل جمال الدین محمد بن مکرم، قم، نشر ادب الحوزه.

۷) مفتاح العلوم، السکاکی، ابویعقوب، یوسف بن ابی بکر، بیروت، دارالکتب العلمیه.

۸) معجم مقاییس اللغه، ابن فارس، ابوالحسین احمد، تحقیق، عبدالسلام، هارون، قم، مرکز الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ ه- .

۹) المعجم الوسیط، عده من العلماء، استانبول، دارالوادعوه، ۱۳۷۹ ه- .

۱۰) المطول فی شرح تلخیص المفتاح، التفتازانی، سعدالدین، تهران، کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۷۴ ه- .

۱۱) مغنی اللبیب عن کتب الاعاریب، المصری، جمال الدین ابومحمد عبدالله بن یوسف، تهران، کتابفروسی اسلامیه، ۱۳۹۱ ه- .

۱۲) مجمع الامثال، میدانی، احمد بن محمد، تحقیق، قصی الحسین، طرابلس لبنان، دارالشمال.

ک) کلیات

۱) سلسله مؤلفات، المفید، محمد بن محمد بن النعمان، الطبعه الثانیه، بیروت، دارالمفید، (۱۴۱۴ ه- .) ۱۹۹۳ م.

۲) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، عزالدین ابوحامد بن هبه الله، تحقیق، محمد، ابوالفضل، ابراهیم، بیروت، دارالکتب العلمیه.

۳) العقد الفرید، ابن عبد ربه، احمد بن محمد، تحقیق، الدکتور، مفید، بیروت، دارالکتب العلمیه، (۱۴۱۷ ه- .) ۱۹۹۷ م.

۴) الفتوحات المکیه، ابن العربی، محیی الدین.

۵) منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه، الهاشمی الخویی، العلامه میرزا حبیب الله، تهران، کتابفروشی، اسلامیه.

۶) شرح فتح القدیر، کمال الدین محمد بن عبد الواحد، ابن همام، بیروت، دارالفکر، الطبعه الثانیه، ۱۲۹۷ م.

۷) سلسله الاحادیث الصحیحه، محمد ناصر الدین الالبانی، مکتبه المعارف، الریاض طبعه جدید ه- . ۱۹۹۵

۸) البدایه و النهایه، ابو الفدا، ابن کثیر، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۹ ه- .

۹) ینابیع الموده، سلیمان بن ابراهیم، القندوزی، قم، کتابفروشی بصیرتی

۱۰) المجموع الرائق من أزهار الحدائق، سید هبه الله، الموسوی، تهران، موسسه دائره المعارف اسلامیه ۱۴۱۷ ه- .

۱۱) الجمل اوالنصره فی حرب بصره، شیخ المفید ، قم ، مکتبه الداوری

۱۲) الاغانی، ابو الفرح، علی بن الحسین، تحقیق عبد الا میر علی مهنا، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۷ ه- .

۱۳) شرح کتاب الفقه الاکبر، للفاری ملا علی، بیروت، دارالکتب العلمیّه

۱۴) فیض القدیر شرح الجامع الصغیر، عبد الرئوف المناوی، بیروت، دارالمعرفه

۱۵) فضائل آل البیت، المقریزی، القاهره، ۱۹۷۳ م.

۱۶) فضائل آل البیت فی المیزان الشریعه الاسلامیه، الدکتور محمد عمر الحاجی، دمشق، دارالمکتبی، ۱۴۲۰ ه- .

۱۷) فضائل الطالبیین، حاکم ابی سعد، محسن بن کرامه، تحقیق، محمد رضا انصاری، تهران ۱۳۷۸ شمسی .

۱۸) غریب الحدیث، ابن قتیبه، بغداد ، ۱۹۷۷ م .

ص: ۱۹۰

۱۹) غریب الحدیث، ابو عبید ابن قاسم بن سلار. حیدرآباد ۱۹۶۴ م .

۲۰) غریب الحدیث، خطابی، مکه المکرمه

۲۱) نهایه الارب، فی مصرفه انساب العرب، القلقشندی، احمد بن علیس، القاهره ، ۱۹۵۹ م .

۲۲) اضوا ء علی السنه المحمدیه، محمود ابو ریه، القاهره، ۱۹۶۰ م.

۲۳) سنن، ابی داوود، سلیمان بن الا شعث، بیروت، دارالفکر ۱۴۱۴ ه- .

۲۴) جامع التفسیر من کتب الاحادیث ، اشراف علی اخراجه خالد بن عبدالقادر آل عقده، الریاض، دار طیبه، الطبعه الاولی، ۱۴۲۱ ه- .

۲۵) التفسیر الحدیث ترتیب السور حسب النزول، محمد عزه، دروزه، بیروت، دارالعرب الاسلامی، الطبقه الثانیه، ۱۴۰۴ ه- .

۲۶) غریت الحدیث ، شیخ الاسلام ، ابی الفرج ، عبد الرحمن بن علی بن الجوزی المتوفی ۵۹۷ ه-، علق علیه، الدکتور عبد المصطفی امین، بیروت، دارالکتب الصلحیه، الطبعه الاولی ۱۹۸۵م .

۲۷) النهایه فی غریب الحدیث و الاثر، الامام مجد الدین المبارک بن محمد، ابن اثیر، علق علیه، ابو عبد الرحمن صلاح به، دارالکتب العلمیه، الطبعه الاولی ۱۹۹۷م.

۲۸) المحکم و المحیط الاعظم، ابی الحسن علی بن محمد اسماعیل بن سید المعروف با بن سید، المتوفی ۴۵۸ ه- .، تحقیق، الدکتور عبد الحمید، بیروت، دارالکتب العلمیه، الطبعه الاولی، ۱۴۲۱ ه- .

۲۹) جمهره اللغه، ابوبکر محمد بن درید متوفی ۳۲۱، حققه، الدکتور رمزی منیر، بعلبک بیروت دارالعلم، ملایین.

ص: ۱۹۱

۳۰) الروضه البهیه فی شرح اللمعه الدمشقیه، للشهید الثانی زین الدین بن علی بن احمد، تحقیق، السید محمد کلانتر، قم، منشورات المطبعه العلمیه.

۳۱) شرح الاصول الخمسه، لا بی الحسین القاضی عبد الجبار بن احمد، تحقیق، عبد الکریم عثمان، الطبعه الاولی، القاهره، مکتبه وهبه ۱۳۸۴ ه- .

۳۲) شرح العقاعد النسفی، لسعد الدین مسعود بن عمر التفتازانی، الطبعه الحجریه، دارالخلافه العثمانیه، المطبعه العثمانیه ۱۳۱۵ ه- .

۳۳) شرح المطالع، لقطب الدین الرازی، قم ، منشورات کتب النجفی.

۳۴) شرح مطالع الانور، لقطب الدین الرازی، دارالخلافه، طبعه العثمانی.

۳۵) شرح المواقف، للسید الشریف علی بن محمد الجرجانی، اعداد السید محمد بدر الدین النسعانی، قم، منشورات الرضی ۱۴۱۲ ه- .

۳۶) شرح المقاصد، اسعد الدین مسعود بن عمر، قم، منشورات الرضی.

۳۷) الفصول المهمه فی معرفه احوال الائمه، لعلی بن محمد المعروف با بن الصباغ بیروت موسسه الاعلمی، للمطبوعات، الطبعه الا ولی ۱۴۰۸ ه- .

۳۸) کتاب الاربعین فی اصول الدین، احمد بن عمر الخطیب فخر الدین الرازی، الطبعه الاولی، حیدر آباد، مطبعه دارالمعارف العثمانیه

۳۹) منتهی الارب فی لغه العرب، لعبد الرحیم بن عبد الکریم الصنفی، طهران، منشورات مکتبه النسایی.

ص: ۱۹۲

جلد ۴

اشاره

ص: ۱

فهرست مطالب

ص: ۸

ص: ۱۲

مقدمه استاد انصاری بویراحمدی

بسم الله الرحمن الرحیم

قال رسول الله صلی الله علیه وآله: «من نازع علیّاًعلیه السّلام فی الخلافه بعدی فهو کافر وقد حارب الله ورسوله».(۱)

«کسی که بعد از من دربارهٔ امر خلافت و جانشینی با علی علیه السّلام نزاع کند کافر است و به تحقیق با خدا و پیامبر او جنگیده است».

یکی از مهم ترین آیات قرآن که علاوه بر عظمت و قداست اهل بیت علیه السّلام دلالت بر عصمت امامان معصوم علیه السّلام می کند، آیه ی تطهیر است.

خداوند متعال در سوره احزاب آیه ی ۳۳ می فرماید: {إِنَّما یُریدُ اللّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهیرًا} خداوند فقط می خواهد پلیدی و گناه

ص: ۱۳

۱- علامه خوارزمی، مناقب، ص ۲۵۴؛ ابن مغازلی، المناقب، ص ۹۳، دار الأضواء؛ علامه ابن حسنویه، درّ بحر المناقب، ص ۴۴.

را از شما اهل بیت دور کند و کاملًا شما را پاک سازد.

{إِنَّما} در آیه دلالت بر انحصار می کنـد «ال» در {الرِّجْسَ}، «ال جنس» است یعنی هر نوع پلیـدی. خداونـد اراده کرده است هرگونه پلیـدی چه ظـاهری و چه بـاطنی را تنها از اهل بیت علیه السّـلام دور کنـد. لـذا آنان به خواست خـدا پاک و مطهر می باشند.

درست است که اهـل بیت علیه السّـلام در لغت، به اهـل یک خانواده اطلاق می شود که همسر هم جزء آنان است ولی دلائل متعددی داریم که خداوند از کلمه ی «اهل بیت» در این آیه، معنای خاصی اراده کرده است.

روایات فراوانی در منابع اهل تسـنن موجود است مبنی بر این که رسول خداصلی الله علیه وآله صـراحتاً مصداق «اهل بیت» در آیه تطهیر را روشن کرده است، مانند:

حدثنا أبوبَكْرِ بن أبی شَـيْبَةَ وَمُحَمَّدُ بن عبد الله بن نُمَيْرٍ واللفظ لِأَبِی بَكْرٍ قالا حدثنا محمد بن بِشْرٍ عن زكريا عن مُصْعَبِ بن شَيْبَةَ عن صَـفِيَّةَ بِنْتِ شَيْبَةَ قالت قالت عَائِشَةُ خَرَجَ النبی صلی الله علیه وآله غَدَاةً وَعَلَيْهِ مِرْطٌ مُرَحَّلٌ من شَعْرٍ أَسْوَدَ فَجَاءَ الْحَسَنُ بن عَلِيٍّ فَأَدْخَلَهُ ثُمَّ جاء الْحُسَـيْنُ فَـدَخَلَ معه ثُمَّ جَاءَتْ فَاطِمَهُ فَأَدْخَلَهَا ثُمَّ جاء عَلِيٌّ فَأَدْخَلَهُ ثُمَّ قال: {إنما يُرِيـدُ الله لِيُـذْهِبَ عَنْكُمْ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا}.

مسـلم نیشابوری در کتاب «صـحیح» خود که طبق عقیده اهل تسنّن صحیح ترین کتاب بعد از قرآن و بخاری است، می نویسد: «عائشه گفت: رسول

خداصلی الله علیه وآله صبح هنگام بیرون رفتند و بر روی دوش ایشان عبایی از موی سیاه بود. پس حسن بن علی علیه السّلام آمد، پس او را در زیر عبا گرفت؛ سپس حسین آمد و او را نیز وارد کرد؛ سپس فاطمه آمد و او را نیز وارد کرد؛ سپس علی آمد و او را نیز وارد کرد؛ سپس فرمود: خداوند می خواهد از شما اهل بیت علیه السّلام پلیدی ها را دور کند و شما را پاک نماید».(1)

ترمذی در «سنن» خود که از صحاح سته اهل تسنّن است نقل می کند:

حدثنا قُتَيْبَةُ حدثنا محمد بن سُلَيْمَانَ الْأَصْبَهَانِيِّ عن يحيى بن عُبَيْدٍ عن عَطَاءِ بن أبي رَبَاحٍ عن عُمَرَ بن أبي سَلَمَةَ رَبِيبِ النبي صلى الله عليه وآله قال لَمَّا نَزَلَتْ هذه الْآيَةُ على النبي صلى الله عليه وآله {إنما يُرِيدُ الله لِيُذْهِبَ عَنْكُمْ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا} في بَيْتِ أُمِّ سَلَمَةَ فَدَعَا فَاطِمَةَ وَحَسَنًا وَحُسَيْنًا فَجَلَّلَهُمْ بِكِسَاءٍ وَعَلِيٌّ خَلْفَ ظَهْرِهِ فجللهم بِكِسَاءٍ ثُمَّ قال اللهم هؤلاء اهل بيتي فَأَذْهِبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا قالت أُمُّ سَلَمَةَ وأنا مَعَهُمْ يا نَبِيَّ الله قال أَنْتِ على مَكَانِكِ وَأَنْتِ على خَيْرٍ.(2)

۱- صحیح مسلم، ج۴، ص۱۸۸۳، ح۲۴۲۴، كِتَاب الْفَضَائِلِ، بَاب فَضَائِلِ أَهْلِ بَيْتِ النبي صلى الله عليه وآله.

۲- سنن الترمذی، ج۵، ص۳۵۱، ح۳۲۰۵؛ این روایت با الفاظ متفاوت در کتاب های اهل تسنن آمده است و دلالت دارد به اینکه اهل بیت پیامبرصلی الله علیه وآله که مورد شمول این آیه است فقط شامل حضرت علی و فاطمه و امام حسن و امام حسین علیه السّلام هستند و این آیه در شأن و منزلت ایشان نازل گردیده است: صحیح مسلم، مسلم النیشابوری، ج ۷، ص ۱۳۰ ؛ سنن الترمذی، الترمذی، ج ۵، ص ۳۰، ح۳۲۵۸ و ص ۳۱ ح۳۲۵۹ و ص ۳۲۸ ح۳۸۷۵ ؛ مسند احمد، الإمام احمد بن حنبل، ج۱، ص ۳۳۰، و ج ۳، ص ۲۵۹ ، و ج ۴، ص ۱۰۷ و ج ۶، ص ۲۹۲ ؛ المستدرک، الحاکم النیشابوری، ج ۲، ص ۴۱۶ و ج ۳، ص ۱۳۲؛ السنن الکبری، البیهقی، ج ۲، ص ۱۵۰ ؛ مسند أبی داود الطیالسی، سلیمان بن داود الطیالسی، ص ۲۷۴ ؛ المصنف، ابن أبی شیبه الکوفی، ج ۷، ص ۵۰۱ ح۳۹؛ مسند ابن راهویه، إسحاق بن راهویه، ج ۳، ص ۶۷۸ ح ۷۲۸ و ۱۲۷۱؛ منتخب مسند عبد بن حمید، عبد بن حمید بن نصر الکسی، ص ۱۷۳ ح۴۷۵ و ۳۶۷ ، ح۱۲۲۳ ؛ الآحاد والمثانی، الضحاک، ج ۵، ص ۳۶۰ ح۲۹۵۳؛ خصائص أمیر المؤمنین علیه السّلام، النسائی، ص ۴۸؛ مسند أبی یعلی، أبو یعلی الموصلی، ج ۷، ص ۵۹ ح۳۹۷۸ و۳۹۷۹؛ صحیح ابن حبان، ابن حبان، ج ۱۵، ص ۴۳۲ ؛ المعجم الأوسط، الطبرانی، ج ۳، ص ۱۶۵، و ج ۴، ص ۱۳۴ و ج ۸، ص ۱۱۱؛ المعجم الصغیر، الطبرانی، ج ۱، ص ۱۳۴؛ المعجم الکبیر، الطبرانی، ج ۳، ص ۵۲ ، ح۲۶۶۲ و ص ۵۳ ح۲۶۶۳، و ح۲۶۶۴ و۲۶۶۵ ؛ الاستیعاب، ابن عبد البر، ج ۳، ص ۱۰۹۹، و ج ۴، ص ۱۵۴۲ ح۲۶۹۱ و ج ۴، ص ۱۶۳۳ ح ۲۹۲۰ ؛ شرح نهج البلاغه، ابن أبی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۲ ؛ نظم درر السمطین، الزرندی الحنفی، ص ۲۳۸، ۲۳۹ ؛ تخریج الأحادیث والآثار، الزیلعی، ج ۱، ص ۱۸۸ ح۱۹۴ ؛ کنز العمال، المتقی الهندی، ج ۱۳، ص ۶۰۲ ، ح۳۷۵۴۳ و ۳۷۵۴۴ و ص ۶۴۶ ح۳۷۶۳۲ (مسند أنس) ص ۶۴۶ ح۳۷۶۳۳ ؛ مجمع الزوائد، الهیثمی، ج ۷، ص ۹۱، ج ۹، ص ۱۱۹.

از عمر بن أبی سلمه پسر همسر (ربیبه) رسول خداصلی الله علیه وآله نقل شده است: «وقتی آیه {إِنَّما یُریدُ اللّهُ} بر پیامبرصلی الله علیه وآله نازل شد، من در خانه ی ام سلمه بودم. رسول خداصلی الله علیه وآله فاطمه، حسن و حسین و علی علیه السّلام را خواست و فرمود: خداوندا

ص: ۱۶

اینان اهل بیت من هستند. آنان را از هرگونه رجس و پلیدی دور کن و پاک و پاکیزه بگردان. ام سلمه گفت: ای پیامبر خدا! من هم جزء آنان (اهل بیت) هستم؟ آن حضرت فرمود: سر جای خودت بمان، تو بر خوبی هستی».

طبق این روایت، پیامبرصلی الله علیه وآله به ام سلمه اجازه نداد وارد کسا شود و فرمود: تو خوب هستی ولی اهل بیت من این چند نفرند.

إنّ زید بن أرقم سئل عن المراد بأهل البیت هل هم النساء؟ قال: لا، وأیم الله، إنّ المرأه تکون مع الرجل العصر من الدهر، ثمّ یطلّقها، فترجع إلی أبیها وقومها.

در «صحیح مسلم» آمده که از زید بن ارقم سؤال شده آیا منظور از اهل بیت پیامبر، زنان او هستند؟ پاسخ داد: «همسر یک مرد از اهل بیت آن به حساب نمی آید زیرا چه بسا زنی با مردی یک عمر زندگی می کند ولی در آخر عمر طلاق گرفته، به خانه پدرش می رود و جزء اهل بیت پدر محسوب می شود».(۱)

نکته بسیار مهمّ و حائز اهمیت در مورد شناخت آیات امامت و ولایت در قرآن این است که ما قبل از بررسی این آیات، درک و فهم کامل و دقیقی از اصل امامت و ولایت داشته باشیم.

مبانی اعتقادی تشیع در باب امام شناسی برگرفته از قرآن کریم، سیره و سنت رسول الله صلی الله علیه وآله و احادیث نورانی ائمه اطهارعلیه السّلام است.

۱- صحیح مسلم، ج ۷ ص ۱۲۳، (رقم ۶۳۸۱)، کتاب فضائل الصحابه، باب فضائل علی بن أبی طالب علیه السّلام.

ارزش والای بررسی شخصیت، آثار و برکات وجودی امام علیه السّلام از آن جهت حائز اهمیت فراوان است که آن نیّر اعظم، منبعی عظیم، اصیل، مطمئن، جامع و غنی برای شناخت هرچه بیشتر خداوند متعال و سعادت دنیا و آخرت، نه تنها برای مسلمانان، بلکه برای همه جهانیان است. امام با براهین قاطع و ازدحام دلائل در احادیث و کلمات انسان سازش، شهد کلام به کام جان و نسیم جان افزای هدایت امت در ابعاد مختلف زندگی فردی و اجتماعی آنان خواهد بود. پانهادن گوهر مقدس امام علیه السّلام به

معموره وجود، از امهات دهر، گنج انعام بی شمار حضرت احدیت و مهمترین رویداد تاریخ برای هدایت بشر و انسانیت در امتداد تاریخ است.

وجود قدسی امام، اقیانوسی بی کران از علوم و معارف الاهی است. کلام امام دل نشین و زبان بیانش متصل به منبع و خزانه علم الاهی و آگاه به معارف و سیره پاک نبوی است.

اعتقاد و تمسک به امام و رهنمودهای او، فرصت و رخصتی ستوده و نیکو برای هدایت و خیرخواهی خلایق، افزایش ارزش های توحیدی و تصحیح مذهب و اعتقادات است. رشحات مواعظه بالغه امام، با طریقه نرم گفتاری، درستگویی و موعظه حسنه اش، درمان و دوای دردزدای واماندگان از لذت بندگی و علاج مزاج علیلان و جمیع امراض است. علم و عمل امام، بیان و تعلیم احکام شرع و چراغ پر فروغ آیین دین مبین اسلام خواهد بود.

ضرورت وجود و حضور امام فراتر از مغز متفکر و قلب تپنده است و مایه حیات برای سلامت مادی و معنوی زندگی فردی و اجتماعی در جامعه اسلامی است؛ چراکه با مراجعه به آیات قرآن کریم و سیره و سنت رسول اعظم صلی الله علیه وآله در می یابیم که امام، رهبر شرعی مسلمانان بعد از نبی، رکنی از ارکان و اصلی از

ص: ۱۸

اصول اساسی دین، رمز ارتباط بین خالق و مخلوق، اعلم و افهم انسان ها نسبت به دین، نزدیک ترین فرد به خدا و رسول صلی الله علیه وآله، حافظ دین از تغییر و تحریف، ترجمان حکمت و علم الاهی، ناطق به صواب، دعوت کننده به حق با حکمت و موعظه حسنه و حجت بالغه، همتا و عدل قرآن، فقه اکبر، وارث علم نبی صلی الله علیه وآله، دلیل هدایت، حجت و خلیفه خدا و رسول صلی الله علیه وآله در زمین است.

رسالت عالمان امام شناس با عنایت به این نکته که درک و فهم دقیق ویژگی های منحصربه فرد امام از طریق امام شناسی امکان پذیر است، برگزاری و برقراری دروس و دوره های آموزشی متعدد در زمینه امام شناسی و پژوهش و تحقیق عمیق و دقیق آیات ولایت در قرآن به وسیله ی عالمان امام شناس، ضرورتی اجتناب ناپذیر است.

تمامی مسلمانان به ویژه شما خوانندگان عزیز از هر طبقه ای که هستید، اعم از حوزوی و دانشگاهی، محقق و نویسنده، نواندیش، دین باور و... همه وهمه اگر طالب رستگاری جاودان و سعادت دنیا و آخرت هستیم، مکلفیم وظیفه فردی و اجتماعی خود را در قبال امام خویش بشناسیم و عمل نماییم.

ص: ۱۹

امیدآنکه با تبیین علمی و روشـمند، تجزیه و تحلیل درست و منطقی به وسـیله صاحب نظران و کارشناسان خبره اسلامی به نقد و نظر و تجزیه و تحلیل امامت و ولایت در قرآن پرداخته، به وسیله تألیف کتاب، برگزاری همایش، رسانه های عمومی، جراید و مطبوعات، اینترنت، متون درسی حوزه و دانشگاه، ارسال کتاب، مجلات برای کتابخانه ها و مجامع علمی و... امام شناسی را در جامعه فراگیر و گسترده نماییم.

در راسـتای این مهمّ و به مدد الاهی دانشـمند متعهّد و متخصّـص، حضـرت حجت الاسـلام والمسـلمین جناب آقای دکتر سـید محمّـد مرتضـوی «زیـد عزه الشـریف و ادام الله ظله» در تحقیقـات گسـترده و دامنه دار خود به بررسـی آیـات ولایـت در قرآن پرداخته انـد، که در جای خود بسـیار ارزنده، قابل سـتایش و دارای اسـتفاده فراوان برای مطالعه کنندگان است. إن شاء الله کثر الله امثـالهم، جزاه الله عن الإسـلام اجراً، ادام الله ظله ودامت افاضـاته والسّـلام علیکم وعلی جمیع اخواننا المؤمنین بولایه علیّ بن أبی طالب علیه السّلام فی اقطار العالم ورحمه الله وبرکاته

مسئول مجمع جهانی شیعه شناسی

انصاری بویراحمدی

ص: ۲۰

آیه تطهیر

اشاره

فصل اول: تقریر استدلال شیعه به آیه تطهیر

فصل دوم: شواهد شأن نزول

فصل سوم: شبهات ادبی

فصل چهارم: شبهات سیاق

فصل پنجم: شبهات کلامی

فصل ششم: شبهات تاریخی

فصل هفتم: اسباب النزول

ص: ۲۱

فصل اول:تقریر استدلال شیعه به آیه تطهیر

اشاره

ص: ۲۳

آیه تطهیر

از آیاتی که شیعه برای اثبات امامت بلافصل حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام به آن استدلال کرده است، آیه تطهیر است:

{إِنَّما يُرِيدُ اللّهُ لِيُذهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ البَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً}(۱)

«خداوند اراده کرده است که تنها شما اهل بیت را از پلیدی پاک کند و شما را پاک گرداند».

توضیح آیه

گرچه آیه از نظر مفهوم روشن است ولی به دلایلی ابهامی در آن به وجود آمده است که بیشتر آن از تعبیر «اهل البیت» سرچشمه می گیرد.

ص: ۲۵

۱- احزاب/۳۳.

در اِعراب اهل البیت سه وجه را جایز دانسته اند؛ رفع، جر و نصب؛ گرچه مشهور به نصب می خوانند و در نصب آن، دو نوع اعراب برای آن در نظر گرفته اند:

۱- بنابر مدح که در این صورت مفعول فعل مقدر است که «اعنی اهل البیت» باشد؛

۲- بنابر ندا که در این صورت منادی است؛ یعنی یا اهل البیت.(۱)

تقریر استدلال شیعه

علامه حلّی (ره) درباره استدلال شیعه به این آیه می نویسد:

«اجمع المفسّرون و روی الجمهور کاحمد بن حنبل و غیره انّها نزلت فی رسول اللّه و علیّ و فاطمه و الحسن و الحسین علیه السّلام و الکذب من الرجس و لا خلاف فی انّ امیرالمؤمنین ادعی الخلافه لنفسه فیکون صادقا.»(۲)

«مفسران اجماع دارند و جمهور همانند احمد بن حنبل و دیگران نقل کرده اند که آیه تطهیر در شأن رسول خدا صلی الله علیه وآله و علی علیه السّلام و فاطمه علیهاالسّلام و حسن و حسین علیه السّلام نازل شده است و از طرفی رجس شامل کذب هم می شود و در

۱- معانی القرآن و اعرابه، ج ۴، ص ۲۲۶.

۲- نهج الحق و کشف الصدق، ص ۱۷۳؛ الفوائد البهیّه فی شرح العقاید الامامیّه. ج ۲، ص ۷۹.

این که امیرالمؤمنین علیه السّلام ادعای خلافت کرده است تردیدی نیست. بنابراین آن حضرت در این ادعا صادق خواهد بود».

همان طور که در کلام علامه به آن اشاره شده است، استدلال به این آیه برای استفاده عصمت از آن و در نتیجه استفاده خلافت بلافصل حضرت امیر علیه السّلام متوقف بر اثبات چند مقدمه بدین شرح است:

۱- دلالت کلمّه انّما بر حصر؛

۲- نزول آیه در شأن اصحاب کساء؛

۳- مقصود از اراده، اراده تکوینی باشد؛

۴- شمول رجس نسبت به کذب؛

۵- ادعای خلافت از طرف حضرت امیر علیه السّلام .

مقدمه اول

دلالت کلمّه انّما بر حَصْر

این که کلمه «انّما» در لغت عرب «حصر» را می رساند، مورد اتفاق و اجماع ادیبان است؛(۱) گرچه در علت آن اختلاف نظر وجود دارد(۲).

ص: ۲۷

۱- مغنی اللبیب عن کتب الاعاریب، ص ۱۹؛ المطول فی شرح تلخیص المفتاح، ص ۱۶۷؛ شرح المختصر علی تلخیص المفتاح، ص ۸۳.

۲- مفتاح العلوم، ص ۱۲۶.

فخررازی درباره دلالت «انّما» بر حصر مینویسد:

لنا ثلاثه اوجه:

احدها؛ انّ الشیخ ابا علی الفارسی حکی ذلک فی کتاب الشیرازیات عن النحاه و صوبّهم فیه و قولهم حجه.

و ثانیها؛ التمسک بقول الاعشی:

و لست ب-الاکثر منهم حصا وانّما العزّه للکاثروبقول الفرزدق

انا الذائد الحامی الذمار و انّما یدافع عن احسابه-م انا او مثلی لولم تحمل انّما هنا علی الحصر لما حصل مقصود الشاعر.

و ثالثها؛ انّ کلمه «انّ» تقتضی الاثبات و «ما» تقتضی النفی، فعند ترکیبها یجب ان یبقی کل واحد منها علی الاصل، لان الاصل عدم التغییر. فامّیا ان نقول کلمه انّ تقتضی ثبوت عین المذکور و کلمه ما تقتضی نفی المذکور و هو باطل بالاجماع و اما ان نقول کلمه انّ تقتضی ثبوت المذکور و کلمه ما تقتضی نفی غیر المذکور و هذا هو الحصر و هو المراد.

۱- ابوعلی فارسی دلالت انّما بر حصر را از قول نحویین در کتاب شیرازیات خود نقل کرده و آن را تایید کرده است و قول نحویان حجت است؛

۲- استدلال به قول اعشی که گفته است: تو از آنان از حیث عدد و

شماره بیشتر نیستی و همانا پیروزی از آنِ کسانی است که بیشتر هستند.

و استدلال به گفته فرزدق که سروده است:

منم آن کسـی که منع می کند و دفع می کند ضرر را از چیزی که محافظت از آن واجب است و همانا دفع می کند ضرر را از حسبهای ایشان من یا کسی که مثل من است.

۳- کلمه «انّ» اقتضای اثبات و کلمه «ما» اقتضای نفی را دارد. وقتی این دو ترکیب شدنـد لازم است معنای اصـلی خود را حفظ کننـد، چون اصل عـدم تغییر معنی است. بنابر این یا باید بگویید «انّ» اقتضای اثبات آن چه را ذکر شده دارد و «ما» هم اقتضای نفی آنچه را ذکر شـده دارد که این بالاتفـاق باطل است و یا این که بگوییـد «ان» اقتضای اثبات آنچه ذکر شـده و «ما» اقتضای نفی غیر آنچه را ذکر شده دارد که این معنای حصر است»(۱).

مقدمه دوم

نزول آیه درشأن اصحاب کساء

ام سلمه می گوید: روزی که رسول خدا صلی الله علیه وآله در خانه من بود، حضرت

۱- المحصول فی علم اصول الفقه، ج ۱، ص ۳۸۱.

فاطمه علیهاالسّلام غـذایی برای آن حضـرت آورد. رسول خدا صـلی الله علیه وآله به او فرمود: شوهرت و فرزندانت را نزد من بیـاور. پس از حاضـر شـدن آنان در خانه و خوردن از آن طعام آیه نازل شـد. در پی نزول آیه رسول خـدا صـلی الله علیه وآله کساء خیبری را بر آنان پوشاند و دستش را به طرف آسمان بلند کرد و عرض کرد.

«اللهم هولاء اهل بیتی و حامّتی فاذهب عنهم الرجس و طهّرهم تطهیرا.» فقلت: انا منهم؟ فقال: انّک الی خیر.(۱)

«خدایا اینان اهل بیت و فرزندان من هستند؛ پلیدی را از آنان دور کن و آنان را پاک گردان».

من عرض کردم: ای رسول خداصلی الله علیه وآله من هم از آنان هستم.

فرمود: تو عاقبت به خیر هستی. »

گرچه این حقیقت از سـوی راویـان حـدیث متفـاوت بیـان شـده، امـا همه این واقعیت را بیـان کردهانـد که آیه تطهیر در شـأن اصحاب کساء نازل شده است.

۱- منابع تفسیری و حدیثی که مشروح آنها در آینده بیان می شود.

فصل دوّم :شواهد شأن نزول

اشاره

در مورد شواهد شأن نزول آیه ولایت با بررسی متن روایت و یافتن شواهد قرآنی، حدیثی، تاریخی و... میتوان به صحت آن پی برد.

شواهد شأن نزول:

۱ – تطبیق رسول خدا صلی الله علیه وآله

اشاره

مسلمانان – با همه فرقه های گوناگون و اختلاف سلیقه ای که دارند – بر این باورند که قرآن بر رسول خدا صلی الله علیه وآله نازل شده است و او اولین فردی است که پیام خداوند را توسط فرشته وحی دریافت کرده و با امانت کامل و بدون هیچ گونه دخل و تصرفی، آن را به مردم رسانده است.

او گذشته از وظیفه ابلاغ وحی، وظیفه تفسیر و تبیین وحی را در موارد ابهام نیز برعهده داشته است.

بنابراین سخن او مهمترین سند و بهترین دلیل برای فهم قرآن و تطبیق آیات آن است؛ یعنی اگر برای ما ثابت شود که این سخن که آیه ای را تفسیر یا شأن نزول آیه ای را بیان می کند، سخن رسول خدا صلی الله علیه وآله است، همان برای ما حجت و

کافی است و تفسیر و یا توجیه دیگران در برابر سخن رسول خدا صلی الله علیه وآله ارزشی ندارد.

رسول خدا صلی الله علیه وآله در تطبیق آیه بر اصحاب کساء به دو شیوه زیر عمل کرده است:

الف – تطبیق عملی یا رفتاری:

اشاره

رسول خـدا صـلی الله علیه وآله برای تبیین جایگاه اهل البیت علیه السّـلام در موارد متعددی به معرفی آنان پرداخته است که به بعضی از آنها اشاره می کنیم:

۱–نزول آیه مباهله

هنگامی که آیه مباهله نازل شـد و بنا شد که رسول خدا صـلی الله علیه وآله جمعی را برای مباهله به آن میدان ببرد(۱)، رسول خدا صلی الله علیه وآله از اصحاب کساء دعوت کرد.

روایات در این زمینه فراوان است؛

«عن سـعد بن ابی وقـاص قال لمّا نزلت هـذه الآیه: قل تعالوا... دعا رسول الله صـلی الله علیه وآله علیّا و فاطمه و حسـناً و حسـیناً فقال: اللهم هولاء اهلی.»(۲)

ص: ۳۴

۱- به دلیل شهرت جریان از شرح آن خودداری کردیم.

۲- مستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۶۳؛ کفایه الطالب، ص ۱۴۲؛ مناقب، ابن مغازلی، ص ۲۶۳؛ صحیح، ترمذی، ج ۵، ص ۴۰۷.

«سعد بن ابی وقاص میگوید: وقتی این آیه نازل شد، رسول خدا - که درود خدا بر اوباد- علی و فاطمه و حسن و حسین را گرد آورد و به خداوند عرض کرد: خداوندا اینان اهل بیت من هستند».

زمخشری، پس از آن که امتناع هیأت مسیحیان نجران از مباهله را نقل می کند، نزول آیه تطهیر در شأن اصحاب کساء را از طریق عایشه نقل و سپس چنین قضاوت می کند:

«و فیه دلیل لا شئ اقوی منه علی فضل اصحاب الکساءعلیه السّلام»(۱)

«در این آیه دلیلی بر برتری اصحاب کساء بر بقیه امت وجود دارد که دلیلی قویتر از آن وجود ندارد».

۲- نزول آیه الصلاه:

در پی نزول آیه: {و أمر اهلک بالصلوه واصطبر علیها}(۲)؛

«خانواده ات را به نماز فرمان بده و بر انجام آن شکیبا باش»

پیامبر صلی الله علیه وآله مامور شد به این دستور خداوند عمل کند.

۱- الکشاف، ج ۱، ص ۴۳۴.

۲- طه / ۱۳۲.

نکته قابل توجه در این آیه آن است که کلمه اهل مضاف به کاف خطاب به کار رفته است که با مشخص شدن این اهل، مصداق اهل البیت هم که منسوب به بیت رسول الله صلی الله علیه وآله است، روشن می شود.

با نزول این آیه، رسول خدا صلی الله علیه وآله هر روز صبح که برای نماز از خانه خارج می شد، رفتار بخصوصی انجام می داد؛ ابتدا به درِ منزل امام علی علیه السّلام می آمد و یک دست را به یک طرف در و دست دیگر را به طرف دیگر می نهاد ومی فرمود:

«الصلاه، رحمکم الله، انّما یرید اللّه لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهّرکم تطهیرا.»

در این رفتار، رسول خدا صلی الله علیه وآله هم به آیه {وَأْمُرْ أَهْلَكَ} عمل کرد و هم مصداق اهل البیت را مشخص نمود. در این که این عمل رسول خدا صلی الله علیه وآله چه مدت ادامه داشته روایات متفاوت است که به بخشی از آنها اشاره می کنیم:

۱-۲- روایتی که دلالت دارد، رسول خدا صلی الله علیه وآله شش ماه به در خانه علی علیه السّلام می آمد و آنان را با همین لفظ صدا می زد؛

«عن انس بن مالک: انّ رسول الله صلی الله علیه وآله کان یمرّ بباب فاطمه ستّه اشهر اذا خرج الی صلاه الفجر یقول: الصلاه یا اهل البیت،

انّما یریداللّه لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهّرکم تطهیرا.»(۱)

«انس بن مالک می گوید: شش ماه رسول خدا صلی الله علیه وآله را دیدم هنگامی که برای نماز صبح بیرون می آمد، به درِ خانه فاطمه علیهاالسّلام می آمد و می فرمود: نماز! ای اهل البیت. خداوند می خواهد تنها شما اهل بیت را از هر پلیدی دور گرداند و چنان که باید و شاید شما را پاک گرداند».

۲-۲- روایتی که دلالت دارد رسول خدا صلی الله علیه وآله هشت ماه به درِ خانه علی علیه السّلام می آمد و آنان رابا همین لفظ صدا می زد؛

«عن ابی الحمراء رضی الله عنه قال حفظت من رسول الله صلی الله علیه وآله ثمانیه أشهر بالمدینه لیس من مره یخرج الی صلاه الغداه الا اتی الی باب علی فوضع یده علی جنتی الباب، ثم قال: الصلاه، الصلاه،

۱- مسند، احمد ابن حنبل، ج ۴، ص ۱۵۷ و ۲۰۲؛ مرویات احمد بن حنبل فی التفسیر، ج ۳، ص ۴۲؛ معجم کبیر، طبرانی، ج ۳، ص ۵۶؛ صحیح، ترمذی، ج ۵، ص ۱۴۲؛ اضواء البیان، ج ۶، ۵۷۸؛ فتح القدیر، ج ۴، ص ۲۸۰؛ البحر المحیط، ج ۷، ص ۲۳۱؛ التفسیر الحدیث، ج ۷، ص ۳۸۰؛ جامع التفسیر من کتب الاحادیث، ج ۳، ص ۱۶۲۸؛ تفسیر، طبری، ج ۱۰، ص ۲۹۶؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۹۲؛ فتح البیان فی مقاصد القرآن، ج ۱۱، ص ۸۷.

انّما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهّرکم تطهیرا تطهیراً»(۱)

«ابوحمراء میگوید: به خاطر دارم که رسول خدا صلی الله علیه وآله در مدینه هشت ماه هر وقت برای نماز صبح از منزلش خارج می شد، درِ خانه علی علیه السّلام می آمد و دستش را روی دو طرف در می گذاشت و می فرمود: نماز، نماز، بدون تردید خداوند می خواهد پلیدی را تنها از شما دور کند و شما را پاک سازد».

روایات دیگری نیز در این زمینه وجود دارد که مدت زمان این کار را متفاوت بیان می کنند که به دلیل کثرت از بیان آنها خودداری کردیم.

در تفاوت این زمان باید به این نکته توجه داشت که هر یک از این راویان مقدار زمانی را که خود شاهد بوده است بیان می کند؛ از این رو روایات قابل اعتماد هستند.

۱- .المطالب العالیه، ج ۳، ص ۳۶۰، تفسیر، طبری، ج ۱۰، ص ۲۹۷؛ تفسیر، ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۹۲، فتح البیان فی مقاصد القرآن، ج ۱۱، ص ۸۸؛ ینابیع الموده، ص ۱۰۷؛ الدرالمنثور،ج ۵، ص ۱۹۹؛ معجم کبیر، طبرانی، ج ۲۰؛ ص ۲۰۰؛ الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۹۹؛ اسدالغابه، ص ۸۴؛ الکامل، ابن عدی، ج ۸، ص ۳۲۹؛ معرفه الصحابه، ابونعیم، ج ۵، ص ۲۸۷۰.

ب – تطبیق گفتاری:

اشاره

رسول خدا صلی الله علیه وآله گذشته از آن که در عمل در مواردی مصداق اهل البیت علیه السّلام را تعیین نموده، در مواردی نیز با گفتار خود مصداق اهل البیت علیه السّلام را مشخص کرده است که به بعضی از آن موارد اشاره می کنیم.

۱– نزول آیه تطهیر:

در شأن نزول آیه تطهیر روایات بسیاری نقل شده است که پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود:

«اللهم هولاء اهلی».

این روایت در منابع بسیاری ذکر شده است.(۱)

ص: ۳۹

۱- صحیح، مسلم، جزء ۷، ص ۱۳۰؛ مسند، احمد بن حنبل، ج ۷، ص ۴۱۵، ۴۳۱ و ۴۲۳؛ صحیح، ترمذی، ج ۵، ص ۱۴۱؛ ینابیع الموده، ص ۱۰۷؛ اضواء البیان، ج ۶، ص ۵۷۸؛ فتح القدیر، ج ۴، ص ۲۷۹؛ جامع التفسیر، من کتب الاحادیث، ج ۳، ص ۱۶۲۷؛ البحر المحیط، ج ۷، ص ۲۳۱؛ التفسیر، الحدیث، ج ۷، ص ۳۷۹؛ تفسیر، طبری، ج ۱۰، ص ۲۹۶؛ تفسیر، ابن ابی حاتم، ج ۹، ص ۳۱۳۲؛ تفسیر، البغوی، ج ۳، ص ۵۲۹؛ تفسیر، ماوردی، ج ۴، ص ۴۰۱؛ تفسیر، ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۹۳؛ فتح البیان فی مقاصد القرآن، ج ۱۱، ص ۸۷؛ اللباب فی علوم الکتاب، ج ۱۵، ص ۵۴۸؛ مرویات احمد بن حنبل فی التفسیر، ج ۳، ص ۴۰۲؛ مصنف، ابن ابی شیبه، ج ۶، ص ۳۷۳؛ مستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۵۸؛ معجم کبیر، طبرانی، ج ۳، ص ۵۲؛ تفسیر روح المعانی، ج ۲۲، ص ۱۴۰؛ تفسیر، قرطبی، ج ۱۴، ص ۱۸۲؛ احکام القرآن، جصاص، ج ۵، ص ۲۳۰؛ مختصر تفسیر الخازن، ج ۳، ص ۱۲۴۴؛ تفسیر القرآن، سلطان العلماء، ج ۲، ص ۵۷۵؛ تفسیر مبهمات القرآن، ج ۲، ۳۴۹؛ غرائب القرآن، ج ۲۳، ص ۱۱.

۲– نزول آیه مباهله:

در پی نزول آیه مباهله، رسول خدا صلی الله علیه وآله اصحاب کساء را در آن میدان گردآورده فرمود: «اللهم هولاء اهلی»(۱).

پیشتر سخن زمخشری را نقل کردیم که می گفت: قویتر از این، دلیلی نمی توان برای برتری اصحاب کساء یافت.

۳– نزول آیه قُربی:

به دنبال نزول آیه مودت و تکلیف مسلمانان در محبت کردن به نزدیکان رسول خدا صلی الله علیه وآله، آن حضرت در پاسخ مسلمانان در تعیین مصداق «قربی» اصحاب کساء را معین فرمود که روایات بسیاری در این زمینه وارد شده است.

به این روایت توجه کنید؛

«عن ابن عباس قال: لما نزلت هذه الآیه {قل لا اسئلکم علیه اجرا الّا الموده فی القربی}

۱– صحیح، ترمذی، ج ۵، ص ۴۰۷؛ مستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۶۳؛ کفایه الطالب، ص ۱۴۲؛ مناقب، ابن مغازلی، ص ۲۶۳.

قالوا یا رسول اللّه مَن قرابتک هولاء الذین وجبت مودّتهم؟ قال: علی و فاطمه و ولداها.»(۱)

«ابن عباس میگوید: چون آیه قُربی نازل شد، از رسول خدا صلی الله علیه وآله پرسیدند نزدیکان شما که در این آیه محبت آنان واجب شده است، چه کسانی هستند؟ رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: علی و فاطمه و دو فرزند او».

۴- حدیث ثقلین:

اشاره

حدیث ثقلین، حدیث متواتر و مورد پذیرش همه مسلمانان است که به عبارت های گوناگون آن را روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه وآله آن را در چهار مورد بیان کرده است.

در این حدیث نیز اهل بیت به گونه ای بیان شده است که جز بر اصحاب کساء تطبیق نمی کند. قضاوت در این مسأله را به آلوسی مفسر مشهور اهل سنت می سپاریم.

۱- الدرالمنثور، ج ۶، ص ۷؛ الکشاف، ج ۲، ص ۳۳۶؛ کفایه الطالب، ص ۹۱؛ مناقب، ابن مغازلی، ص ۳۰۹؛ ذخائرالعقبی، ص ۲۵؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۱۰۳ و ج ۹، ص ۱۶۸؛ نورالابصار، ص ۱۰۱.

آلوسی با این که از اندیشه وهابی برخوردار است، در تفسیرش تا آنجا که توانسته علیه شیعه موضع گیری کرده و ذیل آیه تطهیر چندین صفحه علیه استدلال شیعه سخن گفته است. آلوسی به دلیل اینکه در حدیث ثقلین طبق روایتی کلمه «اهل بیتی» در کنار «عترتی» آمده چنین برداشت کرده که چون در عترت نساء داخل نیستند در اهل بیت هم که در بدل یا عطف بیان برای عترت هست، شامل نساء نمیشود. از این ادعا نمیتوان چنین استفاده نمود که در آیه تطهیر که اهل بیت بدون کلمه عترت آمده نساء النبی داخل نیستند و چون به این نکته دوم اعتقادی

نداشته از زنان پیامبر به «نساء المطهرات» تعبیر میکند و در نهایت می نویسد:

«و انت تعلم انّ ظاهر ما صحّ من قوله صلی الله علیه وآله انّی تارك فیکم خلیفتین و فی روایه ثقلین کتاب اللّه حبل ممدود ما بین السماء و الارض و عترتی اهل بیتی و انّهما لن یفترقا حتی یردا علّی الحوض یقتضی ان النساء المطهرات غیر داخلات فی اهل البیت الذین هم احد الثقلین، لانّ عتره الرجل کما فی الصحاح نسله و رهطه الادنون و اهل بیتی فی هذا الحدیث الظاهر انّه بیان له او

بدل منه بدل کل من کل و علی التقدیرین یکون متحدا معه

ص: ۴۲

فحیث لم تدخل النساء فی الاول، لم تدخل فی الثانی.»(۱)

«و تو می دانی که براساس روایت صحیحی که پیامبر - که درود خدا بر او باد - فرمود: من بین شما دو جانشین و در روایتی دو چیز گرانبها می گذارم؛ یکی کتاب خداست که ریسمان کشیده شده بین زمین و آسمانانند و یکی عترت من اهل بیتم و این دو از هم جدا نمی شوند تا این که در کنار حوض بر من وارد شوند. این روایت صحیح اقتضا می کند که زنان پاک شده (زنان پیامبرصلی الله علیه وآله) داخل در اهل بیت نباشند، اهل بیتی که یکی از ثقلین هستند؛ زیرا چنان که در صحاح اللغه و... گفته اند عترت مرد عبارتند از نسل او و اقوام نزدیک او. اهل بیتی در این حدیث از نظر ترکیب یا عطف بیان برای عترت است و یا بدل کل از عترت است و هر یک از این دو را درست بدانیم، عترت و اهل بیت یکی خواهند بود و چون عترت شامل زنان نمی شود، اهل بیت هم نباید شامل زنان شود».

براستی باید از آلوسی پرسید: اگر اهل بیت شامل زنان نمی شود چه دلیلی بر تطهیر نساء وجود دارد که از آنان در همین عبارت به نساء المطهرات یاد می کنید؟

ص: ۴۳

۱- تفسیر روح المعانی، ج ۲۲، ص ۱۶.

۱ – اعتراف اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله

اشاره

درباره این شاهد باید گفت: شما که مدعی هستید این اصحابی که میگویید در روایاتی شان نزول آیه تطهیر را درباره اهل کساء ذکر نمودند، دستکم به عنوان نمونه یک حدیث را ذکر نمایید تا شاهدی برای ادعایتان باشد. حدود یک صفحه در مورد این صحابی بحث میکنید اما در مورد اصل ادعا که باید ثابت شود، میگویید در منابعی ذکر شده شاید اصلاً احادیث آنها تصریح نداشته باشد که مصداق اهل بیت تنهاخمسه طیبه هستند و شامل همسران نمیشود.

بدون شک اصحاب صالح رسول خدا صلی الله علیه وآله بعد از اهل بیت او نزدیکترین افراد برای تشخیص شأن نزول آیات بودند؛ زیرا آنان در آن جامعه زندگی می کردند و زمینه های اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و... را که سبب نزول آیات می شدند، از نزدیک می دیدند.

قبل از نقل روایت از طریق اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله لازم است درباره اعتماد به سخن صحابه بحث کوتاه زیر را از دیدگاه اهل سنت مطرح کنیم:

۱- ابن حجر درباره صحابه می نویسد:

«اتفق اهل السنّه علی انّ الجمیع عدول و لم یخالف فی

ذلک الاّ شذوذ من المبتدعه.»(۱)

«اهل سنت اتفاق نظر دارند که همه صحابه رسول خداصلی الله علیه وآله عادلند و جز عده کمی از بدعت گذاران کسی با این نظر مخالف نیست».

۲- آمُدی در این باره می نویسد:

«اتفق الجمهور من الائمّه علی عداله الصحابه.»(۲)؛

«اکثریت رهبران امت اسلامی بر عدالت صحابه اتفاق نظر دارند».

۳- خطیب بغدادی، پس از آن که آیاتی از قرآن را که به نظر او بر عدالت صحابه دلالت می کند، می آورد و می نویسد: با وجود این آیات نیازی به روایات نیست، ولی در همان حال چند روایت را نقل می کند و سپس چنین مینویسد:

«والاخبار فی هذا المعنی تتسع و کلّها مطابقه لماورد فی نص القرآن و جمیع ذلک یقتضی طهاره الصحابه و القطع علی تعدیلهم و نزاهتهم، فلا تحتاج احد منهم مع تعدیل اللّه تعالی لهم المطلع علی بواطنهم الی تعدیل احد من الخلق له و .... و هذا مذهب کافّه العلماء و من یعتدّ بقوله من الفقهاء.»(۳)

۱- الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۱، ص ۶.

۲- الاحکام فی اصول الاحکام، ج ۲، ص ۱۰۲.

۳- الکفایه فی علم الروایه، ص ۴۹-۴۸.

«روایات در این زمینه بسیار است و همه آنها با نصّ قرآن مطابق است و آیات و روایات دلالت بر پاکی صحابه می کند و یقین به عدالت و وارستگی آنان می آورد و پس از عادل دانستن خداوندی که از باطن انسانها آگاه است، صحابه نیازی به تایید هیچ کس از خلق ندارند... و این دیدگاه تمام علما و فقهایی است که به نظر آنان توجه می شود».

با توجه به این دیدگاه در مورد صحابه اگر یک نفر از آنان نزول این آیه را درشأن اصحاب کساء نقل کند کافی است، تا چه رسد به اینکه چندین نفر نقل کنند.

اکنون این روایت را از قول اصحابی که ما به آن دست یافته ایم، نقل می کنیم:

۱– امام علی علیه السّلام

در گذشته بیان کردیم که به لحاظ تقدم در اسلام و فضیلت در علم، تقوا، جهاد و...، در میان صحابه، امام علی علیه السّلام شخصیتی برجسته است و اگر ما بخواهیم اعتقاد خود را درباره ارزش و اعتماد به کلام مولی امام علی علیه السّلام بیان کنیم، بسیار طولانی خواهد شد.(۱) از این رو از طرح دیدگاه خود درباره کلام امام علی علیه السّلام می گذریم و تنها به نقل سخن یکی ازعلمای مشهور اهل سنت، ابن ابی

۱- سیمای امام علی علیه السّلام در نگاه نبی صلی الله علیه وآله ، از همین نگارنده.

الحدید، اکتفا می کنیم.

او می نویسد:

«فاما علی علیه السّلام فانّه عندنا بمنزله الرسول صلی الله علیه وآله فی تصویب قوله و الاحتجاج بفعله و وجوب طاعته و متی صحّ عنه انّه قد برئ احد من الناس برئنا منه کائنا من کان.»(۱)

«نظر ما درباره امام علی علیه السّلام از این قرار است: همان طور که سخن رسول خدا صلی الله علیه وآله را حق می دانیم سخن امام علی علیه السّلام را نیز حق می دانیم و همان گونه که به رفتار رسول خدا صلی الله علیه وآله استدلال می کنیم به رفتار امام علی علیه السّلام نیز استدلال می کنیم و همچنان که اطاعت از رسول خدا صلی الله علیه وآله را واجب می دانیم اطاعت از امام علی علیه السّلام را نیز واجب می دانیم و هرگاه نزد ما ثابت شود که امام علی علیه السّلام از کسی بیزاری جسته است ما نیز از او بیزاری می جوییم؛ آن شخص هر که می خواهد باشد».

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۳۵.

۲- عبدالله بن عباس

یکی از راویان حدیث نزول آیه تطهیر در شأن امام علی علیه السّلام عبدالله بن عباس است.

گرچه شأن ابن عباس برتر از آن است که درباره او سخن بگوییم، ولی از باب نمونه در ابتـدای همین جلد درباره وی فضائلی را متذکر شدیم که نیاز به تکرار نیست.

نزول این آیه درشأن اصحاب کساء به نقل از ابن عباس در شماری از منابع و مصادر آمده است.(۱)

۳- جابر بن عبدالله الانصاری

یکی از اصحاب جلیل القدر رسول خدا صلی الله علیه وآله جابر بن عبدالله انصاری است.

یکی از راویان حدیث نزول آیه در شأن اصحاب کساء، جابر بن عبدالله انصاری است. برخی از منابع روایت یاد شده را به نقل از وی آورده اند.(۲)

ص: ۴۸

۱- مسند، احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۵۴۴؛ فتح القدیر، ج ۴، ص ۲۸۰؛ تفسیر روح المعانی، ج ۲۲، ص ۱۶؛ مرویات احمد بن حنبل فی التفسیر، ج ۳، ص ۴۰۰؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۵۷؛ تفسیر المراغی، ج ۲۲، ص ۷؛ شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۱۸ به بعد؛ الدرّالمنثور، ج ۵، ص ۱۹۹؛ المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۵۷؛ فتح البیان فی مقاصد القرآن، ج ۱۱، ص ۸۸.

۲- اضواءالبیان، ج ۶، ص ۵۷۸؛ شواهدالتنزیل، ج ۲، ص ۱۶؛ اسباب النزول، واحدی، ص۷۶.

۴- انس بن مالک

یکی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله انس بن مالك است. شخصیت بارز وی در منابع متعددی توصیف شده است. ابن اثیر در وصف وی می نویسد:

«خادم رسول خدا صلی الله علیه وآله و کان یتسمّی به و یفتخر بذلک... خدم النبیّ عشر سنین... و هو من المکثرین فی الروایه عن رسول الله.»(۱)

«خادم رسول خدا صلی الله علیه وآله است و به این نام نامیده می شد و بدان افتخار می کرد... ده سال خدمتگزار رسول خدا صلی الله علیه وآله بود و او از کسانی است که از رسول خدا صلی الله علیه وآله بسیار روایت می کند».

یکی از راویان حدیث نزول آیه در شأن اصحاب کساء، انس بن مالك است. در شماری از منابع به نقل از وی، روایت یاد شده آمده است.(۲)

ص: ۴۹

۱- اسد الغابه، ج ۱، ص ۲۹۴.

۲- صحیح، ترمذی، ج ۵، ص ۱۴۲؛ ینابیع الموده، ص ۱۰۷؛ اضواء البیان، ج ۶، ص ۵۷۸؛ فتح القدیر، ج ۴، ص ۲۸۰؛ جامع التفسیر من کتب الاحادیث، ج ۳، ص ۱۶۲۸؛ البحرالمحیط، ج ۷، ص ۲۳۱؛ التفسیر الحدیث، ج ۷، ص ۳۸۰؛ فتح البیان فی مقاصد القرآن، ج ۱۱، ص ۸۷؛ تفسیر طبری، ج ۱۰، ص ۲۹۶؛ تفسیر، ماوردی، ج ۴، ص ۴۰۱؛ تفسیر، ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۹۲؛ مرویات احمد بن حنبل فی التفسیر، ج ۳، ص ۴۰۲؛ مسند، احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۱۵۷ و ص ۲۰۲؛ تفسیر هود بن محکم، ج ۳، ص ۳۶۸؛ شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۱۱؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۱۵؛ المعجم الکبیر، ج ۱، ص ۱۲۵؛ فضائل، احمدبن حنبل، ص ۱۴۴؛ المصنف، ابن ابی شیبه، ج ۱، ص ۱۸۰.

۵- سعد بن ابی وقاص

یکی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله سعد بن ابی وقاص است. علمای اهل تسنن او را چنین وصف کرده اند:

او هفتمین نفری است که اسلام آورده(۱) و یکی از ده نفری است که رسول خدا صلی الله علیه وآله آنان را به بهشت بشارت داد.(۲)

در تمام جنگ های رسول خدا صلی الله علیه وآله شرکت داشت.(۳)

او یکی از شش نفری است که عمر به عنوان شورای انتخاب خلیفه آنان را برگزید(۴) و اولین کسی است که در راه خدا تیراندازی کرده است.(۵)

فضائل و مناقب او بسیار زیاد است.(۶)

یکی از راویان حدیث نزول آیه در شأن اصحاب کساء، سعد بن ابی وقاص است که در شماری از منابع و مصادر از او نقل کرده اند.(۷)

۱- تهذیب الکمال، ج ۱۰، ص ۳۱۱.

۲- همان، ص ۳۱۰؛ تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۲۸۴.

۳- همان.

۴- همان.

۵- همان.

۶- همان.

۷- خصائص، نسایی، ص ۹۰؛ ینابیع الموده، ص ۱۰۸؛ تفسیر، طبری، ج ۱۰، ص ۲۹۸؛ تفسیر، ابن کثیر، ج ۳۰، ص ۴۹۴؛ شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۱۹؛ کفایه الطالب، ص ۱۴۴؛ مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۰۸؛ صحیح، مسلم، ج۷، ص ۱۱۹، سنن، ترمذی، ج۵، ص۶۲۸.

۶- ابوسعید الخدری

یکی دیگر از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله ابوسعید الخدری است که او را چنین توصیف کرده اند:

او در دوازده جنگ رسول خدا صلی الله علیه وآله شرکت داشت.(۱) وی را فقیه ترین صحابی جوان شمرده اند.(۲)

یکی از راویان حدیث نزول آیه در شأن اصحاب کساء، ابوسعید الخدری است که در شماری از منابع و مصادر از او نقل کرده اند.(۳)

۱- تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۲۸۲؛ الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۳، ص ۸۵.

۲- همان.

۳- احکام القرآن، جصاص، ج ۵، ص ۲۳۰؛ ینابیع الموده، ص ۱۰۸، البحرالمحیط، ج ۷، ص ۲۳۱؛ التفسیر الحدیث، ج ۷، ص ۳۸۰؛ تفسیر، طبری، ج ۱۰، ص ۲۹۶؛ تفسیر، ابن ابی حاتم، ج ۹، ص ۳۱۳۱؛ اللباب فی علوم الکتاب، ج ۱۵، ص ۵۴۸؛ تفسیر، البغوی، ج ۳، ص ۵۲۹؛ تفسیر ماوردی، ج ۴، ص ۴۰۱؛ المحرر الوجیز، ج ۱۳، ص ۷۲؛ تفسیر، ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۹۴؛ فتح القدیر، ج ۴، ص ۲۷۹؛ شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۲۲؛ مجمع الزوائد، چ ۹، ص ۱۶۷؛ المعجم الکبیر، ج ۱، ص ۱۲۷ و ج ۳، ص ۵۶؛ مختصر مسند بزاز، ج ۲، ص ۳۳۲؛ المصنف الحدیث، ص ۳۱۲.

۷- عمر بن ابی سلمه

یکی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله «عمر بن ابی سلمه» است. او را چنین توصیف کرده اند:

او «ربیب» رسول خدا صلی الله علیه وآله است؛ زیرا فرزند ام سلمه همسر رسول خداصلی الله علیه وآله است و در خانه آن حضرت بزرگ شده است.(۱)

در زمان حکومت امام علی علیه السّلام حاکم بحرین شد(۲) و در جنگ جمل در رکاب آن حضرت شرکت داشت.(۳)

وی، با توجه به این که مادرش ام سلمه است و در خانه رسول خداصلی الله علیه وآله بزرگ شده است، یکی از راویان حدیث نزول آیه در شأن اصحاب کساء اوست. که در شماری از منابع و مصادره از او نقل کرده اند.(۴)

۱- تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۲۸۶.

۲- همان.

۳- همان.

۴- ینابیع الموده، ص ۱۰۷؛ فتح القدیر، ج ۴، ص ۲۷۹؛ جامع التفسیر عن کتب الاحادیث، ج ۳، ص ۱۶۲۸؛ فتح البیان فی مقاصد القرآن، ج ۱۱، ص ۸۶؛ تفسیر، طبری، ج ۱۰، ص ۲۹۸؛ سنن، ترمذی، ج ۵، ص ۱۴۱، ۴۳۴، ۴۴۶.

۸- واثله بن الاسقع

یکی دیگر از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله «واثله بن الاسقع» است. او را چنین توصیف کرده اند:

او قبل از جنگ تبوک مسلمان شد و در جنگ تبوک شرکت داشت. پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه وآله به شام مهاجرت کرد و تا پایان عمر در آن جا ماند و آخرین صحابی بود که در شام از دنیا رفت.(۱)

یکی از راویان حدیث نزول آیه در شان اصحاب کساء «واثله بن الاسقع» است که در شماری از منابع و مصادر از او نقل کرده اند.(۲)

آنچه بیان شد، تعداد اندکی از راویان نزول آیه تطهیر در شأن اصحاب کساء بود که همراه با شرح حال مختصری از آنان آوردیم.

۱- حماد بن سلمه؛

۲- حجاج بن منهال؛

۱- تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۶۶.

۲- مستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۵۹؛ مرویات احمد بن حنبل فی التفسیر، ج ۳، ص ۴۰۱؛ منصف ابن ابی شیبه، ج ۳، ص ۳۷۳؛ تفسیر، طبری، ج ۱۰، ص ۲۹۷؛ تفسیر، ابن ابی حاتم، ج ۹، ص ۳۱۳۲؛ تفسیر، ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۹۲؛ فتح البیان فی مقاصدالقرآن، ج ۱۱ ص ۸۷؛ مسند، احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۷۹؛ ینابیع الموده، ص ۱۰۸؛ اضواءالبیان، ج ۶، ص ۵۷۸؛ فتح القدیر، ج ۴، ص ۲۷۹؛ جامع التفسیر من کتب الاحادیث، ج ۳، ص ۱۶۳۰.

۳- البراء بن عازب؛

۴- بکیر بن سمار؛

۵- عبدالله بن جعفر الطیار؛

۶- ابی الحمراء؛

۷- ابوهریره؛

۸- معقل بن یسار؛

۹- حکیم بن سعد.

روایت این افراد نیز در بسیاری از منابع آمده است.

اینان غیر از راویان حدیث از همسران رسول خدا صلی الله علیه وآله هستند که جداگانه مورد بحث قرار می گیرند و جدای از اهل بیت علیه السّلام هستند که افزون بر روایت این حدیث، به آن احتجاج هم کرده اند.

۲ – اعتراف همسران رسول خدا صلی الله علیه وآله

اشاره

اعتراف همسران رسول خدا صلی الله علیه وآله به نزول آیه در شأن اصحاب کساء به دو دلیل زیر اهمیت دارد:

الف – همسران رسول خدا صلی الله علیه وآله ، گذشته از آن که همسر آن حضرت بودند و در خانه ایشان زندگی می کردند و این آیه در خانه رسول خدا صلی الله علیه وآله نازل شده است و به شأن نزول آیه از بقیه آگاهی بیشتری دارند، از اصحاب رسول خداصلی الله علیه وآله نیز به شمار می روند و از این رو با توجه به آنچه پیشتر درباره اصحاب بیان شد،

سخن آنان سند خواهد بود.

ب - با توجه به تلاش سؤال برانگیز عده ای در انحصار آیه در همسران رسول خدا صلی الله علیه وآله یا شمول آیه نسبت به همسران آن حضرت، اعتراف آنان به نزول آیه در شأن اصحاب کساء اهمیت فراوانی دارد. که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

الف – ام سلمه

نام او هند و از مهاجران به حبشه است که به دنبال مرگ شوهرش، رسول خدا صلی الله علیه وآله از او خواستگاری کرد.(۱) شخصیت اخلاقی و دینی «ام سلمه» نیاز به بحث ندارد و براساس روایاتی که در شأن نزول آیه از عاقبت به خیری او حکایت می کند، جایگاه رفیع او نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله آشکار می شود. او از کسانی است که به صراحت اعتراف کرده آیه در شأن اصحاب کساء نازل شده است. نزول آیه از قول او در منابع و مصادر زیادی نقل شده است.(۲)

۱- الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۸، ص ۲۰۳.

۲- مسند، احمد بن حنبل، ج ۷، ص ۴۱۵، و ۴۳۱ و ۴۲۳؛ صحیح، ترمذی، ج ۵، ص ۱۴۱؛ ینابیع الموده، ص ۱۰۷؛ تفسیر، طبری، ج ۱۰، ص ۲۹۶؛ تفسیر، ابن ابی حاتم، ج ۹، ص ۳۱۳۲؛ اللباب فی علوم الکتاب، ج ۱۵، ص ۵۴۸؛ تفسیر، البغوی، ج ۳، ص ۵۲۹؛ تفسیر، ماوردی، ج ۴، ص ۴۰۱؛ تفسیر، ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۹۳؛ فتح البیان فی مقاصد القرآن، ج ۱۱، ص ۸۶؛ مصنف، ابن ابی شیبه، ج ۶، ص ۳۷۳؛ مستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۵۸؛ معجم کبیر، طبرانی، ج ۳، ص ۵۲؛ اضواء البیان، ج ۶، ص ۵۷۸؛ فتح القدیر، ج ۴، ص ۲۷۹؛ تفسیر روح المعانی، ج ۲۲، ص ۱۴؛ جامع التفسیر من کتب الاحادیث، ج ۲، ص ۱۶۲۶؛ البحرالمحیط، ج ۷، ص ۲۳۱؛ التفسیرالحدیث، ج ۷، ص ۳۷۹ و دهها منبع دیگر.

ب – زینب

زینب بنت جحش از همسران رسول خدا صلی الله علیه وآله است که عقد ازدواج او با رسول خدا صلی الله علیه وآله در آسمان خوانده شد و به همین جهت بر بقیه همسران مباهات می کرد که عقد مرا خداوند خوانده است. به همین دلیل دیگر همسران رسول خداصلی الله علیه وآله نیز به دیده احترام به او می نگریستند.(۱)

یکی از راویان حدیث نزول آیه در شأن اصحاب کساء اوست که از وی حداقل در یک منبع نقل شده است.(۲)

ج – عایشه

اشاره

عایشه از همسران رسول خدا صلی الله علیه وآله است که به دلیل شهرت میان مسلمانان نیاز به توصیف ندارد.

یکی از راویان حدیث نزول آیه در شأن اصحاب کساء عایشه است. نقل این حدیث از قول او در منابع و مصادر بی شماری آمده است.(۳)

۱- الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۸، ص ۹۳.
۲- ینابیع الموده، ص ۱۰۸.
۳- صحیح، مسلم، جزء ۷، ص ۱۳۰؛ ینابیع الموده، ص ۱۰۷؛ اضواءالبیان، ج ۶، ص ۵۷۸؛ فتح القدیر، ج ۴، ص ۲۷۹؛ جامع التفسیر من کتب الاحادیث، ج ۳، ص ۱۶۲۷؛ البحرالمحیط، ج ۷، ص ۲۳۱؛ التفسیر الحدیث، ج ۷، ص ۳۷۹؛ تفسیر، طبری، ج ۱۰، ص ۲۹۶؛ تفسیر، ابن ابی حاتم، ج ۹، ص ۳۱۳۲؛ تفسیر، البغوی، ج ۳، ص ۵۲۹؛ تفسیر، ماوردی، ج ۴، ص ۴۰۱؛ تفسیر، ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۹۳؛ فتح البیان فی مقاصد القرآن، ج ۱۱، ص ۸۷؛ مستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۵۹؛ مصنف، ابن ابی شیبه، ج ۶، ص ۳۷۳ و منابع دیگر.

امتناع رسول خدا صلی الله علیه وآله از ورود همسران

یکی از راههای شناخت نظر رسول خدا صلی الله علیه وآله درباره اهل بیت علیه السّلام، موضع گیری رسول خدا صلی الله علیه وآله در برابر کسانی است که مدّعی بودند از اهل بیت علیه السّلام او هستند.

این آیه – همان طور که بیان شد – در خانه امّ سلمه همسر رسول خداصلی الله علیه وآله نازل شد. امّ سلمه می گوید: رفتم که داخل در کساء شوم که پیامبرصلی الله علیه وآله آن را کشید.

به این جریان توجه کنید:

«عن امّ سلمه رضی الله عنها انّ رسول الله صلی الله علیه وآله قال لفاطمه رضی اللّه عنها ائتنی بزوجک و ابنیه، فجائت بهم، فالقی رسول الله صلی الله علیه وآله علیهم کساء فدکیّا ثم وضع یده علیهم، ثم قال: اللهم انّ هولاء اهل محمد و فی لفظ آل محمد، فاجعل صلاتک و برکاتک

علی آل محمد کما جعلتها علی آل ابراهیم انّک حمید

ص: ۵۷

مجید. قالت ام سلمه رضی الله عنها فرفعت الکساء لادخل معهم،فجذبه من یدی و قال انّک علی خیر.»(۱)

امّ سلمه می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله به فاطمه علیهاالسّلام فرمود: همسرت و فرزندانت را نزد من بیاور. وقتی فاطمه علیهاالسّلام آنها را آورد، رسول خداصلی الله علیه وآله پارچه ای فدکی روی آنان انداخت و دستش را روی آنها گذاشت و سپس عرض کرد: خدایا! اینان اهل محمّد هستند و در عبارتی فرمود: اینان آل محمّد هستند، خدایا درودها و برکاتت را بر آنان بفرست، همان طور که بر آل ابراهیم فرستادی، بدون تردید تو حمید مجیدی.

امّ سلمه می گوید: پارچه را برداشتم که در جمع آنان وارد شوم. رسول خداصلی الله علیه وآله آن را ازدستم کشید و فرمود: تو عاقبت به خیر هستی».

۳ - اعتراف محدثان و مفسران

دلیل اهمیت اعتراف های محدثان و مفسران به نزول آیه در شأن اصحاب کساء این است که آنان کارشناس و متخصص حدیث و تفسیر هستند. از این رو

۱- الدرّالمنثور، ج ۵، ص ۱۹۸؛ کنزالعمّال، ج ۱۳، ص ۶۴۵؛ معجم کبیر، طبرانی، ج ۳، ص ۵۳، ج ۲۳، ص ۳۳۶؛ الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۸، ص ۱۵۸ و منابع دیگر که پیشتر در قول ام سلمه نقل کردیم.

بهتر از بقیه افراد می دانند که آیه درشأن چه کسانی نازل شده است و معنای حدیث چیست؟

به نظریه های چند نفر از دانشمندان تفسیر و حدیث در این زمینه اشاره می کنیم:

۱- حاکم حسکانی از محدثان برجسته اهل سنت، نزول این آیه در شأن اصحاب کساء را از ۱۳۷ طریق نقل می کند.(۱)

۲- ابن مردویه، از محدثان برجسته اهل سنت، در این باره می نویسد:

«من ازید من مائه طریق انّها فی محمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسین علیه السّلام»(۲)

از بیش از ۱۰۰ طریق وارد شده است که این آیه درشأن محمدصلی الله علیه وآله و علی علیه السّلام، فاطمه علیهاالسّلام، حسن علیه السّلام و حسین علیه السّلام نازل شده است.

۳- ابونعیم اصفهانی از دانشمندان برجسته، از ۱۲ طریق نقل می کند که آیه در شأن اصحاب کساء نازل شده است.(۳)

ص: ۵۹

۱- شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، ج ۲، ص ۱۳۸ ۱۸.
۲- مناقب علی بن ابی طالب، ص ۳۰۱.
۳- النورالمشتعل، ص ۱۷۵.

۴- ابن بطریق، نزول این آیه در شأن اصحاب کساء را از ۱۹ طریق(۱) و در کتاب

دیگرش از ۲۷ طریق نقل می کند. (۲)

۵- ابن عطیّه، صاحب تفسیر المحررالوجیز، ذیل این آیه مینویسد:

«و قالت فرقه و هی الجمهور اهل البیت علی و فاطمه و الحسن و الحسین.»(۳)

گروهی که به جمهور مفسران مشهورند گفته اند؛ اهل البیت، علی و فاطمه و حسن و حسین علیه السّلام هستند.

سپس به نقل احادیث در این زمینه می پردازد و از خود آیه نیز برای اثبات این نظر کمک می گیرد.

۶- ملاـعلی قاری از دانشـمندان اهل سـنت، پس از نقل ترتیب خلفا در فضل و برتری، بحث برتری فرزنـدان آنان را مطرح می کند و می نویسد:

«و الاصـحّ ان فضـل ابنائهم علی ترتیب فضل آبائهم الاّ اولاد فاطمه رضـی اللّه عنها، فانّهم یفضـلون علی اولاد ابی بکر و عمر و عثمان رضی اللّه عنهم لقربهم من رسول الله، فهم العتره الطاهره و الذریّه الطیّبه الذین اذهب اللّه عنهم

۱- خصائص الوحی المبین، ص ۶۷.

۲- العمده، ص ۸۹.

۳- المحررالوجیز، ج ۱۳، ص ۷۲.

الرجس و طهّرهم تطهيرا.»(۱)

صحیح تر این است که برتری فرزندان خلفا نیز به ترتیب برتری آنان نسبت به هم باشد بجز فرزندان فاطمه علیهاالسّلام؛ زیرا آنان بدون تردید به دلیل نزدیکی به رسول خدا صلی الله علیه وآله بر فرزندان ابوبکر و عمر و عثمان برتری دارند؛ آنان عترت پاک و نسل پاک و پسندیده ای هستند که خداوند پلیدی را ازآنان دور کرده است و آن چنان که باید و شاید آنان را پاک گردانده است.

۷- سمهودی از دانشمندان مشهور اهل سنت، پس از نقل آیه مباهله و آوردن اصحاب کساء توسط رسول خدا صلی الله علیه وآله می نویسد:

«و هولاء هم اصحاب الکساء فهم المراد من الآیتین المباهله و التطهیر.»(۲)

«اینان همان اصحاب کساء و مقصود از هر دو آیه یعنی آیه مباهله و آیه تطهیر هستند».

۸- ابوبکر نقّاش از مفسران اهل سنت، در این باره می نویسد:

«اجمع اکثر اهل التفسیر انّها نزلت فی علی و فاطمه و

۱- شرح کتاب الفقه الاکبر، لابی حنیفه، ص ۲۱۰.

۲- جواهرالعقدین، ص ۲۰۴.

الحسن والحسین صلوات اللّه علیهم.»(۱)

«بیشتر مفسران اجماع دارند که این آیه درشأن علی، فاطمه، حسن و حسین علیه السّلام نازل شده است».

۹- ابن صباغ مالکی از دانشمندان اهل سنت، می نویسد:

«اهل البیت علی ما ذکر المفسرون فی تفسیر آیه المباهله و علی ما روی عن امّ سلمه هم النبی صلی الله علیه وآله و علی و فاطمه و الحسن و الحسین.»(۲)

«براساس آنچه مفسران ذیل آیه مباهله گفته اند و بنابر آنچه از ام سلمه روایت شده است، مقصود از اهل البیت رسول خداصلی الله علیه وآله علی و فاطمه و حسن و حسین علیه السّلام هستند».

۱۰- ابوبکر حضرمی از دانشمندان اهل سنت، درشأن نزول آیه می نویسد:

«والذی قال به الجماهیر من العلماء و قطع به اکابر الائمه و قامت به البراهین و تظافرت به الادلّه ان اهل البیت المرادین فی الآیه هم سیدنا علی و فاطمه و ابناهما... و ما کان تخصیصهم بذلک منه صلی الله علیه وآله الاّ عن امرالهی و وحی سماوی... و الاحادیث فی هذا الباب کثیره و بما اوردته منها یعلم قطعا علی انّ هذه السلاله الطاهره و

۱- همان، ص ۱۹۸.

۲- الفصول المهمّه، ص ۲۱.

العناصـر الزكيّه هم اهـل البيت المطهّرون و انّهم المرادون بكل ماورد فی فضل اهل البيت من الآيات و الاحاديث و الآثار و انّهم ذريّه النبی صـلی الله عليه وآله و عترته و بنوه و اولاده و انّهم لن يفارقوا الكتاب الی يوم القيامه و انّهم احـدالثقلين الذين تركهم فينا رسول اللّه و امر امتّه بالتمسک بهم.»(۱)

آنچه جمهور دانشـمندان گفته انـد و رهبران بزرگ به آن يقين پيدا كرده اند و برهان بر آن اسـتوار است و دليلهای زيادی آن را تاييـد می كنـد، اين است كه مقصود از اهل البيت در آيه، آقای ما علی عليه السّـلام و فاطمه عليهاالسّـلام و دو فرزندان آنها هسـتند... و اين كه رسول خدا صلی الله عليه وآله اين مسأله را اختصاص به آنان داده است جز دستور خداوند و وحی آسمانی نبوده است.

او سپس رواياتی را ذكر می كند و می نويسد:

روايـات در اين زمينه بسـيار است و از آنچه من آورده ام به طـور قطع روشن می شودكه مقصود از اهـل بيت در آيه علی عليه السّـلام و فاطمه عليهاالسّلام و دو فرزند آنان هستند. غير ازاينها، روايات ديگری نيز وجود دارد كه به طور قطع دلالت می كند اين نسل پاك و تزكيه شده همان اهل بيت پاك

۱- رشفه الصادی من بحر فضائل بنی النبی الهادی، ص ۲۳، ۳۵ و ۴۰، چاپ بيروت.

هستند و مقصود از هر آیه و حدیثی که در فضیلت اهل بیت وارد شده است، اینان هستند و اینان همان نسل پاک پیامبرصلی الله علیه وآله و فرزندان او هستند و اینان کسانی هستند که تا قیامت هرگز از قرآن جدا نمی شوند و اینان همان یکی از دو گوهر گرانبهایی هستند که رسول خدا صلی الله علیه وآله در بین ما گذاشته و به امت خود دستور داده است که به آنان تمسک جویند.

پیشتر از قول آلوسی نقل کردیم که با توجه به مجموع ادله، مصداق اهل بیت در آیه با مصداق اهل بیت در حدیث ثقلین یکی هستند و چون حدیث ثقلین شامل همسران نمی شود، آیه نیز نباید شامل همسران شود.

۱۱- ابن حجر - از دانشمندان مشهور اهل سنت - می نویسد:

«اکثرالمفسرین علی انّها نزلت فی علی و فاطمه و الحسن و الحسین.»(۱)

بیشتر مفسران بر این باورند که آیه تطهیر درشأن علی و فاطمه و حسن و حسین علیه السّلام نازل شده است.

۱۲- حافظ گنجی از دانشمندان اهل سنت پس از رد تفسیر زید بن ارقم درباره اهل بیت می نویسد:

۱- الصواعق المحرقه، ص ۱۴۳، چاپ مصر و ص ۲۲۰، چاپ بیروت.

«الصحیح انّ اهل البیت علی و فاطمه و الحسنان.»(۱)

«نظریه درست این است که اهل بیت عبارتند از علی و فاطمه و حسن و حسین علیه السّلام».

۱۳- حافظ شیخ سلیمان قندوزی حنفی از محدثان اهل سنت می نویسد:

«اکثر المفسرین علی انّها نزلت فی علی و فاطمه و الحسن و الحسین، لتذکیر ضمیر عنکم و یطهرّکم.»(۲)

«بیشتر مفسران بر این باورند که آیه تطهیر درشأن علی و فاطمه و حسن و حسین نازل شده است؛ زیرا ضمیر «عنکم» و «یطهرّکم» را مذکر آورده است».

۱۴- محب الدین طبری از محدثان اهل سنت، در کتاب خود بابی را به نام «باب فی بیان انّ فاطمه و الحسن و الحسین هم اهل البیت المشار الیهم فی قوله تعالی انّما یرید...»(۳) گشوده است؛ این باب در

بیان این است که اهل بیتی که در آیه تطهیر به آنان اشاره شده است، فاطمه و حسن و حسین علیه السّلام هستند.

۱۵- توفیق ابوعلم از دانشمندان معاصر اهل سنت می نویسد:

۱- کفایه الطالب، ص ۵۴.

۲- ینابیع الموده، ص ۲۹۴، باب ۵۹.

۳- ذخائرالعقبی، ص ۲۱.

«فالرأی عندی انّ اهل البیت هم اهل الکساء علی و فاطمه و الحسن و الحسین و من خرج من سلاله الزهراء و ابی الحسنین رضی الله عنهم اجمعین.»(۱)

نظریه مورد تایید من این است که اهل البیت همان اصحاب کساء هستند که عبارتند از علی و فاطمه و حسن و حسین و کسانی که از نسل فاطمه و علی علیه السّلام به شمار می روند.

۱۶- شبلنجی از محدثان اهل سنت می نویسد:

«و یشهد للقول بانّهم علی و فاطمه و الحسن و الحسین ما وقع منه صلی الله علیه وآله حین اراد المباهله کما ذکره المفسرون.»(۲)

براساس آنچه مفسران گفته اند؛ دلیل بر این که مقصود از اهل البیت علی و فاطمه و حسن و حسین هستند، عملکرد رسول خداصلی الله علیه وآله در جریان مباهله است.

۱۷- ثعالبی - از مفسران مشهور اهل سنت - پس از نقل روایت ام سلمه در نزول آیه در شأن اصحاب کساء می نویسد:

«لجمهور علی هذا.»(۳) جمهور دانشمندان با این نظر موافقند.

۱- اهل البیت، ص ۹۲.

۲- نورالابصار، ص ۲۲۳، چاپ قم.

۳- الجواهر الحسان، ج ۲، ص ۵۷۳.

۱۸- طحاوی از محدثان مشهور اهل سنت پس از ذکر روایات می نویسد:

«انّ المراد بما فیها هم رسول الله صلی الله علیه وآله و علی و فاطمه و الحسن و الحسین دون ما سواهم.»(۱)

مقصود از اهل بیت در این روایات رسول خدا صلی الله علیه وآله علی و فاطمه و حسن و حسین هستند نه کس دیگری.

طحاوی، در جای دیگر پس از نقل روایاتی که دلالت می کند رسول خداصلی الله علیه وآله به درِ خانه علی علیه السّلام می آمد و آیه تطهیر را تلاوت می کرد، می نویسد:

«و هذا ایضا دلیل علی انّ هذه فیهم.»(۲)

و این رفتار دلیل دیگری است بر این که این آیه درشأن آنان نازل شده است.

۱۹- نیشابوری، از مفسران مشهور اهل سنت پس از نقل روایت عایشه درباره نزول آیه در شأن اصحاب کساء می نویسد:

«و هذه الروایه کالمتفق علی صحتها بین اهل التفسیر والحدیث.»(۳)

مفسران و محدثان گویا بر صحت این روایت اتفاق نظر دارند.

۱- مشکل الآثار، ج ۱، ص ۲۳۰.
۲- همان، ص ۲۳۱.
۳- غرائب القرآن، ج ۳، ص ۲۱۲.

۲۰- محمود شحاته از مفسران معاصر در تفسیر مقاتل پس از نقل نظر مقاتل و رد آن می نویسد:

«والصحیح انّ اهل البیت علی و فاطمه و الحسن و الحسین و یؤیّد هذا قوله عنکم.»(۱)

نظریه صحیح این است که مقصود از اهل البیت علی و فاطمه و حسن و حسین هستند، نظریه ضمیر «عنکم» در آیه است.

۲۱- مجدی فتحی درباره نزول آیه می نویسد:

«والاحتمال الاول هوالراجح بل هو المتعین و من حججهم الخطاب فی الآیه بما یصلح للذکور لا للاناث و هو قوله عنکم و یطهّرکم و لو کان للنساء خاصّه لقال عنکنّ و لیطهرکنّ.»(۲)

احتمال اول، برتر بلکه قطعی است و از دلایل طرفداران این نظریه خطاب در آیه است که مخصوص مردان است نه زنان و آن ضمیر عنکم و یطهرکم است، اگر آیه اختصاص به زنان داشت می بایست می گفت عنکن و یطهرکنّ.

۲۲- زین العابدین شافعی درباره نزول آیه می نویسد:

۱- تفسیر مقاتل، ج ۳، ص ۴۸۹.

۲- سیره آل البیت النبی الاطهار، ص ۱۷.

«والاظهر من الاقوال مادلّ علیه واضح الاخبار ولائح الآثار من انّ المراد بالقربی ثمه وبآل البیت هنا محمّد و علیّ و فاطمه و الحسنان.»(۱)

روشنترین نظریه آن چیزی است که روایات روشن و آثار آشکار بر آن دلالت دارد و آن این است که مقصود از «قربی» در آیه مودت و اهل البیت در اینجا محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیه السّلام هستند.

آنچه بیان شد، بخشی از آراء مفسران و محدثان اهل سنت درباره اهل البیت بود. البته این نوع اظهارنظرها محدود به این چند نفر یا به این آیه نیست بلکه می توان این نوع

آراء را ذیل آیات مباهله، موده، صلّوا علیه و... به دست آورد که به دلیل اختصار به همین مقدار اکتفا کردیم.

چنان که در ابتدای بحث مطرح کردیم، استدلال شیعه به این آیه متوقف بر مقدماتی است که یکی از آنها نزول آیه در شأن اصحاب کساء است که مشروح آن بیان شد.

یکی دیگر از آنها دلالت کلمه «انّما» بر حصر است که بحث آن گذشت. از مقدمات، بودن اراده در آیه به معنای اراده تکوینی و همچنین شمول رجس

۱- طرز الوفاء فی فضائل آل المصطفی، ص ۹۱.

نسبت به دروغ و ادعای خلافت از طرف حضرت امیر علیه السّلام است، برای جلوگیری از تکرار بحث این سه مقدمه را به پاسخ شبهات ارجاع می دهیم.

ویژگی های اهل البیت علیه السّلام

یکی از راههای مشخص کردن مصداق اهل بیت علیه السّلام تبیین ویژگیهای آنان است. این قاعده اختصاص به اهل بیت علیه السّلام ندارد، بلکه برای هر گروه، جمعیت و شخصیت حقوقی و حقیقی ممکن است. به عنوان مثال، اگر گفتیم قاضی کسی است که این ویژگی ها را داشته باشد به طور طبیعی بسیاری از افراد از شمول عنوان قاضی خارج می شوند. همچنین اگر ویژگی های اهل بیت علیه السّلام را مشخص کردیم، دیگران خود به خود خارج می شوند، ولی سخنی که این جا مطرح شده است ، این است که این ویژگی ها چیست؟

اگر ویژگی ها را مشخص کنیم، در واقع اهل بیت علیه السّلام را در اندیشه خود بیان کرده ایم، نه آن اهل بیتی که در قرآن و حدیث آمده است. بناچار باید ویژگی ها از طرف رسول خدا صلی الله علیه وآله مشخص شود تا بتوان گفت این اهل البیت، اهل بیتی است که خدا و رسول خدا صلی الله علیه وآله در نظر دارند.

براین اساس یکی از راههای مطمئن مشخص کردن مصداق اهل بیت علیه السّلام معیّن کردن ویژگیهای اهل بیت علیه السّلام در کلام رسول خدا صلی الله علیه وآله است.

ص: ۷۰

اهل بیت علیه السّلام در کلام رسول خدا صلی الله علیه وآله

الف – اهل بیت علیه السّلام کشتی نجات

از روایاتی که در آنها رسول خدا صلی الله علیه وآله به معرفی اهل بیت علیه السّلام پرداخته روایات سفینه است. در این روایات اهل بیت به صورت کلی معرفی شده اند.

به این روایت توجه کنید:

«قال ابوذر سمعت النبیّ یقول: الا انّ مثل اهل بیتی فیکم مثل سفینه نوح من قومه، من رکبها نجا و من تخلّف عنها غرق.»(۱)

ابوذر می گوید: از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود: توجه داشته باشید که مَثَل اهل بیت من همانند کشتی نوح علیه السّلام برای قوم نوح علیه السّلام است؛ هر کسی سوار کشتی شود نجات می یابد و هرکس از آن جدا شود، غرق خواهد شد.

برای فهم این دسته از روایات ابتدا باید شرایط حضرت نوح علیه السّلام و ارزش کشتی او را درک کرد و سپس شرایط رسول خدا صلی الله علیه وآله را، تا ارزش اهل بیت علیه السّلام

۱- مستدرک، ج ۳، ص ۱۶۳؛ الصواعق المحرقه، ص ۱۲۱؛ ذخائرالعقبی، ص ۵۳؛ مناقب، ابن مغازلی، ص ۱۳۲؛ کتاب الامثال، ص ۲۴۷؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۸؛ ینابیع الموده، ص ۲۷، ۱۸۳ و ۱۸۷؛ کنوزالحقایق، ج ۲، ص ۱۴۹.

او در این روایات روشن شود.

براساس آیات قرآن و روایات اسلامی حضرت نوح علیه السّلام پس از ۹۵۰ سال تبلیغ که پیشرفت قابل توجهی نداشت و مردم گذشته از آن که او را تصدیق نمی کردند، اذیت و آزار هم می نمودند، حضرت نوح آنها را نفرین کرد و اراده خداوند بر این تعلق گرفت که آن قوم بابارانی عذاب شوند؛ عذابی که در کمترین فرصت همه چیز را زیر آب برد. برای فراگیر شدن عذابی که همه را غرق خواهد کرد، نوح علیه السّلام می بایست برای انسانهای صالح و پیروانش چاره ای بیندیشد که خداوند به او مأموریت داد:

{وَاصْنَعِ الفُلْکَ بِأَعْيُنِنا وَوَحْيِنا}(۱)؛ کشتی را تحت نظارت و وحی ما بساز.

پس از آماده شدن کشتی فرمان خداوند صادر شد».

در این جا توجه به چند نکته زیر ضروری است:

۱- کشتی نوح علیه السّلام به دستور و تحت نظارت خداوند ساخته شد، نه به دستور نوح علیه السّلام و نه به دلخواه او؛ به عبارت دیگر آنچه بایدامت را از امواج نابودکننده نجات دهد به دستور خداوند مشخص شده بود.

۱- هود/۳۷.

۲- هیچ کس از امواج شکننده و نابودکننده در آن روز در امان نمی ماند و عذاب همه را در برمی گرفت؛

۳- تنها راه نجات در آن شرایط، سوار شدن بر کشتی نوح علیه السّلام بود؛

۴- سوار شدن برکشتی برای همه الزامی بود و هرکس سرپیچی می کرد نابود می شد حتی اگر پسر نوح علیه السّلام باشد؛

۵- ناخدای کشتی باید فردی آشنا با هدایت کشتی باشد و به دور از هوی و هوس کشتی را رهبری کند وگرنه در اولین فرصت، کشتی را در آن گردابها با مشکل روبرو می کند و سرنشینان را به نابودی می کشاند. به عبارت دیگر ناخدا باید معصوم باشد.

اکنون با توجه به نکات یاد شده دوباره روایت سفینه را بررسی می کنیم:

۱- رسول خدا صلی الله علیه وآله می فرماید: مَثَل اهل بیت من همانند کشتی نوح علیه السّلام در بین امت نوح علیه السّلام است. براین اساس همان طور که نوح علیه السّلام آن کشتی را به دستور خدا برای نجات امت آماده کرده بود، رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز به دستور خداوند اهل بیت خود را برای مردم معرفی کرده است.

۲- هرکس سوار آن شود، نجات می یابد! بر این اساس:

الف - سوار شدن بر کشتی به صلاح خود افراد است و سود آن به خود آنان برمی گردد، نه به اهل بیت علیه السّلام که قرآن درباره مزد رسالت - که محبت و مودت اهل بیت علیه السّلام باشد - چنین می فرماید:

{قُلْ ما سَأَلْتُكُمْ مِن أجْرٍ فَهُوَلَكُمْ}(۱) ؛

بگو هر مزدی که من از شما خواسته ام برای خود شما است».

ب - سوار شدن در کشتی الزامی است، در غیر این صورت مساوی با نابودی آنان است؛

ج - مردم در تعیین راه نجات نقشی ندارند و به آنان واگذار نشده و حتی پیامبر نیز نقشی ندارد؛ زیرا خداوند فرمود: {وَاصْنَعِ الفُلْکَ بِأَعْیُننا}؛

د - در جریان نوح علیه السّلام گرداب ها مادی بود و نابودی نیز جسمی، ولی در عصر رسول خدا صلی الله علیه وآله و بعد از او گرداب ها فکری است و نابودی، نابودی اندیشه و فکر و دین و دنیا است.

ه - همه باید پیروی کنند؛ دوست و آشنا، بیگانه و همسایه ندارد. حتی اگر پسر نوح هم سرپیچی کند نابود می شود، چه رسد به همسر و صحابه نوح علیه السّلام. در مورد اهل بیت علیه السّلام نیز چنین است؛ زن پیامبر صلی الله علیه وآله هم باید اطاعت کند و اگر

۱- سبأ/۴۷.

اطاعت نکند نابود می شود؛ چه رسد به صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله.

و – همان طور که در آن جریان، نوح علیه السّلام می باید با هدایت کشتی آشنا باشد و کوچکترین اشتباه او کشتی را نابود و مردم را غرق می کرد، در این جا نیز عقل حکم می کند که اهل بیت علیه السّلام باید معصوم باشند و صحیح نیست که از طرفی به مردم دستور دهند که اطاعت کردن از این گروه واجب است و از طرفی آن گروه خود صددرصد انسانهای سالم و صالحی نباشند؛ زیرا در این صورت، برای خداوند نقض غرض خواهد بود.

از روایات سفینه جز مسأله جانشینی چیز دیگر توجیه منطقی ندارد و به روشنی این روایات دلالت می کنند که اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه وآله جانشینان رسول خدا صلی الله علیه وآله هستند. واقعا اگر پیامبر می خواست در حد یک تمثیل و تشبیه موقعیت خاندان خود را بیان کند، می باید با چه واژه هایی آن را تبیین می کرد؟

ب – اهل بیت علیه السّلام وسیله آمرزش گناهان

بحث توسل به اولیای الهی بحث مفصلی است که مجالی دیگر می طلبد، ولی به عنوان یک بحث کلی می توان گفت که توسل به اولیاء اگر با این انگیزه و دیدگاه ملاحظه شود که آنها در برابر خداوند از خود دارای استقلال هستند و می توانند بدون اجازه خداوند در عالم تصرف کنند و کاری انجام دهند، این اندیشه، بدون تردید، اندیشه ای شرک آلود است و صاحب این اندیشه مشرک

خواهـد بود، ولی اگر توسـل به اولیـاء با این انگیزه و هـدف انجام گیرد که اینان مقربان درگاه خداوندهسـتند و خود خـداوند دسـتور داده است که برای سـلوک راهش وسـیله ای انتخاب کننـد و وسـیله را نیز خداونـد معین کرده است و این گروه نیز در برابر خداوند استقلالی ندارند و کاری از آنان ساخته نیست، بلکه اگر کاری انجام می دهند با اذن و اجازه خداوند است و این گروه واسطه فیض خداوند هستند، این اندیشه نه تنها با توحید افعالی منافاتی ندارد، بلکه عین توحید افعالی است.

خداوند در آیه ای دستور داده است که بندگان برای تقرب به خدا وسیله ای انتخاب کنند:

{يا أَيُّها الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الوَسِيلَهَ وَجاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ}(۱)

«ای مؤمنان خدا را در نظر بگیرید و برای رسیدن به تقرب او راهی را برگزینید و در راهش جهاد کنید؛ شاید رستگار شوید».

زمخشری می نویسد:

«الوسیله کلّ ما یتوسّل به ان یتقرّب من قرابه او صنیعه او

۱- مائده/۳۵.

غیر ذلک.»(۱)

«وسیله هر چیزی است که با آن به دیگری نزدیک می شوند؛ اعم از نسبت خانوادگی، کار و تلاش و یا جز این دو».

خداونـد در آیـاتی نه تنهـا به صـراحت توسل به اولیاء خویش را تجویز کرده، بلکه دسـتور می دهـد که مردم بایـد از پیامبر به عنوان این که نماینـده خداونـد است، اطاعت کننـد و اگر مسـلمانان گناه کردنـد و اسـتغفار کننـد و نزد پیامبر بیایند و پیامبر را واسطه قراردهند و پیامبر برای آنان طلب آمرزش کند، خداوند آنان را می آمرزد.

به این آیه توجه کنید:

{وَما أَرْسَلْنا مِنْ رَسُولٍ إِلاّ لِيُطاعَ بِإِذْنِ اللّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُول لَوَجَدُوا اللّهَ تَوّاباً رَحِيماً}(۲)

ما هیچ پیامبری را نفرسـتادیم مگر به این منظور که به امر خداوند فرمانش را اطاعت کنند و اگر آنان هنگامی که به خود سـتم کردند، نزد تو می آمدند و از خداوند طلب آمرزش می کردند و پیامبر برایشان طلب

۱- الکشاف، ج ۱، ص ۶۱۰.

۲- نساء/۶۴.

آمرزش می کرد، خدا را توبه پذیر و مهربان می یافتند.

توسل به اولیای خداوند به زمان حیات آنان اختصاص ندارد؛ زیرا توسل به جسم ولیّ نیست، بلکه توسل به روح ولیّ است که تکامل یافته است و نزد خداوند قرب و منزلت دارد. این ویژگی مختص به حیات آنان نیست. برداشت صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز چنین بود که بعد از مرگ رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز به او متوسل شدند. به این جریان توجه کنید:

«عن علیّ قدم علینا اعرابی بعد ما دفنّا رسول اللّه صلی الله علیه وآله بثلاثه ایام، فرمی بنفسه علی قبر رسول اللّه صلی الله علیه وآله و حثا علی رأسه من ترابه، فقال: قلت یا رسول اللّه فسمعنا قولک وعیت عن اللّه فوعینا عنک و کان فیما انزل اللّه علیک و لو انهم اذ ظلموا انفسهم و قد ظلمت نفسی و جئتک لتستغفر لی. فنودی من القبر انه قد غفرلک.»(1)

علی علیه السّلام فرمود: سه روز پس از دفن پیامبر صلی الله علیه وآله یک روستایی آمد و خود را روی قبر پیامبر صلی الله علیه وآله انداخت و خاک قبر را بر سرش می ریخت و می گفت: ای رسول خدا! صلی الله علیه وآله تو دستور دادی و ما دستورات تو را شنیدیم. تو از خدا فراگرفتی و ما هم از تو فراگرفتیم و از جمله چیزهایی که از طرف خداوند بر تو نازل شد، این آیه بود (و آیه را

۱- تفسیر، قرطبی، ج ۵، ص ۲۶۶.

خواند) و من به خودم ظلم کردم که گناه کردم. پیش تو آمدم تا برایم استغفار کنی. در همین حال صدایی از طرف قبر برآمد که خداوند تو را آمرزیده است.

بایـد توجه داشت که عبادت آن نیست که بنده بپسـندد و خوشایند او باشد، بلکه عبادت آن است که مولا دسـتور داده است و بنده مأمور است همان طور و با همان کیفیت

زمـانی و مکـانی و... - که مولاـ دسـتور داده است - انجـام دهـد و اگر غیر از این را انجام دهـد، نه تنها این اعمال او عبادت و تسلیم خداوند بودن نیست، بلکه استهزا و تمسخر خداوند و احکام الهی خواهد بود.

این نکته به امت اسـلامی اختصاص ندارد بلکه در امتهای گذشـته نیز چنین بوده است؛ به عنوان مثال، امت موسـی علیه السّلام که مشـهور به قوم بنی اسـرائیل شـده انـد، برای آمرزش گناهـان مـأمور شدنـد از دری خاص وارد شونـد و جملات خاصـی را بگویند، ولی آنان این دسـتور خداوند را که توسط حضـرت موسـی علیه السّـلام ابلاغ شده بود به تمسـخر گرفتند؛ در نتیجه به عذاب الهی گرفتار شدند.

به این آیات توجه کنید:

{وَ إِذ قُلْنا ادْخُلُوا هذِهِ القَرْیَهَ فَکُلُوا مِنْها حَیْثُ شِئْتُمْ رَغَداً

وَادْخُلُوا البابَ سُجَّداً وَقُولُوا حِطَّهٌ نَغْفِرْ لَکُمْ خَطایاکُمْ وَسَنَزِیدُ الْمحْسِنِین * فَبَدَّلَ الَّذِینَ ظَلَمُوا قَوْلاً غَیْرَ الَّذِی قِیلَ لَهُمْ

فَأَنْزَلْنا عَلی الَّذِینَ ظَلَمُوا رِجْزاً مِنَ السَّماءِ بِما کانُوا یَفْسُقُونَ.}(۱)

آن گاه گفتیم به این شهر درآیید و هر چه خواستید از نعمتهای آن به فراوانی بخورید و با خضوع و خشوع از در وارد شوید و بگویید: گناهان ما را فرو ریز تا از خطای شما درگذریم و پاداش بیشتری به نیکوکاران دهیم اما ستمگران سخنی را که به آنان گفته شده بود، تغییر دادند و ما هم در مقابل نافرمانیِ ستمکاران عذابی از آسمان فرستادیم.

همان طور که ملاحظه می کنید، بنی اسرائیل مأمور بودند تا از دری خاص با خضوع و خشوع وارد شوند و بگویند: «حطّه»، تا گناهان آنان آمرزیده شود. خداوند هم کیفیت ورود مکان و گفتار را به عنوان عبادت مشخص کرده بود و بندگان باید از همان در با همان آداب وارد شوند، ولی آنان نه تنها با حالت خشوع وارد نشدند، بلکه به زمین نشسته، خیزان خیزان به صورت تمسخر وارد شدند و به جای این که بگویند «حطّه» می گفتند: «حنطه» - گندم - که خداوند به جای آمرزش گناهان بر آنان عذاب نازل کرد و هفتاد هزار نفر از آنان را از بین برد.(۲)

رسول خدا صلی الله علیه وآله می فرماید: اهل بیت من همانند باب حطّه در بنی اسرائیل

ص: ۸۰

۱- بقره/۵۹-۵۸.

۲- تفسیر قرطبی، ج ۱، ص ۴۱۱؛ الکشاف، ج ۱، ص ۲۸۲.

هستند. خداونددستور داده است که برای فهم دین و عمل به دستورات آن و آمرزش گناهان و ارتباط با خداوند و در یک جمله برای اثبات بندگی خود باید از کانال اهل بیت علیه السّلام وارد شوند که روایات فراوانی در این زمینه داریم.

به این روایت توجه کنید:

«عن ابی سعید الخدری: انّما مثل اهل بیتی فیکم مثل باب حطّه فی بنی اسرائیل من دخله غفر له.»(۱)

ابوسعید می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: جایگاه اهل بیتم در بین امت، همانند جایگاه باب حطّه در بنی اسرائیل است، هرکس از آن وارد شود، آمرزیده می شود.

در منابع اهل سنت در این زمینه روایاتی داریم که هر دو ویژگی یاد شده، یعنی تمثیل به کشتی نوح و باب حطّه بنی اسرائیل، از امام علی علیه السّلام درباره اهل بیت علیه السّلام نقل شده است.

به این روایت توجه کنید:

«عن علیّ بن ابی طالب قال: انّما مثلنا فی هذه الامّه کسفینه نوح و کباب حطّه فی بنی اسرائیل»(۲)

۱- مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۸؛ ینابیع المودّه، ص ۲۸؛ الدرّالمنثور، ج ۱، ص ۷۱.
۲- الدرّالمنثور، ج ۱، ص ۷۱.

امام علی علیه السّلام می فرماید: جایگاه ما اهل بیت علیه السّلام در بین امت اسلامی همانند جایگاه کشتی نوح و باب حطّه در میان قوم بنی اسرائیل است.

ج– اهل بیت علیه السّلام وسیله امنیت امت

اشاره

فعل و انفعالات گوناگون در جهان هستی در قالب دو عامل زیر صورت می گیرد:

الف – عوامل مادی:

مقصود از عوامل مادی، عواملی است که با حواس (پنجگانه) انسان قابل درک هستند و با رشد علمی رفته رفته میزان تأثیر این عوامل روشن شده و یا می شود. حوزه فعالیت اختراعات، اکتشافات و... در این میدان است.

ب – عوامل معنوی:

مقصود از عوامل معنوی، عواملی است که با ابزار مادی و حواس انسانی قابل درک و اندازه گیری نیست. با این حال هیچ انسان عاقلی نمی تواند تأثیر آنها را انکار کند؛ مثل دعا.

دعا کردن برای رفع مشکلات و شفای بیماریها یک عامل معنوی است که چند و چون آن را نمی توان با ابزار و علوم آزمایشگاهی اثبات کرد، ولی در متون دینی همه ادیان این مسأله به اثبات رسیده است.

ص: ۸۲

قرآن تـأثیر عوامـل غیرمـادی را مسـلم فرض کرده است و از دعای حضـرت‌آدم علیه السّـلام گرفته تا حضـرت نوح علیه السّـلام، ابراهیم علیه السّلام، موسی علیه السّلام، زکریا علیه السّلام، صالحعلیه السّلام، و دهها پیامبر و بندگان صالح خود را یاد می کند و به انسانها میآموزد که این عامل را شـناخته و به آن پناه برده، از آن اسـتفاده کنند و به خصوص، درباره پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله تصریح می کند:

{وَما کانَ اللّهُ لِیُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِیهِمْ وَما کانَ اللّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ یَسْتَغْفِرُونَ}(۱)

تا تو در میان آنها هستی خداوند آنها را عذاب نخواهد کرد و نیز مادام که استغفارکنند، خداوند عذابشان نمی کند.

چنـان که ملاحظه می کنیـد، این آیه از آیات متشابهه نیست تا قابل تأویل و... باشـد و حـدیث هم نیست که در سـند آن بتوان خدشه کرد، بلکه کلام بسیار روشن خداوند است و تصریح می کند که استغفار مانع نازل شدن عذاب است، ولی از نظر علوم آزمایشگاهی چند و چون آن را نمی توان اثبات کرد.

همچنین آیه تصـریح می کنـد که وجود نـازنین رسول اکرم صـلی الله علیه وآله چنان تأثیری در نظام آفرینش دارد که تا او در بین امت است، عذاب بر امت نازل نمی شود.

ص: ۸۳

۱- انفال/۲۳.

ولیّ خـدا یکی از عوامـل مهم تأثیرگـذار در نظـام آفرینش است و خداونـد چنـان تأثیری برای او در نظر گرفته است که نفس حضور او عوامل دیگر را تحت تأثیر قرار داده، مانع عمل کردن آنها می شود و قویترین عاملی است

که می تواند جلو تأثیر عوامل عذاب آفرین را بگیرد و مانع نزول عذاب شود.

رسول خـدا صـلی الله علیه وآله در روایاتی این تأثیرگذاری مهم را برای اهل بیت خود در نظر گرفته، چنین بیان می فرماید که تا اینان در بین امت حضور دارند، امت امنیت دارند و عذابهایی که بر امت های گذشته نازل شده، بر آنان نازل نمی شود.

تمثیلی که رسول خـدا صـلی الله علیه وآله بیان کرده است، حکایت از آن دارد که بایـد تا قیامت نیز چنین باشد. به این روایت توجه کنید:

«عن النبی صلی الله علیه وآله قال: النجوم جعلت امانا لاهل السماء و انّ اهل بیتی امان لامّتی»(۱)

پیامبر فرمود: ستارگان وسیله امنیت برای اهل آسمانها هستند و اهل بیت من نیز وسیله امنیت برای امت من هستند.

ص: ۸۴

۱- المعرفه و التاریـخ، ج ۱، ص ۵۳۸؛ مختصـر زوائد مسند البزار، ج ۲، ص ۳۳۴؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۷۷؛ ینابیع الموده، ص ۱۹.

در این روایت نکته های زیر قابل توجه است:

الف – این تأثیر، تأثیر استقلالی آنان نیست تا شرک باشد، بلکه تأثیری است که خداوند برای آنان در نظر گرفته است؛ چنان که از کلمه «جعلت» استفاده می شود.

ب – این عامل از ابتدای خلقت وجود داشته و باید تا انتهای جهان نیز وجود داشته باشد؛ چرا که ستارگان از امروز و دیروز به وجود نیامده اند، بلکه آیات تصریح دارد که همزمان با آفرینش این کار انجام گرفته است. بنابر این همان طور که ستارگان نسبت به اهل آسمانها چنین هستند، باید از روزی که آدم علیه السّلام در زمین وجود یافته است تا آخرین روزی که انسانی در روزی زمین استقرار دارد، یکی از اولیای خداوند به عنوان اهرم این امنیت وجود داشته باشد؛ از این رو رسول خداصلی الله علیه وآله بعد از عصر خود تا پایان جهان، اهل بیت خود را به عنوان اهرم نجات معرفی می کند.

ج – همان طور که در آیه تصریح شده بود که نفس وجود رسول خداصلی الله علیه وآله مانع نزول عذاب الهی است و ما کیفیت آن را نمی دانستیم، در این روایت نیز نفس وجود اهل بیت علیه السّلام مانع نزول عذاب است و کیفیت آن را نمی دانیم.

امام علی علیه السّلام در روایتی ضمن بیان این که در هر عصری یک نفر از اینان در بین بشر وجود دارند و امکان ندارد زمین خالی از اینان باشد، وصف این گروه محدود را چنین بیان می کند:

«اللهم بلی لا تخلوا الارض من قائم للّه بحجّه اما ظاهرا مشهورا امّا خائفا مغمورا لئلّا تبطل حجج و بیّناته و کم ذا و این اولئک؟ – و اللّه – الا ـ قلّون عددا و الا ـ عظمون عندالله قدرا بهم یحفظ اللّه حججه و بیّناته حتی یودعوها نظراءهم و یزرعوها فی قلوب اشباههم، هجم بهم العلم علی حقیقه البصیره و باشروا روح الیقین و استلانوا ما استوعره المترفون و آنسوا بماستوحش منه الجاهلون و صحبوا الدنیا بابدان ارواحها معلّقه بالمحلّ الاعلی اولئک خلفاء اللّه فی ارضه و الدعاه الی دینه آه – آه شوقا الی رؤیتهم.»(۱)

آری! زمین هیچ گاه از حجت الهی خالی نیست که برای خدا بر برهان روشن قیام کند، یا آشکار شناخته شده، یا بیمناک و پنهان، تا حجت خدا باطل نشود و نشانه هایش از میان نرود. تعدادشان چه مقدار است؟ و در کجا هستند؟ به خدا سوگند! تعدادشان اندک، ولی نزد خدا بزرگ مقدارند. خدا به وسیله آنان حجّت ها و نشانه های خود را نگاه می دارد تا به کسانی که همانندشان هستند، بسپارند و در دلهای

۱- ینابیع الموده، ص ۲۶.

آنان بکارنـد؛ آنان که دانش و نور حقیقت بینی بر قلبشان تابیـده و روح یقین را دریافته انـد، که آنچه را خوشـگذرانها دشوار می شـمارند، آسان گرفتنـد و با آنچه ناآگاهان از آن هراس داشـتند، انس گرفتنـد و در دنیا با بـدنهایی زنـدگی می کننـد که ارواحشان به جهان بالا پیوند خورده است؛ آنان جانشـینان خدا در زمین و دعوت کنندگان مردم به دین خدایند. آه - آه - چه سخت اشتیاق دیدارشان را دارم!

د – نسب خانوادگی اهل بیت علیه السّلام

در بعضـی از روایـات، رسول خـدا صـلی الله علیه وآله ویژگیهـای خـانوادگی اهل بیت علیه السّـلام را چنان بیان کرده انـد که امکـان نـدارد بر افراد دیگر تطبیق گردد؛ چرا که در این روایـات سلسـله نسب خـانوادگی آنهـا بیان شـده است. به این روایت توجه کنید:

«قال دخلت علی رسول اللّه صـلی الله علیه وآله فی شـکاته التی قبض فیها، فاذا فاطمه رضـی اللّه عنها عند رأسه قال فبکت حتی ارتفع صوتها فرفع رسول اللّه صلی الله علیه وآله طرفه الیها فقال: حبیبتی فاطمه ما الذی یبکیک؟

فقالت: أخشی الضیعه بعدک:

فقال: یا حبیبتی اما علمت ان اللّه عزّ و جلّ اطلع الی الارض اطلاعه فاختار منها اباک فبعثه برسالته ثم اطلع

اطلاعه فاختار منها بعلك و اوحى الىّ ان انكحك ايّاه. يا فاطمه و نحن اهل بيت قد اعطانا سبع خصال لم تعط لاحد قبلنا و لا تعطى لا حد بعدنا، انا خاتم النبيّن واكرم النبيّن على اللّه و احبّ المخلوقين الى اللّه عزّ و جلّ و انا ابوك و وصيّى خير الاوصياء و احبّهم الى اللّه و هو بعلك و شهيدنا خيرالشهداء و احبّهم الى اللّه و هو عمّك حمزه بن عبدالمطّلب و عمّ بعلك و منّا من له جناحان اخضران يطير مع الملائكه فى الجنّه حيث شاء و هو ابن عمّ ابيك و اخو بعلك و منّا سبطا هذه الامّه و هما ابناك الحسن و الحسين و هما سيّدا شباب اهل الجنّه و ابو هما و الذى بعثنى بالحقّ خير منهما. يا فاطمه و الذى بعثنى بالحقّ منهما مهدى هذه الامّه اذا صارت الدنيا هرجا و مرجا

و تظاهرت الفتن و تقطعت السبل و اغار بعضهم على بعض فلا كبير يرحم صغيرا و لا صغير يوقّر كبيرا فيبعث اللّه عزّ و جلّ عند ذلك منهما من يفتح حصون الضلاله و قلوبا غلفا يقوم بالدين آخرالزمان كما قمت به فى اول الزمان و يملأ الدنيا عدلاً كما ملئت جورا، يا فاطمه لا تحزنى و لا تبكى فانّ اللّه عزّ و جلّ ارحم بك و ارأف عليك منّى و ذلك لمكانك من قلبى و زوّجك اللّه زوجا و هو اشرف اهل بيت

حسبا و اکرمهم منصبا و ارحمهم بالرعیّه و اعدلهم بالسویّه و ابصرهم بالقضیه و قد سألت ربّی عزّ و جلّ ان تکونی اول من یلحقنی من اهل بیتی.»(1)

در آن بیماری ای که رسول خدا صلی الله علیه وآله از دنیا رفت، خدمت آن حضرت رسیدم. فاطمه علیهاالسّلام بر بالین آن حضرت نشسته بود. فاطمه علیهاالسّلام گریه می کرد؛ به گونه ای که صدای گریه اش بلند شد. رسول خدا صلی الله علیه وآله چشمش را به او دوخت و فرمود: میوه دلم، فاطمه، چرا گریه می کنی؟

فاطمه گفت: از ضایع شدن بعد از تو می ترسم!

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: میوه دلم مگر نمی دانی که خداوند توجهی به زمین کرد و پدرت را برگزید و او را مأمور به رسالت کرد و سپس توجه دیگری به زمین کرد و همسرت را انتخاب کرد و به من دستور داد که تو را به ازدواج او در آورم. ای فاطمه! ما اهل بیتی هستیم که خداوند هفت ویژگی را به ما داده است که نه به کسی قبل از ما داد و نه به کسی بعد از ما خواهد داد:

پدرت خاتم گرامی ترین و محبوبترین پیامبران نزد خداوند است.

بهترین شهیدان و محبوبترین آنها نزد خداوند شهید حمزه بن

۱- مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۶؛ المعجم الکبیر، للطبرانی، ج ۳، ص ۵۷، حدیث ۲۶۷۵.

عبدالمطلب است که عموی تو و عموی شوهرتوست.

کسی که با دو بال سبز در بهشت همراه ملائکه به هر کجا که بخواهد پرواز می کند، از ماست که پسر عموی پدرت و بردار شوهرتوست (مقصود جعفر ابن ابی طالب است).

دو پسران این امت که دو سرور جوانان بهشت هستند، از ماست که فرزندانت حسن و حسین علیه السّلام باشند و قسم به آن که مرا بحق به رسالت برانگیخته، پدر آن دو از آن دو بهتر است.

قسم به آن که مرا بحق به رسالت برانگیخته است، مهدی این امت از فرزندان توست. وقتی دنیا به هرج و مرج کشیده شود، آشوبها پشت سر هم ظاهر شوند و راهها ناامن گردد و گروهی گروه دیگر را غارت کنند، نه کوچکتر احترام بزرگتر را نگه دارد و نه بزرگتر به کوچکتر رحم کند، خداوند از فرزندان تو او را برمی انگیزد که سنگرهای گمراهی را فتح کند و دلهای گمراه و بسته را بگشاید.

وی در آخرالزمان قیام می کند، همان طور که من در اول زمان این کار را کرده ام. او عدالت را در دنیا خواهد گسترد، همان طور که ستم در آن گسترده شده بود.

ای فاطمه! غمگین مباش و گریه نکن، به خاطر جایگاهی که در دل من داری، خداوند از من نسبت به تو مهربانتر است. همسرت شریف ترین فرد خانواده توست، گرامی ترین پُست را داراست، مهربانترین فرد

ص: ۹۰

نسبت به رعیت است، عادل ترین و بیناترین فرد در قضاوت است. از خداوند خواسته ام که اولین فرد از اهل بیتم باشی که به من ملحق می شوی.

چنان که ملاحظه می کنید، در این روایت رسول خدا صلی الله علیه وآله به طوری مصداق اهل بیت علیه السّلام را مشخص کرده است که انطباق آن بر کسی غیر از این خانواده، به هیچ وجه، امکان ندارد و خود روایت بدون توجه به سند آن، از صدور آن از رسول خدا صلی الله علیه وآله حکایت دارد؛ چرا که آنچه رسول خدا صلی الله علیه وآله در این روایت به عنوان ویژگی بیان کرده اند، از خاتمیت رسالت خود تا ازدواج علی علیه السّلام و فاطمه علیهاالسّلام، شهادت حضرت حمزه و جعفر علیه السّلام و فرزندان فاطمه – که حسن و حسین علیه السّلام باشند – همه اتفاق افتاده است و تنها ظهور مهدی باقی مانده است که ما آرزوی آن روز راداریم.

مسأله ظهور مهدی در آخرالزمان و این که او از فرزندان امام حسین علیه السّلام است و تحولاتی که به دست آن امام اتفاق خواهد افتاد، در روایات اهل سنت مسأله ای مسلّم است و عده ای از محدثان درباره مسائل مربوط به آن، باب ویژه ای را اختصاص داده اند.

ه– جنگ با اهل بیت علیه السّلام؛ جنگ با رسول خدا صلی الله علیه وآله

یکی از ویژگیهای اهل بیت علیه السّلام که در روایات بیان شده، این است که

رسول خدا صلی الله علیه وآله هرگونه اذیت و آزار و جنگ با آنان را جنگ با خود می داند. به این روایت توجه کنید:

«عن ابی بکر الصدیق قال: رأیت رسول اللّه خیّم خیمه و هو متّکئ علی قوس عربیه و فی الخیمه علیّ و فاطمه و الحسن و الحسین فقال: معشرالمسلمین انا سلم

لمن سالم اهل الخیمه، حرب لمن حاربهم، ولیّ لمن والاهم.»(۱)

ابوبکر میگوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله را دیدم که خیمه ای را برافراشته و بر کمان عربی تکیه کرده بودند و در آن خیمه علی، فاطمه، حسن و حسین علیه السّلام بودند، می فرمود: ای مسلمانان! هرکس با اهل این خیمه صلح کند با او صلح خواهم کرد و هر کس با آنان جنگ کند با او خواهم جنگید و هر کس آنان را دوست داشته باشد، او را دوست دارم.

بدین سان رسول خدا صلی الله علیه وآله به طور صریح جنگ با اینان را جنگ با خود اعلام کرده است. این موضع گیری رسول خدا صلی الله علیه وآله اختصاص به این روایات ندارد، بلکه آن حضرت به شیوه های گوناگون این مسأله را بیان کرده است.

عمرو بن شاس اسلمی می گوید:

۱- سنن، ابن ماجه، ج ۱، ص ۹۷، ح ۱۴۵؛ الریاض النضره، ج ۲، ص ۱۳۲؛ سیراعلام النبلاء، ج ۱۰، ص ۴۳۲؛ مناقب، ابن مغازلی، ص ۶۴؛ کفایه الطالب، ص ۳۳۰؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۶۸؛ مستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۶۱.

همراه علی علیه السّلام به یمن رفتیم. در سفر، علی علیه السّلام نسبت به من رفتار خوبی نداشت (حضرت جلو تخلف او را گرفته بود). این رفتار علی علیه السّلام را به دل گرفتم، وقتی به مدینه آمدیم:

«اظهرت شکایته فی المسجد حتی بلغ ذلک رسول اللّه قال فد خلت المسجد ذات غداه و رسول اللّه فی ناس من اصحابه فلما رآنی حدّد الیّ النظر حتی اذا جلست قال: یا عمرو اما واللّه لقد آذیتنی.

فقلت: اعوذ باللّه ان اؤذیک یا رسول اللّه.

قال: بلی، من آذی علیّا فقد آذانی.»(۱)

در مسجد این قضیه را گفتم و غیبت علی علیه السّلام را کردم. این خبر به رسول خدا صلی الله علیه وآله رسید، فردا صبح که به مسجد آمدم، دیدم رسول خدا صلی الله علیه وآله با عده ای از یارانش نشسته است. همین که چشمش به من افتاد، نظرش را به من دوخت تا این که در جایی نشستم، سپس رسول خدا صلی الله علیه وآله به من فرمود: ای عمرو به خدا قسم تو مرا اذیت کردی»؟!

۱- مستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۳۲؛ الریاض النضره، ج ۲، ص ۱۰۵؛ ذخائرالعقبی، ص ۱۲۲؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۲؛ الصواعق المحرقه، ص ۱۲۳؛ کفایه الطالب، ص ۱۱۴ و ۲۷۶؛ کنزالعمّال، ج ۱۱، ص ۶۰۱.

گفتم: ای رسول خدا صلی الله علیه وآله به خدا پناه می برم از این که شما را اذیت کنم.

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: ای عمرو! هرکس علی علیه السّلام را اذیت کند مرا اذیت کرده است.

این مسأله به قدری در بین مسلمانان صدر اسلام روشن و مسلم بوده است که صحابه هرگونه اذیت و آزار اهل بیت علیه السّلام، بخصوص امام علی علیه السّلام را همانند اذیت و آزار رسول خدا صلی الله علیه وآله می دانستند. حتی بعد از ارتحال رسول خداصلی الله علیه وآله نیز چنین ارتباطی را بین امام علی علیه السّلام و رسول خدا صلی الله علیه وآله باور داشتند؛

عروه بن زبیر میگوید: شخصی در حضور عمر از علی علیه السّلام بدگویی کرد. عمر با دستش به قبر رسول خدا صلی الله علیه وآله اشاره کرد و پرسید: آیا صاحب این قبر را می شناسی؟ این محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب است. هرگز از علی علیه السّلام بدگویی نکن؛ زیرا وقتی از علی بدگویی می کنی «آذیت صاحب هذا فی قبره»؛(۱) رفیقش در قبر اذیت می شود.

همان گونه که ملاحظه می کنید، عمر ارتباط تنگاتنگ امام علی علیه السّلام و نبی اکرم صلی الله علیه وآله را به اندازه ای می بیند که توهین به علی علیه السّلام در این جهان را موجب

۱- الریاض النضره، ج ۱، ص ۹۴.

آزرده شدن رسول خدا صلی الله علیه وآله در آن جهان می داند.

باید توجه داشت که این گونه موضع گیری رسول خدا صلی الله علیه وآله را نمی توان موضع گیری عاطفی نسبت به خانواده خود تلقی کرد؛ چرا که اگر این برخورد، برخوردی عاطفی است باید درباره بقیه دختران و دامادها و نوه ها هم وجود داشته باشد، در حالی که حتی یک کلمه هم درباره بقیه نقل نشده است.

و – اهل بیت علیه السّلام مخزن علوم و اسرار الهی

تبیین ابعاد قرآن و احکام الهی نیاز به علومی دارد که نمی توان آنها را از طریق حس و عقل به دست آورد، بلکه باید از وحی گرفت و چنین شخصی باید ویژگی خاص و آمادگی روحی داشته باشد تا بتواند با آموزش وحی، مخزن علوم و اسرار الهی گردد. این شخص رسول خدا صلی الله علیه وآله است.

امام علی علیه السّلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله اهل بیت آن حضرت را مخزن اسرار و علوم الهی می داند که به طور مسلم اینان این علوم را از رسول خدا صلی الله علیه وآله گرفته اند.

به این کلام توجه کنید:

«عن علی علیه السّلام: هم موضع سرّه و لجأ امره و عیبه علمه و موئل حکمه و کهوف کتبه و جبال دینه، بهم اقام انحناء ظهره و اذهب ارتعاد فرائصه.»(۱)

عترت پیامبر صلی الله علیه وآله جایگاه اسرار خداوندی و پناهگاه فرمان الهی و مخزن علم خدا و مرجع احکام اسلامی و نگهبان کتابهای آسمانی و کوههای همیشه استوار دین خدایند. خداوند به وسیله اهل بیت علیه السّلام پشت خمیده دین را راست نمود و لرزش و اضطراب آن را از میان برداشت.

همان طور که پیشتر در حدیث ثقلین هم بیان شد، دانشی که در اختیار رسول خدا صلی الله علیه وآله و خاندان او قرار گرفته است، دانش آموختنی نیست، بلکه دانشی است که خداوند تنها در اختیار آنان گذاشته است. نه زنان پیامبر صلی الله علیه وآله ادعای چنین دانشی داشتند و نه دانشمندان درباره آنان چنین ادعایی را مطرح کرده اند، ولی هم اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله این را ادعا داشتند که چنین دانشی را در اختیار دارند و هم دیگران درباره آنان چنین گفته اند.

در این که اهل بیت علیه السّلام از این دانش غیرآموختنی بهره مند هستند، هیچ

۱- ینابیع الموده، ص ۲۳؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۳۸.

شبهه ای نیست. به این دو روایت توجه کنید:

الف – امام علی علیه السّلام در کلامی علت سکوت بعد از ارتحال نبی اکرم صلی الله علیه وآله را چنین تحلیل می کند:

«فان اقل یقولوا حرص علی الملک و ان اسکت یقولوا جزع من الموت! هیهات بعد اللتیا و التی و اللّه لا بن ابی طالب آنس بالموت من الطفل بثدی امّه، بل اندمجت علی مکنون علم لو بحت به لاضطربتم اضطراب الارشیه فی الطّویّ البعیده.»(۱)

در شرایطی قرار دارم که اگر سخن بگویم، می گویند بر حکومت حریص است و اگر خاموش باشم، می گویند: از مرگ ترسید! هرگز! من و ترس از مرگ؟! پس از آن همه جنگها و حوادث ناگوار؟! سوگند به خدا، انس و علاقه فرزند ابی طالب به مرگ در راه خدا، بیشتر از علاقه طفل به پستان مادر است! این که سکوت را برگزیدم، از علوم و حوادث پنهانی آگاهی دارم که اگر بازگویم مضطرب می شوید چونان لرزیدن ریسمان در چاههای عمیق.

امام علی علیه السّلام در جای دیگر می فرماید:

۱- نهج البلاغه، خطبه ۵.

«ایها النـاس سـلونی قبـل ان تفقـدونی؛ فلانـا بطرق السـماء اعلم منّی بطرق الارض، قبل ان تشـغر برجلها فتنه تطأ فی خطامها و تذهب باحلام قومها.»(۱)

ای مردم پیش از آن که مرا نیابید، آنچه می خواهید از من بپرسـید، که من راههای آسـمان را بهتر از راههای زمین می شناسم. بپرسـید قبـل از آن که فتنه هـا چونان شتری بی صاحب حرکت کنـد و مهار خود را پایمال نمایـد و مردم را بکوبـد و بیازارد و عقلها را سرگردان کند.

همـان طور که ملاحظه می کنیـد، امـام علی علیه السّلام ادعـای داشـتن دانشـی فراتر از دانش بشـری را دارد و مهمـتر این که صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله که معاصـر آن حضـرت بودند و از نزدیک شاهد این دانش بودند، به این مسأله اعتراف داشتند.

«قال ابن عباس: لقد اعطی علیّ تسعه اعشار العلم و ایم اللّه لقد شارکهم فی العشر العاشر.»(۲)

ابن عباس می گفت: ۱۰۹ علم تنها در اختیار علی علیه السّلام است و به خدا قسم در ۱۰۱ بقیه نیز با مردم شریک است.

۱- همان، خطبه ۱۸۹.

۲- اسدالغابه، ج ۴، ص ۹۶.

«قال سعید بن المسیب: ما کان احد من الناس یقول سلونی غیر علیّ بن ابی طالب.»(۱)

سعید بن مسیب می گفت: جز علی بن ابی طالب علیه السّلام کسی جرأت نمی کرد، بگوید هرچه می خواهید از من بپرسید.

«عن عبدالملک بن ابی سلیمان قال: قلت لعطاء اکان فی اصحاب محمد اعلم من علی؟ قال: لا و اللّه لا اعلمه.»(۲)

عبدالملک می گوید به عطا گفتم: آیا در اصحاب محمدصلی الله علیه وآله داناتر از علی علیه السّلام یافت می شود؟ گفت: نه، به خدا قسم چنین کسی را نمی شناسم.

آنچه درباره دانش غیر اکتسابی اهل بیت علیه السّلام بیان شد، به امام علی علیه السّلام اختصاص ندارد، بلکه همه امامان چنین ادعایی را داشته اند و در زندگی خود آن را اثبات کرده اند؛

«عن عبدالاعلی ابن اعین قال سمعت جعفر الصادق رضی اللّه عنه یقول: قد ولدنی رسول اللّه صلی الله علیه وآله و انا اعلم کتاب اللّه و فیه بدأ الخلق و

۱- همان، ص ۹۵.

۲- همان.

ما هو كائن الى يوم القيامه و فيه خبرالسماء و خبر الارض و خبر الجنّه و النار و خبر ما كان و ما يكون و انا اعلم ذلك كله و كانّما انظر الى كفّى و ان اللّه يقول فيه تبيان كل شى ء و يقول تعالى ثم اورثنا الكتاب الذين اصطفينا من عبادنا، فنحن الذين اصطفينا اللّه جلّ شأنه و اورثنا هذا الكتاب فيه تبيان كل شى ء.»(۱)

عبدالاعلى پسر اعين ميگويد: از امام جعفر صادق عليه السّلام شنيدم كه مى فرمود: من فرزند رسول خداصلى الله عليه وآله هستم و كتاب خدا را مى دانم؛ كتابى كه گزارش پيدايش آفرينش و آنچه تا قيامت اتفاق خواهد افتاد، در آن وجود دارد. گزارش آسمان، زمين، بهشت، جهنم، گزارش گذشتگان و آيندگان را همان طور كه به كف دستم نگاه مى كنم، مى دانم. خداوند فرموده است: در قرآن بيان هر چيزى است. همچنين خداوند مى فرمايد: كتاب را به كسانى ميراث داديم كه از بندگان برگزيده ما بودند و ما بندگان برگزيده خداوند هستيم و اين كتابى را كه بيان هر چيزى در آن است، به ارث برده ايم.

ص: ۱۰۰

۱- ينابيع المودّه، ص ۲۳.

چنان که ملاحظه می کنید، امام با استدلال به آیه قرآن - که در این کتاب هر نوع اطلاعاتی که مورد نیاز است وجود دارد و استدلال به آیه ای که می فرماید دانش این کتاب را در اختیار بندگان برگزیده قرار داده ایم - میفرماید: ما بندگان برگزیده خدا هستیم.

این روایت نیز گفته ما را تایید می کند که باید در هر عصری فردی وجود داشته باشد که دانش او فراتر از دانش بشری باشد، تا بتواند کتاب خدا را بیان و تفسیر کند.

ز – اهل بیت علیه السّلام اساس دین خدا

در جهان هستی هر پدیده ای متناسب با نقش و اثری که در جهان دارد، ارزشمند و مورد توجه قرار میگیرد. در یک ساختمان اشیای مختلفی به کار می رود که هر یک در جای خود مورد نیاز است ولی همه از ارزش مساوی

برخوردار نیستند؛ بعضی جنبه تزئینی دارند و بعضی در استحکام ساختمان نقش دارند و در این بین، اساس و بنیاد ساختمان از ارزش خاصی برخوردار است که هیچ یک از اشیای به کار رفته در ساختمان نمی توانند جایگزین آن شوند.

دین نیز بسان یک ساختمان است که بعضی نیز از عقاید و احکام آن بنیادی است و برخی جنبه استحکامی و بعضی نیز جنبه تزیینی دارند؛ اعتقاد به خدا، پیامبر، معاد و... چیزی نیست که بتوان موضوع دیگری را با آنها مقایسه کرد.

احکام الهی نیز چنین هستند. افراد نیز این گونه هستند، چنان که صحابه، تابعین، اندیشمندان، مجاهدان، مهاجران، همسران رسول خدا صلی الله علیه وآله و... هر یک جایگاه خاص خود را دارند، ولی هیچ کس را نمی توان با اهل بیت رسول خداصلی الله علیه وآله مقایسه کرد؛ چرا که اعتقاد به امامت و ولایت اهل بیت علیه السّلام سنگ بنای تبیین و تفسیر درست دین است و آنان مفسران واقعی دین و محور حرکت امت هستند که تندروها و کندروها باید آنان را الگوی خود قرار دهند.

امام علی علیه السّلام درباره این ویژگی اهل بیت علیه السّلام می فرماید:

«لا یقاس بآل محمد صلی الله علیه وآله من هذه الامّه احد، و لا یسوّی بهم من جرت نعمتهم علیه ابدا، هم اساس الدین و عماد الیقین، الیهم یفی الغالی و بهم یلحق التالی و لهم خصائص حق الولایه و فیهم الوصیه و الوراثه، الآن

اذ رجع الحق الی اهله و نقل الی منتقله»(۱)

هیچ کسی با خاندان رسالت قابل مقایسه نیست و آنان که پرورده نعمت هدایت اهل بیت پیامبرند با آنان برابر نخواهند بود. عترت، پیامبرصلی الله علیه وآله اساس دین و ستونهای استوار یقین هستند. شتاب کننده

۱- ینابیع الموده، ص ۴۴؛ نهج البلاغه، خطبه ۲.

بایـد به آنـان بـاز گردنـد و عقب مانـده بایـد به آنـان بپیونـدد؛ زیرا ویژگیهـای حق و ولاـیت به آنها اختصاص دارد و وصـیت پیامبرصـلی الله علیه وآله درباره خلافت مسـلمانان و میراث رسالت به آنها تعلق دارد. هم اکنون، که خلافت را به من سپردیـد، حق به اهل آن بازگشت و دوباره به جایگاهی که از آن دور مانده بود، بازگردانده شد.

چنـان که ملاحظه می کنیـد، این ویژگی ها چیزی نیست که بتوان آنها را به زنان پیامبر یا اقوام و خویشان او سـرایت داد، بلکه ویژگی هایی است که شامل افراد خاصی می شود.

تطبیق اصحاب کساء

اشاره

بـدون تردیـد اهـل بیت رسول خـدا صـلی الله علیه وآله وارثـان علم آن حضـرت هسـتند و براسـاس حـدیث ثقلین، - که مورد پـذیرش اکـثریت قریـب به اتفـاق مسـلمانان است- اهـل بیت رسـول خـدا صـلی الله علیه وآله عِـدل قرآن و یکی از دو امـانت گرانبهای رسول خداصـلی الله علیه وآله در بین امت هسـتند. براین اساس سـخنان آنان برای ما در صورت اثبات همانند سـخن رسول خداست.

بنـابراین یکی از راههـای تعیین مصـداق اهـل بیت تطبیق آنـان است و از طرفی اصـحاب کسـاء در تطبیق این آیه برخود هرگز تردیدنداشته آن را آشکارا اعلام کرده اند. اکنون این تطبیق را بررسی می نماییم.

ص: ۱۰۳

الف – رسول خدا صلی الله علیه وآله

یکی از کسانی که آیه را بر خود تطبیق کرده رسول خداست. به این روایت توجه کنید:

«عن ابن عبّاس رضـی اللّه عنهما قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله انّ اللّه قسم الخلق قسمین فجعلنی فی خیرها قسما فذلک قوله و اصـحاب الیمین و اصـحاب الشـمال فانا من اصـحاب الیمین و انا خیر اصـحاب الیمین ثم جعل القسمین اثلاثا فجعلنی فی خیرها ثلثا فذلک قوله و اصـحاب المیمنه ما اصـحاب المیمنه و اصـحاب المشئمه و السابقون السابقون فانا من السابقین و انا خیر السابقین ثم جعل الاثلاث قبائل فجعلنی فی خیرها قبیله وذلک قوله و جعلناکم شـعوبا و قبائل لتعارفوا انّ اکرمکم عندالله اتقاکم و انـا اتقی ولـد آدم و اکرمهم علی اللّه تعـالی و لا ـ فخر ثم جعـل القبائـل بیوتا فجعلنی فی خیرها بیتا فـذلک قوله انّما یریـد اللّه لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهّرکم فانا و اهل بیتی مطهّرون من الذنوب.»(۱)

۱- الدرّالمنثور، ج ۵، ص ۱۹۹؛ المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۵۷؛ فتح البیان فی مقاصد القرآن، ج ۱۱، ص ۸۸.

ابن عبّاس می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: خداوند مردم را دوگونه آفرید و مرا جزء بهترینِ این دو نوع قرارداد و این همان سخن خداست که گروه دست راست و گروه دست چپ و من از بهترین اصحاب دست راست هستم. سپس خداوند مردم را سه گروه قرار داد و مرا در بهترین آنان قرار داد و این،همان اهل یقین و سعادت هستند. چه گروه سعادتمندی، و دیگر گروه تیره روزان چه گروه تیره روزی، و پیشگامان پیشرو، و من از پیشگامان و بهترینِ آنان هستم، سپس خداوند این گروهها را به صورت قبایل در آورده، مرا در بهترین قبیله ها قرارداد و این، همان سخن خداوند است که شما را دسته ها و قبیله ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید، ولی گرامی ترینِ شما نزد خدا، پرهیزکارترین شماست. خداوند دانای آگاه است و من با تقواترین و گرامی ترینِ فرزند آدم هستم. البته جای فخرفروشی نیست. سپس خداوند این قبایل را به شکل خانواده هایی آفرید و مرا در بهترین خانواده ها قرار داد و این سخن خداوند است که خداوند می خواهد پلیدی را تنها از شما اهل بیت دور کند و چنان که باید و شاید شما را پاک سازد. و من و اهل بیتم از همه گناهان پاک هستیم.

در این روایت هم «رجس» تفسیر شده و هم،اراده خداوند به اراده تکوینی تفسیر شده است و با این تفسیر، این آیه شامل همسران رسول خداصلی الله علیه وآله نمی شود.

ب – امام علی علیه السّلام

یکی از اصحاب کساء امام علی علیه السّلام است که شمول آیه درباره آن حضرت قطعی است؛ چه بنابر قول اختصاص آیه به اصحاب کساء و چه بنابر قول به تعمیم آیه. امام علی علیه السّلام در تطبیق آیه برخود هیچ تردیدی نداشته و در موارد متعددی ادعا کرده که آیه درشأن آنان نازل شده است و شامل او نیز می شود.

در این جا تنها به بیان یک مورد بسنده می کنیم که هم شیعه و هم اهل سنت آن را نقل کرده اند و مشروح آن در بحث شبهه ادعای خلافت از طرف آن حضرت خواهد آمد.

امام در «یوم الشوری» خطاب به اهل شورا فرمود:

«فانشدکم بالله هل فیکم احد انزل اللّه فیه آیه التطهیر حیث یقول انّما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا غیری قالوا اللهم لا.»(۱)

شما را به خدا قسم آیا در بین شما غیر از من کسی هست که آیه تطهیر درشأن او نازل شده باشد؟ گفتند: نه به خدا!

۱- مناقب، ابن مغازلی، ص ۱۱۸؛ مسند، ابی حمزه ثابت بن دینار الثمالی، ص ۹۸؛ علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۹۱؛ بحارالانوار، ج ۲۹، ص ۱۲۵.

ج – فاطمه الزهرا علیهاالسّلام

یکی از اصحاب کساء، حضرت فاطمه زهرا علیهاالسّلام است و شمول آیه نسبت به ایشان قطعی است؛ چه بنابر قول اختصاص آیه به اصحاب کساء و چه بنابر قول تعمیم آیه نسبت به همسران.

اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه وآله در تطبیق آیه بر حضرت زهراعلیهاالسّلام هیچ تردیدی به خود راه نمی دادند. امام علی علیه السّلام در یک مناظره تند با ابوبکر در حضور اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله – در مسجدالنبی – هنگامی که ابوبکر کارگزاران حضرت زهراعلیهاالسّلام را از فدک اخراج و آن را به زور تصرف کرده بود و بدون توجه به اعتراض حضرت زهرا علیهاالسّلام از ایشان تقاضا کرده بود که برای اثبات مالکیت خود نسبت به فدک شاهد بیاورد، امام علیه السّلام به ابوبکر فرمود:

«یا ابابکر أ تقرأ کتاب الله؟

قال: نعم.

قال: اخبرنی عن قول اللّه عزّ و جلّ انّما یریدالله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهّرکم تطهیرا فیمن نزلت، فینا ام فی غیرنا؟

قال: بل فیکم.

ص: ۱۰۷

قال: فلو انّ شهودا شهدوا علی فاطمه بنت رسول اللّه صلی الله علیه وآله بفاحشه ما کنت صانعا بها؟

قال: کنت اقیم علیها الحد کما اقیمه علی نساءالمسلمین.

قال: إذَن کنت عندالله من الکافرین.

قال: و لِمَ؟

قال: لانّک رددت شهاده اللّه لها بالطهاره و قبلت شهاده الناس علیها... فدمدم الناس و انکروا و نظر بعضهم الی بعض و قالوا صدق و اللّه علی بن ابی طالب علیه السّلام.»(۱)

امام: ابوبکر! آیا قرآن می خوانی؟

ابوبکر: آری.

به من بگو که آیه تطهیر درباره چه کسی نازل شده است؟ درباره ما یا درباره غیر ما؟

- درباره شما نازل شده است.

اگر جمعی شهادت دهند که فاطمه علیهاالسّلام کار زشتی انجام داده است، چه می کنی؟

ص: ۱۰۸

۱- الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۲۲.

– همان طور که بر بقیه زنان مسلمان حد جاری می کنم بر او هم حد جاری می کنم؟!

در آن هنگام نزد خدا جزء کافران خواهی بود!

– چرا؟

برای این که خداوند شهادت داده است که فاطمه علیهاالسّلام پاک است و تو شهادت خداوند درباره او را رد کرده و شهادت مردم را پذیرفته ای.

به دنبال این سخنان بگو، مگو میان اصحاب آغاز شد و کار ابوبکر را زشت دانستند با نگاه به یکدیگر گفتند: علی بن ابی طالب علیه السّلام راست میگوید.

د – امام حسن مجتبی علیه السّلام

یکی از اصحاب کساء امام حسن مجتبی علیه السّلام است و شمول این آیه نسبت به امام حسن علیه السّلام قطعی است؛ چه بنابر قول به اختصاص آیه نسبت به اصحاب کساء و چه بنابر نظریه تعمیم آیه نسبت به همسران رسول خداصلی الله علیه وآله. امامحسن علیه السّلام نیز در تطبیق آیه نسبت به خود تردیدی نداشته و در موارد متعددی آیه را بر خود تطبیق کرده است که شیعه و اهل سنت آنها را نقل کرده اند.به یکی از سخنان آن حضرت اشاره میکنیم. بعد از جریان ترور آن حضرت در مدائن و بستری شدن، – پس از آن که حالش رو به بهبود می رفت – روزی در جمع مردم حضور یافت و ضمن تحلیل حوادث و جریان صلح بامعاویه اقدام آنان را در

ترور خود زشت دانست و توجه آنان را به جایگاه خود جلب کرد و فرمود:

«... و انا من اهل البیت الذین اذهب اللّه عنهم الرجس و طهّرهم تطهیرا و انا من اهل البیت الذین افترض اللّه عزّ و جلّ مودّتهم و ولایتهم فقال فیما انزل...»(۱)

مردم! من از اهل بیتی هستم که خداوند رجس و پلیدی را از آنان دور کرده است و آنان را آن طور که شاید و باید پاک کرده است. مردم! من از اهل بیتی هستم که خداوند مودت و ولایت آنان را واجب کرده است... وآن قدر گفت مردم از اهل بیتی هستم که... به گونه ای که حاضران زار زار گریستند.

ه – امام حسین علیه السّلام

یکی از اصحاب کساء امام حسین علیه السّلام است که شمول آیه نسبت به او نیز قطعی است؛ چه بنابر قول اختصاص آیه نسبت به اصحاب کساء و چه بنابر نظر تعمیم آیه نسبت به همسران.

امام حسین علیه السّلام نیز در تطبیق آیه تطهیر درباره خود تردیدی نداشته و در مناظره های متعدد خود را مصداق آیه دانسته است. در جریان قیام خود علیه

۱- مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۳؛ ینابیع الموده، ص ۱۰۸ و ص ۲۹۲؛ شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۳۲؛ مناقب، ابن مغازلی، ص ۳۰۲؛ تفسیر، ابن ابی حاتم، ج ۹، ص ۳۱۳۲؛ تفسیر، ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۹۵.

حکومت یزید، در راه کوفه وقتی با سپاه «حرّ بن یزید» - که از طرف حکومت بنی امیه برای جلوگیری از حرکت آن حضرت اعزام شده بود - برخورد کرد، پس از برخورد اولیه و اقامه نماز به امامت حضرت، حرّ بن یزید ریاحی سؤال کرد برای چه و به کجا می روید؟

امام حسین علیه السّلام مسأله دعوت مردم کوفه برای آمدن به آن شهر و به دست گرفتن رهبری جامعه را مطرح کرده، سپس فرمود:

«اما بعد ایهاالناس فانّکم ان تتقوا اللّه و تعرفوا الحق لاهله یکن ارضی لله و نحن اهل البیت اولی بولایه هذا الامر من هولاء المدّعین ما لیس لهم و السائرین فیکم بالجور و العدوان.»(۱)

اما بعد، ای مردم! بدون تردید اگر شما تقوا پیشه کنید و حق را به اهلش بدهید، بیشتر مورد رضایت خداست و ما اهل البیت نسبت به رهبری و حکومت شایسته تر و سزاوارتریم از کسانی که ادعای چنین کاری را دارند، در حالی که چنین حقی ندارند کسانی که در بین شما با ظلم و ستم حکمرانی می کنند.

۱- الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۴۷.

فصل سوّم :شبهات ادبی

اشاره

شبهاتی را که بر استدلال شیعه به این آیه مطرح کرده اند به چند محور کلی زیر تقسیم شده است:

شبهات ادبی

اشاره

مقصود از شبهات ادبی، شبهاتی است که با توجه به کاربرد کلمات در ادبیات عرب، مطرح شده است؛

۱ – رجس شامل دروغ نمی شود:

از شبهاتی که بر این استدلال مطرح کرده اند این است که «رجس» شامل کذب نمی شود. به این شبهه توجه کنید:

ص: ۱۱۵

«انت لم تذكر دليلاً على ان الكذب من الرجس و اذا لم تذكر على ذلك دليلاً لم يلزم من اذهاب الرجس اذهاب الكذبه الواحده.»(۱)

شما دلیلی بر این که رجس کذب را هم شامل می شود، نیاورده ای، و همین دلیل بر این است که از بین بردن رجس شامل از بین بردن یک دروغ نمی شود؟!

قابل ذکر است که ابن تیمیه «منهاج السنه» را در رد کتاب «نهج الحق» علّامه حلی نگاشته است و قاسمی نیز تمام شبهات ابن تیمیه را بدون حذف کلمه ای آورده و مقصود او از یک دروغ - همان طور که در شبهات آینده مطرح می کند - این است که بر فرض که حضرت امیر علیه السّلام ادعای خلافت هم کرده باشد (نستجیر بالله) این یک دروغ است و با اذهاب رجس منافات ندارد!!

۲ – رجس شامل خطا نمی شود:

اشاره

از شبهاتی که بر این استدلال مطرح کرده اند این است که رجس شامل خطا نمی شود. به این شبهه توجه کنید:

«و ایضا فالخطاء لایدخل فیه عموم الرجس.»؛

ص: ۱۱۶

۱- منهاج السنه، ج ۷، ص ۸۸؛ التفسیر، القاسمی، ج ۱۳، ص ۲۵۵.

لفظ عام رجس شامل خطا نمی شود.

این شبهه در بعضی از منابع ذکر شده است.(۱)

با اینکه شبهه درباره «عدم ملازمه» میان «نفی رجس و عصمت از خطا» است اما شما عصمت را به صورت مطلق آوردید و بعداً در نقد آن هم عدم ملازمه میان نفی رجس و عصمت را نقد میکنید نه عدم ملازمه میان نفی رجس و عصمت از خطا را.

عدم ملازمه میان نفی رجس و عصمت:

اشاره

از شبهاتی که بر این استدلال مطرح کرده اند، این است که نفی رجس مستلزم عصمت نیست. به این شبهه توجه کنید:

«و نفی الرجس لا یوجب ان یکون معصوما من الخطاء بالاتفاق بدلیل انّ اللّه لم یرد من اهل البیت ان یذهب عنهم الخطاء، فانّ ذلک غیر مقدور علیه عندهم و الخطاء مغفور، فلا نعیّر وجوده.»

بنابر اتفاق نظر، نفی رجس مستلزم معصوم بودن از خطا نیست؛ زیرا خداوند اراده نکرده است خطا را تنها از اهل البیت دور کند؛ چه این که

۱- منهاج السنه، ج ۷، ص ۸۸؛ التفسیر، القاسمی، ج ۱۳، ص ۲۵۵.

در نظر شیعه خداوند قدرت بر چنین کاری ندارد. گذشته از آن که خطا بخشیده شده است و وجودش موجب عار نیست.

این شبهه در بعضی از منابع ذکر شده است.(۱)

باتوجه به این که پاسخ این سه شبهه به یک بحث مربوط می شود، آنها را یک جا ذکر کردیم، البته ابن تیمیه اتهام دیگری نیز بر شیعه وارد آورده است که آنان خداوند را قادر بر انجام این کار نمی دانند و چون این بحث ارتباط مستقیم با آیه ندارد، از ذکر آن خودداری می کنیم.

اکنون به نقد هر سه شبهه می پردازیم.

پیشتر در بحث شبهات آیه «انّما» درباره ابن تیمیه و ناصبی بودن او و از دیدگاه دانشمندان اهل سنت مطالبی بیان شد که تکرار نمی کنیم. به دلیل دشمنی که با حضرت امیر علیه السّلام دارد، شبهات او در مباحث مربوط به آن حضرت از انصاف و ادب به دور است، ولی باید به آن ها پاسخ گفت.

نقد شبهه اول

در پاسخ این شبهات باید گفت ما در دلالت الفاظ بر معانی نمی توانیم دخل و تصرف کنیم.

ص: ۱۱۸

۱- همان.

این که چه لفظی چه معنایی بدهد یا چه معنایی می دهد و با چه معنایی ملازم است یا نیست در اختیار ما نیست، بلکه در این بحث همه تابع لغت هستند و تبیین معانی الفاظ وظیفه لغت شناس است نه وظیفه دانشمندان بقیه رشته ها.

اکنون باید دید «رجس» در لغت به چه معنی است و اذهاب رجس با چه معنایی ملازم است.

تعریف رجس

زجاج در تعریف رجس می نویسد:

«الرجس فی اللغه اسم لکل ما استقذر من عمل.»(۱)؛ «رجس در لغت اسم برای هر کار پلید و ناپاک است».

ابن سکیت می نویسد:

«الرجس: الشی ء القذر.»(۲)؛«رجس یعنی چیز پلید و ناپاک».

ابن فارس در تعریف «قذر» می نویسد:

«القذر کلمه تدلّ علی خلاف النظافه.»(۳) ؛ «قذر کلمه ای است که

۱- معانی القرآن و اعرابه، ج ۴، ص ۲۲۶؛ تهذیب اللغه، ج ۱۰، ص ۳۰۶؛ تاج العروس، ج ۸، ص ۳۰۳.
۲- تهذیب اللغه، ج ۱۰، ص ۳۰۶؛ تاج العروس، ج ۸، ص ۳۰۳.
۳- مقاییس اللغه، ج ۵، ص ۷۰.

بر ضد پاکی دلالت می کند».

فیروزآبادی می نویسد:

«الرِّجس - بالکسر - القذر و یحرّك و تفتح الراء و تکسر الجیم الآثم و کل ما استقذر من العمل و العمل المؤدّی الی العذاب و الشک و العقاب و الغضب و رَجِسَ عمل عملاً قبیحا.»(۱)

رجس یعنی پلیدی و ناپاکی و رَجِسَ؛ یعنی گناهان و هر کار زشت و پلید و هر کاری که به عذاب یا شك یا عقاب یا غضب بینجامد و رَجِسَ؛ یعنی کار قبیح و زشتی انجام داده است.

ابن درید می نویسد:

«الرجس القذر و قد یعبّر به عن الحرام و الفعل القبیح و العذاب و اللعنه و الکفر.»(۲)

رجس پلیدی است که گاهی از کلمه حرام یا کار زشت یا عذاب یا لعنت و کفر به رجس تعبیر می کنند.

ابن کلبی می نویسد:

«المراد به هنا النقائص و العیوب.»(۳)

۱- القاموس المحیط، ج ۲، ص ۲۲۷؛ المعجم الوسیط، ج ۱، ص ۳۳۰؛ اقرب الموارد، ج ۲، ص ۳۵۴.
۲- لسان العرب، ج ۶، ص ۹۵.
۳- التسهیل لعلوم التنزیل، ج ۲، ص ۱۸۸.

«مقصود از رجس در اینجا کاستی ها و زشتی هاست».

ابن منظور می نویسد:

«الرجس: القذر»؛(۱) رجس؛ پلیدی است.

مفسران نیز با توجه به همین معنای لغوی در این آیه رجس را تفسیر کرده اند؛

قشیری می نویسد:

«الرجس الافعال الخبیثه و الاخلاق الدنیّه، فالافعال الخبیثه الفواحش ما ظهر منها و ما بطن و ما قلّ و ما جلّ و الاخلاق الدنیئه الاهواء و البدع کالبخل و الشّح.»(۲)

رجس کارهای پلید و اخلاق پست است؛ کارهای پلید چه آشکار و چه پنهان، چه کم و چه زیاد و اخلاق پست همانند هواهای نفسانی و بدعتها مانند بخل و آزمندی.

ابن عباس معتقد است:

«الرجس عمل الشیطان و ما لیس لله فیه رضیً»(۳)

رجس کار شیطانی و هر کاری است که مورد رضایت خدا نباشد.

ص: ۱۲۱

۱- لسان العرب، ج ۶، ص ۹۴.

۲- تفسیر القشیری، ج ۳، ص ۳۸.

۳- مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۵۶.

شوکانی می نویسد:

«فیدخل تحت ذلک کلّ ما لیس فیه لله رضیً»(۱)

رجس شامل هر کاری که مورد رضایت خدا نباشد، می شود.

راغب می نویسد:

«الرجس الشیء القذر و هو علی اربعه اوجه؛ اما من حیث الطبع و اما من جهه العقل و امّا من جهه الشرع و اما من کلّ ذلک کالمیه»(۲)

رجس چیز پلید است و آن چهار مورد دارد؛ یا طبع انسانی بر پلیدی آن دلالت دارد،یا عقل، یا شرع و یا هر سه بر پلیدی آن دلالت می کنند؛ مثل [خوردن] مردار.

اکنون با تعریفی که لغویان و مفسران از «رجس» ارائه می کنند، آیا می توان گفت: رجس شامل دروغ نمی شود، با این که خدا و رسول خدا صلی الله علیه وآله و عقل آن را زشت می دانند و همه به حرام بودن آن فتوا داده اند؟

پاسخ شبهه دوم

در پاسخ به شبهه دوم باید گفت:

ص: ۱۲۲

۱- فتح القدیر، ج ۴، ص ۲۷۸.

۲- مفردات راغب، ص ۱۸۸.

اوّلاً: با توجه به تعریف «رجس» هر کاری را که مورد رضایت خداوند نباشد، یا هر کار شیطانی یا هر کاری که عقل یا شرع یا طبع انسانی آن را پلیدی بداند شامل می شود، این چنین نیست که گناهی که از سر خطا انجام گرفته است، مورد رضایت خداوند باشد یا کاری شیطانی نباشد یا این که مورد قبول طبع، عقل و شرع باشد، بلکه تنها با توجه به خطا بودن آن حکم تکلیفی ندارد، ولی حکم وضعی آن پابرجاست؛ به عنوان مثال، اگر کسی مؤمنی را به عمد بکشد هم کیفر تکلیفی دارد، که عذاب اخروی است، و هم حکم وضعی، که قصاص است، و هم مورد غضب خداوند و کاری شیطانی است. حال اگر کسی مؤمنی را به خطا بکشد تنها کیفر تکلیفی ندارد، اما حکم وضعی آن که پرداخت دیه باشد محفوظ است و این قتل کاری است شیطانی و مورد غضب خداوند و عقل و شرع و طبع انسانی آن را زشت می دانند. خداوند در این باره می فرماید:

{وَما كانَ لِمُؤْمِنٍ بِأَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِناً إِلاّ خَطَأً وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِناً خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلى أَهْلِهِ}(۱)

هیچ مؤمنی را نرسد که مؤمنی را به قتل رساند مگر آن که به اشتباه و خطا مرتکب آن شود و در صورتی که به خطا هم مؤمنی را به قتل

۱- نساء/۹۱.

برساند، باید به کفّاره این خطا بنده مؤمنی را آزاد کند و خونبهای آن را به صاحب خون تسلیم نماید.

ثانیا: همان طور که پیشتر بیان شد، لغویان گفته اند: «رجس» شامل هر نوع پلیدی می شود و گناهی که از سر خطا انجام می گیرد، پلیدی است و مورد غضب خدا و تنها کیفر آن متفاوت است.

ثالثا: عده ای تصریح کرده اند که «رجس» شامل خطا هم می شود؛

شوکانی پس از بحث درباره رجس می نویسد:

«والخطأ رجس، فوجب ان یکونوامطهّرین عنه.»(۱)

خطا نیز پلیدی است؛ بنابر این واجب است اهل البیت از خطا نیز پاک باشند.

نقد شبهه سوم

در نقد شبهه سوم باید گفت؛ شیعه بر این باور است که نفی رجس مستلزم عصمت است. ترکیب آیه «انّما» دلالت بر حصر دارد و مقصود از اراده، اراده تکوینی و کاربرد مفرد محلّی به الف و لام است.

۱- ارشاد الفحول الی تحقیق الحق من علم الاصول، ص ۸۳.

بحث درباره دلالت «انّما» برحصر پیشتر گذشت، اما این که مقصود از اراده، اراده تکوینی باشد بحث آن را به شبهه اراده ارجاع می دهیم و در این جا تنها درباره «الرجس» سخن می گوییم.

گرچه شیعه با توجه به ترکیب آیه عصمت را از آن استنباط کرده است ولی با توجه به کلمه «الرجس» نیز می توان به این نتیجه رسید؛ زیرا این «الرجس» مفرد و الف و لام بر سر آن در آمده است و از دو حال خارج نیست؛ یا باید الف و لام عهد باشد در صورتی که این کلمه پیشتر تکرار شده باشد و اگر چنین نشد، باید الف و لام جنس باشد و در آن صورت افاده عموم می کند.

تلمسانی، از دانشمندان اهل سنت می نویسد:

«المفرد المعرف یجب حمله علی المعهود السابق ان حصل هناک معهود سابق و الاّ فان کان فی جانب الثبوت کفی فی العمل به تحصیله فی صوره واحده، لانّه یکفی فی تکوین الماهیه فرد من افرادها و ان کان فی جانب السلب وجب الامتناع عنها مطلقا، لانّ الامتناع عن تکوین الماهیه لا یحصل الاّ عند الامتناع عن جمیع افرادها.»(۱)

۱- شرح المعالم فی اصول الفقه، ص ۴۵۰.

مفرد محلی به الف و لام در صورتی که در کلام سابق ذکری از آن شده باشد، باید بر همان حمل شود و اگر سابقه ذهنی نداشته باشد باید بر جنس حمل شود. در آن صورت اگر در کلام مثبت واقع شده باشد، امتثال آن با آوردن یکبار تحقق پیدا می کند؛ زیرا برای پیدایش یک ماهیت پیدایش یکی از افراد آن ماهیت کافی است و اگر آن مفرد در کلام منفی واقع شده باشد، برای امتثال آن باید از آوردن تمام افراد آن پرهیز کرد؛ زیرا عدم تحقق یک ماهیت به پیدا نشدن هیچ یک از افراد آن ماهیت بستگی دارد.

این که نکره در سیاق نفی، افاده عموم می کند مسأله ای اتفاقی و مورد اجماع است.

سمعانی از دانشمندان اهل سنت مینویسد:

«و قد قال عامّه اهل العلم ان النکره اذا کانت نفیا استغرقت جمیع الجنس، کقولهم ما رایت رجلاً و ما رایت انسانا.»(۱)

این نظر مورد اتفاق دانشمندان است که هرگاه نکره در جمله منفی واقع شد، تمام افراد آن جنس را شامل می شود؛ مثل این که می گویند: من مردی ندیدم و یا انسانی ندیدم، که همه مردها و انسانها را دربرمی گیرد.

۱- قواطع الادله فی الاصول، ص ۲۷۲.

فخررازی – از دانشمندان اهل سنت – درباره این که چرا نکره در سیاق نفی افاده عموم می کند، می نویسد:

«الفصل الرابع فی انّ النکره فی سیاق النفی تعمّ و ذلک لوجهین: الاوّل انّ الانسان اذا قال الیوم اکلت شیئا فمن اراد تکذیبه قال ما اکلت الیوم شیئا. فذکرهم هذا المنفی عند تکذیب ذلک الاثبات یدل علی اتفاقهم علی کونه مناقضا له و لو کان قوله ما اکلت الیوم شیئا لا- یقتضی العموم لما ناقضه، لانّ السلب الجزئی لا یناقض الایجاب الجزئی. الثانی لولم تکن النکره فی النفی للعموم، لما کان قولنا لا اله الاّ اللّه نفیا لجمیع الالهه سوی الله.»(۱)

فصل چهارم در این است که نکره در سیاق نفی افاده عموم می کند. دلیل بر این مطلب دو چیز است: ۱- هرگاه انسانی می گوید: من امروز چیزی خورده ام. اگر بخواهند او را تکذیب کنند می گویند تو امروز چیزی نخورده ای. کاربرد این نفی در برابر آن اثبات از طرف مردم حکایت از آن دارد که نقیض آن اثبات این است و اگر این نکره در سیاق نفی افاده عموم نمی کرد، نمی توانست نقیض آن اثبات باشد؛ زیرا نقیض موجبه جزئیه، سالبه جزئیه نیست.

۱- المحصول فی علم الاصول، ج ۱، ص ۳۴۳.

۲ – اگر نکره در سیاق نفی افاده عموم نمی کرد، شعار ما که می گوییم «لا اله الا الله» نمی توانست نفی همه معبودها به جز اللّه باشد.

در این که نکره در سیاق نفی افاده عموم می کند تفاوتی ندارد که خود نکره در کنار حرف نفی باشد یا نباشد. و تفاوتی میان ادوات نیست.

ابن لحّام – از دانشمندان اهل سنت – در این باره می نویسد:

«النکره فی سیاق النفی تعمّ، سواء باشرها النافی، نحو ما احد قائم او باشرها عاملها، نحو ما قام احد و سواء کان النافی نحو ما اولم او لن او لیس او غیرها.»(۱)

این که نکره در سیاق نفی افاده عموم می کند، تفاوتی ندارد که منفی در کنار حرف نفی باشد؛ مثل ما احد قائم، یا عامل آن در کنار حرف نفی باشد؛ مثل ما قام احد و تفاوتی نمی کند که حرف نفی ما باشد یا لم یا لن یا لیس و یا جز اینها.

همان طور که پیشتر بیان شد، «انّما» مفید حصر و در حکم سلب است و «رجس» نیز نکره در سیاق نفی است. همچنین پیشتر از قول لغویان و مفسران بیان شد که رجس شامل هر نوع پلیدی فکری از قبیل شرک و شک، و پلیدی اخلاقی از قبیل بخل و آزمندی، و پلیدی رفتاری از قبیل ظلم و تعدی، و پلیدی

۱– القواعد و الفوائد الاصولیه، ص ۲۷۴.

گفتاری از قبیل دروغ و... می شود و اگر بناست رجسی تحقق پیدا نکند که اذهاب «رجس» با دو تاکید لام در خبر و آوردن مصدر تأکید بر این دارند که به هیچ وجه تحقق پیدا نمی کند، این در صورتی است که هیچ گونه انحراف فکری، اخلاقی، رفتاری و گفتاری و حتی خطایی از آنان صادر نشود و این همان معنای عصمت است. بنابراین نفی رجس نه تنها ملازم با عصمت، بلکه عین عصمت است.

۴- اهل البیت شامل اصحاب کساء نمی شود:

از شبهاتی که بر این استدلال وارد کرده اند، این است که اهل البیت شامل فاطمه علیهاالسّلام، علی علیه السّلام حسن علیه السّلام و حسین علیه السّلام نمی شود و اگر بخواهیم شامل آنان شود باید به سنت استدلال کنیم، یا این که آیه را به گونه ای دیگر تاویل کنیم.

به این شبهه توجه کنید:

ابن عاشور از مفسران معاصر اهل سنت پس از بحثی درباره اهل البیت، می نویسد:

«و بهذا یتضح انّ ازواج النبی صلی الله علیه وآله هنّ اهل بیته بصریح الآیه و انّ فاطمه و ابنیها و زوجها مجعولون اهل بیته بدعائه او بتاویل الآیه علی محاملها و لذلک هم اهل بیته بدلیل السنه و کل اولئک قد اذهب عنهم الرجس و

طهّرهم تطهیرا بعضه بالجعل

ص: ۱۲۹

الالهی و بعضه بالجعل النبوی.»(۱)

با این بیان روشن شد که تنها همسران رسول خداصلی الله علیه وآله به صراحت آیه اهل بیت او هستند و روشن شد که فاطمه و همسر و دو فرزندش با دعای پیامبر صلی الله علیه وآله جزء اهل بیت شده اند و یا با تاویل آیه باید آنان را شامل شود. بنابراین آنان هم از اهل بیت هستند، ولی به دلیل سنت و خداوند پلیدی را از همه اهل بیت دور کرده و آنان را پاک گردانده است؛ حال یا با اقدام خود و یا با اقدام رسولش!!

۵- اهل البیت شامل علی علیه السّلام نمی شود:

اشاره

از شبهاتی که بر این استدلال وارد کرده اند؛ این است که اهل البیت شامل علی علیه السّلام نمی شود.

احسان الهی ظهیر، از منادیان وهابیت در پاکستان، در این باره می نویسد:

«و لا ادری من این جاء هذا التخصیص لعلی رضی اللّه عنه دون اصهاره الآخرین من عثمان زوج ابنتی النبی صلی الله علیه وآله ذی النورین و ابی العاص بن الربیع والد امامه وزوج زینب. فان قیل لکونه ابن عم النبی صلی الله علیه وآله فهل کان وحیدا، و اما کان له الاخوه جعفر و عقیل؟ ثم و لم اخرج عم النبی صلی الله علیه وآله الذی جعله صنو

۱- تفسیر، ابن عاشور، ج ۲۱، ص ۲۴۷.

ابیه الا و هو عباس بن عبدالمطلب و ابنائه و اولاده فهل من مجیب.»(۱)

من نمی دانم از میان دامادان رسول خدا صلی الله علیه وآله چرا تنها علی علیه السّلام جزء اهل البیت است؟ چرا عثمان ذوالنورین، همسر دو دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله ، جزء اهل البیت نیست؟ چرا ابوالعاص پدر امامه و همسر زینب جزء اهل البیت نیست؟ اگر بدین خاطر است که علی علیه السّلام پسر عموی رسول خداصلی الله علیه وآله بود، مگر او تنها بوده است؟ مگر جعفر و عقیل برادران او نیستند؟ اصلاً چرا عباس عموی پیامبر را که شبیه پدرش بوده است خارج کرده اند؟ چراپسران و فرزندان عباس را وارد نکرده اند؟ آیا کسی هست به من پاسخ بگوید؟

با توجه به این که این دو شبهه پاسخ یکسان دارند آنها را یکجا آوردیم. قبل از پاسخ به این شبهات تذکر این نکته اخلاقی لازم است که باید از تعصبی که انسان را کور و کر کند و چشمش را بر روی همه حقایق ببندد و هیچ گونه انصافی را در قضاوت علمی رعایت نکند، به خدا پناه برد و به راستی دشمنی با فردی چگونه می تواند جلو درک حقایق و فهم واقعیت ها را بگیرد؛ به گونه ای که آثار دشمنی و کینه نسبت به امام علی علیه السّلام - که رسول خدا صلی الله علیه وآله آن را نشانه نفاق

۱- الشیعه و اهل البیت، ص ۱۳.

دانسته است(۱) - از تمام این کلمات هویداست.

برای پاسخ به این سؤال باید این بحث را مطرح کرد که مصداق اهل البیت چه کسانی هستند؟ این بحث را از دیدگاه دو مذهب بزرگ اسلامی بررسی می کنیم:

الف – دیدگاه شیعه

دانشمندان شیعه به اتفاق بر این باورند که اهل البیت در آیه مورد بحث شامل همسران رسول خدا صلی الله علیه وآله نمی شود؛

«ان للفظ آل البیت اطلاقا خاصا لدی الشیعه الامامیه و یقصد به خصوص قرابه النبی صلی الله علیه وآله المعصومین، ای الائمه الاثنا عشر و فاطمه فقط و هذا الاصطلاح مرادف عندنا لمصطلح اهل البیت و آل محمد و العتره و ذوی القربی حتی بناء

علی کون معانیها اللغویه اعمّ.»(۲)

بدون تردید لفظ آل البیت نزد شیعه امامیه کاربرد خاصی دارد و مقصود از آن معصومان از نزدیکان رسول خداصلی الله علیه وآله هستند؛ یعنی تنها دوازده امام

۱- کفایه الطالب، ص ۶۹؛ مناقب الاسد الغالب، ص ۱۶؛ اسدالغابه، ج ۴، ص ۱۰۰؛ ذخائرالعقبی، ص ۱۶۴؛ کنوزالحقایق، ج ۲، ص ۳۶۷؛ مناقب ابن مغازلی، ص ۱۹۰؛ تاریخ الخلفاء، ص ۱۷۲.

۲- موسوعه الفقه الاسلامی طبقا لمذهب اهل البیت، ج ۱، ص ۲۳۷.

و فـاطمه علیهاالسّـلام و این اصـطلاح نزد شـیعه مرادف با واژه «اهل البیت» و «آل محمـد» و «عترت» و «ذوالقربی» است؛ گرچه معنای لغوی این واژه ها وسیع تر باشد.

در منابع دیگر نیز مشابه این عبارت فراوان یافت می شود.(۱) مفسران شیعه نیز بر همین باور هستند.

علامه سید محمد حسین طباطبایی پس از بحثی درباره این واژه، می نویسد:

«فتکون لفظه اهـل الـبیت اسـما خاصـا فی عرف القرآن بهولاـء الخمسه و هم النبی و علی و فـاطمه و الحسـنان علیهم الصـلاه و السلام و لا یطلق علی غیرهم و لوکان من اقربائه، حتی لو سلّمنا صحه اطلاق اللفظ علی غیرهم بحسب العرف العام.»(۲)

لفظ اهل البیت در عرف قرآن نام اختصاصـی برای این پنج نفر است؛ یعنی پیامبر، علی، فاطمه، حسن و حسین علیه السّلام و بر دیگر نزدیکـان رسول خداصـلی الله علیه وآله اطلاـق نمی شود؛ حتی اگر بپـذیریم که اطلاـق این لفظ از نظر عرف عام بر بقیه درست باشد.

۱- معانی الاخبار، ج ۱، ص ۹۲؛ جامع المقاصد، ج ۲، ص ۳۲۰، تذکره الفقهاء، ج ۳، ص ۲۳۴؛ ایضاح الفوائد، ج ۱، ص ۷.
۲- المیزان، ج ۱۶، ص ۳۱۲.

این که کاربرد این کلمه ویژه اصحاب کساء است - گرچه از نظر لغوی وسیع تر باشد، - مورد قبول برخی از علمای اهل سنت است.

یکی از دانشمندان معاصر اهل سنت درباره آیه تطهیر می نویسد:

«هذا الخطاب لیس مختصا بازواجه، بل هو متناول لاهل البیت کلهم و علی و فاطمه و الحسن و الحسین اخصّ من غیرهم بذلک و لذلک خصّهم النبی بالدعاء لهم.»(۱)

این خطاب اختصاص به همسران پیامبر ندارد بلکه شامل همه اهل البیت می شود، ولی شمول آن نسبت به علی و فاطمه و حسن و حسین اختصاصی تر است و به همین خاطر رسول خداصلی الله علیه وآله تنها برای اینان دعا کرد.

ب - دیدگاه اهل سنت

اشاره

از دیدگاه اهل سنت، مصداق اهل البیت - متناسب با هر موضوع - تفاوت دارد؛ به عنوان مثال دیدگاه آنها درباره زکات بانظر آنها درباره نماز و وجوب صلوات، یا وجوب محبت و... متفاوت است گرچه در میان آنان نیز افرادی یافت می شوند که همان دیدگاه شیعه را دارند، ولی با همه پراکندگی که در این موضوع دارند، می توان آنها را به نُه گرایش تقسیم کرد:

۱- آل الرسول و اولیاؤه، ص ۶.

۱-اهل البیت؛ یعنی پیروان پیامبر صلی الله علیه وآله تا قیامت؛

عده ای بر این باورند که مقصود از اهل البیت، پیروان آن حضرت تا قیامت هستند.

این نظر در برخی از منابع ذکر شده است.(۱)

۲- اهل البیت؛ همان متقیان هستند؛

عده ای بر این باورند که مقصود از اهل البیت همه متقیان از امت آن حضرت است. این نظر در شماری از منابع آمده است.(۲)

۳- اهل البیت؛ همه قریش هستند؛

عده ای بر این باورند که مقصود از اهل البیت همه قریش است. این نظر در بعضی از منابع ذکر شده است.(۳)

۴-اهل البیت؛ اهل مسجد آن حضرت هستند.

عده ای بر این باورند که اهل البیت همه اهالی مسجد آن حضرت هستند که

۱- السنن الکبری، ج ۲، ص ۱۵۲ ۱۵۱؛ جلاءالافهام، ص ۱۱۰؛ المجموع للنووی، ج ۷، ص ۴۶۶؛ لوامع الانوار، ج ۱، ص ۵۰؛ الانصاف فی معرفه الراجح من الخلاف علی مذهب الامام، ج ۲، ص ۷۹؛ شرح صحیح مسلم، للنووی، ج ۴، ص ۳۶۸.

۲- المجموع للنووی، ج ۷، ص ۴۶۶؛ جلاء الافهام، ص ۱۱۰؛ فتح الباری، ج ۱۱، ص ۱۶۰؛ مجموع الفتاوی ابن تیمیه، ج ۲۲، ص ۴۶۲ ۴۶۱.

۳- صحیح مسلم، بشرح النووی، ج ۷، ص ۱۷۶.

آنان را از مسجد بیرون نکرده است.(۱)

۵- اهل البیت؛ کسانی هستند که صدقه بر آنان حرام است؛

عده ای بر این باورند که مقصود از اهل البیت کسانی هستند که صدقه بر آنان حرام است. این نظریه در برخی از منابع آمده است.(۲)

۶-اهل البیت؛ تنها همسران رسول خدا صلی الله علیه وآله هستند؛

عده ای بر این باورند که مقصود از اهل البیت، تنها همسران رسول خداصلی الله علیه وآله هستند.

این نظریه در شماری از منابع یاد شده است.(۳)

۷-اهل البیت؛ خود آن حضرت است؛

۱- به نقل از طبرسی در مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۵۶.
۲- شرح فتح القدیر، ج ۲،ص ۴۷؛ عمده القاری، ج ۷، ص ۳۳۹؛ القول البدیع فی الصلاه علی الجیب، ص ۸۱؛ المجموع، للنووی، ج ۳، ص ۴۶۶؛ فتح الباری، ج ۱۱، ص ۱۶۰؛ مجموع الفتاوی لابن التیمیه، ج ۲۲، ص ۴۶۰؛ جلاء الافهام، ص ۱۰۹؛ المنتقی شرح مؤطا الامام مالک، ج ۲، ص ۱۵۳؛ المصنف لعبدالرزاق، ج ۴، ص ۵۲؛ مسند، ابن حنبل احمد، ج ۵، ص ۴۹۲؛ المعجم الکبیر، ج ۵، ص ۱۸۲؛ الصواعق المحرقه، ص ۱۴۴؛ صحیح مسلم، بشرح النووی، ج ۷، ص ۱۷۶؛ التدوین فی اخبار قزوین، ج ۱، ص ۱۵۱.
۳- تفسیر، قرطبی، ج ۱۴، ص ۱۸۲؛ احکام القرآن، جصاص، ج ۵، ص ۱۳۰؛ مختصر تفسیر الخازن، ج ۳، ص ۱۲۴۴؛ فتح الرحمان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۲۸۰۰؛ فتح القدیر، ج ۴، ص۲۷۹؛ التفسیر الحدیث، ج ۷، ص ۳۸۰؛ تفسیر، مقاتل، ج ۳، ص ۴۸۹؛ تفسیر، ابن کثیر، ج ۳، ص۴۸۴.

عده ای بر این باورند که مقصود از اهل البیت، تنها خود آن حضرت است.(۱)

۸-اهل البیت، همسران و اصحاب کساء هستند؛

عده ای بر این باورند که مقصود از اهل البیت، همسران رسول خدا صلی الله علیه وآله و اصحاب کساء هستند.

این نظریه در بعضی از منابع آمده است.(۲)

۹-اهل البیت؛ تنها اصحاب کساء هستند؛

عده ای بر این باورند که مقصود از اهل البیت، تنها اصحاب کساء هستند که این نظریه در بسیاری از منابع آمده است.(۳)

ص: ۱۳۷

۱- الشفا بتعریف حقوق المصطفی، ج ۲، ص ۸۲.
۲- فتح القدیر، ج ۴، ص ۲۸۰؛ التمهید لما فی المؤطأمن المعانی و الاسانید، ج ۱۷، ص ۳۰۲؛ احکام القرآن، ابن عربی، ج ۳، ص ۶۲۳؛ الانصاف، ج ۲، ص ۷۹؛ الاختیارات، ابن تیمیه، ص ۵۵؛ مجموع الفتاوی، لابن تیمیه، ج ۲۲، ص ۴۶۱؛ احکام القرآن، جصاص، ج ۵، ص ۲۳۰؛ الکشاف، ج۳، ص ۲۶۰؛ تفسیر، ابی السعود، ج ۵، ص ۲۲۵، تفسیر، ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۹۱.
۳- از جمله بنگرید به: مستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۶۳؛ کفایه الطالب، ص ۱۴۲؛ مناقب، ابن مغازلی، ص ۲۶۳؛ صحیح، ترمذی، ج ۵، ص ۴۰۷؛ الکشاف، ج ۱، ص ۴۳۴؛ مسند، احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۱۵۷ و ۲۰۲؛ مرویات احمد بن حنبل فی التفسیر، ج ۳، ص ۴۲؛ معجم کبیر، طبرانی، ج ۳، ص ۵۶؛ اضواءالبیان، ج ۶، ص ۵۷۸؛ فتح القدیر، ج ۴، ص ۲۸۰؛ البحرالمحیط، ج ۷، ص ۲۳۱؛ التفسیر الحدیث، ج ۷، ص ۳۸۰؛ جامع التفسیر من کتب الاحادیث؛ ج ۳، ص ۱۶۲۸؛ تفسیر، طبری، ج ۱۰، ص ۲۹۶؛ تفسیر، ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۹۲؛ فتح البیان فی مقاصد القرآن، ج ۱۱، ص ۸۷؛ المطالب العالیه، ج ۳، ص ۳۶۰؛ ینابیع الموده، ص ۱۰۷؛ الدرّالمنثور، ج ۵، ص ۱۹۹؛ الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۹۹؛ اسدالغابه، ج ۶، ص ۸۴؛ الکامل، ابن عدی، ج ۸، ص ۳۲۹؛ معرفه الصحابه، ابو نعیم، ج ۵، ص ۲۸۷۰؛ صحیح، مسلم، جزء ۷، ص ۱۳۰؛ تفسیر، ابن ابی حاتم، ج ۹، ص ۳۱۳۲؛ تفسیر، البغوی، ج ۳، ص ۵۲۹؛ تفسیر، ماوردی، ج ۴، ص ۴۰۱؛ اللباب فی علوم الکتاب، ج ۱۵، ص ۵۴۸؛ مصنف، ابن ابی شیبه، ج ۶، ص ۳۷۳؛ تفسیر روح المعانی، ج ۲۲، ص ۱۴؛ تفسیر، قرطبی، ج ۱۴، ص ۱۸۲؛ احکام القرآن، جصاص، ج ۵، ص ۲۳۰؛ مختصر تفسیر الخازن، ج ۳، ص ۱۲۴۴؛ تفسیر القرآن، سلطان العلماء، ج ۲، ص ۵۷۵؛ تفسیر مبهمات القرآن، ج ۲، ص ۳۴۹؛ تفسیر غرائب القرآن، ج ۲۲، ص ۱۱؛ ذخائرالعقبی، ص ۲۵؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۱۰۳، ج۹، ص ۱۶۸؛ نورالابصار، ص ۱۰۱؛ الصواعق المحرقه، ص ۱۲۶؛ تاریخ، طبری، ج ۲، ص ۴۰۲؛ سیره، ابن هشام، ج ۴، ص ۲۴۸؛ تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۲، ص ۷۰۹؛ تاریخ، یعقوبی، ج ۲، ص ۱۱۱؛ خصائص، نسایی، ص ۱۱۹؛ المحررالوجیز، ج ۱، ص ۳۴؛ تفسیر، المراغی، ج ۲۲، ص ۷؛ شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۱۸ به بعد؛ تفسیر، هود بن محکم، ج۳، ص ۳۶۸؛ کنزالعمّال، ج ۱۳، ص ۶۴۵؛ الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۸، ص ۱۵۸؛ مناقب علی بن ابی طالب، ص ۳۰۱؛ النورالمشتعل، ص ۱۷۵؛ جواهرالعقدین، ص ۲۰۴؛ الفصول المهمّه، ص ۲۱؛ رشفه الصادی من بحر فضائل بنی النبی الهادی، ص ۲۳، ۳۵ و ۴۰، چاپ

بیروت؛ اهل البیت، ابوعلم، ص ۹۲؛ مشکل الآثار، ج ۱، ص ۲۳۰ و دهها منبع دیگر.

آنچه بیان شد، مجموع آرای اهل سنت درباره مصداق اهل البیت علیه السّلام بود.

اکنون، با توجه به آنچه در مصداق اهل البیت یاد شد، به روشنی می توان به دو شبهه که اصحاب کساء جز اهل البیت در کاربرد قرآن نیستند و شبهه این که امام علی علیه السّلام جزء اهل البیت نیست، پاسخ داد.

ص: ۱۳۸

نقد آرا

نقد تک تک آراء به درازا خواهد کشید و تنها به نقد کلی آنها بسنده می کنیم:

۱- نظریه هفتم که مقصود خود آن حضرت باشد، ارزش نقد کردن را ندارد؛ زیراآل محمد صلی الله علیه وآله چیزی است که به آن حضرت منسوب است، نه این که خود آن حضرت باشد.

۲- نظریه ششم که مقصود همسران آن حضرت باشد، در شبهه سیاق به طور مشروح خواهد آمد.

۳- براساس بقیه نظریه ها، مصداق اهل البیت یا منحصرا اصحاب کساء خواهند بود که نظریه مورد اتفاق شیعه و اکثریت اهل سنت است و یا این که شامل اصحاب کساء نیز خواهد بود.

۴- به جز نظریه ششم و هفتم هیچ کس قائل نشده است که اصحاب کساء مصداق آیه نیستند و سخنان احسان الهی ظهیر و امثال او بیشتر به عقده گشایی عقیدتی شبیه است، تا به یک بحث علمی.

۵- براساس بعضی از احکام که مانند حرمت صدقه بر آل و وجوب صلوات بر آنان مورد اتفاق همه فرقه های اسلامی است، آل نمی تواندپیروان و متقیان و قریش و اهل مسجد آن حضرت و همسران و... را شامل شود؛ زیرا کسی در فقه اسلامی قائل به چنین احکامی برای آنان نیست.

ص: ۱۳۹

۶- براساس حدیث ثقلین - که میان فرقه های اسلامی حدیثی متواتر است و پیشتر بیان شد - اهل بیت همسنگ قرآن است، در حالی که هیچ یک از این گروهها از جمله همسران آن حضرت را همسنگ قرآن نمی دانند و هیچ یک از همسران آن حضرت نیز چنین ادعایی نداشته اند.

۷- براساس آنچه پیشتر بیان شد، رسول خدا صلی الله علیه وآله این آیه را هم از حیث رفتاری و هم از حیث گفتاری تنها بر اصحاب کساء تطبیق کرده است.

۸- در روایات زیر ویژگی هایی برای اهل البیت بیان شده است که تنها بر اصحاب کساء تطبیق می کند و درباره بقیه گروهها حتی قابل توجیه هم نیست؛

«مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح.»(۱)؛

«مثل اهل بیتی کباب حطّه فی بنی اسرائیل.»(۲)؛

«اهل بیتی امان لامتی کما انّ النجوم امان لاهل السماء.»(۳)؛

ص: ۱۴۰

۱- مستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۶۳؛ الصواعق المحرقه، ص ۱۲۱؛ ذخائرالعقبی، ص ۵۳؛ مناقب، ابن مغازلی، ص ۱۳۲؛ کتاب الامثال، ص ۲۴۷؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۸؛ ینابیع الموده، ص ۲۷، ۱۸۳ و ۱۸۷؛ کنوزالحقایق، ج ۲، ص ۱۴۹.
۲- مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۸؛ ینابیع الموده، ص ۲۸؛ الدرّالمنثور، ج ۱، ص ۷۱.
۳- المعرفه و التاریخ، ج ۱، ص ۵۳۸؛ مختصر زوائد مسند البزار، ج ۲، ص ۳۳۴؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۷۷؛ ینابیع الموده، ص ۱۹.

«لا یقاس بآل محمد من هذه الامّه احدا»(۱)؛

«انا سلم لمن سالمهم و حرب لمن حاربهم.»(۲).

و امثال این روایات در منابع اهل سنت فراوان هستند که تنها بر نظریه شیعه درباره اهل البیت قابل تطبیق و قابل توجیه است.

۹- براساس شأن نزول آیه - که پیشتر نقل کردیم، - و حتی از قول همسران رسول خدا صلی الله علیه وآله بخصوص عایشه این آیه تنها درشأن اصحاب کساء نازل شده است.

۱۰- چگونه می توان گفت که اهل البیت همسران رسول خدا صلی الله علیه وآله را شامل شود، تنها به دلیل انتسابی که چند صباحی با او پیدا کرده و در خانه او زندگی کرده اند، ولی شامل دختر او که از نسل او و پاره تن اوست و در خانه او بزرگ شده که در دنیا و آخرت همه او را به آن حضرت منسوب می داند، نشود؟

یا این که آیه شامل همسران رسول خدا صلی الله علیه وآله شود ولی حسن و حسین علیه السّلام را که به صریح آیه مباهله فرزندان رسول خدا صلی الله علیه وآله هستند، دربرنگیرد؟

۱- ینابیع الموده، ص ۲۴؛ کنزالعمّال، ج ۱۲، ص ۱۰۴.

۲- سنن، ابن ماجه، ج ۱، ص ۹۷؛ الریاض النضره، ج ۲، ص ۱۳۲، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۰، ص ۴۳۲؛ مناقب، ابن مغازلی، ص ۶۴؛ کفایه الطالب، ص ۳۳۰؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۶۸؛ مستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۶۱.

یا این که آیه شامل همسران رسول خدا صلی الله علیه وآله شود ولی علی علیه السّلام را که در آیه مباهله نفس پیامبر صلی الله علیه وآله معرفی شده است، دربرنگیرد؟!

فصل چهارم :شبهه سیاق

اشاره

ص: ۱۴۳

شبهه سیاق

از شبهاتی که براستدلال به این آیه وارد کرده اند، شبهه سیاق است. با توجه به این که شبهه سیاق در این آیه از قوی ترین شبهات به شمار میرود، آن را به طور مفصل بیان می کنیم.

تعریف سیاق

آنچه بتواند معنای مورد نظر را روشن کند - چه لفظی همانند کلماتی که همراه با آن لفظ یک کلام را تشکیل می دهند و چه غیرلفظی همانند شرایط و احوالی که آمیخته به کلام است - در فهم موضوع دخالت دارد، سیاق گفته می شود.

در این زمینه هیچ شبهه ای وجود ندارد که سیاق کلمات در آیات قرآن از طرف خداوند حکیم انجام گرفته است و در این که چینش آیات در سوره ها به

ص: ۱۴۵

دستور رسول خدا صلی الله علیه وآله انجام گرفته نیز هیچ شبهه ای نیست، ولی آیا واقع شدن آیاتی در یک سوره مستلزم این است که همه این آیات به هم پیوسته و مرتبط باشند؟

از نظر عقلی چنین التزامی وجود ندارد و هیچ یک از انواع دلالت ها هم چنین اقتضایی ندارند که تنها به دلیل در کنار هم قرار گرفتن آیات باید میان آنها ارتباط علمی و پیوستگی ناگسستنی باشد. این سخن مورد قبول اهل سنت نیز هست؛

«کما ان ترتیب الآیات التوفیقی لا یقتضی عقلاً ارتباط احداها بالآخری اذا وقعت کل منها علی اسباب مختلفه.»(۱)

توفیقی بودن ترتیب آیات از نظر عقلی چنین اقتضایی را ندارد که هر یک از آیات با دیگری ارتباط داشته باشند؛ زیرا آیات اسباب نزول مختلفی دارند.

باید توجه داشت که این سخن با بحث تناسب آیات و سوره ها منافاتی ندارد؛ زیرا بحث تناسب آیات در جایی مطرح است که چند آیه با هم نازل شده باشند. اهل سنت نیز بر همین باورند؛

«المناسبه علم حسن و لکن یشترط فی حسن ارتباط الکلام ان یقع

ص: ۱۴۶

۱- مباحث فی علوم القرآن، ص ۷۰.

فی امر متحد مرتبط اوّله بآخره، فان وقع علی اسباب مختلفه لم یشترط فیه ارتباط احدهما بالآخری.»(۱)

بحث تناسب آیات علم خوبی است ولی در جایی کلام تناسب نیکو خواهد داشت که مجموعه آیات در موضوعی وارد شود که اول و آخر آنها با هم ارتباط داشته باشند، ولی اگر نزول آیات اسباب مختلفی داشته باشد، تناسب آیات و ارتباط آنها شرط نیست.

همچنین باید یادآور شویم که این سخن با بحث وحدت موضوعی سوره ها نیز سازگار است؛ زیرا وحدت موضوعی سوره ها به این معنی است که یک موضوع کلی را تعقیب کند که این موضوع در آیات آن سوره جلوه بارزی داشته باشد، نه این که همه آیات باید در ارتباط با موضوع سوره باشند.

اهل سنت نیز بر این باورند؛

«و انّما یغلب فی السوره الواحده ان تکون ذات موضوع بارز کلی»(۲)

غالب در سوره این است که یک موضوع بارز، روشن و کلی داشته باشد.

۱- تفسیر التابعین، ج ۲، ص ۱۱۳۵.

۲- مباحث فی علوم القرآن، ص ۷۰.

سیاق آیات

همان طور که پیشتر بیان شد، شبهه سیاق قویترین شبهه این آیه است که در تمام تفاسیر اهل سنت مطرح شده است، با این تفاوت که بعضی آن را بدون توجه به کاربرد لغوی و اصطلاحی «اهل البیت» در روایات به عنوان یک دلیل قوی مطرح کرده و گفته اند؛ آیه تنها شامل همسران پیامبر می شود و بعضی آن را به عنوان یک دلیل مطرح کرده اند ولی با توجه به کاربرد لغوی اهل البیت و روایات اسلامی گفته اند؛ آیه شامل همسران و بقیه اهل البیت می شود و بعضی سیاق را به عنوان یک احتمال مطرح کرده و با توجه به قرائن دیگر دلیل سیاق را نقد کرده اند که ذکر منابع تفصیلی این آراء بی فایده است.

در میان این نوع نگرش به سیاق، تندترین نظریه نظریه انحصار اهل البیت در همسران است که با نقد این نظریه و پاسخ به آن بقیه نظریه ها هم نقد می شود.

دلایل طرفداران سیاق

طرفداران نظریه سیاق در اثبات نظریه خود پیش فرضهای زیر را پذیرفته و براساس آنها این نظر را ارائه کرده اند؛

الف – آیه تطهیر، آیه مستقلی نیست، بلکه جزئی از آیات است؛

ب – این بخش مستقل نازل نشده، بلکه همراه با بقیه آیات نازل شده است؛

ص: ۱۴۸

ج – چون قبل و بعد این جمله مربوط به همسران پیامبر است، باید این جزء هم مربوط به آنان باشد؛

د – اگر این جمله مربوط به قبل و بعد نباشد، جمله معترضه خواهد بود و با نظم کلام هماهنگ نخواهد بود؛

دلیل آخر را در شبهه ای دیگر با عنوان تفکیک کلام بررسی خواهیم کرد.

قبل از نقد دلایل طرفداران نظریه اختصاص آیه به همسران رسول خداصلی الله علیه وآله تذکر این نکته لازم است که این نظریه نه بین همسران رسول خدا صلی الله علیه وآله طرفدار دارد و نه میان اصحاب آن حضرت، بلکه تنها چند نفر از تابعین مانند عکرمه، ضحاک و مقاتل آن را گفته اند و در میان این سه نفر آن که پیشتر از همه از این نظریه دفاع کرده، و حتی حاضر به مباهله در این راه بوده، عکرمه است.(۱)

شخصیت عکرمه از دیدگاه اهل سنت

اشاره

زرکلی عکرمه را چنین معرفی می کند: عکرمه بن عبدالله بربری در سال ۲۵ ق در مدینه به دنیا آمد. وی شاگرد ابن عباس بود و از مردم زمانش آشناتر به تفسیر و... بود. مسافرتهای زیادی کرد. شش ماه نزد نجده حروری ماند و پس از آن اندیشه نجده را تبلیغ می کرد و به بلاد مغرب مسافرت کرد و مردم آن منطقه

۱- تفسیر، طبری، ج ۲۲، ص ۷؛ تفسیر، ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۱۵؛ الدرّالمنثور، ج ۵، ص ۱۹۸.

اندیشه های صفریّه (یکی از گروههای انشعابی خوارج) را از او آموختند، آن گاه به مدینه بازگشت. حاکم مدینه او را خواست، ولی وی پنهان شد تا این که در سال ۱۰۵ ق از دنیا رفت.(۱)

شخصیت عکرمه از دو زاویه زیر قابل بررسی است

الف – فکری:

عکرمه از نظر فکری از خوارج محسوب می شود.

ابن ابی الحدید می نویسد:

از مشهورترین کسانی که اندیشه خارجی داشتند و از خوارج محسوب می شدند و سخن علی علیه السّلام درباره آنان به تحقق پیوسته، عکرمه است.((۲))

از مبرد نقل شده است که از اندیشمندانی که طرفدار خوارج بودند، عکرمه است.(۳)

با توجه به اسناد و مدارك، شکی باقی نمی ماند که عکرمه طرفدار و از مبلغان خوارج بوده است، بخصوص این که شش ماه در یمامه و نزد «نجده بن عامر» مانده است و با او به عنوان امیرالمؤمنین بیعت کرده و از آن جا نیز به

۱– الاعلام، ج ۴، ص ۲۴۴.
۲– شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۵، ص ۷۶.
۳– الخوارج اصول و عقاید، ص ۱۳۵.

مغرب رفته و این اندیشه را تبلیغ کرده است.(۱)

بـا تـوجه به روشن شـدن طرز تفکر عکرمه، و این که او از طرفـداران خـوارج است و آنـان علی علیه السّلام را کـافر می دانند (العیاذبالله)، تلاش وی برای از میان بردن فضـیلت علی علیه السّلام و خانـدان او در این آیه و جایگزین کردن دیگران در شأن نزول آیه روشن می شود.

همچنین روشن می شود که این تلاش عکرمه یـک حرکت علمی نیست که احسـاس کرده باشـد بـدعتی در دین اتفـاق افتاده است که بایـد به هرقیمتی حتی با فریاد زدن در کوچه و بازار جلو آن را گرفت؟!؛ زیرا همان طور که در آینـده نقل می کنیم، او از آن جا که از مبلغان اندیشه های انحرافی خوارج بوده چندان پایبند به دین نبوده است.

گذشـته از آن که با توجه به تاریخ تولد عکرمه - که ۱۵ سال بعد از ارتحال رسول خدا صـلی الله علیه وآله، است - اگر فرض کنیـم کـه ایـن آیـه در آخرین روز حیـات رسـول خـدا صـلی الله علیه وآله نـازل شـده باشـد که چنین نیست، تـا شـکل گیری شخصیت علمی او حدود ۴۰ - ۳۰ سال فاصله دارد.

ص: ۱۵۱

۱- همان.

با این که او عصر نزول را درك نکرده است از کجا با این قاطعیت می نویسد این آیه درباره همسران پیامبر نازل شده است؟!
از همه این سخنان که بگذریم، جامعه اسلامی عصر عکرمه نیز بر این باور بوده است که آیه درشأن اصحاب کساء نازل شده است و چون فهم

جامعه اسلامی برخلاف اندیشه عکرمه بوده است با تعجب به آنان خطاب می کند: «این تذهبون»؟

بنابر این ساخت روایت و نسبت دادن آن به ابن عباس مفسر مشهور، تنها برای ترور شخصیت امام علی علیه السّلام است و این گونه تلاشها نه اولین بار بوده است و نه آخرین بار خواهد بود.

ب – قولی:

اثبات صداقت راوی در گفتار، یکی از ارکان مهم پذیرش حدیث است که اثبات این کار بر عهده علمای علم رجال است. عده ای از علمای رجال سخنانی از عکرمه نقل کرده اند که او را در حد یک کافر معرفی می کند(1) وعده ای که به او تا این حد بدبین نیستند او را یک دروغگوی حرفه ای می دانستند.

۱- الضعفاء الکبیر، ج ۳، ص ۳۷۴؛ میزان الاعتدال، ج ۵، ص ۱۱۷؛ تهذیب الکمال، ج ۱۹، ص ۲۷۸.

یحیی بن سعید انصاری درباره او می گفت:

«کان کذّابا»؛(۱) عکرمه یک دروغگوی حرفه ای بود».

یحیی بن البکاء می نویسد:

از عبدالله بن عمر شنیدم که به غلامش نافع می گفت: وای بر تو ای نافع، بترس از خدا، مبادا که مثل عکرمه که بر ابن عباس دروغ می بست، بر من دروغ بندی.(۲)

از سعید بن مسیب نقل شده است که به غلامش برد می گفت: ای برد! مراقب باش آن گونه که عکرمه بر ابن عباس دروغ می بست، بر من دروغ نبندی.(۳)

مالک ابن انس برای عکرمه اعتباری قائل نبود و او را ثقه نمی دانست و دستور می داد کسی از او حدیث فرا نگیرد.(۴)

احمد بن حنبل می گفت: «عکرمه مضطرب الحدیث است».(۵)

۱- تهذیب الکمال، ج ۱۹، ص ۲۸۲؛ الضعفاء الکبیر، ج ۳، ص ۳۷۳؛ میزان الاعتدال، ج ۵، ص ۱۱۶؛ تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۱۷۰.

۲- تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۱۶۹.

۳- همان، ص ۱۷۰.

۴- تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۱۷۰.

۵- همان.

آرای بسیاری او را تضعیف کرده اند یا این که دست کم او را توثیق نکرده اند ولی در میان دانشمندان عده ای نیز بدون توثیق او، از او ستایش کرده اند که این ستایش ها از دانش اوست نه از صداقت او.

پس براساس قاعده علمی که گفته اند؛ اگر درباره شخصی هم توثیق داشته باشیم و هم تضعیف، تضعیف و جرح مقدم است و نباید به سخن او اعتماد کرد.

شخصیت عکرمه از دیدگاه شیعه

شیعیان نیز درباره عکرمه دو دیدگاه زیر را مطرح کردهاند:

الف - دیدگاه اکثریت قریب به اجماع که او را نه شیعه می دانند و نه ثقه؛

علامه حلّی درباره او می نویسد:

«عکرمه، مولی ابن عباس لیس علی طریقتنا و لا من اصحابنا.»(۱)

«عکرمه غلام ابن عباس نه شیعه است و نه از اصحاب ماست».

کشی درباره او روایتی را نقل می کند که او در حال مرگ شیعه نبوده است.(۲)

۱- رجال، علامه الحلی، ص ۲۴۵، شماره ۱۳۰؛ جامع الرواه، ج ۲، ص ۵۴۰.
۲- اختیار معرفه الرجال، ص ۲۱۶، شماره ۳۸۷.

ابن طاووس درباره او می نویسد:

«ورد حدیث یشهد بانّه علی غیرالطریق و حاله فی ذلک ظاهر لایحتاج الی اعتبار الروایه.»(۱)

حدیثی درباره عکرمه وارد شده که شیعه نبوده است و حال او در این مسأله روشن است و نیازی به اعتبار روایت نداریم.

روایت کشی در منابع دیگر نیز نقل شده است و همه این روایت، بیانگر این است که وی شیعه نبوده است.(۲)

مجلسی او را خارجی می داند.(۳)

ب – در میان علمای شیعه تنها مرحوم آیت الله استاد محمد هادی معرفت رحمه الله به توثیق عکرمه پرداخته و او را ثقه و امین می داند.(۴) تنها دلیلی که وی اقامه می کند، این است که او شاگرد ابن عباس است و تربیت شده ابن عباس بعید است که از شیعیان نباشد.(۵)

ص: ۱۵۵

۱- التحریر، الطاووسی، ص ۴۳۶، شماره ۳۱۴.

۲- من لا ـ یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۸۰؛ مجمع الرجال، ج ۴، ص ۱۴۵؛ منتهی المقال فی احوال الرجال، ج ۴، ص ۳۱۴؛ نقدالرجال، ج ۳، ص ۲۱۰.

۳- بحار، ج ۳۶، ص ۴۵.

۴- التفسیر و المفسرون، ج ۱، ص ۳۵۹.

۵- همان، ص ۳۵۸.

استاد معرفت با استفاده از روایت کشی پاسخ می دهد که جمله «کان منقطعا الی ابی جعفر» مؤید این است که وی از اصحاب خاص امام باقر علیه السّلام بوده است، ولی جمله «کان یری رأی الخوارج» را حدس راوی می شمارد؟!(۱)

در پاسخ علامه مجلسی نیز پاسخی ارائه نمی کند و تنها به این جمله بسنده می کند که علامه مجلسی این سخن را از روی مجادله گفته است(۲) و برای ثقه بودن او نیز تنها به قول «ابن حجر» از اهل سنت بسنده کرده است.(۳)

نقد

۱- با مراجعه به این روایت روشن می شود که هر دو جمله از راوی است. عبارت چنین است:

«و کان یری رأی الخوارج و کان منقطعا الی ابی جعفر علیه السّلام»، ولی استاد معرفت جمله اول را حدس راوی و جمله دوم را - که آن هم از راوی است - حدس راوی ندانسته است؟

۱- همان، ص ۳۵۶.

۲- همان، ص ۳۵۸.

۳- همان، ص ۳۵۹.

۲- این تنها علامه مجلسی نیست که او را خارجی می داند؛ خارجی بودن عکرمه مورد اتفاق شیعه و سنی است که پیشتر از اهل سنت و شیعه نقل کردیم و این سخن مجادله نیست، بلکه واقعیت است.

۳- در میان اهل سنت نیز آرای کسانی که او را تضعیف کرده اند، نیاورده است، با این که اکثریت اهل سنت او را تضعیف می کنند - که پیشتر بخشی از آن نقل شد - و با وجود توثیق و تضعیف، و تقدم تضعیف، اما تنها نظریه توثیق دو نفر را آورده است.

۴- اگر عکرمه از اصحاب خاص امام باقر علیه السّلام بوده، چگونه است که هیچ نامی از او در رجال نجاشی و فهرست و رجال شیخ نیست؟! و در کتب رجالی ما آنان که متعرض حال او شده اند به صراحت او را شیعه ندانسته اند.

۵- اما این که چون شاگرد ابن عباس بوده بعید است که چنین باشد، دلیل کافی نیست و با صرف استبعاد نمی توان واقعیتی را که همه به آن اعتراف کرده اند؛ نفی کرد.

استاد معرفت در جلسهای که این مباحث را به نقد گذاشتیم، سخن دیگری داشت و آن این که عکرمه، مقاتل و... شیعه هستند و این روایات را به آنها بسته اند.

بنابر این اگر نظر اکثریت قریب به اتفاق دانشـمندان شیعه را در نظر بگیریم سخن عکرمه اعتبار ندارد و اگر سخن استاد معرفت مبنی بر این که این روایات را به دروغ به عکرمه و مقاتل و... نسـبت داده انـد نیز بپذیریم، باز هم تخصـیص آیه به همسـران از بین می رود.

سرنوشت مقاتل بن سـلیمان و ضـحاک نیر در علم رجال بهتر از عکرمه نیست، بلکه آنان به مراتب ضـعیفتر هسـتند و از ین رو نیازی به نقد رجالی نیست.

باید توجه داشت که در بحث عدم نزول آیه در شأن همسران رسول خداصلی الله علیه وآله ما تنها به نقدرجالی راویان این نظر اکتفا نمی کنیم، بلکه قراین داخلی از سیاق آیه و خارج آیه داریم که مؤید این دیدگاه است.

دلایل عدم شمول همسران پیامبر در این آیه

اشاره

{إِنَّما یُرِیـدُ اللّهُ لِیُـذهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ البَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً} جزو آیه نیست، بلکه به دلیل و شواهد زیر آیه ای مسـتقل است.:

الف - اگر جزء آیه باشـد با برداشـتن این جمله از میان آیات قبل و بعد، وحدت معنی به هم ریخته، ناقص بودن کلام آشـکار می شود، در حالی که اگر این آیه را از آیات قبل و بعد جدا کنیم، معنای آیات روشنتر و وحدت آنها بیشتر می شود.

ب – تمام مفسران و محدثان – چه آنان که قائل به اختصاص آیه به اصحاب کساء هستند وچه آنان که آیه را به همسران اختصاص داده اند و چه آنان که آیه را شامل همسران او می دانند و چه آنان که برای آن تعمیم قائلند – همه بر این باورند که آیه تطهیر، آیه ای مستقل است

۱– ناتوانی راویان

راویانی که نزول آیه درباره همسران را نقل کرده اند، نتوانسته اند شأن نزول، کیفیت نزول و محل نزول آن را بیان کنند، در حالی که راویانی که نزول آن درباره اصحاب کساء را نقل کرده اند، به شأن نزول، کیفیت و محل نزول آیه نیز پرداخته اند.

۲– اصطلاح اصحاب کساء

اصحاب کساء، اصطلاحی رایج و تثبیت شده میان مفسران و محدثان اهل سنت و شیعه، بلکه میان امت اسلامی است و مقصود از اصحاب کساءافرادی جز رسول خدا صلی الله علیه وآله، امام علی علیه السّلام، فاطمه علیهاالسّلام، حسن علیه السّلام و حسین علیه السّلام نیست. از طرفی منشأ پیدایش این اصطلاح تنها نظریه نزول این آیه درشأن آنهاست.

۳- جلوگیری از ورود ام سلمه:

شوکانی پس از نقل استدلال به سیاق آیه می نویسد:

«و لکنّه یشکل علی هـذه امتناعه من ادخال امّ سـلمه تحت الکساء بعـد سؤالها ذلک و قوله صـلی الله علیه وآله عنـد نزول هذه الآیه مشیرا الی علی و فاطمه و الحسن و الحسین اللهم انّ هولاء اهل بیتی بعد ان جلّلهم بالکساء.»(۱)

استدلال به سیاق و گفتن این که چون سیاق آیه مربوط به همسران است، پس باید این آیه هم مربوط به همسران باشد با دو کار رسول خداصلی الله علیه وآله سازگار نیست.

الف - بعد از این که ام سلمه از آن حضرت تقاضا کرد که وارد جمع آنها شود، آن حضرت از ورود او جلوگیری کرد.(۲)

ب - هنگام نزول آیه بعد از آن که کساء را بر علی، فاطمه، حسن و حسین علیه السّـلام پوشاند در حالی که به اینان اشاره می کرد، عرض کرد: خدایا آنها اهل بیت من هستند.

ص: ۱۶۰

۱- نیل الاوطار، ج ۲، ص ۲۹۱.

۲- کنزالعمّال، ج ۱۳، ص ۶۴۵؛ معجم کبیر، طبرانی، ج ۳، ص ۳۳۶؛ الدرّالمنثور، ج ۵، ص۱۹۸؛ الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۸، ص ۱۵۸ و منابع دیگر که در بحث نزول مطرح کردیم.

۴- قرینه و اجمال لفظ

بر فرض پذیرش، سیاق قرینه ای خواهد بود که لفظ مجمل می شود و احتمال دارد همسران را نیز دربرگیرد، ولی در صورت تعارض ادلّه هرگز ظهور در برابر نصّ روایات مبنی بر این که این آیه درباره اصحاب کساء نازل شده است، ندارد (۱) و در برابر اجماع بر این مسأله نمیتواند مقاومت کند.

علامه سلیمان العوفی - از دانشمندان اهل سنت - در نقد سیاق می نویسد:

«و اذا ثبت ممّا ذکرناه من النصّ و الاجماع انّ اهل البیت علی و زوجته و ولداه فما استدللتم به من سیاق الآیه و نظمه علی خلافه لا یعارضه، لانّه مجمل یحتمل الامرین و قصارا انّه ظاهر فیما ادعیتم، لکن الظاهر لا یعارض النص و الاجماع.»(۲)

و بعد از پذیرش روایات صریح و اجماع امت بر این که اهل بیت، علی و همسر و دو فرزندش هستند استدلال شما به سیاق و نظم آیه نمی تواند در مقابل این دلیل مقاومت کند؛ زیرا سیاق مجمل است و نهایت دلالت آن این است که در ادعای شما مبنی بر اختصاص به

۱- پیشتر نقل شد و در اینجا تکرار نمی کنیم.

۲- فضائل آل البیت فی میزان الشریعه الاسلامیه، ص ۱۳۴.

همسران ظهور دارد، ولی ظاهر هرگز نمی تواند با نصّ و اجماع مقابله کند.

۵- ناهماهنگی الفاظ:

اگر آیه اختصاص به همسران پیامبر داشت - همان طور که در آیه قبل و بعد مطرح شده است - باید از ضمیر اختصاصی زنان استفاده کند و بگوید: «عنکنّ و یطهرکنّ»، در حالی که در این آیه از ضمیر مختص به مردان استفاده شده است.

ابوحیان - یکی از مفسران اهل سنت - در این باره می نویسد:

«و قول عکرمه... انّ اهل البیت فی هذه الآیه مختص بزوجاته لیس بجیّد، اذ لو کان کما قالوا لکان الترکیب عنکنّ و یطهرکنّ و ان کان هذا القول مرویاا عن ابن عباس، فلعلّه لا یصح عنه.»(۱)

سخن عکرمه مبنی بر این که اهل البیت در این آیه اختصاص به همسران آن حضرت دارد، سخن نادرستی است؛ زیرا اگر چنین بود که اینان می گویند باید ترکیب آیه «عنکن» و «یطهرکن» باشد. گرچه این سخن از ابن عباس روایت شده است، ولی شاید نسبت دادن این سخن به ابن عباس درست نباشد.

۱- البحرالمحیط، ج ۷، ص ۲۳۱.

۶- ناهماهنگی آیه با واقعیت:

براساس آنچه پیشتر در تقریر استدلال شیعه گفته شد و با توجه به کلمه حصر و نفی مطلق رجس نه تنها این آیه بیانگر عصمت است بلکه نفی مطلق رجس ملازم با عصمت است، در حالی که هیچ کس از امت اسلامی درباره همسران رسول خداصلی الله علیه وآله ادعای عصمت ندارند. بنابراین آیه نمی تواند اختصاص به همسران پیامبر داشته باشد.

۷- تحقق نیافتن دستورات الهی:

عالمان اهل سنت - چه طرفداران نظریه اختصاص آیه به همسران و چه طرفداران اشتراک همسران با بقیه - اراده را تشریعی می دانند. براین اساس، حصول تطهیر را در صورتی می دانند که همسران به دستوراتی که خداوند در قبل و بعد از این آیه داده است، عمل کنند؛

«فان ترکهنّ ما امرهنّ به و ارتکابهنّ ما نهاهنّ عنه من الرجس»؛(۱)

اگر همسران رسول خدا صلی الله علیه وآله آنچه را مأمور به انجام آن هستند، ترک

۱- تفسیر، مقاتل بن سلیمان، ج ۳، ص ۴۸۸.

کنند و یا آنچه را که نباید انجام دهند، مرتکب شوند، این خود تخلف از دستور الهی و رجس و گناه است.(1)

از طرفی یکی از دستوراتی که خداوند در آیه قبل به همسران رسول خداصلی الله علیه وآله داده این است {و قرن فی بیوتکنّ}؛ «در خانه هایتان بنشیند».

امت اسلامی اتفاق نظر دارند که عایشه، همسر رسول خدا صلی الله علیه وآله از رهبران بلکه عامل اصلی جنگ جمل بود که علیه حکومت قانونی و شرعی امام علی علیه السّلام شورش کرد و چند هزار مسلمان را به کشتن داد. این مخالفت صریح با دستور خداوند بود.

به نظر دانشمندان اهل سنت در این زمینه توجه کنید:

«ذکر الثعلبی و غیره انّ عایشه رضی الله عنها کانت اذا قرأت هذه الآیه تبکی حتی تبلّ خمارها. قال ابن عطیه: بکاء عایشه رضی اللّه عنها انّما کان بسبب سفرها ایام الجمل و حینئذ قال لها عمار ان رسول الله أمرک ان تقرّی فی بیتک.»(2)

ثعلبی و دیگران گفته اند، هرگاه عایشه این آیه را می خواند، آن قدر گریه می کردکه مقنعه او خیس می شد. ابن عطیه می نویسد: علت گریه

۱- تفسیر، قرطبی، ج ۱۴، ص ۱۸۰؛ تفسیر المحررالوجیز، ج ۱۳، ص ۷۲.

۲- تفسیر، قرطبی، ج ۱۴، ص ۱۸۳؛ التفسیر الحدیث، ج ۷، ص ۳۷۹.

عایشه نقش او در جنگ جمل است و در جنگ جمل بود که عمار یاسر، صحابی بزرگوار رسول خدا صلی الله علیه وآله به عایشه گفت: خداوند به تو دستور داده است که در خانه ات بنشینی!!

بنابراین نمی توان گفت آیه تطهیر اختصاص به همسران [رسول خدا] دارد؛ زیرا دستورات خداوند اجرا نشده است تا تطهیر تحقق یابد. عملکرد عایشه را اجتهاد نامیدهاند و این اجتهاد اشتباه بوده است؛ زیرا همه معتقدند که اجتهاد در برابر نص نادرست است و خداوند دستور داده است تا از نص صریح پیروی کنند.

۸- عدم ادعای همسران:

اشاره

همه بر این مسأله اتفاق نظر دارند که مخاطب این آیه هر کسی که باشد، دارای امتیاز بزرگی است و با این که آیات قرآن در خانه رسول خدا صلی الله علیه وآله و... نازل می شد و همسران آن حضرت از شأن نزول آنها اطلاع داشتند، اگر این آیات درباره آنان نازل شده بود، چرا حتی یک بار یکی از همسران آن حضرت چنین ادعایی را نکرده اند و بر عکس، اصحاب کساء این ادعا را دارند و در حضور مسلمانان معاصر رسول خدا صلی الله علیه وآله به آن استدلال کرده اند که این آیه در شأن ما نازل شده است و مسلمانان نیز آن را انکار نکرده اند. علاوه بر آن همسران رسول خداصلی الله علیه وآله ادعا داشته اند که این آیه در شأن آنان نازل نشده است و حداقل

از سه نفر از همسران رسول خدا صلی الله علیه وآله یعنی ام سلمه، عایشه و زینب نقل کردیم که به صراحت اعلام کرده اند که این آیه در شأن اصحاب کساء نازل شده است.

شبهه تفکیک کلام:

از شبهاتی که بر این استدلال واردکرده اند؛ این است که چون آیه قبل و بعد از آن درباره همسران رسول خدا صلی الله علیه وآله است، اگر بگوییم این آیه مربوط به آنان نیست لازمه اش این است که این آیه میان آیات معترضه باشد و نظم کلام از میان برود. به این شبهه توجه کنید:

«ما لآیات کلّها من قوله یا ایّها النبی قل لازواجک الی قوله انّ اللّه کان لطیفا خبیرا منسوق بعضها علی بعض فکیف صار فی الوسط کاملاً منفصلاً لغیر هنّ.»(۱)

تمام آیات از {یا ایها النبی قل لازواجک... تا... ان اللّه کان لطیفا خبیرا} بر یک نظم خاص استوار است. پس چگونه می توان گفت که در این میان سخنی که مربوط به همسران نیست، وارد شده است؟

۱- تفسیر، قرطبی، ج ۱۴، ص ۱۸۳؛ التفسیر الحدیث، ج ۷، ص ۳۷۹.

نقد

۱- براساس اندیشه شیعه و اکثریت اهل سنت، این آیه مستقل و بدون ارتباط به ما قبل و ما بعد آن است. سیاق و نظمی شکل نگرفته تا با قول به اختصاص آن به اصحاب کساء، نظم آن از میان برود و جمله معترضه گردد.

۲- براساس نظریه طرفداران سیاق و نظم باید گفت: سیاق و نظم در صورتی می توانند قرینه برای فهم کلام باشند که در جایگاه خود باقی باشند ولی هرگاه کلام از نظر لفظی و معنوی تغییر کند، این تغییر حکایت از آن دارد که سیاق و نظمی وجود ندارد تا قرینه ای برای فهم کلام باشد و در اینجا این حادثه اتفاق افتاده است.

از نظر لفظی قبل و بعد از این آیه همه ضمیرها متناسب با مخاطبان - که زنان باشند - آورده شده است، ولی با شروع «انّما» لفظ آیه تغییر می کند و ضمیرها متناسب با

مخاطبان قبل و بعد آیه نیست و این حکایت از آن دارد که مخاطب این آیه با مخاطب آیات قبل و بعد یکسان نیست.

از نظر معنی نیز همه آیات قبل و بعد بیانگر تهدید و ملامت و سرزنش است، ولی این آیه به اتفاق همه، مدح و ستایش اهل البیت و عنایت خاص خداوند به آنان را بیان می کند. این تغییر معنی هم حکایت از آن دارد که مخاطب این آیه با مخاطب آیات قبل و بعد فرق دارد.

ص: ۱۶۷

۳- سبک قرآن، سبک گفتاری است نه نوشتاری و در سبک گفتاری رجوع از مخاطب به غایب و از غایب به مخاطب امری رایج است و این اولین موردی نیست که در قرآن جمله معترضه ای در بین کلام آورده میشود. اکنون به چند مورد اشاره می کنیم:

به این آیات توجه کنید:

الف – {قالَتْ إِنَّ المُلُوکَ إِذا دَخَلُوا قَرْیَهً أَفْسَدُوها وَجَعَلُوا

أَعِزَّهَ أَهْلِها أَذِلَّهً وَکَذ لِکَ یَفْعَلُونَ * وَ إِنِّی مُرْسِلَهٌ إِلَیْهِمْ بِهَدِیَّهٍ فَناظِرَهٌ بِمَ یَرْجِعُ المَرْسَلُونَ}(۱)

گفت: پادشاهان چون به دیاری حمله آرند، آن کشور را ویران سازند و عزیزترین اهل آن دیار را ذلیل ترین افراد قرار می دهند و همیشه پادشاهان چنین می کنند. حال من هدیه ای برای آنان می فرستم و منتظر می مانم تا ببینم فرستادگانم از جانب سلیمان چه پاسخی می آورند.

در این آیه جمله «کذلک یفعلون» جمله معترضه است؛ یعنی آیه قبل و آیه بعد کلام بلقیس است، ولی جمله یاد شده کلام خداوند است که میان دو آیه

۱- نمل/۳۵-۳۴.

فاصله ایجاد کرده است و شاهد بر این، آن است که اگر این جمله را بردارند، ارتباط محتوایی آیه قبل و آیه بعد از میان نمی رود.

ب - {فَلا أُقْسِمُ بِمَواقِعِ النُّجُومِ * وَ إِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ * إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ}(۱)

سوگند به موقع نزول ستارگان و این قسم اگر بدانید بسیار سوگند بزرگی است که این قرآن بسیار گرامی است.

در این آیات نیز آیه {وَ إِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ} جمله معترضه است و شاهد بر این، آن است که اگر این آیه را بردارند، ارتباط محتوایی آیه قبل و بعد از میان نمی رود.

علامه سلیمان العوفی، از دانشمندان اهل سنت پس از نقل این موارد و این که این سبک کلام در قرآن و کلام عرب بسیار است، می نویسد:

«فلم لا یجوز ان یکون قوله تعالی {انّمایرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت} جمله معترضه متخلله لخطاب نساء النبی»(۲)

۱- واقعه/۷۷-۷۵.

۲- فضائل آل البیت فی میزان الشریعه الاسلامیه، ص ۱۳۵.

چرا جایز نیست که سخن خداوند {انما یرید اللّه...} جمله معترضه ای باشد که میان خطاب همسران نبی صلی الله علیه وآله و اهل بیت فاصله ایجاد کرده است؟

ج - آیات دیگری از قبیل {الیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ }(۱) {یُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هذا}(۲) و... از این گونه است. بدین سان این آیه اولین آیه از این نوع کلام نیست بلکه هم در قرآن و هم در روایات و هم در کلام عرب، کاربرد فراوانی دارد.

۴- بر فرض که نظم و سیاق را بپذیریم - چنان که پیشتر در بحث سیاق از قول علامه سلیمان العوفی نقل کردیم - هدف این دو قرینه مجمل کردن لفظ به گونه ای است که احتمال هر دو معنی را داشته باشد ولی در این صورت هم نمی تواند با نص و اجماع معارضه کند.

ص: ۱۷۰

۱- مائده/۳.

۲- یوسف/۲۹.

فصل پنجم :شبهات کلامی

اشاره

ص: ۱۷۱

۱– اراده در آیه تشریعی است:

اشاره

یکی از مقدمات استدلال شیعه به این آیه آن است که مقصود از اراده در این آیه اراده تکوینی است. اما گفته‌اند؛ اراده در این آیه تشریعی است.

به این شبهه توجه کنید:

«اما آیه الطهاره فلیس فیها اخبار بطهاره اهل البیت و ذهاب الرجس عنهم و انّما فیها الامر لهم بما یوجب طهارتهم و ذهاب الرجس عنهم، فانّ قوله {انّمایریدالله لیذهب عنکم الرجس...} کقوله ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج».

اما در آیه تطهیر سخنی از پاک بودن اهل البیت و از بین رفتن رجس از آنان نیست. آنچه در این آیه است دستور به چیزی است که موجب

طهارت و از بین رفتن رجس در آنان می شود؛ زیرا آیه تطهیر همانند این آیه است که خداوند نمی خواهد که برای شما حرجی ایجاد کند.

این شبهه در بعضی از منابع آمده است.(۱)

قبل از نقد این شبهه لازم است تفاوت این دو نوع اراده را بیان کنیم:

الف - اراده تشریعی؛ همان طور که از اسم آن پیداست، مربوط به حوزه احکام و اوامر و نواهی است؛

اراده تکوینی نیز با آفرینش و تصرف در هستی ارتباط دارد.

ب - در اراده تشریعی تخلف مراد از اراده ممکن و واقع شده است؛ به عنوان مثال امر به نماز خواندن یک اراده و دستور الهی است که شامل همه انسانهاست چون همه در تکالیف شریک هستند؛ با این حال، همه انسانها نماز نمی خوانند، ولی در اراده تکوینی تخلف مراد از اراده محال است و هر دو نوع آن نیز در قرآن به کار رفته است.

ج - اراده تشریعی؛ وضع قانون برای همه است و اختصاص به کسی یا گروهی خاص ندارد، ولی اراده تکوینی در موارد خاص است.

۱- منهاج السنه، ج ۷، ص ۷۳؛ الاساس فی التفسیر، ج ۸، ص ۴۴۲۶؛ التفسیر، القاسمی، ج۱۳، ص ۲۵۲.

نقد

۱- همه مسلمانان با همه اختلافی که در مصداق اهل البیت دارند، در این مسأله اتفاق نظر دارند که این آیه امتیازی برای اهل البیت است که دیگران در آن شریک نیستند، در حالی که اگر اراده تشریعی مراد باشد، شامل همه مسلمانان حتی کفار هم می شود و امتیازی در میان نخواهد بود.

۲- آیه با کلمه «انّما» - که دلالت بر حصر می کند، - شروع شده است و معنای آن این است که این مراد اختصاص به اهل البیت دارد و شامل دیگران نمی شود، در حالی که اراده تشریعی اختصاص به اهل البیت ندارد و همه را دربرمی گیرد.

۳- از بعضی از روایات استفاده می شود که بعد از آن که رسول خدا صلی الله علیه وآله اصحاب کساء را گردآورد و عبا را روی آنان انداخت و دعا کرد که خداوند رجس و پلیدی را از آنان دور کند، آیه نازل شد.

حال اگر مقصود از «یُرید» اراده تشریعی باشد، این اجابت دعای پیامبر نیست، بلکه رد کردن دعای پیامبر است؛ زیرا معنای آیه چنین می شود که اهل البیت هم مثل بقیه به دستورات عمل کنند تا تطهیر حاصل شود.

۴- اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز از این آیه اراده تکوینی را استفاده کرده اند و سرآمد اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله امام علی علیه السّلام - که خود از اصحاب کساء

است – در موارد متعددی در حضور اصحاب آن حضرت به همین آیه استدلال کرده و از آن اراده تکوینی را استفاده کرد و هیچ یک از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله هم به او اعتراض نکردند.

به یکی از این مناظرات توجه کنید:

بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه وآله و پیدایش تحولات غیرمنتظره در بین مسلمانان، حکومت وقت فدک را به زور تصرف کرد و کارگزاران حضرت زهراعلیهاالسّلام را نیز از آن اخراج کرد. بعد از پخش خبر و سخنرانی مفصل حضرت زهراعلیهاالسّلام درحضور اصحاب و محکوم کردن ابوبکر از این تصرف نابجا و پیش آمدن برخی حوادث و مراجعت حضرت زهرا علیهاالسّلام به منزل، حضرت امیرعلیه السّلام به مسجد آمد و در حضور مسلمانان درباره این اقدام غیرقانونی ابوبکر با او به مناظره پرداخت.

انجام این مناظره در مسجد رسول خدا صلی الله علیه وآله و در حضور مسلمانانی که عصر نزول آیات را درک کرده بودند با وجودی که چند روزی هم از ارتحال رسول خداصلی الله علیه وآله نگذشته بود تا سیاست بازان بتوانند همه چیز را تحت تأثیر قرار دهند، دارای اهمیت خاص است.

اعتراف های صریح ابوبکر در شأن نزول این آیه

اشاره

الف - اعتراف ابوبکر به این که آیه درباره اصحاب کساء نازل شده است، نه درباره دختر او و بقیه همسران رسول خدا صلی الله علیه وآله؛

ب - احتجاج حضرت امیر علیه السّلام به نزول این آیه درشأن خود و خانواده اش؛

ج - سکوت توأم با تایید اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله درباره احتجاج حضرت امیرعلیه السّلام؛

د - فهم اراده تکوینی از آیه از طرف حضرت امیر علیه السّلام که به اعتراف اهل سنت آشناترین صحابی رسول خدا صلی الله علیه وآله به قرآن بود(۱)؛

ه - تایید اراده تکوینی از طرف ابوبکر و اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله .

احتجاج به آیه تطهیر از طرف حضرت امیر علیه السّلام به مورد یادشده و نیز به منابع شیعه اختصاص ندارد، بلکه در منابع اهل سنت نیز فراوان یافت می شود که در آینده به بخشی از آنها اشاره می کنیم.

۱- شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، ج ۱، ص ۴۰؛ ینابیع الموده، ص ۲۱۱؛ ترجمه الامام علی بن ابی طالب من تاریخ مدینه دمشق، ج ۳، ص ۲۶ ۲۵؛ انساب الاشراف، ج ۲، ص ۹۹؛ حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۶۷؛ طبقات، ابن سعد، ج ۲، ص ۲۵۷؛ فرائدالسمطین، ج ۱، ص ۲۰۱، باب ۴۰؛ النورالمشتعل، ص ۲۱؛ الاصابه، ج ۴، ص ۲۷؛ تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۲۱۲؛ سیر اعلام النبلاء، سیره خلفا الراشدین، ص ۲۳۸؛ ذخائرالعقبی، ص ۱۳۷.

فهم دانشمندان اسلامی

همه دانشمندان شیعه از این آیه اراده تکوینی را دریافته اند و برخی از دانشمندان اهل سنت نیز به آن تصریح کرده اند و آنان که خواسته اند اراده را تشریعی معنی کنند، نتوانسته اند مفهوم درستی از آیه ارائه کنند.

در این جا به آرای بعضی از آنان اشاره می کنیم:

الف - قاضی عبدالجبار معتزلی، متکلم برجسته اهل سنت، از این آیه اراده تکوینی را فهمیده است و بر این اساس شبهه جبر رامطرح کرده و به آن پاسخ گفته است. به کلام او توجه کنید:

«الیس ذلک یدلّ علی انّه تعالی یفعل فیهم الصرف عن المعاصی؟ و جوابنا انّ المراد بهذا انّه تعالی یلطف لهم زیادات الالطاف فلایختارون الاّ الطاعه فهذا معنی الاذهاب بالرجس و لذلک قال بعده و یطهرّکم تطهیرا.»(۱)

مگر نه این است که این آیه دلالت می کند که خداوند درباره آنان کاری انجام می دهد که نتوانند گناه کنند؟ پاسخ ما این است که مقصود از این آیه آن است که خداوند لطف های فراوانی نسبت به آنان کرده به گونه ای که آنان با اختیار گناه نمی کنند و با اختیار جز اطاعت خداکاری

۱- تنزیه القرآن عن المطاعن، ص ۳۳۵.

را انجام نمی دهند و معنای از بین بردن رجس نیزهمین است و از این رو، بعد از آن فرموده است: شما را پاک می کند پاک کردنی.

ب – سید قطب، از مفسران معاصر اهل سنت، می نویسد:

«انّ اللّه سبحانه یشعرهم بانّه بذاته العلّیه یتولی تطهیرهم و اذهاب الرجس عنهم و هی رعایه علویّه مباشره باهل هذاالبیت و حین نتصور من هواالقائل سبحانه و تعالی ربّ هذاالکون الذی قال لکون کن فیکون... حین نتصور من هو القائل فذلک مدی هذاالتکریم العظیم.»(۱)

خداوند در این آیه به آنان می فهماند که خود پاک کردن و از بین بردن رجس در آنان را بر عهده گرفته است و این سرپرستی آسمانی و مستقیم اهل البیت است و هنگامی

که تصور می کنیم که گوینده این سخن چه کسی است؛ پروردگار این جهان است؛ پروردگاری که به هستی خطاب کرد: باش پس شد، وقتی گوینده این سخن را تصور کنیم، درک می کنیم که این اکرام بزرگ به این خاندان چقدر زیاد است.

۱- فی ظلال القرآن، ج ۶، ص ۵۸۶.

گرچه سیدقطب تصریح نمی کند که این اراده تکوینی است، ولی برای اثبات سخن خود به آیه ای استدلال کرده است که به اتفاق همه دانشمندان مسلمان گویای اراده تکوینی خداوند در جهان است.

ج - قندوزی از محدثان اهل سنت می نویسد:

«کلمه انّما للحصر تدلّ علی ارادته تعالی منحصره علی تطهیرهم و تاکیده بالمفعول المطلق دلیل علی انّ طهارتهم طهاره کامله فی اعلی مراتب الطهاره.»(۱)

کلمه «انّما» برای حصر است و دلالت می کند که اراده خداوند منحصر است در پاک کردن اهل البیت و تأکید بر این جمله با مفعول مطلق، دلیل بر این است که طهارت و پاکی آنان طهارتی کامل و در بالاترین مرتبه طهارت است.

بدین سان ملاحظه می کنید که از متکلمان، مفسران، عارفان و محدثان اهل سنت فراوانند کسانی که اراده مطرح شده در آیه را اراده تکوینی میدانند.

۲ - عدم عصمت

اشاره

استدلال شیعه به این آیه مبتنی بر مقدماتی بود که با توجه به آنها نفی رجس ملازم با

۱- ینابیع الموده، باب ۳۳، ص ۱۰۹.

عصمت است و چون امیرالمؤمنین علیه السّلام ادعای خلافت کرده است پس خلافت حق اوست.

از شبهاتی که بر این استدلال وارد کرده اند این است که آیه ملازم با عصمت نیست. به این شبهه توجه کنید:

«و بالجمله فالتطهیر الـذی اراده اللّه و الذی دعا به النبی صـلی الله علیه وآله لیس هو العصـمه بالاتفاق، فانّ اهل السـنه عندهم لا معصوم الاّ النبی صـلی الله علیه وآله و الشیعه یقولون لا معصوم غیرالنبی صلی الله علیه وآله و الامام، فقد وقع الاتفاق علی انتفاء العصـمه المختصه بـالنبی صـلی الله علیه وآله و الامـام عن ازواجه و بنـاته و غیرهنّ من النساء و اذا کان کـذلک، امتنع ان یکون التطهیر المدعوّ به للاربعه متضمّنا للعصمه التی یختصّ بها النبی صلی الله علیه وآله و الامام

عندهم.»(۱)

خلاصه تطهیری که خداوند اراده کرده و پیامبر صلی الله علیه وآله از خدا تقاضا کرده است، به اتفاق نظر شیعه و سنی عصمت نیست اما اهل سـنت بجز پیامبرصـلی الله علیه وآله کسـی را معصوم نمی دانند و شـیعه نیز غیر از پیامبرصلی الله علیه وآله و امام کسی را معصوم نمی دانند.

بنـابراین به اتفـاق نظر شـیعه و سـنی عصـمتی که اختصـاص به پیـامبر و امـام دارد، شامـل همسـران و دختران پیامبر و بقیه زنان مسلمان نمی شود. از این رو محال است تطهیری که پیامبر صلی الله علیه وآله از خداوند

۱- منهاج السنّه، ج ۷، ص ۸۳؛ التفسیر القاسمی، ج ۱۳، ص ۲۵۳.

برای آن چهار نفر تقاضا کرده است همان عصمت مختص به پیامبرصلی الله علیه وآله و امام باشد.

همان طور که ملاحظه می کنید، خلاصه سخن ابن تیمیه آن است که با توجه به این که شیعه و سنی قائل به عصمت غیر از پیامبر و امام نیستند، نمی توان ملازمت آیه با عصمت را پذیرفت.

نقد

۱- این اتهام به شیعه که معتقد به عصمت حضرت زهرا علیهاالسّلام نیست، از بی اطلاعی ابن تیمیه نسبت به عقاید شیعه حکایت می کند، یا این که به رغم آگاهی، کوشیده برای مخاطبان خود واقعیت را بیان نکند تا استدلال او تمام شود وگرنه اعتقاد به عصمت حضرت زهرا علیهاالسّلام مورد اتفاق نظر شیعه است. به چند اظهارنظر در این باره توجه کنید:

الف - علامه مجلسی (ره) می نویسد:

«لاشکّ فی عصمه فاطمه علیهاالسّلام، امّا عندنا فللاجماع القطعی المتواتر و الاخبار المتواتره و امّا الحجه علی المخالفین فبآیه التطهیرالدالّه علی عصمتها و بالاخبار المتواتره الدالّه علی انّ ایذاءها ایذاء الرسول صلوات اللّه علیه و ان اللّه تعالی

ص: ۱۸۲

يغضب لغضبها و يرضى لرضاها.»(۱)

شبهه ای در عصمت فاطمه علیهاالسّلام وجود ندارد؛ اما نزد شیعه به دلیل اجماع قطعی و متواتر بر عصمت آن حضرت و به سبب اخبار متواتر در این مسأله است و اما نزد اهل سنت، برای عصمت فاطمه علیهاالسّلام باید به آیه تطهیر که بر عصمت آن حضرت دلالت می کند و به روایات متواتری که دلالت می کند که اذیت فاطمه علیهاالسّلام اذیت رسول خدا صلی الله علیه وآله است و غضب فاطمه علیهاالسّلام غضب خدا و رضایت آن حضرت رضایت خداست، استدلال کرد.

البته این روایات در منابع اهل سنت فراوان است که به دلیل طولانی نشدن از آوردن آنها خودداری می کنیم.

ب - پیشتر نقل کردیم:

«انّ للفظ آل البیت اطلاقا خاصا لدی الشیعه الامامیّه و یقصد به خصوص قرابه النبی المعصومین، ای الائمه الاثنا عشر و فاطمه فقط و هذاالاصطلاح مرادف عندنا لمصطلح

۱- بحارالانوار، ج ۲۹، ص ۳۳۵.

اهل البیت و آل محمد و العتره و ذوی القربی حتی بناء علی کون معانیها اللغویّه اعمّ.»(۱)

لفظ آل البیت نزد شیعه امامیّه کاربرد خاصی دارد و مقصود از این لفظ معصومین از نزدیکان رسول خدا صلی الله علیه وآله هستند که عبارت از دوازده امام و فاطمه علیهاالسّلام تنها این اصطلاح نزد شیعه مرادف با اصطلاح اهل البیت و آل محمد و عترت و ذوی القربی است، حتی اگر معانی لغوی این واژه ها را اعم بدانیم.

ج - محقق کرکی می نویسد:

«آل محمد؛ علی و فاطمه و الحسن و الحسین علیه السّلام، للنقل الثابت فی ذلک. من طرقنا و طرق المخالفین و یطلق علی باقی الائمه الاثنی عشرعلیه السّلام تغلیبا.»(۲)

آل محمد صلی الله علیه وآله عبارتند از علی و فاطمه و حسن و حسین علیه السّلام، به دلیل روایات درست؛ چه از طریق شیعه و چه از طریق اهل سنت و از باب غلبه به بقیه امامان دوازده گانه هم گفته می شود.

د - فخرالمحققین می نویسد:

ص: ۱۸۴

۱- موسوعه الفقه الاسلامی طبقا لمذهب اهل البیت، ج ۱، ص ۲۳۷.

۲- جامع المقاصد، ج ۲، ص ۳۲۰.

«المراد بهم الائمه و فاطمه علیهاالسّلام، لا غیرهم.»(1)

مقصود از آل محمد صلی الله علیه وآله امامان دوازده گانه و فاطمه علیهاالسّلام هستند و نه غیر از آنها.

بنابر این برخلاف آنچه ابن تیمیه پنداشته است، شیعه نه تنها قائل به عدم عصمت حضرت زهرا علیهاالسّلام نیست، بلکه عصمت آن بانو مورد اجماع قطعی شیعه است. البته این حکم اختصاص به آن حضرت دارد و شامل بقیه دختران و همسران رسول خدا صلی الله علیه وآله نمی شود.

بررسی دلالت آیه بر عصمت

۱- به راستی اگر آیه بر عصمت دلالت ندارد، چرا عده ای آن قدر اصرار دارند که بگویند این آیه شامل اصحاب کساء نمی شود وتنها همسران رسول خداصلی الله علیه وآله را دربرمی گیرد، با این که همسران آن حضرت هرگز چنین ادعایی را نداشتند، بلکه برخلاف این گروه آنان اصرار داشتند که آیه در شأن اصحاب کساء نازل شده است.

۲- پیشتر از نظر لغوی ثابت کردیم که رجس هر نوع کمبود روحی مثل بخل، حسد و... و هر نوع رفتار و افکار و اخلاق زشت را شامل می شود و با

۱- ایضاح الفوائد، ج ۱، ص ۷.

توجه به این که مفرد محلّی به الف و لام در سیاق نفی است، افاده عموم می کند که ملازم با عصمت است.

۳- بعضی از دانشمندان اهل سنت نیز عصمت را از این آیه استنباط کرده اند. مقریزی از دانشمندان اهل سنت در این باره می نویسد:

«اما انّهم معصومون، فلانّهم طهروا و اذهب اللّه عنهم الرجس و الرجس اسم جامع لکل شرّ و نقص و الخطأ و عدم العصمه بالجمله شرّ و نقص،فیکون ذلک مندرجا تحت عموم الرجس الذاهب عنهم، فتکون الاصابه فی القول و الفعل و الاعتقاد و العصمه بالجمله ثابته لهم. هذا فضلاً عن انّ اللّه طهّرهم و اکّد تطهیرهم بالمصدر حیث قال و یطهرکم تطهیرا، ای و یطهّرکم من الرجس و غیره تطهیرا اذهی تقتضی عموم تطهیرهم من کل ما ینبغی التطهیر منه عرفا او عقلاً او شرعا و الخطأ و عدم العصمه داخل تحت ذلک، فیکونون مطهّرین منه و یلزم من ذلک عموم اصابتهم و عصمتهم.»(۱)

اما این که چرا اصحاب کساء معصومند؛ چون آنان پاک شده اند و خداوند رجس را از آنان دورکرده است و رجس اسمی است که شامل

۱- فضل آل البیت، معرفه ما یجب لآل البیت، ص ۳۵.

هر نوع بدی و نقصی می شود و اشتباه و گناه کردن هم شر و نقص است و لفظ رجس آنها را نیز دربرمی گیرد

بنـابراین ،گفتـار و رفتـار و اعتقـادات آنـان مطابق با واقع است و عصـمت برای آنان ثابت است. گذشـته از آن که این امتیازی است که خداوند آنان را پاک کرده و آن را با آوردن مصدر مورد تاکید قرار داده است؛ یعنی تنها شـما را از رجس و غیر آن پـاک کرده است؛ چون همین معنی (پـاک شـدن از رجس و جز آن) از نظر عرف و عقـل و شـرع می طلبـد که آنان از هر چه شایسـته است که از آن پاک شوند، پاک شده باشـند و خطا و عدم عصمت را هم دربرمیگیرد و آنان از این [کاستی] نیز پاک شده اند و این ملازم با مطابق با واقع بودن افعال و عصمت آنهاست.

علامه اسماعیلبن احمد درکتاب المراتب پس ازنقل حدیث کساء می نویسد:

«و هذا الخبر یدل علی عصمتهم»(۱)؛

این خبر دلیل بر عصمت اهل کساء است.

ص: ۱۸۷

۱- المراتب، ص ۱۳۰.

فصل ششم:شبهات تاریخی

اشاره

ص: ۱۸۹

۱– عدم فهم صحابه:

اشاره

از شبهاتی که بر این استدلال وارد کرده اند؛ این است که اصحاب رسول خداصلی الله علیه وآله و تابعان، آیه را تنها شامل همسران رسول خداصلی الله علیه وآله می دانند. به این شبهه توجه کنید:

«و لم یفهم منها اصحاب النبی صلی الله علیه وآله و التابعون الاّ ان ازواج النبی صلی الله علیه وآله هنّ المراد بذلک.»(۱)

از این آیه اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله و تابعان تنها این را فهمیده اند که مقصود آیه همسران رسول خدا صلی الله علیه وآله هستند.

نقد

۱– همسران رسول خدا صلی الله علیه وآله – که از اصحاب هستند – هیچ گاه ادعا

۱– تفسیر ابن عاشور، ج ۲۱، ص ۲۴۶.

نکرده انـد و هیچ مورّخ و محدث و مفسـری نیز نتوانسـته سـندی ارائه کند که یکی از همسـران رسول خدا صـلی الله علیه وآله چنین ادعایی کرده باشد؛ برعکس پیشتر از سه نفر از همسـران رسول خدا صلی الله علیه وآله یعنی ام سلمه، عایشه و زینب نقل کردیـم که اینـان اصـرار داشـتند آیه تطهیر در شـأن اصـحاب کسـاء نـازل شـده است که به دلیـل کـثرت منـابع از آوردن آنها خودداری می کنیم.

۲- هیچ یک از اصـحاب ادعا نکرده اند که آیه در شأن همسران نازل شده است. تنها از چند نفر از تابعان — عکرمه، مقاتل بن سلیمان وضـحاک که تاریـخ تولـدشان چنـد دهه پس از ارتحال رسول خدا صـلی الله علیه وآله است - چنین ادعایی نقل شده است که در شبهه سیاق به طور مشروح دیدگاه آنان نقد شد، که تکرار نمی کنیم.

۳- پیشتر دیـدگاه بیش از ۲۰ نفر از اصـحاب را نقل کردیم که اصـرار داشـتند آیه در شأن اصـحاب کساء نازل شده است و از دهها منبع اهل سـنت نیز نقل کردیم که رسول خـدا صـلی الله علیه وآله در موارد متعـدد - چه به شـیوه گفتاری و چه به شـیوه رفتاری - مصادیق این آیه را اصحاب کساء معرفی کرده است که تکرار نمی کنیم.

۴- آنچه منتقـد می نویسد، ادعایی بیش نیست و حتی یک مورد را نتوانسـته ارائه کند که یکی از اصـحاب چنین سـخنی گفته باشد.

ص: ۱۹۲

۵- دانشمندان اهل سنت نیز نازل شدن آیه در شأن اصحاب کساء را به اصحاب نسبت داده اند؛ ابن جوزی در این باره می نویسد:

«فالقائل باختصاص الآیه بالرسول و بضعته و وصیّه و سبطیه علیه السّلام هم جماعه من الصحابه و علی رأسهم امّ سلمه و عایشه من زوجاته.»(۱)

طرفداران اختصاص آیه به پیامبر و پاره تنش و وصی اش و دو فرزندش علیه السّلام گروهی از صحابه هستند که در رأس آنان، ام سلمه و عایشه از همسران رسول خدا صلی الله علیه وآله قرار دارند.

۲- عدم ادعای خلافت

اشاره

یکی از مقدمات استدلال شیعه به این آیه مطرح شدن ادعای خلافت از طرف حضرت علی علیه السّلام است. بر این اساس یکی از شبهاتی که به این استدلال وارد کرده اند، این است که آن حضرت تا زمان کشته شدن عثمان هرگز چنین ادعایی نکرده است. به این شبهه توجه کنید:

«انا لانسلّم انّ علیّا ادعاها، بل نحن نعلم بالضروره انّ علیا ما ادعاها قط حتی قتل عثمان و ان کان قد یمیل بقلبه الی ان یولّی، لکن ما قال انّی انا امام و لا انّی معصوم و لا انّ رسول الله صلی اللّه علیه و سلم

ص: ۱۹۳

۱- زادالمسیر فی علم التفسیر، ج ۶، ص ۳۸۳ ۳۸۱.

جعلنی الامام بعده و لا انّه اوجب علی الناس متابعتی و لا نحو هذه الالفاظ.»(۱)

ما نمی پذیریم که علی علیه السّلام ادعای خلافت کرده باشد بلکه علم قطعی داریم که تا عثمان کشته نشده بود، هرگز چنین ادعایی نکرده است، گرچه از نظر قلبی تمایل داشت که رهبر شود، ولی نگفته است که من امام هستم و یا این که من معصوم هستم و یا این که رسول خدا صلی الله علیه وآله مرا بعد از خودش امام قرار داده است و یا این که او پیروی از

من را بر مردم واجب کرده است و نه الفاظی مشابه این کلمات.

قبل از نقد این شبهه تذکر این نکته بایسته است که در اندیشه شیعه ضرورت نصب امام با عقل اثبات می شود، ولی تعیین شخص امام با نقل است که اعم از قرآن، حدیث، ارائه معجزه و... است.

براین اساس شیعه در اثبات امامت حضرت امیر علیه السّلام هم به قرآن استدلال می کند و هم به حدیث.

نقد

اشاره

در جلد اوّل این مجموعه، استدلال شیعه به آیه {انّما ولیّکم الله...} مطرح شده و به شبهات آن پاسخ گفتیم و اکنون نیز آیه تطهیر و شبهات آن مورد نقد

۱- منهاج السنّه، ج ۷، ص ۸۵.

است. بنابر این ادعای خلافت از طرف حضرت علی علیه السّلام در سه محور زیر قابل اثبات است:

الف – احتجاج به نزول آیاتی که بر امامت و یا عصمت دلالت می کنند؛

ب – احتجاج به روایاتی از رسول خدا صلی الله علیه وآله که بر امامت آن حضرت دلالت می کند؛

ج – بیان کلماتی از خود آن حضرت که بر ادعای خلافت دلالت دارند.

الف – احتجاج به آیات

اشاره

احتجاج به این دو آیه ای که تاکنون بحث شده است، در منابع اهل سنت و شیعه قابل بررسی است:

الف) منابع اهل سنت:

اشاره

۱– حافظ سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی، مؤلف ینابیع الموده می نویسد:

در دوران خلافت عثمان روزی جمعی از مهاجران و انصار در مسجد نشسته بودند و امیرالمؤمنین علی علیه السّلام نیز در میان آنان بود.

هر کس درباره فضائل خود سخن می گفت و آن حضرت ساکت بود. وقتی بیان فضائل آنان به پایان رسید، رو به امام کرده و گفتند:

«یا ابا الحسن تکلّم. فقال: یا معشر قریش و الانصار اسئلکم ممّن اعطاکم اللّه هذا الفضل، ابانفسکم او بغیر کم؟ قالوا: اعطانا اللّه و منّ علینا بمحمد صلی الله علیه وآله ...»

ای ابوالحسن سخن بگو! آن حضرت فرمود: ای گروه قریش و انصار، از شما می پرسم این فضائل را خداوند به سبب خودتان به شما داده است یا به واسطه دیگری؟

گفتند: خداوند به واسطه محمد صلی الله علیه وآله بر ما منت نهاد و این فضائل را به ما عطا کرد.

سپس حضرت بخشی از آیاتی را که درباره خودش نازل شده بود، بیان کرد و از آنان اقرار گرفت که این آیات درباره او نازل شده است، آن گاه فرمود:

«انشدکم بالله اتعلمون حیث نزلت انّما ولیکم اللّه و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوه و یؤتون الزکاه و هم راکعون و... امرالله عزّ و جلّ نبیّه ان یعلّمهم ولاه امرهم و ان یفسّر لهم من الولایه کما فسّر لهم من صلاتهم و زکاتهم و حجّهم فنصبنی للناس بغدیر خم.»(1)

۱- ینابیع الموده، باب ۳۸، ص ۱۱۴.

شما را به خدا سوگند می دهم آیا می دانید هنگامی که آیه {انّما ولیکم الله...} و آیات دیگر نازل شد، خداوند پیامبرش را مأمور کرد که متولیان امور امت را به آنان معرفی کند و ولایت را برای امت توضیح دهد، همان طور که نماز، زکات و حج را برای آنان شرح داده است. به دنبال این مسائل رسول خدا صلی الله علیه وآله در غدیرخم مرا به امامت مردم نصب کرده است.

۲- محدث حافظ ابراهیم بن محمد جوینی مؤلف کتاب «فرائد السمطین فی فضائل المرتضی و البتول و السبطین» در کتابش همین جریان را با تفصیل بیشتری نقل کرده است. او می نویسد:

در دوران خلافت عثمان روزی در مسجد میان انصار و مهاجرین درباره فضائل هریک بحث شد. در این مناظره که حدود ۲۰۰ تن از سران دو گروه حضور داشتند و از صبح تا ظهر به طول انجامید، قریش تمام فضائلی را که از رسول خدا صلی الله علیه وآله درباره آنان بیان شده بود، بیان کردند.

از سران مهاجرین افرادی مثل عبدالرحمن بن عوف، طلحه، زبیر، مقداد، ابوذر، هاشم بن عتبه، عبدالله بن عباس، عبدالله بن جعفر و... حضور داشتند. انصار خدمات خود به اسلام و پیامبر و نقش خود در گسترش اسلام و حمایت از مسلمانان را بیان کردند که از سران این گروه نیز افرادی مانند: ابیّ بن کعب، زید بن ثابت، ابوایوب انصاری،

ابوهیثم بن تیهان، قیس بن سعد بن عباده، جابر بن عبدالله، انس بن مالک، زید بن ارقم و... حضور داشتند که پس از پایان گفت وگوی آنان از امام تقاضا کردند تا سخن بگوید.

امام نیز پس از ذکر آیاتی از قرآن از جمله آیه {انّما ولیّکم اللّه و رسوله...} فرمود:

«قال الناس: یا رسول اللّه خاصه فی بعض المؤمنین ام عامه لجمیعهم. فامر اللّه عزّ و جلّ نبیّه صلی الله علیه وآله ان یعلّمهم ولاه امرهم و ان یفسّر لهم من الولایه ما فسّر لهم من صلاتهم و زکاتهم و حجّهم فنصبنی للناس بغدیر خم».(۱)

مردم پرسیدند: ای رسول خدا صلی الله علیه وآله آیا این آیات درباره بعضی از مؤمنان نازل شده است، یا این که شامل همه می شود که خداوند رسولش را مأمور کرد تا متولیان امور امت را به آنان بشناساند و ولایت را برای آنان شرح دهد، همان طور که نماز و زکات و حج را برای آنان شرح داده است؛ پس رسول خدا صلی الله علیه وآله مرا در غدیرخم به عنوان امام مردم منصوب کرد.

۱- فرائد السمطین، ج ۱، باب ۵۸، ص ۳۱۲.

حدیث مناشده یوم الشوری

اشاره

هنگامی که عمر در آستانه مرگ قرار گرفت، شش تن را برای تعیین رهبری برگزید و به آنان سه روز مهلت داد تا تکلیف رهبری امت را مشخص کنند.(1)

از جمله این افراد امام علی علیه السّلام بود. به طور طبیعی هر یک از این افراد مدعی رهبری امت بودند و درصدد اثبات صلاحیت خود برای این کار برآمدند.

از این رو امیرالمؤمنین علیه السّلام - که شایسته ترین فرد برای این کار بود - به بیان امتیازات خود در آن جمع پرداخت که به حدیث مناشده یوم الشورا مشهور است. این حدیث را هم اهل سنت روایت کرده اند و هم شیعه. این حدیث در منابع شیعه بیش از ده صفحه است که امام در آن به آیه «انّما» چنین استدلال می کند:

«نشدتکم بالله هل فیکم احد ادّی الزکاه و هو راکع غیری؟ قالوا: لا.»(2)

شما را به خدا سوگند! آیا در میان شما جز من کسی هست که در حال رکوع، زکات پرداخت کرده باشد؟ گفتند: نه.

۱- تاریخ، طبری، ج ۳، ص ۲۹؛ کامل، ابن اثیر، ج ۳، ص ۶۷.
۲- الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۹۶.

این حدیث در منابع اهل سنت بسیار متفاوت نقل شده است که به بعضی از آنها اشاره می کنیم:

۱- ابن حماد عقیلی:

وی از این حدیث حدود دو صفحه را نقل و بقیه را حذف کرده است و سپس از قول ابن مغیره نقل می کند:

«و هذا حدیث لا اصل له عن علی علیه السّلام»(۱)؛

[صدور] این حدیث از علی علیه السّلام پایه ای ندارد.

محقق این کتاب نیز در پاورقی می نویسد:

«حاشا امیرالمؤمنین من قول هذا.»(۲) ؛

هرگز امیرالمؤمنین علیه السّلام چنین سخنی را نمیگوید!

همان طور که ملاحظه می کنید، ابن مغیره ادعای ساختگی بودن حدیث را دارد، بدون این که سندی ارائه کند. دکتر عبدالمعطی امین نیز صدور این سخن را از امام بعید می داند.

ص: ۲۰۰

۱- الضعفاء الکبیر، ج ۱، ص ۲۱۱.

۲- همان، ص ۲۱۲.

اکنون این سؤال مطرح است که چرا بـا این حـدیث چنین برخورد کرده انـد و بـدون ارائه هیـچ سـندی آن را کنـار گذاشـته یا حذف کرده اند و یا درصدد تضعیف راوی آن برآمده اند؟

به نظر ما علت این کار در مقدمه کلام امیرالمؤمنین علیه السّلام و ذهنیت اهل سـنت نسـبت به صـحابه به خصوص خلفا است؛ زیرا امیرالمؤمنین علیه السّلام در مقدمه این مناشده چنین می فرمود:

«بایع الناس ابابکر و انا والله أولی بالامر و احقّ به منه، فسـمعت و اطعت مخافه ان یرجع الناس کفارا یضرب بعضهم رقاب بعض بالسـیف، ثم بـایع ابوبکر لعمر و انـا و اللاـه حقّ بالاـمر منه، فسـمعت و اطعت مخـافه ان یرجع النـاس کفارا، ثم انتم تریـدون ان تبایعوا لعثمان...»(۱)

مردم با ابوبکر بیعت کردند، در حالی که به خدا سوگند من از او سـزاوارتر به خلافت بودم، ولی از ترس این که مبادا مردم به دوران کفر بازگردنـد و با شمشـیر گردن یکـدیگر را بزننـد، شـنیدم و اطاعت کردم. بعد از آن ابوبکر برای عمر از مردم بیعت گرفت، در حالی که به خدا سوگند من از او سزاوارتر به خلافت بودم، ولی از ترس اینکه مبادا

۱- لسان المیزان، ج ۲، ص ۱۵۷؛ میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۱۷۸.

مردم کافر شوند، شنیدم و اطاعت کردم و اکنون نیز تصمیم دارید با عثمان بیعت کنید... .

بدین سان حضرت عملکرد صحابه را در تعیین ابوبکر و عملکرد ابوبکر را در تعیین عمر و عملکرد اصحاب شورا را در تعیین عثمان مورد نقد قرار داده و آن را تخطئه کرده است که این مسأله با ذهنیت اهل سنت درباره خلفا و صحابه سازگاری ندارد. از این رو در صدد تضعیف راوی یا تقطیع و یا حذف کلی آن برآمده اند.

۲- ابن حجر عسقلانی یک صفحه از این حدیث را از قول ابن حماد عقیلی نقل می کند و سپس مینویسد:

«فذکر الحدیث فهذا غیر صحیح و حاشا امیرالمؤمنین من قول هذا انتهی.»(۱)

این حدیث را ابن حماد نقل کرده و این حدیث صحیح نیست و هرگز امیرالمؤمنین چنین سخنی نمیگوید.

۳- ذهبی نیز همین مقدار مختصر را از ابن حماد عقیلی نقل می کند بدون این که برای سخن خود دلیلی ارائه کند و معتقد است که این حدیث صحیح

۱- لسان المیزان، ج ۲، ص ۱۵۷.

نیست(۱).

۴- ابن مغازلی مقدمه سخن امام را نیاورده، ولی بقیه حدیث را در حدود چهارصفحه نقل کرده است.(۲)

۵- خطیب خوارزمی نیز حدود سه صفحه از این مناشده را از طرق مختلف نقل می کند.(۳)

۶- گنجی شافعی نیز حدود یک صفحه از این مناشده را آورده است. البته او تنها به بخشی از حدیث که درباره جریان ردالشمس است، استدلال کرده است.(۴)

۷- حموینی، صاحب فرائدالسمطین، نیز حدود سه صفحه از این مناشده را آورده است.(۵)

۸- ابن عساکر، صاحب کتاب تاریخ مدینه دمشق، نیز حدود سه صفحه از این مناشده راآورده است.(۶)

ص: ۲۰۳

۱- میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۱۷۸.

۲- مناقب، ابن مغازلی، ص ۱۱۲.

۳- مناقب، خوارزمی، ص ۳۱۳.

۴- کفایه الطالب، ص ۳۸۶.

۵- فرائدالسمطین، ج ۱، ص ۳۱۹.

۶- ترجمه الامام علی بن ابی طالب من تاریخ مدینه دمشق، ج ۳، ص ۱۱۳.

چنـان که ملاحظه می کنیـد، در میان اهل سـنت نیز هسـتند افرادی که احتجاج امام علی علیه السّـلام را به نزول این آیه درباره خودش نقل کرده باشـند. گذشـته از آن که چنـدین نفر مناشده «یوم الشوری» را نقل کرده اند که با آنچه در منابع شـیعه آمده است یکسان است، ولی وقتی مناشده در مقام اثبات برتری امام بر خلفا مطرح میشود، آن را نقل نکرده اند و عده ای هم با این اتهام که این روایت ساختگی است، بدون ارائه دلیلی از نقل مناشده خودداری کرده اند و برخی نیز با این توهم که بعید اسـت امام علی علیه السّـلام نسبت به خلیفه اول و دوم چنین سخنی بگوید تمام مناشده را نقل نکرده اند و گروهی نیز با اتهام ضعف راوی از نقل آن پرهیز کرده اند، در حالی که این گونه نیست.

به هر حال به اندازه ای که این حقیقت اثبات شود که امام علی علیه السّـلام به نزول آیه احتجاج کرده است در منابع اهل سنت هم یافت می شود.

ب . منابع شیعه

اشاره

استدلال امام به آیه «انّما» در منابع شیعه بسیار زیاد آمده است که به بعضی از آنها اشاره می کنیم:

۱– مناشده یوم الشوری

همان طور که پیشتر بیان کردیم، در جلسه شورا که هر یک ادعای صـلاحیت رهبری دارنـد، طبیعی است که درصدد معرفی و بیان شایستگی های خود برآیند.

ص: ۲۰۴

این مسأله طبیعی وقتی با وظیفه دینی همراه شود، انگیزه آن دو چندان می شود. ازاین رو امام علی علیه السّلام که بیان شایستگی های فردی خود را برای بازگرداندن حکومت اسلامی به مسیر خود وظیفه ای الهی می دانست، درصدد بیان شایستگی ها و امتیازات خانوادگی، فردی، سیاسی، مبارزاتی، علمی و... خود برآمد که در منابع هر دو گروه یعنی شیعه و اهل سنت یافت می شود.

در این حدیث حضرت در دو جا به نزول آیه «انّما» درشأن خود استدلال کرده است:

الف – حضرت خطاب به اهل شورا می فرماید:

«فهل فیکم احد سمّاه اللّه عزّ وجلّ فی عشر آیات من القرآن مؤمنا غیری؟ قالوا: اللهم لا»(۱)

آیا در میان شما بجز من کسی هست که خداوند در ده آیه از آیات قرآن او رامؤمن نامیده باشد؟ گفتند: به خدا سوگند، نه.

یکی از آنها آیه {إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُوا ...} است.

ب – در این مناشده حضرت خطاب به اهل شورا می فرماید:

۱- أمالی، طوسی، ج ۲، ص ۱۵۹؛ ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۸۶؛ بحارالانوار، ج ۳۱، ص ۳۳۳؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۹۷.

«فهل فیکم احد اتی الزکاه و هو راکع و نزلت فیه {انّما ولیّکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوه و یؤتون الزکوه و هم راکعون} غیری؟ قالوا: اللهم لا.»(۱)

آیا در میان شما به جز من کسی هست که درحال رکوع زکات داده باشد و خداوند آیه {إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللّهُ...} را درشأن او نازل کرده باشد؟ گفتند: به خدا سوگند، نه.

۲- مناشده با ابوبکر

بعد از به قدرت رسیدن ابوبکر، وی تلاش می کرد تا با امام علی علیه السّلام با چهره ای بشّاش و خندان رو به رو شود، ولی حضرت امیر علیه السّلام بر عکس همیشه با چهره ای گرفته و عبوس با او برخورد می کرد که این وضع برای ابوبکر قابل تحمل نبود، تا این که روزی به خانه حضرت آمد و از مسائل پیش آمده عذرخواهی کرد و در صدد توجیه رفتار گذشته خود برآمد. حضرت با نقد رفتار ابوبکر از وی اعتراف گرفت که شایستگی این کار را ندارد، بلکه خود شایسته

۱- إمالی، طوسی، ج ۲، ص ۱۶۲؛ الاحتجاج ، ج ۱، ص ۱۹۷؛ الدررالنظیم، ص ۳۳۲؛ غایه المرام، ج ۲، ص ۲۰؛ ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۸۹؛ بحارالانوار، ج ۳۱، ص ۳۳۲؛ منهاج البراعه، ج ۳، ص ۸۹، و ج ۲، ص ۳۶۳؛

این کار است. بدین سان حضرت با بیان شایستگی های خود به نزول آیه «انّما»درشأن خود استدلال کرد و فرمود:

«انشدک بالله الی الولایه من اللّه مع ولایه رسول الله صلی الله علیه وآله فی آیه زکاه الخاتم ام لک؟ قال: بل لک.»(۱)

تو را به خدا سوگند می دهم آیا در آیه پرداخت انگشتری به عنوان زکات، ولایت من همراه با ولایت رسول خدا صلی الله علیه وآله از طرف خداوند مطرح شده است یا ولایت تو؟ ابوبکر گفت: ولایت تو.

۳- مفاخره قریش

از مواردی که حضرت امیر علیه السّلام به نزول آیه «انّما» درشأن خود احتجاج کرده، جریان مفاخره مهاجرین و انصار است. پیشتر این جریان و احتجاج آن حضرت به این آیه را ازمنابع اهل سنت نقل کردیم. این جریان در منابع شیعه نیز ذکر شده است (۲)

۴- مذاکره با مهاجرین و انصار

در جریان تشکیل شورا از یک سو حدود پانزده سال از ارتحال

۱- الخصال، باب الاربعین و ما فوق، ج ۲، ص ۳۲۷؛ بحارالانوار، ج ۲۹، ص ۷؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۶۱.

۲- الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۱۳؛ بحارالانوار، ج ۳۱، ص ۴۱۰.

رسـول خداصـلی الله علیه وآله گذشـته بـود و نسـل جدیـد مسـلمانان عصـر نزول قرآن را درک نکرده بودنـد، از سوی دیگر، تبلیغات یک سویه حکومت در طول این دوران و جلوگیری از تـدوین و نشـر حـدیث رسول خدا صـلی الله علیه وآله و عوامل دیگر سـبب شده بودند تا نسل جدید از حوادث صدر اسـلام و مدافعان واقعی اسلام و رسول خداصلی الله علیه وآله بی اطلاع باشـند. در چنین شرایطی حضرت امام علی علیه السّلام درصدد معرفی خود و دفاع از حق خویش برآمد و در جمع مهاجرین و انصار – که بیشتر آنان را نسل جدید تشکیل می دادند –حاضر شد و در یک سخنرانی فرمود:

«لقد علم المسـتحفظون من اصحاب النبی محمدصلی الله علیه وآله انّه لیس فیهم رجل له منقبه الاّ و قد شرکته فیها و فضّلته ولی سبعون منقبه لم یشـرکنی فیهـا احـد... امّـا الخـامسه و السـتون فانّی کنت اصـلّی فی المسـجد فجاء سائل فسأل و انا راکع فناولته خـاتمی من اصـبعی فـانزل اللّه تبـارک و تعـالی فیّ {إِنَّمـا وَلِیُّکُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاهَ وَیُؤْتُونَ الزَّکاهَ وَهُمْ راکِعُونَ}(۱)

از اصـحاب رسول خدا صـلی الله علیه وآله آنان که حافظه شان یاری می کند، می دانند که در میان اصـحاب رسول خداصـلی الله علیه وآله کسی نیست که امتیازی داشته

۱– خصال، صدوق، ابواب السبعین و ما فوقه، ص ۷۰۱؛ بحارالانوار، ج ۳۱، ص ۴۴۵.

باشد مگر این که من آن امتیاز را بیشتر از او دارم، ولی من هفتاد امتیاز دارم که هیچ یک از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله هیچ کدام از آن امتیازات را ندارند. سپس حضرت این امتیازات را می شمارد تا این که می فرماید: اما شصت و پنجمین امتیاز من این است که در مسجد نماز می خواندم، فقیری آمد و تقاضای کمک کرد و من در حال رکوع بودم و انگشتری خود را به او دادم و خداوند نیز آیه {إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَ...} را درشأن من نازل کرد.

۵- مناظره با ملحدان

از مواردی که حضرت امیر علیه السّلام به نزول آیه «انّما» درشأن خود به آن احتجاج کرد، این است که بعضی از ملحدان خدمت آن حضرت رسیدند و گفتند: آیاتی در قرآن وجود دارد که با هم تناقض دارند و اگر این تناقض ها نبود ما ایمان می آوردیم؟

حضرت فرمود: این آیات چیست؟

آنان آیات را برشمردند و حضرت به تک تک آنها پاسخ می داد، تا این که سؤال کننده پرسید: واحدها یقول {إِنَّما أَعِظُكُمْ بِواحِدَةٍ}(۱) فما هذه الواحده؟

ص: ۲۰۹

۱- . سباء / ۴۶.

حضرت فرمودند:

«و اما قوله انّما اعظكم بواحده، فانّ اللّه جلّ ذكره نزل عزائم الشرايع و آيات الفرائض فى اوقات مختلفه كما خلق السماوات و الارض فى ستّه ايّام و لو شاء لخلقها فى اقلّ من لمح البصر و لكنّه جعل الاناه و المواراه امثالاً لامنائه و ايجابا للحجّه على خلقه، فكان اول ما قيّدهم به الاقرار بالوحدانيه و الربوبيه و الشهاده بان لا اله الّا اللّه فلما اقرّوا بذلك، تلاه بالاقرار لنبيّه صلى الله عليه وآله بالنبوه و الشهاده له بالرساله، فلما انقادوا لذلك فرض عليهم الصلاه ثم الصوم ثم الحج ثم الجهاد ثم الزكاه ثم الصدقات و ما يجرى مجراها من مال الفئ فقال المنافقون: هل بقى لربّك علينا بعد الذى فرضه شى ء آخر يفترضه فتذكره لتسكن انفسنا الى انّه لم يبق غيره، فانزل اللّه فى ذلك قل انّما اعظكم بواحده؛ يعنى الولايه و انزل انّما وليّكم اللّه و رسوله و الذين آمنوا الذين يقيمون الصلوه ويؤتون الزكوه و هم راكعون و ليس بين الامّه خلاف انّه لم يؤت الزكاه يومئذ احد و هو راكع غير رجل و لو ذكر اسمه فى الكتاب لاسقط مع ما اسقط من ذكره و هذا و ما اشبه من الرموز التى ذكرت لك ثبوتها فى الكتاب

ص: ۲۱۰

لیجهل معناها المحرفون فیبلغ الیک و الی امثالک و عند ذلک قال الله {الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا}»(۱)

اما سخن خداوند که تنها به یک چیز شمارا موعظه می کنم به درستی که خداوند متعال قوانین مهم و واجبات را در زمانهای متفاوتی نازل کرده است، چنان که آسمانها و زمین را در شش دوره آفریده است و اگر می خواست می توانست در کمتر از یک چشم بر هم زدن آنها را خلق کند، ولی او آهستگی و مدارا را نمونه ای برای امینان خود و حجتی برای خلق قرار داده است.

براین اساس اولین چیزی که بندگان را به آن مقید کرد، اعتراف به یگانگی و ربوبیت خداوند و شهادت به این بود که معبودی غیر از اللّه نیست و چون این مرحله سپری شد و مردم وحدانیت خداوند را پذیرفتند، اعتراف به نبوت پیامبر - که درود خداوند بر او و خاندان او باد - و شهادت به رسالت او را قرار داد و چون این مرحله را پذیرفتند بر آنان نماز را واجب کرد، سپس روزه، سپس حج، سپس جهاد، سپس زکات و سپس صدقات و آنچه از این نمونه بود؛ مثل

انفال. به دنبال

۱- الاحتجاج، ج ۱، ص ۳۷۹.

این مسائل، منافقان به رسول خدا صلی الله علیه وآله گفتند: آیا چیز دیگری مانده است که پروردگارت بخواهد آن را واجب کند که به ما بگویی تا ما اطمینان پیدا کنیم که واجب دیگری نیست؟ خداوند در این موقع نازل کرد که بگو: تنها به یک چیز توصیه می کنم؛ یعنی به ولایت و [این] آیه را نازل کرد؛ «تنها سرپرست و ولیّ شما خداوند و رسول او و کسانی هستند که نماز می گزارند و در حال رکوع زکات می پردازند». در میان امت هیچ اختلافی وجود ندارد که در آن دوران جز یک تن در حال رکوع زکات پرداخت نکرده است و وقتی ولایت نازل شد، خداوند این آیه را نازل کرد که «امروز دین شما را کامل گردانیدم و نعمتم را بر شما تمام کردم و اسلام را به عنوان دین برای شما برگزیدم.

۶- پاسخ پرسشگران

اشاره

از مواردی که حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام برای اثبات حقانیت ادعای خود مبنی بر جانشینی بلافصل رسول خدا صلی الله علیه وآله به آیه «انّما ولیکم» استدلال کرده، مواردی است که عده ای از آن حضرت میپرسیدند و آن حضرت به ناچار پاسخ می گفت. شمار این موارد نیز بسیار است که تنها به یک مورد آن اشاره می کنیم:

«سأل رجل علی بن ابی طالب علیه السّلام فقال: اخبرنی بافضل منقبه لک، قال: ما انزل اللّه فی کتابه...»

مردی از امام علی علیه السّلام پرسید: از برترین امتیازت بگو. حضرت فرمود: آنچه خداوند در کتابش درباره من نازل کرده است

و سپس حضرت بعضی از آیاتی را که درباره خودش نازل شده بود بیان کرد؛ «مثل قوله:

{إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ

الصَّلاهَ وَیُؤْتُونَ الزَّکاهَ وَهُمْ راکِعُونَ}(۱).

تنها سرپرست و ولیّ شما خدا و رسول او و مؤمنانی هستند که نماز را به پا می دارند و در حال رکوع زکات پرداخت می کنند.

همان طور که ملاحظه می کنید، امام علی علیه السّلام در تمام این موارد با استناد به نزول آیه درشأن خودش تصریح می کند که امامت و رهبری امت حق مسلم او بوده است که این مسأله در روایات روشنتر بیان شده است.

اما این که ابن تیمیه ادعا می کند حضرت علی علیه السّلام هرگز ادعای عصمت نکرده است، این مسأله را نیز در احتجاج به آیه تطهیر بررسی می کنیم.

ص: ۲۱۳

۱- الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۳۲.

همان طور که پیشتر بیان شد، از راههای گوناگونی نزول آیه تطهیر را درشأن اصحاب کساء اثبات کردیم و با توجه به معنای رجس و عمومیت لفظ آن و... مستفاد از آیه عصمت بود که اکنون موارد احتجاج آن را بیان می کنیم.

۱- مناظره با ابوبکر:

بعد از آن که حکومت فدک را غاصبانه تصرف کرد و کارگزاران حضرت زهرا علیهاالسّلام را از آنجا اخراج کرد، حضرت زهرا علیهاالسّلام با جمعی از زنان به مسجد آمد و خطبه مشهورش را در تجلیل از خدمات رسول خدا صلی الله علیه وآله و تبیین موقعیت همسرش علی مرتضی علیه السّلام و نقد رفتار حکومت بیان کرد؛ به گونه ای که حاکمان برای خاموش کردن آن حضرت به ساختن حدیث روآوردند.

با بازگشت حضرت زهرا علیهاالسّلام به خانه و گزارش این سخنرانی و عکس العمل حکومت، حضرت امیرعلیه السّلام به مسجد آمد و در حضور انصار و مهاجر و اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله به نقد رفتار ابوبکر پرداخت و فرمود:

«یا ابابکر أ تقرأ کتاب الله؟ قال: نعم، قال: اخبرنی عن قول اللّه عزّ و جلّ انّما یریدالله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهّرکم تطهیرا فیمن نزلت فینا ام فی غیرنا؟ قال: بل فیکم. قال صلی الله علیه وآله فلو ان شهودا شهدوا علی فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه وآله بفاحشه ما کنت صانعا بها؟ قال: کنت اقیم علیها الحدّ کما اقیمه علی نساء المسلمین. قال: اذن کنت عندالله من الکافرین. قال: و لم؟

لانّک رددت شهاده اللّه لها بالطهاره و قبلت شهاده الناس علیها.»(۱)

- امام: ای ابوبکر آیا قرآن را می خوانی؟

- ابوبکر: آری.

- به من بگو سخن خداوند عز و جل که می فرماید: خداوند اراده کرده است که رجس و پلیدی را تنها از شما اهل البیت دور کند و شما را آن طور که باید و شاید پاک گرداند، آیا این آیه درشأن ما نازل شده است یا درباره دیگران؟

- درشأن شما.

- بنابراین اگر شاهدانی شهادت دهند که دختر رسول خداصلی الله علیه وآله فاطمه علیهاالسّلام فاحشه ای انجام داده است چه می کنی؟

- بر او حدّ جاری می کنم، همان طور که بر بقیه زنان مسلمان جاری می کنم.

- در این هنگام نزد خداوند جزء کافران خواهی بود!

- چرا؟

- برای این که خداوند شهادت داده است که فاطمه علیهاالسّلام پاک است و تو شهادت خدا را رد کرده و شهادت دیگران را پذیرفته ای!

۱- الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۲۲.

همان طور که ملاحظه می کنید، امام از ابوبکر اعتراف می گیرد که آیه در شأن اهل بیت علیه السّلام نازل شده است و از آیه عصمت را استفاده می کند و ابوبکر این استفاده را تایید می کند و سکوت اهل مجلس که اصحاب رسول خداصلی الله علیه وآله هستند نیز تایید دیگری بر عصمت اهل بیت علیه السّلام است.

۲- مناظره با اعضاء شورا:

از مواردی که امام به استناد آیه تطهیر ادعای عصمت می کند، مناظره با اعضاء شورا است؛ شورایی که عمر برای تعیین رهبر جامعه اسلامی معین کرده بود. وقتی اعضا- به دلیل گرایش های قبیله ای - تصمیم گرفتند که به عثمان رأی دهند، امام درصدد تبیین حقیقت و اثبات برتری خود بر عثمان برآمد. در این مناظره پس از آن که سخن از این به میان می آورد که حکومت حق اوست، ولی به دلیل

جلوگیری از تفرقه سکوت کرده است و اکنون نیز بناحق می خواهند حق او را از بین ببرند به بیان امتیازهای خود پرداخت و فرمود:

«فانشدکم بالله هل فیکم احد انزل اللّه فیه آیه التطهیر حیث یقول انّما یریدالله... غیری؟ قالوا اللهم لا.»(۱)

ص: ۲۱۶

۱- مناقب، ابن مغازلی، ص ۱۱۸؛ مسند، ابی حمزه ثابت بن دینار، ص ۹۸؛ علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۹۱؛ بحارالانوار، ج ۲۹، ص ۱۲۵.

شما را به خداوند قسم می دهم آیا در بین شما غیر از من کسی هست که خداوند آیه تطهیر را درشأن او نازل کرده باشد؟ گفتند: به خدا سوگند! نه.

۳- مناظره با مهاجرین و انصار:

از مواردی که امام به استناد آیه تطهیر ادعای عصمت می کند، مناظره ای است که بین اوو جمعی از انصار و مهاجرین اتفاق افتاده است.

جریان از این قرار است: روزی حدود ۲۰۰ نفر از مهاجر و انصار(۱) در مسجد گردآمده بودند و این دو جریان سیاسی، فرهنگی درباره فضائل خود و خدماتی که به اسلام کرده اند و احادیثی که از رسول خدا صلی الله علیه وآله درباره هر یک از آنان وارد شده بود، گفتوگو می کردند. حضرت امام علی علیه السّلام ساکت بود تا این که به او عرض کردند، چرا شما ساکت هستید؟ آن گاه امام در مقام بیان امتیازات خود برآمد و امتیازات زیادی را برشمرد؛

«ایها الناس اتعلمون انّ اللّه عزّ و جلّ انزل فی کتابه {إِنَّما یُرِیدُ اللّهُ لِیُذهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ البَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً} فجمعنی و فاطمه و ابنیه حسنا و حسینا ثم القی علینا کساء فدکیا و قال اللهم هولاء اهل بیتی و لحمی یؤلمنی»؛

ص: ۲۱۷

۱- فرائدالسمطین، ج ۱، ص ۳۱۲.

ما یولمهم و یجرحنی ما یجرحهم فاذهب عنهم الرجس و طهّرهم تطهیرا. فقالت ام سلمه: و انا یا رسول الله؟ فقال: انت الی خیر، انّما نزلت فیّ و فی اخی علیّ و فی ابنتی فاطمه و فی ابنی و فی تسعه من ولدالحسین خاصه و لیس معنا احد غیرنا، فقالوا کلّهم نشهد انّ ام سلمه حدثتنا بذلک فسألنا رسول اللّه فحدثنا کما حدثتنا به ام سلمه»

ای مردم! آیا می دانید که خداوند این آیه را نازل کرده است که خداوند اراده کرده است که پلیدی را تنها از شما اهل البیت دور کند و شما را آن طور که شایسته است،

پاک گرداند. پس از آن رسول خداصلی الله علیه وآله من و فاطمه و دو فرزند او حسن و حسین را گردآورد و پارچه فدکی را روی ما انداخت و عرض کرد:

خدایا! اینان اهل بیت و پاره تن من هستند؛ آنچه آنان را ناراحت کند، مرا ناراحت کرده است و آنچه دل آنان را به درد آورد، دل مرا به درد آورده است. خدایا پلیدی را از آنان دور کن و پاک گردان آنان را پاک کردنی.

ام سلمه عرض کرد: من هم یا رسول اللّه صلی الله علیه وآله [از جمله ایشان هستم؟]

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: تو عاقبت به خیر هستی، ولی این آیه تنها درشأن من و برادرم علی و دخترم فاطمه و فرزندانم حسن و

حسین و نُه نفر از فرزندان حسین نازل شده است و کسی با ما در این مسأله شریک نیست.

مردم همه گفتند: ما شهادت می دهیم که ام سلمه گزارش این مسأله را به ما داده است و خودمان از رسول خدا صلی الله علیه وآله پرسیدیم آن حضرت همان طور که ام سلمه گزارش داده بود، برای ما گزارش کرد.

ب – استناد به روایات

اشاره

روایاتی که درباره اثبات خلافت آن حضرت به آنها استناد شده است و یا از آنها می توان ادعای خلافت را به دست آورد، به دو بخش زیر تقسیم می شوند:

۱ – روایاتی که از رسول خدا صلی الله علیه وآله رسیده است و آن حضرت با بیان آن روایات درصدد معرفی امام علی علیه السّلام به عنوان جانشین خود بودند.

برخی از این روایات به شرح ذیل است:

۱- احادیث یوم الانذار؛

۲- احادیث وصایت؛

۳- احادیث وراثت؛

۴- احادیث خلافت؛

۵- احادیث منزلت؛

۶- احادیث الاماره؛

۷- احادیث الامامه؛

۸- احادیث الولایه؛

۹- احادیث الهدایه؛

۱۰- احادیث العصمه؛

۱۱- احادیث العلم؛

۱۲- احادیث اثناعشر خلیفه؛

۱۳- احادیث السفینه؛

۱۴- احادیث الثقلین.

امام علی علیه السّلام برای اثبات امامت و خلافت خود به همین احادیث استناد می کرد. ما در این جا تنها استناد آن حضرت به حدیث غدیر را می آوریم:

از قرائنی که دلالت حدیث غدیر بر امامت علی علیه السّلام را قطعی می کند - گذشته از اعتراف اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله و فهم آنان از این حدیث - مناشده به این حدیث است.

اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه وآله و اصحاب آن حضرت در تمام مناظراتی که می خواستند شایستگی علی علیه السّلام را برای جانشینی رسول خدا صلی الله علیه وآله اثبات کنند، به حدیث غدیر استدلال می کردند؛ آن هم نه صرف استدلال، بلکه استدلال همراه با اعتراف و قسم به خداوند که به آن، مناشده گویند.

شخص را قسم می دادند که آیا چنین چیزی را قبول دارد یا نه؟ و سپس شخص اعتراف می کرد که چنین چیزی هست.

مناشده به حدیث غدیر از همان روزی که عده ای حق علی علیه السّلام را غصب کردند و نگذاشتند حق به حق دار برسد، آغاز شد و در طول تاریخ اسلام هرجا که طرفداران علی علیه السّلام در برابر مخالفان آن حضرت قرار گرفته اند، به این حدیث استدلال کرده اند. بیشترین کسی که به این حدیث استدلال کرده خود علی علیه السّلام است که موارد آن فراوان است. ولی چون ما از ابتدا بنا داشتیم تنها از منابع اهل سنت حدیث نقل کنیم، تنها چند مورد از استدلال های امام علی علیه السّلام به این روایت را می آوریم:

استدلالهای امام علی علیه السّلام به روایت

۱– مناشده یوم الشوری

عمر در آستانه مرگ قرار گرفت. وی شورای شش نفری را تشکیل داد تا برای جامعه اسلامی رهبر تعیین کنند. علی علیه السّلام نیز یکی از اعضاء آن شورا بود. امام علی علیه السّلام برای اثبات این که خود شایسته ترین فرد امت برای رهبری جامعه است، به حدیث استدلال کرد.

به این روایت توجه کنید؛

ابوالطفیل میگوید: من در روز شورا پشت درِ این محل بودم که جر و بحث بین آنان بالا گرفت و علی علیه السّلام فرمود:

«لاـ حتجّنّ علیکم بما لا یستطیع عربیّکم و لا عجمیّکم تغییر ذلک، ثم قال: فانشدکم باللّه هل فیکم احد قال له رسول اللّه من کنت مولاه فعلیّ مولاه، اللّهم و ال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره لیبلّغ الشاهد الغائب غیری؟ قالوا اللّهم لا»(۱)

استدلالی برایتان می آورم که هیچ کس نتواند آن را تغییر دهد، سپس فرمود: شما را به خدا قسم آیا در بین شما غیر از من کسی هست که رسول خدا صلی الله علیه وآله درباره اش گفته باشد: «هر که من مولای اویم، این علی مولای اوست. خدایا دوستدار او را دوست بدار و بادشمنان او دشمن باش و یاورانش را یاوری فرما. حاضران به غائبان برسانند»؟ همه گفتند: به خدا سوگند نه!

۲- مناشده ایام عثمان

در ایام خلافت عثمان روزی حدود دویست نفر از مهاجران و انصار در مسجد جمع بودند و از صبح تا ظهر درباره فضائل قریش سخن می گفتند و علی علیه السّلام ساکت بود. در پایان عده ای از آن حضرت خواستند تا درباره مسائل

۱- مناقب، خوارزمی، ص ۳۱۳، ح ۳۱۴.

مطرح شده اظهارنظر کند. حضرت وارد بحث شد و به سخنان آنان پاسخ داد و سپس به بیان امتیازات خود برای رهبری جامعه اسلامی و فرمود:

«انشدکم باللّه اتعلمون انّ رسول اللّه قال: ایها الناس انّ اللّه ارسلنی برساله ضاق بها صدری و ظننت انّ الناس مکذّبی فاوعدنی لابلّغها او لیعذّبنی، ثم امر فنودی بالصلاه

جامعه ثم خطب فقال: یا علیّ فقمت، فقال: «من کنت مولاه فعلی مولاه اللّهم وال من والاه و عاد من عاداه».

فقام سلمان فقال: یا رسول اللّه ولائه کما ذا؟ فقال ولائه، ولای، من کنت اولی به من نفسه فعلیّ اولی به من نفسه.

فانزل اللّه تعالی ذکر: {اَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ}(۱) فکبّر رسول اللّه صلی الله علیه وآله و قال: اللّه اکبر تمام نبوّتی و تمام دین اللّه ولایه علیّ بعدی.

فقام ابوبکر و عمر، فقالا: یا رسول اللّه هولاء الآیات خاصّه فی علیّ؟ قال: بلی فیه و فی اوصیائی الی یوم القیامه. قالا: یا رسول اللّه بیّنهم لنا. قال: علیّ اخی و وزیری و وارثی و وصیّی و خلیفتی فی امّتی و ولیّ کلّ مؤمن بعدی ثم ابنی الحسن ثم الحسین ثم تسعه من ولد ابنی الحسین واحد بعد واحد، القرآن معهم و هم مع القرآن لا

۱- مائده/۳.

یفارقونه و لا یفارقهم حتی یردوا علیّ الحوض. فقالوا کلهم: اللّهم نعم، قد سمعنا ذلک و شهدنا کما قلت.»(۱)

شما را به خدا قسم آیا می دانید که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: خداوند مأموریتی به من واگذار کرد که سینه ام تنگی کرد و پنداشتم که مردم مرا تکذیب می کنند. خداوند مرا تهدید کرد که یا باید این پیام را ابلاغ کنم، یا این که مرا عذاب خواهد کرد. سپس پیامبر دستور داد مردم گرد آیند. آن گاه سخنرانی کرد و فرمود: ای مردم! آیا نمی دانید خداوند مولای من است و من ولی مؤمنان هستم و من از آنان سزاوارتر هستم؟

مردم گفتند: درست است.

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: ای علی! برخیز، برخاستم و رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: هر که من مولای اویم این علی مولای اوست. خداوندا دوستدار او را دوست بدار و با دشمنانش دشمن باش.

سلمان برخاست و عرض کرد: ای رسول خدا صلی الله علیه وآله ولایت علی علیه السّلام چگونه است؟

پیامبر فرمود: ولایتش همانند ولایت من است؛ هر که من از خودش

۱- فرائدالسمطین، ج ۱، ص ۳۱۲، ح ۲۵۰.

سزاوارتر هستم، علی هم نسبت به او سزاوارتر است.

در پی این جریـان، خداونـد آیه اکمـال را نـازل کرد که رسـول خداصـلی الله علیه وآله تکـبیر گفت و فرمود: اللّه اکـبر! تمـام پیامبری من، و تمام دین خدا، ولایت [رهبری] علی بعد از من است.

ابوبکر و عمر برخاستند و عرض کردند: ای رسول خداصلی الله علیه وآله ! این آیات اختصاص به علی علیه السّلام دارد؟

پیامبر فرمود: آری! درباره او و درباره اوصیای من تا قیامت است.

آنان عرض کردند: ای رسول خدا، اوصیای خودت را برای ما معرفی کن؟

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: علی علیه السّلام برادر، وزیر، وارث، وصی و جانشین [بلافصل] من در بین امتم و ولیّ هر مؤمنی بعد از من است. بعد از او پسـرم حسن و بعد از او پسـرم حسـین و بعد از او نُه نفر از فرزندان پسـرم حسـین یکی پس از دیگری است. قرآن با آنان است و آنان با قرآن هسـتند، از قرآن جـدا نمی شونـد و قرآن هم از آنان جدا نمی شود، تا این که در کنار حوض بر من وارد شوند.

همه گفتند: به خدا سوگند آری! ای علی! همان طور که تو می گویی، ما شاهد بودیم و شنیدیم.

ص: ۲۲۵

۳– مناشده یوم الرحبه

در دوران خلافت امام علی علیه السّلام، معاویه و طرفداران او تلاش میکردند تا مشروعیت حکومت امام را زیر سؤال ببرند و چنین القا کنند که حکومت علی علیه السّلام هم همانند حکومت معاویه است؛ لذا آن حضرت را متهم کردند که به رسول خدا صلی الله علیه وآله تهمت می زند که میگوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله او را بر دیگران مقدم داشته است؟!

به دنبال این جریان، امام علی علیه السّلام در جمع مردم در رحبه کوفه حضور یافت و ضمن یک سخنرانی فرمود:

«انشدکم اللّه ایّکم سمع رسول اللّه صلی الله علیه وآله یقول: من کنت مولاه فعلی مولاه. فقام اثنا عشر رجلًا فشهدوا بها و انس بن مالک فی القوم لم یقم. فقال: یا انس ما یمنعک ان تقوم فتشهد و لقد حضرتها؟ فقال: یا امیرالمؤمنین کبرت و نسیت. فقال اللّهم ان کان کاذبا فارمه بها بیضاء لا تواریها العمامه. قال طلحه بن عمیر: فواللّه لقد رایت الوضح به بعد ذلک ابیض بین عینیه و روی عثمان بن مطرّف انّ رجلاً سأل انس بن مالک فی آخر عمره عن علی بن ابی طالب فقال: انی آلیت الا اکتم حدیثا سئلت عنه

ص: ۲۲۶

فی علیّ بعد یوم الرحبه، ذاک رأس المتقین یوم القیامه سمعته و اللّه من نبیّکم.»(۱)

شما را به خدا چه کسی از شما از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیده است که آن حضرت درباره من فرمود: هر که من مولای اویم این علی مولای اوست؟

دوازده نفر برخاستند و بر این حادثه شهادت دادند. حضرت نگاهی به جمعیت کرد و دید انس بن مالک در بین جمعیت است. رو به انس کرد و فرمود: ای انس! با این که تو در حادثه غدیر حضور داشتی چرا شهادت نمی دهی؟

انس گفت: ای امیرالمؤمنین! من پیر شده ام و فراموش کرده ام؟!

علی علیه السّلام فرمود: خدایا! اگر دروغ میگوید او را به بیماری برصی مبتلا کن که نتواند با عمامه آن را بپوشاند.

طلحه بن عمیر می گوید: به خدا قسم! بعد از این جریان، انس به بیماری برصی دچار شد که تا بین دو چشم او را فرا گرفته بود.

عثمان بن مطرف می گوید: در روزهای پایان عمر انس کسی از او

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۷۴.

درباره علی چیزی پرسید، انس گفت: بعد از جریان رحبه قسم یاد کردم که اگر از احادیث درباره علی از من بپرسند چیزی را پنهان نکنم. به خدا قسم از پیامبرتان شنیدم که می فرمود: علی علیه السّلام در قیامت سرور و سالار پرهیزکاران است.

۴- مناشده یوم الجمل

در جریان جنگ جمل - که اولین جنگ داخلی مسلمانان بود و رهبری جریان مخالف امام را عایشه و طلحه و زبیر، دو نفر از اصحاب با سابقه رسول خداصلی الله علیه وآله، به عهده داشتند - حضرت برای این که حقانیت خود را اثبات کند تا شاید از این طریق جلو خونریزی را بگیرد، به حدیث غدیر استدلال کرد.

به این جریان توجه کنید:

«عن رفاعه بن ایاس عن جدّه قال:

کنت مع علیّ فی الجمل فبعث الی طلحه ان القنی فلقیه، فقال: انشدك اللّه اسمعت رسول اللّه صلی الله علیه وآله یقول: من کنت مولاه فعلیّ مولاه. اللّهم وال من والاه و عاد من عاداه: قال: نعم. قال فلم تقاتلنی؟ قال: لم اذکر. قال: فانصرف طلحه.»(۱)

۱- کنزالعمّال، ج ۱۱، ص ۳۳۲، ح ۳۱۶۶۲.

رفاعه از جدش نقل می کند که در جنگ جمل همراه علی علیه السّلام بودم، فرمود: به طلحه بگویید به ملاقات من بیاید. طلحه آمد. حضرت فرمود: تو را به خدا قسم آیا از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیده ای که درباره من فرمود: هر که من مولای اویم این علی مولای اوست. خدایا با دوستان او دوست باش و با دشمنان او دشمن باش؟

طلحه گفت: آری شنیده ام!

حضرت فرمود: پس چرا با من می جنگی؟

طلحه گفت: یادم نبود و از میدان جنگ کناره گرفت.

و دهها مورد دیگر که حضرت و یاران او به صورت مناشده یا احتجاج به حدیث غدیر، امامت علی علیه السّلام را اثبات کرده اند.

باید توجه داشت که این مناشده ها از راه دیگری نیز برای استدلال کافی است و آن فهم صحابه است؛ یعنی وقتی حضرت به حدیث غدیر استدلال می کند صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله اعتراض نمی کنند که این حدیث چه ربطی به امامت شما دارد، بلکه همه بدون استثنا این دلالت را قبول داشتند.

این که حدیث غدیر بر امامت علی علیه السّلام دلالت می کند، تنها برداشت صحابه و تابعین نبوده است، بلکه محدثان و حدیث شناسان بعد از عصر رسول خدا نیز اعتراف داشتند که دلالت این حدیث بر امامت علی علیه السّلام قابل خدشه نیست.

به دو نمونه از این قضاوت ها توجه کنید:

۱- مؤلّف کتاب کفایه الطالب - بعد از نقل یکی از احادیثی که از امتیازات علی علیه السّلام محسوب می شود - مینویسد:

«هذا الحدیث و ان دلّ علی عدم الاستخلاف و لکن حدیث غدیرخم دلیل علی التولیه و هی الاستخلاف و هذا الحدیث اعنی حدیث غدیرخم ناسخ، لانّه کان فی آخر عمره.»(۱)

این حدیث دلیل بر جانشینی علی بعد از رسول خداصلی الله علیه وآله نیست، ولی حدیث غدیرخم دلیل بر ولایت است و ولایت همان جانشینی است و حدیث غدیر ناسخ بقیه احادیث است؛ زیرا حدیث غدیر در پایان عمر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بوده است.

۲- ابن مغازلی - بعد از آن که حدیث غدیر را با سیزده سند نقل کرده - از قول بعضی از محدثان صحت حدیث را نقل می نماید و می نویسد:

«و قد روی حدیث غدیرخم عن رسول اللّه نحو من مائه نفر منهم العشره و هو حدیث ثابت لا اعرف له علّه، تفرد علیّ بهذه الفضیله لیس یشرکه فیها احد.»(۲)

حدیث غدیر را یکصد نفر از صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده اند و عشره مبشره نیز از راویان آن هستند. این، حدیث ثابتی است که من

۱- کفایه الطالب، ص ۱۶۷.

۲- مناقب ابن مغازلی، ص ۲۷.

نسبت به آن نقصی نمی شناسم؛ این امتیازی است که تنها علی علیه السّلام دارای آن است و کسی با او در این امتیاز شریک نیست.

۲ – روایاتی که از خود آن حضرت رسیده است و گویای ادعای خلافت است. در این جا به بعضی از آنها اشاره می کنیم:

۱- امام علی علیه السّلام در مناظره ای با حاکمان فرمود:

«و الله انی لاخوه و ولیّه و ابن عمّه و وارثه. فمن احقّ به منّی.»(۱)

به خدا قسم من برادر رسول خدا صلی الله علیه وآله، پشتیبان رسول خداصلی الله علیه وآله، پسر عموی رسول خدا صلی الله علیه وآله و وارث رسول خدا صلی الله علیه وآله هستم. بنابر این چه کسی از من به [جانشینی بلافصل] او سزاوارتر است.

۲- پس از آن که نتیجه جلسه سقیفه روشن شد و امام از حاضران در جلسه پرسید که انصار و مهاجر چه استدلال کردند، عرض کردند که انصار به دلیل این که به پیامبر صلی الله علیه وآله پناه

داده اند و از اسلام حمایت کرده و آن را گسترش داده اند، خود را سزاوارتر به خلافت می دانستند و مهاجرین نیز تنها به این دلیل که با پیامبر از یک قبیله هستند، استدلال کردند. در این هنگام حضرت فرمود:

«ان کانت الامامه فی قریش فانا احقّ قریش بها و ان لم

۱- مستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۲۶.

تکن فی قریش فالانصار علی دعواهم.»(۱)

اگر بناست امام از قریش باشد، من سزاوارترین قریشی برای امامت هستم و اگر بناست امامت در قریش نباشد، ادعای انصار قابل دفاع است.

۳- پس از آن که بیعت ابوبکر در سقیفه تمام شد و درصدد برآمدند تا مخالفان را به هر شکلی وادار به تسلیم کنند، گروهی را به دنبال حضرت فرستادند و او را به زور به مسجد آوردند و از او تقاضای بیعت کردند؛ حضرت فرمود:

«انا احقّ بهذا الامر منکم الا ابایعکم و انتم اولی بالبیعه لی

اخذتم هذاالامر من الانصار و احتججتم علیهم بالقرابه من رسول اللّه فاعطوکم المقاده و سلّموا الیکم الاماره و انا احتجّ علیکم بمثل ما احتججتم به علی الانصار فانصفونا ان کنتم تخافون اللّه من انفکسم و اعرفوا لنا من الامر مثل ما عرفت الانصارلکم.»(۲)

من سزاوارتر از شما به خلافت هستم، من با شما بیعت نمی کنم و شما سزاوارترید که با من بیعت کنید. شما به این دلیل انصار را از رهبری

۱- اثبات الوصیّه، ص ۱۱۷.

۲- انساب الاشراف، ج ۱، ص ۳۶۵.

محروم کرده اید که از نزدیکان رسول خدا صلی الله علیه وآله هستید، آنان نیز به همین دلیل رهبری را به شما دادند و حکومت را به شما واگذار کردند. من نیز همان دلیلی را که شما برای انصار آورده اید برایتان می آورم. حال اگر از خدا می ترسید با ما منصفانه برخورد کنید و حق ما را در رهبری به رسمیت بشناسید، همان طور که انصار برای شما این حق را شناختند.

۴- وقتی که ابوبکر به حکومت رسید، حضرت افشاگری می کرد و می فرمود؛ حکومت حق خاندان رسول خدا صلی الله علیه وآله است، حامیان حکومت تلاش می کردند که او را وادار به سکوت کنند، فرمود:

«یا معشر المهاجرین الله اّلله لا تخرجوا سلطان محمد عن داره و بیته الی بیوتکم و دورکم و لا تدفعوا اهله عن مقامه فی الناس و اهله، فوالله یامعشرالمهاجرین لنحن اهل البیت احقّ بهذا الامر منکم.»(۱)

ای گروه مهاجران! شما را به خدا اقتدار محمد صلی الله علیه وآله را از خانه اش بیرون نبرید و وارد خانه هایتان نکنید و خاندانش را از جانشینی محمد صلی الله علیه وآله در بین مردم نرانید. ای گروه مهاجران به خدا قسم ما اهل بیت

۱- الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۱۹.

رسول خداصلی الله علیه وآله از شما به خلافت سزاوارتریم.

همان طور که در این روایات میخوانیم، ادعای حضرت امیر علیه السّلام نسبت به خلافت روشن است و این نیز از این روایات آشکار می شود که حضرت مسئله را از باب اولویت شخصی نمی داند، بلکه از باب اولویت نصبی می داند؛ به این معنی که پیامبر صلی الله علیه وآله او را برای خلافت نصب کرده است، نه این که امتیازات شخصی اوباعث اعتقاد حضرت به اولویت او نسبت به دیگران شود.

پیشتر بیان کردیم که اعتقاد خاص اهل سنت به صحابه رسول خداصلی الله علیه وآله مانع از آن شده است که حقایق را - همان طور که اتفاق افتاده است - بیان کنند، بلکه واقعیتهای تاریخی را تا آنجا بیان کرده اند که به اعتقادشان نسبت به صحابه- به خصوص خلفای سه گانه - آسیبی نرساند و هر بخشی از تاریخ را که با این اعتقاد در تعارض بوده است، حذف کرده اند؟!

ادعای خلافت از طرف حضرت امیر علیه السّلام در منابع شیعه بسیار گسترده مطرح شده است و مسئله اولویت نصبی و شخصی در آنها به روشنی مطرح شده است. به این روایت توجه کنید:

«انّ عبدالرحمن بن ابی لیلی(۱) قام الی امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام فقال: یا امیرالمؤمنین انّی سائلک لاخذ عنک و قد انتظرنا ان تقول من امرک شیئا فلم تقله. الا تحدثّنا من امرک هذا... اکان بعهد من رسول الله صلی الله علیه وآله او شی ء رایته؟ فانّا قد اکثرنا فیک الاقاویل واوثقه عندنا ما قبلناه عنک و سمعناه من فیک. انّا کنّا نقول لو رجعت الیکم بعد رسول الله صلی الله علیه وآله لم ینازعکم فیها احد و اللّه ما ادری اذا سئلت ما اقول؟ ازعم انّ القوم کانوا اولی بما کانوا فیه منک؟ فان قلت ذلک فعلام نصبّک رسول اللّه صلی الله علیه وآله بعد حجّه الوداع فقال ایهاالناس من کنت مولاه فعلیّ مولاه و ان تک اولی منهم بما کانوا فیه فعلام نتولّاهم؟

۱- عبدالرحمن ابن ابی لیلی از شخصیتهای علمی عصر امام علی علیه السّلام است که ذهبی او را چنین وصف می کند: «الامام العلامه الحافظ ابو عیسی الانصاری الکوفی الفقیه.» او از شاگردان امام علی علیه السّلام است که در نهروان همراه او بود و در عصر حجاج قاضی کوفه شد. حجاج از او خواست که امام علی علیه السّلام را ناسزا گوید و او چون چنین نکرد از کار بر کنار شد و تازیانه خورد. سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۲۶۲.

فقال اميرالمؤمنين عليه السّلام: يا عبدالرحمن ان اللّه تعالى قبض نبيّه صلى الله عليه وآله و انا يوم قبضه اولى بالناس منّى بقميصى هذا و قد كان من نبىّ الله صلى الله عليه وآله الىّ عهد لو خز متمونى بانفى لا قررت سمعا للّه وطاعه و انّ اول ما انتقصناه بعده ابطال حقّنا فى الخمس. فلمّا رقّ امرنا طمعت رعيان البهم من قريش فينا و قد كان لى على الناس حق لوردّوه الىّ عفوا قبلته و قمت به فكان الى اجل معلوم و كنت كرجل له على الناس حق الى اجل فان عجّلوا له ماله اخذه و حمدهم عليه و ان اخّروه اخذه غير محمود و كنت كرجل ياخذ السهوله و هو عند الناس محزون و انّما يعرف الهدى بقلّه من ياخذه من الناس فاذا سكت فاعفونى فانّه لوجاء امر تحتانون فيه الى الجواب اجبتكم فكفّوا عنّى ما كففت عنكم.

فقال عبدالرحمن يا اميرالمؤمنين فانت لعمرك كما قال الاوّل:

لعمرى لقد ايقظت من كان نائما و اسمعت من كانت له اذ فان(۱)

ص: ۲۳۶

۱- بحارالانوار، ج ۲۹، ص ۵۸۲.

عبدالرحمن بن ابی لیلی در مقابل امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام ایستاد و عرض کرد:

ای امیرالمؤمنین! من پرسشی دارم و می خواهم پاسخ را از خود شما بشنوم. مدتها منتظر بودیم تا درباره رهبری خود چیزی بگویی، ولی چیزی نگفتی. آیا درباره رهبری خود چیزی نمی گویی؟

آیا رهبری تو به دستور رسول خدا صلی الله علیه وآله بوده است؟ یا این که نظر خودت این بود که شایسته رهبری هستی؟ درباره شما سخنان فراوانی گفته اند، ولی معتبرترین آنها چیزی است که از دهان شما بشنویم. ما بر این باور بودیم که اگر بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله رهبری در اختیار شما قرار می گرفت، هیچ کس با شما مخالفت نمی کرد. به خدا قسم نمی دانم اگر از من بپرسند چه جواب بدهم؟ تصور می کنم، خلفای گذشته، با توجه به شرایطی که داشتند از شما شایسته تر بودند! اگر این نظر را بپذیریم سؤالی که مطرح است این که پس برای چه بعد از حجه الوداع رسول خدا صلی الله علیه وآله شما را به رهبری نصب کرد و فرمود: هر که من مولای اویم این علی مولای اوست و اگر - با توجه به شرایط آنان - شما شایسته تر باشی پس برای چه باید آنان را خلیفه بدانیم؟!

امام امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: ای عبدالرحمن! خداوند پیامبرش را - که درود خداوند بر او و بر آلش باد - برد، در حالی که در همان روز ارتحال رسول خدا صلی الله علیه وآله سزاواری من به خلافت بیشتر از سزاواری

من به این پیراهنم بود، ولی پیامبر خدا پیمانی با من داشت که اگر شـما همانند شتر ریسمان به دماغم بیندازید و بکشید باز هم در برابر پیمان رسول خداصـلی الله علیه وآله تسـلیم هسـتم. اولین ضـربه ای که بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله بر ما وارد شد، این بود که حق ما را از خمس از بین بردند. پس از آن که موقعیت ما تضـعیف شد، چوپانان قریش هم نسبت به ما جسور شدند.

من به گردن مردم حقی داشـتم که اگر بدون پرسش حقم را می دادند می پذیرفتم و اقدام می کردم و تا زمان معینی بود. مَثَل من در این مسأله همانند طلبکاری است که اگر طلبش را زودتر بپردازند، طلبش را خواهد گرفت و آنان را خواهد ستود و اگر طلبش را تأخیر بیندازنـد، باز هم حقش را خواهـد گرفت بـدون این که سپاسـگزاری کنـد. مَثَل من در این مسأله همانند مردی است که آسان گیر است، ولی مردم تصور می کنند خشن است. راه درست را با کمی پیروانش در بین مردم می توان شناخت.

بنابراین وقتی ساکت هسـتم از من درگذرید؛ زیرا اگر حادثه ای اتفاق بیفتد که نیاز به پاسخ داشـته باشید، پاسخ خواهم گفت. بنابراین تا آنجا که من خودداری کردم شما هم خودداری کنید.

عبـدالرحمن گفت: ای امیرالمـؤمنین! قسم به جـان تو، مَثَل تو همانـنـد آن است که گفت: قسم به جـانم آن کس را که خواب بود، بیدار کردم وآن

ص: ۲۳۸

را که دو گوش شنوا داشت، شنواندم.

همان طور که ملاحظه می کنید، امام علی علیه السّلام در این پرسش و پاسخ ابن ابی لیلی هر دو نظریه یعنی شایستگی نصبی و شایستگی شخصی را مطرح و پیامدهای هر دو نظر را نیز بیان می کند و به صراحت پاسخ می دهد که از همان زمان ارتحال رسول خدا صلی الله علیه وآله من شایستگی نصبی داشتم.

۳ – خطبه شقشقیه از علی علیه السّلام نیست

اشاره

یکی از مواردی که حضرت علی علیه السّلام در آن به صراحت ادعای خلافت می کند، خطبه شقشقیه است. یکی از شبهاتی که مطرح کرده اند، این است که خطبه شقشقیه از حضرت علی علیه السّلام نیست. به این شبهه توجه کنید:

«اما نقل الناقل عنه انّه قال لقد تقمصها ابن ابی قحافه... فنقول اوّلاً این اسناد هذاالنقل و انّما یوجد مثل هذا فی کتاب نهج البلاغه و امثاله و اهل العلم یعلمون ان اکثر خطب هذا الکتاب مفتراه علی علیّ و هذالا یوجد غالبا فی کتاب متقدم و لالها اسناد معروف.»(۱)

۱- منهاج السنه، ج ۷، ص ۸۶؛ التفسیر، القاسمی، ج ۱۳، ص ۲۵۴.

اما روایتی که راوی از علی علیه السّلام نقل می کند که گفته است ابن ابی قحافه خلافت را همانند پیراهنی بر تن کرد... اولاً: سند این روایت کجاست؟ امثال این سخنان در کتاب نهج البلاغه و امثال آن یافت می شود و اهل علم می دانند که بیشتر خطبه های این کتاب افترا بر علی علیه السّلام است و از این رو غالبا در کتابهای قبل از نهج البلاغه یافت نمی شود و این سخنان اسناد شناخته شده ای ندارد!

قبل از نقد این سخن، تذکر این نکته لازم است که خطبه شقشقیه خطبه سوم نهج البلاغه و علت نامگذاری آن کاربرد کلمه شقشقیه درپایان آن از طرف حضرت امیر علیه السّلام است.

این خطبه از نظر محتوا به سه بخش زیر تقسیم می شود:

الف - بیان جایگاه آن حضرت در رهبری جامعه اسلامی و غصب آن توسط دیگران؛

ب - نقد کیفیت انتخاب هر سه خلیفه و نقد رفتار خلفا و آثار منفی این دوران در جامعه اسلامی؛

ج - بیان علت پذیرش خلافت و رهبری جامعه با وجود انحرافهایی که در این دوران در جامعه به وجود آمده بود.

نقد

۱- در این که حضرت علی علیه السّلام رفتار خلفا را نقد کرده است، جای هیچ

شک و شبهه ای نیست.

۲- نقد خلفا و بیان شایستگی نصبی خود برای خلافت به این خطبه اختصاص ندارد تا با انکار صدور آن از حضرت، مشکل خاتمه یابد.

چه در نهج البلاغه و چه در غیر آن، موارد بسیاری از نقد خلفا، یا بیان حقانیت حضرت در رسیدن به خلافت، یافت می شود که انکارناپذیر است.

۳- با کمی بررسی و مطالعه آثار سید رضی به راحتی روشن می شود که این کلمات از سیدرضی نیست تا آن را ساخته و پرداخته وی بدانیم و بر فرض که این خطبه را ساخته سیدرضی بدانیم، با دیگر خطبه ها و سخنان حضرت چه کنیم؟

۴- این خطبه در منابع بسیاری نقل شده است که در بعضی از کلمات با نقل سیدرضی اختلاف دارد. این مسأله حکایت از آن دارد که این خطبه ساخته سیدرضی نیست و این اختلاف در نقل - هم در منابع شیعه و هم در منابع اهل سنت - به چشم می خورد. ابن جوزی می نویسد:

«خطبه اخری و تعرف بالشقشقیه ذکر صاحب نهج البلاغه بعضها و اخلّ بالبعض و قداتیت بها مستوفاه اخبرنا...»(۱)

۱- تذکره الخواص، ص ۱۳۳.

خطبه دیگری که به خطبه شقشقیه معروف است، صاحب نهج البلاغه بعضی از این خطبه را آورده بعضی را نیاورده است و من تمام خطبه را آورده ام.

همان طور که ملاحظه می کنید، ابن جوزی تصریح می کند که خطبه از حضرت علی علیه السّلام است و طریق نقل خودش با طریق نقل سیدرضی فرق دارد. وی آن را از طریق خودش نقل می کند.

در منابع شیعه این خطبه در کتب متعدد شیعی - چه قبل و چه بعد از رضی- نقل شده است. به عنوان نمونه شیخ مفید رحمه الله، (متوفای ۴۱۳ ق) که استاد سید رضی است، این خطبه رانقل می کند که با نقل سیدرضی تفاوت دارد.(۱)

۵- وجود خطبه در متون قبل از سید رضی هم در منابع اهل سنت و هم در منابع شیعه قابل بررسی است.

خطبه در منابع شیعه:

این خطبه در منابع متعددی ذکر شده است که عده ای نیز بر آن شرح مستقلی نگاشته اند، ولی ما تنها به ذکر مواردی می پردازیم که قبل از سید رضی وجود داشته است:

۱- الارشاد، ص ۲۸۷.

۱- ابن قبه: وی ابوجعفر محمد بن عبدالرحمن الرازی است که ابتدا معتزلی و شاگرد ابوالقاسم بلخی بود، بعد از گرایش به تشیع در دفاع از شیعه کتبی مانند «الانصاف فی الامامه» را نوشت.

او این خطبه را در این کتاب آورده است. گرچه تاریخ وفات او مشخص نیست، ولی استادش ابوالقاسم بلخی متوفای ۳۱۷ ق است که باید وفات ابن قبه نیز قبل از به دنیا آمدن سیدرضی باشد.

کتاب «الانصاف فی الامامه» اکنون در اختیار ما نیست، ولی شارحان نهج البلاغه از جمله ابن ابی الحدید معتزلی مینویسد:

«و وجدت ایضا کثیرا منها فی کتاب ابی جعفر بن قبه احد متکلمی الامامیّه و هو الکتاب المشهور المعروف بکتاب الانصاف و کان ابوجعفر هذا من تلامذه الشیخ ابی القاسم البلخی رحمه الله تعالی و مات فی ذلک العصر قبل ان یکون الرضی رحمه اللّه تعالی موجودا.»(۱)

بسیاری از آن خطبه را در کتاب ابوجعفر ابن قبه، یکی از متکلمان امامیه، یافتم و نام آن کتاب «الانصاف» است که کتابی مشهور و

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۰۶.

معروف است. ابن قبه شاگرد ابوالقاسم بلخی است و در همان عصر و قبل از آن که سید رضی به دنیا بیاید، از دنیا رفته است.

۲- ابن بابویه: محمد بن علی بن الحسین مشهور به شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ ق) است حداقل در دو کتاب «علل الشرایع» و «معانی الاخبار» این خطبه را نقل می کند.

در هر دو کتاب می نویسد، از حسن بن عبدالله بن سعید العسکری خواستم این خطبه را برایم تفسیر کند و او نیز تفسیر کرد.(۱)

۳- محمد بن محمد بن النعمان مشهور به شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ ق) و استاد سیدرضی در کتاب الارشاد این خطبه را نقل کرده است.(۲)

با توجه به این که نقل او با نقل سید رضی در بعضی از کلمات متفاوت است، حکایت از آن دارد که اینان از دو طریق جداگانه نقل کرده اند.

۴- ابن میثم، وی کمال الدین میثم بن علی بن میثم البحرانی، شارح نهج البلاغه است. گرچه وفات او بعد از سیدرضی است، ولی درباره سند این خطبه می نویسد:

«و قد وجدتها فی موضعین تاریخهما قبل مولد الرضی بمده.»(۳)

ص: ۲۴۴

۱- علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۵۰؛ معانی الاخبار، ص ۳۶۰.

۲- الارشاد، ص ۲۸۷.

۳- شرح نهج البلاغه، ابن میثم، ج ۱، ص ۲۵۱.

این خطبه را در دو جا یافتم که تاریخ آن دو کتاب سالها قبل از تولد سید رضی است.

خطبه در منابع اهل سنت

۱- شیخ ابوالقاسم بلخی (متوفای ۳۱۷ ق)، وی از رهبران مهم معتزله است که این خطبه را نقل کرده است.

ابن ابی الحدید در این باره می نویسد:

«و قد وجدت انا کثیرا من هذه الخطبه فی تصانیف شیخنا ابی القاسم البلخی امام البغدادیین من المعتزله و کان فی دوله المقتدر قبل ان یخلق الرضی بمدّه طویله.»(۱)

من بخش زیادی از این خطبه را در نوشته های پیشوایمان ابوالقاسم بلخی، - که رهبر معتزلیان بغداد در عصر مقتدر عباسی بود و فاصله آن تا تولد رضی بسیار زیاد است - یافته ام.

۲- ابن خشاب: وی مصدق بن شبیب و از دانشمندان اهل سنت است. وی می نویسد:

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۰۵.

این خطبه را برای استادم ابن خشاب خواندم و چون شوخ طبع بود در نقد حرف ابن عباس سخنی گفت. به او گفتم:

«اتقول انها منحوله! فقال: لا ـ و اللّه و انی لا ـ علم انها کلامه کما اعلم انّک مصدق. قال: فقلت له ان کثیرا من الناس یقولون آنهامن کلام الرضی رحمه اللّه تعالی. فقال: انّی للرضی و لغیر الرضی هذا النفس و هذا الاسلوب: قد و قفا علی رسائل الرضی و عرفنا طریقته و فنّه فی الکلام المنثور، ثم قال: و اللّه لقد وقفت علی هذه الخطبه فی کتب صنّفت قبل ان یخلق الرضی بمائتی سنه و لقد و جدتها مسطوره بخطوط اعرفها و اعرف خطوط من هو من العلماء و اهل الادب قبل ان یخلق النقیب ابو احمد والد الرضی.»(۱)

آیا معتقدی که این خطبه ساخته سید رضی است؟

گفت: نه به خدا قسم. همان طور که می دانم تو مصدق بن شبیب هستی، می دانم که این خطبه کلام علی علیه السّلام است.

گفتم: ولی بسیاری از مردم براین باورند که این کلام مرحوم سید رضی است؟

ص: ۲۴۶

۱- همان.

گفت: رضی و غیر رضی کجا می توانند چنین کلام و چنین روشی را ایجاد کنند! ما با نثر رضی و روش او و در رسائلش آشنا هستیم. به خدا قسم! من این خطبه را در کتابهایی یافته ام که دویست سال قبل از تولد رضی تألیف شده اند. من این خطبه را با خطوطی یافته ام که با خط می دانم این خط چه عالم و چه ادیبی است، عالمانی که قبل از ابواحمد پدر رضی می زیسته اند.

همان طور که ملاحظه می کنید، «ابن خشاب» تاریخ این نوشته ها را به دویست سال قبل از تولد سید رضی می رساند.

۳- قاضی عبدالجبار معتزلی: وی برجسته ترین متکلم معتزلی، (متوفای ۴۱۵ق) است. گرچه وفات او نزدیک به وفات رضی است، ولی قطعا مستند او کلام رضی نیست؛ زیرا در اصل صدور خطبه از امام تردید نمی کند، بلکه درصدد توجیه اولویت شخصی برمی آید.(۱)

۴- احمد بن محمد بن عبد ربه اندلسی: وی دانشمند مشهور اهل سنت (متوفای ۳۲۸ ق) است. به شهادت چند نفر از جمله مرحوم مجلسی این خطبه در جلد چهارم عقدالفرید آمده است،(۲) ولی تا آنجا که ما تحقیق کردیم خطبه

۱- المغنی فی ابواب التوحید و العدل، ج ۲۰، ص ۲۹۵.

۲- بحارالانوار، ج ۲۹، ص ۵۰۶.

شقشقیه در این کتاب نیست، بلکه همان نقد خلفا است که به بیان دیگری آمده است.(۱)

باید توجه داشت که حذف و تحریف حقایق تاریخی و احادیثی که با جریانهای فکری عده ای سازگار نبوده است، در کتابهای اهل سنت فراوان است که نمونه اش را در استناد حضرت به آیات قرآن در اولویت نصبی خود بیان کردیم.

گذشته از کتبی که تمام خطبه یا بخشی از خطبه را آورده اند، در بسیاری از کتب لغت بعضی از لغات خطبه مثل شقشقیه را تفسیر کرده و همه گفته اند که این کلمه در خطبه علی علیه السّلام - که با همین نام نامیده می شود - آمده است.(۲)

بر این اساس با توجه به اسناد موجود در بین اهل سنت و شیعه - چه قبل از تولد سیدرضی و چه بعد از آن - در کتب تاریخی، حدیثی، لغوی و... نمی توان در صدور خطبه شقشقیه از حضرت امیر علیه السّلام خدشه وارد کرد.

۱- العقد الفرید، ج ۴، ص ۱۵۷.

۲- النهایه، ج ۲، ص ۴۹۰؛ مجمع الامثال، ج ۱، ص ۳۶۹؛ القاموس، ج ۳، ص ۲۵۱؛ لسان العرب، ماده مشقشق.

۴- خطبه بر امامت دلالت نمی کند

اشاره

از شبهاتی که بر این خطبه وارد کرده اند؛ این است که بر فرض که بپذیریم این خطبه را حضرت امیر علیه السّلام بیان کرده است، این خطبه بر امامت دلالت ندارد.

به این شبهه توجه کنید:

«هب انّ علیّا قال ذلک، فلم قلتم انّه اراد انّی امام منصوص علیه و لم لا یجوز انّه اراد انّی کنت احقّ بها من غیری، لاعتقاده فی نفسه انّه افضل و احقّ من غیره و حینئذ فلا یکون مخبرا عن امر تعمّد فیه الکذب و لکن یکون متکلّما باجتهاده و الاجتهاد یصیب و یخطئی.»(۱)

بر فرض که حضرت علی علیه السّلام چنین سخنی گفته باشد، چرا شما می گویید مقصودش این است که من امام منصوب هستم و چرا جایز نباشد که مقصودش این باشد که من شایسته تر از دیگران هستم؛ زیرا خودش معتقد بود که از دیگران برتر است. بنابراین درصدد گزارش دروغ دادن نیست، بلکه براساس اجتهاد خودش سخن میگوید و اجتهاد گاهی مطابق با واقع است و گاهی مخالف با واقع!

ص: ۲۴۹

۱- منهاج السّنه، ج ۷، ص ۸۷؛ التفسیر، القاسمی، ج ۱۳، ص ۲۵۳.

نقد

۱- ابن تیمیه در هر مسأله ای که توان استدلال ندارد و نمی تواند روایات را تحلیل کند و ادعای ساختگی بودن روایات، ادعای اجماع، اجماع اهل العلم، علم ضروری و... برخلاف آن را مطرح می کند که حداقل در همین سه شبهه اخیر به روشنی قابل مشاهده است.

۲- با پذیرش اصل صدور خطبه از سوی آن حضرت، حمل کلام امام بر معنای ادعا شده در صورتی معقول است که قرینه ای برخلاف آن نباشد، در حالی که با مطالعه این خطبه، هر جمله آن قرینه ای برخلاف این برداشت است و از این روایت که بگذریم، دهها روایت - که بعضی از آنها را نقل کردیم - وجود دارد که به صراحت این برداشت را رد می کند؛ در روایات احتجاج به غدیر، امام علیه السّلام به نصب خود از طرف رسول خدا صلی الله علیه وآله تصریح می کند.

۳- این که خطبه «شقشقیه» بر اولویت نصبی دلالت دارد تنها برداشت ما نیست، بلکه دانشمندان اهل سنت نیز همین برداشت را دارند.

مصدق بن شبیب واسطی مینویسد:

«قرأت علی الشیخ ابی محمد عبدالله بن احمد المعروف بابن الخشاب هذه الخطبه فلما انتهیت الی هذا الموضع قال لی لوسمعت ابن عباس یقول هذا لقلت له و هل بقی فی نفس ابن عمّک امرلم یبلغه فی هذه الخطبه لتتأسف، الاّ یکون بلغ من کلامه ما اراد! و

اللّه ما رجع عن الاولین و لا عن الآخرین و لا بقی فی نفسه احد لم یذکره الاّ رسول الله صلی الله علیه وآله»(۱)

این خطبه را برای استادم ابن خشاب خواندم تا رسیدم به جمله ای که ابن عباس می گوید: هرگز در عمرم بر قطع کلامی این مقدار تأسف نخورده بودم که امیرالمؤمنین علیه السّلام نتوانست آنچه را که می خواست بیان کند. ابن خشاب به من گفت: اگر من آنجا بودم و این جمله را از ابن عباس می شنیدم، به او می گفتم: آیا در دل پسر عمومیت چیزی مانده بود که به آن نرسیده که تو تأسف می خوری؟! به خدا قسم اولین و آخرینی باقی نگذاشت و کسی را جز رسول خداصلی الله علیه وآله در دلش باقی نگذاشت که چیزی درباره او نگفته باشد.

دقت در جملات این عالم بایسته است که چگونه تمام فقرات این خطبه را شاهد بر اولویت نصبی گرفته و نه تنها عملکرد خلفا، بلکه عملکرد صحابه را - چه آنان که در تقویت خلفا کوشیده اند و چه آنان که با سکوت خود در تضعیف حضرت امیر علیه السّلام تلاش کرده اند - به نقد کشیده است.

۴- اگر از این خطبه اولویت نصبی استفاده نمی شود، چرا قاضی عبدالجبار این متکلم برجسته اهل سنت این همه تلاش می کند تا جملات خطبه را به

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۰۵.

گونه ای توجیه کند که با عقاید و ذهنیت اهل سنت درباره خلفا سازگار باشد؟

۵- با پذیرش صدور خطبه از سوی امام، تأسف ابن عباس - آن صحابی جلیل القدر و حبر امت - هم بخشی از نقل راویان است. اکنون سؤال این است که اگر مقصود اولویت شخصی باشد، پس تأسف ابن عباس بی مورد است؟

ابن عباس هم از این کلام اولویت نصبی را فهمیده است و چون حضرت عملکرد ۲۵ ساله مسلمانان - به خصوص خلفا - را نقد می کرد و آن طور که باید و شاید به پایان نرسید، از این رو ابن عباس اظهار تأسف کرده است.

۶- گذشته از آن که محتوای خطبه با واقعیت های خارجی و عملکرد خلفا در ۲۵ سال حاکمیت تطبیق می کند، حضرت درصدد بیان این نکته است که چون مسلمانان به نصب رسول خدا صلی الله علیه وآله بی توجهی کردند، این همه مشکلات برایشان پیش آمده است.

بنابراین گذشته از آن که تمام فقرات خطبه، عملکرد ابن عباس، عملکرد خلفا در خارج همه قرائنی بر اراده اولویت نصبی است، روایات دیگر و آیات قرآن هم اولویت نصبی را بیان می کنند.

ص: ۲۵۲

فصل هفتم :شبهات اسباب النزول

اشاره

ص: ۲۵۳

اسباب النزول

۱ – همسران سبب نزول آیه هستند

اشاره

از شبهاتی که بر این استدلال وارد کرده اند؛ این است که همسران رسول خداصلی الله علیه وآله سبب نزول آیه بوده اند. بنابر این آیه باید آنان را هم دربر گیرد.

به این شبهه توجه کنید:

«و هذا نصّ فی دخول ازواج النبی صلی الله علیه وآله فی اهل البیت هنا، لانهنّ سبب نزول هذه الآیه و سبب النزول داخل فیه قولاً واحدا اما وحده اومع غیره علی الصحیح.»(۱)

ص: ۲۵۵

۱- تفسیر، ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۹۱؛ تفسیر اضواء البیان، ج ۶، ص ۵۷۷.

این آیه تصریح می کند که اهل البیت در آیه شامل همسران رسول خداصلی الله علیه وآله نیز می شود؛ زیرا آنان سبب نزول این آیه شده اند و همه بر این باورند که سبب نزول آیه داخل در آیه است، یا بنابر این قول که حکم در آیه اختصاص به شأن نزول دارد، یا بنابر این قول که حکم آیه اختصاص به شأن نزول ندارد.

نقد

۱- اگر بگوییم که سبب نزول این آیه همسران بودند، پس باید شامل آنان هم بشود که بپذیریم این آیه هم جزء آیات قبل و بعد است، در حالی که پیشتر اثبات کردیم که چه طرفداران اختصاص به همسران و چه طرفداران اختصاص به اصحاب کساء و چه طرفداران جمع بین این دو قول که همسران و اصحاب کساء باشند. همه قائل بر این هستند که این آیه مستقل است؛

۲- در کتب اسباب النزول هیچ کس همسران را سبب نزول آیه نمی داند و همان طور که ملاحظه می کنید، ابن کثیر هم دلیلی بر این نظریه اقامه نمی کند و تنها ادعایی بدون دلیل دارد و تنها دلیلی که شاید برای این نظریه آورد، مسأله سیاق و نظم آیه است که پیشتر صلاحیت سیاق و نظم برای دلیل بودن آن رد شد؛

۳- پیشتر بیان کردیم که ام سلمه از رسول خدا صلی الله علیه وآله تقاضا کرد که اجازه دهد تا او هم داخل در کساء شود. رسول خدا صلی الله علیه وآله در برابر این پیشنهاد مقاومت کرد و کساء را از دست «ام سلمه» کشید.

مقاومت رسول خدا صلی الله علیه وآله شاهد بر این است که همسران سبب نزول آیه نبودند والّا رسول خدا صلی الله علیه وآله بهتر از هر کس می داند که آیه شامل مورد نزول می شود. گذشته از آن که اگر همسران سبب نزول بودند، لازم نبود که ام سلمه تقاضای ورود به زیر کساء را مطرح کند، چون آیه شامل او می شد. همچنین ام سلمه در برابر اقدام رسول خدا صلی الله علیه وآله حق اعتراض داشت که آیه درباره ما نازل شده است؛

۴- پیشتر بیان کردیم که در میان نظریه هایی که درباره مصداق اهل البیت وجود دارد؛ سه نظریه زیر قابل توجه بود:

الف - نظریه اختصاص آیه به همسران، که طرفداران این نظریه تنها چند نفر از تابعان بودند که از حیث سند و محتوا نقد شد که این شبهه براساس این نظریه است؛

ب - این نظریه که هم شامل همسران و هم شامل اصحاب کساء شود که مستند این قول، سیاق و نظم آیات و معنای لغوی اهل البیت با توجه به روایاتی بود که این نظریه هم نقد گردید و دلائل آن ارائه شد؛

ج - نظریه اختصاص آیه به اصحاب کساء، که پیشتر اجماع محدثان، مفسران، تطبیق رسول خدا صلی الله علیه وآله ، فهم صحابه، ادعای همسران رسول خداصلی الله علیه وآله را

نقل کردیم که اینان براین باورند که سبب نزول آیه اصحاب کساء هستند نه همسران؛

۵- پیشتر بیان کردیم که کاربرد کلمه حصر، عموم رجس، مفرد محلّی به الف و لام، تأکید به مصدر، اراده تکوینی همه حکایت از آن دارد که آیه درباره عده ای غیر از همسران رسول خدا صلی الله علیه وآله - که همان اصحاب کساء باشند - نازل شده است؛

۶- این نظریه که سبب نزول آیه اصحاب کساء هستند، اختصاص به شیعه ندارد، بلکه در بین اهل سنت هم هستند افرادی که بر این باورند؛

«اما دخول علی و فاطمه و الحسن و الحسین فلکونهم قرابته و اهل بیته فی النسب و یؤید ذلک ما ذکرناه من الاحادیث المصرّحه بانّهم سبب النزول.»(۱)

اما این که اهل البیت در آیه شامل علی و فاطمه و حسن و حسین علیه السّلام می شود به این دلیل است که اینان نزدیکان رسول خداصلی الله علیه وآله و اهل بیت نسبی او هستند و مؤید این مطلب احادیثی است که ذکر کردیم که تصریح می کنند که سبب نزول آیه اینان بوده اند.

۱- التفسیر الواضح، ج ۲۱، ص ۶؛ فتح القدیر، ج ۴، ص ۲۸۰.

۲- دعای پیامبر، عامل مشمول

اشاره

یکی از شبهاتی که بر این استدلال وارد کرده اند؛ این است که لفظ اهل البیت شامل اصحاب کساء نمی شود، بلکه بعد از نزول آیه، رسول خدا صلی الله علیه وآله دعا کرد تا امتیازی که خداوند برای همسران ایشان در نظر گرفته است، شامل آنان نیز بشود.

به این شبهه توجه کنید:

«و انّما هذا شی ء جری فی الاخبار انّ النبی علیه السّلام لما نزلت علیه هذه الآیه دعا علیّا و فاطمه و الحسن و الحسین فعمد النبی صلی الله علیه وآله الی کساء فلفّها علیهم، ثم الوی بیده الی السماء فقال: اللهم هولاء اهل بیتی اللهم اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا، فهذه دعوه من النبی صلی الله علیه وآله بعد نزول الآیه احبّ ان یدخلهم فی الآیه التی خوطب الازواج، فذهب الکلبی و من وافقه فصیّرها لهم خاصّه و هی دعوه لهم خارجه عن التنزیل.»(۱)

در روایات آمده است: رسول خدا صلی الله علیه وآله پس از نزول آیه، علی و فاطمه و حسن و حسین علیه السّلام را فراخواند، کساء را برداشت و بر روی آنان انداخت. سپس دستش را به طرف آسمان بلند کرد و عرض کرد: خدایا اینان اهل بیت من هستند! خدایا! پلیدی را از آنان دور کن و آنان را

۱- تفسیر، قرطبی، ج ۱۴، ص ۱۸۴؛ تفسیر، ابن عاشور، ج ۲۱، ص ۲۴۸.

آن طور که شایسته است، پاک گردان. بنابر این، این دعایی است از رسول خدا صلی الله علیه وآله بعد از نزول آیه که دوست داشت آنان را داخل آیه ای کند که مخاطبش همسران او هستند، ولی کلبی و همفکران او گفته اند که این آیه به اصحاب کساء اختصاص دارد، در

حالی که این تنها دعایی است برای آنان بدون ارتباط با قرآن».

نقد

این شبهه چند پیش فرض دارد که با توجه به آنها اشکالهای زیر وارد شده است:

۱- این آیه همراه با آیات قبل و بعد نازل شده است که پیشتر پاسخ دادیم:

اوّلاً: همه - یعنی چه طرفداران نظریه اختصاص و چه طرفداران نظریه تعمیم - قائلند که این آیه مستقل نازل شده است؛

ثانیا: این که امروز در قرآن موجود آیات کنار هم قرار گرفته اند، دلیل بر این نیست که آیات با هم نازل شده باشند؛ زیرا این مسأله مورد اتفاق است که بیشتر آیات در مناسبت های مختلف نازل شده است.

سیوطی می نویسد:

«النوع الثالث عشر ما نزل مفرقاو هو غالب القرآن و من امثلته فی السور القصار اقرأ اول ما نزل منها الی قوله مالم

یعلم و الضحی اول ما نزل منها الی قوله فترضی.»(۱)

نوع سیزدهم آیاتی است که جداگانه نازل شده اند و بیشترین حجم قرآن را شامل می شود که نمونه های آن در سوره های کوچک؛ در سوره اقراء از ابتدای سوره تا «مالم یعلم» نازل شد و سپس بقیه آیات و در سوره «و الضحی» از ابتدای سوره تا «فترضی» نازل شد، سپس بقیه آیات.

ثالثا: توقیفی بودن آیات تنها این مسأله را ثابت می کند که رسول خداصلی الله علیه وآله دستور داده است که کدام آیه در کجا قرار گیرد، ولی این را ثابت نمی کند که این آیات با هم نازل شده است؛

رابعا: براساس اندیشه شیعه که جمع قرآن را در عصر رسول خدا صلی الله علیه وآله می دانند، توقیقی بودن آیات را می توان اثبات کرد ولی براساس اندیشه بیشتر اهل سنت - که جمع قرآن را بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله می دانند - معلوم نیست به دستور توقیفی بودن آیات عمل کرده باشند.

جمع کردن سوره احزاب - که آیه تطهیر در آن واقع شده است - توجه کنید:

«قال ابن شهاب و اخبرنی خارجه بن زید بن ثابت سمع زید بن ثابت قال فقدت آیه من الاحزاب حین نسخنا المصحف

۱- الاتقان، ج ۱، ص ۳۷.

قد کنت اسمع رسول الله صلی الله علیه وآله یقرأ بها فالتمسناها فوجدناها مع خزیمه بن ثابت الانصاری «مِنَ الْمُؤْمِنِینَ رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللّهَ عَلَیْهِ» فالحقناها فی سورتها فی المصحف.»(۱)

ابن شهاب مینویسد: پسر زید بن ثابت به من گزارش داد که از پدرش شنیده است که وقتی مشغول گردآوری قرآن بودیم آیه ای از سوره احزاب گم شد. با این که من از رسول خدا صلی الله علیه وآله آن آیه را شنیده بودم که می خواند، جست وجو کردیم و آن را نزد خزیمه بن ثابت انصاری یافتیم که آیه این بود: «من المؤمنین رجال...» و ما هم آن را در همان سوره در قرآن قرار دادیم.

همان طور که ملاحظه می کنید، تصریح می کند که ما آیه را در آن سوره قرار دادیم نه در کنار آیه ای که رسول خدا صلی الله علیه وآله قرار داده بود؟

شاید آیه تطهیر هم به همین سرنوشت گرفتار شده است و شاید با انگیزه های دیگری این آیه را اینجا قرار داده اند.

در هر حال توقیفی بودن آیات تنها این مسأله را اثبات می کند که رسول خداصلی الله علیه وآله دستور داده است که این آیه اینجا باشد و بس ولی این مسأله را

۱- صحیح، بخاری، ج ۳، باب جمع القرآن، ص ۹۹؛ تفسیر، النسایی، ج ۲، ص ۱۶۶؛ جامع التفسیر من کتب الاحادیث، ج ۳، ص ۱۶۱۳؛ الاتقان، ج ۱، ص ۵۹.

ثابت نمی کند که این آیه با آیات قبل و بعد از آن نازل شده است.

۲- این که آیه در شأن همسران پیامبر نازل شده باشد.

۳- این که بعد از نزول آیه رسول خدا صلی الله علیه وآله دعا کرده باشد، این نیز قابل نقد است اما در منابع اهل سنت روایاتی که از طریق ام سلمه و عایشه وارد شده است گواه بر این است که بعد از این که اینان در خانه جمع شدند و حضرت دعا کرد، آیه نازل شد که روایات آن در بحث شأن نزول گذشت.

در منابع شیعه نیز اکثر بر این باورند که بعد از دعای رسول خدا صلی الله علیه وآله آیه نازل شده است؛

«و قد نقل المخالف و الموافق انّ هذه الآیه نزلت فی بیت ام سلمه رضی اللّه تعالی عنها و رسول الله صلی الله علیه وآله فی البیت و معه علیّ و فاطمه و الحسن و الحسین علیه السّلام و قد جلّلهم بعباءه خیبریه و قال اللهم هولاء اهل بیتی فانزل اللّه عزّ و جلّ انّما یرید الله... فتلاها رسول الله صلی الله علیه وآله فقالت له ام سلمه رضی عنها: یا رسول اللاه لست من اهل بیتک؟ فقال: انّک الی خیر و لم یقل انّک من اهل بیتی.»(۱)

۱- سلسله مولفات الشیخ المفید، ج ۲، ص ۵۳.

شیعه و سنی نقل کرده اند که این آیه در خانه ام سلمه رضی اللّه عنها نازل شده است.

رسول خدا صلی الله علیه وآله در خانه بود و علی و فاطمه و حسن و حسین علیه السّلام هم بودند. در حالی که رسول خدا صلی الله علیه وآله کساء خیبری را بر آنان پوشانده بود، عرض کرد: خدایا! اینان اهل بیت من هستند. که خداوند آیه {إنّما یریدالله...} را نازل کرد و رسول خداصلی الله علیه وآله آیه را تلاوت کرد.

ام سلمه عرض کرد: ای رسول خدا صلی الله علیه وآله من از اهل بیت تو نیستم؟

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: تو عاقبت به خیر هستی و نفرمود تو از اهل بیت من هستی.

عده ای از دانشمندان اهل سنت بر این باورند که دعا کردن رسول خداصلی الله علیه وآله به این سبک خاص چندین بار تکرار شده است؛

«ان هذا الفعل منه صلی الله علیه وآله مکرّر مره فی بیت ام سلمه و مره فی بیت فاطمه کما جاءالحدیث.»(۱)

همان طور که در حدیث آمده است: این کار چند بار از طرف رسول خداصلی الله علیه وآله تکرار شده است، گاهی در خانه ام سلمه و گاهی در خانه فاطمه علیهاالسّلام.

بنابر این اصل دعا قبل از نزول آیه بوده است، ولی تکرار آن بعد از نزول آیه است.

ص: ۲۶۴

۱- ینابیع الموده، ص ۱۰۸.

شبهه تحریف

از شبهاتی که بر این استدلال وارد شده است، این است که چنانچه مقصود از اهل البیت تنها اصحاب کساء باشند، آیات قرآن تحریف شده است.

به این شبهه توجه کنید:

«و تخصیص الشیعه اهل البیت فی الآیه بعلیّ و فاطمه و الحسن و الحسین رضی الله عنهم دون نسائه من تحریفهم لآیات اللّه تعالی انتصارا لاهوائهم.»(۱)

اختصاص دادن اهل البیت در آیه تطهیر به علی، فاطمه، حسن و حسین علیه السّلام به طوری که شامل همسران رسول خدا صلی الله علیه وآله نشود، از موارد تحریف قرآن است که شیعه برای اثبات آرای خود، به آن دست زده است؟!

نقد

۱- این دیدگاه تحریف نیست، بلکه کمک گرفتن از آیات قرآن، لغت،

۱- سلسله الاحادیث الصحیحه، ج ۴، ص ۳۵۹.

روایات رسول خدا صلی الله علیه وآله ، عرف مسلمانان و آرای دانشمندان اسلامی برای مشخص کردن مصداق آیه ای از آیات قرآن است.

۲- شیعه این آیه را به اصحاب کساء اختصاص نداده است، بلکه ابتدا رسول خدا صلی الله علیه وآله هم در رفتار و هم در گفتار، آیه را بر اصحاب کساء تطبیق کرده است و شیعه به استناد اعتراف همسران و اصحاب رسول خداصلی الله علیه وآله، مفسران و محدثان اسلامی و... چنین نظریه ای را پذیرفته است.

۳- با توجه به اسناد و مدارکی که پیشتر ارائه کردیم، اکثر دانشمندان اهل سنت به تبعیت از رسول خدا صلی الله علیه وآله و... بر این باورند که آیه به اصحاب کساء اختصاص دارد، مشخص می شود که این گونه اظهارنظرها حاکی از بی اطلاعی از منابع اهل سنت است.

ص: ۲۶۶

فهرست منابع

الف) منابع تفسیری / تفسیر و روش های تفسیر

۱) الاساس فی التفسیر، حوی، سعید، دارالسلام، الطبعه الثانیه، (۱۴۰۹) ۱۹۸۹م.

۲) اضواء البیان فی ایضاح القرآن بالقرآن، الامین، محمد بن محمد، بیروت، عالم الکتب.

۳) البحر المحیط فی التفسیر، ابوحیان، الاندلسی، محمد بن یوسف، تحقیق، الشیخ عادل احمد، عبدالموجود، بیروت، دارالکتب العلمیه، (۱۴۱۳ ه-- .) ۱۹۹۳ م.

۴) تفسیر القرآن، سلطان العلماء، عزالدین عبدالعزیز بن عبدالسلام، تحقیق الدکتور عبدالله بن ابراهیم، دار ابن حزم، الطبعه الاولی، (۱۴۱۶ ه-- .) ۱۹۹۶ م.

۵) تفسیر المراغی، المراغی، احمد مصطفی، بیروت، درالکتب العلمیه، الطبعه الاولی، (۱۴۱۸ ه- .) ۱۹۹۸ م.

ص: ۲۶۷

۶) تفسیر ابی السعود او ارشاد العقل السلیم الی مزایا الکتاب الکریم، العمادی، ابوالسعود بن محمد، دارالفکر، للطباعه و النشر.

۷) تفسیر القرآن العظیم، ابن کثیر، اسماعیل، قاهره، دارالحدیث، الطبعه الاولی.

۸) تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، النیشابوری القمی، نظام الدین حسن بن محمد بن الحسین، تحقیق، الدکتور حمزه النشرتی، القاهره، المکتبه القیمه.

۹) تفسیر البغوی، البغوی، ابو محمد الحسین بن سعود، تحقیق، محمد عبدالعزیز، النمر و غیره، المملکه العربیه السعودیه، دارالطیبه، الطبعه الرابعه، (۱۴۱۷ ه-.) ۱۹۹۷ م.

۱۰) التفسیر الحدیث، دروزه، محمد عزه، مطبعه عیسی البابی، الطبعه الاولی،۱۶۴ م.

۱۱) تفسیر کتاب الله العزیز، الهواری، هود بن محکم، تحقیق، بالحاج بن سعید، شریفی، دارالغرب الاسلامی. الطبعه الاولی، ۱۹۹۰ م.

۱۲) التفسیر، مقاتل بن سلیمان، تحقیق، الدکتور عبدالله محمود شحاته.

۱۳) التفسیر الواضح، حجازی، الدکتور محمد محمود، القاهره، دارالتفسیر، الطبعه العاشره، (۱۴۰۶ ه-.) ۱۹۸۶ م.

۱۴) تفسیر الثعالبی المسمی بالجواهر الحسان فی تفسیر القرآن، الثعالبی، عبدالرحمن بن محمد بن مخلوف، حققه، الشیخ علی محمد، معوض، بیروت، داراحیاءالتراث العربی، الطبعه الاولی، ۱۴۱۸ ه- .

۱۵) تفسیر التابعین عرض و دراسه، الخضری، محمد بن عبدالله بن علی، الریاض، دارالوطن، ۱۴۲۰ ه- .

ص: ۲۶۸

۱۶) التحریر و التنویر المعروف بتفسیر ابن عاشور، ابن عاشور، محمد، الطاهر، بیروت، مؤسسه التاریخ، الطبعه الاولی، ۱۴۲۰ ه- .

۱۷) التفسیر و المفسرون، الذهبی، الدکتور محمد حسین، دارالکتب الحدیثه، الطبعه الثانیه، ۱۳۹۶ ه- .

۱۸) تفسیر مبهمات القرآن، البلنسی، محمد بن علی، دراسه وتحقیق، عبدالله، عبدالکریم محمد، بیروت، دارالغرب الاسلامی.

۱۹) التفسیر و المفسرون، معرفه، محمدهادی، مشهد، الجامعه الرضویه، الطبعه الاولی، ۱۴۱۹ ه- .

۲۰) تفسیر النسایی، النسایی، احمد بن شعیب، تحقیق، سید الحلمی، صبری الشاطی، القاهره، مکتبه السنه، الطبعه الاولی،۱۴۱۰ ه- .) ۱۹۹۰ م.

۲۱) تفسیر القاسمی المسمی محاسن التاویل، القاسمی، محمد جمال الدین، تحقیق، محمد نژاد، عبدالباقی.

۲۲) الجامع لاحکام القرآن، القرطبی، ابوعبدالله، محمد بن احمد، بیروت، داراحیاء التراث العربی.

۲۳) جامع البیان فی تاویل آی القرآن، الطبری، محمد بن جریر، بیروت، دارالکتب العلمیه، الطبعه الاولی، ۱۴۱۲ ه- .

۲۴) زادالمسیر فی علم التفسیر، الجوزی، ابوالفرج، جمال الدین، عبدالرحمن بن علی بن محمد، تحقیق، محمد بن عبدالرحمن عبدالله، بیروت، دارالفکر، الطبعه الاولی، (۱۴۰۸ ه- .) ۱۹۸۷ م.

۲۵) الدرالمنثور فی التفسیر بالمأثور، السیوطی، جلال الدین، بیروت، دارالمعرفه.

ص: ۲۶۹

۲۶) روح المعانی، فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، الآلوسی، شهاب الدین السید محمود، الطبعه الرابعه، ۱۹۸۵ م.

۲۷) فتح البیان فی مقاصد القرآن،القنوجی، صدیق بن حسن بن علی الحسین، تحقیق، عبدالله بن ابراهیم الانصاری المکتبه العصریه، الطبعه الثانیه، (۱۴۱۵ ه- .) ۱۹۹۵م.

۲۸) فتح الرحمان فی تفسیر القرآن، تعیلب، عبدالمنعم، احمد، القاهره، دارالسلام، الطبعه الاولی، (۱۴۱۶ه- .) ۱۹۹۵م.

۲۹) فتح القدیر الجامع بین فنی الروایه و الدرایه من علم التفسیر، الشوکانی، محمد بن علی بن محمد، تحقیق، یوسف القرش، بیروت، دارالمعرفه، الطبعه الثانیه، (۱۴۱۶ ه- .) ۱۹۹۶ م.

۳۰) فی ظلال القرآن، سید قطب، بیروت، دارالشروق، (۱۴۰۰ ه- .) ۱۹۸۰م.

۳۱) اللباب فی علوم الکتاب، ابن عادل، عمر بن علی، تحقیق: الشیخ عادل احمد، دارالکتب العلمیه الطبعه الاولی، ۱۴۱۹ ه- . - ۱۹۹۸م.

۳۲) الکشاف عن حقایق غوامض التنزیل و عیون الاقاویل، الزمخشری، ابوالقاسم محمود بن عمر، تحقیق، الشیخ عادل، احمد عبدالوجود.

۳۳) مختصر تفسیر الخازن، عبدالغنی، الشیخ، الیمامه، الطبعه الاولی، ۱۴۱۵ ه.

۳۴) مجمع البیان لعلوم القرآن، الطبرسی، الشیخ ابوعلی، فضل بن الحسن، تهران، کتابفروشی اسلامیه.

۳۳) المیزان فی تفسیر القرآن، الطباطبایی، العلامه، السید محمد حسین، بیروت، منشورات، مؤسسه الاعلی، للمطبوعات.

ص: ۲۷۰

۳۵) المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، ابن عطیه، ابومحمد، عبدالحق، بن غالب، تحقیق، المجلس الاعلی بفاس.

۳۶) النکت و العیون، الماوردی، علی بن محمد بن حبیب، تحقیق، السید بن عبدالمقصود، بیروت، دارالکتب العلمیه.

ب) علوم قرآنی

۱) اسباب النزول، الواحدی، ابوالحسن علی بن احمد، بیروت، دار ابن کثیر، الطبعه الثالثه، ۱۴۱۷ ه- .

۲) احکام القرآن، الجصاص، ابوبکر احمد بن علی، تحقیق، محمد، الصادق قمحاوی، بیروت، داراحیاء، التراث العربی.

۳) احکام القرآن، ابن العربی، ابوبکر محمد بن عبدالله، بیروت، دارالکتب العلمیه، الطبعه الاولی، ۱۴۰۸ ه- .

۴) الاتقان فی علوم القرآن، السیوطی، جلال الدین، سعید المندره، بیروت، موسسه الکتب الثقافیه، الطبعه الاولی ۱۴۱۶ ه- . - ۱۹۹۷ م.

۵) التسهیل لعلوم التنزیل، الکلبی، محمد بن احمد، بن جزی، بیروت، دارالکتاب العربی، الطبعه الثانیه، (۱۳۹۳ ه- .) ۱۹۷۳ م.

۶) جامع النقول فی اسباب النزول، علیوی، ابن خلیفه، الریاض، مطابع الاشعاع، الطبعه الاولی، ۱۴۰۴ ه- .

۷) معانی القرآن و اعرابه، الزجاج، ابواسحاق ابراهیم بن السری، تحقیق، الدکتور عبدالجلیل، عبده، بیروت، عالم الکتب،۱۴۰۸ ه- .

۸) مباحث فی علوم القرآن، صبحی الصالح، بیروت، دارالعلم للملایین، الطبعه العاشره، ۱۹۹۷ م.

۹) المفردات فی غریب القرآن، راغب، ابوالقاسم، حسین بن محمد، تحقیق، سید محمد، گیلانی، تهران، المکتبه المرتضویه.

ج) حدیث

۱) ارشاد القلوب، الدیلمی، حسن بن ابی الحسن، تحقیق، السید هاشم، المیلانی، تهران، دارالاسوه، للطباعه و النشر، الطبعه الاولی، ۱۴۱۷ ه- .

۲) الاحتجاج، الطبرسی، احمد بن علی بن ابی طالب، قم، کتابفروشی، مصطفوی.

۳) امالی، الطوسی، محمد بن الحسن، بغداد، شارع المتنبّی، ۱۳۸۴ ه- .

۴) الامالی الخمیسیه، الجرجانی، یحیی بن الحسین، تحقیق، محمدحسن، محمدحسن اسماعیل، بیروت، دار الکتب العلمیه، الطبعه الاولی، ۱۴۲۲ ه- .

۵) الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، المفید، محمد بن محمد النعمان، موسسه آل البیت (ع)، لاحیاء التراث، قم.

۶) الامثال فی الحدیث النبوی، الاصفهانی، عبدالله بن محمد، تحقیق، عبدالعلی، عبدالحمید، الطبعه الاولی، ۱۹۸۲ م.

ص: ۲۷۲

۷) بحار الانوار الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار، المجلسی، فخرالامه، الشیخ محمد باقر، بیروت، موسسه الوفاء، الطبعه الثالثه، ۱۴۰۳ ه- .

۸) تذکره الخواص، الجوزی، العلامه، شمس الدین، ابوالمظفر، یوسف بن فرنلی، قم، منشورات الرضی.

۹) التمهید لما فی الموطأمن المعانی و الاسانید، ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، مغرب، وزاره الاوقاف والشئون الاسلامیه.

۱۰) الجامع الصحیح، اقشیری، النیشابوری، مسلم بن الحجاج، بیروت، دارالفکر.

۱۱) جواهر العقدین فی فضل الشرفین، السمهودی، نورالدین علی بن عبدالله، تحقیق، مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیه، الطبعه الاولی، (۱۴۱۵ ه- .) ۱۹۹۵ م.

۱۲) جلاء الافهام فی الصلاه علی خیر الانام، ابن القیم، ابوعبدالله محمد بن ابیبکر، بیروت، دارالکتب العلمیه.

۱۳) خصائص امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب، النسایی، الامام الحافظ، احمد بن شعیب، تحقیق، السید جعفر، الحسینی، قم، دارالثقلین، الطبعه الاولی،۱۴۱۹ ه- .

۱۴) خصائص الوحی المبین، ابن البطریق، یحیی بن الحسن، حققه، المحمودی، تهران، وزاره الارشاد الاسلامی، الطبعه الاولی، ۱۴۰۶ ه- .

۱۵()) خصال، صدوق، ابوجعفر محمد بن علی، مترجم، کمره ای، تهران، کتابفروشی اسلامیه، چاپ هفتم.

ص: ۲۷۳

۱۶) الدر النظیم فی مناقب الائمه اللهامیم، الشامی، الشیخ جمال الدین، یوسف بن حاتم، تحقیق، قم، موسسه النشر الاسلامی، الطبعه الاولی،۱۴۲۰ ه- .

۱۷) ذخائر العقبی فی مناقب ذوالقربی، الطبری، الامام، الحافظ، احمد بن عبدالله، حققه، اکرم البوشی، جده، الطبعه الاولی، مکتبه الصحابه.

۱۸) الریاض النضره فی مناقب العشره، الطبری، الامام الحافظ احمد بن عبدالله، اخرجه، عبدالمجید، طعمه، حلبی، بیروت، دارالمعرفه.

۱۹) رشفه الصادی من بحر فضائل بنی النبی الهادی، الحضرمی، ابوبکر شهاب الدین، تحقیق، السید علی عاشور، دارالکتب العلمیه، الطبعه الاولی، ۱۴۱۸ ه- .- ۱۹۹۸م.

۲۰) سنن الترمذی، ابن سوره، ابو عیسی، محمد بن عیسی، حققه، احمد شاکر و غیره، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴ ه- . ۱۹۹۴ م.

۲۱) السنن الکبری، البیهقی، احمد بن الحسین، بیروت، دارالمعرفه.

۲۲) السنن، لقزوینی، ابن ماجه، تحقیق، الشیخ خلیل، مأمون، بیروت، دارالمعرفه.

۲۳) شواهد التنزیل لقواعد التفضیل فی الایات النازله فی اهل البیت (ع)، الحسکانی، الامام الحافظ عبیدالله بن عبدالله، تحقیق، الشیخ المحمودی، بیروت، موسسه الاعلمی.

۲۴) شرح صحیح مسلم، النووی، محیی الدین یحیی بن شرف، تحقیق، خلیل المیس، بیروت، دارالعلم، الطبعه الاولی، ۱۴۰۷ ه- .

۲۵) شرح نهج البلاغه، البحرانی، میثم بن علی بن میثم، قم، دفتر تبلیغات، ۱۳۶۲ ش.

۲۶) الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، الیحصبی، عیاض بن موسی، تحقیق، علی محمد، البجاوی.

۲۷) الصواعق المحرقه فی الرد علی اهل البدع و الزندقه، الهیثمی، المحدث، احمد بن حجر، تحقیق، عبدالوهاب عبداللطیف، القاهره، مکتبه القاهره.

۲۸) صحیح جامع بیان العلم و فضله، ابن عبدالبر، هذبه ابوالاشیال، القاهره، مکتبه ابن تیمیه، الطبعه الاولی، (۱۴۱۶ ه- .) ۱۹۹۶ م.

۲۹) صحیح، البخاری، محمد بن اسماعیل، بیروت، دارالفکر للطباعه و النشر.

۳۰) طرز الوفا فی فضائل آل المصطفی، زین العابدین، احمد المصری الشافعی، تحقیق، سامی الغریری، قم، موسسه دارالکتاب الاسلامی، الطبعه الاولی، ۱۴۲۳ ه- .

۳۱) عمده عیون صحاح الاخبار، ابن البطریق، شمس الدین، یحیی بن الحسن، تحقیق، الشیخ مالک المحمودی و الشیخ ابراهیم البهادری،قم، الطبعه الثالثه، ۱۴۱۲ ه- .

۳۲) عمده القاری، العینی، بدرالدین ابومحمد، محمود، ناشر، مصطفی البابی و الحلبی و شرکاء، الطبعه الاولی.

۱۷۰) علل الشرایع، الصدوق، ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین، قم، مکتبه الداوری.

۳۳) غایه المرام فی حجه الخصام عن طریق الخاص و العام، البحرانی، المحدث، السید هاشم، تحقیق، العلامه، السید علی، عاشور، بیروت، موسسه التاریخ العربی، الطبعه الاولی، ۱۴۲۲ ه- .

ص: ۲۷۵

۳۴) فضائل الصحابه، ابن حنبل، احمد بن محمد، تحقیق، ولی الله بن محمد، الطبعه الاولی، ۱۹۸۳م.

۳۵) فضائل آل البیت فی میزان الشریعه الاسلامیه، عمر الحاجی، الدکتور محمد، دمشق، دارالمکتبی، الطبعه الاولی، ۱۴۲۰ ه- .

۳۶) فتح الباری فی شرح صحیح البخاری، العسقلانی، ابن حجر، تحقیق، الشیخ عبدالعزیز بن باز، بیروت، دارالمعرفه.

۳۷) فرائد السمطین فی فضائل المرتضی و البتول و السبطین، الجوینی، ابراهیم بن محمد، تحقیق، المحمودی، بیروت، موسسه المحمودی.

۳۸) القول البدیع فی الصلاه علی الحبیب، السخاوی، شمس الدین محمد بن عبدالرحمن، بیروت، دارالکتاب العربی، الطبعه الاولی.

۳۹) کنزالعمال فی سنین الاقول و الافعال، لهندی، علاء الدین، المتقی بن حسام الدین، بیروت، موسسه الرساله.

۴۰) کنوز الحقایق من حدیث خیرالخلایق، المناوی، الامام، الحافظ عبدالرو بن علی بن زین العابدین، حققه، ابوعبدالرحمن، صلاح به، بیروت، دارالکتب العلمیه.

۴۱) کفایه الطالب فی مناقب علی بن ابیطالب، الگنجی، الامام الحافظ، محمد بن یوسف بن محمد القرشی، تحقیق، محمد هادی، الامینی، نجف، المطبعه الحیدریه، الطبعه الثانیه.

ص: ۲۷۶

۴۲) الکتاب المصنف فی الاحادیث و الاثار، ابن ابی شیبه، ابوبکر عبدالله بن محمد، تحقیق، محمد، عبدالسلام شاهین، بیروت، دارالکتب العلمیه، الطبعه الاولی، (۱۴۱۶ ه- .) ۱۹۹۵ م.

۴۳) لوامع الانوار البهیه و سواطع الاسرار الاثریه، السفارینی، محمد بن احمد، بیروت، المکتب الاسلامی.

۴۴) مرویات الامام احمد بن حنبل فی التفسیر، ابن حنبل، احمد، محمد بن رزقه بن طرهوتی و غیره، الطبعه الاولی، (۱۴۱۴ ه- .) ۱۹۹۳ م.

۴۵) مجمع الزوائد و منبع الفوائد، الهیثمی، الامام، الحافظ، نورالدین علی بن ابی بکر، بتحریر الحافظین، العراقی و ابن حجر، بیروت،منشورات موسسه المعارف.

۴۶) مناقب علی بن ابی طالب، الخطیب، الواسطی، علی بن محمد، الشهیر بابن المغازلی، حققه، محمد باقر، البهبودی، تهران، مکتبه الاسلامیه.

۴۷) المستدرک علی الصحیحین، الحاکم النیشابوری، الامام الحافظ، بیروت، دارالکتب العلمیه.

۴۸) مناقب الاسد الغالب، الجوزی، العلامه، شمس الدین محمد، تحقیق، طارق الطنطاوی، قاهره، مکتبه القرآن.

۴۹) مسند الامام احمد بن حنبل، ابن حنبل، ابوعبدالله احمد، بیروت، داراحیاء التراث العربی، الطبعه الثالثه، (۱۴۱۵ ه- .) . ۱۹۹۴ م.

۵۰) المراتب فی فضائل امیرالمومنین (ع)، البستی، ابوالقاسم، اسماعیل بن احمد، تحقیق، محمدرضا، الانصاری، قم، الدلیل، الطبعه الاولی،۱۴۲۱ ه.

ص: ۲۷۷

۵۱) المناقب، اخطب خوارزم، الحافظ ابوالمؤد، الموفق بن احمد، تحقیق، الشیخ مالک المحمودی، قم، موسسه النشر الاسلامی، الطبعه الثانیه، ۱۴۱۴ ه.

۵۲) نهج البلاغه، صبحی الصالح، بیروت، دارالفکر، الطبعه الاولی، ۱۳۸۷ه.

۵۳) مناقب علی بن ابی طالب و ما نزل من القرآن فی علی، ابن مردویه، ابوبکر،احمد بن موسی، تحقیق، عبدالرزاق، محمدحسین، حرزالدین، قم، دارالحدیث، الطبعه الاولی، ۱۴۲۲ ه- .

۵۴) المطالب العالیه بزوائد المسانید الثمانیه، العسقلانی، احمد بن علی بن حجر، بیروت، دارالمعرفه، (۱۴۱۴ ه- .) ۱۹۹۳ م.

۵۵) من لا یحضره الفقیه، الصدوق، ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۱۰ه- .

۵۶) مسند، الثمالی، ابوحمزه، ثابت بن دینار، تحقیق، عبدالرزاق، محمد حسین حرز الدین، قم، انتشارات دلیل، الطبعه الاولی، ۱۴۲۰ ه- .

۵۷) المنتقی شرح موطأ مالک، الباجی، سلیمان بن خلف، بیروت، دارالکتاب العربی، الطبعه الاولی، ۱۴۰۴ ه- .

۵۸) معانی الاخبار، الصدوق، ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین، تصحیح، علی اکبر، الغفاری، موسسه النشرالاسلامی، الطبعه الرابعه، ۱۴۱۸ ه- .

۵۹) مختصر مسند البزاز علی الکتب السته، العسقلانی، شهاب الدین ابی الفضل، تحقیق، صبری عبدالخالق، موسسه الرساله، الطبعه الاولی،۱۹۹۲ م.

۶۰) مشکل الاثار، الطحاوی، ابوجعفر، احمد بن محمد، بیروت، دارصادر.

۶۱) المعجم الکبیر، الطبرانی، الحافظ سلیمان بن احمد، تحقیق، صمدی، عبدالمجید، داراحیاء التراث العربی، ۱۹۹۴م.

۶۲) المصنف، الصنعانی، ابوبکر عبدالرزاق، بیروت، دارالتاج، الطبعه الاولی، ۱۴۱۴ ه- .

۶۳) النور المشتعل من کتاب ما نزل من القرآن فی علی علیه السّلام، الاصفهانی، ابونعیم، احمد بن عبدالله، حققه، الشیخ محمد باقر المحمودی، تهران، وزاره الارشاد، الطبعه الاولی، ۱۴۰۶ ه- .

۶۴) نورالابصار فی مناقب آل البیت النبی المختار، الشبلنجی، الشیخ مؤمن بن حسن مؤمن، قم، منشورات الرضی.

۶۵) نظم درر السمطین فی فضائل المصطفی و البتول و السبطین، الزرندی، جمال الدین، محمد بن یوسف، حققه، محمد هادی، الامینی، طهران، مکتبه النینوی، الحدیثه.

۶۶) نیل الاوطار شرح منتقی الاخبار، الشوکانی، بیروت، دارالکتب العلمیه.

۶۷) النهایه فی غریب الحدیث و الاثر، ابن اثیر، مبارک بن محمد، تحقیق، ابوعبدالرحمن صلاح به، بیروت، دارالکتب العلمیه، الطبعه الاولی،۱۹۸۵ م.

د) داریه الحدیث

۱) علوم الحدیث و مصطلحه، صبحی الصالح، قم، منشورات الشریف الرضی، الطبعه الخامسه، ۱۳۶۴ ش.

۲) قواعد فی علوم الحدیث، التهانوی، ظفر احمد، تحقیق، عبدالفتاح، ابوغده، حلب، مکتبه المطبوعات الاسلامیه، (۱۴۰۴ ه- .) ۱۹۸۴ م.

۳) الکفایه فی علم الروایه، البغدادی، احمد بن علی، المعروف بالخطیب، بیروت، دارالکتب العلمیه، (۱۴۰۹ ه- .) ۱۹۸۸ م.

ه-) رجالی

۱) اختیار معرفه الرجال المعروف برجال الکشی، الطوسی، شیخ الطائفه، محمدبن الحسن، تحقیق، حسن المصطفوی، مشهد، دانشگاه فردوسی، ۱۳۴۸ش.

۲) تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، المزی، جمال الدین، ابی الحجاج، یوسف، تحقیق، الدکتور بشار عواد، بیروت، موسسه الرساله، الطبعه الثانیه، (۱۴۰۵ ه- .) ۱۹۸۵م.

۳) تحفه الاحووی، المبارک غوری، محمد، عبدالرحمن، تحقیق، علی محمد، معوض، بیروت، داراحیاء التراث العربی، الطبعه الاولی، (۱۴۱۹ ه- .) ۱۹۹۸ م.

۴) التحریر الطاووسی، الشیخ حسن بن زین الدین، تحقیق، فاضل الجواهری، قم، مکتبه المرعشی، الطبعه الاولی، ۱۴۱۱ ه- .

۵) جامع الرواة، الاردبیلی، محمد بن علی، قم، مکتبه المصطفوی.

۶) رجال النجاشی، النجاشی، ابوالعباس، احمد بن علی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.

ص: ۲۸۰

۷) رجال العلامه الحلی، الحلی، حسن بن یوسف، النجف، الطبعه الثانیه، مطبعه الحیدریه.

۸) طبقات علماء الحدیث، الصالحی، محمد بن احمد، تحقیق، اکرم البوشی، و غیره، بیروت، موسسه الرساله، الطبعه الثانیه، (۱۴۱۷ه-.) ۱۹۹۶ م.

۹) الضعفاء الکبیر، العقیلی، ابوجعفر، محمد بن عمرو بن موسی، تحقیق، عبدالمعطی، امین، بیروت، دارالکتب العلمیه، الطبعه الاولی، ۱۴۰۴ ه-.

۱۰) الکامل فی ضعفاء الرجال، ابن عدی، ابو احمد عبدالله، تحقیق، عادل، احمد، عبدالموجود، بیروت، دارالمعرفه، الطبعه الاولی،۱۴۱۸ ه-. — ۱۹۹۷م.

۱۱) منتهی المقال فی اصول الرجال، المازندرانی، الشیخ محمد بن اسماعیل، قم، موسسه آل البیت لاحیاء التراث، الطبعه الاولی، ۱۴۱۶ ه-.

۱۲) مجمع الرجال، القهپایی، عنایه الله علی، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.

۱۳) نقد الرجال، التفرشی، السید مصطفی، قم، مؤسسه آل البیت لاحیاء التراث، الطبعه الاولی، ۱۴۱۸ ه-.

و) تراجم

۱) الاصابه فی تمییز الصحابه، العسقلانی، احمد بن حجر، بیروت، دارالکتب العلمیه.

۲) الاعلام، الزرکلی، خیرالدین، بیروت، دارالعلم للملایین.

۳) اسد الغابه فی معرفه الصحابه، ابن الاثیر، عزالدین، تحقیق، الشیخ علی محمد، معوض، بیروت، دارالکتب العلمیه.

۴) الاستیعاب فی معرفه الاصحاب، القرطبی، محمد بن عبدالبر، تحقیق، الشیخ علی محمد، معوض، بیروت، دارالکتب العلمیه.

۵) انساب الاشراف، البلاذری، احمد بن یحیی، تحقیق، الشیخ محمدباقر، المحمودی، بیروت، مؤسسه الاعلمی، الطبعه الاولی، (۱۳۹۴ ه- .) ۱۹۷۴ م.

۶) اهل البیت، ابوعلم، توفیق، القاهره، دارالکتب الجامعی، الطبعه الثانیه، ۱۴۱۳ه- .) ۱۹۹۲ م.

۷) تاریخ الخلفاء، السیوطی، جلال الدین، تقدیم، الاستاذ، عبدالله، مسعود، حلب، منشورات دارالعلم العربی

۸) تهذیب التهذیب، العسقلانی، احمد بن حجر، بیروت، داراحیاء، التراث العربی.

۹) ترجمه الامام علی بن ابی طالب عن تاریخ مدینه دمشق، المحمودی، محمدباقر، بیروت، مؤسسه المحمودی، الطبعه الثالثه، ۱۴۰۰ ه- .

۱۰) حلیه الاولیاء و طبقات الاصفیاء، الاصفهانی، ابو نعیم، احمد بن عبدالله، بیروت، دارالکتب العلمیه.

۱۱) الذریعه الی تصانیف الشیعه، تهرانی، الشیخ آقابزرگ، بیروت، دارالاضواء، الطبعه الثالثه، ۱۴۰۳ ه- .

۱۲) سیره اعلام النبلاء، الذهبی، شمس الدین، محمد بن احمد، بیروت، مؤسسه الرساله.

ص: ۲۸۲

۱۳) سیره آل بیت النبی الاطهار، مجدی فتحی السید، المکتبه التوفیقه.

۱۴) الطبقات الکبری، ابن سعد، محمد، تحقیق، محمد عبدالقادر، عطا، بیروت، دارالکتب العلمیه، الطبعه الاولی، (۱۴۱۰ ه‍- .) ۱۹۹۰ م.

۱۵) الفصول المهمه فی معرفه الائمه، ابن صباغ، الشیخ الامام، علی بن محمد، بیروت، مؤسسه الاعلمی، للمطبوعات، الطبعه الاولی، ۱۴۰۸ ه‍- .

۱۶) فضل آل البیت، معرفه ما یجب لال البیت النبوی، المقریزی، القاهره، ۱۹۷۳م.

۱۷) لسان المیزان، العسقلانی، شهاب الدین ابی الفضل،احمد بن علی حجر، بیروت، مؤسسه الاعلمی، الطبعه الثالثه، ۱۴۰۶.

۱۸) میزان الاعتدال فی نقد الرجال، الذهبی، شمس الدین، محمد بن احمد، تحقیق، الشیخ، علی محمد، معوض، بیروت، دارالکتب العلمیه، الطبعه الاولی، ۱۴۱۶ه‍- .

۱۹) معرفه الصحابه، الاصفهانی، ابو نعیم، احمد بن عبدالله، تحقیق، عادل بن یوسف، الریاض، دارالوطن، الطبعه الاولی، (۱۴۱۹ ه‍- .) ۱۹۹۸ م.

۲۰) وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان، ابن خلکان، شمس الدین احمد بن محمد، تحقیق، الدکتور، احسان عباس، بیروت، دار صادر.

ز) فقهی و اصولی

۱) الاحکام فی اصول الاحکام، الآمُدی، علی بن محمد، تحقیق، سیدالجمیلی، دار الکتاب العربی، بیروت، الطبعه الثانیه، (۱۴۰۶ ه‍- .) ۱۹۸۶ م.

۲) ایضاح الفوائد فی شرح القواعد، فخرالمحققین، محمد بن الحسن بن یوسف، حققه الاشتهاردی و الکرمانی، قم، الطبعه الاولی، ۱۳۸۷ ه- .

۳) ارشاد الفحول الی تحقیق الحق من علم الاصول، الشوکانی، محمد بن علی بن محمد، بیروت، دارالفکر.

۴) الاختیارات الفقهیه، ابن تیمیه، شیخ الاسلام، علاءالدین ابوالحسن علی بن محمد البعلی، بیروت، دارالمعرفه.

۵) الانصاف فی معرفه الراجح من الخلاف علی مذهب الامام احمد، المرادی، علی بن سلیمان، تحقیق، محمد حامد النقی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، الطبعه الثانیه.

۶) تذکره الفقهاء، الحلی، حسن بن یوسف، قم، مؤسسه آل البیت، ۱۴۱۴ه- .

۷) جامع المقاصد فی شرح القواعد، المحقق الثانی، علی بن الحسین، قم، مؤسسه آل البیت، ۱۴۱۱ ه- .

۸) شرح المعالم فی اصول الفقه، ابن تلمسانی، عبدالله بن محمد بن علی، تحقیق، الشیخ عادل، بیروت، عالم المکتب، الطبعه الاولی،۱۴۱۹ ه- .) ۱۹۹۹ م.

۹) قواطع الادله فی الاصول، السمعانی، ابوالمظفر، تحقیق، الدکتور محمدحسن، بیروت، مؤسسه الرساله، الطبعه الاولی، (۱۴۱۷ ه- .) ۱۹۹۶ م.

۱۰) القواعد و الفوائد الاصولیه و ما یتعلق بها من الاحکام الفرعیه، ابن اللحام، محمد بن عباس، تحقیق عبدالکریم الفضیلی، بیروت، المکتبه العصریه، الطبعه الاولی،۱۴۱۸ ه- .) ۱۹۹۸ م.

ص: ۲۸۴

۱۱) اللمعه الدمشقیه، الشهید الاول، محمد بن جمال الدین، قم، دارالفکر، الطبعه الثانیه، ۱۴۱۲ه- .

۱۲) موسوعه الفقه الاسلامی طبق لمذهب اهل البیت، قم، مؤسسه دائره معارف الفقه الاسلامی، الطبعه الاولی، (۱۴۲۳ ه- .) ۲۰۰۲ م.

۱۳) مجموع فتاوی، ابن تیمیه، الریاض، دار عالم الکتب.

۱۴) المحصول فی علم اصول الفقه، الرازی، فخرالدین محمد بن عمر، دراسه و تحقیق، الدکتور طه، جابر، بیروت، مؤسسه الرساله، (۱۴۱۸ ه- .) ۱۹۹۷م.

ح) کلامی

۱) اثبات الوصیه للامام علی بن ابی طالب، المسعودی، علی بن الحسین، النجف، المکتبه المرتضویه.

۲) اصول مذهب الشیعه، القفاری، ناصر، ریاض، ۱۹۹۳ م.

۳) آل الرسول و اولیاءه موقف اهل السنه و الشیعه، محمد بن عبدالرحمن بن قاسم، الطبعه الثانیه، ۱۴۲۱ ه- .

۴) الامامه و السیاسه، الدینوری، عبدالله بن مسلم بن قتیبه، تحقیق، الدکتور طه محمد، الزینی، مؤسسه الحلبی و شرکاء.

۵) تنزیه القرآن عن المطاعن، عمادالدین، ابوالحسن عبدالجبار بن احمد المعتزلی، بیروت، دارالنهضه الحدیثه.

۶) الشیعه و السنه، الهی ظهیر، احسان، لاهور، اداره ترجمان السنه، ۱۹۷۳م.

۷) الشیعه و اهل البیت، الهی ظهیر، احسان، لاهور، اداره ترجمان السنه، ۱۹۸۱م.

۸) الشیعه و القرآن، الهی ظهیر، احسان، لاهور، اداره ترجمان السنه، ۱۹۸۳ م.

۹) الشیعه و التشیع، الهی ظهیر، احسان، لاهور، اداره ترجمان السنه، ۱۹۸۴م.

۱۰) الفوائد البهیه فی شرح عقائد الامامیه، جمیل حمود، الشیخ محمد، بیروت، مؤسسه الاعلمی، الطبعه الثانیه، ۱۴۲۱ ه- . ، ۲۰۰۱ م.

۱۱) منهاج السنه النبویه، ابن تیمیه، تحقیق، الدکتور محمد رشاء سالم، ریاض، دار أحد.

۱۲) منهج الحق و کشف الصدق، الحلی، حسن بن یوسف، تعلیق، الحجه الشیخ عین الله الحسنی الارموی، قم، مؤسسه دارالهجره، الطبعه الثالثه، ۱۴۱۱ ه- .

۱۳) منهاج الکرامه فی معرفه الامامه، الحلی، حسن بن یوسف، بن المطهر، تحقیق،الاستاذ عبدالرحیم، مبارک، مؤسسه پژوهش و مطالعات عاشورا، الطبعه الاولی، ۱۴۲۱ ه- .

ط) تاریخی

۱) تاریخ الاسلام، الذهبی، شمس الدین، محمد بن احمد، تحقیق، الدکتور، عمر، عبدالسلام، بیروت، دارالکتاب العربی.

۲) تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، الامام، الحافظ، ابوالقاسم، علی بن الحسن، تحقیق، علی، شیری، بیروت، دارالفکر، الطبعه الاولی، ۱۴۱۷ ه- .

۳) تاریخ یعقوبی، یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، بیروت، دار صادر.

۴) تاریخ الخلفاء، السیوطی، جلال الدین، تحقیق، محمد، محیی الدین عبد الحمید.

۵) تاریخ الطبری المعروف بتاریخ الامم و الملوک، الطبری، الامام، ابوجعفر، محمد بن جریر، بیروت، مؤسسه الاعلمی.

۶) التدوین فی اخبار قزوین، رافعی قزوینی، تحقیق، عزیزا... عطاردی، تهران، نشر عطارد.

۷) الخوارج اصول و عقاید، طاهر الشمری، حبیب، مشهد، البحوث الاسلامیه، الطبعه الاولی، ۱۴۱۵ ه- .

۸) السیره النبویه، ابن هشام، حققه، مصطفی السقا و غیره، بیروت، داراحیاء التراث العربی.

۹) الفتوحات الاسلامیه بعد معنی الفتوحات النبویه، زینی دحلان، السید احمد، القاهره، مؤسسه الحلبی و شرکاء، (۱۳۸۷ ه- ۱۹۶۸ م.

۱۰) الکامل فی التاریخ، ابن الاثیر، عزالدین، علی بن ابی الکرم، بیروت، دار صادر.

۱۱) کتاب المعرفه و التاریخ، الفسوی، یعقوب بن سفیان، تحقیق، اکرم ضیاء الصمدی، مؤسسه الرساله، الطبعه الثانیه، ۱۹۸۱ م.

ی) لغوی و ادبی

۱) اقرب الموارد فی فصیح العربیه و الشوارد، سعید الخوری، الشرتونی، تهران، دارالاسوه، ۱۴۱۶ ه- .

۲) تهذیب اللغه، الازهری، ابومنصور محمد بن احمد، بیروت، دار احیاء التراث، (۱۴۲۱ ه‍- .) ۲۰۰۰م.

۳) تـاج العروس من جواهر، الزبیـدی، السـید مرتضـی، الحسـینی الواسـطی، تحقیق، علی شـبری، بیروت، دارالکفر، (۱۴۱۴ه‍- .) ۱۹۹۴م.

۴) شرح المختصر علی تلخیص المفتاح، التفتازانی، سعدالدین، قم، کتابفروشی مصطفوی.

۵) القاموس المحیط، الفیروزآبادی، محمدالدین محمد بن یعقوب، بیروت، دارالجیل.

۶) لسان العرب، ابن منظور، العلامه، ابوالفضل جمال الدین محمد بن مکرم، قم، نشر ادب الحوزه.

۷) مفتاح العلوم، السکاکی، ابویعقوب، یوسف بن ابی بکر، بیروت، دارالکتب العلمیه.

۸) معجم مقاییس اللغه، ابن فارس، ابوالحسین احمد، تحقیق، عبدالسلام، هارون، قم، مرکز الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ ه‍- .

۹) المعجم الوسیط، عده من العلماء، استانبول، دارالوادعوه، ۱۳۷۹ ه‍- .

۱۰) المطول فی شرح تلخیص المفتاح، التفتازانی، سعدالدین، تهران، کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۷۴ ه‍- .

۱۱) مغنی اللبیب عن کتب الاعاریب، المصری، جمال الدین ابومحمد عبدالله بن یوسف، تهران، کتابفروسی اسلامیه، ۱۳۹۱ ه‍- .

ص: ۲۸۸

۱۲) مجمع الامثال، میدانی، احمد بن محمد، تحقیق، قصی الحسین، طرابلس لبنان، دارالشمال.

ک) کلیات

۱) سلسله مؤلفات، المفید، محمد بن محمد بن النعمان، الطبعه الثانیه، بیروت،دارالمفید، (۱۴۱۴ ه- .) ۱۹۹۳ م.

۲) شـرح نهـج البلاـغه، ابن ابی الحدیـد، عزالـدین ابوحامـد بن هبه الله، تحقیـق، محمـد، ابوالفضـل، ابراهیم، بیروت، دارالکتب العلمیه.

۳) العقد الفرید، ابن عبد ربه، احمد بن محمد، تحقیق، الدکتور، مفید، بیروت، دارالکتب العلمیه، (۱۴۱۷ ه- .) ۱۹۹۷ م.

۴) الفتوحات المکیه، ابن العربی، محیی الدین.

۵) منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه، الهاشمی الخویی، العلامه میرزا حبیب الله، تهران، کتابفروشی، اسلامیه.

۶) شرح فتح القدیر، کمال الدین محمد بن عبد الواحد، ابن همام، بیروت، دارالفکر، الطبعه الثانیه، ۱۲۹۷ م.

۷) سلسله الاحادیث الصحیحه، محمد ناصر الدین الالبانی، مکتبه المعارف، الریاض طبعه جدید ه- . ۱۹۹۵

۸) البدایه و النهایه، ابو الفدا، ابن کثیر، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۹ ه- .

۹) ینابیع الموده، سلیمان بن ابراهیم، القندوزی، قم، کتابفروشی بصیرتی

۱۰) المجموع الرائق من أزهار الحدائق، سید هبه الله، الموسوی، تهران، موسسه دائره المعارف اسلامیه ۱۴۱۷ ه- .

۱۱) الجمل اوالنصره فی حرب بصره، شیخ المفید ، قم ، مکتبه الداوری

۱۲) الاغانی، ابو الفرح، علی بن الحسین، تحقیق عبد الا میر علی مهنا، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۷ ه- .

۱۳) شرح کتاب الفقه الاکبر، للفاری ملا علی، بیروت، دارالکتب العلمیّه

۱۴) فیض القدیر شرح الجامع الصغیر، عبد الرئوف المناوی، بیروت، دارالمعرفه

۱۵) فضائل آل البیت، المقریزی، القاهره، ۱۹۷۳ م.

۱۶) فضائل آل البیت فی المیزان الشریعه الاسلامیه، الدکتور محمد عمر الحاجی، دمشق، دارالمکتبی، ۱۴۲۰ ه- .

۱۷) فضائل الطالبیین، حاکم ابی سعد، محسن بن کرامه، تحقیق، محمد رضا انصاری، تهران ۱۳۷۸ شمسی .

۱۸) غریب الحدیث، ابن قتیبه، بغداد ، ۱۹۷۷ م .

۱۹) غریب الحدیث، ابو عبید ابن قاسم بن سلار. حیدرآباد ۱۹۶۴ م .

۲۰) غریب الحدیث، خطابی، مکه المکرمه

۲۱) نهایه الارب، فی مصرفه انساب العرب، القلقشندی، احمد بن علیس، القاهره ، ۱۹۵۹ م .

۲۲) اضوا ء علی السنه المحمدیه، محمود ابو ریه، القاهره، ۱۹۶۰ م.

۲۳) سنن، ابی داوود، سلیمان بن الا شعث، بیروت، دارالفکر ۱۴۱۴ ه- .

ص: ۲۹۰

۲۴) جـامع التفسـير من كتب الاحاديث ، اشـراف على اخراجه خالـد بن عبـدالقادر آل عقـده، الرياض، دار طيبه، الطبعه الاولی، ۱۴۲۱ ه- .

۲۵) التفسير الحديث ترتيب السور حسب النزول، محمد عزه، دروزه، بیروت، دارالعرب الاسلامی، الطبقه الثانيه، ۱۴۰۴ ه- .

۲۶) غريت الحـديث ، شـيخ الاسـلام ، ابی الفرج ، عبـد الرحمن بن علی بن الجـوزی المتوفی ۵۹۷ ه-، علق عليه، الـدكتور عبد المصطفی امين، بيروت، دارالكتب الصلحيه، الطبعه الاولی ۱۹۸۵م .

۲۷) النهايه فی غريب الحـديث و الاثر، الامام مجـد الـدين المبارک بن محمـد، ابن اثير، علق عليه، ابو عبـد الرحمن صـلاح به، دارالكتب العلميه، الطبعه الاولی ۱۹۹۷م.

۲۸) المحكم و المحيط الاعظم، ابی الحسن علی بن محمـد اسـماعيل بن سـيد المعروف با بن سـيد، المتوفی ۴۵۸ ه- .، تحقيق، الدكتور عبد الحميد، بيروت، دارالكتب العلميه، الطبعه الاولی، ۱۴۲۱ ه- .

۲۹) جمهره اللغه، ابوبكر محمد بن دريد متوفی ۳۲۱، حققه، الدكتور رمزی منير، بعلبک بيروت دارالعلم، ملايين.

۳۰) الروضه البهيه فی شـرح اللمعه الدمشـقيه، للشـهيد الثـانی زين الـدين بن علی بن احمـد، تحقيق، السـيد محمـد كلانتر، قم، منشورات المطبعه العلميه.

۳۱) شـرح الاـصول الخمسه، لا بی الحسـين القاضـی عبـد الجبار بن احمـد، تحقيق، عبـد الكريم عثمان، الطبعه الاولی، القاهره، مكتبه وهبه ۱۳۸۴ ه- .

ص: ۲۹۱

۳۲) شـرح العقاعد النسـفی، لسعد الدین مسعود بن عمر التفتازانی، الطبعه الحجریه، دارالخلافه العثمانیه، المطبعه العثمانیه ۱۳۱۵ ه- .

۳۳) شرح المطالع، لقطب الدین الرازی، قم ، منشورات کتب النجفی.

۳۴) شرح مطالع الانور، لقطب الدین الرازی، دارالخلافه، طبعه العثمانی.

۳۵) شـرح المواقف، للسـید الشـریف علی بن محمد الجرجانی، اعداد السـید محمد بدر الدین النسـعانی، قم، منشورات الرضـی ۱۴۱۲ ه- .

۳۶) شرح المقاصد، اسعد الدین مسعود بن عمر، قم، منشورات الرضی.

۳۷) الفصول المهمه فی معرفه احوال الائمه، لعلی بن محمد المعروف با بن الصـباغ بیروت موسسه الاعلمی، للمطبوعات، الطبعه الا ولی ۱۴۰۸ ه- .

۳۸) کتاب الاربعین فی اصول الـدین، احمـد بن عمر الخطیب فخر الـدین الرازی، الطبعه الاولی، حیدر آباد، مطبعه دارالمعارف العثمانیه

۳۹) منتهی الارب فی لغه العرب، لعبد الرحیم بن عبد الکریم الصنفی، طهران، منشورات مکتبه النسایی.

جلد ۵

اشاره

ص: ۱

فهرست مطالب

مقدمه استاد انصاری بویراحمدی

بسم الله الرحمن الرحیم

قال رسول الله صلی الله علیه وآله: «فاطمه معجه قلبی وابناها ثمره فؤادی وبعلها نور بصری والأئمه من ولدها أمنا ربّی حبل ممدود بینه وبین خلقه من اعتصم بهم نجی ومن تخلّف عنهم هوی».(۱)

«فاطمه روشنی بخش قلب من و پسرانش میوهٔ دل من و شوهرش نور چشم من و امامان ازفرزندان وی امینان پروردگارم و ریسمان بین خدا و مخلوق او هستند کسی که به آنان اعتصام جوید نجات می یابد و کسی که از آنان سرپیچی کند نابود می شود».

ص: ۱۱

۱- شیخ سلیمان حنفی، ینابیع الموده، ص ۸۲ و ۱۱۸، چاپ اسلامبول، و ج ۱، ص ۸۰، چاپ بیروت؛ شیخ الاسلام جوینی، فرائد السمطین، ج ۲، ص ۶۶، چاپ بیروت؛ علامه ابن حجر مکی، صواعق المحرقه، ص ۹۳، چاپ مصر؛ حافظ ابن الفوارس، اربعین، ص ۱۴؛ علامه زمخشری، المناقب، ص ۲۱۲؛ علامه خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۵۹ و ۹۹؛ علامه ابن حسنویه، درّ بحر المناقب، ص ۱۱۶.

پژوهش و تحقیقات در مورد آیات ولایت در قرآن به ویژه به صورت علمی و روشمند، دارای اهمیت و جایگاه رفیع و ارزشمندی است.

یکی از مهم ترین منابع استنادی مکتب تشیّع در اثبات امامت اهل بیت علیه السّلام، آیات ولایت در قرآن است. پژوهش های فرعی و جانبی متعدد و فراوانی در این مورد به عمل آمده است، امّا تحقیقی کامل و جامع الأطراف که هم تقریر شیعه و هم تقریر اهل تسنّن را به صورت دقیق و عالمانه بررسی کرده باشد و در کنار آن انواع شبهات را پاسخگو بوده و نکات ناب تفسیری و روایی را به آن افزوده باشد، مثل همین کتاب ارزشمند «آیات ولایت در قرآن» بسیار نادر و کم نظیر است. امّا قبل از مطالعه کتاب لازم است اوصاف و ویژگی های امام ولو به صورت اجمالی و فهرست وار مورد بیان و دقت نظر قرار گیرد.

به همین جهت در این مقدمه کوتاه سعی می کنیم تا با زبانی ساده و روان شرایط و ویژگی های امام علیه السّلام از دیدگاه تشیع را به محضر خوانندگان عزیز تقدیم نماییم:

در آیات قرآن کریم از جمله آیات انذار، تطهیر، خیر البریه، مودّت، ابلاغ، اکمال دین، صادقین، ولایت، اطاعت و... و روایات نبی مکرم اسلام صلی الله علیه وآله از جمله احادیث یوم الدار، ثقلین، منزلت، ولایت، دوازده خلیفه (نقباء)، وصایت، طیر و... برای امام علیه السّلام صفات، ویژگی ها و شرایطی بیان شده است که مهم ترین آنها را بسیار خلاصه و فهرست وار بیان می نماییم.

۱. امام باید در بُعد ظاهر، از عیوبی که باعث انزجار مردم می شود سالم باشد، مانند جزام و پیسی و در بُعد باطنی نیز از نقایص و رذایل نفسانی مانند نادانی و دیوانگی پاک و سالم باشد.(۱)

۲. امام علیه السّلام باید در تمامی صفات کمال، افضل و برتر از همه خلایق باشد.(۲)

۳. با توجه به آیه تطهیر(۳) و دیگر آیات قرآن کریم، شرط عصمت برای امامت و ولایت قرار داده شده است. اگر امام معصوم علیه السّلام نباشد خود نیازمند راهنمایی و هدایت دیگران است. مردم زمانی از رهبرانشان با جان و دل پیروی می کنند که از گناه و اشتباه مصون باشند. اگر امام علیه السّلام دارای ملکه عصمت نباشد نمی تواند خلیفه الله و خلیفه الرسول باشد ورستگاری جاودان را برای پیروان خود به ارمغان آورد.

۴. امام علیه السّلام منصوص و منصوب از طرف خدا و رسول صلی الله علیه وآله است. امامت همچون نبوت لطف خداوند بوده و این لطف بدون عصمت ناقص است؛ چون عصمت امری باطنی است و مردم از فهم و کشف آن عاجزند و فقط خدا و رسول آن را می دانند؛ پس لازم است امام علیه السّلام از طرف خدا و رسول منصوص و منصوب گردد.

۵. امامت اصلی از اصول دین و رکنی از ارکان نظام الاهی است.

۱- ارشاد الطالبین، ص ۳۲۵ – ۳۷۵.

۲- اصول کافی، ج ۱، ص ۲۰۲؛ امالی صدوق، ص ۵۴۰؛ تحف العقول، ص ۴۴۱.

۳- احزاب/ ۳۳.

۶. زمین هیچ گاه خالی از حجت و امام نخواهد بود.

۷. امامت پس از پیامبر در معصومان از ذرّیه او ادامه دارد و آنان دوازده نفرند.

۸ . امام علیه السّلام حامل علوم الاهی و وارث علم نبی صلی الله علیه وآله است؛ نه تنها نزد او «علمٌ مِنَ الکِتاب» است، بلکه نزد او تمامی «عِلمُ الکِتاب» بوده، در نتیجه متّصل به منبع علم الاهی است.

۹. امامت استمرار رسالت بوده، امکان طبیعی و صحیح مقبولیت و مشروعیتِ خاتمیت به وجود ولایت و امامت است.

۱۰. امام علیه السّلام دارای کرامات، عنایات و توان خارق العاده ای است که از بشر معمولی ساخته نیست.

۱۱. عظمت وجودی امام علیه السّلام نه تنها فراتر از خلافت و رهبری معمولی و متداول جامعه است،بلکه دارای جمیع مراتب ولایت الاهیه غیر از ربوبیت و خالقیت است.

۱۲. امام علیه السّلام در اثر وصول به قرب الاهی مسلط بر ضمایرِ رموز خلقت، رمز امکان ارتباط بین خالق و مخلوق و حجت بالغه الاهی است.

۱۳. او مصداق انسان کامل و مصداق کامل خلیفهالله و خلیفه الرسول است.

امامان معصوم علیه السّلام، دارای اوصاف و ویژگی های فراوان دیگری نیز هستند که مجال تحریر بر تفصیل نیست.

اثبات امامت و ولایت این معصومان ارجمند و والامقام، کاری بس بزرگ و ارزنده است، امّا این اثبات و تلاش علمی اگر در حوزهٔ قرآن کریم و بررسی ولایت

و امامت از دیدگاه قرآن کریم باشد از ارزش و اهمیت بیشتری برخوردار بوده و قداست ویژه ای پیدا می کند.

به همین سبب حضرت حجت الاسلام والمسلمین جناب آقای دکتر حاج سید محمّد مرتضوی «زید عزه الشریف و ادام الله ظلّه» با پشتکار فراوان و تلاش مجاهدانه طی سالیان متمادی سعی نموده اند تا اثری علمی، روشمند و استدلالی پدید آورند.

امروز شاهد ارائهٔ چنین کتاب وزینی هستیم که امید است، جامعهٔ اسلامی و حق جویان و حقیقت طلبان از آن بهره مند گردند. ان شاء الله

کثر الله امثالهم، جزاه الله عن الإسلام اجراً، ادام الله ظله ودامت افاضاته

والسّلام علیکم وعلی جمیع اخواننا المؤمنین بولایه علیّ بن أبی طالب علیه السّلام فی اقطار العالم ورحمه الله وبرکاته

مسئول مجمع جهانی شیعه شناسی

انصاری بویراحمدی

آیه اطاعت

اشاره

{یـا أَیُّهـا الَّذِینَ آمَنُـوا أَطِ-یعُـوا اللّهَ وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ وَأُولِی الأَـمْرِ مِنْکُمْ فَـإِنْ تَنـازَعْتُمْ فِی شَـیءٍفَرُدُّوهُ إِلی اللّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ کُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَالیَوْمِ الآخِرِ ذلِکَ خَیْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِیلًا} (نساء/۵۹)

فصل اول: تفسیر آیه اولی الامر از دیدگاه اهل سنت

فصل دوم: تقریر شیعه

فصل سوم: شبهات ادبی و کلامی

فصل چهارم: شبهات تاریخی

ص: ۱۷

فصل اوّل :تفسیر آیه اولی الامر از دیدگاه اهل سنت

اشاره

ص: ۱۹

آیه اطاعت

از آیـاتی که شـیعه برای اثبات امامت علی علیه السّـلام به آن اسـتدلال کرده است، آیه اطاعت از اولی الامر است که خـداوند متعال فرموده است:

{یا أَیُّها الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللّهَ وَأَطیعُوا الرَّسُولَ وَأُولِی الأمْرِ مِنْکُمْ فَإِنْ تَنازَعْتُمْ فِی شَیءٍفَرُدُّوهُ إِلی اللّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ کُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَالیَوْمِ الآخِرِ ذ لِکَ خَیْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِیلًا}(۱)

ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا و رسول و اولی الامر اطاعت کنید و اگر در چیزی کارتان به نزاع

ص: ۲۱

۱- نساء/۵۹.

کشید به حکم خدا و رسول باز گردید اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید. این برایتان بهتر و خوش فرجام تر خواهد بود.

تفسیر آیه

قبل از بیان تقریر استدلال به آیه یاد شده و با توجه به شبهاتی که بر آن وارد کرده اند، ارائه توضیحات زیر درباره آیه لازم است:

۱- اگر چه جمله {اطیعوا الله و اطیعوا الرسول} اساس همه ادیان آسمانی است، ولی در این آیه با توجه به تفریغ جمله {فان تنازعتم فی شی ء} به عنوان مقدمه برای آماده کردن مسلمانان برای رجوع به خدا و رسول در موارد اختلاف مطرح است، چنان که همین نکته را در آیات بعد نیز تکرار می کند؛

{أَلَمْ تَرَ إِلی الَّذِینَ یَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِما أُنْزِلَ إِلَیْکَ}(۱)

آیا نمی نگری به کسانی که به گمان خود به آنچه به سوی تو نازل شده است، ادعای ایمان دارند.

۱- نساء/۶۰.

{وَما أَرْسَلْنا مِنْ رَسُولٍ إِلاّ لِيُطاعَ بِإِذْنِ اللّهِ ...}(۱)

و ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر این که مردم به دستور خداوند از آنان پیروی کنند.

{ فَلا وَرَبِّکَ لا یُؤْمِنُونَ حَتّی یُحَکِّمُوکَ فِیما شَجَرَ بَیْنَهُمْ...}(۲)

نه چنین نیست، قسم به پروردگار تو اینان به حقیقت ایمان نمی آورند مگر این که برای حل تمام اختلافات بین خود به تو مراجعه کنند.

این آیات و آیات همانند آن نیز می رساند که مسلمانان باید برای حل اختلافات خود، به خدا و رسول خدا صلی الله علیه وآله روی آورند و به داوری آن حضرت رضایت داده و از حکمی که آن حضرت صادر می کند، دلگیر نشوند.

۲- بدون تردید اطاعت از خداوند، اطاعت از آن چیزی است که بر پیامبران وحی نموده است و آنان آن معارف و احکام را برای مردم تبلیغ کرده اند.

اما اطاعت از رسول خدا صلی الله علیه وآله از دو نظر مورد توجه است:

۱- نساء/۶۴.

۲- نساء/۶۵.

الف – خداوند یکی از وظایف رسول را تبیین و تفسیر آنچه در کتاب به صورت اجمال آمده است، می داند و می فرماید:

{وَأَنْزَلْنا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنّاسِ ما نُزِّلَ إِلَيْهِمْ}(۱)

قرآن را بر تو نازل کردیم تا بر امت آنچه را که فرستاده شده است، بیان کنی.

ب – یکی از وظایفی که خداوند در آیات قرآن به رسول خدا صلی الله علیه وآله واگذار کرده است، قضاوت در مسائل اختلافی بین مردم براساس تشخیص خود اوست؛

{لِتَحْكُمَ بَيْنَ النّاسِ بِما أَراكَ اللّهُ}(۲)

گرچه این حکم براساس ظواهر قوانین قضاء بود، ولی مردم موظفند از پیامبر اطاعت کنند. با توجه به آیه یاد شده حاکمیت بین مردم به رسول خداصلی الله علیه وآله سپرده شده است؛ زیرا آنچه پیامبر می گوید و بدان حکم می کند و آنچه در تبیین احکام خدا بیان می کند، معلوماتی است که خداوند در اختیار او گذاشته است؛

{وَما يَنْطِقُ عَنِ الهَوى * إِنْ هُوَ إِلاّ وَحْيٌ يُوحى}(۳)

۱- نحل/۴۴.

۲- نساء/۱۰۵.

۳- نجم/۳-۵.

بدین ترتیب سنت پیامبر صلی الله علیه وآله یعنی گفتار، رفتار و تایید رسول خدا صلی الله علیه وآله حجت می شود و تفکیک بین کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله در حجیت جایز نیست و آنان که شعار «حسبنا کتاب الله» را در روزهای پایانی عمر رسول خدا صلی الله علیه وآله مطرح کرده بودند، شعاری انحرافی و خلاف کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله بود، چنان که آن حضرت چنین تفکیکی را پیش بینی می کرد.

به این روایت توجه کنید:

«عن المقدام بن معدی کرب انّ رسول الله قال یوشک الرجل متکئا علی اریکته یحدّث بحدیثی فیقول بیننا

و بینکم کتاب الله عزوجل فما وجدنا فیه من حلال استحللناه و ما وجدنا فیه من حرام حرّمناه. الا و انّ ما حرّم رسول الله مثل ما حرّم الله.»(۱)

مقدام بن معدی کرب می گوید: بدون تردید رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: به زودی انسانی به اریکه قدرت تکیه می زند در حالی که حدیث مرا برایش بازگو می کنند و می گوید: بین ما و شما کتاب خدا کافی است.

۱- ابن ماجه، سنن، ج ۱، ص ۱۵، حدیث ۱۲؛ تفسیر قرطبی، ج ۵، ص ۲۶۲.

بنابر این آنچه در کتاب خدا حلال شمرده شده است، ما هم حلال میدانیم و آنچه درکتاب خدا حرام شمرده شده است، ما هم حرام می دانیم. توجه داشته باشید که بدون تردید آنچه رسول خدا صلی الله علیه وآله حرام کرده همانند چیزی است که خداوند حرام کرده است بنابراین، تفکیک کتاب و سنت جایز نیست و این که خداوند در آیه مورد بحث دستور به رجوع به رسول خدا صلی الله علیه وآله می دهد، دلیل بر این است که سنت رسول خدا، از نظر خداوند، همانند کتاب خدا و حجت است. بر این اساس آنچه از معارف دین و احکام در اسلام وجود دارد، باید به کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله برگردد.

۳- بر اولی الامر - با هر تعریفی که از آن باشیم - وحی نازل نمی شود تا او با رسول در بخش اول تبلیغ دین شریک باشد، بلکه تنها در بخش دوم، - داوری در مسائل اختلافی - با رسول شریک است. بنابر این در وجوب اطاعت

تنها در تشخیص نظر خود با رسول شریک هستند. از این جهت خداوند در تنازع امر آنها را به عنوان یک منبع مستقل ذکر نکرده، بلکه تنها فرموده است:

{فَإِنْ تَنازَعْتُمْ فِی شَیءٍ فَرُدُّوهُ إِلی اللّهِ وَالرَّسُولِ}

و قطعا مورد نزاع به قرینه آیات بعد - که از رجوع به طاغوت منع می کند - حکم خداوند در مسائل اختلافی مسلمانان خواهد بود.

ص: ۲۶

براین اساس حکمی که مسلمانان در نزاعها باید به آن رجوع کنند، در کتاب و سنت - که هر دو حجت قاطع هستند - وجود دارد.

بر اساس این آیه، قول اولی الامر هم - که حکم کتاب و سنت را بیان می کند - بدون هیچ قید و شرطی حجت قاطع است و در نهایت همه به کتاب و سنت برمی گردد. بنابراین اولی الامر - هر کس که باشد - نه چنین اختیاری دارد که حکم جدیدی که در کتاب و سنت نیست، وضع کند و نه اختیار دارد که حکمی از احکام خدا را که در کتاب و سنت است، نسخ کند و گرنه رجوع به خدا و رسول معنایی نخواهد داشت. به این آیه توجه کنید:

{وَما کانَ لِمُؤْمِنٍ وَلا مُؤْمِنَهٍ إِذا قَضَی اللّهُ وَرَسُولُهُ أَمْراً أَنْ یَکُونَ لَهُمُ الخِیَرَهُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ یَعْصِ اللّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالاً مُبِیناً}(۱)

بدین سان ترتیب خداوند، همان تشریع است و قضای رسول یا همان تشریع است یا اعم ازتشریع و نظر خود اوست و وجوب اطاعت از «اولی الامر»

۱- احزاب/۳۶.

در تبعیت از رأی آنان در حوزه ولایت آنان است در این که حکم خدا را از کتاب و سنت به دست می آورند.(۱)

۴- اطاعت از خدا و رسول در {اطیعوا الله و اطیعوا الرسول} هیچ قید و شرطی ندارد و این خود دلیل بر این است که رسول خدا صلی الله علیه وآله هیچ گاه امر یا نهیی که با حکم خدا منافات داشته باشد، نمی کند و اگر چنین امر و نهی ای از رسول خدا صلی الله علیه وآله صادر شود با اطلاق آیه در تناقض خواهد بود و چنین چیزی نسبت به رسول خدا صلی الله علیه وآله - با توجه به عصمت او از ناحیه خداوند - امکان ندارد.

این مسأله درباره «اولی الامر» نیز صادق است؛ یعنی در آیه اطاعت از «اولی الامر» نیزهیچ قید و شرطی ندارد و این خود دلیل بر این است که اولی الامر هرگز امر و یا نهیی که با حکم واقعی خداوند مخالف باشد، صادر نخواهد کرد و گرنه، نعوذبالله، کلام خداوند تناقض خواهد داشت و چنین مسأله ای در صورت برخورداری از عصمت الهی رخ نخواهد داد.

۱- المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۳۸۹.

تردیدی نیست که آیه مورد بحث بر عصمت اولی الامر دلالت می کند، و این نظریه اختصاص به شیعه ندارد، بلکه عده ای از دانشمندان اهل سنت نیز بر این باورند؛

فخررازی می نویسد:

«انّ اللّه تعالی امر بطاعه اولی الامر علی سبیل الجزم فی هـذه الآیه و من امر الله بطاعته علی سبیل الجزم و القطع لابد و ان یکون معصوما عن الخطاءاذ لو لم یکن معصوما عن الخطاء کان بتقـدیر اقـدامه علی الخطاء یکون قد امر الله بمتابعته فیکون ذلک امرا بفعل ذلک الخطاء و الخطاء لکونه خطا منهیّ عنه، فهذا یفضـی الی اجتماع الامر و النهی فی الفعل الواحد بالاعتبار الواحد و انّه محال.»(۱)

خداونـد در این آیه، به طور قطع، به اطـاعت از اولی الامر دسـتور داده است و هر کس را که خداونـد، به طور قطع، دسـتور به اطاعت از او را بدهد باید از خطا

۱- التفسیر الکبیر، ج ۱۰، ص ۱۴۶.

معصوم باشد؛ زیرا اگر معصوم نباشد، در صورتی که اقدام به خطا کرد، چنان است که گویا خداوند به پیروی از او فرمان داده است، در حالی که کار خطاء خطاست و خداوند به عدم پیروی از آن دستور داده است؛ در نتیجه لازم می آید که نسبت به یک کار، از یک جهت هم دستور به پیروی داشته باشیم و هم دستور به عدم پیروی و این محال است».

در این که از این آیه عصمت «اولی الامر» استفاده می شود، شبهه ای نیست و آنان که قائل به عصمت اولی الامر نشده اند، یا آیه را به دقت مطالعه نکرده اند و یا این که شبهاتی خارج از آیه، مانع پذیرش این نظریه شده است که در مباحث آینده مطرح خواهد شد.

أولی الامر از دیدگاه اهل سنت

درباره مصداق اولی الامر بین شیعه و اهل سنت اختلاف نظر وجود دارد. قبل از پرداختن به بحث مصداق اولی الامر از دیدگاه اهل سنت توجه به این نکته ضروری است که در آیاتی که شأن نزول بخصوصی دارند، شأن نزول آیه در فهم مقصود آیه بسیار تأثیر دارد. با این که آیه باید شأن نزول خود را شامل شود، شأن نزول هایی که در تفاسیر اهل سنت درباره آیات نقل کرده اند، گاه به قدری متناقض است که با محتوای آیه در تعارض است.

حال در آیه مورد بحث در منابع شیعه شأن نزول خاصی ذکر نشده و آیه مطلق است، ولی در منابع اهل سنت آمده است:

{انزلت فی عبدالله بن حذافه بن قیس اذ بعثه النبی صلی الله علیه وآله فی سریّه.}(۱)

آیه درباره عبدالله بن حذافه نازل شده است که رسول خداصلی الله علیه وآلهاو را به عنوان فرمانده یک گروه نظامی اعزام کرده بود.

حال به قصه اعزام «عبداللّه» توجه کنید:

{انّ رسول الله صلی الله علیه وآله امّره علی سریّه فامرهم ان یجمعوا حطبا و یوقدوا نارا، فلمّا اوقدوها امرهم بالتقحم فیها، فقال لهم: الم یامرکم رسول الله صلی الله علیه وآله بطاعتی و قال من اطاع امیری فقد اطاعنی؟ فقالوا: ما آمنا بالله و اتبعنا رسوله الاّ لننجوا من النار، فصوّب رسول الله فعلهم و قال: لا طاعه لمخلوق فی معصیه الخالق.}(۲)

۱- صحیح، البخاری، جزء ۵؛ کتاب التفسیر، ص ۱۸۰؛ تفسیر قرطبی، ج ۵، ص ۲۶۰.

۲- تفسیر قرطبی، ج ۵، ص ۲۶۰.

رسول خدا صلی الله علیه وآله عبدالله را به فرماندهی سپاهی منصوب کرد. او نیز پس از خروج از شهر به آنان دستور داد هیزم جمع کنند و آتشی برافروزند. پس از برافروختن آتش به آنان دستور داد که همگی وارد آتش شوند و به آنان گفت: مگر نه این است که رسول خدا صلی الله علیه وآله به شما دستور داده است از من اطاعت کنید و همچنین فرموده است هر کس

از فرمانده منصوب من اطاعت کند، از من اطاعت کرده است.

آنان از عبدالله اطاعت نکرده به او گفتند: ما به خدا و رسول خداصلی الله علیه وآله ایمان آورده ایم که از آتش نجات پیدا کنیم و برگشتند و رسول خدا صلی الله علیه وآله رفتار سپاه را تایید کرد و فرمود: دستور هیچ مخلوقی را که [متضمن] معصیت خداست، نباید اطاعت کرد.

اکنون سؤال این است که به چه دلیل شأن نزولی را برای آیه نقل کرده اند که حتی شامل مورد خود آن نیز نمیشود؛ زیرا آیه دستور می دهد که از اولی الامر اطاعت کنند، ولی سپاه با فرمانده مخالفت می کند و رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز مخالفت سپاه را تایید می کند؟!

ص: ۳۲

مصادیق «اولی الامر» از دیدگاه اهل سنت

۱- اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله:

اشاره

عده ای بر این باورند که «اولی الامر انّهم اصحاب محمّد صلی الله علیه وآله خاصّه»؛(۱) مقصود از «اولی الامر» اصحاب محمد صلی الله علیه وآله هستند».

نقد

اشاره

الف - پیشتر بیان شد که از آیه مورد بحث عصمت اولی الامر استفاده می شود، در حالی که در بین امت اسلامی هیچ کس برای همه اصحاب رسول خداصلی الله علیه وآله عصمت قائل نیست، تا اطاعت از آنان واجب باشد.

ب - اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله چنین شأنی برای خود قائل نبودند که مصداق آیه ما هستیم.

ج - گر چه در برخی از آیات و روایات از جمعی از اصحاب رسول خداصلی الله علیه وآله بسیار تجلیل شده است و آن تجلیل ها نیز واقعی است، ولی با توجه به تعریفی که اهل سنت درباره صحابه دارند، بررسی مجموع آیات و روایات درباره صحابه بیانگر این است که عده ای از صحابه در عصر خود حضرت رسول خداصلی الله علیه وآله و عده ای بعد از آن حضرت مرتد شده اند؛ برخی از آنان

ص: ۳۳

۱- همان، ج ۵، ص ۲۵۹.

مریض دلان بوده اند؛ عده ای از آنان در زمره منافقان پنهان و عده ای از منافقان آشکار و شماری از آنان، همکاران و جاسوسان دشمن بوده اند و عده ای از دستورات آن حضرت تخلف می کردند و... .

تاریخ اسلام، چه در عصر رسول خدا صلی الله علیه وآله و چه بعد از آن تا زمانی که آنان زنده بودند، از تخلفات آنان از احکام اسلام حکایت می کند.

۱ – انس بن مالک:

وی از تخلفات و تغییراتی که اصحاب در احکام اسلامی به وجود آورده اند، چنین یاد می کند:

«سمعت ابا عمران الجونی یقول سمعت انس بن مالک یقول: ما اعرف شیئا الیوم ممّا کنّا علیه علی عهد رسولالله صلی الله علیه وآله. قال: قلنا له: فاین الصلاه؟ قال: او لم تصنعوا فی الصلاه ما قد علمتم.»(۱)

ابو عمران جونی می گوید: شنیدم انس بن مالک می گفت: آنچه در عصر رسول خدا صلی الله علیه وآله انجام می دادیم امروز خبری از آن نیست!

۱- مسند، احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۵۳۵، حدیث ۱۱۵۶۶.

به او گفتیم: نماز که هست؟

گفت: شما می دانید در نماز چه تغییراتی داده اید!

حال چگونه می توان گفت مصداق اولی الامری که معصوم هستند و اطاعت آنان واجب است، همه صحابه باشند؟

۲- ابوبکر و عمر:

عده ای از اهل تسنن بر این باورند که:

«انها اشاره الی ابی بکر و عمر رضی الله عنهما خاصّه»؛(۱)

مقصود از اولی الامر ابوبکر و عمر هستند!

نقد

ابتدا رأی یاد شده درباره ابوبکر را به نقد می کشیم:

الف - با توجه به این که ابوبکر و عمر از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله هستند تمام ایرادهایی که درباره نظریه قبل یاد شد، بر این نظر هم وارد می شود.

ب - ابوبکر نه تنها ادعای عصمت نداشت، بلکه خودش را از بقیه مردم هم ضعیف تر می دانست؛ به گونه ای که نمی تواند حکومت را براساس دین اداره کند

۱- تفسیر، قرطبی، ج ۵، ص ۲۵۹.

و از آنان تقاضا می کرد تا هر کجا که بر خلاف دین رفتار کرد، او را هـدایت کننـد و به صـراحت در حضور اصـحاب رسول خـدا صـلی الله علیـه وآله گفت: من شـیطانی دارم که متعرض من می شـود و و وقـتی نزد من آمـد، از من دوری کنیـد. به این کلمات توجه کنید:

«ایهـا الناس فانّی قـد ولیّت علیکم و لست بخیرکم، فان احسـنت فاعینونی و ان اسأت فقوّمونی... اطیعونی ما اطعت الله و رسوله، فاذا عصیت الله و رسوله، فلا طاعه لی علیکم... و انّ لی شیطانا یعترینی، فاذا اتانی اجتنبونی.»(۱)

حـال چگونه می توان گفت چنین فردی مصـداق اولی الامـری است که خداونـد دسـتور داده بـدون قیـد و شـرط از او اطاعت کنند؟

ج - آنچه بیان شـد، مربوط به ابتدای حاکمیت ابوبکر بود که از زبان خود وی نقل کردیم، اما پایان حکومت او را هم از زبان خودش بشنویم:

در آخرین روز حیات ابوبکر، عبدالرحمان بن عوف بر او وارد شد و خواست او را تسلّی دهد که ابوبکر گفت:

۱- البدایه و النهایه، ج ۵، حوادث سال یازدهم، ص ۳؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۳۲؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۵۰ و ۴۶۰.

«اما انّی لا ـ آسی الاّ ـ علی ثلاث فعلتهنّ وددت انّی لم افعلهنّ، ثلاث لم افعلهنّ وددت انّی فعلتهنّ، و ثلاث وددت انّی سألت رسول الله صلی الله علیه وآله عنهن فامّا الثلاث اتی فعلتها وددت انّی لم اکن فعلتها فوددت انّی لم اکن کشفت عن بیت فاطمه و ترکته و لو اغلق علی حرب وو ددت انّی یوم سقیفه بنی ساعده کنت قذفت الامر فی عنق احد الرجلین عمر او ابی عبیده، فکان امیرا و کنت وزیرا وو ددت انّی اذا اتیت بالفجاه لم اکن احرقته و کنت قتلته بالحدید او اطلقته.»

اما من تأسف نمیخورم مگر بر سه کاری که انجام داده ام، ولی ای کاش انجام نمی دادم [از این قرارند]:

۱- ای کاش هر گز درِ خانه فاطمه علیهاالسّلام را نمی گشودم؛ گر چه آن در برای جنگ بسته شده بود؛(۱)

۱- بعداز آن که امام علی علیه السّلام و عده ای از مسلمانان همانند زبیر و... به عنوان اعتراض به تصمیم سقیفه بنی ساعده و بیعت نکردن با ابوبکر، در خانه حضرت زهرا علیهاالسّلام تحصن کردند، ابوبکر، عمر و عده ای را برای شکستن درِ خانه و دستگیری متحصنان و آوردن آنان برای بیعت با ابوبکر به مسجد فرستاد که آن حادثه غم انگیز و تأسف بار در تاریخ اسلام اتفاق افتاد و سرآغاز درگیری های زیادی شد که در مباحث قبل اسناد آن را ارائه کردیم.

۲- ای کاش در روز «سقیفه بنی ساعده» خلافت را به عمر یا ابوعبیده واگذار می کردم و آنان حاکم بودند و من مشاور؛(۱)

۳- و ای کاش هنگامی که فجات(۲) را آوردند او را نمی سوزاندم، بلکه او را با آهن می کشتم یا آزاد می کردم.

«و اما الثلاث التی ترکتها و وددت انّی فعلتها فوددت انّی یوم اتیت بالاشعث کنت ضربت عنقه فانّه یخیل الیّ انّه لا یری شرّا الاّ اعان علیه و وددت انّی حیث وجّهت خالدا الی اهل الرده اقمت بذی القصّه فان ظفر المسلمون و الا کنت ردءا لهم وودت حیث وجّهت خالدا الی الشام کنت وجّهت

۱- کارگردان اصلی سقیفه در بیعت گرفتن برای ابوبکر نیز این دو نفر بودند که در یک تصمیم قبلی این سه نفر به اضافه سالم مولی حذیفه تصمیم داشتند به ترتیب قدرت را در اختیار بگیرند. براین اساس بعد از ابوبکر، عمر خلیفه شد، ولی هنگام مرگ عمر، ابوعبیده و سالم از دنیا رفته بودند و عمر در آستانه مرگ خود گفت اگر این دو زنده بودند، هرگز انتخاب رهبری را به شورا واگذار نمی کردم.

۲- مقصود ایاس بن عبدالله بن عبدیا لیل سلمی است که دست به ترور و غارت زد و بعد از دستگیری، به دستور ابوبکر او را زنده در آتش سوزاندند.

عمر الی العراق فاکون قد بسطت کلتا یدی الیمین و الشمال فی سبیل الله»

و اما آن سه کاری که انجام ندادم و ای کاش انجام می دادم [اینها بودند]:

۱- ای کاش روزی که اشعث را به عنوان اسیر نزد من آوردند گردنش را می زدم؛(۱) زیرا چنین به نظرم می رسد که هیچ شرّی برایش پیش نیاید، مگر این که او به آن دامن زد.

۲- ای کاش وقتی خالد را برای جنگ مرتدان فرستادم، در ذی القصه می ماندم که در صورت شکست

۱- مقصود او اشعث بن قیس است که قبل از مسلمان شدن همراه کاروانی بود و با ترفندی خاص همراهان خود را به قتل رساند و اموال آنان را به غارت برد و برای در امان ماندن از قصاص اولیای دم و پس گرفتن اموال آنان به مدینه آمد و در پناه ابوبکر خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله رسید و ادعای مسلمانی کرد. بعد از ارتحال رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز سر به شورش برداشت که به محاصره خالد در آمد و با این که رئیس قبیله بود با خالد تبانی کرد که قومش را دست بسته تحویل دهد به شرطی که خودش را نکشد. خالد نیز آنان را کشت و اشعث را به عنوان اسیر نزد ابوبکر آورد. ابوبکر نیز به شرط آن که با خواهر نابینایش ازدواج کند، او را آزاد کرد. اشاره ابوبکر به این جریان اسارت دوم است. امیرالمؤمنین علیه السّلام نیز در خطبه ۱۹ نهج البلاغه به سابقه اشعث قبل و بعد از اسلام اشاره کرده است.

مسلمانان به آنان کمک می کردم؛(۱)

۳- و ای کاش هنگامی که خالد را برای فتح شام فرستادم عمر را نیز برای فتح عراق می فرستادم به گونه ای که با هردو بازویم در راه خدا می جنگیدم.

«و اما الثلاث اللواتی وددت انّی کنت سألت رسول الله صلی الله علیه وآله عنهنّ فوردت انّی سألته فیمن هذا الامر فکنّا لا ننازعه اهله و وددت انّی کنت سألته هل

۱- مقصود شورش های مرتدان است که خالد را برای سرکوبی آنان فرستاد و او نیز بر خلاف همه قوانین اسلام مالک بن نویره را که نماینده رسول خدا صلی الله علیه وآله بود کشت و همان شب با همسرش آمیزش انجام داد که این حرکت خالد در بین مسلمانان صدر اسلام بسیار زننده و تلخ بود؛ به گونه ای که هنگام ورود او به مدینه، عمر با او برخورد تندی کرد و هر چه اصرار کرد که ابوبکر او را از فرماندهی عزل و بر او حد جاری کند، ابوبکر زیر بار نرفت و اقدامات نظامی او را به رخ عمر کشید. این درگیری عمر با خالد بن ولید همچنان باقی بود تا این که عمر بعد از ابوبکر به قدرت رسید و در اولین سخنرانی که انجام داد، مردم را به استفاده از زور تهدید کرد. در این دوران، خالد بن ولید از طرف ابوبکر فرمانده سپاه شام بود که عمر در اولین دستور رسمی که صادر کرد ابوعبیده جراح را به عنوان فرمانده سپاه منصوب و خالد را عزل کرد و دستور داد خالد نباید در حکومت هیچ سمتی داشته باشد. الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۴۲۷؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۲۳؛ البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۸۴.

للانصار فی هذاالامر نصیب و وددت انّی سألته عن میراث العمه و ابنه الاخت، فانّ فی نفسی منهما حاجه.»(۱)

و اما آن سه چیزی که ای کاش از رسول خداصلی الله علیه وآله می پرسیدم: [از این قرار بودند]

۱- ای کاش از رسول خدا صلی الله علیه وآله می پرسیدم که خلافت حق کیست، تا با صاحبان آن به نزاع برنخیزیم؛

۲- ای کاش از رسول خدا صلی الله علیه وآله می پرسیدم که آیا انصار هم در خلافت حقی دارند یا نه؟

۳- ای کاش از رسول خدا صلی الله علیه وآله درباره ارث عمه و دختر خواهر می پرسیدم؛ زیرا در دلم نسبت به ارث این دو شبهه ای است.

آنچه بیان شد؛ سخنان ابوبکر در آخرین روز حیات او در این دنیاست. یکبار دیگر این مطالب را مرور کنید. سه کاری که ابوبکر انجام داده است و آرزو می کرد که هرگز انجام نمی داد، که این مسأله مشروعیت حکومت او را زیر سؤال می برد، که بنا نداریم بیشتر آن را توضیح دهیم.

اما آن سه کاری که انجام نداده است و آرزو می کرد که ای کاش انجام داده بود یک بار دیگر مرور کنید. در جریان حرکت های نظامی خالد که موجب

۱- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۱۹؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۴۶.

اعتراض عمر - که هم یار صـمیمی ابوبکر بود و در خیرخواهی او نسـبت به ابوبکر شـبهه ای نیست - شـده است، چه انسانهای بی گناهی کشـته شدند و چه اموالی به غارت رفت و چه هتک حرمت هایی که از زنان مسـلمان شد و... که داستانی بسیار غم انگیز است اما سه سؤالی که آرزو می کرد، از رسول خدا صلی الله علیه وآله می پرسید، قابل توجه است.

یکی از محورهـای سـخنرانی هـای «حجه الوداع» رسول خـدا صـلی الله علیه وآله همین مسـأله بود که اصـحاب بـا صاحبان امر درگیر نشوند و یکی از مواردی که در پیمان عقبه دوم - که به «بیعه الحرب» شهرت یافت - این بود که مسلمانان با پیامبرصلی الله علیه وآله بیعت کردند که با صاحبان امر درگیر نشوند.

بـدین ترتیب نمی توان پـذیرفت که با سابقه طرح این مسأله در بین مسـلمانان، به خصوص در حجه الوداع - که ابوبکر حضور داشت - او نپرسـیده باشد که صاحبان امر چه کسانی هسـتند، با این که او در سـقیفه برای خارج کردن انصار از میدان خود را احق و أولی به خلافت می دانست و حال که در پایان راه است از هجوم به خانه فاطمه علیهاالسّلام، که در واقع صاحب امر در آنجا بود، تأسف می خورد و... که جای توضیح بیشتر آن نیست.

ص: ۴۲

اکنون سؤال این است که آیا شایسته است که چنین انسانی را با این اعترافات صریح، نسبت به کارهایی که نباید انجام می داد و کارهایی که می بایست انجام می داد و انجام نداده است، مصداق اولی الامری بدانیم که خداوند دستور داده است در هر شرایطی از او پیروی کنیم؟!

در ادامه، به نقد رأی یاد شده درباره عمر می پردازیم:

۱- نقدهایی که بر همه صحابه به عنوان کلی مطرح شد بر او نیز وارد است؛

۲- عمر در به قدرت رسیدن ابوبکر و ادامه حکومت او نقش اساسی داشت؛ بنابر این او در کارهای ابوبکر شریک است و بخش عمده ای ازنقدهایی که بر ابوبکر یاد شد، بر او نیز وارد است.

۳- اگر بخواهیم عملکرد عمر را نقد کنیم سخن بسیار طولانی خواهد بود و تنها به یک عملکرد او اشاره می کنیم.

قرآن می فرماید:

{وَما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا}(۱)

ص: ۴۳

۱- حشر/۷.

و آیات دیگری که به متابعت مطلق از رسول خدا صلی الله علیه وآله دستور می دهد و آیاتی که سخن رسول خدا صلی الله علیه وآله را وحی می داند نه سخن از روی هوای نفس؛

{وَما یَنْطِقُ عَنِ الهَوی * إِنْ هُوَ إِلاّ وَحْیٌ یُوحی}(۱)

با این وصف، در روز پنجشنبه که رسول خدا صلی الله علیه وآله در حجره اش در حضور اصحاب دستور داد [کاغذ و قلمی] بیاورید تا چیزی بنویسم که هرگز گمراه نشوید، عمر فریاد زد:

«ان الرجل لیهجر، حسبنا کتاب الله.»(۲)

اکنون سؤال این است که براستی کسی که با صراحت به مخالفت با دستور رسول خدا صلی الله علیه وآله برمی خیزد؛ همان أولی الامری است که خداوند دستور داده است، در هر شرایطی، از او اطاعت کنند؟ و اگر شما در آنجا بودید، چه می کردید؟ آیا به دستور رسول خدا صلی الله علیه وآله عمل می کردید یا به دستور عمر؟

۱- نجم/۵-۴.

۲- صحیح، البخاری، کتاب المریض باب قول المریض قوموا عنّی؛ صحیح، مسلم، باب ترک الوصیه، ص ۷۶؛ مسند، احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۵۵۲، ج ۴، ص ۳۰۸؛ تاریخ، طبری، ج ۲، ص ۴۳۶؛ کامل، ابن اثیر، ج ۲، ص ۳۲۰.

۳- فرماندهان جنگ

اشاره

عده ای بر این باورند که مقصود از اولی الامر - «هم امراء السرایا»(۱) - فرماندهان جنگی هستند.

نقد

الف - پیشتر بیان شد که آیه مورد بحث بیانگر عصمت اولی الامر است، در حالی که هیچ کس برای فرماندهان نظامی عصمت قائل نیست؛

ب - فرماندهان نظامی رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز چنین ادعایی نداشته اند، حتی «عبدالله بن حذافه» که گفته اند آیه درباره او نازل شده چنین ادعایی نداشته است؛

ج: نه پیامبر صلی الله علیه وآله و نه اصحاب او چنین اعتقادی درباره فرماندهان نظامی نداشتند و شاهد آن این است که پیامبر صلی الله علیه وآله در همین جریان، مخالفت صحابه با عبدالله را تایید کرد.

براین اساس نمی توان گفت: مقصود از اولی الامری که خداوند دستور داده است در هر شرایطی از آنان پیروی کنیم، فرماندهان نظامی باشند.

ص: ۴۵

۱- الکشاف، ج ۱، ص ۵۳۵؛ تفسیر، قرطبی، ج ۵، ص ۲۶۰.

۴- قاریان و عالمان

اشاره

عده ای بر این باورند که مقصود از اولی الامر، قاریان و عالمان هستند که نظریه مالک هم همین بوده است؛

«اهل القرآن و العلم و هو اختیار مالک»(۱)

نقد

الف - با توجه به این که مستفاد از آیه عصمت اولی الامر است، هیچ قاری قرآن و هیچ اهل علمی در دنیای اسلام ادعای عصمت نکرده است؛

ب - امت اسلامی با همه اختلافاتی که دارند این دو گروه را معصوم نمی دانند؛

ج - بررسی زندگی هر دو گروه - قاریان و عالمان - حکایت از آن دارد که نمی توان به این نتیجه رسید که اینان اولی الامری هستند که خداوند دستور داده است در هر شرایطی از آنان اطاعت کنند.

۵- عالمان دیندار

اشاره

عده ای بر این باورند که اولی الامر، دانشمندان دینداری هستند که به مردم دین را آموزش می دهند و آنان را امر به معروف و نهی از منکر می کنند.

۱- تفسیر، قرطبی، ج ۵، ص ۲۵۹.

«هم العلماء الدینون الذین یعلّمون الناس الدین و یأمرونهم

بالمعروف و ینهون عن المنکر»؛(۱)

نقد

ایـن نظریه شـبیه نظریه قبـل است و ایراداتی که دربـاره آن نظر یـاد شـد بر این نظر هم وارد است و بیشـتر از این ارزش نقـد را ندارد.

۶- اهل حل و عقد

اشاره

عده ای بر این باورند که اولی الامر، صاحبان عقل و اندیشه هستند که تدبیر امور مردم با آنان است؛

«هم اولوا العقل و الرأی الذین یدبّرون امرالناس»؛(۲)

نقد

الف - پیشتر بیان شد که امت اسـلامی با همه اختلافات خود در این مسأله اتفاق نظر دارند که عالمان دینی معصوم نیسـتند، تا چه رسد به اهل حل و عقد که گاه از عالمان دینی هم نیستند؛

۱- کشاف، ج ۱، ص ۵۳۵؛ تفسیر، قرطبی، ج ۵، ص ۲۵۹.

۲- تفسیر، قرطبی، ج ۵، ص ۲۶۰.

ب – همه حکومت ها در سراسر دنیا، دارای چنین اصحاب اهل حل و عقدی هستند. بسیاری از جنایت هایی که حکومت ها در طول تاریخ انجام داده اند به وسیله همین گونه افراد طراحی و اجرا شده است. براین اساس چگونه می توان گفت مقصود از اولی الامری که خداوند دستور داده است – در هر شرایطی از آنان پیروی کنید – اهل حل و عقد هستند؟

۷– صاحبان قدرت

اشاره

عده ای بر این باورند که اولی الامر، حاکمان و صاحبان قدرت هستند.

«اولی الامر منکم ذوی الامر»(۱)

این نظریه بیشترین طرفدار را در بین اهل سنت – به خصوص اهل حدیث – دارد. قبل از نقد نظر یاد شده این سؤال مطرح است که چرا بیشتر اهل سنت به این نظر رسیده اند؟

۱– صحیح، بخاری، کتاب الفتن باب دوم، حدیث ۷؛ صحیح، مسلم، کتاب الاماره باب وجوب طاعه الامراء؛ السنن الکبری، ج ۴، ص ۴۲۱، حدیث ۷۷۷۰؛ سنن، ابن ماجه، ج ۲، ص ۹۵۷، حدیث ۲۸۶۶؛ الموطأ، ص ۳۹۲، حدیث ۵؛ مسند، احمد، ج ۵، ص ۳۱۴ و ۳۱۹؛ مسند، الحمیدی، ج ۱، ص ۱۹۲، حدیث ۳۸۹؛ مصنف، ابن ابی شیبه، ج ۸، ص ۶۱۴، حدیث ۱۴۹؛ السنه لابن ابی عاصم، ص ۴۸۰، حدیث ۱۰۲۹؛ مسند ابی عوانه، ج ۴، ص ۴۰۶، حدیث ۷۱۱۹؛ مسند، الشاشی، ج ۳، ص ۱۱۹، حدیث ۱۱۸۰؛ الاحسان، بترتیب صحیح ابن حبّان، ج ۷، ص ۳۹، حدیث ۴۵۳۰.

در پاسخ این سؤال باید گفت: اهل سنت در منابع حدیثی خود روایاتی دارند که چون نتوانسته اند مصداق درست آنها را تشخیص دهند، بناچار به این نظر گرایش پیدا کرده اند که صاحبان قدرت را اولی الامر بدانند؛

الف - روایاتی که می گوید: نباید با صاحبان امر درگیر شوند؛

«عن عباده بن الصامت قال: دعانا النبی صلی الله علیه وآله فبایعناه فکان فی ما اخذ علینا ان بایعناه علی السمع و الطاعه و الا ننازع الامر اهله الّا ان تروا کفرا بواحاعندکم من الله فیه برهان.»(۱)

عباده بن صامت می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله ما را خواست و ما با او بیعت کردیم. از مواردی که بر آن بیعت کردیم این بود که تسلیم باشیم و با صاحبان امر درگیر نشویم مگر این که کفر آشکاری را ببینیم که

ص: ۴۹

۱- صحیح، البخاری کتاب الفتن باب دوم، حدیث ۷؛ صحیح، مسلم، کتاب الاماره باب وجوب طاعه الامراء؛ السنن الکبری، ج ۴، ص ۴۲۱؛ حدیث ۷۷۷؛ سنن، ابی ماجه، ج ۲، ص ۹۵۷، حدیث ۲۸۶۶؛ الموطأ، ص ۳۹۲، حدیث ۵؛ مسند، احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۳۱۴ و ۳۱۹؛ مسند، الحمیدی، ج ۱، ص ۱۹۲، حدیث ۳۸۹؛ مصنف، ابن ابی شیبه، ج ۸، ص ۶۱۴، حدیث ۱۴۹؛ السنه، لابن ابی عاصم، ص ۴۸۰، حدیث ۱۰۲۹؛ مسند، ابی عوانه، ج ۴، ص ۴۰۶، حدیث ۷۱۱۹؛ مسند، الشاشی، ج ۳، ص ۱۱۹، حدیث ۱۱۸۰؛ الاحسان، بترتیب صحیح ابن حبّان، ج ۷، ص ۳۹، حدیث ۴۵۳۰.

دلیل قطعی از طرف خداوند داشته باشد.

پیشتر بیان کردیم که رسول خدا صلی الله علیه وآله این مسأله را چند بار تکرار کرده است و آنچه عباده بن صامت نقل می کند جریان بیعه الحرب است. در جریان حجه الوداع نیز رسول خدا صلی الله علیه وآله چندین بار تأکید کرده است که اصحاب بعد از او با صاحبان امر درگیر نشوند.

ب – روایاتی که می گوید: هر کس بدون پیروی از امامی بمیرد به مرگ جاهلی مرده است؛

«قال رسول الله صلی الله علیه وآله: من مات بغیر امام مات میته جاهلیّه.»(۱)

هر کس بدون پیروی از امامی بمیرد، به مرگ جاهلی مرده است.

ج – روایاتی که خروج بر سلطان را منع می کند؛

«من کره من امیره شیئا فلیصبر علیه، فانّه من خرج عن السلطان شبرا مات میته جاهلیه.»(۲)

ص: ۵۰

۱- مسند، احمدبن حنبل، ج ۴، ص ۹۶؛ مسند، ابی یعلی، ج ۱۳، ص ۳۶۶، حدیث ۷۶۷۵؛ المعجم الکبیر، ج ۱۹، ص ۳۸۸، حدیث ۹۹۱۰؛ مسند، الطیالسی، ص ۲۵۹، حدیث ۱۹۱۳؛ السنه، لابن ابی عاصم، ص ۴۸۹، حدیث ۱۰۵۷؛ الاحسان، بترتیب صحیح ابن حبان، ج ۷، ص ۴۹، حدیث ۴۵۵۴؛ حلیه الاولیاء، ج ۳، ص ۲۲۴.

۲- صحیح، مسلم، ج ۶، ص ۲۱؛ صحیح، البخاری، ج ۹، ص ۸۴، حدیث ۵ و ص ۱۱۳، حدیث ۷؛ سنن، الدارمی، ج ۲، ص ۱۶۶، حدیث ۲۵۱۵؛ مسند، احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۲۷۵، ۲۹۷، ۳۱۰؛ المعجم الکبیر، ج ۱۲، ص ۱۲۴، حدیث ۱۲۷۵۹؛ السنن الکبری، لبیهقی، ج ۸، ص ۱۵۷.

هر کس از حاکمش کار ناخوشایندی دید باید صبر کند؛ زیرا هر کس به اندازه یک وجب بر حاکم خروج کند به مرگ جاهلی مرده است.

د - روایاتی که اطاعت از سلطان را واجب شمرده است؛

«من خلع یدا من طاعته لقی الله یوم القیامه لا حجّه له و من مات و لیس فی عنقه بیعه مات میتّه جاهلیّه.»(۱)

هر کس دست از اطاعت سلطان بردارد، روز قیامت در حالی خداوند را ملاقات خواهد کرد که حجتی ندارد و هر کس بمیرد و بیعت امامی در گردنش نباشد به مرگ جاهلی مرده است.

ه-- روایات اثنا عشر خلیفه که پیشتر بیان شد، نتوانسته اند آن را بر خلفای بعد از پیامبر تطبیق دهند و روایات دیگر، به ویژه با توجه به آیه مورد بحث که اطاعت از

اولی الامر را بدون قید و شرط واجب می کند و از این اطلاق عصمت به دست می آید و از طرفی جانشینی رسول خدا صلی الله علیه وآله که قابل انکار نیست و آنان

۱- صحیح، مسلم، ج ۶، ص ۲۲.

که در صدر اسلام چه بنی امیه و چه بنی عباس قدرت را به دست گرفتند عموما افراد فاسد، فاجر و منحرف از دین بوده اند. مجموع این عوامل باعث شد تا آنان نه تنها عصمت را در جانشین رسول خدا صلی الله علیه وآله یا به تعبیری در امام شرط ندانند، بلکه شرط بودن عدالت را هم نپذیرفته اند و هر کس به هر شیوه ای که قدرت را به دست گرفت او را امام خوانده و قیام علیه او را نیز ممنوع شمرده و متابعت از او را هم لازم دانسته اند.

به سخنان احمد بن حنبل، پیشوای حنابله، توجه کنید:

«السمع و الطاعه للائمه و امیرالمؤمنین البرّ والفاجر و من ولی الخلافه فاجمع الناس و رضوا به و من غلبهم بالسیف و سمی امیرالمؤمنین و الغز و ماض مع الامراء الی یوم القیامه البرّ و الفاجر و اقامه الحدود الی الائمّه و لیس لاحد ان یطعن علیهم و ینازعهم و دفع الصدقات الیهم جائز من دفعها الیهم اجزأت عنهم برّا کان او فاجرا و صلاه الجمعه

ص: ۵۲

خلفه و خلف کل من ولی جائزه اقامته و من اعادها فهو

مبتدع تارک للاوثار مخالف للسنّه.»(۱)

باید مطیع رهبران و پیشوای مسلمانان – چه صالح و چه فاجر – بود. همچنین باید از هر کسی که خلافت را به دست می گیرد و مردم قبولش دارند اطاعت کرد. همچنین باید مطیع هر کسی بود که با زور اسلحه قدرت را به دست گرفته و خود را امام مسلمانان نامیده است. جنگیدن همراه حاکمان تا قیامت جایز است، چه حاکمان صالح و چه حاکمان فاسد. اجرای حدود شرعی به عهده حاکمان است و هیچ کس حق ندارد آنان را نقد کند یا علیه آنان قیام کند و با آنان درگیر شود. پرداخت صدقات

به آنان جایز است و هر کس صدقات را به آنان بپردازد وظیفه اش را انجام داده است؛ چه آنان صالح باشند و چه فاجر.

نماز جمعه پشت سر امام و هر کسی که قدرت را به دست بگیرد، جایز است و هر کس چنین نمازی را اعاده کند بدعتگزار و مخالف سنت و آثارِ رسیده است!

۱- تاریخ المذاهب الاسلامیه، لابی زهره، ج ۲، ص ۳۲۲.

از این سـخنان نبایـد در شـگفت شـد و این گونه اظهار نظر کردن و فتوا دادن اختصاص به احمـد بن حنبل ندارد بلکه اکثریت اهل سنت چنین نظری دارند. ابوجعفر طحاوی از دانشمندان مشهور حنفی می نویسد:

«و لاـ نری الخروج علی ائمّتنـا و لاولاـه امرنا و ان جاروا و لا نـدعوا علی احـد منهم و لا ننزع یـدامن طاعتهم و نری طاعتهم من طاعات الله عزّوجلّ فریضه علینا مالم یامروا بمعصیه.»(۱)

ابوالحسن اشعری بنیانگذار مکتب اشاعره نیز در تبیین عقاید مورد اتفاق اهل سنت می گوید:

«و یرون العیـد و الجمعه و الجمـاعه خلف کل امام برّ و فاجر... و یرون الـدعاء لائمّه المسـلمین بالصـلاح و ان لا یخرجوا علیهم بالسیف و ان لا یقاتلوا فی الفتن.»(۲)

۱- شرح العقیده الطحاویه، ص ۱۱۰.

۲- مقالات الاسلامیین، ص ۳۲۳.

اهل سنت بر این عقیده اند که نماز عید، جمعه و جماعت پشت سر هر امامی جایز است؛ چه صالح باشد و چه فاسد... و بر این عقیـده اند که باید برای پیشوایان مسـلمانان دعا کرد و این که نباید علیه آنان قیام مسـلحانه کرد و در آشوبهای علیه آنان نباید شرکت جست.

ابوبکر باقلانی از دانشمندان معروف اهل سنت در این باره می گوید:

«ان قال قائل ما الذی یوجب خلع الامام عندکم؟ قیل له: یوجب ذلک امور، منها کفر بعد

ایمان و منها ترکه الصـلاه و الـدعاء الی ذلک و منها عنـد کثیر من الناس فسـقه و ظلمه بغضب الاموال و ضـرب الابشار و تناول النفوس المحرّمه و تضـییع الحقوق و تعطیل الحـدود و قال الجمهور من اهل الاثبات و اصـحاب الحدیث لا ینخلع بهذه الامور و لا یجب الخروج علیه، بل یجب وعظه و تخویفه و ترک طاعته فی شی ء ممّا یدعوا الیه من معاصی الله.»(۱)

۱- التمهید، ص ۱۸۶.

اگر کسی بپرسد به نظر شما چه چیزهایی باعث سلب مشروعیت حاکم می شود؟ به او گفته می شود: کافر شدن، نماز نخواندن و مردم را به بی نمازی تشویق کردن، و نزد بیشتر مردم [اشتهار داشتن به] فسق و تجاوز به اموال مردم،تازیانه زدن به مردم، کشتن بناحق مردم ، از بین بردن حقوق مردم و اجرا نکردن حدود الهی، ولی اکثریت اهل حدیث بر این باورند که اگر حاکم همه کارها را هم انجام دهد مشروعیت خود را از دست نمی دهد و نباید علیه او قیام کرد، بلکه باید او را موعظه کنند و از پیامدهای کارهایش بترسانند و در جایی که دستور به گناه می دهد، از او اطاعت نکنند!

قرطبی از سهل بن عبدالله نقل می کند:

«اطیعوا السلطان فی سبعه: ضرب الدراهم و الدنانیر و المکائیل و الاوزان و الاحکام و الحج و الجمعه و العیدین و الجهاد و... و اذا نهی السطان العالم ان یفتی فلیس له ان یفتی فان افتی فهو عاص و ان کان امیرا جائرا.»(۱)

در هفت چیز از حاکم اطاعت کنید: پول رایجی که

ص: ۵۶

۱- الجامع لاحکام القرآن، قرطبی، ج ۵، ص ۲۵۹.

منتشر می کند، معیارهای سنجش اشیایی که مشخص می کند، احکامی که صادر می کند، در گزاردن حج، نماز جمعه، نماز عیدین و جهاد... و اگر عالمی را از فتوا دادن منع کرد عالم حق ندارد فتوا بدهد و اگر فتوا بدهد گناهکار است، حتی اگر حاکم، شخصی ستمگر باشد.

براستی می توان این سخنان را به خدا و پیامبر صلی الله علیه وآله نسبت داد و گفت خداوند دستور داده است از حاکم فاسق، فاجر و... اطاعت کنید، حق ندارید علیه آنان شورش و از دستور آنان سرپیچی کنید و نباید سخن حق و حکم خدا را بگوئید؟ این چنین سخن گفتن و تسلیم محض حاکمان جور و ستم بودن برخلاف قرآن، سنت، عقل و فطرت سلیم انسانی است. در ادامه به شرح آن خواهیم پرداخت.

اطاعت های ممنوع در قرآن

مطیع محض حاکمان جور بودن و اطاعت از آنان خلاف قرآن است؛ زیرا خداوند در قرآن اطاعت از گروه های زیر را ممنوع کرده است:

کافران: از کسانی که اطاعت از آنها منع شده است، کافران هستند.

به این آیه توجه کنید:

{فَلا تُطِعِ الکافِرِینَ وَجاهِدْهُمْ بِهِ جِهاداً کَبِیراً}(۱)

پس تو هرگز تابع کافران مباش و با آنان سخت جهاد و کارزار کن.

در حالی که پیشتر از باقلانی نقل کردیم که اکثریت اهل حدیث بر این باورند که اگر حاکم مسلمانی کافر شد، نه مشروعیت خود را از دست می دهد و نه می توان علیه او قیام کرد، بلکه باید مطیع او بود.

۲- غافلان و تبهکاران: از کسانی که در قرآن اطاعت از آنان منع شده است، این گروه هستند. به این آیه توجه کنید

{وَلا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنا قَلْبَهُ عَنْ ذِکْرِنا وَاتَّبَعَ هَواهُ وَکانَ أَمْرُهُ فُرُطاً }(۲)

و هرگز از کسانی که قلبشان را از یاد خود غافل کردیم و تابع هوای نفس خود شده و به تبهکاری پرداخته اند، متابعت مکن.

۱- فرقان/۵۲.

۲- کهف/۲۸.

۳- تکذیب کنندگان: از کسانی که اطاعت از آنان ممنوع شده است، تکذیب کنندگان آیات الهی هستند؛

{فَلا تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ}(۱)

پس تو هرگز از تکذیب کنندگان آیات الهی پیروی مکن.

۴- قسم خوران فرومایه: از کسانی که اطاعت از آنان منع شده است، انسانهای پست و فرومایه ای هستند که دائم سوگند می خورند؛

{وَلا تُطِعْ كُلَّ حَلّافٍ مَهِينٍ}(۲)

و تو هرگز اطاعت مکن از انسان فرومایه ای که بسیار قسم یاد می کند.

۵- گناهکاران: از کسانی که در قرآن اطاعت از آنان منع شده است، گناهکاران هستند؛

{فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِماً أَوْ كَفُوراً}(۳)

پس در حکم پروردگارت صبور باش واز هیچ گناهکار

۱- قلم/۸.

۲- قلم/۱۰.

۳- انسان/۲۴.

یا کافری اطاعت مکن.

۶- اسراف کاران: از کسانی که اطاعت از آنان منع شده است، مسرفان هسستند.

{وَلا تُطِيعُوا أَمْرَ المُسْرِفِينَ}(۱)؛

و هرگز از اسرافکاران متابعت نکنید.

و آیات دیگری که با الفاظ متفاوت این واقعیت را بیان می کنند که از کسانی که برخلاف دستورات خداوند رفتار می کنند، اطاعت نکنید. با این حال، آیا می توان به خداوند نسبت داد که مقصود او از «اولی الامر» حاکمان فاسد، گناهکار، اسراف کار، تبهکار و... هستند و مردم موظفند در هر شرایطی از آنان پیروی کنند!

اطاعتهای ممنوع در سنت

در سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله مخالفت با حاکمان فاسد و مبارزه با آنان یک اصل مسلّم است و اگر چنین نبود انبیاء با حاکمان فاسق و فاجر زمان خود مبارزه نمیکردند و رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز با قریش درگیر نمی شد.

مبارزه با ظلم، کفر، فساد و طغیان از اصول مسلّم سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله است و نیاز به دلیل ندارد. به روایتهای زیر توجه کنید:

ص: ۶۰

۱- شعراء/۱۵۱.

قال رسول الله صلی الله علیه وآله: «لا طاعه لمخلوق فی معصیه الخالق».(۱)

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: از هیچ مخلوقی که در گناه است، نباید اطاعت کرد.

قال رسول الله صلی الله علیه وآله: «من ارضی سلطانا بما یسخط ربّه خرج من دین الله.»(۲)

هر کس سلطانی را به چیزی راضی کند که موجب خشم خداوند شود، از دین خدا خارج شده است.

قال رسول الله صلی الله علیه وآله: «اسمعوا هل سمعتم انّه سیکون بعدی امراء فمن دخل علیهم فصدّقهم بکذبهم و اعانهم علی ظلمهم فلیس منّی و لست منه و لیس بوارد علیّ الحوض و من لم یدخل علیهم و لم یعنهم علی

۱- کنزالعمال، ج ۶، ص ۶۷، حدیث ۱۴۸۷۵.

۲- همان، ص ۷۰، حدیث ۱۴۸۸۸.

ظلمهم و لم یصدقهم بکذبهم فهو منّی و انا منه و هو وارد علیّ الحوض.»(۱)

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: بشنوید! آیا شنیده اید که بعد از من حاکمانی خواهند آمد، پس هر کس بر آنان وارد شود و با این که آنان دروغ می گویند آنان را تصدیق کند و بر ستمی که انجام می دهند آنان را یاری کند، از من نیست و من هم از او نیستم و بر حوض بر من وارد نمی شود و مرا ملاقات نخواهد کرد و آن که بر آنان وارد نشود و بر ظلم همکار آنان نباشد و دروغهای آنان را تصدیق نکند، او از من است و من از او هستم و بر حوض بر من وارد می شود.

قال رسول الله صلی الله علیه وآله: «سیکون علیکم ائمّه یملکون ارزاقکم یحدّثونکم فیکذّبونکم و یعملون فیسیئون العمل لا یرضون منکم حتی تحسّنوا قبیحهم و تصدّقوا

ص: ۶۲

۱- همان، ص ۷۰، حدیث ۱۴۸۹۱.

كذبهم فاعطوهم الحق ما رضوا به فاذا تجاوزوا فمن قتل

على ذلك فهو شهيد.»(۱)

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: بعد از من حاکمانی بر شما مسلط می شوند که منابع مالی شما را در اختیار دارند، احادیثی برای شما نقل می کنند و شما را در احادیثی که نقل می کنید، تکذیب می کنند و باشما بد رفتاری می کنند، تا اعمال زشت آنان را تحسین نکنید و دروغهای آنان را تصدیق ننمایید، از شما راضی نخواهند شد. تا آنجا که حق را رعایت می کنند، حق را به آنان بدهید و هنگامی که از حق تجاوز کردند [با آنان به مبارزه برخیزید] و هر کس در این راه کشته شود، شهید است.

آیا با این گونه روایات که هرگونه همکاری با حاکم ظالم را خروج از دین خدا می شمارد و مبارزه و کشته شدن در این راه را شهادت می داند، می توان گفت هر حاکمی که به هر شکلی قدرت را در اختیار بگیرد و به هرگونه ای عمل کند اولی الامری است که باید از او اطاعت کرد؟

۱- همان، ص ۴۷، حدیث ۱۴۸۷۶.

آنچه بیـان شـد، بخش بسـیار نـاچیزی از روایـات در منـابع اهـل سـنت بـود که به عنوان نمونه ارائه کردیم و بررسـی این گونه روایات در منابع شیعه بسیار مفصل و تکان دهندهتر است.

اطاعت های ممنوع از نظر عقل

بـا کمی توجه به وظـایفی که انبیـاء در هـدایت خلق و گسترش عـدالت و از بین بردن فساد و جایگزین کردن صـلاح در زمین داشـته اند، نمی توان این مسأله را از نظر عقلی پذیرفت که اولی الامری که خداوند به اطاعت بدون قید و شـرط از آنها دستور داده است، هر حاکمی است که قدرت را به دست گرفته باشد.

البته این تنهـا مـا نیستیم که می گوییم نمی توان حاکم جور را اولی الامر دانست، بلکه بسـیاری از دانشـمندان اهل سـنت نیز بر این باورند؛

زمخشری در توضیح آیه مورد بحث پس از آن که بعضی از وظایف اولی الامر را می شمارد، می نویسد:

«و امراء الجور لا یؤدّون امانه و لا یحکمون بعدل و لا یردّون شیئا الی کتاب و لا الی سنّه انّما یتبعون شهواتهم حیث

ذهبت بهم فهم منسلخون عن صفات الذین هم اولی الامر عندالله و رسوله و احقّ اسمائهم اللصوص المتغلّبه.»(۱)

حاکمان جور امانت را بر نمی گردانند، به عدل حکم

نمی کنند، چیزی را به کتاب خدا و سنت رسول خداصلی الله علیه وآله ارجاع نمی دهند، تنها از خواسته های خودشان پیروی می کنند؛ آنان با صفاتی که اولی الامر نزد خدا و رسول دارند، بیگانه اند و شایسته ترین نام برای آنان این است که آنان را دزدان پیروز بنامیم.

با توجه به مفاد آیه به گونه ای که اولی الامر بر خدا و رسول خدا صلی الله علیه وآله عطف شده است و اطاعت از آنان نیز همانند اطاعت از خدا و رسول خدا صلی الله علیه وآله مطلق و بدون قید و شرط است، باید مقصود از اولی الامر عده خاصی باشند نه هر حاکمی. زمخشری در این باره می نویسد:

«و المراد باولی الامر منکم امراء الحق، لانّ امراء الجور الله و رسوله بریئان منهم فلا یعطفون علی الله و رسوله فی وجوب الطاعه لهم و انّما یجمع بین الله و رسوله و الامراء

۱- الکشاف، ج ۱، ص ۵۳۶.

الموافقین لهما فی ایثار العدل و اختیار الحق و الامر بهما و النهی عن اضدادهما»(۱)

مقصود از اولی الامر، امرای حق هستند؛ زیرا خدا و رسول خداصلی الله علیه وآله از امرای جور بیزارند و نمی شود در وجوب اطاعت بر خدا و رسول در آیه عطف شوند که بدون هیچ قید و شرطی از آنان اطاعت کنند؛ تنها امرایی همراه خدا و رسول خداصلی الله علیه وآله خواهند بود که در گزینش حق و عدل و دستور به آنها و جلوگیری از ظلم و جور همنوا با خدا ورسول خدا صلی الله علیه وآله باشند.

با توجه به آنچه بیان شد، مصادیقی که از نظر اهل سنت برای اولی الامر در نظر گرفته شده است، قابل اعتماد نیست و نمی توان گفت مقصود خداوند این گروه هستند.

اولی الامر از دیدگاه شیعه

از نظر دانشمندان شیعه مصداق اولی الامر تنها کسانی هستند که از عصمت برخوردارند و این مورد اتفاق است که مصداق کامل و جامع آن تنها ائمه علیهاالسّلام هستند؛

۱- همان، ص ۵۳۵.

«و امـا اصـحابنا فانّهم رو و اعن الباقر و الصادق علیه السّـلام انّ اولی الامر هم الائمّه من آل محمدصـلی الله علیه وآله اوجب الله طاعتهم بالاطلاق، کما اوجب طاعته و طاعه رسوله، و لا یجوزان یوجب الله طاعه احد علی الاطلاق الاّ من ثبتت عصـمته، و علم انّ بـاطنه کظـاهره و امن منه الغلط و الامر بالقبیـح و لیس ذلک بحاصل فی الامراء و لاالعلماء سواهم، جلّ الله ان یأمر بطاعه من یعصـیه او بالانقیاد للمختلفین فی القول و الفعل، لانّه محال ان یطاع المختلفون کما انّه محال ان یجتمع ما اختلفوا فیه و ممّا یدل علی ذلـک ایضـا ان الله تعـالی لم یقرن طـاعه اولی الاـمر بطـاعه رسوله کما قرن طاعه رسوله بطاعته الاّ و اولی الامر فوق الخلق جمیعا، کما انّ الرسول صـلی الله علیه وآله فوق اولی الامر و فوق سائر الخلق و هـذه صـفه ائمه الهـدی من آل محمـد صـلی الله علیه وآله الذین ثبتت امامتهم و

عصمتهم و اتفقت الامه علی علوّ رتبتهم و عدالتهم.»(۱)

اما امامیّه از امام باقر و صادق ‘ روایت کرده اند که مقصود از اولی الامر امامان از آل محمد صلی الله علیه وآله هستند که خداوند اطاعت از آنان را به طور مطلق واجب کرده است،همان طور که اطاعت از خود و رسولش را به طور مطلق واجب کرده است و جایز نیست خداوند اطاعت از کسی را به طور مطلق واجب کند مگر این که عصمت او ثابت شده باشد و خداوند می داند که باطن و ظاهر آن شخص یکسان و از اشتباه در امان است و به کار زشت فرمان نمی دهد، و چنین چیزی در امیران و علمایی جز امامان از آل محمدصلی الله علیه وآله حاصل نمی شود. خداوند برتر از آن است که دستور به اطاعت از کسی بدهد که نافرمانی می کند یا به تسلیم در برابر کسی فرمان بدهد که رفتار و گفتار آنان یکسان نیست؛ زیرا از نظر عقلی محال است آنان که رفتار و گفتارشان یکسان نیست مورد اطاعت واقع شوند، همان طور که از نظر عقلی محال است که امرو نهی در شی ء واحد و

۱- مجمع البیان، ج ۳، ص ۶۴، بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۲۸۴.

از جهت واحـد جمع شود. اولی الامر از دیگران برترنـد، چنان که رسول خداصلی الله علیه وآله از اولی الامر و بقیه خلق برتر است. به همین دلیـل خداونـد اطـاعت از اولی الامر را در ردیف اطـاعت از رسول و اطـاعت از رسول را در ردیف اطـاعت از خودش قرار داده است و چنین برتری نسبت به خلق تنها امامان از آل محمد صلی الله علیه وآله است که عصمت و امامت آنان ثابت شده و امت اسلامی بر بلندی جایگاه و عدالت آنان اتفاق نظر دارند.

ص: ۶۹

فصل دوّم :تقریر استدلال شیعه

اشاره

ص: ۷۱

تقریر استدلال شیعه

شیعه استدلال به این آیه را چنین تقریر می کند:

«انّ الله امر بطاعته علی الاطلاق و امر بطاعه رسوله کذلک بل و قرن طاعه رسوله بطاعته فی قوله تعالی {من یطع الرسول فقد اطاع الله} (۱)

فیعرف من ذلک انّ رسوله لا یجوز علیه الخطاء، ثمّ امر ایضا بطاعه اولی الامر مطلقاً کما امر بطاعه نفسه المقدسه و بطاعه رسوله من غیر تقیید بموافقه طاعته لطاعه الله،

ص: ۷۳

۱- . نساء / ۸۰.

فیعلم منه انّ ولیّ الامر معصوم عن الخطاء و ان طاعته کطاعه الرسول صلی الله علیه وآله عین طاعه الله، فالامام هو ولیّ الامر و الولی للامر معصوم من کلّ ذنب بحکم الآیه»(۱)

خداوند به اطاعت مطلق از خودش دستور داده است، همان طور که به اطاعت مطلق از رسولش فرمان داده است، بلکه اطاعت از رسولش را همانند اطاعت از خود دانسته و فرموده است: هر کس از رسول اطاعت کند از خداوند اطاعت کرده است. این دو مطلب بیانگر آن است که خطا کردن بر رسول جایز نیست. از طرفی در آیه مورد بحث، خداوند به اطاعت اولی الامر دستور داده است، بدون آن که اطاعت از آنان را مشروط به مواردی کند که مطابق با اطاعت از خدا باشد. از این مسأله میتوان فهمید که اولی الامر باید معصوم از خطا و اطاعت از او همانند اطاعت ازرسول و خدا باشد. بنابراین اولی الامر باید امام و به حکم آیه باید معصوم نیز شد.

۱- الامامه الکبری و الخلافه العظمی، ج ۲، ص ۱۳۵؛ العقاید الامامیّه الاثنا عشریه، ص ۷۶؛ منهاج البراعه، ج ۲، ص ۳۶۷ و منابع دیگر.

پیشتر بیان کردیم که استنباط عصمت اولی الامر از این آیه اختصاص به شیعه ندارد، بلکه بعضی از دانشمندان اهل سنت از جمله فخررازی هم بر این باور است که این آیه بیانگر عصمت اولی الامر است.

عصمت امام

اجماع شیعه بر این است که جانشین پیامبر صلی الله علیه وآله باید معصوم باشد؛

«اعلم انّ الامامیّه رضی الله عنهم اتّفقوا علی عصمه الائمه علیه السّلام من الذنوب صغیرها و کبیرها»(۱)

بدان که شیعه امامیه - که خداوند از آنان راضی باشد - بر عصمت ائمه علیه السّلام از گناه، - چه کوچک و چه بزرگ - اتفاق نظر دارند.

باید توجه داشت که ضرورت عصمت امام تنها به شیعه اختصاص ندارد، بلکه در بین دانشمندان اهل سنت نیز کسانی یافت می شوند که ضرورت معصوم بودن امام را باور دارند؛ علامه موصلی عمر بن شجاع، فصلی از کتابش را به این مسأله اختصاص داده و می نویسد:

ص: ۷۵

۱- بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۲۰۹.

«فصل و هو اصل؛ اعلم ایّها الاخ الصادق و الحمیم الموافق انّ العصر لم یزل مفتقرا الی وجود امام معصوم یشرع الاحکام و یامر بالحلال و ینهی عن الحرام یُدلّ علی الله و یعرف بالله و لا یصحّ هذا المقام بل لا یصّح هذا المرام الاّ للنبی الامیّ و لذریّته و لا شکّ فی عصمتهم و لا ـ ریب فی طهارتهم، لقول الله تعالی: «انّما یرید الله لیذهب عنکم الرجس...» و من شرطهم العدل و الانصاف و غیر ذلک من الاوصاف، لقوله تعالی: «لا ینال عهدی الظالمین» فدلّ علی ان غیر المعصوم ظالم لنفسه و لغیره.»(1)

فصل دیگری و آن یک اصل کلی است. ای برادر صادق و همراه موافق بدان که در تمام زمانها به امام معصومی نیازمند هستیم که احکام خداوند را تشریح کند و به حلال امر و از حرام نهی کند و راهنمایی به سوی خدا باشد و این شخص جز به وسیله خداوند

۱- النعیم المقیم لعتره النبأ العظیم، ص ۵۶۳.

شناخته نمی شود و چنین مقامی تنها شایسته پیامبرصلی الله علیه وآله و ذریّه او است که در عصمت و طهارت آنان تردیدی نیست؛ زیرا خداوند فرموده است: خداوند اراده کرده است که پلیدی را تنها از شما پاک کند و...» و از شرایط معصومان عدالت و انصاف و اوصاف دیگری است؛ زیرا خداوند فرموده است «پیمان من به ظالمان نمی رسد». این آیه دلالت می کند که غیر معصوم ظالم است، هم نسبت به خودش و هم نسبت به دیگران.

تعریف عصمت

عصمت را در کلام عرب چنین معنی کرده اند:

«العصمه فی کلام العرب المنع و الحفظ.»(۱)

عصمت عبارت است از حفظ کردن شخص و منع کردن و بازداشتن او و ولی در اصطلاح کلامی به اقتدار شخص بر گناه نکردن - که از اختیار او برمیخیزد - عصمت گفته می شود.

۱- لسان العرب، ج ۱۲، ص ۴۰۳.

حدود عصمت

اشاره

گرچه بحث درباره حدود عصمت انبیاء مجالی دیگر می طلبد ولی با توجه به شبهاتی که در مورد عصمت امام وارد کرده اند، به ناچار به بررسی حدود عصمت انبیاء و منشأ آن از دیدگاه شیعه و اهل سنّت می پردازیم.

الف – دیدگاه شیعه

از دیدگاه شیعه عصمت همه انبیاء از گناه مورد اجماع است؛ چه گناه عمدی و چه گناه سهوی و چه قبل از نبوت و چه بعد از نبوت. همچنین انبیاء از هر صفت زشتی که دلیل بر پستی و فرومایگی است، مبرّا هستند.(۱)

ب – دیدگاه اهل سنت

اهل سنت درباره عصمت انبیاء نظریه های پراکنده و گوناگونی دارند، که به شرح ذیل است:

۱- قبل از بعثت و بعد از بعثت؛ عده ای از آنان صدور بعضی از گناهان را قبل و بعد از بعثت جایز می شمارند و عده ای بعضی از گناهان را قبل از بعثت جایز می دانند، ولی بعد از بعثت جایز نمی دانند؛

۱- اوائل المقالات، ص ۶۲؛ تنزیه الانبیاء، ص ۱۵؛ الذخیره فی علم الکلام، ص ۳۳۸؛ المنتقذمن التقلید، ج ۱، ص ۴۲۴؛ تجرید الاعتقاد، ص ۲۱۷ و منابع دیگر.

۲- نوع گناه چه صغیره باشد یا کبیره؛ عده ای صدور گناه کبیره را چه قبل و چه بعد از بعثت از پیامبر جایز نمی دانند و عده ای تنها صدور کبیره را قبل از بعثت روا می شمارند؛

۳- اصرار و عدم اصرار بر گناه که همراه با توبه یا بدون توبه باشد. حتی عده ای کفر پیامبر قبل از بعثت را جایز می دانند؛(۱)

۴- پیروی از دیدگاه اشاعره یا معتزله نیز از علل مهم بروز اختلاف در این مسأله است که توضیح این آراء خارج از هدف این نوشتار است برای روشن شدن بحث می توان به منابع مربوطه مراجعه کرد(۲)

با این حال، دستِ کم آنچه مورد اتفاق همه گروههای اهل سنت است، عصمت در تبلیغ است؛ گرچه بعضی از گروههای منقرض شده آنان همین مسأله را هم قبول ندارند.(۳)

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۷، ص ۹.
۲- المواقف، ص ۳۵۸؛ شرح المواقف، ج ۸، ص ۲۶۳؛ الفصل فی الملل و الاهواء و النحل، ج ۲، ص ۲۸۴؛ شرح المقاصد، ج ۴، ص ۲۹۴؛ التقریب و الارشاد، ج ۱، ص ۴۳۸؛ مذاهب الاسلامیین، ج ۱، ص ۴۷۴؛ الاربعین فی اصول الدین، ج ۲، ص ۱۱۷.
۳- الفصل فی الملل و الاهواء و النحل، ج ۱، ص ۱۱۵؛ البدعه السابعه؛ المواقف، ص ۳۵۸.

منشأ عصمت از دیدگاه اهل سنت

اشاره

درباره منشأ عصـمت نیز آرای متفاوتی ارائه شده است که اکنون به بررسی آنها می پردازیم. اما پیش از آن یادآوری این نکته ضروری است که همه دانشمندان شیعه و

اهل سنت بر این مسأله اتفاق نظر دارند که عصمت دارای منشا الهی است،(۱) ولی در این که این منشأ به گونه ای است که از انسان سلب اختیار می کند یا نه، اختلاف نظر دارند.

۱- دیدگاه اهل سنت

اشاره

اهل سـنت درباره منشأ عصمت بر اساس دو مکتب عمده اشعری و معتزلی دیدگاههایی متفاوت دارند. براساس مکتب اشعری، عصمت فرد معصوم معلول این است که خداوند در وی گناه را خلق نمی کند، چنان که می گویند:

«ان لا یخلق الله الذنب فی العبد.»(۲)

ص: ۸۰

۱- شـرح اصول الخمسه، ص ۷۸۰؛ شـرح العقائد النفسیه، ج ۱، ص ۱۰۳؛ انوار الملکوت فی شـرح الیاقوت، ص ۱۹۵؛ تلخیص الشافی، ج ۱، ص ۷۱؛ قواعـد المرام فی علم الکلاـم، ص ۱۲۵؛ کشـف المراد، ص ۲۱۷؛ رسائل الشـریف المرتضی، ج ۳، ص ۳۲۵؛ مناهج الیقین، ص ۴۲۴؛ تصحیح الاعتقاد، ص ۱۰۶.

۲- شرح العقاید النفسیه، ج ۱، ص ۱۸۴؛ شرح المواقف، ج ۸، ص ۲۸۰؛ شرح مطالع الانظار، ص ۲۱۱.

بر این اساس، گناه نکردن معصوم، کاری اختیاری نیست، بلکه خداوند وی را از ارتکاب گناه بازمی دارد.

در مکتب معتزلی منشأ عصمت به دو گونه زیر تفسیر شده است:

الف : «انّها امور یفعلها الله تعالی بالمکلّف فتقتضی الاّ یفعل المعصیه اقتضاء غیر بالغ الی حدّ الایجاب و فسرّوا هذه الامور فقالوا انّها اربعه اشیاء اوّلها ان یکون لنفس الانسان ملکه مانعه من الفجور داعیه الی العفّه و ثانیها العلم بمثالب المعصیه و مناقب الطاعه و ثالثها تأکید ذلک العلم بالوحی و البیان من الله تعالی و رابعها انّه متی صدر عنه خطأ من باب النسیان و السهو لم یترک مهملاً ـ بل یعاقب و ینبّه و یضیّق علیه العذر. قالوا فاذا اجتمعت هذه الامور الاربعه کان الشخص معصوما عن المعاصی لا محاله»(۱)

ص: ۸۱

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۷، ص ۷.

عصمت اموری است که خداوند نسبت به مکلف انجام می دهد که با وجود آنها مکلف معصیت نمی کند. البته این لطف به گونه ای نیست که اختیار را از مکلف سلب کند.

این امور به شرح زیر است:

۱- شخص دارای ملکه ای است که او را به پاکدامنی تشویق می کند و از انجام زشتی باز می دارد؛

۲- علم به پیامدهای گناه و نتایج مثبت اطاعت؛

۳- این علم به پیامدهای گناه و نتایج مثبت اطاعت با نزول پی در پی وحی تأکید می شود؛

۴- اگر خطایی از روی سهو و نسیان از شخص [معصوم] سر بزندخداوند او را رها نخواهد کرد، بلکه او را مواخذه و متوجه خطایش می کند. بنابر این هرگاه این امور چهارگانه جمع شود، شخص معصوم خواهد بود.

ب : «العصمه لطف یمتنع المکلّف عند فعله من القبیح اختیارا و قد یکون ذلک اللطف خارجا عن الامور الاربعه المعدوده، مثل ان یعلم الله تعالی انّه ان انشأ سحابا او

ص: ۸۲

اهبّ ریحا او حرّک جسما فان زیدا یمتنع عن قبیح مخصوص اختیارا فانّه تعالی یجب علیه فعل ذلک و یکون هذا اللطف عصمه لزید.»(۱)

«عصمت لطفی است که با وجود آن، مکلف کار زشت را با اختیار انجام نمی دهد و گاهی این لطف خارج از امور چهارگانه یاد شده است؛ مثل این که خداوند می داند اگر ابری به وجود آورد یا بادی را بِوزانَد یا جسمی را به حرکت در آورد، شخص مورد نظر آن کار زشت را انجام نمی دهد. در این صورت انجام این کار بر خدا واجب است و همین لطف، [موجب] عصمت آن شخص است.

چنان که گذشت، در تعریف عصمت، برخورداری ملکه اجتناب از گناه گنجانده شده است. اکنون باید دید ملکه چیست؟

ملکه را چنین تعریف کرده اند:

«هی صفه راسخه فی النفس و تحقیقه انّه تحصل للنفس هیئه بسبب فعل من الافعال و یقال لتلک الهیئه کیفیه نفسانیه و

۱- همان.

تسمّی حاله مادامت سریعه الزوال، فاذا تکرّرت و مارسستها النفس حتی رسخت تلک الکیفیه فیها و صارت بطیئه الزوال فتصیر ملکه.»(1)

هرگاه انسان کاری انجام می دهد آن کار اثری در روح انسان می گذارد که تا وقتی آن حالت روحی به سرعت از بین می رود به آن حال می گویند؛ ولی هنگامی که آن کار چندین بار تکرار شد و روح آن را تمرین داد؛ به گونه ای که آن اثر روحی در انسان تثبیت شد به طوری که دیر از بین می رود، به آن ملکه گویند.

با توجه به این تعریف ملکه که بر اثر تمرین و ممارست به دست می آید، اگر ما عصمت را چنین ملکه ای بدانیم، اشکالهای عصمت در دیدگاه اهل سنت به شرح ذیل است:

۱- براساس مکتب اشعری عصمت معصومان امتیازی برای آنان محسوب نخواهد شد؛ زیرا کاری اختیاری نیست (هرچند که برای آن توجیهاتی بیان کنند)؛

ص: ۸۴

۱- التعریفات، ص ۱۰۱.

۲- براساس مکتب معتزلی عصمت کاری اختیاری است و امتیاز محسوب می شود و سزاوار پاداش است، ولی از آن جا که براساس این دیدگاه عصمت را از آغاز بعثت می دانند

و قبل از آن پیامبر را معصوم نمی دانند و صدور هر نوع گناهی را از او روا می شمارند، تصور حصول عصمت در یک روز و یک لحظه محال است؛ زیرا عصمت ملکه ای است که به تدریج و به سبب تمرین حاصل می شود و این بدین معنی است که پیامبر تا مدتها بعد از بعثت باید کم و بیش گناه کند، تا رفته رفته آن ملکه در او پدید آید و این روند با نظریه عصمت انبیاء از آغاز بعثت سازگار نیست؛

۳- آنان صدور گناه صغیره را از پیامبر بعد از بعثت نیز جایز می دانند با این تفاوت که عده ای گناه صغیره را - که موجب تحقیر پیامبر باشد - جایز نمی دانند و عده ای صدور صغیره را با شبهه و توجیه جایز می دانند.(۱)

اشکال دیگری که بر این نظریه وارد می شود این است که ملکه با تمرین و ریاضت بر کارهای کوچک شروع می شود و رفته رفته که شخص توانایی پیدا کرد کارهای بزرگتر را انجام می دهد. حال چگونه قابل تصور است که پیامبر ملکه خودداری از گناه کبیره را دارد، ولی نمی تواند از انجام گناه صغیره حتی تا

۱- شرح نهج البلاغه؛ ابن ابی الحدید، ج ۷، ص ۱۱.

پایان عمر خودداری کند؟ بنابر این باید پرهیز او از گناهان کبیره را غیراختیاری بدانیم؛ در غیر این صورت اقدام او بر انجام گناهان صغیره با علم به این که گناه است جسارت به خداوند قلمداد می شود.

منشأ عصمت از دیدگاه شیعه

دیدگاه شیعه درباره معصومان – چه انبیا و چه امامان – دیدگاهی فراگیر است؛ به گونه ای که صدور گناه را از آنان، چه قبل از پیامبری و امامت و چه بعد از پیامبری و امامت و چه عمدی و چه سهوی، چه صغیره و چه کبیره جایز نمی داند. همان طورکه پیشتر بیان کردیم. بنابر این باید منشأ عصمت فراتر از ملکه باشد.

قبل از ورود در بحث منشأ عصمت از دیدگاه شیعه تذکر این نکته ضروری است که مقصود از گناه که شخص معصوم از ارتکاب آن مصونیت دارد، انجام عملی است که در فقه «حرام» نامیده می شود و همچنین ترک عملی که در لسان فقه «واجب» شمرده می شود. البته واژه «گناه» و معادلهای آن مانند «ذنب» و «عصیان» کاربرد وسیع دارد که شامل «ترک اولی» هم می شود ولی انجام دادن «ترک اولی» منافات با عصمت ندارد.

ص: ۸۶

از دیدگاه شیعه منشأ عصمت بدین شرح است:

«انّها القوه العقلیه و الطاقه النفسیّه فی المعصوم الحاصلتان من اسباب اختیاریه و غیر اختیاریه.»(۱)

عصمت در معصوم عبارت است از نیروی عقلانی و توانایی روحی که این دو از اسباب اختیاری و غیر اختیاری حاصل می شود.

در توضیح این عبارت باید گفت کارهای اختیاری بشر به این صورت تحقق پیدا می کند که ابتدا کششی در درون انسان نسبت به آن کار پدید می آید و در شرایط مناسب، و در اثر عوامل مختلف برانگیخته می شود و شخص با توجه به دانشی که دارد، راه رسیدن به هدف را تشخیص می دهد و اقدام به کاری متناسب با آن می کند و اگر کششهای متعارض و متفاوتی در انسان وجود داشته باشد، به کمک معلوماتی که دارد می کوشد تا بهترین آنها را تشخیص دهد و بدان اقدام کند.

باید توجه داشت که علم انسان همیشه جامع و کافی نیست در نتیجه چه بسا در تشخیص بهتر اشتباه می کند، یا از این که امر برتری در اینجا وجود دارد

۱- تلخیص الشافی، ج ۱، ص ۷۱.

غافـل می شود و یـا این که امر برتر را می شـناسد، ولی به دلیـل دشواریهـایی که انتخـاب امر برتر دارد، به امر پست تر تن می دهد و دیگر مجالی برای اندیشه صحیح و انتخاب اصلح باقی نمی ماند.

بنـابر این تـا این جـا عـدم اشـتباه، معلول شـناخت دقیق از حقایق اشـیاء و کارها و نتایـج مثبت و منفی آنها و اراده قوی بر مهار کردن نفس و تمایلات درونی آن است؛ به

گونه ای که در انتخاب ها از لغزشـها و کمبودها در امان باشـد؛ به عنوان مثال در نوشـیدن سم همه انسانها با توجه به شـناختی که از سم و زهر کشـنده و پیامـد آن دارند و نیز به دلیل اراده قوی برای زنده ماندن، در هر شـرایطی از نوشـیدن سم پرهیز می کننـد. بـدین سـان انسانهـای عـادی که علم و آگـاهی و اراده قوی در مورد بعضـی از امور دارنـد نسـبت به انجام آنها معصوم هسـتند. حال اگر این علم و آگاهی از قلمرو علم حصولی فراتر رود و به علم حضوری - که از طریق وحی حاصل می شود، - تبدیل گردد، به گونه ای که احتمال خطا در آن به صفر برسد، چنین انسانی هرگز مرتکب گناه نمی شود.

خداونـد در قرآن درباره انبیاء و در موارد زیر میفرمایـد آنان را به گونه ای باحقایق عالم آشـنا کرده است که هرگز احتمال به خطا افتادن آنان نرود؛

۱- زنده شدن مردگان را به گونه ای در حضور حضرت ابراهیم علیه السّلام به نمایش گذاشت که علم او تبدیل به یقینی شد که هرگز احتمال خطایی در آن نرود. به این جریان توجه کنید:

{ و اذ قال ابراهیم ربّ ارنی کیف تحیی الموتی قال اولم تؤمن قال بلی و لکن لیطمئنّ قلبی قال فخذ اربعه من الطیر فصرهنّ الیک ثم اجعل علی کلّ جبل منهنّ جزءا ثمّ

ادعهنّ یأتینک سعیا و اعلم انّ الله عزیز حکیم }(۱)

و چون گفت ابراهیم پروردگارا به من بنما که چگونه مردگان را زنده خواهی کرد؟ خداوند فرمود: باور نداری؟ گفت: آری ! باور دارم، لیکن خواهم که تا با مشاهده آن دلم آرام گیرد. خداوند فرمود: چهار مرغ بگیر و گوشت آنها را نزد خود به هم درآمیز، آن گاه هر قسمتی را بر سر کوهی بگذار، سپس آن مرغان را بخوان تا سوی تو شتابان پرواز کنند و بدان که همانا خداوند شکست ناپذیر و حکیم است.

۱- بقره/۲۶۰.

خداوند نه تنها مسأله قیامت و حشر را برای ابراهیم علیه السّلام به نمایش گذاشت، بلکه همه حقایق هستی را به گونه ای به او نشان داد که احتمال بروز هرگونه خطایی از بین برود؛

{وَکَذ لِکَ نُرِی إِبْراهِیمَ مَلَکُوتَ السَّم-واتِ وَالأَرضِ وَلِیَکُونَ مِنَ المُوقِنِینَ}(۱)

و همچنین ما به ابراهیم ملکوت و باطن آسمانها و زمین را ارائه دادیم تا به مقام اهل یقین برسد.

۲- آن گاه که در آغاز رسالت می خواهد حضرت موسی را برای مبارزه به سوی فرعون روانه کند، چنان او را با حقایق عالم رو به رو می کند که هرگونه شک و تردید از میان می رود.

به این آیات توجه کنید:

{«وَما تِلْکَ بِیَمِینِکَ یا مُوسی * قالَ هِیَ عَصایَ أَتَوَکَّأُ عَلَیْها وَأَهُشُّ بِها عَلی غَنَمِی وَلِیَ فِیها مَآرِبُ أُخْری * قالَ أَلْقِها یا مُوسی * فَأَلْقاها فَإِذا هِیَ حَیَّهٌ تَسْعی * قالَ خُذها وَلا

۱- انعام/۷۵.

تَخَفْ سَنُعِیدُها سِیرَتَها الأولی * وَاضْمُمْ یَدَکَ إِلی جَناحِکَ

تَخْرُجْ بَیْضاءَ مِنْ غَیْرِ سُوءٍ آیَهً أُخْری * لِنُرِیَکَ مِنْ آیاتِنا الکُبْری }(۱)

ای موسی ! چه به دست راست داری؟ این عصای من است که بر آن تکیه می زنم و برگ می تکانم برای گوسفندانم و حوائجی دیگر نیز با آن انجام می دهم.

خداوند فرمود: ای موسی! این عصا را بیفکن، موسی آن را به زمین انداخت، عصا اژدهایی مهیب شد که به هر سو می شتافت. خداوند فرمود: ای موسی عصا را بگیر و از آن مترس که ما او را به صورت اول برمی گردانیم و دست خود را به گریبان فرو بر، تا دستی بی هیچ عیب درخشان بیرون آید و این معجزه دیگر تو خواهد بود تا باز هم آیات بزرگتر خود را به تو ارائه کنیم.

۳- خداوند فلسفه معراج را به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله چنین بیان می کند:

۱- طه/۲۳-۲۷.

{سُبْحانَ الَّذِی أَسْری بِعَبْدِهِ لَیْلاً مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ

إِلی الْمَسْجِدِ الأَ قْصی الَّذِی بارَکْنا حَوْلَهُ لِنُرِیَهُ مِنْ آیاتِنا إِنَّهُ هُوَ السَّمِیعُ الْبَصِیرُ}(۱)

پـاک و منزه است خـدایی که شبی بنـده خود (محمـد) را از مسـجدالحرام به مسـجد اقصا - که اطرافش را مبارک و پر نعمت ساخت - سیر داد تا آیات خود را بر او بنمایاند که خداوند به حقیقت شنوا و بیناست.

خداوند در این آیه، فلسـفه معراج را روبرو کردن پیامبر صـلی الله علیه وآله با حقایق هستی می داند و اگر روایات معراج را به این نوع آیات که بخشی از آن در سوره والنجم آمده است، ضمیمه کنیم ابعاد قضیه روشن می شود.

بنـابر این عصـمت پیـامبر معلول علم و آگاهی او از حقایق جهان است، نه معلول ملکه که به تمرین و ریاضت و گـذشت زمان نیاز داشـته باشـد؛ از این رو هرگاه این علم و آگاهی به او داده شود، عصـمت حاصل خواهـد شد؛ چه قبل از بلوغ و چه بعد از بلوغ و چه قبل از رسالت و چه بعد از رسالت.

خداوند از ابتدا معصومان را تحت مراقبت خود داشته و تحت ولایت ویژه خود قرار داده است.

۱- اسراء/۱.

خداوند درباره مراقبت ویژه حضرت موسی علیه السّلام می فرماید:

{وَحَرَّمْنا عَلَيْهِ المَراضِعَ مِنْ قَبْلُ}(۱)

ما شیر هر دایه ای را از قبل بر او حرام کردیم.

اکنون سؤال این است که وقتی خداوند به تربیت این نوزاد که بناست در آینده پیامبر شود، این مقدار عنایت ویژه دارد که در مدت انداختن موسی علیه السّلام به دریا تا رسیدن به دست مادرش از شیر دیگر زنان ننوشد که مبادا تأثیر منفی تربیتی داشته باشد، آیا پیامبرش را رها خواهد کرد تا تنها به اتکای نیروی خود تمرین کند و به تکامل برسد؟

امیرالمؤمنین علیه السّلام مراقبت ویژه خداوند از پیامبر صلی الله علیه وآله در دوران طفولیت را چنین بیان می نماید:

«وَ لَقَدْ قَرَن الله به مِن لَدُنْ أنْ کان فَطيماً أعظمَ مَلَكٍ مِن ملائِكِتهِ يَسلُكُ به طريقَ المَكارِم و مَحاسِنَ أخلاقِ العَالَم لَيلَه و نَهارَهُ»(۲)

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وآله از شیر گرفته شد، خدا بزرگترین فرشته از فرشتگانش را شب و روز همنشین

۱- قصص/۱۲.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

او فرمود، تا راههای بزرگواری را پیمود و خویهای نیکوی جهان را فراهم نمود.

خداوند این مراقبت ویژه خود از پیامبر صلی الله علیه وآله را در سوره «نجم» بسیار روشن بیان می نماید:

{عَلَّ-مَهُ شَدِیدُ القُوی}(۱)؛«جبرئیل بسیار توانا او را آموخته است».

درباره روبرو کردن رسول خدا صلی الله علیه وآله با واقعیتهای هستی در آن شب مبارک و تأثیر آن حوادث در روح و اندیشه رسول خدا صلی الله علیه وآله می فرماید:

{ما کَذَبَ الفُ-ؤادُ ما رَأی * أَفَتُمارُونَهُ عَلی ما یَری}(۲)

آنچه رسول خدا صلی الله علیه وآله دید دلش دروغ نپنداشت. آیا درباره آنچه او دیده است با او جدال می کنید؟

بدین سان با توجه به این علم و آگاهی از حقایق عالم که معلول تربیت خاص خداوند است، معصومان به جایی می رسند که سرزدن هر نوع گناه از خود را به منزله اقدام به خودکشی می دانند که هیچ انسان عاقلی مرتکب آن نمی شود و همچنان که اقدام افراد عادی در پرهیز از خوردن سم کشنده و... جنبه جبری

ص: ۹۴

۱- نجم/۵.

۲- نجم/۱۲-۱۱.

نداشته، بلکه بـا اختیـار خود از چنین کارهـایی پرهیز می کننـد، معصومـان نیز بـا اختیار خود هیـچ نوع گناهی را مرتکب نمی شوند؛ چه صغیره و چه کبیره و چه قبل از بعثت و چه بعد از بعثت.

باید توجه داشت آنچه تاکنون بیان شد، درباره گناه عمدی است، اما درباره سـهو و خطا، با توجه به ضرورت عصمت پیامبران و جانشینان آنان چاره ای جز عصمت آنان از گناه سهوی و خطایی نیست و این کار تنها با لطف الهی محقق می گردد و آنچه از شیخ طوسی + در منشأ عصمت نقل کردیم به همین معنی است.

در این جا شبهه زیر قابل طرح است:

اولاً: اگر عصمت معلول رفتار اختیاری معصومان است، چرا به خداوند نسبت داده می شود؟

ثانیاً: با توجه به این عنایت ویژه، عصمت امتیازی برای آنان محسوب نمی شود؟

در پاسـخ این شـبهه بایـد گفت: همـان طور که پیشتر بیـان شـد، عصـمت معصومان به معنای سـلب اختیار از آنان نیست و اگر کارها را با اختیار انجام می دهند و با اختیار ترک می کنند، نسبت دادن عصمت به آنان صحیح است.

ص: ۹۵

به دو دلیل زیر عصمت به خداوند نسبت داده می شود:

۱- همه پدیده های عالم در یک سلسله طولی مستند به اراده تکوینی خداوند است و در مواردی که عنایت ویژه خداوند در کار باشد مثل عصمت استناد آن پدیده به خداوند روشنتر و بارزتر خواهد بود، ولی اراده خداوند در طول اراده انسان است، به گونه ای که از انسان سلب اختیار نمی کند؛

۲- عصمت خداوند در مورد معصومان به این معنی است که خداوند عصمت آنان را تضمین کرده است، چنان که خداوند درباره رسول خدا صلی الله علیه وآله می فرماید:

{وَلَوْلا تَبَّتْناكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئاً قَلِيلاً}(۱)

و اگر ما تو را ثابت قدم نمی گردانیدیم، نزدیک بود که به آنان (مشرکان) تمایل و اعتماد اندکی پیدا کنی.

اما این که با توجه به این عنایت ویژه عصمت امتیازی محسوب نمی شود باید گفت در همه جا و برای همه افراد وقتی امکانات ویژه ای در اختیار می گذارند، مسؤولیت ویژه ای هم برایشان در نظر می گیرند؛ به گونه ای که اگر پاداش کارشان افزایش می یابد، کیفر مخالفت آنان نیز فزونتر است.

۱- اسراء/۷۴.

خداوند این قاعده کلی را درباره همسران رسول خدا صلی الله علیه وآله چنین بیان می کند:

{یا نِساءَ النَّبِیِّ مَنْ یَأْتِ مِنْکُنَّ بِفاحِشَهٍ مُبَیِّنَهٍ یُضاعَفْ لَها العَذابُ ضِعْفَیْنِ وَکانَ ذ لِکَ عَلی اللّهِ یَسِیراً}(۱)

ای زنان پیامبر اگر هر یک از شما آگاهانه به کار ناروایی اقدام کند او را دو برابر دیگران عذاب کنند و این بر خدا سهل و آسان است.

بنابر این اگر عنایت ویژه ای به معصومان شده از آنان تکالیف ویژه ای نیز خواسته شده است که انجام آن تکالیف برای دیگران دشوار است، چنان که بعضی از تکالیف ویژه رسول خدا صلی الله علیه وآله در ابتدای سوره مزمّل آمده است.

ضرورت نصب و عصمت جانشینان رسول خدا صلی الله علیه وآله

به دنبال طرح بحث عصمت و منشأ آن، اکنون این سؤال مطرح است که چه ضرورتی دارد پیامبر و جانشینان او معصوم باشند؟ با توجه به این که بحث

۱- احزاب/۳۰.

درباره امامت است از طرح بحث علل عصـمت انبیاء خودداری کرده، تنها به طرح بحث ضرورت عصمت جانشینان رسول خدا صلی الله علیه وآله می پردازیم:

ضرورت تعیین جانشین برای رسول خدا صلی الله علیه وآله و معصوم بودن او با توجه به نکات زیر روشن می شود:

۱- خداونـد انسـان را برای هـدفی آفریـده است که تحقق آن بـدون راهنمـایی وی به وسـیله پیـامبران و ابلاـغ پیام الهی امکان ندارد. از طرفی خداوند پیامبرانی را فرستاده است تا راه رسیدن به هدف خلقت و تأمین سعادت دنیا و آخرت را به انسان نشان دهنـد و انسانهایی را که آمادگی تکامل دارنـد، به مراحل کمال متناسب با آنان هدایت کنند و با توجه به تأثیر زندگی دنیا در زنـدگی آخرت انسان، در صورت مساعـد بودن شـرایط اجتماعی رهبری دنیوی مردم را در اختیار گرفته، قوانین اجتماعی دین را اجرا کنند.

۲- دین اسـلام، جهانی، جاودان و نسـخ ناشـدنی است و پیامبر اسـلام آخرین پیامبر خـداست و بعد از او پیامبری نخواهد آمد. ختم نبوت در صورتی با حکمت بعثت انبیاء تطبیق می کند که آخرین دین آسـمانی پاسـخگوی همه نیازهای دنیوی و أخروی بشر باشد وبقای آن دین تا پایان جهان تضمین شده باشد.

ص: ۹۸

۳- این ضمانت در مورد قرآن کریم وجود دارد و خداوند متعال بقا و مصونیت این کتاب عزیز را از هرگونه تغییر و تحریفی تضمین کرده است، ولی همگان می دانند که همه احکام و قوانین اسلام، از ظاهر آیات کریمه قرآن استفاده نمی شود؛ به عنوان مثال تعداد رکعات نماز و کیفیت انجام آن و صدها حکم واجب و مستحب آن را نمی توان از ظاهر قرآن کریم به دست آورد، بلکه خداوند تعلیم و تبیین آنها را به عهده پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله گذاشته است، تا با علمی که خدا به او عطا فرموده است (غیر از وحی قرآنی) آنها را برای مردم بیان کند. بدین ترتیب حجیت و اعتبار سنت آن حضرت به عنوان یکی از منابع اصیل برای شناخت اسلام ثابت می شود.

۴- شرایط دشوار زندگی رسول خدا صلی الله علیه وآله از قبیل رویارویی با مخالفت های شدید قریش، محصور بودن در شِعب و تحمیل دهها جنگ که تقریبا ده سال پایانی عمر رسول خدا صلی الله علیه وآله را به خود مشغول کرد، اجازه نمی داد که آن حضرت همه احکام و قوانین اسلام را که مردم تا پایان جهان به آن نیاز دارند، برایشان بیان کنند و نسبت به همان اندازه ای که بیان کرده بود و اصحاب او نیز فرا گرفته بودند ضمانتی برای محفوظ ماندن از تحریف وجود نداشت؛ به عنوان مثال، در کیفیت وضو گرفتن رسول خدا صلی الله علیه وآله که سالها و روزی چندین بار در حضور مردم صورت گرفته است، بین امت او مورد اختلاف است.

ص: ۹۹

اکنون سؤال این است که وقتی کاری که روزانه مسلمانان به آن نیاز دارند و تغییر و تحریف آن، منفعت دنیوی برای آنان نداردواین چنین مورد اختلاف واقع میشود، چگونه می توان اطمینان پیدا کرد که در مورد احکام و قوانینی که منافع گروهها و افراد هوس باز را تهدید می کند، دست جعل و تحریف حدیث باز نشود و در نقل و ضبط آنها امانت و صداقت نشان دهند تا به نسلهای آینده برسد.

با توجه به نکات یاد شده روشن می شود که دین اسلام هنگامی می تواند به عنوان یک دین کامل پاسخگوی نیازهای همه انسانها تا پایان جهان باشد که در آن راهی برای حفظ دین از تحریف و تامین مصالح ضروری جامعه پیش بینی شده باشد؛ زیرا تا وقتی که رسول خدا صلی الله علیه وآله در بین مردم حضور دارد دین از تحریف حفظ شده، مصالح ضروری جامعه تأمین می شود، ولی با رحلت پیامبراکرم صلی الله علیه وآله هم دین و هم مصالح امت اسلامی در معرض تهدید قرار می گیرد و در این صورت، راهی جز نصب جانشین شایسته برای رسول اکرم صلی الله علیه وآله نخواهد بود؛ جانشینی که از یک سو دارای علم خدادادی باشد تا بتواند حقایق دین را با همه ابعاد و دقایقش بیان کند و از سوی دیگر «معصوم» باشد تا تحت تأثیر انگیزه های نفسانی و شیطانی قرار نگیرد و مرتکب تحریف عمدی و سهوی در دین نگردد تا با این دو ویژگی بتواند نقش تربیتی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را بعهده

بگیرد و افرادی که آمادگی تکامل به مراحل بالاتر را دارند به عالی ترین مدارج کمال برساند. همچنین در صورت مساعد بودن شرایط اجتماعی، احکام اجتماعی اسلام را اجرا کند و حق و عدالت را در جهان گسترش دهد و این همان امامتی است که شیعه به آن معتقد است.

دلائل عصمت جانشینان رسول خدا صلی الله علیه وآله

با توجه به نکات یاد شده در بحث قبل، در این که لازم است پیامبر جانشینی داشته باشد، جای انکار نیست و از نظر تاریخی نیز عده ای به اسم جانشینان رسول خدا صلی الله علیه وآله حکومت کرده اند. اکنون بحث در این است که چرا جانشینان رسول خدا صلی الله علیه وآله باید معصوم باشند؟ ضرورت عصمت جانشینان رسول خدا صلی الله علیه وآله را می توان با توجه به نکات زیر تبیین کرد:

۱- پیامبر آورنده دین و حافظ آن از تحریف، تغییر، حذف و... است. جانشین پیامبر گرچه آورنده دین نیست و دین توسط پیامبر تکمیل و ابلاغ شده است، ولی با توجه به نکات یاد شده در بحث قبل، جانشین پیامبر باید هم از نظر علمی و هم از نظر عملی دین را حفظ کند؛ یعنی هم باید جلو برداشتهای غلط از دین را توسط معلوماتی که از طریق پیامبر در اختیار وی گذاشته شده است، بگیرد و هم باید احکام دین را تفسیر و تبیین کند و هم در مقام عمل به دین،

ص: ۱۰۱

هیچ گونه خطا – چه سهوی و چه عمدی – از او سر نزند و چنین چیزی جز با عصمت و علم خدادادی امکانپذیر نیست.

۲- جانشین پیامبر به عنوان یک مسلمان باید عقایدی داشته باشد و وظایف دینی خود را انجام دهد. چنین شخصی از نظر فرض عقلی یا معصوم است یا غیرمعصوم؛ اگر معصوم باشد که مقصود حاصل است، ولی اگر غیرمعصوم باشد به راهنما و هدایتگری نیاز دارد که خود به دور از خطا باشد. در غیر این صورت به هدف خلقت نخواهد رسید و دیگران را نیز نمی تواند برساند. در آن صورت غرض خداوند از خلقت انسان تأمین نخواهد شد و اگر خداوند جانشینی برای پیامبر در نظر نگرفته باشد با حکمت او سازگار نیست.

۳- خداوند در آیه {أَطِيعُوا اللّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الأَمْرِ مِنْكُمْ}(۱) به اطاعت مطلق از ولی امر دستور داده است. حال اگر این ولی امر معصوم نباشد بناچار مرتکب گناه خواهد شد و در آن صورت، مسلمانان بنابر امر به معروف و نهی از منکر باید به او تذکر دهند و او را از این کار باز دارند که چنین کاری از طرف مسلمانان نسبت به وی با امر به اطاعت مطلق از وی تعارض دارد؛ پس ولی امر باید معصوم باشد.

۱- نساء/۵۹.

۴- جانشین رسول خدا صلی الله علیه وآله باید همانند رسول خدا صلی الله علیه وآله الگوی تربیتی مردم باشد و مردم در رفتار، به او اقتدا کنند. حال اگر جانشین رسول خدا صلی الله علیه وآله خود گناهکار باشد، گذشته از آن که نمی تواند نقش تربیتی خود را ایفا کندجایگاه او در دلها متزلزل خواهد شد و با سقوط جایگاه معنوی او نزد مردم، از او اطاعت نخواهند کرد، در آن صورت فوایدی که می باید از نصب جانشین برای رسول خدا صلی الله علیه وآله حاصل شود به دست نخواهد آمد.

۵- معرفت انسانها از خداوند متفاوت است و با توجه به معرفتی که انسانها از خداوند دارند، از او اطاعت یا عصیان می کنند و بر همین اساس گفته شده است؛ «حسنات الابرار سیّئات المقربین».

حال اگر جانشین رسول خدا صلی الله علیه وآله مرتکب گناه شود با توجه به انتظاری که از او می رود، ارزش و جایگاه او از افراد معمولی هم کمتر خواهد بود؛ زیرا گناه کوچک او - با توجه به جایگاه او - از گناه کبیره افراد عادی بزرگتر است.

۶- خداوند پس از آزمونهای دشواری که از حضرت ابراهیم علیه السّلام گرفت و او از این آزمون ها سربلند بیرون آمد، او را به مقام امامت برگزید. ابراهیم علیه السّلام وقتی به جایگاه رفیع امامت پی برد از خداوند تقاضا کرد این سمت و جایگاه برای فرزندان او نیز در نظر گرفته شود که خداوند به او خطاب کرد فرزندان ظالم تو شایستگی این جایگاه را ندارند. به این آیه توجه کنید:

ص: ۱۰۳

{وَ إِذِ ابْتَلی إِبْراهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قالَ إِنِّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ إِماماً قالَ وَمِنْ ذُرِّیَّتِی قالَ لا یَنالُ عَهْدِی الظّالِمِینَ}(۱)

هنگامی که خداوند ابراهیم را امتحان کرد و او از همه آنها سربلند بیرون آمد، خداوند به او فرمود: من تو را پیشوا و امام مردم قرار دادم. ابراهیم پرسید: به فرزندانم نیز (این مقام) اعطا خواهد شد؟ خداوند فرمود: عهد من به ستمکاران نخواهد رسید.

این آیه بیانگر این است که امامت یک مسؤولیت الهی است که عهده دار آن باید شایستگی های ویژه ای داشته باشد تا هیچ ظلمی از او سر نزند.

ظلم را در لغت چنین معنی کرده اند:

«وضع الشی فی غیر موضعه.»

(۲)

نهادن چیزی در غیر جایگاه خودش

ص: ۱۰۴

۱- بقره/۱۲۴.

۲- لسان العرب، ج ۱۲، ص ۳۷۳.

چیزی را در جای خود ننهادن گاه به کاستن از آن است، یا به افزودن بر آن و گاه در غیر زمان خودش و گاه در غیر مکان خودش. همه این موارد در معنای نهادن چیز در غیر جایگاه خودش شریک هستند.

ظالم در قرآن

براساس آنچه درباره ظلم گفته شد، کلمه ظالم در قرآن مصادیق زیادی دارد که به بعضی از آنها اشاره می کنیم:

۱- کافران: با توجه به این که کافر حاضر نیست وجود حضرت حق را به عنوان یک واقعیت قبول کند و اشیاء دیگر را به جای حضرت حق می نشاند، خداوند صفت ظالم را برای آنان به کار برده است؛

{وَالکافِرُونَ هُمُ الظّالِمُونَ}(۱) کافران خود ستمگر هستند.

۲- مشرکان: گرچه مشرک خداوند را قبول دارد، ولی دیگری را شریک او می داند که این همان نهادن چیزی است در جایی که جایگاه او نیست؛ از این رو خداوند صفت ظلم را برای آنان نیز به کار برده است. در داستان حضرت موسی علیه السّلام وقتی در غیبت چند روزه او مردم به گوساله پرستی روآوردند و برای

۱- بقره/۲۵۴.

خداوند شریک قائل شدند، خداوند صفت ظلم را به آنان نسبت می دهد و می فرماید:

{ثُمَّ اتَّخَذتُمُ العِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظالِمُونَ}(۱)

سپس شما گوساله پرستی را اختیار کردید و ستمکار شدید.

۳- منافقان: آیات زیادی در قرآن درباره رفتار منافقان، اندیشه ها، ویژگیها، اهداف و روشهای آنان برای ضربه زدن به اسلام و رسول خدا صلی الله علیه وآله وجود دارد و خداوند مبارزه با منافقان را در دستور کار رسول خدا صلی الله علیه وآله قرار داده و فرموده است:

{یا أَیُّها النَّبِیُّ جاهِدِ الکُفّارَ وَالمُنافِقِینَ وَاغْلُظْ عَلَیْ-هِمْ وَمَأْواهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ المَصِیرُ}(۲)

ای پیامبر با کافران و منافقان جهاد کن و بر آنان سخت بگیر. جایگاه آنان جهنم است که بد جایگاهی است.

۱- بقره/۵۱.

۲- توبه/۷۳.

خداوند نه تنها کافران و منافقان را ظالم می داند، بلکه دوستی با آنان را نیز ظلم می داند؛

{مَنْ یَتَوَلَّهُمْ مِنْکُمْ فَأُولئِکَ هُمُ الظّالِمُونَ}(۱)

و هر کس از شما آنان را دوست بدارد، بی شک ستمکار است.

۴- ریاکاران: ریا نیز جایگزین دیگری به جای خداوند است. تأثیر خداوند در آیاتی از قرآن این را زشت و ریاکاران را جزء کافران دانسته است و اثر وضعی انفاق ریاکارانه را چنین بیان می فرماید:

{یا أَیُّها الَّذِینَ آمَنُوا لا تُبْطِلُوا صَدَقاتِکُمْ بِالمَنِّ وَالْأَذی کَالَّذِی یُنْفِقُ مالَهُ رِئاءَ النّاسِ وَلا یُؤْمِنُ بِاللّهِ وَالیَوْمِ الآخِرِ فَمَثَلُهُ کَمَثَلِ صَفْوانٍ عَلَیْهِ تُرابٌ فَأَصابَهُ وابِلٌ فَتَرَکَهُ صَلْداً لا یَقْدِرُونَ عَلی شَیءٍ مِمّا کَسَبُوا وَاللّهُ لا یَهْدِی القَوْمَ الکافِرِینَ}(۲)

ای اهل ایمان صدقات خود را با منت و آزار تباه

ص: ۱۰۷

۱- توبه/۲۳.

۲- بقره/۲۶۴.

نسازید، مانند آن کسی که مال خود را از روی ریا انفاق کند و ایمان به خدا و روز قیامت نیاورده. است؛ مَثَل چنین مرد ریاکار بدان ماند که دانه را بر روی سنگ سخت ریزد و تند بارانی غبار آن نیز بشوید که نتواند هیچ از او حاصلی به دست آرند و خداوند کافران را هدایت نمی کند.

۵- اجرا نکردن حکم خدا: از کسانی که در قرآن صفت ظلم برای آنان به کار رفته و ظالم به آنان خطاب شده است، کسانی هستند که احکام الهی را اجرا نمی کنند؛ چه حکم اجتماعی باشد، چه حکم سیاسی و چه حکم فردی و چه حکم جمعی و...؛

{وَمَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِما أَنْزَلَ اللّهُ فَأُولئِکَ هُمُ الظّالِمُونَ}(۱)

هر کس خلاف، آنچه خداوند فرستاده حکم کند، از ستمکاران خواهد بود.

۱- مائده/۴۵.

۶- متجاوزان از حدود الهی: خداوند برای هدایت انسان در همه زمینهها حدودی رامشخص کرده است که مسلمان باید در زندگی فردی و اجتماعی خود، این حدود را رعایت کند و هرکس این حدود را رعایت نکند، ظالم است؛

{وَمَنْ یَتَعَدَّ حُدُودَ اللّهِ فَأُولئِکَ هُمُ الظّالِمُونَ}(۱)

آنان که از احکام خداوند سرپیچی کنند، ستمکاران واقعی هستند.

باید توجه داشت که این احکام همه واجبات و محرمات را شامل می شود. بنابر این آنان که واجبات الهی را ترک می کنند یا محرمات الهی را انجام می دهند ستمکار هستند، با این تفاوت که اگر این واجب و حرام در حوزه احکام شخصی باشد مثل نماز نخواندن، تنها به خود ظلم کرده اند و اگر در حوزه اجتماعی باشد؛ مثل غیبت کردن، گذشته از خود به دیگران هم ظلم کرده اند.

براساس آنچه بیان شد، خداوند می فرماید: امامت؛ امانتی الهی است که ستمکاران صلاحیت عهده داری آن را ندارند. همچنین خداوند هر نوع گناهی را ظلم می داند؛ چه کم و چه زیاد، چه فردی، چه اجتماعی و چه فکری و چه

۱- بقره/۲۲۹.

عملی؛ نتیجه این دو مقدمه آن است که امام باید معصوم باشد و تنها معصومان صلاحیت به عهده گرفتن مقام امامت را دارند.

اثبات عصمت امامان علیه السّلام

اشاره

با توجه به آنچه بیان شد، ضرورت جانشینی رسول خدا صلی الله علیه وآله و عصمت آنان تبیین گردید. اکنون بحث این است که چه کسانی معصوم هستند؟

الف – دیدگاه اهل سنت

همان طور که پیشتر نقل کردیم، اهل سنت نه تنها عصمت بلکه عدالت را هم شرط نمی دانند. از این رو نه اهل سنت بر این باورند که خلفای رسول خداصلی الله علیه وآله عصمت داشته اند و نه خلفا ادعای عصت د اشته اند.

ب – دیدگاه شیعه

اشاره

شیعه بر این باور است که جانشینان رسول خدا صلی الله علیه وآله باید معصوم باشند که ادلّه آن پیشتر بیان شد و امامان علیه السّلام نیز ادعا داشته اند که معصوم هستند.

اکنون به بررسی راههای اثبات عصمت آنان می پردازیم:

۱ – قرآن

آیاتی مانند آیه تطهیر بر عصمت امامان علیه السّلام دلالت می کند که پیشتر چند محور از آن براساس منابع اهل سنت مطرح شد که تکرار نمی کنیم.

الف) – نزول آیه درباره اهل بیت علیه السّلام؛

ب) – تعیین مصداق اهل بیت و انحصار آن در آنچه شیعه ادعا می کند؛

ج) – دلالت آیه بر عصمت کسانی که آیه درباره آنان نازل شده است.

از آیاتی که بر عصـمت امامان شـیعه دلالت می کند آیه اولی الامر است که دلالت آن بر عصـمت را پیشتر به نقل از بعضی از دانشمندان اهل سنت بیان کردیم.

۲ – سنت

اشاره

در سـنت رسول خدا صلی الله علیه وآله به چند دسته از روایات می توان برای اثبات عصمت علی علیه السّلام استدلال کرد که به بعضی از آنها اشاره می کنیم:

الف – همگـامی علی علیه السّـلام بـا قرآن: قرآن کتـاب خـدا و وسـیله هـدایت خلق به سوی خـداست و از هرگونه تحریف و انحراف و... مبراست. از طرفی روایات زیادی از رسول خدا صـلی الله علیه وآله رسـیده است که علی علیه السّلام با قرآن است و از آن جدا نمی شود.

جدایی از قرآن در سه محور زیر قابل اثبات است:

۱– در مقام انـدیشه و فکر: چنانچه انسان انـدیشه ای را که درباره جهان هستی، مبدأ آفرینش، معاد، کتب آسـمانی، پیامبران و احکام دین در قرآن مطرح شده است، قبول نداشته باشد، به معنای جدا شدن از قرآن در مقام اندیشه است؛

۲- در مقام گفتار: قرآن بیان بعضـی از کلمات، جملهها و... را حرام می دانـد؛ مثل غیبت کردن، دروغ گفتن، تهمت زدن و... حال اگر انسانی این کلمات را بیان کند، در مقام گفتار از قرآن جدا شده است.

۳- در مقام رفتار: قرآن دستور می دهـد که مسـلمان باید بعضـی از کارها را انجام دهد و بعضـی را ترک کند؛ به عنوان مثال بایـد حـج برود، جهاد کند، نماز بخواند، روزه بگیرد و مال یتیم نخورد و... حال اگر انسانی بر عکس دسـتور قرآن عمل کرد؛ یعنی نمـاز نخوانـد، روزه نگرفت، حـج به جـا نیاورد، ربا خورد، مال یتیم خورد و... چنین انسانی در عمل، از قرآن جـدا شـده است.

بایـد توجه داشت که این سه مرحله قابـل تفکیـک و قابـل جمع است؛ یعنی ممکن است کسـی در مقام رفتار یا گفتار از قرآن جدا شود، ولی در مقام اندیشه پایبند به قرآن باشد، ولی اگر کسی در هر سه مقام همگام با قرآن باشد با توجه به این که قرآن هیـچ نوع انحرافی نـدارد، این انسان نیز هیچ انحرافی نخواهد داشت؛ زیرا همه گناهان انسان از این سه مقام خارج نیست و اگر انسانی در این سه مقام انحراف نداشت معصوم است؛ همان چیزی که برای پیامبر و جانشین او لازم است.

بـا توجه به نکـات یـاد شـده اکنون به سـراغ روایات می رویم. در این زمینه به روایات متعـددی برمی خوریم که بیان می کنند علی علیه السّلام از قرآن جدا شدنی نیست.

ص: ۱۱۲

ابو ثابت می گوید: در جنگ جمل همراه علی علیه السّلام به حقانیت مسیری که انتخاب کرده بودم شک کردم، تا این که موقع نماز ظهر خداوند این شک و دو دلی را از بین برد و جنگ پایان یافت. به مدینه آمدم، خدمت ام سلمه همسر رسول خداصلی الله علیه وآله رسیدم و جریان را برای او گفتم و گفتم من خدمت شما آمدم تا از شما در این زمینه چیزی بشنوم. ام سلمه فرمود:

«سمعت رسول اللّه یقول: علیّ مع القرآن و القرآن مع علیّ، لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض.»(۱)

از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود: علی علیه السّلام با قرآن است و قرآن با علی علیه السّلام است. این دو از هم جدا نمی شود تا این که در قیامت بر من وارد شوند.

این روایت به روشنی بیانگر این است که علی علیه السّلام در مقام اندیشه، رفتار و گفتار از قرآن جدا نمی شود و فقط بر طبق قرآن عمل می کند. این واقعیت چیزی جز عصمت نیست و عصمت همان چیزی است که پیامبر و جانشین اوبرای تبیین و تفسیر دین به آن نیاز دارند. این ویژگی امتیاز منحصر به فردی است که

۱- مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۳۴؛ نورالابصار، ص ۱۶۳؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۷؛ الصواعق المحرقه، ص ۱۲۴؛ تاریخ الخلفاء، ص ۱۷۴؛ کنزالعمّال، ج ۱۱، حدیث ۳۲۹۱۲.

در بین صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله تنها علی علیه السّلام از آن برخوردار است و به طور طبیعی تنها او شایستگی جانشینی رسول خدا صلی الله علیه وآله را دارد.

ب – همراهی علی علیه السّلام با حق: حق و باطل دو واژه ضد هم هستند که در مفاهیم دینی کاربرد بسیار دارند و تشخیص آن هم کار آسانی نیست، مگر این که از طرف رسول خدا صلی الله علیه وآله الگوهایی برای این کار مشخص شده باشد و انسان از قدرت درک بالایی برخوردار باشد تا بتواند به کمک آن و با در اختیار داشتن معیارها، حق و باطل را از یکدیگر تشخیص دهد و از طرفی تشخیص آن نیز ضروری به نظر میرسد.

حق و باطل نیز در سه محور قابل بررسی است؛ یعنی هم در مقام اندیشه، هم در مقام گفتار و هم در مقام رفتار. از طرفی اگر انسانی در این سه مقام از حق جدا نشد، نشان می دهد که انسانی وارسته و شایسته است و تعبیر دیگری از عصمت است که دارا بودن آن برای پیامبر و جانشین او ضروری است.

در روایات اسلامی موارد فراوانی داریم که از این نکته مهم حکایت می کند که علی علیه السّلام با حق و حق با علی علیه السّلام است و این دو از هم جدا شدنی نیستند.

به این جریان توجه کنید:

بعد از شهادت علی علیه السّلام و مسلط شدن معاویه بر دنیای اسلام، وی برای جذب شخصیت های اجتماعی و مورد قبول جامعه از هیچ تلاشی دریغ نمی کرد.

ص: ۱۱۴

حتی شخصا به دیدن آنان می رفت و از ایشان تقاضای همکاری می کرد. در سفری به مدینه به دیدن سعد بن ابی وقاص رفت و از این که سعد در جریان جنگ صفین با اوهمکاری نکرده است گله کرد و سعد در توجیه اظهار داشت که در جریان قتل عثمان وضعی پیش آمد که تشخیص حق و باطل کار دشواری بود؛ از این جهت من شترم را سوار شدم و از مدینه رفتم.

معاویه در پاسخ به او گفت: مگر قرآن وظیفه تو را مشخص نکرده بود که در چنین جریانی سوار شترت شوی و از صحنه خارج شوی؟!

سعد پاسخ داد؛

«فانّی سمعت رسول اللّه یقول لعلیّ: انت مع الحق و الحق معک حیث ما دار.

فقال معاویه: لتاتینّی علی هذا بیّنه.

فقال سعد: هذه امّ سلمه تشهد علی رسول اللّه.

فقاموا جمیعا فدخلوا علی امّ سلمه فقالوا یا ام المؤمنین: انّ الا کاذیب قد کثرت علی رسول اللّه و هذا سعد یذکر عن النبیّ ما لم نسمعه، انّه قال لعلیّ انت مع الحق و الحق معک حیث ما دار.

ص: ۱۱۵

فقالت امّ سلمه: فی بیتی هذا قال رسول اللّه لعلیّ. فقال معاویه لسعد: یا ابا اسحاق... ما کنت الوم الآن، اذ سمعتَ هذا من رسول اللّه و جلستَ عن علی. لو سمعت هذا من

رسول اللّه لکنتُ خادما لعلیّ حتی اموت.»(۱)

بدون تردید از رسول خداصلی الله علیه وآله شنیدم که به علی علیه السّلام می فرمود: ای علی علیه السّلام تو با حق هستی و حق هر کجا باشد با توست.

معاویه گفت: باید بر این سخن شاهد بیاوری!

سعد گفت: ام سلمه همسر رسول خداصلی الله علیه وآله شهادت می دهد که پیامبر این سخن را درباره علی علیه السّلام گفته است.

به دنبال این سخن همه با هم حرکت کردند و خدمت ام سلمه رسیدند و به ام سلمه گفتند: ای مادر مؤمنان! در این دوران سخنهای نادرست فراوانی را به رسول خداصلی الله علیه وآله نسبت می دهند؛ ازجمله سعد سخنی از رسول خدا صلی الله علیه وآله درباره علی علیه السّلام نقل می کند که ما

۱- تاریخ دمشق، ج ۲۰، ص ۳۶۱.

نشنیده ایم و آن سخن این است که علی علیه السّلام با حق و حق با علی علیه السّلام است.

ام سلمه گفت: این سخن را رسول خدا صلی الله علیه وآله در همین خانه من بیان کرده است!

معاویه به سعد گفت: حال دیگر تو را سرزنش نمی کنم! زیرا با این که این سخن را از رسول خداصلی الله علیه وآله درباره علی علیه السّلام شنیده بودی از علی علیه السّلام حمایت نکردی، در حالی که اگر من این سخن را از رسول خداصلی الله علیه وآله درباره علی علیه السّلام شنیده بودم تا دم مرگ خدمتگزار علی علیه السّلام بودم!

ج - علی علیه السّلام فاروق امت: همان طور که گفته شد، تشخیص حق از باطل کار آسانی نیست، به خصوص اگر در جامعه مطالب شبهه ناک به صورت یک موج به حرکت درآید و اندیشمندان در برابر این موج مقاومت نکنند و سیاستمداران نیز به این موج دامن بزنند. در این جاست که براستی تشخیص حق و باطل دشوار می شود و مردم نیاز به الگویی دارند که در تمام شبهات از قدرت تشخیص بالایی برخوردار بوده، در مقام اندیشه، رفتار و گفتار نیز سخت پایبند به حق و حقیقت باشد، به طوری که او تجسم حق باشد تا مردم بتوانند با پیروی از او راه را بیابند.

ص: ۱۱۷

براساس روایت اسلامی، پیامبر از موج شبهات بعد از خودآگاه است و می داند که تشخیص حق از باطل در آن زمان با دشواری روبروست؛ از این جهت الگویی مشخص کرده است که با پیروی از آن می توان این موج را پشت سر گذاشت. قهرا در چنین موج آفرینی هایی که اصحاب فکر و اندیشه هم در تشخیص راه دچارسردرگمی می شوند باید آن الگو به قدری استوار باشد که از نظر فکری، گفتاری و رفتاری هیچ گونه انحرافی نداشته باشد تا بتواند چنین مسؤولیتی را انجام دهد.

آنچه تاکنون بیان شد، درباره امام علی علیه السّلام بود امّا بر اساس آیات قرآن و سنت، همه امامان شیعه معصوم هستند.

قرآن

پیشتر بیان کردیم که مصداق اهل البیت علیهاالسّلام در آیه تطهیر تنها چهارده معصوم علیه السّلام هستند و آیه نیز بر عصمت کسانی که آیه در شأن آنان نازل شده است، دلالت دارد.

همچنین پیشتر بیان کردیم که آیه اولی الامر بر عصمت دلالت دارد و با توجه به این که جانشینان پیامبر باید معصوم باشند و نه دیگران ادعای عصمت داشته اند و نه خود حاکمان چنین ادعایی داشته اند و با توجه به

ضرورت وجود جانشین

ص: ۱۱۸

برای رسول خدا صلی الله علیه وآله - که پیشتر بیان شد - مصداق اولی الامر منحصر به امامان شیعه از اهل بیت علیه السّلام می شود.

سنت

در سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله روایات زیادی درباره ویژگیهای اهل بیت علیه السّلام وارد شده است که با توجه به آن ویژگیها مصداق آن روایات تنها امامان شیعه هستند که بعضی از آنها به صراحت بیانگر عصمت امامان شیعه است:

«عن ابن عبّاس رضی الله عنهما قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله انّ الله قسم الخلق قسمین فجعلنی فی خیرها قسما فذلک قوله و اصحاب الیمین و اصحاب الشمال، فانا من اصحاب الیمین و انا خیر اصحاب الیمین؛

ثم جعل القسمین اثلاثا فجعلنی فی خیرها ثلثا فذلک قوله «فأصحاب المیمنه ما اصحاب المیمنه. و اصحاب المشأمه ما اصحاب المشأمه. و السابقون السابقون»، فانا من السابقین و انا خیر السابقین، ثم جعل الاثلاث قبائل،

فجعلنی فی خیرها قبیله و ذلک قوله «و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا انّ اکرمکم عندالله اتقاکم» و انا اتقی ولد آدم و اکرمهم علی الله تعالی و لا فخر ثم جعل القبائل بیوتا فجعلنی فی خیرها بیتا فذلک قوله «انّما یرید اللّه لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهّرکم تطهیرا» فانا و اهل بیتی مطهّرون من الذنوب.»(۱)

ابن عبّاس می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: خداوند مردم را دو گونه آفرید و مرا جزء بهترینِ این دو نوع قرار داد و این، همان سخن خداست که گروه دست راست و گروه دست چپ و من از بهترین اصحاب دست راست هستم. سپس خداوند مردم را سه گروه قرار داد و مرا در بهترین آنان قرار داد و این،همان اصحاب خوشبخت هستند. چه گروه خوشبختی و دیگر گروه تیره روزان، چه گروه تیره روزی، و پیشگامان پیشرو و من از پیشگامان و بهترینِ آنان هستم، سپس خداوند این گروهها را به صورت قبایل در آورده و مرا

ص: ۱۲۰

۱- الدرّالمنثور، ج ۵، ص ۱۹۹؛ المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۵۷؛ فتح البیان فی مقاصد القرآن، ج ۱۱، ص ۸۸.

در بهترین قبیله ها قرار داد و این، همان سخن خداوند است که شما را دسته ها و قبیله ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید، ولی گرامی ترینِ شما نزد خدا، پرهیزکارترین شماست. خداوند دانای آگاه است. و من با تقواترین و گرامی ترین فرزند آدم هستم. البته جای فخر فروشی نیست. سپس خداوند این قبایل را به شکل خانواده هایی آفرید و مرا در بهترین خانواده ها قرار داد و این سخن خداوند است که خداوند می خواهد پلیدی راتنها از شما اهل بیت دور کند و چنان که باید و شاید شما را پاک سازد. و من و اهل بیتم از همه گناهان پاکیم.

از برخی روایات وارد شده در شأن اهل بیت علیه السّلام، عصمت آنان به دلالت التزامی ثابت می شود؛ حدیث ثقلین که پیشتر بیان کردیم که رسول خدا صلی الله علیه وآله آن را در چهار جا بیان کرده است که منابع آن در کتب اهل سنت نیز یاد شد. در این روایت، رسول خدا صلی الله علیه وآله اهل بیت علیه السّلام را عِدل و هم سنگ قرآن قرار داده است و این در صورتی امکان دارد که اهل بیت علیه السّلام هم از نظر عقیده و فکر و هم از نظر بیان و گفتار و هم از نظر کردار و رفتار هیچ نوع اختلاف و تعارضی با قرآن نداشته باشند و گرنه دستور به پیروی از آنان به صورت مطلق و هم سنگ بودن آنان با قرآن نقض غرض خواهد بود.

چند نکته زیر در روایت وجود دارد که مؤید نظر ماست:

۱- چیزی به آنان نیاموزید که آنان داناترین شمایند؛

۲- از آنان پیشی نگیرید که هلاک می شوید؛

۳- از آنان عقب نمانید که هلاک می شوید؛

۴- این دو [قرآن و اهل بیت علیه السّلام] تا قیامت با هم هستند تا در قیامت بر من وارد شوند؛

۵- تمسک به قرآن به تنهایی کافی نیست، پس باید در کنار آن اهل بیت علیهاالسّلام نیز هماهنگ با قرآن وجود داشته باشند تا سیره آنان قابل پیروی برای امت اسلامی باشد؛

۶- قرآن کتابی آسمانی و ابدی است و باید تا قیامت وجود داشته باشد؛ پس باید اهل بیت نیز تا قیامت وجود داشته باشند.

این تنها برداشت ما نیست، بلکه بسیاری از دانشمندان مسلمان - که شیعه دوازده امامی نیستند - نیز همین برداشت را دارند.

شوکانی در این باره می گوید:

«من هذا الخبر یفهم وجود من یکون اهلاً للتمسک به من اهل البیت و العتره الطاهره فی کل زمن الی قیام الساعه حتی یتوجّه الحث المذکور الی التمسک به، کما انّ الکتاب

ص: ۱۲۲

كذلك، فلذلك، كانوا امانا لاهل الارض فاذا ذهبوا ذهب اهل الارض»(۱).

از این خبر فهمیده می شود که در هر عصری تا قیامت، همان طور که کتاب خدا باقی است، باید فردی از اهل بیت که صلاحیت پیروی را داشته باشد، در بین امت حضور داشته باشد تا این اصرار رسول خدا صلی الله علیه وآله در پیروی از اهل بیت علیه السّلام توجیه داشته باشد. به همین خاطر رسول خدا صلی الله علیه وآله در روایت آنان را امان برای اهل زمین دانسته اند که اگر آنها از بین بروند، اهل زمین هم از بین می روند.

احتجاج به آیه اولی الامر

اشاره

پیشتر بیان شد که هیچ یک از خلفا ادعای عصمت نداشتند و خود را مصداق آیه اولی الامر نمی دانستند. برعکس اهل البیت علیه السّلام خود را مصداق آیه اولی الامر می دانستند و در

احتجاجات به آن استدلال کرده اند که در این جا به بیان چند نمونه بسنده می کنیم:

۱- فیض القدیر، ج ۳، ص ۱۴.

۱– امام علی علیه السّلام

اشاره

امام علی علیه السّلام در چندین مورد استدلال کرده که مصداق آیه اولی الامر اوست؛

۱– در دوران خلافت عثمان

حافظ سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی - صاحب ینابیع الموده – می نویسد: در دوران خلافت عثمان روزی جمعی از مهاجرین و انصار در مسجد نشسته بودند و امیرالمؤمنین علیه السّلام در میان آنان بود. هر کس درباره فضائل خود سخن می گفت و آن حضرت ساکت بود. وقتی بیان فضائل آنان به پایان رسید، رو به امام کرده و گفتند:

«یا اباالحسن تکلّم. فقال: یا معشر قریش والانصار اسئلکم ممّن اعطاکم الله هذا الفضل، ابانفسکم او بغیرکم؟ قالوا: اعطانا الله و منّ علینا بمحمد صلی الله علیه وآله...»

ای ابوالحسن! سخن بگو!

آن حضرت فرمود: ای گروه قریش و انصار، از شما می پرسم این فضائل را خداوند به سبب خودتان به شما داده است یا به واسطه دیگری؟

گفتند: خداوند به واسطه محمد صلی الله علیه وآله بر ما منت نهاد و این فضائل را به ما عطا کرد.

ص: ۱۲۴

سپس حضرت بخشی از آیاتی را که درباره خودش نازل شده بود، بیان می کند و از آنان اقرار می گیرد که این آیات درباره او نازل شده است.

آن گاه فرمود:

«انشدکم بالله اتعلمون حیث نزلت اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و... امرالله عزوجل نبیّه ان یعلمهم ولاه امرهم و ان یفسّر لهم من الولایه کما فسّر لهم من صلاتهم و زکاتهم و حجّهم، فنصبنی للناس بغدیر خم.»(۱)

شما را به خدا سوگند می دهم آیا می دانید هنگامی که آیه «اولی الامر...» و آیات دیگر نازل شد خداوند پیامبرش را مأمور کرد که متولیان امور امت را به آنان معرفی کند و ولایت را برای امت توضیح دهد، همان طور که نماز، زکات و حج آنان را برای آنان شرح داده است. به دنبال این مسائل رسول خدا صلی الله علیه وآله در غدیر خم مرا به امامت مردم نصب کرده است.

ص: ۱۲۵

۱- ینابیع الموده، باب ۳۸، ص ۱۱۴.

محدث حافظ ابراهیم بن محمد جوینی مؤلف کتاب فرائد السمطین فی فضائل المرتضی و البتول و السبطین همین جریان را با تفصیل بیشتری نقل کرده و می نویسد: در دوران خلافت عثمان روزی در مسجد میان انصار و مهاجرین درباره فضائل هریک بحث آغاز شد. در این مناظره که حدود دویست تن از سران دو گروه حضور داشتند و از صبح تا ظهر به طول انجامید، قریش تمام فضائلی را که از رسول خدا صلی الله علیه وآله درباره آنان بیان شده بود یاد کردند. از سران مهاجرین در جلسه افرادی مثل عبدالرحمان بن عوف، طلحه، زبیر،مقداد، ابوذر، هاشم بن عتبه، عبدالله بن عباس، عبدالله بن جعفر و... حضور داشتند و پس از آن انصار نیز خدمات خود به اسلام و پیامبر و نقش خود در گسترش اسلام و حمایت از مسلمانان را بیان کردند که از سران گروه انصار نیز افرادی مانند ابی بن کعب، زید بن ثابت، ابو ایوب انصاری، ابو هیثم بن تیهان، قیس بن سعد بن عباده، جابر بن عبدالله، انس بن مالک، زید بن ارقم و... حضور داشتند که پس از پایان گفت و گو از امام تقاضا کردند تا سخن بگوید. امام نیز پس از ذکر آیاتی از قرآن از جمله آیه «اولی الامر منکم» به حدیثی از رسول خدا اشاره کرد و فرمود:

«قال الناس یا رسول الله خاصه فی بعض المؤمنین، ام عامه لجمعیهم. فامرالله عزوجل نبیّه صلی الله علیه وآله ان یعلّمهم ولاه امرهم و ان یفسّر لهم من الولایه

ص: ۱۲۶

ما فسّر لهم من صلاتهم و زکاتهم و حجّهم، فنصبنی للناس بغدیر خم.»(۱)

مردم پرسیدند: ای رسول خدا صلی الله علیه وآله آیا این آیات درباره بعضی از مؤمنان نازل شده است، یا این که شامل همه می شود که خداوند رسولش را مأمور کرد تا متولیان امور امت را به آنان بشناساند و ولایت را برای آنان شرح دهد، همان طور که نماز و زکات و حج آنان را شرح داده است؛ پس رسول خدا صلی الله علیه وآله مرا در غدیر خم به عنوان امام مردم پس از خود، منصوب کرد.

۲- در دوران خلافت خود

روزی مردی خدمت امام رسید و از او پرسید:

«اخبرنی با فضل منقبه لک، قال ما انزل الله فی کتابه؟ قال و ما انزل الله فیک؟ قال... و قوله اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و...(۲)

برترین امتیاز خود را برای من بگو؟

امام فرمود: برترین امتیازات من چیزهایی است که

۱- فرائد السمطین، ج ۱، باب ۵۸، ص ۳۱۲.

۲- احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۲۳۱.

خداوند در کتابش بیان کرده است.

-: خداوند در کتابش درباره ات چه گفته است؟

امام: خداوند چندین آیه درباره من نازل کرده است که آیه اولی الامر یکی از آنهاست.

۳- امام حسین علیه السّلام

با این که امام حسین علیه السّلام به حسب ظاهر حکومتی نداشت، ولی خود را مصداق اولی الامر می دانست و در مواردی به این مسأله استناد کرده است. در جریان قیام خود علیه حکومت یزید در راه کوفه وقتی با سپاه حرّبن یزید - که از طرف حکومت بنی امیه برای جلوگیری از حرکت آن حضرت اعزام شده بود - برخورد کرد، پس از برخورد اولیه و اقامه نماز به امامت حضرت، حر ریاحی سؤال کرد: برای چه و به کجا می روید؟ امام حسین علیه السّلام تقاضای مردم کوفه برای آمدن به آن شهر و به دست گرفتن رهبری جامعه را مطرح کرد و سپس فرمود:

«اما بعد، ایها الناس فانّکم ان تتقوا الله و تعرفوا الحق لاهله یکن ارضی لله و نحن اهل البیت اولی بولایه هذا الامر من

ص: ۱۲۸

هولاء المدّعین ما لیس لهم و السائرین فیکم بالجور و العدوان.»(۱)

اما بعـد، ای مردم بـدون تردیـد اگر شـما تقوای خـدا را پیشه کنیـد و حق را به اهلش بدهید، بیشتر مورد رضایت خداست و ما اهـل البیت نسـبت به رهبری حکومت شایسـته تر و سـزاوارتریم از کسـانی که ادعـای چنین کاری را دارنـد در حالی که چنین حقی راندارند؛ کسانی که در بین شما با ظلم و ستم حکمرانی می کنند.

کلام امام حسین علیه السّلام به دو دلیل زیر قابل استدلال است:

الف - این که خود را مصداق اولی الامر و ولایت را حق اهل البیت علیه السّلام می داند که باید به آنان برگردد؛

ب – اوّلاً: اینها گرچه ادعای اولی الامری دارند، ولی حقشان نیست؛

ثانیا: می فرماید: عملکرد آنان حکایت از آن دارد که شـرایط و ویژگیهای اولی الامری که خداوند مردم را مأمور به اطاعت از آن کرده است، ندارند.

۱- الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۴۷؛ تاریخ، طبری، ج ۴، ص ۳۰۳.

۴- امام باقر علیه السّلام

از امام باقر علیه السّلام در تعیین مصداق اولی الامر چنین نقل شده است:

«عن اسماعیل بن جابر قال قلت لابی جعفر علیه السّلام اعرض علیک دینی الذی ادین الله عزوجل به قال فقال: هات. قال: فقلت اشهد ان لا اله الاّ الله وحده لا شریک له و انّ محمدا عبده و رسوله و الاقرار بما جاء به من عندالله و انّ علیا کان اماما فرض الله طاعته، ثم کان بعده الحسن اماما فرض الله طاعته، ثم کان بعده الحسین اماما فرض الله طاعته، ثم کان بعده علی بن الحسین اماما فرض الله طاعته حتی انتهی الامر الیه، ثم قلت: انت یرحمک الله قال فقال: هذا دین الله و دین ملائکته.»(۱)

اسماعیل پسر جابر می گوید: به امام باقر علیه السّلام عرض کردم: می خواهم دینی را که به آن معتقدم برایت

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۲۶۶.

بگویم؟

امام فرمود: بگو.

گفتم: شهادت می دهم که خدا یکی است و شریکی ندارد و شهادت می دهم که محمد صلی الله علیه وآله بنده او و رسول اوست و اعتراف می کنم به آنچه محمد صلی الله علیه وآله از نزد خداوند آورده است و اعتراف می کنم به این که علی بن ابی طالب علیه السّلام امامی بوده که اطاعتش واجب بود، بعد از او امام حسن علیه السّلام امام

واجب الاطاعه بود و بعد از او امام حسین علیه السّلام امام واجب الاطاعه بود و بعد از او امام علی بن الحسین علیه السّلام امام واجب الاطاعه بود و اکنون شما امام واجب الاطاعه هستید. اسماعیل پسر جابر می گوید: پس از این سخنان امام باقر علیه السّلام فرمود: این همان دین خدا و ملائکه اوست.

۵-امام صادق علیه السّلام

در تعیین مصداق اولی الامر از امام صادق علیه السّلام نقل شده است که فرمود:

«عن الحسین بن ابی العلاء قال ذکرت لابی عبدالله علیه السّلام قولنا فی الاوصیاء انّ طاعتهم مفترضه قال فقال: نعم هم الذین قال

الله تعالی اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم...»(۱)

حسین بن علاء می گوید: نظر خود را درباره جانشینان پیامبر صلی الله علیه وآله به امام صادق علیه السّلام گفتم که اطاعت آنان واجب است.

حضرت فرمود: آری! آنان کسانی هستند که خداوند درباره آنان فرموده است: از خدا و رسول و اولی الامر اطاعت کنید.

۶- امام کاظم علیه السّلام

در تعیین مصداق اولی الامر از امام کاظم علیه السّلام چنین نقل شده است:

«عن معمّر بن خلّاد قال: سأل رجل فارسی اباالحسن علیه السّلام فقال طاعتک مفترضه؟ فقال: نعم. قال: مثل طاعه علی بن ابی طالب علیه السّلام فقال: نعم.»(۲)

معمر بن خلاد می گوید: مردی پارسی از امام کاظم علیه السّلام

۱- همان، ج ۱، ص ۲۶۴.

۲- همان، ج ۱، ص ۲۶۵.

پرسید: آیا اطاعت از شما واجب است؟

امام فرمود: آری.

او پرسید: مثل اطاعت کردن از علی بن ابی طالب علیه السّلام؟

حضرت فرمود: آری.

۷- امام رضا علیه السّلام

امام رضا علیه السّلام در تعیین مصداق اولی الامر میفرماید:

«عن محمد بن زید الطبری قال: کنت قائما علی رأس الرضا علیه السّلام بخراسان و عنده عده من بنی هاشم و فیهم اسحاق بن موسی بن عیسی العباسی فقال یا اسحاق: بلغنی انّ الناس یقولون انّا نزعم ان الناس عبید لنا. لا و قرابتی من رسول الله صلی الله علیه وآله ما قلته قطّ و لا سمعته من آبائی قاله و لا بلغنی عن احد من آبائی قاله، و لکنّی اقول الناس عبید لنا فی الطاعه موال لنا فی الدین، فلیبلّغ الشاهد الغائب.»(۱)

۱- همان.

طبری می گویـد: من در خراسان بالای سـر امام رضاعلیه السّلام به خدمت ایسـتاده بودم و جمعی از بنی هاشم که اسـحاق بن موسـی در میانشان بود، خـدمت آن حضـرت بودنـد. امام فرمود: ای اسـحاق به من خبر رسـید که مردم (سـنیان) می گوینـد ما عقیـده داریم که مردم برده ما هسـتند. هرگز چنین نیست. سوگنـد به خویشاوندی که با رسول خداصـلی الله علیه وآله دارم، نه من هرگز این سـخن گفته ام و نه از پدرانم شـنیده ام و نه به من خبر رسیده که یکی از آنان چنین چیزی گفته باشد. آری! من می گویم مردم بنده من هستند در این که اطاعت از ما بر آنان واجب شده است، در اطاعت فرمانبردار ما هستند و در دین پیرو ما هستند. نظر ما این است و حاضران به غایبان برسانند.

۷- امام حسن عسکری علیه السّلام

بـا این که امـام حسن عسـکری علیه السّلام به شـدت تحت مراقبت بوده است ولی از اظهـار این که مقصود از اولی الامری که خداونـد دسـتور به اطـاعت آنـان داده است خود اوست، ابـا نمی کرد. امام حسن عسـکری علیه السّلام نامه ای به اسـحاق ابن اسماعیل نیشابوری نوشته است و پس از بیان این که اگر پیامبر صلی الله علیه وآله و جانشینان او یعنی

اهل البیت علیه السّلام نبودند شما راهی برای تشخیص وظیفه دینی خود نداشتید، می نویسد:

«و لولا ما یحبّ الله من تمام النعمه و منّ الله علیکم لما رأیتم لی خطّاو لا سـمعتم منّی حرفا من بعد مضّی الماضی علیه السّلام و انتم فی غفله ممّا الیه معادکم و من بعـد اقامتی لکم ابراهیم ابن عبـده و کتابی الذی حمله الیکم محمد بن موسـی النیشابوری و الله المسـتعان علی کل حال و ایاکم ان تفرطّوا فی جنب الله، فتکونوا من الخاسـرین، فبعـدا و سـحقا لمن رغب من طاعه الله و لم یقبل مواعظ اولیائه، فقد أمَرَکم الله بطاعته و طاعه رسوله و طاعه اولی الامر...»(۱)

اگر خداونـد دوست نداشت که نعمت خود را بر شـما تمام کند بعد ازدرگذشت امام سابق و بعد از این که ابراهیم بن عبده را بر شما گماردم و بعد از این که نامه ای هم به وسیله محمد بن موسی نیشابوری برایتان نوشتم، هرگز از من خطی نمی دیدید و حرفی نمی شنیدید. شما از عاقبت کار خود غافل هستید و در

۱- تحف العقول، ص /۵۱۵

هر حال باید از خداوند کمک گرفت، مبادا درباره خدا کوتاهی کنید و از زیانکاران باشید. از رحمت خدا دور باد کسی که از اطاعت خداوند سرپیچی کند و موعظه های اولیای خداوند را نپذیرد. بدون تردید خداوند به شما دستور داده است که از خدا و رسول و اولی الامر اطاعت کنید.

آنچه بیان شد، بخش بسیار ناچیزی از روایات، احتجاجات و مناظراتی بود که ازامامان شیعه درباره مصداق اولی الامر آوردیم و گرنه روایات بسیار زیاد است و یکی از چیزهایی که امامان شیعه درباره آن تقیه نمی کردند، مسأله امامت خود آنان بود و این که مقصود از اولی الامر آنان هستند.

ص: ۱۳۶

فصل سوم :شبهات ادبی و کلامی

اشاره

ص: ۱۳۷

شبهات ادبی

۱ . اطلاق جمع و اراده فرد خلاف ظاهر است

اشاره

گفته شـده «اولی الامر» جمع است، در حـالی که شـیعه بر این باور است که در هر عصـری یک نفر بیشتر امام نیست. بنابر این باید مقصود از اولی الامر یک نفر باشد و این خلاف ظاهر است.

به این شبهه توجه کنید:

«انّه تعـالی امر بطـاعه اولی الامر و اولی الامر جمع و عنـدکم لا یکون فی الزمان الاّ امام واحـد و حمل الجمع علی الفرد خلاف الظاهر.»(۱)

خداوند به اطاعت از اولی الامر دستور داده است و

۱- تفسیر، فخر رازی، ج ۱۰، ص ۲۵۱.

این کلمه جمع است، در حالی که شیعه بر این باور است که در هر زمانی تنها یک امام وجود دارد. بنابر این باید لفظ جمع را بر مفرد حمل کرد و این بر خلاف ظاهر است.

نقد

۱- کاربرد جمع و اراده مفرد در ادبیات عرب امری رایج است؛

۲- در قرآن موارد متعددی لفظ جمع آمده است، در حالی که طبق دیدگاه همه مفسران مقصود فرد است. پیشتر موارد متعددی از آیات یاد شده را بیان کردیم که تکرار نمی کنیم.

۳- مقصود از اولی الامر همانند لفظ آن، جمع است؛ یعنی دوازده امام معصوم و این با عقیده شیعه که در هر عصری یک امام وجود دارد نیز منافات ندارد؛ زیرا این دوازده نفر در کل زمان توزیع می شوند. بنابر این نه کاربرد جمع اشکال دارد و نه مخالف عقیده شیعه است.

۲- اطاعت از امامان؛ تکلیف مالا یطاق و یا مشروط

اشاره

به این شبهه توجه کنید:

«انّ طاعه الائمّه المعصومین مشروطه بمعرفتهم و قدره الوصول الیهم، فلو وجب علینا طاعتهم قبل معرفتهم کان

هـذا تکلیف مالا یطاق و لو وجب علینا طاعتهم اذا صـرنا عارفین بهم و بمـذاهبهم صار هذاالایجاب مشـروطا و ظاهر قوله تعالی {اطیعوا الله و اطیعو الرسول و اولی الامر منکم} یقتضی الاطلاق.(۱)

اطـاعت از امامـان معصوم در صورتی امکـان دارد که آنـان را بشناسـیم و به آنـان دسترسـی داشـته باشـیم. بنابر این اگر قبل از شنـاخت ایشـان اطـاعت ازآنـان واجب شود، این تکلیف خارج از توان و قـدرت ماست و اگر بعـد از این که آنان را شـناختیم اطـاعت از آنـان واجب باشـد، این تکلیف مشـروط به شـناخت می شود، در حـالی که در آیه مورد بحث اطاعت از اولی الامر مطلق است

ص: ۱۴۱

۱- همان.

نقد

در پاسخ به این شبهه باید گفت در آیه مورد بحث اطاعت از سه نفر واجب شده است:

۱- اطاعت از خداوند: آز آقای فخر رازی باید پرسید با این که اطاعت از خداوند در آیه مطلق است، اطاعت از خداوند قبل از شناخت خداوند است یا بعد از شناخت خداوند؟ اگر قبل از شناخت خداوند اطاعت از او واجب شده باشد، تکلیف مالایطاق است و اگر بعد ازشناخت خداوند واجب شده باشد، تکلیف مشروط است. بر این اساس هر پاسخی که فخر رازی به این شبهه می دهد، پاسخ ما نیز به شبهه وی همان خواهد بود.

۲- اطاعت از رسول: این مورد نیز مانند مورد پیشین است و هر پاسخی که فخر رازی بدهد، در واقع پاسخ شبهه پیشین وی خواهد بود.

۳- اولی الامر: که اگر مقصود از اولی الامر اهل اجماع باشند - که بیشتر اهل سنت بر این باورند - باز هم این اشکال وارد می شود که اطاعت اهل اجماع قبل از شناخت آنان واجب است یا بعد از شناخت آنان؟ اگر قبل از شناخت آنان اطاعت از آنان واجب شده باشد، تکلیف مالایطاق است و اگر بعد از شناخت آنان اطاعت از آنان واجب شده باشد، تکلیف مشروط است و هر پاسخی که

ص: ۱۴۲

آقای فخررازی به اهل اجماع بدهد، نسبت به امامان معصوم علیه السّلام هم می توان داد.

۴- اطاعت از امامان معصوم علیه السّلام: نیز همانند اطاعت از رسول خدا صلی الله علیه وآله مطلق است. بنابر این همان طور که شناخت رسول خدا صلی الله علیه وآله از باب مقدمه اطاعت لازم و واجب است در این جا نیز شناخت امامان از باب مقدمه اطاعت آنان لازم است و همان طور که شناخت انبیا در طول تاریخ و بخصوص درباره پیامبر اسلام امکان دارد و تکلیف مالایطاق و تکلیف مشروطی هم اتفاق نمی افتد، درباره امامان معصوم علیهاالسّلام هم شناخت آنان امکان دارد و لازمه آن نیز تکلیف مالایطاق و تکلیف مشروط نیست.

۵- درباره در دسترس نبودن امامان نیز باید گفت در آیه مورد بحث اطاعت خداوند، اطاعت رسول او و اطاعت اولی الامر به طورمطلق واجب شده است، اما خداوند که هرگز در دسترس بشر نیست، چنان که فرمود:

{لا تُدْرِكُهُ الأَبْصارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الأَبْصارَ}(۱)

اما درباره رسول خدا صلی الله علیه وآله نسبت به مسلمانان عصر خودش در دسترس بوده است، اما در دسترس ما نیست. امامان علیهاالسّلام نیز در دسترس مسلمانان عصر

۱- انعام/۱۰۳.

خود بوده انـد، ولی برای ما این گونه نیست و همان طور که ما از راه آثار به جا مانـده از رسول خـدا صـلی الله علیه وآله - که روایت راویان باشد - او را می شناسیم، دسترسی به امامان نیز از همین راه میسّر است.

۳- ذکر نشدن امامان در آیه:

اشاره

گفته اند اگر مقصود از «اولی الامر» امامان معصوم علیه السّلام بودند می بایست در آیه ذکر می شد. به این شبهه توجه کنید:

«و لو کان المراد باولی الامر الامام المعصوم لوجب ان یقال فان تنازعتم فی شی ء فردّوا الی الامام.»(۱)

اگر مقصود از اولی الامر امام معصوم بود، می بایست گفته می شد اگر در چیزی اختلاف کردید به امام رجوع کنید.

نقد

۱- این اشـکال بر نظریه اهل سـنت هم وارد است که اگر مقصود از اولی الامر اهل اجماع بود، می بایست در آیه ذکر می شد که در صورت اختلاف به اهل

۱- تفسیر، فخر رازی، ج ۱۰، ص ۲۵۱.

اجماع رجوع کنید. پس هر جوابی که فخر رازی به اهل اجماع بدهد، همان جواب در این جا هم قابل ذکر است.

۲- همان طور که پیشتر بیان کردیم، اطاعت از امامان همان اطاعت از سنت رسول خدا است که در اطیعوا الرسول آمده است و حتی پیشتر بیان کردیم که خداوند درباره خود اطیعوا الله و درباره رسولش، اطیعوا الرسول را به کار برده است، ولی درباره اولی الامر، اطیعوا را به کار نبرده است، چون آنان در این زمینه مستقل لحاظ نشده اند، بلکه اطاعت آنان عین اطاعت رسول است.

بنابر این در ردّ به رسول، ردّ به امام نیز آورده شده است.

ص: ۱۴۵

شبهات کلامی

معتبر نبودن عصمت امام از نگاه امام علی علیه السّلام:

اشاره

یکی از شبهاتی که بر استدلال شیعه وارد کرده اند، این است که امام علی علیه السّلام عصمت را از شرایط امام نمی داند. به این شبهه توجه کنید:

«و جاء فی نهج البلاغه لابدّ للناس من امیر برّ او فاجر یعمل فی امرته المؤمن و یجمع به الفی ء و یقاتل به العدوّ و

تامن به السبل و یؤخذ به للضعیف من القوی. فانت تری انّه لم یشترط العصمه فی الامیر و لم یشرلها من قریب او بعید، بل رای انّه لابد من نصب امیر تناط به مصالح العباد و

ص: ۱۴۶

البلاد و لم یقل انّه لا یلی امر الناس الاّ امام معصوم.»(۱)

در نهج البلاغه آمده است که مردم نیازمند حاکمی هستند؛ چه خوب و چه بد، که در حاکمیت او مؤمن کارش را انجام دهد، به وسیله او اموال عمومی گردآوری شود، با دشمن مبارزه شود، امنیت راهها تأمین و حق ضعیف از قوی گرفته شود. تو می بینی که امام علی علیه السّلام عصمت را در امیر شرط نکرده و حتی به آن اشاره هم نکرده است؛ نه اشاره ای نزدیک و نه دور، بلکه نظر امام علی علیه السّلام این است که جامعه حاکمی لازم دارد که مصالح مردم و کشور را تأمین کند و نگفته است که رهبر باید معصوم باشد.

نقد

ناصر القفاری در نقد سخنان دیگران شرایط نقد علمی را رعایت نمی کند. یکی از شرایط نقد علمی امانتداری است و این که سخن مخالف را باید درست نقل کرد و سپس به نقد آن پرداخت، ولی او همیشه به تقطیع کلام توسل جسته و ضعف علمی خود را در سایه تقطیع پنهان کرده است و مخاطبانش را که با

۱- اصول مذهب الشیعه، ج ۲، ص ۷۹۴.

سخن مخالف آشنا نیستند، می فریبد. در این جا نیز تمام آنچه را که در این باره در نهج البلاغه آمده نیاورده است، بلکه تنها به بخشی از آن که موافق نظر او و برای نتیجه گیری او مفید بوده اشاره کرده است، در حالی که اگر اصل کلام امیر علیه السّلام را می آورد چنین نتیجه ای را نمی توانست بگیرد.

۱ – به اصل کلام حضرت امیر علیه السّلام توجه کنید:

«فی الخوارج لما سمع قولهم لاـحکم الاّـ للّه قال علیه السّلام: «کلمه حقّ یراد بها باطل. نعم انّه لاـ حکم الاّـ للّه، لکن هولاـء یقولون: لاـ امره الاّـ للّه، و انّه لا بدّ للناس من امیر بَرٍّ او فاجر یعمل فی امرته المؤمن و یستمتع فیه الکافر و یبلّغ الله فیها الاجل و یجمع به الفیء و یقاتل به العدوّ و تامن به السبل و یوخذ به للضعیف من القویّ، حتی یستریح برّ و یستراح من فاجر.»(۱)

چون سخن خوارج را شنید که می گفتند حکمی جز حکم خدا نیست، فرمود: سخنی است حق که بدان باطلی را خواهند. آری، حکم جز از آنِ خدا نیست، لکن

ص: ۱۴۸

۱- نهج البلاغه، خطبه ۴۰.

اینـان می گوینـد، فرمـانروایی جز برای خـدا روا نیست، در حالی که مردم نیاز به حاکم دارنـد؛ چه نیکوکردار یا تبهکار، تا در حکومت او مرد با ایمان کار خویش کند و کافر بهره خود برد، تا آن گاه که وعده حق سـر رسد و مدت هر دو به پایان رسد، در سایه حکومت او اموال عمومی را گردآوری کننـد و با دشـمنان پیکار کنند و راهها را ایمن سازند و به نیروی او حق ناتوان را از توانا بستانند تا نیکوکردار روز به آسودگی به شب رساند و از گزند تبهکار در امان ماند.

۲- همـان طور که از سـخن خوارج برمی آیـد و امـام مقصود پنهـانی آنان را توضـیح می دهـد، آنان درصـدد نفی حکومت و حـاکم بودنـد. بر این اسـاس امام هم در پاسـخ به آنان درصـدد بیان ادلّه ضـرورت وجود حاکم است، نه درصـدد بیان شـرایط حاکم، تا گفته شود امام «عصمت» را شرط نمی داند!

۳- این که او می گوید؛ امام علی علیه السّـلام هیچ جا به عصـمت اشاره نکرده است و آن را شـرط نمی داند، سخنی نادرست است و امام بارها در نهج البلاغه به عبارتهای گوناگون این موضوع را مطرح کرده است؛

«هم موضع سرّه و لجأ امره و عیبه علمه و موئل حکمه و کهوف کتبه و جبال دینه، بهم اقام انحناء ظهره و اذهب ارتعاد فرائصه.»(۱)

راز پیامبر را به آنان [اهل بیت پیامبر] سپرده است و هر که آنان را پناه گیرد به حق راه برده است؛ آنان مخزن علم پیامبرند و احکام شریعت او را بیانگرند؛

قرآن و سنت نزد آنان در امان است؛ چون کوه افراشته دین را نگهبان هستند و پشت اسلام بدانها راست و ثابت و پابرجاست.

در عبارتی دیگر می فرماید:

«لا یقاس بآل محمد صلی الله علیه وآله من هذه الامّه احد و لا یسوّی بهم من جرت نعمتهم علیه ابدا. هم اساس الدین و عماد الیقین. الیهم یفی ء الغالی و بهم یلحق التالی و لهم خصائص حق الولایه، و فیهم الوصیّه و

۱- نهج البلاغه، خطبه ۲.

الوراثه؛ الآن اذ رجع الحقّ الی اهله و نقل الی منتقله.»(۱)

از این امت کسی را با خانـدان رسالت همپایه نتوان پنداشت و هرگز نمی توان پرورده نعمت ایشان را در رتبه آنان دانست که آل محمـد صـلی الله علیه وآله پـایه دین و سـتون یقیننـد؛ هر که از حـد درگـذرد به آنـان بـازگردد و آن که وامانـده به ایشان پیونـدد، حق ولایت خاص ایشان است و میراث پیامبر صـلی الله علیه وآله مخصوص آنان. اکنون حق به صاحب آن رسـید و به جایگاه اصلی خود منتقل گردید.

حال با توجه به آنچه پیشتر بیان کردیم که مراد از آل محمد صلی الله علیه وآله نزد شیعه معصومین علیه السّلام هستند، آیا این اوصاف و عبارت قبل جز با عصمت و علم خدادادی و نصب الهی امکان پذیر است؟

این گونه کلمات از امام علی علیه السّلام و بقیه امامان علیه السّلام بسیار رسیده است که بیان آنها به درازا خواهد کشید.

ص: ۱۵۱

۱- همان.

عدم نیاز به معصوم با وجود امت:

اشاره

از شبهاتی که بر استدلال شیعه وارد کرده اند؛ این است که با وجود امت، نیازی به امام معصوم نداریم. به این شبهه توجه کنید:

«فعصمه الامّه و حفظها من الضلال کما جاءت بذلک النصوص الشرعیّه تخالف تماما من یوجب عصمه واحد من المسلمین و یجوز علی مجموع المسلمین اذا لم یکن فیهم معصوم الخطاء.»(۱)

روایاتی که دلالت می کند امت اسلامی معصوم و از گمراهی در امان است، مخالف این اندیشه است که اگر امام معصومی در بین نباشد، احتمال اشتباه همه امت وجود دارد

نقد

۱-۲- پیشتر ادلّه ضرورت وجود امام معصوم بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله را طرح کردیم که تکرار نمی کنیم.

۲-۲- اگر چنین روایاتی وجود داشت که امت معصوم از خطاست و این روایات به حق صادر شده بود، پس چرا از زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله تا امروز این

۱- اصول مذهب الشیعه، ج ۲، ص ۷۸۹؛ المنتقی، ص ۴۱۰.

همه اختلاف میان امت وجود دارد،

به گونه ای که هیچ مسأله ای را نمی توان یافت - چه در اصول دین و چه در فروع دین - که مورد اختلاف نباشد و هر گروه و فرقه ای هم خود را صاحب حق می داند؛ حتی در مسائلی مانند نماز، وضو و... در این موارد به طور قطع یک روش خلاف واقع و گمراهی از راه حق است ولی کدامیک و چگونه شد که امت از خطا در امان نماند؟

۳-۲- اگر امت محور حق مداری و تبیین خطاها بود، خداوند می بایست به جای رجوع به اولی الامر دستور به رجوع به امت می داد، در حالی که به افراد خاصی ارجاع داده است نه به امت.

۴-۲- در اندیشه مسلمانان، تک تک مسلمانان (بجز معصوم) جایزالخطاء هستند. از طرفی امت اسلامی در خارج از ذهن چیزی جز وجود افراد مسلمان نیست و وقتی احتمال خطادرباره تک تک افراد وجود دارد، احتمال خطا درباره مجموع هم می رود و اگر بگوییم درست است که هر فردی به تنهایی جایزالخطاء است، ولی وقتی اینها با هم جمع شوند خطا نمی کنند، مثل این می ماند که گفته شود صفر عددی نیست، ولی اگر چندین صفر را کنار هم بگذارند تبدیل به عددی مهم و بزرگ می شود!

۵-۲- اگر این روایات از رسول خدا صلی الله علیه وآله صادر شده و آن حضرت فرموده باشد که امت من معصوم از خطاست، پس به چه دلیل برای حل مشکلات فکری

و علمی بعد از خود، امت را مرجع قرار نداده، بلکه براساس حدیث ثقلین - که مورد توافق همه فرقه های اسلامی است - کتاب و عترت خود را مرجع برای امت خویش قرار داده است و مخاطب این حدیث نیز امت هستند که باید به عترت رجوع کنند.

۶-۲- در اندیشه شیعه توجیه این روایات - بر فرض صدور آنها - این است که حضور امام معصوم در بین امت ضروری است و امام معصوم جزئی از امت است. بنابر این امت به همراه امام معصوم از خطا مصون است، به شرطی که از امام معصوم پیروی کند.

بی فایده بودن عصمت

اشاره

از شبهاتی که بر استدلال شیعه وارد کرده اند، این است که شرط عصمت در امام بی فایده است؛ زیرا عصمت امام نتوانسته جلو اختلاف مردم را بگیرد. به این شبهه توجه کنید:

«ثم انّ المعصوم الذین یدعون اتباعه لم یعصمهم من الخلاف فی اصل الدین عندهم و اساسه و هوالامامه فتجدهم مختلفین متنابذین متلاعنین یکفر بعضهم بعضا لاختلافهم فی عدد الائمه و فی تحدید اعیانهم

و فی الوقت و انتظار عوده الامام او المعنی الی امام آخر... و عدم وجود اثرها یدلّ علی انعدام اصلها.»(۱)

معصومی که مدعی پیروی از او هستند، نتوانسته از بروز اختلاف میان آنان در اصل و اساس دین که همان امامت است، جلوگیری کند؛ زیرا می بینیم که در عدد امامان، در شخص آنان، در زمان آنان، در این که آیا آن امام برمی گردد یااین که باید به امام دیگری مراجعه کنند، اختلاف دارند. عده ای از آنان عده دیگر را لعن و عده ای عده دیگر را تکفیر می کنند. بنابر این عصمت موهوم نتوانسته جلو اختلاف آنان را بگیرد و عدم وجود اثر عصمت، حکایت از نبود اصل آن دارد.

نقد

۱-۳- اهل سنت دست کم عصمت رسول خدا صلی الله علیه وآله را قبول دارند، گرچه در محدوده آن بحث دارند که اختلاف آراء پیشتر بیان شد و از طرفی مدعی هستند که از رسول خدا صلی الله علیه وآله پیروی می کنند. اکنون از ناصر القفاری می پرسیم

۱- اصول مذهب الشیعه، ج ۲، ص ۸۰۰.

که چرا پیروی اهل سنت از رسول خدا صلی الله علیه وآله مانع بروز اختلاف میان آنان نشده است؟ آیا اهل سنت در اصول و فروع با هم اختلاف ندارند؟ با کمترین مراجعه به مکاتب کلامی و فقهی آنان می توان به این مسأله پی برد. با این حال آیا می توان گفت اختلاف اهل سنت دلیل بر این است که رسول خدا صلی الله علیه وآله معصوم نبوده است؟ هر پاسخی که او درباره رسول خدا صلی الله علیه وآله می دهد، درباره امامان علیه السّلام نیز قابل ذکر است.

۲-۳- آیا فرقه های مرجئه، خوارج، قدریه و... از اهل سنت نیستند؟ آیا اینان هر کدام دیگری را تکفیر نمی کنند؟ بخصوص خوارج که همه امت بجز خودشان را تکفیر نمی کردند. آیا تکفیر اینان دلیل بر این است که رسول خدا صلی الله علیه وآله معصوم نبوده است، یا این که عصمت بی فایده است؟ هر جوابی که درباره تکفیر فرقه های اهل سنت داده شود درباره فرقه های شیعه هم قابل ارائه است، با این تفاوت که شیعه دوازده امامی اینان را گروههای انحرافی می داند نه شیعه واقعی؟

۳-۳- پاسخ حلّی مشکل این است که عصمت در پیامبر و امام شرط است به همان دلائلی که پیشتر بیان شد، تا جلو انحراف و خطای پیامبر و امام گرفته شود و مردم بتوانند به او اعتماد کنند، ولی عصمت امام نسبت به مردم در صورتی مفید خواهد بود که مردم از او پیروی کنند، همان طور که پیامبر وقتی می تواند مردم را هدایت کند که مردم از دستورات او پیروی کنند وگرنه هدایت

پیامبر شامل آنان نخواهد شد. ولی این به معنای لازم نبودن هدایت انسان یا شرط نبودن عصمت در هدایت و یا قصور پیامبر نیست، بلکه ضعف در قابل است نه در فاعل. درباره امام نیز همین گونه است؛ یعنی در صورتی که مردم پیروی کنند هدایت او شامل آنان می شود و گرنه از هدایت محرومند ولی این به معنای عدم لزوم عصمت در امام، یا عدم نیاز جامعه به امام نیست.

اختلاف رفتار امامان دلیل بر عدم عصمت آنان

اشاره

از شبهاتی که بر استدلال شیعه وارد کرده اند، این است که رفتار امامان شیعه با هم اختلاف دارد (با این که انسانهای معصوم رفتارشان اختلاف ندارد) و این اختلاف با عصمت سازگار نیست. بنابر این عصمت از اصل شرط نیست.

به این شبهه توجه کنید:

«و امر آخر یبطل دعوی العصمه هو الاختلاف و التناقض حیال بعض المواقف و المسائل، و اعمال المعصومین لا

تتناقض و لا تختلف، بل یصدق بعضها بعضها و یشهد بعضها لبعض و الاختلاف ناقض للعصمه التی هی شرط للامامه

ص: ۱۵۷

عندهم و هو ناقض بالتالی لاصل الامامه نفسها.»(۱)

امر دیگری که ادعـای عصـمت را باطل می کنـد، اختلاف و تناقض در بعضـی از موضع گیری ها و مسائل است، در حالی که رفتـار انسـان هـای معصوم بـا هم تنـاقض و تفاوتی نـدارد، بلکه بعضـی مؤیـد و شاهـد بعضـی دیگر است. از طرفی اختلاف با عصمت که شرط امامت است،سازگار نیست؛ در نتیجه اختلاف با اصل امامت هم سازگار نیست.

او سپس به تفاوت رفتار امام حسن علیه السّلام و امام حسین علیه السّلام در برابر معاویه و یزید اشاره می کند.

نقد

۱-۴- تفـاوت رفتـار پیـامبر بـا مخالفان در مکه و مـدینه امری است آشـکار. با این وصف، آیا تفاوت رفتار پیامبر در دو زمان، دلیل بر این است که پیامبر معصوم نبوده، یا این که عصمت شرط پیامبری نیست؟

۱- اصول مذهب الشیعه، ج ۲، ص ۷۹۷.

۲-۴- در مدینه نیز رفتار پیامبر صلی الله علیه وآله در برابر کفار قریش متفاوت بود؛ گاه با آنان می جنگید، همانند جنگ بدر، احد، احزاب و... و گاه با آنان صلح می کرد؛ مثل صلح حدیبیّه. آیا این صلح و جنگ از پیامبر در برابر یک گروه حکایت از این دارد که او معصوم نیست و یا این که عصمت شرط پیامبری نیست؟

البته این تنها القفاری نیست که در برابر رفتار معصوم شک می کند، بلکه در گذشته نیز عده ای شک کرده اند و تنها کافی است رفتار بعضی از صحابه را در صلح حدیبیه بررسی کرد؛ به عنوان نمونه عمر در آن روز در برابر اقدام رسول خدا صلی الله علیه وآله مقاومت کرده، به عنوان اعتراض می گوید:

«یا رسول الله السنا بالمسلمین؟

قال رسول الله صلی الله علیه وآله: بلی!

قال: فعلام نعطی الدنیّه فی دیننا؟

فقال رسول الله صلی الله علیه وآله: انا عبدالله و رسوله و لن اخالف امره و لن یضیّعنی.»(۱)

ای رسول خدا صلی الله علیه وآله مگر ما مسلمان نیستیم؟

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: آری هستیم!

عمر گفت: برای چه باید در دین خود خواری را

۱- تاریخ، طبری، ج ۲، ص ۲۸۰؛ مغازی واقدی، ج ۲، ص ۶۰۶.

بپذیریم؟

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: من بنده خدا و پیامبر او هستم و با دستور او مخالفت نمی کنم و خداوند نیز مرا تنها نخواهد گذاشت.

عمر از این جواب قانع نشد و نزد دیگران رفت تا شاید همفکرانی پیدا کند، ولی موفق نشد. او خود در دوران خلافت درباره جریان صلح حدیبیّه چنین گفته است:

«ارتبت ارتیابا لم ارتبه منذ اسلمت الاّ یومئذ و لو وجدت ذلک الیوم شیعه تخرج عنهم رغبه عن القضیّه لخرجت.»(1)

در آن روز به گونه ای (در پیامبری پیامبر) شک کردم که از ابتدای مسلمان شدنم آن چنان شک نکرده بودم و اگر آن روز پیروانی می یافتم که علیه صلح شورش کنند، من هم شورش می کردم.

۳-۴- افزون بر اینها، گاه در یک مسأله نیز برخورد رسول خدا صلی الله علیه وآله با مسلمانان متفاوت بود؛ در تقسیم غنائم حنین به گونه ای عمل کرد که انصار را از

۱- مغازی، واقدی، ج ۲، ص ۶۰۷.

غنائم محروم کرد وچیزی به آنان نداد. در این جا نیز برخی به شدت به رفتار رسول خدا صلی الله علیه وآله اعتراض کردند.

ذوالحویصره در برابر رسول خدا صلی الله علیه وآله ایستاد و گفت :

«یا محمد قد رایت ما صنعت فی هذا الیوم.

فقال رسول الله: اجل فکیف رایت؟

قال: لم ارک عدلت، فغضب رسول الله صلی الله علیه وآله ثم قال: و یحک اذا لم یکن العدل عندی فعند من یکون.»(۱)

ای محمد صلی الله علیه وآله دیدم امروز چه کردی؟

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: آری چگونه دیدی؟

ذوالحویصره گفت: نمی بینم به عدالت رفتار کنی؟!

رسول خدا صلی الله علیه وآله غضبناک شد و فرمود: وای بر تو! اگر من به عدالت رفتار نکنم، پس چه کسی به عدالت رفتار می کند؟

آیا تفاوت رفتار رسول خدا صلی الله علیه وآله دلیل بر این است که آن حضرت معصوم نیست، یا اینکه عصمت شرط نیست؟

۱- تاریخ، طبری، ج ۲، ص ۳۶۰.

۴-۴- درباره تفاوت رفتار امام حسن علیه السّلام و امام حسین علیه السّلام باید گفت:

آنان که با تاریخ آشنا هستند، می دانند که صلح امام حسن علیه السّلام بعد از همراهی نکردن سپاهی که به جنگ با معاویه آمده بودند، و برخی رویدادهای دیگر انجام شد. مورخان در این باره نوشته اند:

«فبینا الحسن فی المدائن اذ نادی منادی فی العسکر الا ان قیس بن سعد قد قتل، فانفروا فنفروا و نهبوا سرادق الحسن علیه السّلام حتی نازعوه بساطا کان تحته.»(۱)

هنگامی که حسن علیه السّلام در مدائن بود در سپاه او فریاد زدند که قیس بن سعد (فرمانده سپاه امام حسن علیه السّلام) کشته شده است؛ پس فرار کنید و سپاه متفرق شدند و خیمه امام حسن علیه السّلام را غارت کردند، به گونه ای که فرش زیر پای او را نیز ربودند.

۵-۴- پاسخ کلی به این گونه شبهات این است که معصوم با توجه به برخورداری از عصمت، تحت تأثیر انگیزه های نفسانی قرار نمی گیرد و در هر اقدامی که انجام می دهد،

تکلیف دینی خود و مصلحت امت اسلامی را در نظر

۱- تاریخ، طبری، ج ۴، ص ۱۲۲؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۴۰۴.

می گیرد و تشخیص چنین کاری نسبت به شرایط متفاوت است؛ در شرایط اجتماعی که عوامل آن بسیار متغیر است، این گونه نیست که تکلیف در همه شرایط یکسان باشد تا وظیفه معصوم نیز یکسان باشد، بلکه شرایط متفاوت است در نتیجه تکلیف هر انسانی از جمله معصوم هم تفاوت دارد؛ به عنوان مثال وقتی سپاه کوفه برای جنگ با معاویه اعلام آمادگی کرده اند وظیفه امام رهبری سپاه و جنگ با معاویه است، اما هنگامی که سپاه متفرق شده اند به گونه ای که حتی خیمه امام را هم غارت کرده اند، امام با چه نیرویی باید بجنگند؟ همان گونه که این تفاوت تکلیف را به دلیل تغییر شرایط در رفتار رسول خدا صلی الله علیه وآله می بینیم که به چند نمونه اشاره کردیم.

بنابر این نه تنها تغییر رفتار دو امام در دو عصر، دلیل بر عدم عصمت یا بی فایده بودن شرط عصمت نیست، بلکه تفاوت عملکرد یک امام در عصر خود نیز دلیل بر عدم عصمت وی نیست، چنان که رفتار رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز این گونه بوده است.

اعتراف به گناهان از طرف معصومان

اشاره

از شبهاتی که بر استدلال شیعه وارد کرده اند؛ این است که امامان شیعه خود به صدور گناه خود اعتراف کرده اند و این با عصمت سازگار نیست.

ص: ۱۶۳

به این شبهه توجه کنید:

«و کـان الائـمّه یعترفون بالـذنوب و یسـتغفرون الله منها، فامیرالمؤمنین یقول فی دعائه کما فی نهـج البلاغه: اللهم اغفرلی ما انت اعلم به منّی، فان عـدت فعـد علیّ بالمغفره. اللهم اغفرلی ما رأیت من نفسـی و لم تجد له وفاءً عندی. اللهم اغفرلی ما تقربّت به الیک بلسانی، ثمّ خالفه قلبی. اللهم اغفرلی رمزات الالحاظ و سقطا الالفاظ و شهوات الجنان و هفوات اللسان.

فانت تری الاقرار بالذنب و بالعوره الیه بعد التوبه و الاعتراف بسقطات الالفاظ و شهوات الجنان و مخالفه القلب

للسان. کلّ ذلک ینفی ما تدّعیه الشیعه من العصمه اذ لو کان علیّ و الائمه معصومین لکان استغفار هم من الذنب عبثا.»(۱)

ص: ۱۶۴

۱- اصول مذهب الشیعه، ج ۲، ص ۷۹۴.

امامان به گناه خود اعتراف نموده، از خداوند طلب آمرزش می کردند. امیرالمؤمنین علیه السّلام در دعایش که در نهج البلاغه آمده است، می گوید: خدایا! بر من ببخش آنچه را که از من بدان داناتری و اگر بدان بازگشتم تو به بخشایش باز گرد. خدایا بر من ببخشا وعـده هایی را که نهادم و به آن وفا نکردم، و بیامرز آنچه را به زبان به تو نزدیکی جسـتم و دل راه مخالف آن را پیمود.

خـدایا بر من ببخشای نگاههایی را که نبایـد و سـخنانی که به زبان رفت و نشاید و آنچه دل خواست و نبایست و آنچه بر زبان رفت از ناشایست.

همان طور که می بینی امام به گناه و به بازگشت به گناه بعد از توبه اقرار می کند و اعتراف به سخنان بی فایده و خواسته های بی مورد دل و مخالفت دل با زبان. تمام این امور آنچه را که شـیعه درباره عصـمت مـدعی است نفی می کنـد، چون اگر علی علیه السّلام و امامان معصوم باشند، طلب آمرزش آنان از گناه لغو خواهد بود.

نقد

۱-۵- استغفار از گناه به امامان شیعه اختصاص ندارد تا منافاتی با عصمت داشته باشد، بلکه همه پیامبران الهی از خداوند طلب استغفار می کردند.

ص: ۱۶۵

خداوند از زبان نوح علیه السّلام چنین نقل می کند:

{رَبِّ اغْفِرْلِی وَلِوالِدَیَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَیْتِیَ مُؤْمناً وَلِلْمُؤْمِنِینَ وَالمُ-ؤْمِناتِ وَلا تَزِدِ الظّالِمِینَ إِلّا تَباراً}(۱)

خداوند از زبان حضرت ابراهیم علیه السّلام نیز چنین نقل می کند:

{رَبَّنا اغْفِرْلِی وَلِوالِدَیَ وَلِلْمُؤْمِنِینَ یَوْمَ یَقُومُ الحِسابُ}(۲)

خداوند از زبان حضرت موسی علیه السّلام چنین نقل می کند:

{قالَ رَبِّ اغْفِرْلِی وَ لِأَخِی وَأَدْخِلْنا فِی رَحْمَتِک َوَأَنْتَ أَرْحَمُ الرّاحِمِینَ}(۳)

خداوند از زبان حضرت سلیمان علیه السّلام چنین نقل می کند:

{قالَ رَبِّ اغْفِرْلِی وَهَبْ لِی مُلْکاً لا یَنْبَغِی لِأَحدٍ مِنْ بَعْدِی إِنَّک أَنْتَ الوَهّابُ}(۴)

۱- نوح/۲۸.

۲- ابراهیم/۴۱.

۳- اعراف/۱۵۱.

۴- ص /۳۵.

۲-۵- اگر ناصر القفاری این پیامبران را معصوم نمی داند، دست کم پیامبر اسلام را معصوم می داند. خداوند در قرآن در مواردمتعدد به رسول خداصلی الله علیه وآله دستور می دهد که از خداوند طلب استغفار کند؛

{وَقُلْ رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَأَنْتَ خَيْرُ الرّاحِمِينَ}(۱)

{اصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللّهِ حَقٌّ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِک وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّک بِالعَشِي وَالإِبْكارِ}(۲)

{فَاعْلَمْ أَ نَّهُ لا إِلهَ إِلاّ اللّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِک وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالمُ-ؤْمِناتِ وَاللّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ وَمَثْواكُمْ}(۳)

{فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّک ‑وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كانَ تَوّاباً}(۴)

ص: ۱۶۷

۱- مؤمنون/۱۱۸.

۲- غافر/۵۵.

۳- محمد/۱۹.

۴- نصر/۳.

آنچه نقل شد، بخشی از آیاتی است که به رسول خدا صلی الله علیه وآله دستور می دهد که از خداوند طلب آمرزش کند. پیرو این دستورات، رسول خدا صلی الله علیه وآله در زندگی خود بارها از خداوند طلب آمرزش کرده است که به بعضی از آنها اشاره می کنیم:

{اللهم اغفرلی و ارحمنی والحقنی بالرفیق الاعلی}(۱)

خدایا مرا بیامرز و به من رحم کن و به رفیق اعلی ملحق گردان.

رسول خدا صلی الله علیه وآله در نماز شب چنین دعا می کرد:

«اللهم لک اسلمت و بک آمنت و علیک توکّلت و الیک انبت و بک خاصمت و الیک حاکمت، فاغفرلی ما قدّمت و ما اخّرت و ما اسررت و ما اعلنت.»(۲)

خدایا تسلیم تو شدم، به تو ایمان آوردم، بر تو توکل کردم، به سوی تو بازگشتم، برای تو مخاصمه کردم و برای تو محاکمه کردم. خدایا گناهان گذشته و آینده و

۱- الموطأ، مالک، ص ۱۵۹.

۲- صحیح، البخاری، ج ۲، ص ۴۲، باب التهجد؛ صحیح، مسلم، ج ۲، ص ۱۸۴، باب الدعا فی صلاه اللیل.

گناهان پنهان و آشکار مرا ببخشای.

یا این که در باب تشهد از او نقل شده است:

«من آخر ما یقول بین التشهد و التسلیم: اللهم اغفرلی ما قدّمت و ما اخّرت و ما اسررت و ما اعلنت و ما اسرفت و ما انت اعلم به منّی.»(۱)

از آخرین کلماتی که بین تشهد و سلام می گفت این بود:

خدایا گناهان گذشته و آنچه را که در آینده انجام می دهم، ببخشای. آنچه را که مخفی کردم و آنچه را که علنی انجام دادم و آنچه را که زیاده روی کردم و آنچه را که تو از من آگاه تری ببخشای.

براستی آیا این جمله ها با جمله های نقل شده از امام علی علیه السّلام تفاوتی دارد؟

همچنین از آن حضرت چنین نقل شده است:

«اللهم اغفرلی ما قدّمت و ما اخّرت و ما اسررت و ما اعلنت. اللهم اغفرلی خطیئتی و جهلی و اسرافی فی امری و ما انت اعلم به منّی. اللهم اغفرلی خطأی و عمدی و هزلی و جدی و کل ذلک عندی انت المقدم و

۱- صحیح، مسلم، ج ۲، ص ۱۸۵.

انت المؤخر و انت علی کلّ شی ء قدیر»(۱)

خدایا بر من ببخشای آنچه درگذشته انجام داده ام و آنچه در آینده انجام می دهم و آنچه پنهان کردم و آنچه علنی انجام داده ام. خدایا ببخشای گناه مرا، نادانی مرا، زیاده روی مرا در کارهایم و آنچه را که تو داناتری از من. خدایا ببخشای بر من خطای مرا، عمد مرا، شوخی مرا، جدی مرا و همه این کارها را که انجام داده ام. اول و آخر تویی و تو بر [انجام] هرکاری توانایی.

و یا از آن حضرت نقل شده است:

«اللهم اغفر لی ذنبی کلّه دقّه و جلّه، سرّه و علانیته اولّه و آخره.»(۲)

خدایا ببخشای تمام گناهان مرا، گناهان کوچک، گناهان بزرگ،گناهان پنهان و آشکار، گناهان اول و گناهان آخر.

ص: ۱۷۰

۱- کنزالعمال، ج ۲، حدیث ۳۶۲۰، ص ۱۷۷.
۲- همان، ص ۲۱۰، حدیث ۳۸۰۵.

و یا از آن حضرت نقل شده است:

«اللهم باعد بینی و بین خطایای کما باعدت بین المشرق و المغرب. اللهم نقّنی من الخطایا کما ینقّی الثوب الابیض من الدنس.»(۱)

خدایا اشتباهاتم را از من دور کن، همان طور که مشرق و مغرب را از هم دور کرده ای. خدایا مرا از اشتباهاتم پاک کن، همان طور که پیراهن سفید از آلودگی پاک می شود.

و یا از آن حضرت نقل شده است که بعد از هر نماز یکصد بار از خدا طلب استغفار می کرد:

«سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله یقول فی دبر الصلاه اللهم اغفر و تب علیّ انّک انت التواب الغفور مائه مرّه و هو صحیح.»(۲)

از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که بعد از نماز یکصد بار می گفت: خدایا ببخشای و به من توجه کن. بدرستی

۱- همان، حدیث ۳۸۰۳.

۲- همان، ص ۶۴۵، حدیث ۴۹۸۰.

که تو توبه پذیر و بخشاینده ای سپس متقی هندی درباره حدیث قضاوت می کند که این حدیث صحیح است.

آن حضرت نه تنها خود از خداوند طلب استغفار می کرد، بلکه اصحابش را نیز به استغفار تشویق می کرد و برای استغفار دعای حضرت خضر را به آنان آموزش داد. به این روایت توجه کنید:

«عن ابن عمر قال کان رسول الله صلی الله علیه وآله کثیرا ما یقول لنا: معاشر اصحابی ما یمنعکم ان تکفّروا ذنوبکم بکلمات یسیره؟

قالوا یا رسول الله: و ما هی؟

قال: تقولون مقاله أخی الخضر.

قلنا: یا رسول الله! ما کان یقول؟

قال: کان یقول اللهم انی استغفرک لما تبت الیک منه، ثمّ عدت فیه و استغفرک لما اعطیئک من نفسی: ثم لم اوف لک به و استغفرک للنعم التی انعمت بها علّی فتقویّت بها علی معاصیک و استغفرک لکلّ خیر اردت به وجهک

فخالطنی فیه ما لیس لک. اللهم لا تحزنی فانّک بی عالم و لا تعذبّنی فانّک علیّ قادر.»(۱)

عبـدالله بن عمر می گویـد: رسول خداصـلی الله علیه وآله مُدام به ما می گفت: اصـحاب من شـما را چه می شود که با کلمات مختصری گناهانتان را بپوشانید؟

گفتند: ای رسول خدا صلی الله علیه وآله آن کلمات چیست؟

فرمود: آنچه برادرم خضر علیه السّلام می گفت را بگویید

گفتند: ای رسول خدا صلی الله علیه وآله برادرت خضر علیه السّلام چه می گفت:

فرمود: خضـر همیشه می گفت: خـدایا گناهانی را ببخشای که از انجام آنها توبه کردم، ولی دوباره انجام دادم. خدایا کارهایی را ببخشای که با تو عهـد کردم انجام نـدهم، ولی به عهـد خود وفا نکردم. خـدایا نعمتهایی را ببخشای که تو به من دادی، ولی من آنها را در راه معصیت تو به کار بردم. خدایا ببخشای هر کار خیری را که قصد کردم که تنها به

خاطر تو انجام دهم، ولی به چیزی که برای تو نیست آلوده شـد. خدایا مرا خوار نکن؛ زیرا تو به من آگاهی و مرا عذاب نکن، بدرستی که تو بر من توانایی.

۱- همان، ص ۷۰۰، حدیث ۵۱۲۶.

اگر در همین حدیث یکبار دیگر دقت کنیم، روشن می شود که امام علی علیه السّلام، شاگرد برجسته مکتب رسول خدا صلی الله علیه وآله همین مفاهیم را در الفاظ متداول عصر خود بیان کرده است. آیا بیان این کلمات از زبان خضر نبی و رسول خداصلی الله علیه وآله دلیل بر این است که آنان معصوم نبودند، یا این که طلب آمرزش آنان لغو خواهد بود؟

روایاتی که رسول خدا صلی الله علیه وآله در آنها از خداوند طلب آمرزش می کند، بسیار زیاد است وما تنها به ذکر چند نمونه از آنها اکتفا کردیم(۱).

۳-۵- پیشتر بیان کردیم، گناهی که با عصمت تعارض دارد و نباید از معصوم تحقق یابد، ترک واجب و فعل حرام است، ولی ترک مستحب، انجام مکروه و ترک اولی این گونه نیست. از طرفی واژه اثم و ذنب در عربی و یا واژه گناه در فارسی فراتر از ترک واجب و فعل حرام است. بنابر این اگر پیامبر یا امام از خداوند تقاضا می کند که گناهش را ببخشاید به این معنا نیست که واجبی را ترک کرده یا حرامی را انجام داده است و از آنها طلب آمرزش می کند.

۴-۵- احساس قصور و کوتاهی انسان در برابر خداوند و در نتیجه طلب آمرزش وغفران از او معلول شناخت خداوند و صفات اوست؛ به عنوان مثال

۱- برای آگاهی بیشتر به منابع حدیثی مراجعه کنید.

انسانهایی که منکر خداونـد هسـتند، هرگز احساس قصور و گناه نمی کننـد تا از او طلب مغفرت کننـد و یا انسانهایی که برای خداونـد شـریک قائلنـد بسـیاری از کارهایی را که انجام می دهند گناه نمی دانند تا درصدد طلب آمرزش از خداوند بر آیند. انسانهایی که موحّـِد هسـتند، ولی ربوبیت خـدا را درست نشـناخته و حق او را نمی داننـد، تصور می کنند همین که واجبات را انجـام دهنـد و محرمـات را ترک کننـد، دیگر وظیفه ای ندارنـد و قصور و تقصـیری از آنان سـر نمی زنـد. براین اساس هر چه شناخت انسان از خداونـد بیشتر باشد، احساس قصور در برابر او بیشتر خواهد شد. بنابر این معصومان با توجه به شـناختی که از خداوند دارند، عبادات و طاعت های خود را شایسته

مقام خداوندی نمی دانند، چنان که رسول خاتم صلی الله علیه وآله به صراحت فرمود:

«سبحانک ما عرفناك حق معرفتك و ما عبدناك حق عبادتک»(۱)

خدایا منزهی تو آن طور که حق توست، تو را نشناختیم و آن طور که حق توست تو را عبادت نکردیم.

۱- بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۲۹۲.

معصومین علیه السّلام با توجه به این شناختی که از خداوند دارند، برای خود وظایفی فراتر از وظایف دیگران قائل بودند و چنان احساس قصور می کردند که هر چه عبادت خداوند را انجام دهند، باز هم وظیفه خود را انجام نداده اند؛

«کان رسول الله صلی الله علیه وآله یصلّی حتی تورم قدماه فقیل له اتفعل هذا و قد جاءک انّ الله تعالی قد غفرلک ما تقدّم من ذنبک و ما تأخّر؟ قال افلا اکون عبدا شکورا.»(۱)

رسول خدا صلی الله علیه وآله آن قدر نماز خواند که پاهایش ورم کرد.

به او عرض شد: با این که خداوند به تو وعده داده که گناهان گذشته و آینده ات را آمرزیده است این چنین عبادت می کنی؟

حضرت فرمود: آیا بنده شکر گزار نباشم؟

امام علی علیه السّلام درباره تفاوت اطاعت انسان و اطاعتی که شایسته خداوند است، می فرماید:

ص: ۱۷۶

۱- سنن، ترمذی، ج ۵، ص ۵۵۱.

«فلیس احد و ان اشتدّ علی رضی الله حرصه و طال فی العمل اجتهاده ببالغ حقیقه ما الله اهله من الطاعه له.»(۱)

هیچ کس نمی تواند آن چنان که خداوند شایسته و اهل اطاعت است، او را اطاعت کند، گرچه بر تحصیل رضای خداوند حریص باشد و در بندگی کوشش بسیار کرده باشد.

بنابر این اعتراف به قصور امام، اعتراف به گناه مصطلح فقهی نیست، بلکه اعتراف به قصور در انجام حق عبودیت حضرت حق جل و علا است.

اعتراف به خطا در عمل از طرف معصومان

اشاره

یکی از شبهاتی که بعضی بر استدلال شیعه وارد کرده اند، این است که امامان خود به خطای در عمل اعتراف کرده اند که این موضوع با عصمت سازگار نیست. به این شبهه توجه کنید:

«جاء فی نهج البلاغه عنه الذی لا تشک الشیعه فی کلمه منه ما یهدم کل ما بنوه من دعاوی فی عصمه الائمّه حیث

۱- نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶.

قال امیرالمؤمنین کما یروی صاحب النهج: لا تخالطونی بالمصانعه و لا تظنّوا بی استثقالاً فی حقّ قیل لی و لا التماس اعظام لنفسی، فانّه من استثقل الحقّ ان

یقال له او العدل ان یعرض علیه کان العمل بهما اثقل علیه، فلا تکفّوا عن مقاله بحقّ او مشوره بعدل، فانّی لست فی نفسی بفوق ان اخطی ء و لا آمن ذلک من فعلی، فهو هنا لم یدع ما تزعم الشیعه فیه من انّه لا یخطی ء، بل اکّد انّه لا یأمن علی نفسه من الخطاء کما لم یعلن استغناه عن مشوره الرعیه، بل طلب منهم المشوره بالحقّ و العدل، لان الامه لا یجتمع علی ضلاله و کل فرد لوحده معرض لضلاله، فعلم ان دعوی العصمه من مخترعات غلاه الشیعه.»(۱)

در نهج البلاغه – که شیعه در کلمه ای از آن شک ندارد

ص: ۱۷۸

۱– اصول مذهب الشیعه، ج ۲، ص ۷۹۳.

- سخنی از امام علی علیه السّلام آمده است که اساس ادعای شیعه در عصمت امامان را از بین می برد، جایی که امیرالمؤمنین علیه السّلام می گوید: با من با ظاهرآرایی رفتار نکنید و شنیدن حق را بر من سنگین مپندارید و نمی خواهم مرا بزرگ انگارید؛ زیرا آن کس که شنیدن سخن حق بر او گران افتد و نشان دادن عدالت بر او دشوار باشد، کار به حق و عدالت کردن بر او دشوارتر است. پس از گفتن حق یا

نظر دادن به عدالت خودداری نکنید که من نه برتر از آنم که خطا کنم و نه در کار خویش از خطا ایمن هستم.

پس امام در این جا چیزی را که شیعه مدعی است که امام خطا نمی کند، ادعا نکرده، بلکه تأکید کرده است که برخودش ایمن از خطا نیست و اعلام نکرده است که به مشورت نیاز ندارد، بلکه از آنان خواسته است که به حق و عدالت مشورت دهند؛ زیرا امت به گمراهی نمی رود و هر فردی به تنهایی در معرض گمراهی است؛ پس معلوم شد که ادعای عصمت از اختراعات غالیان شیعه است.

ص: ۱۷۹

نقد

۱-۶- طلب مشورت در فرهنگ اسلامی نه تنها عیب نیست، بلکه وظیفه است؛ زیرا خداوند به رسول خود دستور می دهد با مسلمانان مشورت کند؛

{وَشاوِرْهُمْ فِی الأَمْرِ فَإِذا عَزَمْتَ فَتَوَکَّلْ عَلی اللّهِ}(۱)

در کار جنگ با آنان مشورت کن؛ پس هنگامی که تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن.

۲-۶- طلب مشورت کردن منافاتی با عصمت ندارد، همان طور که رسول خدا صلی الله علیه وآله- با این که معصوم بود - از مسلمانان طلب مشورت می کرد و به آنان می گفت: «اشیروا عَلَیّ»؛(۲) نظر بدهید.

امام علی علیه السّلام نیز به عنوان بزرگترین شاگرد تربیت شده مکتب او به عبدالله بن عباس فرمود:

«لک ان تشیر علیّ واری فان عصیتک، فاطعنی»(۳)

تو حق داری که به من نظر دهی و اگر نپذیرفتم، از من اطاعت کن.

۱- آل عمران/۱۵۹.

۲- کنزالعمال، ج ۱۰، ص ۴۲۳، حدیث ۳۰۰۲۱.

۳- نهج البلاغه، حکمت ۳۲۱.

۳-۶- ناصر القفاری مثل همیشه برای اثبات نظر خود به تقطیع کلام روآورده و در این جا نیز قبل و بعد سخن امام را حذف کرده و پنداشته است که این متن با نظر او سازگار است. او از این خطبه سه صفحه ای که تمام آن مرتبط به هم است، تنها به سه سطر اکتفا کرده است و تصور می کند این کار از دید دیگران پنهان می ماند. برای روشن شدن خیانت او و در این استدلال تنها به چند بخش قبل و بعد از آن اشاره می کنیم:

الف – امام در بخشی از این خطبه که درباره حقوق متقابل ملت و دولت است، اشاره می کند یک انسان هر چه تلاش کند، نمی تواند حق بندگی خداوند را به جا آورد و می فرماید:

«فلیس احد و ان اشتدّ علی رضی الله حرصه و طال فی العمل اجتهاده ببالغ حقیقه ما الله اهله من الطاعه له.»(۱)

هیچ کس نمی تواند حق بندگی خدا را ادا کند، گر چه بر تحصیل رضای خدا حریص باشد و در بندگی بسیار کوشش کرده باشد.

ص: ۱۸۱

۱- همان، خطبه ۲۱۶.

ب – امام در بخش دیگری اشاره می کند که حاکم هر چه هم در پیشگاه خداوند مقرب باشد، ولی در جامعه بدون یاری دیگران نمی تواند وظیفه خود را انجام دهد و می فرماید:

«و لیس امرؤ و ان عظمت فی الحقّ منزلته و تقدّمت فی الدین فضیلته بفوق ان یعان علی ما حمّله الله من حقّه»(۱)

و هیچ کس هر چند قدرش نزد حق بزرگ و فضیلت او در دین بیشتر باشد، بی نیاز نیست که در گزاردن حق خداوند او را یاری کنند.

ج – امام در بخش دیگری از خطبه با اشاره به نقش ضعیف ترین مردم در مسائل اجتماعی و این که برای صلاح جامعه همه باید به وظیفه خود عمل کنند، می فرماید:

«و لا امرؤ و ان صغّرته النفوس و اقتحمته العیون بدون ان یعین علی ذلک او یعان علیه.»(۲)

و هیچ کس هر چند مردم او را خوار شمارند و به دیده

۱- همان.

۲- همان.

تحقیر به او بنگرند، خردتر از آن نیست که کسی را در انجام حق یاری کند یا دیگری به یاری او برخیزد.

وقتی سخن امام به این جا رسید، فردی از میان جمعیت برخاست و با تجلیل و ستایش بسیار از امام علیه السّلام اعلام کرد که هر چه امام بگوید او اطاعت می کند.

القفاری این بخش را نیز از وسط خطبه حذف کرده است، در حالی که برای فهم بخش دیگرخطبه آوردن این بخش از کلام سید رضی قدس سره ضروری است.

به کلام سیدرضی توجه کنید:

«فاجابه علیه السّلام رجل من اصحابه بکلام طویل یکثر فیه الثناء علیه و یذکر سمعه و طاعته له، فقال علیه السّلام...»

آن گاه امام به بیان این مطلب می پردازد که کسی که عظمت خداوند را درک کرده است همه چیز در برابر او خوار و اندک است و هر که خداوند نعمت بیشتری به او داده است شایسته است که خداوند را بیشتر تعظیم کند و سپس به همان مطلبی که در شبهه قبلی به آن اشاره کردیم، اشاره می کند و می فرماید:

«و انّ احقّ من کان کذلک لمن عظمت نعمه الله علیه و

لطف احسانه الیه، فانّه لم تعظم نعمه الله علی احد الاّ ازداد حقّ الله علیه عظما.»(۱)

و سزاوارترین فرد به تعظیم خداوند کسی است که نعمت خدا بر او بیشتر باشد و او ریزه خوار خوان احسان خداست؛ زیرا نعمت خداوند بر کسی بسیار نگردد مگر این که حق خداوند نیز بر او بیشتر شود».

آن گاه امام در نفی تجلیل بیش از حد آن شخص می فرماید:

«فلا تثنوا علیّ بجمیل ثناء، لاخراجی نفسی الی الله و الیکم من التقیّه فی حقوق لم افرغ من ادائهاو فرائض لابد من امضائها.»(۲)

مرا به نیکی نستایید تا از عهده حقوقی که مانده است، برآیم و واجباتی را که بر گردنم باقی است، ادا نمایم.

سپس امام می فرماید:

با من همانند سرکشان سخن مگویید و...

۱- همان.

۲- همان.

و عجیب تر آن که القفاری که خود عرب است و کلام عربی را می فهمد، در کلامی که از امام آورده است، استثنایی وجود دارد که وی آن را نیاورده است و با این تقطیع ناجوانمردانه، کلام را کاملاً از معنای اصلی منحرف کرده است.

به این کلام توجه کنید:

«فانّی لست فی نفسی بفوق ان اخطئ و لا ـ آمن ذلک من فعلی، الاّ ان یکفی الله من نفسی ما هو املک به منّی، فانّما انا و انتم عبید مملوکون لربّ لا ربّ غیره، یملک منّا ما لا تملک من انفسنا.»(۱)

من نه برتر از آنم که خطا کنم و نه در کار خویش از خطا ایمنم مگر که خداوند مرا در کار نفس کفایت کند که از من بر آن تواناتر است. جز این نیست که ما و شما بندگان و مملوک پروردگاریم و جز او پروردگاری نیست. او مالک ماست و ما را برنفس خود اختیاری نیست.

همان طور که ملاحظه می کنید، امام درصدد بیان این مطلب است که اگر توجه و عنایت حضرت حق نباشد در کار خود ایمن از خطا نیستم و پیشتر در

۱- همان.

بحث عصمت مطرح کردیم که عصمت باید از خطای عمدی و سهوی باشد و چنین کاری جز با عنایت ویژه حضرت حق امکان ندارد و آنچه حضرت بیان کرده است عین عقیده شیعه درباره عصمت است؛ نه آن که منافاتی با عصمت داشته باشد.

۴-۶- این کلام امام درباره عظمت خداوند و قصور بندگی بندگان در برابر حق خداوند و ایمن نبودن از خطا بدون کمک الهی است.

درباره رسول خدا صلی الله علیه وآله هم جاری است؛ زیرا عصمت درباره آن حضرت نیز باید از خطای عمدی و سهوی باشد و چنین کاری بدون عنایت ویژه خداوند امکان ندارد. پس بر خلاف نظرالقفاری، این از اختراعات غالیان شیعه نیست، بلکه هر مسلمانی درباره رسول خداصلی الله علیه وآله و جانشینان بر حق و معصوم او، به آن باور دارند

۵-۶- این که القفاری در پایان کلامش می گوید امت خطا نمی کند، ادعایی است که پیشتر به آن جواب دادیم و تکرار نمی کنیم.

۶-۶- این که می گوید هر فردی در معرض گمراهی است، اگر معصوم را استثنا کنیم قابل قبول است، ولی اگر این سخن را حتی به رسول خدا صلی الله علیه وآله هم تعمیم دهد، این ادعا با عقیده مسلمانان سازگار نیست؛ زیرا خداوند عصمت قولی و فعلی رسول خود را تایید کرده است که پیشتر بیان شد.

ص: ۱۸۶

فصل چهارم :شبهات تاریخی

اشاره

ص: ۱۸۷

شبهات تاریخی

۱ – با وجود پیامبر نیازی به امام معصوم نیست.

اشاره

از شبهاتی که بر استدلال شیعه وارد کرده اند، این است که با وجود پیامبرصلی الله علیه وآله نیاز به معصوم برطرف شده است. به این شبهه توجه کنید:

«و کل ما سطروه و ملأوا به الصفحات من ادلّه عقلیه توکّد الحاجه الی معصوم قد تحققت بالرسول صلی الله علیه وآله و لذلک فانّ الامه ترد عند التنازع الی ما جاء به الرسول من الکتاب و السنّه و لا ترد الی الامام، فان تنازعتم فی شی ء فردّوه الی الله و الرسول. قال العلماء الی کتاب الله و الی نبیّه فان قبض فالی سنته و هی بعدی

ص: ۱۸۹

الکتاب و السنّه لا تجمع علی ضلاله، لانّها لن تخلو من متمسّک بهما الی ان تقوم الساعه.»(۱)

تمام آنچه را که درباره نیاز به معصوم نوشته اند و صفحات را از ادلّه عقلی پر کرده اند، با وجودرسول خداصلی الله علیه وآله تحقق یافته است. براین اساس، امت هنگام اختلاف به آنچه پیامبر آورده است - که کتاب و سنت باشد - رجوع می کند، نه به سوی امام. علما گفته اند رجوع به خدا و رسول رجوع به کتاب خدا و رسول است و اگر رسول از دنیا رفت؛ اولویت با رجوع به سنّت رسول است. بنابر این امت با وجود هدایت کتاب و سنت همه به گمراهی نخواهند رفت؛ زیرا تا قیامت هستند کسانی که به کتاب و سنت تمسک کنند.

نقد

۱-۱- وجود مبارک رسول خدا صلی الله علیه وآله نیاز به معصوم در عصر خود را بر طرف می کند، ولی بعد از ارتحال آن حضرت این نیاز باقی است و باید شخص معصومی وجود داشته باشد تا نیاز امت را برطرف کند؛

ص: ۱۹۰

۱- اصول مذهب الشیعه، ج ۲، ص ۷۹۰.

۲-۱- استدلال شیعه برای نیاز به معصوم برای عصر فقدان رسول خداصلی الله علیه وآله و جانشینی اوست، نه در عصر حضور رسول خدا صلی الله علیه وآله، تا گفته شود با وجود آن حضرت نیازی به معصوم دیگر نداریم؛

۳-۱- اگر برای دوره بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه وآله وجود قرآن و سنت نبوی کافی بود، چرا خداوند اطاعت از اولی الامر را به طور مطلق واجب کرد که با توجه به ادلّه پیشین تنها بر معصوم صادق است؛

۴-۱- رسول خدا صلی الله علیه وآله در حدیث معروف و مورد اعتماد همه مسلمانان یعنی حدیث ثقلین - که پیشتر بیان شد - امت را به کتاب خدا و عترت ارجاع داده است نه به کتاب و سنت؛

۵-۱- یکی از ادلّه نیاز به معصوم، نیاز به تفسیر درست و همه جانبه از کتاب خداست؛ این نیاز درباره سنت هم وجود دارد و سنت نیز از این جهت همانند کتاب نیاز به مفسر دارد؛

۶-۱- گذشته از مسأله تفسیر درست کتاب و سنت بعد از رسول خداصلی الله علیه وآله، مشکل دیگری هم برای سنّت پیش آمده است که جعل و وضع حدیث از طرف دشمنان اسلام است که تشخیص آن در همه موارد جز با علمی خدادادی که همراه با عصمت باشد، امکان ندارد؛

ص: ۱۹۱

۷-۱- القفاری در کتاب خود به شدت به شیعه حمله می کند که اینان به کتاب و سنت اعتقاد ندارند، ولی اهل سنت تمسک به کتاب و سنت دارند.

حال از القفاری می پرسیم که اگر کتاب و سنت مانع گمراهی و ضلالت است، به چه دلیل این سنت نتوانسته اهل سنت را متحد کند و این همه اختلافهای کلامی و فقهی بین آنان به وجود آمده است، به گونه ای که هر گروه

گروه دیگر را تکفیر می کند و گمراه می شمارد؟

۸-۱- اگر کتاب و سنت برای جلوگیری از گمراهی کافی است، چرا رسول خداصلی الله علیه وآله در خطبه های حجه الوداع - که پیشتر بیان شد - به امت هشدار می داد که «لا ترجعوا بعدی کفّارا» و چرا ارتداد جمعی از صحابه بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله اتفاق افتاد و آنان با تمسک به کتاب و سنت دست به این اقدامات زدند؟

جنگهای داخلی صحابه به استناد همین کتاب و سنت اتفاق افتاد، در حالی که به طور قطع یکی از طرفین درگیر بر حق و دیگری بر باطل بوده است.

آیا درگیری ام المؤمنین عایشه، طلحه، زبیر و... را با امام علی علیه السّلام می توان نادیده گرفت و گفت همه آنها بر حق بودند؟

۲ – با آمدن پیامبران نیازی به امام نیست

اشاره

از دیگر شبهاتی که بر استدلال شیعه وارد کرده اند، این است که گفته اند:

«انّ الحجه علی الا ـمّه قامت بالرسل. قال تعالی: انا اوحینا الیک کما اوحینا الی نوح و النبیین من بعـده الی قوله لئلاًّ یکون للناس علی الله حجه بعد الرسل و لم یقل سبحانه و الائمه و هذا یبطل قول من احوج الخلق الی غیر الرسل کالائمه.»(۱)

بـا آمـدن پیامبران حجت بر امت تمام شـده است. خداونـد فرمود: ما به تو وحی کردیم همان طور که به نوح و انبیاء بعـد از او وحی کردیم، تـا جـایی که می گویـد: انبیـاء را فرسـتادیم تا مردم حجتی بر خـدا نداشـته باشـند و خداونـد نگفته است بعـد از پیامبران و امامان و این آیه نظر کسانی را که می گویند مردم گذشته از پیامبران به امامان هم نیازمند هستند، باطل می کند.

نقد

۱-۲- در پاسـخ این اسـتدلال بایـد گفت: ابن تیمیه و پیروانش از آنجا که عناد خاصـی با امام علی علیه السّـلام و با پیروان آن حضرت دارند، اصلاً به استدلال شیعه

ص: ۱۹۳

۱- اصول مذهب الشیعه، ج ۲، ص ۷۹۰؛ الفتاوی، ابن تیمیه، ج ۱۹، ص ۶۶.

توجه نکرده انـد و یا این که بنا ندارند توجه کنند. محور تمام اسـتدلالهای شـیعه، نیاز به وجود معصوم برای بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله است، نه در عصر رسول خداصلی الله علیه وآله؛

۲-۲- پیشتر بیان شد که با وجود پیامبر نیازی به امام نیست؛

۲-۳- پیامبر بنیانگـذار دین یا به تعبیری آورنـده دین است، در حالی که وظیفه امام حفظ دین بعد از ارتحال رسول از تحریف و تبیین نادرست است. بر این اساس وجود یکی به معنای بی نیازی از دیگری نیست؛

۲-۴- خداونـد در آن آیه درصدد بیان هدف از فرسـتادن پیامبران است، نه درصدد بیان هدف از نصب اولی الامر و از این رو در آن آیه بـدان نـپرداخته است، ولی در آیه مـورد بحث که مسأله امت پس از رسول خـدا صـلی الله علیه وآله است، موضوع اولی الامر و وجوب اطاعت از آنان را مطرح کرده است.

۳- عصمت امت و بی نیازی از عصمت امام

اشاره

از شبهاتی که بر استدلال شیعه وارد کرده اند، این است که گفته اند:

«فالا‌مّه معصومه بکتـاب ربّهـا و سـنّه نبیّها و لا تجمع الامه علی ضـلاله و عصـمه الامه مغنیه عن عصـمه الامام، لانّ من کان من الامم قبلنا کانوااذا بدّلوا دینهم بعث الله نبیّا یبیّن الحقّ و هذه الامّه لانبی بعد نبیّها، فکانت عصمتها تقوم

مقام النبوه فلا یمکن احد منهم ان یبدّل شیئا من الدین الاّ اقام الله من یبیّن خطاه فیما بدلّه.»(۱)

امت اسلامی با وجود کتاب خدا و سنت پیامبر معصوم است و گمراه نمی شود و عصمت امت ما را از عصمت امام بی نیاز می کند؛ زیرا امتهای گذشته وقتی دینشان را تغییر می دادند، خداوند پیامبری را مبعوث می کرد تا حق را بیان کند و از آن جا که بعد ازپیامبر ما پیامبری نمی آید، عصـمت امت جایگزین نبوت شده است. بنابر این امکان ندارد که یک نفر از امت تغییری در دین ایجاد کند مگر این که خداوند کسی را برمی انگیزد که اشتباه او را بیان کند.

نقد

۱-۳- همان طور که پیشتر گفتیم، عصمت از عنایت ویژه خداوند به دست می آید؛

۱- اصول مذهب الشیعه، ج ۲، ص ۷۸۹.

۲-۳- پیشتر بیان کردیم که وقتی تک تک امت افرادی جایز الخطاء هستند، از اجتماع افراد جایزالخطاء شخص معصوم به وجود نمی آید؛

۳-۳- اگر تنها کتاب و سنت بدون عنایت ویژه الهی می توانست عصمت ایجاد کند، می بایست تاکنون هزاران معصوم در جامعه اسلامی ایجاد می کرد؛

۴-۳- ختم نبوت در صورتی با حکمت خداوند سازگار است که در متن دین راهی برای تامین هدف خلقت انسان پیش بینی شده باشد و این راه چیزی نیست جز امامت که ادامه راه پیامبر توسط انسانی معصوم است؛

۵-۳- اگر پیروی از کتاب و سنت و عصمت امت جایگزین نبوت است و این کار جلو انحراف، تحریف و تبدیل دین توسط افراد را می گیرد، به چه دلیل در میان اهل سنت که مدعی پیروی از کتاب و سنت هستند، جلو این انحرافات گرفته نشده است؟؛

۶-۳- اگر هر انحرافی که در دین ایجاد شود، خداوند شخصی را وادار می کند که جلو این انحراف را بگیرد، پس چرا براساس روایات مسلم نزد اهل سنت امت به هفتاد و

سه فرقه تقسیم شدند(۱) و همه هم مدعی هستند که فرقه

ص: ۱۹۶

۱- سنن ابی داوود، ج ۴، کتاب السنه، ص ۱۹۸؛ سنن الترمذی، ج ۵، کتاب الایمان، ص ۲۶، حدیث ۲۶۴۱ ؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، باب افتراق الامم، ص ۴۷۹، ۳۳۲، ج ۳، ص ۱۲۰.

ناجیه اند و هیچ شخصی نیامد تا فرقه ناجیه را مشخص کند و جلو انحراف دیگران را بگیرد؟؛

۷-۳- این نظر با روایات ثقلین - که رسول خدا صلی الله علیه وآله امت را به کتاب خدا و عترت خود ارجاع داده است - منافات دارد؛

۸-۳- این نظر با روایاتی که می گوید بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله دوازده امام از خاندان رسول خدا صلی الله علیه وآله امامت می کنند و اول آنها امام علی علیه السّلام و آخر آنها امام مهدی علیه السّلام است، سازگار نیست که پیشتر روایات آن از منابع اهل سنت ارائه شده است؛

۹-۳ این نظر با وجوب اطاعت مطلق اولی الامر سازگار نیست و اگر کتاب و سنت برای رفع اختلاف کافی بود، خداوند اطاعت از اولی الامر را واجب نمی کرد.

۴ - عصمت ریشه ای مجوسی دارد

اشاره

یکی از شبهاتی که بر استدلال شیعه وارد کرده اند، این است که عصمت ریشه های مجوسی دارد:

«و قد یکون مبدأ العصمه ورثته الشیعه عن المذهب المجوسی. ذلک انّ المجوس تدعی فی

منتظرهم الذی ینتظرون و اصحابه انّهم لا یکذبون و لا یعصون الله ولا یقع منهم خطیئه صغیره و لا کبیره.»(۱)

شیعه نظریه عصمت را از مجوس به ارث برده است؛ زیرا مجوسیان مدعی هستند رهبری که در انتظار او هستند، او و یارانش نه دروغ می گویند و نه معصیت خدا را انجام می دهند و هیچ اشتباه کوچک و بزرگی از آنان سر نمی زند.

نقد

۱-۴- القفاری برای نسبتی که به مجوسیان می دهد، سندی از متون آنان ارائه نکرده است که نشان دهد آیا واقعا چنین باوری را دارند یا نه؟ و تنها اکتفا کردن به سخنان مخالفان آنان نمی تواند مدرک باشد. همان طور که می بینیم مخالفان شیعه بسیاری ازچیزهایی را که به شیعه نسبت می دهند واقعیت ندارد؛

۲-۴- اعتقاد به عصمت اختصاص به شیعه ندارد، بلکه همه مسلمانان پیامبرصلی الله علیه وآله را با تفاوت هایی در محدوده عصمت، معصوم می دانند که پیشتر بیان

۱- اصول مذهب الشیعه، ج ۲، ص ۸۰۰.

شد و تنها تفاوت شیعه این است که با توجه به وظایفی که برای جانشینان پیامبر قائل است، جانشینان آن حضرت را نیز معصوم می داند؛

۳-۴- نظریه عصمت به ایرانیان اختصاص ندارد تا ریشه در فرهنگ مجوس داشته باشد، بلکه همه شیعیان اثناعشری – چه عرب و چه عجم – بر این باورند، و بهتر بود القفاری از همان شیعیان حجاز که عرب هستند می پرسید تا مسأله برای او روشن شود و نمی توان پذیرفت که این نظریه از ایران به آنجا سرایت کرده است؛ چرا که اسلام از عربستان

به ایران راه یافته است و امامان شیعه همه عرب، قریشی و اهل حجاز بوده اند و هیچ یک از آنان ایرانی نبوده اند تا این اندیشه از ایران به جای دیگر انتقال یافته باشد.

ص: ۱۹۹

فهرست منابع

الف) منابع تفسیری / تفسیر و روش های تفسیر

۱) الاساس فی التفسیر، حوی، سعید، دارالسلام، الطبعه الثانیه، (۱۴۰۹) ۱۹۸۹م.

۲) اضواء البیان فی ایضاح القرآن بالقرآن، الامین، محمد بن محمد، بیروت، عالم الکتب.

۳) البحر المحیط فی التفسیر، ابوحیان، الاندلسی، محمد بن یوسف، تحقیق، الشیخ عادل احمد، عبدالموجود، بیروت، دارالکتب العلمیه، (۱۴۱۳ ه‍ـ- .) ۱۹۹۳ م.

۴) تفسیر القرآن، سلطان العلماء، عزالدین عبدالعزیز بن عبدالسلام، تحقیق الدکتور عبدالله بن ابراهیم، دار ابن حزم، الطبعه الاولی، (۱۴۱۶ ه‍ـ- .) ۱۹۹۶ م.

۵) تفسیر المراغی، المراغی، احمد مصطفی، بیروت، درالکتب العلمیه، الطبعه الاولی، (۱۴۱۸ ه- .) ۱۹۹۸ م.

۶) تفسیر ابی السعود او ارشاد العقل السلیم الی مزایا الکتاب الکریم، العمادی، ابوالسعود بن محمد، دارالفکر، للطباعه و النشر.

ص: ۲۰۱

۷) تفسیر القرآن العظیم، ابن کثیر، اسماعیل، قاهره، دارالحدیث، الطبعه الاولی.

۸) تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، النیشابوری القمی، نظام الدین حسن بن محمد بن الحسین، تحقیق، الدکتور حمزه النشرتی، القاهره، المکتبه القیمه.

۹) تفسیر البغوی، البغوی، ابو محمد الحسین بن سعود، تحقیق، محمد عبدالعزیز، النمر و غیره، المملکه العربیه السعودیه، دارالطیبه، الطبعه الرابعه، (۱۴۱۷ ه‍- .) ۱۹۹۷ م.

۱۰) التفسیر الحدیث، دروزه، محمد عزه، مطبعه عیسی البابی، الطبعه الاولی، ۱۶۴ م.

۱۱) تفسیر کتاب الله العزیز، الهواری، هود بن محکم، تحقیق، بالحاج بن سعید، شریفی، دارالغرب الاسلامی. الطبعه الاولی، ۱۹۹۰ م.

۱۲) التفسیر، مقاتل بن سلیمان، تحقیق، الدکتور عبدالله محمود شحاته.

۱۳) التفسیر الواضح، حجازی، الدکتور محمد محمود، القاهره، دارالتفسیر، الطبعه العاشره، (۱۴۰۶ ه‍- .) ۱۹۸۶ م.

۱۴) تفسیر الثعالبی المسمی بالجواهر الحسان فی تفسیر القرآن، الثعالبی، عبدالرحمن بن محمد بن مخلوف، حققه، الشیخ علی محمد، معوض، بیروت، داراحیاءالتراث العربی، الطبعه الاولی، ۱۴۱۸ ه‍- .

۱۵) تفسیر التابعین عرض و دراسه، الخضری، محمد بن عبدالله بن علی، الریاض، دارالوطن، ۱۴۲۰ ه‍- .

۱۶) التحریر و التنویر المعروف بتفسیر ابن عاشور، ابن عاشور، محمد، الطاهر، بیروت، مؤسسه التاریخ، الطبعه الاولی، ۱۴۲۰ ه‍- .

ص: ۲۰۲

۱۷) التفسیر و المفسرون، الذهبی، الدکتور محمد حسین، دارالکتب الحدیثه، الطبعه الثانیه، ۱۳۹۶ ه- .

۱۸) تفسیر مبهمات القرآن، البلنسی، محمد بن علی، دراسه وتحقیق، عبدالله، عبدالکریم محمد، بیروت، دارالغرب الاسلامی.

۱۹) التفسیر و المفسرون، معرفه، محمدهادی، مشهد، الجامعه الرضویه، الطبعه الاولی، ۱۴۱۹ ه- .

۲۰) تفسیر النسایی، النسایی، احمد بن شعیب، تحقیق، سید الحلمی، صبری الشاطی، القاهره، مکتبه السنه، الطبعه الاولی،۱۴۱۰ ه- .) ۱۹۹۰ م.

۲۱) تفسیر القاسمی المسمی محاسن التاویل، القاسمی، محمد جمال الدین، تحقیق، محمد نژاد، عبدالباقی.

۲۲) الجامع لاحکام القرآن، القرطبی، ابوعبدالله، محمد بن احمد، بیروت، داراحیاء التراث العربی.

۲۳) جامع البیان فی تاویل آی القرآن، الطبری، محمد بن جریر، بیروت، دارالکتب العلمیه، الطبعه الاولی، ۱۴۱۲ ه- .

۲۴) زادالمسیر فی علم التفسیر، الجوزی، ابوالفرج، جمال الدین، عبدالرحمن بن علی بن محمد، تحقیق، محمد بن عبدالرحمن عبدالله، بیروت، دارالفکر، الطبعه الاولی، (۱۴۰۸ ه- .) ۱۹۸۷ م.

۲۵) الدرالمنثور فی التفسیر بالمأثور، السیوطی، جلال الدین، بیروت، دارالمعرفه.

۲۶) روح المعانی، فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، الآلوسی، شهاب الدین السید محمود، الطبعه الرابعه، ۱۹۸۵ م.

۲۷) فتح البیان فی مقاصد القرآن،القنوجی، صدیق بن حسن بن علی الحسین، تحقیق، عبدالله بن ابراهیم الانصاری المکتبه العصریه، الطبعه الثانیه، (۱۴۱۵ ه-.) ۱۹۹۵م.

۲۸) فتح الرحمان فی تفسیر القرآن، تعیلب، عبدالمنعم، احمد، القاهره، دارالسلام، الطبعه الاولی، (۱۴۱۶ه-.) ۱۹۹۵م.

۲۹) فتح القدیر الجامع بین فنی الروایه و الدرایه من علم التفسیر، الشوکانی، محمد بن علی بن محمد، تحقیق، یوسف القرش، بیروت، دارالمعرفه، الطبعه الثانیه، (۱۴۱۶ ه-.) ۱۹۹۶ م.

۳۰) فی ظلال القرآن، سید قطب، بیروت، دارالشروق، (۱۴۰۰ ه-.) ۱۹۸۰م.

۳۱) اللباب فی علوم الکتاب، ابن عادل، عمر بن علی، تحقیق: الشیخ عادل احمد، دارالکتب العلمیه الطبعه الاولی، ۱۴۱۹ ه-. - ۱۹۹۸م.

۳۲) الکشاف عن حقایق غوامض التنزیل و عیون الاقاویل، الزمخشری، ابوالقاسم محمود بن عمر، تحقیق، الشیخ عادل، احمد عبدالوجود.

۳۳) مختصر تفسیر الخازن، عبدالغنی، الشیخ، الیمامه، الطبعه الاولی، ۱۴۱۵ ه.

۳۴) مجمع البیان لعلوم القرآن، الطبرسی، الشیخ ابوعلی، فضل بن الحسن، تهران، کتابفروشی اسلامیه.

۳۳) المیزان فی تفسیر القرآن، الطباطبایی، العلامه، السید محمد حسین، بیروت، منشورات، مؤسسه الاعلی، للمطبوعات.

۳۵) المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، ابن عطیه، ابومحمد، عبدالحق، بن غالب، تحقیق، المجلس الاعلی بفاس.

۳۶) النکت و العیون، الماوردی، علی بن محمد بن حبیب، تحقیق، السید بن عبدالمقصود، بیروت، دارالکتب العلمیه.

ب) علوم قرآنی

۱) اسباب النزول، الواحدی، ابوالحسن علی بن احمد، بیروت، دار ابن کثیر، الطبعه الثالثه، ۱۴۱۷ ه- .

۲) احکام القرآن، الجصاص، ابوبکر احمد بن علی، تحقیق، محمد، الصادق قمحاوی، بیروت، داراحیاء، التراث العربی.

۳) احکام القرآن، ابن العربی، ابوبکر محمد بن عبدالله، بیروت، دارالکتب العلمیه، الطبعه الاولی، ۱۴۰۸ ه- .

۴) الاتقان فی علوم القرآن، السیوطی، جلال الدین، سعید المندره، بیروت، موسسه الکتب الثقافیه، الطبعه الاولی ۱۴۱۶ ه- . - ۱۹۹۷ م.

۵) التسهیل لعلوم التنزیل، الکلبی، محمد بن احمد، بن جزی، بیروت، دارالکتاب العربی، الطبعه الثانیه، (۱۳۹۳ ه- .) ۱۹۷۳ م.

۶) جامع النقول فی اسباب النزول، علیوی، ابن خلیفه، الریاض، مطابع الاشعاع، الطبعه الاولی، ۱۴۰۴ ه- .

۷) معانی القرآن و اعرابه، الزجاج، ابواسحاق ابراهیم بن السری، تحقیق، الدکتور عبدالجلیل، عبده، بیروت، عالم الکتب،۱۴۰۸ ه- .

۸) مباحث فی علوم القرآن، صبحی الصالح، بیروت، دارالعلم للملایین، الطبعه العاشره، ۱۹۹۷ م.

۹) المفردات فی غریب القرآن، راغب، ابوالقاسم، حسین بن محمد، تحقیق، سید محمد، گیلانی، تهران، المکتبه المرتضویه.

ج) حدیث

۱) ارشاد القلوب، الدیلمی، حسن بن ابی الحسن، تحقیق، السید هاشم، المیلانی، تهران، دارالاسوه، للطباعه و النشر، الطبعه الاولی، ۱۴۱۷ ه- .

۲) الاحتجاج، الطبرسی، احمد بن علی بن ابی طالب، قم، کتابفروشی، مصطفوی.

۳) امالی، الطوسی، محمد بن الحسن، بغداد، شارع المتنبّی، ۱۳۸۴ ه- .

۴) الامالی الخمیسیه، الجرجانی، یحیی بن الحسین، تحقیق، محمدحسن، محمدحسن اسماعیل، بیروت، دار الکتب العلمیه، الطبعه الاولی، ۱۴۲۲ ه- .

۵) الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، المفید، محمد بن محمد النعمان، موسسه آل البیت (ع)، لاحیاء التراث، قم.

۶) الامثال فی الحدیث النبوی، الاصفهانی، عبدالله بن محمد، تحقیق، عبدالعلی، عبدالحمید، الطبعه الاولی، ۱۹۸۲ م.

۷) بحار الانوار الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار، المجلسی، فخرالامه، الشیخ محمد باقر، بیروت، موسسه الوفاء، الطبعه الثالثه، ۱۴۰۳ ه- .

۸) تذکره الخواص، الجوزی، العلامه، شمس الدین، ابوالمظفر، یوسف بن فرنلی، قم، منشورات الرضی.

۹) التمهید لما فی الموطأمن المعانی و الاسانید، ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، مغرب، وزاره الاوقاف والشئون الاسلامیه.

۱۰) الجامع الصحیح، اقشیری، النیشابوری، مسلم بن الحجاج، بیروت، دارالفکر.

ص: ۲۰۶

۱۱) جواهر العقدین فی فضل الشرفین، السمهودی، نورالدین علی بن عبدالله، تحقیق، مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیه، الطبعه الاولی، (۱۴۱۵ ه- .) ۱۹۹۵ م.

۱۲) جلاء الافهام فی الصلاه علی خیر الانام، ابن القیم، ابوعبدالله محمد بن ابیبکر، بیروت، دارالکتب العلمیه.

۱۳) خصائص امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب، النسایی، الامام الحافظ، احمد بن شعیب، تحقیق، السید جعفر، الحسینی، قم، دارالثقلین، الطبعه الاولی،۱۴۱۹ ه-.

۱۴) خصائص الوحی المبین، ابن البطریق، یحیی بن الحسن، حققه، المحمودی، تهران، وزاره الارشاد الاسلامی، الطبعه الاولی، ۱۴۰۶ ه- .

۱۵()) خصال، صدوق، ابوجعفر محمد بن علی، مترجم، کمره ای، تهران، کتابفروشی اسلامیه، چاپ هفتم.

۱۶) الدر النظیم فی مناقب الائمه اللهامیم، الشامی، الشیخ جمال الدین، یوسف بن حاتم، تحقیق، قم، موسسه النشر الاسلامی، الطبعه الاولی،۱۴۲۰ ه- .

۱۷) ذخائر العقبی فی مناقب ذوالقربی، الطبری، الامام، الحافظ، احمد بن عبدالله، حققه، اکرم البوشی، جده، الطبعه الاولی، مکتبه الصحابه.

۱۸) الریاض النضره فی مناقب العشره، الطبری، الامام الحافظ احمد بن عبدالله، اخرجه، عبدالمجید، طعمه، حلبی، بیروت، دارالمعرفه.

۱۹) رشفه الصادی من بحر فضائل بنی النبی الهادی، الحضرمی، ابوبکر شهاب الدین، تحقیق، السید علی عاشور، دارالکتب العلمیه، الطبعه الاولی، ۱۴۱۸ ه- .- ۱۹۹۸م.

۲۰) سنن الترمذی، ابن سوره، ابو عیسی، محمد بن عیسی، حققه، احمد شاکر و غیره، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴ ه- . ۱۹۹۴ م.

ص: ۲۰۷

۲۱) السنن الکبری، البیهقی، احمد بن الحسین، بیروت، دارالمعرفه.

۲۲) السنن، لقزوینی، ابن ماجه، تحقیق، الشیخ خلیل، مأمون، بیروت، دارالمعرفه.

۲۳) شواهد التنزیل لقواعد التفضیل فی الایات النازله فی اهل البیت (ع)، الحسکانی، الامام الحافظ عبیدالله بن عبدالله، تحقیق، الشیخ المحمودی، بیروت، موسسه الاعلمی.

۲۴) شرح صحیح مسلم، النووی، محیی الدین یحیی بن شرف، تحقیق، خلیل المیس، بیروت، دارالعلم، الطبعه الاولی، ۱۴۰۷ ه- .

۲۵) شرح نهج البلاغه، البحرانی، میثم بن علی بن میثم، قم، دفتر تبلیغات، ۱۳۶۲ ش.

۲۶) الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، الیحصبی، عیاض بن موسی، تحقیق، علی محمد، البجاوی.

۲۷) الصواعق المحرقه فی الرد علی اهل البدع و الزندقه، الهیثمی، المحدث، احمد بن حجر، تحقیق، عبدالوهاب عبداللطیف، القاهره، مکتبه القاهره.

۲۸) صحیح جامع بیان العلم و فضله، ابن عبدالبر، هذبه ابوالاشیال، القاهره، مکتبه ابن تیمیه، الطبعه الاولی، (۱۴۱۶ ه- .) ۱۹۹۶ م.

۲۹) صحیح، البخاری، محمد بن اسماعیل، بیروت، دارالفکر للطباعه و النشر.

۳۰) طرز الوفا فی فضائل آل المصطفی، زین العابدین، احمد المصری الشافعی، تحقیق، سامی الغریری، قم، موسسه دارالکتاب الاسلامی، الطبعه الاولی، ۱۴۲۳ ه- .

۳۱) عمده عیون صحاح الاخبار، ابن البطریق، شمس الدین، یحیی بن الحسن، تحقیق، الشیخ مالک المحمودی و الشیخ ابراهیم البهادری،قم، الطبعه الثالثه، ۱۴۱۲ ه- .

۳۲) عمده القاری، العینی، بدرالدین ابومحمد، محمود، ناشر، مصطفی البابی و الحلبی و شرکاء، الطبعه الاولی.

۱۷۰) علل الشرایع، الصدوق، ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین، قم، مکتبه الداوری.

۳۳) غـایه المرام فی حجه الخصـام عن طریق الخـاص و العـام، البحرانی، المحـدث، السـید هـاشم، تحقیق، العلامه، السـید علی، عاشور، بیروت، موسسه التاریخ العربی، الطبعه الاولی، ۱۴۲۲ ه- .

۳۴) فضائل الصحابه، ابن حنبل، احمد بن محمد، تحقیق، ولی الله بن محمد، الطبعه الاولی، ۱۹۸۳م.

۳۵) فضائل آل البیت فی میزان الشریعه الاسلامیه، عمر الحاجی، الدکتور محمد، دمشق، دارالمکتبی، الطبعه الاولی، ۱۴۲۰ ه- .

۳۶) فتح الباری فی شرح صحیح البخاری، العسقلانی، ابن حجر، تحقیق، الشیخ عبدالعزیز بن باز، بیروت، دارالمعرفه.

۳۷) فرائد السـمطین فی فضائل المرتضـی و البتول و السـبطین، الجوینی، ابراهیم بن محمد، تحقیق، المحمودی، بیروت، موسسـه المحمودی.

۳۸) القول البـدیع فی الصـلاه علی الحبیب، السـخاوی، شـمس الـدین محمـد بن عبدالرحمن، بیروت، دارالکتاب العربی، الطبعه الاولی.

۳۹) کنزالعمال فی سنین الاقول و الافعال، لهندی، علاء الدین، المتقی بن حسام الدین، بیروت، موسسه الرساله.

۴۰) کنوز الحقـایق من حـدیث خیرالخلایق، المناوی، الامام، الحافظ عبـدالرو بن علی بن زین العابـدین، حققه، ابوعبـدالرحمن، صلاح به، بیروت، دارالکتب العلمیه.

۴۱) کفـایه الطـالب فی منـاقب علی بن ابیطـالب، الگنجی، الامام الحافظ، محمـد بن یوسف بن محمـد القرشـی، تحقیق، محمد هادی، الامینی، نجف، المطبعه الحیدریه، الطبعه الثانیه.

۴۲) الکتاب المصـنف فی الاحادیث و الاثار، ابن ابی شیبه، ابوبکر عبدالله بن محمد، تحقیق، محمد، عبدالسلام شاهین، بیروت، دارالکتب العلمیه، الطبعه الاولی، (۱۴۱۶ ه- .) ۱۹۹۵ م.

۴۳) لوامع الانوار البهیه و سواطع الاسرار الاثریه، السفارینی، محمد بن احمد، بیروت، المکتب الاسلامی.

۴۴) مرویات الامام احمـد بن حنبل فی التفسـیر، ابن حنبل، احمـد، محمد بن رزقه بن طرهوتی و غیره، الطبعه الاولی، (۱۴۱۴ ه- .) ۱۹۹۳ م.

۴۵) مجمع الزوائـد و منبع الفوائـد، الهیثمی، الامـام، الحافـظ، نورالـدین علی بن ابی بکر، بتحریر الحافظین، العراقی و ابن حجر، بیروت،منشورات موسسه المعارف.

۴۶) مناقب علی بن ابی طالب، الخطیب، الواسـطی، علی بن محمـد، الشـهیر بابن المغازلی، حققه، محمـد باقر، البهبودی، تهران، مکتبه الاسلامیه.

۴۷) المستدرک علی الصحیحین، الحاکم النیشابوری، الامام الحافظ، بیروت، دارالکتب العلمیه.

۴۸) مناقب الاسد الغالب، الجوزی، العلامه، شمس الدین محمد، تحقیق، طارق الطنطاوی، قاهره، مکتبه القرآن.

۴۹) مسند الامام احمد بن حنبل، ابن حنبل، ابوعبدالله احمد، بیروت، داراحیاء التراث العربی، الطبعه الثالثه، (۱۴۱۵ ه- .) . ۱۹۹۴ م.

۵۰) المراتب فی فضائل امیرالمومنین (ع)، البستی، ابوالقاسم، اسماعیل بن احمد، تحقیق، محمدرضا، الانصاری، قم، الدلیل، الطبعه الاولی،۱۴۲۱ ه.

۵۱) المناقب، اخطب خوارزم، الحافظ ابوالمؤد، الموفق بن احمد، تحقیق، الشیخ مالک المحمودی، قم، موسسه النشر الاسلامی، الطبعه الثانیه، ۱۴۱۴ ه.

۵۲) نهج البلاغه، صبحی الصالح، بیروت، دارالفکر، الطبعه الاولی، ۱۳۸۷ه.

۵۳) مناقب علی بن ابی طالب و ما نزل من القرآن فی علی، ابن مردویه، ابوبکر، احمد بن موسی، تحقیق، عبدالرزاق، محمدحسین، حرزالدین، قم، دارالحدیث، الطبعه الاولی، ۱۴۲۲ ه- .

۵۴) المطالب العالیه بزوائد المسانید الثمانیه، العسقلانی، احمد بن علی بن حجر، بیروت، دارالمعرفه، (۱۴۱۴ ه- .) ۱۹۹۳ م.

۵۵) من لا یحضره الفقیه، الصدوق، ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۱۰ه- .

۵۶) مسند، الثمالی، ابوحمزه، ثابت بن دینار، تحقیق، عبدالرزاق، محمد حسین حرز الدین، قم، انتشارات دلیل، الطبعه الاولی، ۱۴۲۰ ه- .

۵۷) المنتقی شرح موطأ مالک، الباجی، سلیمان بن خلف، بیروت، دارالکتاب العربی، الطبعه الاولی، ۱۴۰۴ ه- .

۵۸) معانی الاخبار، الصدوق، ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین، تصحیح، علی اکبر، الغفاری، موسسه النشرالاسلامی، الطبعه الرابعه، ۱۴۱۸ ه- .

۵۹) مختصر مسند البزاز علی الکتب السته، العسقلانی، شهاب الدین ابی الفضل، تحقیق، صبری عبدالخالق، موسسه الرساله، الطبعه الاولی،۱۹۹۲ م.

۶۰) مشکل الاثار، الطحاوی، ابوجعفر، احمد بن محمد، بیروت، دارصادر.

۶۱) المعجم الکبیر، الطبرانی، الحافظ سلیمان بن احمد، تحقیق، صمدی، عبدالمجید، داراحیاء التراث العربی، ۱۹۹۴م.

۶۲) المصنف، الصنعانی، ابوبکر عبدالرزاق، بیروت، دارالتاج، الطبعه الاولی، ۱۴۱۴ ه- .

۶۳) النور المشتعل من کتاب ما نزل من القرآن فی علی علیه السّلام، الاصفهانی، ابونعیم، احمد بن عبدالله، حققه، الشیخ محمد باقر المحمودی، تهران، وزاره الارشاد، الطبعه الاولی، ۱۴۰۶ ه- .

۶۴) نورالابصار فی مناقب آل البیت النبی المختار، الشبلنجی، الشیخ مؤمن بن حسن مؤمن، قم، منشورات الرضی.

۶۵) نظم درر السمطین فی فضائل المصطفی و البتول و السبطین، الزرندی، جمال الدین، محمد بن یوسف، حققه، محمد هادی، الامینی، طهران، مکتبه النینوی، الحدیثه.

۶۶) نیل الاوطار شرح منتقی الاخبار، الشوکانی، بیروت، دارالکتب العلمیه.

۶۷) النهایه فی غریب الحدیث و الاثر، ابن اثیر، مبارک بن محمد، تحقیق، ابوعبدالرحمن صلاح به، بیروت، دارالکتب العلمیه، الطبعه الاولی،۱۹۸۵ م.

د) داریه الحدیث

۱) علوم الحدیث و مصطلحه، صبحی الصالح، قم، منشورات الشریف الرضی، الطبعه الخامسه، ۱۳۶۴ ش.

۲) قواعد فی علوم الحدیث، التهانوی، ظفر احمد، تحقیق، عبدالفتاح، ابوغده، حلب، مکتبه المطبوعات الاسلامیه، (۱۴۰۴ ه- .) ۱۹۸۴ م.

ص: ۲۱۲

۳) الکفایه فی علم الروایه، البغدادی، احمد بن علی، المعروف بالخطیب، بیروت، دارالکتب العلمیه، (۱۴۰۹ ه- .) ۱۹۸۸ م.

ه-) رجالی

۱) اختیار معرفه الرجال المعروف برجال الکشی، الطوسی، شیخ الطائفه، محمدبن الحسن، تحقیق، حسن المصطفوی، مشهد، دانشگاه فردوسی، ۱۳۴۸ش.

۲) تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، المزی، جمال الدین، ابی الحجاج، یوسف، تحقیق، الدکتور بشار عواد، بیروت، موسسه الرساله، الطبعه الثانیه، (۱۴۰۵ ه- .) ۱۹۸۵م.

۳) تحفه الاحووی، المبارک غوری، محمد، عبدالرحمن، تحقیق، علی محمد، معوض، بیروت، داراحیاء التراث العربی، الطبعه الاولی، (۱۴۱۹ ه- .) ۱۹۹۸ م.

۴) التحریر الطاووسی، الشیخ حسن بن زین الدین، تحقیق، فاضل الجواهری، قم، مکتبه المرعشی، الطبعه الاولی، ۱۴۱۱ ه- .

۵) جامع الرواث، الاردبیلی، محمد بن علی، قم، مکتبه المصطفوی.

۶) رجال النجاشی، النجاشی، ابوالعباس، احمد بن علی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.

۷) رجال العلامه الحلی، الحلی، حسن بن یوسف، النجف، الطبعه الثانیه، مطبعه الحیدریه.

۸) طبقات علماء الحدیث، الصالحی، محمد بن احمد، تحقیق، اکرم البوشی، و غیره، بیروت، موسسه الرساله، الطبعه الثانیه، (۱۴۱۷ه- .) ۱۹۹۶ م.

ص: ۲۱۳

۹) الضعفاء الکبیر، العقیلی، ابوجعفر، محمد بن عمرو بن موسی، تحقیق، عبدالمعطی، امین، بیروت، دارالکتب العلمیه، الطبعه الاولی، ۱۴۰۴ ه- .

۱۰) الکامل فی ضعفاء الرجال، ابن عدی، ابو احمد عبدالله، تحقیق، عادل، احمد، عبدالموجود، بیروت، دارالمعرفه، الطبعه الاولی،۱۴۱۸ ه- . — ۱۹۹۷م.

۱۱) منتهی المقال فی اصول الرجال، المازندرانی، الشیخ محمد بن اسماعیل، قم، موسسه آل البیت لاحیاء التراث، الطبعه الاولی، ۱۴۱۶ ه- .

۱۲) مجمع الرجال، القهپایی، عنایه الله علی، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.

۱۳) نقد الرجال، التفرشی، السید مصطفی، قم، مؤسسه آل البیت لاحیاء التراث، الطبعه الاولی، ۱۴۱۸ ه- .

و) تراجم

۱) الاصابه فی تمییز الصحابه، العسقلانی، احمد بن حجر، بیروت، دارالکتب العلمیه.

۲) الاعلام، الزرکلی، خیرالدین، بیروت، دارالعلم للملایین.

۳) اسد الغابه فی معرفه الصحابه، ابن الاثیر، عزالدین، تحقیق، الشیخ علی محمد، معوض، بیروت، دارالکتب العلمیه.

۴) الاستیعاب فی معرفه الاصحاب، القرطبی، محمد بن عبدالبر، تحقیق، الشیخ علی محمد، معوض، بیروت، دارالکتب العلمیه.

۵) انساب الاشراف، البلاذری، احمد بن یحیی، تحقیق، الشیخ محمدباقر، المحمودی، بیروت، مؤسسه الاعلمی، الطبعه الاولی، (۱۳۹۴ ه- .) ۱۹۷۴ م.

۶) اهل البیت، ابوعلم، توفیق، القاهره، دارالکتب الجامعی، الطبعه الثانیه، ۱۴۱۳ه- .) ۱۹۹۲ م.

۷) تاریخ الخلفاء، السیوطی، جلال الدین، تقدیم، الاستاذ، عبدالله، مسعود، حلب، منشورات دارالعلم العربی

۸) تهذیب التهذیب، العسقلانی، احمد بن حجر، بیروت، داراحیاء، التراث العربی.

۹) ترجمه الامام علی بن ابی طالب عن تاریخ مدینه دمشق، المحمودی، محمدباقر، بیروت، مؤسسه المحمودی، الطبعه الثالثه، ۱۴۰۰ ه- .

۱۰) حلیه الاولیاء و طبقات الاصفیاء، الاصفهانی، ابو نعیم، احمد بن عبدالله، بیروت، دارالکتب العلمیه.

۱۱) الذریعه الی تصانیف الشیعه، تهرانی، الشیخ آقابزرگ، بیروت، دارالاضواء، الطبعه الثالثه، ۱۴۰۳ ه- .

۱۲) سیره اعلام النبلاء، الذهبی، شمس الدین، محمد بن احمد، بیروت، مؤسسه الرساله.

۱۳) سیره آل بیت النبی الاطهار، مجدی فتحی السید، المکتبه التوفیقه.

۱۴) الطبقات الکبری، ابن سعد، محمد، تحقیق، محمد عبدالقادر، عطا، بیروت، دارالکتب العلمیه، الطبعه الاولی، (۱۴۱۰ ه- .) ۱۹۹۰ م.

۱۵) الفصول المهمه فی معرفه الائمه، ابن صباغ، الشیخ الامام، علی بن محمد، بیروت، مؤسسه الاعلمی، للمطبوعات، الطبعه الاولی، ۱۴۰۸ ه- .

۱۶) فضل آل البیت، معرفه ما یجب لال البیت النبوی، المقریزی، القاهره، ۱۹۷۳م.

۱۷) لسان المیزان، العسقلانی، شهاب الدین ابی الفضل،احمد بن علی حجر، بیروت، مؤسسه الاعلمی، الطبعه الثالثه، ۱۴۰۶.

۱۸) میزان الاعتدال فی نقد الرجال، الذهبی، شمس الدین، محمد بن احمد، تحقیق، الشیخ، علی محمد، معوض، بیروت، دارالکتب العلمیه، الطبعه الاولی، ۱۴۱۶ه- .

۱۹) معرفه الصحابه، الاصفهانی، ابو نعیم، احمد بن عبدالله، تحقیق، عادل بن یوسف، الریاض، دارالوطن، الطبعه الاولی، (۱۴۱۹ ه- .) ۱۹۹۸ م.

۲۰) وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان، ابن خلکان، شمس الدین احمد بن محمد، تحقیق، الدکتور، احسان عباس، بیروت، دار صادر.

ز) فقهی و اصولی

۱) الاحکام فی اصول الاحکام، الآمُدی، علی بن محمد، تحقیق، سیدالجمیلی، دار الکتاب العربی، بیروت، الطبعه الثانیه، (۱۴۰۶ ه- .) ۱۹۸۶ م.

۲) ایضاح الفوائد فی شرح القواعد، فخرالمحققین، محمد بن الحسن بن یوسف، حققه الاشتهاردی و الکرمانی، قم، الطبعه الاولی، ۱۳۸۷ ه- .

۳) ارشاد الفحول الی تحقیق الحق من علم الاصول، الشوکانی، محمد بن علی بن محمد، بیروت، دارالفکر.

۴) الاختیارات الفقهیه، ابن تیمیه، شیخ الاسلام، علاءالدین ابوالحسن علی بن محمد البعلی، بیروت، دارالمعرفه.

۵) الانصاف فی معرفه الراجح من الخلاف علی مذهب الامام احمد، المرادی، علی بن سلیمان، تحقیق، محمد حامد النقی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، الطبعه الثانیه.

۶) تذکره الفقهاء، الحلی، حسن بن یوسف، قم، مؤسسه آل البیت، ۱۴۱۴ه- .

۷) جامع المقاصد فی شرح القواعد، المحقق الثانی، علی بن الحسین، قم، مؤسسه آل البیت، ۱۴۱۱ ه- .

۸) شرح المعالم فی اصول الفقه، ابن تلمسانی، عبدالله بن محمد بن علی، تحقیق، الشیخ عادل، بیروت، عالم المکتب، الطبعه الاولی،۱۴۱۹ ه- .) ۱۹۹۹ م.

۹) قواطع الادله فی الاصول، السمعانی، ابوالمظفر، تحقیق، الدکتور محمدحسن، بیروت، مؤسسه الرساله، الطبعه الاولی، (۱۴۱۷ ه- .) ۱۹۹۶ م.

۱۰) القواعد و الفوائد الاصولیه و ما یتعلق بها من الاحکام الفرعیه، ابن اللحام، محمد بن عباس، تحقیق عبدالکریم الفضیلی، بیروت، المکتبه العصریه، الطبعه الاولی،۱۴۱۸ ه- .) ۱۹۹۸ م.

۱۱) اللمعه الدمشقیه، الشهید الاول، محمد بن جمال الدین، قم، دارالفکر، الطبعه الثانیه، ۱۴۱۲ه- .

۱۲) موسوعه الفقه الاسلامی طبق لمذهب اهل البیت، قم، مؤسسه دائره معارف الفقه الاسلامی، الطبعه الاولی، (۱۴۲۳ ه- .) ۲۰۰۲ م.

۱۳) مجموع فتاوی، ابن تیمیه، الریاض، دار عالم الکتب.

۱۴) المحصول فی علم اصول الفقه، الرازی، فخرالدین محمد بن عمر، دراسه و تحقیق، الدکتور طه، جابر، بیروت، مؤسسه الرساله، (۱۴۱۸ ه- .) ۱۹۹۷م.

ح) کلامی

۱) اثبات الوصیه للامام علی بن ابی طالب، المسعودی، علی بن الحسین، النجف، المکتبه المرتضویه.

۲) اصول مذهب الشیعه، القفاری، ناصر، ریاض، ۱۹۹۳ م.

۳) آل الرسول و اولیاءه موقف اهل السنه و الشیعه، محمد بن عبدالرحمن بن قاسم، الطبعه الثانیه، ۱۴۲۱ ه- .

۴) الامامه و السیاسه، الدینوری، عبدالله بن مسلم بن قتیبه، تحقیق، الدکتور طه محمد، الزینی، مؤسسه الحلبی و شرکاء.

۵) تنزیه القرآن عن المطاعن، عمادالدین، ابوالحسن عبدالجبار بن احمد المعتزلی، بیروت، دارالنهضه الحدیثه.

۶) الشیعه و السنه، الهی ظهیر، احسان، لاهور، اداره ترجمان السنه، ۱۹۷۳م.

۷) الشیعه و اهل البیت، الهی ظهیر، احسان، لاهور، اداره ترجمان السنه، ۱۹۸۱م.

۸) الشیعه و القرآن، الهی ظهیر، احسان، لاهور، اداره ترجمان السنه، ۱۹۸۳ م.

۹) الشیعه و التشیع، الهی ظهیر، احسان، لاهور، اداره ترجمان السنه، ۱۹۸۴م.

۱۰) الفوائد البهیه فی شرح عقائد الامامیه، جمیل حمود، الشیخ محمد، بیروت، مؤسسه الاعلمی، الطبعه الثانیه، ۱۴۲۱ ه- . ، ۲۰۰۱ م.

۱۱) منهاج السنه النبویه، ابن تیمیه، تحقیق، الدکتور محمد رشاء سالم، ریاض، دار أحد.

۱۲) منهج الحق و کشف الصدق، الحلی، حسن بن یوسف، تعلیق، الحجه الشیخ عین الله الحسنی الارموی، قم، مؤسسه دارالهجره، الطبعه الثالثه، ۱۴۱۱ ه- .

۱۳) منهاج الکرامه فی معرفه الامامه، الحلی، حسن بن یوسف، بن المطهر، تحقیق، الاستاذ عبدالرحیم، مبارک، مؤسسه پژوهش و مطالعات عاشورا، الطبعه الاولی، ۱۴۲۱ ه- .

ط) تاریخی

۱) تاریخ الاسلام، الذهبی، شمس الدین، محمد بن احمد، تحقیق، الدکتور، عمر، عبدالسلام، بیروت، دارالکتاب العربی.

۲) تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، الامام، الحافظ، ابوالقاسم، علی بن الحسن، تحقیق، علی، شیری، بیروت، دارالفکر، الطبعه الاولی، ۱۴۱۷ ه- .

۳) تاریخ یعقوبی، یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، بیروت، دار صادر.

۴) تاریخ الخلفاء، السیوطی، جلال الدین، تحقیق، محمد، محیی الدین عبد الحمید.

۵) تاریخ الطبری المعروف بتاریخ الامم و الملوک، الطبری، الامام، ابوجعفر، محمد بن جریر، بیروت، مؤسسه الاعلمی.

۶) التدوین فی اخبار قزوین، رافعی قزوینی، تحقیق، عزیزا... عطاردی، تهران، نشر عطارد.

۷) الخوارج اصول و عقاید، طاهر الشمری، حبیب، مشهد، البحوث الاسلامیه، الطبعه الاولی، ۱۴۱۵ ه- .

۸) السیره النبویه، ابن هشام، حققه، مصطفی السقا و غیره، بیروت، داراحیاء التراث العربی.

۹) الفتوحات الاسلامیه بعد معنی الفتوحات النبویه، زینی دحلان، السید احمد، القاهره، مؤسسه الحلبی و شرکاء، (۱۳۸۷ ه-) ۱۹۶۸ م.

۱۰) الکامل فی التاریخ، ابن الاثیر، عزالدین، علی بن ابی الکرم، بیروت، دار صادر.

۱۱) کتاب المعرفه و التاریخ، الفسوی، یعقوب بن سفیان، تحقیق، اکرم ضیاء الصمدی، مؤسسه الرساله، الطبعه الثانیه، ۱۹۸۱ م.

ی) لغوی و ادبی

۱) اقرب الموارد فی فصیح العربیه و الشوارد، سعید الخوری، الشرتونی، تهران، دارالاسوه، ۱۴۱۶ ه- .

۲) تهذیب اللغه، الازهری، ابومنصور محمد بن احمد، بیروت، دار احیاء التراث، (۱۴۲۱ ه- .) ۲۰۰۰م.

۳) تاج العروس من جواهر، الزبیدی، السید مرتضی، الحسینی الواسطی، تحقیق، علی شبری، بیروت، دارالکفر، (۱۴۱۴ه- .) ۱۹۹۴م.

۴) شرح المختصر علی تلخیص المفتاح، التفتازانی، سعدالدین، قم، کتابفروشی مصطفوی.

۵) القاموس المحیط، الفیروزآبادی، محمدالدین محمد بن یعقوب، بیروت، دارالجیل.

۶) لسان العرب، ابن منظور، العلامه، ابوالفضل جمال الدین محمد بن مکرم، قم، نشر ادب الحوزه.

۷) مفتاح العلوم، السکاکی، ابویعقوب، یوسف بن ابی بکر، بیروت، دارالکتب العلمیه.

ص: ۲۲۰

۸) معجم مقاييس اللغه، ابن فارس، ابوالحسين احمد، تحقيق، عبدالسلام، هارون، قم، مركز الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ ه- .

۹) المعجم الوسيط، عده من العلماء، استانبول، دارالوادعوه، ۱۳۷۹ ه- .

۱۰) المطول فی شرح تلخيص المفتاح، التفتازانی، سعدالدين، تهران، كتابفروشی اسلاميه، ۱۳۷۴ ه- .

۱۱) مغنی اللبيب عن كتب الاعاريب، المصری، جمال الدين ابومحمد عبدالله بن يوسف، تهران، كتابفروسی اسلاميه، ۱۳۹۱ ه- .

۱۲) مجمع الامثال، ميدانی، احمد بن محمد، تحقيق، قصی الحسين، طرابلس لبنان، دارالشمال.

ک) كليات

۱) سلسله مؤلفات، المفيد، محمد بن محمد بن النعمان، الطبعه الثانيه، بيروت، دارالمفيد، (۱۴۱۴ ه- .) ۱۹۹۳ م.

۲) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحديد، عزالدين ابوحامد بن هبه الله، تحقيق، محمد، ابوالفضل، ابراهيم، بيروت، دارالكتب العلميه.

۳) العقد الفريد، ابن عبد ربه، احمد بن محمد، تحقيق، الدكتور، مفيد، بيروت، دارالكتب العلميه، (۱۴۱۷ ه- .) ۱۹۹۷ م.

۴) الفتوحات المكيه، ابن العربی، محيی الدين.

۵) منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه، الهاشمی الخويی، العلامه ميرزا حبيب الله، تهران، كتابفروشی، اسلاميه.

۶) شرح فتح القدیر، کمال الدین محمد بن عبد الواحد، ابن همام، بیروت، دارالفکر، الطبعه الثانیه، ۱۲۹۷ م.

۷) سلسله الاحادیث الصحیحه، محمد ناصر الدین الالبانی، مکتبه المعارف، الریاض طبعه جدید ه- . ۱۹۹۵

۸) البدایه و النهایه، ابو الفدا، ابن کثیر، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۹ ه- .

۹) ینابیع الموده، سلیمان بن ابراهیم، القندوزی، قم، کتابفروشی بصیرتی

۱۰) المجموع الرائق من أزهار الحدائق، سید هبه الله، الموسوی، تهران، موسسه دائره المعارف اسلامیه ۱۴۱۷ ه- .

۱۱) الجمل اوالنصره فی حرب بصره، شیخ المفید ، قم ، مکتبه الداوری

۱۲) الاغانی، ابو الفرح، علی بن الحسین، تحقیق عبد الا میر علی مهنا، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۷ ه- .

۱۳) شرح کتاب الفقه الاکبر، للفاری ملا علی، بیروت، دارالکتب العلمیّه

۱۴) فیض القدیر شرح الجامع الصغیر، عبد الرئوف المناوی، بیروت، دارالمعرفه

۱۵) فضائل آل البیت، المقریزی، القاهره، ۱۹۷۳ م.

۱۶) فضائل آل البیت فی المیزان الشریعه الاسلامیه، الدکتور محمد عمر الحاجی، دمشق، دارالمکتبی، ۱۴۲۰ ه- .

۱۷) فضائل الطالبیین، حاکم ابی سعد، محسن بن کرامه، تحقیق، محمد رضا انصاری، تهران ۱۳۷۸ شمسی .

۱۸) غریب الحدیث، ابن قتیبه، بغداد ، ۱۹۷۷ م .

۱۹) غریب الحدیث، ابو عبید ابن قاسم بن سلار. حیدرآباد ۱۹۶۴ م .

ص: ۲۲۲

۲۰) غریب الحدیث، خطابی، مکه المکرمه

۲۱) نهایه الارب، فی مصرفه انساب العرب، القلقشندی، احمد بن علیس، القاهره ، ۱۹۵۹ م .

۲۲) اضوا ء علی السنه المحمدیه، محمود ابو ریه، القاهره، ۱۹۶۰ م.

۲۳) سنن، ابی داوود، سلیمان بن الا شعث، بیروت، دارالفکر ۱۴۱۴ ه- .

۲۴) جامع التفسیر من کتب الاحادیث ، اشراف علی اخراجه خالد بن عبدالقادر آل عقده، الریاض، دار طیبه، الطبعه الاولی، ۱۴۲۱ ه- .

۲۵) التفسیر الحدیث ترتیب السور حسب النزول، محمد عزه، دروزه، بیروت، دارالعرب الاسلامی، الطبقه الثانیه، ۱۴۰۴ ه- .

۲۶) غریت الحدیث ، شیخ الاسلام ، ابی الفرج ، عبد الرحمن بن علی بن الجوزی المتوفی ۵۹۷ ه-، علق علیه، الدکتور عبد المصطفی امین، بیروت، دارالکتب الصلحیه، الطبعه الاولی ۱۹۸۵م .

۲۷) النهایه فی غریب الحدیث و الاثر، الامام مجد الدین المبارک بن محمد، ابن اثیر، علق علیه، ابو عبد الرحمن صلاح به، دارالکتب العلمیه، الطبعه الاولی ۱۹۹۷م.

۲۸) المحکم و المحیط الاعظم، ابی الحسن علی بن محمد اسماعیل بن سید المعروف با بن سید، المتوفی ۴۵۸ ه- .، تحقیق، الدکتور عبد الحمید، بیروت، دارالکتب العلمیه، الطبعه الاولی، ۱۴۲۱ ه- .

۲۹) جمهره اللغه، ابوبکر محمد بن درید متوفی ۳۲۱، حققه، الدکتور رمزی منیر، بعلبک بیروت دارالعلم، ملایین.

۳۰) الروضه البهیه فی شرح اللمعه الدمشقیه، للشهید الثانی زین الدین بن علی بن احمد، تحقیق، السید محمد کلانتر، قم، منشورات المطبعه العلمیه.

۳۱) شرح الاصول الخمسه، لا بی الحسین القاضی عبد الجبار بن احمد، تحقیق، عبد الکریم عثمان، الطبعه الاولی، القاهره، مکتبه وهبه ۱۳۸۴ ه- .

۳۲) شرح العقاعد النسفی، لسعد الدین مسعود بن عمر التفتازانی، الطبعه الحجریه، دارالخلافه العثمانیه، المطبعه العثمانیه ۱۳۱۵ ه- .

۳۳) شرح المطالع، لقطب الدین الرازی، قم ، منشورات کتب النجفی.

۳۴) شرح مطالع الانور، لقطب الدین الرازی، دارالخلافه، طبعه العثمانی.

۳۵) شرح المواقف، للسید الشریف علی بن محمد الجرجانی، اعداد السید محمد بدر الدین النسعانی، قم، منشورات الرضی ۱۴۱۲ ه- .

۳۶) شرح المقاصد، اسعد الدین مسعود بن عمر، قم، منشورات الرضی.

۳۷) الفصول المهمه فی معرفه احوال الائمه، لعلی بن محمد المعروف با بن الصباغ بیروت موسسه الاعلمی، للمطبوعات، الطبعه الا ولی ۱۴۰۸ ه- .

۳۸) کتاب الاربعین فی اصول الدین، احمد بن عمر الخطیب فخر الدین الرازی، الطبعه الاولی، حیدر آباد، مطبعه دارالمعارف العثمانیه

۳۹) منتهی الارب فی لغه العرب، لعبد الرحیم بن عبد الکریم الصنفی، طهران، منشورات مکتبه النسایی.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹